

مصدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران

جلد دوازدهم

جمال صفری

مصدق ، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران

جلد دوازدهم

جمال صفری

انتشار و نقل مطالب فقط با ذکر مأخذ آزاد است!

اسفند ۱۳۹۷

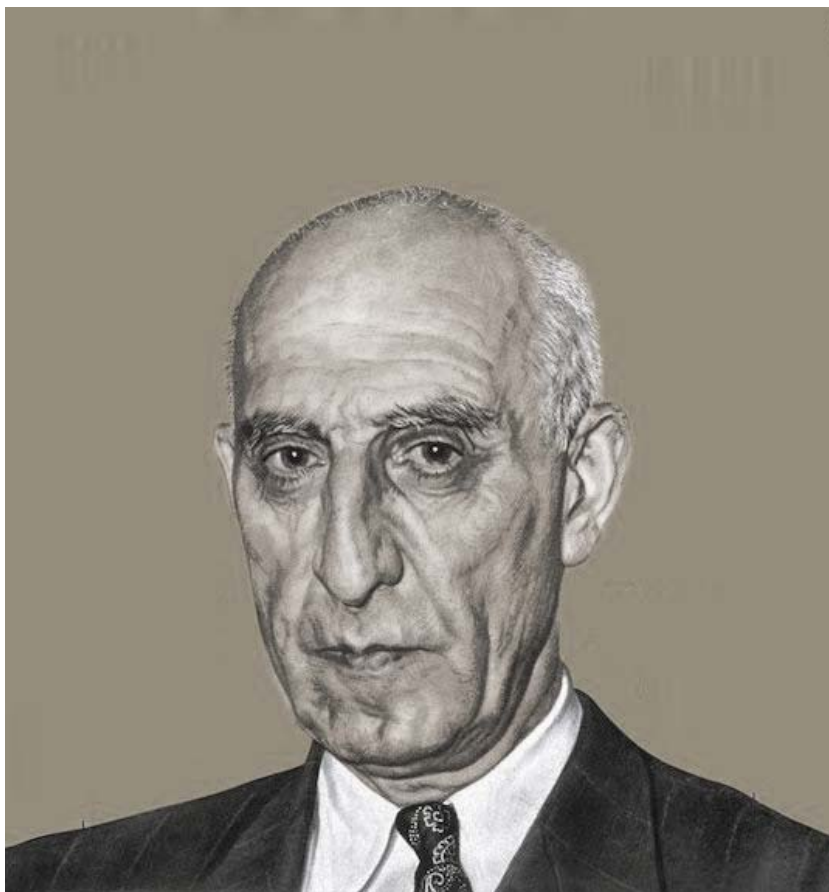
ارتباط از طریق پست الکترونیک:

mosadegh.fatemi@yahoo.com

انتشارات مصدق – فاطمی

بمناسبت ۱۴ اسفند سالروز درگذشت دکتر مصدق نماد و مظهر آزادی
و استقلال و سمبل دموکراسی ایران

(۱۴ اسفند ۱۳۴۵)



«اکنون آفتاب عمر من به لب بام رسیده و دیر یا زود باید به راهی بروم که همه ناگزیر، خواهند رفت ولی چه زنده باشم و چه نباشم، امیدوارم و بلکه یقین دارم که این آتش خاموش نخواهد شد. زنان و مردان بیدارکشور این مبارزه ملی را آنقدر دنبال می‌کنند تا به نتیجه برسند و اگر قرار باشد در کشور خود، آزادی عمل نداشته باشیم و بیگانگان بر ما مسلط باشند و رشته‌ای بر گردن ما بگذارند و ما را به هر سویی که می‌خواهند بکشند، مرگ بر چنین زندگی‌ای ترجیح دارد و مسلم است که ملت ایران با آن سوابق درخشان تاریخی و خدماتی که به فرهنگ و تمدن جهان کرده است، هرگز زیر بار این ننگ نمی‌رود. امروز مبارزه بزرگی را ملت ما شروع کرده است که هیچ‌کس از ابهت آن غافل نیست، البته در این‌گونه جنبش‌های اجتماعی باید در مقابل هرگونه محرومیت ایستادگی کرد و در برابر آن آماده بود. هیچ مبارزه‌ای هر قدر کوچک و ناچیز باشد، به آسانی به نتیجه نمی‌رسد؛ تا رنج نبری، گنج میسر نمی‌شود. در این راه نیز سعی ناکرده به جایی نتوان رسید.»

«دکتر مصدق در مجلس شورای ملی - ۲۰ تیر ۱۳۳۰»

«... حیات و عرض و مال و موجودیت من و امثال من در برابر حیات و استقلال و عظمت و سرافرازی میلیونها ایرانی و نسلهای متوالی این ملت کوچکترین ارزشی ندارد و از آن‌چه برایم پیش آورده‌اند، هیچ تأسف ندارم و یقین دارم و وظیفه تاریخی خود را تا سرحد امکان انجام داده‌ام. من به حس و عیان می‌بینم که این نهال برومند در خلال تمام مشقتهایی که امروز گریبان همه را گرفته، به ثمر رسیده است و خواهد رسید. عمر من و شما و هر کس، چند صباحی دیر یا زود، به پایان می‌رسد، ولی آن‌چه می‌ماند حیات و سرافرازی يك ملت مظلوم و ستم‌دیده است...»

«دکتر مصدق در محکمه نظامی»

فهرست

۴	فهرست
۱۰۳	فصل اول
۱۰۳	دخالت رضا شاه در انتخابات مجلس های شورای ملی
۱۰۴	انتقاد دکتر مصدق به چهار اصل اصلاحیه وزارت عدلیه
۱۰۴	نطق قبل از دستور راجع به عدلیه (۱۳۰۶ خرداد ۱۸)
۱۱۷	مذاکرات مجلس شورای ملی پنجشنبه ۲۵ خرداد ماه ۱۳۰۶ جلسه ۱۱۹
۱۱۹	لایحه تمدید اختیارات قانونی داور وزیر عدلیه
۱۱۹	مذاکرات مجلس شورای ملی ۲۸ خرداد ۱۳۰۶ نشست ۱۲۰
۱۲۵	وزیر عدلیه
۱۴۹	توضیحات و مآخذ
۱۵۰	فصل دوم
۱۵۰	لایحه راجع به اختیارات کفالت ریاست کل مالیه و مخالفت دکتر مصدق
۱۵۰	مذاکرات مجلس شورای ملی ۱ امرداد ۱۳۰۶ نشست ۱۳۲
۱۶۶	توضیحات و مآخذ
۱۶۷	فصل سوم
۱۶۷	کسر عایدات بلدیّه
۱۷۲	راجع به قرارداد گمرک و شیلات
۱۷۵	راجع به تعرفه گمرکی
۱۹۱	اجازه مبادله لایحه شیلات منعقدّه بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
۱۹۱	متن لایحه شیلات منعقدّه بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
۲۰۷	اجاره مبادله قرارداد گمرکی منعقدّه بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
۲۰۷	متن قرارداد گمرکی منعقدّه بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
۲۱۳	مخالفت مصدق با طرح راه آهن
۲۱۸	توضیحات و مآخذ
۲۱۹	فصل چهارم
۲۱۹	ترور نافر جام مدرس
۲۲۱	یک «بحران» دیگر در کابینه
۲۲۴	تغییرات کابینه و «مثلث قدرت»
۲۲۶	استعفای مستوفی الممالک و انتصاب مهدی قلی هدایت

۲۳۱ «احزاب سیاسی» به سبک پهلوی
۲۳۴ سفر رضا شاه به آذربایجان
۲۳۹ اعطای امتیاز شیلات به روسیه
۲۴۳ درخواست بریتانیا در ارتباط با شیخ محمره
۲۴۶ دولتی بسیار غیر محبوب
۲۴۹ انتخابات و آغاز کار مجلس هفتم
۲۵۴ توضیحات و مأخذ
۲۵۶ فصل پنجم
۲۵۶ مدرّس نماد استقامت در سختیها
۲۵۸ توطئه سوء قصد به جان مدرّس
۲۶۱ در مریضخانه دولتی
۲۶۴ ملاقات با آقای مدرّس
۲۶۶ انعکاس ترور مدرّس در مجلس
۲۷۴ اظهارات وزیر مالیه
۲۷۵ بیانات رئیس مجلس
۲۷۵ سوء قصد به آقای مدرّس
۲۷۶ جلسه دوم مجلس درباره سوء قصد
۲۷۷ سپس محمد علی بامداد چنین گفت
۲۸۲ توضیحات وزیر مالیه
۲۸۴ اظهارات مستوفی الممالک رئیس الوزرا
۲۸۶ توضیحات و مأخذ
۲۸۷ فصل ششم
۲۸۷ زندگی نامه مدرّس
۲۹۰ ملک الشعرا بهار درباره سید حسن مدرس
۲۹۵ روابط تیره می شود
۲۹۶ مجلس ششم تمام می شود
۲۹۷ مدرّس توقیف می شود
۲۹۸ کارد به استخوان رسید
۳۰۵ توضیحات و مأخذ
۳۰۶ فصل هفتم

۳۰۶	سیمای ملی مدرس
۳۱۱	مدرس درگستره اندیشه و ابتکار
۳۱۲	ملت و ملیت
۳۱۳	ایران و جغرافیای فرهنگی و سیاسی آن
۳۱۴	اتحاد و بقای جامعه
۳۱۴	احترام به قانون و حاکمیت نظام مشروطه
۳۱۵	فرهنگ و برخورداریهای علمی
۳۱۶	آزادی و اخلاق
۳۱۶	اقتصاد و تولید
۳۱۹	توضیحات و مآخذ
۳۲۰	فصل هشتم
۳۲۰	مدرس و استقلال
۳۲۰	موازنه عدمی در روابط خارجی
۳۲۳	موازنه عدمی در روابط با گروه بندیهای حاکم و "قشون جدید"
۳۲۶	استعمار و سلطه بیگانه
۳۲۷	استقلال و ناوابستگی
۳۲۹	مدرس و مسئله پول گرفتن از خارجی
۳۳۱	«نقش شهید مدرس در حفظ استقلال ایران در زمان جنگ جهانی اول»
۳۳۳	مهاجرت برای حفظ استقلال ایران
۳۳۵	دولت عثمانی و ایران در جنگ جهانی اول
۳۳۶	مدرس در اسلامبول پایتخت خلافت عثمانی
۳۳۷	ملاقات مدرس با خلیفه و هیأت وزرای عثمانی
۳۳۹	بازگشت مدرس از مهاجرت
۳۴۰	وزارت خارجه و سفارتخانه ایران
۳۴۲	توضیحات و مآخذ
۳۴۳	فصل نهم
۳۴۳	مدرس مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله
۳۴۴	سیاست مضر به دیانت
۳۵۱	توضیحات و مآخذ
۳۵۲	فصل دهم

۳۵۲.....	مدرس و حق رأی زنان
۳۵۵.....	توضیحات و مآخذ
۳۵۶.....	فصل یازدهم
۳۵۶.....	فرازهایی از زندگی مدرس
۳۶۴.....	بقال سرمحل
۳۶۴.....	زلزله در کاخ شاه
۳۶۸.....	صدای شلیک گلوله
۳۸۳.....	توضیحات و مآخذ
۳۸۴.....	فصل دوازدهم
۳۸۴.....	یادداشت های مدرس در زندان
۴۰۱.....	توضیحات و مآخذ
۴۰۲.....	فصل سیزدهم
۴۰۲.....	شهادت مدرس
۴۰۶.....	نامهٔ محرمانهٔ «سید» برای شیخ اولیایی
۴۰۷.....	تاریکی هوا و میرزا کریم غسال
۴۰۷.....	علامت‌گذاری جای دفن
۴۰۸.....	سه روز در مخفیگاه
۴۰۸.....	توضیحات و مآخذ
۴۰۹.....	فصل چهاردهم
۴۰۹.....	تخته قاپو کردن ایلات و عشایر توسط رضا خان
۴۱۰.....	کوچ و اسکان اجباری عشایر لر و عرب
۴۱۳.....	کوچ و اسکان اجباری اکراد
۴۲۱.....	سیاست فشار رضا شاه و غائلهٔ ۱۳۰۸
۴۳۵.....	توضیحات و مآخذ:
۴۳۶.....	فصل پانزدهم
۴۳۶.....	کشواد سیاهپور: حکومت پهلوی، استبداد داخلی و سرکوب عشایر
۴۳۷.....	رضاشاه و سیاست عشایری وی
۴۴۶.....	قیامهای عشایری، علیه رضاشاه
۴۵۲.....	جنگ مهیب تنگ تامرادی
۴۵۴.....	حکم عملیاتی در تعرض به بویراحمد

۴۵۸ تنگ تامرادی معبری مخوف
۴۶۱ روزهای بعدی نبرد و پایان جنگ
۴۶۷ توضیحات و مآخذ
۴۷۴ روش های سلب قدرت اقتصادی سران ایلات و عشایر در دوره رضا شاه
۴۷۹ ۲- معاوضه املاک رؤسای ایلات و عشایر
۴۸۴ ۳- انتقال ۳ درصد سهم نفت خوانین بختیاری به دولت
۴۸۸ رضاشاه و طرح اسکان اجباری عشایر بختیاری
۴۹۲ پیشینه اسکان عشایر بختیاری از آغاز تا زمان سلطنت رضاشاه
۴۹۵ رضاشاه و اسکان عشایر بختیاری
۵۰۲ سرانجام اسکان عشایر بختیاری
۵۰۳ نتیجه گیری
۵۰۵ توضیحات و مآخذ
۵۱۰ فصل شانزدهم
۵۱۰ سردار بی بی مریم بختیاری
۵۱۷ سردار مریم و مبارزه در راه دستیابی به مشروطه
۵۱۸ پایگاه سردار مریم، پناهگاه آزادی خواهان
۵۱۸ آزادی ایران و ایرانیان، یگانه آرزوی سردار مریم:
۵۱۹ علیمردان خان:
۵۲۳ در مشروح مذاکرات مجلس جلسه ۷ یکشنبه ۱۲ بهمن ماه ۱۳۰۹
۵۳۱ فصل هفدهم
۵۳۱ کوچ و اسکان اجباری عشایر لر و عرب
۵۳۳ کوچ و اسکان اجباری اکراد
۵۳۵ نظرات دکتر سموئیل ام. جردن
۵۴۰ دعوت شاه: سرنوشت علی خان قشقایی
۵۴۵ مرگ سردار اسعد در زندان
۵۴۸ سرنوشت سایر سران زندانی عشایر
۵۵۴ توضیحات و مآخذ
۵۵۷ فصل هجدهم
۵۵۷ قشقایی ها و نهضت ملی ایران
۵۵۸ اسماعیل خان صولت الدوله قشقایی

- ناصرخان قشقایی ۵۶۱
- بخشی از یادداشتهای ناصرخان قشقایی ۵۶۸
- اما چگونه کودتا شد؟! ۵۶۹
- خسروخان قشقایی ۵۷۲
- «مروری بر مبارزه عشایر فارس با قوای انگلیس» ۵۷۹
- قشقایی ها بروایت سیف پور فاطمی ۵۸۸
- صولت الدوله قشقایی ، سردار عشایر ۵۹۱
- «تحلیل واکنش قشقایی ها به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و همکاری آنان با نهضت ملی ایران» ۵۹۳
- ادامه تلاش موازی حکومت و قشقایی ها ۵۹۸
- تحلیلی بر چرایی حمایت قشقایی ها از نهضت ملی ۶۰۴
- توضیحات و مأخذ: ۶۰۸
- فصل نوزدهم** ۶۱۳
- قشقایی ها در خدمت نهضت ملی از نگاه فخرالدین عظیمی ۶۱۳
- «کنکاشی در جزئیات طرح آمریکایی - انگلیسی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲» ۶۲۳
- طرح امینی - قشقایی ۶۲۴
- «نقش قشقایی ها در نهضت ملی شدن صنعت نفت و علیه کودتای ۲۸ مرداد» ۶۳۱
- حمله به اداره اصل چهار آمریکا در شیراز و واکنش قشقایی ها ۶۳۶
- تحریک ایلات علیه مصدق و عکس العمل قشقایی ها ۶۳۹
- کودتای ۲۸ مرداد و قشقایی ها ۶۴۳
- روابط حزب توده و قشقایی ها پس از کودتا ۶۴۵
- تبعید سران قشقایی به خارج از کشور ۶۴۹
- توضیحات و مأخذ ۶۵۱
- محمد حسین صولت قشقایی ۶۵۲
- ملک منصورخان قشقایی ۶۵۸
- فصل بیستم** ۶۶۹
- نامه هائی از دکتر مصدق به صولت الدوله و ناصر خان و خسرو قشقایی ۶۶۹
- نامه دکتر مصدق به صولت الدوله قشقایی ۶۶۹
- حکم دکتر مصدق به ناصر خان قشقایی ۶۷۲
- نامه دکتر مصدق به خسرو قشقایی ۶۷۳

« مدرس رهبر مبارزه با استبداد رضا خانی بود و اکثر اهل نظر معتقدند که رشادت، شهامت و فضیلت‌های انسانی مدرس در مبارزات اجتماعی و سیاسی و تسلط وی بر فقه و تبحرش در آن و در معارف اسلامی، تاریخ و فرهنگ ایران، او را یکی از نمونه‌های بارز رهبران برجسته ملی در تاریخ ایران کرده است. قدرت بیان و صراحت لهجه خاص و تأثیرگذاری مدرس بر سیاست داخلی و خارجی ایران، استقامت و شجاعتش در برابر استبداد داخلی و نیروهای مسلط خارجی و مخالفتش با قرارداد ۱۹۱۹ و وثوق الدوله در مجلس شورای ملی که طی بیاناتی خاطر نشان ساخت: «هی می آمدند و به من می گفتند که این قرارداد کجایش بد است؟ بگوئید تا برویم اصلاح کنیم، من جواب می دادم آقایان من یک فرد آشنا به سیاست نیستم... اما آن چیزی که در این قرارداد به نظرم بد است، همان ماده اولش است که می گوید ما (انگلیسی ها) استقلال ایران را به رسمیت می شناسیم. در این هنگام صدای خنده نمایندگان از همه جای مجلس بلند شد، مدرس لحظه ای خاموش ماند. آن گاه سکوت را شکست و به نمایندگان گفت: «این حرف مثل این است که یکی بیاید و به من بگوید سید، من سید بودم تو را به رسمیت می شناسم.» مدرس افزود: «این قرارداد استقلال مالی و نظامی ایران را از بین می برد چون اگر بخواهیم ایران، مستقل بماند باید همه چیزش در دست ایرانی باشد. همه چیزش باید متعلق به ایران باشد.» و با اعتقاد به این مهم «هر کس تمایلی به سیاستی نماید ما یعنی ملت ایران با او موافقت نخواهیم نمود چه رنگ شمال، چه رنگ جنوب و چه رنگ آخر دنیا...» کوشید که رضاخان را از انجام مأموریتش نسبت به سیاست انگلیس باز دارد و گفت «دست از این کارها بردار و کار مردم را به خودشان واگذار کن. صلاح تونیست که با خارجی‌ان ارتباط داشته باشی؛ آنها منافع خود را می‌خواهند و روزی که توسودی برای آنها نداشته باشی، یک لحظه هم تور نمی‌خواهند.» رضاخان پاسخ داد: من به انگلیسی‌ها قول

داده‌ام؛ اگر خلاف قول خود رفتار کنم، مرا نابود خواهند کرد...». اساس و راهنمای منش و روش سید حسن مدرس در عرصه آزادی، استقلال، حقوق ملی و حقوق مردم، موازنه عدمی (موازنه منفی) بود. مدرس، در موضعی که اتخاذ کرده و در آزمون‌های سیاسی که وارد شده، مصون از خطا نبوده است. او نقد نظر و عمل خویش و جامعه را، با بصیرت، هوشیاری و بردباری انجام داده است. خطاها و اشتباهاتش را در زمان و مکان خود، تصحیح کرده است.»

« چکیده از متن کتاب درباره سید حسن مدرس »

«واقعاً هر دل سخت در مقابل آن فجایع و رسوایی‌ها که به دست رضاخان صورت گرفت به لرزه درمی‌آید. افراد را بدون هیچ‌گونه تقصیر فقط به جرم آزادی‌خواهی می‌گرفت و در محبس قصر جای می‌داد و اموالشان را تاراج و پس از پنج یا ۱۰، ۱۵ سال آنها را مسموم می‌کرد و نعش مرده و جسد بی‌روحشان را به خانواده بدبخت و بلا دیدمشان تحویل می‌داد. این است ثمرات آن طرز حکومت و این است آن یادگارها که رضاشاه برای ایران گذاشت و رفت...» (۱)

دکتر حسین فاطمی

سرمقاله روزنامه باختر ۲۴ اسفند ۱۳۲۱

پیشگفتار

خواننده گرامی!

دوازدهمین جلد از سری مجله‌های «مصدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران»، پیش روی شما است.

دکتر مصدق در محکمه نظامی رژیم کودتای انگلیسی-آمریکایی درباره چگونگی انتخابات نمایندگان برای مجلس شورای ملی اینگونه بیان نمود: از عمر مشروطیت چون زیاد نگذشته است عده‌ای هنوز هستند که دوره‌های اول تقنینیه را دیده‌اند و آنهایی که ندیده‌اند، از آنها که دیده‌اند، شنیده‌اند، بنابراین سعی می‌کنم که مطالب به طور فهرست گفته شود. دوره و در درجه دوم اعمال نفوذ شد. من وکیل اول تهران درسنا بودم، ولی در درجه دوم انتخاب نشدم. در دوره دوم هم تقریباً چنین کارهایی به عمل آمد، ولی با این حال اکثریت نمایندگان مجلس دوم مردانی با ایمان و وطن‌پرست بودند و در مقابل اولتیماتوم دولت روسیه تزاری، اول انتخابات طبقاتی و آزاد بود، نمایندگان دوره دوم با انتخابات دودرجه وکیل مجلس شدند و در درجه دوم اعمال نفوذهایی می‌شد. در درجه اول مردم عده‌ای را انتخاب کردند نمایندگان، وطن‌پرستی خود را ظاهر ساختند. دولت روسیه موقعی که مورگان شوستر سر کار بود، اولتیماتوم داده بود که این شخص باید از خدمت ایران خارج شود. مجلس قبول نکرد، ولی دولت اولتیماتوم را قبول نمود و شوستر را روانه کرد.

دوره سوم هم که نمایندگان با انتخابات مستقیم وارد مجلس شدند، دست کمی از نمایندگان مجلس دوم نداشتند و مهاجرت یک عده از نمایندگان به خارج نشان داد که در آن مجلس یک موازنه سیاسی بوده است. اگر عده‌ای از نمایندگان هواخواه سیاست متفقین، یعنی دولت روسیه تزاری و دولت انگلیس بودند، عده دیگری هم هواخواه سیاست متحدین، یعنی دول آلمان و اتریش و ایتالیا که تا آخر جرء متحدین نبود درآمدند و از ایران مهاجرت کردند.

از دوره چهارم تقنینیه که وکلای آن از نظر تصویب قرارداد و ثوق الدوله انتخاب شدند و همچنین دوره پنجم و ششم به استثنای بعضی از نمایندگان تهران، بقیه یا با موافقت نمایندگان انگلیس و شرکت سابق نفت و یا لاقلاً با عدم مخالفت آنها وارد مجلس می‌شدند.

چرا در شورای امنیت ما حاکم شدیم؟ برای این بود که بنده تمام اسناد مربوط به انتخابات را بردم آنجا و گفتم: آقا مجلسی که نمایندگان آن این طور انتخاب می‌شوند، چطور می‌تواند قرارداد را امضا کند؟ چرا ما در آنجا پیش بردیم؟ برای همین اسناد مهم بود که از دخالت خارجی‌ها در انتخابات حکایت می‌کرد و از طرف خانواده‌هایی به من رسیده بود در صندوق آهنی خانه من ضبط بود که اگر یک روز دولت ایران بازخواست به شورای امنیت برود، اینها دلیل بر حقانیت ایران بود. آمدند و آن اسناد را بردند. به خدا هیچ کس این صندوق را نمی‌توانست باز کند، مگر صندوق‌ساز. من در آن را با دو کلید قفل می‌کردم. سی هزار تومان قرضه ملی هم در آن صندوق بود، آمدند در آن را باز کردند و بردند.

ممکن نبود یک نفر که با سیاست انگلیس مخالف باشد، انتخاب شود و به مجلس برود. بنابراین از دوره هفتم به بعد، انتخابات تهران هم آزاد نبود. یک نفر از نمایندگان مجلس نماینده حقیقی ملت نبوده است.

بنده خیلی خوشوقتیم که جناب رئیس دادگاه موضوع صندوق را یادداشت بفرمایید. آقا آنها اسناد دولت بود. حالا پول من هیچ، اگر آن اسناد به دست غیر ایرانی بیفتد، حتماً از بین می‌رود.

باید گفته شود فقط بعد از سقوط دیکتاتوری بود که بعضی از نمایندگان توانستند در مورد مطالب مطروحه در مجلس اظهار عقیده کنند آنچه به انتخابات دوره شانزدهم تقنینیه اینجانب اظهار نموده‌ام که هشتاد درصد از وکلا نمایندگان حقیقی ملت بودند، اشتباه محض بوده است. بنده در مورد انتخابات گفتم: قرعه بکشید. صورت فرماندارها را آوردند پیش من، همه جا نوکر هستند، درسمان نباشند در دامغان خواهند بود، ولی من با حسن ظن می‌گفتم که هشتاد درصد وکلا ملی هستند، ولی حالا عرض می‌کنم که تصور من اشتباه بوده است والا دولت می‌توانست در آن مجلس اکثریت قاطعی به دست آورد مخالفت چند نفر از وکلای دولت را از کار باز ندارد. (۲)

حسین کی استوان در مقدمه کتاب «سیاست موازنه منفی» جلد اول راجع به انتخابات مجلس پنجم تا سیزدهم بطور اجمال اینگونه شرح می‌کند: اما راجع به انتخابات دوره های «پنجم و ششم» تقنینیه همه می‌دانند که نمایندگان آن دو دوره هم نمایندگان واقعی مردم نبوده و از طرف مقامات ذینفوذ به منظور انجام نقشه‌ها و برنامه‌های خاصی انتخاب شده بودند که چون شرح آن در تواریخ معاصر (تاریخ احزاب سیاسی از در ملک الشعراء بهار و تاریخ بیست ساله ایران از حسین مکی) ضبط است از ذکر آن در

اینجا خودداری می شود و باز محلی که از اینگونه دخالت ها مصون می ماند و انتخابات آن به وضع آزاد صورت می گرفت تهران بود که اشخاص مورد توجه مردم از قبیل: مدرس- مشیرالدوله- مستوفی الممالک- مؤتمن الملک که در تاریخ حاضر همگی در گذشته اند و از آنان فقط نامی باقی مانده است ویا دکتر مصدق و تقی زاده از طرف ملت مبعوث می شدند و وجود آنان و امثالشان در مجلس باعث آن بود که دولت وقت در اجرای منویات خود قدری امساک کند. معروف است وقتی که بعضی از نمایندگان منتخب دولت حاضر نمی شدند به بعضی لویح که نسبت به آن نظر موافق نداشتند رأی بدهند به محض اینکه وزیر پیشنهاد کننده می گفت: «این لایحه با نظر رئیس دولت تنظیم شده!» از تصویب می گذشت و چون رفته رفته این کار تکرار شده بود و دیگر این حرف در عموم نمایندگان مؤثر نبود و بالنتیجه لویح، بطوریکه دولت نظر داشت از مجلس نمی گذشت، بعداً چنین مقرر شد که نمایندگان منتخب دولت، روزهای دوشنبه به پیشگاه ملوکانه شرفیاب شوند و اعلیحضرت شاه به هر کاری که نسبتاً مهمتر و به آن علاقه مند است فقط اشاره بکند و این قبیل وکلا اطاعت کنند و نسبت به لویحی که در درجه دوم اهمیت بود اگر راجع به غیر امور مالی بود سرنویپ در گاهی رئیس نظمی در مجلس حضور می یافت و هرگاه راجع به امور مالی بود کتر میلیسپویا یکی دیگر از مستشاران آمریکائی (غالباً کلنل ماکورماک) با یک مترجم که نطق وکلا را ترجمه کند و جناب مستشار برای هر کس که لازم بداند خط و نشان بکشد جزء تماشاچیان حاضر می شدند و حضور آن ها سبب بود که نمایندگان به کوتاهی مطلب بپردازند و مثل بچه ای که از صور وحشت خیز بترسد کارها را زودتر تمام کنند! با این حال نمایندگانی هم وجود داشتند که هر چند دولت آن ها را انتخاب کرده بود بدون اینکه اظهار مخالفت کنند از دادن رأی «امتناع» می نمودند ... معروف است که به یکی از آن ها ایراد شده بود چرا به لایحه دولت رأی ندادید او هم در جواب عرض کرده بود: «اگر توضیحات نمی دادند رأی می دادیم، وقتی در مجلس بعضی اشخاص توضیحاتی می دهند غیر از «امتناع» چه می توان کرد» - بر روی همین اصل بود که دولت از دوره هفتم مداخلات خود را در انتخابات تهران نیز سرایت داد و کسانی را که محبوبیت عامه داشتند و ضمناً در مجلس حرف نمی زدند (ویا به قول آن نماینده ممتنع، توضیح نمی دادند) مثل مرحوم مشیرالدوله و مستوفی الممالک و مؤتمن الملک در لیست خود نوشت و انتخاب شدند و چون قبول چنین وکالتی مخالف شرافت و حیثیت آن ها بود به مجلس نرفتند. مشیرالدوله و مؤتمن الملک کتبا و صریحاً نمایندگی مجلس هفتم را رد نمودند و شادروان

مستوفی الممالک بدون هیچگونه اظهاری اصلاً به مجلس نرفت و بعضی دیگر هم که در لیست دولت بودند مانند «آقای میرزا هاشم آشتیانی» با مرخصی های ششماهه و یا عدم حضور مرتب مثل «آقای حاج سید رضای فیروزآبادی» با مرخصی های ششماهه و یا عدم مجلس را برای سایر حریفان خالی از اغیار نمودند.

۳- از مجلس هفتم تا سیزدهم:

از دوره هفتم به بعد انتخابات کلیه نقاط کشور با مداخله دولت انجام می گرفت و درحقیقت وکلاء «نمایندگان دولت» بودند و هرآنچه امری گردید، صحیح یا سقیم بدون چون و چرا تصویب می نمودند! ...

مقصود نگارنده این نیست که آنچه در این مجالس شده کلاً به ضرر کشور بوده است چه بسا لوایح مفیدی که از این مجالس گذشته ولی بعضی از مصوبات آن مثل تمدید قرارداد نفت، یعنی تمدید اسارت اقتصادی و سیاسی مملکت و میلیاردها تومان ضرر به خزانه ملت، و همچنین قوانین مربوط به سلب آزادی افراد بقدری مضر است که هیچکس نمی تواند منکر مضار آن شود تا بجائی که موافق و مخالف مجالس فرمایشی هردو تصدیق می کنند که کشور ایران از این مصوبات ضررهای مادی و معنوی جبران ناپذیری برده است.

نویسنده بطور مسلم می داند که در شهریور ۱۳۲۰ اگر نمایندگان مجلس واقعاً مبعوثین ملت بودند، آن حوادث به این صورت مدحش بروز نمی کرد و یک صدم از زیان هایی که نصیب ما گردید حاصل نمی شد. در جنگ جهانگیر اول کشور ما به محرومیت های زیادی دچار شد و نیروی متفقین بدون اجازه و بی رضای صاحب خانه داخل وطن ما شدند ولی اینگونه ضررهای سیاسی و اقتصادی و اخلاقی که در جنگ دوم دچار آن ها شدیم با زیان و خسارانی که از آثار جنگ اول به ما رسید قابل مقایسه نیست. در آن جنگ متفقین و متحدین پول آوردند و در این کشور خرج کردند و بسیاری از مردم استفاده نموده و مستطیع شدند ولی در این جنگ از ما پول گرفتند، وسایل نقلیه ما را تقریباً بلاعوض بکار بردند و اسلحه ما را برایگان ضبط کردند و مملکت را به این صورت درآوردند که امروز مورد ترحم دوست و دشمن است و علت این بدبختی ها و ناکامی ها این بود که در آن جنگ دولت را تکیه گاهی مثل مجلس سوم بود و مملکت رجال با ایمان داشت که اعلان بیطرفی دادند و وزراء هم تسلیم شدند! و توانستند از خیلی پیش آمدها جلوگیری کنند ولی در جنگ اخیر آن تکیه گاه چون نبود. (۳)

سیف پور فاطمی که به انتخابات تهران خوش باور بود گمان می کرد در انتخابات هفتمین دوره مجلس شورای ملی رضا شاه «از رفتن مشیرالدوله و موتمن الملک و مستوفی و سلیمان میرزا و مدرس و ملک الشعراء و دکتر مصدق به مجلس جلوگیری نخواهد کرد! وی بعداً اذعان نمود:
غافل از آنکه؛

ناموس عشق و رونق عشاق میبرند / عیب جوان و سرزنش پیر میکنند
ما از برون پرده گرفتار صد فریب / تا خود درون پرده چه تدبیر میکنند!

متأسفانه گفتار سلطان محمد خان صد درصد درست بود] وی قبلاً بمن گفته بود که امروز اختیار کامل در دست تیمورتاش است وزیر دربار است. شخص وزیر دربار لیستی تهیه کرده و رضا شاه هم که اختیارات را به او داده است عملیات او را صحنه میگذارد. در این انتخابات در تهران حتی مدرس و دکتر مصدق یک رأی نخواهند آورد.] و انتخابات تهران و ولایات به انتصابات تبدیل شد و دکتر مصدق قبل از پایان دوره ششم هنگام طرح لایحه اعتبار انتخابات گفت:

« برای رضا خدا از هزینه یکصد هزار تومان مردم فقیر صرف نظر کنید و از همین الان یکصد و سی حکم انتصاب برای وکلای دوره هفتم حاضر کرده و تحویل آنان بدهید. بدینوسیله کشور را از دغل بازی و دروغ و ریا نجات بدهید.»
مرحوم مدرس هم پس از پایان انتخابات تهران به انجمن هیئت نظارت مراجعه کرده و می گوید:

در دوره های سابق من وکیل اول تهران و دارای بیش از ده هزار رأی بودم چطور شد که در این دوره یک رأی هم نداشتم. برفرض که مردم بمن رأی ندادند آن یک رانی که خودم در صندوق انداختم کجا است. گیریم در دیگ باز است حیای گربه کجاست؟ آقایان از خودتان خجالت بکشید" ای دو تن لعنت بر این دغلبازی.»

دکتر مصدق در آخرین نطق تاریخی راجع بعدم آزادی انتخابات اظهار داشت:
اول من عقیده خود را در آزادی انتخابات و بعد دخالت مأمورین دولتی را در انتخابات عرض می کنم تا هر طور که مقتضی است مجلس شورای ملی که ناظر اجراء قوانین و حافظ حقوق ملی است اقدام نماید در اواخر دوره ی پنجم تقنینیه هم که لایحه ی مخارج انتخابات مطرح بود بنده با آن مخالفت نمودم در موقع تنفس یکی از نمایندگان به من گفت که مخالفت شما هم برخلاف انتظار هم بر خلاف صلاح مملکت بوده است زیرا اگر دولت ۱۳۶ نفر اشخاص تحصیل کرده و لایق مجرب به

مجلس بفرستد به حال مملکت مفید تر است تا این که ملت یک اشخاص بی اطلاعی را انتخاب نماید بنده در جواب گفتم که اگر دولت ۱۳۶ نفر از بهترین اشخاص انتخاب کند صلاح مملکت نیست زیرا این قبیل نمایندگان از روی یک اصل کلی که وکیل تابع موکل است صاحب یک رأی می باشند در این صورت لیاقت یا عدم لیاقتشان اثری در امور ندارد و هرگونه مخارجی که برای انتخابات می شود ضرر فاحشی است که به کیسه ملت وارد می گردد وقتی که نمایندگان معنا ذی رأی نباشند مجلس فایده ندارد و چرخهای بطئی پارلمان باعث تأخیر امور می گردد و وقتی که حکومت ملی نیست چرا بین یک و دو کرور تومان در سال برای مخارج انتخابات و بودجه ی مجلس به مردم فقیر تحمیل شود و هم چنین چرا ملت برای کارهای بدی بدنام گردد.

ملت بیچاره که از انتخاب وکیل بی خبر است ملت بدبخت که از حکومت ملی محروم است سزاوار نیست که مورد ملامت هم بشود.

در مملکتی که مشروطه نیست اگر دولت خبطی کرد ملت می تواند تن در ندهد ولی در مملکتی که مشروطه است اگر مجلس چیزی را تصویب نمود و ملت موافقت نکرد مخالفت ملت مثل کسی است که خط و مهر خود را انکار نماید. مخاطب در جواب گفت این ها به جای خود صحیح ولی خوب است که ما مطالب را نسبت به اوضاع و وضعیات این مملکت حل کنیم هرگاه دولت در انتخابات مداخله نکرد با این قانون باز سرملت بی کلاه است... لذا منتقدین و ملاک در اشخاص بی سواد اعمال نفوذ می کنند و انتخابات را برطبق اراده خود انجام می نمایند!» (۴)

مصدق و مدرس در انتخابات دوره هفتم مجلس شورای ملی بدستور شخص رضاشاه، از انتخاب شدن آنها جلوگیری می شود. مصدق به احمد آباد می رود و مدرس درخواف زندانی و سرانجام به طرز فجیعی به قتل می رسد. مجلس با نبودن آنها و دیگر میلیون تا جنگ دوم جهانی و تبعید رضا شاه، فرمایشی بیش نبود بطوریکه خود رضاشاه آنها را «طویل» نامید!

یکی از مسائل مهمی که در این برهه از تاریخ اتفاق افتاد، موضوع تجدید قرار داد میلسپو بود که رضا شاه می خواست از او بدلیل زیرک می آورم خاطره خوشی نداشت و بشدت با تجدید قرارداد میلسپو مخالف بود و با همدستی نصرت الدوله وزیر مالیه عذر او را خواست.

مخبر السلطنه هدایت در کتاب خاطرات و خطرات آورده است:
کنترات میلسپوسرآمده است و شاه مایل به تجدید نیست، مجلس و عامه خواهانند،

مستوفی مردد، بحث جاری است، مستوفی علی الظاهر موافق نیست، مداخله تیمورتاش هم نامطبوع است، فرمایش شاه هم باینکه قول تیمورتاش قول من است، میرساند که سخنهائی در بین ساری است.

سعی تیمورتاش در تغییر تصمیم مستوفی مفید نیفتاد، ۱۵ خرداد دیرگاه به منزل من آمد که مستوفی در استعفا مجد است، شاه نظرش بتو است، اظهار عجز کردم اصرار کرد که ظفره مناسب نیست، من از کماهی جریانات پس از رفتن به تمیز آگاه نبودم، آن شب را مهلت خواستم، صبح دیگر به سعد آباد رفتم خدمت مستوفی رسیدم و تفصیل را گفتم، فرمودند محالست قبول کنم از من گذشته است توباشی بهتر است.

درپشت و روی کار غور کردم و با بعض دوستان شور، غالب را عقیده بمضمون این شعر بود، خلاف رأی سلطان رأی جستن.

خصوص با مزاج پهلوی که طبعا دیکتاتور است، معتمداً به نویدی که حضرت حسین علیه التّحیه و السلام در رؤیا بمن داده بودند بقضا درادم. (۵)

بنا به گفته سرلشکر فیروز: «چند روز پس از تشکیل کابینه سوم مستوفی، رضا شاه روزی عده ای مرکب از نصرت الدوله وزیرمالیه، داور، مخبرالسلطنه و تیمورتاش و چند نفر از امرای لشکر را به ناهار دعوت می کند. در سرمیز ناهار، شاه از فیروز می پرسد کار میلسپو بکجا رسید؟ فیروز میگوید تا اندازه ای دخالت او را درکار وزارت جنگ محدود کرده ایم، ولی هنوز نتوانستیم راهی برای پایان دادن بخدمات او بدهیم. یکسال دیگر بمدت کنترات باقی است، در مجلس هم طرفدار زیاد دارد و مدرس یکی از حامیان پا قرص او است ازاین رو اگر اجازه بفرمائید بتدریح از اختیارات او کاسته و وقتی که کنتراتش به پایان رسید، عذر او را بخواهیم. رضا شاه میگوید: "بیش از این وقت تلف نکنید، میلسپو هرچه زودتر باید برود و برای آنکه دهان مجلسیان را هم ببندید، مخبرالسلطنه را برای جانشینی او نامزد بکنید". ششماه بعد فیروز کلک میلسپو و مستشاران آمریکایی را کند و حاج مخبرالسلطنه بجای او از طرف مجلس با اختیارات، چند ماهی بریاست کل مالیه کشور انتخاب شد، بعد از آن وزارت دارائی و سایر وزارتخانه ها تماماً تحت کنترل دربار قرار گرفت. (۶)

درخاطرات مخبرالسلطنه آمده است: «مذاکرات با میلسپو جاری است نصرت الدوله میخواهد باطور جاهلیت میلسپو را خسته کند.

بشاه عرض کردم این رویه خوب نیست باید او را بعلتی موجه از کار خارج کرد، به تیمورتاش امر شد باتفاق من بدون ثالثی با میلسپو صحبت شود، سه روز مذاکره

کردیم همه شرایط او را پذیرفتیم ماند مسئله طریق حل اختلافاتی که احیاناً رئیس مالیه با وزیر مالیه پیدا کند گفتیم حکمیت، رئیس دولت قبول نکرد، گفتیم حکمیت رئیس دولت و رئیس مجلس باز راضی نشد گفتیم رئیس دولت رئیس مجلس رئیس تمیز، تغییری در رأی او نیلورد و مداخله حکمی خارجی را لازم میدانست از سه نفریک نفر همیشه در اقلیت است و مداخله خارجی راه نفوذ سیاست را باز میکند و مداخله اجنبی در حکمیت بین وزیری و کارمندی دون شئونات بود لابد قبول نکردیم. مطلب را چنانکه گذشته بود من در مجلس بیان کردم حامیان رئیس مالیه هم مجبور بتصدیق شدند و الغای کنترات میلیسپو تصویب شد.» (۷)

بدینسان، پس از چندی نصرت الدوله وزیر مالیه «لایحه راجع به اختیارات کفالت ریاست کل مالیه» را به مجلس آورد که دکتر مصدق با این لایحه مخالفت کرد و اظهار داشت. در یکی از جلسات بنده راجع به مالیه و اختیاراتی که به رئیس کل مالیه داده شده بود عقایدی اظهار کردم و بعدهم وعده دادم که اگر موقع برسد عقاید خودم را نسبت به خدمات رئیس کل مالیه در مجلس شورای ملی به عرض برسانم. البته هر کسی معایبی دارد محاسنی هم دارد. امور مالیه ما در تحت ریاست دکتر میلیسپو و وزرای وقت در این مدت چندسال رضایت بخش بوده است..... (۸)

مصدق تأکید می کند که: بنده با اختیارات دکتر میلیسپو مخالف بودم زیرا اختیارات دکتر میلیسپو بعضیهایش مربوط به امور اداری مالیه بود بعضیهایش هم حقیقتاً مربوط به اختیارات مالیه نبود یک اختیاراتی بود که روی هم رفته آنها را می شود گفت اختیارات سیاسی. بنده با این قسمت از اختیارات او مخالف هستم. (۹)

که ما نمی خواهیم خارجی در ایران اختیارات داشته باشد ما هم از خوش باوری با شما موافقت می کنیم شما که می گوئید ماده ۸ مثلاً زیاد است ماده ۹ را باید کم کنیم و روی سایر اختیارات او صحبت می کنید پس حالا چرا تشریف می آورید همین اختیارات را واگذار می کنید به یک کسی دیگر!! (۱۰)

در اینجا بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا دلیل «خصومت رضا شاه بامیلیسپو» را می خوانید و کامل این گزارشها و اسناد را در آینده اگر فرصت شد خواهم آورد:

دلیل خصومت رضا خان با میلیسپو:

محمد قلی مجد بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا خصومت رضا خان با میلیسپو اینگونه آورده است: یکی از اصلی ترین دلایل خصومت رضاخان با هیأت تازه منصوب مستشاران آمریکایی، این بود که رضا خان از همان ابتدا می خواست کنترل

مطلق مالیه های دولت را بدون الزام به پاسخگویی درباره نحوه هزینه ها داشته باشد. میلسپو و هیأت مالی مانعی جدی برسر راه عملی شدن نقشه های رضا خان به حساب می آمدند. به همین دلیل، روابط میلسپو و رضاخان از همان ابتدا پرتنش بود. علاوه بر این، رضاخان به دلیل خصومت انگلیسی ها با هیأت مالی آمریکایی در رفتارش با آن ها گستاخ تر شده بود. تلاش های میلسپو برای محدود ساختن میزان بودجه ای که به ارتش، نظمیه و امنیه اختصاص می یافت، یعنی همان ابزارهای حفظ قدرت برای رضا خان، تنش هایی را بین میلسپو و رضاخان ایجاد می کرد. بسیاری از ناظران اذعان داشتند، حفظ چنین ارتش بزرگی بجز اتلاف منابع، نفع دیگری برای مملکت نداشت. موری در گزارشش درباره ارتش می نویسد:

پس از مشاهده ی وضعیت امروز ایران ناگزیر از خود می پرسیم که اصلا ارتش به چه درد این مملکت می خورد! آن هم ارتشی که نیمی از درآمدهای سالیانه مملکت را می بلعد؟ کاملاً واضح است که ایران نه بنیه مالی و نه بنیه اقتصادی داشتن چنین ارتش پر خرجی را دارد. ایران با خالی کردن خزانه اش و محروم کردن مزارع از کشاورزانی که نیاز مبرمی به آن هاست، نه توانسته ارتشی بسازد که به تنهایی در مقابل هریک از همسایگانش دوام بیاورد، و نه ارتشی که حتی شورش عشایر کشور، نظیر کرد و لر را کاملاً بخواباند. خیرخواهان ایران چاره ای جز تأسف ندارند که چرا این مملکت در ایت منحل کردن «ارتش» و سازماندهی یک ژاندارمری توانمند به استعداد ۱۰ تا ۱۵ هزار پرسنل کاملاً مجهز را ندارد، که مخصوص جنگ های عشایری تعلیم دیده اند، و بهترین وسائط موتوری را برای جابه جایی سریع در اختیار دارند. البته تا وقتی که سردار سپه [رضا خان] زنده است، این امیدها همه نقش بر آب است؛ همین سردار سپه ارتش کنونی را ایجاد کرده و هر قدر هم که ناقص باشد، هرگز با کوچک تر شدن موافقت نخواهد کرد. رژیم [احمد] شاه هر قدر هم بد بوده، کمتر ایرانی ای باور دارد که رژیم سردار سپه، در دراز مدت، بهتر از آن باشد. (۱) موری می نویسد، ارتش ایران به دردی نمی خورد، زیرا از شش امیر لشکر آن فقط یکی تعلیمات نظامی واقعی دیده و با سواد است. پنج امیر لشکر دیگرش، مثل رضا خان، بی سواد و قبلاً «درجه دار یا افسر جزء بریگاد قزاق بودند که پیش از به قدرت رسیدن رضا خان از دوستان صمیمی اش به حساب می آمدند.» (۲) بی کفایتی مطلق و بزدلی این امیرلشکرها در ماه اوت ۱۹۴۱ که متفقین به ایران هجوم آوردند و این ارتش «ملی» کاملاً بی فایده از آب در آمد، کاملاً ثابت شد. به رغم تلاش های میلسپو برای کاهش بودجه نظامی و شبه نظامی، (چنانکه موری اشاره

کرده است) پنجاه تا شصت درصد از کل وجوه دولتی به ارتش، نظمیه و امنیه اختصاص می‌یافت.

بنابراین، با توجه به «بی سوادی و بی فرهنگی» رضا خان، ناگزیر آموزش و پرورش هم در اولویت نبود (نگاه کنید به جدول شماره ۱، ۱). این اعداد و ارقام فقط آن‌هایی است که در بودجه عادی مملکت آمده و هزینه‌هایی را که از محل درآمدهای نفتی به اصطلاح خرج خرید تسلیحات می‌شد، شامل نمی‌شود.

بودجه تخصیصی به ارتش، نظمیه و امنیه در آن سال بیش از ۱۲۵ میلیون قران، یا ۴۵ درصد کل بودجه‌ی مملکت بود. ولی علاوه بر این، نزدیک به ۶۰ میلیون قران (معادل ۱/۲ میلیون لیره) نیز با «رأی» مجلس از محل سپرده‌های نفتی در لندن به خرید تسلیحات اختصاص یافت. وقتی این مبلغ را به بودجه عادی مملکت اضافه کنیم، بودجه‌ی ارتش، نظمیه و امنیه به ۶۷ درصد کل بودجه مملکت می‌رسد. بالعکس، بودجه‌ی آموزش و پرورش یک چهاردهم مبالغی بود که برای نیروهای مسلح دور ریخته می‌شد؛ نیروهای مسلحی که هیچ هدفی بجز حفظ رژیم پهلوی بر سر قدرت نداشت. میلسپو می‌نویسد، یکی از عواقب بی‌توجهی به آموزش و پرورش این بود که بعد از ۲۰ سال حکومت رضا شاه «توده‌های مردمی ایران هنوز عمدتاً بی‌سواد و عمیقاً ناآگاه هستند... با وجود این، روند آموزش و پرورش توده‌ها هنوز کاملاً شروع نشده و هیچ‌تأثیر محسوسی نداشته است.» (۳)

نه فقط بخش عمده‌ای از این بودجه به خرید از ابزارهای زور تخصیص می‌یافت، بلکه رضا خان به بهانه‌ی این که مسایل نظامی محرمانه اند اصرار داشت که هیچ نظارت و کنترلی از طرف میلسپو و وزارت مالیه بر چگونگی هزینه‌ی آن نباشد. اصرار میلسپو بر اعمال کنترل‌های مالی و پاسخگویی رضا خان، از جمله حساب و کتاب طلا و اشیاء قیمتی که رضا خان و ارتشش از عشایر غارت کرده بودند، منجر به مشاجره‌ی لفظی تند رضاخان و میلسپو، و حداقل قتل یک کارمند دولت ایران شد که اطلاعاتی درباره‌ی بی‌نظمی‌های مالی وزارت جنگ در اختیار سیدحسن مدرس، از نمایندگان مجلس، و میلسپو قرار داده بود.

به منظور ارباب سایر کارمندان دولت که شاید سودای ارایه اطلاعات مالی به اشخاصی نظیر مدرس و میلسپورادر سرداشتند، جسد سربریده‌ی حسابدارخاطی را در بیرون از دروازه‌های مجلس انداختند. کمتر کسی می‌توانست این پیام را نادیده بگیرد. خوشبختانه، همه‌ی این وقایع در گزارشها و یادداشت‌های دقیق ارسالی میلسپو به وزارت امور خارجه آمریکا ثبت و ضبط است.

جدول شماره ۱، ۱ بودجه ی ارتش، نظمیه و امنیه ۱۹۲۸-۱۹۲۵ (به قران)

۱۹۲۶/۱۹۲۵-۱۹۲۷/۱۹۲۶-۱۹۲۸/۱۹۲۷-۱۹۲۹/۱۹۲۸ الف

وزارت جنگ- ۹۴۰۰۰۰۰۰-۹۴۰۰۰۰۰۰-۹۴۰۰۰۰۰۰-۹۸۰۰۰۰۰۰-۹۸۰۰۰۰۰۰

نظمیه- ۱۱۴۶۰۳۸۶-۱۱۶۱۵۵۷۷-۱۲۰۴۸۲۲۴-۱۵۱۹۴۶۳۶

امنیه- ۵۵۸۰۰۰۰۰-۵۵۸۰۰۰۰۰-۵۵۸۰۰۰۰۰-۲۲۱۱۶۰۰

آموزش و پرورش-۷۷۳۱۳۸۰-۷۷۳۱۳۸-۹۹۳۵۱۳۸-۱۱۷۱۹۷۲۵-۱۳۷۲۲۷۳۰

کل بودجه- ۲۴۶۱۵۹۰۷۲-۲۴۶۱۲۱۵۰۲۶-۲۴۳۱۳۰۸۱۵-۲۷۶۸۲۸۳۷۷

الف- مبالغ پیش بینی شده

منبع: بیستمین گزارش سه ماهانه مدیر کل مالیه، ۲۳ ژوئن- ۲۳ سپتامبر ۱۹۲۷

(۴۱۶/۵۱، ۸۹۱)؛ بیست و یکمین گزارش سه ماهانه مدیر کل مالیه، ۲۴ سپتامبر-

۲۲ دسامبر ۱۹۲۷ (۴۱۷/۵۱، ۸۹۱).

استفاده از خشونت و ارباب علیه اعضای هیأت مالی:

با وجود این، روابط میلسپو و رضا خان از همان اول شکر آب نبود؛ زیرا میلسپو ابتدا به خواست های مالی رضا خان تن می داد. ولی به تدریج که خواست های رضا خان بیشتر شد، روابط آن دو هم به سرعت رو به وخامت گذاشت. کورنفلد می نویسد: «فعلاً که او [میلسپو] از حمایت های وزیر جنگ، که [میلسپو] پرداخت ماهیانه ۷۵۰ هزار تومان را برایش تضمین کرده، برخوردار است. دولت برای تأمین هزینه هایش دو میلیون تومان از بانک شاهنشاهی ایران دریافت کرده و ضمانت آن را حق الامتیاز نفت شرکت انگلیس و ایران قرار داده است.» (۴) روابط دوستانه ی رضا خان و میلسپو عمر کوتاهی داشت. رضا خان، وزیر جنگ، به اقتضای خلق و خویش، برای دریافت وجوه بیشتر به ارباب و خشونت علیه آمریکایی ها متوسل شد. کورنفلد در گزارش نقل می کند که دو قزاق رضا خان یک کارمند بلژیکی وزارت مالیه را کتک زده و از او اخاذی کرده بودند، و سپس می گوید، روش معمول رضا خان برای اخاذی با توسل به خشونت و ارباب در مورد میلسپو نیز به کار بسته شده، ولی نتیجه نداده است:

احتراماً به اطلاع وزارت خارجه می رساند که در شب ۱۴ آگوست گزارشی دریافت کردم با این مضمون که صبح همان روز دو قزاق به دفتر میلسپو در وزارت مالیه رفته، و از طرف وزیر جنگ [رضا خان] خواسته بودند که فوراً مبالغ قابل ملاحظه

ای پول را که وزارت مالیه به وزارت جنگ بدهکار است بپردازد. وقتی پاسخ مساعدی به آن ها داده نشد، دو افسر قزاق شروع به فحاشی کردند، و تهدید نمودند که وزارت مالیه را خواهند بست. وقتی دیدند که دکتر میلسپو و همکارانش در مقابل رجز خوانی آن ها کاملاً آرام نشسته اند. بدون این که تهدیدشان را عملی کنند از آن جا رفتند. همان موقع، دکتر میلسپو، سر مترجمش را به همراه یک یادداشت اعتراض شدیدالحن بابت بی احترامی که شده بود به وزارت جنگ فرستاد. وزیر جنگ هم که از رفتار آمرانه ی آن دو افسر به خشم آمده بود، دستور داد که آن ها را شدیداً تنبیه کنند، و از دکتر میلسپو عذرخواهی کرده و به او اطمینان داده بود که هم کاری تمام عیاری خواهد داشت. برای این که از گزارش فوق مطمئن شوم، از آقای والاس اس. موری، دبیر سفارت، خواستم تا ترتیب ملاقات من را با آقای توماس پیرسن، منشی دکتر میلسپو که در زمان وقوع حادثه در آن جا حاضر بوده، بدهد تا بتوانم گزارش دقیقی درباره ی آن چه اتفاق افتاده است تهیه کنم.

کورنفلد پس از تأیید گزارش از طرف پیرسن و دیگران، می نویسد:

به رغم ابزار بی گناهی و بی اطلاعی وزیر جنگ از کل ماجرا، کاملاً مطمئنم او به افسران قزاق گفته بود که دقیقاً همان کاری را بکنند که کردند. او در چند مورد دیگر هم همین بلا را بر سر کارمندان بلژیکی آورده بود و شکی ندارم که اگر در این مورد هم موفق می شد، این قدر نگران تیرئه کردن خودش نبود. ولی حالا که دستش رو شده، طبیعتاً باید با محکوم کردن اعمال زیر دستانش، سعی داشته باشد تا نظر مساعد مستشاران را جلب کند. (۵)

پس از آن که احمد شاه در اکتبر ۱۹۲۳ به اجبار رضا خان در پست ریاست کابینه منصوب، و ایران را برای همیشه ترک کرد، موقعیت هیأت مستشاران مالی آمریکایی بیش از پیش تضعیف شد:

احترماً به اطلاع وزارت امور خارجه می رساند که رضاخان از زمان تصدی ریاست کابینه با بی اعتنایی تحقیر آمیزی با دکتر میلسپو، مدیرکل آمریکایی مالیه ها رفتار می کند. اتفاقات زیر که بیانگر نگرش اوست به این جانب گزارش شده است. اول. پس از فوت دکتر رایان، در مدیریت مالیه های شهرداری تهران چنان بی مبالاتی شد که اصرار بانک شاهنشاهی ایران، و به منظور حفاظت از وامی که داده بود، مالیه ها را به دکتر میلسپو سپردند. رضا خان پس از انتصابش به ریاست کابینه دستور داد که همه متکدیان شهر را از خیابان ها جمع و به خرج شهرداری در جایی نگهداری کنند. دکتر میلسپو به بی اعتنایی کامل رئیس الوزراء به مستشاران مالی وعدم

مشورت با آن‌ها درباره‌ی هزینه اضافی که بردوش شهرداری گذاشته بود اعتراض کرد. او متذکر شد که با توجه به تعهدات فعلی اش، شهرداری نمی‌تواند این هزینه اضافی را متحمل شود. معلوم است که دکتر میلسپو توانسته اوضاع را به خوبی برای رئیس الوزراء تشریح کند. زیرا او به طور خصوصی به دنبال جوهری برای اجرای این طرح افتاده است. با وجود این، معنی اش این نیست که رئیس الوزراء توصیه‌ی دکتر میلسپو را با طیب خاطر پذیرفته باشد. بالعکس، از منابع موثق شنیده‌ام که رضا خان با خشم درباره‌ی تلاش دکتر میلسپو برای «دخالته در امور شهرداری که رئیس الوزراء به اعتبار مقامش، رئیس آن نیز به حساب می‌آید صحبت کرده است.»

دوم. طبق قانون استخدام دولتی، هیچ تبعه بیگانه نمی‌تواند به استخدام دولت در آید مگر به تصویب مجلس. دکتر میلسپو در اجرای این قانون شاپورگو بومانگو موریس را، که یک زرتشتی تبعه هند، و در نتیجه از اتباع دولت بریتانیا بود اخراج کرد. اگر چه [موریس] فقط یک کارمند جزء بود که مسئولیت یک انبار دولتی را بر عهده داشت، توانست [به] حضور رئیس الوزراء شرفیاب شود. او نیز بدون مشورت با دکتر میلسپو به سرپرست کارمند اخراج شده دستور داد که بلافاصله او را به سر کارش برگرداند، و با این کارش نه فقط قرار داد دکتر میلسپو را نقض کرد، بلکه قانون ممنوعیت استخدام اتباع بیگانه را نیز نادیده گرفت. (۶)

کنسولگری آمریکا در تهران هم نسبت به وضعیت آینده‌ی هیأت مالی آمریکا چندان خوش بین نبود. گوتلیب، کنسول آمریکا در گزارشی روابط مستشاران آمریکایی و رضاخان را از زمان رسیدن رضا خان به ریاست کابینه در سال ۱۹۲۳ بررسی کرده است. گوتلیب بعد از توصیف خلق و خوی خشن رضا خان، درباره‌ی امنیت فیزیکی آمریکایی‌ها ابراز نگرانی می‌کند:

خود مستشاران هم بی‌نهایت بدبین هستند و خودشان را برای هر اتفاق احتمالی آماده کرده‌اند اطمینان دارم که اگر اوضاع به همین منوال پیش برود، به احتمال قوی هیأت مستشاری ظرف شش ماه آینده ایران را ترک خواهد کرد. خروج آن‌ها از ایران ضربه‌ی اسفناکی به حیثیت و اعتبار آمریکا در میان مردم خواهد زد، ولی صادقانه بگویم که در همان چند ماه اول کاملاً معلوم بود که آن‌ها موفق نخواهند شد. آن‌ها سعی داشتند کاری فوق بشری انجام بدهند، آن‌ها در شرایطی که همه چیز بر ضدشان بود. بیش و پیش از همه این که معدود ایرانی‌هایی که در رأس کار بودند و موضع و همکاری‌شان به حساب می‌آمد، آن‌ها هم خیلی بیشتر از نگرش توده‌های نا آگاه مردم، و یا آن عده‌ی قلیل اصلاح طلبان به اصطلاح درس خوانده‌ای که از

دانشگاه های اروپایی برگشته بودند و به دنبال پستی درکشورشان می گشتند، واقعاً نمی خواستند که این مستشاران در کشورشان مشغول به کار شوند. آن هایی که در رأس امور بودند خیلی خوب می دانستند که مملکت دیگر نمی تواند بدون وام سرپایش بایستد؛ و تا وقتی هم که ضمانت قابل قبولی نداشته باشند، نمی توانند از هیچ منبع دیگری غیر از منابع انگلیسی وامی دریافت کنند. چه چیزی بهتر از این که می توانست نظر مساعد وام دهندگان آمریکایی را جلب کند که وام آن ها تحت نظر کارشناس مالی آمریکایی به بهترین نحو به کار انداخته خواهد شد. ولی کسی به ایران وام نمی دهد، و این سرخوردگی، علاوه بر عدم توفیق مستشاران در انجام هر گونه اصلاحات قابل توجهی که می توانست موقعیت شان را تحکیم کند، اوضاع را بدتر کرده است. با افزایش اخاذی های رضا خان برای ارتشش و تحکیم قدرت و نفوذ او، تمایل به اخذ وام هم کاهش یافته، چون همه مطمئن هستند که بخش عمده ای از وام به جیب رئیس الوزرا سرازیر می شود.

پرسنل مستشاری نیز اکثراً مترجمان، مشاوران، و منشی های خصوصی هستند که سر در آخور سفارت بریتانیا دارند. شکست قرارداد انگلیس و ایران و اخراج بی مقدمه ی هیأت مالی آرمیتاژ - اسمیت بی آبرویی بزرگی برای انگلیسی ها بود. به همین دلیل، خیلی راحت می توان فهمید که شکست آمریکایی های که جانشین آن ها شدند مسلماً می تواند آبروی رفته شان را برگرداند. با وجود این، کارشکنی و سنگ اندازی آن ها در طول نیم سال گذشته بسیار پنهانی و مخفیانه بوده است. آن ها دست به سینه کناری ایستاده اند، و منتظرند تا مستشاران [آمریکایی] با دست خودشان گورشان را بکنند. یک ناظر بی طرف ناچار به این نتیجه می رسد که هیچ بیگانه ای نمی تواند مالیه های ایران را کنترل کند مگر این که نیروهای مسلح، یا حداقل تهدید آن را با خود داشته باشد. بله، تا به امروز، مستشاران مالی از حمایت ارتش رضا خان برخوردار بودند، و مسلماً بدون آن هیچ قدرتی نداشتند. ولی چه فایده وقتی که ابزار جمع آوری درآمدها خود بخش عمده ای از آن را می بلعد! (تازه ترین بودجه ارتش ۹ میلیون تومان بود). دکتر میلیسپو، آن گونه که این مستشاران مالی بریتانیا از جانب لندن حمایت می شود، از حمایت دولتش برخوردار نیست، و نمی تواند باشد. (۷)

غارت عشایر آذربایجان - ۱۹۲۴

دراوخر تابستان ۱۹۲۴، روابط میلسپو و رضاخان شدیداً شکرآب شده بود. یک مشکل همیشگی، مسئله بودجه وزارت جنگ بود. یکی دیگر اصرار میلسپو بر این بود که رضاخان باید حساب و کتاب طلا و اشیاء قیمتی را که ارتشش از عشایر آذربایجان گرفته بود؛ به ویژه جواهرات و اشیاء قیمتی اقبال السلطنه- که از رؤسای عشایر باکو بود- پس بدهد.

در سال ۱۹۲۳، ارتش رضاخان عشایر آذربایجان را سرکوب کرد، زمین هایشان را گرفت و اشیاء قیمتی شان را به غارت برد. تلاش دکتر میلسپو برای مشخص کردن سرنوشت این اشیاء قیمتی واکنش تند رضاخان را به دنبال داشت. این موضوع در چندین گزارش دیپلماتیک ذکر شده است که از روی آن ها می توان شواهدی را باز سازی کرد. علاوه بر این، مدت ها پس از «آرام سازی» آذربایجان، اخذی ها و باج گیری های رضاخان از مردم تیره بخت آن منطقه ادامه داشت. در ماه نوامبر ۱۹۲۴، نمایندگان ایل شاهسون آذربایجان به تهران آمدند. موری در اینباره می نویسد: «یکی از قسمت های جذاب نزاع «اربابان باج گیر» وقتی بود که نمایندگان ایل شاهسون و ایلات دیگر آذربایجان در روز ۲۵ نوامبر وارد تهران شدند. سردار سپه بیشتر از یک سال پیش آن ها را خلع سلاح و مطیع فرمان خود کرده بود. این جنگجویان متهور و جان سخت کوهستان، به تهران آمده بودند تا دشنه ی مرصع گرانقیمتی را به نشان این که سردار سپه ارباب و صاحب اختیار آن هاست به او هدیه کنند.» (۸)

در روز ۱۷ آگوست، میلسپو با ارسال نامه ای به وزارت جنگ از آن ها خواست تا پاسخ بدهند که چه بر سر باج هایی آمده که ارتش از عشایر آذربایجان گرفته است:

وزارت جنگ:

چندین ماه پیش، وزارت جنگ تعدادی سکه خارجی را که ظاهراً توسط ارتش در آذربایجان جمع آوری شده بود تحویل ضرابخانه داد. ضرابخانه پس از ضرب مجدد سکه ها، مبلغ ۶۵ / ۶۱۲۳۱ قران به ارتش تحویل داد، و اطلاع یافته ام که وزارت جنگ مبلغ ۱۲۰/۰۰۰ قران به یک صراف فروخته است. آن وزارت هنوز هیچ حساب و کتابی بابت مبلغ ۶۵ / ۱۸۱/۲۳۱ قران تحویل نداده است. درمبلغ فوق از

منبع دیگری غیر از خزانه ی کل به دست ارتش رسیده، طبق قانون باید در حکم در آمد به خزانه ی کل واریز می شد. اگر آن وزارت نتواند مدرکی دال بر این که مبلغ فوق الذکر را طبق مجوزات قانونی دریافت کرده ارایه بدهد، ناگزیر وظیفه دارم این مبلغ را از بودجه ماه سرطان [ژوئن- جولای] آن کسر کنم. امید است که در اسرع وقت اطلاعات کامل در اختیار این جانب قرار دهید.

ای. سی. میلسپو، مدیر کل مالیه ها (۹)

نامه ی میلسپو پاسخ تند رضا خان را به دنبال داشت:

مدیر کل مالیه ها

عطف به نامه شماره ۳۸۲۹ شما درباره سکه های خارجی و ضرب آن ها به سکه های ایرانی، باید بگویم از آن جایی که امور مزبور به مسایل داخلی وزارت جنگ مربوط می شود، وزارت مالیه حق دخالت در آن ندارد.

رضا، وزیر جنگ و سردار سپه. (۱۰)

نامه ی بالا بخصوص وقتی معنای بیشتری پیدا می کند که بدانیم هنوز مطلقاً هیچ حساب و کتابی از وزارت جنگ دریافت نکرده ایم، و این که همه می دانند که می توان ماهیانه تا حدود احتمالاً ۲۰۰/۰۰۰ تومان در وزارت جنگ صرفه جویی کرد، و این که ارتش اموال و وجوهی را جمع آوری کرده که هنوز به خزانه تحویل نداده است، و خیلی بیشتر از مبلغی است که در نامه ی شماره ۳۸۲۹ خود ذکر کرده ام. علاوه بر این، می خواهم توجه شما را به این نکته جلب کنم که پس از تصویب بودجه ای بالغ بر ۹/۴۰۰/۰۰۰ [تومان] برای سال جاری، وزارت جنگ بدون مشورت با من لایحه ای را برای تصویب یک اعتبار ۵۰۰/۰۰۰ تومانی دیگر به مجلس ارایه داد. هم چنین، مایلم بدانید که پس از تلاش های بی نتیجه ای که در تمام طول این مدت در ایران مبذول کردم تا وزارت پست و تلگراف را وادار کنم حساب در آمدها و هزینه هایش را تحت نظارت ما در آورد، نهایتاً مجبور شدم به آن وزارتخانه دستور بدهم که مبلغ ۱۲۵/۰۰۰ تومان رابابت بودجه ماه سرطان [ژوئن، جولای] وزارت جنگ به آن وزارت بپردازد.

وزیر جنگ، که رئیس کابینه هم هست، می تواند از قدرت و نفوذش بر وزارت خانه های دیگر استفاده کند، ولی نمی خواهد وزارت پست و تلگراف را وادار به پرداخت این مبلغ به وزارت جنگ کند. به عبارت دیگر، او توقع دارد که ما بودجه وزارت

جنگ را پردازیم، بدون این که هیچ کمکی به کنترل درآمدها و هزینه های وزارت پست و تلگراف به ما بکند؛ او انتظار دارد که ما تمام بودجه وزارت جنگ را که بالغ بر ۴۵ درصد کل بودجه مملکت است، پردازیم، با این که همین حالا هم یک ماه هزینه های دولت را نپرداخته ایم، و حداقل یک میلیون تومان کسری داریم؛ او همچنین توقع دارد که ما تمام اعتبارات اضافی را که از مجلس می گیرد پرداخت کنیم؛ و بالاخره توقع دارد همه ی این کارها را بدون بررسی حساب و کتاب های وزارت جنگ و بودن این که از آن بخواهیم پولی را که به طور غیر قانونی به دست آورده به خزانه بریزد، انجام بدهیم. بدیهی است که این مطالبات نامعقول از خزانه، بدون هیچ گونه مساعدتی در جمع آوری و کنترل درآمدها، هر گونه تلاش موثر برای سر و سامان دادن به مالیه ها را غیر ممکن می سازد. (۱۱)

موری متعاقباً درباره غارت عشایر توسط ارتش با میلسپو گفتگو کرد. او سپس درباره این موضوع با نکاء الملک فروغی، وزیر مالیه رضاخان، به صحبت نشست که گزارش آن ها در تاریخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۲۴ برای وزارت امور خارجه ارسال شد: باردیگر در تاریخ ۵ سپتامبر، در گفتگویی که با دکتر میلسپو داشتیم، مفصلاً درباره غیر ممکن بودن ادامه کارش در مدیریت کل مالیه ها صحبت کرد، و گفت مگر این که در این مدت تحولی در ذهنیت و نگرش رئیس الوزراء [رضا خان] اتفاق بیفتد که او بتواند کارش را ادامه بدهد. میلسپو شدیداً از خودخواهی های رئیس الوزراء شکایت داشت و می گفت به رغم همه ی مشکلاتی که مستشاران مالی با آن مواجهند، [رضا خان] اصرار دارد که هیچ کاهش در بودجه وزارت جنگ صورت نگیرد و نامه ای را از سردار سپه (رضاخان) به من نشان داد که او را به دلیل پیشنهاد چنین چیزی سخت ملامت کرده بود. میلسپو پیشنهاد کرده بود که به دلیل کسری یک میلیون دلاری بودجه سال جاری، لازم است که بودجه ی همه ی وزارتخانه ها از جمله وزارت جنگ را کاهش بدهند. دکتر میلسپو هم چنین نامه دیگری از سردار سپه نشانم داد که او را به دلیل استعلاَم درباره ی پول های طلا و نقره ای که ارتش از عشایر آذربایجان گرفته بود شدیداً سرزنش کرده بود. می گویند سال گذشته که ارتش ایران عشایر آذربایجان را سرکوب و اقبال السلطنه، رئیس ثروتمند ترک- کرد ماکو، و روسای ترک ایل شاهسون را دستگیر و همه ی ثروت نامشروع شان را از جیبشان خالی کرد، مبالغ هنگفتی پول طلا و نقره به دست ارتش افتاد. شدت لحن سردار سپه بدون شک به این مسئله بر می گردد که قرار بود اقلیت مجلس بابت همین غنایم دولت را در ۱۹ آگوست استیضاح کند، که چنین اتفاقی نیفتاد. غیر

معقول نیست که اگر فکر کنیم رئیس الوزراء بلافاصله به تبنانی مدیر کل مالیه ها و اقلیت مجلس برای بی آبرو ساختنش مشکوک شده باشد. میلسپو هم چنین متذکر شد که از نظر او اقدام رییس الوزراء، در چند ماه پیش، در تقدیم لایحه ای برای اعطای یک اعتبار اضافی ۵۰۰/۰۰۰ تومانی به وزارت جنگ جهت پوشش هزینه های سرکوب شورش های لرستان کاملاً غیر موجه بوده است.

از نظر دکتر میلسپو، رئیس الوزراء از دولت می خواهد که این لوایح را علاوه بر بودجه هنگفتی که قبلاً [به وزارت جنگ] تخصیص یافته، بابت عملیات های نظامی ارتش بپردازد تا خودش بتواند غنایم را برای استفاده شخصی اش، به جیب بزند. از نظر مدیر کل مالیه ها [میلسپو] اگر ایران بخواهد از مصایب مالی کنونی اش نجات پیدا کند، باید بودجه وزارت جنگ را هر ساله به میزان یک میلیون تومان کاهش بدهد تا این که به ۶ میلیون تومان برسد که گمان او برای حفظ ارتشی با استعداد ۳۰ تا ۴۰ هزار نفر کاملاً معقول است. (۱۲)

فردای همان روز، یعنی ۲۵ سپتامبر، موری با فروغی ملاقات کرد. موری صحبت های خود را با فروغی و هم چنین پاسخ فروغی به غارت عشایر توسط رضا خان را این طور گزارش داده است:

[فروغی] درارتباط با تصاحب طلا و نقره های اقبال السلطنه توسط رضاخان گفت که هیچ علاقه ای به این مسئله ندارد و حتی مبلغ واقعی آن را نیز نمی داند، و افزود که سرکوب آذربایجان خیلی مهم تر از این حرف هاست؛ زیرا این ولایت برای اولین بار در طول سال های گذشته، بجای این که برای گذران امورش از دولت مرکزی بودجه بگیرد، دارد به دولت مرکزی مالیات هم می دهد. او هم چنین توجه من را به این نکته جلب کرد که هر چند ممکن است رئیس الوزراء طلا و نقره به دست آمده را برای مصارف شخصی اش نگه داشته باشد، ولی همه اموال این رئیس ثروتمند عشایر را ضبط و به دولت تحویل داده است. (۱۳)

نامه محرمانه میلسپو به دالس درباره رضاخان:

در تاریخ ۲۰ سپتامبر، میلسپو دو نامه برای آلن دلبیو دالس، رئیس بخش امور خاور نزدیک [وزارت امور خارجه آمریکا] نوشت؛ که یکی از آن ها یک گزارش محرمانه ی ۱۵ صفحه ای درباره وضعیت ایران و مشکلات هیأت مالی آمریکایی بود. سه صفحه اول این سند (که در نوشتن آن از سربرگ رسمی وزارت مالیه

استفاده شده است) درباره ی روابط سفارت آمریکا با هیات مستشاران مالی است. بقیه نامه درباره ی اقدامات رضاخان و شرایط اقتصادی ایران است. گزیده ای از این سند طولانی را در این جا خواهیم آورد.

در سال ۱۹۲۴، رضا خان مشغول انتقال مبالغ هنگفتی پول به بانک های خارجی بود. میلسپو همچنین از قتل فجیع یکی از حسابدارهای وزارت جنگ خبر می دهد که اطلاعاتی در اختیار مدرس و هیات مالی آمریکایی قرار داده بود. رئیس الوزراء، وزیر جنگ و سردار سپه که در این گزارش به آن ها اشاره شده است، همگی رضاخان هستند.

عملاً همه گرفتاری های هیات آمریکایی به رابطه شان با رئیس الوزرای فعلی مربوط می شود. البته نباید فراموش کرد که رئیس الوزرای فعلی، یا همان سردار سپه، از زمان ورود هیات آمریکایی به ایران، و حتی قبل از آن، وزیر جنگ هم بوده است. از همان ابتدا، سیاست آشتی جویانه ای با وزیر جنگ در پیش گرفتیم تا از حمایت های ارتش برای جمع آوری مالیات ها برخوردار شویم. طبیعتاً هدف ما تخصیص بودجه کافی برای ارتش هم بود تا بتواند امنیت و نظم کشور را حفظ کند. ولی متوجه شدیم که بودجه ارتش خیلی زیاد است، و تقریباً ۵۰ درصد کل بودجه مملکت بالغ می شود، که هنوز هم همین طور است. احساس کردیم می توانیم گوشه ای از منابعی را که وزارت جنگ به هدر می دهد کاهش دهیم، تا بدین ترتیب هم هیات آمریکایی را جا بیندازیم و هم کارمان را شروع کنیم. بدیهی است که هر هیاتی که وظیفه ی سر و سامان دادن به مالیه های یک مملکت و ایجاد اعتبار برای آن در خارج را دارد نمی تواند نسبت به هدر رفتن منابع بی اعتنا باشد، بخصوص وقتی کمک هایی را که توقع دارد نمی بیند و برخی صرفه جویی ها برای ادامه کارش حیاتی است.

اگر اشاره به بودجه خیلی زیاد وزارت جنگ [برای اثبات اتلاف در این وزارتخانه] کافی نیست، هزینه های غیر ضروری آن وقتی روشن تر می شود که بدانیم رئیس الوزرای فعلی که چند سال پیش یک سرباز صفر قزاق بیشتر نبود و جلوی درب سفارت بریتانیا نگهداری می داد، حالا دو خانه ویلایی در تهران، چندین روستا در مازندران، و چند دستگاه اتومبیل دارد؛ و این که طبق گزارش منابع موثق، چند ماه پیش مبالغی در حدود ۲۰۰/۰۰۰ دلار به اروپا فرستاده است؛ این که مبلغ ۴۰/۰۰۰ تومان به وزارت فواید عامه «هدیه» کرده است؛ این که، طبق گزارش منابع موثق، عادت داشته به خزانه وزارت جنگ برود و چندین دسته اسکناس بدون

این که آن‌ها را بشمارد به جیبش بگذارد؛ این که شایع است که فرماندهان ارشد ارتش در چند سال گذشته ثروتمند شده‌اند؛ این که اخیراً تعدادی هواپیما، تانک، خودروی زرهی و تجهیزات بی‌سیم خریداری شده که هر چند ممکن است مفید باشد، اصلاً واجب نیست؛ و بالاخره این که وزارت جنگ هیچ حساب و کتابی به وزرات مالیه پس نداده است، هر چند سردار سپه در اولین ملاقاتش با من قول چنین کاری را داده بود. وقتی که داشتیم بودجه سال ۱۳۰۳ (سال بودجه کنونی، ۱۹۲۴) را آماده می‌کردیم، با وزیر جنگ صحبت کردم و او را متقاعد ساختم که به بودجه ۹/۴۰۰/۰۰۰ تومانی، که معادل بودجه سال گذشته اش بود، رضایت بدهد. با وجود این، در بودجه سال ۱۳۰۳ ردیفی برای مالیات‌های جدید در نظر گرفته بودیم که طبق برآورد ما ۱/۰۰۰/۰۰۰ تومان درآمد ایجاد می‌کرد. من به سردار سپه توضیح دادم که اگر این مالیات‌ها تحقق نیابد، از عهده‌ی هزینه‌های پیشنهادی بر نخواهیم آمد. او بودجه را قبول کرد و قول داد که لوایح مالیاتی را از تصویب مجلس بگذراند. وقتی که مجلس تشکیل شد، او به جای اینکه هیچ علاقه‌ای به برنامه بودجه یا لوایح مالیاتی نشان بدهد، هفته‌ها وقت ارزشمند را تلف کرد تا مجلس را وادار به تصویب نظام جمهوری (یعنی دیکتاتوری) کند.

در همین حال، او که رئیس دولت هم بود، وزیر مالیه‌ی بی‌نام مدیرالملک را سرمان خراب کرد که هیچ هدفی نداشت جز ایجاد گرفتاری و بی‌آبرویی برای آمریکایی‌ها. با این که مکرراً از رفتار مدیرالملک به رئیس‌الوزراء شکایت می‌شد، او نه فقط مدیرالملک را در پستش نگه داشت، بلکه بر خلاف رؤسای سابق دولت، مجدانه از مشورت با من بر سر مسائل مالی پرهیز می‌کرد، و با این فرض که من باید مطیع اوامر او باشم کارهایش را انجام می‌داد، حتی در ارتباط با مسائلی که به موجب قرار داد صراحتاً در حوزه صلاحیت من بود. پس از این که مجلس طرح جمهوری را رد کرد، نمایندگان دست به کار بررسی بودجه شدند، و شکی ندارم که به تحریک مدیرالملک، شروع به انتقادهای احمقانه و حمله به هیأت آمریکایی کردند. یکی-دو ماه هم به همین منوال گذشت، و بعد از آن که کمیسیون بودجه‌ی مجلس پیشنهاد مالیات‌های جدید را رد کرد و دست به کار کاهش بودجه وزارت مالیه شد، نزد رئیس‌الوزراء رفتم و صریحاً به او گفتم که تحت چنین شرایطی هیچ کاری پیش نمی‌رود. در نتیجه‌ی صحبت‌هایی که با او کردم، به وزرای کابینه اش دستور داد تا از ما حمایت کنند، روزنامه‌ها را ساکت کرد و بیانیه‌ای به امضای خودش در روزنامه‌ها به چاپ رساند که دولت از کار هیأت آمریکایی کاملاً رضایت دارد. بعد از این ماجرا،

انتقادهای و حملات نمایندگان مجلس تا حدود زیادی کاهش یافت، ولی کمیسیون مجلس هیچ تمایلی برای کاهش هزینه های دولت و یا حتی تصویب بودجه در هر فرم و قالبی نداشت.

در همین اثنا، مدرس، رهبر جناح اقلیت مجلس، که در نتیجه ی نقشش در شکست جنبش جمهوری، قدرت تازه ای احساس می کرد، به طور خصوصی می گفت که باید از بودجه وزارت جنگ کاسته شود، و یک اعلامیه هم پخش شد که در آن بودجه ی واقعا ضروری وزارت جنگ را در حدود ۶/۰۰۰/۰۰۰ تومان در سال برآورد کرده بود. چند روز پس از پخش این اعلامیه، جسد سر بریده ای پشت یکی از دروازه های مجلس پیدا کردند که معلوم شد جسد یکی از حسابداران وزارت جنگ است، که می گویند اعلامیه فوق را تهیه کرده بود. ایرانی ها به وحشت افتاده اند. دلایلی دارم که مردم و نمایندگان عموماً با موضع ما موافقت، ولی کسی جرأت ندارد علناً آن را تأیید کند، و فقط بی پرواترین آدم ها هستند که به ما می گویند با موضعمان موافقت. نباید انتظار داشت که ایرانی ها به سفارت آمریکا بروند و از کاهش بودجه ی [وزارت] جنگ حمایت کنند. بنابراین، از وزارت امور خارجه انتظار دارم این نکته را درک کند که هر گونه عقب نشینی ما در این ارتباط نه فقط مشکلات بودجه ای جدی تری برای مان ایجاد خواهد کرد، بلکه حمل بر ضعف ما خواهد شد، و موقعیت هیأت آمریکایی را حتی ضعیف تر از آن چه هست خواهد کرد. (۱۴)

وقتی سروکار آدم با جسد های سر بریده بیفتد که در بیرون از دروازه های مجلس ایران پیدا شد، کدام مجلس یا مردمی است که وحشت نکند؟ با چنین تاکتیک هایی، مسلم بود که بودجه ی گزاف وزارت جنگ حتماً تصویب خواهد شد.

موری در این باره می نویسد: «احترماً به اطلاع وزارت امور خارجه می رساند که مجلس در جلسه فوق العاده مورخ دوم دسامبر خود، بودجه وزارت جنگ را برای (باقیمانده) سال بودجه کنونی که در ۲۱ مارس ۱۹۲۵ خاتمه می یابد و بر ۹/۲۰۰/۰۰۰ تومان خواهد بود، به طور جداگانه و با اکثریت آراء به تصویب رساند.» (۱۵) به رغم کشته شدن حسابدار وزارت جنگ، برخی نمایندگان با شجاعت تمام با بودجه آن وزارت مخالفت کردند:

در جلسه ی اضطراری مجلس، که بعد از ظهر روز دوم دسامبر برگزار شد، بودجه وزارت جنگ با ۷۷ رأی موافق به تصویب رسید. نمایندگان جناح اقلیت مجلس، نظیر حائری زاده، و مدرس، شدیداً با تصویب این بودجه مخالف بودند، و از نظر آن

ها بودجه ۹/۲۰۰/۰۰۰ تومانی بسیار بیشتر از نیازهای وزارت جنگ بود. حائری زاده پیشنهاد داد که بودجه آن وزارت به ۶/۰۰۰/۰۰۰ تومان کاهش یابد، چرا که پرسنل واقعی ارتش ایران فقط ۲۰/۰۰۰ نفر است. مدرس هم معتقد بود که ارتش ایران بیشتر از ۱۸/۰۰۰ [نفر] نیرو ندارد، ضمن این که «مارشال‌های» آن خیلی بیشتر از حد معمول هستند. سردار معظم، وزیر فواید عامه، اظهار داشت که ارتش ۴۲/۰۰۰ نفر پرسنل دارد و حتی یک نفر آن‌ها هم اضافی نیست. دولت در لایحه‌ای که برای تصویب بودجه به مجلس فرستاد، اظهار کرده بود که پرداخت هزینه‌های وزارت جنگ و حقوق سربازان در درجه اول اهمیت قرار دارد.

اخاذی ارتش از مردم عادی و غارت اموال آنها: فارس و خراسان:

فردای تصویب بودجه وزارت جنگ، موری گوشه‌های تازه‌ای از رفتار رضاخان را کشف کرد:

روز سوم دسامبر ۱۹۲۴، دکتر میلسپو اطلاع داد که سردار سپه در «پیشروی پیروزمندانه اش به سوی دریا» وجوهی را از مأموران مالیه و مقامات گمرک اصفهان و بوشهر گرفته که به ۲۷/۰۰۰ تومان بالغ می‌شود، و آن‌ها را فوراً به حساب خودش ریخته است. موسیو دو کرکهیر، کفیل بلژیکی مدیریت گمرکات، که از کارمندان بسیار با تجربه خارجی در ایران است، وقتی فهمید که سردار سپه در فکریدار از شهر است، درایت به خرج داد و دستور داد که همه‌ی وجوهی را که در گمرکات بوشهر اخذ شده بدون فوت وقت به پایتخت بفرستند. با وجود این، دستور او قدری دیررسیدوارتش توانست نزدیک به ۲۰۰۰ تومان رامصادره کند. (۱۶)

پس از «پیشروی پیروزمندانه» رضاخان به سوی دریا و دیدار او از بوشهر، یک یکان ارتش در آن جا مستقر شد. جورج گرک فولر، کنسولیار آمریکا در بوشهر، فاش می‌کند، پس از آرام‌سازی و غارت عشایر تیره بخت، نوبت به شهروندان غیر نظامی شهری رسیده بود. در این جا گزارش کامل فولر را با هم می‌خوانیم:

احترماً چندین رویداد را که اخیراً اتفاق افتاده و نشان می‌دهد که ارتش ایران واقعاً آن موهبت محضی نیست که در تهران القاء می‌کنند، به اطلاع می‌رساند. ناگفته نماند که ارتش حمل و نقل را امن تر و جمع‌آوری بیشتر مالیات‌ها را ممکن ساخته است، اما اقدامات خودسرانه‌ی سربازان و افسران آن موجب نارضایتی گسترده‌ای در

ایالات دور دست تر شده است. بوشهر نمونه ی خوبی برای درک عملکرد ارتش در این ایالات دور افتاده است. مشکل اصلی این جاست که این نیروها حقوقشان را شش ماه است که نگرفته اند، هر چند حقوق برخی یکان ها فقط چهار ماه به تعویق افتاده است. افراد ارتش همیشه مفلس یا بدهکارند، برای همین، قدرت بلا منازع شان منبع اصلی درآمدشان شده است. مثلاً آن ها خانه خالی یکی از تجار ثروتمند شهر را برای استفاده موقت افسران خود مصادره کرده و تاکنون به این تاجر هیچگونه کرایه ای نداده اند- و امیدی هم نیست که بدهند- هر کالایی که چشمشان را بگیرد بر می دارند، و انتقال از آن جا هم بهانه ای می شود برای نپرداختن بدهی شان. رانندگان تاکسی آن قدر بی مزد افراد ارتش را جا به جا کرده اند که به ستوه آمده اند. قبلاً پیدا کردن تاکسی بسیار ساده بود، حالا همه ی آن ها از سطح شهر ناپدید شده اند و کسی هم به سمت چنین شغلی نمی رود.

حمل و نقل کالا از بوشهر به شیراز و شهرهای مرکزی همیشه به خاطر راهزنی عشایر کم و بیش نا امن بود. حالا ارتش امنیت این راه را تامین می کند، ولی وضع چارواداران همان است که بود. البته دیگر کالاهای تجاری را نمی دزدند، ولی ارتش خرها و قاطرها را مصادره می کند و فقط با دریافت باج های کلان آن ها را بر می گرداند. نتیجه اش این شده که چاروادارها دیگر چیزی حمل نمی کنند. تعداد زیادی عدل و جعبه این جا معطل مانده اند چون کاروانی به راه نمی افتد. فقط یک شرکت اروپایی ۵۰۰ بسته دارد که از شیراز رسیده و برای آن ها سه بار نامه مختلف صادر شده است- هر بار که کاروان ها راه می افتادند، ارتش قاطرها را مصادره می کرده و اجناس را کنار جاده می انداخته.

اخیراً هم فرمانی صادر شد که تنفر مردم را به خشم مبدل ساخت. تعدادی از هواپیماهای وارداتی فرانسوی قادر به پرواز نبودند، بنابراین کار را به حملان و چارواداران قابل اطمینان سپردند تا آن ها را به شیراز برسانند. قاطرهای زبان بسته که نمی توانستند اعتراض کنند، ولی بارکشان با تجربه این پیشنهاد نه چندان جالب دولت را رد کردند. در عین استیصال دستور صادر شد که با استفاده از زور افراد کافی را برای حمل این بار به کار بگیرند، بنابراین افراد قشون به خیابان ها ریختند و هر کسی را که دم دستشان می آمد با عدالت دموکراتیک دستگیر می کردند؛ از عشایر و کارمندان دولت گرفته تا تجار آبرومند، دستگیری تجار متمول پول خوبی به جیب قشون ریخت؛ مابقی دستگیرشدگان هم مجبور بودند روزانه در ازای دریافت تکه ای نان و جرعه ای آب زیر آفتاب سوزان جان بکنند. تجارتخانه های

خارجی عده ای را برای نجات کارمندانشان اعزام کردند، و مقامات دولت هم خواستار آزادی کارمندانشان شدند. هر کسی که توانست از شهر گریخت و یا در حرم ها مخفی شد. کوچ نشینانی که چادرهایشان را خارج از شهر بر پا کرده بودند به این کنسولگری پناه آوردند. بنابراین، همین اولین بار هم که دولت ایران نیروهای قشون را در بوشهر مستقر ساخته، محبوبیتی برای خودش به دست نیاورده است. این اعمال تمام انتقادها را متوجه شخص وزیرالوزراء کرده است. (۱۷)

با نشستن رضاخان بر تخت شاهنشاهی ایران در دسامبر ۱۹۲۵، و تاجگذاری او در اوایل سال ۱۹۲۶، اخاذی و بدرفتاری ارتشش به اوج خود رسید. هافمن فیلیپ، وزیرمختار آمریکا در تهران، بلایی که ازین ارتش به اصطلاح ملی برسر مردم مشهد آورد، این گونه گزارش کرده است:

گزارش هایی که در طول ماه های گذشته از ایلات مختلف رسیده بیش از پیش هویدا ساخته است که نگرش مستبدانه و ظالمانه فرماندهان ارشد ارتش در این ایالات فقط موجب بی اعتباری و بی آبرویی شاه و دستگاه نظامی اش در میان مردم شده است. این فرماندهان چندین بار مبالغ هنگفتی از غیر نظامیان اخاذی کرده و از جمع آوری قانونی مالیات توسط مأموران وزارت مالیه جلوگیری کرده اند. اطلاعات دقیقی درباره ی پول هایی که مقامات نظامی از مردم جمع آوری کرده اند در دست ندارم، ولی می گویند که مبالغ هنگفتی است. از منابع موثق شنیده ام که مثلا امیر لشکر مشهد، در آوریل گذشته و پیش از عزیمتش به تهران برای شرکت در مراسم تاجگذاری شاه، نزدیک به ۳۵۰ هزار تومان از ساکنین این شهر پول جمع کرده است. به رغم مبالغ هنگفتی که از محل بودجه های تخصیصی خزانه و منابع متعدد دیگر، در اختیار وزارت جنگ قرار دارد، معلوم شده که حقوق پرسنل ارتش چندین ماه عقب افتاده است. طبق گزارش ها، حقوق اکثر سربازانی که خارج از پایتخت خدمت می کنند از ۴ تا ۸ ماه پرداخت نشده است. در عین حال، در همه شاخه های ارتش پول زیادی به هدر می رود. دلایلی وجود دارد که شاه از بی نظمی های فرماندهانش در طول این مدت بی خبر نبوده است. در واقع، بعضی ها معتقدند که قسمتی از این پول ها به جیب خود او هم رفته است.

چند ماه پیش دکتر میلسپو توجه بنده را به اوضاع نا مطلوب مدیریت مالی مملکت جلب کرد که به سبب خودرأی بودن وزارت جنگ و عدم پذیرش نظارت های بودجه ای از سوی این وزارتخانه ایجاد شده است. خلاصه این که، وزارت مالیه هم چنان بودجه کلی سالیانه ای به وزارت جنگ اختصاص می دهد که تقریباً به اندازه نیمی از

درآمدهای دولت است، و هیچ حساب و کتابی هم پس نمیدهد. علاوه بر این، وزارت مالیه اطلاع دارد که ارتش میبالت میبالت هنگفتی پول از منابع داخلی دریافت کرده است که وزارت مالیه آن ها را نمی شناسد. از صحبت هایی که با وزیر مختار بریتانیا داشته ام، که این روزها خود را برای بازنشستگی آماده می کند، با این که هیچ وقت صداقت چندانی درباره ی مسایل روز نشان نداده، این طور دستگیرم شده است که دولت مطبوعش از وضعیت نا به سامان ارتش ایران نگران است. شنیده ام که نگرانی آن ها به خاطر این است که بریتانیای کبیر تمایل دارد ارتشی نسبتاً قوی و کارآمد در مرزهای روسیه حضور داشته باشد. (۱۸)

فیلیپ چند روز بعد در گزارشی با همین مضمون افزود: «شکی نیست که همان سوء رفتاری که از ارتش در خراسان گزارش شده است، از همه ی یکان هایی که در سایر ایلات مستقر هستند نیز سر می زند. اخیراً شنیده ام که احساس نارضایتی مشابهی در شیراز وجود دارد، که از یک طرف به خاطر عدم پرداخت حقوق سربازان است، و از طرف دیگر به خاطر اخذی فرماندهان از غیر نظامیان. این اوضاع دارد ضربه ی بزرگی به حیثیت و اعتبار شاه در کشور وارد می کند.» (۱۹) (۱۱)

شیلات خزر:

در تاریخ اکتبر ۱۹۲۷، تنها چند هفته پس از خروج میلسپو از ایران، امتیاز شیلات که میلسپو شدیداً با آن مخالف بود، با امضای دولت ایران به اتحاد شوروی واگذار شد. با امضای این قرار داد، شیلات ایران در دریای خزر به مدت ۲۵ سال در اختیار اتحاد شوروی قرار می گرفت. (۲۰) سه سال قبل از اعطای این امتیاز، اوضاع قدری خشنونت آمیز شده بود. در ماه مه ۱۹۲۴، میلسپو مصادره شیلات از شوروی ها را صادر کرد. در آن موقع، شیلات خزر عملاً در دست آنها بود. اطلاعات مفیدی در این باره در یکی از روزنامه ها وجود دارد: «شیلات خزر از دست روس ها در آمد: طبق گزارش خبرنگار نمایندگی راشن تلگراف از تهران، آقای میلسپو، مستشار مالی آمریکایی در ایران، دستور اشغال مسلحانه ی شیلات جنوب خزر را که روسیه شوروی بر اساس عهدنامه ی ۱۹۲۱ روسیه و ایران از آن بهره برداری می کرد، صادر کرده است. آقای میلسپو برای این منظور از یکان های ارتش که در خدمت وزارت مالیه ایران بودند استفاده کرده است.» (۲۱)

پاسخ شوروی، سریع و قاطع بود. رابرت ایمبری، کنسولیار آمریکا در گزارشی با

عنوان «اشغال شیلات ایران توسط بلشویک ها» می نویسد: احتراماً به اطلاع می رساند که اخیراً یک ناو جنگی بلشویک تفنگدارانی مسلح به مسلسل را در نزدیک بندر انزلی در ساحل جنوبی دریای خزر پیاده و شیلات را اشغال کرده است. اشغال این تأسیسات بر اساس هیچ گونه ادعای قانونی مبنی بر تعلق آن ها به اتباع روسیه صورت نگرفته، و در واقع با حقوق لیانازف ها، که از اتباع روسیه هستند نیز مغایرت دارد.

دولت ایران مراتب اعتراض شدید خود به اشغال شیلات را به اطلاع وزیر مختار بلشویک ها در تهران و همچنین از طریق نماینده خود در مسکو به اطلاع دولت آن کشور رسانده، ولی هنوز هیچ پاسخ رضایت بخشی دریافت نکرده است. ناو جنگی محل را ترک کرده، ولی تفنگداران و مسلسل هایشان هنوز در محل هستند، و به نظر نمی رسد که دولت ایران مایل باشد با اعزام نیرو برای مقابله با این تفنگداران مسئله را به یک رویارویی بزرگ تبدیل کند. (۲۲)

(۱۲)

امتیاز شیلات و پرداخت رشوه به شاه:

به رغم توضیحات و تذکرات میلسپو، هنوز یک ماه از ارسال یادداشتش درباره شیلات نگذشته بود که رضاخان به او فشار آورد تا از مخالفت با قرار داد شیلات دست بردارد، و معلوم است [رضاخان] داشت هدایایی از روس ها می گرفت. عدم همکاری میلسپو باید خونس را به جوش آورده باشد. موری در گزارشی بسیار محرمانه روش های فاسد رضاخان و همکاران نزدیکش، نظیر نکاء الملک؛ را تشریح می کند:

احتراماً به اطلاع وزارت امور خارجه می رساند که، در ۴ نوامبر، دکتر ای. سی. میلسپو، مدیر کل مالیه، به طور محرمانه به این جانب خبر دادند که روز قبل، مدیر روسی شیلات خزر که عملاً در مصادره ی دولت شوروی است، بابت بهره برداری روس ها از این شیلات و صید ماهی که می خواهند آن را از انزلی به روسیه صادر کنند، چکی به مبلغ ۱۰۰۰/۰۰۰ تومان تسلیم رئیس الوزراء [رضا خان] کرده بود. نکاء الملک، وزیر مالیه، نیز چک فوق را به دکتر میلسپو تسلیم و از طرف رییس الوزراء تقاضا کرد که مبلغ چک را پس از وصول در خزانه کل واریز، و رسیدی به نام رئیس الوزراء صادر کنند. وقتی دکتر میلسپو پرسید که این پول تحت چه

شرایطی پرداخت شده است، وزیر مالیه با لحنی رسمی به او اطمینان داد که اصلاً شرایطی در کار نبوده، دولت ایران هیچ تعهدی نکرده است، لازم به ذکر است که اظهارت وزیر مالیه بر خلاف مضمون نامه ای است که رئیس الوزراء ضمیمه ی چک کرده و در آن توضیح داده بود که این پیش پرداخت با امید امضای هر چه سریع تر امتیاز شیلات صورت گرفته است. دکتر میلسپو نیز به محض دریافت پاسخ وزیر مالیه نامه ای به او نوشت و قویاً اعتراض کرد که این کار سنت خطرناکی را در ارتباط با این اموال شدیداً مورد اختلاف باب می کند. او نوشت که واقعاً نمی تواند تصور کند که مقامات شوروی به میل خود چکی به مبلغ ۱۰۰۰/۰۰۰ تومان به رئیس الوزراء بدهند و هیچ توقعی نداشته باشند، ضمن اینکه قبول چنین مبالغی به امید تصویب نهایی امتیاز شیلات دست دولت ایران را می بندد و مذاکرات مستقل را ناممکن می سازد. وزیر مالیه پس از دریافت این نامه دوباره به دکتر میلسپو توضیح داد که «میلسپو دچار سوء تفاهم شده» و این که رئیس الوزراء هیچ تعهدی بابت قبول این پول نپذیرفته است، و از آن جا که دولت «سخت به پول احتیاج دارد» بهتر است که فوراً آن را نقد کند. دکتر میلسپو به وزیر مالیه گفت که اولاً رئیس الوزراء چک را ظهر نویسی نکرده اند، و ثانیاً چک عهدنامه ی بانک روسیه و ایران در تهران کشیده شده است که همه می دانند هیچ پولی در بساط ندارد. بنابراین قبول چنین چکی نه فقط به معنای رسیدن به پول نیست، بلکه نهایتاً اعتراض به اشغال تأسیسات شیلات توسط روس ها را غیر ممکن خواهد کرد. میلسپو برای روشن ساختن این مطلب که قبول چک غیرعقلانه بوده، این مثال را می زند. هر لحظه ممکن است که سروکله روس ها در استان های حاشیه خزر پیدا شود، و به رغم اعتراض دولت ایران، شروع به حفاری چاه و استخراج نفتی بکنند که می خواهند به روسیه صادر کنند. اگر مبلغی پول بابت این نفت، که به طور غیر قانونی استخراج کرده و هیچ حقی نسبت به آن نداشته اند، به ایران پیشنهاد کنند دقیقاً مثل همین وضعیتی می شود که الان پیش آمده، یعنی همین ۱۰۰۰/۰۰۰ تومانی که مقامات شوروی بابت صید ماهی در آب های ایران که به طور غیرقانونی اشغال کرده و از آن بهره برداری می کنند، پرداخت کرده اند. اگر چه وزیر مالیه متقاعد نشد، چک را برای وصول به بانک نفرستادند، و به احتمال زیاد آن را قبول نخواهند کرد. (۲۳)

رویدادهای بعدی نشان می دهد، به رغم اعتراضات و مخالفت های میلسپو، رضاخان یارای مقاومت در برابر وسوسه روس ها را نداشت. خیلی زود پس از اخراج میلسپو و خروج او از ایران در ۴ اوت ۱۹۲۷، قرار داد شیلات با روس ها

به امضاء رسید. اورسن ان. نیلسن، کنسول آمریکا، در این باره گزارش می دهد: «این شایعه بر سر زبان هاست که قرار است اختلاف روسیه و ایران بر سر شیلات با قبول مشارکت مساوی هر دو کشور در عملیات ماهیگیری حل و فصل شود. آقای فلسنر می گوید که از آقای مهدی قلی هدایت، رئیس الوزراء شنیده است که به زودی قرار دادی به همین منظور به امضاء خواهد رسید.» (۲۴) البته این شایعه چندان هم بی پایه و اساس نبود. فیلیپ، وزیر مختار آمریکا، گزارش می دهد، قرار داد شیلات خزر که در ۱ اکتبر به امضاء رسید و مشتمل به ۲۱ ماده، پنج پروتکل، و ۵ تبصره بود، برای بررسی از سوی نمایندگان به مجلس تسلیم شده است. این قرارداد عملاً همانی بود که میلسپو شدیداً با آن مخالفت داشت. فلپ اضافه می کند: «باور همگان بر این است که مجلس قرار داد شیلات خزر را تصویب خواهد کرد. احتراماً به اطلاع وزارت امور خارجه می رساند که طبق این قرار داد، ایران حق استخدام هیچ تبعه خارجی، بجز روس ها، را برای انجام امور بنادر و شیلات نخواهد داشت.» (۲۵)

فیلیپ می نویسد که قرارداد شیلات و چندین موافقت نامه دیگر با روس ها «در تاریخ ۲۳ همان ماه [اکتبر] با عجله (در مجلس) به تصویب رسید.» تنها نمایندگانی که با این قرار داد مخالفت کردند دکتر مصدق و تقی زاده بودند. آن ها به ایرادهای قرارداد اشاره و توصیه کرده بودند که نمایندگان پیش از تصویب قرارداد به دقت آن را مورد بحث و بررسی قرار دهند. فیلیپ ادامه می دهد:

همه می دانند که تصویب شتابزده قرارداد نتیجه ی تاکتیک های سلطه جویانه شاه است. طبق گزارش ها، بیست و دوم ماه گذشته، شاه برای نمایندگان مجلس که به کاخ دعوت شده بودند سخنانی ایراد کرد و دوباره گفت تا زمانی که این موافقت نامه ها تصویب نشوند «خواب به چشمش نمی رود.» علاوه بر این، یکی از همکاران می گوید که از قرار معلوم تیمورتاش با چند نفر از نمایندگان صحبت و منویات شاه را به آن ها گوشزد کرده بود.

«تصویب تحمیلی» این قراردادها که حالا به یکی از روش های معمول در مجلس تبدیل شده است مسلماً موجب بی اعتباری و عدم استقلال نهاد مجلس خواهد شد. ظاهراً احساس کلی این است که روس ها سود بسیار محسوس تری نسبت به ایرانی ها از این قرارداد عایدشان شده است. (۲۶)

کمی پس از اعطای امتیاز، شایعاتی درباره ی قبول هدایای کلان از طرف رضا شاه به گوش رسید. فیلیپ در این باره می نویسد: «وزیر مختار بریتانیا به طور محرمانه

به من خبر داد که شنیده است دولت شوروی هدایای بسیار گران قیمتی برای تصویب موافقت نامه های ایران و روسیه پرداخت کرده است.» (۲۷) افشاگری های آقای بیگف و همچنین گزارش های عالی چارلز سی. هارت، وزیر مختار آمریکا در تهران، روشن ساخت که به منظور تصویب امتیاز شیلات مبالغ هنگفتی پول به رضا شاه و تیمورتاش پرداخت شده است. در سال ۱۹۳۱، با تجدید علاقه آمریکا به شیلات خزر، شرکت های تجاری در نیویورک به دولت ایران پیشنهاد دادند که سهم ایران از خاویار و ماهی را به بازار عرضه کنند. پس از مذاکرات بسیار، ایران ناگهان علاقه خود را به پیشنهاد آمریکایی ها از دست داد. هارت علتش را توضیح داده است. (۱۳)

دیگر اینکه سید حسن مدرس رهبر مبارزه با استبداد رضا خانی در مجلس چهارم، پنجم و هشتم شورای ملی بود. به تعبیر ملک الشعرای بهار و سیف پور فاطمی، اواز نظر اندیشه و تفکر آخوند نبود. در متن، از قول سیف پور فاطمی آورده ام: «با آنکه مدرس مجتهد جامع الشرائط و آیه الله حقیقی و واقعی بود، هیچگاه مذهب را وسیله پیشرفت مقام و سیاست خود قرار نداد و از ریا و تظاهر به مذهب متنفر بود. موقعی که حاج آقا جمال به او پیام می فرستد که علما منتظر دستور شما هستند چه کمکی از ما ساخته است؟ مدرس در جواب می گوید: «بزرگترین کمک شما این است که در مسجد مردم را براه راست هدایت کرده و سیاست را به سیاستمداران واگذار کنید و از خدمت به خلق غفلت نورزید زیرا عبادت بجز خدمت خلق نیست.»

اندیشه راهنمای منش و روش او در عرصه آزادی، استقلال، حقوق ملی و حقوق مردم، بر اساس موازنه عدمی بود. مدرس، در مواضعی که اتخاذ کرده و در آزمون های سیاسی که وارد شده، مصون از خطا نبوده است. او نقد نظر و عمل خویش و جامعه را، با بصیرت، هوشیاری و بردباری انجام داده است. خطاها و اشتباهاتش را در زمان و مکان خود، تصحیح کرده است.*

اکثر اهل نظر معاصر مدرس، معتقدند که رشادت، شهامت و فضیلت های انسانی او در مبارزات اجتماعی و سیاسی و تسلط وی بر فقه و تبحرش در آن و در معارف اسلامی، تاریخ و فرهنگ ایران، او را یکی از نمونه های بارز رهبران برجسته ملی در تاریخ معاصر ایران کرده است. قدرت بیان و صراحت لهجه خاص و تأثیرگذاری مدرس بر سیاست داخلی و خارجی ایران، استقامت و شجاعتش در برابر استبداد داخلی و نیروهای مسلط خارجی و مخالفتش با قرارداد ۱۹۱۹ و وثوق الدوله در مجلس که در متن آورده ام، طی بیاناتی خاطر نشان ساخت: «هی می آمدند و به من می گفتند که این قرارداد کجایش بد است؟ بگوئید تا برویم اصلاح کنیم. من جواب می

دادم آقایان من يك فرد آشنا به سیاست نیستم... اما آن چیزی که در این قرارداد به نظرم بد است، همان ماده اولش است که می گوید ما (انگلیسی ها) استقلال ایران را به رسمیت می شناسیم.» در این هنگام صدای خنده نمایندگان از همه جای مجلس بلند شد، مدرس لحظه ای خاموش ماند. آن گاه سکوت را شکست و به نمایندگان گفت: «این حرف مثل این است که یکی بیاید و به من بگوید سید، من سید بودن تو را به رسمیت می شناسم.» مدرس افزود: «این قرارداد استقلال مالی و نظامی ایران را از بین می برد چون اگر بخواهیم ایران، مستقل بماند باید همه چیزش در دست ایرانی باشد. همه چیزش باید متعلق به ایران باشد، اما این قرارداد يك دولت خارجی (انگلستان) را در دو چیز مهم مملکت ما شریک می کند: در پولش و در قوه نظامی اش این دلیل اصلی مخالفت من با این قرارداد است.» اینک، سیری در زندگی مدرس با عنوان «مدرس نماد استقامت در سختیها» را در اختیار خوانندگان ارجمند قرار می‌دهم:

رحیم زاده صفوی نماینده ولیعهد و مدرس در ملاقات با احمد شاه در فرانسه می نویسد: احمد شاه مرحوم پرسید: «در نقشه آقای مدرس علما هم شرکت دارند؟ در پاسخ عرض کردم: هر چند روابط آقای مدرس با روحانیان بسیار خوب است اما ایشان این عقیده را ندارند که با دست روحانیان و پیشوایی آنان نهضتی و انقلابی به وجود آورند، زیرا به نظر آقای مدرس در نهضت‌های روحانیون همواره نوعی ارتجاع وارد می شود و به جای آنکه جامعه روبه پیش حرکت کند، سوی عقب می رود.» (۱۴)

پس از اینکه رضاخان شاه شد، گام به گام عرصه را بر مخالفان و مبارزان راه آزادی و استقلال تنگ تر می کند و روز هفتم آبان ماه ۱۳۰۵ یعنی درست همان روزی که در سال ۱۳۰۴ به جای ملک الشعراء بهار، واعظ قزوینی مدیر روزنامه نصیحت قزوین را جلو مسجد سپهسالار سربریده بودند، عده ای تروریست مأمور بودند مدرس را ترور کنند.

ابراهیم خواجه نوری از صفحه ۱۵۹ به کتاب بازیگران عصر طلائع در باره ترور حسن مدرس اینگونه تشریح کرده است"

«...چندی بعد، موقعی که رضا شاه در املاک اختصاصی مازندران گردش می کرد روز بعد صبح خیلی زود، موقعی که مدرس سحرخیز برای درس گفتن به طرف مسجد سپهسالار می رفت، در کوچه معروف به کوچه سرداری چند نفر غفلتاً حمله کرده و با هفت تیر به او شلیک می کنند. مدرس هیچ وسیله و مجالی برای دفاع

از خود نداشت. یک پیرمرد لاغر ضعیفی فقط با یک پیراهن کرباسی یقه چاک و یک عبا و یک عصای کج و کوله در مقابل چند نفر مسلح مصمم مأمور چه می تواند بکند. سوراخی نبود که از او استمداد کند... معذک این مرد عجیب دست و پای خود را گم نکرد. به جای التماس و تضرع که طبیعی غالب اشخاصی است که دچار خطر حتمی شده اند، فوری در صدد چاره برآمد و منحصراً راهی که شاید فقط باهوش ترین و کار آموزده ترین کارآگاهان اسکاتلند یاردممکن بود پیدا کند، در یک لحظه پیدا کرد و در همان لحظه به موقع اجراء گذاشت.

مدرس فوری رو به دیوار کرد و عبا را با دو دست بطرف سرخود بلند نمود و زانوان خود را خم کرد بطوری که بدن نحیفش در پائین عبا قرار گرفت و آنجائی را که قاتلین از پشت عبا محل قلب و سینه تصور می کردند جز دو بازوی مدرس و عبا خالی چیز دیگری نبود. نتیجه این عمل ماهرانه و عجیب این شد که از شلیک مفصل جانیان چندین تیر به ساعد و بازوان او اصابت نمودویکی هم به کتفش خورد و هیچیک خطرناک نشد.» پس از مجلس ششم خانه نشین شد

درگاهی سرسپرده رضا شاه مدرس خانه نشین را نتوانست سلامت ببیند پرونده هایی ساخت و شبی با چند تن دژخیم وارد خانه سپید شد. آقا سید جلال الدین تهرانی قبلاً آنجا بوده است محمد درگاهی وارد می شود و دشنام به مدرس می دهد.

مدرس به او تعرض می کند. درگاهی خود را روی پیرمرد می اندازد و او را کتک می زند. در این حین فرزند اوسید عبدالباقی از اتاق دیگر می رسد و با درگاهی طرف می شود. سپس امر می دهد دژخیمان سپید را سر برهنه و یک لاقبا دستگیر می کنند و اتاق او را هم تفتیش کرده چهار هزار و هشتصد تومان وجهی که باقی مانده پنج هزار تومان نامیرده بود از زیر تشک مرحوم مدرس برمی دارند و به او می گویند: «این پولها را از کجا آورده ای، لابد از خارجی ها گرفته ای؟!...»

و با توهین های زیاد او را از خانه بیرون می برند. کیسه کرباسی آماده کرده بودند. بر سر آن مرحوم می اندازند و او را از میان افراد پلیس و صاحب منصب پلیس که قدم به قدم مخصوصاً در دکاکین گذر گماشته بودند، عبور داده به ماشینی که مهیای این کار بود می رسانند و شبانه او را به دامغان می برند و چون عمالمه مرحوم در تهران مانده بود، بین راه کلاهی پوستی سیاه رنگ مندرس برای آن که سرش برهنه نباشد و کسی هم او را نشناسد، بر سر او می گذارند و با این صورت او را به یکی از قلاع مخروبه خواف در جنوب خراسان که اتاقی نیمه خراب و سراچه و دو درخت توت داشته است حبس می کنند. (۱۵)

خاطرات زندان مدرس نشان دهنده اخلاق و کردار فرومایه رضاخان و عدم اعتراض مراجع و علما شیعه به تبعید و زندانی شدن مدرس است که با او سخت مخالف بودند و او را تنها گذاشتند و سرانجام نشاندهنده آنست که چگونه رضاخان با مدرس به گفته ملک الشعرا بهار «یکی از شخصیت های بزرگ ایران که از فتنه مغول به بعد نظیرش بدان کیفیت و استعداد و تمامی از حیث صراحت لهجه و شجاعت ادبی و ویژگی های فنی در علم سیاست و خطابه و امور اجتماعی دیده نشده» بوسیله عمالش رفتار کرده و او را به قتل رسانده است و در خاطرات مدرس آمده است:

لیله شنبه ۲۶ بهمن [۱۳۰۸] - من در گوشه اتاق و پهلوی بخاری نشسته مشغول کار خود بودم و آن دو نفر نیز در گوشه دیگر اتاق دراز کشیده به نوبت مشغول عملیات خود بودند. این وضع ناگوار که در حقیقت هم آن بیچاره ها و هم من لابد بودیم خیلی قلب مرا آزرده داشت.

دست بیچاره چون به جان نرسد چاره جز پیرهن دریدن نیست

و به حدی این وضعیت مرا افسرده داشت که شبی در مناجات با قاضی الحاجات با اینکه در مناجات، حال من بالخصوص غالباً متوجه به امور نوعی و خود بود، بی اختیار شده و به قلب من خطور کرد که الهی من یک نفر شخص عادی بیش نیستم، من کجا و این همه ناملازمات کجا، انبیاء و اولیاء هم که محبوس شدند هیچ کدام چنین ابتلا و مصاحبینی (تریاک کش و شیره گی [شیره ای] [مریض و بیچاره] نداشتند. «ما أودی نبی ولا ولی فی المحبس مثل ما أودیت» چند شب بعد از مناجات در خواب دیدم که بیدار شدم این شعر به خاطر آمد:

احتلام انبیاء از پس بود هر که از شیطان گریزد کس بود

و به مناسب این شعر خواب خود را تعبیر کردم که به زودی آقا میرزا محمود خان [کلانتری] تبدیل و به جای [این شخص] مریض، شخص سالمی خواهد آمد. طولی نکشید که این تعبیر واقعیت پیدا کرد و در بیستم قوس (آذر) جوانی مسمی به ناصر قلی خان (جوانشیری) از تأمینات مشهد که تقریباً دارای رتبه ۱ بودند وارد شدند. آقا

میرزا محمودخان امور را به ایشان تسلیم کرده و فردای آن روز ما را وداع نموده به سلامتی به مشهد مشرف شدند. اینجا چهارمطلب است که ذکر آنها بی مناسبت نیست. اول: آنچه فوقاً از وضعیات مدت مأموریت آقا میرزا محمود خان وریق او ذکر شد مقصود این نبود که مأمورینی که از اول تاکنون (عباسقلی خان، اسدالله خان، آقا میرزا شهاب، آقا سیدعلی نقی خان، آقا میرزا محمودخان، آقا میرزا علی اصغر، ناصرقلی خان) از تأمینات و پلیس مشهد به این سمت آمده اند نسبت به وظایف اداری عالماً، عامداً بعضی با بعضی دیگر تفاوت داشته باشند یا اینکه نسبت به من در حب و بغض یا امور عادی یکی با دیگری فرقی داشته باشند. اگر اداره نظمیه [به] یک شخصی که از دست فلج باشد مأموریت دهد که کوزه و کاسه مرا آب کند و آن بیچاره هم قریب ۲۴ پله آب انبار محبس را که از زمان مرحوم قیلچ خان تا حال تعمیر نشده به زحمت طی کرده در روز کوزه و درشب چراغ را بشکند و دست خالی برگشته خبر آنها را بیاورد؛ این مریض چلاق نسبت به من سوء رفتاری نکرده (دیه بر عاقله است) و هم چنین هرگاه در موقع دیرشدن معالجه مرض (کشیدن شیره) استکان را با اوقات تلخی در حضور من زمین زده بشکند نسبت به من سوء ادبی ننموده است.

دوم: سابق براین هم معتقد بودم که کشیدن تریاک که موجب کسرونقص یکی از اعضاء و یا قوای انسان بشود حرام و از گناهان کبیره است. مسکرات که حرام است غالباً بالطبع موجب غلو افراطی در قلب، موقتاً، می شود و به این واسطه موقتاً عملیات اعضاء از استقامت خارج میشود و هم چنین چرس و بنگ که قوه دماغیه را موقتاً از حد اعتدال خارج می کند حرام است و هکذا هر چیزی که موجب ضرری و نقصی در بدن یا تغییر صفات وی و احوال انسان شود حرام است مگر اینکه لمصلحه تجویز شده باشد.

استمرار تریاک به کشیدن و افوریا شیره به تمام اعضا و قوای ظاهره و باطنه ضرر می آورد، چنانچه هر کسی در حال کسانی که مبتلا هستند بعد از مدتی غورو بررسی و تحقیق کند مشهود او خواهد شد که به واسطه تخدیری که از کشیدن تریاک حاصل می شود. تمام اعضا و اجزاء و قوای ظاهره و باطنه حتی مدرکه حیوانی انسانی آنها و اخلاق و صفات و غیره ناقص می شود. (۱۶)

شایان ذکر است مدرس ۹ سال در حبس و تبعید بود و در زندان به قتل رسید؛ ولی علما و مراجع تقلید نجف، مشهد و حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی در قم هیچ اقدامی برای آزادی و خلاص اونکردند. دکتر محمد حسین مدرسی، خواهر زاده

مدرس می گوید: «در بهمن ماه ۱۳۰۷ تقریباً مدت ۵ ماه بود که مدرس تبعید شده و دیگر صدای آزادی خواهی او در تهران شنیده نمیشد و با تبعید او بزرگترین عامل مبارزه و حق طلبی در زنجیر اسارت کشیده شده و حکومت بدون ترس هرچه می خواست می کرد!...» (۱۷) در سفر به خوف به مدرسی اجازه ملاقات با مدرس ندادند، وی در هنگام برگشت به مشهد شرح می دهد؛ «به کرات از مشاهیر علمای مشهد نظیر آقا شیخ محمدآقازاده و شیخ مرتضی آشتیانی، تقاضا در اقدام به استخلاص ایشان نمودم لیکن نتیجه ای حاصل نشد. از جمله مطالبی که در آخرین روزهای اقامت در مشهد، از آقای عباسقلی دیهیم شنیدم این بود که گفت؛ چون رئیس تأمینات به خوف آمد، دستورات شدیدی در سخت گیری به آقای مدرس مبنی بر قطع غذا و حبس تاریک را داد، تدریجاً ای که پیش بینی نموده بودیم که اگر ناچار شدیم، از دریچه سقف اطاق زندان برای ایشان غذا برسانیم و فشار زیادی به کارمی برد که بلکه اسراری را از معظم له کشف کند؛ اما آنچه سنوآل نمود، بلاجواب می ماند؛ تنها زمانی که شدت عمل فوق طاقت میشد، آقا می فرمودند: «انالله و انا الیه راجعون» من اگر هوی و هوس و طالب ریاست و شهرت بودم؛ به قدر خودم بدست آوردم و دیگر آرزویی ندارم و شما هم هرچه می خواهید بکنید و هرگاه مرا نمی کشید، همین جا، جای بدی نیست. سردار سپه هم هروقت عرصه اش تنگ شد، بیاد همین جا ویا جایی نظیر اینجا. (که او به جزیره موریس گرفتار آمد...» و ..» به اتفاق یکی از دوستان صمیمی مدرس و دونفر فرزندان ایشان به .. به «قم رفته و از مرحوم آیت الله حائری استمداد نمودیم، ایشان که راستی با جوابهای آشفته و دلخراش خود سخت تر آزردهی روح را فراهم نمود! مثلاً اظهار داشت شهربانی برای مدرس ماهیانه ۱۵۰ تومان اعتبار منظور نموده، به او بدنمی گذرد!!» در واقع این گفته سخیف و نابخردانه شیخ عبدالکریم حائری یزدی استاد مسلم خمینی به نوعی حمایت از عمل غیرقانونی رضاخان است. (۱۸)

واقعه مهمی که در این مجموعه خواهد آمد سرکوب ایلات و عشایر و تخت قاپو کردن آنها است

آنه لمبتون در کتاب «مالک وزارع در ایران» می نویسد: رضاشاه که در راه تجدد ایران میکوشید وجود ایلات و عشایر را مناسب با اوضاع و احوال امروز جهان نمیدید. پس در صدد برآمد که این مسأله را با تغییرات اساسی و انحلال تشکیلات

ایلی و مانع شدن از بیلاق قشلاق کردن آنان حل کند و چادرنشینان رابه کشاورزان مبدل گرداند. دراینکه عامه مردم مملکت یعنی عناصر غیرایلی ازین سیاست رضا شاه پشتیبانی می کردند کمتر جای شک و تردیدست. همچنین پیداست که این سیاست بدون تهیه مقدمات کافی بمرحله اجرا درآمد. هیچ مطالعه دقیقی درباره امکان اسکان عشایر یا تأثیر انحلال تشکیلات عشایری در اقتصادیات ایران بعمل نیامد بسیاری از خوانین را تبعید کردند و از بیلاق و قشلاق کردن سالانه عشایر تا حد زیادی مانع آمدند. در همه موارد جاهای مناسبی جهت اسکان عشایر انتخاب نمیشد. حوائج آنان را از نظر بهداشت و تعلیم و تربیت بحدکافی تأمین نمی کردند و از نظر آموزش کشاورزی و تدارک آلات و افزار فلاحی تسهیلات لازم برای عشایر فراهم نمی ساختند تا بتوانند ازین راه آنان را بتغییر زندگانی ایلی و تحول از مرحله شبنانی بمرحله کشاورزی یاری کنند. از این گذشته چندان جای تردید نیست که بسیار کسان از افول کوکب ایلات و عشایر خشنود بودند و فرصت را برای انتقام جوئی از غارتگریهای گذشته آنان مغتنم مشمردند. دولت هم بنوبه خود نمی کوشید تا ایلات و عشایر مخالف را باهم آشتی دهد. گاهی، بعضی طوایف را مجبور می کردند که همگی بنقاط مختلف کشور کوچ کنند، یعنی بجاهائی که دیگر نمی توانستند مطابق رسم و سنت قدیم بسر برند. مثلا گلبدی [بفتح اول و سوم] ها را از کردستان به همدان و اصفهان و تا دورترین نقطه ای مانند یزد که در جلگه واقع شده است کوچ دادند و در طی این نقل و انتقال چندان بر آنها سخت گرفتند که به تپه ها و بلندیها پناه بردند و چندین ماه همچون یایغان جنگیدند. هنگامی که سرانجام آنان را سرکوب کردند و کوچ دادن عده بیشماری از آنان نابود شده بودند. پس از استعفای رضاشاه آنان بمساکن سابق خود بازگشتند و از آن هنگام بسیاری از مردم ترک زبان که دولت آنان را در دهات گلبدی اسکان داده بود کردستان ترک گفته اند.

سیاست عشایری رضا شاه را چون غلط تعبیر و بد اجرا کردند لاجرم تلفاتی سنگین بر چهارپایان اهلی وارد آمد و عشایر دچار فقر مسکنت شدند و از عده آنان کاسته شد. تأثیر منفی این عوامل در اقتصاد مملکت بحدی بود که او در آخرین سالهای سلطنت خود مجبور شد این سیاست را تعدیل کند پس از اینکه در ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ ش] استعفا کرد مسأله عشایر که اوبه هیچ روی نتوانسته بود حل کند دوباره از پرده بیرون افتاد بسیاری از خوانین تبعید شده به مناطق عشایری خود بازگشتند و پاره ای از عناصر ایلی که در دهات اسکان داده شده بودند ترک آنها گفتند و بار دیگر زندگانی نیمه بیابان گردی را آغاز کردند. این که چرا باید چنین امری اتفاق افتاده باشد تا حدی معلول

آنست که عشایر طبعاً به ادامهٔ زندگانی ایلی راغب اند و ازگردن نهادن به فرمان حکومت مرکزی بیزار. درین نیزجای گفتگونیست که آنچه برناخشنودی عشایر افزوده بود این بودکه در دورانی که اسکان یافته بودند از آنان اخاذی میشد. (۱۹)

لمبتون در ادامه آن به این مهم اشاره می کند که: در مناطق عشایری خوزستان عشایر ایرانی بیشتر در شمار و قبایل عرب در جلگه مسکن دارند. در زمان رضاشاه سعی شده که تمام خوزستان زیر نظارت واقعی حکومت مرکزی درآید. برای پیش بردن این سیاست بسیاری از خوانین و شیوخ محلی را تبعید کردند و تا حدی از تاخت و تاز و غارتگری عشایری که هنگام کوچ کردن و گذشتن از میان املاک مردم غیر ایلی دست به این گونه اعمال می زدند مانع گشتند و در عوض رعایا و عشایر یکباره در چنگال مأمورانی افتادند که ماهیت آنان نسبت بگذشته چندان فرقی نکرده بود. لاجرم دهقانان خوزستان نسبت بسابق باز هم بدرجهٔ پست تری از فقر مکننت تنزل یافتند.

از زمانی که رضا شاه استعفا کرده است یعنی ۱۹۴۱ [۱۳۲۰] ببعده ای از خانها و شیخها به خوزستان بازگشته اند و از تضییقات مأموران دولت نسبت به دهقانان کاسته شده است. (۲۰)

سیف پور فاطمی در کتاب خاطراتش «آئینه عبرت» سیاست رضا در قبال عشایر و ایلات اینگونه شرح می کند: «یکی از مشکلات رضا شاه و اطرافیان این بود که با کمال تأسف نتوانستند موقعیت جغرافیائی و تاریخی ایران را در نظر گرفته و از روی آن نقشه و برنامه صحیح پیاده بکنند.

تشکیلات جغرافیائی و تاریخی ایران در طول قرنهای متمادی عبارت از این بوده است که چندین ملت و گروه از رود سیحون و جیحون تا مدیترانه یک کشورداری یک آرمان تحت لوای عدالت و مدارا و مروت بوجود آورده و عادات و مذاهب و معتقدات هر قوم و گروه را محترم بشمارند و این رویه تا آمدن اسکندر به ایران و بعدها در زمان ساسانیان معمول و متداول بود. غوغا و هجوم عربها خواست این قاعده را بر هم زند و ایران را مانند کشورهای مصر و شمال آفریقا و شام و فلسطین تبدیل به جامعه عربی بسازد، ولی تمدن و فرهنگ و آداب ایرانی که بر عربها غلبه داشت تا اندازه ای عرب را در ایران ادغام کرد و ایرانیان زبان مخصوص و مذهب متفاوت بوجود آوردند و کلیه آداب و سنن خود را حفظ کرد و راد مردانی مانند رودکی و دقیقی و فردوسی و سعدی و حافظ با آثار خود فرهنگ فارسی را زنده کرده و زبان و تاریخ ایران را احیا کردند و باز مردم و گروههای مختلف از ساحل سیحون

و جیحون و از قلب هندوستان تا دجله و فرات بسنن ملی خود افتخار میکردند و سلاطین ترک نژاد نسب خود را به کیقباد خسرو رسانیده و خلفای عرب در زیر شمشیر و لوای ابومسلم و حسین ابن طاهر ذوالیمینین و آل بویه و حتی اداره برامکه حکومت می کردند. سلطان محمود افتخار داشت که فردوسی داستان سلم و تورو فریدون و رستم و ایرج و افراسیاب و ضحاک را بسراید و ایران و ایرانی را بر همه گروهها برتری دهد و فریاد کند:

چو ایران نباشد تن من مباد/ بدین بوم و برزنده یکتن مباد- هنر نژاد ایرانیان است و بس.

این آرمان ایرانی بودن و فرهنگی که زانیده برادری و برابری بشر و انسانیت و آدم دوستی و وطنخواهی بود و عید نوروز و عید مهرگان و شاهنامه و افکار عرفانی مولوی و سعدی و حافظ و صدها شاعر و گوینده ایرانی پشتیبان آن بود ایران را یکپارچه نگهداشته و کمک کرد که در برابر سیل سه هجوم مختلف مغولها مقاومت کرده و وزرای فاضل و دانشمند ایرانی توانستند مغولانی نظیر شاهرخ و هلاکو و تیمورو الغ بیک را رام و تا اندازه ای به تمدن و شهرنشینی و حکومت آشنا سازند. این آرمان و عقیده و فرهنگ ایرانی و مذهب شیعه باعث شد که سلاطین صفویه در مقابل تهاجم پایداری کرده و دشمنان ایران، سلاطین آل عثمان بزبان فارسی افتخار کرده و از نقاشی و معماری و علم و هنر ایرانی بهره کافی گرفته و نمونه های زیادی از آن را در کشور خود برقرار سازند حتی سلاطین مغول هندوستان زبان فارسی را زبان رسمی و کشور خود برقرار سازند.

بنابراین فکر اینکه در ایران (که یک قسمت مهم مردمش صحرا نشین ولی دارای بهترین احساسات ایراندوستی و وطن پرستی هستند ولی گروهی فارسی فرق دارد یا کردها مانند مردم اصفهان و شیراز زندگانی نمیکنند) باید یک سیستم زندگانی تحت امر حکومت مرکزی تهران بوجود آورد و هیچ توجه به خاصیت اقلیمی و جغرافیائی و زندگانی مردم نکرد فکر غلطی بود.

اتحاد کشور با دستورات یکنواخت و زندگانی یک جور بوجود نمی آید. اتحاد کشور اول در پرتو آرمان و امید و آرزوهائی که بر روی آزادی و مساوات در مقابل قانون و احترام حقوق و حدود افراد و جوامع و آزادی عقیده و احترام به مذهب و سنن گروههای مختلف ایجاد میگردد. سپس در پرتو معارف و کمک به زراعت و تجارت و ایجاد موسساتی که یار شاطرند نه بار خاطر مردم باشند تقویت می شود. صحرا نشین که دوهزار سال گوسپندان خود را در تابستان دامنه کوههای بلند و در زمستان در

زمینهای نزدیک خلیج فارس چرانده و تمام عمر در زیر آسمان شفاف و ستاره درخشان و ماه تابان خوابیده و از تماشای آن آثار طبیعی لذت روحی و جسمی برده اند با امر تهران، ده یا شهر نشین نخواهد شد. کلاه و لباس او را هم نمی توان عوض کرد زیرا او به آزادی و استقلال فردی خود بیشتر از هر چیزی اهمیت میدهد و حاضر نیست که خود و خانواده اش را اسیر مأمور نظامی و امنیه و مالیه کرده و در یک محوطه پنجاه متری در زیر سقف عمارتهای بی اساس تابستان و زمستان خود را بگذراند و وحشم و رمه خود را بر باد داده و سپس در شهرها بگدائی با عملگی زندگانی خود را بگذراند. رژیم پهلوی با تصمیمی بی مطالعه و جاهلانه به اسکان ایلات یکی از بزرگترین خطاها را مرتکب شده و پس از خرج ملیونها تومان و از میان بردن هزاران سرباز و تفنگداران ایل، امروز پس از شصت سال در زندگانی ایلات هیچ فرقی دیده نمیشود، جز آنکه قسمتی از حشم آنها از میان رفته و کشور امروز مجبور است گوشت و پنیر و کره و شیر خشک از کشورهای دیگر وارد بکند. در صورتیکه پنجاه سال پیش نه فقط مصرف کشورتامین میشد بلکه مقدار زیادی بناوای خلیج فارس و عربستان و عراق و روسیه صادر می شد.

تقریباً یک سوم جمعیت ایران در موقع صحرا نشین و این افراد همیشه بهترین حافظ و مدافع کشور در مقابل بیگانگان بودند در قسمت کمک با اقتصاد کشور سالیانه ملیونها تومان از فروش حشم و گوشت و ماست و پنیر و کره و روغن و پشم و قالی و گلیم و جاجیم عاید میشد.

جغرافیای ایلاتی در ایران شامل کلیه کشور میشد: از شمال تاجنوب از شرق تا مغرب، آذربایجان، کردستان، کرمانشاهان، مازندران، خراسان لرستان، بختیاری، فارس، بلوچستان و کرمان در فلاتهای مرتفع، در کوهستانها، دره ها، در حاشیه کویر، در کنار بحر خزر و خلیج فارس همه جا با افراد ایلات مختلف ایران روبرو میشویم. از زمان سیروس تا به امروز تاریخ ایران با زندگانی ایلات سرو کار داشته است، بویژه احمدی ها در ۳۳۱ سال قبل از میلاد مسیح در تنگه تامرادی جلو قشون اسکندر را گرفتند (توضیح: تحت رهبری آریو برزین سردار شجاع ایران) و در سال ۱۳۱۰ هـ م سر لشکر حبیب الله خان شییبانی در همان تنگه گرفتار سواران بویراحمدی شده و اگر کمک صولت الدوله و ناصر خان نرسیده بود کلیه پنج هزار نفر سربازان در آن تنگه نابود می شدند.

بیشتر از سلاطین ایران از ایلات بودند و در تمام جنگها از زمان سیروس تا قیام مشروطیت و امروز در جنگ بر علیه عراق پیشمرگان کرد و عرب و لراز خود دلاوریها

نشان داده و بسیاری از آنها جانانشان را فدای کشور کردند. پس از انقلاب مشروطیت و فتح تهران بدست بختیاربها، عده ای از جوانان ایلات مخصوصاً بختیاربها، کردها و قشقائی ها و بلوچها بنمایندهای مجلس انتخاب شده و مصمصام السلطنه رئیس ایل بختیاری چندمرتبه نخست وزیر شد و افرادی مانند سردار محتشم و امیرمفخم و سردار ظفر بختیاری به حکومت اصفهان و یزد و کرمان منصوب و روسای کردها مانند آصف و سالار سعیدوزنکه بنمایندهای مجلس رسیدند و عده زیادی از جوانان ایلات مختلف در تهران اروپا تحصیل کرده و یا داخل قشون بخدمت رژیم پهلوی پرداختند. سردار اسعد تا روزیکه توقیف و در زندان شاه به قتل رسید بسمت وزیر پست و تلگراف و داخله و جنگ یکی از نزدیکان شاه و از هیچ خدمتی به او فرو گذار نکرد.

صولت الدوله قشقائی و پسرش ناصرخان از روز اول با سردار سپه عهد مودت بسته و هر دو بنمایندهای فارس در مجلس موسسان و مجلس شورای ملی انجام وظیفه می کردند تا آنکه ناگهان طبع سرکش رضا شاه تصمیم به از میان بردن آنها گرفت و از هر دو سلب مصونیت کرده و صولت الدوله در زندان از میان رفت.

از سال ۱۳۰۸ بعد دولت ب فکر افتاد ایلات را در یکجا اسکان دهد و از اینرو عده ای افسر قشون با اعتبار زیاد به نقاط مختلف کشور فرستاد و مأمورین قسمت اعظم پولها را به جیب خود ریخته و آنچه هم که می میتوانستند به عناوین مختلف گوش روساء خانهای ایل را بریده و هنگام بیلاق و قشلاق ایل به عناوین مختلف مردم را سروکیسه میکردند.

شاه برای آنکه قدرت خود را در ایلات اعمال بکند در همان موقع ب فکر تعویض املاک روساء و خانهای ایلات افتاد. مثلاً چندین ده آباد قشقائی ها را در فارس از آنها گرفته و در عوض چند ده خالصه در خراسان به آنان داده شد. کلیه دهات خوانین بختیاری را که از نزدیکی اصفهان شروع میشد و تا خوزستان ادامه داشت دولت ضبط کرده و اموالی در کاشان و بلوک خار و رامین و آذربایجان به آنان واگذار کرد. در ضمن شخص شاه سهام خوانین بختیاری را در نفت جنوب که چندین میلیون لیره قیمت داشت ارز آنان به مبلغ سیصد هزار تومان خریداری کرد!

سیاست غلط دولت در امر اسکان ایلات بکلی اساس زندگانی مردم را برهم زد. زیرا ایلات در تابستان مجبور بودند چشم خود را به نقاط کوهستانی برای چرا بربند و در زمستان مرکز قشلاق و چرا گاه ایل در جنوب فارس و نزدیکی خلیج فارس که هوایش گرم و مراتعش سرسبز بود انتقال دهند. اگر امر دولت اجرا میشد و ایلات را در قسمت

بیلاقی ساکن میکردند در زمستان کلیه حشم آنها از میان رفت و منطقه قشلاقی هم در تابستان خشک و حرارت آن بیک صد و ده درجه می رسید. بنابراین مأمورین اسکان اعتبارات را به جیب زده و تعدادی خانه در بیلاق و چندین ده در قشلاق ایجاد کرده و مرتب به تهران پایان اسکان ایل را گزارش میدادند.

تهران نه از وضع زندگی ایلات ونه از موقعیت جغرافیایی بیلاق و قشلاق آنها خبردار بود. ایلات ایران معمولاً در کارهای داخلی خود مختار بودند. منتها همیشه در موقع جنگ عده ای تفنگدار برای کمک بدولت اعزام می داشتند و سالیانه یکی از خانها که از طرف دولت برای حکومت ایل معین میشد مالیات ایل را جمع کرده و تحویل مأمورین مالیه میدادند. « (۲۱)

« تا قبل از دوره رضا شاه خانهای بختیاری و کردو قشقای و سایر ایلات از طرف دولت بحکومت ایل و شهرها انتخاب می شدند. بختیارها پس از استقلال مشروطیت تا سال ۱۹۲۲ هرسال در اصفهان در باغ امیر مجاهد بختیاری جرگه ای کرده و حکومت های اصفهان و بختیاری و یزد و ملاپرو کرمان و اراک را بین خود تقسیم کرده و سپس از دولت میخواستند که احکام رسمی برای آنان صادر کند.

سایر ایلات، لرها و قشقای و کردهم بوسیله رؤساء و خاندانهایشان اداره می شدند. از سال ۱۳۰۵ به بعد رضاشاه شروع کرد بتدریج بساط خانهارا برچیند. ابتدا سرلشکر احمد آقا (سپهبد امیر احمدی) و سرتیپ شاه بختی خلع سلاح الوار را شروع نموده و پس از جنگهای متمادی و تسلیم سران الوار و تأمین آنها از طرف احمد آقا با وضع ننگینی کلیه سران و خانهای ایل در حالی که میهمان فرمانده لشکر بودند به قتل رسیدند و این عمل چندین سال جنگ و خونریزی را در لرستان ادامه داد.

سپس بسروقت خزل در خوزستان رفت و بطوریکه در گفتار دیگری دیدیم بدستکاری انگلیسها خزل را هم از میان برده [توضیح: شیخ خزل بدون جنگ و مقاومت دستگیر و به تهران تبعید گردید و در خرداد ۱۳۱۵ بدست عاملان رضاشاه به قتل رسید] و خوزستان تحت حکومت دولت مرکزی قرار گرفت.

در کردستان هم پس از چندین سال دولت توانست نفوذ خانها را از میان ببرد ولی هیچگاه قدرت حکومت مرکزی مانند سایر نقاط کشور متمرکز نشده است. در جنگ عراق لرها و کردها و عربهای خوزستان فداکاری و جانفشانی بی نظیر از خود نشان دادند.. « (۲۲)

«... ایلات ایران علاوه بر عادات و رسوم قبیله کلیه سنن و آداب ملی ایران مانند نوروز و جشن مهرگان، چهارشنبه سوری و غیره را بهتر از شهری ها برگزار می کردند.

صفات میهمان نوازی، جوانمردی و حمایت ازضعیف که یادگار از ایران قدیم بود در میان ایلات با کمال دقت و اشتیاق معمول و متداول بود. بسا اتفاق می افتاد که هنگام شب بر در چادر خانواده فقیری توقف میکردید با کمال مهربانی از شما پذیرائی کرده و هنگام جدائی اگر خواستید پولی به آنها بدهید آن را یکنوع توهین تلقی میکردند. در میان ایلات شاهنامه فردوسی مهمترین کتاب بود. کمتر چادر عمومی برای مستعمینش با لحن و صدای مخصوص اشعار شاهنامه را قرائت می کرد و دیگران با دقت گوش می دادند. در قهوه خانه ها و کلیه مجامع عمومی خواندن شاهنامه جزو وظایف نقالان و درویشان بود.

وقتی در چهار محال یا قشقائی هر وقت از میزبان کتاب می خواستی، کتاب شاهنامه اولین کتابی بود که به شما میدادند. هنگام جنگ و حمله تفنگداران بختیاری و قشقائی و بویر احمدی به آواز بلند اشعار حماسه شاهنامه را خوانده و رقفا را به حمله تشویق میکردند.» (۲۳)

مصور رحمانی در کتاب خاطراتش « کهنه سرباز» به نقل از سرتیپ محمود امینی واقعه دردناک مأموریت " قلع و قمع "الرهاى لرستان و بویراحمدی ها که " هر دو اردو کشی به قصد "ریشه کن" کردن مردم محلی به دستور "کمپانی نفت" و به منظور مساعدت به صندوق مالی آن موسسه صورت گرفت بنوشته آورده است و می نویسد:

در تهران صحبت من با رییس رکن مختصر و منحصر به این بود که تذکر دهم "لشکر کرمان نیازی به هواپیما ندارد و گزارش کلی را رئیس مأموریت واگذار خواهد کرد." او هم ظاهراً به همین قانع شد و من خود را آزاد دیدم با سرتیپ محمود امینی که دوست شفیق و فهیم و قدیم بود، تماس بگیرم.

او با تبسم معمولی دوستانه و ملاطفت آمیزش مرا پذیرفت و من بلافاصله وارد مطلب شدم:

تمام جریانات بازرسی کرمان را از اردو کشی " پرونده ای " و یاغی های " کاغذی " و گردان جماز " غیر واقعی " جیرفت و بحث با الیکاتی و روش دولت در باز نگاه داشتن تعددی کرده های مکران به روی آدم ربایان عرب و نگه داشتن بلوچستان و مکران و کرمان و سیستان در وضع " سرزمین سوخته و ویران " به متابعت از سیاست استعماری انگلستان، برای امینی بیان کردم. آن وقت، آشفتگی و طغیان روحی خودم و ناتمام گذاردن مأموریت را با او در میان گذاشتم و توضیح دادم که چطور در چنان وضعی قادر به نظم دادن به افکار خود و حتی ادامه خدمت نیستم و از او خواهش کردم مرا راهنمایی کند.

او پس از لحظه ای فکر تبسمی کرد و گفت: "تصور حالت روحی تو برابم مشکل نیست، چرا که در اردوکشی جنوب در سال ۱۳۰۸ بر علیه "بویراحمدی ها" خودم دچار آن شده بودم. "آن وقت ماجرای را که خلاصه آن به قرار زیر است برابم نقل کرد:

ماجرای اردوکشی به جنوب در سال ۱۳۰۸ به فرماندهی سرتیپ حبیب الله خان شیبانی

چرا سپهبد امیراحمدی و سرتیپ حبیب اله خان شیبانی *مامور" قلع و قمع" لره‌های لرستان و بویراحمدی ها شدند؟

امینی گفت: "هر دو اردوکشی به قصد "ریشه کن" کردن مردم محلی به دستور "کمپانی نفت" و به منظور مساعدت به صندوق مالی آن موسسه صورت گرفت. در لرستان، سپهبد امیراحمدی آن کار غیر انسانی را صورت عمل داد. یعنی لرها را واقعا "قلع و قمع" کرد، بطوری که پشتکوه برای سال ها، خالی از سکنه شد به همین جهت عنوان "قصاب" را به او دادند. ولی سرتیپ شیبانی که من سمت آجودانی او را داشتم و در تمام دوره عملیات شاهد عینی عملیاتش بودم مثل یک فرمانده عمل می کرد و هرگز تجاوز به غیر رزمجویان و بخصوص زن و بچه را اجازه نمی داد.

در مراحل مختلف عملیات علیه "بویراحمدی ها" تلفات سنگینی به اردو و طوایف مختلف لره‌های "بویراحمد" وارد شد؛ که یک قلم در "تنگ تا مرادی" از جانب اردو، بیش از ۷۰۰ نفر بود، ولی بالاخره کاردانی و لیاقت فرماندهی سرتیپ شیبانی که یکی از برجسته ترین افسران ایران بود نتیجه را با موفقیت ارتش پایان داد.

سرتیپ شیبانی از زد و خورد های داخلی متنفر بود. زیرا ضایعات و تلفات را از هر طرف خواه نا خواه متوجه "ملت" ایران می دانست که البته واقعیت دارد. او به تمام معنی یک سرباز ملت دوست بود و اسلحه کشیدن سرباز ایرانی را بر علیه فرد ایرانی تجاوزی بر علیه اصل "ارتش در خدمت ملت" تلقی می کرد. ولی چون در دستور العمل کلی که به او داده بودند علت اردوکشی، جلوگیری از شرارت و یاغیگری افراد لر "بویراحمدی" ذکر شده بود که در اثر "تحریکات عمال بیگانه" (تلویحا انگلستان) افکار ملوک الطوایفی در سرزمین می پروراندند؛ او در آن اردوکشی خود را با یک سیاست خانه برانداز بیگانه در جنگ می پنداشت. به همین جهت عملیات نظامی را علیرغم تلفات سنگین دوجانبه، تا حصول نتیجه قطعی به سود ارتش، ادامه داد.

سرتیپ در خاتمه اردوکنشی روی حسن نیت با پاره ای از روسای ایلات و ایل بیگی ها و کدخدایان بویراحمد تماس گرفت تا با استدلال و منطق آنها را از رویه فریبکارانه بیگانگان که افکار ملوک الطوایفی را بین مردم ایل پخش می کنند پرهیز دهد.

قلع و قمع ایلات لر و بویراحمد:

ایل بیگی ها و کدخدا های طوایف مختلف بویر احمدی در بدو امر از گفتگو امساک داشتند، ولی بزودی متوجه شدند سرتیپ حسن نیت دارد و منظورش کمک و مساعدت به افراد ایل است که در نظر نامبرده " گمراه " و انمود شده بودند. آن وقت آن ها با کمال حوصله درصدد بر آمدند سرتیپ را روشن کنند که حقیقت غیر از این است که به او تلقین شده و بالاخره موفق شدند به او بفهمانند آن که در واقع فریب خورده " او " است، نه " آنها " .

نامبردگان با بیانات مفصل خود سرتیپ را متوجه کردند هرگز تماسی بین آن ها و بیگانگان بر پایه افکار ملوک الطوایفی به عمل نیامده بود؛ مگر تماس با اولیا شرکت نفت برای مطالبه حقوقی که استحقاق آن را دارند و از آن ها مضایقه می شود.

دو برادر بنام " خداکرم " و " خدارحم " از کدخدایان بویراحمد، بدون آن که تسلیم هیجانات شوند، معقولانه توضیح دادند که اساس مطلب بر پایه تبعیضی است که کمپانی نفت بین بویراحمدی ها و لرهای لرستان از یک طرف و بختیاری ها و طوایف عرب (زیر نظر خانواده خزل بنام شیخ محمره) از طرف دیگر قایل شده است. کمپانی نفت از شروع فوران نفت به روسای بختیاری و طوایف عرب (از طریق خانواده خزل) مقرری سالانه پرداخت کرده و می کند. راست است که قسمت عمده این مقرری ها در خارج از منطقه بختیاری و عرب مصرف عیش و نوش خوانین بختیاری و خانواده خزل می شود، معهذا قسمتی از آن بعلت باز بودن دست و بال رؤسا در بذل و بخشش، در داخله طوایف باقی ماند که توزیع نسبی ثروت را در بین افراد بختیاری و اعراب، موجب شده است. این وضع هم باعث نفوذ کلام روساء و شیوخ بین افراد ابواب جمعی است و هم عمل جلوگیری از فقر شدید بین افراد طوایف.

کمپانی با عناد تمام از پرداخت چنین مقرری به ایل بویراحمد (و لرهای لرستان) خود داری می کند؛ و حال آنکه سرزمین های وسیعی را که از قرنها پیش متعلق به این طوایف بوده و برای قشلاق از آن استفاده می کردند، بدون پرداخت دیناری ضبط کرده و برای تأسیسات و لوله کشی ها مورد استفاده قرار داده است. این لوله کشی ها،

اغلب اراضی وسیع « علف چر» را قطع کرده و مناطق وسیعی را برای حشم داری غیر قابل استفاده ساخته یعنی اساس اقتصاد ایلی را که روی حشم داری است کلاً مختل کرده است و فقر عمومی را باعث شده. افراد ایل که در دایره این وضعیت دچار فقر شدید شده اند ممکن است احتمالاً به سرقت های کوچک برای سدجوع بپردازند و جلوگیری از آن بعلت فقر عمومی شدید و نقد نفوذ کلام کدخدایان میسر نیست. آنوقت کمپانی همین سرقت های کوچک را نزد دولت پیراهن عثمان برای سعایت از بوییر احمدی ها و لرها ساخته.

دولت توجه به این اصل ندارد که علت العلل همه مشکلات خود کمپانی است که با سیاست تبعیض، تعادل منطقه را عمداً مختل ساخته است، و نمی اندیشد که حفظ حمایت اتباع ایران در مقابل تبعیض و ظلم کمپانی با دولت است. برعکس بطوری که روشن است دولت وظیفه خودش را راضی کردن خواست کمپانی تشخیص داده و برای نفع آن دستور قلع و قمع لرهای لرستان را بدست سپهبد امیر احمدی و قلع و قمع بوییر احمد را به وسیله اردوی فعلی صادر کرده است.

آیا ظلمی از این بالاتر می شود؟

سرتیب شیبانی مطالب تازه ای به گوشش رسید که قبلاً تصورش را هم نمی کرد. آیا آنچه در دستور العمل به او مبنی بر « تحریکات عمال بیگانه» قید کرده بودند، دروغ و برای فریب دادن او بود تا از او به عنوان آلتی برای خاموش کردن تقاضای حقه بوییر احمدی استفاده کنند؟

او از کدخدایان پرسید آیا مدارکی در تأیید اظهارات خود در اختیار دارند و می توانند آنها را ارائه دهند؟

خدا کرم، که بین حضار از احترام خاصی برخوردار بود، داوطلب شد سه روزه چنان مدارک را در اختیار بگذارد. نامبرده با اجازه از اردو خارج شد و در رأس روز سوم برگشت و همراه خود مدارکی آورد که آنها را به رؤیت سرتیب شیبانی رساند.

امینی ادامه داد و گفت: اما مدارک را من شخصاً ندیدم. زیرا بنا به اظهارات خداکرم افساء شدن آن مدارک نامبرده را به خطر مرگ قطعی سوق می داد.

ولی برای سرتیب شیبانی. پس از ملاحظه آنها کمترین تردید باقی نماند که دولت فریبش داده بود و حقیقت به قرار خلاصه زیر همانطور بود که بوییر احمدی ها می گفتند: از زمان شروع فوران نفت در مسجد سلیمان، روابط حسنه ای بین شرکت نفت از

یک طرف و خوانین بختیاری و خانواده خزل از طرف دیگر به وجود آمد که اثرات مثبت و منفی دامنه ای از آن سرچشمه گرفت.

اساس این روابط حسنه در ابتدا ساده و عبارت بود از تعهد خوانین بختیاری و خانواده خزل در جلوگیری از مزاحمت افراد ایل بختیاری و شعایر کعب در کارهای کمپانی نفت در مقابل تعهد شرکت نفت در پرداخت مقرری سالیانه به آنها.

در عمل دامنه این روابط حسنه به شرح زیر به امور سیاسی و نظامی وسعت پیدا کرد: خوانین بختیاری و فامیل خزل در قبال دریافت مقرری سالیانه با کمال دقت به تعهد متقابل وفادار ماندند. به همین جهت در تمام مراحل بحرانی تاریخ اخیر ایران (اختلالات زمان محمدعلی شاه مخلوع، جنگ جهانی اول...) کوچکترین مزاحمتی از طرف افراد طوایف بختیاری و عرب برای کمپانی بوجود نیامد.

این کیفیت کمپانی را تشویق به توسعه تعهدات متقابل ساخت. از آن جمله استفاده از روساء ایل بختیاری در برانداختن محمدعلی شاه مخلوع (دست پرورده لیاخوف روسی) که به صورت «مشروطه خواه شدن» ناگهان خوانین بختیاری، مسلح کردن و حرکت دادن اردوی بختیاری «بخرج خوانین!» به طرف تهران و «فتح» تهران شکل گرفت. خوانین بختیاری علاوه بر استفاده مالی، استفاده «پهلویی» هم از آن روابط حسنه عاید خود کردند که شرکت در بسیاری از کابینه ها از زمره آن بود (حتی سردار اسعد در بسیاری از کابینه های سلطنت رضا شاه مخلوع سمت وزیر جنگ را داشت).

آنچه در «روابط حسنه» بین شرکت نفت و بختیاریها و خزل، نتیجه خانه خراب کن داشت، اثرات «منفی» آن بود که اردو کشی به لرستان برای «قلع و قمع» لرها به فرماندهی سپهبد احمد آقاخان امیراحمدی (در لرستان معروف به احمد قصاب) و اردو کشی جنوب بر علیه بویراحمدی هابه فرماندهی شخص حبیب الله خان شیبانی، از آن جمله بود.

(در پشتکوه، فقط آن عده ای از لرها که به عراق گریختند زنده ماندند و بقیه تمام کشته شدند. در پیشکوه که به علت فعالیت راهسازی و وجود مهندسین و تکنیسین ها، کشتار به آن صورت میسر نبود تصمیم به کوچاندن باقیمانده لرها به خراسان گرفته شد که چگونگی اجرای غیر انسانی آن ممکن است خود موضوع کتاب تراژیک کم نظیری باشد.)

سرتیپ شیبانی نمی توانست هضم کند که چگونه رئیس دولتی ممکن است حتی در مخیله به نابودی افراد ملت خود به صورت قلع و قمع برای ترضیه خاطر یک

شرکت خارجی، تن دهد.

او فهمید اینهمه سرباز بی گناه که در حیطه فرماندهی او در اردو کشی علیه بویراحمدی ها کشته شدند و آنهمه افراد رشید بویراحمدی که بدست سربازان نابود شدند، برخلاف آنچه تصور می کرد، نه برای جلوگیری از تحریکات بیگانگان، بلکه برای مساعدت به صندوق شرکت نفت بود.

چرا سرتیپ شیبانی ایران را ترک کرد؟

امینی ادامه داد: محال است کسی بتواند چگونگی فروریختگی روحی و جسمی سرتیپ شیبانی را پس از دریافت مطالب بالا، بیان کند.

او دیگر سرتیپ شیبانی سابق نبود. همه کارها را به زیردستان واگذار کرد. به هیچ مطلبی حتی به آسایش طبیعی و خواب و خوراک خود اهمیت نمی داد. ساعت ها بدون این که با کسی حرف بزند یا چیزی بخواند یا بنویسد در چادر خودش تنها بسر می برد. او بطور محسوسی خودش را می خورد. صبح ها اول وقت می رفتم به چادرش و پس از چند لحظه که حرفی نمی زد برمی گشتم و به حال خود رهائش می کردم.

یک روز که مثل معمول اول وقت که رفتم به چادرش، سرش را بلند کرد و با لحن تاثر انگیزی گفت: " دیدی این سواد کوهی نابکار (رضاشاه) چطور ما را فریب داد؟ این همه سرباز بی گناه کشته شدند، آن همه مردان دلیر ممسنی به گور رفتند، برای این که کمپانی نفت چند شاهی بیشتر به سهامداران خود پرداخت کند. ما فقط آلت مظلومه بودیم بر علیه ملت خودمان برای مساعدت مالی به کمپانی نفت، آن هم به قیمت خون جوانان معصوم این ملت، یعنی همان هایی که حقا مالک واقعی این ثروت ملی هستند. این نامرد ما را در حد یک میر غضب شرکت نفت سقوط داد. من فکر می کنم اگر ایران مستقیما به دست یک دولت استعماری اداره میشد ممکن نبود چنین جنایت هولناکی صورت بگیرد. بیچاره ملت ایران که از این ماجرا خبر ندارد و شاید هم هرگز خبردار نشود. من تا مدتی به اظهارات بویراحمدی ها مشکوک بودم ولی دیگر کوچک ترین شکی در صحت اظهاراتشان ندارم که از بطون کار اطلاع پیدا کردم، دیگر خودم را قادر نمی بینم در این سرزمین بمانم و به چشم افراد این ملت که فرزندانمان را برای حفظ منافع ناچیز شرکت نفت به کشتن دادم، نگاه کنم.

در ظاهر امر ما را بر ضد یاغیگری فرستادند. پس از این همه کشتار، نه فقط یاغیگری که منشأ اش بی عدالتی است از بین نرفت، یک یاغی هم به تعداد یاغی های موجود اضافه شد که "خودم" باشم. اگر جوان بودم، شاید کار دیگری می کردم.

اما توانایی جسمی من در حد آرزوهایم نیست که بتوانم یاغیگری روحی ام را به عمل بگذارم. من فکرهای خودم را کرده ام و راه خود را انتخاب کرده ام. تو را و ملت ایران را به خدا می سپارم. ایران را ترک می کنم و هرگز به آن برنمی گردم. " سرتیپ حبیب اله خان شیبانی ایران را ترک گفت و هرگز به ایران برنگشت. امینی پس از اتمام این خاطره گفت: من طبعاً پس از این جریانات دچار همین حالت روحی شده بودم که تو الآن دچار هستی. پس می بینی سر دراز دارد. اشخاص دیگری پیش از تو به چنین مرحله رسیده بودند و من حق داشتم پس از شنیدن داستان تو بگویم که قادر به تشخیص حالت روحی تو هستم.

سیاست، یعنی تشخیص ممکن از غیر ممکن:

گفتم: البته صحیح می گویی، و من می بینم سرخوردگی سرتیپ شیبانی را و یقیناً خودت، از من شدیدتر بوده. پس بگو تکلیف چیست؟ آیا می شود با این وضع به کار ادامه داد؟ و پس از این همه تحقیق و سرخوردگی آیا می توانیم به خود بگوییم: " شتر دیدی، ندیدی " و برویم دنبال خدمتی که سیستم استعمار آن را ترسیم کرده و می کند؟ گفت: هرکس برای خودش راه حلی دارد. راه حل من دنباله روی از فلسفه " بیسمارک " است.

قبل از هر چیز باید این نظریه مسخره آمیز را که سربازان نباید به " سیاست " بپردازند، دور انداخت. این نظریه غلط از طرف همان هایی تجویز می شود که با پرداختن به سیاست، کار را قیضه کرده اند و طبعاً تمایل ندارند سایرین از همین طریق موفق شوند و آن ها را کنار بگذارند. (۲۴)

اصغر رحیم زاده صفوی در گفتگو با احمد شاه هشدار می دهد که سید حسن مدرس در باره معشیت ایللیاتی و تخت قاپو کردن آنها داده است اینگونه بیان می کند: به عقیده آقای مدرس همان سیاستی که باعث ورشکستگی تجارتخانه های ایرانی شد امروز می کوشد که آخرین رشته های بازرگانی و اقتصادی ما را واژگون کند.

آقای مدرس عرض می کند از مذاکرات با سردار سپه بر من مسلم شده است که در رژیم آینده بنیاد معیشت ایللیاتی را خواهند برانداخت و شاید در نظر اول این قضیه به نظر های سطحی پسندیده آید و لیکن شایان دقت است.

مسئله تخته قاپو یعنی در تخته شدن و ده نشین شدن ایلات یک چیزی نیست که تازه

ها اختراع کرده باشیم بلکه از آغاز خلقت بشر راحت طلب بوده و چون ده نشینی راحت تر از کوچ کردن دایم و نقل و انتقال همیشگی می باشد طبعاً درممالکی که رطوبت هوا و فراوانی آب تولید سبزه و علفچرمی کند و همیشه بهار است مردم حشم دارده نشین می شوند زیرا در اطراف قریه به قدر کفایت گوسفندان و رمه خود، علف پیدا می کنند. اما کشور ایران همیشه بهار نیست و چهار فصل منظم دارد، آب هم در این سرزمین کم است لذا همین که فصل بهار گذشت جلگه ها خشک و از علف خالی می شود ناگزیر مردم حشم دار باید به تدریج در دنبال علف رو به کوه بروند و بدین طریق همواره تابستان را در سردسیر و زمستان را در گرمسیر بگذرانند تا بتوانند برای گوسفندان و رمه های بزرگ گاو و الاغ و مادیان علف به دست آورند و پیوسته این شعبه از فلاحات را که یکی از پربرکت ترین چشمه های ثروت مملکت است بیفزایند. این است که در نظر پادشاهان قدیم ایران تخته قاپو کردن یک ایل به منزله کیفری بود بسیار سخت، به طوری که در هر زمان یک ایل از حد قزون شرارت می کرد و با وسایل معمولی آرام نمی گرفت آن وقت دولت عزم می کرد آن ایل را تخته قاپو کند، یعنی دچار فقر و گرسنگی سازد زیرا همین که یک ایل در تخته شد ناچار حشم گرسنه و بی علف خود را به قیمت نازل می فروشند و پس از دو سه سال به نان شب محتاج می شوند و همچنین افراد آن ایل که به ورزشی دائمی و هواهای لطیف و خوردن لبنیات فراوان عادت کرده اند چون غذای سابق را نداشتند و در یک گوشه متوقف شدند آهسته آهسته ضعیف و بیمار می شوند و می میرند و یک ایل بزرگ طی ده دوازده سال به کلی نابود می شود.

آقای مدرس عرض می کند این است آن سرنوشتی که امروزه برای ایلات ایران مقدر ساخته اند. آیا تربیت ایلات غیر تخته قاپو راهی ندارد؟ آیا نمی توان برای ایلات مدارس سیار با برنامه متناسب درست کرد که اصول وطن دوستی و مسائل صحی و بهداری و مسائل ضروری فلاحتی به آنها آموخته شود و آیا نمی توان بیمارستان سیار و پزشک و دوا برای ایلات فرستاد و آیا نمی توان برای حفظ امنیت و آسایش آنها پستهای ژاندارم در راه بیلاق و قشلاق ایلات گماشت تا آنها به امنیت و محفوظ ماندن احشام و اغنام خود اطمینان بیابند و تفنگ خود را زمین بگذارند و تسلیم کنند. آقای مدرس عرض می کند اینها همه میسر و خیلی هم آسان است اما رژیم آینده تصمیمی جز این ندارد که ایلات ایران را تخته قاپو کند تا گوسفند و اسب ایرانی که برای تجارت تا قلب اروپا انتقال می یابد و سرچشمه عایدات هنگفت این کشور است رو به نابودی گذارد و روزی برسد که برای شیر و پنیر و پشم و پوست هم گردن ما

به جانب خارج کج باشد و دست حاجت بدان سو دراز کنیم. آقای مدرس در همین موضوع به اعمال تخته قاپو صحبت کرده و پاسخ شنیده بود که ممکن است دولت شرکتهایی تشکیل دهد که حشم داری کنند؛ اینها گویا نمی دانند که این گله های بزرگ که در صحاری ایران به نظر می رسد هر چند رأس تعلق به یک پیرزن یا طفل یتیم یا پیرمرد دارد و مادام از پشم و شیروکشک و پنیر آن می توان سود برد که همان صاحب گوسفند در پی مالش باشد.

در اینجا مرحوم سلطان احمد شاه سخن مرا برید و فرمود: بلی من هم قدری گوسفند داشتم و با آنکه در املاک خودم می خرید خیری نمی داد و در جواب اعتراض من پیرمردی عرض کرد که نادرشاه گفته است گوسفند وقتی نفع دارد که پسر صاحبش آن را بچراند و مادر پسر آن را بدوشد. (۲۵)

به روایت کتاب «گذشته چراغ راه آیند»: از نظر دآمداری سیاست اسکان عشایر حکومت رضا خان صدمات بزرگی به دآمداری کشور که صادرکننده دام بود وارد آورد. اینک قسمتی از فجایعی را که به نام اسکان عشایر در آن دوران انجام یافته با استناد به روزنامه اطلاعات که در وابستگی آن به هیات حاکمه شبیه ای نیست نقل می کنیم:

«اغلب خانواده های عشایر پول نداشتند و سرمایه آنها منحصر به چند راس میش بز و اسب بود. در اجرای فرمان اسکان عشایر این جماعت مجبور بودند تحت نظر ایلخان نظامی به خرج خود خانه های دهقانی ساخته، تخته قاپو شوند و چون خودشان قادر و مایل به اجرای این امر نبودند لذا مامورین اسکان چادرهای آنان را آتش زده و با خرید قسمت مهمی از یگانه مرمعاش آنها به ثمن بخش خانه های گلین برایشان ساختند. این خانه های مرگیار نه در تابستان گرمسیر و نه در زمستان سردسیر قابل سکونت نبود. در نتیجه عشایر حاضر می شدند به هر قیمتی که شده خود را از این زندان نجات داده به زندگی سابق خویش برگردند. ولی مامورین اسکان به آنها اجازه بیلاق-قشلاق کردن نمی دادند مگر با دریافت مبالغی به عنوان "پول جواز!" در یکی از سالها بار سنگین پول جواز و سایر تحمیلات برای بعضی از طوایف قشقای طاقت فرسا شد و قادر به تادیه آن نشدند. ایلخان نظامی هم با نهایت شدت (به عنوان اسکان) از حرکت ایل و اغنام و احشامشان به گرمسیر جلوگیری می کرد ولی اسب و گوسفند و شتر و گاو به حکم طبیعت و بادهای سرد پاییز و طلیعه زمستان حرکت نموده و زنهای پا برهنه در عقب آنها به راه افتادند. مردها برای تصفیه حق و حساب با ایلخانی مشغول چانه زدن بودند. حق و حساب برای فرونشاندن اشتهای آقای ایلخان نظامی

کافی نبود و در نتیجه در وسط ماه آذر امر نظامی صادر کرد که ایل از وسط راه سردسیر عودت دهند!» (۲۶)

از منظر اصغر شیرازی در کتاب «ایرانیت، ملیت، قومیت» برخی از موارد سرکوب ایلات و عشایر در ایران و «اعمال قهر نظامی، نه برای سرکوب "یک شورش"، بلکه به منظور غصب اموال قدرتمندان محلی متهم به شورشگری انجام می شد.» شیرازی در تحلیل خود در چنین آورده است: برای آراماندن شورش های قبیله ای همیشه نیاز به اعمال نیروی نظامی نبود. برخی از آنها با ارضاء شورشیان یا استفاده از تضادهای درونی آنها خاتمه یافت. برخی از آنها و قدرتهای محلی دیگر به میل خود با دولت کنار آمدند و گاه در سرکوب عشایر دیگر شرکت کردند (همان، ص ۳۵۲). در طرف دیگر زیاده روی های فرماندهان نظامی در سرکوب شورشگران قرار داشت. خشونت که قوای دولتی در لرستان از خود بروز داد. «ابعادی افسانه ای یافت»، سپهبد امیر احمدی نیز به همین مناسبت «قصاب لرستان» نامیده شد (۲۷)

در برخی از موارد اعمال قهر نظامی، نه برای سرکوب یک شورش، بلکه به منظور غصب اموال قدرتمندان محلی متهم به شورشگری انجام می شد. اقبال السلطنه ماکویی نمونه بارز این موارد است. او را از فصل سوم به علت در افتادن های متعدّدش با مشروطه خواهان می شناسیم. اما در سال های بعد از جنگ شورشی از جانب او سر نزده بود. با وجود این او را دستگیر کردند، کشتند و اموالش را به نفع رضاخان تصاحب نمودند. اقبال السلطنه را یکی از «سرحداران و فادار و قدیمی ایران» خواندند که رضاخان مالش را خورد. «از ثروت او دیناری به خزانه دولت تحویل نشد و معلوم نشد گناه او چه بود و مایملک او چه شد». (بهار، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۱۳۴)

(۲) در گزارشی دیگر آمده است که قسمت عمده اموال او به سردار سپه رسید (دولت آبادی، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۲۵۷). یکی دیگر از این نوع سرحداران که ثروتی افسانه ای داشت، سردار معزز قوچانی بود. بر سر او نیز همان آمد که بر سراقبال السلطنه آمد. چپاول اموال و املاک والی پشتکوه و امیر مؤید سوادکوهی دو نمونه دیگر هستند. سوادکوهی به رغم شهرتی که در میهن پرستی داشت، قربانی این سیاست شد. دو پسر او را اعدام کردند. اموال و املاک و وسیعش در مازندران را ضبط و خود او را دق کش کردند (بهار، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۲۷ و بعد؛ کاتوزیان، ۱۳۷۹، ص ۳۷۰).

خشونت هایی که در سرکوب شورش ها اعمال می شد، به قول بهار، در اغلب موارد نه تنها غیر لازم، منافی با اخلاق و عدالت بود، بلکه سبب افزایش نارضایتی ها و شورش های دیگر می شد. او از سرکوب ترکمن ها در خراسان، «که با خونین ترین

و بی رحمانه ترین وقایع خاتمه یافت»، وقایع لرستان «که همچنین با افنای هزاران خانواده که ممکن بود با مهر و محبت آنها را رام کرده اسکان داد»، مثال می آورد (بهار، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۳۳).

سیاستی که دولت با این گونه اقدامات دنبال می کرد در دو گام پی در پی به اجرا درآمد: گام اول با خلع سلاح ایلات و طوایف شورشگر و استقلال طلب شروع شد و با درهم شکستن قدرت محلی آنها، وادار ساختن آنها به پرداخت مالیات و اطاعت از قدرت مرکزی و مأموران آن ادامه یافت. بدین ترتیب آنها نیز مانند دیگر اهالی شهر و روستا تنها تابع يك قدرت یعنی حکومت مرکزی و مأموران آن در ایالات و ولایات شدند. این گام در سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۰ برداشته شد و با موفقیتی نسبی به پایان رسید. پیداست که یکی از انگیزه های دیگر رضاخان در خلع سلاح طایفه ها و ایل ها در انحصار گرفتن قدرت اعمال قهر در دستان حکومت مرکزی بود.

گام دوم که در دهه ۱۳۱۰ آغاز شد به اسکان دادن عشایر و یکسان سازی شیوه زندگی آنها با روستائیان اختصاص داشت. برنامه اسکان عشایر طی سالهای ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۶ زیر نظر اداره ای که بدین منظور در ۱۳۱۱ در وزارت کشور تأسیس شده بود، به طور اجباری و آمیخته به کشتار عشایر به اجرا درآمد. نتیجه این سیاست که بدون هیچ آمادگی اجرا شد و در نهایت به شکست انجامید، از بین رفتن بخش بزرگی از جمعیت عشایری و شمار بسیار بیشتری از دامهای آن بود. (بهار، ۱۳۶۳، ص ۳۵۲؛ بیات، ۱۳۸۷، ص ۳۲۲ و بعد؛ قاضی، ۱۳۷۲، ص ۱۷۶) اجرای سیاست اسکان حتی با مقاومت و طغیان ایل ها و طایفه هایی روبه رو شد که در دهه اول آرام بودند. بیهودگی آن را این واقعیت نیز تائید می کند که اغلب کوچگران پس از سقوط رضاشاه کوچگری را از سر گرفتند (لمبتون، ۱۳۳۹، ص ۵۰۰).

یکی از مؤلفه های سیاست خلع سلاح و اسکان کوچاندن قوما از محل و منطقه مألوف آنها به مناطق دیگر کشور بود. سیاستی که دولت ها از قدیم برای درهم شکستن همجواری و همدستی قوم ها اعمال می کردند. **لمبتون این سیاست را این طور شرح می دهد:** «گاهی بعضی طوایف را مجبور می کردند که همگی به نقاط مختلف کشور کوچ کنند، یعنی به جاهایی که دیگر نمی توانستند مطابق رسم و سنت قدیم به سربرند. مثلاً «گلویی» ها را از کردستان به همدان و اصفهان و تا دورترین نقطه ای مانند یزد که در جلگه واقع شده است کوچ دادند و در طی این نقل و انتقال چندان بر آنها سخت گرفتند که به تپه ها و بلندی ها پناه بردند و چندین ماه همچنان جنگیدند» (همان، ص ۵۰۱). آنچه رضاشاه را به سرکوب شورش های قبیله ای، خلع سلاح ایل ها و طایفه ها و

اسکان آنها و می داشت، صرف نظر از تمایل افراطی او به تمرکز قدرت، ناخشنودی او از شیوه زیست کوچنده آنها بود که در نظر او جلوه ای غیرمتمدنانه داشت. او با این عمل، درعین حال قدمی در جهت اجرای سیاست یکسان سازی شیوه های زیست مردم ایران برمیداشت. او «وجود عشایر و ایلات چادرنشین را مظهر ناهنجاری های بسیاری می دانست که می خواست آنها را از میان بردارد: مثل فرهنگ ها و زبان های بیگانه، وفاداری به رؤسا و سرکردگان وراثتی عشایری، شیوه بسیار ابتدایی زندگی یا کوچ که اداره و اعمال حکومت قانون را بر آنان ناممکن می ساخت. او همچنین نگران آن بود که تا چه اندازه در گذشته و حال عشایر آلت دست قدرت های خارجی شده بوده و هستند. (تایپر، ۱۳۸۷، ص ۳۲۷؛ قاضی، ۱۳۷۲، ص ۱۶۹).

همان طور که اشاره رفت، سیاست تمرکز از حد سرکوب اشرا را یا شورشیان و خلع سلاح آنها گذشته، نیروهای مقتدر محلی و مطیع را نیز شامل می شد. نمایندگان نظامی مرکز در استانها وجود این قدرت ها را تحمل نمی کردند، به ویژه وقتی که سرکوب آنها راه را برای خوردن اموال آنها بازمی کرد. علاوه بر این برای سیاست تمرکز تفاوت چندانی مابین شورش های جدایی طلبانه قومی و غیر آن وجود نداشت. از نظر مرکز آنها همگی مرکزگریز بودند، هر چند تفاوت هایی داشته باشند. دولتی ها بی میل نبودند که شورشیان نوع دوم را نیز به تجزیه طلبی متهم کنند. از تمایل مرکز به حذف قدرت های محلی گذشته، عامل دیگری نیز وجود داشت که موجد خلل در نظام فرمانروایی آنها می شد. آن عامل موجی بود که با روند نو شدگی اقتصادی و سیاسی در بیرون از دنیای چادرنشینی و مناسبات قبیله ای برخاسته و می رفت تا به درون آن رسوخ کند. سست شدن قاعده فرمانبری اهالی ایلات و طایفه ها از رؤسای خود یکی از نتایج این روند بود. ادامه این روند می توانست به طور غیرحکومتی و بدون اعمال قهر به تجزیه مناسبات درونی آنها بینجامد و علاوه بر آن مبانی شیوه کوچگری را سست کند. تجربه درازمدت سال های بعد از سقوط رضاشاه مؤید این برداشت است. (۲۸)

◀ فصل اول، در این فصل سیف پور فاطمی در باره لایحه انحلال تشکیلات عدلیه آورده است: در همین احوال، داور بر عدلیه لایحه ای مبنی بر انحلال تشکیلات عدلیه و اجازه برای مطالعه در تشکیلات تازه و استخدام عده ای قاضی و حقوقدان عالی رتبه با حقوق مکفی برای تشکیلات نوین عدلیه تقدیم مجلس کرد.

موقع طرح لایحه اختیارات وزیر عدلیه، دکتر مصدق با قسمتی که مربوط بالغای کاپیتولاسیون و استخدام قضات لایق وتوانا و خوش نام بود موافقت کرد، ولی با انحلال عدلیه و پایان دادن به خدمت کلیه قضات سابق شدیداً مخالفت کرد. در اینجا قسمتی از بیانات مصدق را نقل می کنیم:

[بنده روی همین اصل که باید ایرانی مملکت را اداره بکند روی همین اصل که یک نفر ایرانی پیدا شد و مملکت را به این صورت در آورد بنده با آقای داور از آن روزی که آمده اند وزیر عدلیه شده اند ولوایح شان را آوردند به مجلس تا این تاریخ موافقت کردم چرا؟ چون بنده افتخار می کنم و آرزومند بودم] که همان طور که یک ایرانی پیدا شد وزارت جنگ را اصلاح کرد یکی دیگر هم پیدا شود وزارت عدلیه را درست کند یکی دیگر هم پیدا شود وزارت مالیه را درست کند یکی دیگر وزارت داخله را بالاخره اگر ما درست کنیم می گویند ایرانی درست کرد ولی اگر اروپائی درست کرد می گویند اروپائی درست کرد و این برای ما افتخار نیست آیا این افتخار است که بنده بگویم خودم نتوانستم درست کنم اروپائی آمد درست کرد؟ خیر. اروپائی فرضاً خوب درست کرد پس باید همه چیز را بدهیم دست اروپائی؟

... ولی حالا ممکن است یک عده از آقایان اینجا بفرمایند فلانی تو که موافق بودی چرا به لوایح او رأی ندادی؟ بله بنده به لوایح او رأی ندادم ولی دلیل هم دارم چون به همان اندازه که بنده عقیده دارم یک نفر ایرانی باید کار کند که اگر یک نفر ایرانی هم سلیقه اش با سلیقه بنده یکی نباشد بنده مجبور نیستم به لوایح او رأی بدهم. ایشان قبل از اینکه عدلیه را منحل کنند تشریف آوردند با بنده مشورت کردند. چهار اصل را ایشان بطور کلی برای اصلاحات عدلیه در نظر داشتند اصل اول اصل انحلال عدلیه که عدلیه منحل بشود، اصل دوم آنکه قوانینی وضع شود و در معرض آزمایش و امتحان در آید بعد بیاید جدیداً در مجلس. اصل سوم اینکه قانون استخدام نسخ شود و ایشان یک اشخاصی را از خارج وارد عدلیه کند اصل چهارم اینکه بودجه عدلیه طوری بشود که همه کس بتواند در عدلیه وارد بشود و کار بکند. بنده همان وقت نظریات خودم را راجع به این چهار اصل خدمتشان عرض کردم.

اولاً، در باب اصل اول عرض کردم که آقا عدلیه ما یک عدلیه ای است که از آثار مشروطیت است و نمی شود آنرا منحل کرد و قاضی را متزلزل نمود اگر قاضی را شما هر روز متزلزل کردید کار از پیش نمی رود اگر چهار نفر قاضی بد در عدلیه باشند دلیل بر اینکه سی نفر دیگر بد هستند نیست فقط عیب عدلیه این است که یک محکمه انتظامی خاصی ندارد که محاکمه بکند صد نفر قاضی را هر دفعه به نوبت

از استیفاف و تمیز دعوت می کنند و می نشینند حرف می زنند و بالاخره نان به هم قرض می دهند و باید یک محکمه انتظامی خارج از عدلیه که سه یا چهار نفر از مبرزین مملکت باشند به انتخاب مجلس دعوت کنند و بیایند دوسیه اشخاص بد را بفرستند پیش آن ها و اگر آنها گفتند که بدند از عدلیه خارجشان کنید این بود نظریه بنده روی انحلال. بعد هم خود آقای داور تصدیق فرمودند که انحلال عدلیه کاملاً صحیح نبوده است و صلاح مملکت نیست چونکه در ماده یک صد و بیست و پنج قانون جدید تشکیلات عدلیه خودشان قید کرده اند که هیچ محکمه عدلیه را نمی شود بدون تصویب مجلس شورای ملی منحل کرد این را قید کرده اند و اما در مسئله نقض قوانین، عقیده بنده این بود که ما در این مملکت بیست سال است یک قوانینی داریم، اصول تشکیلات و اصول محاکمات و غیره و اگر نواقصی داشته باشد درحین عمل معلوم شده است. حالا اگر ما بیانیم و قوانین جدیدی در جریان بیان داریم این ها هم لااقل بیست سال دیگر وقت می خواهد تا نواقص شان معلوم شود و ممکن است ده پانزده ماده نواقص و معایب آن قوانین را بیاورند به مجلس بگذارند و بالاخره عقیده داشتم که مجلس شورای ملی نمی تواند به دولت اجازه قانون گذاری بدهد چرا؟ برای اینکه این مثل این است که یک کسی اجازه اجتهاد خودش را به کس دیگر بدهد. اجتهاد غیر قابل انتقال است و ما هم وکیل درتوکیل که نیستیم که به دولت بگوئیم بروقانون وضع کن. از این جهت این قسمت را هم بنده رأی ندادم. اما مسئله سوم راجع به قانون استخدام بود خدمتشان عرض کردم که قانون استخدام را شما تغییر ندهید قانون استخدام نباید تا صد سال تغییر پیدا کند چون مردم کشور قاعده می دهند، زحمت می کشند، سابقه درست می کنند یک مرتبه شما او را نقض کنید. مردم دیگر امیدواری ندارند بنابراین عرض می کنم اگر می خواهید اصلاح کنید حقیقتاً درست اصلاح کنید. حال اگر شما می خواهید بگوئید که من از اشخاص خوب این مملکت می خواهم بیاورم در عدلیه شاید در خارج دو نفر خوب باشد اما دویست نفر که خوب نیست آن وقت به عنوان اینکه در عدلیه باز شده است و قانون استخدام از بین رفته است می ریزند توی عدلیه اما در باب اضافه حقوق. در این قسمت هم نظر بنده این بود که جنبه صحت عمل یا مسلک یا عقیده فقط و فقط یک چیز را عرض می کنم خدمت مربوط به اضافه حقوق نیست مثلاً آقایان. آقای میرزا محمد علیخان مستوفی فارس که آقای رئیس الوزراء هم ایشان را خوب می شناسند ایشان خیلی وضع زندگانی شان غیر معلوم است یعنی یک معاش منظمی ندارد آقای داور تشریف می برند منزل ایشان و ایشان را برای عضویت تمیز دعوت می کنند البته

کسی که معیشت او غیر منظم باشد چهارصد تومان حقوق عضویت دیوان تمیز را به او بدهند عرش را سیر می کند و سرش را جای پایش می گذارد.

خلاصه با ایشان مذاکره کردند ولی وقتی که ایشان در روزنامه خواندند که فردا باید بروند و در عدلیه قسم بخورند برداشتند یک کاغذی نوشتند به وزیر عدلیه که بنده شصت سال مذهب و عقیده خودم را حفظ کردم و کارکردم حالا است حقیقتا اگر بیایم و قسم بخورم که بر خلاف قوانین دولتی رفتار نکنم شاید یک قوانینی وجود داشته باشد که مذهب من آن را به من اجازه ندهد بنابراین خواهش می کنم مرا از این خدمت معاف کنید. حالا یک اشخاصی که یک عقیده ای دارند آن ها روی پول جایی نمی روند خود آقای وزیر عدلیه به من پیغام دادند که هر کس بیاید رئیس دیوان تمیز بشود هفتصد و پنجاه تومان حقوقش است ولی اگر تو بیایی هزار تومان می شود بنده عرض کردم شما که عقاید و نظریات مرا گوش نکردید من که عقیده به اصلاحات شما ندارم پس اگر من بیایم به عدلیه پول مرا می کشاند به آنجا و البته در آنها هشتصد تومان از مجلس بیشتر می گیرم وقتی که پول بنده را به عدلیه کشاند فردا هم پول بنده را می کشاند که حکم غلط بدهم پس وقتی کسی روی پول یک جایی برود نمی شود به او اطمینان کرد این هم عقیده بنده بود در این قسمت حالا هم بنده عرض می کنم که بنده با آقای داور کاملا موافق هستم.

امروز اعلیحضرت همایونی دستخط می فرمایند که کابینتولاسیون ملغا است البته اسباب افتخار ایرانی را در تمام دنیا و نزد تمام ملل فراهم می فرمایند. کابینتولاسیون در واقع نظارت یک نفر خارجی است در محاکمه که بین ایرانی و اتباع خارجه می شود فرض بفرمائید اگر دو هزار نفر از اتباع خارجه در ایران با دو هزار نفر ایرانی طرف بشوند مترجم سفارت دولت متبوعه تبعه خارجه هم در آن محاکمه (محاکمات وزارت خارجه) حضور پیدا می کند علت چی است شاید این طور بگویند که چون قضاوت ایرانی مذهب و زبان و گاه نژادشان با اروپائی ها مختلف است نظارت می کنیم تا اینکه محکمه ایرانی از اتباع داخله طرفداری نکند ولی ما اگر امور ۹ میلیون نفوس قضاوت را به دست قضات اروپائی واگذاریم تمام ایران را تسلیم قضاوت اروپایی کرده ایم.

بنده نمی دانم که چطور می شود اروپائیان به ما عقیده ندارند که دو هزار نفر اتباع خودشان را به محاکم ما رجوع کند بدون نظارت ولی ما باید ۹ میلیون نفوس ایرانی و مسلمان را بر خلاف قانون شرع که می فرماید قاضی باید مسلمان باشد تسلیم قضاوت و حکومت دول اروپا بکنیم

این است که من از صمیم دل به اعلیحضرت و آقای وزیر عدلیه برای الغای کاپیتولاسیون تیریک می گویم...»

این نطق دکتر مصداق مانند نطق نهم آبان اودربین افراد جوان و روشنفکر تأثیر زیاد داشت. الا جنبه مثبت داشت و کارنیک شاه و دولت را ستود. در ثانی با کمال صراحت اشکال کار وزیر عدلیه و تخطی از اصول و قانون را تذکار داده و صریحاً می گوید شما نمی توانید تشکیلات عدلیه را باسم اینکه ممکن است قضات نا صالح در آنجا باشند بر هم بزنید. عدلیه را نگاه بدارید، قضات را یا نگاه بدارید یا اگر بدرد نمیخورند و صالح نیستند خارج بکنید.

ثالثاً وکیل نماینده مردم است. شما نمی توانید وکالتی که ملت بشما برای قانونگذاری داده است بیک نفر یا به هیئتی واگذار بکنید. قانون و لوایح باید به مجلس بیاید، حلاجی بشود، مورد بحث و مذاکره قرار بگیرد، اصلاح بشود و پس از تصویب، شما که دولت هستید بموقع اجرا بگذارید.

بعلاوه دکتر مصداق می گوید که در مملکت مسلک و مرام باید بر هر چیز مقدم باشد. مردم را معتقد با اصول بکنید. زیرا یک خردل ایمان و عقیده بر میلیونها ثروت و مال دنیا ترجیح دارد.

خدا ترس را بر رعیت گمار امین کز تو ترسد امینش مدار

مخبر السلطنه هدایت راجع به الغای کاپیتولاسیون چنین اظهار نظر می دارد:

"با الغای عهدنامه ترکمانچای یوغها از گردن ایران برداشته شد، منجمله کاپیتولاسیون که نظارت خارجه است در محاکمه هائی که یکطرف تبعه خارجه باشد، میبایست اعلان شود که در ضمن عقد سکوت ادامه نیابد و سابقه نشود. دول دو ایراد کردند یکی آنکه قانون مجازات مدون ندارید دیگر آنکه محاسب شما وضعیتی موافق با حفظ صحت ندارد.

داور قانون مجازات برطبق اصول مرتب کرد و چاپ شد ضمناً در قصر محبس بنا نهاده شد.

کاپیتولاسیون دو ضرر اساسی داشت یکی آنکه مخل استقلال دادخواهی بود دیگر وسیله تمسک اهالی در معاملات به تبعه خارجه یا شرکت با اتباع خارجه، چنانکه در قضیه دریاچه ارومی (رضائیه) و در توقیف املاک شعاع السلطنه بتوسط شوستر دیدیم و ضررها را کشیدیم.»

الغای کاپیتولاسیون که در دولت دوم صمصام السلطنه شروع و در کابینه مستوفی جامع عمل بخود پوشید، (پس از ده سال) یکی از قدمهای بسیار بزرگ رژیم پهلوی بود

که بدست یکی از مهمترین بازیکنان آن رژیم مرحوم داور عملی شد.» (۲۹)

◀ **فصل دوم،** مصدق در بارهٔ اختیارات رئیس کل مالیه در مجلس شورای ملی این چنین گفتند: یکی از جلسات بنده راجع به مالیه و اختیاراتی که به رئیس کل مالیه داده شده بود عقایدی اظهار کردم و بعد هم وعده دادم که اگر موقع برسد عقاید خودم را نسبت به خدمات رئیس کل مالیه در مجلس شورای ملی به عرض برسانم البته هر کسی معایبی دارد محاسنی هم دارد. امورمالیه ما در تحت ریاست دکتر میلیسپو و وزرای وقت در این مدت چند سال رضایت بخش بوده است. زیرا حقوق ادارات دولتی که قبل از آمدن رئیس کل مالیه همیشه تأخیر می‌شد و به تعویق می‌افتاد کاملاً در آخر هر برج می‌رسید و حتی قبل از آمدن ایشان بعضی از اشخاص ممکن بود وسائلی نداشته باشند و حقوقشان را احتراز کنند. (۳۰)

در ادامه در انتقاد به وزیر مالیه نصرت الدوله بیان داشتند: در هر حال بنده عقیده دارم که خود وزیر کار کند و مسئولیت وزیر در تحت مسؤلیت اشخاص خارجی دیگری که هر وقت می‌خواهند از این مملکت می‌گذارند می‌روند مخفی نماند و در روی این زمینه با آقای وزیرمالیه هر وقت صحبت می‌کردم می‌گفتند بله ما می‌خواهیم اختیارات دکتر را محدود کنیم بنده هم روی این اصل که ایرانی باید خودش کار کند کاملاً موافق بودم و این خوش‌باوری من بود خوب حضرت والا اگر سرکار می‌خواستید واقعا به او اختیارات ندهید و دعوی شما سر اختیارات بود چطور حالا این لایحه را آورده‌اید و می‌خواهید همان اختیارات بدیگری بدهید؟! (۳۱)

◀ **فصل سوم،** در فصل سوم مذاکرات مجلس شورای ملی در بارهٔ اجازه مبادله لایحه شیلات منعقد بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، متن لایحه شیلات منعقد بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، متن قرارداد گمرکی منعقد بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی آورده شده است. در فصل چهارم دکتر مصدق برای آخرین بار در باره خط سرتاسری راه آهن گفتند: - بنده در موضوع راه آهن نظر خودم را به کرات در مجلس شورای ملی به عرض آقایان رسانده‌ام دیگر حالا ضرورت نمیدانم در این موضوع راه آهن عریضی بکنم حتی در نظر دارم که یک روزی درباب خط راه آهن مذاکره شد یکی از نمایندگان محترم گفتند که چون قانون گذشته و تصویب شده دیگر در موضوع خط نمی‌شود صحبت

کرد در صورتیکه یکی از مسائل اساسی خط راه آهن است و امروز که می‌خواهید نقشه اش را بکشید و اجازه نقشه کشی می‌دهید ممکن است در خطش هم مذاکره کرد ولو اینکه قانون هم تصویب شده باشد یک قانونی از مجلس گذشته و این قانون اگر نقض شود ضرر ندارد در صورتیکه اگر خط آهنی را بر خلاف مصالح مملکت بکشند ضررهای جبران ناپذیر دارد در باب خط راه آهن بنده عرض دارم راه آهن ما ممکن است دو قسم حمل و نقل داشته باشد یکی حمل و نقل بین المللی یکی حمل و نقل ملی. حمل و نقل ملی ما آن چیزهایی است که در داخله مملکت صرف می‌شود حمل و نقل بین المللی ما آن چیزهایی است که از ممالک خارجه بطور ترانزیت می‌آید و از ایران عبور می‌کند و به ممالک دیگر می‌رود اگر راه آهن ما یک فایده‌ای ببرد از ترانزیت مال التجاره اروپا به آسیا خواهد برد. این خطی که امروز اجازه داده می‌شود که نقشه کشی بکنند کاملاً بر خلاف مصالح مملکت است زیرا خط بین المللی خطی است که اروپا را به آسیا متصل می‌کند. اروپا در این طرف واقع شده. خط آهن ما باید از این طرف شروع شود و به آن طرف برود که مال التجاره اروپا را به آسیا برساند این راه آهن ترانزیت پیدا می‌کند حمل و نقل بین المللی پیدا می‌کند ولی آن راه آهنی که از بندر جز حرکت کند و به محمره برود بنده نمیدانم چه تجارتی و چه حمل و نقلی را می‌تواند داشته باشد.

بدنبال آن سپس ادامه دادند: هیچ دلیلی ندارد اگر دلیل دارید بگوئید والا به عنوان اینکه یک قانونی گذشته شما سی میلیون دیگر به این مملکت ضرر بزنید یک قانونی گذشته است به یک قیام و قعود می‌شود آن قانون را نقض کرد و این خطی که اجازه می‌دهید یک خطی باشد که یک ترانزیتی داشته باشد که یک چیزی هم برای این مردم داشته باشد. بنده کاملاً ثابت کردم که عجالتاً راه آهن در ایران فایده ندارد ولی اگر ترانزیت داشته باشد و حمل و نقل ممکن است یک قسمت از ضرر راه آهن را جبران کند ولی این خطی که امروز در نظر گرفته شده است کاملاً به ضرر مملکت است. حالا آقایان غیر از این تشخیص می‌دهند مختارند ولی من به عقیده خودم این رای را که این خط کشیده شود به این طرف برود خیانت و برخلاف مصالح مملکت میدانم... (۳۲)

مدرس نماد استقامت در سختیها

◀ فصل چهارم، پنجم، ششم، هفتم، هشتم، نهم، دهم، یازدهم و دوازدهم، درباره سید حسن مدرس است. محمد قلی مجد بنا بر «اسناد وزارت خارجه آمریکا» سیرتحول استبداد رضا شاهی در آن زمان را بدینگونه آورده است: تلاش برای ترور مدرس در ۳۰ اکتبر ۱۹۲۶ با هدف حذف یکی از مخالفان سرسخت، و خالی کردن دل سایر مخالفان صورت گرفت. هدف دیگرش انحراف اذهان از یک توطئه جدی برای قتل پهلوی بود:

احتراماً به اطلاع می‌رساند که به جان مدرس، روحانی کهنه کار ولی پر انرژی و نماینده مجلس که نفوذ کم و بیش چشمگیری در عرصه سیاست پایتخت دارد، سوء قصد شده است. این حادثه سر و صدای زیادی به راه انداخته و هنوز نمایندگان مجلس و مردم عادی درباره آن صحبت می‌کنند. این احتمال آشکار که سوء قصد مزبور با اهداف سیاسی صورت گرفته و نه انگیزه‌های شخصی توجه عمومی بیشتری را به آن جلب کرده است. به نقل از مدرس می‌گویند که قبلاً هرگز مهاجمان را ندیده بود. گزارش‌های بسیار ضد و نقیضی درباره این حمله منتشر شده و تحقیق و تفحص مقامات مسئول در این ارتباط ظاهراً چندان جدی نبوده است. تا به امروز هویت مهاجمان و عواملان تحریک آنها به اطلاع عموم نرسیده است. ماجرای حمله از این قرار بود: حول و حوش ساعت شش صبح روزشنبه، ۳۰ اکتبر، مدرس از کوچه باریکی در مجاور مسجد سپهسالار و در همسایگی منزل داور (رهبر جناح رادیکال مجلس) عبور می‌کرد تا برای تدریس فقه به مسجد برود. شخصی از پشت به سمت او شلیک کرد اما تیرش به هدف نخورد. فردی به نام شیخ احمد که همراه مدرس بود دست مهاجم را گرفت و مانع از تیراندازی مجدد او شد. در همین حین دو نفر سر کوچه دیگری درست رو به روی مدرس ظاهر شدند و گویا هر کدام دو گلوله شلیک کردند. دو گلوله استخوان بازوی چپ مدرس را شکست، گلوله سوم به دست راستش خورد و گلوله چهارم به پای یک عابر اصابت کرد. می‌گویند مأموران نظمیه فوراً خود را به محل حادثه رساندند و به تعقیب مهاجمان پرداختند و دو نفر را دستگیر کردند. می‌گویند یکی از مأموران نظمیه کشته شد، ولی وقتی مسئله مستمری اهل و عیالش در مجلس مطرح شد، اعلام کردند که هیچکس کشته نشده است. مدرس را ابتدا به خانه داور بردند و پس از انجام مداوای اولیه و با سر رسیدن مقامات ارشد

نظمیه او را به ساختمان نظمیه بردند و سپس به بیمارستان دولتی منتقل کردند. دو نفری که ابتدا مسئولیت بازجویی جنایی را بر عهده داشتند چندان مطابق میل دوستان مدرس نبودند، در نتیجه این کار به یکی از دادستان های عدلیه (دادگاه) به نام میرزا یوسف جوادی (از شاگردان سابق مدرس) واگذار شد. از قرار معلوم هنوز مدرکی علیه دو نفری که توسط مأموران نظمیه دستگیر شده اند به دست نیامده است. یکی از آنها به نام عزیز که خدمتکار صادق حضرت، از معاونان سابق وزیر مالیه، است همچنان در بازداشت به سر می برد، و نفر دیگر که شاگرد بقال است به قید ضمانت آزاد شده است. در ضمن، حال مدرس سریعاً رو به بهبودی است و اخبار حکایت از آن دارد که مدرس به طور کامل بهبود خواهد یافت. می گویند بیمارستان نظامی که مدرس در آن بستری است به محل تجمع سیاستمداران و بحث و گفتگوی آنها مبدل شده است، و بیمار آنقدر ملاقاتی دارد که تنها اثاث اتاقش فقط همان تختی است که رویش بستری است. شاید قرار گرفتن در کانون توجه عموم مؤثرترین دارویی باشد که مدرس می توانست داشته باشد.

بدون تردید سیدحسین مدرس در میان مخالفان سیاسی رضاخان سردار سپه و پادشاه بعدی جایگاه نخست را دارد و او نیز با مخالفت با اعتبارنامه برخی از راه یافتگان به مجلس درباره دخالت نظامیان و به خاطر همین مخالفت خوانی های صریح و بی پرده نیز بارها از سوی عوامل و مأموران رضاخان مورد تهدید، ضرب و شتم و نهایتاً سوء قصد و ترور قرار گرفت و نهایتاً نیز خشم و کین رضاشاه با شهادت سیدحسین مدرس به دست مأموران شهربانی رضاشاه فرونشست. سوء قصد نافرجام مأموران مخفی رضاخان در ۷ آبان ۱۳۰۵ در حالی به وقوع پیوست که مجلس ششم تازه کار خود را آغاز کرده بود شهربانی طرفدار رضاخان در انتخابات اظهارات صریح و آشکار می کرد آنچه بود صبح روز ۷ آبان ۱۳۰۵ در حالی که سیدحسین مدرس راهی مسجد سپهسالار بود از سوی چند تروریست مورد حمله قرار گرفت، اما مدرس با زیرکی خاصی «فوری رو به دیوار کرد و عبا را با دو دست به طرف سرخود بلند نمود و زنان خود را خم کرد به طوری که بدن نحیفش در پایین عبا قرار گرفت و آنجایی را که قاتلین از پشت عبا محل قلب و سینه تصور می کردند جز دو بازوی مدرس و عبا خالی چیز دیگری نبود. نتیجه این عمل ماهرانه و عجیب این شد که از شلیک مفصل جانیان چندین تیر به ساعد و بازوان او اصابت نمود و یکی هم به کتفش خورد و هیچ يك خطرناك نشد. با انتقال مدرس به بیمارستان شهربانی، علیم الدوله مأموریت یافت با آمپول هوا مدرس را چنانکه خواسته رضاشاه

بود به قتل رساند اما طرفداران مدرس که حاجی امام جمعه خوبی نیز آنان را همراهی می کرد مدرس را از شر او رهایی بخشیده به بیمارستان احمدی در خیابان سپه منتقل کردند. رضاشاه که بر حسب نقشه قبلی در مازندران به سر می برد در اقدامی نمایشی از طریق سرتیپ محمد درگاهی رئیس وقت شهربانی در بیمارستان جویای احوال مدرس شد، اما مدرس که از کل قضایا اطلاع داشت زیرکانه پاسخ داد: به کوری چشم دشمنان [مقصود رضاشاه است] نمرده ام و هنوز زنده هستم.» (۳۳)

ملک الشعرا بهار در باره سید حسن مدرس

بهار پس از شهریور بیست به مناسبت روز شهادت مدرس در روزنامه نوبهار مدرس را اینگونه به تصویر می کشد:

یکی از شخصیت های بزرگ ایران که از فتنه مغول به بعد نظیرش بدان کیفیت و استعداد و تمامی از حیث صراحت لهجه و شجاعت ادبی و ویژگی های فنی در علم سیاست و خطابه و امور اجتماعی دیده نشده سید حسن مدرس اعلی الله مقامات بوده است.

ما رجال اصلاح طلب و شجاع و فداکار مانند امیرکبیر و سیدجمال الدین افغانی... و غیر اینان بسیار داشته و داریم که هر یک از این بزرگان شخصیت های برگزیده و تاریخی می باشند.

اما مدرس از حیث تمامی، چیز دیگر بود و در مدرس جنبه فنی و صنعتی و هنری بود که او رامتاز کرده بود علاوه بر آن که از جنبه علمی و تقدس و پاکدامنی و هوش و فکر نیز دست کمی از هیچ کس نداشت و سرآمد تمام این خصال، سادگی و بساطت و شهامت آن مرحوم بود و مهمتر از همه از خودگذشتگی و فداکاری او بود که در احدی دیده نشد.

مدرس به تمام معنی عالمی فقیر بود؛ آن فقری که باعث فخر پیغمبر ما صلی الله علیه وآله بود و می فرمود «الفقر فخری»، همان فقری که عین بی نیازی و توانگری و عظمت او بود.

مدرس پاک و راست و شجاع بود و مقام روحانیت با سیاست نزد او از یکدیگر منفک و جدا بود. با فنانیزم و خرافات دشمن بود. با اصلاحات تازه و نو همراه بود و بالجمله یکی از عجایب عصر خود شمرده می شد. مدرس مجتهد مسلم بود، فقیه و اصولی بزرگ بود.

بهار ادامه می دهد: مدرس در مجلس دوم جزو تراز اول و در انتخابات دوره سوم تا دوره ششم از تهران انتخاب شد... بعد از ختم دوره ششم مجلس دولت و شهربانی و شهرداری شروع به تجهیزاتی کردند و وکلای دولتی دسته بندی هایی آغاز نمودند که تهران را هم مانند ایالات و ولایات در زیر یوغ اطاعت خود درآوردند چنانکه خواهیم گفت.

مدرس با تغییر قانون اساسی به آن طریق و حق دادن به مجلس که شاه را خلع کند، از لحاظ حقوقی مخالف بود. مدرس از احمدشاه راضی نبود. در انتخابات دوره پنجم احمدشاه به درباریانی که معروف بود هزار رأی دارند سپرده بود که به شاهزاده سلیمان میرزا رأی بدهند. (۳۴)

رحیم زاده صفوی به نمایندگی از ولیعهد و مدرس برای گفتگو با احمد شاه به فرانسه می رود و در خاطراتش آورده است:

شاه این سؤال را هم مطرح می کند که آیا «در نقشه آقای مدرس علما هم شرکت دارند؟»

«در پاسخ عرض کردم: هر چند روابط آقای مدرس با روحانیان بسیار خوب است اما ایشان این عقیده را ندارند که با دست روحانیان و پیشوایی آنان نهضتی و انقلابی به وجود آورند، زیرا به نظر آقای مدرس در نهضت های روحانیون همواره نوعی ارتجاع وارد می شود و به جای آنکه جامعه رویه پیش حرکت کند، سوی عقب می رود.» (۳۵)

ناگفته نماند دکتر عبدالباقی مدرس فرزند مدرس به این نکته مهم اشاره می کند که «مدرس، هیچگاه برای پیشبرد مقاصد خود از سلاح برنده دین و تبلیغات مذهبی استفاده نمی کرد، چون معتقد بود اگر با شکست مواجه شود، اعتقادات مردم متزلزل می گردد. خودش هم بارها که من شاهد بودم، این نکته را به مرحوم مستوفی خاطر نشان می ساخت و در سخنرانی های او هم هست که در مجلس تأکید می کند: من مردم سیاستم و هیچ دماغی را در سیاست بالاتر از خود نمی دانم. به هر حال یکی از پیروان و دوستداران او که مردی محترم از بازاریان بود و در مجالس و محافل گفته بود که من خواب دیدم و اعتقاد دارم، مدرس نائب امام زمان است. سخنان او به گوش مدرس رسید. مدرس دستور داد او را احضار کردند. آن مردم محترم کنار مدرس مودبانه نشست، مدرس بدون مقدمه به او گفت: چرا حرفی را می زنی که اثبات آن مشکل است، به جای اینکه بگویی مدرس نائب امام زمان است، بگو مدرس نائب مردم است که هم دلایل کافی برای اثبات آن داشته باشی و هم سخنی به جا و درست باشد. خود امام زمان هم

نائب مردم است، چون می‌خواهد آنان را به سوی خیر و صلاح سوق دهد.» (۳۶) عبدالله مستوفی، از یکی از گفتگوهایش با سید حسن مدرس چنین آورده است: معلوم است سوسیالیست‌ها هم برای کارچاقی سردار سپه در نوبت خود بی‌میل نبودند که مدرس را آرام کنند، تا کار به جاهای نازک‌تر نکشد. در یکی از مذاکرات سران حزب، که من هم حاضر بودم، در اطراف ضدیت مدرس، و در افتادن با سردار سپه و نتایج آن برای کشور، هرکس چیزی می‌گفت؛ و البته بیشتر، جانب مضر این پیشامد احتمالی را گنده میکردند. ولی همگی، حتی من، معتقد بودیم که حیف است این مرد فعال با جریزه از بین برود. رفقای خوب، چون سابقه مرا با مدرس می‌دانستند، به من پیشنهاد کردند بروم با او صحبتی کنم، شاید از شدت مخالفت او کاسته شود.

بعد از ظهر فردای آن روز، به منزل سید رفتم. مدرس در اطاق خود نشسته، چند نفری نزد او بودند، من هم بعد از ظهر در اداره محاکمه‌ای داشتم، و نمی‌توانستم در حاشیه مجلس منتظر وقت مناسبتری بشوم. از توی حیاط، بعد از مبادله سلام به آقا گفتم من به شما عرضی دارم. سید بزرگوار گفت الان بیرون می‌آیم، با هم قدری در حیاط قدم می‌زنیم. من به سمت دیگر حیاط که کسی آنجا نبود، رفته یک دو باری از بالا به پائین رفت و آمد کردم، سید رسید. پس از طی تعارفات معمول، وارد مقصود شدم. به او گفتم: تصور نمی‌کنید برای متنبه شدن سردار سپه این اندازه اقدام کافی باشد؟ گفت: خیر، باید لامحاله دستش از ریاست وزراء کوتاه شود! گفتم در این شش هفت ماهه ریاست وزیرایش خوب کار کرده، و قدرت و عظمت قشون را خیلی زیاد نموده، و به واسطه قدرت نظامی، مالیاتهای عقب مانده هم وصول شده، و دوایر دولتی عظم و اعتباری پیدا کرده اند که نظیر آن راندتهاست در این کشور کسی ندیده است. حیف است این قدرت و اختیار و وحدت و مرکزیت از بین برود، و هرج و مرج و مزیت‌های سابق، جانشین آن بشود. امروز، به واسطه قدرت و مواظبت این مرد و مرکز گرفتن حکم دولت، هر تصمیمی در هر قسمت از کارها بگیرند، روی کاغذ نمی‌ماند و فوراً اجرامی شود. حکام و عمال از او ملاحظه دارند، کارها به لاقیدی و بی‌اعتنایی و سرهم بندی و اگذار نمی‌شود، و نظم و نسق حسابی در کار آمده است.

سید گفت: سگ هر قدر هم خوب باشد، همینکه پای بچه صاحبخانه را گرفت، دیگر به درد نمی‌خورد، و باید از خانه بیرونش کرد. دیدم این مرد نطق، با یک ضرب المثل دهاتی، همه دلیل‌های حل قضیه، که من آورده بودم، و خیال داشتم باز هم مقداری بر آن بیفزایم، گفته و نگفته همه را از پایه خراب کرد و روی هم ریخت! ولی من مأیوس نشدم، و از راه نقضی مقصود خود را دنبال کردم و گفتم: توجه می

فرمایید که بیرون کردن اوچه زحمتی دارد. سیمیتکو هنوز چشم طمعش از کردستان برداشته نشده، و با وجود عده قوای دولتی، هر روز از خاک کردستان عراق به خاک ایران در تک و تاز است. اشراری که به واسطه قدرت این مرد در همه جا ساکت شده اند، هنوز ریشه و مایه شرارت را از دست نداده اند. هنوز هم در لرستان سرجنبان هایی که مثل مار زخمی مترصد وقت مناسب اند، زیاد هستند و اجمالا ما کارهای زیادی داریم، که هنوز به آنها دست نزده ایم. بیست سال از مشروطه می گذرد؛ ما جز به این یک نفر، که از هر حیث مواظب همه چیز و همه جا هست، هیچ برنخورده ایم. بر فرض، به قول شما، این سگ را به این جرم از خانه راندیم، کی را داریم جای او بگذاریم؟ از همه گذشته، با این نغمه های وحشی که از قشون جنوب و شمال و شرق و غرب می رسد و به یک دیگر دستور ترمرد می دهند و همدیگر را اغوا میکنند، چه می خواهیم کرد؟ چیزی که باقی داریم، همین یک کار است، که اینها دو دسته شوند، و جنگ داخلی راه بیفتند، یا همه باهم متحد شوند و ملت را با اسلحه خودش زیر پا کنند، و...

سید مجال نداد که من باقی ادله نقض خود را بیاورم؛ حرف مرا قطع کرد و گفت: به همین جهت است که من معتقد شده ام ریشه این فساد را هر چه زودتر باید کند: «آخر آدم باید جرأت بکند بیست تا سوار دست یکی بسپرد، واز یاغیگری او در امان باشد؟! مرغی را که دم صبح شغال خواهد برد، بگذارید سرشب ببرد. لامحاله از کشیک کنشی تا صبح خودتان را راحت کرده اید!» دانستم که سید در این امر کاملا رادیکال است، و منطق و طرز فکرش در این زمینه قوت گرفته است؛ که با هر بیانی از منظور اصلیش نخواهد گذشت. با هم به اتفاق آمدیم. یک استکان چای برای من ریخت و بعد از صرف چای از هم جدا شدیم» (۳۷)

مستوفی، مدرس را در میدان مبارزه با استبداد تنها و بی یاورمی داند. او بر طبیعت استبدادی و پرشتاب رضاخان واقف است و می داند که هنوز رضاخان همه ساز و کارهای لازم دیکتاتوری را به چنگ نیاورده است که خواست خود را به شکل قانونی تحقق بخشد. نظمیه و عدلیه در اختیار او نبود که منویات او به طور دلخواه برآورده شود (۳۸)

ابوالحسن بنی صدر در کتاب «موقعیت ایران و نقش مدرس»، درباره مدرس و استقلال طلبی و آزادیخواهی او بر اساس موازنه عدمی در روابط داخلی و خارجی و روابط با گروه بندیهای حاکم و نقش شهید مدرس در حفظ استقلال ایران در

زمان جنگ جهانی اول و رفتار او در ایام اقامت در اسلامبول پایتخت خلافت عثمانی، تزی جمله می‌نویسد: [مدرس]، پیش از قرارداد، برای برچیدن بساط پلیس جنوب و انواع دسته‌های مسلح که خارجی‌ان یعنی روسیه تزاری و انگلستان در ایران تشکیل داده بودند، مبارزه می‌کرد. در مبارزه با پلیس جنوب به ظاهر پیروز شد. اما در واقع این پلیس، پس از کودتا، در «قشون جدید» ادغام گشت و البته مدرس جان را بر سر مبارزه با سلطه این «قشون جدید» بر کشور گذاشت.

وقتی جنگ جهانی اول پیش آمد، نیروهای جانبدار استقلال، دولت موقت تشکیل دادند و با نیروهای اشغالگر به نبرد پرداختند. مدرس در این دولت بود. شکست خوردند و مهاجر شدند. در عثمانی، مردی که به اندیشه و عمل خویش، بیانگر موازنه عدمی بود، در مدرسه‌ای حجره گرفت و از طریق تدریس، معاش بسیار ساده‌ای را که آنهمه بوی صلابت و شجاعت بخشیده بود، تأمین کرد. وقتی به حضور خلیفه عثمانی رفت، نظریه موازنه عدمی خویش را با خود برد و متذکر شد که وحدت را نمی‌توان تنها بنام دین و مرام بوجود آورد. مرام و یا دین اگر می‌خواهد مبنای وحدت ملل گردد، باید درهمه جا یکسان جامه عمل پوشد و موجب امتیاز هیچکس بر دیگری نگردد. تنها بر اساس موازنه عدمی است که می‌توان در یک وحدت واقعی شرکت جست. وحدتی که در آن، یکی حاکم و بقیه محکوم باشند، وحدت نیست، زنجیر است و مردمان زیر سلطه، برای درهم گسیختن آن خواهند کوشید. (۳۹)

مدرس و مسئله پول گرفتن از خارجی:

بعقیده نگارنده، مدرس مصون از خطا و اشتباه نبوده است از اینرو موضع مدرس در رابطه «پول گرفتن از خارجی» را در زیر می‌خوانید همانند دفاعش از وثوق الدوله از وزیر کابینه مستوفی و حمایتش از نصرت الدوله مخالف با اصل موازنه منفی (موازه عدمی) وزیرپا گذاشتن آن است. با وجود آن سابقه، مدرس برای «مহারضا شاه» دچار خطای فاحش شد زیرا توجه نکرد که با کسانی چون وثوق الدوله نمی‌توان رضا شاه رامهار کرد. مهار او آدمهای بدون وابستگی و استوار قدم می‌خواست.

بنابراین لازم است به این مهم اشاره نمایم که هم اکنون گروه‌ها و اشخاص سیاسی وابسته که از بیگانگان کمکهای مالی دریافت می‌کنند عمل خلاف استقلال «دولت

موقت مهاجرین « را در زمان جنگ جهانی توجیه و بهانه ای برای اعمال نامشروع خود کرده اند.

سید حسن مدرس در دفاع از خود در مجلس شورای ملی گفت: « در این ده سال اخیر بعد از جنگ عمومی وقایع مهمه در ایران اتفاق افتاد مهاجرت دو دسته بودند: بعضی عقیده به مهاجرت داشتند، بعضی نداشتند. بعد از مهاجرت که من تقریباً از اشخاصی بودم که زودتر آمدم، قرارداد آمد درکار و یک مسائل بزرگ مملکتی بود، تاریشه آن کنده شد. بعد مسئله جمهوری آمد درکار که آنهم یکی از مسائل بزرگ مملکتی بود. بعد از مسأله جمهوری مسئله تغییر سلطان آمد، که آنهم یکی از مسائل بزرگ بود. در این هفت هشت ده سال این چهار مسئله بزرگ مملکتی که سیاسی بود خیلی مایه دار عمیق که صورتی در زیر دار آنچه در بالاستی تمام این مسائل صورتی داشت و سیرتی مسائل خردی هم که نظیر آنها بود پیش آمد مسأله میرزا کوچک خان و آن وضعیات مسأله مازور محمد تقی خان و آن وضعیات، مسئله خیابانی با آن وضعیات، اینها هم یک کوچکهای این ماده ها بود. به عقیده من (با کمال تأدب و کوچکی که دارم نسبت به آقای رئیس الوزرا) این مسائل یک وقتی باید حل شود. به عقیده بنده مقامی بهتر از اینجا دولتی مناسب تر از این دولت سراغ ندارم. نمایندگان هم که همه خوبند، بعضی دو دوره، بعضی سه دوره، بعضی چهار دوره، بعضی هم یک دوره در مجلس بوده اند. این مسائل باید حل شود، در یک وقت بنده بر نخیزم از خواب ببینم که روزنامه دیشب کار نداشته مسئله مهاجرت را پیش کشیده است یا مطلبی نداشته است بنویسد قرارداد را پیش کشیده است. این مسائل یک وقتی باید حل شود، مسائل رابعه که عرض کردم که مهاجرت و مسئله قرارداد و مسئله جمهوری و مسئله تغییر سلطنت، یعنی تغییر سلطان همه از مسائل مهمه مملکتی است. بنده که اینجا خدمت آقایان حاضر در هر سه تایی اول بازیگر میدان و پیشقدم آن جنگها بودم. در مهاجرت آقای رئیس الوزرا بودند، بنده هم جزو مهاجرین با جمعی از آقایان مثل شاهزاده سلیمان میرزا و جمعی از آزادی خواهان یک مشت عقیده داشتند این صلاح مملکت است. سیاست اقتضا میکند یک مشت عقیده داشتند مضر به حل مملکت است. مسئله سیاسی ونظری، به دودسته شدند. من از آن دسته بودم که عقیده ام بر آن بود که خیر و صلاح مملکت است به مهاجرت رفتیم و هرگز هم تنقید نکردم از آن کسانی که مهاجرت را صلاح مملکت نمی دانستند و غیبت هم نکردیم. مسأله سیاسی بود، خودم صاحب عقیده بودم، رفتم قم، بعد کابینه مستوفی الممالک تغییر کرد. کابینه های

دیگری که آمد تعاقب کردم. پولهم [رفتیم از آلمانها گرفتیم و خرج کردیم] یک نفر از نمایندگان - خیانت کردید.

مدرس - خیر خیانت نبود، صلاح مملکت بود و کردیم من عقیده داشتم و کردم. رئیس - به آقای عدلی اخطار میکنم کلماتی را که منحصرأ باید محاکم صالحه بگویند، غیر از قاضی نباید بگوید.

مدرس - من عقیده ام این بود کردم و رفتم و قریب چهار هزار نفر هم همراه پیدا کردیم الان هم که اینجا ایستاده ام باوجود اینکه خسارتها وارد آمد، ژاندارمری ضعف پیدا کرد، الان هم که اینجا خدمت آقایان هستم عقیده ام براین است که فوائد سیاسی داشت. رجوع کنید به سیاسیون دنیا به فرموده آقا محکمه باید تشخیص بدهد که این عقیده من خوب بوده یا خطا کردم یا سهو کردم یا تقصیر کردم. اگر محکمه دید خوب است یا بد است یا من خطا کرده ام یا اشتباه کرده ام معذورم، ولی اگر محکمه دید من تقصیر کرده ام و مقصرم البته باید آن محکمه مراجعات کند. بعد از مراجعت از مهاجرت، آمد تهران با خوفهای زیاد و زحمات بسیار. مملکت متشننت بود و هر فرسخش یک جایی داشت، جنگ عمومی بود، مملکت با قحطی مواجه شده بود. همانطور که آقای مصداق اشاره فرمودند کابینه آقای مستوفی بود که بنده وارد شدم، خدمتشان مشرف شدم و عرض حال دادم نسبت به مملکت که آقا از سرحد که من آمدم تا تهران اینطور قحط و غلا بود. آثار قشون روس اغلب غرب را ویران کرده بود. در مملکت نیم فرسخ نیم فرسخش، چهار تا آدم پیدا نمیشد. رشته اش از هم پاشیده شده است، حالا چه مذاکره با شاه شد بماند. وضعیات انگلیسها در ایران چه بود؟ همه تان میدانید من تاریخ نمی گویم، از روزنامه نقل نمی کنم، تمام مشهوداتم را میگویم. (۴۰)

شهادت سید حسن مدرس:

جهانسوزی روز سوم مرداد ۱۳۲۱ اولین جلسه محاکمه متهمین به قتل شهید سید حسن مدرس در تهران آغاز شد. سرپاس رکن الدین مختار، پاسپاس منصور وقار، یاور جهانسوزی در ردیف اول پرونده به شهادت رساندن مدرس بودند. محاکمه متهمین ۵۰ روزه طول انجامید. سرانجام رکن الدین مختار به ۸ سال زندان با اعمال شاقه محکوم شد و بقیه متهمین هریک از ۱۰ سال تا یک سال محکوم شدند. مطلب زیر ماحصل اعترافات متهمان است. در یکی از روزهای آغازین ماه آذر ۱۳۱۶ سرپاس مختار رئیس کل شهربانی پاکت

سر بسته و لاک و مهر شده‌ای را به پاسیار منصور وقار داد و گفت آن را در مشهد به یاور جهانسوزی بدهد، سرپاس مختار به وی گفت پاکت دستور انجام مأموریت قتل مدرس است. وی (منصور وقار) همچنین موظف شد به جهانسوزی بگوید یا به آن مأموریت برود و یا به تهران بازگردد.

وقار در مشهد دستور رئیس شهربانی را به اطلاع یاور جهانسوزی رساند. جهانسوزی پاکت را باز کرد دستور را خواند و آن را داخل بخاری انداخت و گفت باید به اتفاق حبیب خلج به مأموریت جنوب خراسان برای بازرسی بروم. این دو در حقیقت برای قتل مدرس رهسپار کاشمر شدند. آنان عصر ششم آذر ۱۳۱۶ وارد کاشمر شدند. در چهارچوب همین مأموریت «اقتداری» رئیس شهربانی کاشمر نیز جداگانه مأموریت یافته بود که به «خواف» رفته، مدرس را با خود به کاشمر بیاورد. او این مأموریت را انجام داد و مدرس را به منزل خود در کاشمر آورد. اقتداری سپس در نزدیکی شهربانی خانه‌ای اجاره کرد و مدرس را در آن اسکان داد.

در مرحله بعد، اقتداری طی دستوری رمزی که به وسیله جهانسوزی دریافت کرده بود، موظف به کشتن مدرس شد. اما چون از این دستور استتکاف ورزید به مشهد احضار شد. وی از آنجا به شهربانی همدان اعزام شد در آنجا با سم به قتل رسید. شهربانی کاشمر نیز به محمود مستوفیان واگذار شد. وی ابتدا دو مأمور محافظ خانه مدرس به نامهای پاسبان ذوالفقاری و پاسبان ابراهیمی را ترخیص کرد. سپس همراه با جهانسوزی و حبیب‌الله خلج، در شب عملیات مشروب فراوانی خورده و در حالت مستی وارد خانه مدرس شدند. مرحوم مدرس برای آنان چای ریخت و دقایقی بعد مستوفیان از مدرس پرسید اجازه می‌دهید مجدداً چای بریزم. پس از کسب موافقت مرحوم، در چای او در فرصتی سم ریخته و جلوی او گذاردند. اما وقتی دیدند که با خوردن چای، مسموم نشد، مستوفیان در نقشه‌ای برنامه ریزی و خلج برخاسته عمامه مرحوم مدرس را از سرش برداشته در دهانش کردند و دورگردنش پیچیدند. او را خفه کردند و در همان شب وی را دفن کردند. (۴۱)

◀ فصل سیزدهم، چهاردهم، پانزدهم، شانزدهم و هفدهم؛ درباره سرکوب عشایر و ایلات و تخت قاپو کردن آنها توسط رضا شاه است:
کشواد سیاهپور در نوشته تحقیقی خود تحت عنوان «حکومت پهلوی، استبداد داخلی و سرکوب عشایر» آورده است:
حکومت پهلوی (۱۳۵۷-۱۳۰۴) که به تمام معنا حکومتی خودکامه و مستبد محسوب

می شود؛ در برابر ایلات و عشایر-همان قشر عظیم و مولد- سیاستی استبدادی و سرکوبگرانه در پیش گرفت. رضاشاه، نظامی خشن و قلدر با همان خشونت ذاتی، ایلات و عشایر را سرکوب و «قلع و قمع» نمود. سیاست عشایری رضاشاه- آن گونه که بسیاری از محققان داخلی و خارجی تبیین کرده اند- در واقع، «هستی» عشایر را ویران کرد. اسکان عشایر- بدون ایجاد زمینه مساعد و امکانات مناسب- خلع سلاح، تعویض سیاه چادر، تعویض لباس سنتی، جلوگیری از کوچ و دام پروری، تبعید اجباری ایلات به نقاط دیگر، اخذ مالیاتهای گزاف و کمرشکن، اعدام رهبران و توده ی عشار، اختلاف افکنی و تفرقه میان ایلات و عشایر، استفاده از جنگجویان یک ایل علیه ایل دیگر، حاکمیت محض نظامی و فرمانداریهای نظامی و قتل عام مردم و سرکوب عشایر برای تأمین منفعت کمپانی نفت انگلیس؛ همه و همه نمونه ای از سیاستهای اعمال شده ی رضاشاه علیه عشایرکشور است. با این همه فشار و تعدی، البته عشایر با قیامهای مسلحانه، ضربات مهلکی بر حکومت وارد آوردند که درازمدت انحطاط رژیم را در پی داشت. محمد رضا، وارث مرده ریگ پدر؛ به گونه ای دیگر سیاست سرکوب و استبداد داخلی را به پیش راند. وی مهم ترین مستمسک موفقیتش، تفرقه و اختلاف داخلی ایلات و عشایر بود، که با کمک و راهنمایی امریکاییها- و گاه انگلیسیها- عشایر را خاموش می کرد. دهه ی اول سلطنت وی در ضعف و تزلزل- و عدم توانایی مقابله با عشایر گذشت. اما در ادامه، اوج قدرت و فشار را اعمال نمود. البته، همچون عهد پدرش، ایلات و عشایر جنگجو، گاه به گاه به جنگ مسلحانه دست یازیدند و ضربات سنگینی بر وی وارد آوردند. جمع بندی پیامدهای ضربات عشایر بر پیکره ی رژیم پهلوی، می تواند از عوامل مؤثر در اضمحلال و سقوط سلطنت پهلوی به شمار آید. در مقاله حاضر که سیری سریع و فشرده از روابط متقابل رژیم پهلوی و ایلات و عشایر جنوب- خاصه ایل بویر احمد- است؛ تلاش نگارنده بر تحلیل وقایع و تشریح اسباب و عوامل سیاست عشایری سلاطین پهلوی و سرکوب عشایر بوده؛ که نقل قول نظریات محققان داخلی و خارجی مؤید آن است.

رضاشاه و سیاست عشایری وی احمدشاه قاجار، آخرین پادشاه سلسله قاجاریه، که فرد سست اراده و بی حال و عاشق تفریح و سفر در آخرین مسافرت خارجی خویش، تمام اختیارات مملکت را به رضاخان سردار سپه سپرد. (۱)

«ایوانف» محقق روسی، معتقد است؛ که در این موقع «عملاً قاجارها هیچ گونه قدرتی در اختیار نداشته [و] تمام قدرت حکومت در دست رضاخان بود.» (۲) چراکه،

رضاخان، شاه را مجبور کرد که به خارج از کشور برود و برادر وی را که در تهران، نایب السلطنه بود، ناچار نمود «در امور دولت دخالت نکند.» (۳) در پی این تغییر و تحولات سیاسی، زمینه چینیهای انگلیسیان، برای به حکومت رساندن رضاخان، سرانجام ثمر داد؛ و کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ کابینه ی جدیدی را سر کار آورد که به کابینه سیاه مشهور شد. (۴)

مهره های انتخابی «کابینه ی سیاه» که قدرت را به دست گرفتند، دو نفر بودند؛ یکی «سیدضیاء الدین طباطبایی» روزنامه نگاری جوان و دیگری رضاخان سردار سپه، نظامی قشون. البته، طولی نکشید، که سید ضیاء را کنار گذاشتند و رضاخان را یکه تاز میدان نمودند. (۵)

رضاخان که به ظاهر پله های مدارج و مراتب نظامی را طی کرده بود، سرانجام به عنوان «وزیر جنگ» و «رئیس الوزرا» برگزیده شد. وی در سالهای پس از کودتا، تا زمان پادشاهی خویش، شورشها و قیامهای متعددی را در نقاط مختلف کشور - با برخوردهای خشن نظامی - سرکوب کرد و فرونشاند. این درگیریها، تقریباً در اکثر نقاط کشور رخ می داد. در آذربایجان، اردبیل، گیلان، مازندران، خراسان، کردستان، لرستان، کرمانشاه، فارس، خوزستان، بلوچستان و بختیاری. (۶)

اگر شورشهای پیش از پادشاهی رضاشاه - که در دوران نابسامانی و ضعف حکومت مرکزی، و انحطاط او آخر قاجاریه پشت سر هم رخ داده؛ به منافع فردی قیام کنندگان و سودای جداسری و استقلال طلبانه و برخی از آنها، منسوب شود؛ بی تردید، مقاومتها و مبارزات ایلات و عشایر، پس از پادشاهی رضاشاه و اعمال سیاستهای به ظاهر اصلاحی وی، از سر ناچاری و ناگزیری بوده است. سیاستی که رضاشاه، در قبال ایلات و عشایر - که جمعیت کثیری از نفوس مولد مملکت را تشکیل می دادند - اعمال و اجرا کرد؛ فوق العاده خشن، ستمگرانه و بی رحمانه بود.

در واقع، سیاست عشایری رضاشاه، تمام «هستی» عشایر را هدف قرار داده بود؛ و به نظرمی رسید، مقصود اصلی، نابودی نهایی و کامل بخش وسیعی از مردم مملکت ایران بوده است. بدبختانه، بسیاری از مجریان اقدامات رضاشاه نظامیانی همچون او - خشن، متعددی و متجاوز بودند؛ و در بسیاری مواقع از هر دشمن غداری، بی رحم تر و سنگدل تر بودند. ذکر نام نخستین سپهبدایران، «احمد امیراحمدی»، ملقب به «قصاب لرستان» کافی به نظرمی رسد. (۷) هر چند، اعمال «سلطان عباس نیکبخت» در ایل قشقایی، و «پوراکرم» و «حاجی خان ارمنی» در ایلات بویراحمد و ممسنی، شباهت کمی به کارهای امیراحمدی نداشته است.

یکی از نویسندگان ایل قشقایی، در اثری که در اوایل حکومت پهلوی دوم، منتشر کرده می نویسد:

دولت رضاشاه با برگزیدن مأمورین رشوه خوار و مردم آزار و ایجاد حکومت ستمگر نظامی در میان ایلات چیزی نگذشت که انزجار مطلق افراد ساده و بدوی ایل را نسبت به خود جلب نمود. تجاوز، تعدی و فشار و ظلم مأمورین دولت به خصوص در زمان حکومت سروانی به نام [عباس خان نیکبخت] به اوج شدت رسید، تا آنجا که این افسر ناشایسته و خائن توله سگهای خود را برای آنکه بعدها زبان بفهمند با شیر زندهای نجیب ایلات می پرورید. چند سالی نگذشت که این مظالم طاقت فرسا منجر به طغیان قشقائیه در [سال] ۱۳۰۸ گردید. (۸)

در ایل بویراحمد، یکی از نظامیان به نام «بیاوراکرم» که مدت اندکی حضور داشت - «اسبی داشت، که معتاد خوردن «جوجه کباب» بود، و در هر نقطه ای که این مأمور نظامی اقامت می گزید، مردم محل موظف به تهیه ی خوراک اسب او - جوجه کباب - بودند. این نظامی مغرور که با مهمان نوازی بویراحمدیها روبه رفته بود اسبش نیز با «جوجه کباب» تیمار می شد، بی شرمی را به اوج رسانیده با دیده ی بد به ضعیفه ها نگاه می کرد. «میر غلام» سید جنگجویی از سادات بویراحمد، که در یک «آبادی» ناظر این برخوردها بود با چند گلوله به زندگی سرگرد پایان داد.» (۹)

بهبانه های متعددی که این مأمور نظامی عنوان می کرد، جز برای آزار و اذیت مردم نبود. نویسنده ای بومی، می گوید:

وی به منظور ایجاد وحشت بین مردم به هر خانه ای که می رفت دستور می داد که دودانه مرغ کباب کنند، یکی رابه اسبش می داد و یکی راهم خودش می خورد. شبهای زمستان اسبش را به داخل سیاه چادر که یگانه مسکن و محل زندگی خانوار عشایری بود جا می داد، اوازپارس سگها که بدون اجازه و اراده ی صاحب خانه واق واق می کردند عصبانی می شد و صاحب خانه را به سختی مجازات می کرد. از همه اینها بدتر به ناموس مردم سوء نظر داشت، به همین جهت میر غلام تصمیم گرفت او را بکشد و زمانی که نظر سوپی نسبت به یکی از زنان ایل داشت با پیش بینی قبلی، اهالی او را به محلی که قبلاً میر غلام کمین کرده بود هدایت کردند و میر غلام او را هدف قرار داد و کشت... (۱۰)

نظامی دیگر، حاجی خان ارمنی، مأمور حوزه ی ایلات ممسنی، نیز ستمگرانه به هر کاری دست می زد و از تعدی و تجاوز و هتک حیثیت مردم منطقه فروگذار نبود. سرانجام، پس از آنکه آوازه ی مظالم و مفاصد وی، همه گیر شد؛ میر غلام - همان

جنگجوی مشهور در حوزة ی ممسنی راه بر او بست و وی را به قتل رسانید. بنابراین مشهور، میر غلام، آلت تناسلی وی را برید و جهت عبرت سایرین، بر درختی- در مسیر راه- آویزان کرد. (۱۱)

به نظر می رسد، اجرای سیاستهای خشن و ظالمانه ی رضاشاه در قبال عشایر، نیاز به چنان مأموران خشن و ستمگری نیز داشته است. البته، همین تعدیات بسیار خشن و ظالمانه موجب طغیانهای فردی و جمعی مردان عشایر می شد.

در میان تحلیلهای محققان داخلی و خارجی، از سیاستهای عشایری رضاشاه؛ تحلیل تقوی مقدم-که خود، زاده و پرورده ی محیطی عشایری است از همه صائب تر و کامل تر است. وی به درستی، بیان می کند:

... دام پروری محور زندگی عشایری بود... و باید دانست که دام پروری مبتنی بر کوچ بوده و بدون کوچ، بقای دام پروری در آن شرایط تاریخی، غیر ممکن بوده است. کوچ برای عشایر امری تفننی و تفرجی نبود، بلکه بخشی از ساختار زندگی و نظام معیشتی آنان محسوب می شد. این نظام معیشت [نیز] معلول و ناشی از شرایط جغرافیای طبیعی کشور [کوهستانی و کم باران] بود... بنابراین آنان برای بقای زندگی خود ناگزیر بودند که به تناسب تغییر فصول سال و وضع علوفه و مراتع، به مناطق سردسیر و گرمسیر کوچ کنند. کوچ نشینی اگر چه برای عشایر پرزحمت بود، اما هم در زندگی شرافتمندانه و عزتمندانه خودشان و هم در اقتصاد کشور نقشی مثبت و اساسی داشت. [به علاوه در] زندگی عشایری... تنظیم روابط اجتماعی با سایر قبایل از یک سو و مهاجرت به مناطق سردسیر و گرمسیر و حفاظت از اموال و احشام در برابر تهدید خطر سرقت و جانوران وحشی از سوی دیگر، مسلتزم تأمین ابزارهای دفاعی و حفاظتی یعنی اسلحه، است. بنابراین در ساختار زندگی عشایری، اسلحه پیش و بیش از آنکه ابزاری جنگی برای دست یابی به هدف تجاوزکارانه و تهاجمی باشد، وسیله ای تدافعی و حفاظتی و جزو ضروری و نیاز اجتناب ناپذیر آن شیوه ی زندگی است... (۱۲)

علاوه بر این، عناصر فرهنگی عشایر، که «آمیزه ای متناسب از عناصر مذهبی و ملی» است؛ به «کالبد زندگی اجتماعی عشایر روح و روان می بخشد». (۱۳) این عناصر فرهنگی را هر فرد عشایری، از همان اوان کودکی و نوجوانی، در مکتب خانه هایی که «ملایان» محلی، مدرس آن بودند، می آموختند.

در میان مواد درسی این مکتب خانه؛ کتاب آسمانی قرآن کریم و شاهنامه فردوسی در اولویت قرار داشت. قرآن کریم، نماد اصلی مذهب عشایر بود؛ و شاهنامه نماد

ملیت. (۱۴)

به علاوه، علمای دینی- که غالباً سادات محل بودند- دیگر کتب مذهبی و دینی، همچون نهج البلاغه و ادعیه های مذهبی، و نیز احکام و اوراد شرعی و سیره و سنت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله و سلم) و امامان شیعه را به مردم می آموختند. «مجموعه این عناصر فرهنگی محتوای روابط اجتماعی جامعه عشایری را تشکیل می داد، و عشایر با این فرهنگ مأنوس بودند و با آن می زیستند و به همین سبب آن را همچون جانمایه ی زندگی خویش پاس می داشتند.» (۱۵)

بدین گونه «کوچ، اسلحه و باورهای فرهنگی (مذهب و سنت)، پایه های زندگی اجتماعی عشایر را در زمینه های اقتصادی، امنیتی و فرهنگی تشکیل می داد و طبیعی است هر عاملی که ارکان فوق را تهدید می کرد، بنیان زندگی عشایر را به مخاطره می انداخت و موجب واکنش آنان می شد.» (۱۶).

سیاست عشایری رضاشاه، نیز «بر سه پایه ی تخته قاپو، خلع سلاح و تهاجم فرهنگی استوار شده [بود] و این سه پایه دقیقاً در تعارض با ارکان سه گانه زندگی عشایر بود.» (۱۷)

بنابراین، تقوی مقدم به درستی نتیجه می گیرد:

سیاست «تخته قاپو» مانع «کوچ» عشایر بوده؛ و سیاست «خلع سلاح» تنها وسیله ی دفاعی عشایر را از آنان می گرفت؛ و «تهاجم» فرهنگی، «مبانی هویت» عشایر و «زیربنای سجایای انسانی و اخلاقی» آنان را به خطر می انداخت. (۱۸)

«آبراهامیان»، سیاست عشایری رضاشاه را- پس از سلطنت- ادامه عملیات نظامی پیشین می داند؛ که با گسترش دادن پاسگاه های نظامی در مناطق آنان، خلع سلاح رزمندگان عشایر، به سربازی بردن جوانان آنها، تشدید اختلافات داخلی آنان، مصادره اراضی آنها، تضعیف سران قبایل، محدود کردن کوچ سالانه، و گاه انتقال اجباری آنها به روستاهای نمونه خواهان اطمینان از انقیاد دائم آنان بود.» (۱۹) وی، نمونه ای از این سیاست را از نحوه ی برخورد و رفتار رضاشاه با ایل بختیاری، حکایت می کند. (۲۰) هرچند، آبراهامیان، احتمال می دهد، سیاست عشایری رضاشاه «با هدف بلند مدت تبدیل امپراتوری کثیرالمله به دولتی یکپارچه با مردمان واحد، ملت واحد، زبان واحد، فرهنگ واحد، و اقتدار سیاسی واحد ارتباط نزدیک داشت. (۲۱) اما به نظر نمی رسد، قلع و قمع قبایل و نابودی کامل یک ایل- و پایمال کردن همه حقوق فردی و اجتماعی جمعیت کثیری از مملکت- ملازم با ایجاد دولتی یکپارچه باشد. به علاوه، رفتار و عملکرد وی، با چنین اندیشه ای، منافات داشته

است. او و مشاورانش، نه درک درستی از نظام زندگی و معیشت عشایر داشته اند؛ و نه علاقه ای نشان می داده اند. از این رو بدون کوچک ترین تمهیدی برای زندگی عشایر، تنها به سرکوب آنان پرداخته اند.

«سکندر امان اللهی»- از عشایر و محققى برجسته در باب عشایر و ایلات- می گوید: ناخشنودی عشایر نه تنها به خاطر اخاذی مأمورین دولت مرکزی بلکه به جهت ظلم و ستمهای فراوان و پایمال شدن حقوق فردی و اجتماعی آنان به وسیله نظامیان و سایر مأمورین دولتی بوده است. مأمورین نظامی خود را مالک جان و مال و ناموس عشایر می دانستند و خودسرانه تصمیمات خود را اجرا می کردند... (۲۲)

مطالب «امان اللهی» در واقع نقدگونه ای است بر اظهار نظر خانم «لمبتون» که در کتاب مالک و زارع در ایران در باب سیاست عشایری رضاشاه ابراز داشته است. «لمبتون» معتقد است: «سیاست عشایری رضاشاه را چون غلط تعبیر و اجرا کردند لاجرم تلفاتی سنگین بر چهارپایان اهلی وارد آمد و عشایر دچار فقر و مسکنت شدند و از عده ی آنان کاسته شد. تأثیر منفی این عوامل در اقتصاد مملکت به حدی بود که او در آخرین سالهای سلطنت خود مجبور شد این سیاست را تعدیل کند...» (۲۳) امان اللهی در پاسخ می گوید:

به نظر می رسد خانم لمبتون از ظلم و ستمهایی که از طرف مأمورین نظامی در حق کوچ نشینان به عمل آمده است آگاه نبوده، یا اینکه بنا به موقعیت خاصی نخواستند است حقایق را بنویسد.

به علاوه، باید توجه داشت که خانم لمبتون، طرفدارانه به سیاستهای پهلوی اول و دوم نگریسته آنها را تأیید کرده است. در حالی که نه تنها اصل سیاستها غلط و نادرست بوده که به غلط هم اجرا شده است. احتمالاً، چنین تعریف و تمجیدهای بی دلیل و بی پایه ای، از جانب کسانی چون خانم لمبتون؛ محققى نظیر «گلوین همبلی» به چنین اظهار نظری وامی دارد:

صاحب نظران غربی عموماً به تحسین از اصلاحات رضاشاه پرداخته و تیره روزی هایی را که او برای عشایر به ارمغان آورده نادیده گرفته اند. (۲۴) همین نویسندگان، به صراحت ابراز می دارند:

در تاریخ حکومت پهلوی در ایران به سختی می توان صفحه ای سیاه تر از تعقیب و آزار عشایر توسط مزدوران جیره خوار رضاشاه یافت. (۲۵) ویلیام داگلاس قاضی معروف دیوان عالی امریکا، که در سال های ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ از ایران و مناطق عشایری، دیدن کرده است؛ عنوان می کند:

هرچه در رابطه با اسکان عشایر مطرح شود، چه خوب و چه بد، فقط یک مسئله بسیار مهم را نباید از نظر دور داشت که نحوه ی اجرای این برنامه به وسیله ارتش رضانشاه بسیار وحشیانه بود. (۲۶)

سیاستهای رضانشاه، تقریباً تمام جوانب وزمینه های زندگی عشایر را، عرصه تهاجم و تخریب و ویرانی قرار داده بود؛ اسکان اجباری (تخته قاپوویک جانشینی)، تعویض سیاه چادر، خلع سلاح، تعویض لباس سنتی و جانشین کردن لباس فرنگی، تبعید اجباری، حاکمیت محض نظامی، اخذ مالیاتهای سنگین و گزاف، اعدامهای بی دلیل دستجمعی افرادی عشایر، اختلاف افکنی و تفرقه میان ایلات و عشایر، واستفاده از نیروی جنگی آنان برای سرکوب یکدیگر و ... نمونه هایی از این سیاست می باشد.

تقریباً اغلب محققان داخلی و خارجی، به تأثیرات بسیار منفی و ویرانگر سیاست عشایری رضانشاه، اشاره نموده اند. برخی از محققان خارجی نیز که با حضور مستقیم در میان ایلات و عشایر، از نزدیک به مطالعه و مشاهده ی وضعیت اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی آنان پرداخته اظهار نظر نموده اند.

یکی از آن محققان، «اولیور گارود» است، که در بحبوحه ی جنگ جهانی دوم، بیش از یک سال و نیم، در میان ایلات جنوب و غرب ایران، به مطالعه و تحقیق پرداخته است. وی در مقاله ای راجع به ایل قشقایی، به اثرات مخرب و نابود کننده ی تخته قاپو در میان آنان، سخن گفته است. بنا به گفته ی گارود:

روشهای اتخاذ شده، جهت اسکان ایل، وحشیانه، بی رحمانه و کوتاه بینانه بود ... حکومت، شرایط لازم برای تغییر یکباره و ناگهانی اقتصاد آنان از شبنانی (دامداری) به کشاورزی را پیش بینی نکرده بود. مناطق انتخابی برای اسکان، بدون در نظر گرفتن شرایط محیطی و ناسازگاری با آن، برگزیده شده بود... در نتیجه، مرگ و میر کودکان آنها نیز افزایش یافت... (۲۸)

گارود می افزاید؛ چشمه های روستا در اثر فصولات متعفن، آلوده شده بود و بالنتیجه باعث بیماریهایی چون حصبه، اسهال خونی، سینه پهلو، سل و غیره گردید و تلفات جانی و مرگ و میر بسیاری را موجب شده است. (۲۹)

ویلیام داگلاس، در باب اسکان عشایر جنوب- از جمله قشقایها- می نویسد:
در رابطه با تصمیم اسکان عشایر، قشقایها هم مثل سایر ایلات به زور سرنیزه وادار شدند دست از کوچ نشینی برداشته در منطقه معینی مستقر گردند. فقط در اینجا یک سؤال مهم مطرح بود که تحت چه شرایطی؟ و به چه نحو؟ ... مثلاً بعضی از عشایر قشقایی را مجبور کردند در منطقه گرمسیر خشک و لم یزرع خلیج فارس

سکنی گزینند. منطقه ای که قادر بود فقط دو سه ماه از سال علوفه دامهای عشایر را تأمین نماید. خود دولت هم به موازات اجرای این برنامه هیچ پروژه ای برای آبیاری زمینهای منطقه ای که برای اسکان عشایر تعیین کرده بودند نداشت و نتیجتاً آبیاری که در این گونه مناطق سکنی گزیدند به علت کمبود آب برای آبیاری مزارع و مراتع نه تنها دامهایشان از بین رفتند بلکه خودشان هم تلف شدند. حتی آنهایی که به مناطق باتلاقی یعنی شالیزارهای برنج خلیج [فارس] کوچ داده شدند نیز قربانی بیماری مالاریا شدند. [گذشته از اینها این سؤال هم مطرح بود که این مردم کوچ نشین که به زور سرنیزه وادار به سکونت در دهات شده اند از زندگی ده نشینی چه می دانند؟ آن هم زندگی ده نشینی که آنها را با انبوهی از کثافات و منجلابهای دهکده روبه رو می ساخت. دهاتی که چشمه های آب آن آلوده به هزاران انگل و میکروب بود. دهاتی که تیفوئید و حصبه و اسهال خونی شیوع داشت. دهاتی که آفت تراخم چشم بین روستاییان بیداد می کرد و ...

البته وضع آنهایی که در مناطق کوهستانی و [سردسیر] اسکان داده شدند کمی بهتر بود چون معمولاً آب و هوای این مناطق سالم تر است ولی عشایر ساکن در این مناطق هم نمی دانستند که خانه های خود را در یک منطقه سردسیر و [برف گیر] به چه ترتیب و چگونه [و با چه وسیله ای] گرم کنند. چگونه از خود و انبارهای ذخیره ی مواد غذایی خود حفاظت نمایند. چگونه مزارع خود را در یک جامعه ده نشین آبیاری نمایند. آنها اغلب گرفتار انواع بیماریهایی عفونی واکیردار نظیر ذات الریه، ذات الجنب، دیفتری، سل و سایر بیماریهای ریه و حلق شدند و تعداد زیادی از آنها مردند. زمستانهای سخت و یخ بندان هم کلیه اغنام و احشام آنها را از بین برد. [کما اینکه قبیله «داراشوری» [دره شوری] در آن سالی که ارتش آنها را مجبور کرد زمستان را هم در همان منطقه کوهستانی سردسیر باقی بمانند: تقریباً ۹۰ درصد اسبهای خود را از دست دادند ... نرخ مرگ و میر مردم ایلات و عشایر در آن برهه از زمان به قدری بالا بود که بسیاری فکر می کردند که اگر اوضاع و احوال چند دهه دیگر به همین منوال ادامه پیدا کند بزودی وجود آنها از صفحه روزگار محو خواهد شد. شایان ذکر است که این عشایر برای زنده ماندن چاره ای جز مهاجرت و کوچ نشینی نداشتند. لذا حاضر بودند برای اینکه به آنها اجازه مهاجرت داده شود تمام دارایی خود را به افسران ارتش رشوه بدهند و ارتش هم مثل زالو به این مردم محروم چسبیده بود. رشوه و باج خواهی و گرفتن حق و حساب به صورت مد روز درآمد بود. (۳۰) خانم «اولن دوشوتن (ماری ترز)»، که در طی سالهای ۱۳۳۱-۱۳۳۰، در سفر به

اصفهان و شیراز، مدتی را در ایل قشقایی به مطالعه و مصاحبه، گذرانده است؛ می نویسد:

در سالهای گذشته، سیاست رضاشاه پهلوی مبنی بر اسکان اجباری ایلات و تضعیف و تفرق آنها، سختی و بی‌نوایی را در پی آورده است. جلو کوچ ایل قشقایی گرفته شد. مسیر کوچ را گشتهای نظامی مسدود کردند. برخی از طوایف مجبور شدند زمستان را در کوهها بگذرانند و دچار خسارتهای فراوانی شدند، گوسفندان و اسبها از سرما جان سپردند («طایفه دره شوری» که در تربیت اسب شهرت دارند، تقریباً تمامی اسبهاشان را از دست دادند). برخی از طوایف مجبور شدند تابستان را در مناطق گرم و خشک بگذرانند. افراد ایل که به زندگی آزاد و متحرک و پاکیزگی اردوگاه‌های متغیر موقت خو کرده بودند، در اثر تجمع کثافت و خاکروبه در اطراف چادرها و دودزدگی کلبه‌ها، دچار بیماری شدند و میزان امراض به سرعت فزونی یافت. (۳۱)

ایوانف، پژوهشگر روسی معتقد است که:

سالهای حکومت رضاشاه برای تمام عشایر کوچنده و از جمله قشقایها دوره‌ی بسیار د و ناگواری بود. در آن سالها مقامات در رابطه با عشایر سیاست مرتجعانه‌ای اعمال می‌داشتند و با زور و فشار آنان را تخته‌قاپو کرده که منجر به هلاک دستجمعی دام، بیماری و مرگ و میر فراوان در میان کوچ‌نشینان شد. (۳۲)

همو، راجع به اسکان اجباری ایل قشقایی، به تفصیل می‌نویسد:

... در این میان هیچ اقدامی که موجب انتقال بی‌دردسر کوچ‌نشینان به زندگی اسکان یافته باشد صورت نمی‌گرفت. لزوم تأمین علوفه برای دام قشقایها و پناه دادن به آن از سرمای مناطق سردسیر در فصل زمستان در نظر گرفته نمی‌شد. قشقایهای تخته‌قاپو از نظر مسکن، بذر و آلات کشاورزی تأمین نمی‌شدند. عشایر به تابعیت حکومت فرمانداران نظامی درآورده شده بودند که دست به هرگونه تعدی و خودسری می‌زدند، به باج‌گیری می‌پرداختند و شخصیت کوچ‌نشینان را که پیش‌تر عملاً از حکام مرکزی مستقل بودند، تحقیر می‌کردند. تخته‌قاپوشدگان که فاقد مراتع برای دام بودند، مجبور می‌شدند برای اجازه حرکت حتی درحیطه سکونت خود رشوه‌های سنگین به فرمانداران نظامی و نمایندگانشان بپردازند. در منطقه گرمسیر، قشقایها اغلب در مکانهای ناسالم و آلوده به مالاریا ساکن می‌شدند... دود ناشی از اجاقها در ماه‌های زمستان و خفگی هوا در کلبه‌های بی‌پنجره و بی‌تهویه شرایط مساعدی برای ذات‌الریه، سل و دیگر بیماریهای ریوی فراهم می‌ساخت.

لجن، فضولات و زباله هایی که هرگز در اردوگاههای کوچ نشینان جمع نمی شد، اکنون روستاهای قشقایی ها را آکنده کرده بود و چشمه ها را آلوده می ساخت. حصیه و اسهال خونی پیدامی شد، تراخم بیداد می کرد، مرگ و میر کودکان به شدت گسترش یافت. تعداد زیادی قشقایی نیز از بین رفتند. دامهایشان در ماههای گرم تابستان از نبود علیق تلف می شدند. قشقایی هایی که در مناطق مرتفع کوهستانی سرد سیر اسکان داده شده بودند، مصالح و تجربه لازمه برای ساختن خانه های گرم نداشتند. آنان با کمبود سوخت مواجه بودند. مهارتی در کارهای آبیاری کشاورزی نیز نداشتند. در زمستان های سخت و یخبندان که مراتع چندین ماه پوشیده از برف بودند، قسمت اعظم دامهایشان تلف می شدند. تمام اینها منجر به فقر و نابودی قشقایها و کاهش جمعیتشان شد و بسیاری از خانواده ها برای استخراج نفت شرکت ایران- انگلیس به خوزستان رفتند، و بقیه راهی کار درجاده شدند. (۳۳)

خانم لمبتون- چنان که پیش تر آمد- به تلفات سنگین چهارپایان اهلی عشایر و «فقر و مسکنت» آنان و نیز «کاسته شدن» جمعیت انسانی عشایر؛ در نتیجه ی سیاست عشایری رضاشاه- از جمله تخته قاپو- اشارت دارد. (۳۴) (۴۲)

◀ فصل هجدهم ، نوزدهم و بیستم، در باره قشقایی ها و نهضت ملی است. قشقایی ها در خدمت نهضت ملی ایران بودند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ همچنان به اهداف دکتر مصدق رهبر نهضت ملی ایران وفادار ماندند. بقول مصدق، این خاندان وطن دوستی را از پدر بزرگوار خود به ارث بردند» در این نامه آمده است»:

« مخفی نماند که عصر روز چهارشنبه چهارم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ جناب آقای خسرو قشقایی نماینده محترم دوره ۱۶ تقنینیه این جانب را از تشکیل دولتی به نفع سیاست بیگانه مستحضر نمودند و روز بعد این جانب در جلسه مجلس شورای ملی اعلام خطر نموده و تصمیم گرفتم نه ماده پیشنهادی خود راجع به اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت هر چه زودتر تصویب شود. گذشته از اینکه ایشان عضو کمیسیون نفت مجلس شورای ملی بودند و رأی موافق دادند، در تصویب آن نیز با این جانب کمک بسیار نمودند و همان روز از تصویب کمیسیون گذشت - اطلاعاتی که داده بودند به وقوع پیوست و روز ششم دولت استعفا کرد و روز شنبه هفتم مجلس شورای ملی به پیروی از افکار عمومی به این جانب اظهار تمایل نمود و از آن به بعد نیز برادران محترم قشقایی یعنی جناب آقای سناتور ناصر و آقایان محمد حسین و خسرو نمایندگان مجلس شورای ملی استحصاب نموده از هرگونه کمک با دولت این جانب خودداری

ننمودند. لذا بدین وسیله تشکرو تبریکات خود را به این خاندان که وطن دوستی را از پدر بزرگوار خود به ارث برده اند تقدیم می‌کنم و از خداوند مسئلت دارم که کماکان به خدمت وطن عزیز موفق و کامیاب گردند.» (۴۳)

نهم مرداد ۱۳۳۱ - دکتر محمد مصدق

«از سخنان اسماعیل خان صولت الدوله (سردار عشایر قشقایی)»

« اینک روزی رسیده است که بعون الله تعالی ایل مهم قشقایی که سالهای دراز در این آب و خاک پرورش یافته و همواره به شجاعت مشهور بوده اند به مدد برادران وطنی خود تنگستانی ها و دشتستانی های دلاور دست از آستین مردمی برآرند و چنان چشم زخمی به قشون دشمن و خائنین برسانند که آوازه آن در جهان پیچیده و جهانیان بدانند که ایران بردنی و خوردنی نیست.» (۴۴)

من بنا به امر دولت متبوعه خود برای جنگ با اجنبی های متعددی آمده ام. علت هم این بوده است که آنها قدم به سرزمین ایران گذاشته و فارس را از تحت نفوذ رسمی خود در آورده اند قشون تشکیل داده اند و به وطن من تجاوز و به هموطنانم توهین کرده اند.

وقتی منتصر الملک می گوید فعلا مبلغ یکصد هزار تومان و امنیت راه اصفهان تا بوشهرو دوهزار قبضه تفنگ و ۴ عراده توپ به شما می دهند قبول بفرمائید. صولت الدوله سردار جواب می دهد از قول من به حضرت والا عرض کنید بنده حاضرم از ریاست ایل قشقایی که همه به منزله فرزندان من هستند صرفنظر کنم به علاوه مبلغ دویست هزار تومان هم تقدیم کنم مشروط بر اینکه انگلیسیها به کلی از ایران خارج شوند و اگر به زودی پلیس جنوب را منحل نکنند و از فارس خارج نشوند مجبورم با آنها بجنگم و تا جان در بدن دارم دست از ستیز بر نکشم.» (۴۵)

قسمتی از مذاکرات شاه و کرملیت روزولت:

مجید حکیمی خرم در مقاله خود به « تحلیل واکنش قشقایی ها به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و همکاری آنان با نهضت ملی ایران» می پردازد و شرح می دهد: رهبری ایل قشقایی (فرزندان صولت الدوله، ایلخان قشقایی متوفی در زندان رضاشاه) که در زمان زمامداری مصدق جزء هواداران نهضت ملی و از کوشندگان برای موفقیت

نهضت بودند، پیروزی کودتا و بر باد رفتن تلاشها و آرزوهای خودشان و ملت ایران و بازگشت حکومت به خودسری ناشی از استبداد راتاب نیاوردند. آنها، تنها گروه از همراهان نهضت بودند که آشکارا در مقابل حکومت کودتا به فکر چاره افتادند و در این مسیر دست به اقدامی خطرناک زدند که آینده شان را به شکلی بی پایان تحت تأثیر قرار داد. (۴۶)

* موضعگیری قشقایی ها در برابر کودتا:

با خارج شدن کنترل اوضاع از دست دولت، در روز ۲۸ مرداد، خسرو قشقایی به دیدار مصداق رفت و از او خواست همراه وی به فارس برود تا قشقایی ها دفاع از او را بر عهده بگیرند. اما مصداق پیشنهاد وی را نپذیرفت (مرسدن، ۱۳۵۸، ص ۷۱؛ قشقایی، ۱۳۸۴، ص ۱۱۰) و خسروخان و محمدحسین خان روز بعد به ناصرخان در ایل ملحق شدند.

در ایل قشقایی، ناصرخان، با شنیدن خبر کودتا در روز ۲۸ مرداد، به نیروهای ایلی دستور آماده باش داد و همان روز تعدادی از پاسگاهها را خلع سلاح کرد و طی تلگرافی از زاهدی خواست تا گذشته خود را لکه دار نکند و تا دیر نشده به سوی مردم برگردد (قسقایی، ۱۳۷۱، صص ۴۰۲ - ۴۰۱). وی در ۳۰ مرداد اعلامیه ای خطاب به «ملت ایران» صادر کرد و مردم را به قیام فراخواند (ساکما: ۲۹۳۰۰۵۶۳۵). (۴۷)

فرانکفورت – جمال صفری

اسفند ماه ۱۳۹۷

◀ توضیحات و مأخذ

- ۱- خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی- بکوشش بهرام افراسیابی، انتشارات سخن، ۱۳۷۰- ص ۹۸
- ۲- به کوشش جلیل بزرگمهر «مصدق در محکمه نظامی»، نشر تاریخ ایران- ۱۳۶۳- صص ۱۲۴- ۱۲۲
- ۳- انتشارات مصدق ۱۱، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم نگارش، حسین کی استوان مدیر روزنامه مظفر، جلد اول، بهمن ماه ۱۳۲۷ تجدید چاپ از جانب انتشارات مصدق ۱ بهمن ۱۳۵۵، صص ۹- ۷
- ۴- نصرالله سیف پور فاطمی، «آینه عبرت، خاطرات و رویدادهای تاریخ معاصر ایران»، لندن، جبهه ملیون ایران، ۱۳۷۰، صص ۶۵۷- ۶۵۶ و نگاه کنید به انتشارات مصدق ۷- ۲۹ اسفند ۱۳۴۹- صص ۱۶۸- ۱۶۶ و مذاکرات مجلس شورای ملی دوره ۶، ۲۸ بهمن ۱۳۰۶ نشست جلسه ۲۱۲
- ۵- مهدیقلی هدایت مخبر السلطنه «خاطرات و خطرات» انتشارات زوار- ۱۳۶۳، ص ۳۷۳
- ۶- نصرالله سیف پور فاطمی، «آینه عبرت، خاطرات و رویدادهای تاریخ معاصر ایران»، ص ۵۵۹
- ۷- مهدیقلی هدایت مخبر السلطنه «خاطرات و خطرات» ص ۳۷۵
- ۸- نطق ها و مکتوبات دکتر مصدق- انتشارات مصدق ۷- ۲۹ اسفند ۱۳۴۹، صص ۱۲۶- ۱۲۵
- ۹- پیشین- ص ۱۲۸
- ۱۰- پیشین- ص ۱۳۴
- ۱۱- دکتر محمدقلی مجد، «میلیسپو و مستشاران مالی آمریکایی در ایران ۱۹۲۷- ۱۹۲۲»، مترجم: مصطفی امیری، فصلنامه مطالعات تاریخی، سال ششم، شماره ۲۷، صص ۵۴- ۳۹
- ۱۲- پیشین- صص ۶۲- ۶۱
- ۱۳- پیشین- صص ۶۸- ۶۵

- ۱۴ - - علی جانزاده «خاطرات سیاسی رجال ایران» جلد اول - انتشارات جانزاده - ۱۳۷۱ - ، صص ۲۳۷-۲۳۶
- ۱۵ - ابراهیم خواجه نوری «بازیگران عصر طلائی» جلد چهارم - ص ۲۶۰ - ۲۵۹
- ۱۶ - «گنجینه خواف» ، مجموعه درس ها و یادداشت های شهید سید حسن مدرس در تبعید، به کوشش دکتر نصرالله صالحی - انتشارات ظهوری - ۱۲۹۱ - صص ۶۴ - ۶۶
- ۱۷ - علی مدرسی «مدرس ا» بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی - ۱۳۶۶ - ص ۱۱۱
- ۱۸ - پیشین ، ص ۱۱۵
- ۱۹ - لمبتون «مالک و زارع در ایران» ترجمه منوچهر امیری، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی - ۱۳۶۲ ، ص ۵۰۲ - ۵۰۰
- ۲۰ - پیشین، ص ۵۱۱
- ۲۱ - نصرالله سیف پور فاطمی، «آینه عبرت، خاطرات و رویدادهای تاریخ معاصر ایران»، صص ۶۱۹ - ۶۱۵
- ۲۲ - پیشین ص ۶۲۰
- ۲۳ - پیشین - ص ۶۲۲
- ۲۴ - سرهنگ ستادغلامرضا مصور رحمانی «کهنه سرباز»، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۶ - صص ۶۹ - ۵۹
- ۲۵ - «خاطرات سیاسی رجال ایران» جلد ۱ - به اهتمام علی جانزاده - انتشارات جانزاده - شهریور ۱۳۷۱ - صص ۲۳۰ - ۲۲۷ ،
- ۲۶ - جامی، گذشته چراغ راه آینده، چاپ دوم، ن: ققنوس، ۱۳۶۲، صص ۱۹-۱۸.
- ۲۷ - اصغر شیرازی «ایرانیّت، ملیّت، قومیت» نشر: مؤسسه فرهنگی هنری جهان کتاب، ۱۳۹۵، ص ۶۴۵
- ۲۸ - پیشین ۶۴۸ - ۶۴۶
- ۲۹ - نصرالله سیف پور فاطمی، «آینه عبرت، خاطرات و رویدادهای تاریخ معاصر ایران»، لندن، جبهه ملیون ایران، ۱۳۷۰، صص ۵۶۵ - ۶۵۳ و نگاه کنید و به «نطق ها و مکتوبات دکتر مصدق» - انتشارات مصدق ۷ صص ۱۰۶ - ۱۰۰ ،
- ۳۰ - نطق ها و مکتوبات دکتر مصدق - انتشارات مصدق ۷ - ۱۹ اسفند ۱۳۴۹ ، ص ۱۲۹
- ۳۱ - پیشین، ص ۱۳۴

- ۳۲- مذاکرات مجلس شورای ملی ۲۸ فروردین ۱۳۰۷ نشست ۲۳۲۲۶ و نگاه کنید به «نطق ها و مکتوبات دکتر مصدق» - انتشارات مصدق ۷، صص ۱۸۰- ۱۷۹
- ۳۳- حسین مکی: مدرس قهرمان آزادی، جلد دوم/ تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۳۵۹
- ۳۴- به نقل از مجله خواندنی ها شماره های ۱۴، ۱۵، ۱۶ و ۱۷. آذرماه ۱۳۲۲
- ۳۵- «خاطرات سیاسی رجال ایران» جلد ۱ - به اهتمام علی جائزاده - انتشارات جائزاده - شهریور ۱۳۷۱ - ص ۲۳۶، برای آگاهی بیشتر از ترور مدرس نک: تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴، صص ۱۸۸- ۲۱۳؛ ج ۵، صص ۱۴۹- ۱۵۰؛ مدرس قهرمان آزادی، ج ۲، صص ۷۲۳- ۷۵۱
- ۳۶- علی مدرسی «مدرس ۱» - ص ۲۹۵
- ۳۷- عبدالله مستوفی - «شرح زندگانی من» - انتشارات زوار- ۱۳۷۷: ج ۳، صص ۶۰۴- ۶۰۵
- ۳۸- پیشین - ص ۳۷۶
- ۳۹- نگاه کنید ابوالحسن بنی صدر «موقعیت ایران و نقش مدرس»، انتشارات مدرس - ۱۰ آذر ۱۳۵۶ - صص ۱۶۰- ۱۲۳
- ۴۰- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی - سه شنبه ۲۹ شهریور ۱۳۰۵ - جلسه ۱۱
- ۴۱- «مدرس، قهرمان آزادی»، حسین مکی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۲ و تاریخ معاصر اسران
- ۴۲- مقاله دکتر کشواد سیاهپور «حکومت پهلوی، استبداد داخلی و سرکوب عشایر» به نقل از کتاب (۱۳۸۷)، سقوط ۲: مجموعه مقالات دومین همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی، تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۷، صص ۳۸۸- ۳۷۹
- ۴۳- نامه دکتر مصدق به ناصر خان قشقایی - نهم مرداد ۱۳۳۱ - دکتر محمد مصدق
- ۴۴- رکن الدین آدمیت «فارس و جنگ بین الملل» جلد دوم - کتابخانه چاپخانه اقبال و کتابخانه علمی - ۱۳۲۷، ص ۴۹
- ۴۵- پیشین، ص ۹۸
- ۴۶- مجید حکیمی خرم «تحلیل واکنش قشقاییها به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و همکاری آنان با نهضت ملی ایران» گنجینه اسناد تابستان ۱۳۹۱ شماره ۸۶ - ص ۵۳
- ۴۷- پیشین - صص ۵۴- ۵۳

*محمدعلی کشاورز صدر انتقاد مدرس به مصدق در رابطه اصولی بودن مصدق در خاطر اتش آورده است:

دکتر مصدق به آنچه می گفت عقیده و ایمان داشت و مصلحت شخصی را بر اعتقاد خود ترجیح نمی داد. نمونه بارز، آن است که وقتی به تشویق مرحوم مدرس، تلگراف پیشنهاد عزل سردار سپه (شاه سابق) و تمایل نمایندگان به نخست وزیر به نخست وزیر به مجلس شورای ملی مخابره شد و مرحوم مؤتمن الملک آنرا در جلسه سری مجلس قرائت کرد و اقلیت مجلس گل از گلشان شگفت و همگی یقین داشتند دکتر مصدق که مخالف سرسخت سردار سپه بود از تلگرام عزل پشتیبانی می کند. دکتر مصدق به عکس، صریحاً با آن مخالفت برخاست و گفت شاه [احمد شاه] حق عزل رئیس الوزراء و دولت ندارد و عزل و نصب دولت با مجلس است که به وسیله رأی اعتماد یا عدم اعتماد عقیده خود اظهار می دارد و سردار سپه هم که در آن مجلس اکثریت داشت از خطر عزل نجات یافت و سرانجام سلطنت مطلقه رسید و با آن که دکتر مصدق را قریب بیست سال در تبعید و زندان نگاه داشت دکتر مصدق از اظهار عقیده اصولی خود که به نفع سردار سپه و به ضرر خودش تمام شد نادم و پشیمان نبود ...

مرحوم مدرس بر سر این اظهار نظر از دکتر مصدق رنجیده و او را از این که این قدر اصولی فکری کند و در مقام رعایت اصول، پا روی مصلحت می گذارد، سرزنش کرده بود.

به نقل از «زندگینامه و خاطرات سیاسی سید محمد علی کشاورز صدر» به کوشش دکتر علی حاج یوسفی - بیژن کشاورز صدر، نشر علم، ۱۳۹۳ - ص ۴۳

** سر لشکر حبیب الله شیبانی، در سال ۱۲۶۳ در کاشان متولد شد، در حدود ۱۲۸۸ (۱۹۱۰) برای تحصیل علم حقوق بسویس می رود. ولی قبل از خاتمه آن رشته برای تحصیل در رشته نظام در سال ۱۲۹۰ وارد مدرسه افسری "سن سیر" پاریس (قسمت پیاده نظام) گردید و دوره مدرسه مزبور را به پایان برد. وی در ۱۲۹۴ به ایران بازگشت و به استخدام در ژاندارمری که توسط سوئدی ها اداره می شد، درآمد. در جنگ بین المللی اول که ایران توسط قوای روس و انگلیس و عثمانی اشغال شد، وی همکاری با دولت موقت به ریاست نظام السلطنه مافی کرد.

در اسفند ۱۲۹۹ «موقعی که خبر به طهران می رسد که قزاقها برای گرفتن تهران از قزوین حرکت کرده اند شیبانی به احمد شاه پیغام می دهد که اوقادراست با فوج

خود جلوی قزاق هارا بگیرد و نگذارد که تهران بدست آنها بیفتد. ولی به او جواب داده می شود اقدامی علیه کودتاکنندگان لازم نیست!» در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ هنگ ژاندارم باغشاه تحت فرمادهای شییبانی دارای اسلحه نسبتاً کافی بود و در موقع ورود کودتاچیان کوچکترین مقاومتی از خود نشان نداد.

شییبانی در آذربایجان فرمانده قشون در سرکوبی غائله لاهوتی بود در طرح سرکوبی اسمعیل آقا سمیتقوکه از مسائل مهم روز بود شرکت داشت. اوریاست تعدادی افسر برای تحصیل فنون نظامی به فرانسه را بعهدہ داشت. در همانجا در اوایل ۱۳۰۲ برای تکمیل فنون نظامی دوره دانشگاه جنگ را طی کرد. وی در ۱۳۰۵ به ایران بازگشت و به ریاست ستاد ارتش منصوب شد. شییبانی در ۱۳۰۶ چون نمی خواست حکم اعدام دوستش محمود پولادین را امضا کند، استعفا کرد. مدتی در ۱۳۰۷ وزیر فوائد عامه کابینه مخبر السلطنه هدایت بود. «ولی آنجاهم اختلاف نظرهایی با تیمورتاش وزیر دربار که اعمال نفوذ بیحدی در امور وزارت خاتمه ها می کرد پیدا کرد، مخصوصاً شییبانی در موضوع ساختن راه آهن همواره مخالفت شدیدی ابراز می داشت، بقسمی که ادامه کار در آن وزارتخانه هم برای او غیر قابل تحمل بود. بعد از آن بریاست تفتیش کل قشون منصوب گشت و در آن اداره قسمتی از کارهایی را در ارگان حرب کل شروع کرده بود مانند تهیه و تدوین آیین نامه های صنفی و قوانین (من جمله قانون دادرسی ارتش) و همچنین مطالعه و تدوین قسمتهایی از تاریخ نظامی ایران و غیره را ادامه داد.»

در جریان شورش عشایر فارس با ارتقا به درجه سرانشکری مأمور خواباندن شورش شد. سرانجام پس از دو سال غائله خاتمه یافت. اما رضاشاه که از عملکرد شییبانی ناراضی بود وی را به تهران احضار کرد و به محض رسیدن به تهران وی از کلیه مقامات خلع گردید، بازداشت و تحویل زندان شد، ظاهر آدر جنگ با بویر احمدی ها عده زیادی از سربازان و درجه داران و افسران به قتل رسیده بودند؛ دادگاه نظامی او را محکوم به سه سال حبس نمود. او در مدتی که در زندان بسر می برد بعلت بیماری آزاد برای معالجه به خارج رفت.

توضیح اینکه شییبانی یکی از برجسته ترین افسران کاردان و لایق ایران بود» از زد و خوردهای داخلی متنفر بود. زیرا ضایعات و تلفات را از هر طرف خواه نا خواه متوجه " ملت" ایران می دانست که البته واقعیت دارد. او به تمام معنی یک سرباز ملت دوست بود و اسلحه کشیدن سرباز ایرانی را بر علیه فرد ایرانی تجاوزی بر علیه اصل "ارتش در خدمت ملت" تلقی می کرد. ولی چون در دستور العمل کلی که به او

داده بودند علت اردوکشی، جلوگیری از شرارت و یاغیگری افراد لر "بویراحمدی" ذکر شده بود که در اثر "تحریکات عمال بیگانه" (تلویحا انگلستان) افکارملوک الطوایفی در سرزمین می پروراندند؛ اودر آن اردوکشی خود را با یک سیاست خانه برانداز بیگانه در جنگ می پنداشت به همین جهت عملیات نظامی را علیرغم تلفات سنگین دوجانبه، تا حصول نتیجه قطعی به سود ارتش، ادامه داد. «ولی بعد از جنگ دانست از تهران بدستور رضاشاه بخاطر منافع انگلیس باو اطلاعات نادرست و دروغ برای سرکوب لره‌های بویراحمدی داده بودند. در واقع رضاخان تحمل افسران شایسته، کاردان و باسواد و وطن دوست همچون شیبانی رانداشت و شیبانی خود را در جنگ با لره‌های بویراحمدی و آنچه و آلتی برای توقعات رضاشاه و انگلیس احساس کرد.

در هنگامیکه شیبانی در آلمان بسر می برد، شخصی از ایران به ملاقات او آمد و مورد محبت شیبانی قرار می‌گیرد و این شخص مرتب از رفتار و گفتار شیبانی به تهران گزارش می داد. «بعلت چنین گزارش هایی که به تهران می رسید و چون مدت اجازه شیبانی برای معالجه منقضی شده بود توسط سفارت ایران به ایران احضار میشود، ولی سرلشکر مکتوب مفصلی به رضاشاه می نویسد و در آن از وضع کشور تنقیداتی می کند. همچنین از رفتاری که نسبت به او - یک فرمانده فاتح - روا داشته بودند شکایت می کند» .

پس از شکست آلمان در جنگ جهانی دوم، زمانی که شوروی‌ها برلین را اشغال کردند، شیبانی خود را به مقامات شوروی معرفی کرده و می‌گوید من یک ایرانی هستم و حالا که شوروی با ایران صلح کرده، می‌خواهم به وطن خود بروم . شوروی‌ها می‌گویند در آلمان چه می‌کردی چرا در مملکت خود نبودی، تو فاشیست هستی و با آلمانی‌ها همکاری کرده‌ای. او را می‌برند و تیرباران می‌کنند. روایت دیگر آن است که هنگام خروج وی از منزل دژبان شوروی او را شناسائی کرده و توسط چند گلوله به حیاتش خاتمه می‌دهد. شیبانی حین الفوت ۶۰ ساله بود.

- به نقل از کتاب باقر عاقلی «شرح رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران» مجلد دوم، تهران، گفتار، ۱۳۸۰، صص ۸۹۵ - ۸۹۲. نگاه کنید به «سرلشکر حبیب الله شیبانی» مجله آینده سال شانزدهم - صص ۴۶۲ - ۴۵۴ و نگاه کنید به - سرهنگ ستاد غلامرضا مصور رحمانی «کهنه سرباز»، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۶ - صص ۶۹ - ۵۹

پی نوشت ها : دکتر محمدعلی مجد، «میلیسیو و مستشاران مالی آمریکایی در ایران

*از کتاب «Great Britain & Rezashah: The Plunder of Iran, 1921-1941 C 2003»

- ۱- موری، گزارش شم (۱۳۴۶ / ۰۰ ، ۸۹۱)، مورخ ۶ مارس ۱۹۲۵.
- ۲- همان.
- ۳- میلیسیو، آمریکایی ها در ایران، ص ۷۵.
- ۴- کورنفلد، تلگرام شم (A/93 891، 51)، مورخ ۹ فوریه ۱۹۲۳.
- ۵- کورنفلد، گزارش شم ۲۴۴ (A /115، ۵۱، 891)، مورخ ۲۱ آگوست ۱۹۲۳.
- ۶- کورنفلد، گزارش شم ۳۱۷ (A/135 891، ۵۱)، مورخ ۸ دسامبر ۱۹۲۳.
- ۷- گوتلیب «وضعیت سیاسی کنونی در ایران که بر مستشاران آمریکایی و چشم انداز تجارت آمریکا تأثیر می گذارد» (A /137، ۵۱، 891)، مورخ ۲ دسامبر ۱۹۲۳.
- ۸- موری، گزارش شم ۱۶ (۱۳۱۹ / ۰۰ ، ۸۹۱)، مورخ ۱۹ دسامبر ۱۹۲۴.
- ۹- نامه ی میلیسیو به موری، شم ۳۸۲۹ (A/ 197 891، ۵۱)، مورخ ۵ سپتامبر ۱۹۲۴.
- ۱۰- نامه رضا خان به میلیسپ، مورخ ۲۵ آگوست ۱۹۲۴، ضمیمه گزارش شماره ی (A/ 197 891، ۵۱)، مورخ ۵ سپتامبر ۱۹۲۴.
- ۱۱- نامه ی میلیسیو به موری، شم ۳۸۲۹ (A /197 891، ۵۱)، مورخ ۵ سپتامبر ۱۹۲۴.
- ۱۲- موری، گزارش شم ۶۳۷ (A/198 891، ۵۱)، مورخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۲۴.
- ۱۳- همان.
- ۱۴- نامه ی میلیسیو به دالس، شم (A /202 891، ۵۱)، مورخ ۲۰ سپتامبر ۱۹۲۴.
- ۱۵- موری، گزارش شم ۷۷۶ (۳۶۹ / ۵۱ ، ۸۹۱)، مورخ ۳ دسامبر ۱۹۲۴.
- ۱۶- همان.
- ۱۷- فولر، گزارش ۵۹ (۵۷ / ۲۰ ، ۸۹۱)، مورخ آگوست ۱۹۲۵.
- ۱۸- فیلیپ، شم ۱۱۶ (۵۹ / ۲۰ ، ۸۹۱)، مورخ ۳۰ ژوئن ۱۹۲۶.
- ۱۹- فیلیپ، شم ۱۲۱ (۶۰ / ۲۰ ، ۸۹۱)، مورخ ۳ جولای ۱۹۲۶.
- ۲۰- کورنفلد، گزارش شم ۵۵ (۱ / ۶۲۸ ، ۸۹۱)، مورخ ۴ اوت ۱۹۲۲.
- ۲۱- زندگی اقتصادی، ۲۰ مه ۱۹۲۴؛ گزارش وزارت بازرگانی به وزارت امور

- خارجه، شم (۵/ ۶۲۸، ۸۹۱)، مورخ ۲۱ ژوئن ۱۹۲۴
- ۲۲- ایمبری، گزارش شم ۴۲ (۶/ ۶۲۸، ۸۹۱)، مورخ ۱۴ ژوئن ۱۹۲۴
- ۲۳- موری، گزارش شم ۷۲۴ (۹/ ۶۲۸، ۸۹۱)، مورخ ۵ نوامبر ۱۹۲۴.
- ۲۴- نیلسن، گزارش شم (۱۸/ ۶۲۸، ۸۹۱)، مورخ آگوست ۱۹۲۷.
- ۲۵- فیلیپ، گزارش شم ۴۶۶ (۴/ ۹۱۱۱، ۷۶۱)، مورخ ۲۱ اکتبر ۱۹۲۷.
- ۲۶- فیلیپ، گزارش شم (۶/ ۷۶۱)، مورخ ۳ نوامبر ۱۹۲۷.
- ۲۷- فیلیپ، گزارش شم ۴۸۷ (۱۴۳۵/ ۰۰، ۸۹۱)، مورخ ۱۲ نوامبر ۱۹۲۷.

آرتور چستر میلسپو

آرتور چستر میلسپو (Aurthur Chester Millspaugh) روزاول مارس ۱۸۸۳م، در مزرعه ای واقع در ۵ مایلی شهر «آگوستا» (Augusta) در ایالت میسیگان متولد شد. دوره دبیرستان را در شهر «آگوستا» در سال ۱۹۰۲ به پایان رساند. سال ۱۹۰۸ درجه لیسانس از کالج «آلیون»، در سال ۱۹۱۰ درجه فوق لیسانس از دانشگاه ایلی نویز و بالاخره سال ۱۹۱۲ درجه دکترای خود را در رشته «اقتصاد» از دانشگاه معروف «جان هاپکینز» دریافت کرد. بعد در سال ۱۹۳۹ یک درجه ی دکترای افتخاری حقوق نیز از طرف دانشگاه ایلی نویز به او اعطا شد.

از سال ۱۹۱۲ به عنوان استاد علوم سیاسی در کالج «ویت من» واشنگتن و از سال ۱۹۱۷ در سمت دانشیار علوم سیاسی دانشگاه «جان هاپکینز» به کار پرداخت. در اواخر سال ۱۹۱۸ در وزارت خارجه آمریکا استخدام شد و به عنوان مشاور درجه چهارم در امور اقتصادی نفت مشغول به کار گردید و در همین سمت بود که برای بار اول در سال ۱۹۲۲ به استخدام دولت ایران در آمد.

میلسپو اندکی پس از پایان دوره نخست خدمت خود در ایران در سال ۱۹۲۷، از طرف وزارت امور خارجه آمریکا به سمت مشاور کل امور مالی هائیتی منصوب شد. فعالیت وی در هائیتی سه سال ادامه یافت. وی پس از پایان سال ۱۹۲۹ م، به آمریکا و فعالیت های دانشگاهی بازگشت و در سال ۱۹۳۰ به تدریس در دانشگاه و هم کاری با مؤسسه بروکینگز (Brookings Institute) واشنگتن پرداخت تا آن که دوباره در فاصله سال های ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۵ به ایران آمد و ریاست کل دارایی ایران را به عهده گرفت و دوباره مأموریت ثانوی خود در ایران، کتاب «آمریکایی ها در ایران» را نوشت و پس از بازگشت از ایران دوباره در همان شغل سابق در مؤسسه بروکینگز

مشغول به کار شد.

میلسپو در سال ۱۹۴۹، بازنشسته شد و در پنج سال آخر زندگی، ریاست شورای نویسندگان (سر دبیری) روزنامه «کالامازوگات» را به عهده داشت. دکتر میلسپو عصر روز ۲۴ سپتامبر ۱۹۵۵ به علت سکته قلبی درگذشت و در شهر زادگاهش «آگوستا» در ایالت میسیگان به خاک سپرده شد.

پی نوشت ها : دکتر کشواد سیاهپور «حکومت پهلوی، استبداد داخلی و سرکوب عشایر»

۱. مکی، حسین، مختصری از زندگانی سیاسی احمدشاه قاجار، چاپ چهارم، امیرکبیر، تهران ۱۳۷۰/ رحیم زاده صفوی، اسرار سقوط احمدشاه (خاطرات)، به کوشش بهمن دهگان، انتشارات فردوسی، تهران ۱۳۶۲.

۲. ایوانف، «سرنگونی دودمان قاجار، استقرار قدرت دودمان پهلوی»، تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ترجمه کیخسرو کشاورزی، انتشارات پویش، تهران، ۱۳۵۹، ص ۴۵۳.

۳. همانجا.

۴. رجوع شود: امیل لوسوئور، زمینه چینیهای انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹، ترجمه ولی الله شادان، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۳؛ مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران (کودتای ۱۲۹۹)، جلد اول، چاپ چهارم، نشر ناشر، تهران، ۱۳۶۳؛ آبرونساید، خاطرات سری، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۷۳، صص ۳۷۸-۳۵۹.

۵. مرسلوند، حسن (گردآورنده)، اسناد کابینه ی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۷۴، ص ۳۵؛ پهلوی، محمدرضا، پاسخ به تاریخ، به کوشش شهریار ماکان، انتشارات شهرآب، تهران، ۱۳۷۱، ص ۴۳.

۶. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود: یکرنگیان، امیرحسین، سیری در تاریخ ارتش ایران (از آغاز تا پایان شهریور ۱۳۲۰)، چاپ دوم، انتشارات خجسته، تهران، ۱۳۸۴، صص ۳۵۸-۳۰۹؛ کرونین، استقانی، ارتش و تشکیل حکومت پهلوی در ایران، ترجمه غلامرضا علی بابایی، انتشارات خجسته، تهران، ۱۳۷۷، صص ۲۶۴-۲۵۹.

۷. ارتش و تشکیل حکومت پهلوی در ایران، صص ۴۲۱-۴۱۹/ سیری در تاریخ

- ارتش ایران، صص ۴۳۵/ برای اطلاع بیشتر از نحوه برخورد قصاب لرستان با لرها، رجوع شود: ویلیام او، داگلاس، سرزمین شگفت انگیز و مردمی مهربان و دوست داشتنی، ترجمه فریدون سنجر، انتشارات گوتنبرگ، تهران، ۱۳۷۷، صص ۱۷۸-۱۷۰.
۸. بهمن بیگی، محمد، عرف و عادت در عشایر فارس، انتشارات بنگاه آذر، بی جا، ۱۳۲۴، صص ۶۲/ مقایسه شود با چاپ جدید کتاب: محمد بهمن بیگی، عرف و عادت در عشایر فارس، چاپ دوم، انتشارات نوید شیراز، ۱۳۸۱، صص ۱۰۰-۹۹/ نیز: داگلاس، همان، صص ۲۲۴-۲۲۳.
۹. رجوع شود: کشواد سیاهپور، «نبرد نابرابر»، فصلنامه مطالعات تاریخی، سال دوم، شماره هشتم، تابستان ۱۳۸۴، صص ۱۷۴/ برای اطلاع بیشتر رجوع شود: قدرت الله اکبری، بویراحمد در گذرگاه تاریخ، چاپخانه مصطفوی شیراز، ۱۳۷۰ صص ۶۴-۵۹/ یعقوب غفاری، تاریخ اجتماعی کهگیلویه و بویر احمد، انتشارات گلها، اصفهان، ۱۳۷۸، صص ۲۶۲-۲۶۱.
۱۰. تاریخ اجتماعی کهگیلویه و بویراحمد، صص ۲۶۲-۲۶۱.
۱۱. همان، صص ۲۶۲/ بویراحمد در گذرگاه تاریخ، صص ۶۳-۶۲.
۱۲. تقوی مقدم، تاریخ سیاسی کهگیلویه، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران و مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، تهران، ۱۳۷۷، صص ۳۱۳-۳۱۲.
۱۳. همان، صص ۳۱۳.
۱۴. کشواد سیاهپور، انقلاب اسلامی و مردم کهگیلویه و بویر احمد، (پایان نامه کارشناسی ارشد)، انشگاه آزاد واحد نجف آباد، ۱۳۸۲، صص ۸۲-۸۱.
۱۵. تاریخ سیاسی کهگیلویه، صص ۳۱۴.
۱۶. همان جا.
۱۷. همان، صص ۳۱۵-۳۱۴.
۱۸. همان، صص ۳۱۵.
۱۹. همان، صص ۱۲۹.
۲۰. همان جا.
۲۱. همان، صص ۱۳۰.
۲۲. امان اللهی بهاروند، اسکندر، کوچ نشینی در ایران (پژوهشی درباره ی عشایر و ایلات)، چاپ چهارم، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۷۴، صص ۲۳۹.
۲۳. لمبتون، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، چاپ چهارم، علمی و

- فرهنگی، تهران، ۱۳۷۷، ص ۵۰۲.
۲۴. گاوین همبلی، خودکامگی پهلوی: رضاشاه»، سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه عباس مخبر، چاپ دوم، طرح نو، تهران، ۱۳۷۲، صص ۳۰-۳۱.
۲۵. همان، ص ۳۲.
۲۶. سرزمین شگفت انگیز و مردمی مهربان و دوست داشتنی، ص ۲۱۸.
۲۷. برای اطلاع بیشتر، رجوع شود: کوچ نشینی در ایران صص ۲۴۳-۲۴۰.
۲۸. Oliver Garrod, "The Qasgai Tribe Of Fars", Journal of the Royal Central Asian Society 33(1964), pp.298-299.
۲۹. Ibid.
۳۰. سرزمین شگفت انگیز...، صص ۲۱۹-۲۱۸.
۳۱. ترز، ماری، شهبانان کوهسار (سفرنامه نواحی جنوب ایران و ایل قشقایی)، ترجمه محمد شهبان، انتشارات پیراسته، تهران، ۱۳۷۶، صص ۲۰۶-۲۰۵.
۳۲. ایوانف، م. س. عشایر جنوب (عشایر فارس)، قشقایی، خمسه، کهگیلویه، ممسنی، ترجمه کیوان پهلوان و معصومه داد، انتشارات آرون، تهران، ۱۳۸۵، ص ۵۱.
۳۳. همان، ص ۹۰-۸۹.
۳۴. مالک و زارع در ایران، ص ۵۰۲.

فصل اول

دخالت رضا شاه در انتخابات مجلس های شورای ملی

در اینجا شایان ذکر است که مهم ترین سخنرانیهای دکتر مصدق دفاع از حقوق مردم، منافع ملی و حقوق ملی بر اساس قانون اساسی در مجلدهای گذشته آورده ام با پایان دوره ششم مجلس (۲۲ مرداد ۱۳۰۷) با مداخله علنی [رضا شاه] و دولت در انتخابات، هیچیک از مخالفان رژیم به مجلس راه نیافتند. مصدق که در دوره پیش از نمایندگان تراز اول تهران بود، در مجلس هفتم حتی یک رأی هم نداشت. به جای شخصیت هایی چون مدرس، مشیرالدوله، مؤتمن الملک، افرادی همانند سید یعقوب انوار، علی دشتی، عبدالحسین تیمورتاش، وثوق الدوله، میرزا عبدالله یاسایی و شیخ حسین تهرانی از صندوق ها سر در آوردند. پایه های حکومت استبدادی مستحکم شده بود، مصدق در انتظار تلافی مخالفت هایش با دیکتاتوری رضا شاه، در احمد آباد ساوجبلاغ به سر می برد و اوقات خود را صرف مطالعه امور کشاورزی می کرد.» (مصدق جلد اول ۰ ص ۳۱) مدرس که در دوره ششم نماینده اول تهران انتخاب شد. وقتی انتخابات هفتمین دوره مجلس شورای ملی به پایان رسید، حتی یک رأی هم از صندوق به نام مدرس بیرون نیامد و مدرس این جمله معروف را بیان کرد که «در دوره های سابق من وکیل اول تهران و دارای بیش از ده هزار رأی بودم چطور شد که در این دوره یک رأی هم نداشتیم. بفرض که مردم بمن رأی ندادند آن یک رأی که خودم در صندوق انداختم کجا است. گیریم در دیگ باز است حیای گریه کجاست؟ آقایان از خودتان خجالت بکشید» متأسفانه در عصر پهلوی و نظام جمهوری اسلامی بصورت واقعی آزادی انتخابات برای مجلس در سراسر ایران وجود نداشته است و ندارد.

در زیر بقیه نطق های مهم دکتر مصدق را در مجلس ششم شورای ملی در اختیار خوانندگان ارجمند قرار می دهم :

انتقاد دکتر مصدق به چهار اصل اصلاحیه وزارت عدلیه نطق قبل از دستور راجع به عدلیه (۱۳۰۶ خرداد ۱۸)

در دو جلسه اخیر بنده اجازه خواسته بودم که نظریات خودم را در پروگرام هیئت دولت به عرض آقایان برسانم و البته حق می دهید و تصدیق می فرمائید که در موقع پروگرام دولت هر نماینده ذی حق است نظریات خودش را عرض کند زیرا پروگرام دولت یک چیزی نیست که هر روز به مجلس بیاید و اگر یک خط مشی را دولت برای خودش اتخاذ می کند هر یک از نمایندگان ذی حق هستند که در آن پروگرام عرایض خودشان را عرض کنند ولی متأسفانه به بنده نوبت نرسید لذا نتوانستم عرایضم را به عرض آقایان محترم برسانم ...
عراقی- بلندتر بفرمائید

دکتر مصدق- بله چشم اطاعت می کنم. در جلسه اخیر یک فرمایشاتی راجع به پروگرام دولت آقای مدرس و آقای یاسائی در همان فرمودند که بنده اجازه خواسته بودم و بعد هم مخصوصاً موقع اجازه خواستم که عرایضی بکنم ممکن نشد حالا بنده نظریات خود را عرض می کنم و خدا را به شهادت می طلبم که به هیچ وجه من الوجوه نظر شخصی ندارم و فقط از برای صلاح مملکت حرف می زنم زیرا که حقیقتاً...

نایب رئیس- نیست آقای دکتر مصدق حالا که پروگرام مطرح نیست.
دکتر مصدق- بلی، ولی قبل از دستور وکیل آزاد است حرف بزند. نایب رئیس- خوب این صحیح است ولی پروگرام تصویب شده است.
دکتر مصدق- پس تعیین کنید که وکیل قبل از دستور چه باید بگوید؟ اگر قبل از دستور وکیل آزاد است هر چه می خواهید می گوید.
جمعی از نمایندگان- بفرمائید

دکتر مصدق- بلی اینکه عرض کردم از روی کمال بی غرضی عرض می کنم هیچ دلیل ندارد که غرضی داشته باشم زیرا وقتی که صلاح مملکت در بین باشد بنده از همه چیز خودم می گذرم و ابداً علاقه به هیچ چیز ندارم پس بنابراین دلیل ندارد که م اعمال یک تقاضا یا غرض بکنم، اعمال غرض را یک کسی می کند که کاملاً یک کاری داشته باشد بنده از آقای مدرس سؤال می کنم که در این مدت ده دوازده سال که بنده از اروپا آمده ام آیا بنده از حضرت عالی هیچ وقت تقاضائی کرده ام که قبول

فرموده باشید یا قبول فرموده باشید ...

مدرس- نه خیر

دکتر مصدق- هیچ وقت نشده است که فقط یک مرتبه از آقای مدرس بنده یک تقاضائی کرده ام آنهم در موقع انتخابات پارسال بود .

چون در این وقت مذاکرات قبل از دستور در مجله رسمی مذاکرات مجلس به ۲۳ خرداد نقل ۲۲ مورخه ۴۷ طبع نمی رسید این قسمت از روزنامه محشر شماره شده است .

شبی در منزل یکی از دوستان خدمتشان رسیدم ، گفتم آقا من چند نفر کاندیدا دارم یکی آقای مستوفی یکی آقای میرزا حسن خان پیرنیا یکی آقای تقی زاده یکی هم آقای علانی . و خواهش می کنم این ها را هم جزو کاندیدهای خودتان مرقوم بفرمائید . ایشان یکی از آن ها را قبول فرمودند و مابقی را فرمودند همه می نویسند . آیا غیر از این از شما تقاضائی کرده ام؟

مدرس- خیر ولی بنده از این جور تقاضاها زیاد از شما کرده ام.

دکتر مصدق- همین طور از آقای یاسائی هم بنده هیچ تقاضائی نکرده ام که در حقیقت ایشان قبول کرده باشند یا نکرده باشند ولی اینجا بنده یک گله از آقای یاسائی دارم و آن این است که وقتی نمایندگان محترم یک صحبت هائی در مجلس می کنند این صحبت ها را نباید حمل به هیچ چیز دیگر کرد و فقط باید حمل به عقیده کرد .

من باب مثال عرض می کنم یک روزی اینجا صحبت از لایحه شنیدرکروزو شد بنده اینجا یک قدرانی هائی از نظام کردم و بعد یکی از آقایان گفتند که خوب شما از مؤسس آن چرا چیزی نمی گوئید؟ اما تمام حرف از مؤسس است کسی دیگری که نیست همین شخص بود که آمد نظام مملکت ما را درست کرد بعد فرمودند که این لایحه شنیدرکروزو را هم ایشان فرستاده اند و ایشان نظرشان این است که بگذرد خوب اگر من یک نفر سرپرست نظام اعلیحضرت همایونی را تقدیس می کنم که حقیقتاً ایران مخصوصاً به افکار و عقاید و کلا و مردم اهمیت می دهند به کرات برای خودم اتفاق افتاده است که شخص پادشاه مرا احضار و از من عقیده ام را خواسته است اگر او معتقد به عقیده اشخاص نبود با من چه کار داشت؟ من را خواسته و فرموده است و گفته است که عقیده ات رایگومن هم عرض کرده ام حالا مقتضی نیست بگویم چه عرض کرده ام خوب چرا نگویم؟ می گویم . روزی در همین ایام اخیر شرفیاب شدم و عرض کردم که اعلیحضرت وقتی در یک نقطه تشریف می برند باید مردم از او استفاده کنند فرمودند همین طور است عرض کردم، این مسافرت هائی که

اعلیحضرت می فرمایند این طاق نصرت ها اسباب خرج مردم می شود و مأمورین نظامی اسباب ادیت مردم را فراهم می آورند درحقیقت اعلیحضرت به این چیزها بزرگ نمی شوند شما شاه این مملکت هستید شاه بزرگ است می خواهند چراغ روشن بکنند نمی خواهند نکنند.

شاه یک شخص بزرگی است و به این چیزها بزرگ نمی شود ولی برای مردم صدمه است. فرمودند قبول دارم صحیح است بعد یک روز سلام که بنده شرفیاب شده بودم آقایان نمایندگان ملاحظه فرمودند که اعلیحضرت همایونی فرمودند این دفعه که به مسافرت رفته همه جا بی خیر رفته ملاحظه فرمودید همانطور که بنده عرض کردم ایشان هم همانطور فرمودند یک پادشاهی به من ناچیز که هیچ قدر و قیمتی در این مملکت ندارم اهمیت می دهد و این طور می کند چون وقتی که من یک عرضی می کنم می داند من غرضی ندارم چرا؟ برای اینکه می خواهم او پادشاه ابدی این مملکت باشد و تمام اهل مملکت از او استفاده نمایند و مردم او را روی سر بگذرانند و چون اعلیحضرت همایونی میدانند - ستایش کنند و من غرضی ندارم و فقط خیرخواه شخص شاه هستم لذا می فرماید که فلانی من عرایض تو را قبول کردم و همین طور هم کردم پس بنا بر این شخص شاه به همه مردم و به عقاید آن ها علاقه مند است عقاید و کلا را حفظ می کند و کیل درحقیقت نماینده ملت است خوب اگر شخص پادشاه نمی خواست واقعا وکیل اظهار عقیده بکند خوب دیگر مجلس شورای ملی لازم نبود پس وقتی که مجلس هست برای این است که وکیل مطالب خودش را عرض کند و عقایدش را در مجلس بگوید و شخص شاه به موجب اصل قانون اساسی که شخص اول این مملکت است فوق قانون است ولی مسئولیت ندارد.

. بنابراین بنده از آقایان محترم استدعا می کنم یک چیزهایی که در این مجلس شورای ملی می آید و کلا بگذارند همه عقاید خودشان را آزادانه بگویند و عقاید و کلا را حمل بر بعضی چیزها نفرمایند وکیل باید عقیده خودش را بطور آزادی بگوید.

بنده روی همین اصل که باید ایرانی مملکت را اداره بکند روی همین اصل که یک نفر ایرانی پیدا شد و مملکت را به این صورت در آورد بنده با آقای داور از آن روزی که آمده اند وزیر عدلیه شده اند و لوایح شان را آوردند به مجلس تا این تاریخ موافقت کردم چرا؟ چون بنده افتخار می کنم و آرزومند بودم که همان طور که یک ایرانی پیدا شد وزارت جنگ را اصلاح کرد یکی دیگر هم پیدا شود وزارت عدلیه را درست کند یکی دیگر هم پیدا شود وزارت مالیه را درست کند یکی دیگر وزارت داخله را بالاخره اگر ما درست کنیم می گویند ایرانی درست کرد ولی اگر اروپائی

درست کرد می گویند اروپائی درست کرد و این برای ما افتخار نیست آیا این افتخار است که بنده بگویم خودم نتوانستم درست کنم اروپائی آمد درست کرد؟ خیر . اروپائی فرضا خوب درست کرد پس باید همه چیز را بدهیم دست اروپائی؟ (خنده نمایندگان)

دکتر مصدق- خیر بنده معتقدم که ایرانی باید کار خودش را خودش بکند.

آقا میرزا هاشم آشتیانی- آقا عدلیه را با وزارت جنگ قیاس نفرمائید

دکتر مصدق- اجازه بدهید آقا من عرض و نظر خصوصی ندارم.

شیروانی- است عدلیه هم اصلاح شده است همه اصلاح است.

(همهمه نمایندگان- صدای زنگ نایب رئیس)

آقا میرزا هاشم آشتیانی- اعمال اعلیحضرت را با دیگران قیاس نکنید.

دکتر مصدق- او هم نوکر اعلیحضرت است...

(همهمه صدای زنگ)

رئیس- خطاب به (آقای دکتر مصدق) بفرمائید

دکتر مصدق- موافقت عرض کنم که بنده با آقای وزیر عدلیه کاملاً کردم ولی حالا ممکن است یک عده از آقایان اینجا بفرمایند فلانی تو که موافق بودی چرا به لوایح او رأی ندادی؟ بله بنده به لوایح او رأی ندادم ولی دلیل هم دارم چون به همان اندازه که بنده عقیده دارم یک نفر ایرانی باید کار کند که اگر یک نفر ایرانی هم سلیقه اش با سلیقه بنده یکی نباشد بنده مجبور نیستم به لوایح او رأی بدهم. ایشان قبل از اینکه عدلیه را منحل کنند تشریف آوردند با بنده مشورت کردند. چهار اصل را ایشان بطور کلی برای اصلاحات عدلیه در نظر داشتند اصل اول اصل انحلال عدلیه که عدلیه منحل بشود، اصل دوم آنکه قوانینی وضع شود و در معرض آزمایش و امتحان در آید بعد بیاید جدیداً در مجلس. اصل سوم اینکه قانون استخدام نسخ شود و ایشان یک اشخاصی را از خارج وارد عدلیه کند اصل چهارم اینکه بودجه عدلیه طوری بشود که همه کس بتواند در عدلیه وارد بشود و کار نکند. بنده همان وقت نظریات خودم را راجع به این چهار اصل خدمتشان عرض کردم.

اولاً، در باب اصل اول عرض کردم که آقا عدلیه ما یک عدلیه ای است که از آثار مشروطیت است و نمی شود آنرا منحل کرد و قاضی را متزلزل نمود اگر قاضی را شما هر روز متزلزل کردید کار از پیش نمی رود اگر چهار نفر قاضی بد در عدلیه باشند دلیل بر اینکه سی نفر دیگر بدهستند نیست فقط عیب عدلیه این است که یک محکمه انتظامی خاصی ندارد که محاکمه بکند صد نفر قاضی را هر دفعه به نوبت

از استیناف و تمیز دعوت می کنند و می نشینند حرف می زنند و بالاخره نان به هم قرض می دهند و باید یک محکمه انتظامی خارج از عدلیه که سه یا چهار نفر از مبرزین مملکت باشند به انتخاب مجلس دعوت کنند و بیایند دوسیه اشخاص بد را بفرستند پیش آن ها و اگر آن ها گفتند که بدنواز عدلیه خارجشان کنید این بود نظریه بنده روی انحلال تصدیق فرمودند که انحلال عدلیه بعد هم خود آقای داور کاملاً صحیح نبوده است و صلاح مملکت نیست چونکه در ماده یک صد و بیست و پنج قاتون جدید تشکیلات عدلیه خودشان قید کرده اند که هیچ محکمه عدلیه را نمی شود بدون تصویب مجلس شورای ملی منحل کرد این را قید کرده اند و اما در مسئله نقض قوانین عقیده بنده این بود که ما در این مملکت بیست سال است یک قوانینی داریم اصول تشکیلات و اصول محاکمات و غیره و اگر نواقصی داشته باشد در حین عمل معلوم شده است حالا اگر ما بیایم و قوانین جدیدی در جریان بیان داریم این ها هم لااقل بیست سال دیگر وقت می خواهد تا نواقص شان معلوم شود و ممکن است ده پانزده ماده نواقص و معایب آن قوانین رابیاورند به مجلس بگذارند و بالاخره عقیده داشتیم که مجلس شورای ملی نمی تواند به دولت اجازه قانون گذاری بدهد چرا؟ برای اینکه این مثل این است که یک کسی اجازه اجتهاد خودش را به کس دیگر بدهد.

اجتهاد غیر قابل انتقاد است و ما هم وکیل در توکیل که نیستیم که به دولت بگوئیم برو قانون وضع کن. از این جهت این قسمت را هم بنده رأی ندادم. اما مسئله سوم راجع به قانون استخدام بود خدمتشان عرض کردم که قانون استخدام را شما تغییر ندهید قانون استخدام نباید تا صد سال تغییر پیدا کند چون مردم کشور نقاعد می دهند، زحمت می کشند، سابقه درست می کنند یک مرتبه شما او را نقض کنید مردم دیگر امیدواری ندارند بنابراین عرض می کنم اگر می خواهید اصلاح کنید حقیقتاً درست اصلاح کنید. حال اگر شما می خواهید بگوئید که من از اشخاص خوب این مملکت می خواهم بیاورم در عدلیه شاید در خارج دو نفر خوب باشد اما دویست نفر که خوب نیست آن وقت به عنوان اینکه در عدلیه باز شده است و قانون استخدام از بین رفته است می ریزند توی عدلیه اما در باب اضافه حقوق در این قسمت هم نظر بنده این بود که جنبه صحت عمل یا مسلک یا عقیده فقط و فقط یک چیز را عرض می کنم خدمت مربوط به اضافه حقوق نیست مثلاً آقایان. آقای میرزا محمد علیخان مستوفی فارس که آقای رئیس الوزراء هم ایشان را خوب می شناسند ایشان خیلی وضع زندگانی شان غیر معلوم است یعنی یک معاش منظمی ندارد آقای داور تشریف می برند منزل ایشان و ایشان را برای عضویت تمیز دعوت می کنند البته کسی که

معیشت او غیر منظم باشد چهارصد تومان حقوق عضویت دیوان تمیز را به او بدهند عرش را سیر می کند و سرش را جای پایش می گذارد.

خلاصه با ایشان مذاکره کردند ولی وقتی که ایشان در روزنامه خواندند که فردا باید بروند و در عدلیه قسم بخورند برداشتند یک کاغذی نوشتند به وزیر عدلیه که بنده شصت سال مذهب و عقیده خودم را حفظ کردم و کارکردم حالا است حقیقتا اگر بیایم و قسم بخورم که بر خلاف قوانین دولتی رفتار نکنم شاید یک قوانینی وجود داشته باشد که مذهب من آن را به من اجازه ندهد بنابراین خواهش می کنم مرا از این خدمت معاف کنید. حالا یک اشخاصی که یک عقیده ای دارند آن ها روی پول جایی نمی روند خود آقای وزیر عدلیه به من پیغام دادند که هر کس بیاید رئیس دیوان تمیز بشود هفتصد و پنجاه تومان حقوقش است ولی اگر تو بیایی هزار تومان می شود بنده عرض کردم شما که عقاید و نظریات مرا گوش نکردید من که عقیده به اصلاحات شما ندارم پس اگر من بیایم به عدلیه پول مرا می کشاند به آنجا و البته در آنها هشتصد تومان از مجلس بیشتر می گیرم وقتی که پول بنده را به عدلیه کشاند فردا هم پول بنده را می کشاند که حکم غلط بدهم پس وقتی کسی روی پول یک جایی برود نمی شود به او اطمینان کرد این هم عقیده بنده بود در این قسمت حالا هم بنده عرض می کنم که بنده با آقای داور کاملا موافق هستم.

شیروانی- عجب موافقید- خیلی مرحمت فرمودید

دکتر مصدق- بیاید روی همین اصل که یک نفر ایرانی باید کاملا و اصلاحات بکند ملاحظه بفرمائید آقا هرملتی باید عقیده داشته باشد اگر یک ملتی عقیده نداشته باشد آن ملت کارش زارمی شود همه باید سعی کنید که در جامعه یک عقیده و مسلک و مرامی باشد. **اگر ملت بی مرام باشد آن ملت از بین می رود.**

در سنه ۱۹۱۱ وقتی که بنده در اروپا بودم یکی از دول اسلامی با یک دول مسیحی جنگ می کرد و شکست می خورد. یکی از از مؤلفین اروپائی در روزنامه برداشت نوشت که آن وقتی که این دولت اسلامی فتح می کرد وقتی بود که سرباز اسلامی معتقد بود که اگر کشته شود به بهشت می رود و اگر هم بکشد به بهشت می رود ولی از وقتی که سرباز اسلامی این عقیده را ندارد حتما شکست می خورد بنابراین عقیده بنده این است که اگر ما در جامعه خودمان یک اصلی را داریم آن اصل را متزلزل نکنیم و نگوئیم که تجدید این طور حکم می کند بنده خودم پارسال به عضویت انجمن انتخابات تهران دعوت شدم و نرفتم بالاخره یک روز دیدم که خیلی اصرار می کنند که شما تشریف بیاورید و قبول «آندو روا» کنید بالاخره روزی رفته دیدم که یک نفر

لیسانسیه عقب اودو نفر حمال می آیند گفتم این ها چه می گویند؟
گفتند بلی این آقای لیسانسیه این ها را آورده و دم در رأی آن ها را خریده است
و حالا می برد رأی بدهندوآرانشان راتوی صندوق می ریزندآیا این لیسانسیه
«اندروا» می تواند مملکت حفظ کند؟ نه والله خدا شاهد است این مجازدر علم حقوق
و یا هر یک از آن ها که مثل او باشد مضراتش این است .

وزیر مالیه - دیگران هم این کار می کردند.

دکتر مصدق- بله لیسانسیه که رأی یکی پنج قران بخرد و توی صندوق بریزد این
نمی تواند مملکت را حفظ کند پس باید مملکت اصل اسلامیت حفظ کند فقط،
خصوصاً حالا که تجدد ما بی اصل است و ما نباید همیشه اصل اسلامیت حفظ کند و
ما نباید با این اصولی که در جامعه است و به عنوان تجددهای دروغی مملکت را
خراب بکنیم این هم یک ولی ...

شیروانی- شما نباید لیسانسیه ها را مسخره کنید.

دکتر مصدق- بله چون پیش خودم درس خوانده اند این اندازه حق به گردنشان دارم و
استدعا می کنم آقای شیروانی به عرایض بنده توجه بفرمائید بنده مخلص حضرت
عالی هم هستم از مطلب دور شدیم...

شیروانی- روحانی شده اید؟

آیا سید یعقوب- به روحانیون چکار دارید آقای شیروانی؟ از لیسانسیه حرف می زنند.

(همهمه نمایندگان صدای زنگ)

شیروانی- آقا را تیریک می گویم به روحانیون کار نداشتم

دکتر مصدق- عقیده ام این بود که ...

شیروانی- اسم هیچ طبقه را نباید به بی احترامی برد.

(همهمه نمایندگان- صدای زنگ)

آقا میرزا هاشم آشتیانی - مزخرف نگو

شیروانی- تو مزخرف نگو

نایب رئیس- آقای شیروانی از نزاکت خارج نشوید

کازرونی- لیسانسیه را می گوید به تو چه . تو چه می گویی

شیروانی- گفتم نباید بی احترامی کرد.

(همهمه نمایندگان- صدای زنگ دعوت به سکوت)

نایب رئیس- آقای دکتر مصدق بفرمائید

دکتر مصدق- از مطلب دور افتادیم بنده همیشه آرزومند و مفتخرم که یک نفر

ایرانی بیاید وزارت خانه های ما را درست کند و هر ایرانی که مدعی باشد من می روم فلان وزارتخانه را درست می کنم ما جلوی ما را نمی گیریم و همه قسم با او همراهی می کنیم و تا آخرش با او همراه هستیم ...
شیروانی- شما؟

دکتر مصداق- جلوی نطق بنده را نگیرید- بلی بنده ...
فیروز آبادی- آقای شیروانی چرا نمی گذارید حرف بزنند.
دکتر مصداق- بلی بنده اگر معتقدم که یک نفر ایرانی بیاید و کارها را اداره کند ولی معتقد نیستم که در اصلاحات عدلیه مملکت چهار نفر مفتش خارجی بیاید در قانون شان نوشته اند اینرا ...
شیروانی- نیستید خیر آقا نمی گذارید.

دکتر مصداق- ولی وقتی که چهار نفر مفتش اروپائی آمد در عدلیه از دو حال خارج نیست یا یک ترتیبی می شود مثل موسیو «پرنی» کتاب ناپلئون را ترجمه می کند و بی اختیار یک پولی می گیرد و کتاب می دهد دست ما و می رود که بنده خیلی بهتر از او می توانم ترجمه کنم برای اینکه او فقط فرانسه می داد ولی بنده فارسی را هم می دانم پس فایده ندارد برای ما و یا این است که می آید اینجا و یک اختیاراتی پیدا می کند اگر اختیار پیدا کرد نقض غرض می شود امروز اعلیحضرت همایونی دستخط می فرمایند که کاپیتولاسیون ملغا است البته اسباب افتخار ایرانی را در تمام دنیا و نزد تمام ملل فراهم می فرمایند .
کاپیتولاسیون چیست؟

کاپیتولاسیون در واقع نظارت یک نفر خارجی است در محاکمه که بین ایرانی و اتباع خارجه می شود فرض بفرمائید اگر دو هزار نفر از اتباع خارجه در ایران با دو هزار نفر ایرانی طرف بشوند مترجم سفارت دولت متبوعه تبعه خارجه هم در آن محاکمه (محاکمات وزارت خارجه) حضور پیدا می کند علت چی است شاید این طور بگویند که چون قضاوت ایرانی مذهب و زبان و گاه نژادشان با اروپائی ها مختلف است نظارت می کنیم تا اینکه محکمه ایرانی از اتباع داخله طرفداری نکند ولی ما اگر امور ۹ میلیون نفوس قضاوت را به دست قضات اروپائی واگذاریم تمام ایران را تسلیم قضاوت اروپایی کرده ایم.

(صحیح است احسنت)

بنده نمی دانم که ما را چه می شود
کازرونی بلی لیسانسیه ...

خنده نمایندگان صدای زنگ

دکتر مصدق- بنده نمی دانم که چطور می شود اروپائیان به ما عقیده ندارند که دو هزار نفر اتباع خودشان را به محاکم مار جوع کند بدون نظارت ولی ما باید ۹ میلیون نفوس ایرانی و مسلمان را بر خلاف قانون شرع که می فرماید قاضی باید مسلمان باشد تسلیم قضاوت و حکومت دول اروپا بکنیم (بعضی از نمایندگان - صحیح است احسنت) بنده با این اصل ...

شیروانی - کجا این کار کرده اند آقا- همه‌همه نمایندگان

دکتر مصدق- خواهد شد ...

نایب رئیس- آقای شیروانی به شما اخطار می کنم در خصوصیات داخل نشوید
دکتر مصدق- بنده عرض می کنم ایرانی‌ها و اسلامیت‌ها به بنده اجازه نمی دهد و بنده را مجبور می کند که در یک همچو مجلسی حجج اسلام نشسته اند نمایندگان محترم ملت نشسته اند و اولاد فاطمه و پیغمبر خدا حضور دارند ...

شیروانی- به به

دکتر مصدق- عقیده خود را بطور آزادانه می گویم و هر کس می خواهد عقیده من را قبول نکند بنده یک آدمی هستم که اگر یک روزی به شما که آقای شیروانی هستید بگویم در این مملکت نمی مانم و می روم و کرا قطع علاقه از این مملکت کرده ام و بهیچ چیز علاقه ندارم مگر اینکه حق را بگویم و از وطن و منافع مملکت و آب و خاک خودم و مردمی که نماینده آن ها هستم دفاع کنم فقط و فقط.
(صحیح است - احسنت)

این بود که عقیده خودم را راجع به این چهار نفری که در قانون تشکیلات عدلیه نوشته اند اینجا عرض کردم بنده شنیدم که آقای وزیر عدلیه می گویند این ها را کمیسیون نوشته کمیسیون هم می گوید ما را مجبور کرده اند بنده نمی دانم چه می شود و چطور شداعضاء کمیسیون که همه مسلمانند این کار را کرده اند خصوصاً اینکه سه نفر از آن ها هم به لباس پیغمبر (ص) ملبسند این ماده را چرا نوشته اند.

وزیر مالیه- حالا توضیح خدمتان عرض می کنم.

دکتر مصدق- بلی اگر نظرتان این باشد که متخصص بیورید بنده آنقدر که آقایان به متخصص عقیده دارند عقیده ندارم بنده معتقدم که ایرانی خودش باید کار کند حالا برای متخصص یک مثالی بخاطر آمد که عرض می کنم خیلی مختصر در اروپا بنده ناخوش و در حال احتضار بودم خیلی سخت به بنده گفتند بر و به ایران ماندن تو در اروپا فایده ندارد بنده هم به مسافرت مصمم شدم قبلاً رفتم نزدیک دکتر متخصص

اروپائی پروفیسور هایم متخصص امراض معدی به من دستور داد من جمله اینکه با غذا بیش از یک گیلاس و نیم آب نخورم تهران که آمدم تقریباً همین موقع از سال و هوا خیلی گرم بود یک گیلاس و نیم آب با نهار و یک گیلاس و نیم هم با شام خوردم روز بعد والده ام آمد بالای سرم و احوال مرا پرسید گفتم دهانم خشک است و حالم خوب نیست و نمی توانم حرف بزنم .
گفتند چرا ؟

جواب دادم جهت تشنگی.

گفتند آب بخور عرض کردم متخصص گفته است نخور فرمود این حرف ها چه چیز است گفتم که من به پروفیسور هایم خیلی عقیده مندم زیرا که متخصص است و در مریضخانه های بزرگ دنیا کار کرده و نمی توانم از حرف او تخلف نمایم گفتند بنظرم می آید که تو دیوانه شده ای هوا گرم است قدری آب بخور گفتم هر کاری که می خواهید بکنید من آب نمی خورم گفتند حالا که حرف مرا نمی شنوی با چهار طبیب دیگر مشورت کن هر چه آن ها گفتند همانطور رفتار نما.

با اطباء که مشورت شد از من سؤال کردند که در کجا بودم جواب دادم در پاریس و بعد پرسیدند که به چه اشتغال داشته ام اظهار نمودم که تحصیل حقوق می نمودم.

گفتند عجب آیا شما می توانید قوانین فرانسه مثلاً رژیم ماتری مونیال یعنی قواعدی که مربوط به رابطه مالی بین زوج و زوجه در مدت ازدواج مجراست در ایران اجرا کنید؟ گفتم خیر. جواب دادند که طبیب فرانسه هم طب فرانسه را در اینجا نمی تواند اجرا کند اینجا ایران است باید آن طبیب بیاید تهران قدری در این هوای گرم بماند و ببیند اگر در ایران ده گیلاس آب خورده شود فوری از بدن به صورت عرق خارج می شود ولی در پاریس همان یک گیلاس و نیم آبی که خورده می شود در معده می ماند. باری فرستادند طالبی آوردند جای شما خالی آقای شیروانی دو من طالبی خوردم.

شیروانی- دو من

دکتر مصداق- به سرخودتان دو من .

از فردایش تدریجاً حالم بهتر شد.

یک مثالی برای شما می زنم از آمریکا برای بلدیۀ متخصص آوردند ۲۰ هزار تومان هم موجب دادند آمد در این توپخانه یک جاده بدون درروئی کند که اگر به یک مقنی عادی می گفتند که می خواهیم چاهی بکنیم اول جلوآش را باز می کرد و بعد به عقب می پرداخت در هر حال راه آب را ساخت و قریب صد هزار تومان یا زیادتخرج کرد بالاخره کی آمد درست کرد یک نفر غیرمتخصص . آقای کریم آقا

خان سرهنگ در ظرف ۲۰ روز تمام کارهایی را که مستشار آمریکائی نتوانسته بود درست کند به آخر رسانید صحیح است. آن متخصص آمریکائی بوده و این ایرانی غیر متخصص ولی مجرب و صاحب عمل. البته تصور نمی فرمایند که مقصود در آنجا فقط این است که از ایشان تمجید کرده باشم چون صحبت پیش آمد عرض کردم خدا می داند آقای سرهنگ کریم آقاخان آب به منزل من نمی دهد و درخت های منزل من که همسایه او هستم دارد خشک می شود ولی باغ خودش سبزااست با این حال مناسبت ندارد که من با ایشان مخالفت کنم که چون باغ خودت را آبیاری می کنی به من آب نمی دهی من لازم می دانم که از اروپا متخصص بیاید بنده او را ستایش و تمجید می کنم برای اینکه ایرانی است و جدی است هر گاه به باغ من آب نمی دهد باغ خودش را درست می کند باغ خودش کجاست در این مملکت است اگر درخت من خشک می شود درخت او تازه است ولی متخصص اروپائی اینطور نیست پول را می گیرد و در مملکت دیگر خرج می کند از این نقطه نظر است که بنده به متخصص خیلی عقیده ندارم.

چون صحبت به این جا کشید عرض می کنم که مذاکراتی در جلسه سابق شد بعضی می گفتند بایدکنترات دکتر میلیسپو همانطور سابق بدون تغییر در مجلس تصویب شود و برخی معتقد نبودند که باید اصلاح شود ولی معتقدم که باید اصلاح شود.

من منکر خدمات دکتر میلیسپو نیستم اجازه بفرمائید یک روزی نماینده محترم آقای وثوق الدوله به بنده فرمودند حافظت شیا و غایت عنک اشیاء اینطور فرمودند که اگر کسی کاری کند باید خوب و بد او را گفت عرض می کنم بنده معتقدم که نسبت به ایرانی باید خوبش را کنار گذاشت و بدش را گفت برای اینکه به وطن خود خدمت می کند شما تصور می کنید که آقای وثوق الدوله کار خوب برای مملکت نکرده است.

چرا آقای مدرس وقتی مرحوم امیر نظام رفیق حضرتعالی وزیر مالیه بود در مالیه سه ماه استخاره می کردند بنده هم برای نوشتن نظامنامه تشکیلات دعوت شده بودم و می خواستم یک کارهایی را درست کنم ایشان هر وقت می خواستند کاری بکنند یک استخاره می کردند اگر بد می آمد صرفنظرمی کردند و اگر خوب می آمد مجدداً ترک آنرا استخاره و بکلی از کار صرف نظر می نمودند.

در هر حال هر وقت ما می خواستیم کاری بکنیم بواسطه بد آمدن استخاره موفق نشدیم سه ماه وزارت مالیه به همین حال گذشت آنوقت آقای وثوق الدوله آمدند در ظرف چند روز تشکیلات مالیه را دادند.

بنده تصور می کنم ایرانی ها ملک رقیب و عتید نیستند که اعمال خوب و بد مردم را

بنویسند البته هرکس درزندگانی خود کار خوب و کار بد هر دورا کرده است ولی اگر کسی کار خوب بکند برای مملکت خود می نماید و ادای وظیفه می کند این است که کار بد را باید همیشه در نظر گرفت زیرا برخلاف وظیفه ای است که انسان نسبت به مملکت و وطن خود دارد.

امان دکتور میلیسپو چون یک نفر خارجی است باید کار خویش را هم گفت چون به مملکت ما خدمت کرده است البته اگر کنترت او آمد به مجلس بنده خدمات او را خواهم گفت و این خدمات دکتور میلیسپو مربوط به مسائل اصولی مملکت نیست اصول مملکت این است که اگر مایک کارهایی بکنیم کارهایی باشد که در صلاح مملکت بشود من باب مثال عرض می کنم یک وقتی بنده برای وداع به یک سفارتخانه رفتم وزیر مختار به من گفت که من خیلی متأسفم که شما از این مملکت می روید پرسیدم چرا گفت برای اینکه دولت من به مملکت شما هیچ علاقه ندارد و چون علاقه ندارد شما می توانید با سفارتخانه ما با کمال اطمینان رفت و آمد نمائید در این باب بنده شوخی کردم و گفتم که من مایلم دولت شما و ده دولت دیگر به مملکت ما نظر داشته باشند و هر چه عده دول علاقه مند بیشتر باشد برای ما بهتر است بعد یک روزی یکی از اتباع آن دولت به من گفت فلانی شما در آن عقیده پیش باقی هستید؟ گفتم بلی، گفت پس چرا یک فکری برای مدارس ما نمی کنید زیرا شاگردان آن ها ده سال یا بیشتر درس می خوانند و در یک وزارتخانه استخدام نمی شوند و آن ها را کنترت نمی نمایند انسان هم که طالب مجهول مطلق نیست که برود چندین سال زحمت بکشد و نتیجه نبرد حالا اگر به مدارس ما هم کمک نمی کنید به مدارس خودتان ترحم نمائید زیرا اگر بنا شود هر کس که وزارت مالیه میرود از مدرسه مخصوص در آمده باشد و محصلین سایر مدارس محروم باشند طوری خواهد شد که در مدارس ملی هم بسته شود.

یک وقت بنده خودم وزیر امور خارجه بودم گفتمد مستر کرمی خواهد پرسنل وزارت خارجه را تعیین کند گفتم به چه ملاحظه وزارت خارجه هم در عرض وزارت مالیه است آقای مشیرالدوله که رئیس الوزراء بودند فرمودند که شما قرارداد دکتور میلیسپو را ملاحظه نمائید.

بر طبق ماده نهم دکتور میلیسپو دسترسی نامحدود به تمام اوراق دولتی دارد دلیل مستر کرم هم این بود که چون ترفیع رتبه مستلزم اضافه حقوق است لذا پرسنل وزارت خارجه باید تعیین شود بالاخره اگر یک وزیر بی بخاوه یک تلگراف رمزی بکند وزارت مالیه می تواند آن تلگراف را تفتیش کند و معلوم نماید که تلگراف چند کلمه بوده است.

و همچنین بر طبق ماده هشتم که دولت ایران نمی تواند هیچگونه تعهد مالی بدون تصدیق کتبی رئیس کل مالیه نماید.

بنده عقیده ام این است که اختیارات باید محدود شود و آنها در حدود کار وزارت مالیه نه در حدود کارهای سیاسی و اساسی مملکت. در مسئله اختیارات ما باید نظر دولت را جلب کنیم و بفهمیم نظریه دولت در این موضوع چی است و اینکه آقای مدرس فرمودند نظریه دولت نظریه مخالف است حضرت عالی از کجا می دانید که دولت مخالف است.

آقای مدرس- بنده در فهم آن اشکال کردم مخالفت نکردم
دکتر مصداق- جناب عالی در این مجلس عقیده اقلیت دارید از کجا تصور می فرمائید که اکثریت بالاخره با همین اختیارات نامحدود موافقت نکند و آنوقت حضرت عالی هم با هر چه آوردند چون اول موافقت فرموده اید رأی ندهید و اختیارات زیادی به اتفاق تصویب نشود پس خوب است حضرت عالی تأمل فرمائید تا دولت نظریه خود را اظهار کند بعد هر فرمایشی دارید بفرمائید. فعلا ناچاریم که بگوئیم دولت در صلاح مملکت کار خود را می کند و اگر من به دولت هم رأی نداده ام آقای رئیس الوزراء معروف به وطن دوستی و وزراء ایشان طرف اعتماد اکثریتند حالا اگر اشخاص یک وقت کاری کرده اند من در آن موقع حرف نمی زنم.
خنده نمایندگان

پس عرض می کنم ما باید در این مسائل حرفی نزنیم تا ببینیم چه پیش می آید یک ایراد دیگر هم بنده به آقای مدرس داشتم و آن این است که حضرت آقای مدرس گاه قدری از اصول پارلمانی خارج می شوند مثلا یک لایحه که به مجلس می آید اول اظهار مخالفت شدیدی می فرمائید عده ای که در مجلس مخالف هستند مرکزیت به طرف حضرت عالی پیدا می کنند و می آیند سمت شما.

ولی بعد با یک پیشنهاد اصلاحی که می فرمائید با لایحه موافقت می فرمائید و این خوب نیست زیرا اشخاصی هستند که با اصل لایحه مخالفند وقتی که حضرت عالی پیشنهاد اصلاح می دهید مثل این است که به روی سرشان آب سرد بریزید.

این اصول پارلمانی نیست اصول پارلمانی این است که حضرت واقعا وکیل ملتید در یک موضوعی که به مجلس می آید و مخالفید به مخالفت خود باقی بمانید و سر جای خودتان بنشینید تا ببینید نتیجه چه می شود.

مذاکرات مجلس شورای ملی پنجشنبه ۲۵ خرداد ماه ۱۳۰۶ جلسه ۱۱۹

رئیس- آقای دکتر مصدق

دکتر مصدق- بنده خیلی متأسفم که یک مسأله به این مهمی در مجلس می‌گذرد و اکثریت مجلس به وکلا اجازه نمی‌دهد که عرایض خودشان را اظهار کنند. ولی خیلی تشکر می‌کنم از آقای وزیر عدلیه که خودشان انصاف دارند و فرمودند من راضی نیستم که عجله در کار باشد. حالا اکثریت در مجلس هست و گذراندن هر کاری به هیچ مشکلاتی بر نمی‌خورد پس خواست آقایان اجازه بدهند که اقلیت یک اشخاص بیچاره فقیری آنها هم در این مجلس عقاید خودشان را اظهار کنند. شما اکثریت هستید شمشیر در دست شما است. هر کاری بخواهید می‌توانید بکنید. تیغ بردارید در این صورت ضرری ندارد اجازه بدهید دیگران هم نظریاتی که دارند اظهار کنند شاید یک وقت اتفاق افتاد که شما هم بر آن عقیده همراهی کردید. ولی حالا اگر شما مانع شوید و دیگران نظریات و عقاید خودشان را نگویند چیز خوبی نیست بنده می‌خواهم در این باب یک مذاکراتی بکنم و در این ماده که گذشته و این ماده جدید یک نظریاتی دارم که بایستی عرض کنم ولی متأسفانه نمی‌دانم به چه ترتیب باید عرض کنم. رفیع- ملاحظه ماده ۶۳ را هم بکنید.

دکتر مصدق- بله می‌ترسم گرفتار اخطار حضرتعالی و اعتراض آقای فلان بشوم. بنده آن دفعه باماده واحده موافقت نکردم و علتش هم این بود که اساساً قانونگذاری را از مختصات و وظایف مجلس شورای ملی می‌دانم اگر بنا باشد مجلس به وزرا اجازه بدهد که بروند قانون وضع کنند پس وظیفه مجلس شورای ملی چیست؟ این حق به موجب اصل ۲۷ قانون اساسی از وظایف مجلس شورای ملی است و هیچ مجلسی نمی‌تواند این حق را به دولت واگذار کند. این عقیده بنده بود و از همین جهت هم رأی ندادم ولی علت آن که در آن وقت حرف نزدم این بود که یک چیزهایی در جراید نوشته می‌شد و یک حرف‌هایی زده می‌شد که باید عدلیه منحل شود و اصلاح شود. ما دیدیم اگر حرفی بزنیم و مخالفت کنیم خواهند گفت که مخالف با اصلاحات هستید و حالا که یک نفر ایرانی آمده و می‌خواهد اصلاحاتی بکند نمی‌گذارند این بود که بنده ساکت ماندم ولی حالا نظرم این است گذشته از این که قانونگذاری از وظایف مجلس شورای ملی است ما باید یک نظری هم به قوانینی که در این چهار ماه گذرانده‌اند ببندازیم و باید آنها را تحت نظر گرفت و دید این قوانینی که وضع شده خوب است یا بد است. اگر

خوب است که بسیار خوب. یک شخص خوبی که اطلاعاتشان کامل بوده یک قوانین خوبی وضع کرده‌اند ولی اگر دیده‌اند که این قوانین خوب وضع نشده آن وقت البته صلاح در این است که مجلس شورای ملی حق قانونگذاری به دولت ندهد و مثل مواقع عادی دولت را مکلف کند که قوانین خودش را به مجلس بیاورد و به اتفاق با اکثریت آرا از تصویب نمایندگان بگذراند تا مسأله به یک صورتی بگذرد که در صلاح مملکت باشد. بنده اگر بخواهم وارد تمام موادی که کمیسیون وضع کرده بشوم خیلی طول می‌کشد و شاید امروز هم مقتضی نباشد که چیزی عرض کنم. ولی بعضی از آن مواد را عرض می‌کنم و از آقای وزیر عدلیه هم استعفا دارم که درست توجه بفرمایند و نظریات خودشان را در جواب بنده اظهار فرمایند این کمیسیون یک ماده دو وضع کرده که می‌نویسد: (اشخاصی که قبل از؟؟ عدلیه مستخدم و یا منتظر خدمت عدلیه بوده و در تشکیلاتی که به موجب اختیارات حاصله از ماده واحده ۲۷ بهمن ۱۳۰۵ گذارده می‌شود از طرف وزیر عدلیه دعوت نشوند اعم از این که سابقاً امتحان داده‌اند از امتحان معاف بوده‌اند در آتیه نمی‌توانند به خدمت قضایی و؟؟ که پذیرفته شوند مگر با دادن امتحان ما طبق پروگرامی که وزارت عدلیه تنظیم خواهد نمود) خوب با این ماده نسبت به اشخاصی که آمده‌اند و سابقاً یک امتحاناتی داده‌اند و دولت آنها را قبول کرده و پذیرفته و یک حقوقی پیدا کرده‌اند که آن را به اصطلاح اروپایی برداکی یعنی حقوق مکتسبه می‌گویند یک ظلم فاحشی نیست؟ و یک رفتاری برخلاف عدالت و انصاف نیست که یک اشخاصی بیایند و در تحت نظریات شخصی بگویند آنهایی که از سابق حقوق مکتسبه داشته‌اند برای این که دعوت نشده‌اند باید حقوق‌شان از میان برود؟ این اشخاص امتحان داده‌اند و با یک شرایطی قبول شده‌اند و آن شرایط هم البته صحیح بوده است. قانون‌گذار و مجلس و دولت هم تمام آن شرایط را قبول کرده‌اند. وقتی که کسی با چنین شرایطی پذیرفته شد و دارای حقوق شد گمان نمی‌کنم امروز کسی بتواند این حقوق را از او بگیرد.

یک نفر از نمایندگان- وقت گذشته است خوب است بماند برای جلسه بعد.

دکتر مصدق- شما شکم‌تان گرسنه است ولی بنده عقیده‌ام توی دلم می‌ماند.

بعضی از نمایندگان- پس باشد برای فردا.

دکتر مصدق- بنده حرفی ندارم باشد برای روزیکشنبه ولی اجازه بنده باید محفوظ باشد. رئیس- پیشنهاد شده است جلسه ختم شود و بقیه نطق آقای دکتر مصدق بماند برای

جلسه بعد. جلسه بعد را چه روزی قرار دهیم. (۲) صص ۱۱۳- ۱۱۱

لایحه تمدید اختیارات قانونی داور وزیر عدلیه

مذاکرات مجلس شورای ملی ۲۸ خرداد ۱۳۰۶ نشست ۱۲۰

۲- قانون تمدید قانون مصوب ۲۷ بهمن ماه ۱۳۰۵ راجع به اختیارات وزیر فعلی عدلیه به مدت چهار ماه

(مجلس سه ساعت قبل از ظهر به ریاست آقای طباطبایی دیبا نائب رئیس تشکیل گردید)

نائب رئیس - لایحه عدلیه مطرح است آقای دکتر مصدق
دکتر مصدق - بنده قبل از آن که در پیشنهاد خودم توضیحاتی که لازم است عرض کنم. راجع به فرمایشی که آقای یاسایی فرمودند و یک فرمایشی هم که آقای وزیر عدلیه فرمودند...

یک نفر از نمایندگان - بلندتر آقا

دکتر مصدق - چشم. برحسب ماده ۱۰۹ نظامنامه می‌خواهم یک توضیحاتی بدهم. آقای یاسایی درنطقی که فرمودند. فرمودند: فلانی عقیده به لیسانسیه‌های مدرسه حقوق ندارد. در صورتی که بنده به لیسانسیه‌ها عقیده دارم و این دلیل نمی‌شود اگر من به یک کسی یک حرفی زده‌ام. اگر بگویند مثلاً یک نفر از وکلا بداست این دلیل بر این نیست که همه وکلا بد باشند. اگر یک نفر لیسانسیه کاری کرده باشد دلیل بر این نیست که بنده به دیگران معتقد نباشم. بنده به لیسانسیه معتقدم و حقیقت وجود آنها را برای مملکت مفید می‌دانم و مملکت را روزی دارای سعادت می‌بینم که امثال اینها زیاد بشوند و مملکت هم بتواند از وجود آنها استفاده نماید. این عقیده بنده است نسبت به آنها و اما آقای وزیر عدلیه یک فرمایشی فرمودند یعنی از بنده گله کردند و اگر بنده در مجلس یک عرضی کردم ایشان تصور کرده‌اند که من خواسته‌ام بگویم که ایشان خواسته‌اند بنده را تطمیع کرده باشند برای رفتن به عدلیه. بنده خدا شاهد است که یک چنین تصویری را به هیچ وجه من الوجوه نکرده‌ام مقام وساحت ایشان منزله از این است که کسی را تطمیع نکنند. ایشان اگر فرمایشی به بنده فرمودند از روی عقایدی بود که به بنده داشتند و مایل بودند که بنده را ببرند به عدلیه و واقعاً از وجود بنده استفاده کنند و بنده هم اگر رفق فقط برای این بود که ایشان با این که کمال عقیده را به

بنده دارند ولی عرایض بنده را قبول نکردند. این بود که گفتم خوب اینجا یک اختلافی است حضرتعالی به من عقیده دارید لکن عقاید مرا نپذیرفتید بنابراین من در عدلیه چه کار می‌توانم بکنم اصل قضیه این بود والا بنده به هیچ وجه من‌الوجه سو نظری ندارم. این را مخصوصاً خواستم توضیح داده باشم مبادا یک سوءتفاهمی شده باشد. اما راجع به پیشنهاد درباب توضیحاتی که راجع به ماده پیشنهادی خودم دارم قبلاً لازم است که خاطر محترم آقایان را مسبوق کنم که توضیح هر چیزی باید متناسب با آن چیز باشد اگر یک کسی نقشه بکشد برای ساختن یک شهر بزرگی و بعد بخواهد در آن نقشه توضیحی بدهد هر قدر که آن شهر بزرگ تر باشد توضیحش مفصل‌تر است ولی اگر یک کسی بخواهد یک نقشه بکشد برای یک دهی البته ده کوچک است توضیح آن هم باید کوچک تر و مختصرتر باشد. بنابراین توضیح هر پیشنهادی باید متناسب با آن پیشنهاد باشد. اگر بنده پیشنهاد می‌کنم که اختیارات قانونگذاری از ماده واحده موضوع بشود این مسأله به قدری بزرگ است که شما که امروز می‌خواهید برای شش ماه دیگر اختیار جان و مال مردم را به یک وزارتخانه واگذار کنید که خودش قانون وضع کند و خودش اجرا کند بنده اگر در این موضوع پنج ساعت هم توضیح بدهم باز زیاد نیست ولی معدنک بنده تا حدی که ممکن بوده است توضیحات خودم را به اختصار نوشته‌ام و در اینجا به عرض آقایان می‌رسانم امیدوارم که آقایان توضیحات بنده را قبول فرمایند و توجه بفرمایند و اگر هم نظریاتی دارند بررد دلایل بنده بفرمایند بنده خودم یکی از اشخاص هستم که با کمال انصاف و وجدان هر فرمایشی آقایان بفرمایند قبول می‌کنم و خدا می‌داند هیچ مقصودی ندارم غیر از این که می‌خواهم امروز که یک نفر ایرانی می‌خواهد اصلاحاتی در عدلیه به عمل بیاورد موافقت‌نامه داشته باشد به موجب اصل ۲۷ متمم قانون اساسی قوا مملکت به شعبه تجزیه می‌شود: قوه مقننه، قوه قضائیه و قوه اجرائیه.

وضع قانون که عبارت از قواعد و احکامی است که هیئت تقنینیه برای حفظ انتظامات جامعه تصویب می‌کند از وظایف قوه مقننه است و چون به موجب اصل ۲۸ متمم قانون اساسی «قوا ثلاثه مزبوره همیشه از یکدیگر ممتاز و منفصل‌تر خواهد بود» لذا قوه تقنینیه نمی‌تواند انجام این وظیفه را به عهده یکی از قوا دیگر واگذارد که هم واضع قانون باشد و هم قانون را تطبیق نماید.

و اختیاراتی که مجلس شورای ملی در ادوار تقنینیه به کمیسیون عدلیه مجلس برای وضع قوانین داده است با این اصل مخالف نیست زیرا کمیسیون مزبوره جزء قوه تقنینیه و به علاوه قوانینی که در دوره پنجم تصویب نموده جامع نظریات تمام

نمایندگان بوده است و بنده مخصوصاً قوانین موقت عرض نمی‌کنم زیرا قانونی که واضعش بشر است دائمی نیست و کلمه موقت هیچ اثری از آثار قانون را تخفیف نمی‌دهد و اگر ما قایل شویم که یکی از قوای دیگر بتواند وظیفه مجلس را انجام دهد آیا بهتر نیست که مجلس این حق را به تمام وزارتخانه‌ها داده و بازیگ بودجه سنگینی را از دوش مردم بردارد؟ بنده تصور می‌کنم همان طور که تصویب دوازدهم های موقتی ایجاد سوابقی نموده است که مجلس شورای ملی از انجام یکی از بزرگ‌ترین وظایف خود را نظارت کامله در جمع و خرج مملکتی است بازمانده همان طور هم تصویب این قبیل مواد سبب می‌شود که تدریجاً تمام وزرا تحصیل اختیارات نموده و در انقضامدت برای ابقا مقام و یا انجام کارهای ناتمام بدون هیچ دلیل و برهان درخواست تمدید نمایند و بالنتیجه وجود مجلس باطل شده و آثار قوه تقنینیه فقط بودجه سنگینی باشد که به دوش ملت می‌گذارد. این است عرایض بنده در خصوص ماده پیشنهادی که تصویب آن برخلاف قانون اساسی است ممکن است بگویند مخالف قانون مزبور نیست. در این صورت باید معلوم شود که تمدید مدت در صلاح مملکت هست یا نیست؟ آیا ماده واحده همان طور که تصویب شدیه موقع اجرا رسیده؟ و آیا قوانین موضوعه آنقدر مفید است که صلاح مملکت تمدید شش ماه دیگر را ایجاب می‌نماید؟ به نظر بنده تحقیقات در این موضوع از دو جهت ضروری است: اول این که معلوم شود رفتار دولت بر طبق ماده واحده مصوبه ۲۷ بهمن ماه ۱۳۰۵ بوده یا نه؟ و بعد قوانینی که وضع شده مفید است یا نیست؟ تا هر تصمیمی که اتخاذ می‌شود از روی اطلاع باشد. به موجب ماده مزبوره که می‌گوید: «وزیر فعلی عدلیه مجاز است به وسیله کمیسیون‌هایی مرکب از اشخاص بصیر موادی راجع به اصلاح اصول تشکیلات و محاکمات و استخدام عدلیه تهیه و به موقع اجرا بگذارد تا پس از آزمایش به مدت شش ماه در عمل به مجلس شورای ملی پیشنهاد نماید» هر عملی که در عدلیه شده باید مطابق قوانین تشکیلات و استخدام قضات باشد تا این که به مورد آزمایش درآمده موقعی که قوانین مزبوره مجلس پیشنهاد می‌شوند نواقصشان اصلاح شود چون بنده از جریان عدلیه بی‌اطلاع نسبت به تشکیلات عرض نمی‌کنم ولی ماده اول قانون استخدام قضات را که می‌خوانم و از این قرار است: «پس از تشکیلاتی که وزیر عدلیه به موجب اختیارات حاصله از ماده واحده مصوبه ۲۷ بهمن ماه ۱۳۰۵ می‌دهد احدی رانمی‌توان به خدمت قضایی و پارکه و ریاست دفتر محاکم پذیرفت مگر این که دارای شرایط ذیل باشند» بنده نمی‌دانم که ماده مزبوره اجرا شده است یا نه؟

اگر استخدام قضات و اعضا پارکه و دفاتر محاکم برطبق قانون استخدام صورت گرفته جمله: پس از تشکیلاتی که وزیر عدلیه می‌دهد احدی را نمی‌توان پذیرفت مگر این که واجد شرایط مندرجه در ماده اول باشد مورد پیدا نمی‌کرد. و اگر قانون اجرا نشده یعنی اوصاف مدعویین برطبق قانون استخدام جدید نیست چه شده قانونی که برای اصلاحات وضع شده اجرا ننموده‌اند. آیا اشخاصی...

(صدای زنگ نائب رئیس)

نائب رئیس - آقای دکتر ماده ۶۳ را هم رعایت کنید.

دکتر مصدق - بنده عرض کردم توضیحات باید متناسب با موضوع باشد.

بعضی از نمایندگان - بگذارید صحبت‌شان را بکنند.

نائب رئیس - نظامنامه مانع است ولی حالا که مجلس اجازه می‌دهد بفرمایید.

دکتر مصدق - آیا اشخاصی به شرط معینه در ماده اول یافت نمی‌شد؟ و یا این که مقتضیات این طور ایجاب می‌نمود که اعضا قدیم بدون محاکمه خارج شوند و اشخاص دیگری قائم‌مقام آنها گردند.

از همه غریب‌تر ماده دوم است که می‌گوید: «اشخاصی که قبل از انحلال عدلیه مستخدم یا منتظر خدمت عدلیه بوده در تشکیلاتی که به موجب اختیارات حاصله از ماده واحده ۲۷ بهمن ماه ۱۳۰۵ داده می‌شود از طرف وزیر عدلیه دعوت به شغلی نشوند اعم از این که سابقاً امتحان داده یا از امتحان معاف بوده‌اند در آتیه نمی‌توانند به خدمت قضایی و پارکه پذیرفته شوند مگر با دادن امتحان مطابق پروگرامی که وزارت عدلیه تنظیم خواهد نمود - که این مانده برخلاف اصل / قانونگذاری است زیرا حق را که اشخاص برطبق قوانین سابق تحصیل نموده‌اند حقوق مکتبه گویند و هیچ قانونگذاری منکر حقوق مکتسبه نمی‌شود و این حقوق را وقتی می‌توان از کسی سلب کرد که در نتیجه محاکمه باشد بنده یک مثال که علما علم حقوق غالباً ذکر نموده‌اند خدمت آقایان عرض می‌کنم و آن این است که سال ۱۸۷۵ میلادی مملکت فرانسه قانون اساسی خود را تجدید نظر کرد نظریاتی سبب شد که از ۳۰۰ نفر اعضا مجلس سنا ۷۵ نفر عضویتشان مادام‌العمر و دائمی باشد.

مرتبه اول این عده را خود مجلس مؤسسان انتخاب نمود و برای بعد به مجلس سنا حق داد که هر یک از آنها که فوت نمود عضو دائمی دیگر انتخاب نماید ده سال بیشتر نگذشت که افکار عمومی نسخ این قانون را که برخلاف اصول حکومت ملی است لازم دانست قانون مزبور نسخ شد بدون این که به حقوق مکتسبه اعضا دائمی مجلس سنا که تا چند سال قبل هم یکی دوسه نفر از آنها بود خلل رساند همین ایراد

وارد است در موضوع موادی که راجع به وکلای عدلیه زیرا قانون تشکیلات وکلای عدلیه را سه قسم تعیین نموده.

(۱) وکلای رسمی (۲) وکلای موقت (۳) وکلای اتفاقی- وکلای رسمی آنهایی هستند که دیپلم مدرسه حقوق داشته باشند -

وکلای موقت کسانی هستند که در مرکز و ولایات به توسط کمیسیونهای خاصی که در قانون پیشبینی شده انتخاب شوند.

وکلای اتفاقی هم آنها هستند که شغلشان وکالت نیست و فقط در سال سه مرتبه می‌توانند وکالت نمایند.

برطبق ماده ۱۲۷ قانون تشکیلات وکلای موقت هر سال یک مرتبه انتخاب می‌شوند در ولایات رئیس محکمه استیناف پنج نفر از معتمدین محل را دعوت می‌کنند که با خود او یک کمیسیون شش نفری تشکیل داده وکلای موقت را انتخاب نمایند و در مرکز هم وزارت عدلیه کمیسویی مرکب از شش نفر تعیین می‌کند که از بین اشخاصی که دارای شغل وکالت بوده‌اند کسانی را که دارای اطلاعات کافی و صحت عمل تشخیص می‌دهند با اکثریت و با رای مخفی برای وکالت رسمی یا موقت انتخاب نمایند.

اعتراضات بنده در این ماده این است: اولاً بدون محاکمه و محکومیت حق هیچکس را نمی‌توان ساقط کرد خصوصاً این که اسقاط حق به واسطه رای مخفی و رای دهنندگان خودشان داوطلب وکالت باشند ثانیاً همان طور که مقام قاضی تأمین است و هیچ وزیری نباید او را منفصل کند و یا بدون رضایت شغلی او را تغییر دهد همان طور هم مقام وکیل باید ثابت باشد تا این که بتواند از قضاوت متخلف شکایت نموده حقوق موکلین را حفظ نماید و کیلی را که هر سال یک مرتبه کمیسیون و در حقیقت رئیس استیناف انتخاب کرد متزلزل است و تحت نفوذ واقع می‌شود لذا قادر نیست که شکایت نماید. ثالثاً در آخر هر سال که رای مخفی با عده‌ای از وکلا مساعدت نکرد باید موکلین کارهای خود را نصفه کاره و ناتمام از وکلای منفصل گرفته تحویل وکلای منصوب نمایند.

از اینها غریب‌تر ماده ششم قانون استخدام قضات است که می‌گوید: اشخاصی که به موجب اختیارات حاصله از ماده واحده مورخه ۲۷ بهمن ۱۳۰۵ در تشکیلات جدید عدلیه دعوت شده و قبول خدمت می‌نمایند (اعم از این که خدمتی داشته باشند یا خیر) دارای رتبه خواهند بود که در حکم آنها نوشته شده باشد و از کلیه حقوقی که قانون برای مستخدمین دولت منظور داشته استفاده می‌نمایند که بنده تصور می‌کنم این ماده مخالف هرگونه اصلاح است و از تبصره ماده واحده ۲۷ بهمن ماه کاملاً سوءاستفاده

شده است زیرا مقصود قانون‌گذار این نبود که اشخاص بی‌سابقه وارد ادارات شوند و بدون طی مراحل اداری و تحصیل تجربه و اطلاعات سیر برقی نموده درجات عالییه قانون استخدام را حائز کردند بلکه مقصود این بوده است که وزیر عدلیه از اعضا سایر ادارات که در عدلیه مفیدند با رتبه‌های خودشان دعوت نماید و از اشخاص تحصیل کرده هم که سابقه ندارد تشویق شده به جای این که عضو مبتدی باشند درجات ابتدایی قانون استخدام را حائز گردند این طریقی که تبصره اجرا شده تنها نه باعث خرابی است زیرا تا اشخاص درجات ابتدایی قانون استخدام را طی نکنند در درجات عالییه نمی‌توانند مفید باشند بلکه باعث یاس‌آنهاهی است که سال‌ها خدمت می‌کنند و هنوز در درجات ابتدایی قانون استخدامند به علاوه بنده شنیده‌ام که به استناد این ماده جمعی دعوت و در احکام صادره درجاتشان معلوم و انتظار دارند که بعدها وارد عدلیه شوند حالا مفهوم این ماده همین است. با نیست عرض نمی‌کنم ولی این را باید گفت که اگر مدعوین سابقه ندارند معلوم می‌شود ضرورت ندارد والا پس از صدور حکم بلافاصله باید وارد شوند چنانچه سابقه دارند و رتبه‌هایی فوق رتبه‌های خودشان به آنها داده شده کدام عدل و انصاف حکم می‌کند که سوابق یک عده با موقع رتبه‌های زیاد حفظ شود و عده دیگر به غضب آقای وزیر مبتلا و حتی از عضویت هم خارج گردند آیا معنی اصلاح همین است؟

یک ماده دیگری هم که از منطق دور است ماده ۴۴ قانون استخدام است که می‌گوید «قضاوت و صاحب‌منصبان پارک‌های هیچ حوزه به استثنای مرکز و حوزه‌های صالحیه نباید از اهالی آن حوزه باشند» که اگر دلیل آن را می‌فرمودند اسباب تشکر بود. این است اعتراضات بنده نسبت به چند ماده که عرض شد و چون سایر مواد تا آزمایش نشود عامه عیب آنها را نمی‌دانند نسبت به آنها عرضی نمی‌کنم و یقین دارم که هر بنایی که خشت اول آن کج گذارده شد به همان حال می‌ماند. مجلس شورای ملی یک اختیاراتی با آقای وزیر عدلیه داد خوب بود اول یک راپرتی از عملیات چهار ماهه، از انتخاب اشخاص و حقوقی که تاکنون تصویب شده به مجلس می‌دادند و بعد با دلایل موجهه درخواست تمدید اختیارات می‌نمودند. (۳)

وزیر عدلیه

وزیر عدلیه - بنده گاهی فکر می‌کنم که اگر تمام اشخاصی که می‌لشان این است با یک نفر ایرانی به طوری که آقای دکتر مصدق فرمودند مساعدت بکنند و کار بکنند واقعاً کار آن کسی که می‌خواهد کار بکند خیلی خوب می‌شود ولی خوب این هم یک نظری است. ایشان در یک جلسه که بنده نبودم قبل از دستور و حالا هم در ضمن این پیشنهاد یک فرمایشاتی فرمودند که بنده دو قسمت می‌کنم یک قسمت درست داخل در موضوعی که الان مطرح است بود که اظهار می‌کردند اختیار قانونگذاری از طرف مجلس به یک شخصی داده می‌شود و داخل آن شدند یک قسمت هم بنده خیال می‌کنم وقت مذاکره‌اش در آن موقعی است که آن مواد و تشکیلات به مجلس بیاید و در اینجا مطرح شود و بعد از شش ماه اگر اعتراض دارند باید بگویند. والا در وسط شش ماه نباید بحث شود. ولی با وجود این که این مسأله موقعش حالا نیست و نباید بنده وارد در قضیه شوم عرض می‌کنم این که بنده پریروز و دیروز خیلی مایل بودم همه صحبت‌ها بشود. برای این است که وقتی اینجا یک صحبتی می‌شود و بنده هم اینجا می‌توانم حرف‌هایم را بزنم و بالاخره آن مردی که صحبت آقای دکتر مصدق را می‌شنوند صحبت بنده را هم بشنوند لیکن اگر بنا باشد اینجا گفته نشود بعضی‌ها چنین تصور می‌کنند آقای دکتر مصدق در مجلس می‌خواست چه مسائل بزرگی را بگوید و نگذارند و این خیلی بد می‌شد و باید اظهارات طرفین درست شنیده شود. بعد قضاوت شود. عرض می‌کنم یک مسأله‌ای است که مخصوصاً بنده توجه آقایان را به طرف آن جلب می‌کنم و آن مسأله‌ای است که در اول اشاره کردم. اختیار قانونگذاری را آقای دکتر مصدق می‌فرمایند و بعضی از مواد قانون اساسی را هم خواندند و اگر هم نخوانده بودند باز ما یادمان بود به جهت این که این اندازه‌ها یادمان هست، حالا اگر مسأله ۱۸۷۵ فرانسه یادمان نباشد و لیکن دیگر قانون اساسی خودمان یادمان است می‌فرمایند که به موجب قانون اساسی حق قانونگذاری با مجلس است، بنده گمان می‌کنم این مسأله اصلاً موضوع بحث نیست، مجلس شورای ملی هم نمی‌تواند این حقش را بکسی واگذار کند. بنده عرض می‌کنم که نمی‌تواند و (نمی‌تواند) را هم خیلی قرص باید گفت زیرا اگر فرضاً هم آمد این کار را کرد تازه ترتیب اثر به آن داده نمی‌شود، به جهت این که نمی‌توانسته است انتقال بدهد و فرضاً هم یک رای بدهد آن رای به هیچوجه نمی‌تواند صورت قانونی داشته باشد - اما بنده در این صحبت می‌کنم

که آیا این کاری که شده است این اختیار قانونگذاری دادن است؟ اگر این باشد بنده هم با شما موافقم و هیچ حرفی ندارم. مسأله این است که قانون چه چیز است؟ قانونی اساسی ایران تعریف کرده که یک موادی باید بیاید در این مجلس علنی و با حضور یک عده از آقایان که به حد نصاب باشد با یک ترتیب معینی در شور با یک رسوم و آدابی بگذرد. هر کدام از این تشریفات و آداب و رسوم عمل نشود آن قانون نیست، حالا اگر همه آقایان حاضر به علاوه آقایانی که امروز حاضر نیستند تشریف ببرند در خارج و در منزل یکی از آقایان وکلا به نشینند و در یک مسأله هم به اتفاق بدون تماشاجی و بدون ترتیبات مجلس خیلی خودمانی به یک قضیه رأی بدهند، آقای دکتر مصدق: بنده از جنابعالی می‌پرسم این قانون می‌شود؟...

بعضی از نمایندگان - خیر نمی‌شود.

وزیر عدلیه - پس هیچ فرق نمی‌کند قانون همان است که در این مجلس بگذرد. عرض می‌کنم که در اینجا یک رویه مدنی است در مجلس شورای ملی از چند دوره قبل ایجاد شده و آن این است که لوایحی را که دولت می‌آورد قبل از این که مجلس رأی بدهد اجازه می‌دهد که در فلان کمیسیون یا فلان محل رسیدگی شود و بالاخره رأی می‌دهد و به دولت می‌گوید که این پیشنهادتان را یک قدری در ضمن عمل تجربه کنید، این جنبه اصولی مسأله است. حالا هم اگر این نظر را بخواهیم اتخاذ کنیم از نقطه نظر علمی آقای دکتر مصدق باید این فکر را بکنند که ما وقتی اینجا حرف می‌زنیم همه‌اش نباید این فکر را بکنیم که اشخاصی که اهل فن نیستند در خارج خوششان بیاید یا بدشان بیاید، باید فکر این را هم بکنیم که وقتی آدم اسمش دکتر مصدق شد و آمد اینجا یک مذاکره کرد یک چهار نفر آدم مطلع هم که در خارج می‌نشینند از نقطه نظر علمی مسأله را صحیح بدانند. آن چیزی را هم که می‌فرمایند اگر در اینجا باشد باز یک قسمت از قانون است و گمان می‌کنم یک چیزی است که از آقا خیلی پذیرفته نیست که این نظر را داشته باشد...

دکتر مصدق - تفکیک است

وزیر عدلیه - اینجا گفته می‌شود: آیا خوب است یک لوایحی را دولت همین طور بدون این که در عمل گذاشته شود بردارد بیاورد یا ترجمه کند یا خیر خودش ترتیب بدهد و بیاورد به مجلس یا این که خوب است قبلاً یک بحث‌هایی درش بشود و مخصوصاً در عمل یک امتحاناتی بشود؟ مملکت ایران مدنی است که این رویه را

اتخاذ کرده و بنده هم به سهم خودم صرف نظر از قضیه عدلیه عرض می‌کنم به شرط این که درش افراط نشود این ترتیب بد نیست. برای این که ما مسائل مان به طوری که بایستی حل‌جی بشود نمی‌شود و منحصراً عمل می‌بایستی تشخیص بدهد که این لوایح خوب است یا نه، پس بنابراین بنده عقیده‌ام این است که مجلس شورای ملی نه حق انتقال حق قانونگذاری خودش را به کسی دارد و نه این که تا به حال این کار را کرده است و نه در این موردی هم که رأی داده است این تعبیر را می‌شود کرد. مجلس روی همان رویه و نظری که الان عرض کردم آمده است یک اختیاری داده است یعنی خواسته است یک نظر مساعدی به یک شخصی نشان بدهد و آمده است گفته است که من به تو اختیار می‌دهد و تو برو یک موادی را تهیه بکن و آنها را هم آزمایش بکن شش ماه هم حرف نمی‌زنم و پس از شش ماه نتیجه عملی را به مجلس بیاور. مسأله این بوده است و بنده این را ابداً مخالف قانون اساسی نمی‌دانم و تا به حال چندین مرتبه مجلس این کار را کرده است، دفعه آخرش هم همین است که راجع به موضوع عدلیه کرد. حالا اگر آقایان اکثریت و کلاً می‌فرمایند که حقیقت راستش این است که ما این مسأله را بلد نبودیم و آقای دکتر مصدق این مسأله را حل‌جی کردند و با تاریخ و مواد فرانسه آمدند اینجا به ما گفتند و ما یاد گرفتیم و گفتند من یک آدم حقوقدانی هستم می‌گویم که‌ای اکثریت مجلس شما آن کاری را که کرده‌اید برخلاف قانونی اساسی بوده و نفهمیده‌اید، اگر این طور است البته مجلس شورای ملی خودش می‌داند ولی بنده شخصاً عقیده خودم را عرض می‌کنم و گمان نمی‌کنم برخلاف قانون اساسی باشد. یک نکته دیگری را آقا در ضمن مذاکراتشان فرمودند نمی‌دانم این را بعد از روز پنج‌شنبه در نطق خودشان اضافه کردند یا روز پنج‌شنبه هم بود چون آقای مدرس یک فرمایشی فرمودند که خیلی شبیه به این بود و شاید این از روی آن باشد: ابقای مقام...

مدرس - بنده هیچوقت در مقابل هو اظهار عقیده نمی‌کنم.

وزیر عدلیه - نمی‌دانم. روی هم رفته واقعاً این حرف خیلی خوب است که تا کسی می‌آید یک کاری بکند بگویند تو می‌خواهی دوام بکنی. صرف نظر از این که هیچ اعتراضی بر هیچکس نمی‌شود کرد که سعی کند به مقام خودش باقی بماند اگر هم یک کسی است که نظر خصوصی دارد اگر هم خواسته است یک کاری بکند باید دوام داشته باشد و بالاخره این کار دوام لازم دارد - آقا که تصدیق می‌فرمایند عدلیه هرجایی (حالا عدلیه خودمان نه) که این کار را بخواند درش کرده باشند اینها چیزی نیست که در فاصله دو ماه و سه ماه و چهار ماه بشود کرد. بنده که یک معجزه برای

خودم قابل نشده بودم و آقایان هم هیچوقت این توقع را نداشتند پس این نشد که تا من یک مسأله بگویم بگویند می‌خواهی دوام کنی! خیر بنده تا آنقدری که آقایان مساعدت بفرمایند و اوقاتشان تلخ نشود...

مدرس - ما هیچ مساعد نیستیم.

وزیر عدلیه - تا آن اندازه که اکثریت میل داشته باشند می‌مانم و البته هر وقت که بنده احساس کردم که دیگر میل ندارند بدون این که هیچ با هم کشمکش داشته باشیم می‌روم پی‌کارم...
مدرس - هیچوقت نداشتند.

وزیر عدلیه - و البته آقایان هم نظریات عالی و فکرهای خوب و عقاید صحیح و خدماتی که تا به حال به مملکت کرده‌اید بعد از این هم خواهید کرد اما راجع به این که موافق آن ماده عمل شده یا نه؛ البته باید در آن موقع صحبتش را کرد آقا برداشتند یک موادی را ذکر کردند و آنها را خواندند که با این که حالا موقع نیست بنده در بحثش وارد شوم ولی معهذا چون گفته شد باید جواب عرض کنم می‌فرمایید اشخاص را در ماده اول اول نوشته است که در آتیه هر کس داخل تشکیلات عدلیه می‌شود باید دارای فلان شرایط باشد. بنده برای تشکل عدلیه مجبور بودم یک تربیتی را برای امروز در نظر بگیرم و یک تربیتی را هم برای آتیه یعنی ده سال پانزده سال بعد که بالاخره روزبه‌روز البته مملکت‌ها دارای اشخاص با اطلاع بیشتر می‌شود آن راجع به آتیه مملکت است اما امروز آدم یک اشخاصی را بنابر اختیاری که مجلس داد درش هم بحث شد، صحبت شد، اعم از این که سابقه داشته یا نداشته تصریح شد که یک اشخاصی را استخدام کنم. بعد هم فکر کنیم که برای آتیه ما کاری بکنیم که در بر روی اشخاص بسته باشد مگر کسانی که از توی یک مدرسه بیرون آمده باشند و دارای معلومات معینی باشند. در اینجا اشاره کردند با این که اعضای قدیم بدون محاکمه خارج شده‌اند آقا تمام بحث جنابعالی و بنده که به طور خصوصی صحبت کردیم سر همین مسأله بود. این که می‌فرمایید من عقاید شما را نشنیدیم سر همین قضیه بود. شما عقیده تان این بوده باید یک محکمه درست کرد و اشخاص را محاکمه کرد و با محاکمه بیرون کرد بنده به جنابعالی عرض کردم باز هم عرض می‌کنم که این ترتیب عملی نبود و نتیجه خوب هم نمی‌داد دلایش را می‌گویم. اولاً وقتی یک اشخاصی سرکار نشسته‌اند و تمام وسایل کار و تمام نفوذها را دارند خیلی مشکل

است از برای یک قضاتی که بخواهند یک کاری را بکنند طوری بکنند که از دوسیه معلوم شود...

دکتر مصدق - حالا هم ممکن است همین کار را بکنند.

وزیر عدلیه - اجازه بدهید. بنده که در بین فرمایشات شما عرضی نکردم. جنابعالی چرا عصبانی می‌شوید. حالا آمدیم فرضاً بنده می‌خواستم این کار را بکنم از کجا می‌توانستم پیدا کنم اشخاصی را که بیایند که هم کسانی باشند که درباره آنها هیچ صحبتی نشود که هر رأیی که دادند آن رأی قاطع باشد جلو حرف مردم را که نمی‌شود گرفت. باید طوری باشد که هم خودشان حاضر باشند برای این کار و هم یک اشخاص قابل توجهی باشند بنده آن روز عرض کردم حالا هم می‌خواهید اشاره کنم که آن اشخاص کی‌ها بودند. آقا شما خودتان حاضر نشدید به دلیل این که امروز هم عرض می‌کنم برای تشکیلات ولایات بیایید و بنده حاضر هستم آنچه را که تشخیص دادید شما و آقای مدرس و دو نفر دیگر راجع به اشخاص هر کسی را گفتید خوب نیست باید کنار گذاشت آنها را نمی‌آورم و هر کس را گفتید خوب است قبول می‌کنم معهداً حاضر نمی‌شوید...

دکتر مصدق - اساس غلط است.

وزیر عدلیه - گفتگو سر اساس نیست. گفتگو سر این است که ما همه منتظر هستیم که یک کسی یک کاری را بکند بعد از این که کرد برویم اعتراض کنیم. این درد بی‌درمان این مملکت است و تا این فکر را نکشیم ممکن نیست مملکت ترقی بکند (بعضی از نمایندگان صحیح است) در اینجا هر کس ملاحظه می‌کند که من در خانه‌ام نشسته‌ام چرا بیایم یک کاری بکنم که پنجاه نفر صد نفر، دویست نفر با من مخالف بشوند.

خوب حالا اگر ده هزار نفر باشند باید مثل من یک قدری دیوانه مزاج باشد که داخل بشود. عقلاً که این کار را نمی‌کنند پس بنا براین اگر می‌خواستیم نتیجه بگیریم امکان نداشت از آن راهی که شما سیر می‌کنید وارد شویم اگر عدلیه را منحل کردیم برای این بود که غیر از این طریق نمی‌توانستیم یک کاری بکنیم شما حالا می‌آیید این قضیه را از سر می‌گیرید که بدون محاکمه اعضا را خارج کرده‌اید و حالا یک چیزی را هم عرض کنم که در ضمن مذاکره فرمودید که از جریان فعل عدلیه اطلاعی ندارم سابقاً هم البته خیلی در جریانش نبودید بنده به شما اطمینان می‌دهم، قول می‌دهم، اشخاصی در عدلیه بودند مخصوصاً در مرکز (در ولایات یک صورت

دیگری داشت) ولی در مرکز اگر هزار کار هم که شما خبر دارید می‌رفتید توی توصیه‌هاشان نگاه کنید هیچ اثری از آنها نبود دو سیه‌ها پاک و درست...
 دکتر مصداق - حالا هم پاک می‌شود.

وزیر عدلیه - اجازه بدهید آقا. اجازه بدهید با این است که بنده باز برمی‌گردم البته بنده مخالف نیستم شما مخالف هستید باشید بنده حرفی ندارم از این که یک نفر ده نفر بیست نفر مخالف باشند بنده عرض می‌کنم تا آن روزی که بنده اکثریت داشته باشم کار می‌کنم و البته مخالف بنده هر چه می‌خواهد بگوید ربطی به موضوع ندارد جنابعالی قضاوتتان برای بنده یک قضاوت قطعی نمی‌تواند باشد بنده به شما عقیده دارم دلیل بر این نیست که هر نظری دارید من قبول کنم این دلیل نمی‌شود. عرض کردم جنابعالی تشریف بیاورید رئیس تمیز بشوید خوب است ولی عقیده نداشتم که جنابعالی بیایید یک همچو کاری را بکنید زیرا یک آدمی هستید خیلی عصبانی وسط کار هم اوقاتتان تلخ می‌شود بنده این حال را ندارم مرا باید کشت! اما برای ریاست تمیز چنان که تقاضا کردم باز هم تقاضا می‌کنم پس تعیین اشخاص برای کارهای معینی است بنده اگر در آن قضیه به شما عقیده داشتم دلیل بر این نیست که هر چه بگوئید گوش کنم آن رویه را بنده مصلحت ندانستم قبول کنم ولی این را که می‌فرمایید اشخاصی را بدون سابقه آورده‌اید. مقصود از آن ماده هم این نبود که بنده یک اشخاص فی سابقه را بیاورم از رتبه یک آنجا شروع کنم اگر مقصود همچو چیزی بوده است که بنده و مجلس و اکثریت یک اشتباه بیرون آوردید. خوب حالا فایده این کار چه بود؟ اگر ما یک اشخاصی را خواستیم برای مقامات مهمی بیاوریم از نقطه نظر این بود که در آنجاها آدم لازم داشتیم. آن وقت بنده یک کسی را که به عقیده‌ام خوب بود باید بگویم جنابعالی بیایید ثبات بشوید بعد ترقی خواهید کرد به رتبه دو و سه؟ آیا واقعاً مقصود این بود؟ چه فرمایشی است آقا؟! اما راجع به وکلای عدلیه مسأله وکلای عدلیه در غیاب بنده یکی دو مرتبه صحبت شده. آقای فیروزآبادی هم تقریباً یک قدری علمدار این فکر بوده‌اند و لیکن بنده از خود آقا می‌پرسم وکیل در مسائل مربوطه به عدلیه به اندازه قاضی اگر اهمیت نداشته باشد و اگر واقعاً طرف توجه نباشد خیال می‌کنید کار عدلیه پیش می‌رود؟! در این اصولی که امروز معمول است وکلای واقعی بالاخره کسانی هستند که نتیجه محاکمه را از روی آن رویه و پرو صدور نتیجه می‌گیرند و به ترتیبی که اقامه دلیل می‌کنند و اسناد می‌آورند و مذاکره می‌کنند می‌توانند بالاخره قاضی را به یک رای برسانند. قاضی هر اطلاعی از قضیه داشته باشد و در خارج از دوسیه هر حرفی بزند البته ترتیب اثر به آن

نمی‌دهد. در این صورت تصدیق بفرمایید که یک چنین اشخاصی چقدر باید در شان دقت شود. اینجا ما یک ترتیبی داریم وقتی که بنای یک کاری می‌شود اول هر کدام فرد فرد یک نظری اظهار می‌کنیم بعد هم یک نظر اجتماعی گاهی پیدا می‌کنیم که غیر از آن نظر است که اغلب مواقع به بنده می‌گفتند و از ولایات می‌نوشتند هنوز هم می‌نویسند که آقا این مسأله وکلای عدلیه را اهمیت بدهید اما وقتی که می‌گوییم این را عجلتاً می‌خواهم در تحت یک انتظامی در بیاوریم از برای این است که امروز فعلاً یک فکری بکنیم تا انشاءالله در آتیه مدرسه حقوق ما با یک پروگرام بهتر و کامل‌تری شاگرد بیرون بدهد و در این مملکت عده اشخاصی که حقوق می‌دانند و تحصیلات حقوق کرده‌اند زیاد بشود و در آتیه این کار منحصر به آنها بشود ولی برای این که از حال تا آن روزی که مدرسه حقوق یک مقدار کافی شاگرد داشته باشد چکار باید کرد؟ حالا ما می‌آییم یک تربیتی درست می‌کنیم و می‌گوییم درب را از امروز به بعد ببندیم و می‌گوییم خوب از آن روز تا به حال هر چه شده بسیار خوب این آقایانی هم که آمده‌اند سرکار به یک ترتیبی نظر به سوابقشان بگذاریم کار بکنند بعد در آتیه منحصر شود به اشخاص تحصیل کرده. بعد جنابعالی می‌آیید می‌فرمایید که اگر وکلا را بخواهید انتخاب کنید و خود وکلا هم در آنجا نظر داشته باشند اعمال غرض می‌شود. ممکن است. خیلی هم ممکن است ولی ایشان وقتی می‌خواهند مسائل را حل کنند نباید بعضی مواردش را نگاه کنند به طور کلی بایستی نگاه کرد که آیا بایستی این درب را باز گذاشت که هر کس می‌خواهد بیاید وکالت کند اگر آقا وقت داشته باشید بنشینید بنده دلم می‌خواهد یک قدری صرف وقت بکنید و ببینید که در همین عدلیه (حالا ولایات را کنار بگذاریم که یک قدری خراب شده است) در همین مرکز کار چقدر اشخاص به واسطه عدم اطلاع وکیل خراب شده است به واسطه این بوده است که وکیل سند را برده به طرف داده. به واسطه این بوده است که با هم تبانی کرده‌اند...

دکتر مصدق - محاکمه کنند

وزیر عدلیه - اینها یک مسائل کوچکی نیست و مسائلی نیست که به قدری ریزو خورد باشد که شما متوجه نباشید باید چشم را باز کرد و دید، حالا وقتی که خواستیم این کار را بکنیم این البته برخلاف مصالح یک عده‌ای است و آنها یک کارهایی می‌کنند، یک گفتگوهایی می‌کنند، جنابعالی هم یک چیزی را می‌شنوید و آن چیزی را هم که شنیده‌اید یک چیز ثبت شده می‌دانید و می‌آیید اینجا می‌گویید، عرض می‌کنم در تمام مسائلی که می‌فرمایید راجع به وکلای عدلیه بر فرض که به قول شما بعضی‌هاشان هم یک اعمال فرضی نسبت به بعضی‌ها بکنند بنده این را نمی‌توانم

تصدیق نکنم اما اگر یک اشتباهی شده باشد خیلی کم است باید رامحل پیدا کرد و ترتیبی کرد که اگر کسی شکایتی داشته باشد یک مرجعی برایش باشد که برود به آن مرجع حرفش را بزند اما این غیر از آن است که شما می‌گویید آیا برای این که وکیل رسمیت داشته باشد چه باید کرد؟ باید جلوش را ول کرد؟...

دکتر مصداق - محاکمه.

وزیر عدلیه - می‌فرمایید محاکمه. آقا: مسأله محاکمه که شما می‌فرمایید کار سهل و ساده نیست. بسا می‌شود شما اطمینان دارید، قطع دارید، یقین دارید این قاضی یک کسی است که در فلان قضیه و فلان مورد و فلان محاکمه پول گرفته است ولی نمی‌توانید این را ثابت کنید باز می‌فرمایید محاکمه. باز بالاخره این دو رویه است یکی رویه با محاکمه که بدبختانه آن وقتی که مالیه تشریف آوردید فرصت ندادند ببینند چه می‌کنند. حالا هم به من فرصت ندهید که یک روزی بنده هم مثل شما بتوانم بگویم، خواستم بکنم نگذاشتی، عرض کنم در هر حال بنده تصور می‌کنم که چون ایشان پیشنهادشان را زیاد توضیح دادند بنده هم یک قدری زیاد حرف می‌زنم...
دکتر مصداق - تشکر می‌کنم.

وزیر عدلیه - خلاصه این شد که اختیار قانونگذاری را مجلس نه به بنده می‌خواهد بدهد و نه تا به حال به کسی داده است. گفتگو این است که لویجی را باید در عمل گذاشت و امتحان کرد یا نه؟ اگر غیر از این باشد آقا کار بنده پیش نمی‌رود حالا شما طور دیگر تصور می‌کنید خودتان می‌دانید، بنده عرض می‌کنم یک کسی را که شما می‌گویید به او مساعدت می‌کنید، مساعدت این نیست که فکر خودتان را به او تحمیل کنید باید بگذارید تا آخر آن شخص فکر خودش را اجرا کند. اگر در هر قدم شما یک نقشه جلوی پایش بگذارید فکر او عملی نمی‌شود.

شده این طور صلاح می‌دانم از برای این که کار زودتر بگذرد باید در یکی از کمیسیون‌ها که تعجب می‌کنم خود آقایان عضو ش بودند...
دکتر مصداق - بنده قبول نکردم.

وزیر عدلیه - اگر قبول نکردید چرا تشریف آوردید آنجایی که برخلاف قانون اساسی کار می‌کنند؟!...

دکتر مصداق - بنده قبول نکردم از آقای مشیرالدوله تحقیق کنید فقط آدمم آنجا حرف بزنم.
(خنده نمایندگان)

وزیر عدلیه - بنده خیلی اسباب تأسف یک مملکت می‌دانم که به یک نفر شخص محترمی از یک وزارتخانه بنویسند که آقا: در یک کمیسیونی برای یک کار معینی دعوت می‌شوید تشریف بیاورید، آقا وقت خودشان را تلف می‌کنند می‌آیند آنجا آن وقت در یک مجلس رسمی می‌گویند که من آمدم آنجا حرف بزنم... دکتر مصدق - برای این که به مجلس پیشنهاد شود.

وزیر عدلیه - خیر آقا همچو قراری نداشتیم. بلی قرار بود آن مواد را به مجلس پیشنهاد بکنیم. اما کی؟ بعد از شش ماه، حالا هم می‌گویم قرار است ولی بعد از آن که به موقع آزمایش و عمل گذاریم آن وقت به مجلس می‌آوریم و مجلس هم در این خصوص قضاوت می‌کند.

نائب رئیس - رأی می‌گیریم...

یک نفر از نمایندگان - دو مرتبه قرائت شود.

(پیشنهاد آقای دکتر مصدق به شرح ذیل خوانده شد)

بنده پیشنهاد می‌کنم که اختیار قانونگذاری که وظیفه مجلس است از اختیارات موضوع شود.

نائب رئیس - رأی می‌گیریم به این پیشنهاد...

بعضی از نمایندگان (با همهمه) - نمی‌شود رأی گرفت.

نائب رئیس - در نظامنامه مانعی نیست که نشود به این پیشنهاد رأی گرفت. آقای شریعتزاده

شریعتزاده - به نظر بنده موافق اصول پارلمانی این پیشنهاد قابل آن نیست که اصلاً موضوع رأی واقع شود زیرا مجلس شورای ملی اختیاری قبلاً به وزیر عدلیه دایر به این که وضع قانونی بکند نداده است، یعنی وظیفه مجلس شورای ملی را انجام بکند یا این که حق قانونگذاری به وزیر عدلیه منتقل شده باشد. مجلس چنین لایحه را تصویب نکرده است بلکه تصویب کرده است که مصوبات یک کمیسیونی را که به منزله یک لایحه قانونی قابل پیشنهاد به مجلس است برای این که در آزمایش نواقصش رفع شود موقتاً به موقع اجرا بگذارد و این را نمی‌توان عنوان انتقال حق قانونگذاری داد. بنا بر این نمی‌شود در این پیشنهاد رأی گرفت.

نائب رئیس - پیشنهاد آقای بهار قرائت می‌شود

(به مضمون آتی خوانده شد)

پیشنهاد می‌کنم ماده واحده به طریق ذیل تبدیل شود.

ماده واحده - مجلس به وزیر عدلیه اختیار می‌دهد که در مدت چهارده ماه با شور

کمیسیونی مرکب از پنج نفر که در مجلس انتخاب خواهد شد تشکیلات مرکز را تحت تجدید نظر قرار داده و تشکیل ولایات را نیز خاتمه دهند.

نائب رئیس - آقای بهار

بهار - بنده یادداشت‌های مفصلی تهیه دیده بودم راجع به اشتباهاتی که در تشکیلات جدید عدلیه شده است ولی بعد از آن که محسوس شد که آقای وزیر محترم عدلیه در مقابل اعتراضات ارقامی یا اعتراضات منطقی یا بالاخره اعتراضات حقوقی به شوخی جواب می‌دهند و به مناظرات شخصی شبیه می‌کنند مدافعات عمومی و کلی را لذا بنده یادداشت‌های خودم را برای اظهار نیاوردم و در جیب خودم پنهان کردم. خیلی متاسفم از این که غالب مسائلی که اینها جزواصول مسلمة هیئت اجتماعی مشروطیت بوده است به تدریج در نتیجه احساسات شخصی دارد پایمال می‌شود از آن جمله یک اصل مسلمی است که هیچوقت وزیر نباید یا به یک وکیل خواه در جز اکثریت باشد خواه در عداد اقلیت طرفیت شخصی بکند و بالاخره آن تعارضاتی که حق داده‌اند و کلا با هم بکنند وزیر عهده‌دار آن قبیل تعارضات بشود این هیچ سابقه نداشته است. این از اخلاق پارلمانی هم دور است. بنده به آقای داور فوق‌العاده ارادت دارم، اخلاص دارم، همیشه هم با ایشان دوست بوده‌ام ولی بی‌اندازه در جلسه گذشته و این جلسه متأثر شدم که ایشان سمت مهمی را که سمت وزارت است و باید بالاخره مخلوط با متانت باشد از دست می‌دهند و مثل یک نفر وکیل مدافع عصبانی طرف می‌شوند منتهی به جای این که با یک قیافه عصبانی طرف بشوند با یک قیافه مضحکه طرف می‌شوند با وکلا و این فوق‌العاده اسباب تأسف است باید ایشان جواب‌هایشان متین و در روی آن موضوعاتی باشد که به ایشان اعتراض شده است. اگر هم باید حملاتی کرد یا مغالطه کرد یا بالاخره بیانات مضحکه‌آمیزی کرد باید به عقیده بنده به عهده مدافعین ایشان واگذار شود باز برعکس می‌بینم مدافعین ایشان خیلی با متانت صحبت می‌کنند و خودشان در مدافعات داخل در شخصیات می‌شوند لهذا بنده یادداشت‌هایی را که یک قسمتش را آقای دکتر مصدق فرمودند و بیش از آنها بنده یادداشت داشتم که من باب تذکر می‌خواستم با آقای وزیر عدلیه و هواداران ایشان عرض کنم آنها را از ترس این که مبدا به بنده هم از این قبیل تعرضات بشود فعلا مسکوت عنه گذاشتم اتفاقاً انحلال عدلیه هم یکی از همان قضایایی است که مقرون با همان تأسف اولیه بنده است زیرا دیده می‌شود که هر قدر آن عمل مشحون به مصالح و هر قدر منجر به اصلاحات عمده بشود تکافو با آن یک ضرری که از شکل شروع به کار به ضمانت‌های مشروطیت وارد شده است

نخواهد کرد بالاخره یک وزیری که هنوز به مجلس شورای ملی معرفی نشده است و یک مملکتی که انقلاب درش نیست مملکتی که با اصول تکامل و قانونگذاری و اصول متانت دارد راه می‌رود این وزیر محترم قبل از این که به مجلس شورای ملی معرفی بشوند یک دفعه می‌آیند و یک وزارتخانه را که زندگانی یک ملتی در دست او است به کلی منحل می‌کنند. شب خواب می‌بینند و فردا عدلیه را منحل می‌کنند. در انحلال عدلیه مفاسدی که مترتب می‌شود آنها را جلوی چشم نمی‌آورند استقلال قطعی و حتمی قضاوت را که یکی از امور روشن و بدیهی است و هر طفلی می‌داند که قاضی تا متکی به یک مبادی ثابتی نباشد نمی‌تواند قضاوت بکند این استقلال را از بین می‌برند. در نتیجه آن انحلال بدوی و بی‌سابقه قانون استخدام را که پس از سال‌ها گفت و شنود پس از سال‌ها گفت و شنود پس از آن‌که برخلاف عقیده آقای یاسایی جنجال احزاب در این مملکت به جایی رسید که بالاخره کمیته تشکیل دادند و بالاخره اشخاصی را زدند و در توی خیابان کشتند برای این که به مقامات اداری دخل و تصرف نشود، بعد از این محسوس شدن بدبختی‌های اخلاقی که در نتیجه نبودن قانون استخدام در این مملکت محسوس شد بعدها از آن‌که ما می‌دیدیم که هر سه ماه یک مرتبه یک وزیری می‌آید و تمام اعوان و انصار و بستگان خودش را داخل در یک وزارتخانه می‌کنند و تمام مستخدمین نجیب با شرف را بیرون می‌ریزد، بعد از آن‌که دیده شد که مستخدمین ادارات به واسطه عدم استحکام مبانی اداری خودشان متشبث به هر رذیله و فضیحتی می‌شوند آمدم در دوره چهارم یک قان استخدامی نوشتیم. بالاخره این قانون استخدام زاییده شده احتیاجات هیجده ساله مشروطیت بود. قانون استخدام برخلاف انحلال عدلیه و سایر قضایایی که یکی دو ماه است دیده می‌شود از روی احساسات نبود. زاییده شده یک خیالات مخصوصی که مربوط باشد به چهار پنج نفر و نتیجه او هم منجر بشود به مقاصد شخصی نبود بلکه قانون استخدام نتیجه احتیاجات و زاییده شده اختیارات مبرهه هیجده سال مشروطیت بود و مربوط به تقلید هم نبود زیرا در نوشتن قانون استخدام فوق‌العاده احتیاجات مملکت و آن حالات اجتماعی مخصوصه مملکتی در نظر گرفته شد و این قانون نوشته شد. اگر این قانون بد بود باید آن را بیاورند در مجلس اصلاح کنند این انحلال لغتی و این خوابی است که وزیر محترم دیدند ضرر دومش قضیه قانون استخدام بود. قانون استخدام را این عمل به باد داد این عمل قانون استخدام را محو کرد و لو به قول آقای یاسایی برای خاطر این که در آینده احزاب ایجاد شود و احزاب به طمع استخدام در ادارات دولتی دور هم جمع شوند و احزابی ایجاد شود بنده بیزار

هستم از آن احزابی که به طمع نوکری دولت می‌آیند و دور هم جمع می‌شوند بر فرض این که قانون استخدام مضر هم باشد نباید از این راه قانون را لغو کرد زیرا این انحلال یک مبارزه بود با مجلس چهارم و پنجم و ششم که قانون استخدام را نوشته بودند و آن را به رسمیت قبول کرده بودند. این هم ضرر دومش بود.

آقای وزیر عدلیه در ضمن نطقشان می‌فرمایند که مقصود ما این است که در آتیه درب عدلیه بسته شود و فقط باز باشد به روی محصلین حقوق. بنده از ایشان سوال می‌کنم بعد از آن که ایشان این ضمانت ثابت را یعنی بالاخره استقلال یک وزارتخانه را که وجود داشته است و وزیر داشته است ادارات داشته است این استقلال را از بین بردند از کجا مطمئن هستند ایشان که بر فرض یک عدلیه صحیحی به عقیده خودشان تشکیل بدهند و مملکت هم به عقیده خودشان شروع به گلستان شدن بکند آن وقت یک وزیر دیگری نیاید و مثل ایشان یک خواب دیگری نه بیند؟! از کجا مطمئن می‌شوند که اقلاً این ضمانت‌های اجتماعی و این اصول مسلمه که بالاخره اسباب زندگی و معاشرت و رفت و آمد و قانونگذاری و انتخابات و نوکری دولت و تمام اینهایی که در طرز زندگانی ماها هست این اصول را که امروز دارند یکی یکی برهم می‌زنند از روی احساسات از کجا اطمینان دارند با این که باقی اصول را در آیند دیگران نیابند و به هم نزنند!! بنده ثابت می‌کنم یکی از اصولی را که انحلال عدلیه به این طریق به هم زده است اصل آزادی بوده است. آزادی فکر و عقیده را هم آقای وزیر عدلیه که باید حامی آزادی فکر و عقیده باشند به هم زدند و کشتند... شیروانی - این طور نیست.

بهار - قضیه سانسور کردن اظهارات مخالفین و آن جواب‌هایی را که به آقای دکتر مصدق دادند بالاخره مطلب را معلوم و ثابت می‌کند. آقای وزیر عدلیه می‌فرمایند که چیز غریبی است یک کسی می‌آید و شروع به یک کاری می‌کند دیگران می‌نشینند و تنقید می‌کنند و این را با یک تعجبی بیان کردند و بالاخره فرمودند تا ما این فکر را نکشیم کارها اصلاح نمی‌شود. یعنی چه!!...

شیروانی - صحیح است.

بهار - در مملکت مشروطه و بالاخره در یک مملکتی که می‌خواهد برطبق اصول جدید عالم تمدن زندگانی کند، در ممکتی که جنابعالی در هر یک از نقطه‌های نان ده

دفعه به وکلایی که سنشان از شما زیادتر است حمله می‌کنید و خودتان را متجدد می‌خوانید در این مملکت چطور پس باید زندگانی کرد؟! اگر یک کیس وزیر شد همه باید بروند و وزیر عدلیه بشوند؟ باید بنشینند و ایشان بروند کارشان را بکنند اگر خوب کار کردند آن وقت از ایشان باید حمایت کرد و اگر هم کسی در کارشان اشتباهاتی دید باید به ایشان بگوید و متذکر بشود. پس چرا این فکر را باید کشت آقای شیروانی؟!...

شیروانی - حالا می‌آیم و عرض می‌کنم.

بهار - و از بین برد؟ چرا باید مدیران چرایی را رفت و دید و خواهش کرد که این نطق را چاپ نکنند؟! این اصولی است که بالاخره تجدد و تمدن در این مملکت آورده است؟! بنده نمی‌دانم. بالاخره در این قسمت‌ها وارد نمی‌شوم زیرا میل هم ندارم که این قضایا تکرار شود خیلی هم بنده به آقای وزیر عدلیه ارادت دارم و فوق‌العاده هم میل دارم که عدلیه مطابق آمال‌شان اصلاح شود اگر نتیجه معکوس حاصل نشود. این پیشنهاد بنده بالاخره راجع به پیشرفت کار خود آقای وزیر عدلیه است. بنده در این شهر می‌بینم و محسوس شد در آن روز اولی که ایشان آن اقدام را کردند چون مربوط به احساسات بود و مربوط به یک گفتگوهایی بود که از چند سال قبل به این طرف راجع به خرابی عدلیه پیش آمده بود افکار عمومی و جراید ملی همه با ایشان موافق بودند. آن بود که در آن روز سنگینی بار ایشان محسوس نشد لکن امروز دیده می‌شود همه آقایان هم شاید می‌فرمایند که افکار عمومی، افکار عمومی که بالاخره قاعده زندگانی همه ماها است و هر قدر هم بخواهیم منکر بشویم که چرا افکار عمومی نمی‌فهمند و عامی هستند و باید توی سرشان زد برعکس باید اقرار کرد که افکار عمومی هست و احساسات آنها فوق‌العاده در قضایا مؤثر است و یک شعور مخفی در ملت هست که در تمام قضایا قضاوت می‌کند و قضایا را با خون سردی تلقی می‌کند در اول هم چیزی نمی‌گوید و وقتی هم که دید معایب آن به روز کرد انتقاد می‌کند و وقتی هم انتقاد کرد این انتقاد و این مقاومت مخفی بالاخره کوه را هم از جلو خواهد کند. پس ما اگر بخواهیم اصلاحاتی بکنیم باید سعی کنیم که این مقاومت مخفی افکار عمومی را متوجه خودمان بکنیم و طرفدار خودمان قرار بدهیم. امروز بنده می‌بینم مردم این مملکت (تهران را که می‌بینم سایر جاها را خبر ندارم ولی البته مرکز نمونه سایر ایالات و ولایات است) دارند انتقاد می‌کنند نسبت به این قضیه و اصول اعتراضات و افکار عمومی روی این است که بسیار خوب عدلیه را منحل گردید خوابی دیدند و منحل شد و مجلس شورای ملی هم نظر به این که برای دفعه

اول می‌خواست امتحان بکند و ببیند یک نفر جوان جوای نام می‌تواند یک کار بزرگی را بکند یا نه ساکت شد و صبر کرد و اجازه داد اما خوب در عمل چرا باید قهرمان عدلیه ما، مصلح عدلیه ما بایستی اراده شخصی خودش را قائم مقام قوانین و موضوعات و اصول مقرر مملکتی قرار بدهد؟ چرا باید یک نفر مدافع وزیر محترم عدلیه رفیق محترم بنده آقای شیروانی و همچنین آقای یاسابی بیابند در پشت تریبون و به یک عده اشخاصی که سال‌ها خدمت کرده‌اند و در میان آنها البته خوب هم بوده غیر خوب هم بوده بدون محاکمه بگویند اینها همه دزدند. چرا؟ نباید یک وکیل بدون محاکمه بدون این که در یک محکمه ثابت شده باشد خیانت یا دزدی یا عدم صلاحیت یک جمع یا یک قومی یک دفعه از پشت تریبون یک کلمه دزد به آنها پرتاب کند. برای این که این قضایا تکرار و تجدید نشود، حالا برای این که بدون جهت به یک جمع کثیری از هموطنان فاضل خودمان که بیست سال است به یک وزارتخانه که در این مملکت سابقه نداشته است سابقه داده‌اند و بالاخره ورزش کرده‌اند و فکر و هوش به خرج داده‌اند و وزرای فاضل در آنجا زحمات کشیده‌اند و یک وزارتخانه مهمی شده است و چندین دوره مجلس قانون برایش وضع کرده‌اند و یک وزارتخانه شده بود که مکرر در پشت همین تریبون وزرای عدلیه می‌گفتند و وزارت عدلیه یک معایبی دارد ولی وقتی که آن را در جلوی سایر وزارتخانه‌ها بگذاریم اقرار بکنید که از همه قانونی‌تر و منظم‌تر و مرتب‌تر است حالا برای این که به یک همچو وزارتخانه که اعضای آن هم در مجلس هستند و هم در میان ملت هستند و اغلب از فضلا و علما و مردمان دانشمند هستند یک دفعه کلمه دزد گفته نشود و این کلمه بی‌محابا و بی‌پاک یک مرتبه به طرف آنها پرتاب نشود ما آمدیم و این پیشنهاد را دادیم و گفتیم که تا به امروز هرچه شده است شده است از این به بعد آقای وزیر عدلیه بیابند با ما موافقت کنند برای این که جلوگیری شود از انتقادات مردم. برای تشفی آن اعضا صالح و خادم عدلیه که خودتان هم اقرار می‌کنید که در عدلیه وجود داشتند و برای این که مذاکراتی برخلاف اراده واحده وزیر عدلیه زیادتیر از این در این پیشنهاد نشود و ایشان از این مقصود مقدس‌شان (به قول خودشان) باز نمایند بیابند و موافقت کنند و همین امروز آقایان رأی بدهند یک کمیسیون پنج نفری از خود مجلس از دوستان خودشان هر کس را خودشان کاندیدا می‌کنند (چون اکثریت دارند) هر کس را که اکثریت میل دارد انتخاب کنند خوشان هم بشوند ششم آقای معاونشان هم بشوند هفتم بنشینند و کار کنند ما هم دیگر کاری با آنها نداریم که هر روز تفتیش کنیم یک کمیسیونی از مجلس شورای ملی بنشینند و اموری را که در آینده می‌خواهند بکنند این

اشخاص بکنند و اگر هم مورد انتقاد واقع می‌شوند این انتقاد توزیع بشود بین این عده و نوک مخروطی او متوجه وزیر عدلیه تنها نشود زیرا خطرناک است. پس بهتر این است که توزیع به شود تا در این بین آقا هم موفق بشوند اصلاحاتی را که در نظر دارند از پیش ببرند و اگر چنانچه این پیشنهاد پذیرفته نشود باید یک دلایلی در مقابل این اظهارات گفته شود و آن دلایل هم نباید مخفی باشد و این طور نباشد که بگویند چون آقای دکتر مصدق نیامده‌اند رئیس تمیز بشوند پس هرچه ایشان می‌گویند نباید گوش داد. خیر نباید این جور بشود. باید حقیقتاً ایشان به ما بفهمانند که به چه مناسبت اراده شخصی ایشان در محو سابقه اشخاص، در خوب و بد کردن قضاوت در برهم زدن قانون استخدام، در جلب کردن اشخاص نالایق و غیرصالح در نوشتن قوانینی که هر ماده‌اش با ماده دیگر متناقض است و بالاخره تمام اینها با قوانین و اصول تناقض دارد در تمام اینها چرا باید فقط اراده شخصی ایشان حاکم باشد؟ ایشان چه علاقه به این کار دارند؟ چه بهره از این کار می‌برند؟ جز این که انتقادات متوجه شخص ایشان بشود دیگر چه فایده ایشان از این اقدامات فردی و شخصی و اراده کیف ما بشایی و این کلمه بی‌معنی (من) می‌برند از این کلمه بی‌معنی (من) از این لفظ چه استفاده ایشان می‌کنند؟ بالاخره گفتن این لفظ (من) در یک موقعی است که ملت این کلمه را با اقتداراتی که دارد به خودش نسبت بدهد ولی یک مملکتی که وضعیت معلوم است همه پریشان هستند و تناسب کارهایشان هم با هم معلوم است باید مراعات کرد و آقای وزیر عدلیه نگویید من همه این کارها را می‌کنم. این کار خودش مانع پیشرفت مقاصد این من می‌شود این گفتن (من) مقاصد آقای وزیر عدلیه را فلج خواهد کرد، ایشان آمدند و یک کودتایی کردند در عدلیه و یک قدم‌هایی هم تا امروز برداشتند. حالا از این ساعت بیابند و موافقت بفرمایند و در تحت نظر یک کمیسیون (بی‌جهت نجسبید که آقای دکتر مصدق و آقای مدرس شما بیابید و داخل در کمیسیون بشوید) موافقت بفرمایید این کمیسیون از مجلس انتخاب بشود و این کار را انجام بدهند و بی‌جهت آقای مدرس و دکتر مصدق را نگویند که داخل در کمیسیون بشوید...

وزیر مالیه - چرا؟

بهار - چرا ندارد برای این که یک وزیری شب خواب دیده است یک کاری کرده است بدون اطلاع بنده و شما (یادداشتای شخصی شما را هم بنده شنیدم که با آن وزیر مرقوم فرموده بودید حالا نمی‌خواهم اینجا بگویم) آن وقت به چه دلیل بنده و شما بیابیم مسؤل عملیات ایشان بشویم؟ ایشان یک کارهایی کرده‌اند خودشان را در معرض هجوم اعتراضات قرار داده‌اند و یک بنایی را خراب کرده‌اند و بنای جدیدی هم جایش

نگذاشته‌اند حالا لااقل احساسات عمومی را هم خودشان تخفیف بدهند پس حالا که این قضایا و حادثیت مطلب و تندتندی مطلب متوجه شما می‌شود ما دیگر چرا شریک بشویم آقای دکتر مصدق و مدرس وکیل هستند و وظیفه وکالت‌شان را باید در مجلس شورای ملی عمل کنند.

البته هر وقت مجلس شورای ملی این اشخاص را انتخاب کرده بنده از ایشان استدعا می‌کنم که تشریف ببرند. اما حالا ایشان ما را دعوت کنند که برویم و با ایشان بنشینیم این کار صحیح نیست. شما هم اگر جای آقای مدرس بودید قبول نمی‌فرمودید بالاخره بنده این استدعا را دارم که آقایان موافقین آقای وزیر عدلیه این قضیه را دقت بفرمایند سعی کنند همان طوری که در جلسه سابق گفتیم حالا هم تکرار می‌کنم که قضایا عاقلانه از پیش برود و اگر این مراعات‌ها نشود و اگر مثل جلسه قبل نخواهند بگذارند مخالفین حرف‌هایشان را بزنند و بالاخره به کفایت مذاکرات رأی بدهند...
آقاسید یعقوب - دیگر دارید بی‌لطفی می‌کنید حالا که دارید حرفتان را می‌زنید.

بهار - که ما مجبور بشویم در ضمن پیشنهاد حرف بزنیم برای این که این مسائل با ملایمت پیش برود باید همراهی کنند یا این پیشنهاد. چون این پیشنهاد بالاخره در تحت نظر خود آقای وزیر عدلیه و اکثریت مجلس است و بالاخره با نظر خود ایشان است والا باز آن کلمه آخری را عرض می‌کنم که بنایی که با احساسات درست بشود با احساسات هم خراب خواهد شد این اصل مسلمی است و هیچ شک و شبهه هم درش نیست مگر این که مخرب برود و آن وقت معمار و مهندس بیاید و خرابی‌های او را اصلاح کند والا اگر بنا باشد مخرب بیاید بگوید خیر همان طور که خودم خراب کردم خودم هم باید اصلاح کنم تاریخ به ما نشان داده است که این طرز پیشرفت نخواهد کرد و تا آخر دوام نخواهد نمود.

نائب رئیس - آقای شیروانی

شیروانی - به شهادت نماینده محترم بنده همیشه در زندگانی‌ام شاید در این هفت هشت ده سال که با ایشان ارتباط قلمی و قدمی داشته‌ام همیشه سعی کرده‌ام که رعایت ادب و شیخوخیت ایشان را در همکاری بکنم...

بهار - متشکرم

شیروانی - و البته امروز هم آن رویه معمولی خودم را تعقیب خواهم کرد. یادداشت‌هایی را که آقای بهار اشاره فرمودند خیلی مسرور هستیم که فرمودند در جیب‌شان گذاشتند و خواندند ولی بنده تصور می‌کنم چیزی دیگر نگفته‌اند است.

هم امروز دیدیم و هم دیشب خواندیم. البته خوب اشخاص حق دارند در زندگانی مبارزه بکنند و حیثیات خودشان را حفظ بکنند. این مبارزات همیشه در تمام طبقات و در تمام مملکت هست یک طبقه می‌آید جلو آن یکی می‌رود عقب. حربه‌ها هم مختلف است. یکی حربه عمل در دست می‌گیرد. یکی قلم در دست می‌گیرد و جلو می‌رود. یکی به فحش تشبیه می‌کند. بالاخره تشبیهات هم انواع و اقسام دارد. بنده تقدیس می‌کنم اشخاصی را که با مبارزه افکار خودشان را از پیش می‌برند و همیشه هم مایل هستم که هر طبقه با مبارزه افکار خودش را از پیش ببرد. یک اظهار لطفی ایشان با آقای وزیر عدلیه فرمودند که با ایشان دوست هستند و از اول تا آخر هفت هشت جا اسم بردند دوستی‌شان را بلی.

دوستی‌های آقای ملک با ماها همیشه این جورها بوده است که ما مجبور هستیم همیشه در مقابل ایشان بخندیم چاره دیگر نداریم. در هر صورت در عین حالی که ایشان اظهار دوستی می‌کردند و کلا را تحریک می‌فرمودند بر علیه وزیر عدلیه که چه معنی دارد یک نفر وزیر این طور حرف بزند و تعرض بکنند؟ در صورتی که تصور می‌کنم در بین تمام وزرایی که آقای ملک در زندگانی‌شان توی این مجلس دیده‌اند هیچ وزیری به خون سردی ایشان و به متانت و ادب ایشان پشت این تریبون حرف نزده است و در عین اظهار لطفی که به آقای داور فرمودند خواستند یک رک حساسی را پیدا کنند و سایرین را تحریک کنند. بنابراین دوستی آقای ملک گاهی برای ما گران تمامی می‌شود. حقیقت این قضیه باید حل بشود برای این که ما دارای یک فکری هستیم و مخالفین ما هم دارای فکر متضاد آن. مخصوصاً یک روزی در آنجا که صلاحیتش از همه جا بیشتر است باید این فکر حل بشود. یک عده از امثال آقای دکتر مصدق و همین طور آقای ملک هم که عقیده ایشان را تأیید کردند معتقدند که یک مملکتی همیشه در محاصره یک مواد اصولی که اسمش قانون است منجمد باقی بماند و تکان بخودش ندهد. این عقیده یک عده‌ای است یک عده هم که بنده از آنها هستم عقیده‌شان این است که مهم‌ترین قوانین دنیا باید برای مصلحت مملکت وضع شود و هر وقت که استشمام برای مملکت کرد آن قانون را باید زیر پا گذاشت و لگد کرد. یکی از آن قوانینی که بنده عقیده‌ام این است که باید همین معامله را با آن کرد و همراه قانون استخدام قضاوت فرستاد قانون استخدام کشوری است. برای این که باید بالاخره یک روزی بنده و جنابعالی در مجلس شورای ملی بنشینیم و این موادی را که فرمودید روی افکار عمومی در دوره چهارم وضع شده و روی احساسات نبود که حالا یا احساسات برود حساب کنیم و ببینیم که ضرر این قانون برای این مملکت

چقدر است. وقتی که ضررش را فهمیدیم دیگر سیاست استخدامی و اینها از بین می‌رود و خود مملکت منحلش می‌کند و آن روزی که مملکت یگر طاقت آن را نیاورد نتوانست زیر بار سنگین آن تحمل کند از بین می‌رود و لواین که آقای دکتر مصدق هزار من زنجیر هم بگردنش بیندازند باز می‌رود پی کارش و همین طور که در عمل دیدیم. مگر ما می‌خواستیم که این وضعیات پیش بیاید؟ پنج سال بیشتر آقای دکتر مصدق از فارس تلگرافاتی کردند و ابدأ راضی نبودند که این وضعیات پیش بیاید و مخالفت کردند ولی سیر طبیعی را که نمی‌شود جلوگیری کرد. موقتاً می‌شود اما جلو سیر طبیعی را عرض کردم نمی‌شود گرفت ولی تنقید می‌شود کرد، فحش می‌شود داد، شب‌نامه می‌شود انداخت، این کارها را می‌شود کرد، بلی، اینجا یک نوحه سرایی‌هایی فرمودند راجع به این قانون استخدامی که بالاخره باید آن را حفظ کنیم و بنده همان طور که گفتم نوحه سرایی وقتی می‌کنم که واقعا قانون استخدام به این صورت و به همین حال باقی بماند بالاخره باید یک روزی آمد و آن هم را هم اصلاح کرد. باید دید اساساً دیگران چه قسم زندگانی من در آوردی اختراع کنیم. باید دید ممالکی که در ظل قانون زندگانی می‌کنند چه قسم کار می‌کنند ما یک نظامنامه داخلی برای خودمان داریم که از روی یک نظامنامه در بیست سال پیش از این ترجمه شده که آن هم مال چهل سال قبل بوده است. بنده عقیده‌ام این است که یک قسمت از مواد آن مضر است یکی از مضرات آن این است که الان سه چهار جلسه است (اول آقای تقی‌زاده مبتکر این کار شدند بعد آقای دکتر مصدق) که در پیشنهادات سه ساعت چهار ساعت حرف زده می‌شود بالاخره این مملکت اگر این رویه را که آقایان ابتکار کرده‌اند که وقتی مجلس مذاکره در یک موضوعی را کافی دانست و داخل در پیشنهادات شد دوباره در پیشنهادات مذاکرات را از سر بگیریم آقای دکتر مصدق تصدیق بفرمایند که نه تنها مجلس ششم موفق به قانونگذاری و خدمت و خدمت به مملکت نمی‌شود هفتاد دوره دیگر هم نمی‌تواند قانونی وضع کند و به مملکت خدمت کند باید جلو این کار را گرفت. چهار دوره هم هست که ما هی در کمیسیون‌ها نظامنامه داخلی را اصلاح می‌کنیم ولی در اینجا آن لوطی که بگذارد از اینجا بگذرد کیست؟ می‌فرمایند قانون قانون را نمی‌گذارید بگذرد. ممکن نیست با این ترتیب قانون بگذرد. از روی چه فلسفه اختیار به کمیسیون عدلیه دادید؟ برای همین رویه‌ها بوده. ما در یک ماده چندین جلسه است داریم حرف می‌زنیم. آیا می‌توانیم هزارها ماده قانون عدلیه را از مجلس بگذرانیم آن هم به این طریق و با این پیشنهادها؟! پس ما حالا باید بگوییم که چون آن نظامنامه بیست سال قبل ترجمه شده تا

روز قیامت هم باید باشد؟ نه بلکه بنده عقیده‌ام این است که غیر از قانون اساسی که آن هم با یک فرمول خاصی باید تعبیرش داد تمام قوانین را در موقع احتیاج و در هر روزی می‌شود تغییر داد. آقای ملک می‌فرمایند که اصول را همیشه باید محترم شمرد و در اطراف اصول خیلی صحبت کردند. بنده متأسف هستم که گاهی در این مملکت مسائل فراموش می‌شود، تاریخ فراموش می‌شود بنده اوراق و اسناد و روزنامه‌هایی در دست دارم که یک روزی برخلاف تمام این اصول نوشته شده است شش سال هم رأی دادند فترت باشد، اساس مشروطیت تعطیل باشد، وکیل هم یک عده انتخاب شده بودند آقای ملک هم بودند بنده یاد ندارم که خیلی اظهار عقیده برای حفظ اصول کرده باشند و شاید یکی از میرزین آن عهد هم بوده...

مدرس - چرا آقا گفتیم.

شیروانی - بلی. شش سال فترت طول کشید و در یک مواقع خطرناک در موقع تهاجمات خارجی در وقتی که حالا دیگر اسم آن مواقع را ما نمی‌خواهیم ببریم... بهار - کی، آقا توضیح بدهید.

شیروانی - در یک همچو موقعی آقای ملک عقیده داشتند که باید مشروطیت تعطیل شود...

بهار - دروغ می‌گویید آقا
شیروانی - شما دروغ می‌گویید...

(همهمه نمایندگان صدای زنگ)

شیروانی - شما حرکت کرده‌اید از قرارداد. شما عقیده داشتید که مشروطیت این مملکت شش سال تعطیل بشود. من نمی‌دانم آن روز چرا اصول را حفظ نمی‌کردید امروز که جامعه می‌گوید باید عدلیه منحل بشود باید بشود؟!...

مدرس - پس کی حفظ کرد اصول را کی قرار داد را به هم زد؟

شیروانی - آقای ملک در دوره پنجم خیلی برای اصول و حفظ آن حرف زدند ولی بالاخره آن اصولی را که شما می‌پسندید یک عده دیگر نمی‌پسندند آقای ملک در دوره پنجم یک مرتبه اینجا راجع به افکار عمومی حرف زدند با یک بیانات شیرینی قطره‌های باران را جمع کردند در نه‌های خیلی کوچک و بعد یک نهر بزرگ و یک سیل بزرگی تصور کردند و فرمودند که این وضعیت در مقابل این سیل نمی‌تواند دوام بیاورد و آن افکار عمومی آن روزشان با افکار عمومی دیشب شان خیلی فرق دارد بالاخره در آن روز گفتند این حرف را ولی بعد حقیقتش ثابت نشد و در عمل تردید شد...

مدرس - تردید نمی‌شود. پرده را بردار و ببین.

شیروانی - افکار عمومی در تشخیصات می‌دهند و افکار عمومی را طوری تشخیص می‌دهند و بعضی‌ها جور دیگر جلوه گر می‌کنند یک افکار عمومی هست که امنیت می‌خواهد، قشون می‌خواهد، عدلیه خوب می‌خواهد، معارف خوب می‌خواهد: آزادی به معنی حقیقی می‌خواهد، (یعنی تعرض به آزادی دیگری نشود) مالیه پر می‌خواهد و بالاخره مملکت آباد می‌خواهد ولی یک افکار عمومی هم هست که ارادت شخصی را می‌خواهد و میل دارد که سیاست او پیش برود هرچه می‌خواهد بشود! بنده آن افکار عمومی را که آنها می‌خواهند نمی‌خواهم بنده وکیل ولایات هستم و طرفدار افکار آنها هستم افکار عمومی ولایات امروز امنیت قضایی و امنیت جانی می‌خواهد. امروز دیگر مملکت طاقت ندارد صبر کنند. طاقت ندارد زیر بار حرف برود. بیست سال برای مملکت حرف زده شد. کافی است. شرحی آقای ملک راجع به صلاحیت اشخاص اینجا گفتند که اشخاص صالح ظاهرالصلاح خوب با تربیتی را از عدلیه بیرون کردند بنده در این باب زیاد حرف نمی‌زنم و فقط آن افکار عمومی حقیقی و آن افکار عمومی توده را شاهد بین خودم و آقای ملک قرار می‌دهم. آقای ملک راجع به پیشنهادشان فرمودند که این پیشنهاد را قبول بفرمایید بنده چون اطلاع دارم که ایشان ده پانزده تا پیشنهاد کرده‌اند و شاید هم عقیده ندارند که قبول بشود و میل دارند قدری در روی کار صحبت بفرمایند از این جهت بنده راجع به پیشنهاد ایشان عرضی ندارم اینجا فرمودند که باید یک نوعی عمل کرد که سوابق خدمات چندین ساله اشخاص از بین نرود. بنده تقدیس می‌کنم عواطف آقای ملک را نسبت به رفقایشان که حقیقتاً در فکر این هستند که یک عده از رفقایشان را که در عدلیه هستند سوابقشان محفوظ باشد. این فکر را تقدیس می‌کنم ولی بنده اصلاح عدلیه را برحفظ حقوق اشخاص کاملاً ترجیح می‌دهم اگر عدلیه حقیقتاً اصلاح شد چند صد نفر هم بی‌نان بشوند و فدای اصلاح عدلیه بشوند آقای ملک وجداناً باید اجازه بدهند. می‌فرمایند اجازه بدهید که ما انتقاد کنیم و چرا گفتند مذاکرات کافی است. بنده عرض می‌کنم که انتقاد خیلی خوب است و بنده هم تقدیس می‌کنم این فکر را و آقای ملک هستم حقا یکی از منتقدین - خوب و زبردست و قوی هستند ولی فرق است بین انتقاد و اشکال تراشی. اگر آقای ملک حقیقتاً می‌خواهند انتقاد کنند و مانع پیشرفت یک مسأله نشوند بنده تصور می‌کنم در ضمن یک نطق دو نطقی که در مجلس می‌شود و مقالاتی در جراید نوشته می‌شود می‌شود افکارشان را اظهار بکنند و اینها مانع از انتقاد نیست ولی بنده تصور

می‌کنم اگر یک مخالفتی پیش آمده است این طور احساس شده که نظر ایشان تنها انتقاد خالص نیست. در هر صورت ایشان در خاتمه فرمایشاتشان فرمودند که هر چه با احساسات بیاید با احساسات هم می‌رود بنده خلاف این را عقیده دارم و برخلاف تجربه کرده‌ام و معتقدم که با احساسات باید مملکت اصلاح بشود. یکی از نمایندگان - تنفس داده نمی‌شود؟

نائب رئیس - رأی می‌گیریم...

یاسایی - آقای بهار تهمت زده‌اند به من باید توضیح بدهم. اجازه بدهید.

افسر - باید جواب پیشنهاد آقای بهار داده شود چون آقای شیروانی فرمودند راجع به پیشنهاد عرضی ندارم.

بهار - مطابق نظامنامه توضیح دارم.

نائب رئیس - بفرمایید

بهار - خیلی متأسفم که در موقع صحبت آقای شیروانی بنده عصبانی شدم زیرا حق این بود که ایشان در موقعی که اظهار می‌فرمودند صریح بگویند که در فلان مورد تو نوشتی که مملکت باید شش سال فترت بشود چون مبهم فرمودند بنده حقیقتاً متأسف شدم از این که عصبانی شدم و اها این که فرمودند رفقای خودشان را که در عدلی بوده‌اند و بیرون کرده‌اند می‌خواهند حفظ کنند. این یک صحبتی بود که ممکن بود برای آقایان نمایندگان اسباب اشتباه بشود بنده عرض نکردم که چرا یک اشخاصی را بیرون کرده‌اند یا یک شخص را قبول کرده‌اند. عرض کردم که یک اشخاصی که هفده هیجده سال در این مملکت خدمت کرده‌اند نوکر دولت بوده‌اند نباید بدون رسیدگی و محاکمه گفت که اینها دزدند آن هم در پشت تریبون در یک مقام رسمی. یک کلماتی که حال یک حکم را دارد و از طرف یک قاضی باید گفته شود بدون محاکمه نباید به مردم گفت. نباید به قضات (خوب یابد) گفت (دزد) آن هم بدون محاکمه و اما خود بنده نه یک نفر قوم و خویش در عدلیه دارم نه یک نفر وابسته و نه بالاخره علاقه دارم که عدلیه با چه قوانینی جریان پیدا کند. یک محاکمه هم بنده در عدلیه داشتم که قبل از اینها در نتیجه یک قضایای سیاسی و غیر سیاسی محکوم شده‌ام و پولش را هم ماه به ماه دارم از حقوق می‌دهم و هیچوقت هم از آقای وزیر عدلیه تقاضایی نکرده‌ام و مرادم این بود که نسبت بد به اشخاص داده نشود بدون محاکمه.

نائب رئیس - رأی می‌گیریم به پیشنهاد آقای بهار یاسایی - آقا اجازه بدهید. ایشان تهمت به من زدند

نائب رئیس - سابقه این است که یک نفر موافق و یک نفر مخالف حرف می‌زند.

رای می‌گیریم آقایانی که پیشنهادها آقای بهار را تصویب می‌کنند قیام فرمایند.

(عده قابلی قیام نمودند)

وزیر عدلیه - بنده تصور می‌کنم که آقایان یک قدری در خط افراط و تفریط افتاده‌اند و طرفین قضیه برای آقایان به یک صورت خاصی جلوه‌گر شده اولاً اگر فراموش نفرموده باشند اصل این که اعضا یار که و قضاوت نباید اهل محل باشند این فکر را بنده در مواد نوشته‌ام و البته به عقیده خود بنده خوب هم بوده است که این کار را کرده‌ام

آقا سید یعقوب - خوب نبوده است

وزیر عدلیه - بله آقای آقا سید یعقوب. حالا عرض می‌کنم یک عده از آقایان در این موضوع نظر مخالف اظهار می‌کنند و به آن معنی که اظهار می‌کنند راست است ولی ممکن است در بعضی که اظهار می‌کنند راست است ولی ممکن است در بعضی مواقع یک اشکالاتی تولید بشود شما که نمی‌گویید حکماً قاضی باید اهل محل باشد بلکه مقصودتان این است که اگر کسی اهل محل هم هست در صورتی که به درد بخورد این مانع نباشد اما این مسأله چندان مهم و اساسی نیست چون اگر بنده این مسأله آن اندازه اساسی بود مبتکر آن که خودم بودم می‌آمدم اینجا می‌ایستادم و می‌گفتم آقایان بنده که این فکر، هیچ کار دیگری نمی‌شود کرد و این یکی از مسائل مهم است ولی آن اندازه که آقایان می‌فرمایند مهم نیست حالا برای این که جمع بین نظریه آقایان بشود نباید روی این فکر ایستادگی کنیم که اگر خدای نخواست قاضی از محل باشد عالم به هم می‌خورد خیر ابداً...

زوار - اگر نباشد هم عالم به هم نمی‌خورد

وزیر عدلیه - بلی اگر نباشد هم عالم به هم نمی‌خورد بنابراین در هر حال اطمینان می‌دهم به آقایان که خود بنده در عمل حتی‌الامکان آن فکر اولیه خودم را تعقیب کنم یعنی اگر بنا شد یک اشخاصی در یک محلی بودند و خوب بودند آنها را در آن محل بگذارند مدتی سرکار باشند تا وقتی که بتوانند ورزش کنند و آن وقت بفرستیم‌شان به جای دیگر ولی اگر یک مواردی هم پیدا شد چنانچه در بعضی از سابقین عدلیه به همین اشکال برخوردیم اشخاصی که بدون گفتگو و کاملاً در مدتی که در یک محلی بوده‌اند خیلی خوب رفتار کرده بودند و رضایت اهل محل را جلب کرده بودند و همه هم به آنها توجه دارند...

روحي - عكشش را هم بفرمایید

وزیر عدلیه - بنده عکسش را نمی‌آورم خواه محلی باشد خواه غیر اهل محل بنابراین بنده دیدم اشخاصی که اهل محل بوده‌اند و مدت‌ها هم خدمت کرده‌اند و خوب هم خدمت کرده‌اند آنها را نمی‌توانم حاضر کنم زیرا حاضر نیستند و وضعیت‌شان هم طوری است که نمی‌توانند به خارج بروند اگر در یک مواردی به این اشکالات برخوردیم نباید جدیت کنیم و باید طرفین قضیه را رعایت کرد بنابراین از آقایان خواهش می‌کنم به حرارت خود نیفزایند و بگذارند قضیه بگذرد

بعضی از نمایندگان - رأی بگیرید

یک نفر از نمایندگان - یک مرتبه دیگر قرائت شود.

(پیشنهاد سابق مجدداً قرائت شد)

نائب رئیس - رأی می‌گیریم به این پیشنهاد آقایان موافقین قیام فرمایند

(اغلب برخاستند)

نائب رئیس - تصویب شد - آقای حاج شیخ بیات پیشنهاد ختم جلسه را کرده‌اند مخالفی نیست؟

عراقی - بنده مخالفم

نائب رئیس - بفرمایید.

عراقی - مخالفت بنده برای این است که لایحه عدلیه تمام شده است و چیزی ندارد زیرا ماده واحده که تصویب شده تبصره بعدش هم که تصویب شده ماده الحاقیه مانده و فقط یک رأی باقی است این رأی را هم بگیرید بعد جلسه ختم شود.

نائب رئیس - رأی می‌گیریم به ختم جلسه آقایان موافقین قیام فرمایند

(چند نفری قیام نمودند)

نائب رئیس - تصویب نشد. ماده الحاقیه دیگر قرائت می‌شود.

(به مضمون ذیل خوانده شد)

ماده الحاقیه - پس از انحلال کارگذاری‌ها بودجه و پرسنل آنها به وزارت عدلیه منتقل و وزارت عدلیه با رعایت لیاقت در استخدام آنها حق تقدم را مراعات خواهد نمود.

یعقوب‌الموسوی و عده دیگر از آقایان نمایندگان

نائب رئیس - آقای آقا سید یعقوب

آقا سید یعقوب - اولاً گمان نمی‌کنم آقایان با این پیشنهاد مخالف باشند. ما ملاحظه کردیم که این کار گذاری‌ها قوه قضاوت درشان هست و عملی هم هستند و یک آدم‌های کاری هم هستند. این است که ما پیشنهاد کردیم که آقای وزیر عدلیه اینها را مقدم بدارد. با خودشان هم که صحبت کردیم قبول کردند. بنابراین خواهش می‌کنم

آقایان هم قبول بفرمایند.

وزیر عدلیه - بنده موافقم و از آقایان خواهش می‌کنم که روی این مسأله رأی بدهند و البته مقصود هم همین است که ما بتوانیم از آن اشخاصی که در این فن کاملاً تخصص دارند استفاده کنیم.

نائب رئیس - آقای افسر

افسر - در این که ما بین اعضا کارگذاری‌ها اشخاص لایق یافت می‌شود جای تردید نیست ولی چنانچه به طرز مطلق بخواهیم این پیشنهاد را قبول کنیم بنده مخالفم به جهت این که اشخاصی هستند که بی‌سابقه هستند و سابقه هم ندارند بنابراین وزیر قبول عدلیه قبول بفرمایند که بعد از رسیدگی به وسیله آنها و طرز محاکماتشان اگر دیدند که برای استخدام در عدلیه لایق هستند آنها را بیاورند والا به طور مطلق بنده عقیده ندارم

نائب رئیس - رأی می‌گیریم به این پیشنهاد آقایان موافقین قیام فرمایند

(اکثراً قیام نمودند)

نائب رئیس - تصویب شد. شور در کلیات است مخالفی ندارد؟

(گفته شد خیر)

نائب رئیس - جمعی از آقایان پیشنهاد کرده‌اند با ورقه رأی گرفته شود. آقایان موافقین ورقه سفید می‌دهند والا ورقه کبود.

(اخذ و استخراج آرا به عمل آمده نتیجه به قرار ذیل حاصل شد)

ورقه سفید علامت قبول ۸۰

ورقه کبود علامت رد ۱

نائب رئیس - عده حضار ۸۸ با اکثریت ۸۰ رأی تصویب شد.

اسامی موافقین:

آقایان: شیروانی - حاج آقا اسمعیل عراقی - بنی‌سلیمان - دیوان بیگی - افشار - امیر حسین‌خان ایلخان نجومی - دکتر طاهری - فهیمی - افخمی - افسر - سید کاظم یزدی - دکتر لقمان - میرزا حسن‌خان فرهمندی - سید جواد محقق - دکتر رفیع‌خان امین - ذوالقدر - حقتویس - آقا علی زارع - میر ممتاز - سهراب‌خان ساکینیان - میرزا حسن‌خان ابراهیمی - میرزا جوادخان خویی - عطاءالله‌خان پالیزی - محمدولی میرزا - ارباب کیخسرو - نصرت‌الله‌خان اسکندری - معظمی - مفتی - وزیر - نگهبان - زوار - یحیی‌خان زنگنه اعظمی - صالحی - آقا رضا مهدوی - سلطان محمدخان

عامری - میرزا ربیع‌خان جهان شاهی - محمدتقی خان اسعد - ملک ایرج پورتیور - آقازاده سبزاری - امیرتیمور کلالی - سیدحسین آقایان - میرزا محمد علیخان بامداد - محمد آخوند - محمدولی خان اسدی - میرزا یدالله خان - میرزا سید احمدخان اعتبار - خواجهوی - یاسایی - شریعتزاده - میرزا ابراهیم امام جمعه اهر - حاج علی‌اکبر امین - مرتضی قلیخان بیات - اسکندرخان مقدم - حاج آقا رضا رفیع - فومنی - ثقه‌الاسلامی - دولتشاهی - وکیلی - طباطبایی - عدل - ثقه‌الاسلام بروجردی - حاج میرزا مرتضی - میرزا عبدالحسین - عصر انقلاب - آوانس‌خان مساعد - میرزا حسن‌خان موقر - میرزا سیدعلی عمادی - میرزا حسن آیت‌الله‌زاده - میرزا حسین‌خان فرمند - غلامحسین - میرزا مسعود - آقا سید یعقوب - هاشم آقا ملک مدنی - عطاءالله‌خان روحی - دادگر - دشتی - احتشام‌زاده - کی استوان - محمودرضا-جوانشیر - عباس میرزا فرمانفرمائیان -

مخالف

آقای بهار

نائب رئیس - جلسه آتیه روز یکشنبه چهار قبل از ظهر. دستور اولاً اضافهات قواید عامه، ثانیاً اضافهات وزارت امور خارجه. (مجلس دو ساعت بعد از ظهر ختم شد) (۴)

توضیحات و مأخذ

- ۱- نطق‌ها و مکتوبات دکتر مصدق - انتشارات مصدق ۷ - ۱۹ اسفند ۱۳۴۹ ، صص ۹۸-۱۱۱
- ۲- پیشین ، صص ۱۱۳ - ۱۱۱
- ۳- پیشین ، صص ۱۱۹ - ۱۱۳
- ۴- مذاکرات مجلس شورای ملی ۲۸ خرداد ۱۳۰۶ نشست ۱۲۰

فصل دوم

لایحه راجع به اختیارات کفالت ریاست کل مالیه و مخالفت دکتر مصدق

مذاکرات مجلس شورای ملی ۱ مرداد ۱۳۰۶ نشست ۱۳۲

چون فیروز میرزا نصرت الدوله وزیر مالیه در قانون چهارم اسد، ۱۳۰۱ راجع به اختیارات دکتر میلیسپو رئیس کل مالیه اصلاحاتی کرده بود که دکتر میلیسپو با آن موافقت نداشت برای اینکه در امور مالی فترتی حاصل نشده و کارها در جریان عادی خود سیر کند لایحه ذیل را دولت پیشنهاد مجلس نمود که مکاسکی تا انقضای مدت استخدام دکتر میلیسپو از قانون مزبور استفاده کند و بعد مجلس راجع به مستشاران آمریکائی تصمیمی که لازم بوده است اتخاذ نماید. ماده واحده- مجلس شورای ملی به دولت اجازه می دهد که مستر مکاسکی را به کفالت ریاست کل مالیه برقرار نماید مستر مکاسکی برای مدت پنجاه و یک دارای اختیاراتی خواهد بود که قانون ۴ اسد، ۱۳۰۱ برای رئیس کل مالیه سابق مقرر داشته است. رئیس الوزراء مهدیقلی، وزیر مالیه- فیروز

۱- قرائت لایحه دولت به تقاضای دو فوریت راجع به واگذاری اختیارات ریاست کل مالیه در مدت ۵۱ روز به مستر مکاسکی خزانه دار و مذاکره در آن مجلس دو ساعت و سه ربع قبل از ظهر به ریاست آقای پیرنیا تشکیل و صورت مجلس روز پنجشنبه ۲۹ تیرماه را آقای بنی سلیمان قرائت نمودند.

رئیس- آقای وزیر مالیه
وزیر مالیه- لایحه ای است راجع به کفالت ریاست کل مالیه تقدیم می شود و تقاضای دو فوریت هم شده است.

(لایحه مزبور به مقام ریاست تقدیم و به شرح ذیل قرائت شد)

ساحت محترم مجلس شورای ملی

چنانچه خاطر نمایندگان محترم مستحضر است از چندی قبل دولت مشغول مطالعه و مذاکره در تجدید کنترات رئیس کل مالیه بود چون قانون ۴ اسد ۱۳۰۱ در بعضی قسمت ها و مواد کاملاً واضح و روشن نبود چون در اجرای این قانون به ترتیبی

عمل می‌شد که در نظر هیئت دولت آن روبه کاملاً مطابق مفهوم و مدلول قانون مزبور نبود. چون به تجربه مدلل شده بود وضعیتی که ناشی از ابهام قانون و یا تعبیرات و اثرات مترتبه و آن تولید گردیده از نقطه نظر مصالح و مقتضیات مملکتی محتاج به اصلاح است.

چون در کنترات دکتر میلیسپو حکمیت خاصی برای رفع اختلافات نظر بین دولت و مشارالیه در موضوع اختیارات و تطبیق رفتار مشارالیه با قانون مقرر شده بود که در قانون ۴ اسد ۱۳۰۱ مذکور نگردیده و با حدود و مقررات آن قانون نیز مابینت داشت و به علاوه از نقطه نظر حفظ اصول اساسی به هیچوجه دولت نمی‌توانست مصدق چنین حکمیتی بشود لهذا پس از مذاقه و مطالعه کامل و با در نظر داشتن اصول مذکوره فوق دولت موادی رأی کنترات جدید رئیس کل مالیه تهیه و به دکتر میلیسپو در تاریخ ۲۴ خرداد پیشنهاد نمود.

چنانچه آقایان محترم ملاحظه فرموده اند پیشنهاد دولت مبنی بر توضیح بعضی مواد قانون ۴ اسد و تکمیل پاره نواقص بود که در عمل مشاهده و لزوم اصلاح آن محرز گردید است.

پس از مدتی مذاکره و تبادل نظر با دکتر میلیسپو از طرف دولت تجدیدنظر و بعضی اصلاحات در مواد پیشنهادی شده و در تاریخ ۲۸ تیرماه مجدداً به مشارالیه ابلاغ گردید البته آقایان آن مواد را نیز ملاحظه فرموده‌اند.

اخیراً از طرف دکتر میلیسپو جوابی مبنی بر عدم قبول خدمت ریاست کل مالیه با شرائط پیشنهادی رسیده و به این ملاحظه دولت ناگزیر از این است که در صدد برآید اشخاصی که از حیث اطلاعات و مقام خود لیاقت کامل اداره کردن امور مالی ایران را داشته باشند پیدا نماید.

چون نیل به مقصد مذکوره فوق چند هفته فرصت لازم دارد و چون دولت معتقد نیست که فترتی در ترتیب مقرر سابق راجع به اداره کردن امور مالی مملکت پیش بیاید و از طرف دیگر چون به تصویب رساندن شرایط جدید کنتراتی که دولت برای ریاست کل مالیه در نظر دارد مستلزم مدتی وقت می‌باشد لهذا در نظر گرفته شده است که کفالت ریاست کل مالیه برای مدت پنجاه و یک روز که از کنترات مستمر مکاسکی خزانedar فعلی باقیمانده به مشارالیه محول گردد تا در خلال این مدت پیشنهاد قطعی خود را دولت به مجلس شورای ملی تقدیم نماید.

نظربه مراتب فوق از ساخت محترم مجلس شورای ملی تقاضا می‌شود که با تصویب

ماده واحده ذیل با قید دوفوریت اختیارات مقرر در قانون ۴ اسد ۱۳۰۱ را به مستر مکاسکی برای مدت کفالت مشارالیه اعطا فرمایند.

ماده واحده- مجلس شورای ملی بدولت اجازه می‌دهد که مستر مکاسکی را به کفالت ریاست کل مالیه برقرار نماید مستر مکاسکی برای مدت پنجاه و یک روز دارای اختیاراتی خواهد بود که قانون ۴ اسد ۱۳۰۱ برای رئیس کل مالیه سابق مقرر داشته است. رئیس‌الوزرا- مهدی‌قلی. وزیر مالیه- فیروز

رئیس- مذاکراتی که می‌شود راجع به فوریت است.

فوریت قسم اول. آقای دکتر مصدق.

دکتر مصدق- بنده همیشه با فوریت مخالف هستم ولی حالا در اصل موضوع عرض دارم.

رئیس- آقای دکتر مصدق

دکتر مصدق- عرض کنم در یکی از جلسات بنده نسبت به کار مالیه و اختیاراتی که

...

یک نفر از نمایندگان- بلند

دکتر مصدق- بلی چشم. در یکی از جلسات بنده راجع به مالیه و اختیاراتی که به رئیس کل مالیه داده شده بود عقایدی اظهار کردم و بعد هم وعده دادم که اگر موقع برسد عقاید خودم را نسبت به خدمات رئیس کل مالیه در مجلس شورای ملی به عرض برسانم البته هر کسی معایبی دارد محاسنی هم دارد. امور مالیه ما در تحت ریاست دکتر میلیسپو و وزرای وقت در این مدت چند سال رضایت بخش بوده است. زیرا حقوق ادارات دولتی که قبل از آمدن رئیس کل مالیه همیشه تأخیر می‌شد و به تعویق می‌افتاد کاملاً در آخر هر برج می‌رسید و حتی قبل از آمدن ایشان بعضی از اشخاص ممکن بود وسائلی نداشته باشند و حقوقشان را احتراز کنند. ولی اینرا البته باید تصدیق کرد و گفت در این مجلس که تنها تصدی رئیس کل مالیه عامل مؤثر اوضاع مالیه نبود بلکه تشکیلات جدید مملکت و تأسیس نظام جدید بیشتر سبب می‌شد که آنها بتوانند موفقیت کامله پیدا کند بنده به خاطر دارم که در موقع جنگ بین المللی که خودم در وزارت مالیه بودم رئیس مأمورین مالیه طهران یک روزی آمد پهلوی

من و اظهار کرد که ما چهارصد نفر ژاندارم داریم و اینها در بلوکات اطراف تهران و ورامین و این جاها نمیتوانند مالیات وصول کنند و علت این نتوانند به موقع وصول کنند تا حالا هم همان حقوقات معوق مانده است و بهشان نرسیده است ولی بعد از آمدن رئیس کل مالیه و اختیاراتی که به ایشان داده شده بود در این مسائل دیگر نگرانی نبود و یک انتظاماتی در باب وصول مالیات و در باب تعدیل مخارج در مملکت پیدا شده بود و درحقیقت انتظامات مالیه که عرض کردم راجع به وصول مالیات و تأدیه حقوق ادارات یک احساسات اداری برای رئیس کل مالیه فراهم کرده بود و مردم رفته رفته عادت کرده بودند که مالیات خود را بپردازند و از اصول مسامحه کاری و غفلت که قبل از اینها معمول بود خودداری مسئله را هم این طور اظهار کرد که تفنگ ندارد صد تا یا صد و پنجاه تا تفنگ شاید بیشتر نداشته باشند و بقیه شان بی تفنگ هستند بنده گفتم فکری باید کرد. بعد نوشتم به وزارت جنگ که شما یک عده تفنگی برای این ژاندارم های تفنگ ما بفرستید. جواب رسید که در وزارت جنگ یک قبضه تفنگ هم نیست که ما بفرستیم. بعد چون شنیدم که در اداره گمرک یک عده تفنگهایی که از سیستمهای مختلفه موجود است که به طور قاچاق گرفته بودند و ضبط کرده بودند. یک شرحی نوشتم به اداره گمرک که مسموع شده است در آن جا یک تفنگهایی هست آنها را بدهید به مأمورین مالیه که بروند و در وصول مالیات عملیاتشان مؤثر باشد از آنجا کاغذی در جواب بنده نوشته که در اداره گمرک فقط صد و سی قبضه تفنگ هست آن هم به سیستمهای مختلفه که به عنوان قاچاق ضبط شده. بالاخره وضعیت مأمورین وصول مالیات این بود. وقتی که وضعیت مأمورین وصول این ترتیب باشد هرکس هم که باشد عملیاتش فوقالعاده مؤثر واقع نمیشود برخلاف اگر مأمورین وصول مجهز باشند البته آن مدیر کار هم میتواند مقاصد خودش را اجرا کند پس از این نظر بنده عرض می کنم که تنها وجود رئیس کل مالیه و این قوانین در طرز وصول مالیات و وصول عواید مؤثر نیست بلکه ما باید تشکر خودمان را به پیشگاه مؤسس نظام ایران تقدیم کنیم. اصل اساس ایشان هستند و الا سهل است که مالیه قبض صادر کند ولی مودی ممکن است بپردازد. چون صادر کردن قبض اشکالی ندارد و مالیه هر قدر هم در تحت تشکیلات و نظام صحیح نباشد صدور قبض اشکالی ندارد بلکه تحصیل و وصول مالیات مشکل است چنانچه در اداره مالیه الان میتوانند. برای سی هزار ارباب حقوق و وظائف قبض صادر کنند بنده یقین دارم که اگر بخواهند برای مالیاتهای مردم هم یک قبوضی صادر کنند سی هزار قبض را یک عده قلیلی میتوانند صادر کنند. عمده مسئله وصول

است. حقیقتاً سهل است و ممکن است رئیس اداره یک حکم خیلی صحیحی از روی هر فلسفه صادر کند ولی در چند فرسخ آن طرف اداره خودش آن حکم را اصلاً اجرا نکند. پس بنابر این بنده باز تشکر می‌کنم و عرض می‌کنم که این تشکیلات وضعیات را برای کار کردن هر مدبری فراهم کرده است (صحیح است) و اما اینکه بنده عرض کردم اوضاع مالیه رضایت بخش است برای این است که مالیه مملکت دو چیز است: یکی مالیه دولت است یکی مالیه ملت و ثروت عمومی. و اگر به صفحه سیزده راپرت هفدهم خود رئیس کل مالیه مراجعه بفرمایید در آنجا معلوم می‌شود که ثروت عمومی ما ثروت ملی ما فوق العاده ترقی نکرده بلکه تنزل هم کرده است بنابراین اگر ثروت ملی تنزل کرده مالیه هر قدر هم که منظم باشد و قتیکه منبع خشک شد هیچکس از چشمه خشک نمی‌تواند سیراب شود بلکه باید ثروت ملی زیاد شود. این است که بنده عرض کردم مالیه ما موقه منظم شده است ولی اگر بخواهیم حقیقتاً بگوییم مالیه وجود نافی باشد که حقیقه همیشه بتواند مملکت را اداره کند آن روزی ما می‌توانیم این ادعا را بکنیم که ثروت ملی ما ترقی کرده باشد و تا روزی که ثروت ملی ما ترقی نکرده و تنزل کند قهراً اثرش به طور مستقیم روی مالیه دولت است. با این تفصیل و با این اعمال خوبی که بنده عرض کردم که شخص رئیس کل مالیه در وزارت مالیه داشته است او که مسئول نظم مملکت نیست واقعا اگر یک رئیس کل مالیه بیاید در مملکت و مملکت هم منظم نباشد او هم به وظایف خودش رفتار کند ولی مأمور وصول نداشته باشد که کار کنند چه فایده دارد؟ او که مسئول نیست بنابراین شخص دکتر میلیسپو مخالف نیستم بلکه با اختیارات ایشان مخالف هستم یعنی با تعیین اختیاراتش که در آن جلسه هم به عرض رساندم و تذکر دادم. حالا هم در همان عقیده خودم باقی هست و عقیده بنده یک چیزی نیست که با اوضاع فرق بکند یا یک نظریاتی که عرض کردم بعد تغییر عقیده بدهم خیر. بنده عقیده را که اتخاذ کردم پهلوی خودم دلایلی را شخصا اقامه می‌کنم بعد از آن که به نظرم آن عقیده صحیح آمد آن را تعقیب می‌کنم ولی اگر یک اشخاصی آمدند و گفتند که این عقیده شما صحیح نیست. و به این دلیل غلط است بنده یک کسی نیستم که لجاجت داشته باشم البته اگر آن عقیده جدید بنظرم خوب و صحیح آمد تغییر عقیده خواهم داد. عرض کنم که بنده با اختیارات دکتر میلیسپو مخالف بودم زیرا اختیارات دکتر میلیسپو بعضیهایش مربوط به اموراداری مالیه بود بعضیهایش هم حقیقتاً مربوط به اختیارات مالیه نبود یک اختیاراتی بود که روی هم رفته آنها را می‌شود گفت اختیارات سیاسی بنده با این قسمت از اختیارات او مخالف هستم یک روز

نظرم هست که رئیس کمپانی فقط جنوب که در تهران بود مستر فرلی و خیلی یابنده خصوصیت داشت و خیلی آدم خوبی بود روزی با یکی از رؤسای کل به اتفاق آمده بودند منزل بنده و از بنده دیدن کردند و آن رئیس کل به نظرم مستر جاکس بود وقتی که آمدند و نشستند و مذاکره کردند گفت که خوب این اشخاصی که در مجلس یک صحبت‌هایی کردند راجع به آن قرارداد یعنی آن مراسله که نوشته شده بود در زمان کابینه آقای مستوفی از من پرسید که آقایان متوضیحین و آن کسانی که اعتراض داشتند چه می‌گفتند؟ بنده بعضی از آن اعتراضات را که در نظرم بود و مخصوصاً بعضی از آن اعتراضات را که خود حضرت والا در کمیسیون می‌فرمودند به او گفتم: حقیقتاً خدا شاهد است که بنده هیچ ملتی را مثل ملت انگلیس در دنیا منصف ندیدم که اگر یک چیزی را انسان صحیح بگوید خودشان منصفانه تصدیق می‌کنند. مخصوصاً مستر جاکس نسبت به بعضی از آنها تصدیق کرد که صحیح است. بنده آنوقت بی اختیار یاد فرمایش خود آقای رئیس الوزرا افتادم که در کمیسیون فرمودند. بنده در آنجا به آقای رئیس الوزرا عرض کردم که آقا شما این مراسله را چرا امضا کردید؟ جواب دادند که ما چه کنیم دولت یک کمیسینی تشکیل داد در وزارت مالیه که آقای محتشم السلطنه وزیر مالیه بودند و آقای مشاور الممالک وزیر خارجه و من که سه نفر بودیم و رئیس کل مالیه. بعد هم مستر فرلی آمد آن جا هرچه که فرلی گفت دکتر میلسو تصدیق کرد ما هم چه بکنیم امضاء کردیم. عرض کنم که این گذشت و حقیقتاً بنده خوشم آمد از این حرف و شخص آقای رئیس الوزرا را شخص خیلی منصفی میدانم و حقیقتاً بنده کسی را مثل ایشان ندیدم و از خود آقای رئیس الوزرا به کرات دیده‌ام که اگر ایشان یک کاری برخلاف بکنند بعد واقعاً متوجه بشوند که برخلاف بوده خودشان فوراً انصاف می‌دهند و تصدیق می‌کنند و مثل بعضیها نیستند که یک کاری بکنند بعد هم شق بایستند و خودشان را بگیرند که خیر ما صحیح کردیم. بنده تصدیق می‌کنم که هر کاری را که ایشان کردند بعد به ایشان عرض کنند که این کار خطا است می‌گویند حقیقتاً همین طور است و بنده شخص ایشان را تقدیس می‌کنم. بالاخره این مسئله گذشت. حالا هم بنده می‌گذارم و می‌روم سر مطلب مقصود من این است که تمام اینها روی اصل اختیارات است. بعد بنده چند وقت که گذشت یعنی یک ماه قبل از این در روز نام‌ها دیدم که خود شاهزاده وزیر مالیه که خودشان در مجلس جزو متوضیحین بودند این قدر تنقید می‌کردند رفته اند یک تصویب‌نامه‌ای است تحت نمره ۲۸۸۵ که از کابینه آقای هدایت گذشته است و ماده اول آن از این قرار است: دولت ایران اراضی مشروحه ذیل واقعه در آبادان را در تحت کلیه مقررات شرایط

امتیازنامه به شرکت نقط انگلیس و ایران واگذار می‌نماید. اراضی مشروحه این است که عرض می‌کند.

۱- ۲۵۸ جریب در شمال حدود فعلی اراضی کمپانی برای نصب مخازن نفت با حفظ حق کشیدن جاده به عرض سی ذرع از شمال به جنوب.

۲- ۳۵۴ جریب در غرب حدود فعلی اراضی کمپانی برای ایجاد تفریح گاه با حفظ حق کشیدن جاده به عرض ۳۰ ذرع.

۳- دو نقطه زمین یکی به مساحت ۲۰۸ جریب دیگری به مساحت ۲۰۰ جریب واقعه در غرب قطعه زمین از اراضی کمپانی که موسوم است به باوارو اتابک خارم برای نصب مخازن نفت.

۴- ۴۷ و ۳۳ جریب درکنار رودخانه بهمن شیر در حدود شمالی اراضی کمپانی برای ساختن یک باب مریضخانه.

۵- ۲۴ و ۷۹ جریب در منتهای قسمت شرقی حدود کمپانی برای قبرستان که مجموع اراضی واگذاری ۱۴۷۳ جریب می‌شود حالا بنده این جا لازم میدانم که یک توضیحی برای جریب بدهم.

در ایام استبداد صغیر بنده یک مسافرتی از تهران به اروپا کردم یک تذکره از دولت گرفتم آنوقت هم مثل حالا نبود که درب هر دروازه پیرسند آقا پسر کیستی، مادرت کیست، خواهرت کیست مسافر خیلی آزادانه می‌رفت تا سرحد ولی اگر مثل حالا بود بهتر بود چون اگر بنده را درب دروازه طهران توقیف می‌کردند بهتر بود تا از سرحد برگردانند. باری بنده از تهران رفتم تا رسیدم انزلی انجام خواستم بروم سوارکشتی بشوم گفتند ما باید تذکره شما را ضبط کنیم، گفتم چرا؟ گفتند از مرکز دستور داده شده است. البته بنده آن جا ماندنی شدم خواستم در یک هنلی زندگی کنم اول رفتم دریک هتل پرسیدم که اطاق شبی چندانست آن صاحب هتل گفت شبی شش قران گفتیم این جا گران است و نمی‌شود زندگی کرد رفتیم هتل دیگری یک قفقازی آنجا بود گفتیم کرایه هتل شبی چند است؟ گفت اوچ عباسی یعنی سه عباسی، چون چهار پنج نفر از تهران با بنده همراه بودند برای هر کدام یک اطاق گرفت. البته اطاقی که یکی سه عباسی باشد ارزان است و برای هر یک نفر یک اطاق گرفتم و گفتم منتهایش این است که چهار اطاقی را که می‌گیریم در روز دو قران و دو عباسی باید بدهیم. چند روزی آنجا ماندیم. پرسیدم که چای یکی چند است؟ گفت یک عباسی گفتیم این هم که خوب است دیگر تا می‌توانستیم دست از پا خطا کرده و هر چه می‌خواستیم سفارش کردیم آوردند،

روز آخر صورت را خواستیم دیدیم آنچه که ما خواسته ایم قیمتش پنج برابر آن قدر است که ما تصور می‌کردیم پرسیدم این حساب چرا پنج برابر شده است گفت بلی حالا من فهمیدم که شما اشتباه کردید یعنی یک عباسی روس را با یک عباسی ایران اشتباه کرده اید منات روس پنج قران و چیزی بالا است این را پنج یکش را حساب کنید یک عباسی روس است معلوم شد چاهی یک قران اطاق سه قران می‌شود گفتم چرا روز اول نگفتی گفت اگر می‌گفتم که شما چهار اطاق نمی‌گرفتید و این قدر سفارشات نمی‌دادید. این کار را مخصوصاً کردم که شما زیاد سفارش بدهید دیدم واقعاً طوری درست کرده که می‌شود ابدأ اعتراضی کرد و من حالا به هرکس بروم بگویم که اطاق سه عباسی است بمن می‌بخندد ناچار شدم همان صورت حسابی را که برای ما معین کرده بود دادم. بنده این تصویبنامه را که دیدم خیال کردم چون در عرف جریب پانصد ششصد ذرع است این هم از همان جریبها است بعد رجوع کردم به قانون اوزان و مقادیر دیدم آنجا جریب راهکتر معین کرده که ده هزار ذرع است بنابراین این اراضی واگذاری چهارده میلیون و هفتصد و سی هزار ذرع می‌شود.....

مدرس- از اهواز هم باقی می‌آوردیم. (خنده حضار)

دکتر مصدق- بلی همینطور است. و چون بر طبق قانون اوزان و مقیاسها یک جریب زمین ده هزار ذرع مربع است اراضی واگذاری به کمپانی متجاوز از چهارده میلیون ذرع مضروب زمین می‌شود و بنده لازم میدانم اول فصول امتیازنامه و بعد عقیده خود را در باب تصویبنامه به عرض آقایان محترم برسانم.

فصل دوم امتیازنامه داری از اینقرار است:

صاحب امتیازنامه داری حق انحصار کشیدن لوله های لازمه از سرچشمه های نفت و قیر و غیره تا خلیج فارس و کذک شعبات لازمه لوله های فوق به جهت توزیع و تقسیم نفت به جاهای دیگر خواهد بود. و کذک حق بنای چاههای نفت و حوضها و محل تلمبه و مواقع جمع و تقسیم و تأسیس کارخانه و غیره از هر چه لازم باشد خواهد داشت.

فصل سوم اینطور می‌گوید: دولت علیه ایران اراضی بایره خود را در جایی که مهندسین صاحب امتیاز به جهت بنا و ماشین کارهایی که در فوق مذکور است لازم بدانند مجاناً به صاحب امتیاز واگذار خواهد کرد و اگر آن اراضی دایره باشد صاحب

امتیاز باید آنها را از دولت به قیمت عادلانه خریداری نماید و دولت علیه به صاحب امتیاز نیز حق می‌دهد که اراضی املاک لازمه اجرای این امتیاز از صاحبان ملک به رضایت آنها ابتیاع نماید و معلوم است که این ابتیاع موافق شرایطی خواهد بود که ما بین صاحب امتیاز و مالکین مقرر خواهد شد ولی صاحبان املاک مجاز نخواهند بود که از قیمت عادلانه اراضی واقعه از حول و حوش تجاوز نمایند. جاهای مقدسه و جمیع متعلقات آنها از دائره که دویست ذرع شعاع آن باشد مجزی و مستثنا هستند بر طبق فصل دوم کمپانی حق دارد هر بنائی را که برای استخراج و مخزن جریان نفت لازم است در خاک ایران بسازد. این هیچ محل تردید نیست. و بر طبق فصل سوم هر گاه ابنیه کمپانی در اراضی بایر دولت باشد کمپانی اراضی را بلاعوض تصرف می‌کند و چنانچه از اراضی دائره باشد دولت باید آن را به قیمت عادلانه بفروشد، در اینصورت این تصویب نامه هم برخلاف امتیازنامه و هم برخلاف قانون اساسی است....

وزیر مالیه - چرا؟

دکتر مصداق- اولاً برخلاف امتیازنامه است زیرا بر طبق فصل دوم کمپانی فقط حق دارد هرگونه بنائی که برای استخراج و مخزن و جریان نقط لازم است بنماید.

در این صورت واگذاری سه میلیون و نیم ذرع زمین برای ایجاد تفریحگاه چون در استخراج و مخزن و جریان نفت مذخلیتی ندارد با امتیازنامه موافق نیست و همچنین بر طبق فصل سوم امتیازنامه دولت ایران مکلف است اراضی بایر خود را که قیمت ندارد مجانی بدهد نه یک اراضی با قیمتی که بعدها هر چه آبادی زیاد شود بر قیمت کنونی آن اضافه می‌شود. ثانیاً برخلاف قانون اساسی است زیرا بر طبق اصل بیست و دوم: مواردی که قسمتی از عایدات با دارائی دولت و مملکت منتقل و یا فروخته شود باید به تصویب مجلس شورای ملی باشد. از این عرایض مقصود این نیست که دولت با کمپانی مساعدت نکند بلکه مراد این است که هر مساعدتی در حدود امتیازنامه و قانون باشد در اینصورت لازم است که دولت به طریق ذیل اقدام کند. اولاً معلوم شود که ابنیه ضروری چیست تا در موقع وضع مالیات مورد اشکال نباشد زیرا بر طبق فصل هفتم که از اینقرار است: تمام اراضی که به صاحب امتیاز واگذار شده است و همچنین اراضی که صاحب امتیاز به موجب فصل سوم استملاک خواهد

کرد و همچنین تمام محصولات آنها که به خارجه حمل می‌شود از هر نوع مالیات و عوارض در مدت این امتیازنامه معاف خواهد بود.

هر بنایی که برای استخراج و مخزن و جریان نفت لازم است باید از تأدیة مالیات معاف باشد ولی اگر کمپانی در سه میلیون و نیم نزرع مضروب که به عنوان تقریحگاه تصرف می‌کند بناهایی که از قبیل هتل و تأثر و قهوه خانه و غیره که در سایر ممالک به آنها مالیات گزاف وضع می‌شود بنا نمود آیا این قبیل ابنیه هم از تأدیة مالیات معاف است؟ ثانیاً همانطور که فردی از افراد اگر چند جریب زمین دارد قسمت اول آن را ارزانتر می‌فروشد و همین که در آن قسمت خریدارها آبادی نمودند و نقطه مرغوب شد قسمتهای بعد را تدریجاً گرانتر می‌فروشد آیا صلاح ما این نیست که یک قسمتی از این اراضی را امروز بفروشیم و قسمتهای دیگر را بعد بفروشیم و منافع بیشتری ببریم؟ ثالثاً چون در جزء تصویبنامه مقداری از این اراضی را دولت برای بنای مریضخانه و قبرستان می‌دهد آیا لازم نیست که کمپانی تعهد کند که از دفن اموات در اراضی مزبور عوارضی دریافت نکند؟ جای تعجب است که یک وقت دولت برای دو هزار نزرع زمین واقع در شهر شیراز که بانک شاهنشاهی طالب است به وظیفه خود اقدام نموده و از مجلس تصویب آن را درخواست می‌کند و موقع دیگر چهارده میلیون زمین مضروب را به موجب یک تصویبنامه می‌دهد و حاتم بخشی می‌نماید...

مدرس- باید بدو اراضی را معین کنند نه تا آخر مدت شصت سال

دکتر مصدق - در این موضوع این هم عقیده شما است. باری عقیده بنده این است که از این اختیارات کلی که داده می‌شود به رئیس کل مالیه ما فایده نمی‌بریم به جهت این که وزرای ما وقتی که خودشان مختار هستند بدو خوب به گردن خودشان می‌افتد بد بکنند می‌گویند وزیر کرده است خوب بکنند می‌گویند وزیر کرده است ولی وقتی که یک اختیارات مهمی به یک کسی دادند وقتی آن شخص یک چیزی را امضاء کرد به محض این که از وزیر سؤال کنند که آقا این چیست می‌گوید خوب آقا من چه کنم؟ شما به او اختیار داده اید. او که امضاء کرد من هم ناچارم امضاء کنم. در این مملکت که یک نفر وزیر مالیه آنقدر مقتدر بیاید بنده واقعا خیلی آدم از خود گذشته می‌دانم که زیر خط رئیس کل مالیه بزند برای این که این شخص حقوق می‌خواهد

بگیرد، مالیات می‌خواهد بدهد. همه جور معاملات با مردم دارد تازه توی خانه اش هم که نشسته است یک ملاحظاتی باید بکند. بنابراین بنده عقیده دارم که اختیاراتی که داده می‌شود باید در حدود کارهای اداری باشد نه اینکه اختیارات او آن قدر زیاد باشد که هر چه را او امضا کرد وزرا بگویند ما ناچاریم باید امضاء کنیم خصوصاً این که این اواخر دیدیم بعضی از وزراء که می‌خواستند یک قدری مقاومت کنند و ایستادگی کنند رئیس کل مالیه که بود آنها را از مالیه خارج می‌کرد و بالاخره وزرا مجبور می‌شدند بعد از آن که از وزارت مالیه خارج می‌شدند یک تصدیقنامه از او بگیرند. بنده یک وقتی اروپا بودم یک چهل روزی یک نفر نزد بنده آشپز بود وقتی که خواست از پهلوی بنده برود گفت آقا یک رضایتنامه به من بده و بنویسید اخلاق من خوب بوده و آدم درستی بوده‌ام من به او گفتم در ظرف چهل روز من چطور می‌توانم تمام اخلاق و حالات شما را بدانم که یک چنین تصدیقی بشما بدهم بالاخره گفت شما یک خط سفید در روی خدمات من خواهید گذاشت چون پیش هرکسی بخوام بروم از من خواهند پرسید که کجا بودی بعد کجا رفتی و من باید تصدیقنامه از همه جا ارائه بدهم و اگر یک جایی بوده‌ام که بدون تصدیقنامه باشد بالاخره تردید می‌کنند در خدمات من من مجبور شدم به او تصدیقنامه بدهم و دادم حالا کارهای مالیه ما هم به یک جایی رسیده بود که اگر یک وزیری از آنجا می‌خواست برود باید تصدیقنامه بگیرد که اگر یک جای دیگر بخواد برود کار کند نگویند شما که در آنجا بودید چه کرده‌اید؟ پس اساساً بنده با این اختیارات کاملاً مخالف بودم و نظر بنده این بود که وزرای ما از دو حال خارج نیستند یا حقیقتاً مردمان درستی هستند یا مردمان درستی نیستند اگر مردمان درستی هستند هیچ وقت کار بدی نمی‌کنند و اگر مردمان نادرستی خدای ناکرده آن وقت یک همچو کاغذهایی که می‌دهند اقلماً مجانی نمی‌دهند چطور؟ آن وزیر مثلاً می‌گوید من که می‌خواهم فلان کار را بکنم و یک مقداری از مالیه مملکت را ببخشم اگر بخواهیم تقسیم کنیم به هر یک از افراد اهل مملکت به هر فردی فرضاً ده سانتیم می‌رسد ولی چون وزیر اقتدارات و تمولش زیاد است می‌گویند به من پنج هزار تومان می‌افتد پس آن پنج هزار تومان خودش را در موقعی که می‌خواهند آن کار را بکند می‌گیرد یا این که دو مقابلش را می‌گیرند و آن کار را می‌کنند در هر حال بنده عقیده دارم که خود وزیر کار کند و مسئولیت وزیر در تحت مسئولیت اشخاص خارجی دیگری که هر وقت می‌خواهند از این مملکت می‌گذارند می‌روند مخفی نماند و در روی این زمینه با آقای وزیر مالیه هر وقت صحبت می‌کردم می‌گفتند بله ما می‌خواهیم اختیارات دکتر

را محدود کنیم بنده هم روی این اصل که ایرانی باید خودش کار کند کاملاً موافق بودم و این خوش‌باوری من بود خوب حضرت والا اگر سر کار می‌خواستید واقعا به او اختیارات ندهید و دعوی شما سر اختیارات بود چطور حالا این لایحه را آورده‌اید و می‌خواهید همان اختیارات بدیگری بدهید؟! پس معلوم می‌شود واقعا یک غرضی با دکتر میلیسپو داشتید؟ ما که با دکتر میلیسپو غرضی نداریم و گفتیم حقیقتاً دکتر میلیسپو در این مملکت خدمت کرده است ما خدمات او را گفتیم و اشتباهاتش را هم گفتیم و بعد هم اگر عمری باشد در این جا بدون رودربایستی به طور مفصل خواهیم گفت اما وقتی حضرت والا شما می‌آیید با اختیارات او طرف می‌شوید بعد به نام ایرانیت و به نام این که ما نمی‌خواهیم خارجی در ایران اختیارات داشته باشد ما هم از خوش‌باوری با شما موافقت می‌کنیم شما که می‌گویید ماده ۸ مثلاً زیاد است ماده ۹ را باید کم کنیم و روی سایر اختیارات او صحبت می‌کنید پس حالا چرا تشریف می‌آورید همین اختیارات را واگذار می‌کنید به یک کسی دیگر؟! حقیقتاً ما خیلی خوش‌باور بودیم که فرمایشات حضرت والا را قبول کردیم بنده دیگر تعهد می‌کنم که دیگر آن قدر خوش‌باور نباشم برای این که روی این اصل خوش‌باوری بنده در این مدت در هر جا که وارد می‌شدم می‌شنیدم که بعضی می‌گفتند باید علیرغم نصرت الدوله با دکتر میلیسپو موافقت کرد و بنده با این عقیده مخالفت می‌کردم و می‌گفتم خدای نکرده نصرت الدوله بد اگر نصرت‌الدوله بگوید باید اختیارات دکتر میلیسپو را کم کرد و یک حرف خوبی بزند باید رد کنید؟! بنده روی این اصل که آقای نصرت الدوله بعد از مدتی می‌خواست یک کار خوبی بکند و می‌گفت ما می‌خواهیم اختیارات خارجیها را کم کنیم با او موافقت می‌کردم ولی حالا معلوم می‌شود که پشیمان شده اند با این که در حقیقت ما را می‌خواستند اغفال بکنند یک مرتبه با آن حسن عقیده که ما داشتیم تا رفتیم که کلاً همان را پس و پیش کنیم آقا از عقیده خودشان عدول کردند دلیلش چیست؟ اگر حقیقتاً خودتان صلاحیت ندارید که وزارت مالیه را اداره بفرمایید بسیار خوب اقرار کنید، تشریف ببرید، استعفاء بدهید بنده عرض می‌کنم که در این مملکت آدمی که صلاحیت این کار را داشته باشد خیلی پیدا می‌شود، بنده خودم در وزارت مالیه اشخاصی سراغ دارم که خیلی خوب می‌توانند کار کنند و کسان دیگری را هم سراغ دارم که در خانه خودشان نشسته اند و منتظرند که به آنها کار رجوع کنند و امروز وظیفه دولت است که باید تشویق از اشخاص صحیح‌العمل بکند و آنها را وادار کند به کار و از آنها استفاده کند حضرتعالی اگر به خودتان عقیده ندارید بفرمایید که من نمی‌توانم کار کنم استعفا می‌دهم ما هم با حضرت والا موافقت می‌کنیم

که استعفا بدهید و بروید و یک کسی دیگر بیاید که وزارت مالیه را درست کند و اگر به خودتان عقیده دارید پس دیگر برای چهل، پنجاه روز یک اختیاراتی از مجلس برای چنین آدمی که اگر (بنده خدا را به شهادت می‌طلبم) دکتر میلسپو مکاسکی را پهلوی هم بگذارند بنده دکتر میلسپو را با همه لجاجتش ترجیح می‌دهم اگر واقعاً حکایت این است که در خودتان صلاحیت نمی‌بینید استعفا می‌دهید و کابینه را هم آقای رئیس الوزرا مرتب می‌کنند و در عوض بیست و چهار ساعت می‌آیند در مجلس و می‌گویند که این شخص وزیر مالیه است و برای این چهل روز پنجاه روز یک ایرانی می‌رود وزارت مالیه را اداره می‌کند و اگر هم برای یک ترتیباتی و یک نظریاتی در مدت این چهل پنجاه روز داشته باشد یک قرارداد جدیدی که حقیقتاً قابل قبول باشد می‌آورد در مجلس و می‌گذارند و الا ما خواهش می‌کنیم که حضرت والا یک مرحمتی بفرمایند و از همان عقایدی که داشتند صرف‌نظر نمایند و ما را هم نسبت به خودشان در همان عقایدی که داشتیم بگذارید باقی باشیم....

مدرس - تصویب‌نامه را هم موقوف الاجراء بگذارند.

دکتر مصدق - بلی تصویب‌نامه را هم موقوف الاجراء بگذارید. (۱)

وزیر مالیه - فرمایشاتی را که آقای دکتر مصدق فرمودند چندین قسمت داشت یک قسمتش که خیلی هم طرف توجه آقا واقع شده بود یک قدری خارج از مطلب بود ولی چون فرمودند به طور اختصار بنده آن را جواب عرض می‌کنم و آن قسمت راجع به تصویب‌نامه بود که در موقع دیگر بنده به طور تفصیل با مدارک جواب عرض خواهم کرد ولی عجاله به طور اجمال عرض می‌کنم که این تصویب‌نامه را که آقا برخلاف قانون اساسی تصور کرده اند صرف عمل به امتیازنامه داری است....
مدرس - همان فصلی را که این جا خواندند؟

وزیر مالیه - حالا اگر شما در تشخیص این که این اراضی را که می‌خواهند برای فلان قسمت باید باشد و برای قبرستان نباید باشد یا برای مریضخانه نباشد و برای لوله‌کشی باشد اگر در این قسمت یک نظری داشته باشید این مسئله یک موضوعی است نظری که باید نگاه کرد و دید که آیا نظرتان وارد است و عمل و سابقه هم که برای این امتیازنامه بوده همین طور بوده است یا غیر از این بوده. یک قضیه دیگر

هم آقای مدرس فرمودند که باید این قضایا در اول بشود نه بعدها، اینهم یک مطالبی است که باید مورد بحث واقع شود و هر قانونی در دنیا ممکن است ابهام داشته باشد و باید تفسیر کرد و این قانون هم چنانچه قابل تفسیر باشد باید تفسیرش کرد و الا ما که مجری قانون هستیم خود ما مفسر و معبر قانون نمی‌توانیم بشویم و به اشخاصی هم که تفسیر و تعبیر می‌کنند قانون را باید اعتراض کرد برای این که تفسیر و تعبیر فقط از شأن مجلس است و بس. عرض کنم مسئله جریب و آن وقایع و هتل پهلوی را که فرمودند این تفضیلات خیلی خوب و خوش مزه بود ولی بنده می‌ترسم که باز یک اشتباهی در سه عباسی روسی و ترکی و ایرانی شده باشد آقا جریب را جریب رسمی تصور فرمودند و جریبی که در قانون ذکر شده و یک رقمی هم ذکر کردند که تناقض داشت در اول موقع فرمودند چهارده میلیون و بعد سه میلیون فرمودند... دکتر مصدق- سه میلیون برای تفریحگاه.

وزیر مالیه- در هر صورت این جریب جریب آبادان است که حالا بنده به واسطه بدی حافظه که دارم به طور قطع نمی‌توانم عرض کنم که جریب آنجا چه قدر است و در دوسیه هست و وقتی حساب بکنند با اراضی بایری که در آنجا افتاده و برای آن مقاصدی که می‌خواهند چیز زیادی نیست و ممکن است آن را بدهیم یک قسمتی را هم که آقای مدرس فرمودند آن جدا است یک قضیه‌ای است که ممکن است بحث کرد و ممکن است تدقیق کرد چون تا به حال بحث نشده بود و آن حساب‌ها را که فرمودید تطبیق نمی‌کند و بنده حاضرم مفصلتر با آن صورت‌ها و آن ارقام با آقایان صحبت کنم و روی هم رفته ثابت کنم که خلاف قانون اساسی و خلاف امتیازنامه نیست و امتیازنامه این حق را می‌دهد و راجع به بانک شیراز هم که فرمودید البته در این موقع دولت مقید بود که آن را به مجلس بیاورد چون قانونی راجع باین موضوع موجود نبود ولی راجع به اراضی آبادان چون در امتیازنامه مقید بود ما این کار را کردیم ...

مدرس- باید فروخته باشید.

وزیر مالیه- اجازه بدهید آقا بنده وقتی عریضی می‌کنم گوش بدهید بعد تشریف بیاورید جواب بدهید...

مدرس- آبادان من رفته‌ام یک وجب زمین بایر ندارد.
وزیر مالیه- عرض کنم تصویبنامه تعیین اراضی را نمی‌کند این اراضی مطابق

امتیازنامه اگر بایر باشد مجانی داده می‌شود و اگر دیر بود به قیمت عادلانه باید داده شود و یک ماده دیگر که ماده پنجم تصویب‌نامه است و آقا خواندند او را هم پیش‌بینی کردیم که اگر یک وقتی معلوم شد آن اراضی مال دولت نیست باید مالکش را راضی کنند اینها یک عملیات اداری است و مربوط به تصویب‌نامه نیست تصویب‌نامه اساس را تصدیق کرده و تشخیص این که این زمین بایر است یا بایر نیست و قیمت آن چه چیز است یا نیست این با وزارت مالیه است که بر طبق آن تصویب‌نامه از وزارت مالیه به فارس دستور العمل داده‌ایم که نماینده بفرستد و با نماینده آنها تشخیص بدهند و حدود اراضی رامعین کنند و دایر نبودن و دایر بودنش را معین کنند اما حالاً می‌آییم سراصل مطلب نمی‌دانم آقای مصدق السلطنه گاهی خودشان دقت می‌فرمایند که در ضمن شوخی‌هایشان زندگی دارد؟ موضوع عقیده به اختیارات یک چیزی است که ما بین بنده و ایشان مفصلاً بحث شده و ایشان می‌دانند که بنده با اختیارات آن ترتیبی که در قوانین بوده است عقیدتاً مخالف اما نه به آن درجه که ایشان مخالف بودند آقای مصدق السلطنه خیلی بیشتر از بنده مخالف بودند و عقیده بنده با ایشان خیلی فرق دارد بنده یک قسمت از اختیارات را خوب می‌دانم و یک قسمت دیگر را برای برای یک مدتی بد نمی‌دانم و با یک قسمت مخالفم و به طوری که خودشان اختیارات اداری و سیاسی را از هم تفکیک کردند اگر یک موادی اختیاراتی داده باشد به یک مستخدم خارجی که مؤثر در امور سیاسی بتواند بشود این یک چیزی است که بنده هیچوقت با آن موافق نیستم اما وقتی که شما یک نفر مستخدم برای خودتان از خارجه می‌آورید. باید رأی مجلس را در نظر گرفت و باید رأی هیئت دولت را دید و مقتضیات مملکت را هم که همه اجماعاً در نظر می‌گیرند سنجید و تا وقتی که شما محتاج هستید به آوردن یک مستخدمی البته باید در حدود کارهای اداری یک اختیاراتی به او داد تمام این مذاکراتی را که ایشان فرمودند صحیح است و بنده معترض بودم و اعتراض داشتم و حالا هم عرض می‌کنم اما این جا یک استدعا و تمنا می‌کنم که آقایان ملاحظه فرمایند. با این مقدماتی که ما در نظر گرفتیم می‌خواستیم یک اختیاراتی را تا آن اندازه که مضر نباشد بدهیم که موادش را هم آقایان در روزنامه ملاحظه فرموده اند ولی حالا ناچاراً برای یک مدت موقتی و برای این که امروز که یکشنبه اول مرداد است و رئیس کل مالیه نیست کارها فلج نماند و کارها معوق نماند با کارها از صورت فعلی بدون مطالعه خارج نشده باشد آیا غیر از این راهی فرض می‌کردید که ما بیاییم بگوییم که این قانون چهارم اسد را که یک ماه دو ماه دیگر از عمر طبیعی خودش باقی مانده به یک نفر دیگر واگذار کنیم

که ما در این مدت برویم مطالعات خود را بنماییم و قانون را بنویسیم و نیلوریم این جا با شما بحث کنیم؟ و بالاخره مطالعات خودمان را می‌کنیم و نتیجه آن را به مجلس می‌آوریم و مجلس هم حکمیت می‌کند و هر طور که دستور داد ما مجری می‌کنیم به علاوه یک چیزی را بنده به آقا می‌خواهم تذکر بدهم، اصل موضوع اختلاف بنده و هیئت دولت و اعتراض مهم و اعتراض اصلی روی موضوع این حکمیت من درآوردی بوده است. آقای دکتر مصدق خوب میدانند که قانون چهارم اسد هیچ ذکری از حکمیت نکرده است و معایب و مفسد بزرگ این تجاوزاتی را که ما قائل هستیم و بودیم اینها قسمت عمده اش ناشی از این یک قسمت بوده است و تمام این عرایض را که من کردم تصور نفرمایید و نسبت این را هم به بنده ندهید که نسبت به آنها سست شده‌ام، خیر بنده در آن قانون چهارم اسد یک موادی است که به واسطه ابهامش خوب نمیدانم و بعضی موادش اساساً خوب نیست ولی تصدیق بفرمایید که اگر ما امروز بخواهیم بیاییم وقت مجلس را صرف کنیم در این لایحه قبل از اینکه یک طرف مقابلی که بالاخره باید به موجب این قانون کنترات شود و رضایت او هم شرط است نتیجه نخواهد داشت و تا ما بیاییم با یک کسی مذاکره کنیم کارهای مالیه به حال تعویق باقی می‌ماند و این یک کار لغو و بیهوده خواهد بود پس بهتر این بود که همین قانون چهارم اسد را بگذاریم پنجاه روز دیگر هم پیش برود تا اینکه آن معایب بزرگی هم که در خود قانون نیست و در کنترات بود مرتفع شود. بالاخره اصل مطلب بر این است که آیا ما محتاج هستیم به این که یک رئیس کل مالیه نوعی با بعضی اختیارات در مالیه خودمان داشته باشیم یا نه؟ اگر اکثریت مجلس و اکثریت هیئت دولت موافق با عقیده آقای دکتر مصدق باشند آن وقت البته بنده کاملاً مصدق می‌شدم که این کار نمی‌بایستی بشود ولی وقتی که روی هم رفته عقیده بر این است (و خود بنده هم یکی از اشخاصی هستم که با این قسمت موافقم و معتقدم و همینجا پشت همین تریبون هم اگر خاطر آقایان باشد در موضوع متخصص و متخصص آوردن عرض کرده ام که ما متخصص می‌خواهیم ولی متخصص به معنی تمام کلمه نه اشخاصی که از هیچ جا اطلاع ندارند و می‌آیند اینجا و از این خودمانیها کسب اطلاع می‌کنند) بنده معتقدم که متخصص ما لازم داریم و باید متخصص حسابداری بیآوریم و متخصص را هم که می‌آوریم باید یک اختیارات اداری به او بدهیم تا بتواند کار کند و باید اختیارات خزانه داری ما به آن مسئول خزانه خود بدهیم ولی باید او نوکر حرف قانون باشد این عقیده عقیده قطعی خود بنده و هیئت دولت است خوب وقتی که ما این عقیده را داشته باشیم تصدیق می‌فرمایید قانونی را

که می‌خواهیم بیاوریم به مجلس و اختیاراتی را که می‌خواهیم بدهیم باید فکر این را بکنیم که مجری این چه کسی خواهد بود و باید یک قدری هم نظر او را بگیریم و با او حرف زنیم این دلایلی بود که ما را معتقد کرده است که این پنجاه روزی که از کنترات مکاسکی باقی مانده است این اختیارات را به او بدهیم و بنده یقین دارم که قبل از انقضای این مدت دولت تصمیم قطعی خودش را خواهد گرفت و به عرض آقایان خواهد رساند. پس خوب است در این مدت ما خودمان را معطل این مباحثات نکنیم و بگذارید که یک چند صباحی دیگر هم این قانون دوام یافته باشد و تمام این مباحثات را در اصل مطلب خواهیم کرد و هر اعتراضی که دارید وقتی که آن قانون را آوردیم اینجا بحث می‌کنیم و اگر موافقت نظر حاصل شود اصلاحاتی را که در نظر داریم خواهیم کرد. ولی در قسمت دیگر بنده موافقتم که بایستی یک اختیاراتی قائل شد و یک اختیارات اداری از نقطه نظر خزانه داری ایجاد کرد. در هر حال بحث این مذاکره را در آن موقع می‌کنیم. عجلتاً آقای دکتر مصدق این لطف و محبت را بفرمایند و از این عقیده منصرف شوند که آدم خوش باوری هستند زیرا نه ایشان این طور خوش باور هستند و نه بنده این طور سست عقیده که در ظرف دو سه روز تغییر عقیده بدهم و این را میدانند که بنده رضایتنامه بگیرم هم نیستم که برای خاطر رضایتنامه تغییر عقیده داده باشم.

(مجلس سه رعب بعد از ظهر ختم شد) (۲)

توضیحات و مأخذ

- ۱- نطق‌ها و مکتوبات دکتر مصدق - انتشارات مصدق ۷ - ۱۹ اسفند ۱۳۴۹ ، صص ۱۳۵ - ۱۲۵
- ۲- مذاکرات مجلس شورای ملی ۱ مرداد ۱۳۰۶ نشست ۱۳۲

فصل سوم

کسر عایدات بلدیہ

مذاکرات مجلس شورای ملی ۲ مهر ۱۳۰۶ نشست ۱۴۷

- ۱- مذاکره نسبت به خبر کمیسیون بودجه راجع به ۱۲۵ هزار تومان اضافه اعتبار بلدیہ طهران
- ۲- قانون اجازه پرداخت ۱۲۵ هزار تومان برای آب تهران و عریض نمودن خیابان‌ها از محل اضافه عایدات ۱۳۰۵
- ماده واحده - وزارت مالیه مجاز است از اضافه عایدات ۱۳۰۵ مبلغ یکصد و بیست و پنجهزار تومان برای جبران کسر عایدی بلدیہ در طهران در ۱۳۰۶ مصرف و پرداخت نماید.
- رئیس - آقای دکتر مصدق.

دکتر مصدق - بنده خیلی متأسف هستم توضیحاتی که آقایان محترم در پیشنهاد دادند با این لایحه دولت یا خبر کمیسیون کاملاً مخالف است. زیرا در خبر کمیسیون می‌نویسد از بابت کسر عایدات بلدیہ ولی توضیحاتی که آقایان دادن این صد و بیست و پنج هزار تومان را اختصاص می‌دهند برای آوردن آب جاجرود به طهران و پرداخت قیمت دکاکینی که خراب شده است مسئله خیلی فرق دارد کسر عایدات بلدیہ مربوط به گذشته می‌شود یعنی بلدیہ یک عایداتی داشته و یک مخارجی کرده و حالا کسر دارد و باید صد و بیست و پنجهزار تومان به بلدیہ بدهند ولی توضیحاتی که آقایان دادند مربوط به آینده است که آب جاجرود را بیآورند و اشخاصیکه خسارت دیده‌اند از بابت قیمت دکاکین به آنها داده شود چندی قبل در یک مجلسی بودم یک شخصی خیلی تمجید می‌کرد از عملیات بلدیہ بنده که با او مذاکره می‌کردم حقیقتاً کارهای خوب بلدیہ را تصدیق می‌کردم زیرا کارهای خوب بلدیہ چیزی نیست که کسی تصدیق نکند الحق و الانصاف تنظیف و تنویر شهر هیچ دخلی بسابق ندارد و واقعاً هیچکس نمی‌تواند منکر شود. همچنین در باب خراب کردن ساباط‌های شهر

حقیقتاً کفیل بلدیہ اقدامی کرد که هیچکس نمی‌کرد. بدون ملاحظه تمام سابطها را خراب کرد و هیچ ملاحظه از هیچکس نکرد. حتی از آن همقطاران خیلی قوی که آنوقت داشتند سابطهای آن‌ها را هم خراب کردند و این یک درسی شد برای مردم که بعد از این در شارع عمومی بنا نسازند. اگر این سابطها که در شارع عمومی بود خراب کردند کار خوبی بود ولی خانه هائی که در شارع عام هم نبود خراب کردن آنها بنظر بنده کار خوبی نبود. نمی‌شود گفت وسیع کردن خیابان‌ها کار خوبی نیست خیلی خوب است باید وسیع هم بشود که باعث سهولت عبور و مرور بشود ولی یک اصل بالاتر از این در مملکت هست و آن رعایت قانون اساسی است. قانون اساسی ما در اصل پانزدهم می‌گوید:

هیچ ملکی را از تصرف صاحب ملک نمی‌توان بیرون کرد مگر با مجوز شرعی و آن نیز پس از تعیین و تادیه قیمت عادلانه است. اگر بخواهند ملکی را از تصرف یک نفر خارج کنند البته باید مجوز شرعی داشته باشند و یک هیئتی باشند که تصدیق بکنند که این خانه بایستی خراب بشود مجوز شرعی اینطور تصویب می‌کند و باید قبلاً پول بمالک بدهند بعد تصرفات درش بشود این صریح قانون اساسی است. اگر نمایندگان محترم باین ترتیبی که بنده می‌فهمم نمی‌فهمند بفرمایند تا بنده هم از فهم خودم صرف نظر کنم و اگر واقعاً قانون اساسی را همینطور که بنده عرض می‌کنم می‌فهمند پس باید تصدیق کنند ما که در این مملکت معتقد به اصل مالکیت هستیم و این اصل را محترم می‌شماریم هیچ ملکی را از تصرف مالکش نمی‌شود انتزاع کرد ولو اینکه مصالح عمومی اقتضا کند مگر اینکه مجوز شرعی داشته باشد بعد هم قیمت عادلانه تأدیه شود والا اگر بنا شود این اصل در مملکت محفوظ نباشد و هر کس بعنوان اینکه فلان ترتیب لازم است یک اقداماتی بکند و اصول را از بین ببرد ما دیگر بهیچوجه نمی‌توانیم در این مملکت زندگی کنیم. بنده در این باب نظریاتی دارم و کاملاً موافق هستم با عملیات بلدیہ ولی به شرط اینکه قبلاً یک قانونی تدوین شود که مجوز شرعی معلوم شده و قیمت عادلانه هم تعیین شود. آن شخصی که با بنده مذاکره می‌کرد میگفت اگر با این ترتیب خیابانها را وسیع کنند یعنی اگر قانون اساسی از بین برود و قتل اتفاق نیفتند آیا بهتر نیست از این ترتیب که شما می‌گوئید؟ من گفتم خیر عقیده ندارم. زیرا اگر یک قتل اتفاق بیفتد این قتل تصادفی است زیرا هیچ کس نمی‌خواهد در حین عبور کسی را بکشد و این تصادفی است. ممکن است یک خبیان عریضی و طویلی باشد قتل هم اتفاق بیفتد ولی اگر رعایت اصول نشود یک جماعتی که امروز ممر معاششان از این دکان و خانه و مستغلات است اگر

خانه یا دکان او را خراب کنند یک جماعتی ممر معاششان از بین می‌رود و این تقریباً یک خانواده را از بین برده است و این عمدی است ولی اگر یک اتفاقی در خیابان افتاد از حیث حوادث است او می‌گفت نظر کفیل بلدیه هم همین است یعنی نظرشان این نیست که چیزی بآنها داده نشود بلکه می‌خواهند خود مردم بروند اقدامی کنند بلکه راه حلی برای این کار پیدا شود. بنده بیشتر تعجب کردم گفتم مردم کجا بروند راه حل پیدا کنند خانه مردم خراب شود بعد خود مردم بروند شکایت کنند و راه حل پیدا نمایند؟ برای جبران خسارتشان کجا بروند شکایت کنند؟ بعدلیه بروند شکایت کنند؟ به کجای عدلیه؟ خود عدلیه بنظر بنده امروز مظلوم واقع شده برای اینکه بقول شخص مطلع الان هشت ماه است بیش از سه هزار نفر در محبس‌ها به انتظار محاکمه مانده‌اند یعنی مدعی العموم یا مستنطق قرار توقیف آنها را که صادر کرده عدلیه منحل شده و اینها در محبس‌ها بانتظار محاکمه مانده‌اند یک عده شان مرده‌اند و یک عده شان منتظر محاکمه هستند. با این ترتیب مردم چطور بروند شکایت کنند باید یک ترتیبی بشود که اسباب زحمت مردم فراهم نشود و مردم بیولشان برسند واقعاً این تعجب آور است دو نفر ایتالیائی را در یک مملکتی محکوم کرده بودند همه دنیا سربلند کردند که این محکومیت صحیح نیست ولی در این مملکت قریب سه هزار نفر به انتظار محاکمه در این هوای گرم تابستان در محبس‌ها مانده‌اند و تکلیفشان معلوم نیست بنده تصور می‌کنم باید یک ترتیبی کرد که مردم در آسایش باشند خانه های مردم را خراب کردن و پول هم بآنها ندادن البته صحیح نیست از یکطرف هم تصور می‌کنم کفیل بلدیه حقیقتاً خواسته است کار خوب بکند ولی دولتهای وقت در این خصوص قدری خودداری کرده‌اند چون حقیقتاً یک قوانین دیگری لازم است که مبین اصول قانون اساسی باشد. اصل پانزدهم قانون اساسی می‌گوید: هیچ ملکی را از تصرف مالک نمی‌شود خارج کرد مگر با مجوز شرعی آنها پس از تأدیه قیمت عادلانه این اصل مبین لازم دارد یعنی دولت باید یک قانونی بیاورد که طریق مجوز شرعی و طریق تقویم را معین کند ولی نیاورده است. مجلس هم در این کار خودداری کرده است وکلا بایستی این کار را کرده باشند. بنده حق می‌دهم به بعضی از وکلا که یک طرحهایی بمجلس پیشنهاد کردند و در این ادوار تقنینیه چون طرف توجه نشد آنها هم نتوانستند حقیقتاً به وظیفه خودشان عمل کنند و یک طرحهایی که مبین قانون اساسی باشد پیشنهاد کنند مخصوصاً در این موضوع راه که در مملکت ساخته می‌شود تصادف می‌کند با املاک مردم و در هر کجا بخواهند در املاک مردم تصرفاتی بکنند یک قانونی لازم است که هم مجوز

شرعی را معین کند و هم طرز تقویم را. بنده در این چند روزه بنظرم رسید که یک موادی را بمجلس پیشنهاد کنم که برود بکمسیون مبتکرات و از آنجا بیاید بمجلس نمی‌خواهم بگویم این مواد کامل است. خیر ناقص است. ولی امیدوارم وقتی بمجلس آمد و در اطرافش مذاکره شد اصلاح شود. این است که پیشنهاد کرده‌ام وقتی ضرورت اقتضا کرد که یک املاکی از مالکین گرفته شود طرز مجوز شرعی و تعیین قیمتش معین شود که حقیقتاً اگر دولت بخواهد برای مصالح عمومی کار خوب بکند تکلیف معلوم باشد. مثلاً امروز بلدی می‌خواهد کار خوب بکند واقعاً خیابان چراغ برق راه عبور را بر مردم تقریباً مسدود کرده است و بایستی عریض بشود. از یک طرف بلدی حق دارد از یک طرف هم ما که نماینده این ملت هستیم حق داریم که از حقوق موکلین خودمان دفاع کنیم و هر موقعیکه یک عملی بر خلاف قانون اساسی می‌شود در این مجلسی تذکر بدهیم و نگذاریم برخلاف قانون اساسی اقداماتی بشود. از طرفی هم باید تسهیلاتی فراهم کنیم. و در حقیقت اگر یک قانونی نباشد که مبین اصل پانزدهم قانون اساسی باشد که طریقه مجوز شرعی و قیمت عادلانه را تعیین کند نه شهر ما درست می‌شود و نه بلدی می‌تواند یک قدم اصلاحی بردارد. این است که بنده یک طرحی تقدیم می‌کنم و استدعا می‌کنم آقایان هم توجه بفرمایند و اینموضوع هم اگر بترتیبی است که در لایحه نوشته شده و برای حساب گذشته باشد بنده حقیقتاً مخالفم برای اینکه حسابهای گذشته بلدی معلوم نیست به مجلس که نیامده که معلوم شود حساب چه بوده؟ و با کی بوده ولی یک بیچاره هائی خانهاشان را خراب کرده‌اند و عجالتاً این خیابان هم به این حال افتاده است و واقعاً بداست باید البته این خیابان درست شود از آنطرف هم یک مردم بیچاره خانهاشان خراب شده که شاید این خانه و مستغلات محل ارتزاقشان بوده و شاید دیگران هم به این درد مبتلا شوند اگر این پول تخصیص شود برای خانه خرابها و آوردن آب به شهر به شرطی که صورت مخارج آنها به مجلس بیاید بنده هم با این صد و بیست و پنج هزار تومان با اینکه یقین دارم در ۱۳۰۵ اضافه عایداتی نیست باز موافقت می‌کنم بجهت اینکه بودن اضافه عایدات مستلزم بودن یک پول موجودی است. اضافه عایدات وقتی است ه اضافه مخارج نباشد. ما از ۱۳۰۵ محققاً پول موجودی نداریم. ولی مخارج ضروری مملکت را هم نمی‌شود نکرد برای اینکه اضافه عایدات نداریم. البته ممکن است یک وقتی یک مالیاتی وضع شود که مردم قبول کنند چزا؟ برای اینکه منافع عمومی اقتضا می‌کند و البته نباید این ضرر هم متوجه افرادی بشود که از این محل ارتزاق می‌کنند. اگر این مبلغ برای این خانه خرابهائی که خانه شان خراب شده و برای آنها

که بعد خراب می‌کنند و برای آوردن آب به شهر باشد بنده هم مخالفتی نمی‌کنم با اینکه میدانم اضافه عایداتی نیست ولی اگر برای کسر مخارج بلدییه باشد چون بنده اطلاع ندارم مخالفم و آقایانیهیم که پیشنهاد کرده‌اند در توضیحاتی که دادند نظرشان همین بود که انشاءالله مردم راحت باشند. (۱) صص ۱۴۰ - ۱۳۶
 زوار - و از اینجهت پیشنهادی که تقدیم کرده‌ام پی می‌گیرم.

رئیس - رأی گرفته می‌شود به ماده و احده به ترتیبی که آقای مدرس پیشنهاد کرده‌اند.

یکنفر از نمایندگان - مجدداً قرائت شود

(مجدداً بترتیب سابق خوانده شد)
 پیشنهادی راجع به دستور جلسه آتیّه داده شده باید رأی گرفته شود

(بمضمون ذیل قرائت شد)

امضا کنندگان پیشنهاد می‌کنیم که خبر کمیسیون مالیه راجع به خالصیات انتقالی در جلسه سه شنبه چهارم مهر در دستور مقدم باشد.

فهیمی - طاهری - دولتشاهی - و جمعی دیگر.

رئیس - معلوم می‌شود موضوع ندارد. چون هنوز خبر کمیسیون بودجه نرسیده است. دستور همان قانون بلدییه است.

مجلس سه رابع ساعت بعد از ظهر ختم شد

اجازه پرداخت یکصد و بیست و پنجهزار تومان برای آب طهران و عریض نمودن خیابانها از محل اضافه عایدات ۱۳۰۵
 مصوب ۲ مهر ماه ۱۳۰۶ شمسی

ماده واحده - وزارت مالیه مجاز است مبلغ یکصد و بیست و پنجهزار تومان از محل اضافه عایدات ۱۳۰۵ برای آوردن آب رودخانه از خارج بطهران و تأدییه قیمت

خرابیهای واردهاز عریض شدن خیابانها و ساختمان همان خیابانها پرداخت نماید. اینقانون که مشتمل بر یک ماده است در جلسه دوم مهر ماه یکهزار و سیصد و شش شمسی بتصویب مجلس شورای ملی رسید. حسین پیر نیا: رئیس مجلس شورای ملی (۲)

راجع به قرارداد گمرک و شیلات

مذاکرات مجلس شورای ملی ۲۵ مهر ۱۳۰۶ نشست ۱۵۷

رئیس - آقای دکتر مصدق

دکتر مصدق - بنده در مسائل داخلی هرکاری که برخلاف معمول و جریان باشد آنقدرها ایراد ندارم یعنی چه میشود کرد؟ اکثریت مجلس وقتی که رای می دهد البته قاطع است. ولی در مسائل خارجی و سیاست بین المللی هیچوقت خودم را نمی توانم حاضر کنم که یک قرارداد بین المللی برخلاف جریان مجلس شورای ملی یعنی آن ترتیباتی که در تمام دنیا همیشه معمول است و رعایت شده عمل بشود..

عمادی - برخلاف جریان نیست

دکتر مصدق. اجازه فرمائید یکی از علاقه مندیهای بنده بعصر پهلوی برای این بوده است که ایشان در مسائل سیاست خارجی و بین المللی همیشه خیلی ملاحظه داشته اند. همه میدانند که ایشان همه وقت ملاحظات داشته اند که حقوق ایران یک ذره بخارجی داده نشود و حالا هم بنده عقیده دارم آقایانی که واقعا معتقدند باین اصل نخواهند یک کاری بکنند که برخلاف جریان و برخلاف عادت یک چیزی پیش بیاید. بنده از آقایان سؤال می کنم ببینند در هیچ پارلمانی امکان دارد که عهدنامه... اولاً این را خدمت آقایان عرض می کنم تصور فرمائید که بنده عضو کمیسیون خارجه پیش بوده ام حالا هم میل دارم که بیاید به کمیسیون خارجه که بنده آنجا عضویت داشته باشم. بنده الان هم خدمت آقایان عرض می کنم اگر بنده در کمیسیون خارجه انتخاب بشوم

قبول نخواهم کرد. این مسئله را بدانید که هیچ مجلسی را شما پیدا نمی‌کنید که یک عهدنامه بین المللی از مجلس بگذرد و به کمیسیون خارجه ارجاع نشود. همیشه کمیسیون خارجه هر مجلسی از یک اشخاصی انتخاب می‌شوند که مربوط به سیاست بین المللی باشند و اطلاعات داشته باشند و عهدنامه‌ها را از نقطه نظر سیاست بین المللی و صلاح مملکت تشخیص بدهند و تصویب بکنند بعد بعرض مجلس برسانند. کمیسیون بودجه بهیچوجه صلاحیت برای رسیدگی بیک عهدنامه بین المللی ندارد. شما اگر بخواهید این اصل را معتقد شوید که جریان طبیعی را موقوف بدارید فردا عقیده‌ام این است که یک پیشنهادی در مجلس می‌شود که یک کمیسیون خاصی برای تصویب یک عهدنامه در مجلس تشکیل شود آن وقت از نمایندگان که موافقت می‌کنند بآن عهدنامه می‌روند در آن کمیسیون و برخلاف جریان می‌گذرد. بنده عقیده‌ام این است که مسائل بین المللی یک چیزهایی است که مثل مسائل داخلی نیست در مسائل داخلی اگر خط و اشتباه بکنیم همیشه می‌توانیم جبران کنیم برای اینکه رای مجلس شورای ملی همیشه عمل یک طرفی است. طرف ایجاب و قبول ندارد ولی مسائل بین المللی طرف ایجاب و قبول دارد بمحض اینکه شورای ملی گفت قبلت این عقد منعقد شده است آنوقت این عقد را هیچکس نمی‌تواند برهم بزند مگر سرنیزه. شما آقایان که تشریف آورده‌اید اینجا نشسته‌اید باید بدانید دولت ما در مقابل دول مجاور حقیقه یک دولت کوچکی است یک دولت خیلی قوی نیست که هر ساعتی بتواند زیر حرفش بزند. یک دولتی نیست که هر ساعتی بخواهد یک چیزی اگر در اینجا بحث شد رد بکند. پس دولت و ملت ایران باید در مسائل بین المللی خیلی دقت کند. کاری نکند که فردا اسباب زحمت بشود در این عهد نامه‌ها بنده خودم نظریاتی دارم. همچو نیست که تصور فرمائید این عهدنامه‌ها چون پنجسال است مطرح شده هیچ ایرادی درش نیست خیر. اصلاحات دارد. و اگر بهمین ترتیب که هست بگذرد بنده عرض می‌کنم که ابا صلاح مملکت ایران نیست. آقای رئیس الوزراء متخصص نیستند. اگر متخصص بودند چهار کار را باهم قبول نمی‌کردند. متخصص نیستند، خودشان هم میدانند. ، پس اینکار باید برود در کمیسیون‌های مربوطه و با اشخاص متخصص در هر ماده از موادش شور بشود بعد بیاید بمجلس بنده عرض می‌کنم که این مسئله فوریتش بهیچوجه صلاح نیست و میبایست این را بجریان معمولی بیندازید. و بکمیسیون فواید عامه و کمیسیون خارجه برود اگر اشخاصیکه در کمیسیون هستند که ایراد دارند حرف بزنند، مذاکره بشود، زیرا اگر یک چیزی خوب باشد هیچکس نمیتواند بگوید بد است، هیچکس بشما نمایندگان ملت نمی‌تواند مطلبی را اشتباه کند اگر

خوب است و بگوئید بد است فوراً جواب می‌دهید. در آنجا شور و مذاکره می‌کنید و اگر خوب است قبول می‌کنید مسائل بین المللی یک چیزهایی نیست که بفوریت بیاوریم اینجا بگذرانیم و وقتی که گذشت فردا بگوئید چون این خوب نیست باید نسخ کرد. در مسائل بین المللی اینطور نیست عصر پهلوی و علاقه مندی به پهلوی اینطور اقتضاء می‌کند که آقایان در این مسئله جریان عادی مجلس را ابداً صرف نظر نکنند بگذارید کمیسیون فوآند عامه و خارجه انتخاب بشود و رجوع بکنید به کمیسیون‌ها آنها راپرت خودشان را به مجلس بدهند اگر کسی حرف صحیحی زد قبول کنید و اگر ناصحیح گفت رد کنید و این را بجریان صحیح ببندازید. بنده از آقایان استدعا می‌کنم. مخصوصاً التماس می‌کنم که در مسائل بین المللی دقت بفرمائید بجهت اینکه نظایر پیدا می‌کند. وقتی که بنا شد یک کمیسیونی که ابداً“ مربوط به اینکار نیست در این امر دخالت بکند فردا هم یک کمیسیونهای خاص دیگری ممکن است در مجلس تشکیل بشود برای یک عهدنامه‌های دیگری و صلاح نیست این است که بنده عرض می‌کنم عهدنامه که پنجسال است یا به قول یکی از آقایان هشت سال است مانده اشکالی ندارد که سه چهار روز دیگر هم بماند تا کمیسیونها مطابق جریان خودشان انتخاب شده و پس از ملاحظه در این مسئله راپورت خودشانرا بدهند که بعدها اسباب ندامت نشود. این است عقیده بنده. حالا اگر آقایان واقعا وطن پرست هستند و واقعا می‌خواهند علاقه به مملکت نشان بدهند این کار را که حق نمایندگی ما است بکنند یک دولتهائی که شاید هیچ صلاحیت نداشته باشند که در یک مسائل ملی باندازه ما دخالت کنند هشت سال حرف بزنند ولی شما که خودتان را نمایندگان حقیقی ملت می‌شمارید می‌گوئید ما از حق خودمان صرف نظر می‌کنیم در صورتیکه ما هم حق داریم که در این عهدنامه اقلاد ده روز حرف بزنیم باز عرض می‌کنم. عهدنامه بین المللی یک چیزی نیست که فوری باشد بجهت اینکه خودبنده موقعی که وزیر خارجه بودم با اینکه مدت دو سه ماه در این مسئله مطالعه می‌کردم باز به بعضی موادش که می‌رسیدم نمی‌فهمیدم. حالا نمیدانم آقای عمادی چطور به فوریت تمام مواد این قرار داده‌ها را فهمیده‌اند! (۳)

راجع به تعرفه گمرکی

مذاکرات مجلس شورای ملی ۳۰ مهر ۱۳۰۶ نشست ۱۵۹

- ۱- قرائت امتیازنامه حفریات به دولت فرانسه منعقد در زمان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه
- ۲- مذاکره نسبت به خبر کمیسیون بودجه راجع به قرارداد شیلات منعقد بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و تصویب آن
- ۳- مذاکره نسبت به خبر کمیسیون بودجه راجع به قرارداد شیلات منعقد بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
- ۴- قانون اجازه مبادله لایحه شیلات منعقد بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
- ۵- قانون اجازه مبادله قرارداد گمرکی منعقد بین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (مجلس دو ساعت و نیم قبل از ظهر بریاست آقای پیرنیا تشکیل گردید.) (صورت مجلس پنجشنبه بیست و هفتم مهرماه را آقای نگهبان قرائت نمودند) رئیس-صورت مجلس تصویب شد

جمعی از نمایندگان- دستور
رئیس-ماده و احده قرائت می شود

دکتر مصدق-بنده هم اجازه خواسته ام

رئیس الوزراء- بنده یک دفعه عرض کرده ام باز هم عرض می کنم که نسبت به اموال غیر منقول مسئله تأمین شده
دکتر مصدق- اقابنده عرض دارم

رئیس- این ترتیب که مطابق نظامنامه نیست! اگر در کلیات اعتراضی دارید.....
دکتر مصدق-ماده هشتم را ملاحظه بفرمائید.

رئیس-ماده هشتاد راجع باین موضوع نیست این راجع به عهدنامه است

دکتر مصدق- باشد عهدنامه هم لایحه دولت است

رئیس-شامل نیست ماده ۳۲ راجع به عهدنامه است

دکتر مصدق-ماده هشتاد راقرائت فرمائید

رئیس-بنده ماده هشتاد رادیده ام شامل نست

دکتر مصدق-بسیار خوب اجازه ندهید

(ماده واحده بشرح ذیل خوانده شد)

ماده واحده- مجلس شورای ملی لایحه شیلات را که دارای ۲۱ ماده و پنج صورت مجلس و پنج مراسله می باشد در تاریخ اول اکتبر ۱۹۲۷ هجری قمری امضا شده است تصویب و اجازه نمایندگان ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی امضا شده است تصویب و اجازه مبادله نسخه صحه شده آنها را بدولت می دهد

وزیر معارف- بنظر بنده کلمه (نسخه) باید تبدیل به (نسخ) بشود چون سه نسخه خواهد بود

مخبر صحیح است بنده هم قبول می کنم

رئیس- رأی گرفته می شود بماده واحده با تبدیل نسخه به نسخه تاریخی ایرانی هم مقدم

می شود. موافقین قیام فرمایند

(اغلب نمایندگان قیام نمودند)

رئیس-تصویب شد

بعضی از نمایندگان-تنفس

(در این موقع جلسه برای تنفس تعطیل و بفاصله نیم ساعت مجدداً تشکیل گردید)

رئیس- آقای حاج آقارضا رفیع و آقای شریعت زاده به بنده تذکر دادند. که در لایحه

شیلات چون

متضمن خرج است بالوراق رأی گرفته شود و اجازه می‌فرمایند من باب احتیاط بالوراق هم رأی بگیریم. جمعی از نمایندگان صحیح است

رئیس- رأی گرفته می‌شود بماده واحده با اوراق آقایانیکه تصویب می‌کنند اوراق سفید خواهند داد

(اخذ و تعداد آراء بعمل آمده هفتادو نه ورقه سفید شماره شد)

رئیس- عده حضار هشتادو نه باهفتادو نه رأی تصویب شد قرارداد گمرکی مطرح است مذاکرات راجع بکلیات است. آقای دکتر مصدق

دکتر مصدق- بنده همیشه مایلم هر لایحه که در مجلس مطرح می‌شود رویهمرفته محاسن و معایب آن گفته شود. بینی و بین الله این قرارداد گمرکی بیک ماده دارد که حقیقه خیلی قابل تشکر است و آن ماده ایست که در واقع همیشه آمال ملی مابوده است و آن این است که می‌گوید اگر دولت ایران یک تعرفه مستقل قانونی برای خودش درست کند کلیه تعهدات دولت ایران نسبت بدولت شوروی از بین خواهد رفت. یعنی دولت ایران می‌تواند یک تعرفه رادرست کرد دولت شوروی آن تعرفه را قبول خواهد کرد. بینی و بین الله خیلی جای تمجید است ولی اگر یک قرارداد یک مواد خوبی دارد نمی‌بایستی جلوگیری کرد که نسبت بسایر مواد قابل اصلاحش مذاکره نکرد زیرا در واقع بنده عقیده‌ام این است که در این لوایح هرچه بیشتر صحبت بشود اگر یک لایحه خوبی است خوبی آن مسلم تر میشود و اگر بد باشد بدیش مسلم می‌شود ولی اگر نگذاشتند روی یک لایحه صحبت بشود یا اینکه از جریان عادی خارج بشود این نه بدیش معلوم می‌شود و نه خوبیش بلکه بدیش ثابت می‌شود. یکساعت قبل از این که آقای وزیر معارف این جایک لایحه تاریخی آوردند و خواندند آن روزی که این لایحه را امضا کردند هیچکس نمی‌دانست بداست کی می‌دانست؟

رفیع- همه می‌دانستند

دکتر مصدق- این لایحه دردوسیه هاونوشتهجات و مراسلات قایم شده بود تا امروز که آقای وزیر معارف بیاورد این جا و در مجلس خوانده شود آن روز که گفته می‌شد این لایحه لایحه خوبی است امروز آیا تاریخ معلوم نکرد که این قرارداد بر ضرر ایران بوده؟ پس اگر یک اشخاصی بخواهند در مسائل اظهار عقیده بکنند باید گذاشت و علت اینکه در آن عصر اینطور لوایح گذشته برای این بوده است که نمی‌گذاشتند کسی

اظهار عقیده بکند همچو نیست که آن اوقات کسی اظهار عقیده نمی‌کرد شمانوشتجات ملکم رابخوانید به بینید. اگر ناصر الدین شاه یکنفر آدم عاقلی بود می‌بایستی تمام اختیارات خودش را به ملکم واگذار کند چون آنچه اوگفت به خیرمملکت و بخیر ناصرالدین شاه بود ولی چون نکرد و چون یک دسته هائی بودند که در واقع مخالف با عقیده ملکم بودند آنها میرفتند ملکم رابد می‌کردند میرفتند میرزا تقی خان امیرومیرزا حسین خان سپهسالار رابد می‌کردند. آنها میرفتند آن اشخاصی راکه یک نظریات مصلحی نسبت به مملکت داشتند بد می‌کردند و نظریات اشخاص خیرخواه عقیم می‌ماند آنوقت آن کاردرپس پرده می‌گذشت و نتیجه اش همین قراردادی بودکه آقای وزیرمعارف آوردند و این جا خواندند آنوقت تاریخ قضاوت می‌کند پس بنده عقیده‌ام این است که درصلاح دولت پهلوی ودرصلاح عصرپهلوی ودرصلاح مجلس شورای ملی هیچوقت نباید ازیک وکیلی جلوگیری بکردکه حرفش رانزند....

بعضی از نمایندگان-جلوگیری نکردند

شیروانی-این اظهارات بیشتر ضرر دارد

دکترمصدق- بسیار خوب جلوگیری نکردند. آقای تقی زاده حرف زدندبنده هم بایدحرف بزنم بنده عقیده‌ام این است که درمسائل بایدمذاکره شود. هرچه مسائل بدقت بگذرد درصلاح مملکت ودرصلاح کارکنان مملکت است ودرصلاح آن اشخاصی است که بیشتر ازاین مملکت استفاده می‌کنند ودرحقیقت اگرضرری متوجه این مملکت بشود به آن عمله ای که باروزی دوقران سه قران زندگی میکندچیزی برنمی‌خورد وهرضرری متوجه شودآن عمله را روزی دوقران دوقران خودش راباهرسیاستی وباهرقوتی پیدامیکند ولی آن اشخاصی که بیشتر استفاده می‌کنند بیشتردرزحمتند وهرچه بیشتراستفاده می‌کنند ضررشان هم بیشتر است پس باید درمسائل دقت کرد نظر بنده ازاین مسائل این است. دراین قرارداد گمرکی این ماده ای که عرض کردم خیلی خوبست ولی بنده می‌خواهم یک سؤالی بکنم. مایک تعرفه داشتیم تعرفه ۱۹۰۳ وتعرفه ایست که درزمان قبل ازمشروطیت درایران گذشته وتعرفه بوده است که بااصول ورژیم ترازوی دراین مملکت اجرا شده بعدازاین تعرفه یک تعرفه‌ای هم ماداشتیم که دراین مملکت اجراشده ولی رسمیت ندارد وآن تعرفه ۱۹۲۰ است همیشه برای اجرای این دوتعرفه یک مذاکراتی بین دودولت بودیعنی

دولت شوروی بعد از امضاء قرارداد ۱۹۲۰ میل بود تعرفه ۱۹۰۳ را اجرا بکند یعنی با تعرفه ۱۹۰۳ عایدات مملکت ماکثر بود و تسهیلاتی برای ورود مال التجاره خارجه در مملکت ماموجود بود. چون اینها اصول تعرفه گمرکی است. آقای وزیر معارف چند روز قبل فرمودند این اشخاصی که رفته اند متخصص بوده اند ولی کس دیگر متخصص نیست. بنده عرض می کنم که مسائل تخصص را نمی پایست در یک مواقعی که حقیقه خیلی مورد ندارد بکار برد برای اینکه اگر تخصص را مادر اصلی بکار بریم پس خواندن و نوشتن هم تخصص می خواهد. یک مسائلی هست که حقیقتاً صولی است و محتاج بیک معلومات خیلی زیادی هست البته تخصص می خواهد. اگر بنده امروز بیایم ادعا کنم که پل خوب می سازم یا راه آهن می توانم بسازم خیر. این البته تخصص می خواهد و بنده نمی توانم پل بسازم حتی اگر بمن حالی هم بخواهند بکنند که پل را اینطور می سازیم بنده چون معلومات اولیه را ندارم نمی فهمم ولی یک چیزهایی را که بایک معلوماتی می توان فهمید دیگر محتاج به تخصص نیست. تعرفه گمرکی اصولش مسلم است زیر اگر ما بگوئیم بیست و دومیلیون من قند وارد این مملکت میشود اگر یکمن یکقران از آن بگیریم می شود دومیلیون و دو بیست هزار تومان و اگر خواستیم ورود این قند را تسهیل کنیم یک من دهشاهی می گیریم و یک میلیون و صد هزار تومان عاید می شود قندهم بیشتر وارد می شود و اگر بخواهیم جلوش را بگیریم که کمتر وارد شود یکمن سه قران می گیریم و کمتر وارد می شود این یک اصل. یک اصل دیگر اینکه اگر خواستیم از مصنوعات داخلی حمایت کنیم (اگر مصنوعات داخلی در مملکت باشد) تعرفه پروتکسیونیسیم را اجرا می کنیم یعنی حساب کنیم و می بینیم مصنوعات داخلی روی چه قیمت تمام می شود و آنوقت مصنوعات خارجی که وارد مملکت می شود بچه ترتیب وارد می شود و در صورتیکه مصنوعات خارجی ارزانتر وارد شود ما گمرک مصنوعات خارجه را باندازه بالاتر میبریم تا امتعه داخلی بتواند در مقابل ورود امتعه خارجی زندگی کند. این را می گویند سیستم پروتکسیونیسیم. سیستم مخالفش هم سیستم لیبرالشانژیسم است. سیستم لیبرالشانژی این است که اگر یک مالیاتی گرفته میشود از گمرک برای حمایت مصنوعات داخلی نیست و برای جمع آوری عایدات است. تقریباً، "دول کوچک اروپایی از قبیل هلند بلژیک انگلستان سیستم آنها روی سیستم لیبرالشانژی است که روی هر اصلی ما بخواهیم رفتار کنیم یا سیستم پروتکسیونیسیم یعنی حمایت از مصنوعات داخلی یا سیستم لیبرالشانژیسم عایدات زیادتر میشود. یک ترتیب دیگر هم در گمرک معمول است که راجع به اخذ حقوق گمرکی است که ترتیب

آدوالرم است که از روی قیمت مال التجاره گمرک گرفته می‌شود و یکی هم ترتیب دوا اسپسیفیک است که از روی وزن یا کیل یا عدد گمرک گرفته می‌شود ترتیب آدوالرم که از روی قیمت گرفته می‌شود غالباً به ضرر مملکت تمام می‌شود چرا جهت اینکه وقتی که مال التجاره را می‌آورند در مملکت معمولاً قیمتش را کم قلمداد می‌کنند وقتی کم قلمداد کردند حق گمرکیش کمتر می‌شود و مصنوعات داخلی نمی‌تواند حمایت بشود ولی در مسئله دیگر که حقوق گمرکی از روی وزن و کیل گرفته باین ترتیب هم حقوق گمرکی بهتر ماخوذ می‌شود و هم قاچاق کمتر میشود و هم مصنوعات داخلی در وقتی که باید حمایت بشود بیشتر حمایت می‌شود پس مسئله تعرفه گمرکی که یک عده متخصص رفته‌اند و انجام‌ذاکره کرده‌اند و تعرفه گمرکی را باین ترتیب نوشته‌اند و این جا آورده‌اند این یک چیز خیلی مهمی نیست تعرفه گمرکی خیلی اهمیت ندارد برای اینکه وقتی تعرفه گمرکی را بیاورند بدهند بدست یک اشخاصی اگر واقعاً آن اشخاص مطلع باشند فوراً می‌فهمند و اگر هم مطلع نباشند از یک اشخاص متخصصی تحقیق می‌کنند و می‌فهمند ولی البته در سرعت قضیه فرق می‌کند. بنده نمی‌خواهم متخصص وارد کنم البته متخصص هم در کار است.

آفاسیدی عقوب- متخصص بودن در علم گمرک بهمین چهار کلمه است؟

دکتر مصدق- البته بنده نمی‌خواهم عرض کنم که متخصص لازم نیست البته تخصص متخصص خیلی در کار دخیل است و سریع تر کار را می‌گذراند. چنانچه بنده خودم یک وقتی از یک شخصی دعوت کردم و یک روزی به بیرون شهر رفتیم و یک مرغی برای ما حاضر کرده بودند بنده دیدم فوراً، آن شخص آن مرغ را خورد بنده خیلی بدقت و کم غذا می‌خورم. جواب داد من اصلاً در مرغ خوردن تخصص دارم و خیلی زود می‌خورم: بنده متخصص در مرغ خوردن نیستم و از این جهت دیر خوردم ولی نمی‌توانم بگویم مرغ نمی‌خورم. شما اگر در منزل خودتان مراد دعوت کنید چهار مرغ هم برای بنده تهیه فرمائید بنده تماشا را باکمال تأمل می‌خورم. پس این مسئله اینقدرها تخصص نمی‌خواهد بنده هم کار آن شخص را می‌توانم بکنم منتهی با تأمل. از موضوع قدری دور شدیم. عرض کردم اختلاف نظر مابین دولت و آنها بر سر این دو تعرفه گمرکی بود و مسئله در این بود که آیا تعرفه ۱۹۰۳ باید اجرا شود یا تعرفه ۱۹۲۰. روسها یعنی دولت شوروی از زمان انعقاد قرارداد ۱۹۲۰ همیشه مایل بود که تعرفه ۱۹۰۳ درباره آنها اجرا شود و از دولت‌های وقت هم یک اجازه هائی گرفته‌اند مبنی بر اینکه تعرفه ۱۹۰۳ درباره شان اجرا شود و تعرفه ۱۹۲۰ چون یک قدری سنگین

تر بود آنهازیر بار نمی رفتند. حالا شما یک تعرفه جدید گمرکی درست کرده‌اید. و امروز صبح که بنده وارد شدم این تعرفه جدید را دیدم یعنی این تعرفه را امروز به بنده دادند و گفتند این تعرفه گمرکی باست. بالاخره اگر این تعرفه گمرکی بین تعرفه ۱۹۰۳ و ۱۹۲۰ نباشد هیچیک از دولتهای شمال و جنوب ماقبول نمی‌کنند بجهت اینکه حتما باید مبلغی از تعرفه ۱۹۰۳ بیشتر باشد برای اینکه اگر شما می‌خواستید ۱۹۰۳ را قبول کنید که اوجای خودش بود. پس مسلما شما تعرفه ۱۹۰۳ را بالا برده‌اید. این محل تردید نیست و مسلما تعرفه ۱۹۲۰ راهم پائین آورده‌اید. بنده خواننده‌ام ولی مسلم است زیرا اگر شما می‌خواستید تعرفه ۱۹۰۳ را درباره روسها اجرا کنید که آنها شکایت نمی‌کردند و قبول می‌کردند. پس این تعرفه جدید یک تعرفه ایست که بین تعرفه ۱۹۰۳ و ۱۹۲۰ درست شده. بنده می‌خواستم عرض کنم که این چیزی که با اسم تعرفه جدید گمرکی نوشته شده بد نوشته شده و توضیح بخوایم زیرایک و کیلی که بیک چیزی رأی می‌دهد باید فهمیده رأی بدهد و بداند در تعرفه‌های سابق حقوق گمرکی قند بانفط مثلا چقدر بوده و حالا چقدر است. و این کار باید دوستون داشته باشد یک ستون تعرفه قدیم باشد و یک ستون شامل تعرفه جدید باشد

مخبر- هست

دکتر مصداق- غرض این است که تعرفه جدید و قدیم معلوم باشد تا به بیندان چه بوده و این چیست تا اختلاف بین این دو تا معلوم شود و باین ترتیب بنده اگر خیلی هم متخصص بودم باز فورانی فهمیدم زیرامن باید بروم و درست در این دوستون نگاه کنم و اختلاف مابین تعرفه قدیم و جدید را خوب به بینم کم و زیادش را بسنجم. تا کاملا معلوم شود کدام به صرفه مملکت است و کدام یک مستقل تر است. یک چیز دیگری هم که خیلی لازم بود عرض کنم این است که خوبست خوداداره گمرک که اشخاص متخصص هستند این تعرفه را حساب کنند و تعرفه ۱۹۰۳ راهم از روی وزن‌ها و احصائیه هائی که در اداره گمرک موجود است حساب کنند و تعرفه ۲۹۲۰ راهم از روی حساب در نظر بگیرند بعد این را از آن دو فقره تعرفه در کنند و به بینند تفاوت چقدر می‌شود. مثلا معین کنند که اگر تعرفه ۱۹۲۰ را اجرا کنیم سالی ده میلیون عایدی ممکن است داشته باشیم و اگر تعرفه ۱۹۰۳ را مثلا اجرا کنیم سالی پنج میلیون خواهد بود آنوقت اگر این تعرفه جدید را بخواهیم اجرا کنیم چقدر عایدات ممکن است داشته باشیم. بعبارة اخری چقدر از حقوق گمرکی ما کم می‌شود برای اینکه اگر ما یک تعرفه کمتر از تعرفه ۱۹۲۰ درست کنیم آنوقت دولت جنوبی ما بموجب اصل کامله الواد که در قرارداد بین المللی خودش دارد (و آن اصل عبارت از این است که ما با هر دولتی که

معامله کردیم هر کدام که بهتر بود اوز آن قرارداد استفاده خواهد کرد) می‌خواهد استفاده کند یعنی آن تعرفه که کمتر است اورا می‌خواهد و می‌گوید بموجب این تعرفه باید مال التجاره من با حقوق کمتر و بهتر داخل این مملکت بشود بنابراین خیلی خوب بود که اداره گمرک معین می‌کرد که در اجرای این تعرفه جدید چقدر از تعرفه ۱۹۲۰ عایدی ماکتور می‌شود و چقدر از ۱۹۰۳ زیادت‌تر می‌شود تا معلوم شود آن مقداری که از تعرفه ۱۹۲۰ کم می‌کنیم آیا جبران می‌کند آن قسمتی را که بر تعرفه ۱۹۰۳ زیاد می‌کنیم یا نه چون مایک عایداتی قبل از این قرارداد داشته‌ایم انرا باید در نظر بگیریم و همچنین معلوم کنیم که بین این دو تعرفه چه اختلافاتی موجود است و برای بودجه مملکتی بما چقدر فائده یا ضرر خواهد داشت؟ از این جهت بنده استدعا می‌کنم آقایان محترم که در یک مسئله مهم بحث می‌کنند یعنی در واقع می‌خواهند تکلیف مال التجاره که در این مملکت وارد می‌شود معلوم کنند اگر اشیاء تجملی است باید جلوگیری شود و اگر اشیاء مفیدی است باید یک تسهیلاتی برایش قائل شد غرض این است یک مرحمتی بفرمائید که مطلب کاملا روشن شود تا ما که می‌خواهیم رأی بدهیم از روی فهمیدگی باشد. خدا شاهد است نظر بنده نظر مخالفت نیست بجهت اینکه بنده که می‌خواهم رأی بدهم یا آدم با وجدانی هستم یابی وجدان اگر با وجدان هستم باید وقتی که رأی می‌دهم مطابق فهم خودم رأی بدهم تا وقتی که بیرون می‌روم اگر به من گفتند تو بچه نظر بفلان چیز رأی دادی فوری بتوانم دفاع که بفلان دلیل من رأی دادم یک وقتی من در یک محضری خدمت یکی از علماء بودم در موقع مجلس دوم بود یکی از خوانین بختیاری هم در آنجا بود و بنده با خوانین بختیاری در آنوقت چندان آشنا نبودم زیرا در اروپا بودم و آنوقت تازه وارد طهران شده بودم یکنفر مجاهد آمد یک قباله در دستش بود و آن ملاکه خیلی هم محترم بود و حالا فوت کرده داد و گفت امضاء کن. آن شخص بنا کرد بخواندن و بعد یک قدری سوالات از او کرد و پرسید شما بایع هستید؟ مشتری هستید؟ و بعضی سوالات دیگر بعد مجاهد گفت آخوند مونی باخ مونی باخ. سن مونی اخ. نه ایشین واری یعنی تو چکار داری این را بخوان و امضا کن آن آقا بمن گفت چه می‌گوئید من حقیقه خجالت کشیدم بگویم که آن شخص چه گفت. گفتم می‌گوئید دقت نکنید. گفت خوب حالا بمن وکالت می‌دهد که صیغه راجاری کنم گفتم البته. آقا را وکیل کرد و صیغه خواند. ما وکیل ملت هستیم و رأی که می‌دهیم باید دانسته و فهمیده باشد و باید در مسائل قدری بیشتر دقت بکنیم.

رئیس-چند نفر از آقایان سؤال می‌کنند حقوقی که برای قند معین شده مفهوم نیست باید توضیح داده شود تا بتوانند رأی بدهند.

وزیر عدلیه گمان می‌کنم راجع به قسمت اول اظهار نماینده محترم در ضرورت این که در مسائل باید بحث شود هیچ مذاکره لازم نیست زیرا یک مسئله بدیهی است. البته آقایان نمایندگان مطالبی که دارند باید اظهار بفرمایند و گمان هم نمی‌کنم کسی در این قضیه مخالفتی کرده باشد ولی همانطور که آقا فرمودند یک موقعی هم می‌رسد که بنظر اکثریت مجلس در یک مسئله باندازه کافی مذاکره شده و ممکن است به کسی اجازه نرسد. بنابراین در قسمتی که چند دقیقه قبل اتفاق افتاد و به آقا نوبت نرسید تصور نمی‌کنم در اینجا اصلی نقض شده باشد.

حاج آقارضا رفیع - نظامنامه مانع بود

وزیر عدلیه - امادرموضوع بیاناتشان در قسمت استدلالی که فرمودند اگر در یک قانون باقرار دادی یک ماده خوب باشد دلیل نمی‌شود که مامواد بدش را هم قبول کنیم این هم یک مسئله بدیهی است. البته بطور کلی اینطور است ولی وقتی که وارد عمل می‌شویم و یک موضوع کلی را می‌خواهیم بر یک قضایا و مسائلی تطبیق کنیم آنوقت می‌بینیم ممکن است در یک معامله که شما می‌کنید بقدری شرائط خوب باشد که در بعضی شرائط دیگر هم شما بتوانید با طرف یک قدری براه بروید و با اصطلاح شل بگیرید. این هم یک اصلی است که در زندگانی معلوم است عمده فرمایشات آقا راجع باین بود که دو تعرفه بوده و هست یکی تعرفه ۱۹۰۳ و دیگری تعرفه ۱۹۲۰ و این تعرفه که حالا درست می‌کنیم آیا جمع بین این دو تعرفه است یا چه صورتی دارد؟ و اگر بجای تعرفه ۱۹۲۰ اجرا شود چه منافعی برای ما دارد. بنده در این جا خدمت آقا عرض می‌کنم که ما نمی‌خواهیم این تعرفه جدید را نسبت به همه اجرا کنیم. این یک تعرفه گمرکی است که مافقط نسبت بدولت شوروی اجرامی کنیم تعرفه دیگری هم ما داریم که عملا مجری است در هر صورت تعرفه ۱۹۲۰ ده سال دیگر مدت دارد یعنی تا ۱۹۳۰ باقی است بنابراین آن فرمایشی که فرمودند مشعر بر اینکه اگر ما تعرفه ۱۹۲۰ را تغییر دادیم آن طرف دیگر هم حق دارد بگوید من نسبت باین تعرفه جدید می‌خواهم استفاده کنم این مسئله رادولت قبول ندارد و گمان هم نمی‌کنم اکثریت مجلس شورای ملی رأی بدهد موافق باشد (نمایندگان صحیح است) ما داریم بایک دولتی یک تعرفه می‌بندیم و یک مقرراتی هم بادولت‌های دیگر داریم حالا باید دید چه سیاستی را ما تعقیب می‌کنیم آیا ما می‌خواهیم الان عین این تعرفه را که اینجا آورده‌ایم نسبت به همه مجری کنیم و با آنها روی این زمینه قرارداد به بندیم این مسئله معلوم نیست. سیاستی که دولت در نظر دارد و همه با آن موافق هستند این است که بعد از این ما یک تعرفه مستقلی راجع به ترتیبات گمرکی داشته باشیم و بموجب قانون تعرفه گمرکی خودمان را بالا و

پائین ببریم نه بموجب قرارداد (نمایندگان صحیح است) پس مابرای یک مدتی یک تعرفه باهمسایه جنوبی داریم و حالا می‌دهیم باهمسایه شمال و تاآن زمانی که از مدت تعرفه همسایه جنوبی باقی مانده باهمان ترتیب با او معامله می‌کنیم و همان مقررات را درباره او اجرا می‌کنیم پس این استدلال آقا در این قسمت وارد نیست و نباید مسئله را مربوط باین قسمت کرد. زیرا تعرفه ۱۹۲۰ درباره دولت جنوبی سر جای خودش باقی است و بان عمل می‌شود تا بعدها به بینیم این تعرفه که الان پیشنهاد کرده‌ایم چه صورتی خواهد داشت و از تعرفه ۱۹۰۳ مفیدتر است یا نه؟ پس خودآقا البته تصدیق می‌فرمایند که این یک تعرفه در هم و پیچیده نیست و در هر حال یک عوائدی زیادتر از آنچه که بوده برای ما خواهد داشت. مقصود این است که این یک تعرفه ایست که در یکسال یک عوائدی برای ماتهیه می‌کند و برای یک مدت کمی هم پیش بینی می‌شود تا وقتی که مایک تعرفه مستقل و قانونی برای خودمان درست کنیم. حالا باین تفصیلات آیا یک چنین تعرفه را باید پذیرفت یا نه؟ بنده تصور می‌کنم اگر مسئله را اینطور نگاه کنیم آنوقت از آن مسائل بدیهی می‌شود که اکثریت مجلس تصدیق خواهند کرد که خیلی کم باید در اطرافش حرف زد. زیرا مطلب واضح و محتاج به بحث زیاد نیست. الان این تعرفه در سال یک ملیون و پانصد ششصد هزار تومان برای ما اضافه عایدات خواهد داشت. بنابراین یک چیزی است که نسبت بتعرفه سابق خیلی نافع تر است. در یادداشت‌هایی که بنده برداشته‌ام گمان می‌کنم غیر از این نکاتی راجع باصل موضوع فرمودند چیز دیگری نبود یک شرحی هم راجع به سیستم پروتکسیونیس و فلان فرمودند که اینها به عقیده بنده در جای خودش صحیح و بحث کردن در این موقع موردی ندارد. در آخر مطلب باز تکرار می‌کنم که سیاست دولت راجع بمسئله تعرفه این است که نسبت بطرف جنوب آن مدتی که از تعرفه ۱۹۲۰ باقی مانده همانطور که تاکنون با آن عمل می‌کرده عمل کند و بادولت شوروی هم مطابق این تعرفه که الان آورده عمل کند و بعداز حالا شروع کند باینکه مقدمات این کار را فراهم کند و قانونی برای اینکار ترتیب دهد و یک تعرفه مستقل گمرکی درست کند و در آتیه قانونش را بگذراند

مخبر - اجازه بفرمائید بنده توضیح عرض می‌کنم

رئیس - بفرمائید

مخبر - قسمت اول فرمایشات نماینده محترم که خیلی هم تکرار فرمودند این بود که نمی‌گذارند در مجلس اظهارات بشود. اگر همچو چیزی شده باشد که کسی نگذاشته

باشد عقاید در مجلس اظهار شود البته بنده هم با ایشان هم عقیده هستم که اگر این طور باشد خیلی بداست ولی اگر کسی از حرف زدن دیگری مانع نشده باشد آنوقت اظهار شود که مانع هستند و نمی گذارند این حرف هم بعقیده بنده ضررش زیادتز از آن قسمت است. خوب است آقابدلیل بفرمایند که کی از صحبت ایشان مانع شده حالا اگر یک وقتی در یک موردی نظامنامه مانع بوده این مسئله دیگری است. البته همه ماها آزاد هستیم هر چه می خواهیم بگوئیم و در اطراف قوانین حرف بزنیم و بحث کنیم و هر رأی را که مقتضی بدانیم بر طبق مصالح مملکت بدهیم. البته در قوانین موافق باید حرف بزند مخالف هم باید حرف بزند و هر کس هم هر رأی دارد بدهد پس هیچ اجباری در کار نیست. هر کس هر چه می خواهد می کند. تمجیدی را که ایشان از آن ماده که در واقع شاه ماده این قانون است فرمودند البته همانطور است که فرمودند و خود ایشان باید تصدیق بفرمایند که در مقابل یک چنین موافقت بزرگی که اهمیتش کمتر از الغاد کاپیتولاسیون نیست زیرا باسارت گمرکی ما خاتمه می دهد و بما اجازه می دهد که آزادی و استقلال گمرکی و سیاسی و اقتصادی و سرحدی داشته باشیم فرضا در مدت پنجسال اگر مایک قرارداد موقتی بادولت شوروی داشته باشیم و فرضا در این مدت یک تسهیلاتی هم برای او قائل شویم تا در این مدت تعرفه گمرکی خودمان را تنظیم کنیم آیا ارزش خواهد داشت در صورتیکه ماهیچ ضرری نمی کنیم و فرض ایشان هم متأسفانه برخلاف واقع بود و بنده در اینجا باز داشت کردم که جواب خدمتشان عرض کنم در موضوع تعرفه ۱۹۰۳ و تعرفه ۱۹۲۰ و تفاوتی که بین دو تعرفه موجود است اظهاراتی فرمودند و باید مطمئن باشند که بنده مدافع این لایحه هستم تا کاملاً بامتخصصین مطالعه نمی کردیم با این جرأت بنده در این جادفاع نمی کردم. مانه تنها در این لایحه مذاقه کردیم بلکه یک صورت مقایسه که چندین ورقه است و ملاحظه میفرمائید موجود است بین تعرفه ۱۹۰۳ و ۱۹۲۰ و این تعرفه جدیدی است که تهیه کرده ایم تفاوت موجود است و در نتیجه مایک ملیون و پانصد و دوهزار تومان اضافه عایدات گمرکی پیدا کرده ایم و با مراجعه کاملی که شده می توان گفت کمتر از تعرفه ۱۹۲۰ نیست و زیادتز از تعرفه ۱۹۰۳ هم هست. اینکه فرمودند ممکن است یک اقلامی باشد که در آنجا کمرکش زیادتز باشد و در اینجا کمتر باید عرض کنم که اولاً با آن اطلاعی که خودشان از اصول گمرکی دارند باید تصدیق بفرمایند که وضع مالیات گمرکی تنها از نقطه نظر آن در نکته که فرمودند و اشاره کردند نیست یعنی فقط برای حفظ مال التجاره داخلی و تهیه عایدات نیست. گاهی یک مسائلی فوق اینها ایجاب میکند که مایک تعرفه گمرکی مخصوصی ایجاد کنیم. مثلاً یک وقتی دولت

امریکا از نقطه نظر صحتی همچو صلاح میدانند که مشروب و الکلیات به مملکتش وارد نشود این نه از نقطه نظر حفظ اجناس داخلی است و نه از لحاظ ازدیاد عایدات بلکه از نظر صحتی است. ما هم ممکن است از نقطه نظر صرفه خودمان همچو صلاح بدانیم که برای یک موادی یک مالیاتی وضع کنیم. در اینجا بعضی اقلام است که از نظر آن دونگته و نکات دیگر عایدات تعرفه گمرکی کمتر از ۱۹۲۰ شده و در بعضی قسمت‌های دیگر زیاد شده همینطور نسبت به بعضی اقلام از تعرفه ۱۹۰۳ زیاد و کم شده است این ترتیبات و تغییرات متناسب مال التجاره است. طرفین فکر کرده‌اند نه تنها فقط برای منافع مابوده بلکه برای منافع اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی هم بوده است. پس از تأمل فکر کردند دیدند ممکن است یک مال التجاره هائی برای دولت شوروی یک ضرر هائی داشته باشد از این جهت یک گمرک خروجی زیادی گذاشته شده این هائی که چیز هائی بوده که در آن موقعی که نشسته‌اند حساب کرده‌اند و متناسب بانوع مال التجاره کم و زیاد کرده‌اند. عرض این است در آن موقع طرفین نشسته‌اند و مذاکرات لازمه را کرده‌اند و توافق نظر حاصل شده و بالاخره بعد از این ملاحظات ما حساب کردیم دیدیم یک ملیون و پانصد و دوهزار تومان اضافه عایدات ما از این تعرفه جدید گمرکی پیدا می‌کنیم. حالا صرف نظر از آن ماده اساسی همین راه حساب کنیم باز می‌بینیم برای ما نافع است بعلاوه این ترتیب پنجساله و موقتی است و تصریح شده که در هر وقتیکه مایک تعرفه متناسب یا مقتضیات مملکتان تهیه و حاضر کردیم و خواستیم آنرا بموقع اجرا بگذاریم این تعرفه از درجه اعتبار ساقط و آن تعرفه جدید قائم مقام آن خواهد بود. بنا بر این آقا نباید هیچ نگرانی داشته باشند. در اینجا ایشان یک عرضی فرمودند و روی عرض خودشان هم استدلال کردند. تصور کردند دولت بدون اینکه حساب و رسیدگی کرده باشد این لایحه را بمجلس آورده و ما هم بدون رسیدگی و دقت حالا می‌خواهیم رأی بدهیم و این رای یک نقص بزرگی برای دولت و مجلس فرض کردند و مقایسه هائی هم بین امیر کبیر و ملوک و بین خودشان و رفقای خودشان کردند که وارد نبود و یک مثل هائی هم زدند که اینقدرها تناسب نداشت. موضوع اظهارات ملوک و سایر درباریهائی آن عصر امروز هیچ وارد نیست امروز صحبت مجلس شورای ملی است و قضایا در مقابل دنیا مطرح است. اظهارات ملوک را اصلا نمی‌گذاشتند از سرحد وارد مملکت شهودی امروز در مقابل دنیا یک مطلبی را مطرح کرده‌ایم و در آن داریم بحث می‌کنیم. این مطلب و مثل اصلا هیچ بهم شباهت نداشت فرمودند رسیدگی نشده. بنده عرض می‌کنم نه تنها دولت که وظیفه اش بوده در آن بحث کرده و متخصصین هم بحث کرده‌اند مسئله متخصص هم بهمان دوسه چیزی که

ایشان فرمودند نیست بلکه تخصص عملی لازم است بنده و حضرتعالی که گمرکچی نبوده‌ایم فقط از روی کتاب یک چیزهایی خوانده‌ایم ولی متخصصین مایک تخصصات عملی دارند. دکرکر تقریباً بیست سال است که در تمام سرحدات ماعمل کرده و بخوبی میدانند که یک قرارداد گمرکی که شامل مال التجاره ورودی و خروجی و متضمن منافع ماباشد بچه ترتیب باید تنظیم شود و چطور باید بسته شود که منافع مملکت مامحفوظ بماند نه آنها بدون مطالعه یک همچو کاری کرده‌اند نه دولت بدون مطالعه اقدام و رفتار کرده و نه بنده بدون مطالعه از ان دفاع می‌کنم خود حضرتعالی یک جلسه میل کردید تشریف آوردید و بعد دیگر تشریف نیاوردید. مادر آنجا دقت کردیم حتی باقلام تعرفه گمرکی کاملاً رسیدگی شده و به بنده هم مأموریت دادند که صورت مقایسه را حاضر کنم. بنده هم بدقت کامل حاضر کردم و کاملاً در مسائل دقت شد و در نتیجه یک میلیون و نیم منافع این مملکت تأمین شده و از همه بزرگتر اینکه ماتا امروز اسارت گمرکی داشتیم و از امروز به بعد برعکس آزادی گمرکی داریم و خود این موفقیت بهمه چیز ارزش دارد.

جمعی از نمایندگان مذاکرات کافی است

آقاسیدیعقوب بنده باکفایت مذاکرات مخالفم. آن مسئله که مقام ریاست تذکر دادند خواستم یکی از آقایان وزراء تذکر بدهند و اظهار بفرمایند که قبل از این تعرفه گمرک قند چقدر بوده و حالا چقدر است. خوب است تفاوت آنرا معین کنند

رئیس- بنده همچو حرفی زدم. بعضی از آقایان نوشته بودند ما این را نمی‌فهمیم حقوقی که معین شده معلوم نیست چه بوده این را بنده عرض کردم

مخبر- عرض کنم در تعرفه ۱۹۰۳ سه شاهی بوده و در تعرفه جدید یازده شاهی است بعلاوه تایک قران هم می‌توانیم ترقی بدهیم. تفاوتش هشت شاهی است رئیس- رأی می‌گیریم بشود مواد. آقایانیکه تصویب می‌کنند قیام فرمایند (عده زیادی قیام نمودند)

رئیس- تصویب شد. در مواد اعتراضی نرسیده؟

دکتر مصدق- یک فقره بنده تقدیم کرده بودم رئیس- راجع بمراسله یک اعتراضی از طرف آقای دکتر مصدق رسیده قرانت می‌شود

(بشرح ذیل خوانده شد)

برطبق ماده سی و دوم نظامنامه مجلس شورای ملی اینجانب نظریات خود را در موضوع دوطغرا مراسله ضمیمه قرارداد گمرکی بعنوان رجوع بکمسیون اینطور اظهار می‌کنم که عبارت (دولت علیه ایران از طرف خودامید و راست) اینطور نوشته شود: (دولت علیه ایران ذی حق خواهد بود) الی آخر.

رئیس-آقای دکتر مصداق

دکتر مصداق- بنده مقدمه "عرض می‌کنم چون این تعرفه گمرکی امروز صبح منتشر شده بود بنده مطلع نبودم و این راهم بنده نمی‌دانستم که اگر یکی از نمایندگان بیک مسئله اطمینان دارند باید باطمینان ایشان دیگران هم رأی بدهند. این مراسله دو قسمت دارد. قسمت اولش همین مسئله بوده که در اینجا تقریر شد و بسیار قسمت مفیدی است. این جا سه قسمت می‌شود قسمت اول و دوم و سوم. قسمت اول راجع باین است که ماهر وقت خواهیم می‌توانیم یک تعرفه مستقل گمرکی درست کنیم و هر وقت درست شد آنها قبول می‌کنند. قسمت دوم بدولت روسیه حق اصول کامله الوداد می‌دهد یعنی همان حقی که سایر دول دارند. این هم خیلی خوب است منتهی طرز عبارتش یک جور خوبی نوشته نشده می‌نویسد: "پس از برقرار شدن تعرفه مستقل مذکور در فوق مال التجاره‌های شوروی در ایران از هر حیث بحالت پذیری از مال التجاره‌های متشابه هر دولت ثالثی گذارده نخواهد شد". این قسمت دوم در واقع حق کامله الوداد بانها می‌دهد باین معنی که با هر دولتی هر جور معامله کنیم او هم از آن استفاده خواهد برد. اما قسمت سوم بدولت ایران حق می‌دهد که اگر دولت جماهیر شوروی هم در مملکت خودش یک معامله خوبی بایک دولتی کرد با استثنای آن دولی که تا اول اوت ۱۹۱۶ جزء امپراطوری سابق روسیه بوده‌اند ما هم از آن معامله خوب استفاده کنیم. مقصود این است ولی عبارت آنطوری که باید مسلمیت داشته باشد ندارد و بنظر بنده معلوم نیست مگر اینکه حالا دولت توضیح بدهد. بنظر بنده در این مسئله باید دقت شود چون در این قسمت آنچه که راجع بایران است می‌نویسد: دولت علیه ایران از طرف خودامیدوار است که بعد از الغاء تعرفه گمرکی منعقد در تاریخ امروز مال التجاره‌های ایرانی در اتحاد جماهیر شوروی نیز از هر حیث بحالت بدتر از مال التجاره‌های متشابه هر دولت ثالثی گذارده نخواهد شد با استثناء ممالکی که تا اول اوت ۱۹۱۶ جزو

امپراطوری سابق روسیه بوده‌اند این کلمه ” امیدوار است ” صریح نیست. ممکن است بعد از یک مدتی ما بگوئیم اینطور امیدوار بودیم جواب بدهند بیخود امیدوار بودید امیدتان مبدل به یأس بشود. پس خوب است دولت اطمینان کامل بدهد و توضیحات لازمه بدهند که مطلب روشن باشد. غرض این است طوری نباشد که بعد از آنکه مایک تعرفه مستقلى برای گمرکی در این مملکت برقرار کردیم گفته شود که امیدواری بیجا بود مسئله حکایت امیدواری در کار نباشد. چون این کلمه چندان کلمه خوبی نیست.

وزیر عدلیه- بنده تصور می‌کنم خود آقا همان طوری که فرمودند به توضیحی که الان از طرف دولت داده می‌شود اکتفا کنند وقانع شوند. مقصود از این ماده درست اصل تساوی حقوق طرفین است یعنی همانطوریکه ما با آنها رفتار می‌کنیم آنها هم با ما رفتار می‌کنند طرفین روی همین اصل این قرارداد را امضا کرده‌اند.

دکتر مصدق- بسیار خوب بنده مسترد می‌کنم

رئیس- راجع بکلیات اعتراضی نیست؟

(گفته شد-خیر)

رئیس- ماده واحده با جزئی تغییراتی که کرده قرائت می‌شود با اوراق هم باید رأی بگیریم.

(بترتیب ذیل قرائت شد)

ماده واحده- مجلس شورای ملی قرارداد گمرکی را که دارای ۱۴ ماده و یکصورت مجلس (پرتوکل) و یک مراسله و جواب آن و تعرفه‌های ضمیمه ا. ب. ج می‌باشد و در تاریخ اول اکتبر ۱۹۲۷ مطابق هشتم مهرماه ۱۳۰۶ بین نمایندگان ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی امضاء شده تصویب و اجازه مبادله نسخ صحه شده آنرا بدولت می‌دهد.

رئیس- تاریخ هم مقدم و مؤخر می‌شود. رأی گرفته می‌شود بماده واحده با اوراق. آقایانی که تصویب می‌کنند اوراق سفید و الاورقة کبود خواهند داد.

(اخذ و شماره آراء بعمل آمده و هفتاد و نه ورقه سفید تعداد شد)

اسامی رأی دهندگان

آقایان: سید یعقوب - بهارنقه الاسلامی - یحیی خان زنگنه - کازرونی - نوبخت - امام جمعه - اهر - حاج آقا رضا رفیع - شریعت زاده - لبقوانی - هاشم آقا ملک مدنی - طباطبائی دیبا - خطیبی - موقر زعیم - محمدآخوند - بدر فومنی - امیر حسین خان ایلخان - میرزا عبدالله خان وثوق - ملک ایرج میرزا پور تیمور - میرزا عبدالحسین - میرزا حسن خان اسفندیاری - سلطان محمد خان عامری - احتشام زاده - عمادی - مرتضی قلیخان بیات - بامداد - حاج علی اکبر امین - دکتر سنگ دادگر - آفاسید حسین آقایان - خواجهی - دشتی - جمشیدی - یاسائی - اعتبار - سهراب خان ساکنیان - آیت الله زاده خراسانی - میرزا علیخان حیدری - افخمی - محمدتقی خان اسعد - معظمی - امامی خوئی - حشمتی - مولوی - مفتی - عدل - اسکندر خان مقدم - امیر اسدالله خان عامری پالیزی - ثابت - دکتر رفیع خان امین - ارباب کیخسرو میرزا حسن خان ابراهیمی - محمودی میرزا - جهانشاهی میر ممتاز - اسکندری - دیوان بیگی - افشار - ذوالقدر - دکتر لقمان - حقنوی - دکتر طاهری - آقازاده سبزواری - نجومی - دولتشاهی - فرهمند - امیر تیمور کلالی - نگهبان - عصر انقلاب - شیروانی - فرمند - میرزا حسن خان وثوق - روحی - محمود رضا - قهیمی - قوام.

رئیس - عده حضار ۸۹ باکثرت ۷۹ رأی تصویب شد.

دستور جلسه آتیہ اولاً: خبر کمیسیون بودجه راجع بمتخصص ذوب آهن ثانیاً، چند فقره شهریه و تعیین کمیسیونها هم ضمناً، بعمل خواهد آمد

(مجلس یکساعت بعد از ظهر ختم شد)

اجازه مبادله لایحه شیلات منعقدہ بین ایران و اتحاد جماہیر شوروی سوسیالیستی

مصوب ۳۰ مہر ماہ ۱۳۰۶ شمسی

مادہ واحدہ- مجلس شورای ملی لایحہ شیلات را کہ دارای بیست و یک مادہ و پنج صورت مجلس و پنج مراسلہ می باشد و در تاریخ ہشتم

مہر ماہ ۱۳۰۶ (اول اکتبر ۱۹۲۷) بین نمایندگان ایران و اتحاد جماہیر شوروی سوسیالیستی امضا شدہ است تصویب و اجازہ مبادلہ نسخہ شدہ آنہا را بدولت می دہد

این قانون کہ مشتمل بر یک مادہ و متن لایحہ منضمہ است در جلسہ سی ام مہر ماہ یکہزار و سیصد و شش شمسی بتصویب مجلس شورای ملی رسید.

رئیس مجلس شورای ملی

حسین پیرنیا

متن لایحہ شیلات منعقدہ بین ایران و اتحاد جماہیر شوروی سوسیالیستی

چون دولت علیہ ایران از یکطرف و دولت اتحاد جماہیر شوروی سوسیالیستی از طرف دیگر لازم دانستند مسئلہ بہرہ داری از شیلات سواحل جنوبی بحر خزر را بر طبق فصل چہار دہم عہدنامہ مورخہ ۲۶ فوریہ ۱۹۲۱ منعقدہ مابین دولتین علیہ ایران و جمہوری سوسیالیستی فدراتیف شوروی روسیہ تسویہ نمایند لہذا برای نیل باین مقصود نمایندگان مختار خود را بترتیب ذیل معین نمودند:

دولت علیہ ایران آقای علیقلیخان انصاری وزیر امور خارجہ ایران

دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی آقای لومیخالیویچ گاراخان قائم مقام کمیسر ملی امور خارجه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی -

نمایندگان مختار مزبور پس از ارائه اعتبار نامهای خود که مطابق قاعده و ترتیبات لازمه بود در مواد ذیل موافقت حاصل کردند:

ماده ۱- دولت علیه ایران بر طبق این قرارداد موافق شرایط ذیل امتیاز صید و تهیه محصول صید ماهی رادر سواحل خود در جنوب بحر خزر در حدود معینه در ماده ۲ بشرکت مختلط تجارتي و صنعتی که دولت علیه ایران و دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تشکیل می نمایند و اگذار می کند شرکت مختلط مذکور در این قرارداد ”کمپانی” نامیده می شود

ماده ۲- حدود شیلات که امتیاز آن بکمپانی و اگذار می شود همان حدود شیلاتی است که سابقا امتیاز آن از طرف دولت علیه ایران به برادران لیانازفها و اگذار شده بود رودخانه هائی که در حدود امتیاز بدریا می ریزند از امتیاز حالیه موضوع می شوند. حدفاصل رودخانه های مزبور با آبهای داخل در امتیاز خط دخول رودخانه های مزبور به دریا خواهد بود

دهانه های رودخانه های ذیل از این قاعده مستثنی می باشند

۱- سفید رود که بواسطه کمی عمق دوشعبه آن - سفید رود و موسی چای نمی شود در دهانه صید نمود باین جهت کمپانی حق خواهد داشت در دوشعبه مزبور این رودخانه تاملی که ابنیه صید که سابقا متعلق به برادران لیانازفها بوده موجود است صید نماید. ب- رودخانه بابل در ولایت مشهد سرکه همچنین بواسطه کمی عمق دهانه آن کمپانی تا حدود صید سابق برادران لیانازفها حق صید خواهد داشت.

ج- رودخانه گرگان و شعبه آن قره سو تا حدودیکه سابقا برادران لیانازفها صید می کردند. اگر بر مرور ایام در ظرف مدت امتیاز دهانه های رودخانه های مذکوره بواسطه تغییر مجرای رودخانه عوض شوند یا شعب تازه ایجاد نمایند حقوق صیدی که به کمپانی داده می شود شامل دهانه ها و شعب تازه خواهد بود.

تبصره- کمپانی در حوزة صید و حدودی که مطابق این قرارداد معین می شود در باب

محل صید بغیر از مقررات این قرارداد محدود بقید دیگری نخواهد بود.
ماده ۳- برای تنظیم صید کمپانی ترتیب ذیل مقرر است.

۱- تمام ماهیهای بی فلس (حرام) در حوزة امتیاز متعلق به کمپانی است و صیادان آزاد و صیادان کمپانی آنها را باید به کمپانی به قیمتهایی که قبلا برای دوره‌های معینی از طرف کمپانی برقرار می‌شود به کمپانی بفروشند

ب- تمام ماهیهای با فلس (حلال) که ممکن است بتوسط صیادان آزاد و صیادان کمپانی صید شود متعلق بخود آنها است و آنها می‌توانند بهر کس که میل داشته باشند بفروشند و منجمله هم بکمپانی

ج- برای این که کمپانی و صیادان آزاد اتباع ایران در حوزة امتیاز محل کار یکدیگر نشوند مناطق صید صیادان آزاد سه سال به سه سال بین دولت علیه ایران و هیئت مدیره کمپانی معین خواهد شد و کمپانی متعهد می‌شود که شرایط و ترتیب اجازه صید صیادان آزاد را در آبهایی که کمپانی مستقیماً در آنجا صید می‌نمایند سه سال به سه سال تهیه و قبلا اعلان نماید.

ماده ۴- مدت این امتیاز که بکمپانی واگذار میشود ۲۵ سال از تاریخ روز اجرای آن خواهد بود و بعد از انقضای مدت بیست و پنج سال مزبور تقبلات دولت ایران که ناشی از فصل ۱۴ عهدنامه ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ است خاتمه یافته محسوب خواهد شد

اگر دولت علیه ایران نخواست دوباره امتیاز شیلات مذکور را بکمپانی تجدید نماید کمپانی منحل شده محسوب می‌شود و دارائی آن بغیر از اراضی که دولت علیه ایران بر طبق ماده ۱۷ این قرارداد مجانا به کمپانی واگذار نموده است بطور مساوی مابین طرفین تقسیم خواهد شد و اراضی مذکوره مجدداً، در تحت اختیار دولت علیه ایران در خواهد آمد دولت علیه ایران متعهد می‌شود که امتیاز شیلات مزبور را در صورت عدم تجدید امتیاز کمپانی در ظرف ۲۵ سال بعد به ممالک ثالث و اتباع آنها بدهد. دولت علیه ایران متقبل می‌شود که فقط بوسیله ادارات مربوطه خود از شیلات بهره برداری نماید و از طرف خود متخصصین دیگری را جز اتباع ایران برای اداده کردن شیلات دعوت نه نماید.

ماده ۵- طرفین ایران و شوروی هرکدام در کمپانی سهم مساوی یعنی پنجاه درصد خواهند داشت

ماده ۶- برای تنظیم شیلات و خرید آلات و ادوات لازمه صیادی و برای مخارج بهره برداری از شیلات کمپانی تشکیل سرمایه عمومی می‌دهد که نباید از سه میلیون تومان تجاوز کند. در صورتیکه این مبلغ زیاد باشد طرفین سرمایه عمومی را که برای احتیاجات حقیقی لازم باشد تأدیه خواهند نمود و نصف این مبلغ را دولت علیه ایران و نصف دیگر را دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی خواهد پرداخت. طرفین سهم خود را در اوقاتی که مابین خود معین کرده باشند و برای توسعه کار لازم باشد تأدیه خواهند نمود و حق صید سنوات گذشته که مطابق ماده ۱۳ این قرارداد باید به دولت علیه ایران برسد از بابت سهم دولت علیه ایران در سرمایه عمومی که برای بهره برداری لازم است محسوب خواهد شد. در صورتیکه دولت علیه ایران سهم خود را ابتدا تأدیه ننماید ترتیب مندرجه در ماده ۷ این قرارداد اجرا خواهد شد و در این صورت مبالغ ذیل که می‌بایست بدولت علیه ایران عاید بشود از بابت استهلاک بدهی دولت علیه ایران به دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی محسوب خواهد شد.

۱- حق الامتیاز مطابق ماده ۸

ب- صدی پنجاه عیدیات خالص مطابق ماده ۹

لیکن دولت علیه ایران حق خواهد داشت در هر موقع که بخواهد مبلغ تأدیه نشده اقساط خود را نقداً بپردازد و در این صورت مبالغ مذکوره در فقرات او ب این ماده بخزانة ایران تأدیه خواهد شد. پس از تأدیه شدن سهم دولت علیه ایران در سرمایه عمومی که برای بهره برداری لازم است مبالغ مذکوره در فقرات او ب این ماده مستقیماً به دولت علیه ایران تأدیه خواهد شد.

ماده ۷- اگر مبالغ مذکوره در ماده ۶ برای تأدیه سهم دولت علیه ایران در سرمایه که بموجب ماده ۶ حقیقتاً لازم محسوب شده است کافی نباشد و اگر دولت علیه ایران مابقی سهم خود را تأدیه ننماید سهم بقیه سهم دولت علیه ایران را پس از اخطار مربوط باین کار از طرف دولت مشارالیها بدولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی طرف شوروی

تأدیه خواهد نمود دولت علیه ایران پس از اطلاع دادن دولت شوروی که مبلغ مزبور تأدیه شده است از تاریخ تأدیه سالی صدی هشت فرج برای مبلغ تأدیه شده خواهد پرداخت تا اینکه تمام سهم ایران در سرمایه‌مذکور در فوق تأدیه شود ولی راجع به تقسیم منافع کمپانی طرف شوروی در مواردی هم که در این ماده پیش بینی شده است حق نخواهد داشت که از عایدات کمپانی بیش از آنچه در ماده ۹ این قرارداد ذکر شده است یعنی پنجاه درصد دریافت دارد.

بدیهی است که تنزیل صدی هشت مذکور در فوق که دولت علیه ایران می‌پردازد در موقع تقسیم منافع بر طبق ماده ۹ این قرارداد در جزء تقسیم منافع محسوب نخواهد شد

ماده ۸- حق الامتیاز سالیانه امتیازی که مطابق این قرارداد واگذار می‌شود و از طرف کمپانی بدولت علیه ایران تأدیه خواهد شد عبارت است از:

۱- هشتاد هزار تومان در سال از عایدات مطلق کمپانی از بابت حق امتیاز.
۲- صدی پانزده از بقیه عایدات کمپانی که بعد از وضع مخارج اداری و بهره برداری عایدات خالص کمپانی محسوب می‌شود مبالغ مذکوره در فوق مربوط به عایدات که مطابق ماده ۹ این قرارداد از بابت حق شرکت در کمپانی بدولت علیه ایران باید عاید شوند خواهد بود

ماده ۹- تمام منفعت خالص که از عملیات کمپانی حاصل می‌شود بالمناصفه صدی پنجاه بین شرکاء یعنی دولتین علیه ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تقسیم خواهد شد

تبصره- کمپانی مکلف است محصولات شیلات را به بهترین قیمت در بازارهای ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و بازارهای خارجه بادر نظر گرفتن اینکه قیمت کدام یک از بازارهای مذکوره مرجح خواهد بود بفروش برساند

ماده ۱۰- هیئت مدیره کمپانی که تمام کارهای کمپانی را اداره می‌کند و اقامتگاه آن در طهران خواهد بود مرکب است از شش نفر که برای مدت یکسال معین می‌شوند سه نفر آنها از طرف دولت علیه ایران و سه نفر دیگر آنها از طرف دولت اتحاد

جماهیر شوروی سوسیالیستی معین می‌شوند، تصمیمات و مقررات هیئت باکثرتیت آراء اتخاذ می‌شود.

اعضاء هیئت مدیره راطرفین درمدتی که بیش از یکماه از روزی که این قرارداد بموقع اجرا گذارده می‌شود بناشد معین خواهند نمود. در هیئت مدیره یک نفر از اعضای که از طرف ایران هستند بموجب انتخاب دولت علیه ایران سمت ریاست خواهد داشت.

اگر پس از سی روز از تاریخ انقضای مدت یکماه مذکور در فوق اعضای هیئت مدیره کلاً، یا جزاً از هریک از طرفین معین نشده باشند اعضای که تا آنوقت معین شده‌اند هیئت مدیره را تشکیل داده تا تکمیل هیئت مدیره حق اتخاذ تصمیمات راجع بتمام مطالب کمپانی خواهد داشت.

ماده ۱۱- طرفین توافق نظر حاصل نمودند که در شیلات بغیر از متخصصین شوروی استفاده کامل از متخصصین تبعه ایران بعمل آید و برای این مقصود کمپانی مکلف است که برای تهیه متخصصین تبعه ایران اقدامات لازم را بنماید و به نسبت پیدا شدن متخصصین ایرانی در عوض متخصصین شوروی بخدمت کمپانی پذیرفته خواهند شد بقیه مستخدمین و عملجات و کارگران کمپانی که محتاج بتخصص نیستند باید تبعه ایران باشند

تمام مستخدمین کمپانی باید مطابق دستور العمل مصوب از طرف هیئت مدیره کمپانی رفتار نمایند و نیز طرفین توافق نظر حاصل نمودند که کمپانی حق ندارد اتباع دول دیگری را غیر از اتباع ایران و شوروی استخدام نماید

ماده ۱۲- کمپانی مطیع تمام قوانین جاریه و تصویب نامها و نظامات مصوبه از طرف هیئت وزراء ایران راجع به کمپانیهای ایرانی خواهد بود. در حدود قوانین و تصویب نامها و نظامات جاریه مذکوره دولت علیه ایران حق تفتیش در عمیات کمپانی را خواهد داشت.

ماده ۱۳- برای مدت استفاده از شیلات ۱۹۲۳ یعنی پس از سال ۱۹۲۲ که حساب آن سال بمبلغ پنجاه هزار تومان مفروغ شده است تاروزی که این قرارداد بموقع

اجرا گذارده می‌شود دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی هر ساله مبلغ پنجاه هزار تومان بدولت علیه ایران تأدیه خواهد نمود در عوض دولت علیه ایران محصولات صادره از شیلات و ادوات صیادی وارده بشیلات رادراینمدت از حقوق تأدیه نشده گمرکی وسایر عوارضات معاف خواهند نمود.

ماده ۱۴- سال عملی کمپانی از اول ماه اکتبر که مطابق مهرماه ایرانی است شروع می‌شود. تفریغ محاسبات سال گذشته کمپانی بادولتین علیه ایران و شوروی نباید دیرتر از اوایل ماه آوریل که مطابق فروردین ماه ایرانی است بعمل آید.

ماده ۱۵- برای جلوگیری از تضییع وقت کمپانی می‌تواند بلا تأخیر پس از تأدیه سرمایه که برای ابتدائی کار لازم است و اعلان بدولت علیه ایران در باب شروع بکار مشغول بهره برداری از شیلات بشود طرفین سهم خود را در مواعیدی که از طرف هیئت مدیره کمپانی معین می‌شود خواهند پرداخت. در صورتیکه طرف ایرانی سهم خود را در موعد مقرر از طرف هیئت مدیره کمپانی تأدیه ننمود طرف شوروی مطابق مقررات ماده ۷ مکلف است که آنرا تأدیه کند.

ماده ۱۶- دولتین علیه ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی اسباب و ادوات و مواد و لوازم دیگری را که کمپانی برای بهره برداری از شیلات لازم خواهد داشت و همچنین هر نوع محصولات شیلات را از کلیه حقوق گمرکی و عوارضی که در ضمن ورود و خروج اخذ می‌شود معاف داشته و حق ترانزیت آزاد و حق کاپوتاژ برای آنها قائل می‌شود. ولی در هر صورت اشیاء مذکوره از نقض گمرکی معاف نمی‌باشند ولی ادارات گمرکی و واردات و صادرات کمپانی مضایقه نخواهند نمود

ماده ۱۷- دولت علیه ایران قبول می‌کند که اراضی را که در حوزه امتیاز برای ابنیه شیلات و مؤسسات آن لازم است مجاناً به کمپانی واگذار نماید. ولی کمپانی موظف است رضایت خاطر آن مالکین خصوصی را که قطعات اراضی آنها برای ابنیه و مؤسسات مذکوره در فوق لازم است فراهم نماید

ماده ۱۸- دولتین علیه ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی هر کدام باندازه که مربوط باوست در حدود خود مساعدت لازمه رادکارهای کمپانی خواهند نمود مخصوصاً دولت علیه ایران بکمپانی مساعدت خواهد کرد که کمپانی موفق به

جلوگیری از صید بطور قاچاق در آبهای که در اجازه اوست بشود و ماهی حرام حتما بکمپانی تحویل داده شود.

ماده ۱۹- چون حفظ نظم عمومی در منطقه امتیاز بر عهده دولت علیه ایران است دولت علیه ایران قبول می‌کند که بکمپانی برای مجری داشتن شرایط مقرر در این قرارداد و همچنین نسبت به محافظت انبارها و سایر ابنیه در شیلات مساعدت‌های لازمه را بنماید

ماده ۲۰- این قرارداد باید بر طبق قوانین هر یک از مملکتین به تصدیق و تصویب برسد. تصویب مزبور باید در هر یک از دو مملکت در اسرع اوقات ممکنه بعمل آید از روزی که تصویب نامهای فوق در شهر طهران مبادله می‌شوند این قرارداد بموقع اجر اگذارده خواهد شد

ماده ۲۱- قرارداد حاضر بزبان فارسی و روسی و فرانسه نوشته شده و امضامیشود و بهر یک از طرفین امضا کنندگان این قرارداد یک نسخه بهر یک از سه زبان مذکوره که در موقع تفسیر هر سه معتبر شمرده می‌شوند داده خواهد شد در صورت بروز اختلافات در تفسیر متن فرانسه اصلی محسوب می‌شود

علیهذا نمایندگان مختار مذکور در فوق این قرارداد را امضا کرده و بمهر خود مهور داشتند مسکو.....

صورت مجلس نمره ۱

طرفین توافق نظر حاصل می‌نمایند در اینکه در تمام مواد قرارداد حاضر که اتباع ایران ذکر می‌شود این عنوان شامل اتباع سابق سایردول که تابعیت ایران را قبول کرده باشند نمی‌باشد.

صورت مجلس نمره ۲

دولت علیه ایران رضایت می‌دهد که دارائی شیلات که دولت جماهیر شوروی سوسیالیستی از مارتین لیانازف مطابق ماده دوم قرارداد دهم اوت ۱۹۲۳ منعقد مابین

مارتین لیانازف و اداره دولتی مؤسسات صیادی که سواد آن منضم است ابتیاع کرده و مارتین لیانازف آن را نظر بملکیت خود بر طبق تقسیمنامه مایملک منقول و غیر منقول تجارتخانه سابق لیانازف‌ها مابین ورثه که در ۶ نوامبر ۱۹۲۲ واقع شده است بداره مذکوره فروخته است از بابت سهم دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در سرمایه عمومی کمپانی محسوب شود ولی اراضی که دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی یا سایر مایملک مارتین لیانازف که از او خریداری نموده است در صورتی در جزو سهم دولت شوروی محسوب خواهند شد که در تقسیم نامه وراثت تجارتخانه سابق لیانازف ها که در ۶ نوامبر ۱۹۲۲ واقع شده است و به تصویب دولت علیه ایران رسیده است داخل شده باشد.

استخراج از قرارداد مارتین لیانازف مورخه ۱۰ اوت ۱۹۲۳

مارتین گرگوچ لیانازف تمام حقوق خود را نسبت باموال منقول و غیر منقول مذکور در فوق بداره مؤسسات صیادی دولتی کمیساریای ملی ارزاق جمهوری سوسیالیستی فدرایتو شوروی روسیه و آگذار می‌نماید این واگذاری عبارت است از: شیلات واقعه در انزلی و در خلیج انزلی و در آستارای ایران و در ساحل از آستارا تا بندر انزلی و در مساحت ده ورست در ساحل دریا بطرف شرقی که عبارت است از ابنیه و قطعات زمین در انزلی بشرح ذیل:

۱- قطعه زمین بطول ۵۰ ساژن و بعرض چهل و یک ساژن و دوارشین

۲- ”بمساحت ۱۷۹۲ ارشین مربع خانی و دو ورشک

۳- اراضی ابنیه شیلات انزلی با جزای (کرلان گودا) واقعه در مرداب (۱) کرلان کودای بزرگ بطول ۴۶۰ ساژن و بعرض ۳۱۶ ساژن (پ) کرلان کودای کوچک بطول ۱۹۷ ساژن و بعرض ۱۱۲ ساژن یا بار کلاسه‌های موسوم به ” ماهی گیر“ و ”لوا“ و ”اریل“ و مصالح و ذخایر آلات صید و وسائل نقلیه و کارخانجات سرد نگاهداشتن و دستگاههای بشکه سازی و دستگاههای دیگر و اثاثیه دفتر و انبارها و غیره که عینا موجود باشد.

صورت مجلس نمره ۳

دولت اتحاد جماهیر سوسیالیستی اعلام می‌دارد که تمام حقوق و دعاوی مارتین لیانازف نسبت بدولت علیه ایران و دعاوی که از دعاوی مذکوره نسبت بمأمورین دولت علیه ایران ایجاد می‌شود بدولت اتحاد جماهیر شوروی انتقال یافته است باینجهت دولت شوروی بنام خود و بنام مارتین لیانازف از همه و هرگونه حقوق و دعاوی که تا امروز موجود است و از مجموع ارتباطات مارتین لیانازف بدولت علیه ایران و دعاوی راجعه بحکمیت که خالی از اعتبار و قوت قانونی شمرده می‌شود حاصل شده است صرف نظر می‌نماید.

دولت علیه ایران از طرف خود اعلام می‌دارد که از تمام دعاوی دولتی نسبت بشخص مارتین لیانازف و هر نوع دعاوی نسبت بدارائی سابق شیلات مشارالیه که مطابق قرارداد مشارالیه بدولت شوروی در حدود صورت مجلس نمره ۲ اینقرار دادکه مسئله دارائی شیلات را تنظیم می‌نماید انتقال یافته است صرف نظر می‌نماید

هرگونه دعاوی اتباع ایران نسبت بمارتین لیانازف اعم از اینکه آن دعاوی از طرف خودصاحب حق و بابر حسب انتقال باشد از طریق محاکم قضائی ممکن بوده و در صورت محکومیت مشارالیه آن محکومیت در هیچ موقع متوجه اثاثیه شیلات و دارائی کمپانی نخواهد شد.

صورت مجلس نمره ۴

از مقررات جمله (ب) ماده سیم قرارداد راجع به بهره برداری از شیلات سواحل جنوبی بحر خزر ماهی‌های صوف و کپور و کلمه استثناء می‌شود و طرفین موافقت حاصل نمودند که صید این ماهیها هم از طرف صیادان کمپانی و هم از طرف صیادان آزاد ممکن است بعمل آید ولی چه صیادان آزاد و چه صیادان کمپانی شصت درصد صید سه نوع ماهی مذکور را باید بقیمتی که قبلا برای دوره‌های معین از طرف کمپانی تعیین می‌شود بکمپانی بفرشند و چهل درصد بقیه صید را صیادان مختارند بمیل خود بخرس خواهند و همچنین بکمپانی به قیمت مرضی الطرفین بفرش برسانند. تقشیش تسلیم شصت درصد صید ماهیهای مزبور بتوسط کمپانی بعمل خواهد آمد

دولت علیه ایران برای اجراء تقطیش مذکور مساعدات لازمه را بکمپانی خواهد نمود اگرچهل درصد صید صوف و کپور و کلمه که در فوق ذکر شده است برای رفع احتیاجات داخلی ایران کافی نباشد کمپانی اقدامات لازمه را برای رفع احتیاجات بازار داخلی ایران از حیث این ماهیها بعمل خواهد آورد

ضمنا طرف ایران تشکیل هیچ نوع مؤسسه ثانوی دیگری را که قصد آن صدور ماهی و محصول ماهی بدست آمده در قسمت ایران بحر خزر و در رود خانهای که داخل بحر خزر می شوند بخارجه باشد اجازه نخواهد داد.

صورت مجلس نمره ۵

در مواعی که کمپانی بموجب مقررات ماده یازدهم این قرارداد اتباع دولت شوروی را برای خدمت دعوت خواهند نمود طرفین منافع کمپانی را در داشتن متخصصین منظور داشته بکمپانی مساعدتهای لازمه را در تسهیلات رسومات تذکره و ویزای آن برای اشخاص فوق الذکر خواهند بود.

مراسله نمره ۱

آقای کمیسر ملی

صید ماهی بوسیله استعمال مواد شیمیایی یا منفجره و امثال آن اکیدا ممنوع می باشد بغیر از وسایل مذکوره کمپانی در اتخاذ وسایل صید آزاد است

ضمنا اگر دولت علیه ایران از کمپانی تقاضا کند کمپانی موظف است در تکثیر مصنوعی انواع ماهیها که ممکن است نوع آنها بر طرف شود اقدام بعمل بیاورد

علاوه بر این برای اینکه ذخائر ماهی بهتر حفظ شود و برای تسهیلات تخم ریزی در موارد ذیل صید ماهی ممنوع است.

۱- در سفیدرود بالاتر از نقطه که در جمله (۱) ماده (۲) ذکر شده است برای تمام سال.

۲- در سایر رودخانهها یکماه در سال یعنی از دهم آوریل تا دهم مه- از احترامات فائحه من نسبت بخودتان اطمینان داشته باشید.

جواب مراسله نمره ۱

آقای وزیر

توقیراً، وصول مراسله محترم عالی مورخه امروز را که بمضمون ذیل است اطلاع می‌دهد:

(صید ماهی بوسیله استعمال موادشیمیائی یا منفرجه و امثال آن اکیدا، ممنوع است می‌باشد بغیر از وسائل مذکوره کمپانی در اتخاذ وسائل صید آزاد است

ضمناً اگر دولت علیه ایران از کمپانی تقاضا کند کمپانی موظف است در تکثیر مصنوعی انواع ماهی‌ها که ممکن است نوع آنها بر طرف شود اقدام بعمل بیاورد.

علاوه بر این برای اینکه ذخائر ماهی بهتر حفظ شود و برای تسهیلات تخم ریزی در موارد ذیل صید ماهی ممنوع است:

۱- در سفید رود بالاتر از نقطه‌ای که در جمله (۱) ماده ۲ ذکر شده است برای تمام سال.

۲- در سایر رودخانهها یکماه در سال یعنی از دهم آوریل تا دهم مه. از احترامات فائحه من نسبت بخودتان اطمینان داشته باشید.)

و با کمال احترام خاطر عالی را مستحضر میدارم که دولت متبوعه دوستدار مندرجات مراسله مذکوره را قبول کرده است احترامات فائحه..

مراسله نمره ۲

آقای کمیسر ملی

دولت علیه ایران امیدوار است که دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی چه

حالاوجه درآئیه بادعاوی شرکاء ووراث تجارتخانه سابق برادران لیانازفها نسبت بدولت علیه ایران ومأمورین آن راجع به تمام مسائل مربوطه به شیلیات مساعدت نخواهد نمودوهمچنین هیچ ادعائی دایربه حکمیتی که مابین دولت علیه ایران وشرکاء ووراث تجارتخانه مزبور واقع شده است ابراز نخواهد کردوهمچنین دولت علیه ایران امیدواراست که دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در نظر ندارد مایملکی که شرکاء ووراث مذکور در فوق در شیلیات سواحل جنوبی بحر خزر متعلق بخود میدانند خواه بواسطه خرید وخواه بوسائل دیگر بخود تعلق دهد باستثناء اموال متعلقه بمارتین لیانازف که دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی قبلا خریداری نموده است -موقع رامغتنم شمرده احترامات فائقه خود را تقدیم می دارم.

جواب مراسله ۲

آقای وزیر

بنام دولت متبوعه خودتوقیرا، وصول مراسله ذیل را اطلاع می دهیم:

(دولت علیه ایران امیدوار است که دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی چه حالا وچه درآئیه بادعاوی شرکاء ووراث تجارتخانه سابق برادران لیانازفها نسبت به دولت علیه ایران ومأمورین آن راجع بتمام مسائل مربوطه بشیلیات مساعدت نخواهد نمودوهمچنین هیچ ادعائی دایر به حکمیتی که مابین دولت علیه ایران وشرکاء ووراث تجارتخانه مزبور واقع شده است ابراز نخواهد کردوهمچنین دولت علیه ایران امیدوار است که دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در نظر ندارد مایملکی که شرکاء ووراث مذکوره در فوق در شیلیات سواحل جنوبی بحر خزر متعلق بخود میدانند خواه بواسطه خرید وخواه بوسائل دیگر بخود تعلق دهد باستثنای اموال متعلقه به مارتین لیانازف که دولت اتحاد ماهر شوروی سوسیالیستی قبلا خریداری نموده است. موقع رامغتنم شمرده احترامات فائقه خود را تقدیم می دارم)

احتراما باستحضار خاطر عالی میرساند که دولت متبوعه دوستدار مندرجات مراسله شمارا قبول نموده است

متمنی است احترامات فائقه دوستدار را بپذیرید

مراسله نمره ۳.

آقای کمیسر ملی

برحسب دستورالعمل دولت متبوعه خودافتخار دارم باطلاع شما برسانم که هر نوع تبلیغات سیاسی و تحریکات در میان سکنه محل و کارگران و مداخله در امور سیاسی و مذهبی و اجتماعی داخلی ایران از طرف اتباع دولت شوروی که بموجب مقررات قرارداد راجع به بهره برداری از شیلات سواحل جنوبی بحر خزر بخدمت کمپانی پذیرفته می‌شوند اکیداً ممنوع است و در صورت تخلف از این ممنوعیت تخلف کنندگان پس از ثبوت تقصیر به مجازات‌هایی که از طرف محاکم ایران معین شود حتی انفصال از شغل خود محکوم خواهند شد.

همچنین تشکیل اتحادیه‌های کارگران برای کارگران اتباع ایران و اجازه ورود آنها با اتحادیه‌های مزبوره ممنوع است.

در هر صورت اگر مستخدمین اتباع ایران کمپانی در مقابل عملیات برخلاف قوانین ایران و مقررات دولت علیه محکوم به مجازات‌هایی بشوند هیچ نوع مسئولیتی از این حیث متوجه دولت علیه ایران نخواهد شد.

جواب مراسله ۳

آقای وزیر:

در جواب مراسله مورخه امروز توقیراً خاطر شما را مستحضر میدارم که دولت جماهیر شوروی سوسیالیستی بنا بر اصل عدم مداخله در امور داخلی ایران رضایت می‌دهد که تقاضاهای شما را راجع به تحریکات و تبلیغات بطوریکه در یادداشت فوق الذکر شما مذکور است در موقع اجرا نماید.

اماراجع به تشکیل اتحادیه کارگران برای عملجات ایرانی و نیز قبول آنها در این قبیل تشکیلات نظر باینکه این موضوع مربوط به صلاحیت دولت ایران و قوانین داخلی

مملکت ایران میباشد توقیرا اشعار میدارد که حکومت اتحادشوروی مندرجات مراسله شماره امیپذیرد

متمنی است احترامات فائقه مرقبول بفرمائید

مراسله نمره ۴

آقای کمیسر ملی

بر حسب دستور العمل دولت متبوعه خود برای تکمیل ماده دهم قرارداد راجع به بهره برداری از شیلات سواحل جنوبی بحر خزر احتراماً اظهار می‌دارم که از اینکه از هیئت مدیره یکنفر از اعضاء طرف ایرانی سمت ریاست خواهد داشت برای طرف ایرانی هیچ مزیتی در حل امور منظور نمی‌گردد و هر پیشنهادی از هر طرفی که باشد تادریهت مدیره باکثرت آراء اتخاذ نشده است بموقع اجرا گذارده نخواهد شد

موقع رامعنتم شمرده احترامات فائقه خود را تقدیم می‌دارم

جواب مراسله نمره ۴

آقای وزیر:

افتخار دارم وصول مراسله شما را بمضمون ذیل اعلام نمایم

“برای تکمیل ماده دهم قرارداد راجع به بهره برداری از شیلات سواحل جنوبی بحر خزر را احتراماً اظهار می‌دارم که از اینکه در هیئت مدیره یکنفر از اعضاء طرف ایرانی سمت ریاست خواهد داشت برای طرف ایرانی هیچ مزیتی در حل امور منظور نمی‌گردد و هر پیشنهادی از هر طرفی که باشد تادریهت مدیره باکثرت آراء اتخاذ نشده است بموقع اجرا گذاشته نخواهد شد.

افتخار دارم رضایت دولت مطبوعه خود را بمندرجات مراسله شما اعلام دارم.

مراسله نمره ۵

آقای وزیر:

برحسب دستورالعمل دولت متبوعه افتخار دارم باطلاع شما برسانم که:

“دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی رضایت میدهد که دعوی ثابتۀ اتباع ایران رانسبت بمارتین لیانازف راجع بمبالغی که اتباع ایران بضمانت دارائی شیلات مشارالیه باوقرض داده‌اند ودولت علیه ایران بدولت شوروی اعلام نماید بانظر مساعد تلقی نموده اقدامات لازمۀ رابرای تسویه آنها بنماید“
موقع رامعتنم شمرده احترامات فائقه خود را تقدیم می‌دارم

جواب مراسله ۵

آقای کمیسر ملی

افتخار دارم وصول مراسله مورخه امروز شمارا بمضمون ذیل اعلام نمایم:
“دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی رضایت می‌دهد که دعوی ثابتۀ اتباع ایران انسبت بمارتین لیانازف راجع بمبالغی که اتباع ایران بضمانت دارائی شیلات مشارالیه باوقرض داده‌اند ودولت علیه ایران بدولت شوروی اعلام نماید بانظر مساعد تلقی نموده اقدامات لازمۀ رابرای تسویه آنها بنماید“

افتخار رضایت دولت متبوعه خود را بمندرجات مراسله شما اعلام بدارم

اجازه مبادله این لایحه که مشتمل بر بیست و یک ماده و پنج صورت مجلس و پنج مراسله است در تاریخ سی ام مهر ماه ۱۳۰۶ شمسی داده شده است

رئیس مجلس شورای ملی - حسین پیرنیا

اجاره مبادله قرارداد گمرکی منعقدہ بین ایران و اتحاد جماہیر شوروی سوسیالیستی

مصوب ۳۰ مهر ماہ ۱۳۰۶
 مادہ واحدہ- مجلس شورای ملی قرارداد گمرکی را کہ دارای چہار دہ مادہ و یک صورت مجلس (پرتکل) و یک مراسلہ و جواب آن و تعرفہ ہای ضمیمہ ا-ب- می باشد و در تاریخ ۸ مهر ماہ ۱۳۰۶ مطابق با اول اکتبر ۱۹۲۷ بین نمایندگان ایران و اتحاد جماہیر شوروی سوسیالیستی امضاء شدہ تصویب و اجازہ مبادلہ نسخ صحہ شدہ آن را بدولت می دہد.

این قانون کہ مشتمل بر یک مادہ و متن قرارداد ضمیمہ است در جلسہ سی ام مهر ماہ یکہزار و سیصد و شش شمسوی بتصویب مجلس شورای ملی رسید.
 رئیس مجلس شورای ملی حسین پیرنیا

متن قرارداد گمرکی منعقدہ بین ایران و اتحاد جماہیر شوروی سوسیالیستی

دولت شاہنشاهی ایران از یک طرف و دولت اتحاد جماہیر شوروی سوسیالیستی از طرف دیگر باتمایل بہ تسہیل روابط تجارتي کہ خوشبختانہ فیما بین مملکتین موجود است و برای ایفای بہ تعہدات منتجہ از مادہ ۱۹ معاہدہ ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ تصمیم گرفتند یک معاہدہ گمرکی منعقد نمایند و برای انجام این منظور نمایندگان مختار خود را انتخاب نمودہ اند

از طرف دولت شاہنشاهی ایران آقای علی قلی خان انصاری وزیر امور خارجہ دولت علیہ ایران

از طرف دولت جماہیر شوروی سوسیالیستی مسیول قراخان معاون کمیسر خارجہ اتحاد جماہیر شوروی سوسیالیستی و نمایندگان فوق پس از ملاحظہ مدارک اختیارات تامہ یکدیگر کہ ہر یک از آنها صحیح و قابل قبول بود بامقررات ذیل توافق نظر حاصل نمودہ اند.

ماده اول-باستثناء حداقل حقوق گمرکی ومالیاتهای مضروبى و اضافى یا هرگونه عوارض ورودى که از اجناس متشابه یک مملکت ثالثی درموقع ورود اخذ میشود یا خواهد شد هیچ حقوق گمرکی ومالیاتهای مضروبى و اضافى یا عوارض ورودى دیگرى یابیشترى از محصولات ارضى و صنعتى شوروى که مستقیما از اتحاد جماهیر شوروى سوسیالیستى وارد ایران می شود دریافت نخواهد شده. باستثناء حداقل حقوق گمرکی ومالیاتهای مضروبى و اضافى یا هرگونه عوارض گمرکی که از اجناس متشابه درموقع صدور بسمت یک ملکت ثالثی اخذ میشود یا خواهد شد هیچگونه حقوق گمرکی یا عوارض صدورى دیگرى یابیشترى از محصولات ارضى و صنعتى شوروى درموقع صدور از اتحاد جماهیر شوروى سوسیالیستى بسمت ایران مأخوذ نخواهد شد

ماده دوم-باستثناء حداقل حقوق گمرکی ومالیاتهای مضروبى و اضافى یا عوارض دیگر ورودى که از اجناس متشابه یک مملکت ثالثی گرفته می شود یا خواهد شد از محصولات ارضى و صنعتى ایران که از ایران مستقیما به اتحاد جماهیر شوروى سوسیالیستى وارد می شود هیچگونه حقوق گمرکی ومالیاتهای مضروبى و اضافى یا عوارض ورودى دیگرى یابیشترى مأخوذ نخواهد شد.

باستثناء حداقل حقوق گمرکی ومالیاتهای مضروبى و اضافى و عوارض صدورى که درموقع صدور اجناس متشابه بسمت یک مملکت ثالثی اخذ میشود یا خواهد شد از محصولات ارضى و صنعتى ایران درموقع صدور بسمت اتحاد جماهیر شوروى سوسیالیستى هیچگونه حقوق گمرکی و عوارض مختلفه خروجى دیگرى یابیشترى دریافت نخواهد گردید.

ماده سوم- محصولات ارضى و صنعتى مالک اتحاد جماهیر شوروى سوسیالیستى مشروحه در صورت (الف) منضم بدین قرارداد حقوق گمرکی معینه در صورت فوق الذکر را درموقع ورود بخاک ایران پرداخت خواهند نمود این حقوق علاوه بر حقوق شانلری و پلمباز و انبارادارى و عوارض متشابه دیگر میباید که بموجب نظامنامه گمرکی مقررگشته است.

ماده چهارم- محصولات ارضى و صنعتى ایران مشروحه در صورت (ب) منضم باین قرارداد درموقع ورود بممالک متحده جماهیر شوروى سوسیالیستى کلیه حقوق

گمرکی معینه در صورت مزبور را علاوه بر حقوق قانونیکه برای شانلری و پلمباژ و انبارداری و نظایر آن تعیین شده است خواهد پرداخت

ماده پنجم- محصولات ارضی و صنعتی ایران که در لیست (ج) منضم باین قرارداد ذکر شده در موقع خروج از ایران بممالک شوروی حقوق گمرکی معینه در لیست فوق الذکر را علاوه بر حقوقی که در نظامنامه گمرکی برای شانلری و پلمباژ و انبارداری و نظایر آن تعیین شده است خواهد پرداخت.

ماده ششم- نرخهائی که در صوتهای اب-ج تعیین شده حداعلا حقوق گمرکی است و در هر موقع ممکن است آن نرخها را تخفیف داده و یا ملغی کرد باین ترتیب که نرخهای صورت ا. و ج- را دولت ایران و نرخهای صوت (ب) را حکومت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بدون احتیاج بتوافق نظر قبلی بین دولتین می توانند تخفیف دهند یا ملغی نمایند.

ماده هفتم- نسبت بمال التجاره های یکی از طرفین متعاهدین که بر طبق مقررات وارد خاک دیگری می شود پس از پرداخت حقوق و عوارض که قوانین آن مملکت برای اجناس خارجه در موقع ورود معین کرده است در تحت هیچ عنوانی معامله غیر از آنکه بالجناس متشابه داخلی و یا بالجناس متشابه که از مملکت ثالثی وارد شده است نباید معمول گردد

ماده هشتم- در خصوص وثایق و ترتیب دریافت حقوق گمرکی و سایر مرسومات ورود و خروج مال التجاره هریک از طرفین متعهد میشوند که طرف دیگر را از کلیه امتیازاتی که حالیه بدولت ثالثی اعطانموده یا بعدها اعطاء نماید مستفید سازد.

ماده نهم- بین دولتین متعاهدین موافقت حاصل است که قیمت اجناس جهت تعیین حقوق گمرکی در صورتیکه تعرفه از روی قیمت اجناس (ادوالورم) باشد مساوی خواهد بود با قیمت عادلّه جنس در مبداء یا محلی که جنس در آنجا بعمل آورده شده باشد بعلاوه مصارف. بندی و خرید و بیمه و حق العمل حمل و نقل و همچنین سایر مصارف لازمه تا ورود محلی که تأدیه حقوق گمرکی در آنجا می شود.

قیمت مزبور در هیچ موردی کمتر نخواهد بود از قیمت عادلّه عمده فروشی اجناس متشابه در موقع و در محل ورود پس از وضع ۱۰ در ۱۰۰ بعلاوه مبلغی معادل عوارض و حقوق ورود به انقسم اجناس وقتیکه قیمت اجناس اساسا بیول خارجه معین

شده باشد مظنه تغییر پول خارجه بیول داخله از روی آخرین نرخ معاملات بانکهای محلی قبل از تقدیم اظهارنامه گمرکی خواهد بود

ماده دهم- هرگاه تردیدی راجع بمبدء جنس دست دهد دوایر گمرکی طرفین می توانند تصدیق مبدء جنس رامطالبه نمایند تصدیق مزبور رابرای ایران اطاقهای تجارت یادوایر گمرکی صادر و تصدیق اجناس اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی راکمیسری ملی تجارت و شعبات آن صادر می نمایند.

کلیه اجناسی که از خارج وارد هریک از مملکتین شده وانجا تصرفاتی در آن اجناس بعمل آمده باتصنعاتی در آن شده باشد حکم متاع آن مملکت را خواهد داشت

ماده یازدهم- مقیاس واحد وزن اجناس در ایران من ششصد و چهل مثقال ایرانی است که معادل است با ۲۰-۹۷ کیلوگرام متریک.

هرگاه دولت ایران مقیاس دیگری غیر از من ششصد و چهل مثقال را اجرا نماید حقوق معینه از روی وزن که در تعرفه های مختلفه ذکر شده بتناسب مقیاس واحد جدید تقلیل یاتکثیر خواهد یافت.

مقیاس واحد وزن در جماهیر شوروی سوسیالیستی کیلوگرام متریک است. ماده دوازدهم- مقررات این قرارداد شامل قسمت های ذیل متریک است.

۱- امتیازاتی که هریک از طرفین برای تسهیل مبادلات جنسی در منطقه سرحدی که از ۱۵ کیلومتر تجاوز نکند بدول همجوار اعطا کرده و یا خواهند کرد.

۲- تعهداتی که نظربیک اتحاد گمرکی هریک از طرفین متعاهدین کرده یادر آتیه بکند

۳- امتیازاتی که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بممالکی که خاک آنها در اول اوت ۱۹۱۴ جزء امپراطوری قدیم روسیه بوده اعطاء کرده یا خواهد کرد.

ماده سیزدهم- قرارداد حاضر پس از تصویب در اسرع اوقات در طهران مبادله خواهد شد و یکماه پس از مبادله بموقع اجراء گذارده می شود. قرارداد حاضر تامدت ۵ سال

مجری خواهد بود هرگاه یکماه قبل از انقضاء مدت یکی از طرفین قصد فسخ آنرا اظهار ندارد قرارداد به قوه خودباقی مانده و ملغی نخواهد شد مگر آنکه ششماه قبل تصمیم فسخ رایکی از طرفین اطلاع بدهند

ماده چهاردهم- قرارداد حاضر منحصراً، بزبان فرانسه نوشته شده و امضاء میشود و بهریک از طرفین یک نسخه از آن و یک نسخه از صورتهای ا-ب-ج که بزبان فرانسه نوشته شده داده خواهد شد

پروتوکل منظمه به قرارداد گمرکی

دولت جماهیر شوروی سوسیالیستی تقبل می نماید که بمحض اجراء این قرارداد تعهداتی را که ماده ۱۹ عهدنامه مورخه ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ اراجع بمسائل گمرکی بدولت ایران وارد می نمود خاتمه یافته محسوب بدارد

مراسله منضمه

آقای کمیسر ملی

دولت علیه ایران نظر بر اینکه توسعه و ترقی تجارت و بهبودی اوضاع اقتصادی عمومی ایران را موافق با توسعه روابط تجارتي مابین ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی میداند از دولت اتحاد شوروی خواهش می کند قبول نماید که اگر دولت علیه ایران بخواهد در آئیه و حتی قبل از انقضاء مدت مندرجه در ماده ۱۳ قرارداد گمرکی منعقد در تاریخ امروز تعرفه مستقل گمرکی برقرار نماید و تعرفه های کنوانسیونلی (تعرفه های باعتبار قراردادها) را ملغی دارد بامیل دولت علیه ایران موافقت نموده قرارداد گمرکی منعقد در تاریخ امروز مابین مملکتی را از درجه اعتبار ساقط شده دانسته و تعهدات دولت علیه ایران را که از عهدنامه ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ راجع بقرارداد گمرکی ناشی می شود خاتمه یافته محسوب دارد

بدیهی است که پس از برقرار شدن تعرفه مستقل مذکور در فوق مال التجاره های شوروی در ایران از هر حیث بحالت بدتری از مال التجاره متشابه هر دولت ثالثی گذارده نخواهد شد.

دولت علیه ایران از طرف خود امیدوار است که بعد از الغای تعرفه گمرکی منعقد

در تاریخ امروز مال التجاره‌های ایرانی در اتحاد جماهیر شوروی نیز از هر حیث بحالت بدتر از مال التجاره‌های متشابه هردولت ثالثی گذارده نخواهد شد باستثناء ممالکی که تا اول اوت ۱۹۱۴ جزو امپراطوری سابق روسیه بوده‌اند. موقع را مغتنم شمرده احترامات فایقه را تقدیم می‌دارم. جواب مر اسله منضمه

آقای وزیر

افتخار دارم وصول مر اسله مورخه امروز شمارا که بمضمون ذیل است اعلام بدارم: “دولت علیه ایران نظر باینکه توسعه و ترقی تجارت و بهبودی اوضاع اقتصادی عمومی ایران را موافق باتوسعه روابط تجارتي مابین ایران و اتحاد جاهر شوروی سوسیالیستی میداند از دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی خواهش می‌کند قبول نماید که اگر دولت علیه ایران بخواهد در آتیه و حتی قبل از انقضاء مدت مندرجه در ماده ۱۳ قرارداد گمرکی منعقد در تاریخ امروز تعرفه مستقل گمرکی برقرار نماید و تعرفه های کنوانسیونلی (تعرفه‌های باعتبار قراردادها) راملغی دارد بامیل دولت علیه ایران موافقت نموده قرارداد گمرکی منعقد در تاریخ امروز مابین مملکتین را از درجه اعتبار ساقط شده دانسته و تعهدات دولت علیه ایران را که از عهدنامه ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ راجع بقرارداد گمرکی ناشی می‌شود خاتمه یافته محسوب دارد.

بدیهی است که پس از برقرار شدن تعرفه مستقل مذکور در فوق مال التجاره‌های شوروی در ایران از هر حیث بحالت بدتری از مال التجاره‌های متشابه هردولت ثالثی گذارده نخواهد شد.

دولت علیه ایران از طرف خود امیدوار است که بعد از الغای تعرفه گمرکی منعقد در تاریخ امروز مال التجاره‌های ایرانی در اتحاد جماهیر شوروی نیز از هر حیث بحالت بدتر از مال التجاره‌های متشابه هردولت ثالثی گذارده نخواهد شد باستثناء ممالکی که تا اول اوت ۱۹۱۴ جزو امپراطوری سابق روسیه بودند. افتخار دارم رضایت دولت متبوعه خود را بمندرجات مر اسله شما اعلام بدارم موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه خود را تقدیم می‌دارم.

اجازه مبادله این قرارداد که مشتمل بر چهارده ماده و یک صورت مجلس (پروتکل) و یک مر اسله و جواب آن است در جلسه سی ام مهر ماه ۱۳۰۶ شمس داده شده است رئیس مجلس شورای ملی: حسین پیرنیا (۴)

مخالفت مصدق با طرح راه آهن

مذاکرات مجلس شورای ملی ۲۸ فروردین ۱۳۰۷ نشست ۲۳۲

جمعی از نمایندگان- کافی است
دکتر مصدق- بنده مخالفم
نائب رئیس- بفرمائید

دکتر مصدق- بنده یک عرایضی دارم که باید در کلیات عرض کنم اگر اجازه میفرمائید عرض کنم.

نائب رئیس- آقای دکتر مصدق

دکتر مصدق- بنده در موضوع راه آهن نظر خودم را به کرات در مجلس شورای ملی به عرض آقایان رسانده‌ام دیگر حالا ضرورت نمیدانم در این موضوع راه آهن عرایضی بکنم حتی در نظر دارم که یک روزی در باب خط راه آهن مذاکره شد یکی از نمایندگان محترم گفتند که چون قانون گذشته و تصویب شده دیگر در موضوع خط نمی‌شود صحبت کرد در صورتیکه یکی از مسائل اساسی خط راه آهن است و امروز که می‌خواهید نقشه اش را بکشید و اجازه نقشه کشی می‌دهید ممکن است در خطش هم مذاکره کرد ولو اینکه قانون هم تصویب شده باشد یک قانونی از مجلس گذشته و این قانون اگر نقض شود ضرر ندارد در صورتیکه اگر خط آهنی را بر خلاف مصالح مملکت بکشند ضررهای جبران ناپذیر دارد در باب خط راه آهن بنده عرض دارم راه آهن ما ممکن است دو قسم حمل و نقل داشته باشد یک حمل و نقل بین المللی یکی حمل و نقل ملی. حمل و نقل ملی ما آن چیزهایی است که در داخله مملکت صرف می‌شود حمل و نقل بین المللی ما آن چیزهایی است که از ممالک خارجه بطور ترانزیت می‌آید و از ایران عبور می‌کند و به ممالک دیگر می‌رود اگر راه آهن ما یک فایده‌ای ببرد از ترانزیت مال التجاره اروپا به آسیا خواهد برد. این خطی که امروز اجازه داده می‌شود که نقشه کشی بکنند کاملاً بر خلاف مصالح مملکت است زیرا خط بین المللی خطی است که اروپا را به آسیا متصل

می‌کند. اروپا در این طرف واقع شده. خط آهن ما باید از این طرف شروع شود و به آن طرف برود که مال التجارة اروپا را به آسیا برساند این راه آهن ترانزیت پیدا می‌کند حمل و نقل بین المللی پیدا می‌کند ولی آن راه آهنی که از بندر جز حرکت کند و به محمره برود بنده نمیدانم چه تجارتی و چه حمل و نقلی را می‌تواند داشته باشد. امروز که می‌خواهید اجازه بدهید و امروز که می‌خواهید سی میلیون پول که در دست این مردم است و در واقع هستی این ملت و مملکت است به یک راهی صرف کنید و این پول را که در واقع حیات این مردم است از شان بگیرند یک قدری دقت کنید والا جز اینکه توی زمین بریزند و بعد هم ده سال دیگر می‌گویند چون اشخاصیکه در مجلس شورای ملی بودند اینطور رای دادند و خرج شد البته اکثریت به دولت اعتماد دارند بنده نمی‌گویم اعتماد ندارند ولی اکثریت هم وظیفه اش این نیست که همینقدر که یک چیزی دولت آورد بلند شود رای بدهد اگر کسی در مقابل بنده جوابی دارد پا شود جواب بنده را بدهند. آن وقت رای بدهند آن وقت بنده عرض می‌کنم راه آهن ما باید دو ترانزیت داشته باشد در تمام دنیا ترانزیت ملی و ترانزیت داخلی برای راه آهن فایده ندارد راه آهن از ترانزیت و حمل و نقل بین المللی فایده می‌برد این خطی که شما می‌کشید دیناری فایده ترانزیت ندارد. برای من ثابت کنید که چه مال التجاره از اروپا می‌آید به بندر جز و از بندر جز می‌رود به محمره؟ هیچوقت مال التجاره اروپا به بندر جز نمی‌آید و از بندر جز هم به محمره می‌رود. مال التجاره اروپا می‌آید به شمال غرب و از شمال غرب می‌رود به جنوب شرق ایران. این ترانزیت است جواب بنده را بدهید بعد رای بدهید. یک رائی که امروز بر خلاف مصالح ایران باشد ندهید. هیچ دلیلی ندارد اگر دلیل دارید بگوئید والا به عنوان اینکه یک قانونی گذشته شما سی میلیون دیگر به این مملکت ضرر بزنید یک قانونی گذشته است یه یک قیام و قعود می‌شود آن قانون را نقض کرد و این خطی که اجازه می‌دهید یک خطی باشد که یک ترانزیتی داشته باشد که یک چیزی هم برای این مردم داشته باشد. بنده کاملاً ثابت کردم که عجالتاً راه آهن در ایران فایده ندارد ولی اگر ترانزیت داشته باشد و حمل و نقل ممکن است یک قسمت از ضرر راه آهن را جبران کند ولی این خطی که امروز در نظر گرفته شده است کاملاً به ضرر مملکت است. حالا آقایان غیر از این تشخیص می‌دهند مختارند ولی من به عقیده خودم این رای را که این خط کشیده شود و به این طرف برود خیانت و برخلاف مصالح مملکت میدانم ...

بعضی از نمایندگان- (با همه‌مه) خیانت نیست.

دکتر مصدق- بنده به نظر خودم خیانت است شما به نظر خودتان خدمت است حالا در موضوع این لایحه اینکه آقایان نمایندگان محترم در اینجا اظهار کردند لوایحی که به مجلس می‌آید برای شور به مجلس می‌آید بنده تصور می‌کنم لوایحی که به این ترتیب می‌آید اول می‌آیند می‌گویند این لایحه به قید دو فوریت آمده برای نقشه کشی. آدم می‌شنود و به گوشش می‌خورد که نقشه کشی می‌خواهیم بکنیم. کیلومتری فرضاً ۳۶۸ تومان بعد در ضمنش یک چیزهای دیگری هم نوشته می‌شود که اگر انسان نرود و تجسس نکند ممکن رای بدهد و بکلی بعد از اینکه رای داده شد و از مجلس رفت بیرون بگویند آقایان چه رای دادید بگویند نفهمیدیم کما اینکه راجع به تعرفه گمرکی در همین مجلس همان روزی که تعرفه گمرکی می‌گذشت لایحه که دولت برای تعرفه گمرکی آورد یک ماده داشت که نوشته بود تعرفه گمرکی مطابق الف و بی و جیم ضمیمه به این قرارداد است. در همین مجلس که نشستیم کتابچه‌ای آوردند و منتشر کردند که این تعرفه گمرکی است بنده چون رای ندادم دقت نکردم بعد یکی آمد در منزل من گفت فلانی آن تعرفه‌ای که شما رای دادید در آن ماده نوشته شده بود تعرفه گمرکی مطابق ضمیمه الف و بی و جیم آیا آنرا دیدید و رای دادید بعد دیدیم در آ، چیزی که چاپ شده الفش چاپ شده ولی بی و جیم آن نیست. ما رای به ماده دادیم که تعرفه گمرکی مطابق ضمیمه الف و بی و جیم خواهد بود الفش را فی المجلس آوردند و دادند که دقت هم نشد و کسی هم نخواهد ولی بی و جیم آن اصلاً منتشر نشد الان هم نیست اگر هست نشان دهید کجا است؟ ما رای که می‌دهیم باید فهمیده باشد نه اینکه از این مجلس بیرون رفتیم یک کسی از ما بپرسد که رای که دادید الفش را دیدید؟ - بلی. - بی و جیمش را؟ - خیر. - کی منتشر می‌شود؟ - معلوم نیست. این لایحه را امروز آورده‌اند اینجا می‌گویند ما این لایحه را آوردیم برای نقشه کشی ماده سه را که می‌خوانیم میبینیم نقشه کشی نیست اجازه می‌دهد که هم نقشه بکشند و هم ساختمان راه آهن را به هر کمپانی که مقتضی میدانند به مناقصه بدهند این هم عین ماده است که بنده برای اینکه آقایان توجه داشته باشند عرض می‌کنم: دولت مجاز است که پس از اتمام نقشه برداری قسمتهای مختلفه راه و یا تمام آن ساختمان قسمتهای نقشه برداری شده مزبور و با تمام راه را به ترتیب مناقصه به مقاطعه و اگذار نموده و یا خود متصدی آن شود سندیکای مذکوره در ماده (۱) در صورت تساوی شرایط مناقصه حق تقدم خواهد داشت. بعلاوه دولت می‌تواند قبل از

اقدام به مناقصه برای اینکه نمونه هائی برای ساختن راه آهن ایران تهیه نموده و مظنه از مخارج آن بدست آورد به عنوان امتحان ساختمان قسمت معین راه را که از صدو پنجاه کیلومتر تجاوز نکند از هر دو طرف به سندیکای مذکور واگذار نماید در واقع این لایحه را به عنوان نقشه کشی آورده‌اند آنچه هم در جراید منتشر کرده‌اند این بود که فقط دولت می‌خواهد مقاطعه بدهد نقشه کشی را هیچ ننوشته‌اند که دولت می‌خواهد از مجلس اجازه بگیرد برای ساختمان نظر بنده این است که اگر دولت اجازه مجلس را در مخارج راه آهن لازم میداند به جهت اینکه در لایحه ساختمان می‌نویسد مجلس شورای ملی به دولت اجازه می‌دهد که یاختمان نقشه کشی را از قرار هر کیلومتر ۳۶۸ تومان به مقاطعه بگذارد که حد اکثرش باشد اگر خود دولت که این لایحه را می‌آورد اجازه مجلس را در حد اکثر نقشه کشی لازم میداند یعنی مجلس شورای ملی که می‌خواهد تصویب خرج کند باید هر کیلومتری ۳۶۸ تومان اجازه بدهد چه شده است که برای شصت کرور یا هفتاد کرور (حالا بنده نمیدانم که چقدر مخارج راه آهن می‌شود) هیچ اجازه مجلس را لازم نمیداند و فقط اینجا به دولت در ضمن این لایحه بطور غیر معلومی اجازه می‌دهد که او را به مناقصه بگذارد از روی چه مبلغ بنده نمیدانم. این مسئله را هم لازم است بنده اینجا عرض کنم که اگر یک مسائلی گفته می‌شود که چرا ما تا حالا دو کرور یا هفتصد هزار تومان خرج کرده‌ایم اگر از روز اول مقاطعه داده می‌شد بهتر بود اساساً با این مسئله موافق نیستیم به جهت اینکه آن چیزی که مصالح دولت را تأمین می‌کند دقتی است که اولیای امور باید در کار داشته باشند اعم از اینکه مقاطعه باشد یا اینکه امانی باشد آقایانیکه در این مجلس تشریف دارند محققاً به تجربه برایشان ثابت شده است که بعضی کارهای مقاطعه را مقاطعه کار تقلب می‌کند بنده خودم دیوار مقاطعه دارم از روی ذرعی بعد از اینکه تمام شد معلوم شد آن کسی که دیوار تحویل داده است وسطش را کلوخ گذاشته رویش را هم صاف کرده بعد از یک سال که گذشت خراب شد. این مقاطعه یک چیزی نیست که خیلی مفید باشد که ما از حول حلیم توی دیگ بیفتیم که بگوئیم حالا که هفتصد هزار تومان را دور ریخته‌ایم اگر مقاطعه بدهیم به صرفه ماست. بنده با مقاطعه مخالفم مقاطعه در بعضی چیزها مثل خاکریزی، مثل زمین کردن، مثل یک چیزهائی که نمی‌شود درش تقلب کرد منفعتش محل تردید نیست ولی در چیزهائیکه باید درش دقت شود به نظر بنده وقتی امانی باشد و در تحت نظارت

صحيح باشد خيلى صرفش بهتر از مقاطعه است. اينجا به نظر بنده دو چيز است يکى اينکه همانطور که دولت لازم ميداند مجلس شورای ملی حداکثر مخارج مقاطعه را براى نقشه کشى تصويب کند همان طور هم لازم است مجلس شورای ملی حداکثر مخارج مقاطعه ساختمان را هم تصويب کند و بعد اين حق تقدمى که امروز داده مى شود به يک کمپانى خارجى اين را هم بنده مخالف هستم به جهت اينکه اين حق تقدم دو فلسفه پيدا مى کند يکى اينکه فلسفه اقتصادى دارد يکى هم چون اين کمپانياها اتباع خارجه هستند مسائل سياسى هم در اينجا مداخلت دارد اولاً در فلسفه اقتصادى بعد از اينکه اينها نقشه کشى کردند اگر ديديم يک مردمان خوش قولى هستند و کارشان راصحيح کردند آن وقت معلوم مى شود که اينها آمده اند يک مقاطعه اى کرده اند و کار صحيح هم کرده اند ولى مسئله سياسى چيز ديگرى است. کمپانى هم آمريکائى باشد يا آلمانى باشد تفاوت نمى کند براى اينکه هر روز وضعيت سياست فرق مى کند. امروز هيچ وجدان و عقیده و تکليف نمايندگى من اجازه نمى دهد که در اين تاريخ به دولت اجازه بدهم و کى حق تقدمى به دو کمپانى بين المللى بدهيم که تا دو سه سال ديگر وضعيات سياسى مملکت ممکن است هزار جور فرق کند و ابداً شايد از نقطه نظر سياسى صلاح نباشد که به اين کمپانياها واگذار کنند يعنى به تجربه برسد و ثابت بشود که نقشه اى که کشيده اند صحيح است و خيلى در صلاح ما بوده يعنى اقتصادياتش ثابت شود باز ممکن است که سياستش ابداً صلاح نباشد اين است که بنده از آقاى استرحام مى گفتم که شما يک کارى هم براى نمايندگان بعد بگذاريد شما در اين سه ماهه خواهش مندم که آنقدر عجول نباشيد براى خدمت به مملکت بگذاريد نمايندگان دوره بعد هم که مى آيند يک موضوعاتى در دستشان باشد که اگر آنها هم خواستند خدماتى بکنند در موضوع ماده سوم که اجازه مى دهد ساختمان را به دولت اين ماده سوم بفرمائيد عرض کردم بنده اساساً با راه آهن با اين نقشه با تمام اينها مخالف هستم ولى از آنجائیکه ضرر را از هر جايش بگيرند شايد منفعت باشد چه کنم؟ حالا که عقیده داريد عرض مى کنم امروز فقط نقشه را تصويب کنيد با اينکه بنده مخالفم ورقه آبی مى دهم و عقیده ام محفوظ است عرض مى کنم ساختمان را بگذاريد براى دوره بعد که آنها هم موضوعى براى خدمت به مملکت داشته باشند اين کمپانى که حالا نقشه کشى مى کنند فرضاً در آن وقت از حيث اقتصادى اشکالى نداشت و اين نظر تأمين شد ولى از نظر سياسى راکه از حالا تا آن وقت ممکن است

فرق کند تأمین نخواهد کرد امروز شاید صلاح در این باشد که به این کمپانی واگذار کنم ولی در آن روز شاید از لحاظ سیاست صلاح نباشد این است که بنده از آقایان محترم تقاضا و استرحام می‌کنم که عجله در این کار نفرمایند و حالا که می‌خواهند نقشه برداری را مقاطعه دهند اقلاً در تصویب ماده سوم خود داری بفرمایند و آن را بگذارند برای نمایندگانی که در دوره بعد می‌آیند.

نائب رئیس- شور در کلیات است فرمایشات آقای مصدق راجع به ماده ۳ بود.

دکتر مصدق- خیر عرایض بنده راجع به کلیات بود. (۵)

توضیحات و مأخذ

- ۱- نطق ها و مکتوبات دکتر مصدق - انتشارات مصدق ۷ - ۱۹ اسفند ۱۳۴۹ ، صص ۱۴۰ - ۱۳۶
- ۲- مذاکرات مجلس شورای ملی ۲ مهر ۱۳۰۶ نشست ۱۴۷
- ۳- نطق ها و مکتوبات دکتر مصدق - انتشارات مصدق ۷ - صص ۱۴۶ - ۱۴۴
- ۴- صورت مشروح مجلس یکشنبه ۳۰ مهر ماه ۱۳۰۶ - جلسه ۱۲۴
- ۵- نطق ها و مکتوبات دکتر مصدق - انتشارات مصدق ۷ - صص ۱۸۱ - ۱۷۹

فصل چهارم

ترور نافرجام مدرس

محمد قلی مجد بنا بر « اسناد وزارت خارجه آمریکا » سیرتحول استبداد رضا شاهی در آن زمان را بدینگونه آورده است: تلاش برای ترور مدرس در ۳۰ اکتبر ۱۹۲۶ با هدف حذف یکی از مخالفان سرسخت، و خالی کردن دل سایر مخالفان صورت گرفت. هدف دیگرش انحراف اذهان از یک توطئه جدی برای قتل پهلوی بود:

احتراماً به اطلاع می‌رساند که به جان مدرس، روحانی کهنه کار ولی پر انرژی و نماینده مجلس که نفوذ کم و بیش چشمگیری در عرصه سیاست پایتخت دارد، سوء قصد شده است. این حادثه سرو صدای زیادی به راه انداخته و هنوز نمایندگان مجلس و مردم عادی درباره آن صحبت می‌کنند. این احتمال آشکار که سوء قصد مزبور با اهداف سیاسی صورت گرفته و نه انگیزه های شخصی توجه عمومی بیشتری را به آن جلب کرده است. به نقل از مدرس می‌گویند که قبلاً هرگز مهاجمان را ندیده بود. گزارش های بسیار ضد و نقیضی درباره این حمله منتشر شده و تحقیق و تفحص مقامات مسئول در این ارتباط ظاهراً چندان جدی نبوده است. تا به امروز هویت مهاجمان و عواملان تحریک آنها به اطلاع عموم نرسیده است. ماجرای حمله از این قرار بود: حول و حوش ساعت شش صبح روزشنبه، ۳۰ اکتبر، مدرس از کوچه باریکی در مجاور مسجد سپهسالار و در همسایگی منزل داور (رهبر جناح رادیکال مجلس) عبور می‌کرد تا برای تدریس فقه به مسجد برود. شخصی از پشت به سمت او شلیک کرد اما تیرش به هدف نخورد. فردی به نام شیخ احمد که همراه مدرس بود دست مهاجم را گرفت و مانع از تیراندازی مجدد او شد. در همین حین دو نفر سر کوچه دیگری درست رو به روی مدرس ظاهر شدند و گویا هر کدام دو گلوله شلیک کردند. دو گلوله استخوان بازوی چپ مدرس را شکست، گلوله سوم به دست راستش خورد و گلوله چهارم به پای یک عابر اصابت کرد. می‌گویند مأموران نظمیه فوراً خود را به محل حادثه رساندند و به تعقیب مهاجمان پرداختند و دو نفر را دستگیر کردند. می‌گویند یکی از مأموران نظمیه کشته شد، ولی وقتی مسئله مستمری اهل و عیالش در مجلس مطرح شد، اعلام کردند که هیچکس کشته نشده است. مدرس را

ابتدا به خانه داور بردند و پس از انجام مداوای اولیه و با سر رسیدن مقامات ارشد نظمیۀ او را به ساختمان نظمیۀ بردند و سپس به بیمارستان دولتی منتقل کردند. دو نفری که ابتدا مسئولیت بازجویی جنایی را بر عهده داشتند چندان مطابق میل دوستان مدرس نبودند، در نتیجۀ این کار به یکی از دادستان های عدلیه (دادگاه) به نام میرزا یوسف جوادی (از شاگردان سابق مدرس) واگذار شد. از قرار معلوم هنوز مدرکی علیه دو نفری که توسط مأموران نظمیۀ دستگیر شده اند به دست نیامده است. یکی از آنها به نام عزیز که خدمتکار صادق حضرت، از معاونان سابق وزیر مالیه، است همچنان در بازداشت به سر می برد، و نفر دیگر که شاگرد بقال است به قید ضمانت آزاد شده است. در ضمن، حال مدرس سریعاً رو به بهبودی است و اخبار حکایت از آن دارد که مدرس به طور کامل بهبود خواهد یافت. می گویند بیمارستان نظامی که مدرس در آن بستری است به محل تجمع سیاستمداران و بحث و گفتگوی آنها مبدل شده است، و بیمار آنقدر ملاقاتی دارد که تنها اثاث اتاقش فقط همان تختی است که رویش بستری است. شاید قرار گرفتن در کانون توجه عموم مؤثرترین دارویی باشد که مدرس می توانست داشته باشد.

اموری اضافه می کند:

گزارش های متفاوتی درباره دلایل این حمله وجود دارد. جهت اطلاع وزارت خارجه سئوالی را که در ارتباط با این جنایت به کرات شنیده می شود در اینجا تکرار می کنم: آیا سوء قصد به دستور شاه انجام شده است؟ مدرس علیرغم تکبر، دمدمی مزاج بودن، قدرت طلبی و ازبسیاری جهات تحجرش (در همه اسناد آمریکایی این اتهامات به مدرس تکرار شده است؛ و حال آنکه وی سیاستمداری مبرز و رجلی ترقیخواه بود که در همین اسناد به صراحت به آن اعتراف شده است. (ویراستار.)، در اینجا به داشتن صداقت شهرت دارد، که امر معمولی در پایتخت نیست. جایگاهش در مقام یک روحانی عالی رتبه، سخنوری اش، جاذبه زندگی زاهدانه اش، مهارتش در استفاده از ترفندهایی که سیاستمداران عوام فریب به کار می بندند، همه و همه دست به دست هم داده اند تا از او فردی با نفوذ بسازند. صرف نظر از احساساتی که نسبت به مدرس وجود دارد، او را یک ملی گرا و وطن پرست مستقل، هرچند گاه دمدمی مزاج، می شناسند. یادمان نرود که مدرس اخیراً در مجلس اظهاراتی ایراد کرد که نتیجۀ اش این بود که تا زمانی از شاه حمایت می کند که اعلیحضرت به قانون اساسی پایبند باشد، و اظهاراتی را در لابی های مجلس به او نسبت داده اند مبنی بر اینکه مرجع تصمیم گیری درباره قراردادهای ادعایی تیمورتاش در مسکو و

آنکارا باید مجلس باشد و نه شاه. اهمیت سوء قصد به جان مدرس احتمالاً به روند آتی حوادث بستگی خواهد داشت. برخی می گویند شاید احساس کند که به خاطر وضعیت سلامتیش باید از صحنه سیاست دوری جوید، یا اینکه برای تسکین روح خود به زیارت نیاز دارد؛ و اینکه در آینده فعالیت کمتری نسبت به قبل در صحنه سیاست داشته باشد. او لاقفل فرصت این را خواهد داشت که به شیوه ای مناسب تئوری جنایت را که از هم اکنون مطرح شده است رد کند. همچنین فرصت خواهد داشت تا بگذارد مردم خودشان از حرف هایی که نمی زند بیشتر از حرف هایی که می زند نتیجه بگیرند. شاید داستان واقعی این ماجرا هرگز فاش نشود. اگر ماجرا همینجا خاتمه یابد- و اتفاقاً گاهی حوادث سیاسی در این مملکت در وسط ماجرا به فراموشی سپرده می شوند- نتیجه آن کاهش هر چه بیشتر اعتبار و حیثیت شاه در بین مردم و تضعیف حمایت های جانانه ایست که قرار بود در مجلس فعلی از شاه بشود. در همین ارتباط، ناظران سیاسی گمان می کنند که با مطرح شدن مسائل خارجی برای بحث و رأی گیری در صحن مجلس، به ویژه در ارتباط با موافقت نامه های فرستاده ویژه شاه با روس ها، جناح بندی های مختلفی در مجلس شکل بگیرد. (۱)

یک «بحران» دیگر در کابینه

وثوق الدوله در نوامبر ۱۹۲۶ کابینه را ترک کرده بود: «شاید بتوان گفت بارزترین ویژگی اوضاع فعلی ضعف آشکار کابینه مستوفی است. کناره گیری بی سر و صدای آقای حسن وثوق از وزارت عدلیه و قرار گرفتنش بر کرسی نمایندگی مجلس شاید حرکتی برای تضعیف بیشتر کابینه بود. اگرچه در ابتدا مجلس تلاش داشت اعتبارنامه وثوق را رد کند، ولی این تلاش ها موقت بود. او هم اکنون بر کرسی نمایندگی مجلس تکیه زده و منتظر رخ دادن حوادث و سوذجستن از آنهاست... همانطور که پیش از این به اطلاع وزارت خارجه رساندم، عدم اعتماد شخص شاه [به وثوق] از بزرگترین مشکلات اوست، ولی شاید بتوان گفت با کاهش شدید محبوبیت شاه از اهمیت این مسئله کاسته شده است. رهبری بی خاصیت مستوفی الممالک باعث شده است که عموماً کابینه فعلی را فاقد شایستگی لازم برای حل مشکلات حادی بدانند که هم اینک گریبانگیر مملکت است. عده ای هم معتقدند که کابینه فقط تا چند هفته دیگر دوام خواهد آورد. برای نمونه، گفته همسر وزیر مختار جدید بریتانیا را در اینجا نقل می کنم که دیروز به من گفت که آقای هاوارد، دبیر

امور شرقی سفارت، به او توصیه کرده است که عجلتاً برگزاری ضیافت مرسوم و دعوت از کابینه را به تعویق بیندازد، زیرا پیش بینی می شود که کابینه بزودی تغییر کند. باید بگویم که در تدارک میهمانی های زمستانه هستیم که تمام اعضای کابینه به آن دعوت خواهند شد. راستش را بخواهید، فکر نمی کنم چنین تغییری که اتفاقاً محافل سیاسی ایران نیز آن را پیش بینی می کنند زودتر از یک ماه واندی دیگر اتفاق بیفتند.» در بخش پایانی این گزارش می خوانیم: «از جمله فعالیت های ضد دولت که به آن اشاره می شود اقدامات شاهزاده فیروز میرزا (نصرت الدوله) است، که می گویند دارد برای تشکیل کابینه ای تلاش می کند که خودش و عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار، که ظرف چند روز آینده از مسکو بازمی گردد، اعضای آن هستند. گمان می رود که فیروز و تیمورتاش از اعضای این دولت پیشنهادی باشند، و تیمورتاش پست ریاست کابینه را داشته باشد؛ و وثوق نیز دیر یا زود به کابینه بپیوندد... نمی توانم بگویم آنهایی که مسئول منافع آمریکا هستند می توانند با هیجان چشم به راه هر یک از اشخاصی که نامشان را در بالا بردم در مقام احتمالی ریاست کابینه باشند.» (۲)

فیلیپ در گزارش «بسیار محرمانه» مورخ ۱۱ ژانویه ۱۹۲۷ خود می نویسد:

احتراماً به اطلاع می رساند که طی دو روز گذشته نوعی حس انتظار توأم با دلسردی بر محافل سیاسی پایتخت حکمفرما بوده که دلیل اصلی اش احتمال قوی سقوط قریب الوقوع کابینه مستوفی و احتمال دعوت از وثوق الدوله برای تشکیل کابینه جدید است. ولی امروز، یازدهم ماه جاری، ظاهراً این ظن و گمان برطرف شده و باور به اینکه کابینه فعلی تا مدتی دیگر به کار خود ادامه خواهد داد قوت گرفته است... در گفتگوبا آقای حسین علاء متوجه شدم که روند فعلی اوضاع، یعنی هم چشم انداز سیاسی کشور و هم تأثیرات احتمالی آن بر سرنوشت هیأت مستشاران مالی آمریکایی، او را دلسرد و نگران ساخته است. آقای علاء اخباری را که در محافل دیگر شنیده بودم تأیید کرد، خبرهایی مبنی بر اینکه برخی از رجال مملکت از جمله وثوق الدوله، عبدالحسین تیمورتاش، شاهزاده فیروز و آقای فهیمی (فهیم الملک)، با جدیت برای سرنگون کردن دولت فعلی و روی کار آوردن وثوق تلاش می کنند. اتفاقاً گروه مذکور با ادامه فعالیت هیأت مستشاران مالی آمریکایی به شیوه فعلی مخالف هستند. شاهزاده فیروز، که احتمالاً باهوش ترین و زیرک ترین عضو گروه است، صراحتاً با اختیاراتی که به دکتر میلسپو تفویض شده مخالفت می کند... آقای

علاء معتقد است که این گروه دارد تأثیر قابل توجهی بر شاه می گذارد... لازم می دانم مراتب یأس و ناامیدی ام- اگر نگویم سرخوردگی ام- را نسبت به بی ثباتی و ناپایداری فعلی چشم انداز سیاسی ایران به وزارت ابراز کنم. شرایط به گونه ایست که با گذشت زمان روند حوادث گیج کننده تر می شود و پیش بینی رویدادهای آینده را غیر ممکن می سازد. به گمان من، نه فقط سرنوشت هیأت مستشاران مالی آمریکایی و همه آن چیزی که این هیأت نماد آن است، بلکه سرنوشت خود ایران نیز شاید یک شبه و با هوی و هوس و یا امیال احمقانه یک نفر رقم بخورد. در حال حاضر، به نظر من باید همه امید خود را به درایت و نیت وطن پرستانه شخص شاه ببندیم. در عین حال، گمان می کنم دست بالا گرفتن شخصیت او و یا دست کم گرفتن توطئه های خارجی در تعیین سرنوشت ایران با توجه به چشم انداز فعالیت های احتمالی آتی آمریکا در این کشور، اشتباه بزرگی است. (۳)

در ۲۷ ژانویه ۱۹۲۷ می خوانیم: «احتراماً به اطلاع می رساند که... اوضاع سیاسی روز به روز در حال تغییر و تحول است به نحوی که هر گونه اظهار نظر قطعی در این باره را غیرممکن ساخته است. از زمان ارسال گزارش قبلی تا بیستم ماه جاری، ظاهراً کابینه مستوفی از سقوط قریب الوقوع نجات یافت و به حیاتش ادامه می دهد، هر چند معلوم نیست تا چه مدت دیگر. در تاریخ بیستم ماه جاری، حملاتی که در مجلس به کابینه می شد شکل جدی تری به خود گرفت و ۴۶ تن از نمایندگان به رئیس مجلس اطلاع دادند که خواهان استیضاح دولت هستند... چنین اقدامی وضعیت بحرانی عرصه سیاسی پایتخت را وخیم تر کرد. یکی از وکلای برجسته مجلس تأکید داشت که انفعال دولت فعلی موجب نارضایتی عموم مجلسیان شده است. او گفت با اینکه از حامیان وثوق نیست، با حمله به دولت موافق است، و گمان می کند که لااقل شصت تن از وکلای دیگر مجلس نیز با او هم عقیده اند... همگان با علاقه فراوان منتظر دیدن اقدام احتمالی دولت هستند، که رئیس مجلس از آن خواسته است تا در مجلس حاضر شود و به سئوالات نمایندگان پاسخ گوید. با گذشت شش روز دولت هنوز هیچ حرکتی نکرده است، ولی یکی از وزرا اطلاع داد که کابینه حتماً در چند روز آینده به مجلس خواهد رفت. اگرچه برخی گزارش ها از کناره گیری قریب الوقوع مستوفی الممالک، رئیس الوزرا، حکایت دارند، بسیاری بر این باورند که او با ایجاد تغییراتی در ترکیب کابینه بر سر کار باقی خواهد ماند. به نظر می رسد که بیشتر مجلسیان خواهان تغییر عمده ای هستند... از جالب ترین تحولات سیاسی اخیر

کنار رفتن وثوق الدوله در حکم محتمل ترین گزینه جانشینی مستوفی الممالک است. ولی دو هفته پیش یکی از رجال برجسته ایرانی می گفت که به اعتقاد او اکثر نمایندگان مجلس از ریاست وثوق بر کابینه حمایت خواهند کرد. یک هفته بعد معلوم شد که وثوق را سرجایش نشانده اند... چند روز پیش در گفتگو با آقای محمد علی فروغی نظرش را در مورد علت تغییر نظر مجلسیان درباره نامزدی وثوق برای ریاست کابینه جویا شدم. او گفت که مخالفت مدام شاه با نامزدی وثوق علت این امر بوده است. آقای فروغی گفت تا آنجا که می داند شاه هیچوقت با ریاست وثوق بر کابینه موافق نبوده است. بنابراین، می توان فرض کرد که همین مسئله دلیل واقعی خاتمه شایعاتی است که در حمایت از وثوق در ارتباط با تغییرات احتمالی کابینه بر سر زبانها بود.» (۴)

تغییرات کابینه و «مثث قدرت»

در تاریخ اول فوریه ۱۹۲۷، فیلیپ با ارسال تلگرامی اطلاع داد: «در پی استیضاح دولت، استعفای کابینه در بیست و نهم ژانویه پذیرفته شد.» (۵) در ۹ فوریه ۱۹۲۷، فیلیپ با ارسال تلگرام اعضای کابینه جدید را معرفی کرد: «عطف به تلگرام شماره ۵ مورخ ۱ فوریه. وزارت مالیه، فیروز؛ وزارت معارف، تدین؛ وزارت عدلیه، داور؛ وزارت داخله، فاطمی؛ وزارت پست و تلگراف بدون وزیر؛ سایر وزرا تغییر نکرده اند.» (۶) جزئیات ماجرا را در گزارش های مورخ ۱۱، ۱۲ و ۲۵ فوریه ۱۹۲۷ می خوانیم: «احتراماً به اطلاع می رساند که تاریخ ۳۰ ژانویه گذشته برای حضور کابینه مستوفی در مجلس و پاسخ به استیضاح نمایندگان تعیین شده بود... صبح روز سی ام ژانویه معلوم شد که دولت در مجلس حاضر نخواهد شد؛ و اینکه رئیس الوزرا پاسخ کتبی اش به استیضاح فوق را در اختیار رئیس مجلس قرار داده؛ و استعفایش را تسلیم شاه کرده است، که شب پیش از تاریخ حضور کابینه در مجلس پذیرفته شده است... به دنبال استعفای کابینه مستوفی فترتی هشت روزه بر ایران حاکم شد، و در این چند روز شایعات فراوانی بر سر زبان ها افتاد، هر چند معلوم شد که شاه بر ریاست مجدد مستوفی بر کابینه اصرار داشته است. شاه به همین منظور مشغول جمع آوری آراء مجلسیان شد و توانست در خفا رأی اکثریت قابل توجه نمایندگان را به نفع مستوفی جلب کند. پیش از این گزارش شده بود که اکثر وکلای مجلس متمایل به وثوق الدوله هستند... افراد دیگری که نامشان به عنوان نامزدهای

احتمالی ریاست کابینه مطرح شده بود عبارت بودند از ژنرال مرتضی خان [یزدان پناه] و آقای محمدعلی فروغی. با این حال، از آنجا که آقای فروغی از حمایت کافی مجلس برخوردار نیست انتصابش معقول به نظر نمی رسد. درارتباط با ژنرال مرتضی خان هم که احتمال تصدی اش بر وزارت جنگ مطرح شده است باید بگویم که از نظر من او برای رسیدن به مقامات بالاتر کاملاً نیازمند اعتماد شخصی شاه است.» (۷) در گزارش ۱۲ فوریه می خوانیم: «در ادامه گزارش شماره ۲۶۶ مورخ یازدهم ماه جاری، ودرتأیید تلگرام شماره ۸ مورخ ۹ فوریه ساعت ۱۲ ظهر، احتراماً به اطلاع می رساند که در تاریخ ۹ فوریه کابینه جدید بار دیگر به ریاست مستوفی الممالک تشکیل شد. چنانکه وزارت خارجه مستحضر است، در کابینه جدید فقط وزرای چهار وزارت خانه مالیه، معارف، عدلیه و داخله تغییر کرده اند... تیمورتاش، فروغی و علی قلی انصاری (مشاورالممالک) به ترتیب وزیر دربار، جنگ و خارجه شده اند... عموم مردم کنجکاوی زیادی نسبت به کابینه نشان داده اند، ولی گمان می کنم که اتفاق نظرشان بیشتر بر این باشد که کابینه جدید کار چندان از پیش نخواهد برد... در میان اعضای جدید کابینه... شاهزاده فیروزکه در پست وزارت مالیه نشسته است یک معمای پر رمز و راز است... سید محمد تدین، وزیر معارف، دقیقاً به چیزی دست یافته که همه می دانند آرزویش را داشت؛ دو تن از پسرانش در مدرسه آمریکایی تهران درس می خوانند. مخالفت آشکار تدین با جاه طلبی های سیاسی روحانیون در ایران احتمالاً تأثیر مثبتی برانتصاب او در پست وزارت معارف داشته است... داور هم کار خود را در وزارت عدلیه با اخراج تمام مقامات مسئول در این سازمان آغاز کرده است. یعنی از معاون وزیر به پایین. گمان می رود که داور در صدد اصلاح سازمانی باشد که بی کفایتی و فساد آن به حد رسوایی رسیده است. هنوز معلوم نیست که تحت رهبری میرزا سید مهدی خان فاطمی روند احتمالی امور در وزارت داخله چگونه خواهد بود. او چندی پیش نیست که برغم سابقه ای نه چندان درخشان و رضایت بخش بر مسندی انحصاری تکیه زده است که قبلاً فقط مخصوص سیاستمداران عالی رتبه تر بود... در پایان لازم به ذکر می دانم که امروز، دوازدهم ماه جاری، حسین پیرنیا (مؤتمن الملک) به ریاست مجلس انتخاب شد. این اقدامی است که هیچیک از خیرخواهان واقعی نظام پارلمانی در ایران نمی تواند از آن راضی و خشنود نباشد.» (۸)

در ۲۵ فوریه ۱۹۲۷، فیلیپ در مورد دو تن از اعضای این مثلث قدرت گزارش می دهد: «آقای علی اکبر داور، که وزارت خانه بدنام عدلیه را از پرسنلش پاکسازی

کرده است، از طرف مجلس اختیار تام یافته تا وزارت خانه مزبور را مدرن سازی و ترمیم کند. امید می رود که تلاش های آقای داور به بهترین وجه به ثمر برسد، هر چند کار ساده ای نخواهد بود. علاوه بر این، فعالیت و حضور بیش از پیش عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار، در عرصه عمومی کشور نیز بر کسی پوشیده نیست. این وزیر که دوره وزارتش فقط به رضایت شاه بستگی دارد، موقعیت رسمی به مراتب مهم تری نسبت به اسلافش به دست آورده است. در همین ارتباط، او مدعی مقامی است که در موقعیت های رسمی فقط یک پله از رییس الوزرا پایین تر است، و معمولاً هم آن را به دست آورده و با این کار سابقه ای از خود بجا گذاشته است... در حال حاضر، نمایندگان دولت های خارجی در تهران، از جمله بریتانیا، در پی جلب نظر آقای تیمورتاش هستند، و عموماً او را سخنگو و فرد مورد اعتماد شاه در امور بین المللی می شناسند.» (۹) فیروز، ضلع سوم مثلث، باعث و بانی اخراج میلسپو و تعطیلی کار مستشاران مالی آمریکایی بود. چنانکه در فصل سیزده می خوانیم، تیمورتاش و داور، با کمک های بی دریغ تدین، مهره های اصلی جنگ با روحانیت بودند. از قضا، هر سه نفر به سرنوشت هولناکی دچار شدند. در زندان به تیمورتاش و فیروز «حب سفید» خوراندند، و داور با خوردن مقدار زیادی تریاک به زندگی اش خاتمه داد.

استعفای مستوفی الممالک و انتصاب مهدی قلی هدایت

اخراج مستشاران مالی آمریکایی مهمترین حادثه نیمه اول سال ۱۹۲۷ بود. در این قسمت تغییرات متعددی را که پیش از این حادثه در کابینه رخ داد توصیف خواهیم کرد. در ۲ مه ۱۹۲۷، فیلیپ از استعفا می گوید: «احتراماً به اطلاع می رساند که میرزا مهدی قلی خان هدایت (مخبر السلطنه) به منظور تصدی ریاست دیوان عالی تمیز از سمت خود در کابینه مستوفی استعفا داده است. مخبر السلطنه در دوران تصدی وزارت فوائد عامه بیشتر به داشتن انرژی و جسارت رسمی معروف بود تا به قدرت اجرایی و سازندگی. او با انتصاب زین العابدین خان رهنما، مدیر و مالک روزنامه ایران، بجای مصطفی قلی خان بیات در سمت معاونت وزارت فوائد عامه نه تنها گزینه مناسبی را انتخاب نکرد بلکه انتقاد زیادی را نیز برانگیخت... یک هفته پس از کناره گیری مخبر السلطنه، از آقای علاء شنیدم که به او پیشنهاد تصدی وزارت فوائد عامه را داده اند. او گفت که تمایلی به قبول این وظیفه ندارد، ولی هنوز تصمیمی

قطعی نگرفته است. از آقای علاء خواستم که این سمت را بپذیرد، چرا که از نظر بنده او در چنین مقامی می تواند خدمت بیشتری به دولت کند و همچنین کمک بزرگی برای مستشاران آمریکایی باشد. ولی مطبوعات گزارش داده اند که او مقام وزارت را نپذیرفته است. در عین حال، زین العابدین رهنما موقتاً کفیل وزارت فوائد عامه شده است.» (۱۰) در ۸ مه چنین می خوانیم: «از نظر من، یکی از نگران کننده ترین ویژگی های وضعیت موجود نارضایتی روز افزون بانفوذترین محافل سیاسی ایران از دست مجلس است... در این ارتباط، افزایش اعتبار تیمورتاش، وزیر دربار، نزد شاه قابل ذکر است. به عنوان مثال، ظاهراً همه همکارانم متفق القول هستند که تیمورتاش قدرتمندترین و بانفوذترین شخصیت حال حاضر حیات سیاسی ایران است. از نظر آنها تیمورتاش از هر کس دیگری به شاه نزدیک تر است.» (۱۱) فیلیپ در تلگرام مورخ ۱۰ مه ۱۹۲۷ خود می نویسد: «آقای حسین علاء، وزیر مختار سابق ایران در ایالات متحده، بجای مهدی قلی هدایت که ریاست دیوان عالی کشور را بر عهده گرفته، متصدی وزارت فوائد عامه، فلاح و تجارت شده است.» (۱۲) دوران تصدی علاء بسیار کوتاه بود.

تلگرام ۳۰ می ۱۹۲۷ فیلیپ از این قرار است: «شاه با استعفای ناگهانی رئیس الوزرا، مستوفی، در ۲۸ ماه جاری موافقت کرد. کارشکنی اکثریت مجلس و عدم پیشرفت مذاکرات با شوروی ظاهراً دلایل اصلی سقوط دولت است.» (۱۳) فیلیپ در گزارش روز بعد خود توضیح بیشتری می دهد:

احتراماً به اطلاع می رساند که مستوفی الممالک، رئیس الوزرا، استعفای خود را در بعد از ظهر روز بیست و هشتم ماه جاری به شاه تسلیم کرد که پذیرفته شد. با اینکه عموماً احساس می کردیم دولت مستوفی به دلیل مخالفت های مدام مجلس وضعیت بدی دارد، استعفای او برای همه همکارانم، و گمان می کنم، برای اکثر سیاستمداران پایتخت کاملاً غیرمنتظره بود. روزنامه شفق سرخ در شماره مورخ بیست و نهم ماه جاری اش توضیح داد که کابینه مستوفی الممالک یک سال بیشتر عمر نداشته و در این مدت سه بار استعفا داده و بارها تصمیماتش را عوض کرده است. این روزنامه که عموماً گمان می رود از پشت پرده دستور می گیرد، سقوط دولت را فقط به عدم حمایت اکثریت مجلس از آن نسبت می دهد... به نظر می رسد که شاه با تأسف بسیار استعفای مستوفی را پذیرفته باشد. با وجود این، موضعی که اخیراً یکی از جناح های بسیار مهم مجلس اتخاذ کرده تصویب لوایح پیشنهادی دولت را عملاً غیرممکن ساخته

است. هرگاه لایحه ای به رأی گیری گذاشته می شد این جناح مخالف صحن مجلس را ترک می کرد و بدین ترتیب مجلس را از حد نصاب لازم می انداخت. اینکه چه کسانی در پس پرده این مخالفت نشسته اند هنوز معلوم نیست. شاید این اشخاص گروهی از مخالفان و دسیسه چینان سیاسی، و همینطور اشخاص دیگری باشند که از روند فعلی امور راضی نیستند، مثلاً مقامات مسئول، روحانیون و سایر اشخاصی که داور، وزیر جدید عدلیه، آنها را از وزارت عدلیه بیرون انداخته است؛ جناح های مختلف مجلس که رهبران شان هیچ امتیاز سیاسی به دست نیاورده اند؛ حامیان مدرس که بنا به دلایل نامعلومی خواهان سقوط دولت فعلی است. همچنین لازم به ذکر می دانم که دکتر میلسپو ظاهراً معتقد است که نارضایتی از تعطل دولت در تجدید قرارداد او یکی از دلایل عمده مخالفت های مجلس با دولت است. می گویند که مستوفی الممالک، «موضع ننگین» عده ای از اعضای مجلس را دلیل این اقدام خود ذکر کرده است... به نظر می رسد که نتیجه فوری اوضاع فوق آن بوده است که مجلس بر سر انتخاب رئیس الوزرا به توافق رسیده باشد، و این شخصی کسی نیست جز مهدی قلی خان هدایت (مخبر السلطنه) که اخیراً در کابینه مستوفی وزیر فوائد عامه بود و هم اکنون رئیس دیوان عالی کشور است. اعلام شده است که شاه نیز به طور مقتضی از این انتخاب اطلاع یافته و تمایل خود را به پذیرش آن ابراز کرده است. در عین حال، می گویند که شاه به مجلس دستور داده است که می بایست به تنهایی بر سر انتخاب رئیس هیأت دولت به توافق برسد. امروز، مورخ سی و یکم ماه جاری، مجلس برای تصمیم گیری در این باره جلسه ای غیر علنی داشت. متوجه شده ام که تقریباً تمام وکلای مجلس به مخبر السلطنه رأی اعتماد دادند. گمان می کنم مدرس و سیدیعقوب [انوار] از جمله کسانی بودند که رأی ندادند، هرچند مخالفتی هم با مخبر السلطنه نکردند. علاوه بر این می گویند که مخبر السلطنه هم در صورت خواست مجلس با قبول ریاست کابینه موافقت کرده است. همچنین خبرها حاکی از آن است که تنها بخشی از کابینه تغییر خواهد کرد، بدین ترتیب که آقای حسین علاء مجدداً به وزارت فوائد عامه منصوب خواهد شد و مخبر السلطنه علاوه بر ریاست کابینه تصدی وزارت خانه فوق را نیز بر عهده خواهد داشت؛ داور، تدین و شاهزاده فیروز به ترتیب در وزارت عدلیه، معارف و مالیه ابقا خواهند شد... می گویند که ژنرال خدایار خان، که از دوستان و حامیان قدیم شاه است، ولی سواد کمی دارد، بجای آقای محمدعلی فروغی (نکاء الملک) وزیر جنگ خواهد شد. از آقای فروغی به عنوان گزینه احتمالی وزارت خارجه نام می برند، ولی تا امروز بعد از ظهر، سی و

یکم ماه جاری، هنوز چنین پیشنهادی به او نشده است. با تغییرات فوق بهبود قابل ذکری در کابینه حاصل نشده است، ولی نبود آقای علاء در پست وزارت فوائد عامه از بسیاری جهات مایه تأسف است. اندکی پس از اعلام استعفای مستوفی، مطبوعات خبر دادند که ریاست کابینه به تیمورتاش پیشنهاد شده ولی او این پیشنهاد را نپذیرفته است. اصلاً نمی توان تصور کرد که تیمورتاش جایگاه کم و بیش دائمی اش را نزد شاه، یعنی وزارت دربار، داوطلبانه رها کند و مقام بی ثبات ریاست کابینه را بپذیرد... در کمال تعجب متوجه شده ام که محافل دولتی تمایل روز افزونی به بی اعتبار ساختن مجلس پیدا کرده اند. نمایش ضعیفی که مجلس در یک ماه و اندی گذشته با تعلل در تصویب لوایح، جروبحث های بی فایده سیاسی و بی کفایتی اش و همچنین فقدان رهبری جدی از خود نشان داده بی شک دلایل موجهی برای این انتقادات فراهم آورده است... از همین رو، گاه و بیگاه عده ای گمان می کنند که شاه بالاخره تصمیم به انحلال مجلس و براندازی نظام مشروطه خواهد گرفت. حتی گمان می رود که برخی از درباریان چنین اقدامی را به او پیشنهاد داده باشند. از نظر این حقیر، چنین اقدامی کاملاً بر خلاف مصالح ایران خواهد بود. (۱۳)

فیلیپ در تلگرامی به تاریخ ۲ جولای ۱۹۲۷ اعضای کابینه جدید را معرفی می کند: «رئیس الوزرا و وزیر فوائد عامه، هدایت؛ وزرای امور خارجه، مالیه، عدلیه و معارف تغییر نکردند؛ وزیر جنگ، اسعد؛ وزیر داخله، سمیعی؛ هنوز کسی برای تصدی وزارت پست و تلگراف انتخاب نشده است.» (۱۴) او در گزارشی اوضاع را توضیح می دهد: «احتراماً بدینوسیله... تشکیل دولت جدید به ریاست مهدی قلی خان هدایت (مخبر السلطنه) جانشین مستوفی الممالک را تأیید می کنم... آقای هدایت، رئیس الوزرای جدید، پیرمردی پر انرژی است... و «علاقه و آفری» به واگذاری مناصب دولتی به دوستان سیاسی و هوادارانش دارد... چنانکه انتظار می رفت، آقای هدایت با کنار گذاشتن آقای علاء مسند وزارت فوائد عامه را نیز خود بر عهده گرفت... در فرصتی که دست داد مراتب تأسفم را از محروم شدن دولت از خدمات شایسته آقای علاء ابراز کردم. اونیز از این مسئله اظهار تأسف کرد، و گفت که پستی (احتمالاً جایگاهی غیر از وزارت فوائد عامه) در کابینه جدید به آقای علاء پیشنهاد کرده است، ولی او به دلیل اینکه مأموریت در خارج از کشور را ترجیح می دهد پیشنهادش را نپذیرفته است. هنوز نمی دانم که آیا با تصمیم او موافقت شده است یا خیر. چندی پیش مطلع شدم که شاه و دولت تمایل دارند که آقای علاء نماینده ایران در

جامعه ملل باشد. به نظر نمی رسد که دوره خدمت آقای علاء در وزارت فوائد عامه دوران بی دردسری بوده است. می گویند کاسه صیرش از دست مجلس داشت لبریز می شد، اگر نگوییم که دیگر تاب تحمل آن را نداشت. همچنین می گویند حاضر به مماشات یا مراعات حال کسی نبود و همین مسئله خصومت محافل بانفوذ را برانگیخته بود. خیلی عجیب است که دوره کوتاه تصدی آقای علاء دقیقاً فاقد همان صفاتی بود که او همیشه از من می خواست به دکتر میلسپو در اداره امورش توصیه کنم. «فیلیپ سپس درباره برخی انتصاب ها توضیح می دهد: «دلیل ابقای شاهزاده فیروز در پست وزارت مشخص نیست. شاید... او را مانعی بر سر راه دکتر میلسپو می دانند که به گمان برخی محافل بدش نمی آید از اختیاراتی که به موجب قراردادش به او تفویض شده تجاوز کند. همچنین گمان می رود که دوستی عمیقی بین فیروز و وزیر نسبتاً بی پروا و بسیار قدرتمند دربار، عبدالحسین تیمورتاش، وجود دارد. در خصوص فعالیت های آشکار شاهزاده فیروز علیه اختیارات دکتر میلسپو در سمت مدیرکل مالیه های ایران معتقدم که این اقدامات چنان شدید و مصرانه بوده که موجب واکنش قاطعانه ای به نفع دکتر میلسپو شده است. به نظر من حذف ژنرال خدایار خان از میان گزینه های احتمالی برای وزارت جنگ را می بایست به فال نیک گرفت... در گذشته سردار اسعد را یکی از حامیان جدی بریتانیا تلقی می کردند، ولی متوجه شده ام که دیگر کسی اینطور فکر نمی کند. شاه آشکارا علاقه وافری به او دارد. میرزا حسین خان سمیعی (ادیب السلطنه)، وزیر جدید داخله، پیش از این والی تهران بود. او سیاستمداری خوش مشرب و از دوستان نزدیک شاه است... چنانکه وزارت خارجه استحضار دارد... شماری از وکلای سرشناس مجلس از دادن رأی اعتماد به کابینه جدید هدایت خودداری کردند... یکی از جوانب بدیمن ترکیب کابینه جدید حذف سه تن از حامیان واقعی هیأت مستشاران مالی آمریکایی از مجموعه دولت است. یعنی آقایان مستوفی، فروغی و علاء. شاید این مسئله نشانه آن باشد که کابینه دولت نظرات شاهزاده فیروز را، که تا کنون راه بجایی نبرده بود، درباره محدود کردن اختیارات دکتر میلسپو پذیرفته باشد.» (۱۵)

«احزاب سیاسی» به سبک پهلوی

متعاقب اخراج میلسپو، دولت غیرمردمی کوشید تا با ایجاد «احزاب سیاسی» اذهان عمومی را منحرف سازد. حزب «ایران نو» که در سال ۱۹۲۷ به وجود آمد، اولین حزب از سلسله «احزابی» بود که آخرینشان در سال ۱۹۷۵ با نام «رستاخیز» تشکیل شد. در ۲۹ جولای ۱۹۲۷ فیلیپ می نویسد:

احتراماً به اطلاع وزارت می رساند... که به تازگی یک حزب سیاسی به نام «ایران نو» تشکیل شده است... آنچه را که شاید بتوان سوگند، یا شعار این حزب توصیف کرد «وفاداری به شاه و فداکاری برای ترقی» است. این حزب از نزدیک ترین دوستان کنونی شاه تشکیل شده است و تیمورتاش، فیروز، داور (وزیر عدلیه)، بهرامی (منشی خصوصی شاه) و ژنرال مرتضی خان (فرمانده قشون تهران) از معروف ترین اعضای حزب هستند. هیچیک از آنها اشتیاقی واقعی به ایده آل های آمریکایی نشان نداده اند، و احتمالاً اکثرشان، ضد آمریکایی و یا حداقل مخالف یک هیأت مستشاری مالی قوی هستند. گمان می کنم که، به هر حال عده ای از آنها، تحت لوای وطن پرستی و وفاداری به پادشاه جدید وابستگی های پنهانی با دول خارجی دارند و اساساً به دنبال منافع شخصی خود هستند. با وجود این، آنها به نام شاه می توانند «شمشیرها را از رو ببندند» و شیوه ارباب را در سیاست های خود پیش بگیرند، و از همین حالا هم خیلی خودسرانه عمل می کنند... و شکی ندارم که همین گروه است که با مسموم ساختن ذهن شاه نسبت به رئیس هیأت مستشاری مالی و سیاست هایش کار هیأت را مختل ساخت. لازم می دانم به وزارت خارجه هشدار بدهم که از نظر من این عده ممکن است بکوشند با ایجاد احساسات ضد آمریکایی در این کشور اعتبار ما را از میان ببرند و وضعیت مناسب تری برای داد و ستدهای سیاسی و اقتصادی خلاقشان با همسایگان نزدیک تر و مغرورترشان برقرار کنند... در حال حاضر اهداف اصلی این حزب جدید نامعلوم است. می گویند که این حزب می کوشد با اعمال فشار زیاد مثلاً بر اعضای «ایران جوان» در وزارت تازه شکل یافته عدلیه آنها را به پیوستن به حزبی که به «حزب شاه» موسوم شده است وادار کند. می گویند که علی اکبر داور، وزیر عدلیه، سودای ریاست کابینه را در سر دارد، و رقبیش در این راه سید محمد تدین، وزیر معارف، است. حتی می گویند که داور

آرزو دارد روزی اولین رئیس جمهور ایران شود، و چیزهایی نظیر این. عده ای نیز می گویند ریاست تیمورتاش بر کابینه دولت خیلی دور نیست. گروهی که در بالا نام بردم در حال حاضر محبوبیتی در میان مردم ندارد و به گمان من، میهن پرستان واقعی ایران به مقاصد و اهداف این گروه و شاه به دیده ظن و تردید می نگرند. با وجود این، تا زمانی که منابع مالی در کنترل این عده و ارتش پشت سرشان است، بعید است که اراده ملت و یا ندای میهن پرستی و یا عقل سلیم اهمیت چندانی برایشان داشته باشد. به همین دلیل، ظاهراً هر کوشش جدی برای سرنگون کردن دولت فعلی چه در مجلس و چه در هر محفل دیگری با شکست مواجه خواهد شد.» او همچنین می افزاید: «دو حزب دیگر نیز با عضویت محدود به تازگی اعلام موجودیت کرده اند: (۱) حزب «ترقی»، که افراد زیر از جمله اعضای آن هستند: حکیم الملک، پاکروان (کفیل وزارت خارجه)، حسین علاء، تقی زاده، مشیرالدوله و احتمالاً تعداد دیگری از قابل اعتمادترین سیاستمداران مملکت، و (۲) حزب «ایران جوان (۱۶)» که بیشتر اعضای آن را انتشار جوان تشکیل می دهند و بسیاری از آنان اشخاص برجسته و خوشنامی هستند. (۱۷)

میلسپو در ۴ اگوست ۱۹۲۷ ایران را ترک کرد: «احتراماً به اطلاع می رساند که در دو هفته گذشته تغییر چندانی در اوضاع سیاسی کشور حاصل نشده است. اعلام شد که به دلیل گرمای بی سابقه، جلسات مجلس از سوم ماه جاری تا ششم سپتامبر به تعویق می افتد، و این در حالیکه لوایح بودجه و لوایح قانونی متعدد دیگری در مجلس بلاتکلیف مانده و منتظر تصویب نهایی است... دو هفته پیش شایعه ای بر سر زبانها افتاد که شاه در منزلش در حومه شهر از سوی یک سرباز مورد سوء قصد قرار گرفته است. می گویند که این سرباز چندین بار به سمت شاه تیراندازی کرد که بی نتیجه بود، و او را فوراً اعدام کردند. با اینکه منابع دیگری این شایعه را تأیید نکرده اند، متوجه شده ام که عموماً آن را باور دارند.» (۱۸) در ۲۷ اگوست ۱۹۲۷، فیلیپ مشاهداتش را در مورد عرصه سیاسی ایران اینطور ادامه می دهد: «در گزارش شماره ۳۹۸، به تاریخ ۲۹ جولای ۱۹۲۷، خبر شکل گیری حزب جدیدی با نام «ایران نو» را اطلاع دادم، که تیمورتاش، فیروز، داور و ژنرال مرتضی خان، و چند نفر دیگر از بنیانگذاران و رهبران آن هستند. از قرار معلوم رهبران قدرتمند این گروه سخت تلاش می کنند افراد بیشتری را وارد حزب خود کنند. از کارمندان وزارتخانه های عدلیه، مالیه و سایر وزارتخانه ها دعوت شده است که به عضویت این حزب درآیند؛ حتی از تجار، هتل داران و غیره نیز برای عضویت در

این حزب دعوت به عمل آمده است... با توجه به شرایط فعلی، تعجبی نخواهد داشت که تعداد زیادی جذب (و یا وادار به عضویت در) این حزب شوند... اوضاع سیاسی در تهران سخت تر و ناآرام تر از وضعیتی است که در گزارش شماره ۴۰۹ به تاریخ سیزدهم ماه جاری توصیف کردم. فضای تردید و انتظار منفعلانه بر بیشتر محافل سیاسی و روشنفکری معروف حاکم شده است. شاه و مشاور اصلی اش، تیمورتاش، ظاهراً اوضاع را کنترل می کنند- و هیچ کسی جرأت نه گفتن به آنها را ندارد.» یکی از دردانه های سابق به درد سرافتاد: «یکی از فراز و نشیب های اوضاع سیاسی که باعث حدس و گمان های مختلفی شده برکناری ناگهانی ژنرال مرتضی خان از فرماندهی قشون تهران است. جدای از این مسئله که این رفیق شفیق از چشم شاه افتاده و طبق گزارش ها ایران را به مقصد اروپا ترک کرده است، هنوز از علت این ماجرا هیچ اطلاعی نداریم. ژنرال مرتضی خان یکی از کسانی بود که به هر طریق ممکن با مدیریت مالی دکتر میلسپو، چه نزد شاه و چه در ارتش، مخالفت می ورزید، و احتمالاً تا حدود زیادی مسبب عصبانیت های هرچند وقت یکبار شاه از دست میلسپو بود. او اخیراً ارتباط نزدیکی با گروه تیمورتاش، فیروز و داور داشت که همگی اطراف شاه حلقه زده اند، و برکناری اش به این شایعه دامن زده است که تیمورتاش نیز به زودی به سرنوشت او دچار خواهد شد. با وجود این، ظاهراً چنین چشم اندازی وجود ندارد. معروف است که شاه هر چند وقت یکبار دوستان نزدیک و عزیز دردانه هایش را تغییر می دهد. اتفاقی که برای ژنرال مرتضی خان افتاد پیش از این نیز برای افسران عالی رتبه ارتش که مورد لطف شاه بودند افتاده بود. گمان می رود که این افراد سعی کرده اند سهم بیشتری از قدرت و ثروت وزارت خانه هایشان را برای خودشان بردارند... اندکی پس از خروج میلسپو از تهران، اعلام شد که سید [محمد] تدین، وزیر معارف، عازم آذربایجان شده است... پیش از این نیز به رقابت سیاسی آقایان تدین و داور اشاره کرده بودم، و باید اضافه کنم که مخالفت داور و دوستانی که در اطراف شاه دارد عامل عمده مشکلات فعلی [تدین] است.» تدین به منظور فراهم کردن مقدمات سفر پهلوی به آذربایجان به تبریز عزیمت کرده بود: «مطلع شدم که شاه در یک یا چند روز آینده بدون اعلام قبلی به تبریز سفر خواهد کرد. در این سفر، وزیر دربار سرزنده و همیشه حاضرش، آقای تیمورتاش، او را همراهی خواهد کرد. همچنین اطلاع یافته ام که بررسی اتهامات ژنرال احمدآخان [امیراحمدی]، فرمانده لشکر شمال، و در صورت لزوم برکناری او از فرماندهی لشکر، یکی از اهداف مهم این سفر است. ژنرال احمدآخان از سرشناس ترین

حامیان شاه در زمان به دست گرفتن کنترل دولت بود. شنیده ام که حامیان زیادی در ارتش دارد، ولی با فرماندار غیرنظامی دائماً در نزاع است، و در منصب کنونی اش دست به اخذ مالیاتهای اضافی غیرقانونی و غیره زده است. او همچنین مشکلات زیادی برای مدیر مالی ایالتی مستقر در تبریز که یک امریکایی است ایجاد کرده است. شکی نیست که انرژی و جسارت فوق العاده تیمورتاش در معادلات شخصی از این نوع بسیار به کمک شاه می آید. یک ماه پیش اعلام شد که شاه به تبریز سفر خواهد کرد، اما استاندار غیرنظامی آذربایجان خیلی زود این خبر را رسماً تکذیب کرد.» (۱۹)

سفر رضا شاه به آذربایجان

این اولین سفر شاه به آذربایجان پس از نشستن بر تخت سلطنت بود: «چنانکه در گزارش شماره ۴۱۸ مورخ ۲۷ اگوست ۱۹۲۷ در ارتباط با اوضاع سیاسی فعلی ایران اشاره کردم، شاه در تاریخ بیست و نهم ماه گذشته به همراه عده ای از جمله شیخ سابقاً یاغی محمره [خرمشهر]؛ سردار عشایر، رئیس ایل قشقای؛ قوام الملک از متنفذین استان فارس؛ تنی چند از ژنرال های ارتش و دیگران عازم تبریز شد. آقای تیمورتاش، که برای انجام برخی امور دولتی همچنان در تهران به سر می برد، چند روز بعد به وسیله هواپیما خود را به تبریز رساند و به شاه ملحق شد. هنوز هیچ گزارشی از اقدامات شاه در آذربایجان دریافت نشده است، اما با توجه به گفته های شخصی که به تازگی از آنجا آمده، متوجه شدم که استقبال مردم از شاه به نوعی چندان گرم نبوده است. ضمناً گزارش شده است که عشایر منطقه مطیع شاه هستند و بدون تردید دیدار ملوکانه تأثیر بسزایی بر این مردمان خواهد داشت.» فیلیپ همچنین از تشکیل حزب سیاسی جدیدی خبر می دهد: «احتراماً به اطلاع رساندم که تصور می شد سید [محمد] تدین، وزیر معارف، مورد بی مهری است و انتظار نمی رود که بتواند وزارت خود را حفظ کند. اما از قرار معلوم این حدس و گمان صحت نداشته است. آقای تدین پس از ملاقات با شاه در تبریز اکنون به تهران و به وزارتخانه اش بازگشته و با همان انرژی و توان سابق مشغول به کار است. علاوه بر این، شایع شده است که او در حال تقویت و تحکیم یک حزب سیاسی به نام «تجدد» است که اپوزیسیونی در مقابل «ایران نو» در مجلس تشکیل خواهد داد... همچنین شایعه دیگری بر سر زبانهاست که آقای تیمورتاش نیز به زودی مورد غضب شاه قرار گرفت،



رضاشاه

زیرا شاه او را توییح کرده که چرا وعده اش مبنی بر اینکه حزب سیاسی جدید ایران نو فوراً در کل کشور محبوبیت پیدا می کند، عملی نشده است. شاه را متقاعد ساخته بودند که حزب ایران نو، که حامی شاه است، به حزب اول مملکت تبدیل خواهد شد. لازم به ذکر است وقتی که این شایعه هنوز بر سر زبان ها بود تیمورتاش با ایراد سخنرانی برای اعضای ایران جوان آنها را تشویق کرد که به حزب ایران نو (معروف به حزب شاه) ملحق شوند، و در ضمن سخنرانی اش به تکریم و تمجید شاه پرداخت. بنابراین تیمورتاش هنوز مورد علاقه شاه و بی شک قدرتمندترین شخصیت حیات سیاسی فعلی کشور است. او ذاتاً یک قمارباز است. سال گذشته اعضای سفارت بریتانیا در اظهارات خود صراحتاً بر گرایش او به روس ها تأکید داشتند. اما این روزها ظاهراً او را برجسته ترین چهره سیاسی ایران می دانند. با اینکه آقای هاوارد، دبیر امور شرقی سفارت بریتانیا، ظاهراً روابط بسیار نزدیک و صمیمانه ای با تیمورتاش دارد، اما به نظر نمی رسد که تیمورتاش وابستگی چندانی به منافع بریتانیا در این کشور داشته باشد. از یکی از نزدیکان تیمورتاش شنیده ام که او برخلاف فیروز گرایش های ضد آمریکایی ندارد، و احتمالاً در آینده این را اثبات خواهد کرد.» (۲۰)

در ۲۰ سپتامبر ۱۹۲۷، فیلیپ استقبال مردم آذربایجان از شاه را گزارش می کند و به شرح پیامدهای نبود شاه در تهران می پردازد:

عده ای طولانی شدن گشت و گذار شاه در آذربایجان را نشانه حسن سیاست او تلقی می کنند، زیرا بدیهی می دانند که هدف شاه نشان دادن علاقه شخصی خود به رفاه رعایایش در این استان دورافتاده ولی مهم مملکت، و جلب اعتماد مردم است. هنوز گزارشی رسمی در مورد سفر شاه از طرف کنسولگری امریکا در تبریز به دست من نرسیده است، اما منابع محرمانه خبر داده اند که استقبال مردم تبریز از شاه فاقد شور و هیجان خودجوش و آنچنانی بوده است.

او اضافه می کند:

احتراماً به اطلاع می رساند که در مدت غیبت شاه و سفرش به آذربایجان، اوضاع سیاسی [پایتخت] تغییرات ظریفی را به خود دیده است. انتقاد آشکار از دولت توسط آن دسته از سیاستمدارانی که پیش از این بسیار محافظه کارانه عمل می کردند نشانه بارز این تغییر است. به عنوان مثال، این روزها انتقاد شدید رجال برجسته ایران از

اهداف و روش های شاهزاده فیروز به امری عادی مبدل شده است. از تیمورتاش و داور هم شدیداً انتقاد می کنند ولی نه به اندازه فیروز. اینطور که پیداست، این افراد موفق نشده اند اطمینان سیاستمداران را نسبت به بی غرضی فعالیت های سیاسی شان جلب کنند، مگر احتمالاً اطمینان شاه را... در ضمن لازم به ذکر است که عدم استقبال مردم از حزب جدید «ایران نو»، که تیمورتاش، داور، فیروز و شماری دیگر آن را رهبری می کنند دلیل کافیتست که باور کنیم فعالیت های سیاسی سید [محمد] تدین، وزیر معارف، که این روزها سخت تلاش می کند بر حامیان حزب رقیب ایران نو، یعنی «تجدد» بیفزاید، نه تنها با اطلاع شاه بلکه با تشویق و ترغیب او صورت می گیرد؛ که می گویند فریب آنهایی را خورده بود که اطمینان می دادند حزب «ایران نو» به لوایی ملی برای همه موجودیت های سیاسی تبدیل خواهد شد... در دو هفته گذشته این باور در محافل سیاسی پیدا شده است که کمی پس از بازگشت شاه به تهران دولت دچار تغییر و تحول خواهد شد، و احتمال اینکه وثوق الدوله به ریاست کابینه منصوب شود بیش از شایعات دیگر قوت گرفته است... طبق این شایعه شاهزاده فیروز، که می گویند با استفاده از موقعیت خود در وزارت مالیه، در این مدت ثروت زیادی به دارایی اش افزوده است قرار است برکنار شود. هنوز نتوانسته ام منبع این شایعات را کشف کنم، اما می توان آن را حاصل نارضایتی گسترده مردم از اغراض و انگیزه های رژیم فعلی دانست. لازم به ذکر است که چند ماه پیش وثوق الدوله به من گفت که اهداف فیروز در وزارت مالیه برایش قابل درک نیست، و استنباط من این بود که به هیچ وجه آنها را تأیید نمی کند... به نظر می رسد که همگان متفق القول هستند که میرزامهدی قلی خان هدایت (مخبر السلطنه)، رئیس الوزرای فعلی، چیزی نیست جز آلت فعلی راغب و بی اراده در دست این عده از اعضای با نفوذ کابینه. با اینکه فردی خوش نیت و خیرخواه است، ولی ظاهراً بیشتر وسیله ای برای استنثار قدرت کسانی است که عملاً کنترل اوضاع را در دست دارند. (۲۱) تا حدود زیادی می توان همین را درباره وزیر جنگ و وزیر داخله کابینه فعلی نیز گفت. با توجه به چنین شرایطی، انتظار تغییر قریب الوقوع دولت چندان هم غیرموجه نیست... بجز خبر بازگشت شاه از ارومیه (رضائیه فعلی) به تبریز، هنوز هیچ تاریخی برای بازگشت او به پایتخت اعلام نشده است. با وجود این، انتظار می رود هفته آینده وارد تهران شود. (۲۲)

فیلیپ در ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۷ بازگشت رضا [شاه] را اینطور گزارش می کند: «شاه روز بیست و ششم ماه جاری به تهران بازگشت... هنوز شایعه تغییرات قریب الوقوع در کابینه و احتمال ریاست وثوق الدوله، مستوفی الممالک، حسین پیرنیا (مشیرالدوله) و یا عبدالحسین تیمورتاش بر کابینه بر سر زبانهاست، ولی هنوز هیچ تغییر قطعی ای اعلام نشده است.» درباره سفر شاه چنین می خوانیم: «عطف به اشارات قبلی ام در گزارش های سیاسی به سفر شاه به آذربایجان، احتراماً در اینجا مواردی را که کنسول ما در تبریز به تاریخ نوزدهم ماه جاری گزارش کرده است، به اطلاع می رساند.» مهمترین رویدادی که در ماه سپتامبر در تبریز رخ داد سفر اعلیحضرت بود که در تاریخ ۱ سپتامبر وارد تبریز، و در تاریخ ۱۴ سپتامبر عازم شهرهای مراغه، ساوجبلاغ، ارومیه و خوی شدند. به کنسول ها اطلاع داده بودند که برای استقبال از شاه به نقطه ای در دو و نیم فرسخی خارج شهر، در جاده تهران، بروند که چادرهایی در آنجا به پا کرده بودند، و همگی به آنجا رفتیم... سپس جماعت حاضر به دنبال شاه به طرف شهر حرکت کرد، و در دو طرف جاده نیز جمعیتی که به استقبال آمده بودند ساکت و بی سر و صدا به راه افتادند. تمام مجتهدین، به غیر از یک نفر که در بستر بیماری بود، و علمای بزرگ شهر در عالی قاپو منتظر شاه بودند...» آقای فرین در ادامه گزارش خود می افزاید که تبریز سالها چنین آرامشی به خود ندیده بود و گمان می رود که چنین آرامشی بر سراسر استان هم حکمفرما باشد. تا کنون هیچگونه ناآرامی و شورش در ارتباط با دیدار ملوکانه گزارش نشده است... برکناری بی مقدمه میرزا علی محمد خان بنی آدم (شریف الدوله) از والیگری خراسان و انتصاب فوری شخصی نه چندان مهم به جای او موجب حرف و حدیث های زیادی شده است.

به طور محرمانه از منبعی موثق شنیده ام که این جابجایی بدون اطلاع وزیر داخله صورت گرفته و احتمالاً شاه در مدت حضور خود در تبریز شخصاً دستور آن را صادر کرده است. همچنین لازم به ذکر است که فرماندار نظامی آذربایجان که خیلی ها او را عامل اصلی برکناری بنی آدم (شریف الدوله) از والیگری آذربایجان در چند ماه پیش و انتقال او به خراسان می دانند، و شکایات زیادی، به ویژه از سوی هیأت مستشاران مالی امریکایی از او شده است، اکنون ظاهراً به دستور شاه در سمت فرماندهی لشکر شمال [غرب] ابقا شده است.» (۲۳)

با وجود این، اوضاع آذربایجان چندان رضایت بخش نبود. فرین در ۲۵ نوامبر ۱۹۲۷ می نویسد: «اجرای مقدمات سربازگیری که تا پیش از این مخالفت آشکاری

در پی نداشتن، حالا موجب نارضایتی فراوانی شده است، و همچنین اخراج دکتر میلسپو و مشکلات عدیده ای که متعاقب آن دست و پا گیر اداره مالیه شد قشر بازرگان و تاجر ایران را بسیار مضطرب و نگران ساخته است.

می گویند گمان اینکه شاه در تقسیم غنایم عدالت را رعایت نکرده وفاداری عناصر نظامی را به شدت کاهش داده است؛ ولی غالباً کسی انگیزه تغییر و جابجایی اخیر امیرلشکرها را سیاسی نمی داند. با وجود این، تقویت حزب شاه را انگیزه اصلی تغییر و تحولات اخیر در برخی از مناصب غیرنظامی تلقی می کنند. مردم تبریز هنوز حرفهای دولت مرکزی را درباره پروژه عظیم خط آهن باور ندارند، آنها معتقدند بودجه تخصیصی برای این کار بدون هیچ نتیجه ملموسی به هدر خواهد رفت؛ ولی با انتصاب عبدالله خان امیرلشکر به وزارت فواید عامه امید می رود وضعیت بزرگراهها بهبود یابد، زیرا برای توسعه حمل و نقل موتوری بسیار ضروری است... خلاصه اینکه آذربایجان بیشتر وضعیتی بالقوه دارد... تمایل گذشته مردم تبریز برای «آغازگر حرکت» از میان رفته و این روزها آنها بیشتر مایلند چشم انتظار بنشینند و اجازه بدهند که مردم سایر مناطق ایران پا به جاده انقلاب بگذارند.» (۲۴) اندکی بعد نآرامی ها در این استان شروع شد.

اعطای امتیاز شیلات به روسیه

کنسول آمریکا در ۲۵ آگوست ۱۹۲۷ گزارش می کند که «طبق شایعات، اختلاف نظر ایران و روسیه بر سر شیلات [شمال] قرار است با مشارکت مساوی دو کشور در ماهیگیری حل شود. آقای فلسنر می گوید که از آقای مهدی قلی هدایت، رئیس الوزرا، شنیده است که به زودی قراردادی به همین مضمون میان دو کشور امضا خواهد شد.» (۲۵) این قرارداد در ۱ اکتبر ۱۹۲۷ به امضا رسید، که انتقادهای زیادی در پی داشت. در ۱۹ اکتبر ۱۹۲۷، فیلیپ می نویسد: «احتراماً به اطلاع می رساند که اوضاع سیاسی کشور، هر چند اساساً تغییری نکرده است، همچنان موجب حرف و حدیث ها، انتقادات و نگرانی عمومی شده است. بر خلاف باور عمومی، از زمان بازگشت شاه از سفر آذربایجان تغییری در کابینه رخ نداده است، آن هم برغم عدم محبوبیت کابینه نزد محافل میانه رو و روحانی، و این تصور که رئیس الوزرا صرفاً آلت فعلی است در دست مثلث قدرت شاه، یعنی تیمورتاش، فیروز و داور. تنها

مخالف سیاسی صریح اللهجه آنها همچنان سید [محمد] تدین است که با رضایت تلویحی شاه و مستقل از سه وزیر دیگر به فعالیت هایش در وزارت معارف ادامه می دهد... هنوز گهگاه شایعاتی می شنویم که مستوفی الممالک، و یا شخص دیگری، ریاست کابینه را بر عهده خواهد گرفت، ولی بعضی ها معتقدند برای اینکه تغییر دولت نتیجه مخالفت ها با امضای قرارداد با شوروی تعبیر نشود به تعویق افتاده است. اگرچه مطبوعاتی که از دولت دستور می گیرند در ابتدا به تعریف و تمجید از این قرارداد پرداختند، عموم مردم شدیداً از آن انتقاد می کنند. تجار تهران، اصفهان، شیراز و مشهد برای نشان دادن اعتراض آشکارشان به مدت چند روز بازارها را تعطیل کردند. این ناآرامی ها را در ابتدا به اعتراض مردم نسبت به قانون سربازگیری اجباری نسبت می دادند، که برای دومین سال متوالی در حال اجرا است. اما حالا می گویند که قرارداد تجاری اخیر ایران و شوروی نیز از علت های اصلی این اعتراضات است. دولت نیروهای دژبان را برای سرکوب شدید این ناآرامی ها به خدمت گرفته است، ولی تجار همچنان از این اوضاع ناراضی هستند. مطبوعات مخالفت مردم با قرارداد تجاری ایران و شوروی را به توطئه بیگانگان (بریتانیا) نسبت می دهند، اما چنین اظهاراتی تأیید نشده است... اوضاع سیاسی کنونی در کشور از نظر من و همه کسانی که درگیر آن هستند به هیچوجه سالم و رضایت بخش نیست. شاید شاه و تعداد معدودی از مردانش که اوضاع کشور را در دست دارند به نتایج کوتاه مدت اقدامات خود دل خوش کرده اند، ولی مسلماً به حس انزجار و عدم اعتمادی که این اقدامات در سراسر کشور ایجاد می کند نیز بخوبی واقفند. شنیده ام که بعضی ها می گویند حالا که شاه ثروت فراوانی برای خودش جمع کرده است منتهای تلاشش را برای پیشبرد منافع دولت و ملت به کار می بندد. مایلم این حرف را قبول کنم، اما چیزی که نمی توانم بفهمم این است که چرا شاه به جای اینکه مشاورانش را از میان خوشنام ترین ایرانی ها انتخاب کند به سراغ بدنام ترین هایشان رفته است.» فیلیپ در مورد فساد گسترده در ارتش می نویسد: «به دستور شاه، دو هفته پیش کمیسیون تحقیق و تقصی برای رسیدگی به ادعای اختلاس مالی در لشکر مرکزی تشکیل شد، که اعضایش عبارت بودند از ژنرال عبدالله خان امیر طهماسب، رئیس کمیسیون؛ و ژنرال محمد حسین خان و ژنرال جعفرقلی آقا، و کلنل کریم آقا بوذرجمهری و ابتهاج السلطنه، مدیر مالیه های قشون؛ ژنرال مرتضی خان، از معتمدین سابق شاه و فرمانده سابق همین لشکر، نیز به اتهام دست داشتن در این اختلاس ها تحت نظر نظمیته قرار گرفت. از قرار معلوم ژنرال مرتضی خان در

خلال محاکمه اتهاماتی به برخی اعضای کمیسیون تحقیق و تفحص وارد ساخت و در نتیجه ژنرال محمد حسین خان نیز تحت نظر نظمیته قرار گرفت. طبق شایعات، مبالغی که اختلاس شده از پنجاه هزار تومان تا ششصد هزار تومان ذکر می شود. همچنین شایع است که ژنرال مرتضی خان، بر خلاف گزارش های قبلی، از کشور خارج نشده و در شرایط بسیار سختی در زندان به سر می برد. استنباطی که می شود از این شایعات داشت این است که دارند به مرتضی خان فشار می آورند تا دهان باز کند و هر چه می داند بگوید.» فیلیپ همچنین رویداد بعدی را گزارش می کند: «افتتاح پروژه ساخت راه آهن سراسری به دست شخص شاه در شانزدهم ماه جاری مهمترین حادثه هفته گذشته بود. مراسم مفصلی برای افتتاح پروژه در محل ساخت ایستگاه راه آهن تهران ترتیب داده بودند؛ ولیعهد، نمایندگان دیپلماتیک و رجال تهران نیز در این مراسم شرکت داشتند... شاه اولین کلنگ این پروژه را که از جنس نقره بود بر زمین زد... متأسفانه ناگهان باد شدیدی وزید و گرد و خاک زیادی به پا کرد که موجب نگرانی عده ای خرافاتی شد. با وجود این، طوفان در طول مراسم فروکش کرد، و یکی از روزنامه ها طوفان مذکور را نمادی از مشکلات سیاسی پیش روی این پروژه دانست و از فروکش کردن آن و بیرون آمدن آفتاب را نماد پیروزی نهایی شاه بر تمام مخالفان دانست!» (۲۶) در ۲۱ اکتبر ۱۹۲۷، فیلیپ گزارش می کند که کنوانسیون شیلات دریای خزر که در ۱ اکتبر ۱۹۲۷ به امضا رسیده بود، تسلیم مجلس شد. این توافقنامه عملاً همان قراردادی بود که میلسپو با آن مخالفت کرده بود: «بسیاری بر این باورند که قرارداد شیلات دریای خزر به تصویب مجلس خواهد رسید.» (۲۷) فیلیپ در گزارش بعدی اش می نویسد که مجلس در ۲۳ اکتبر «عجولانه» اعطای این امتیاز را «به تصویب رساند»: «بر کسی پوشیده نیست که تصویب عجولانه این لایحه عمدتاً ناشی از سلطه شاه بر نمایندگان مجلس بود. گزارش شده است که در بیست و دوم ماه گذشته شاه در جمع وکلای مجلس در کاخ خود بار دیگر از این عبارت استفاده کرد که تا زمانیکه این توافقنامه به تصویب نرسد، «خواب به چشمانش نمی رود». یکی از همکاران نیز می گوید که معلوم شده است تیمورتاش با چند تن از وکلای مجلس صحبت کرده و منویات شاه را کاملاً به آنها فهمانده است. رویه مجلس در تصویب «عجولانه» چنین قراردادهایی چندان با حفظ احترام و استقلال نهاد پارلمان تناسب ندارد. ظاهراً بسیاری گمان می کنند که به موجب این قرارداد شوروی به منافع ملموس تری نسبت به ایران دست یافته است.» (۲۸) در ۱۲ نوامبر ۱۹۲۷: «وزیرمختار بریتانیا محرمانه خبر داد که شنیده است دولت

شوروی به منظور عقد قرارداد ایران و شوروی مبلغ کلانی هدیه داده است.» (۲۹) در پاسخ به نارضاایتی های فزاینده تغییر و تحولاتی در کابینه دولت صورت گرفت. در ۵ نوامبر ۱۹۲۷ فیلیپ می نویسد: «احتراماً به اطلاع می رساند که مهمترین رویداد اوضاع سیاسی هفته گذشته انتصاب ژنرال عبدالله خان امیر طهماسب از سوی شاه به وزارت فواید عامه، فلاح و تجارت بود. ژنرال عبدالله خان، که یک سال پیش وقتی جنگ بود خبر مغضوب شدنش به وزارت امور خارجه گزارش شد، یکبار دیگر مورد اعتماد شاه قرار گرفته است... همین ژنرال عبدالله خان بود که چند سال پیش با احداث یک خیابان درست در مرکز تبریز دست به اصلاحات گسترده ای در سطح شهر زد، و البته حقوق بسیاری از مالکین را زیر پا گذاشت. یکی دیگر از اقدامات مهم شاه در هفته گذشته، که حرف و حدیث های زیادی در پی داشت، برکناری ناگهانی میرزا فرج الله خان بهرامی (دبیر اعظم)، منشی معتمد شاه و رئیس دفتر شاهنشاهی بود. این شخص نقش بسزا و نامبارکی در سیاست های شاه داشت. از آنجا که شاه اعتماد فراوانی به آقای بهرامی داشت، گمان می رود که او نقش بسزایی در بی اعتبار ساختن هیأت مستشاران مالی آمریکایی داشت. او همچنین یکی از حامیان بانفوذ مثلث تیمورتاش؛ فیروز؛ داور بود. به نظر من اخراجش از جمع معتمدین شاه موجب راحتی خیال و مسرت خیرخواهان ایران بوده است. اعلام کرده اند که منصب آقای بهرامی به شکوه الملک، کفیل وزارت پست و تلگراف، واگذار شده است. از چندی پیش شایع شده است که شاهزاده فیروز، وزیر مالیه، و میرزا علی اکبر خان داور، وزیر عدلیه، بزودی کابینه را ترک خواهند کرد. بر اساس اطلاعات محرمانه ای که دریافت کرده ام گمان می کنم این مسئله از منویات شخص شاه باشد، اما بنا به دلایلی که هنوز مشخص نیست، موقتاً مسکوت مانده است. احتراماً اعتراض روحانیون، که اخیراً حضور پررنگی در محافل سیاسی داشته اند، بر قصد شاه برای انجام چنین کاری بی تأثیر نبوده است. فیروز در بسیاری از محافل سیاسی مظنون و منفور است، و او را عامل انگلیس می دانند. هوش و ذکاوت او هم نتوانسته چشم مردم را بر این حقیقت ببندد که وزارت مالیه در دوران تصدی او با سرعت به وضعیتی آشفته و نگران کننده نزدیک می شود. در عین حال، ظاهراً داور هم موفق نشده اصلاحات عظیمی را که از آن دم می زد در عدلیه ایجاد کند. منتها پیش از شخصی شنیدم که «داور کارش را با اخراج روحانیون آغاز کرد- سپس مجبور شد بیشترشان را برگرداند- و حالا روحانیون دارند او را اخراج می کنند.» شاه در سومین روز ماه جاری تهران را به قصد زادگاهش، استان مازندران، ترک

کرد و می گویند تا دو هفته دیگر به تهران بر نمی گردد. بعید به نظر می رسد تا پیش از بازگشت او تغییری در کابینه رخ دهد. تیمورتاش، که در حال حاضر بی آنکه رئیس الوزراء باشد عملاً ریاست کابینه را دارد، شاه را در این سفر همراهی می کند. طبق شایعات، میرزا مهدی قلی خان هدایت، رئیس الوزرای فعلی، که منصب دوم خود، یعنی وزارت فواید عامه را به ژنرال عبدالله [امیرطهماسب] واگذار کرده، اصرار دارد که پس از کنار رفتن از ریاست کابینه بار دیگر به ریاست دیوان عالی تمیز منصوب شود. هنوز گهگاهی از مستوفی الممالک به عنوان رئیس احتمالی کابینه آتی سخن به میان می آید... از نتایج تحقیقات درباره اتهام اختلاس در لشکر مرکز اطلاعات بیشتری به دست نیامده است... پیداست که ژنرال مرتضی خان اگر در زندان نباشد، مطمئناً تحت مراقبت نظمی است.» (۳۰) فیلیپ در ۱۲ نوامبر ۱۹۲۷ می نویسد: «احتراماً به اطلاع می رساند که اوضاع سیاسی کشور هنوز همان وضعیت بلا تکلیفی را دارد که در گزارش قبلی خود به وزارت خارجه توصیف کردم. شاه به همراه وزیر دربار و سایر شخصیت های مملکتی همچنان در مازندران به سر می برد. طبق گزارش ها، او از شهرهای آستارا، بندر گز و شهرهای دیگر دیدن کرده است. گمان می رود که شاه املاک بسیار زیادی را در مجاورت پروژه احداث خط آهن در منطقه مازندران تصاحب کرده است... در پایان این گزارش اجمالی لازم به ذکر می دانم که سفارت بریتانیا در یادداشتی بسیار فوری به رئیس الوزرا سه تقاضای زیر را مطرح کرده است: (۱) شیخ محمره از اقامت اجباری در تهران معاف و به دعاوی رسیدگی شود؛ (۲) مطالبات معوقه بریتانیا از دولت ایران تسویه شود؛ و (۳) طرح پیشنهادی لغو مصونیت قضایی [کاپیتولاسیون] اصلاح شود.» (۳۱)

درخواست بریتانیا در ارتباط با شیخ محمره

فرین در ۲۵ نوامبر ۱۹۲۷ می نویسد: «روزنامه های چاپ تهران یادداشتی را که بریتانیا به دولت ایران تسلیم کرده منتشر ساخته اند... تقاضای آنها در ارتباط با بدهی، بانک و هواپیمایی قابل درک است، ولی نمی فهمم که دولت بریتانیا با چه حقی به حمایت از شیخ خزعل مداخله کرده است، شخصی که هر چند از قدیم تحت الحمایه بریتانیا بوده ولی در واقع از اتباع ایران است و دو سال گذشته هم زندانی شخصی شاه بوده و برای اطمینان خاطر شاه همه جا به همراهش می رود. شیخ در ماه

سپتامبر به همراه شاه در تبریز بود، و با بذل و بخشش های فراوان به قشر زحمت کش، و همچنین رفتار مشفقانه اش، محبوبیت فراوانی در اینجا کسب کرد. گمان می رود که در تبریز زندانی شاه از خودش محبوب تر باشد. آذربایجانی ها هیچوقت حامی واقعی شاه نبودند، زیرا مشروطه خواهان او را خائن به آرمانشان و سلطنت طلبان او را غاصب تاج و تخت قاجار می دانند. بی ریشه و اصالت بودن شاه برای اشرافی که به هنگام تشریف فرمایی ایشان باید مقابل کسی تعظیم می کردند که به غلو ادعا می کنند «در اصطبل به دنیا آمده» بسیار ناخوشایند بود.» (۳۲) ویلیامسن نیز درباره یادداشت بریتانیا گزارش می دهد: «احتراماً به اطلاع می رساند که... سفارت بریتانیا در یادداشتی خطاب به رئیس کابینه ایران درخواست هایی را مطرح ساخته است. با اینکه یادداشت مذکور منتشر نشده، محتوای آن بر کسی پوشیده نمانده و ظاهراً عرصه سیاست ایران را آشفته ساخته است. از قرار معلوم خواسته های بریتانیا از این قرارند: (۱) بازپرداخت وامی که بریتانیا به دولت و ثوق داده بود؛ (۲) رسیدگی به مطالبات شیخ محمره و آزاد کردن او؛ (۳) شناسایی عراق از سوی دولت ایران؛ (۴) تعدیل دعاوی دولت ایران درباره جزایر بحرین؛ (۵) اجازه فرود به پروازهای بمبئی بغداد در فرودگاه های جنوب ایران؛ (۶) استقرار یک سیستم موقت بجای حق کاپیتولاسیون برای حفاظت از اتباع بریتانیا پس از لغو قانون کاپیتولاسیون در تاریخ ۱۰ می ۱۹۲۸.» (۳۳)

در نامه ای که ری اترتن، وزیر مختار آمریکا در لندن، در ۲۲ دسامبر ۱۹۲۷ به هاولند شاو می نویسد اطلاعات بیشتری در این باره می یابیم: «عطف به درخواست تلگرافی وزارت خارجه... درباره یادداشتی که وزیرمختار بریتانیا در ماه نوامبر تسلیم دولت ایران کرده است، زمانی که موضوع را از وزارت خارجه [بریتانیا] جویا شدم، آنها از اینکه وزیرمختار آمریکا در تهران موضوع را از طریق وزیرمختار بریتانیا در آنجا پیگیری نکرده بود اظهار تعجب کردند... در خلال گفتگو با مقامات وزارت خارجه بریتانیا متوجه موضوعی شدم که ظاهراً ناخواسته به آن اشاره شد و پس از گفتگو از من خواستند که آن را فراموش کرده و جای دیگری نقل نکنم. بنابراین، از آنجایی که موضوع مهمی به نظر نمی رسد، فقط جهت اطلاع عرض می کنم که بریتانیا در یادداشت خود به دولت ایران از این کشور خواسته است که نسبت به یکی از اتباع ایرانی، که لقب سر از پادشاه بریتانیا دریافت کرده، و لازم نبود خیلی تخصص کنم تا بدانم همان شیخ محمره است، رفتاری منصفانه در پیش گیرد. داستان از این قرار است که شیخ، که از انگلیسی ها لقب سر گرفته است، در

طول جنگ [جهانی اول] رفتار بسیار دوستانه ای با انگلیسی ها داشته و عمارتش را به عنوان بیمارستان در اختیار نیروهای بریتانیایی قرار داده بود. با روی کار آمدن شاه فعلی مبالغی به عنوان مالیات از شیخ مطالبه شد، که به گمان من برای نابود کردن او بود، ولی بریتانیا علیرغم اینکه هیچوقت شیخ را تبعه ای غیرایرانی و مستثنی از قوانین ایران ندانست از او حمایت کرد، و نتیجه این شد که شیخ را به تهران فراخواندند و از آن زمان تاکنون او در پایتخت زندگی می کند و با اینکه زندانی نیست اما کم و بیش تحت نظر است. وزارت خارجه [بریتانیا] احساس می کند چنانچه خیر حمایت از شیخ به بیرون درز کند ممکن است اوضاع را برای او وخیم تر سازد یا اسباب نارضایتی دولت ایران از دست شیخ را فراهم آورده و آسیب بیشتری به این دوست مسلم انگلیسی ها وارد کند. در پایان به مقامات انگلیسی اطمینان دادم که اظهارات آنها به بیرون درز نخواهد کرد و لازم نیست در این باره نگران باشند.» (۳۴)

فیلیپ در گزارش خود به تاریخ ۲۱ فوریه ۱۹۲۸، درباره روابط ایران و انگلیس توضیحات بیشتری می دهد: «بنابر اظهار نظرهای چند تن از مقامات ایرانی، گمان می کنم که در حدود دو ماه پیش دولت این کشور روابط ایران و انگلیس را بسیار وخیم تلقی می کرده است. تصور می کنم که این اوضاع پیامد یادداشتی بود که سفارت بریتانیا در نوامبر گذشته به رئیس الوزرا تسلیم، و در آن از بلا تکلیف بودن برخی مسایل شکایت کرده بود، از جمله تأخیر در بازپرداخت وامی که بریتانیا بلافاصله پس از جنگ در اختیار ایران قرار داده بود، به رسمیت شناختن عراق، وضعیت شیخ محمره، اعطای مجوز فرود به هواپیماهای امپریال ایرویز در فرودگاههای ایران و غیره. چنانکه قبلاً هم به وزارت گزارش شده است، در اوایل ماه دسامبر دولت ایران تماس هایی با سفارت بریتانیا گرفت، و از آن زمان تصور می شود که روابط میان این دو روز به روز مودت آمیزتر و منافع بریتانیا با مزایای سیاسی قابل توجهی همراه شده است... در عین حال، وزیرمختار بریتانیا هم حالا مثل همتای خود در سفارت آلمان و سایر سفارت ها حرف های مهمش درباره منافع ملی بریتانیا را با تیمورتاش می زند، زیرا حالا می داند که تیمورتاش منبع اصلی قدرت و انرژی در دولت فعلی است.» (۳۵) در ۲۶ نوامبر ۱۹۲۸، تربیت بازگشت سر رابرت کلايو، وزیرمختار بریتانیا، را به تهران گزارش می کند: «از اظهارات آقای پار پیش از بازگشت وزیرمختار اینطور دستگیرم شد که او برای طرح مسئله خطوط هوایی

امپریال ایرویز، معاهدات و برخی مسایل مربوط به روابط ایران و عراق فرصت را از دست نخواهد داد.» (۳۶) در این گزارش هیچ اشاره ای به شیخ که سرنوشت هولناکی در انتظارش بود نشده است. تریب در گزارش های مورخ ۷ و ۹ دسامبر ۱۹۲۸ از اقداماتی پرده بر می دارد که برای لغو امتیاز نفتی داری در دست انجام است: «احتراماً به پیوست ترجمه متن کامل سخنان رئیس الوزرا در ۲۰ نوامبر را ارسال می کنم... توجه وزارت خارجه را به این نکته جلب می کنم که رئیس الوزرا در بخش هایی از سخنانش درباره چشم انداز آینده اظهار امیدواری می کند که «صاحبان امتیازها متوجه هستند که شرط ضروری جلب همکاری کامل دولت بازرگاری و اصلاح مفاد چنین امتیازاتی است.» به جرأت می توان گفت که این سخنان سعی دارد به مردم اطمینان بدهد که دولت نیز در نارضایتی از شرکت نفت انگلیس و ایران با آنها همراه است (حال اینکه آیا واقعاً اینطور هست یا خیر خود مسئله دیگری است.)» (۳۷) او می افزاید: «توجه وزارت خارجه را به این نکته جلب می کنم... که امور شرکت نفت انگلیس و ایران توجه روزافزونی را به خود جلب کرده است... در ضمن شاید برای وزارت جالب باشد که هم از آقای جکس، مدیر کل شرکت نفت انگلیس و ایران، و هم از آقای ویلکینسن، رئیس بانک، شنیده ام که به اعتقاد آنها حملات متعددی که در روزنامه ها به آنها می شود با پشتوانه مالی عوامل روس صورت می گیرد، در نتیجه، انعکاس واقعی افکار عمومی مردم ایران نیستند. آقای جکس اخیراً در دیداری غیررسمی از سفارت... اظهار داشت... که شرکت نفت انگلیس و ایران سالهاست که بدون نتیجه تلاش می کند همکاری دولت ایران را برای رسیدن به تفاهمی کارآمدتر جلب کند.» (۳۸) تعجبی نداشت که بریتانیا بسیار مشتاق برکناری میلسپو باشد.

دولتی بسیار غیر محبوب

دیوید ویلیامسن، کاردار موقت سفارت آمریکا، در ۱۵ دسامبر ۱۹۲۷ می نویسد: «از هر طرف خبر می رسد که کابینه فعلی در میان مردم و همچنین نمایندگان مجلس هیچ محبوبیتی ندارد، و به همین دلیل روز به روز شایعات بیشتری درباره قریب الوقوع بودن سقوط آن بر سر زبانها می افتد. نکته مهم و روشنگر این است که در چند هفته گذشته هیچ یک از لویح دولتی در مجلس رأی نیآورده است، با این حال، هنوز تغییری در کابینه رخ نداده است. اخیراً داور، وزیر عدلیه، و یکی از اعضای

مثلث قدرت، لایحه ای را با قید یک فوریت به مجلس تسلیم کرد؛ ولی وکلای مجلس برای نشان دادن اعتراض خود به داور و نه لایحه، مخفیانه صحن مجلس را ترک کردند، و در نتیجه هنگام رأی گیری جلسه از حدنصاب افتاده بود؛ این اتفاق دو یا سه مرتبه تکرار شده است. اخیراً، یکی از رجال برجسته ایرانی در گفتگو با من نظرش را درباره اوضاع جاری اینطور بیان کرد: «هر وقت که دولت واقعا خواهان تصویب لایحه ای باشد، شاه وکلای مجلس را به کاخش دعوت و گوششان را پر می کند؛ و لایحه تصویب می شود. آنها یادشان نرفته است که وقتی نمایندگان مجلس از اجرای دستورات سرپیچی کردند سربازان مجلس را به محاصره درآوردند. این حکومت کارش را با ارعاب پیش می برد و مشروطه و قانونی خواندنش مضحک و خنده دار است.» طی دو هفته گذشته، لایحه بودجه سال ۱۳۰۶ مملکتی به مجلس ارائه شده است. با اینکه نه ماه از سال جاری گذشته هنوز این بودجه به تصویب نرسیده و مخالفت نمایندگان با آن کاملاً آشکار است. سخزانی شدیدالحن مدرس باعث شد که دولت لایحه بودجه مذکور را برای «بررسی بیشتر» پس بگیرد.» (۳۹)

فیلیپ اوضاع را در گزارش مورخ ۲۱ فوریه ۱۹۲۸ خود اینطور توصیف کرده است: «احتراماً به اطلاع می رساند که اوضاع کلی سیاسی در ایران طی یک ماه گذشته تغییر چندانی نکرده است. با وجود این، عدم محبوبیت آشکار دولت فعلی و نارضایتی گسترده تمام اقشار جامعه، بجز کسانی که در کنف حمایت شاه هستند، فضای سنگینی از اضطراب و بلا تکلیفی بر جامعه حاکم کرده که به هیچ وجه امیدوارکننده نیست. شاه که معمولاً در کاخ های سلطنتی اش خلوت گزیده... بیش از پیش به مردی مرموز تبدیل شده است. عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار، زمام تمام امور اجرایی کشور را به دست دارد و اکنون در واقع ریاست کابینه را بدون اینکه رییس الوزرا باشد بر عهده دارد. آقای هدایت، رئیس الوزرای فعلی، نشان داده است که به داشتن نقشی اندک در امور دولتی رضایت دارد، و همینقدر که بتواند مقام و منصبی برای خویشاوندان بسیارش فراهم کند، راضی است. فیروز، داور و ستارگان کم فروغ تر سلطه خود را بر دولت همچنان حفظ کرده اند. ژنرال عبدالله خان، وزیر فواید عامه، همچنان برای انجام برخی امور در کردستان به سر می برد، که در این باره هیچ اطلاعی در دست نیست. به نظر می رسد سایر وزرا کابینه کاملاً مطیع و پیرو رهبری و سیاست های تیمورتاش هستند، که نماینده اصلی شاه است. مجلس در تصویب لوایح عملاً استقلال سازنده ای از خود نشان نمی دهد، ولی همیشه اکثریتی مشتاق برای تصویب لوایحی وجود دارد که شاه نسبت به آنها ابراز علاقه کرده است.

خلاصه اینکه، حکومت کنونی ایران شدیداً رنگ و بوی استبداد شرقی را دارد، و شاید بتوان گفت که از زمان برکناری دکتر میلسپو، مدیر کل آمریکایی مالیه های ایران، این کشور از بسیاری جهات به یک قرن پیش بازگشته است. البته، عامل اصلی قدرت این حکومت ارتش است. شاه هنوز علاقه اش را به این وزارت خانه از دست نداده است؛ سردار اسعد بختیاری، وزیر جنگ، تنها عنوان وزیر را یدک می کشد و هیچ نقشی در امور نظامی ندارد... انتصاب ژنرال [احمد] خان نجوان (امیر موثق) به ریاست کل ارکان حرب و برکناری ژنرال شیبانی از این سمت اعلام شده است. ژنرال نجوان از چهره های سرشناس تهران و از هواداران سرسخت شاه است. «(۴۰) همانطور که در فصل یازدهم ذکر شد، ژنرال شیبانی در اعتراض به اعدام کلنل پولادین در ۱۴ فوریه ۱۹۲۸ از مقام خود استعفا داد. در روزهای پایانی ماه مارس ۱۹۲۸، چنانکه در فصل سیزدهم آمده است، رضاخان در حرم مقدس قم، یک روحانی سالخورده را کتک زد. در ۷ آوریل ۱۹۲۸، فیلیپ می نویسد: «به تازگی این شایعه قوت گرفته است که میرزا مهدی قلی خان هدایت خیلی زود از ریاست کابینه استعفاء خواهد داد... همچنین شاهزاده فیروز را رئیس الوزرای احتمالی آتی می دانند... لازم به ذکر می دانم که هیچ یک از شایعات فوق به معنای آن نیست که ساختار فعلی کنترل دولت دچار تغییر و تحول عمیق خواهد شد. ایران همچنان عملاً تحت کنترل شاه و وزیر دربارش باقی خواهد ماند.» (۴۱)

چنانکه در فصل چهاردهم شرح داده ام، ژنرال عبدالله خان طهماسب، وزیر فواید عامه، در اوایل ماه آوریل ۱۹۲۸، در لرستان به قتل رسید. فیلیپ در تلگرام ۴ می ۱۹۲۸ خود جانشین او را معرفی می کند: «حبیب الله شیبانی، رئیس سابق کل ارکان حرب، روز سوم ماه جاری، به وزارت فواید عامه منصوب شد.» (۴۲) او در گزارشی مورخ ۶ می توضیح بیشتری در این باره می دهد: «عموماً از انتصاب ژنرال حبیب الله خان شیبانی به وزارت فواید عامه به جای ژنرال عبدالله خان استقبال شده است. استعفای ناگهانی ژنرال شیبانی از ریاست کل ارکان حرب بسیاری از کسانی را که پیش بینی می کردند این افسر محترم و باهوش در نتیجه استعفایش مورد غضب شاه قرار خواهد گرفت، نگران و ناامید ساخته بود.» فیلیپ نیز اوضاع سیاسی را اینطور گزارش می کند: «جشن سالگرد تاجگذاری شاه طبق سنوات گذشته در بیست و چهارم آوریل برگزار شد... چراغانی ها و آتش بازی ها چندان مردم را به وجد نیورد و اثری از شور و هیجان در مردم دیده نمی شد.» فیلیپ

گزارشش را با این جملات خاتمه می دهد: «هفته گذشته این شایعه بر سر زبانها افتاد که سوء تفاهمی میان شاه و داور، وزیر عدلیه، به وجود آمده و موجب شده است که داور در خانه بماند. شواهدی در تأیید این شایعه در دست نیست، ولی تصور می شود که داور، که اصلاحات پر سر و صدایش در عدلیه بسیار مایوس کننده بوده است، پس از دهم مه مدت زیادی بر مسند وزارت نخواهد ماند.» (۴۳) این داستان در گزارشی به تاریخ ۲ ژوئن ۱۹۲۸ ادامه پیدا می کند: «در پاراگراف آخر گزارش شماره ۵۹۸ مورخ ششم مه، به شایعه بروز سوء تفاهم بین شاه و داور، وزیر عدلیه، اشاره کرده بودم، که به هیچوجه تأیید نشده است. لازم به ذکر می دانم که وزیرمختار بریتانیا پیش از آنکه در ۲۳ مه برای گذران تعطیلات به انگلستان برود به من گفت که فهمیده است خیلی خوب می شود با داور معامله کرد و کنار آمد. [اما] بنده و اکثر قریب به اتفاق همکارانم چنین تجربه ای نداشته ایم.» فیلیپ می افزاید: «چند شب پیش در یک ضیافت رسمی که در این سفارت برگزار شد، با ژنرال شیپانی صحبت کردم و از پیشرفت کارش در وزارت فوائد عامه پرسیدم... نظر ژنرال شیپانی... درباره کارش در این وزارتخانه خیلی بدبینانه بود. گفت پستی را به او واگذار کرده اند که هیچ شناختی از آن ندارد؛ متوجه شده است که پروژه های مهمی به دست دیگران آغاز شده و بی خبری او از پیشینه این طرحها توان او را در کنترل اوضاع با مشکل مواجه ساخته است. با توصیفی که از موقعیتش کرد، احساس کردم بسیار سرخورده شده است، و ظاهراً آرمان هایی که او و سایرین چند سال پس از جنگ بزرگ برای اصلاح و ترقی ایران برای خود در نظر داشتند، لاقلاً عجلتاً، محکوم به شکست است.» (۴۴)

انتخابات و آغاز کار مجلس هفتم

فیلیپ در گزارشی مورخ ۲ ژوئن ۱۹۲۸، درباره انتخابات می نویسد: احتراماً به اطلاع می رساند که تنها نکته قابل توجه در اوضاع سیاسی کشور در ده روز گذشته تلاش کاملاً آشکار دولت برای کنترل نتایج انتخابات مجلس بوده است. این انتخابات در بیست و دوم ماه می در تهران آغاز شد و احتمالاً تا یک یا دو هفته دیگر ادامه خواهد داشت. می گویند که پیش از این فهرستی از نامزدهای مورد تأیید دولت تهیه شده و تلاش می کنند از انتخاب نامزدهایی که مورد تأیید دولت نیستند جلوگیری شود. یک هفته بعد یکی از روزنامه ها خبر داد که نام برادران پیرنیا

(مشیرالدوله و مؤتمن الملک رئیس فعلی مجلس) نیز در فهرست نامزدهای مورد تایید دولت برای مجلس آینده قرار گرفته است. طبق گزارش ها، مدیر یک روزنامه دیگر نیز با این آقایان ملاقات کرده و آنها گفته اند که تمایلی به شرکت در انتخابات ندارند. همچنین گزارش شده است که خبری به همین مضمون که قرار بود در آن روزنامه منتشر شود توسط نظمیہ سانسور و پیش از چاپ از صفحه روزنامه حذف شده است. احتمالاً شاه و مشاوران او بسیار مشتاقند که افراد خوش قلب و مورد احترامی چون مشیرالدوله، مؤتمن الملک و مستوفی الممالک از اعضای دوره بعدی مجلس باشند. به هر حال، درگذشته هم هیچ شکی نبوده است که انتخابات ایالتی همیشه به نفع قدرتمندترین قدرت سیاسی وقت دستکاری می شده است. این رویه در تهران و حومه آن بسیار محدودتر بوده است، و در نتیجه معمولاً تعداد قابل قبولی از نامزدهای مستقل با رأی مردم به مجلس راه یافته اند. نامزدها آزادند برای جلب آراء مردم علناً دست به مبارزات انتخاباتی بزنند، سخنرانی کنند و الی آخر، و چنین وضعیتی در سالهای پس از جنگ موجب امیدواری بیشتر گروهی از رجال کم و بیش وطن پرست و ترقی خواه شده بود که از میان آنها می توان به آقای تقی زاده، دکتر مصدق، آقای فروغی، برادران پیرنیا، ژنرال شیبانی، آقای علاء و غیره اشاره کرد. وقتی که شاه فعلی بر تخت نشست، تعدادی از این افراد، که در آن زمان نماینده مجلس شورای ملی بودند، این کار را خلاف قانون اساسی دانسته و با آن مخالفت کردند. از آن زمان به بعد، با اینکه نهایتاً تبعیت خود را از شاه اعلام کردند، هیچگاه کاملاً با سیاست ها یا روش های او هماهنگ نبوده اند. دو سال پیش، در دور قبلی انتخابات تهران، معلوم شد که عوامل دولتی به شدت علیه این نامزدهای مستقل فعالیت می کنند. در نتیجه همین دخالت ها آقای علاء در آن انتخابات رأی نیاورد. علیرغم علاقه مردم به انتخاب مجدد آقای تقی زاده، دکتر مصدق و سایر نامزدهای مستقل، به احتمال قوی این نامزدها در انتخابات جاری کرسی خود را در مجلس از دست خواهند داد. در میهمانی هفته گذشته به میزبانی همسرینده، بحث داغی میان دکتر مصدق از یک سو و تیمورتاش و رئیس نظمیہ از سوی دیگر در گرفت. متوجه شدم که دکتر مصدق شکایت دارد که ماموران پلیس با اشاره رئیس نظمیہ آشکارا علیه تعدادی از نامزدها در انتخابات دخالت می کنند. همچنین گزارش شده است که مأموران نظمیہ هرگونه سخنرانی عمومی و مناظرات سیاسی در ملاء عام را ممنوع کرده اند. از این توضیحات کاملاً پیداست که شاه و تیمورتاش مصمم هستند نمایندگانی انتخاب شوند که کاملاً مطیع و فرمانبردار باشند، تا بدون انتقاد در دسرساز از سیاست

های دولت، چنانکه تا حدودی در مجلس فعلی شاهدش هستیم، به توصیه های تلویحی دولت عمل کند. (۴۵)

فرین در گزارشی مورخ ۷ ژوئن ۱۹۲۸ درباره انتخابات آذربایجان می نویسد: «انتخابات مجلس در آذربایجان در جریان است؛ رأی گیری تا ۲۱ ژوئن ادامه خواهد داشت، و در هر یک از شهرهای این استان فقط یک محل برای جمع آوری آراء تعیین شده است. دولت مرکزی فهرستی از نامزدهای موردنظرش را به این استان فرستاده است، که بیشترشان از نمایندگان فعلی مجلس هستند. علیرغم تلاش بی سر و صدای روحانیون ناراضی در تشویق مردم برای رأی دادن به کاندیدهای مستقل پیش بینی می شود که فهرست مذکور در این انتخابات پیروز شود...» (۴۶) در ۲۹ ژوئن ۱۹۲۸، فرین اخبار جدیدی را ارسال می کند: «رأی گیری انتخابات مجلس در ۲۱ ژوئن به پایان رسید. نتایج هنوز اعلام نشده است، ولی گمان می رود که نتایج بیشتر به نفع نمایندگان فعلی مجلس باشد که تا بحال هیچ مخالفت آشکاری [با دولت] نشان نداده اند. مردم چندین روستا از دخالت نظمیه و ارتش در رأی گیری شکایت کرده اند؛ ولی بعید است که رأیی مخالف با خواست دولت از صندوق آراء بیرون بیاید.» (۴۷) در گزارشی به تاریخ ۱۴ آگوست می خوانیم: «تبریز آرام ولی ناراضی است، به ویژه از انتخابات اخیر مجلس، که ادعا می شود عده ای بیشرمانه نتایج انتخابات را دستکاری کرده اند، و انرجار از رژیم عمومیت دارد. البته بعید است که این مخالفت ها به حرکتی بیانجامد. حزب موسوم به دموکرات ظاهراً دیگر فعالیتی ندارد و کسی بجز ملاها نیست که در این میان رهبری عناصر ناراضی را بر عهده بگیرد و آنها را سازماندهی کند. بنابراین می توان گفت تا زمانی که شاه تسلط فعلی خود را بر ارتش حفظ کند این آرامش ادامه می یابد.» (۴۸) فیلیپ در گزارشی به تاریخ ۱۴ جولای ۱۹۲۸ از نتایج انتخابات تهران خبر می دهد: «چنانکه در گزارش قبلی ام راجع به اوضاع سیاسی پیش بینی کرده بودم فقط نمایندگان مورد تأیید دولت به مجلس هفتم راه یافته اند. نتیجه انتخابات در سراسر کشور به همین منوال بوده است، هر چند هنوز نتیجه آراء در تمام استان ها اعلام نشده است. با توجه به اهمیت احتمالی موضوع برای وزارت خارجه، احتراماً نام نمایندگان منتخب تهران را که در روز دوم ماه جاری در روزنامه ایران منتشر شد، به پیوست ارسال می کنم. همچنین فهرستی از نام نمایندگان سایر استان ها که اسامی شان تا ۲۴ ژوئن اعلام شده ارائه خواهد شد. این نتایج حاکی از آن است که بدون تردید دولت بر انتخابات مجلس هفتم، که پیش بینی می شود در اواخر ماه آگوست کار خود را آغاز کند، تسلط کامل داشته

است. تقی زاده و دکتر مصدق، از سرشناس ترین و وطن دوست ترین نمایندگان فعلی تهران هستند که به دلیل دخالت های دولت در این دوره از انتخابات رأی نیابردند. مدرس، ملک الشعراء، بهبهانی و حاجی شیخ بیات نیز کرسی نمایندگی تهران را از دست دادند (مدرس به دلیل مخالفت جسورانه و آشکارش با دولت کرسی اش را از دست داد). کاملاً آشکار است که دولت به منظور تحت تأثیر قرار دادن افکار عمومی اسباب انتخاب مجدد مستوفی الممالک و برادران پیرنیا را فراهم آورده است... گزارش های مکرر حکایت از آن دارد که برادران پیرنیا کرسی نمایندگی را نپذیرفته اند و مستوفی نیز در نهایت از پذیرش کرسی مجلس انصراف خواهد داد. تعداد نمایندگانی که در سایر استان ها کرسی خود را در مجلس از دست داده اند از چهل تا پنجاه نفر گزارش شده است.

مخالفان دولت، عناصر روحانی ناسازگار و یا اشخاص مستقل و مترقی از جمله کسانی هستند که به مجلس راه نیافته اند.» (۴۹) فیلیپ در ۲۵ جولای ۱۹۲۸ می نویسد: «عطف به گزارش شماره ۶۴۰ مورخ ۱۴ جولای ۱۹۲۸ در ارتباط با انتخابات و اوضاع سیاسی کشور، احتراماً به اطلاع می رساند که آقایان حسین و حسن پیرنیا (به ترتیب مؤتمن الملک و مشیرالدوله) و مستوفی الممالک رسماً از پذیرش کرسی خود در مجلس هفتم، که با حمایت دولت به دست آمده بود، اعلام انصراف کرده اند.» فیلیپ می افزاید: «به دنبال عزیمت تیمورتاش به اروپا، آرامش و روزمره گی غیر معمولی بر تمام محافل دیپلماتیک و سیاسی حکمفرما شده است. این مسئله حکایت از تأثیر بسزای شخصیت او در عملکرد و ابتکار عمل دولت فعلی دارد. مطبوعات هم با سادگی اعلام کرده اند که در غیاب وزیر دربار، وزرای کابینه شخصاً به امور وزارتخانه های مربوطه رسیدگی خواهند کرد!... بنابر گفته منابع ضد دولتی، مستوفی الممالک در محفلی خصوصی اظهار کرده است که به زودی تغییری اساسی در دولت رخ خواهد داد.» (۵۰)

تربت در گزارشی مورخ ۱۸ اکتبر ۱۹۲۸ از افتتاح مجلس خیر می دهد: «در مورد اینکه چرا ناگهان تصمیم گرفته شد مجلس کار خود را در پنجم اکتبر آغاز کند توضیح مشخصی ارائه نشده است.

شاید این اولین فرصت مناسب بعد از بازگشت تیمورتاش به ایران بوده است. فقط سه روز قبل از افتتاح مجلس از نمایندگان دیپلماتیک و رجال خارجی دعوت به عمل آمد. مراسم افتتاحیه با سرعت و متانتی ستودنی برگزار شد. وزیر دربار پس از استقبال از نمایندگان خارجی بر روی پله های ورودی ساختمان مجلس آنها را به

مقامات وزارت خارجه معرفی کرده و مقامات مذکور نیز آنها را به سالن نمایندگان دیپلماتیک راهنمایی می کردند. شاه دقیقاً رأس ساعت ۹ صبح وارد مجلس شد و همانطور که از پیش تعیین شده بود با وقت شناسی تمام در ساعت ۹:۳۰ رسماً آغاز کار مجلس هفتم را اعلام کرد... در پایان نطق شاه حضار به آرامی کف زدند، و بلافاصله پس از اینکه اعلیحضرت از پشت تریبون کنار آمد مراسم نیز خاتمه یافت... تنها یک اتفاق آرامش و متانت این مراسم را خدشه دار کرد که خوشبختانه نمایندگان دیپلماتیک و شرکت کنندگان خارجی از دیدن آن محروم ماندند. شاه پس از خارج شدن از ساختمان مجلس و حرکت به سمت کاخ خود در یکی از خیابان های اصلی شهر که فاصله چندانی با مجلس نداشت از اتومبیلش پیاده شد و جوان کم سن و سالی را که به او سلام نداده بود زیر مشتش و لگد گرفت. در ابتدا باورش مشکل بود، ولی پس از چندی معلوم شد که ماجرای کتک زدن آن جوانک و دلیل آن کم و بیش صحت داشته است. چنین اتفاقاتی برای مردم ایران تازگی ندارد، بنابراین بعید است که واکنشی برانگیخته باشد.» (۵۱)

توضیحات و مآخذ

دکتر محمد قلی مجد «از قاجاریه به پهلوی»، ترجمه رضا مرزائس - مصطفی امیری - موسسه مطالعات پژوهشهای سیاسی - ۱۳۸۹ - ص: ۵۱۵ - ۴۷۸

- ۱- گزارش موری، شماره ۲۰۷، ۱۳۹۳/۸۹۱/۰۰، مورخ ۴ نوامبر ۱۹۲۶.
- ۲- گزارش فیلیپ، شماره ۲۲۲، ۱۳۹۷/۸۹۱/۰۰، مورخ ۲ دسامبر ۱۹۲۶.
- ۳- گزارش فیلیپ، شماره ۲۴۲، ۱۴۰۴/۸۹۱/۰۰، مورخ ۱۱ ژانویه ۱۹۲۷.
- ۴- گزارش فیلیپ، شماره ۲۵۴، ۱۴۰۹/۸۹۱/۰۰، مورخ ۲۷ ژانویه ۱۹۲۷.
- ۵- تلگرام فیلیپ، شماره ۵، ۱۶۸/۸۹۱/۰۰۲، مورخ ۱ فوریه ۱۹۲۷.
- ۶- تلگرام فیلیپ، شماره ۸، ۱۶۹/۸۹۱/۰۰۲، مورخ ۹ فوریه ۱۹۲۷.
- ۷- گزارش فیلیپ، شماره ۲۶۶، ۱۴۱۰/۸۹۱/۰۰، مورخ ۱۱ فوریه ۱۹۲۷.
- ۸- گزارش فیلیپ، شماره ۲۶۸، ۱۷۱/۸۹۱/۰۰۲، مورخ ۱۲ فوریه ۱۹۲۷.
- ۹- گزارش فیلیپ، شماره ۲۷۶، ۱۷۲/۸۹۱/۰۰۲، مورخ ۲۵ فوریه ۱۹۲۷.
- ۱۰- گزارش فیلیپ، شماره ۳۳۱، ۱۷۵/۸۹۱/۰۰۲، مورخ ۲ می ۱۹۲۷.
- ۱۱- گزارش فیلیپ، شماره ۳۴۲، ۱۴۱۸/۸۹۱/۰۰، مورخ ۸ می ۱۹۲۷/۱۲ - تلگرام فیلیپ، شماره ۲۵، ۱۷۳/۸۹۱/۰۰۲، مورخ ۱۰ می ۱۹۲۷.
- ۱۲- تلگرام فیلیپ، شماره ۳۷، ۱۷۴/۸۹۱/۰۰۲، ۳۰ می ۱۹۲۷.
- ۱۳- گزارش فیلیپ، شماره ۳۶۴، ۱۷۷/۸۹۱/۰۰۲، مورخ ۳۱ مه ۱۹۲۷.
- ۱۴- تلگرام فیلیپ، شماره ۳۹، ۱۷۶/۸۹۱/۰۰۲، مورخ ۲ ژوئن ۱۹۲۷.
- ۱۵- گزارش فیلیپ، شماره ۳۷۲، ۱۷۸/۸۹۱/۰۰۲، مورخ ۲۷ ژوئن ۱۹۲۷.
- ۱۶- این حزب را دکتر علی اکبر سیاسی بنیان گذاشت.
- ۱۷- گزارش فیلیپ، شماره ۳۹۸، ۱۴۲۲/۸۹۱/۰۰، مورخ ۲۹ جولای ۱۹۲۷.
- ۱۸- گزارش فیلیپ، شماره ۴۰۹، A/405/۸۹۱/۵۱، مورخ ۱۳ آگوست ۱۹۲۷.
- ۱۹- گزارش فیلیپ، شماره ۴۱۸، ۱۴۲۷/۸۹۱/۰۰، مورخ ۲۷ آگوست ۱۹۲۷.
- ۲۰- گزارش فیلیپ، شماره ۴۳۴، ۱۴۲۸/۸۹۱/۰۰، مورخ ۱۰ سپتامبر ۱۹۲۷.
- ۲۱- منظور مثلث قدرت یا تریومویرای داور - تیمورتاش - نصرت الدوله است. مخبرالسلطنه در خاطراتش اشارات بسیاری به بی اختیاری خود در برابر مثلث قدرت مزبور دارد. (ویراستار)

- ۲۲- گزارش فیلیپ، شماره ۴۳۷، ۱۴۲۹/۸۹۱/۰۰، مورخ ۲۰ سپتامبر ۱۹۲۷.
- ۲۳- گزارش فیلیپ، شماره ۴۴۷، ۱۴۳۰/۸۹۱/۰۰، مورخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۷.
- ۲۴- گزارش فرین، شماره ۵۲، ۱۴۳۶/۸۹۱/۰۰، مورخ ۲۵ نوامبر ۱۹۲۷.
- ۲۵- گزارش نیلسون، ۱۸/۸۹۱/۶۲۸، مورخ ۲۵ آگوست ۱۹۲۷.
- ۲۶- گزارش فیلیپ، شماره ۴۶۸، ۱۴۳۳/۸۹۱/۰۰، مورخ ۱۹ اکتبر ۱۹۲۷.
- ۲۷- گزارش فیلیپ، شماره ۴۶۶، ۴/۷۶۱/۹۱۱۱، مورخ ۲۱ اکتبر ۱۹۲۷.
- ۲۸- گزارش فیلیپ، ۶/۷۶۱/۹۱۱۱، مورخ ۳ نوامبر ۱۹۲۷.
- ۲۹- گزارش فیلیپ، شماره ۴۸۷، ۱۴۳۵/۸۹۱/۰۰، مورخ ۱۲ نوامبر ۱۹۲۷.
- ۳۰- گزارش فیلیپ، شماره ۴۸۰، ۱۴۳۴/۸۹۱/۰۰، مورخ ۵ نوامبر ۱۹۲۷.
- ۳۱- گزارش فیلیپ، شماره ۴۸۷، ۱۴۳۵/۸۹۱/۰۰، مورخ ۱۲ نوامبر ۱۹۲۷.
- ۳۲- گزارش فرین، شماره ۵۲، ۱۴۳۶/۸۹۱/۰۰، مورخ ۲۵ نوامبر ۱۹۲۷.
- ۳۳- گزارش ویلیامسن، شماره ۴۹۶، ۱۴۳۷/۸۹۱/۰۰، مورخ ۲۸ نوامبر ۱۹۲۷.
- ۳۴- نامه اترتن، ۶۹/۷۹۱/۰۰۳، مورخ ۲۲ دسامبر ۱۹۲۷.
- ۳۵- گزارش فیلیپ، شماره ۵۴۳، ۱۴۳۹/۸۹۱/۰۰، مورخ ۲۱ فوریه ۱۹۲۸.
- ۳۶- گزارش تربیت، شماره ۷۱۰، ۱۴۵۸/۸۹۱/۰۰، مورخ ۲۶ نوامبر ۱۹۲۸.
- ۳۷- گزارش تربیت و ضمیمه، شماره ۷۱۹، ۱۴۶۰/۸۹۱/۰۰، مورخ ۷ دسامبر ۱۹۲۸.
- ۳۸- گزارش تربیت، شماره ۷۲۳، ۱۴۵۹/۸۹۱/۰۰، مورخ ۹ دسامبر ۱۹۲۸.
- ۳۹- گزارش ویلیامسن، شماره ۵۰۵، ۱۴۳۸/۸۹۱/۰۰، مورخ ۱۵ دسامبر ۱۹۲۷.
- ۴۰- گزارش فیلیپ، شماره ۵۴۳، ۱۴۳۹/۸۹۱/۰۰، مورخ ۲۱ فوریه ۱۹۲۸.
- ۴۱- گزارش فیلیپ، شماره ۵۷۸، ۱۴۴۴/۸۹۱/۰۰، مورخ ۷ آوریل ۱۹۲۸.
- ۴۲- تلگرام فیلیپ، شماره ۴۵، ۱۸۷/۸۹۱/۰۰۲، مورخ ۴ می ۱۹۲۸.
- ۴۳- گزارش فیلیپ، شماره ۵۹۸، ۱۴۴۶/۸۹۱/۰۰، مورخ ۶ می ۱۹۲۸.
- ۴۴- گزارش فیلیپ، شماره ۶۰۵، ۱۴۴۷/۸۹۱/۰۰، مورخ ۲ ژوئن ۱۹۲۸.
- ۴۵- گزارش فیلیپ، شماره ۶۰۵، ۱۴۴۷/۸۹۱/۰۰، مورخ ۲ ژوئن ۱۹۲۸.
- ۴۶- گزارش فرین، شماره ۱۱۰، ۱۲۴۸/۸۹۱/۰۰، مورخ ۷ ژوئن ۱۹۲۸.
- ۴۷- گزارش فرین، شماره ۴۵، ۱۲/۸۹۱/۴۰۴، مورخ ۲۹ ژوئن ۱۹۲۸.
- ۴۸- گزارش فرین، شماره ۱۲۲، ۱۴۵۴/۸۹۱/۰۰، مورخ ۱۴ آگوست ۱۹۲۸.
- ۴۹- گزارش فیلیپ، شماره ۶۴۰، ۱۴۵۲/۸۹۱/۰۰، مورخ ۱۴ جولای ۱۹۲۸.
- ۵۰- گزارش فیلیپ، شماره ۶۴۸، ۴/۸۹۱/۰۰۳، مورخ ۲۵ جولای ۱۹۲۸.
- ۵۱- گزارش تربیت، شماره ۶۹۷، ۸۹۱/۰۰۱۴۵۶، مورخ ۱۸ اکتبر ۱۹۲۸.

فصل پنجم

مدرس نماذ استقامت در سختیها

سید حسن مدرس رهبر مبارزه با استبداد رضا خانی در مجلس چهارم، پنجم و ششم شورای ملی بود. به تعبیر ملک الشعرای بهار و سیف پور فاطمی، او از نظر اندیشه و تفکر آخوند نبود. در متن، از قول سیف پور فاطمی آورده ام: «با آنکه مدرس مجتهد جامع الشرایط و آیه الله حقیقی و واقعی بود، هیچگاه مذهب را وسیله پیشرفت مقام و سیاست خود قرار نداد و از ریا و تظاهر به مذهب متنفر بود. موقعی که حاج آقا جمال به او پیام می فرستد که علما منتظر دستور شما هستند چه کمکی از ما ساخته است؟ مدرس در جواب می گوید: «بزرگترین کمک شما این است که در مسجد مردم را براه راست هدایت کرده و سیاست را به سیاستمداران و اگذار کنید و از خدمت به خلق غفلت نورزید زیرا عبادت بجز خدمت خلق نیست.»

راهنمای منش و روش او در عرصه آزادی، استقلال، حقوق ملی و حقوق مردم، موازنه عدمی بود. مدرس، در مواضعی که اتخاذ کرده و در آزمون های سیاسی که وارد شده، مصون از خطا نبوده است. او نقد نظر و عمل خویش و جامعه را، با بصیرت، هوشیاری و بردباری انجام داده است. خطاها و اشتباهاتش را در زمان و مکان خود، تصحیح کرده است.

اکثر اهل نظر معاصر مدرس، معتقدند که رشادت، شهامت و فضیلت های انسانی او در مبارزات اجتماعی و سیاسی و تسلط وی بر فقه و تبحرش در آن و در معارف اسلامی، تاریخ و فرهنگ ایران، او را یکی از نمونه های بارز رهبران برجسته ملی در تاریخ معاصر ایران کرده است. قدرت بیان و صراحت لهجه خاص و تأثیرگذاری مدرس بر سیاست داخلی و خارجی ایران، استقامت و شجاعتش در برابر استبداد داخلی و نیروهای مسلط خارجی و مخالفتش با قرارداد ۱۹۱۹ و وثوق الدوله در مجلس که در متن آورده ام، طی بیاناتی خاطر نشان ساخت: «هی می آمدند و به من می گفتند که این قرارداد کجایش بد است؟ بگوئید تا برویم اصلاح کنیم، من جواب می دادم آقایان من يك فرد آشنا به سیاست نیستم... اما آن چیزی که در این قرارداد به نظرم بد است، همان ماده اولش است که می گوید ما (انگلیسی ها) استقلال ایران را به رسمیت می شناسیم.» در این هنگام صدای خنده نمایندگان از همه جای مجلس بلند



سید حسن مدرس

شد، مدرس لحظه ای خاموش ماند. آن گاه سکوت را شکست و به نمایندگان گفت: «این حرف مثل این است که یکی بیاید و به من بگوید سید، من سید بودن تو را به رسمیت می شناسم.» مدرس افزود: «این قرارداد استقلال مالی و نظامی ایران را از بین می برد چون اگر بخواهیم ایران، مستقل بماند باید همه چیزش در دست ایرانی باشد. همه چیزش باید متعلق به ایران باشد، اما این قرارداد يك دولت خارجی (انگلستان) را دروچیز مهم مملکت ما شريك می کند: در پولش و در قوه نظامی اش این دلیل اصلی مخالفت من با این قرارداد است.» اینک، سیری در زندگی مدرس با عنوان «مدرس نماداستقامت در سختیها» را در اختیار خوانندگان ارجمند قرار می دهیم:

توطئه سوء قصد به جان مدرس

روز هفتم آبان ماه ۱۳۰۵ یعنی درست همان روزی که در سال ۱۳۰۴ به جای ملک الشعراء بهار، واعظ قزوینی مدیر روزنامه نصیحت قزوین را جلو مسجد سپهسالار سربریده بودند، عده ای تروریست مأمور بودند مدرس را ترور کنند. تروریستها چند نفر بودند و مدرس توانست با اغفال کردن آنها جان سالم بدر برد. فقط چند گلوله به دست چپ و یک گلوله به دست راستش اصابت کرد. چگونگی این ترور را ابراهیم خواجه نوری از صفحه ۱۵۹ به بعد کتاب بازیگران عصر طلایی، خوب تشریح کرده است. در زیر از نظر خوانندگان گرامی می گذرد (توضیح بایم داد که نقل این قسمت از نوشته های خواجه نوری دلیل این نیست که تمام مطالب آن کتاب مورد تأیید نگارنده می باشد بلکه پاره ای از نکات آن قابل تردید است که در کتاب «مدرس قهرمان آزادی» بدان اشاره شده است):

«... چندی بعد، موقعی که رضا شاه در املاک اختصاصی مازندران گردش می کرد روز بعد صبح خیلی زود، موقعی که مدرس سحرخیز برای درس گفتن به طرف مسجد سپهسالار می رفت، در کوچه معروف به کوچه سرداری چند نفر غفلتاً حمله کرده و با هفت تیر به او شلیک می کنند. مدرس هیچ وسیله و مجالی برای دفاع از خود نداشت. یک پیرمرد لاغر ضعیفی فقط با یک پیراهن کرباسی یقه چاک و یک عبا و یک عصای کج و کوله در مقابل چند نفر مسلح مصمم مأمور چه می تواند بکند. سوراخی نبود که از او استمداد کند... معذک این مرد عجیب دست و پای خود را گم نکرد. به جای التماس و تضرع که طبیعی غالب اشخاصی است که دچار خطر حتمی شده اند، فوری در صدد چاره برآمد و منحصر راهی که شاید فقط باهوش ترین

و کار آموزده ترین کار آگاهان اسکاتلند یارد ممکن بود پیدا کند، در یک لحظه پیدا کرد و در همان لحظه به موقع اجراء گذاشت.

مدرّس فوری رو به دیوار کرد و عبا را با دو دست بطرف سرخود بلند نمود و زانوان خود را خم کرد بطوری که بدن نحیفش در پائین عبا قرار گرفت و آنجائی را که قاتلین از پشت عبا محلّ قلب و سینه تصوّری کردند جز دو بازوی مدرّس و عبا ی خالی چیز دیگری نبود. نتیجه این عمل ماهرانه و عجیب این شد که از شلیک مفصل جانیان چندین تیربه ساعد و بازوان او اصابت نمود و یکی هم به کتفش خورد و هیچیک خطرناک نشد.

مدرّس افتاد و قاتلین مأموریت خود را انجام یافته تصوّر کردند. از صدای مردم عده ای مأمور حاضر و آماده شهربانی! فوری جمع شدند و آقا را به مریضخانه نظمیّه بردند.

این خبر البته مثل توپ در شهر صدا کرد، و مردم بازار و غیره مثل مورچه هائی که آب در لانه شان ریخته باشند، بیرون آمده به جنب و جوش افتادند و عده ای بطرف مریضخانه و عده ای به طرف منزل علماء منجمله حاجی امام جمعه خوئی ریختند. حاجی امام جمعه در جلو، بازاریان در عقب، بطرف مریضخانه رهسپار شدند. خوشبختانه وقتی رسیدند که علیم الدوله، دکتر مریضخانه می خواست به اصرار سوزن انژکسیون برای تقویت به سید فرو کند!

اولین حرفی که مدرّس به آنها زد این بود که «مطمئن باشید من از این تیر نخواهم مرد زیرا موتم هنوز نرسیده» و بجای اینکه دیگران به او قوت قلب بدهند او با بازوان سوراخ سوراخش بدیگران قوت قلب می داد.

رئیس نظمیّه که البته از این پیش آمد بی خبر بود! و سراسیمه به مریضخانه شتافته بود در ضمن لعنت به مأمورین نالایق و ناماهر خود، اصرار می کرد که نگذارد مجروح را حرکت بدهند و بجای دیگر ببرند. زیرا می ترسید این حرکت برای مزاج آقا بد باشد! و قلب رئوفش نمی توانست مدرّس را باز در حرکت ببیند، دلش می خواست همانطور تحت معالجات علیم الدوله بی حرکت بماند... تا بی حرکت بماند...

ولی امام جمعه فرمان حرکت داد و مردم تخت مدرّس را سردست بلند کرده و همانطور او را به مریضخانه احمدی در خیابان سپه بردند. تمام مدت راه دکتر شیخ (احیاء الدوله) و ملایری و خود امام جمعه و عده زیادی از دوستان مریدان آقا مراقبش بودند.

اعلیحضرت همایونی (!) که مثل سلطان عادل از دور هم مراقب جان مدرّس (!؟) بود از ما نذران تلگراف تقدی در احوالپرسی مدرّس فرستاد و مدرّس در جواب

تلگراف ملوکانه تشکر کرده ضمناً (گویا) نوشته بودند به کوری چشم دشمنان مدرس نمرده است...»

در باره این قسمت از نوشته خواجه نوری مختصر توضیحی باید داده شود: دکتر علیم الدوله همان رئیس بیمارستان شهربانی بود. غالب کسانی که باید معدوم می شدند بوسیله آمبول او هلاک می شدند. از زندانیان معروف، هر کس را که می خواستند بگویند کشته اند، می گفتند فلان... از در علیم الدوله خارج شد یعنی جنازه او را از آن در بردند که اموات را می برند.

بطوری که دکتر محمد خان خلعتبری که در آن موقع در بیمارستان احمدی مشغول بوده برای نگارنده نقل نمود، در اطاق مدرس مشغول پانسمان بودم که سرتیپ محمد درگاهی رئیس نظمی وارد شد و اظهار داشت که «اعلیحضرت همایونی هم اکنون تلگراف کرده و از شما احوالپرسی نموده. مدرس در جواب گفت: «به کوری چشم دشمنان نمرده ام و هنوز زنده هستم.»

دیگر اینکه نقشه ترور که طرح شد رضا شاه عمداً به مازندران مسافرت کرده بود تا آنکه گفته شود ترور مدرس در غیبت و مسافرت شاه بوده و ترور طبیعی و بدون دخالت شهربانی بوده است و موجب سوء ظن نگردد. روزنامه ایران در شماره ۲۲۳۹ مورخ هشتم آبانماه ۱۳۰۵ خبر ترور مدرس را چنین درج کرده بود:

دیروز در ساعت هفت و ربع آقای مدرس به معیت شیخ احمد نامی از منزل خارج و مطابق معمول از کوچه مقابل کوچه میرزا محمود وزیر که پشت مدرسه سپهسالار سر درمی آورد به طرف مدرسه عازم می شوند. در انتهای کوچه و نزدیک مدرسه به دونفر شخص مجهول الهویه مصادف می شوند، یکی از آنها که عبا مشکی بر دوش داشته و دست خود را از آستین عبا بیرون آورده بود با هفت تیر به طرف آقای مدرس حمله می کند. شیخ احمد مچ دست او را گرفته و تیر از بالای سر رد شده در این بین از طرف دیگر صدای شلیک بلند شده و دوسه تیر به بازوی چپ آقای مدرس اصابت کرده مختصر صدمه ای هم به دست راست می رسد.

آقای مدرس به معیت شیخ احمد منزل آقای داور که در همان نزدیکی است رفته و پس از مختصر توقیفی ایشان را از طرف مأمورین پلیس به مریضخانه نظمی می برند. وبعد از نیم ساعت و ششسوی زخمها مجدداً ایشان را به مریضخانه دولتی برده بلافاصله بازوی چپ ایشان را که سخت مجروح و استخوانهایش خرد شده بود عمل نموده و می بندند و راحت می کنند.

بعد از وقوع قضیه بلافاصله امر از طرف مأمورین پلیس تعقیب و یکنفر از ضاربین دستگیر و به نظمیۀ فرستاده می شود از طرف دیگر مدعی العموم بدایت در قضیه مداخله نموده و پس از دستگیری ضارب شیخ احمد که در حین ارتکاب با مشار الیه دست به یخه شده بود به نظمیۀ رفته و شخص دستگیر شده را بین چندین نفر از محبوسین گذاشته و به شیخ احمد می گوید اگر کسی که با او دست به یخه شده بودی میشناسی و در این عده است دستش را گرفته بیرون بیاور. شیخ احمد پس از مختصر مشاهده دست همان شخص دستگیر شده را گرفته بیرون می آورد و می گوید همین بود که حمله کرده تیر خالی کرد.

پس از مختصر استتقات مقدماتی در اداره نظمیۀ از شخص ضارب، معلوم میشود که مشار الیه اسمش عزیز و ۲۲ ساله و نوکر صدیق حضرت بوده است. از طرف مدعی العموم تعقیب قضیه به یکی دوفرد از مستنطقین پیشنهاد و مشار الیه هم رد می نمایند. سپس حاج میرزا یوسف مستنطق تعقیب قضیه را قبول نموده و مختصر تحقیقاتی نموده تشریف می برند! و تایک ساعت به غروب مانده کسی از ایشان اطلاعی پیدا نمی کند که کجا هستند. از طرف اداره نظمیۀ چند نفر مأمور می شوند که آقای مستنطق را پیدا کنند و بیاورند که به تحقیقات خود ادامه داده و حالا که یکی از ضاربین دستگیر شده دیگران را هم تعقیب و دستگیر نمایند. آقای معاون عدلیه و آقای مدعی العموم هم خودشان به اداره نظمیۀ میروند که از نتیجه تحقیقات و عملیات مستنطق مسبوق شوند ولی معلوم نبود مستنطق کجا بود؟! تا غروب دیروز تحقیقات بیشتری نشده بود و اطلاعات مقامات رسمی و غیر رسمی همین بود که فوقاً اشاره شد.

در مریضخانه دولتی

بطوری که در فوق اشاره شد پس از اصابت تیر به آقای مدرس ایشان را اول به مریضخانه نظمیۀ برده بعد به مریضخانه دولتی برده و از طرف آقای دکتر سعید خان لقمان ادهم فوراً تحت عمل گذاشته شد و بازوی راست را هم که مختصر صدمه خورده بود می بندند.

متعاقب انتشار واقعه آقایان علماء و نمایندگان مجلس شورای ملی و وزراء و محترمین به مریضخانه دولتی آمده و کسب اطلاع و احوالپرسی می نمودند وقتی که معلوم شد خطری متوجه نبوده و تنها صدمه به بازو رسیده مراجعت کردند. مقارن



سید حسن مدرس پس از ترور ناقرجام رضاخان در بیمارستان

ظهر هم آقای رئیس محترم مجلس و آقای رئیس الوزراء (مستوفی الممالک) برای عیادت، در مریضخانه حاضر و احوالپرسی نمودند. قربان خاکپای مبارکت شوم، برای سلامتی بستگان و الاحضرت اقدس و مزیدگردیدن بردعاگویان آقای ریاست مقدس مستدعی است که مرخصی تمام محبوسین را از هر طبقه که باشند چه در مرکز و چه در خارج در این روز عید بزرگ اسلامی، عیدی به چاکر عطا فرمائید.

چاکر حسن اجازه داده می شود - شاه

رحم اللهم عشر الماضین

که به مردی جهان سپردندی

راحت جان بندگان خدا

راحت خویشتن شمردندی

سند فوق که به خط و امضای مستوفی الممالک است، نشان دهنده حس انساندوستی و وطنخواهی آن مرحوم است (که رحمت بر آن تربت پاک باد).

وی در تمام مدت زمامداری چون سدی در مقابل اعمال مستبدانه رضا شاه قرار داشت و از زندانی شدن آزادی خواهان و وطنخواهان جلوگیری می کرد.

فقط در دوره زمامداری مستوفی یک نوبت عمل خلاف قانون صورت گرفته که سوء قصد به جان مدرس بوده است، آنهم بطوری که در همین جلد ملاحظه می شود با عکس العمل مستوفی مواجه شده و هنگام طرح سوء قصد در مجلس نمایندگان را تشویق به پیگیری فاجعه نموده است و در خارج هم قصد استعفاء داشته که عده ای از زعمای قوم از استعفا جلوگیری کرده اند و دیگر نظیر این قبیل وقایع در کابینه او بوقوع نپیوسته است.

بسیار بودند کسانی که مورد بغض رضا شاه قرار داشتند و تصمیم به نابودی آنان داشت، ولی تا مستوفی الممالک زنده بود، حتی در ایامی که زمامدار هم نبود، متعرض آنها نشد. به محض آنکه مستوفی درگذشت و پس از یخاک سپاری وی آنان همانجا دستگیر و روانه زندان شدند (با آنکه بعضی از آنها مصونیت پارلمان داشتند) مانند سردار عشایر صولت الدولة قشقائی و دیگران که با فجیع ترین وضع در زندانها هلاک شدند.

ملاقات با آقای مدرس

دیروز ۳ ساعت بعد از ظهر همینکه آقای مدرس پس از مختصر استراحتی حالشان برای پذیرائی مساعد شده بود مدیر اداره به اتفاق مخبر از ایشان ملاقات نمودند. ایشان را در مریضخانه دولتی در اطاق استراحتگاه روی تخت خواب فرخوابانده و دست چپ ایشان را کج گرفته روی یک میز گذاشته بودند. آقای دکتر خلعتبری با یک نفر پرستار مواظب حال مریض بود و پس از احوالپرسی از ایشان سؤال و جواب ذیل رد و بدل گردید:

سؤال : حالت مزاجی حضرتعالی فعلاً چطور است ؟

جواب : حالت مزاجیم فعلاً خوب است و عیبی ندارد.

سؤال : صبح چه ساعتی از منزل حرکت نمودید. و همراهتان کی بود؟

جواب : من همه روزه برای تدریس صبح قبل از آفتاب به مدرسه می روم و امروز هم حسب معمول در همان موقع از منزل حرکت کردم. و شیخ احمد که غالباً همراه من است امروز هم همراه بود.

سؤال : از کدام طرف سابقاً تشریف می بردید و امروز از کدام سمت رفتید؟

جواب : همیشه از کوچه سرداری روبروی کوچه میرزا محمود وزیری می رفتم و امروز هم از همان راه رفتم .

سؤال : در کجا تصادف نمودید.

جواب : نزدیک اوآخر کوچه و چیزی به کوچه پشت مسجد نداشتیم که این تصادف اتفاق افتاد.

سؤال : از جلو حمله کردند یا عقب سر؟

جواب : بعد از آنکه من رد شدم فوراً حمله شد و از عقب سر، تیر خالی کردند؟

سؤال : ملتفت شدید چند نفر بودند؟

جواب : ملتفت نشدم ولی از اطراف بود و معلوم شد دو سه نفر بودند.

سؤال : آنها را دیدید و شناختید و سابقاً دیده بودید؟

جواب : آنها را دیدم ولی سابقاً ندیده بودم و نمی شناختم .

سؤال : گلوله به کجا اصابت کرد؟

جواب : چندین تیر خالی شد، دوتیر به بازوی چپ اصابت کرد و خون خیلی جاری شد. مختصر جراحی هم بدست راستم وارد شد.

س - آیا در همان موقع بود که آژان رسید؟

ج - بلی در همان موقع بود که آژان رسید و با یکی که مشغول فرار بود دست به یخه شد که در همان موقع یکی را دستگیر کردند.

در کتاب «خاندان های حکومتگر ایران» درباره سوء قصد به جان مدرس مطلبی قابل توجه نوشته است و عیناً در زیر نقل می گردد:

«...دستگاه پلیس سردار سپه چند تن را به عنوان مرید مدرس در اطراف مدرس می گمارد که یکی از آنان شیفته اندیشه های پاک مدرس می شود، کار خود را چنان انجام می دهد که با اغفال پلیس جلوسدومات زیاده جان و زندگی مدرس را می گیرد.

این شخص بعداً با نام مستعار (م.ق.ش) تحت عنوان «خاطرات جاسوسی من، من مأمور مدرس بودم» از بسیاری رازها پرده برمیگیرد از آنجمله نقشه تیراندازی بسوی مدرس را می نویسد در این باره چنین شرح می دهد:

«من از مرحوم مدرس موضوع را استفسار کردم گفت به چشم خود دیدم که ادیب السلطنه و یاور محمد علیخان به طرف من تیراندازی کردند و تیر آنها بود که به من اصابت کرد. من از این جمله که یاور محمد علیخان به طرف من تیراندازی کرد خیلی بر آشتم و از روی کمال عصبانیت از منزل مدرس خارج شده مستقیماً سراغ یاور محمد علیخان رفتم و او را نیافتم. تا آنکه روز شنبه در باغ حاج معین الدوله او را ملاقات کردم با نهایت تندی و خشونت به او گفتم تو با آنهمه صمیمیت و آنهمه عهد و پیمان این چه عمل بود که کردی و چرا به من نگفتی؟

یاور محمد علیخان نگذاشت من دنباله مطالب را به او بگویم با خنده تلخی گفت من می دانستم و انتظار آن را داشتم که تو بالاخره این سؤال را از من خواهی کرد. اگر هیچکس نداند تو بخوبی می دانی که من با اسلحه کمری مرغ کوچکی را هدف قرار داده و میزنم و از طرف من به آقابگوبه نشانی اینکه شما در موقع تیراندازی چهار تیر خالی کردم و خودم محلهای تیر را بازدید کردم. دو تیر به بالای درب و دو تیر به پائین درب اصابت کرده و جای آن باقی است و ممکن است الان برویم و جای آنها را معاینه کنیم. راجع به ادیب السلطنه به جرأت می توانم بگویم و قسم بخورم و اطمینان بدهم که درد قدمی خودش شتر را نمی تواند بزند هم چشم درستی ندارد و هم دستش می لرزد تیر اندازی با اسلحه کمری بدنامی اوست.

من از او سؤال کردم تو که میگوئی من او را هدف قرار ندادم ادیب السلطنه نمی تواند او را هدف گیری کند، پس این تیرها از کجابه او اصابت کرده گفت آن تیرها از بالای بام بود که مغز آقا را هدف قرار دادند، آنها مدرس را کشتند ولی خدا او را نکشت...»

انعکاس ترور مدرس در مجلس

پس از ترور مدرس در اولین جلسه رسمی و همچنین جلسه خصوصی موضوع ترور مطرح گشت و حتی تمام وقت یک جلسه رسمی صرف بحث و مذاکره و اعتراض نمایندگان گردید که اگر به مذاکرات این جلسه و جلسات دیگر توجه شود بسیاری مسائل از لابلای کلمات و بیانات نمایندگان فهمیده می شود که چه دستی در این ترور بوده است. مذاکرات این جلسه که روز بعد از وقوع سوء قصد، در مجلس بعمل آمده، به قرار زیر است:

« مجلس نیم ساعت بعد از ظهر روز یکشنبه هشتم آبانماه تشکیل گردید (مکی صص ۲۱۱-۲۰۱)

- آقایان عراقی، یاسائی، بهبهانی، داور، محقق و آقا سید یعقوب هریک شرحی مشعر اظهار تأسف از وقوع سو قصد روز گذشته نسبت به آقای مدرس و علو مقام ایشان از حیث روحانیت سیاست و خدمات ذی قیمت ایشان به مملکت و حکومت ملی و توجه عامه نسبت باین قضیه هائله و لزوم مصونیت نمایندگان ملت و بالاخره عظمت این واقعه و سوء تأثیر این گونه حوادث برای مملکت تقریر و تقاضا نمودند دولت در این خصوص با جدیت تام و تمام و اهتمام فوق العاده و استظهار کامل بتولیت مجلس شورای ملی قضیه راتعقیب و بوسائل قانونی از هیچ نوع اقدام خودداری ننموده منبع منشاء این جنایت کشف و مرتکبین رابه مجازات رسانده تا نظایر این قبیل وقایع در آتیه تجدید نشود.

آقایان وزیر عدلیه و وزیر مالیه نیز شرحی مشعر به تأسف تأثر دولت از وقوع این امر تقریر و اظهار مینمودند از زمان وقوع حادثه قضیه تعقیب مظنونین در تحت استنطاق هستند و دولت از هیچگونه اقدام خودداری نخواهد نمود تا حقیقت واقعه مکشوف و خاطر آقایان نمایندگان محترم از این رهگذر آسوده شود.

آقای رئیس اظهار نمودند بدیهی است این رویه غیر مطلوبه امنیت عمومی و مصونیت نمایندگان و بالاخره قانون اساسی مملکت را که متضمن مصونیت جامعه و افراد نمایندگان است مورد تزلزل قرار میدهد و مقتضی است هیئت دولت با اطمینان و استظهار کامل بمساعدت مجلس شورای ملی قضیه راتعقیب و سرچشمه این موضوع را کشف و مرتکبین رامجازات نموده که دیگر این قبیل فجایع در مملکت روی ندهد.

مشروح مذاکرات مجلس در رابطه ترور مدرس یکشنبه هشتم آبان ماه ۱۳۰۵

مجلس یکربع ساعت بعد از ظهر بریاست آقای تدین تشکیل گردید عراقی - البته خاطر محترم همه آقایان نمایندگان محترم هیئت محترم دولت از قضیه ی دیروز کاملاً مستحضر است. آقای مدرس در موقعی که به مدرسه سپهسالار برای تدریس تشریف میبرده اند مورد حمله یکی دوفرد بی وجدان واقع شده اند و مجروح شده اند. بعدتآن اندازه که من اطلاع دارم دولت هم تاکنون باکمال جدیت مشغول تحقیق و رسیدگی به قضیه بوده و قضیه را دنبال کرده است تا اینکه منبع قضیه کشف شود. ولی غرض بنده از آمدن اینجا و تصدیق آقایان این است که خواستم بدولت که طرف توجه عموم نمایندگانست عرض کنم که مطابق قانون اساسی و کلا مصون از هرگونه تعرض هستند و قوه مجریه در مملکت که عبارت از هیئت دولت باشد باید مطابق قانون اساسی بقدری که میتواند هم از نمایندگان محترم هم از قوانین جاریه مملکت محافظت کند و فعلاً غرضم از این تصدیق این است که خواستم خاطرشان را متذکر شوم که مجلس شورای ملی و آقایان نمایندگان با کمال بی صبری، جداً انتظار و تقاضا دارند از هیئت دولت که هرچه زودتر قضیه را کشف، منبع قضیه را معلوم کنند و هرچه هم به نظر بمبارکشان رسید و هرکس طرف سو ظن شد تعقیب نمایند. ما هم با کمال جدیت همه گونه همراهی و مساعدت خواهیم کرد تا زودتر منشاء قضیه معلوم شود و کشف گردد که قضیه از چه ناحیه واقع شده است (صحیح است)

رییس - آقای یاسائی (اجازه)

یاسائی - تأثر و تأسف فوق العاده که از قضیه هائله دیروز برای نمایندگان محترم و جامعه طهران بلکه جامعه ایران دست داده محتاج به توضیح نیست (صحیح است) آقای مدرس قطع نظر از مقام روحانیت و اجتهاد و اینکه از طراز اول علمای ما بودند بعضی از نمایندگان هستند.

یاسائی - سمت همقطاری با ماداشتند.

بعضی از نمایندگان - دارند.

یاسائی - در مسائل مهمه ی مملکت ایشان یک قدمهای برجسته برداشته اند و هر وقت یک قضایائی پیش آمد میکرده که تصور میرفته است مخالفت با حیات سیاسی این مملکت داشته باشد ایشان برای نوع خودشان در هرگونه مخاطره حاضر بوده اند (صحیح است) زحمات و مشقاتی که در راه تثبیت اصول حکومت ملی کشیده و متحمل

شده اند قابل تردید نیست و ما ها هر یک بنوبه خود فوق العاده متأثر هستیم و تصور میکنم دولت حاضر هم که طرف اعتماد و اطمینان ماهستند، آنها هم فوق العاده متأثر شده اند و اهتمام و مقتضی است برای کشف قضیه منبع فتنه و فساد داریم. چیزیکه لازم است بنده تذکر دهم، این است که چند سال بود اصول ترور بازی در این مملکت به جدیت اعلیحضرت همایونی (!؟) موقوف شده بود و بواسطه مساعی ایشان در زمان ریاست وزراء و در موقع سلطنت بخصوص هیچ گونه از این حوادث سوء به این صورتیکه دیروز اتفاق افتاد، اتفاق نمی افتاد و ما باید سعی کنیم که وضعیت سکونت و آرامش فکری و سیاسی برای مجلس و برای دولت و جامعه محفوظ بماند و اجازه ندهیم از نوبت اشخاص ماجراجوئی نظریات شخصی یا نظریات سیاسی خودشان را بطریق غیر مشروع بخواهند در این مملکت اعمال کنند و یک چیزهایی را که منسوخ شده است، دومرتبه در این مملکت باب کنند (بعضی از نمایندگان - صحیح است) بعلاوه از بدو مشروطه تاکنون در این مملکت سابقه شده است که هر قضیه مهم سیاسی که اتفاق افتاده یا یک قضیه جنائی که محتملاً جنبه سیاسی داشته است به قضاوت رسمی نرسیده است و به قضاوت فردی برگزار شده و هر کس روی احساسات خصوصیت آمیز یا خصومت آمیز خودش یک قضاوتی کرده است و هر قضیه مهمی که پیش آمده است به یک قضاوت رسمی منجر نشده است و ما برای نوبه اول جداً به نام مجلس شورای ملی از آقای رئیس الوزرا و دولت حاضر تقاضا داریم که این قضیه بخصوص را از مجاری قانونی شدیداً وجداناً تعقیب و قضیه را کشف و بمنصه قضایرسانند و مطابق قوانین مملکتی مرتکب را به مجازات برسانند. (جمعی از نمایندگان - صحیح است)

و در اواسط جریان استنطاقی یا بدوی یا آن مراحل را که قبلاً برای استنطاق یا درپارکه بدایت باید طی کند وقفه پیدا نکنند و این قضیه را تا آخرین مرحله قضائی حتی دیوان عالی تمیز برسانند معلوم شود. یک اصل قضائی برای مسائل مهمه در این مملکت مستقر و مستمر است و مثل خیلی از قضایا به قضاوتهای احساساتی طبقات و افراد برگذار نشود و البته دولت همین نظریه را خواهد داشت و ما هم اطمینان کامل بدولت حاضر داشته و داریم انتظار داریم که به سریعترین وسائل اقدامات خودشان را تعقیب و زودتر منبع فساد را کشف کنند به هر کجا هم بخورد و به هر جایی که منتهی شد. مقتضی است که دولت قضیه را تعقیب و از جریان قضیه مجلس شورای ملی را مستحضر و افکار عامه را هم در حال نگرانی و اضطراب نگاه ندارند. رییس آقای بهبهانی (اجازه)

بهبهانی - مطالبی که آقا بیان کردند مطالبی است که البته از نقطه نظر قانون و سیاست و حفظ سیاست و صیانت مملکت و حفظ وکلا و عامه مردم البته همینطور بود که فرمودند و عقیده همه آقایان هم همین بود که بیان کردند ولی باید یک قدری در اینجا باریکتر شد و تصدیق کرد که آقای مدرس یک آدم فوق العاده ایست، یک شخص عادی نیست. زدن مدرس و ترور کردن مدرس را در این مملکت و در این موقع یک مسأله خالی از سیاست نمی شود تلقی کرد (بعضی از نمایندگان - صحیح است) گذشته از اینکه مدرس در عملیات خودش یک آدم فوق العاده است، اعم از وکالت و مقام علمیت و سیاست شخصاً یک عنوانی دارد که در عراق عرب و عجم و کلیه مملکت ایران یک شخصیت و مقامی برای خودش احراز کرده است که امروز محل غبطه همه مسلمین دنیا است و این واقعه یک واقعه ایست آقایان وکلا هم هر یک بنوبه خود در این قضیه اظهار تأثر می کنند و البته هیئت دولت هم در این قضیه اگر بیشتر از آقایان وکلا متأثر نباشند، شاید کمتر متأثر نیستند و البته آنچه شایسته تعقیب باشد کرده اند و قدمهای مقدماتی برداشته شده است ولی این نکته را باید گفت که قریب سی ساعت است از وقوع قضیه می گذرد و دولت هنوز یک راپورت و نتیجه از اقداماتش ندارد که بگوید البته تحقیقاتی که تاکنون شده است در مقدمات بوده است و امیدواریم به زودی کشف قضیه بشود. ولی یک مسأله هست که میخواهم تذکر دهم که آمدن به مجلس و نشستن اینجا و در مطالب دولت و ملت وارد شدن، اینها فرع یک اطمینانی است. امروز این اطمینان برای ما متزلزل است و در این موقع باید عرض کنم که باید هیئت دولت با همراهی که با مجلس اظهار میکند و احساساتی که مجلس نسبت به موقعیت دولت دارد و حقیقتاً هم محل اعتماد همه مجلس است، باید یک جدیت فوق العاده در کشف حقیقت قضیه ابراز کند که مجلس بتواند کاملاً اطمینان پیدا کند که این قضیه تا چند روز دیگر از روی حقیقت انشا الله کشف خواهد شد. البته بنده هم موافقم و عمل را هم باید همینطور تعقیب کرد ولی اگر این اطمینان نباشد و دولت امروز این اطمینان را ندهد بنده تصور میکنم داخل در امور مجلس شدن چندان صلاحیت نداشته باشد یاسائی - با کمال جدیت انجام وظیفه خواهیم کرد این قضیه هم باید تعقیب شود.

اظهارات وزیر عدلیه

البته وظیفه دولت است که در کوچکترین قضیه که از این قبیل اتفاق می افتد تمام مساعی خودش را برای کشف قضیه بذل کند چه رسد به این قضیه بخصوص چه از نقطه نظر دیانت، چه از جنبه علمی و چه از نقطه نظر سیاست یک اهمیت فوق العاده و مخصوص دارد (صحیح است) بدیهی است بمجرد اینکه دولت مطلع شد از این قضیه، اشخاص که صلاحیت داشتند برای تعقیب امر مشغول اقدامات شدند و از دیروز تاکنون آنچه باید اقدامات بشود شده و فعلاً قضیه تحت استتطاق است و البته قضیه که تحت استتطاق است علنی شدنش و زیاد درباب آن حرف زدن شاید صلاح نباشد بنده هیمقدر اطمینان میدهم به آقایان محترم که دولت به هیچ وجه در این قضیه از وظایف خودش کوتاهی نخواهد کرد و با کمال جدیت و تأترفوق العاده که از این قضیه برای دولت حاصل شده است، اقدامات خودش را تعقیب خواهد کرد و امیدواری کامل دارد که انشاءالله قضیه کشف و خاطر آقایان نمایندگان محترم از این رهگذر آسوده شود.

جمعی از نمایندگان انشاءالله
رئیس - آقای داور (اجازه)

نطق داور

بنده همانطوری که در جلسه خصوصی به عرض آقایان رساندم، مسأله یک مسأله ایست که بدون استثنا هر وکیلی با وکیل دیگر که در این باب دارای یک عقیده است و اتفاق مجلس در این است که اگر باب این گونه اعمال و این رویه ها دو مرتبه در این مملکت تجدید شود واقعاً بدون اغراق و مبالغه برای استقلال مملکت یک لطمات و صدمات بزرگی تهیه میکند. مملکت ایران چند سالی است داخل در اصول حکومت ملی شده است و چند سالی است که ما صحبت در اصول حکومت ملی می کنیم ولی متأسفانه و بدبختانه نمی توانیم بگوییم که هنوز حکومت ملی به معنای تام و تمام خودش در تمام مملکت ریشه دوانده است، یک چیز تازه و نوی است. بنابراین بیش از هر چیزی باید راجع به این مسأله و راجع به موضوع حکومت ملی مراقبت داشته باشیم و اصول آنرا حفظ کنیم و یک از برجسته ترین اصول این است که وکیل مجلس

باید آزاد باشد و مطمئن باشد و بتواند آزادانه هر چه به نظرش می رسد بگوید و هر رویه را که مصلحت میدانند تعقیب کند و اگر بنا باشد این اصل تزلزل برش وارد آید آن وقت دیگر حکومت ملی معنی ندارد. (نمایندگان صحیح است)

متأسفانه در چند سال پیش وقتی که تازه جریانات انقلابی در این مملکت پیش آمده بود یک اشخاصی بین خودشان قراری میدادند، یعنی چهار پنج نفر این طور خودشان راقدر و ذی حق میدانستند که راجع به رویه سیاسی و عقیده سیاسی دیگران اظهار عقیده کنند مثلاً وجود یک کسی را غیر لازم بدانند یا یک کسی را مستحق اعدام بدانند و بعد هم یک اشخاص بی وجدان و بی دیانتی را وادار کنند که بروند و یک اشخاصی را به قتل برسانند. ولی معلوم بود که بالاخره این حرکات چگونه مملکت را متزلزل میکرد و چه خطرانی داشت و بحمدالله این اواخر میدیدیم از این مسأله یواش یواش خبری نیست و اوضاع یک اوضاعی است که میتوان گفت یک وکیلی به آزادی میتواند عقیده خودش را بگوید و ماها هر کدام هر رویه که داریم و هر عقیده که داشتیم و بالاخره اظهار عقاید سیاسی زد و خوردهای سیاسی از هر طرف به هر شکل می شد. ولی هر چه میشد، دیگر از این صحبت ها و از این شوخیها و بازیها در بین نبود. ولی دیروز بدبختانه نسبت به یکی از میرزترین وکلای این مملکت این اتفاق که آقایان خبر دارند افتاد و همان طور که آقایان محترم بیان کردند این رانمی توان یک مسأله عادی تلقی کرد. زیرا شخص آقای مدرس اختلاف معامله و ملکی و از این قبیل مسائل با کسی پیدا نکرده بودند که طرفشان بخواهد این طور خوش مزه گی ها بکنند. پس این مسأله بدون نظریه سیاسی نبوده و نظریه در کار بوده که خواسته اند با یک طریق غیر مشروعی همچو عملی را مرتکب شوند و بالاخره بنده و جنابعالی همه باید بدانیم که این نظرها از کجا ناشی شده و بکجا میرود و دنباله اش بکجا خواهد کشید در ممالک آزاد دنیا اگر یک وقتی این مسائل بشکل عادی اتفاق بیفتد، جزو مسائل عادی محسوب است. ولی گاهی ممکن است صورت خاصی پیدا کند، آنوقت است که مردم خیلی متوجه به او هستند و آنرا به شکل غیر عادی تلقی می کنند.

البته آقایان از قضیه ی شخصی که عرض میکنم موسوم به دریفوس مسبقند که در چند سال قبل در مملکت فرانسه یک اتفاقی افتاد و چون پای اشخاص مهمی در کار بود آمدند و این شخص را مظنون و متهم کردند و آن بدبخت را محکوم کردند و رفت پی کارش، تا بعد یواش یواش مطالب کشف شد که قضیه اینطور نبوده و مطالب جای دیگر بوده و باید تازه شروع کنند چندین سال مملکت فرانسه متشنج بود و بالاخره گفتند باید حقیقت را کشف کرد چر این کار را کردند، برای این که قضیه در سر یک مسائل اصولی

و اساسی بوده، زیرا قضات یک مملکتی نمی بایستی همدستی کنند بایک دولتی یا با یک اشخاص مؤثری و آنوقت پای یک بیگناهی را بکشند میان او را متهم و محکوم کنند. برای اینکه «ایز» گم کرده باشند، ما بعد از چندی که تازه خیال میکردیم یک نفس راحتی کشیدیم، دیروز نسبت یکی از معروفترین رجال سیاسی و وکلای مجلس یعنی یک سید پیرمرد مجتهد این اتفاق افتاد، در این کار باید یک قدری بیشتر دقت کرد و بدون تعارف باید در اینکار اقدام جدی کرد و بنده چه خودم چه سایر رفا که در اینجا صحبت کردیم، نخواستیم بدولت یک فشارهایی وارد آورده باشیم خیر این مقصود نبوده است. دولت طرف اعتماد اکثریت مجلس است و مخصوصاً در این قضیه طرف اعتماد همه است.

بنا بر این باید در این قضیه چشمشان را باز کنند و عینک هم بزنند و به اینکار اقدام کنند و عقیده بنده پس از اینکه درست دقت کردند، بهر کس سوءظنشان رفت و بهر مقام که این قضیه منتسب شده، باید بدون ملاحظه و بااطمینان به اینکه تمام افراد مجلس بلا استثنا منتهی درجه مساعدت و همراهی را بادولت خواهد داشت، اقدام کنند و قضیه را تحت تعقیب دارند، معلوم نمایند که این کانون فساد از کجا بوده و دنباله اش چه خیال داشته اند و میخواستند اند چه بکنند. تا هم قضیه بر همه معلوم و مبرهن شود، هم از این لوطی بازیها جلوگیری شود تا دیگر نظایر آن در این مملکت معمول نشود بعضی از نمایندگان - مذاکرات کافی است

رییس - آقای محقق (اجازه)

محقق - بنده خیلی متأسفم که قضیه به این بزرگی واقع شده و آقایان میفرمایند مذاکرات کافی است، بنده از جمله اشخاصی هستم که اعتقاد نداشتم امروز مجلس علنی شود و از جمله کسانی هستم که قضیه دیروز را یک فاجعه بزرگی برای ایران و اسلام میدانم و این قضیه را یک مطلب مهمی میشمارم و مثل همه آقایانی که در خارج می بینیم که خیلی متأثر و متأسفند و مثل این است در آتش می سوزند و آرام نمی نشینند. بنده هم خیلی متأسفم البته همه آقایان میدانند که مدرس بودن کار کوچکی نیست، یک وکیل محترم ایرانی که تمام اشخاصی که با او هم عقیده هستند و تمام اشخاصی که با او هم عقیده نیستند، میدانند که او به این مملکت علاقه مند بود و استقلال طلب بود و دلسوز زحمت کش ایران بود و در ادوار گذشته ما میدیدیم که این آدم چه قدر صدمه دید و زیر بار صدمات و مشقات میرفت. بنده حرفی ندارم که آقایان هر روز هم به مجلس تشریف بیاورند ولی مراقب باشند که ببینند دولت چه اقدامی میکند. البته وظیفه دولت این است که ریشه این مطلب را بدست بیاورد، زدن مدرس، زدن

دونفر کاسب، نزاع کردن دونفر آدم عادی باهم نیست. دولت باید ریشه این مسئله را بدست بیاورد تا ببیند بکجا میرسد. تمام وکلا باید برای مجازات کردن ولو بهر جا که منتهی بشود، حاضر بشوند. پس بنده از آقایان خواهش میکنم همینطور که دیدیم در مجلس خصوصی هیئت محترم دولت جدیت دارند، آقایانهم باید جدیت بخرج بدهند و این یک هفته را تشریف بیاورند، ولی اعتقاد ندارم که این یک هفته چیزی گفته شود، تا مسئله کشف و خاطر آقایان راحت شود.

رییس - آقای آقا سید یعقوب (اجازه)

آقا سید یعقوب - آنچه که بنده از احوال نمایندگان در دنیا دیده ام این است که نماینده های هر مجلس آئینه احساسات و افکار آن ملت است. یعنی احساسات و افکار ملت را در مجلس علنی بیان کنند و قوه مجریه که مأمور اجرای قانون است حاضر میشود که افکار و احساسات ملت را که اظهار می کنند بشنود. بنده که با عده ای از آقایان از مقام محترم ریاست استدعا کردیم که به هیئت دولت اطلاع بدهند که امروز تشریف بیاورند برای این بود که بآنها بگوییم احساسات ملی ایران امروز جریحه دار است، ملت ایران توسط نمایندگان خودش امروز احساسات خود را بشما ها بیان میکند، امروز احساسات ملت ایران بواسطه حرکت فوق العاده که در مرکز مملکت واقع شده است، جریحه دار شده است. مردن کشته شدن یا فلانکس مرد یا کشته شد، اینها از امورات عادی است. ولی یک همچو قضیائی که اتفاق می افتد به حیثیت مقامات یک ملتی صدمه وارد میاورد. ملاحظه بفرمایید وقتی که به تاریخ نظر کنیم می بینیم در ممالک بزرگ دنیا و تمام جنگهای بزرگ دنیا، برای خاطر ریشه ملیت یک ملتی بوده یا برای ریشه مذهب یک ملتی بوده است. همانطور که در جلسه خصوصی عرض کردم بنده کاملاً مطمئن هستم که این هیئت دولت و این آقای رئیس الوزرا، مخصوصاً آقای رئیس الوزرا به آقای مدرس ارادت داشتند. همین طور آقایان وزرا آقای مدرس یک پیرمردی است از طراز اول علما و مقام اجتهاد را دارد، تمام ماها دارای مذهب جعفری هستیم، مذهب مابین است (نا مال الحوادث الواقعة نفاع رجوعا فیها الی روات حدیثنا) مدرس را اینطور تشخیص دادیم که در مواقع سخت بایشان رجوع کنیم. این عقیده مذهبی ماست، وزرای ما هم که مسلمان هستند بنابراین، این عقیده مذهبی ایشان است. مجلس خواست بدولت بگوید که ما آئینه انعکاس احساسات ملت تهرانیم. بنده خودم در شمیران بودم، وقتی آمدم رفتم بمریضخانه دیدم فوج فوج دسته دسته چه از طبقات علما و چه از طبقات خودمان چه از طبقات دیگر با یک حال انکسار و تضرع و قلب شکسته بقدری این مسئله را بنحو نفرت نگاه میکردند که میخواهم

بگویم مثل روز عاشورا برای ملت تهران بود. یک ملتی که برای حفظ مقامات و قوهٔ تقنینیهٔ خودش اینطور فداکاری میکند، البته باید تصدیق کرد که ملت ایران ملت چیز فهم حساسی است و در یک جاهایی که به حیثیت او برمیخورد از پا نمی نشیند تا به مقصود خودش برسد. مجلس شورای ملی هم بانهایت نفرت و انزجار این حرکت رذیل و کثیف را نگاه میکند و این حرکت را خارج از مقام انسانیت میداند. دیگر اینکه ما بنام ملت ایران بنام ملت اسلام بدولت میگوییم که این مساله را یک مسئلهٔ فوق العاده تلقی کند و زودتر هم به مجلس راپرت بدهد تا اینکه ملت ایران از این نگرانی بیرون بیایند.

اظهارات وزیر مالیه

بدیهی است که هر یک از افراد نمایندگان در این قضیه تأثرات فوق العاده دارند و همهٔ آقایان هم شاید بدانند که هیئت دولت در این قضیه فاجعه که اتفاق افتاده است، اگر بیشتر از آقایان یا بقدر آقایان متأثر نباشد کمتر نیست. این مسئله راهمه میدانند که بزرگترین مسائلی که در یک مملکت باید رعایت و حفظ شود حفظ امنیت است و یکی از مسائلی که در تمام دنیا به آن بچشم نفرت نگاه میکنند، مسئلهٔ تروریسمی است و مسئلهٔ تروریسمی هم اگر نسبت بیک شخصی خارج از مقام روحانیت یا مقام نمایندگی مجلس شورای ملی هم اتفاق میافتاد بر هیئت دولت مسلم بود که باید این مسئله را جداً تعقیب کند و طوری کند که نظائر آن اتفاق نیفتد. خصوصاً که این قضیه نسبت به آقای مدرس اتفاق افتاده که علاوه بر مقامات علمی و سیادت آقای مدرس و طراز اول بودن جزو نمایندگان محترم مجلس هم بوده اند و همیشه یکی از مسائلی که ملت ایران در تمام مدت ادوار اخیر خودش یعنی در ایام مشروطیت رعایت کرده بود، این بود که در همهٔ قضایایی که واقع میشد، نسبت بمقام نمایندگی مصونیت کاملاً محفوظ بود. بنابراین نسبت بیک شخص محترمی که دارای این مقام بود و این اتفاق افتاده است. بلاشبهه از دقیقهٔ اولی که باطلاع هیئت وزرا رسید، همگی متأثر و در کمال جدیت مسئله را تعقیب کردند که ریشه و حقیقت قضیه کشف شود و نظائر این واقعه دیگر در مملکت تجدید نشود و واقعاً برای ملتی اسباب سرشکستگی نباشد. بنده تصور میکنم که آقایان نمایندگان محترم باید مطمئن باشند و هیچ این مسئله اسباب تزلزل فکر آنها نباشند و هیئت دولت دقیقه ای در اینکار فروگذار نکرده و نخواهند کرد تا حقیقت واقعه مکشوف و نتیجهٔ مطلوبه بدست آید و برای آقایان نمایندگان هم حقیقت واقعه مکشوف گردد تا انشاءالله این سرشکستگی از ملت ایران مرتفع شود.

بیانات رئیس مجلس

در خاتمه اجازه می‌خواهم چند جمله بعرض مجلس محترم برسانم. البته همه آقایان تصدیق می‌فرمایند که این رویه غیر مطلوبه امنیت عمومی را کاملاً متزلزل میکند (نمایندگان صحیح است) و بعلاوه مصونیت نمایندگان مجلس و بالنتیجه قانون اساسی ما را که متضمن مصونیت جامعه و مصونیت نمایندگان قانون و مصونیت نمایندگان است، مورد تزلزل قرار میدهد. با اجازه آقایان و اجازه مجلس به هیئت محترم دولت عرض میکنم که مجلس حاضر است همه گونه تقویت و تأیید از دولت حاضر برای کشف این قضیه بکند. (نمایندگان صحیح است) بنابراین، اینکه تجدید نظر نشود و اینطور فجایع در مملکت حکمفرما نگردد. دولت حاضر با کمال قوت قلب و اطمینان خاطر باید این موضوع را تعقیب و منبع و سرچشمه این موضوع را کشف و تمام اشخاصی که مرتکب یا شریک جرم یا دخیل بوده اند در مقامات صالحه تعقب و مجازات شوند. بنابراین تصور میکنم برای هیئت دولت هم نگرانی نباشد و با کمال قوت قلب باید این قضیه را تعقیب بکند. اگر اجازه بدهید دیگر به این مذاکرات خاتمه بدهیم (بعضی از نمایندگان صحیح است)

سوء قصد به آقای مدرس

از اخبار رویتر - ۳۱ اکتبر ۱۹۲۶

«طهران ۳۰ - مدرس که یکی از اعضاء مهم مجلس ایران است امروز صبح زود در موقعی که از خانه خود خارج شده بود از طرف کسی که تاکنون هویت او معلوم نشده است مورد حمله و تهاجم واقع گردید شخص مهاجم پنج تیر ششلول شلیک کرده و دو دست مدرس را مجروح ساخت. پلیسی که سعی کرد شخص قاتل را دستگیر کند بنوبه خود مضروب و مقتول گردید. ضارب دستگیر شده علت حمله تاکنون معلوم نشده است و مردم خیلی در حال هیجان هستند.

خبر بعد: از قرار معلوم سه نفر به مدرس حمله کرده بودند که دو نفر از آنها تا حال دستگیر شده اند مدرس را بدواً به مریضخانه نظمیه برده و از آنجا به مریضخانه دولتی انتقال دادند و چند نفر از اطباء جراحات او را بستند. استخوان بازوی چپ مدرس خرد شده و دست راست او هم مجروح گردیده است ولی حالت مزاجی او رضایتبخش

است. کلیهٔ اعضاء کابینه و نمایندگان مجلس و علما شخصاً به عیادت اورفته تحقیقات به عمل آورده مدرس چنین اظهار می دارد که ضاربین خود را می شناسد. علاوه بر پلیس که مقتول گردیده است یکی از دوستان مدرس که همراه او بود و همچنین یک نفر کاسب مجروح گردیده اند.»

جلسهٔ دوم مجلس دربارهٔ سوءقصد

روز سه شنبه ۱۰ آبانماه ۱۳۰۵ مجلس دوساعت قبل از ظهر رسمیت یافت و در این جلسه هم شدیداً به ترور مدرس اعتراض شد و هیئت دولت را خواستند تا در اطراف سوءقصد توضیحات بدهد و بگوید نتیجهٔ تحقیقات به کجا انجامیده است. پرواضح است که هر چه نمایندگان داد و فریاد کردند به جایی نرسید و به قول یغمای جندقی: آنچه البته بجائی نرسد فریاد است. وقتی رئیس مملکت یعنی رضا شاه به رئیس شهربانی دستور ترور را صادر کرده باشد با آنکه رئیس دولت یعنی مستوفی الممالک از دوستان مدرس و مخالف ترور هم باشد نتیجهٔ رسیدگی به جایی نخواهد رسید.

نخستین نماینده ای که در بارهٔ سوءقصد به ایراد سخن پرداخت حاج آقا اسمعیل عراقی نمایندهٔ اراک و یکی از افراد طرفدار مدرس بود که بعداً خودش بطوری که مشهور بود هنگامی که دوره های بعد نمایندهٔ مجلس بود به شهربانی احضار و بوسیله ای مسموم و به محض آنکه به منزل رسید فوت کرد.

عراقی در این جلسه چنین گفت: ... آقایان نمایندگان هر کدام نسبت به امور جاریه اعتراضاتی دارند، در صورتی که بنده می خواهم در تعقیب عرایض روز گذشتهٔ خودم عرض کنم که اول باید نسبت به این قضیه اقدام کرد بعد در سایر قضایا دید چه میشود. چند روز قبل فاجعهٔ مهمی واقع شد، این واقعه را بنده نمی توانم یک واقعهٔ عادی تلقی کنم. مدرس یکی از وکلای عادی نبود ایشان کسی هستند که برای حفظ استقلال مملکت همیشه سینهٔ خود را سپر بلا قرار داده اند. (صحیح است) حالا یک همچو قضیه نسبت بایشان واقع شده است بنده می بینم دولت باینکه آن روز خیلی خیلی با کمال پاکیزگی بما میگفت که خیر من مشغول تهیهٔ مقدمات و کشف موضوع هستم. ولی از آن روز تا بحال هنوز از طرف دولت اطلاعی بما نرسیده که چه کرده اند؟ و چه تحقیقاتی نسبت باین قضیه بعمل آورده اند؟ آیا ضارب کشف شده؟ آیا استنطاقات او معلوم شده یانه؟ وقتی مجلس شورای ملی یک چیزی را از هیئت

دولت می خواهد، دولت نباید اینقدر مسامحه کرده باشد و جواب ندهد! بنده عقیده دارم که باز دولت را بخواهند و از دولت بپرسند که در این دوسه روزه چه کرده است و تا این قضیه کشف نشده است بنده تصور می کنم که آقایان نتوانند بایک اطمینان خاطری به سایرکارها رسیدگی نمایند.

سپس محمد علی بامداد چنین گفت

« قیل از عرض عرایض خودم از آقای عراقی تشکرمی کنم که در این خصوص مجدداً تذکر دادند امروز چهار روز از واقعه می گذرد و از هر کس در این خصوص چیزی پرسیدیم اظهار بی اطلاعی کرد. این مسأله بنده را وادار کرد که مجدداً تذکر داده عرض کنم که اگر قضیه همینطور بماند مطابق سوابق موجوده رفته رفته حرارتها کم شده و از بین می رود و کم کم خواهند گفت حالا که آقای مدرس حالشان خوب است و خطری ندارند دیگر اهمیتی ندارد. در دوره قبل یکی دونفر وکیل راکتک زدند. و تعقیب نشد حالا هم چنین قضیه اتفاق افتاده است. بنده نمی خواهم از مقامات آقای مدرس عرض کنم، عرض بنده این است که ما باید پیش خودمان حساب کنیم و ببینیم قضیه چه بوده است، مدرس کسی را شته بود و قصاص نشده بود که در عوض آن مبادرت به چنین اقدامی شود؟ خانواده کسی را از هستی ساقط کرده بود؟ اینها که نبود پس چه بوده؟ بنده پیش خود حساب کردم دیدم مدرس صراحت لهجه و یک شجاعت ادبی دارد. مدرس اگر به چیزی عقیده پیدا کرد می گوید. مدرس یک دل دارد و یک زبان و این خصلت البته برای مملکت یک منافی دارد. اصل استفاده یک مملکت و ملت از وکیل در همین جا است که وکیل و نماینده یک ملتی بتواند حرف خود را بزند. در دنیا پس از مطالعات زیاد اصل مصونیت نماینده را از همین لحاظ قبول کرده اند. مدرس این صفت را داشت و این صفت و خصلت مدرس است که مورد حمله شده است. بنابراین اصل آزادی عقیده مورد حمله شده است. در موقعی که مدرس یک سید جلیل و پیر مرد عالمی است مورد حمله شود. من که چیزی نیستم چگونه می توانم مطمئن باشم و عقاید خود را آزادانه در مصلحت مملکت اظهار دارم؟ بنده از آقایان نمایندگان محترم باز می خواهم استدعا کنم که سرد نشوند و قضیه را تعقیب کنند، حتی اگر آقایان اجازه بدهند و موافقت بفرمایند مطابق اصل ۳۳ قانون اساسی که مجلس در تمام کارها باید نظر داشته باشد از خود مجلس چند نفر انتخاب شوند و همین نظارت را اعمال بکنند و قضیه را تعقیب و نظارت کنند و به دولت

تذکر بدهند که اگر نباشد اصل مصونیت از بین برود دیگر مشروطیت موضوعی نخواهد داشت (نمایندگان - صحیح است)

رئیس - اگر آقایان اجازه می دهند به آقای رئیس الوزراء و آقایان وزراء اطلاع داده شود که در مجلس حاضر شوند (نمایندگان - صحیح است)

پس از چند فقره کارهای جاری تنفس داده شد مجدداً مجلس نیم ساعت بعد از ظهر تشکیل گردید و رئیس الوزراء وعده ای از وزراء در جلسه حضور یافتند و در باره سوء قصد بدین شرح مذاکراتی به عمل آمد:

رئیس - در نتیجه مذاکرات قبل از تنفس به آقای رئیس الوزراء و آقایان وزراء اطلاع داده شد که در جلسه علنی مجلس شورای ملی حضور بیابند که اگر آقایان مایل هستند اقدامات دولت را نسبت به کشف قضیه هالکه بشنوند، سئوالی دارند بکنند که آقایان جواب بدهند.

فاطمی - بنده سه روز قبل در جلسه خصوصی در موقعی که هیئت محترم دولت حضور داشتند عرایضی کردم منتظر بودم برای لاقل جلسه امروز در نتیجه جدیتی که قطع داشتم هیئت محترم دولت در این موضوع دارند و سرعت عملی که در سایر قسمتها قبلاً از نظمیته دیده بودم راجع بسر قتهای مهم و مشکلی که در این شهر پیش میاید و با یک عجله و دقتی کشف میشد. یک چنین قضیه مهمی که بنده میتوانم عرض کنم که در درجه اول اهمیت است، نتیجه اقدامات خود را در مجلس اظهار نمایند. آقای مدرس اگر اینجاهد تیر تروری واقع شدند اولاً خود ایشان البته چندین جنبه دارند؛ از جنبه های مختلف دیانتی و شخصیت و وکالت که خودشان دارند. در این موضوع بنده میتوانم عرض کنم که در حقیقت مجلس شورای ملی هدف تیر واقع شده است نه شخص آقای مدرس. (بعضی نمایندگان - صحیح است)

تاکنون مناسفانه بنده این قضیه را یک طوری می بینیم که مثل خیلی قضایای عادی کوچک فرض شده و هیچ آثاری از کشف قضیه نمی بینیم. در خارج هم یک انتشاراتی هست و یک حرفهائی زده میشود که آنها را هم بنده چون سند ندارم، نمی توانم عرض کنم. مثلاً شنیده ام میگویند بین مستنطقین عدلیه و نظمیته اختلاف نظر هست اگر هست تکلیف دولت است که رفع این اختلاف نظر را بکند که قضیه در هر حال به جریان خود بیفتد و اگر نیست، چرا تا به حال هیچ دلیلی برای کشف قضیه بدست نیامده؟ و باز بنده میخواهم عرض کنم که برای دولت تحقیقات و تقیصات و هر اقدام دیگری که بخواهد راجع به این موضوع بکند هیچ موقعی بهتر از حالا نیست، چون هیئت دولت جدیت لازمه را در این موضوع دارند. مجلس شورای ملی هم

باتفاق کلمه حتی یک چند نفری هم که در مجلس شورای ملی بودند و یکی از آنها خود بنده بودم که نسبت به سایر امورات دولت ممتنع بودیم، مخصوصاً آنروز در جلسه خصوصی عرض کردم حالا هم در جلسه علنی عرض می‌کنم که آن امتناع خودم را برداشتم همه یک جهت و یک کلمه عموماً متفق هستیم در تقویب بدولت برای کشف این جنایت از آنطرف هم البته از دولت انتظاراتی داریم و انتظارات ما این است که دولت با تمام قوای خود سعی نماید و هر چه زودتر کشف این توطئه بشود چرا؟ برای اینکه ماها هم که شریک و رفیق سیاسی مدرس هستیم، همه ما مطابق عقیده ایشان عقیده داریم و تصور نمی‌کنم ایشان یک عقیده داشته باشند که ما نداشته باشیم اگر چه در مسائل جاری عادی همیشه ممکن است اختلاف نظر باشد. ولی در آن اصلی که هست و همه معتقد هستیم آقای مدرس همان عقیده را دارند که بنده دارم و بنده هم همان عقیده را دارم که آقای مدرس دارند. پس به این جهت باید یک طوری باشد که برای ماها هم آزادی باشد که بتوانیم اظهار عقیده کنیم و اصلاً با آمدن به مجلس شورای ملی هم مخالف هستیم و با کمال صراحت اینجا عرض میکنم بنده بعقیده خودم (آقایان را شریک نمی‌گیرم، خودم شخصاً عرض میکنم که اگر دولت تا سه روز دیگر این قضیه را کشف نکرد، بنده دیگر در مجلس شورای ملی حاضر نمی‌شوم و تمام افکار عمومی را هم شاهد میگیرم که بچه دلیل بنده در مجلس حاضر نمی‌شوم و اینهم آخرین عرض بنده خواهد بود و اگر تا سه روز دیگر هم از بنده کسی چیزی نبیند یعنی در این موضوع عرضی نخواهم کرد و بنده دیگر هم حاضر نخواهم شد و به اصفهان اطلاع میدهم که بجای بنده یکنفر دیگر را معین نمایند.

رئیس آقای بهبهانی (اجازه)

بهبهانی - در مذاکراتی که امروز در مجلس قبل از دستور می‌شد، یکی از نمایندگان محترم در اول فرمایشاتشان فرمودند (که من عقیده ام این است که مذاکرات قبل از دستور اثری ندارد!) بنده کم کم دارم اعتقاد پیدا میکنم که مذاکرات دستوری هم اثر ندارد. برای اینکه در جلسه گذشته بطوری مسئله واقعه نسبت به مدرس تهییج کرده بود مجلس و جامعه را تهییج کرده بود، مجلس که به کلی صحبت‌های راجع بدستور را کنار گذاشتند و این صحبت را دستور قرار دادند و با کمال بی‌صبری از طرف هریک از آقایان نمایندگان چه آنهایی که صحبت کردند و چه آنهایی که صحبت آنها را تصدیق میکردند یک بی‌صبری فوق العاده راجع به کشف این جنایت که نسبت به مدرس واقع شده است نشان داده می‌شد. البته بنده با آن وضعیتی که در آنروز دیدم و با آن تنهایی که در خود هیئت دولت دیدم و بخصوص مذاکراتی که آقای وزیر ما لیه

فرمودند. بنده منتظر بودم که امروز قبل از دستور و قبل از جلسه رسمی مجلس آقایان وزرا خودشان حاضر شوند و اقدامات جدی که در این باب کرده اند و یک کشفیاتی که در اطراف این کار در نظر گرفته اند یا در این مجلس یا در جلسه خصوصی و اگر واقعا هم مطلب خیلی سری بود ممکن بود مجلس سری تقاضا نمایند و در آنجا مذاکره نمایند. ولی متأسفانه می بینم آقایان وزرا امروز را مثل روز قبل از وقوع قضیه قصور فرموده هیچ توجه به این همه اصرارهای آقایان و کلا و این تشنجی که امروز در جامعه طهران بلکه در جامعه ایران هست ترتیب اثری نداده اند؟! بنده غرضم اعتراض نیست، غرضم این است که بزرگی مطلب و اهمیت قضیه را بازتانیاً و مکرراً بنظر آقایان برسانم و هم عرض کنم که آقایان خوب بود بیشتر از این و بهتر از این در قضیه وارد شده باشند و یک قدری خاطر و کلا و نمایندگان مجلس شورای ملی بلکه جامعه مردم را یک تسکینی به عملیات خودشان داده باشند و از این تشریف نیاوردن و مذاکره نکردن بنده همچو تصور کردم که شاید هنوز یک اقدامات کافیه در این باب نکرده اند؟ علاوه بر این بعضی مسموعات هم هست که آن مسموعات بیشتر اسباب تزلزل خاطر عموم را فراهم میکند. بنده آن مسموعات را نمی خواهم عرض کنم، زیرا تصور میکنم اگر مسموعاتی هست بنده تنها نشنیده ام همه شنیده اند فقط یک قسمت از آن مسموعات را عرض میکنم و تصور میکنم چون این قسمت عمده است باید آقایان وزرا در این باب یک توضیحی بدهند و آن این است که چون جامعه خودشان نمی توانند در جمع امور اطلاعاتی پیدا کنند، مگر بوسیله روزنامه متأسفانه غدغن شده است. روزنامه جات در این خصوص چیزی ننویسند. در صورتی که اگر باید جلب نظریات مردم بشود و مردم هم از قضایا مطلع بشوند، باید روزنامه جات در این باب چیز بنویسند و اقدامات دولت هم باید بتوسط جرائد منتشر بشود تا عامه از وقایع مستحضر شوند و چنانچه بنده دیروز و امروز در جبهه افراد مردم ملاحظه میکنم (از بازاری و عمومی) می بینیم واقعا یک موجبات تأثری در آنها فراهم شده است و این تأثر را نمی توانم حمل بر کسالت آقای مدرس بکنم برای اینکه آقای مدرس بحمدالله حال مزاجیشان خیلی بهتر شده است. امروز هم خبری نشده است که پریروز واقع نشده باشد پس تصور میکنم این انتشار است. (البته وقوع این انتشارات در بین مردم خوب نیست) و یک قدری طول مدت عدم معلومیت نتیجه مردم را بحال تأسف انداخته و متأثر کرده است از آن طرف هم جرائد در این باب چیزی نمی نویسند که مردم نتیجه اقدامات دولت را بدانند؟! چون بنده نمی دانم حقیقتاً جرائد سانسور شده است یا خودشان نمی نویسند!؟

والبتّه اگر چیزی هست آقایان وزرا بهتر میدانند خواهند فرمود در هر صورت مسئول این مملکت آقایان وزرا هستند و بواسطه آن شدت علاقه مندی که مجلس شورای ملی مخصوصاً در این قضیه ابراز کرده و واقعاً اظهار یک احساساتی نسبت بدولت میکردند. بنده تصور میکنم این مسئولیت، متوجه دولت است و دولت باید پیش از همه چیز در صدد این باشد که زودتر یک نتیجه بدست بیاورد و مردم را مطلع بکند. متأسفانه یا هنوز اقدامی نشده یا ما را مطلع نکرده اند در جلسه گذشته مجلس چه در جلسه خصوصی و چه در جلسه علنی اینجا عنوان شد که دولت هروسيله برای کشف این قضیه دارد، باید اعمال کند و مجلس باتمام قوا برای موافقت با دولت حاضر است. من تصور نمی کنم در هیچ مواقعی یک مجلس شورای ملی یک چنین کلمه جامع و یک همچو موقعی کی مجلس شورای ملی یک چنین ویک همچو اختیارات تامه بدولت داده باشد دولت چه میخواهد، منتظر چیست، چطور میشود تصور کرد که یک دولتی با یک اختیارات محرزه ویک وسائل مبسوطه از قبیل نظمیّه و غیره داشته باشد و بگوید تاکنون من در این قضیه نظری ندارم و چیزی نتوانسته ام کشف کنم. آقای فاطمی فرمودند من تاسه روز دیگر منتظر میشوم و اگر در ظرف این سه روز نتیجه حاصل نشد دیگر به مجلس نخواهم آمد! البتّه این فرمایش آقای فاطمی از روی احساسات و از روی شدت تأثر است ولی بنده عرض میکنم از طرف خودم و سایر آقایان نمایندگان بایستی به هیئت دولت عرض شود که ما امروز و فردا و هر دقیقه منتظریم نتیجه امر معلوم شود، اما اگر هم نشد بنده تصور میکنم که بایستی آقای فاطمی در این باب موافقت بفرمایند و جدیدت کنند تا بفهمیم موانع چیست که موانع را از بین برداریم و مجلس هم بحال خود باقی بوده و امنیت هم بحال آزادی بماند و الا بنده که کنار رفتم یا آقای فاطمی کنار رفتند، بالاخره باید این کرسیهای مجلس را یک اشخاصی اشغال نمایند و دخالت در امور این مردم بیچاره کنند و فقط امنیت جانی و مالی این مردم را تامین بنمایند در هر صورت بنده تصور میکنم اگر آقایان وزرا در این باب اقدامی کرده و نتیجه گرفته اند خوبست خاطر آقایان نمایندگان را مستحضر فرمایند و راجع بقضیه سانسور هم اگر معلوماتی خدمتشان هست، بفرمایند که این سانسور واقعیت دارد یا نه و اگر حقیقت دارد چه مناسبت است؟

توضیحات وزیرمالیه

آقای بهبهانی فرمودند به هیئت دولت اعتراضی ندارم ولی متأسفانه فرمایشاتشان همه اعتراض بود. در این مسئله هیچ جای شبهه نیست که مجلس شورای ملی و مردم منتظر نتیجه هستند، نه منتظر اینکه ماهروز بیائیم اینجا و بگوییم چه کرده ایم. پریروز بعد از اینکه هیئت وزرا از اینجا مراجعت کردند، تا سه ساعت از شب گذشته مشغول اقدامات برای تعقیب این مسئله بودند و تعلیماتی که لازم بود برای این مسئله دادند که اینکار را البته مهم ترین کارها حساب کنند تا نتیجه آن بزودی حاصل شود و بعرض مجلس برسد. بنده تصور نمی کنم که مجلس منتظر این باشد مگر ساعت بیاییم اینجا و بگوییم چه کرده ایم، باید مجلس منتظر بشود تا نتیجه عملی این امر بدست آید. دولت دستور العمل و تعلیماتی که به مأمورین خودش داده است یک چیزی نیست که علنی ذکر بشود یا در اینجا علنی ذکر کنند یا در جلسات خصوصی اسباب تصدیق آقایان را فراهم نمایند. دولت در این مسئله همانطور که پریروز عرض شد بقدری که آقایان نمایندگان عجله دارند، بیشتر عجله دارد. برای اینکه مسئول امنیت مملکت است. وزرات عدلیه و اداره نظمی هم هر دو با تعلیماتی که داده شده در تعقیب کار هستند و البته اگر در ضمن عمل موانعی پیش بیاید دولت آن موانع را حل و رفع میکند و اینکه آقای فاطمی فرمودند اگر تا سه روز دیگر نتیجه حاصل نشد، خودشان را کنار میکشند. تصور میکنم این مسئله هم هیچ موردی نداشته باشد، زیرا مسائل البته ممکن است در تحت اقدام سه روز، چهار روز طول بکشد و این دلیل نمی شود که نمایندگان محترم با کمال بی صبری که دارند از کار کناره بکشند که یک نگرانی های دیگری هم فراهم بیاید. بنده عرض میکنم هیئت دولت هم دیروز هم پریروز که از اینجا رفتند یعنی هم قبل از اینکه اینجا شرفیاب شوند و بعد از اینکه از اینجا رفتند تمام اقداماتی که لازمه بوده است کرده اند و مشغولند و البته یک همچو قضیه که اتفاق می افتد تصور نشود که در ظرف یک روز دوروز بتوان از او نتیجه گرفت و اینکه آقای بهبهانی فرمودند روزنامه ها سانسور شده است. دولت هم در این باب دستوری نداده و موافق هم نیست جراند سانسور بشود. بجهت اینکه کارهایی که می شود قابل گفتن است، نه اینکه قابل سانسور باشد و اگر عدلیه با نظمی خواسته اند خبرهای استنتاجات خودشان را محرمانه نگاه دارند برای تسریع در عمل بوده است زیرا استنتاجات در مقدمه کار باید مخفی بماند و نمی توان این مسائل را نشر و انتشار داد و این مسئله از راه

سرعت عمل و حصول نتیجه است نه از بابت این است که اقداماتی نشده باشد و بنده تصور میکنم آقایان نمایندگان نباید هیچ نگرانی داشته باشند که دولت در وظایف خودش کوتاهی میکند و تصور میکنم آنچه مقدر بشود خواهد کرد و همینطور که آنروز آقای رئیس بطور خصوصی فرمودند البته یک موانعی هم اگر باشد حتماً بر میدارند و اگر باشد که لازم باشد بعرض مجلس برسانند خواهند رسانید و هیچ شبهه ندارد.

رئیس - عده زیادی از آقایان اجازه گرفته اند بنده خیال میکنم بطور سؤال مطلب را بفرمایند

رئیس - آقای فیروز آبادی (اجازه)

فیروز آبادی - بنده بعضی عرایضی داشتم که آقایان فاطمی و بهبهانی فرمودند و جواب هم داده شد فقط بنده یک مطلبی را میخواستم عرض کنم و آن این است که امید همه ملت ایران در تحت لوای این سلطنت جدید است و این کابینه جدید است این است که اگر در ته گردنه دزد آب که فرضاً دویست و هشتاد فرسخ تا اینجا راه است یا در یک مکان بعید دیگری اگر یک نفر یک سیلی ناحقی توی گوش کسی بزند احقاق حق میشود، متأسفانه می بینیم در پایتخت ایران نزدیک مجلس شورای ملی نیم ساعت از آفتاب گذشته نسبت با آقای مدرس این قضیه مهم اتفاق افتاده است و چند روز است انتظار تمام ملت از دولت این است که کشف این مسئله شده باشد و بنده امیدوارم که بزودی موفق بکشف این مسئله بشوند که در واقع بحیثیات تمام این ملت بر میخورد، بجهت اینکه یک همچو امر به این بزرگی که در روز و نزدیک مجلس شورای ملی واقع شده، دولت و نظمی نتوانند کشف کنند، در واقع به حیثیات تمام مردم بر میخورد و امیدوارم یک جدیتی بفرمایند که زودتر کشف این امر بشود.

داور - مسئله سانسور جرائد را که آقای وزیر مالیه فرمودند من اطلاع ندارم بنده با کمال تأسف اطلاع دارم و واقعاً اظهار تأسف میکنم از اینکه دولتی که باید قضیه به این مهمی را کشف کند از سانسور جرائد اطلاع ندارد! سؤال بنده راجع به آژان مقنن و تردید در این قضیه است بنده می خواستم ببینم هیئت دولت در این خصوص چه جواب میدهند؟ تابع بنده توضیحات خود را عرض کنم.

اظهارات مستوفی الممالک رئیس الوزرا

اولاً بنده خیلی خوشوقت هستم از اینکه آقایان به قضیه امنیت و قضایای تأمینیه مملکت این قدر اهمیت میدهند و تأکید میکنند به دولت برای حفظ امنیت و با هرلحنی و با هر شدتی که آقایان در این باب فرمایشاتی نسبت به دولت بکنند بنده متأثر نخواهم شد. (نمایندگان - صحیح است احسنت)

زیرا قضیه امنیت مملکت است و آقایان حق دارند قضیه امنیت مملکت را بخواهند (صحیح است) و با هرلحن اعتراض آمیزی هم اگر باشد حمل بر هیچگونه چیزی نکرده و حق میدهم به آقایان که شدیدتر از آن هم صحبت کنند. (نمایندگان - احسنت)

ووظیفه دولت هم هست که در موضوع امنیت آخرین اهتمام خودش را بکند و امیدوار هستم که بکند، مضایقه نکند. صرف نظراز مقامات آقای مدرس مقام روحانی ایشان، مقام وکالت ایشان، مقام سیادت ایشان. اگر این قضیه نسبت به یک فرد خیلی عادی هم واقع بشود دولت مکلف است تا آخرین درجه امکان سعی کند برای اینکه آن شخص بدکننده را به دست بیاورد و تأمین امنیت عامه را بنماید. این وظیفه دولت است تا چه رسد نسبت به آقای مدرس که محتاج به ذکر نیست و هرچه بنده بگویم زائد است تأثرات دولت را لازم نیست بنده در این باب عرض کنم که چقدر به دولت ناگوار است ولی فقط می خواهم یک چیز را عرض کنم و تذکر بدهم خاطر آقایان را و آن این است که همه آقایان میدانند اینگونه قضایای اسف انگیز که واقع می شود، اگر در همان ساعت و در همان محل عمل ضارب یا فاعل بدست نیاید، برای کشف او، برای پیدا کردن او، حتی در نظمیهای خیلی عریض وسیع سایر ممالک دنیا هم در عرض یک روز دوروز اینگونه قضایا کشف نمی شود و اگر در آن موقع بدست نیاید شاید چند روز طول بکشد. باید تحقیقات بشود، باید نظمی در اطراف این کار به وسایل مختلفه یک علائمی بدست بیاورد و تعقیب کند تا به مقصود برسد. متأسفانه در آن ساعتی که این قضیه ناگوار واقع شد ضاربین را نشد دستگیر کنند. پس حالا اگر چند روزی طول بکشد تا اینکه کشفیاتی بکنند این را آقایان بایستی حق بدهند که دیر نشده است، برای اینگونه کارها حتی در جاهائی هم که خیلی نظمی آنها از ما قدیم تر، وسیع تر است، اینگونه قضایا را در ظرف دوروز سه روز نمی توانند کشف کنند و این را حمل بر قصور نظمی یا عدم جدیت دولت و مراقبت دولت نباید بفرمایند. اما در خصوص روزنامه ای که اشاره فرمودند بنده هیچ اطلاع ندارم از

اینکه منع شده باشد در اینکه روزنامه‌ها در این قضیه چیزهایی بنویسند و همچو چیزی را بنده اطلاع ندارم و گمان نمی‌کنم برای اینکه اگر بود می‌بایستی هرکس که این کار را میکند. بنده رامطلع کرده باشند و درخاتمه هم عرض میکنم که آقایان مطمئن باشند که دولت تا آخرین درجه امکان سعی کرده و خواهد کرد و قضیه را یک قضیه کوچکی تلقی نمی‌کند و راجع به امنیت هم دولت نهایت اهمیت را به نوع اینگونه قضایا میدهد تا چه رسد به این قضیه که مربوط به آقای مدرس و یکی از نمایندگان محترم است و یک مختصر اشاره هم که آقای آقا سید یعقوب فرمودند راجع به اختیار تام همچو اختیار تامی هم دولت از مجلس تقاضا نکرده است و انتظار اختیار تام هم نداریم و اختیار تام هم نمی‌خواهیم ما فقط در حدود قانون وظایفی داریم و به وظایف خودمان هم عمل می‌کنیم اختیار تام یک وقتی لازم است که بخواد از حدود قانون تجاوز کند ما از حدود قانون هیچوقت تجاوز نمی‌کنیم و همان حدود قانونهم برای ما کافی است و اختیارات تام لازم نداریم و در حد قانون هم قضیه را تاهر جا که لازم است تعقیب خواهیم کرد.

داور - بنده میخواستم همین را بشنوم یک آژانی که در یک محلی که یک جرمی واقع شده تیر خورده است و بدون اینکه طیب قانونی عدلیه و مستنطق و مدعی العمومی اطلاع پیدا کنند دفن شده است. در صورتی که البته وقتی یک چنین قضیه واقع میشود، تمام جزئیات و اطرافش باید مطالعه شود و دقت بشود و بفهمند و ضارب یکی بوده دو تابوده و از آن گلوله که خورده یک تحقیقاتی باید بشود حالا لازم نیست که بنده جزئیات آنرا در اینجا عرض کنم ولی البته قانونا باید به اطلاع مدعی العموم و مستنطق برسد. آیا این کارها را کرده اند از همین جاست که دارد کار به اشتباه میرود. رئیس‌الوزار - این قسمت هائی را که آقا داور اشاره کردند بنده اطلاع ندارم که به عمل آمده یا خیر، شاید به عمل آمده باشد ولی به طور قطع نمی‌توانم عرض کنم سؤال می‌کنم تحقیق می‌کنم و نتیجه را اطلاع می‌دهم.»

مجلس در یکساعت و نیم بعد از ظهر خاتمه یافت.

در جلسه پنجشنبه ۱۲۱ آبانماه ۱۳۰۵ مجدداً از طرف عراقی، بیات، بهبهانی و بامداد موضوع سوء قصد مطرح می‌شود و هرچه از طرف نمایندگان اصرار در کشف ماجرا می‌شود به جایی نمی‌رسد زیرا شهربانی یکی از ضاربین را که دستگیر کرده بودند رها نمود و چون رئیس شهربانی به امر شاه دست به این اقدام فجیع زده بوده به روزنامه‌ها هم اشاره شد که دیگر در این باره مطلبی نوشته نشود. سوء قصد به مدرس در بوته اجمال و فراموشی ماند و دیگر تعقیبی نشد! و در مجلس

هم دیگر صحبتی در این باره بعمل نیامد، گویا به آنها فهماندند که کمر موضوع را درز بگیرند و پس از ترور مدرس بود که حتی مخالفین مدرس هم فهمیدند که آنچه مدرس دربارهٔ مخالفت با سردار سپه می گفت محق بوده و مملکت دچار چه دیو مهیب و خودسری و استبداد گردیده است.

بطوریکه در آنموقع گفته شد، در بین نمایندگان که در بارهٔ سوءقصد به جان مدرس در مجلس صحبت و این عمل را تقبیح کرده و جداً خواستار تعقیب عاملین بوده اند. نمایندگان هم یافت می شدند که کاملاً طرفدار و گوش به فرمان رضا شاه بودند و همگان هم آنان را می شناختند و اگر اشاره ای به آنها نشده بود هرگز جرئت اظهار چنین بیاناتی را نداشتند. همدردی و اظهار انزجار آنان از مسئلهٔ ترور مدرس و تقاضای تعقیب موضوع صرفاً برای رد گم کردن بوده است، تا افکار عمومی را که سخت به هیجان آمده بود و همه عقیده داشتند عامل اصلی سوءقصد جز شاه دیگری نمی تواند باشد منحرف نمایند. البته در آن روز کسانی هم بودند که در این مورد شک و تردید داشتند و رضاشاه را عامل اصلی نمی دانستند ولی بعداً که مدرس دستگیر و تبعید شد و آن نمایندگان به مقامات بالاتر رسیدند آنها نیز حقیقت موضوع را دریافتند، چون باتوجه به طبیعت کینه توز رضاشاه اگر آن نمایندگان بی دستوری در بارهٔ سوءقصد به مدرس چنان بیاناتی را ایراد می کردند الی الابد می بایستی مغضوب و برکنار باشند نه آنکه ارتقاء یابند. (۱)

توضیحات و مأخذ

حسین مکی «تاریخ بیست ساله ایران» جلد چهارم - نشر ناشر - صص ۲۳۳ -

فصل ششم

زندگی نامه مدرس

سید حسن مدرس می نویسد: ولادت من در حدود يك هزار و دویست و هشتاد و هفت هجری که تقریباً فعلاً قریب شصت سال زندگی را طی نموده‌ام مولد من در قریه سرابه کچواز توابع اردستان پدرم اسماعیل جدم میر عبدالباقی از طایفه میرعابدین که فعلاً هم اکثر آنها در آن قریه ساکن می‌باشند از سادات طباطبائی و اصلاً زواره‌ای، شغل پدر و جد من منبر و تبلیغ احکام الهی، جد ابي من میر عبدالباقی از زهاد محسوب بودند مهاجرت به قمشه واقع در جنوب اصفهان در خط و طریق فارس نمودند، مرا هم در سن شش سالگی تقریباً به جهت تربیت هجرت داده به قمشه نزد خود بردند. سن صباوت را خدمت آن بزرگوار بسر برده. تقریباً ۱۴ سال از عمرم گذشت که جدم مرحوم شد، حسب الوصیه آن مرحوم تقریباً در سن ۱۶ سالگی به جهت تحصیل به اصفهان آمدم. سیزده سال در اصفهان مشغول تحصیل بودم، در سن ۲۱ سالگی پدرم مرحوم شد. مدت توقف در اصفهان قریب ۱۳ سال شد، قریب سی نفر استاد را در این مدت در علوم عربیه و فقه و اصول و معقول درک کردم که از برجسته آنها در علوم عربیه مرحوم آقا میرزا عبدالعلی هرنندی نحوی بوده که تقریباً ۸۰ سال عمر داشت و صاحب تصانیف زیاد ولی از بی‌اقبالی دنیا مهجور ماندند. در علم معقول مرحومین جهانگیر خان قشقائی و آخوند ملامحمد کاشانی که هر دو عمر خود را در مدرسه صدر اصفهان به آخر رسانیده به وضع زهد دنیا را وداع فرمودند. بعد از واقعه دخانیه به عتبات عالیات مشرف شدم بعد از تشریف حضور حضرت آیت‌الله حاجی میرزا حسن شیرازی رحمت‌الله علیه به جهت تحصیل توقف در نجف اشرف را اختیار کردم.

علماء و بزرگان آن زمان را تیمناً و تبرکاً کلاً درک کرده و از اغلب استفاده نمودم ولی عمده تحصیلات من خدمت مرحومین مغفورین حجتین کاظمین و خراسانی و یزدی بود.

تشریف من در عتبات تقریباً هفت سال شد، بعد مراجعت به اصفهان نمودم در مدرسه جدّه مدرسه کوچکی است به این اسم در اصفهان مشغول تدریس فقه و اصول شدم بنرتیبی که فعلاً هم در مدرسه سپهسالار مشغولم و از خداوند توفیق می‌خواهم که به



سید حسن مدرس

همین قسم بقیه عمر را مشغول باشم. بعد از مراجعت از عتبات در اصفهان فقط از امورات اجتماعی مباحثه و تدریسی را اختیار کرده بودم تا زمان انقلاب استبداد به مشروطه مجبوراً اوضاع دیگری پیش آمد که می‌توان گفت (اتسع الخرق علی الراقع) بر حسب امر حجج اسلام عتبات عالیات و دعوت دوره دوم مجلس شورای ملی به عنوان طراز اول نظارت مجلس شورای ملی به تهران آمدم و دوره‌های مجلس تا حال ادراک کرده‌ام. دیدنی‌ها را دیده‌اید و شنیده‌ها را شنیده‌اید. در مدت چند سال انقلاب از جمله وقایعی که بر من روی داده دو سال مهاجرت است با مجاهدین ایرانی در جنگ عمومی که به مسافرت عراق عرب و سوریه و استانبول منتهی شد که تفصیل آن را مجالی باید و نیز دو دفعه مورد حمله شدم، یکی در اصفهان که در مدرسه جده بزرگ در وسط روز چهارتیر تفنگ به من انداختند، ولی موفق نشدند و آنها را تعقیب نکردم، مرتبه دوم سال گذشته بود که جنب مدرسه سپهسالار اول آفتاب که به جهت تدریس به مدرسه می‌رفتم، در همین ایام تقریباً ده نفر مرا احاطه نمودند و فی الحقیقه تیرباران کردند از تیرهای زیاد که انداختند چهار عدد کاری شد، سه عدد به دست چپ مقارن پهلو جنب همد یگر زیر مرفق و بالایی مرفق و زیر شانه، حقیقه تیراندازان قابلی بودند. در هدف کردن قلب خطا نکردند ولی مشیه‌الله سبب را بی‌اثر نمود يك عدد هم به مرفق دست راست خورد و لاحول و لاقوة الا بالله العلی العظیم. (فی شهر ربیع الثانی ۳۴۶ مدرّس- (۱)

ملک الشعراي بهار که از یاران مدرّس بود براین نظر است: مرحوم سید مدرّس در نجف اشرف و اصفهان تحصیل کرده بود. او در آغاز مشروطیت در اصفهان توقف داشت و به هواداری مشروطه مشهور بود و از طرف علمای نجف، جزو « طراز اول » معین شده بود. روزی که وکلای مجلس برای شرکت در مجلس دوم از اصفهان به طرف تهران حرکت می‌کردند، دیده شد که سیدی ضعیف اسبابهای ساده و مختصر خود را در گاری تک اسب نهاده و خود هم بر آن مرکب ساده سوار شده، برای شرکت در مجلس به طرف تهران حرکت کرد. این مرد عجیب، « سید حسن مدرّس » بود! به تهران آمد و در مجلس دوم جزو حزب اعتدال بود. در بین مجلس دوم و سوم، در دیکتاتوری ناصرالملک، در یکی از مجالس عمومی که دولت و نایب السلطنه به منظور سیاسی تشکیل داده بودند، سیدحسن مدرّس نطق کرد که مجلس به آن بزرگی برهم خورد. نطق او به هواداری قانون اساسی و برضدّ خیال ناصرالملک بود. مرحوم سپهسالار تنکابنی در مجلس به مدرّس حمله کرد و مدرّس به تعرض از مجلس برخاست و مجلس تق و لوق شد؛ و خواستند او را توقیف کنند که

میسر نشد. از اینرو، شهرت سیاسی مدرس شروع شد و در انتخابات تهران و کیل شد و وارد مجلس سوم (۱۳۳۲ ه. ق. / ۱۲۹۳ ه. ش.) گردید. (۲)

ملک الشعرا بهار در باره سید حسن مدرس

بهار پس از شهریور بیست به مناسبت روز شهادت مدرس در روزنامه نوبهار مدرس را اینگونه به تصویر می کشد:

یکی از شخصیت های بزرگ ایران که از فتنه مغول به بعد نظیرش بدان کیفیت و استعداد و تمامی از حیث صراحت لهجه و شجاعت ادبی و ویژگی های فنی در علم سیاست و خطابه و امور اجتماعی دیده نشده سیدحسن مدرس اعلی الله مقامات بوده است.

ما رجال اصلاح طلب و شجاع و فداکار مانند امیرکبیر و سیدجمال الدین افغانی... و غیر اینان بسیار داشته و داریم که هر یک از این بزرگان شخصیت های برگزیده و تاریخی می باشند.

اما مدرس از حیث تمامی، چیز دیگر بود و در مدرس جنبه فنی و صنعتی و هنری بود که او را ممتاز کرده بود علاوه بر آن که از جنبه علمی و تقدس و پاکدامنی و هوش و فکر نیز دست کمی از هیچ کس نداشت و سرآمد تمام این خصال، سادگی و بساطت و شهامت آن مرحوم بود و مهمتر از همه از خودگذشتگی و فداکاری او بود که در احدی دیده نشد.

مدرس به تمام معنی عالمی فقیر بود؛ آن فقری که باعث فخر پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بود و می فرمود «الفقر فخری»، همان فقری که عین بی نیازی و توانگری و عظمت او بود.

مدرس پاک و راست و شجاع بود و مقام روحانیت با سیاست نزد او از یکدیگر منفک جدا بود. با فنانیزم و خرافات دشمن بود. با اصلاحات تازه و نو همراه بود و بالجمله یکی از عجایب عصر خود شمرده می شد. مدرس مجتهد مسلم بود، فقیه و اصولی بزرگ بود.

به تاریخ و منطق و کلام آشنا و درسخنرانی و خطابه در عهد خود همتا نداشت و چون عوام فریب نبود و غرور و پاکدامنی و ثبات عقیده در او بی اندازه قوی بود، هیچ گاه در صدد دفاع از حمله ها و تهمت هایی که به او زده می شد بر نمی آمد.



محمد تقی ملک الشعراء بهار

همچنین هتاک و بی نزاکت و مفتری نبود. حقایق در افکارش بیشتر متمرکز بود تا ظاهرسازی و مردم فریبی و یکی از اسرار موفقیت های او در خطابه نیز همین معنی بود، کینه جویی در آن مرحوم وجود نداشت.

به اندک پوزشی از دشمنان گذشت می کرد و از آنها به جزیی احتمال فایده عمومی حمایت می نمود و احساسات را در سیاست دخالت نمی داد.

مدرس در مجلس دوم جزو تراز اول و در انتخابات دوره سوم تا دوره ششم از تهران انتخاب شد... بعد از ختم دوره ششم مجلس دولت و شهربانی و شهرداری شروع به تجهیزاتی کردند و وکلای دولتی دسته بندی هایی آغاز نمودند که تهران را هم مانند ایالات و ولایات در زیر یوغ اطاعت خود در آورند چنانکه خواهیم گفت.

مدرس با تغییر قانون اساسی به آن طریق و حق دادن به مجلس که شاه را خلع کند، از لحاظ حقوقی مخالف بود. مدرس از احمدشاه راضی نبود. در انتخابات دوره پنجم احمدشاه به درباریانی که معروف بود هزار رأی دارند سپرده بود که به شاهزاده سلیمان میرزا رأی بدهند.

مدرس که این را شنید، گفت پادشاهی که به حزب سوسیالیست رأی بدهد، منزعل است. این بود که مدرس تعمدش برداشتن احمدشاه نباشد، چنان که شهرت داده اند؛ بلکه مراد مدرس این بوده است که: هر پادشاهی که با مخالفان سلطنت همراهی و همکاری کند، طبعاً با عزل خود همراهی کرده است.

سردار سپه مجلس مؤسسان را انتخاب کرد و در آن مجلس، مدرس و اقلیت رفقای او انتخاب نشدند و هیچکدام در آن مجلس شرکت ننمودند و آن مجلس رأی به پادشاهی اوداد و تاج پادشاهی ایران زینت افزای فرق رضاخان شد. بعد از پادشاهی او مدرس خود را با امری واقع شده برابر یافت.

گفت: این کار نباید بشود، ولی سستی و اهمال هموطنان کار خود را کرد، ما هم تا جایی که بشر بتواند تقلانکند، سعی کردیم و حرف خود را گفتیم و کشته هم دادیم، دیگر دینی به عهده نداریم و حالا باید با دولت و شاه موافقت کرد، بلکه خوب بشود و خدمتی کند.

این حرف را مرحوم مدرس با حضور من و آقای زعیم و سیدجلال الدین منجم که از دوستان او بود در خانه خود گفت.

همین قسم هم شد. مدرس و ما ترک مخالفت کردیم.

مجلس پنجم هم به زودی ختم گردید و مدرس به شاه در نتیجه اقدامات بعضی خیرخواهان نزدیک گردید و در انتخابات دوره ششم به شاه نصیحت کرد که در

انتخابات مردم را آزاد بگذارند.

این پیشنهاد در ایالات مؤثر نیفتاد، اما در شهر تهران نتوانستند از آزادی مردم جلوگیری نمایند. افکار عمومی در نتیجه مشاهده فداکاری ها و شهامت های بی مانند جمعی قلیل در برابر آن قدرت بی باک... متوجه مدرس و یاران او بودند و مدرس ۹ نفر از دوستان خود و اعضای فراکسیون اقلیت را کاندیدا کرده بود.

روزی شاه به او گفته بود بعضی از رفقای شما نباید از تهران انتخاب شوند، بهتر آن است که از ولایات آنها را انتخاب کنیم. او گفته بود: کاندیداهای من اگر انتخاب نشوند بهتر است تا به زور دولت وکیل شوند.

۷ تن از ۹ تن کاندیدای مدرس از تهران انتخاب شدند و یک تن از آنها آقای زعیم از کاشان انتخاب شد و مجلس ششم افتتاح گردید.

دولت مستوفی الممالک با موافقت شاه و مدرس به روی کار آمد و روزهای پنجشنبه مدرس با شاه ملاقات می کردند و در اصلاحات ضروری همکاری می کردند.

آوردن آب کرج، افتتاح خیابان ها و خریداری کارخانه آهن ذوب کنی و خیلی نقشه ها و طرحها ریخته شد و از مجلس گذشت و به سرعت به موقع اجرا درآمد.

روزی از روزهای تابستان - روز پنجشنبه بود و مدرس با شاه صبح زود ملاقات کرده بود- مدرس به من گفت: امروز به شاه گفتم مردم راجع به تهیه ملک و جمع پول پشت سر شما خوب نمی گویند - شما پول میخواهید چه کنید، ملک به چه کارتان می خورد، اگر شما پادشاه مقتدر و محبوبی باشید، ایران مال شماست هر چه بخواهید مجلس و ملت به شما می دهد، ولی اگر به پولداری و ملک گیری و حرص جمع مال شهرت کنید، برایتان خوب نیست.

مردم که پشت احمدشاه بد گفتند برای این بود که گندم ملک خود را یک سال گران فروخت و شهرت داشت که پول جمع می کند و چون مردم فقیرند، بالطبع از کسی که پول زیاد دارد بدشان می آید.

شما کاری نکنید که مردم از شما بدشان بیاید. شاه فرمود: من پول زیادی ندارم. ولی من بعد هم نصیحت شما را می پذیرم. مدرس گفت من به ایشان گفتم: پس، از حالا طوری کنید که این حرفها گفته نشود، قدری پول به بهانه های مختلف خرج کنید، جایی بسازید، مدرسه ای، مریضخانه ای، کاری که بگویند اگر پولی هم داشت، برای این کارها بود و بعد از این مخصوصاً به املاک مردم کار نداشته باشید.

ملک داری حواس شما را پرت می کند... پس گفت: تو فردا جمعه به سعدآباد

خواهی رفت؟ گفت: صبح های جمعه امر فرموده اند خدمت ایشان برسم و می روم ، مقصود چیست؟

گفت: می خواهم ببینم حرفهای من چه اثری در او کرده است. فردا صبح بسیار زود در سعدآباد، به اتفاق مرحوم مجلل الدوله به حضور شاه شرفیاب شدم.

داستان یعقوب لیث صفارو عیاران و جوانمردان قدیم و اولین دفعه استقلال ایران بعد از تسلط عرب را نقل کردم... یک دفعه شاه گفت: بی پولی غریبی پیدا کرده ایم. سه روز است من و مجلل الدوله می خواهیم پنج هزار تومان پول برای مصرفی راه بیندازیم ، میسر نشده است و رو کرد به مجلل الدوله ، او هم تعظیمی کرده عرض کرد بله واقعاً هنوز فراهم نشده...

بعد از این، حرف تاریخی عجیب را گفت: «می ترسم اگر بنا باشد ما از این مملکت بیرون برویم ، با این پیرهن برویم» و بعد با دو دست دامن نیم تنه نظامی خود را گرفته آن را به من نشان دادند.

بار دیگر فرمودند: راستی گفته ام بهرامی مقاله ای بنویسید از قول من بدهد مجله قشون چاپ کنند. آن مقاله را بگیر و انتشار بده ؛ و آن مقاله ای بود که به قلم استوار و ماهرانه آقای دبیر اعظم در شماره ۱۱ سال ۵ مجله قشون مورخه شهریور ماه ۱۳۰۵ از صفحه ۳۵۸ تا ۳۶۱ تحت عنوان «حکم عمومی قشونی نمره ۳۶۱. حسب الامر جهان مطاع اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ارواحنافداه ابلاغ می دارد» منتشر گردید و من چون خود روزنامه نداشتم از مرحوم فرخی مدیرطوفان خواهش کردم در سرمقاله یکی از شماره های طوفان نقل کرد، ولی بعد شنیدم بار دیگر امر شده است که کسی آن مقاله را نقل نکند.

شاه در این مقاله به موجب توصیه مدرس صریح می گوید، پول جمع کردن و به محاسبه بانکها مشغول شدن، خاصه پول را در بانکهای خارجه جمع نمودن تولید بیماری خطرناکی خواهد کرد و ما خود تجربه کرده ایم و از آن عمل منصرف شده ایم و بالاخره به افسران توصیه می فرماید که از جمع ثروت دست بردارند و به حقوق خود و منافع مشروع قانع باشند و اگر پولی به قناعت به دست می آورند، در داخل کشور صرف آبادی کنند. الی آخر... ۲

بعضی را عقیده بر این است که شاه از این حرف مدرس بدش آمد و چندی نگذشت به سفر مازندران عزیمت فرمود و شاه در سفر بود.

روزی اطرافیان شاه او را متغیر دیدند، معلوم شد تلگرافی از تهران رسیده است که مدرس را تیر زده اند. کسانی هستند که بعضی از سران شهربانی را در آن ساعت

نزدیک قتلگاه دیده اند و خود مدرس می گفت من قاتل را شناختم و او پلیس بود که بعدها در جنایات محکوم شد و از مردم کشان معروف است.

روابط تیره می شود

به مدرس چند تیر زدند و قلب او را نشانه کردند، ولی به دست چپ اصابت کرد و به قلب وارد نیامد. صبح سر آفتاب آقای رسا- مدیر قانون - به من تلفن کرد که مدرس را زده اند و او را به مریضخانه نظمیه برده اند. من با عجله درشکه گرفته ، به مریضخانه رفتم.

مرحوم مدرس روی آمبولانس دراز کشیده بود و از دست چپ او خون جاری بود و هنوز نبسته بودند. علیم الدوله حلقه لاستیکی را که باید بالای زخم قرار دهند تا از جریان خون ممانعت کند، برداشته، آن را کشید و پاره شد. گفت : اه ، این که پوسیده است و یکی دیگر را گرفته با دوانگشت کشید و قهراً حلقه پاره شد، آن را هم انداخت و یکی دیگر برداشت.

مدرس مرا دید و گفت: نترس طوری نشده است. بعد به درگاهی گفت: به شاه تلگراف کن و بگوندید بود دوست شما از میان برود، اما خدا نخواست. علیم الدوله مشغول لاستیک پاره کردن بود که مردم آمبولانس مدرس را برداشته و به مریضخانه دولتی برده تحت نظر دکتر سعیدخان لقمان و اعلم الدوله قرار دادند و زخم را بستند.

در مجلس بعد از این واقعه هنگامه راه افتاد. خاصه آقای آشتیانی و داور نطقهای مهیج کردند. علت تعقیب مرحوم داور این بود که همان روز تیر خوردن مدرس ، من وارد اتاق درگاهی شدم. جمعی آنجا بودند.

رئیس نظمیه عقیده اش این بود که اگر دولت مصونیت را از یک نفروکیل بردارد، ایشان دست قاتل حقیقی مدرس را گرفته به عدلیه تحویل خواهند داد.

بعضی هم در کربدورهای مجلس گفتند که: داور محرک اصلی است. عجب این است که بعد از اطلاع یافتن داور از این تهمت به شاه از درگاهی شکوه کرد و شاه از درگاهی بازخواست کرد و درگاهی با آن که خود این شهرت را داده بود، آن را به گردن من انداخته ، عرض کرده بود که: ملک الشعرا چنین گفت.

بنابراین ، من نیز در حضور شاه، سوابق بی مهری آقای درگاهی را از عهد حکومت وثوق الدوله با خودم و داستان صحبت او را راجع به یک وکیل مورد سوءظن که در

حضور جمعی گفته بود، شرح دادم و بالاخره مرحوم داور قانع شد؛ ولی نطقهای او و سایر وکلا در پیدا کردن ضارب مدرس به جایی نرسید و همه می دانستیم اما گفتن نمی توانستیم.

حتی مدرس نام کسی که {کلت} ماوزر را به او قراول {نشانه} رفته و تیر می انداخت مکرر به ماها می گفت: ... این واقعه کدورتی بین شاه و مدرس ایجاد کرد و دیگر ملاقات های روز پنجشنبه موقوف گردید و کابینه حاج مخبرالسلطنه به روی کار آمد و اطرافیان برای پیشرفت خود بار دیگر مدرس را لولو قرار دادند و او را به مخالفت مجبور می کردند، اما مدرس دیگر آن دل و دماغ سابق را نداشت و بوی دورویی و فساد و علایم ظلم و اجحاف را از در و دیوار می دید.

رفقاییش روز به روز کاسته ، به چند تن انگشت شمار منحصر گردید. من و یکی دونفر افتخار داریم که تا ختم مجلس و بلکه تا شبی که مدرس را بردند، نسبت به او وفادار ماندیم و به نصیحت مکرر مرحوم تیمورتاش که آینده را کاملاً (غیر از واقعه خودش را) پیش بینی می کرد توجه ننمودیم چه به زندگی در زیر سلطه قدرت ارادل چندان علاقه نداشتیم.

مجلس ششم تمام می شود

مجلس ششم به این طریق ختم می شد، دولت مقدمات انتخابات را با قدرت و دسته بندی هرچه محکمتر فراهم می کرد. مجلسیان و دولتیان، همه همدست شدند و به اتفاق ادارات دولتی شروع به کار کردند.

مرحوم مدرس و دوستانش ناچار از شرکت در انتخابات دوره هفتم خودداری کردند، نامزد معین نمودند و کسی را به گرفتن تعرفه های اجباری اجازت ندادند؛ زیرا مسلم بود که در نتیجه این عمل بایستی جنگ شدیدی با دولت مقتدر پهلوی شروع نمایند که عاقبتش جز پامال شدن گروهی مردم بدبخت و شاید دستگیری تمام نامزدهای وکالت چیز دیگری نبود!

تجهیزات دولت به اندازه ای قوی بود که درحمله اول هفتاد هزار تعرفه بین شهرداری و شهربانی تقسیم گردید و معلوم است که سپورها و آژانها و جمعی عمله و مزدور با ملائکه و جن همراه بودند و هفتاد هزار تعرفه به مصرف رسید و کاندیداهای دولت انتخاب شدند.

دولت و مرحوم تیمور تاش خیال کردند که صورت انتخابات تهران را به صورت ملی جلوه دهند تا مردم نگویند دولت مانع انتخاب مدرس و بهار و دکتر مصدق و تقی

زاده و بیات و غیر هم شده است. و به این نیت آقایان مؤتمن الملک و مشیرالدوله و مستوفی الممالک و وثوق الدوله را هم انتخاب کردند.

انتخابات تمام شد و وزارت کشور نمایندگان را دعوت کرد؛ اما این چهار نفر شرافتمند که از کم و کیف زمینه انتخابات تحمیلی شهر مستحضر بودند، از وکالت استعفا دادند.

این واکنش عجیب تأثیر بدی در دماغ دولت کرد و حتی وادار کردند که در بعضی از جراید به این آقایان بد بنویسند و همین طور هم شد.

تصور نشود که استعفای این آقایان در دنباله تبنانی یا اصراری بوده است که مدرس مرحوم به آنها کرده است، لیکن تعجب خواهید کرد اگر بگویم که نه تنها مدرس با آقایان در این باب صحبتی نکرده بود، حتی اطلاع دارم که بین خود آنها هم تبنانی و مشاوره ای در این امر به عمل نیامده بود و صرفاً "برای حفظ آبروی ملی خود جدا جدا این تصمیم را اتخاذ کرده بودند.

از آن به بعد دولت طریق انتخابات را یاد گرفت و این رویه تا دوره چهاردهم که اکنون در آنیم، دوام یافت.

مدرس توقیف می شود

مدرس در خانه نشست. بعضی به اروپا گریختند مانند آقای زعیم، بعضی به کارهای شخصی و ملکی پرداختند مثل آقای دکتر مصدق و بیات و آشتیانی، به بعضی هم کارهای عمده و مهم از قبیل ایالت و سفارت و وزارت دادند مثل تقی زاده و علاء و من هم به تألیف و تصحیح کتاب و تدریس پرداختم و بعد از یک سال به زندان رفتم.

بنابراین، این مرد عجیب شبها خوابش نمی برد و با آن که صورتاً شکست خورده بود، باز هم روح قوی او بیکار نمی نشست، می خواست جلوی این فتنه را بیکه و تنها سد کند. به هر چیز فکری کرد و عاقبت کسی نفهمید چه کرد... ولی اداره شهربانی مدعی است که مدرس می خواسته است مملکت را برهم زند!

... روزی مرحوم مدرس به من فرمود پنج هزار تومان پول لازم دارم، ولی نگفت برای چه مصرفی لازم است و من این مبلغ را با سند از آقای س ب به وام خواسته توسط آقای جهاد اکبر و آقای ام فرزند داین برای ایشان فرستادم.

.. سر تیب محمدخان درگاهی، رئیس شهربانی، عداوت و بغض مخصوصی با مدرس و ماها داشت و محض الله در انهدام بنیاد حیات ما سعی و جاهد بود.

او مدرس خانه نشین را نتوانست سلامت ببیند پرونده هایی ساخت و شبی با چند تن

دژخیم واردخانه سید شد آقا سید جلال الدین تهرانی قبلاً آنجا بوده است محمد در گاهی وارد می شود و دشنام به مدرس می دهد.

مدرس به او تعرض می کند. درگاهی خود را روی پیرمرد می اندازد و او را کتک می زند. در این حین فرزند اوسید عبدالباقی از اتاق دیگر می رسد و با درگاهی طرف می شود. سپس امر می دهد دژخیمان سید را سر برهنه و یک لاقیا دستگیر می کنند و اتاق او را هم تفتیش کرده چهار هزار و هشتصد تومان وجهی که باقی مانده پنج هزار تومان نامبرده بود از زیر تشک مرحوم مدرس بر می دارند و به او می گویند: «این پولها را از کجا آورده ای، لابد از خارجی ها گرفته ای؟!...»

و با توهین های زیاد او را از خانه بیرون می برند. کیسه کرباسی آماده کرده بودند. برسر آن مرحوم می اندازند و او را از میان افراد پلیس و صاحب منصب پلیس که قدم به قدم مخصوصاً در دکاکین گذر گماشته بودند، عبور داده به ماشینی که مهیای این کار بود می رسانند و شبانه او را به دامغان می برند و چون عمامه مرحوم در تهران مانده بود، بین راه کلاهی پوستی سیاه رنگ مندرس برای آن که سرش برهنه نباشد و کسی هم او را نشناسد، برسر او می گذارند و با این صورت او را به یکی از قلاع مخروبه خواف در جنوب خراسان که اتاقی نیمه خراب و سراچه و دو درخت توت داشته است حبس می کنند.

دو نفر عضو آگاهی و ده نفر امنیه و یک اتاق خراب مجموع زندان و زندانبانان او را تشکیل می داده است. مدتی کسی به فکر غذا و اسباب زندگی آنها نبوده، ولی بعدها مصارف همه اینها را ماهی پانزده تومان معین کردند.

درواقع این مبلغ برای خرج سید بوده است، اما بدیهی است ژاندارم ها و دو عضو آگاهی تا سیر نشوند، به محبوس بیچاره چیزی نخواهند داد...

کارد به استخوان رسید

روزی ورقه کوچکی به خط مرحوم مدرس در شهر مشهد به دست آقا شیخ احمد بهارمدیر روزنامه بهار (دایی زاده حقیر) می رسد. این ورقه را یک نفر از آن امنیه ها محض رضای خدا آورده و به آقای بهار داده بود.

مدرس در آنجا نوشته بود که زندگی من از هر حیث دشوار است حتی نان و لحاف ندارم... این ورقه رقم قتل آن امنیه و آن کسی بود که ورقه به نام او بود.

آقای بهار آن ورقه را به اعتماد مردانگی و وجدان داری، به آقای امیرلشگر

جهانبانی می دهد و از او اصلاح این وضع ناهنجار را درخواست می کند. جهانبانی قول اصلاح می دهد و به تهران می نویسد و گفته شد که قدری حالش از حیث غذا بهتر شد، اما کسی چه می داند؟

زیرا دیگر نامه ای از مدرس به احدی حتی به فرزند محبوبش هم نرسید. یک بار پسرش با شیخ احمد، دوست آن مرحوم به دیدن پدر رفتند، در بازگشت ما نتوانستیم خبری جز عبارت «سلامتند» از ایشان کسب کنیم. فقط یک مشت توت خشکیده که آن مرحوم به دست خود از درخت محبس چیده و برای من، یادبود فرستاده بود، از دستمالی سفید بیرون آوردند و به نام آن مرد بزرگ به آخرین دوست او دادند. آقا سید عبدالباقی اظهار می دارد که رئیس شهربانی تربیت حیدریه که چندی مأمور مدرس بوده و به او عقیده داشته، یادداشت هایی در شهر تربت، هنگام عبور به سوی خواف به من دادولی من نتوانستم با خود ببرم و گمان می رفت که تفتیش کنند و بگیرند؛ لذا گفتم در مراجعت از شما خواهم گرفت. ولی در مراجعت نتوانستم او را ملاقات کنم و آن یادداشت ها نزد مشارالیه باقی ماند و هنوز نزد آن شخص باقی است. این است یادداشت های آن مرحوم که هنوز به دست نیامده است. مرحوم مدرس ۶۵ سال داشت که دستگیر شد و ۸ سال زندانی بود و در زندان با بدن نحیف و دل شکسته روز می گذرانید و گاهی چیزی می نوشت و اوقاتی به مأمورین شهربانی درس فقه می داد و کسی که یادداشت های مدرس نزد او مانده است از شاگردان آن مرحوم بود.

این بود احوال مردی بزرگ که به سخت ترین احوال او را در زندان نگاه داشته بودند و حتی نان و ماست را هم درست به او نمی دادند. همه بدانند که مدرس در اواخر قلیان نمی کشید و به چای هم معتاد نبود و غذای او غالباً نان و ماست بود. باید دید با این مرد قانع چه رفتاری می کردند که با آن استغنا، مناعت و این نخوت و قناعت به قرار گرفته مردی موثق نامۀ محرمانه توسط این یک نفر از آن امنیه ها به مشهد نزد آقای حاج شیخ احمد بهار نوشته و از بدی وضعیت {ظ} شکوه کرده است... نوایی می گوید: من به دیدن او به خواف رفتم، یک چشمش نابینا شده و موی سرو ریشش دراز و ژولیده و پشت او خمیده بود.

به تهران گزارش دادم. امر کردند: سلمانی برود و سر و صورتش را اصلاح کند... آیا چنین مردی بزرگوار ۸ سال زجر دیده، پیر شده و نابینا گشته و ۷۳ سال از عمرش گذشته، چه خطری داشت؟ کجا را می گرفت؟ اگر هم او را می کردند چه می کرد؟ چرا به او نان نمی دادند؟ چرا او را به حمام نمی فرستادند؟

بعضی اشخاص می گویند: ما به خوف رفتیم ، شبی که به حمام می رفت ، پولی به حمامی دادیم و در حمام ، آن حضرت را زیارت کردیم ؛ ولی با آشنا بودن به عادات مردم که هر کس میل دارد به یک وسیله خود را با مردان بزرگ آشنا و دوست جلوه بدهد و از قول آنان حکایت و احادیث نقل نماید نمی توان این حکایت را نیز قبول کرد و روایت نوایی رئیس شهربانی خراسان صحیح تر است که می گوید: موهایش دراز و ژولیده و بدنش نحیف و لباسش ژنده و پشتش خمیده و یک چشمش از حلیه بینایی عاقل شده بود.

می گوید: گزارش دادم که این شخص خطرناک نیست. اما خدا عالم است که راست می گوید یا نه؟ تنها وضع بدبختی مدرس را بدون شک از خود نساخته است ، زیرا مسموعات دیگر این سخن نوایی را تأیید می نمایند... (۳)

نصرالله سیف پورفاطمی که از نزدیک مدرس را دیده و با او آشنا بود ، در باره مدرس اینگونه شرح می دهد: مدرس در میان طلاب محضرایت الله شیرازی سرآمد همه و آیت الله مدرس رامردی وارسته، پاکدامن ، با هوش و بافراست و سرآمد اقران نامیده است.

پدرم می گفت تمام طلاب به مدرس و قدرت بیان و حافظه و فهم او در درک مسائل مشکل رشک می بردند و بهرکاری دست می زد با قوت قلب و توانائی و اعتماد به نفس آن را به پایان می رسانید.

سید از همان روز های اول دو صفت برجسته داشت: بی اعتنائی به مال و مقام و عدم ترس و خوف از قدرتمندان. مدرس پس از نیل بدرجه اجتهاد از راه خوزستان و بختیاری به اصفهان برگشت در آنجا منزل محقری نزدیک مدرسه جدّه بزرگ اجاره کرد و سفری هم به قمشه رفت و مردم قمشه سعی کردند که او را به امامت مسجد آن شهرانتخاب کنند. مدرس در جواب آنها گفت قمشه جای کوچکی است. متاعی که من دارم باید در بازار بزرگتری عرضه شود.

در اصفهان تدریس فقه را در مدرسه جدّه آغاز کرد و در اندک مدتی در شهر شهرت و احترام زیادی کسب کرده و بدعوت حاجی آقا نورالله مجتهد سیاسی و متمول اصفهان، مدرس در امور سیاسی و اجتماعی شهر دخالت کرده و هنگامیکه انجمن ایالتی اصفهان تشکیل شد دوفراز اعضای آن پدرم و مرحوم ثقة الاعلام (شهرخاله زاده ما) مدرس را به نیابت ریاست پیشنهاد کردند و به اتفاق آراء انتخاب شد. هنگام انقلاب مشروطیت حاجی آقا نورالله و مدرس ، صمصام السلطنه را به اصفهان دعوت کرده و به اتفاق

بختیارها کلک اقبال الدوله حکمران مستبد اصفهان را کردند (اقبال الدوله و سپاهیانش مقلوب شدند و حاکم به کنسول خانه انگلیس پناه برد). پس از فتح اصفهان مدرس به ریاست انجمن انتخاب و هنگامیکه صمصام السلطنه مالیات تازه ای وضع کرد مدرس آن را غیرقانونی خوانده و بر علیه صمصام و بختیارها سخنرانی کرد. صمصام دستور تبعید او را داد. مردم شهر دکانها را بسته و به مسجد شاه پناه بردند. بالاخره حاکم مجبور شد مدرس را با احترام تمام به شهر برگرداند و از مالیات هم صرف نظر کند.

مخالفین مدرس چندین مرتبه در اصفهان و تهران قصد ترور وی را داشتند ولی تیرشان بسنگ خورد.

این بیت همیشه ورود زبان مدرس بود:

اگر تیغ عالم بجنید ز جای
نبردگی تا نخواهد خدای

هنگام گشایش مجلس دوم، مدرس از طرف علمای نجف اشرف و مراجع تقلید بنام یکی از پنج نفر علمای طراز اول به مجلس راه یافت.

مدرس هنگام اقامت اصفهان برای آبادی اسبه و قمشه جدیت کرد و کارهایی هم به نفع روستائیان آنجا انجام داد. از اصفهان با یک گاری پستی به معیت فرزند ارشدش و یک نفر گماشته و سورچی گاری عازم تهران شد. در راه مردم او را با احترام و اکرام پذیرفتند. در تهران بدون سروصدا در اطاقی در کوچه باغ سراج الملک اقامت می کند. مرحوم مرتضی قلیخان نائینی که بوسیله تلگراف پدرم از ورود مدرس آگاه می شود. بنزد او رفته و با خواهش و تمنای زیاد سید را به منزل خود در کوچه ظهیر الاسلام برده و مدتی با کمال احترام از او پذیرائی می کند.

علمای تهران از آنجمله امام جمعه خونی از مدرس دیدن کرده و او را بخانه اش دعوت می کند. مدرس دعوت او را رد کرده و می گوید «برای افرادی مانند من که با لقمه ای نان و پکی قلیان قانع اند منزل و مسکن فراوان است.» درویش هر کجا که شب آید سرای اوست.»

مدرس از منزل مرتضی قلیخان به سه راه امین حضور رفته و در آنجا اطاق محقری اجاره کرده و زندگانی تازه را آغاز می کند. مدرس در مجلس دوم به هدایت و کلاء پرداخته و با بیان فصیح و منطق قوی و شم سیاسی خود و کلاء را مفتون و مسحور خود می سازد.

در یکی از جلسات مجلس که بودجه و ثوق الدوله وزیر دارائی را با منطق و بیان

کافی با قیام و قعود صحه می گذارند می تازد. هنگام اولتیماتوم روس و اخراج شوستر، به ناصرالملک نایب السلطنه و صمصام السلطنه رئیس الوزراء حمله کرده و پس از آنکه بوسیله کودتا مجلس را بستند مدرس از طرف مردم به نمایندگی مجلس در دوره سوم انتخاب و در ضمن در مدرسه سپهسالار به تدریس فقه و اصول مشغول شد.» (۴)

« پس از پایان جنگ مدرس به تهران برگشت و ابتدا با کابینه صمصام السلطنه و سپس با حکومت و ثوق الدوله و قرارداد [۱۹۱۹] و کابینه کودتا و سردار سپه به مبارزه برخاست تا آنکه جان خود را در راه آزادی و آسایش مردم فدا کرد. در یکی از جلسات مجلس چهارم چنین اظهار نظر کرد:

« گرفتاری داخله و فقر و فلاکت داخله و یکطرفی بودن همسایه جنوب ما را می کشید به قرارداد یعنی انحصار ایران به یک نفر دولت همسایه البته معلوم است رقیب بعد از آنکه طرفدار نداشت بهر شکل صلاح خود را ببیند رفتار می کند و آنها مقصر نیستند. البته هر کس در مقام صلاح خود است باری به توفیق خداوند و بیداری ملت ایران از چنگ قرار داد خلاص شدیم. ولی آنها دست از سر ما برنداشتند و حتی آنها بوسیله مختلف هم که متوسل شدند مثل کابینه سید ضیاءالدین که اسمش را می گذارند سیاه یا سفید یا همه رنگ، باز هم نشد تا این که مجلس تشکیل شد. از همان ساعتی که قرارداد منتشر شد با آن مخالف شدیم تا امروز. بالاخره خدا توفیقی به ملت ایران داد به استثنای ۶۸۴ نفر که اصولاً و فرعاً، عملاً، ناصر، منصور، «سیاست» و یا کتبا در تمام مملکت ایران موافقت با قرارداد کردند باقی ملت ایران مخالف با قرارداد بودند. اسامی این عده در کتابچه ی زردی که نزد من است و منتشر خواهد شد، ثبت است. دولت استعماری انگلستان پس از الغای قرارداد طرح تازه ای ریخت و کابینه کودتا را تحت ریاست مولانا رعدالدین (سید ضیاء) و رضاخان بوجود آورد. بالاخره با مساعدت نمایندگان مجلس موفقیت پیدا شد که آن آثار و خرده ریزهای قرارداد که با قیامانده بود از قبیل پلیس جنوب و مستشار و غیره بحمدالله تعالی رفت. ولی راجع به آثار کودتا :

باش تا صبح دولتت بدمد
کین هنوز از نتایج سحر است

نزدیکی و دوستی پدرم با مدرس موجب شد که در آن موقعی که افکار سیاسی و اجتماعی و فرهنگی من نضج می گرفت از خوان معرفت و دانائی و دانش این راد

مرد تاریخ ایران بهره گرفته و ریزخوار او باشم. درس‌های قدرت مدرس پدرم برای کارهای شخصی و موقوفات عمویش اغلب در تهران بسر برده و من هم نگام تعطیلات مدرسه در خدمت او در محضر مدرس افتخار زیارت او را داشته و ناظر بیانات و حرکات او بودم.

پدرم هفته ای یکی دو مرتبه بسر وقت مدرس می رفت . منزل مدرس خانه محقری بود که با حقوق مجلس و قرض از مشیرالسلطنه خریداری کرده و مبل و اثاثیه خانه عبارت بود از چند فرش، نمد و گلیم مستعمل فقط در اطاق پذیرائی قالی کهنه اصفهانی دیده می شد. در آن اطاق در جلومحلی که مدرس روی زمین نشسته بود منقل و سماور و قوری و قلیان مدرس دیده می شد کلیه حضار اعم از سردار سپه یا قوام السلطنه در روی زمین پهلوی مدرس نشسته و با او صحبت می کردند. چائی برای همه مهیا بود. برای افرادی مانند پدرم که معتاد به قلیان بودند، قلیان علیحده حاضر و یک نفر مستخدم یا پسرش عبدالباقی آب قلیان را عوض می کرد.

چای مدرس همیشه براه بود. از این چای به کمتر کسی تعارف می کرد ولی هر کس دلش می خواست برای خود یک فنجان چای می ریخت برای دوستانش چای تازه دم می کرد. خودش چای را با نبات می خورد. ولی قند برای دیگران حاضر بود. با آنکه تولیت مدرسه سپهسالار با او بود و برای این مقام حقوقی در حدود ماهی پانصد تومان معین شده بود مدرس دیناری از حقوق مدرسه استفاده نکرد.

مدرس برای پدرم احترام زیاد قائل بود او را همیشه پهلوی خود جا داده و به میهمانان بعنوان «شمشیر برنده» (سیف العلماء) معرفی می کرد و می گفت « این جناب سیف از همه ماعاقلتر است. از محیط سیاست و ریای تهران گریزان و در نائین به خدمت خلق مشغول است.»

در تابستان ، لباس مدرس عبارت بود از قبای کرباسی و منقال و در زمستان فدک کرمان بود. هنگام زمستان روی قبا، عبای نائینی و در تابستان عبای دزفولی می پوشید. پدرم هر سال یک عبای بسیار اعلای برای مدرس و یکی برای سید ابوالقاسم کاشانی که متولی موقوفه جد و عمویش بود می فرستاد. مدرس عباهای خود را به سایر طلاب هدیه می کرد.

با آنکه یکی از مقتدرترین افراد کشور بود، کمتر اعمال نفوذ می کرد. قدرتش را برای جلوگیری از زورگویان بکار می برد. در سیاست دوستی و دشمنی شخصی را دخالت نمی داد کمتر مطالب خصوصی را با کارهای عمومی مخلوط می کرد و عقیده خود را در سیاست کشور برای خصوصیت ها تغییر نمی داد.

پدرم پیوسته از سردار سپه طرفداری می کرد و چون از محیط تهران دور بود فریفته تبلیغات و کارهای برجسته او بود ولی از مفاسد دستگاه بی اطلاع و همیشه می گفت: «در ظاهرش عیب نمی بینم و از باطنش غیب نمی دانم».

مدرس که مرجع عموم واز مکر و کید رژیم آگاه معتقد بود که «رضا خان فقط برای وزارت جنگ) خوب است آنهم بشرط آنکه بکار سروسامان دادن به سربازخانه و تربیت سربازان به پردازد. حتی در این کار هم باید قلاده مجلس و روزنامه ها جلو او را گرفته و نگذارند که بند را پاره بکند».

هنگامیکه روزنامه های انگلیس و سفارت انگلیس کارهای سردار سپه را می ستودند ، مدرس می گفت: «من با هرکشورکه بخواد رئیس الوزراء و وزرای مارا که نوکر مردم ایران هستند انتخاب بکند مخالف و معاند هستم. دولت مردان ایران باید نوکر ایرانی باشند نه سفارت خارجی».

هنگامی که پدرم به اومی گفت: «کمی در گفتار و بیاناتان جانب احتیاط را مراعات بکنید ، مدرس در پاسخ می گفت: «شغال و روباه اکنون در خانه و آشیانه ماهستند چه تفاوت می کند که سرشب یا هنگام صبح ما را خفه بکنند».

پدرم نقل می کرد که یکی از کارکنان منزل مدرس به زعیم می گوید: «من جاسوس شهر بانی هستم به آقا بگوئید در گفتارشان ملاحظه به فرمایند. چونکه افرادی که اینجا می آیند بعضی ها فرمایشات آقا را به شهربانی اطلاع می دهند». مدرس آن شخص را احضار می کند و می گوید: «آنچه من در اینجا می گویم شما حتماً به شهر بانی خبر بدهید تا بدانند مردم از ظلم و دزدی و جور آنها اطلاع دارند.» (۵)

با آنکه مدرس مجتهد جامع الشرایط و آیت الله حقیقی و واقعی بود، هیچگاه مذهب را وسیله پیشرفت مقام و سیاست خود قرار نداد و از ریا و تظاهر به مذهب متنفر بود. موقعی که حاج آقا جمال به او پیام می فرستد که علما منتظر دستورشما هستند چه کمکی از ما ساخته است؟ مدرس در جواب می گوید: «بزرگترین کمک شما این است که در مسجد مردم را براه راست هدایت کرده و سیاست را به سیاستمداران واگذار کنید و از خدمت به خلق غفلت نورزید زیرا عبادت بجز خدمت خلق نیست».

هنگامی که چند نفر روحانی نما ، سلیمان میرزا را تکفیر کردند مدرس با آنکه در مجلس مخالف سلیمان میرزا و گروه سوسیالیستها بود، از او دفاع کرده و تکفیر او را عملی قبیح و ناشایسته و احمقانه نامید.

به گفته ملک الشعراء بهار، مخالفت مدرس با سوسیالیستها و طرفداری از قوام

السلطنه موجب شد که سفیر روس شامیاتسکی در تهران مدرّس را مرتجع و طرفدار انگلیس بخواند.

ملک با شامیاتسکی در این قسمت بحث مفصلی کرده و می گوید: مدرّس نه کهنه پرست و نه طرفدار کشور خارجی است. او مردی روشنفکر و علاقمند به ایران و با هیچ کشور خارجی سروسر ندارد. (۶)

توضیحات و مأخذ

- ۱ - به نقل از شماره ۳۴۶ مورخ ۸ آبان ماه ۱۳۰۶ سال دوم روزنامه اطلاعات - دوشنبه ۹ آذر ماه ۱۳۸۳)
- ۲ - محمدتقی بهار (ملک الشعراء بهار) - تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران - انقراض قاجاریه . جلد اول - ج ۱ ، صص ۱۳۴ - ۱۳۳
- ۳ - مشروح این مقاله در روزنامه نوبهار سال ۳۳ شماره های ۹۹ و ۱۰۰ (روزهای سه شنبه ۸ آذر و چهارشنبه ۹ آذر) درج شده است.
- ۴ - سیف پور فاطمی « آئینه عبرت » ، خاطرات و رویدادهای تاریخ معاصر ایران - انتشارات جبهه ملی ایران - ۱۳۶۸ - صص ۱۸۳ - ۱۸۲
- ۵ - پیشین - صص ۱۸۷ - ۱۸۵
- ۶ - پیشین - صص ۱۸۸ - ۱۸۷

فصل هفتم

سیمای ملی مدرّس

ناصر تکمیل همایون در مقاله «سیمای ملی مدرّس» مدرّس را چنین معرفی می کند: «مدرّس که علوم دینی را در اصفهان و عتبات پایان رسانده و دارای تبحری زبانزد بزرگان علم و تقوی بود پس از پایان تحصیلات و رسیدن به مرحله اجتهاد کامل و پذیرش مقام تدریس در هنگامه مشروطه خواهی، از ماجرای نهضت به دور نبود و با مرحوم حاج آقا نورالله و آزادیخواهان اصفهان رابطه هایی داشت. پس از پایان وقایع «مشروطه خواهی» و «مشروع طلبی» و پدید آمدن اختلاف میان رهبرانی که، در آغاز، همه عدالت خواه و ضد استبداد و مخالفت نفوذ بیگانگان بودند، گسترده‌گی تفرقه و چند دستگی مردم و کودتای محمد علی شاه و بمباران مجلس، نشانه هایی در زندگی اجتماعی مدرّس دیده شده که فروغ وحدت بخشی میان ملت و تداوم نهضت استقلال طلبی و آزادیخواهی از آن ساطع است و به همین دلیل پس از پایان استبداد صغیر و پیروزی مجاهدان آزادیخواه و فرار محمد علی شاه و انتخابات و گشایش دوره دوم مجلس شورای ملی ایران، به درخواست علمای عتبات عالیات و تقاضای مجلس وی (= سید حسن مدرّس اصفهانی) به عنوان مجتهد طراز اول، طبق قانون اساسی، عازم تهران شد تا بر مصوّبات مجلس نظارت کرده و نمایندگان ملت را رهنمونی دهد. پس از یکی - دو بار سخنرانی در مجلس، همگان دانستند که این «مجتهد طراز اول» از برجسته ترین سیاستگران ایران است.

وی با چند اظهار نظر منطقی و قاطع درباره نظامنامه داخلی مجلس، مخالفت با انحصار تریاک، قانون عتیقات، مسئله موقوفات، قانون انتخابات، اقلیتهای مذهبی، خاک سرخ جزیره هرمز، مخالفت با اولتیماتوم روسیه، قوانین آیین دادرسی و سرانجام مخالفت با تعویق انتخابات دوره سوم، به عنوان مرد دیانت و سیاست ایران و قهرمان مشروطه راستین نامش در سرتاسر ایران بلند آوازه گردید و مردم حق شناس و روشن بین تهران در دوره سوم قانونگذاری وی را در سال ۱۳۳۲ قمری به نمایندگی خود برگزیدند و علمای عتبات و روحانیت ایران نیز بار دیگر طراز اول بودن وی را مورد تأکید قرار دادند.

مدرّس که در فترت میان مجلس دوم و سوم بامبارزه بر ضد استبداد و خودسری

ناصر الملک شایستگی فراوانی از خود نشان داده بود، با آغاز جنگ جهانگیر اول و کوتاه بودن عمر مجلس سوم، متأسفانه فرصت مبارزه پارلمانی رابه دست نیامورد و به سان همه ایرانیان میهن دوست و استقلال طلب، علیه خط انگلستان و روس (و فرانسه و ایتالیا و امریکا) که دشمنان تاریخی ایران بودند (= متفقین) قرار گرفت و به حکم علائق دینی، با عثمانی و گرایش سیاسی، با آلمان و اطریش (= متحدین)، به سود گروه دوم موضعگیری کرد و دولت ایران نیز به ریاست مرحوم مستوفی الممالک در دوازدهم ذیحجه الحرام ۱۳۳۲ قمری (اول نوامبر ۱۹۱۴ میلادی) « مسلک بی طرفی اتخاذ نمودند».

مدرس و بعضی سیاستمداران و نظامیان ایران از تهران به سوی غرب ایران مهاجرت کردند و به ریاست رضا قلی خان نظام السلطنه مافی « دولت مهاجرت » را تشکیل دادند که در آن دولت، قهرمان ما به سمت وزارت عدلیه (= دادگستری) بر گزیده شد.

حرکتهای سیاسی مدرس در دوره مهاجرت و گفت و گوهای او با سلطان و صدر اعظم و رجال دولتی عثمانی، بخش درخشانی از زندگی سیاسی اوست که از آن سخن به میان خواهد آمد. در مدت پنج سال و هشت ماه دوره فترت کشور آسیبهای فراوان دید. مدرس پس از پایان جنگ و شکست متفقین به ایران بازگشت و با کمک برادران کرد، از سنج خود رابه تهران رساند. در این مدت به علت عدم رعایت بیطرفی ایران توسط متفقین، مردم به سختیهای طاقت فرساکر رفتار بودند. قحطی و شیوع برخی بیماریها سرتاسر میهن رافرا گرفته بود و شورشیهای محلی و قیامهای آزادیخواهانه پیوندهای حکومتی را بامرکز کشور متزلزل ساخته بود. سرکوبی قیامهای آذربایجان (به سرکردگی شیخ محمد خیابانی)، گیلان (به رهبری میرزا کوچک خان جنگلی) خراسان (به فرماندهی کلنل محمد تقی خان پسیان)، درگیریهای پلیس جنوب بادلیران تنگستان (به زعامت رئیس علی دلواری) و شیخ حسین چاکوتاهی (برخی حرکتهای سیاسی منطقه ای دیگر، همه در این زمان تحقق یافتند. در مرکز نیز تشکیل احزاب و انتشار روزنامه های متعدد و رواج پاره ای کارهای انقلابی با مسئولیت و بی مسئولیت (= کمیته مجازات و...) شیرازه امور را از هم پاشیده بود در تمام این بی سرو سامانیهای اجتماعی و سیاسی، سلطه بیگانه دخالتهای مستقیم و غیر مستقیم داشت شکایت ایران به مجمع اتفاق ملل برای بیرون راندن نیروهای روسیه از خاک ایران، توطئه های استعمارشوم بریتانیا و تهیه مقدمات انعقاد قرار داد ایران بر باد ده ۱۹۱۹ میلادی و سرانجام کودتای سیاه ۱۲۹۹ خورشیدی

استعمار انگلستان توسط سید ضیاء و رضاخان قزاق که طرح عملی قرارداد وثوق الدوله (= ۱۹۱۹ میلادی) بود، از جمله رویدادهایی هستند که در دوره فترت میان مجلس سوم و چهارم به وقوع پیوسته و در تمامی آنها، به ویژه در دفاع از جنبش های آزادیخواهانه دنباله مشروطیت و مخالفت با گسترش سلطه استعمار و بساط استبداد سهم بسزائی داشت.

در دوره چهارم باز هم مدرّس از سوی مردم تهران به نمایندگی مجلس شورای ملی برگزیده شد. اولین کسی که در برابر عملیات سردار سپه (= رضاخان) به مناسبت دخالت های ناروا در امور کشوری و مالی، زبان به اعتراض گشود مدرّس بود، در مورد فشار به روزنامه نگاران و آزادیخواهان، وجود اختلال و ناامنی در شهر تهران، به قتل رسیدن مردم بیگناه در کوچه و خیابان، چندین بار در مجلس داد سخن داد و سرانجام رضا خان را جهت ادای توضیحات به مجلس آورد.

مجلس چهارم با اینکه کارهای مثبتی، چون تثبیت بودجه کشور توسط دکتر محمد مصدق وزیر مالیه را به تصویب رسانده است و پس از دوره فترت، نظمی را به کشور بازگردانده است اما به علت تشنّت افکار و عقاید از سوسیالیست های انقلابی و اصلاح طلبانه میانه رو تا ارتجاعیان و قشریان افراد به انتقاد یکدیگر می پرداختند. با اینکه مدرّس رهبر اکثریت بود، اما بر مجلس شورای ملی ایران، فکر انسجام یافته متعلق به اکثریت حاکم نبود. در این مجلس در مخالفت با استعمار انگلستان در مورد بین النهرین و ساختن کشور عراق؛ و در امور داخلی، در مخالفت با برنامه مستوفی الممالک استیضاح آن و پافشاری در سقوط دولت، مدرّس تاریخی ترین نطق های سیاسی خود را ایراد کرده است. در این دوره، که شش کابینه عهده دار قوه مجریه کشور شدند، ساز و کار سلطه و دگرگونی برخی از شیوه های سیاست موازنه مثبت وضعی را پیش آورد که انتخابات دوره پنجم زیر نفوذ ارتش رضاخانی انجام گیرد و عناصر تسلیم طلب به مجلس راه یابند و رضاخان سردار سپه به ریاست شصت و یکمین کابینه مشروطه ایران گماشته گردد و با داشتن پست وزارت جنگ، زمینه قدرت مطلقه و وابسته خود را فراهم آورد.

در این مجلس باز هم مردم تهران با تمام سختیها مدرّس را به نمایندگی خود برگزیدند و این بار برای نخستین بار دکتر محمد مصدق نیز به پارلمان ایران راه یافت و از سوی مردم تهران، همگام و همراه مدرّس شد.

دوره پنجم مجلس شورای ملی ایران، دوره شکل دادن استعمار به نظام سلطنت استبداد جدید است در این مدت چهار بار رضاخان عهده دار ریاست کابینه بود. مردان

میدان نبرد، اقلیت مجلس بودند که رهبری آن را مدرس به عهده داشت. وی علیه جمهوری استبداد گرایانه رضاخانی به پاخاست و دکتر مصدق در هماهنگی و هم‌رزمی با او، زیانهای جمهوری بیگانه ساخته و دیکتاتوری را بر شمرد. مدرس علیه اعتبار نامه نمایندگان «انتصابی» داد سخن داد و در مجلس از بی‌حمیت‌ترین آلت‌های استعمار سیلی خورد که صدایش در سرتا سر ایران پیچید و مظلومیت وی را همراه حقانیت فراوانش به همه مردم ایران آشکار ساخت. در این دوره رضاخان از ریاست جمهوری انصراف پیدا کرد و مسئله سلطنت او به میان آمد که این خواست با تظاهرات مذهبی رضا خان برای فریب مردم همراه بوده است اما درست هوشیارانه با تعهد کامل بی‌هیچ هراس پایداری کرد، به حدی که پس از قهر ظاهری رضاخان، وی را فریبکارانه دزدیدند و به خانه قوام‌الدوله بردند و به عمد تا ساعت نه شب نگهداریش کردند تا مجلس به دور از مدرس و اثرات فکری و بیانی او دوباره به سردار سپه اظهار تمایل نماید.

برضد مدرس قهرمان و یارانش به شیوه مردم بد طینت و غرض ورز همه زمانها «پرونده سازی» آغاز شد، اما آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه پاک است. آنگاه دست به کارهای خشن تری زدند: ترور جوان آزاده و شاعر آزادیخواه میرزاده عشقی و سختگیری به مدیران جراید اقلیت طرفدار مدرس و در نتیجه شکستن قلمهایی که زبان توطئه جدید استعمارگران را بر ملا می‌ساختند.

به دنبال تبلیغات مسکوک از مدتها پیش، «ارتجاع مدرس و روحانیت» و «ترقیخواهی رضا خان و «حکومت ملی» را بر ملا کرد در ارتباط با قتل کنسول آمریکا، مازور ایمری، در تهران، نوع دیگری از روشهای «پرونده سازی» انجام شد که البته سودی برای دستگاه رضا خان جز اعلام حکومت نظامی به وجود نیاورد و مدرس در مجلس با اشاره دست به هیئت دولت، آشوبهای رضاخانی را با زمزمه یک بیت شعر چنین پاسخ گفت:

محتسب فتنه در این شهر ز من داند و می
لیک من این همه از چشم شما می بینم

مدرس در ادامه مخالفت با رضا خان سردار سپه آماده سلطنت، لحظه ای درنگ نکرد و باز هم استیضاح کرد و او را به مجلس آورد و در باره «سوء سیاست نسبت به داخله و خارجه، قیام و اقدام برضد قانون اساسی و حکومت مشروطه و توهین به

مجلس شورای ملی و تحویل ندادن اموال مقصرین و غیره به خانهدولت»، آنچه را باید بگوید، به تفصیل بیان کرد.

از سوی دیگر، با فرستادن سفیر به پاریس و گفت و گوبا احمد شاه و تلاشش برای بازگرداندن وی به تهران و کوتاه کردن دست رضا خان از امور کشوری و لشکری، روش تند تری را به کاربرد که البته چندان سودی به بار نیلورد و در عوض، رضا خان را در سرکوب قیامهای مردمی و گرفتن سمت فرماندهی کل قوا، به رغم مخالفتهای اقلیت، جسورتر کرد و سرانجام در نهم آبان ماه ۱۳۰۴ خورشیدی اکثریت مجلس ساخته و پرداخته نظامیان، با ۸۰ رأی در برابر ۵ رأی، انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام داشت. مدرس در حالی که مجلس را ترک می کرد، چنین گفت: «صد هزار رأی هم بدهید، خلاف قانون است». پس از خلع احمد شاه، زیر همان فشار ارتش رضاخانی، مجلس مؤسسان تشکیل شد و در چهارمین جلسه خود با اکثریت ۲۵۷ رأی از ۲۶۰ تن حاضر طی متن واحدی سه اصل ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ قانون اساسی را دگرگون کرد و سلطنت را به رضاخان تفویض نمود. در چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵ خورشیدی مراسم تاجگذاری بر پاشد.

با همه تلاشهای مدرس و یاران همگامش، از جمله دکتر مصدق، سلسله جدید (= پهلوی) که تنها نظام سلطنتی بیگانه ساخته در ایران است، بر پا گردید. نه مدرس و نه مصدق هیچکدام این تغییر جدید را نمی توانستند قبول نمایند، یا به سان بسیاری از «خوشنامان» دیگر، که با رضاخان سردار سپه هم مخالفتهایی داشتند، رنگ عوض کنند و به گونه ای وزارت و وکالت و سفارت بپذیرند.

در انتخابات دوره ششم قانون گذاری باز هم مردم تهران مدرس و مصدق را به نمایندگی خود برگزیدند. در همان جلسه های اول، در مخالفت با اعتبار نامه های برخی از نمایندگان «قلابی» مدرس چهره ناآرام و خستگی ناپذیر خود را نشان داد.

رضا خان بر قتل مدرس و ملک الشعراء بهار، تصمیم قطعی گرفت. به جای ملک الشعراء، واعظ قزوینی، مدیر روزنامه نصیحت، به قتل رسد و مدرس نیز با زیرکی و زبردستی تمام و برداشتن چندین زخم در ساعد و بازوان و کتف، از مرگ رهایی یافت و برای چندمین بار تیر رضاخان به سنگ خورد.

چو بر خویشتن مردن آسان کنی

ز خود مرگ را هم هراسان کنی

پس از شصت و چهار روز غیبت استعلاجی، مدرس عصا زنان به مجلس آمد و

در همان روز که «لایحه خالصه جات» مطرح بود، اظهار نظر کرد و تا آخر مجلس چند بار در باره «معارف»، «اعزام دانشجو»، «راه آهن» صحبت نمود؛ و با روی کار آمدن مخبر السلطنه به عنوان رئیس الوزرا، شدیداً مخالفت کرد. رضا خان که اهل سازش نبودن مدرس را دریافت، و به پاره ای از «تحریکات» او واقف شد، سرانجام در کشتن او عزم جزم کرد. در یکی از شبهای تاریک ۱۳۰۷ خورشیدی، آن مجتهد پیکارگر توسط مأموران نظامی ربوده شد، و پس از نه سال حبس و عذاب در آبانماه ۱۳۱۶ خورشیدی «حسب الامر جهانمطاع اعلیحضرت همایون شاهنشاهی» با نوشیدن زهر به جای افطار رمضان، چونان جویندگان حق به نماز ایستاد، اما دژ خیمان او را در همان حال با بستن عمامه به گردنش، خفه کردند و بدینگونه مدرس شهید به ملاقات آفریدگار رفت.

قسمت نگر که کشته عشق یافت
مرگی که زندگان به دعا آرزو کنند

مدرس در گستره اندیشه و ابتکار

مدرس آشنا به معارف اسلامی و آگاه بر احوال زمان خود، خاصه در منطقه ی مشرق زمین، شاهد بسیاری از وقایع در درون کشور و کشورهای همجوار بود. وی با آن نکاویت سیاسی و ریزه یابیهای علمی و قوی، بر بسیاری از مفاهیم و مطالبی که بمرور بر سیاست شناسان و خبرگان حکومت روشن گردید، آگاهی داشت و درباره آنها به گونه ای اظهار نظر کرد. بی تردید شناخت دقیق و نظامدار آرمانهای آن مرد بزرگ، در پیوند با نمایه سازی سخنان او در مجلس و پیش از مجلس و پس از آن است و این شیوه در هماهنگی با راه و روش و رفتارهای وی، میدان اندیشه و ابتکار و خواستههای مبتنی بر زمان را در او آشکارتر خواهد کرد. در این بند به چند نمونه ی اساسی اشاره می شود و در پایان استنتاج هایی ارائه خواهد شد:

ملت و ملیت

- «قوهٔ ملت است که می تواند با هرتهاجمی مقابله کند. مجلس شورای ملی اگر همهٔ وکلایش صاحب عقیده، محکم، اسلامی، سیاسی و وطنخواه باشند، در صورتی می تواند مقاومت در مقابل دنیا بکند که بالطبع ملت موافق و پشتیبان وی باشد. پس قوت با توجه به قلوب عامه است.»

- «من یعنی همهٔ ملت، من اتکاء به همهٔ ملت دارم چون: وسایل و روابطی دارم، چون اطلاع ازحالشان دارم و خوب مطلب آنها را تشخیص می دهم.»

- «مملکت اصلش و بنیانش ملت است. حقیقت مملکت عبارت است از ملتی که خدمتی را وظیفه داراست. مجلس شورای ملی عبارت از مجموع ملت آن مملکت است که حقیقتاً تمام ملت درمجلس شورای ملی جمع اند و عظمت ملت همان عظمت مجلس شورای ملی اوست و هرملتی بزرگواری و عظمت اوبه عظمت مجلس شورای ملی اوست.»

- «باید قدمهایی که مقتضای حفظ دیانت و حفظ قومیت و حفظ ملیت خودمان است برداریم و هیچ کاری و هیچ چیزی را مقدم به این کار قرار ندهیم.»

- «قومیت هر قومی، بقای هر قومی، شرافت هر قومی و ترقی هر قومی به چیست؟ قومیت یک قوم، از حفظ جامع آن قوم است و الا هر قومی که افرادی هستند مختلف؛ اگر در تحت یک جامعی نباشند، عنوان قومیت از افراد، منتزع می شود. بقای هر قومی به چیست؟ بقای هر قومی به حفظ جمع بین افراد آن قوم است. اگر قومی صد میلیون افراد داشته باشد و حفظ جامع خودشان را نکنند، آن قوم کالجراد المنتشره، یک افرادی هستند متشتت و هیچ اثر و فایدهٔ اجتماعی بر آن کثیره مترتب نخواهد بود. ترقی و تعالی هر قومی به این خواهد شد که جامع میان خودشان را نگهداری کنند و به واسطهٔ ترقی آن جامع، ترقی کنند. هر قومی که جامع خودش را از دست داد، حیثیتش تنزل کرد. از باب مثال عرض می کنم، مکرر در همین مجلس و مجالس دیگر گفتگوی لغت و لسان شده بنده موافقم که هر قومی لسان خود را حفظ نکرد، ضعف به قومیتش وارد می شود. لباس خود را حفظ کند، صفات خلقی خودش را حفظ کند، بهر اندازه که جامع خودش را حفظ کند، به همان اندازه قومیتش باقی است.»

- متأسفانه در قرون اخیر، از باب اینکه آن جامعهٔ خودشان را بزرگان امراء خوب حفظ نکردند، ضعف بر این قوم پیدا شد. بالاخره یک وقت باید بیدار شده و هوشیار شویم و جامعهٔ خودمان را حفظ کنیم.»

ایران و جغرافیای فرهنگی و سیاسی آن

- «ایران تمامش مال ایرانی است، مالش، حالش، حیثیتش، چه اش، چه اش، همه چیزش متعلق به ایرانی است».

- «اگر یک کسی از سرحد ایران بدون اجازه دولت ایران پایش را بگذارد در ایران، و ما قدرت داشته باشیم او را با تیر می زنیم و هیچ نمی بینیم کلاه پوستی سرش است یا عمامه یا شاپگاه، بعد که گلوله خورد دست می کنیم ببینم ختنه شده است یا نه، اگر ختنه کرده است بر او نماز می کنیم، او را دفن می نمائیم و لا که هیچ».

- «بنده نماینده پنجهزار علما و روحانیون ایران و عتبات و قفقاز و افغان و هندوستان هستم».

- «بین النهرین چه نسبت دارد به ایران و ایرانیه؟ یک حقیقتی است که هرکس اطلاعاتی از قرون سابقه داشته باشد، شاید یک استکشافاتی بکنند که الان موقع ذکر آنها نیست و مسئله را مسکوت عهنا می گذاریم. اما ایران نسبتی دارد به بین النهرین؟ البته اغلب مسلمانان دنیا، بالخصوص ایرانیها، قلبشان متوجه بین النهرین است. بین النهرین روح ایران است و بلکه قطعاً بین النهرین که امروز عراق عرب است و قبل از این مجاورت با جزیره العرب متعرب شد؛ اساساً یک قطعه از ایران بود. ما روحاً و جسماً از هر جهت به آن زمین و اهالی آن زمین علاقه مندیم».

- «مقصود از مهاجرت ما ایرانیان به این کشور این است که اولاد دولت عثمانی صحبت الحاق قسمتی از خاک آذربایجان را به خاک عثمانی موقوف نماید تا ثانیاً در موضوع صمیمت بین برداران مسلمان ایرانی و ترک مذاکراتی به عمل آوریم».

- «بگویی به جای کلمه «عجمی» لفظ «ایرانی» به کار ببرند زیرا ماده لغوی کلمه «عجم» از «عجمه» می باشد و اشتقاق آن به کلمات مختلف که حاکی از تحقیر نژاد غیر عرب و ایرانی است و ما ایرانیان که دارای نواغ و مشاهیری بودیم که به زبان و تمدن و فرهنگ عرب و اسلام خدمات شایانی کرده اند، سزاوار نیست که تحقیر شویم، لذا خواهشمندم لغت «عجم» را از قاموس زبان خود خارج کنید و به جای آن کلمه «ایرانی» را انتخاب فرمائید». (۱)

اتحاد و بقای جامعه

- « غرض اصلی موقوف بر کلمه جامعه اتحاد است، یعنی اتحاد در غرض، اتحاد در سلیقه، البته جماعتی از عقلا سلیقه شان در مطالب مختلف است، اما در غرض یکی است؛ باید حفظ آن مرتبه کرد.»

- « باید به این نکته توجه داشته باشید که ممکن است لباس همه یک شکل باشد ولی دلها یکی نباشد. اگر همه یک دل می شدیم. خیلی بهتر از آن بود که لباسمان یک شکل شود.»

- اگر من عمامه سرم هست و دیگری کلاه ما باهم دوتا نیستیم. من یک صنعتی دارم که اقتضای صنعت من این است که عمامه سرم باشد. آن دیگری یک صنعتی دارد که اقتضایش کلاه است. اینها از تباین ما است، از اختلاف صنعت ما است، باید در اصل برابر، و اختلاف نداشته باشیم.»

- « تعبیر رژیم ایران در حال حاضر، مفهومش اخلال در میانی دوام و بقای جامعه ایرانی است؛ هرگاه مقصود دیگران تنها این بود که اعلیحضرت را از سلطنت برکنار سازند و دیگری را بر سر تخت بنشانند، من که مدرس هستم صریحاً می گویم که به مبارزه نمی پرداختم.»

احترام به قانون و حاکمیت نظام مشروطه

- « زمان ما، یعنی انقلاب ایران؛ یعنی ملت بیدار شد. طرز حکومت از حکومت یک نفری و فردی به حکومت ملی و تمام ملت مبدل و مسمی به اسم دولت مشروطه شد.»

- « قدرتی که مجلس « نمایندگان حقیقی مردم » دارد، هیچ چیز نمی تواند در مقابلش بایستد شما تعیین صلاح بکنید، مجلس بر هر چیز قدرت دارد.»

- « هر کس باید عقیده خود را بگوید و حاکم قانون اساسی است، هر چه قانون اساسی گفته است باید عملی شود.»

- « وکیل باید معروف به فساد و متجاسر به فسق نباشد و این اختصاص به وکلای مسلمین ندارد. وکلای سایر ملل هم این طور است. اگر وکلای سایر ملل دیگر دین خود معروف به فساد عقیده باشند. بدانید که برای ملت خویش کار نخواهند کرد.»

- « ما یک آثار اخروی داریم و یک آثار دنیوی، در قانون انتخابات شرایط را باید

بنویسیم که آثار دنیوی داشته باشد. می‌خواهیم بدانیم آن صفاتی که در امور سیاسی فایده دارد، کدام است، نمی‌خواهیم ببینیم در آخرت کی خوب است و کی بد...»

فرهنگ و برخورداریهای علمی

در رژیم نومی که نقشه آن را برای ایران بی‌نوا طرح کرده‌اند نوعی از تجدّد به ما داده می‌شود که تمدن غربی را با رسواترین قیافه تقدیم نسل‌های آینده خواهند نمود. آن روز فرا خواهد رسید که چوپانهای قریه‌های ورامین و کنگاور با فکل و کراوات خود نمائی می‌کنند.

ممکن است شمار کارخانه‌های نوشابه‌سازی روزافزون گردد، اما کوره‌آهنگدازی و کاغذسازی پا نخواهد گرفت. درهای مسجد و تکایا به عنوان خرافات و اوهام بسته خواهد شد، اما سیلها از رمان‌ها و افسانه‌های خارجی به وسیله مطبوعات و پرده‌های سینما به این کشور جاری خواهد گشت و عقاید و اندیشه‌های پوچ را به عنوان فرهنگ غربی، آن هم با رقص و آواز و دزدیهای عجیب ارسن لوپن و بی‌عفتیها و مفاسد اخلاقی دیگر به ما تحمیل خواهند کرد و اینها را لازمه تمدن غربی می‌دانند.

- «اگر به علم ترتیب اثر بدهید، همه می‌روند و تخصص پیدا می‌کنند؛ تا علم در مملکت ما قدر و قیمت پیدا نکند. مشکل ما حل نمی‌شود و از دنیا عقب می‌مانیم.

- «امروز که محتاج به علوم اروپا هستیم باید علم را به مملکت خودمان بیاوریم. عقیده من این است که باید معلم از خارج بیاوریم ولو اینکه سالی یک کروم خارج او باشد. [اگر] ممکن نباشد باید شاگرد برای معلمی فرستاد و الا از کلیه شاگردانی که به خارج می‌روند، ده یک عالم شده و برمی‌گردند و این به زیان مملکت است.»

- «اول کلمه ای که می‌شود نسبت داد به صاحب شریعت ما، به علم است.»
- «البته علم که بهترین چیزها است. اگر دست ناکس افتاد، یعنی بداخلاق، مضر است و فایده ندارد.»

- «این یک چیزی است که محل احتیاج عمومی است و خیلی هم لازم است و ما متخصص زیاد می‌خواهیم.»

- البته متخصصین که خیلی در این کارها عمر صرف کرده‌اند، آنها می‌فهمند، ماها نمی‌فهمیم.»

- «ما باید بگردیم آن ایرانی [ای] که یک بهره از این علم دارد، به علم او ترتیب اثر بدهیم تا ایجاد متخصص بشود.»

آزادی و اخلاق

- « من عقیده خودم را اظهار می کنم و لومخالف با تمام مردم روی زمین باشد. »
- « باید جان انسان از هرگونه قیدوبندی آزاد باشد تا مراتب انسانیت و آزادی خویش را حفظ کند. »
- « اگر نسبت به بسیاری از اسرار آزادانه اظهار عقیده می کنم و هر حرف حق را بی پروا می زنم ، برای آن است که چیزی ندارم و از کسی هم چیزی نمی خواهم ، اگر شما هم بار خود را سبک کنید و توقع را کم کنید، آزاد می شوید. »
- « عقیده ایرانی پاک است ، بنده از جاتب تمام ایرانیها قلبم مطمئن است که عاشق ایرانند و نمی خواهند ایران را به کسی بدهند، لیکن افسوس شجاعت نیست. شجاعت که نیست ، عقیده زود عملی نمی شود. »
- « شما مگر ضعف نفس دارید که در پرده سخن می گوئید . به سر هر کسی قدرت داریم. از رضاخان هم هیچ ترس و واهمه نداریم. ما قدرت داریم پادشاه را عزل کنیم. رئیس الوزراء را بیاوریم سؤال کنیم. استیضاح کنیم، عزل کنیم و همچنین رضا خان را استیضاح کنیم. عزل کنیم ؛ می روند و در خانه می نشینند. »
- « من ده رئیس الوزراء و چهل، پنجاه وزیر را دیدم و رد کردم. اگر هر کدام از اینها در این مجلس مدعی شد که مدرس یک توقعاتی از من کرده است، آن شخص خیلی مرد است. یک کاغذ در هیچ تقاضایی از کسی نکرده ام. »
- « حقیقت زندگی آزادی است. اگر انسان آزاد نباشد ، مرگ و زنگیش یکسان است. »

اقتصاد و تولید

- « عقیده من این است که ماهر خدمتی که در نظر داشته باشیم به این مملکت بکنیم، چه برای اقتصاد ، چه برای سیاست ، چه برای دیانت. باید یک کاری بکنیم که این مملکت رو به آبادی برود. بنده گمان می کنم تمام این مفاسد به سهولت درست شود و صورت بگیرد ولی مادامی که این مملکت خراب است و مبنای خرابی هم بی بضاعتی مردم است اصلاحات آن طوری که لازم است نمی شود. »
- « مملکت ما که پراز عمله است ، همه فقرا و ضعفا و کارگر و عمله هستند. ما که کارخانه نداریم پس بایستی یک کاری کرد که کاخانجات زیاد شود تا این عملجات هم منتفع شوند. »
- « بلی در ممالکی هم این حرفها را زدند تا مثل روسیه خراب شدند . اما در مملکت

ما هنوز کارخانه وجود پیدا نکرده است. بگذارید وجود پیدا کند، آن وقت به عملجات بگویند این کارخانجات را از دست صاحبانش بگیرد. ولی روز اول که ما می خواهیم کارخانه تأسیس کنیم نبایستی این اشکالات را بتراشیم که دیگر هیچ کس به فکر تأسیس کارخانه نیفتد».

- رژیم آینده تصمیمی جز این ندارد که ایلات ایران را تخته قاپو کند تا گوسفند و اسب ایران که برای تجارت تا قلب اروپا انتقال می یابد و سرچشمه عایدات هنگفت این کشور است را به نابودی گذارد و روزی برسد که برای شیرو پنیر و پشم و پوست هم گردن ما به جانب خارجه کج باشد و دست حاجت بدان سو دراز کنیم». (۲)

* عبدالله مستوفی، از یکی از گفتگوهایش با سید حسن مدرس چنین آورده است: معلوم است سوسیالیست ها هم برای کارچاقی سردار سپه در نوبت خود بی میل نبودند که مدرس را آرام کنند، تا کار به جاهای نازکتر نکشد. در یکی از مذاکرات سران حزب، که من هم حاضر بودم، در اطراف ضدیت مدرس، و در افتادن با سردار سپه و نتایج آن برای کشور، هر کس چیزی می گفت؛ و البته بیشتر، جانب مضر این پیشامد احتمالی را گنده میکردند. ولی همگی، حتی من، معتقد بودیم که حیف است این مرد فعال باجر بزه از بین برود. رفقای خوب، چون سابقه مرا با مدرس می دانستند، به من پیشنهاد کردند بروم با او صحبتی کنم، شاید از شدت مخالفت او کاسته شود.

بعد از ظهر فردای آن روز، به منزل سید رفتم. مدرس در اطاق خود نشسته، چند نفری نزد او بودند، منم بعد از ظهر در اداره محاکمه ای داشتم، و نمی توانستم در حاشیه مجلس منتظر وقت مناسبتری بشوم. از توی حیاط، بعد از مبادله سلام به آقا گفتم من به شما عرضی دارم. سید بزرگوار گفت الان بیرون می آیم، با هم قدری در حیاط قدم می زنیم. من به سمت دیگر حیاط که کسی آنجا نبود، رفته یک دو باری از بالا به پائین رفت و آمد کردم، سید رسید. پس از طی تعارفات معمول، وارد مقصود شدم.

به او گفتم: تصور نمیکنید برای متنبه شدن سردار سپه این اندازه اقدام کافی باشد؟ گفت: خیر، باید لامحاله دستش از ریاست وزراء کوتاه شود! گفتم در این شش هفت ماهه ریاست وزرایش خوب کار کرده، و قدرت و عظمت قشون را خیلی زیاد نموده، و به واسطه قدرت نظامی، مالیاتهای عقب مانده هم وصول شده، و دوایر دولتی عظم و اعتباری پیدا کرده اند که نظیر آن راندنهاست در این کشور کسی ندیده است. حیف است این قدرت و اختیار و وحدت و مرکزیت از بین برود، و هرج و مرج و مزیتهایی

سابق، جانشین آن بشود. امروز، به واسطه قدرت و مواظبت این مرد و مرکزگرفتن حکم دولت، هر تصمیمی در هر قسمت از کارها بگیرند، روی کاغذ نمی ماند و فوراً اجرا می شود. حکام و عمال از او ملاحظه دارند، کارها به لاقیدی و بی اعتنایی و سرهم بندی واگذار نمی شود، و نظم و نسق حسابی در کار آمده است.

سید گفت: سگ هر قدر هم خوب باشد، همینکه پای بچه صاحبخانه را گرفت، دیگر به درد نمی خورد، و باید از خانه بیرونش کرد. دیدم این مرد نطق، با یک ضرب المثل دهاتی، همه دلیل های حل قضیه، که من آورده بودم، و خیال داشتم باز هم مقداری بر آن بیفزایم، گفته و نگفته همه را از پایه خراب کرد و روی هم ریخت! ولی من مأیوس نشدم، و از راه نقضی مقصود خود را دنبال کردم و گفتم: توجه می فرمایید که بیرون کردن او چه زحماتی دارد. سیمیتکوهنوز چشم طمعش از کردستان برداشته نشده، و با وجود عده قوای دولتی، هر روز از خاک کردستان عراق به خاک ایران در تک و تاز است. اشراری که به واسطه قدرت این مرد در همه جا ساکت شده اند، هنوز ریشه و مایه شرارت را از دست نداده اند. هنوز هم در لرستان سرجنبان هایی که مثل مار زخمی مترصد وقت مناسب اند، زیاد هستند و اجمالاً ما کارهای زیادی داریم، که هنوز به آنها دست نزده ایم. بیست سال از مشروطه می گذرد؛ ما جز به این یک نفر، که از هر حیث مواظب همه چیز و همه جا هست، هیچ برنخورده ایم. برفرض، به قول شما، این سگ را به این جرم از خانه راندیم، کی را داریم جای او بگذاریم؟ از همه گذشته، با این نغمه های وحشی که از قشون جنوب و شمال و شرق و غرب می رسد و به یک دیگر دستور تمرد می دهند و همدیگر را اغوا میکنند، چه می خواهیم کرد؟ چیزی که باقی داریم، همین یک کار است، که اینها دو دسته شوند، و جنگ داخلی راه بیفتد، یا همه با هم متحد شوند و ملت را با اسلحه خودش زیرپا کنند، و...

سید مجال نداد که من باقی ادله نقض خود را بیاورم؛ حرف مرا قطع کرد و گفت: به همین جهت است که من معتقد شده ام ریشه این فساد را هرچه زودتر باید کند: «آخر آدم باید جرأت بکند بیست تا سوار دست یکی بسپرد، و از یاغیگری او در امان باشد؟! مرغی را که دم صبح شغال خواهد برد، بگذارید سرشب ببرد. لامحاله از کشیک کشی تا صبح خودتان را راحت کرده اید!» دانستم که سید در این امر کاملاً رادیکال است، و منطق و طرز فکرش در این زمینه قوت گرفته است؛ که با هر بیانی از منظور اصلیش نخواهد گذشت. با هم به اتفاق آمدیم. یک استکان چای برای من ریخت و بعد از صرف چای از هم جدا شدیم «(۳)

مستوفی، مدرس را در میدان مبارزه با استبداد تنها و بی یاور می داند. او بر طبیعت استبدادی و پرشتاب رضاخان واقف است و می داند که هنوز رضاخان همه سازو کارهای لازم دیکتاتوری را به چنگ نیاورده است که خواست خود را به شکل قانونی تحقق بخشد. نظمیه و عدلیه در اختیار او نبود که منویات او به طور دلخواه برآورده شود (۴)

توضیحات و مأخذ

- ۱ - ناصر تکمیل همایون - سیمای ملی مدرس - تاریخ معاصر ایران - کتاب هفتم - مؤسسه پژوهشی و مطالعات فرهنگی - ۱۳۷۴ - صص ۲۸ - ۳۶
- ۲ - پیشین - صص ۴۳ - ۳۸
- ۳ - عبدالله مستوفی - « شرح زندگانی من » - انتشارات زوار - ۱۳۷۷ : ج ۳ ، صص ۶۰۴ - ۶۰۵
- ۴ - پیشین - ص ۳۷۶

فصل هشتم

مدرس و استقلال موازنه عدمی در روابط خارجی

ابوالحسن بنی صدر در کتاب «موقعیت ایران و نقش مدرس» در باره «اندیشه و اخلاق سیاسی مدرس» بنا بر اصل موازنه عدمی اینگونه تحلیل می کند: در زمانی که روابط قدرتهای خارجی است که نظریه با عمل مدرس انطباق خیره کننده ای می یابد. در حقیقت در تمامی صحنه های بزرگ نبرد، مدرس پهلوان مبارزه حیات ملی بود. خواه وقتی که «دستجات سیاسی» حمایتش می کردند و خواه وقتی که تنهانش می گذاردند، در همه حال مدرس صحنه را ترک نکرد. در تمامی مبارزات علیه توطئه های قدرت بی رقیب انگلیس (که بدستگیری گروههای حاکم برای محو موجودیت مستقل ایران انجام می گرفت) رهبر ظفرمند خلق بود.

نحسین پیکار بزرگ که از آن پیروز برآمد، پیکار علیه قرارداد ۱۹۱۹ بود. خود وی در باره این قرار داد می گوید: «قرارداد منحوسی یک سیاست مضر به دیانت اسلام، مضر به سیاست بی طرفی ما بود.. کابینه و ثوق الدوله خواست ایران را رنگ بدهد، اظهار تمایل به دولت انگلیس کرد، بر ضد او ملت ایران قیام نمود حال هم هر کس تمایلی به سیاستی نماید، یعنی ما ملت ایران با او موافقت نخواهیم نمود، چه رنگ شمال، چه رنگ جنوب و چه رنگ آخر دنیا ...»

بنی صدر در ادامه آن می نویسد: «... مردم کمال غفلت را داشتند که این قرارداد منحوس چیست، الا نادری و قلیلی که از جمله (حضرات آقایان می دانند) بنده بودم که در همان ساعت که قرارداد منتشر شد با او مخالف شدم. تا امروز بالاخره خدا توفیقی به ملت ایران داد. به استثنای ۶۸۴ نفر که اصولاً، فروعاً، عملاً ناصراً، منصوراً، سیاستاً و یا کتباً در تمام مملکت ایران موافقت با قرارداد کردند...»

همان مبارزه و همین پیروزی برای حیات جاوید یافتن و در زمره قهرمانان تاریخی یک ملت کهن در آمدن، کفایت مدرس پس از این پیروزی آفتاب آسمان تاریخ ایران شد، آقا شد و می توانست در کناری این سابقه را ذخیره پایان ناپذیر آسایش و آقائی خویش قرار دهد.



مدرس درمیان نمایندگان اقلیت مجلس دوازدهم شورای ملی، نقره دوم سمت راست ملک الشعراء بهار.

و آقائی خویش قرار دهد. اما اگر کسی رعایت موازنه عدمی را وظیفه دینی خود می داند و آدمی که جوهر دار داز صحنه ای به صحنه ای می رود و نبرد را رها نمی کند. این بود که مدرس در صحنه مبارزه استقلال، استوار و نستوه برجا ماند.

پیش از قرار داد. با پلیس جنوب و انواع دسته های مسلح که خارجیان یعنی روسیه تزاری و انگلستان در ایران تشکیل داده بودند، مبارزه می کرد. در مبارزه با پلیس جنوب به ظاهر پیروز شد. اما در واقع این پلیس، پس از کودتا، در "قشون جدید" ادغام گردید و البته مدرس جان را بر سر مبارزه با این "قشون جدید" گذاشت.

وقتی جنگ جهانی اول پیش آمد و نیروهای جانبدار استقلال، دولت موقتی تشکیل دادند وظیفه نیروهای اشغالگر به نبرد پرداختند، مدرس در این دولت بود. شکست خوردند و مهاجر شدند. در عثمانی، مردی که به اندیشه و عمل خویش، بیانگرموازنه عدمی بود، در مدرسه ای حجره گرفت و از طریق تدریس، معاش بسیار ساده ای را که آنهمه بوی صلابت و شجاعت بخشیده بود، تأمین کرد. وقتی به حضور خلیفه عثمانی رفت، نظریه موازنه عدمی خویش را با خود برد و متذکر شد که وحدت را نمی توان تنها بنام دین و مرام بوجود آورد. مرام و یا دین اگر می خواهد مبنای وحدت ملل گردد، باید در همه جا بیکسان جامعه عمل پوشد و موجب امتیاز هیچکس بر دیگری نگردد. تنها بر اساس موازنه عدمی است که می توان در یک وحدت واقعی شرکت جست. وحدتی که در آن یک قوای حاکم و بقیه محکوم باشند، وحدت نیست، زنجیر است و مردمان زیر سلطه، برای در هم گسیختن خواهند کوشید. (۱)

بنی صدر درباره مدرس پس از بازگشت از کشور عثمانی به ایران به این مهم در باره اومی پردازد که: [مدرس] در بازگشت بوطن، بر آن شد که فرصت انقلاب در روسیه را برای ایجاد یک حکومت مستقل و اجرای کامل موازنه عدمی مغتنم شمارد. دونپرو، جانبدار موازنه عدمی [منفی] و وجودی [مثبت]، با یکدیگر رویا روی شدند و به شرحی که در "سیر تحول سیاسی ایران" گذشت، کودتای رضاخانی روی نمود. از آن پس مدرس، این مرد موقعیت های سخت و پر خطر، مردی که تنها این موقعیت ها می توانند روشنگر توانائی هایش باشند، با غول استعمار و استبداد نبردی گلاویز شد که گرچه به مرگ وی انجامید، اما با مرگ وی پایان نپذیرفت.

موازنهٔ عدمی در روابط با گروه بندیهای حاکم و "قشون جدید"

این امر مسلم است که جنبشهای مردمی با یکدیگر روابط آلی نمی داشتند و پراکنده بودند. باوجود این کسانی که در شمال کشور رهبری جنبشها را برعهده گرفته بودند، یار مدرس در مبارزه علیه قرارداد ۱۹۱۹ و نیز جانبدار او در مبارزهٔ سرنوشت یعنی مبارزه با دولت کودتا بودند. مسلم است که وی در "کتاب زردی" نام کسانی را که در تار عنکبوت روابط شخصی قدرت، مقامهای حساس را داشتند، آورده بود و برآن بود تا مگر کشور را از شر حکومتشان بیاساید. مسلم است که وی از همان شب کودتا با بنیان قشون جدید وارد مبارزه ای آشتی ناپذیر شد و در این راه در بحبوحه سختی ها با تنی چندتنها ماند. بسیاری که خطر و مزایای عدم خلوص جنس نالایق شان را بر خودشان نیز معلوم کرده بود. وی را در لحظه تعیین سرنوشت، تنها گذاشتند. با اینهمه مدرس استوارتر از همیشه برجا ماند... مسلم است که وی با ایجاد شبکهٔ ارتباطی با توده های مردم ارتباط مستقیم ایجاد کرده بود. مسلم است که از تضادهای عارض به تار عنکبوت کمال استفاده را می کرد و سر جنبانان آنرا علیه یکدیگر بر می انگیخت. مسلم است که وی با رضا خان نه بعنوان یک فرد، بلکه بعنوان عامل قدرت انگلیس برای تغییر رژیم ایران، یعنی عامل تدارک مقدمات وضعی که اینک در آنیم، مخالف بود. مدرس با رژیم رضاخان، به مثابهٔ رژیمی که آمده است تا مبانی ملیت و اساس استقلال اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و خصوصاً فرهنگی ایران را از میان ببرد مخالف بود. با این تغییر رژیم بهر شکل که در میآمد چه جمهوری و چه سلطنت مخالف بود و به شهادت تاریخ تا آخرین دم نه امید باخت و نه تسلیم شد. در واپسین صحنه، زهر را سر کشید و ما اگر نمی دانیم در خاطرش چه می گذشت، اما می دانیم مرگ در پنجهٔ او زبون شد و قیافهٔ صلابت و شجاعت نمون او پیشاروی مرگ، بی تغییر بر جای ماند. اگر دو دژخیمی که مأمور شهید کردن او بودند، مست نمی بودند، در برابر کارگر نشدن زهر، در برابر قیافه آرام که از آن فروغ امید می بارید، چه می کرد؟...

و بالاخره مسلم است که تار عنکبوت با همه امکانات جهنمی خویش می کوشید مدرس را جذب و از خود کند. مدرس نیز می کوشید در عین استفاده از بر خوردهای درونی عنکبوت، با آن موازنه منفی بر قرار کند و نگذارد تارها بدست و پای به پیچند. اطلاعات تاریخی در دسترس که اغلب آنها را اشخاص نه چندان درستکار،

منتشر کرده اند، می گویند که وی در مجموع موفق بوده است، یعنی جذب این تار عنکبوت نشده و علیه آن جنگیده است، اما به لحاظ سیاست در گیر کردن "رجال" با رضا خان، زیاده از حد به برد این درگیریها بها داده است. زیاده از حد دشمنی های آنها را با یکدیگر جدی گرفته است و گمان کرده است که در مبارزه "با رژیم جدید" پای از حدود منافع و موقعیتهای خویش فراتر خواهند گذاشت.

با توجه به پراکندگی نیروهای مردمی و حضور کسانی که (مثل امروز) در بدترین مواقع "ایدئولوژی" ابهام را تبلیغ می کردند و در لباس خودی با تمام قوا در تجزیه نیروهای مردمی می کوشیدند، با توجه به تار و مار شدن با تمام شبکه ارتباطی وی و گسیختن روابط آلی (ارکانیک) اش با توده مردم، مدرس سخت کوش و خستگی ناپذیر، جز آن چاره نمی دید که در عین حال هم فرصت ایجاد صف بندی میان جناحهای گروه بندیهای حاکم را مغتنم شمارد و هم از علاج قطعی غافل نشود. چنانکه وقتی چاره را در توسل به عمل جراحی دید، عده ای را برای مجازات انقلابی رضا خان آماده کرد. با وجود اینهمه، با وجود آنکه مدرس بطور قطع با گروه های حاکم موازنه منفی داشت، این قسمت از سیاست وی، در صورتیکه اطلاعات در دسترس درست باشد، با موازنه عدمی چندان سازگاری نمی جوید. و جای این سؤال را باقی می گذارد که آیا همین امید بستن به تشدید برخوردها بر سر قدرت در درون تار عنکبوت، هوش تیز و اندیشه تدبیرگر او را از توجه بوسایلی که مردم می توانستند در اختیارش بگذارند، مانع نشده است؟ گمان نگارنده اینست که اگر مدرس زنده بود و می توانست به این سؤال پاسخ بگوید، می گفت: بسیار بودند از "علماء" که میان وی و مردم حائل شدند، برای رضا خان عکس و شمشیر نظر کرده می فرستادند، او را فرستاده الهی می خواندند و نیز بسیار بودند "مترقی"ها و "انقلابی"ها که رضا خان را بانی ایران نو مظهر نهضت ملی و ترقی خواهی معرفی می کردند. مگر نبود که چون کار رضا خان را زار کرد، امثال شاهزاده سلیمان میرزا سلیمان "سوسیالیست" به سراغش رفتند و وعده دادند که مجلس بسود او دگرگون خواهند کرد؟ مگر نبود که مردم را متشتت می کردند و نیروی مردمی را از اثر می انداختند؟ مگر نبود که در بحبوحه مبارزه سرنوشت، روزنامه حقیقت ارگان "حزب کمونیست ایران" خطاب به رضاخان می نوشت "من رضا و تو رضا، ملت ایران رضا!

همه کس هم آنروز می دانستند و هم امروز که بیش از نیم قرن از آن ایام گذشته است، می دانند که هدف مدرس حمایت از این "سلطنه" و آن "دوله" نبود، می خواست

رضا خان نباشد، می خواست ایران مستقل باشد. اگر رضا خان و قشون جدید را (که ستون فقرات موجودیت گروه های سازمان یافته در تار عنکبوت روابط شخصی قدرت است) از میدان بدرمی کرد، تار عنکبوت تاب مقاومت از دست می داد و ایران از بلای تاریخی "رجال" یعنی همین تار عنکبوت می آسود. آیا به صراحت به احمد شاه پیام فرستاد که "من از تو حمایت نمی کنم، با رژیم جدید" عامل سلطه خارجی مبارزه می کنم؟ آیا از یاد ببریم آنروز که چون رضاخان دیوانه و عاصی گریبان پیراهن کرباسینش رادرمشت گرفت و فریاد زد "سید آخرتو از جان من چه می خواهی؟" سید، با سیمائی سرد و مصمم و امیدوار گفت: "می خوام که تو نباشی". آری باید آن سیما و آن وضع را در نظر مجسم کنیم تا بتوانیم معنای پاسخی را که در آن لحظات اضطراب و هراس داد، انسان که باید اندر بیابیم. و بخاطر بیایوریم این پاسخ را وقتی فرستاده دولت انگلیس گفت: «اگر ما دست از رضا خان برداریم شما نیز دست از مخالفت با سیاست ما برمی دارید؟ وی گفت: «وقتی شما او را رها کنید تازه من او را می چسبم.» و بالاخره فراموش نکنیم پس از آنکه هیچکدام از تیرهایش کارگر نشدند و رضاخان بدست قدرت انگلستان و عمال داخلی وی یعنی همین سازمان جهنمی تار عنکبوتی، همین فراماسونها، همین... شاه شد، وقتی مدرس در میدان توپخانه از درشکه چی پرسید: «تا جعفر آباد قصر رضا خان ما را چند میبری» جواب داد: «سه تومان»، گفت: «سه تومان!! هرگز، سردار سپه سه تومان نمی ارزد...»

عادت مدرس این بود که، وقتی در مجلس می نشست، عبا و عمامه را برمی گرفت و بکناری می گذاشت. پس از شاه شدن رضاخان دوحریف برای آخرین بار روی روی شدند. رضاخان از او خواست که به عادت خویش رفتار کند. گفت: «صبر کنید، اگر دیدم شاه هستید احترام می کنم وگرنه تکلیف خودم را بدم.» **کوشید او را از انجام مأموریت خانانته اش باز دارد. گفت: «به انگلیسیها بگونه، پشت تو رامی گیرم و نمی گذاریم تورا بر دارند.»** پاسخ رضاخان این شد: **نمی توانم، تعهد سپرده ام، اگر بگویم نه، به اشاره آنها همین پیشخدمت که چای می آورد، به من سم خواهد چشاند. پس از شنیدن این جواب، مدرس از جا برخاست و گفت: «بمیری هم که رضاخانی.»** هر دو یکدیگر را برای آخرین بار آزمودند. رضاخان دانست که شاه شدنش مدرس را از راه، از این مبارزه بغایت بزرگ و تعیین کننده منصرف نخواهد کرد و مدرس نمی دانست که رضاخان بیش از آن حقیر است که بخود جرئت عصیان به ارباب خارجی دهد. دست در کار نابود کردن وی شد. اگر جاسوس یار نمائی راز را به دشمن نمی سپرد؟... (۲)

استعمار و سلطه بیگانه

تکمیل همایون درباره نظر مدرس به «استعمار و سلطه بیگانه» فرازهایی از نظر او را بدین صورت می آورد: «در قرون اخیره وضعیات دنیا در اثر کهنه شدن بعضی دول و غفلت بعضی دول و غرور بعضی دول، در دنیای کهنه، بعضی دول به خیال ترقی خود افتاده اند. یا از هوشیاری یا از احتیاج یا از تجدید، بالخصوص در اروپا، در قرون اخیر، از صد و پنجاه سال قبل يك دولت‌هایی وجود پیدا کردند و در صد برآمدند که دول کوچک دنیا را بخورند. البته وضعیات دنیا همیشه این اقتضا آن را داشته است. يك قسمت بزرگش مقارن شده است با عمر و دنیای ما، از زمان اجداد و پیران ما تا رسیده است به امروز.

البته معلوم است همچو دولی مختلف اند. اعقل دارد، عاقل دارد، اغنی دارد غنی دارد، بعضی به رویه عقل در مقام بلع دول کوچک نهنگ وار حمله می‌کنند و هی دول بزرگ را کوچک کوچک کردند و خوردند و قوی شدند و سایرین ضعیف؛ بعضی که عاقل بودند، لقمه‌های درشت درشت را بلعیدند تا کم‌کم قوی شدند.

وضعیات دنیا و غفلت سابقین ما و وضعیات جغرافیایی مملکت ما، ما را مبتلا کرده به دودولت بزرگ همسایه، آن وقت بعضی از سلاطین هم شاید ملتفت شدند، مثل مرحوم ناصرالدین‌شاه، شاید ملتفت شده بودند که مادودولت بزرگ همجواری پیدا کرده‌ایم».

- «بعد از آن که دنیا تولید چنین دول بزرگی را کرد و بالطبع آن دول بزرگ هم به یکدیگر نظر دارند. خصوصاً اگر رفته رفته لقمه‌ها کم شود، بین آن‌ها رقابت تولید شود، این مسئله و این حالت در تمام دنیا همچنین در ایران بود تا جنگ عمومی شروع شد. وقتی این جنگ بین دول بزرگ دنیا برپا شد، بعضی از آن‌ها از حالت عظمت تنزل کردند و بعضی بر عظمتشان افزوده شد. ما ماندیم و يك همسایه. مدت‌ها در رژیم سابق و در طرز لاحق، میانه این دودولت به نحوی زندگی می‌کردیم که اگر حایلی در بین ما و بحرین اتفاق می‌افتاد، اسمش را عدم وسیله [یا عدم] و کشتی می‌گذاشتیم و اگر میانه ما و بعضی توابع و بلوکات شمال مانعی اتفاق می‌افتاد، حمل بر قصور مأمورین می‌کردیم. لکن بعد از آن که یکی از همسایه‌های ما، در نتیجه جنگ عمومی اظهار شد و دیگر ظاهر، یکی اقوی شد و دیگری قوی، ما ماندیم [و] يك همسایه دولت یا دولت‌نما یا مادر دایه بهتر از مادر.

گرفتاری داخله و فقر و فلاکت مردم و يك طرفی بودن همسایه ما را كشيید به قرار داد؛ یعنی انحصار ایران به يك نفر دولت همسایه. البته بعد از این که رقیب طرف نداشته باشد، مسلماً به مقتضای صلاح خودش رفتار می‌کند و تقصیری هم ندارد؛ چه البته هرکسی در مقابل نفع و صلاح خودش است.

- «دولتهای استعماری اروپا، از سه قرن پیش، برای استعمار ممالک مشرق کمر همت بستند، تا این کشورها را به اسارات خود رد آورند. از میان ملت‌های آسیای وسطی، قومی که در مقابل مطمع بیگانه مقاومت ورزید و خود را لقمه چرب، اما پرخار و خس نشان داد و ملت ایران بود.»

- «موقعیت جغرافیایی ایران ما را مبتلا کرد به یک دودولت بزرگ، و همجوار شدیم با دودولت بزرگ دنیا. مقتضای دیانت ما بالین دول، وضعیات اقتصادی و جغرافیایی ما اقتضا دارد که در سلم و صلح باشیم، مگر اینکه متعرض ما بشوند، وقتی که متعرض ما شدند، البته هر ضعیفی باید به قدر میسور در حدود دیانت و نیات خود در رفع ضرر برآید.»

استقلال و نا وابستگی

- «دولتهای، به قدر قوه، در این مسئله هوشیار بودند که هم مراقب بیابان خشک و هم مراقب دریای تر باشند، یعنی مراقب دو همسایه ی خودمان که دو دولت قوی و قدرتمند می‌باشند.»

- «ما با تمام دنیا دوستیم تازمانی که متعرض ما نشده اند؛ هرکس متعرض ما بشود، متعرض او خواهیم شد.»

- طبیعی است اگر در همسایگی کسی، همسایه ای با وضعیات غیرمتناسب وجود داشته باشد، تکلیف آن مشخص است که شب و روز بیدار باشد و متوجه باشد که مبدا خدای نکرده صدمه ای از آن همسایه متوجه او بشود.»

- «ما به عالم می‌گوئیم ما را بگذارید که صلاح و فساد خودمان را می‌دانیم. من مناسب نمی‌دانم که دولتها، دوستان خصوصی پیدا کنند. یکی تعریف ما را بکند و یکی ندامت [مذمت؟!].»

- «از هر دو لتی که بخواهد دخالت در امور ما بکند، باید از او ترسید.»

- «به عقیده من روابط با تمام دول باید حسنه باشد. اما حسنه چیست؟

نسبت به همسایه ها، به غیر همسایه ها، نسبت به دولت شمال، نسبت به دولت جنوب، تاچه اندازه و چه نسبت. من باید حسن را در ترازو و بسنجم و ببینم سبکی و سنگینی آنها را، ببینم به اندازه خودش چیست یا هست یا زیاد هست... تا آن میزان

را نفهم نمی توانم قانع شوم».

- « مملکت مستقل بودنش به دوچیزاست، یکی وزارت خارجه ویکی هم اینکه مملکت به همه جا درداشته باشد. به عقیده من مملکتی که دربه همه جا دارد و وزارت خارجه اش محکم است در دنیا استقلالش دارد و این معنی استقلال است.»

- « باید سفارتخانه ها و قنصلخانه ها را در دنیا عظمت داد و مأمور فوق العاده خوب و عالی داشت به خارج فرستاد. مجلس شورای ملی باید قانون وزارت خارجه را مقدم بر تمام وزارتخانه ها بنویسد».

- « بنده چه رفته ام و چه شنیده ام یک مأمور وزارت خارجه را ندیدم وقتی که از این جا می خواهد برود از او پرسند که آنجا می روی می خواهی چه کار کنی؟ بنده پرسیدم و دیدم که یک مأمور وزارت خارجه نیست که از این دروازه بیرون می رود چیزی دستش باشد که برود به آن چیزی عمل کند، ولی هر مأموری که از خارجه ها می آید توی این شهر، من که یک نفر وکیل و آخوندم و با هیچکس مربوط نیستم مرا می شناسد. تاریخم را می داند، سجل احوالم را می داند، خوراکم را، حتی زمانی که در کوهستان بوده ام و شلغم می خورده ام، می داند!»

- « وثوق الدوله خواست ایران را رنگ بدهد، اظهار تمایل به دولت انگلیس کرد؛ ملت بر ضد او قیام نمود. حال هرکسی تمایلی به سیاستی نمود، ما یعنی ملت ایران، با او موافقت نخواهیم نمود. چه رنگ شمال (= روسیه)، چه رنگ جنوب (= انگلستان) و چه رنگ آخر دنیا (= آمریکا).

- «انگلیسها هر جا هرچه ببرند، در ایران می بازند. چون سیاست آنان در ایران مبنی بر عقل و عدالت و انصاف نیست. لذا محکوم به شکست و عدم موفقیت خواهد شد».

- « قرارداد ۱۹۱۹ قرارداد منحوسی بود. یک سیاست مضر به دیانت اسلام، مضر به سیاست بیطرفی ما بود».

- « شاید مشیت خداوند براین امر قرار گرفته باشد که آزادی و استقلال ما به زور از ما سلب شود ولی سزاوار نیست که ما خودمان به امضاء خود آن را از دست داه و ترک کنیم».

«اختلاف من با رضاخان بر سرکلاه و عمامه و این مسائل جزئی، از قبیل نظام اجباری نیست، من در حقیقت با سیاست انگلستان که رضا خان را عامل اجرای مقاصد استعماری خود در ایران قرار داده، مخالفم. من با سیاست هایی که آزادی و استقلال ملت ایران و جهان اسلام را تهدید کند مبارزه می کنم، راه و هدف خود را هم میشناسم و در این مبارزه هم پشت سر خود را نگاه نمیکنم که شما یا کسان دیگری

همراهی میکنید یا نه. لازمه مبارزه در این راه از خودگذشتگی و فداکاری است که شما ندارید. ما نه عمر میدانید که بنا به مصالح کلی قبول داشته باشید و نه علی (ع) که علم را حجت بدانید. امور مملکت با اظهار عقیده و ایراد حل نمیشود. باید به عمل پرداخت».

- «باید توازن عدمی را نسبت به همه مراعات کرد نه توازن وجودی را، یعنی شما برای خودتان، مامم برای خودمان از تمایل زیادتر باید احتراز کرد.» (۳)

مدرس و مسئله پول گرفتن از خارجی

در مذكرات مجلس، مدرس در دفاع از اعضای کابینه مستوفی که مصدق به انتقاد وثوق الدوله و فروغی در مجلس شورای ملی - سه شنبه ۲۹ شهریور ۱۳۰۵ سخنرانی کرده بود، مسئله پول گرفتن از خارجی را که در جنگ جهانی اول گرفته بودند مطرح کرد که بعقیده نگارنده موضع مدرس و توجیه آن مخالف با اصل موازنه منفی و زیر پا گذاشتن آن است و گفت: «در این ده سال اخیر بعد از جنگ عمومی وقایع مهمه در ایران اتفاق افتاد مهاجرت دودسته بودند: بعضی عقیده به مهاجرت داشتند، بعضی نداشتند. بعد از مهاجرت که من تقریباً از اشخاصی بودم که زودتر آمدم، قرارداد آمد در کار و یک مسائل بزرگ مملکتی بود، تاریخش آن کنده شد. بعد مسئله جمهوری آمد در کار که آنهم یکی از مسائل بزرگ مملکتی بود. بعد از مسأله جمهوری مسئله تغییر سلطان آمد، که آنهم یکی از مسائل بزرگ بود. در این هفت هشت ده سال این چهار مسئله بزرگ مملکتی که سیاسی بود خیلی مایه دار عمیق که صورتی در زیر دارد آنچه در بالاسی تمام این مسائلی

ل صورتی داشت و سیرتی مسائل خردی هم که نظیر آنها بود پیش آمد مسأله میرزا کوچک خان و آن وضعیات مسأله مائز محمد تقی خان و آن وضعیات، مسئله خیابانی با آن وضعیات، اینها هم یک کوچکهای این ماده ها بود. به عقیده من (با کمال تأدب و کوچکی که دارم نسبت به آقای رئیس الوزرا) این مسائل یک وقتی باید حل شود. به عقیده بنده مقامی بهتر از اینجا و دولتی انصب تر از این دولت سراغ ندارم. نمایندگان هم که همه خوبند، بعضی دو دوره، بعضی سه دوره، بعضی چهار دوره، بعضی هم یک دوره در مجلس بوده اند. این مسائل باید حل شود، در یک وقت بنده بر نخیزم از خواب ببینم که روز نامه دیشب کار نداشته مسئله مهاجرت را پیش کشیده است یا مطلبی نداشته است بنویسد قرارداد را پیش کشیده است. این مسائل یک وقتی باید حل

شود، مسائل رابعه که عرض کردم که مهاجرت و مسئله قرارداد و مسئله جمهوری و مسئله تغییر سلطنت، یعنی تغییر سلطان همه از مسائل مهمه مملکتی است. بنده که اینجا خدمت آقایان حاضر در هر سه تایی اول بازیگر میدان و پیشقدم آن جنگها بودم. در مهاجرت آقای رئیس الوزرا بودند، بنده هم جزو مهاجرین با جمعی از آقایان مثل شاهزاده سلیمان میرزا و جمعی از آزادی خواهان یک مشت عقیده داشتند این صلاح مملکت است. سیاست اقتضا میکند یک مشت عقیده داشتند مضر به حل مملکت است. مسئله سیاسی و نظری، به دودسته شدند. من از آن دسته بودم که عقیده ام بر آن بود که خیر و صلاح مملکت است به مهاجرت رفتیم و هرگز هم تنقید نکردم از آن کسانی که مهاجرت را صلاح مملکت نمی دانستند و غیبت هم نکردیم. مسأله سیاسی بود، خودم صاحب عقیده بودم، رفتم قم، بعد کابینه مستوفی الممالک تغییر کرد. کابینه های دیگری که آمد تعاقب کرد. پولهم [رفتیم از آلمانها گرفتیم و خرج کردیم] یک نفر از نمایندگان - خیانت کردید.

مدرس - خیر خیانت نبود، صلاح مملکت بود و کردیم من عقیده داشتم و کردم. رئیس - به آقای عدلی اخطار میکنم کلماتی را که منحصرأ باید محاکم صالحه بگویند، غیر از قاضی نباید بگوید.

مدرس - من عقیده ام این بود کردم و رفتیم و قریب چهار هزار نفر هم همراه پیدا کردیم الان هم که اینجا ایستاده ام باوجود اینکه خسارتها وارد آمد، ژاندارمری ضعف پیدا کرد، الان هم که اینجا خدمت آقایان هستم عقیده ام براین است که فوائد سیاسی داشت. رجوع کنید به سیاسیون دنیابه فرموده آقا محکمه باید تشخیص بدهد که این عقیده من خوب بوده یا خطا کردم یا سهو کردم یا تقصیر کردم. اگر محکمه دید خوب است یا بد است یا من خطا کرده ام یا اشتباه کرده ام معذورم، ولی اگر محکمه دید من تقصیر کرده ام و مقصرم البته باید آن محکمه مرامجازات کند بعد از مراجعت از مهاجرت، آمدیم تهران با خوفهای زیاد و زحمات بسیار. مملکت متشتت بود و هر فرسخش یک جایی داشت، جنگ عمومی بود، مملکت با قحطی مواجه شده بود. همانطور که آقای مصداق اشاره فرمودند کابینه آقای مستوفی بود که بنده وارد شدم، خدمتشان مشرف شدم و عرض حال دادم نسبت به مملکت که آقا از سرحد که من آمدم تا تهران اینطور قحط و غلا بود. آثار قشون روس اغلب غرب را ویران کرده بود. در مملکت نیم فرسخ نیم فرسخ، چهار تا آدم پیدا نمیشد. رشته اش از هم پاشیده شده است، حالا چه مذاکره با شاه شد بماند. وضعیات انگلیسها در ایران چه بود؟ همه تان میدانید من تاریخ نمی گویم، از روزنامه نقل نمی کنم، تمام مشهوداتم را میگویم. (۴)

«نقش شهید مدرس در حفظ استقلال ایران در زمان جنگ جهانی اول»

از منظر علی مدرس «نقش شهید مدرس در حفظ استقلال ایران در زمان جنگ جهانی اول» اینگونه شرح می‌دهد:

پس از شکست آلمان و تجزیه‌ی عثمانی و پیروزی متفقین (روس و انگلیس) مدرس به ایران بازگشت و از راه اسلامبول به تهران وارد شد . پس از سالها دوری از مرکز و تحمل رنجها و کوششها، بار دیگر وارد خانه و زندگی محقر خود شد. درحالی که زن و فرزند خود را از دست داده و فرزندان دیگرش سختی‌ها برده بودند .

داستان مهاجرت مدرس و یاران او از حوادث بزرگ تاریخی کشور ما است که درباره آن اظهار نظرهای گوناگونی گشته . به هر حال چگونگی این سفر تاریخی مدرس بدین ترتیب بوده است که در اواسط دوره سوم در سال ۱۹۲۴ جنگ بین‌المللی اول شروع شد ، مستوفی‌الممالک نخست‌وزیر وقت بی‌طرفی ایران را به جهانیان اعلام نمود ، لیکن روسیه تزاری به بی‌طرفی ایران وقعی نگذاشته و قوای خود را به سرحدات شمالی کشور فرستاده و استقلال وطن ما را مورد تجاوز قرار داد و بیشتر نواحی شمال را متصرف گشته و دامنه پیشرفت و تجاوز خویش را تا کرج امتداد داده و تهران را شدیداً مورد تهدید قرار داد . از طرف دیگر نفوذ همسایه جنوبی نیز چه به وسیله خودش و چه به وسیله دست پرودگانش در مرکز و ولایات رو به فزونی نهاده وضع اجتماعی و سیاسی ایران را کاملاً پریشان ساخت . هر لحظه امکان داشت پایتخت سقوط نماید.

ارتش هم نه تنها قادر به مقابله نبود بلکه اصولاً در آن زمان ارتش منظم و نیرومندی وجود نداشت و شاید اگر هم وجود داشت عملاً کاری از دست او ساخته نبود ، همانطوری که بعدها دیدیم که ارتش ایران با سابقه بیست ساله‌اش نتوانست در شهر یور بیست از ورود قوای متفقین به خاک ایران ممانعت کند و یا اساساً لحظه‌ای چند مقاومت نماید ، در هر صورت وقتی سیاست بین‌المللی که غالباً از طرف ممالک زورمند و قوی طرح می‌گردد دیگر حق حاکمیت و استقلال ملل ضعیف مطالبی است که تنها بر روی کاغذ نوشته شده و هیچ‌گونه ضامن اجرایی نخواهد داشت . ممالک بزرگ که امروز غالباً هر کدام به نوعی خود را طرفدار ملل ضعیف قلمداد می‌کنند بارها در عمل ثابت کرده‌اند که بر خلاف آنچه می‌گویند در مواقع لزوم از قربانی نمودن ملتها روگردان نبوده و به آسانی حتی تعهدات خویش را نادیده می‌گیرند .



عکس منسوب به کابینه دولت بر تبعید: (از چپ) محمدعلی نظام مافی (فرزند رضاقلی خان نظام السلطنه)، امین‌الله (عزالممالک) اردلان، حسن مدرس، رضاقلی خان (نظام السلطنه) مافی، محمدعلی فرزین، حسین (الیب السلطنه) سمیعی و میرزا قاسم خان تبریزی (صوراسرافیل).

در هر حال کشور ما از شمال مورد تجاوز قوای روسیه تزاری قرار گرفت و از جنوب گرفتار سیاست خطرناک انگلستان شد .

هیأت دولت تا پاسی از شب گذشته مشغول مذاکره بودند و بالنتیجه نتوانستند تصمیمی اتخاذ نمایند ، فقط رئیس‌الوزراء (مستوفی الممالک) از اتاق هیأت دولت بیرون آمده چنین گفت: " شما هنوز اینجا هستید؟ " و محرمانه به چند نفر گفت تا زود است مهاجرت نمایند . در اثر این مذاکرات ملیون قرار گذاشتند که صبح تهران را تخلیه کرده به طرف قم مسافرت نمایند .

مقصود اصلی از مهاجرت آزادی خواهان که بدین صورت به وسیله مستوفی الممالک عنوان شده آن است که در آن روز مهاجرت تنها راهی بوده که به نظر عموم روشنفکران برای حفظ استقلال ایران می‌رسیده است .

مهاجرت برای حفظ استقلال ایران

بامداد آن شبی که هیأت دولت مدت‌ها وقت خود را برای پیدا نمودن راه و چاره‌ای صرف نمود و بالاخره نخست‌وزیر وقت با اشاره دستور مهاجرت را داد ۲۷ نفر از وکلای مجلس دوره سوم و تعداد زیادی از طبقات مختلف به سوی قم حرکت نمودند و وقتی بدانجا رسیدند کمیته‌ای به نام کمیته دفاع ملی تشکیل داده و بر آن شدند که به کمک قوای ژاندارم و اتحاد با دولت عثمانی از استقلال و آزادی ایران دفاع نمایند .

وقتی آوازه تشکیل این کمیته پراکنده گشت قوای روسیه از تصرف تهران منصرف گشته تصمیم گرفت که قوای خود را از قزوین به ساوه فرستد تا آزادی خواهان را از قم تار و مار نموده و رابطه آنان را با مرکز قطع کند . کمیته دفاع ملی هم در محل رباط کریم با قوای روسیه تزاری برخورد نموده و این زد و خورد منجر بدان گشت که آزادی خواهان از قم بیرون رفته و پراکنده شدند .

مدرس نیز خود را به اصفهان رسانید و برای اینکه بتواند عده‌ای مجاهد جمع‌آوری نماید ، با اینکه بدو پیشنهاد شده بود که از مردم اعانه گرفته شود ، قبول ننموده شعبه‌ای از بانک ملی را در اصفهان تأسیس نموده و قرار گذاشتند که مبلغی از سرمایه آن را به عنوان قرض برای این کار صرف نمایند .

در اصفهان مرحوم حاج آقا نورالله مسجد شاهی به ایشان قول داده بود که در این سفر (مهاجرت) با مدرس باشد به شرط اینکه بدو مهلت داده شود که چند روزی را برای آماده نمودن وسائل سفر و کارهای دیگر در اختیار او بگذارند .

مدرس به خاطر اینکه حاج آقا نورالله را بدین سفر تشویق نماید، دیگران را امر به حرکت داد و خود تنها در اصفهان مانده منتظر آماده شدن ایشان گشت. در این مدت مسافرتی نیز به "ده اسفه" نموده به طوری که خواهر زاده ایشان که خود ناظر بوده (۱) در یادداشتهای خود می‌نویسد:

"به خاطر دارم که شخصا تفنگ آلمانی و قطار بسته و بر اسبی سوار بودند چموش و سرکش که به جز خود ایشان کمتر کسی حریف آن بود."

پس از چند شب توقف در اسفه به اتفاق اخوی خود (۲) به اصفهان برگشتند و چون باز مرحوم حاج آقا نورالله مسجد شاهی مهلت خواسته بود مدرس دو شب دیگر هم در نجف‌آباد منزل مرحوم حاج سید علی توقف کرده و عاقبت از آنجا اخوی خود را مرخص نموده و تنها برای ملحق شدن به دیگر مهاجرین حرکت نمودند.

فصل سرما و زمستان در سفری یکه و تنها، چنانکه خود مدرس بعداً گفته با مشکلات زیادی که از جمله برخورد با سربازان روسی بوده مواجه گشته تا آنکه در کرمانشاه به رفقای دیگر (مهاجرین) خود می‌رسد. در کرمانشاه در يك مدرسه اقامت می‌نماید.

ناگفته نماند که در این سفر مدرس سمت ریاست هیأت مهاجرین را دارا بوده است.

تشکیل دولت موقتی و نقش مدرس در ایام مهاجرت

قوای روسیه تزاری به قصد تسخیر بغداد تا قصر شیرین، آخرین نقطه مرزی ایران پیش رفتند. ولی در آنجا از قوای عثمانی شکست سختی خورده تا اوج (بین همدان و قزوین) به عقب رانده شدند. موقعی که قوای روسیه تزاری کرمانشاهان و همدان را تخلیه کرده و به اوج عقب نشستند ملیون دوباره مجتمع گشته و در کرمانشاهان تحت ریاست نظام‌السلطنه مافی تشکیل هیأت دولتی دادند به اسم حکومت مستقل موقتی (سال ۱۳۳۵ هـ.ق) اعضاء این دولت و کابینه عبارت بودند از:

۱- نظام‌السلطنه رئیس هیأت دولت موقتی (رئیس‌الوزراء)

۲- مدرس وزیر عدلیه و اوقاف

۳- ادیب‌السلطنه سمیعی وزیر کشور

۴- عباس میرزا سالار لشکر

۵- فرمانفرمائیان وزیر جنگ

۶- میرزا قاسم خان صور اسرافیل وزیر پست و تلگراف

۷- عز الممالک اردلان خزانهدار
 ۸- محمدعلی کلوپ (فرزین) وزیر دارایی
 کابینه مزبور همین‌طور به حال خود باقی بود تا اینکه انگلیسی‌ها با قوای عثمانی در بین‌النهرین جنگ سختی کرده و در اثر اینکه به قوای عثمانی تلفات سنگینی وارد می‌شود ناگزیر بغداد را تخلیه و عقب‌نشینی اختیار می‌نمایند. مهاجرین ایرانی نیز به همراهی قوای عثمانی همین‌طور عقب‌نشینی کرده تابا آخره از طریق سوریه خود را به اسلامبول می‌رسانند. مدت این مهاجرت تقریباً دو سال به طول می‌انجامد (۳).

دولت عثمانی و ایران در جنگ جهانی اول

عثمانی‌ها از پیش‌آمد تشکیل دولت آزاد در کرمانشاه از طرف ایرانیان قلباً ناراضی شدند ولی در مقابل آلمان‌ها تظاهری به مخالفت نکردند، زیرا مدرس با این ترتیب نقش آنان را بر آب کرده بود. چه دولت عثمانی که کوچکترین ادعایش نسبت به ایران آنرا بایجان و ایالت زهاب بود. و حدود زهاب را به طوری تعریف و توصیف می‌کردند که خاک همدان و ملایر را در بر می‌گرفت. به خیال خودشان تصور می‌کردند مورد ادعای خود را عملاً تصرف کرده‌اند و اگر جنگ به نفع متحدین تمام شود قضیه خاتمه یافته محسوب است؛ ولی يك وقت متوجه شدند که در پشت جبهه آنان، دولتی ایرانی، تشکیل یافت و دولت آلمان که علمدار جنگ است این دولت را به رسمیت شناخته و تقویت می‌کند، یعنی برای اداره امور دولت و قشون ایرانی آن پول می‌دهد؛ عثمانی‌ها کوشش خود را برای ایران بی‌نتیجه می‌دیدند، و از طرفی قسمتهای دیگری از خاک آنان مورد تعرض متفقین قرار گرفته بود و حجاز و سوریه آثار عدم صمیمیت خود را با ترکها ظاهر کرده بودند، بدین ترتیب که شریف حسین فرمانفرمای حجاز با متفقین قرارداد بست و به نفع آنان وارد جنگ گردید، حمله انگلیسی‌ها به عراق به همین دست‌آویز بود.

رفته رفته مخالفت عثمانی‌ها ظاهر شد، قتل عده زیادی ژاندارم و داوطلب ایرانی نتیجه خیانت و سوء نیت عثمانی‌ها بود والا به عقیده مرحوم مدرس اگر عثمانی‌ها صمیمیت داشتند با کمک ایلات ایرانی که کلاً در مقاومت با روسها اتفاق کرده بودند و عده زیادی از قشون روسیه را در گوشه و کنار کوهها و دره‌ها غافلگیر و به قتل رسانده بودند، جلوگیری از روسها و راندنشان به طرف قزوین کاملاً امکان‌پذیر بوده است.

عثمانی‌ها گرفتاری دربار خلافت را در داخل کشور خودشان بهانه قرار داده و قدم به قدم عقب‌نشینی می‌کردند زیرا در صورت پافشاری در مقابل روسها، دولت آزاد ایرانی روز به روز مستحکم‌تر می‌شد و ممکن بود با تهیه قوای کافی از قسمت ایالات غرب که قشون خیزترین نقاط ایران است هر زمان اراده کردند بتوانند قوای عثمانی را خلع سلاح نمایند، با این ترتیب قوای آنها در نزدیکی همدان حالت محاصره شدن را داشت. از طرفی آلمانها را تحریک کردند که بدون عقد قرارداد و اخذ رسید دیگر پول به ایرانیان ندهند، مرحوم مدرس دولت آزاد را از انعقاد قرارداد و دادن رسید پولها منع کرد و گفت: «اگر شما میل دارید، ما با جان و شما با پول با یکدیگر شرکت و با دشمن مشترک جنگ می‌کنیم و اگر میل ندارید شما به تکلیف خودتان رفتار کنید ما هم هر چه صلاح دیدیم انجام می‌دهیم!!»

در این موقع قوای روسیه از راه قم به اصفهان و اراک وارد شد و از طرف همدان نیز روسها قوای ملی دولت آزاد ایران و عثمانی را که صاحب منصبان آلمانی داشتند در هم شکستند و خطر به مرکز دولت آزاد بدون بودجه و پول (شهر کرمانشاه) نزدیک شد. ناچار دولت آزاد ایران با آزادی‌خواهان و باقیمانده قوای خود به طرف بغداد حرکت و در آنجا دسایس عثمانی‌ها اساساً تشکیلات منظم آنان را از هم گسیخت. عده‌ای از آزادی‌خواهان از طرق مختلفه به ایران برگشته و یا در کربلا و نجف و کاظمین با تغییر لباس سکونت اختیار کردند. ولی مرحوم مدرس و جمع دیگری به پایتخت عثمانی اسلامبول عزیمت کردند.

مدرس در اسلامبول پایتخت خلافت عثمانی

سید حسن مدرس بعد از ورود به اسلامبول در درجه اول دچار عسرت و بی‌پولی می‌شود و مناعت طبع و بلندی‌روازی و علو همت او مانع بوده که به کسی از ایرانیان یا عمال دولت عثمانی اظهار امید، و افسران آلمانی هم بعد از ورود مهاجرین به بغداد یک مرتبه مفقودالاثرا شده و دیگر دیده نشدند، مرحوم مدرس بدون معرفی کامل خود در مدرسه ایرانیان اسلامبول به نام یک فرد مهاجر ساده ساعتی از اوقات خود را در آنجا تدریس می‌کند و با حقوق کمی که به او می‌دادند امرار معاش می‌نماید. شخصیت مدرس را از اقامت در اسلامبول و ملاقاتهای رسمی وی با رجال برجسته و سیاسی آن کشور به خوبی می‌توان تشخیص داد. زیرا مدرس در این مهاجرت تقریباً جنبه ریاست روحانی مهاجرین ایران و از طرف دیگر سمت نمایندگی

روحانیون ایران را داشته به علاوه در کابینه متشکله در کرمانشاهان و اسلامبول مقام وزارت عدلیه و اوقاف را نیز دارا بوده است. همچنین در هنگام ملاقات رسمی که با پرنس "سعید حلیم پاشا" وزیرکشور وقت، "طلعت پاشا" که پس از مدتی صدر اعظم می‌شود و "انور پاشا" وزیر جنگ و دیگر وزراء دولت عثمانی در هیأت وزراء می‌نماید، با آنکه اتفاق مبله بوده معهذا مدرس روی زمین می‌نشیند و تمام وزرا به احترام وی مجبور می‌شوند صندلیها را ترك گفته روی زمین بنشینند. (۴)

ملاقات مدرس با خلیفه و هیأت وزرای عثمانی

خلیفه عثمانی که آوازه رشادت و فعالیت و قوه بیان مدرس را شنیده بود و اساساً سلاطین عثمانی بعد از برخورد به مرحوم سید جمال‌الدین اسدآبادی همدانی، همیشه در مقام نزدیکی با علماء ایرانی و شیعه بوده و در واقع سید جمال‌الدین دیگری را در بین ایرانیان جستجو می‌کردند، لذا در مقام ملاقات آن سید جلیل برآمدوبا وسایل معموله وقت ملاقات معین کردند؛ و مدرس به حضور خلیفه بار یافت. در آن موقع قاضی القضاة که بزرگترین مقام روحانی در دولت عثمانی بود حاضر بوده است؛ اهمیت این مقام در کشور عثمانی به حدی است که مکرر قاضی القضاة حکم قتل خلیفه را صادر کرده و به دست ولیعهد عثمانی اجرا شده است، که تاریخ مراتب را حکایت دارد. بعد از تعارفات معموله، اول قاضی القضاة شروع به مذاکره نموده و قضیه اتحاد اسلامی و تشکیلات حزب "اتفاق و ترقی" را که شعبه‌ای هم در ایران داشتند مورد بحث قرار می‌دهد؛

مرحوم مدرس، لزوم اتحاد اسلامی را تأیید و منتهای آمال خود معرفی و از وجود شعبه "حزب اتفاق و ترقی" و مرام آن اظهار بی‌اطلاعی می‌نماید. قاضی شرحی از مضار وجود دولتهای کوچک اسلامی که به تنهایی قادر به حفظ خود در مقابل دول مسیحی نیستند اظهار و بیانات مفصلی از منافع تشکیل يك دولت معظم دول اسلامی می‌نماید و منتظر مشاهده تأثیر سخنان خود در مدرس می‌شود. مرحوم مدرس قسمت اول را تأیید و قسمت ثانی را هم غیر عملی می‌داند، و می‌فرماید که چنین دولتی ممکن نیست تشکیل شود مگر به تصدی "حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام جد گرامی من" زیرا در زمان خلفاء ثلاثه راشدین اولیه هم با انجام از خود گذشتگی که در مدت تصدی خود ابراز داشته‌اند باز بین مردم عرب و

نژادهای دیگر از قبیل، ایرانی، مصری، قبطی و ترک قواعد ملل غالب و مغلوب حکم فرما گردید. فقط حضرت امیر علیه السلام بود که خواست تمام مسلمانان را به يك نظر نگریسته یعنی عرب را بر سایر اقوام ترجیح ندهد، و خلافت دنیایی اسلامی تشکیل دهد، که فوراً قوم عرب به دسایسی از قبیل جنگ جمل و صفین و نهروان با او مقاومت کرده و مانع پیشرفت و نهضتش شدند. آیا حضرت قاضی القضاة از نژاد ترک یا نژادهای دیگر انتظار بیشتری از قوم عرب دارد؛ یا مقصود استعمار سایر ملل جهان است؟

سلطان محمد پنجم خلیفه عثمانی، که حریف را پر زور دید برای اینکه کار به جای باریک نرسد، در مذاکرات دخالت می‌کند و آزادی و تجدد و اختلاف بین مشروطه و استبداد را مورد گفتگو قرار می‌دهد؛ و می‌گوید ملت ایران هنوز زود است که به مشروطه نائل شود. به دلیل آنکه اختلاف عقیده مردم، علاوه بر اینکه مانع پیشرفت امور کشور شده اساساً امنیت را هم در سراسر ایران مختل کرده است.

مدرس در جواب می‌گوید، دولت مشروطه ما پیشرفت شایانی کرده است. تشکیلات اداری خود را اصلاح کرده که از آن جمله تأسیس پست‌خانه است که با تمام ملل دنیا مستقیماً ارتباط حاصل کرده و هیچ دولتی در داخله ما دیگر پست‌خانه ندارد و ناچار است مراسلات و مراجعات سیاسی خود را به پست‌خانه ما رجوع و خودش فقط برای امور سیاسی شخصی خود پیک سیاسی داشته باشد، ولی حق ندارد به نام ارسال مرسولات اتباع خود يك شعبه رسمی پستی و در واقع اداره جاسوسی هم داشته باشد. اعلیحضرت سلطان تصدیق خواهند فرمود که امور کشوری الاهی فالاهم دارد. ایجاد پست‌خانه مربوط با ملل عالم فوق العاده مهم و در کشور حکم شریان و اعصاب را در بدن انسان دارد، بدیهی است متدرجاً به رفع نواقص دیگر خود اقدام خواهیم کرد. و کشور ما ابداً از طرف ایرانیان عدم رضایت و ناامنی نسبت به مشروطه ندارد و این همسایگان هستند که به واسطه حفظ موازنه سیاست خودشان یا تحصیل و تأمین منافع و یا به طمع خاک ما این تشبثات را ایجاد و دامن می‌زنند !!

کلیه مطالب فوق کنایه و نسبت به دولت عثمانی بود، زیرا عثمانیها ضمن قرارداد هایی که با چهار دولت معظم اروپایی: "انگلیس"، "فرانسه"، "ایتالیا" و "آلمان" منعقد کرده بودند، برای آنان حق تأسیس پست‌خانه قائل شده بودند و تا زمان تشکیل دولت ترکیه جدید این رسم در کلیه کشورهای وسیع عثمانی برقرار بود.

صدر اعظم عثمانی پرنس سعید حلیم پاشا، مقاومت و معارضة شدید مدرس را با سلطان مشاهده کرد، و خلیفه خود را در مشت توانای پسر خلیفه روز غدیر (۵) مغلوب

و بی چاره یافت! برای خلط مبحث صحبت را به قوای نظامی کشید و گفت خوب است نظامیان "عجم" مثل نظامیان دولت عثمانی بشود.

این بیان دو نکته باریک داشت، یکی آنکه دولت عجم نگفت، زیرا دولت عثمانی برای هیچ دولت و تشکیلات اسلامی غیر از خودشان رسمیت واقعی قائل نبودند، دیگر اینکه در کلمه عجم قصد اهانت داشته، چه یکی از معانی بعیده عجم حیوان بی زبان و یا زبان بسته است.

مدرس فوراً متوجه گردیده و گفت: جناب صدر اعظم اولاً از حال به بعد از استعمال کلمه عجم خودداری فرمائید. زیرا این کلمه با معنی موهنی که دارد بر غیر عرب عناداً اطلاق شده و ایرانیان و اترک و تاتار را به قصد اهانت، عده‌ای از اعراب متعصب "عجم" گفته‌اند. ما و شما مشترکاً مورد همین اهانت هستیم و دیگر آنکه اگر مقصود شما از عجم ایران است، باید دولت ایران بفرمائید، اما راجع به اصل مطلب اگرما موفق شدیم قلوب تمام ملل عثمانی و ملت ایران را متحد نمائیم به مراتب بر اتحاد لباس و قشون ترجیح دارد!!

همین مباحثه باعث شد که در قرارداد جدید ترکیه مقید شده که از کلمه عجم و عثمانی متقابلاً خودداری شود.

بازگشت مدرس از مهاجرت

پس از شکست آلمان و تجزیه‌ی عثمانی و پیروزی متفقین (روس و انگلیس) مدرس به ایران بازگشت و از راه اسلامبول به تهران وارد شد. پس از سالها دوری از مرکز و تحمل رنجها و کوششها، بار دیگر وارد خانه و زندگی محقر خود شد. در حالی که زن و فرزند خود را از دست داده و فرزندان دیگرش سختی‌ها برده بودند. مجلس ایام فترت خود را می‌گذرانید و لذا مدرس مانند سابق مشغول تدریس فقه و اصول گشت و اینبار در حالی که در مسجد سپهسالار (مدرسه شهید مطهری کنونی) برای طلاب علوم دینی درس می‌گفت و سمت تولیت آنجا را نیز داشت، در کارهای سیاسی نیز مداخله‌ی مؤثر و قاطع می‌نمود. با بازگشایی مجلس، مدرس دوباره به نمایندگی مردم تهران انتخاب شد و به مجلس رفت. (۵)

وزارت خارجه و سفارتخانه ایران

مدرس در جلسه ۱۰۹ دوره ششم با توجه به این امر می گوید: «حقیقة و فی النفس الامر مملکت مستقل بودنش به دو چیز است. یکی وزارت خارجه و یکی هم این که مملکت به همه جا در داشته باشد. به عقیده من مملکتی که در به همه جا دارد و وزارت خارجه اش مهم است در دنیا استقلال دارد این معنی استقلال است. حالا معنی این را (در به همه جا داشته باشد) یک وقتی به مناسبت می گویم که باید ملتفت باشد که هرکس بخواهد از استقلال دولتی بکاهد. از در هایش می کاهد. وزارت خارجه را باید ابهت داد.

باید سفارتخانه ها و قنصل خانه را در دنیا عظمت داد و در هر کدام مأمور فوق العاده خوب و عالی داشت و به خارج فرستاد. مجلس شورای ملی قانون وزارت خارجه را مقدم بر تمام وزارتخانه ها بنویسد. بنده چه رفته ام و چه شنیده ام، یک مأمور وزارت خارجه را ندیدم وقتی که از این جا می خواهد برود از او پرسند که آنجا می روی می خواهی چکار کنی؟ بنده پرسیدم و دیدم که یک مأمور وزارت خارجه نیست که از این دروازه که بیرون می رود چیزی دستش باشد، که برود و به آن چیز عمل کند. ولی هر مأموری که از خارجه می آید توی این شهر، من که یک نفر وکیل و آخوندم و با هیچ کس مربوط نیستم، مرا می شناسد. تاریخم را می داند، سجد احوالم را می داند. خوراکم را حتی زمانی که کوهستان بوده ام و شلغم می خورده ام می دانند. اما مأمور ما: من نرفته ام اما دیده ام، آقای آقا سید یعقوب هم فرمودند هر کدامش را می دیدم، با آنها داخل مذاکره می شدیم که چه می کنید؟ می گفتند. حفظ تبعه ایران. هر کجا می رفتیم می دیدم تبعه ایران می آیند و شکایت می کنند از دست مأمور ایران. اگر چه خوب نمی دانم که مأمور خارجه مان بد باشند. اما مأمورین خارجه مان بد است. ولی از باب اتفاق خوب شده است که مأمورین خارجه مان همه بد است. والا همه اهل مملکت می رفتند بیرون. این راهم غفلت نکنید که به مقتضای روز این بدی خوب شده است. چرا؟ به جهت اینکه تحقیق کردیم قریب بیست هزار نفر از کردستان ایران در خارج بودند می گفتیم چرا آمدید می گفتند از دست ظلم. در ایران زن می گرفتیم بیست تومان از ما می گرفتند. پدرمان می مرد، یک چیزی از ما می خواستند. حالا وارد در این مسئله نمی شوم... یک دفعه من آرزو داشتم که یک بودجه وزارتخانه بیاید بگوید: صد هزار تومان به من بدهید می خواهم یک سفارتخانه در لندن درست

کنیم یا یک سفارتخانه در فلان جا بنا کنیم. عظمت سفارتخانه ما به این نیست که صد دینار حقوق منشی به آن اضافه کنیم و مأمورین ما بروند در کاروانسرا و توی هتل منزل کنندوهر که وارد می شود عوض این که پذیرایی کنند، یک توقعی از او بکنند. اینها را دیده ام و عرض می کنم. چرا ما باید وزیر مختار نداشته باشیم در تمام ممالک آسیایی؟ در ژاپن داشته باشیم. در چین داشته باشیم اما ما هنوز حلاوت استقلال و حلاوت سطوت و سلطنت را نچشیده ایم. همین را فهمیده ایم که صد دینار زیاد یا کم کنیم. بنده موافقم که وزارت خارجه را باید توسعه داد، اهمیت و عظمت داد. اما مأمورخارجه، کدام امر از امور ممالک خارجه بین مأمور ما و دولت خارجه فیصله می یابد؟» خواننده توجه به دوره بیان این مطالب دارد. دوره ای که ایرانی در اوج تحقیر از خود هیچ نداشت. درجایی دیگر در مقدمه کتاب زرد به بررسی مفصل مرام ها و مسلک های وارداتی می پردازد و می گوید: «اینها برای ما مرام ها و مسلک هایی آوردند که حالا مارهای کوچک اند و بعدها برای ما افعی های زهرآگینی خواهند شد.» در بررسی لایحه حکومت نظامی می گوید: «من از گاو می ترسم چون شاخ دارد اما عقل ندارد.» تعریف رابطه فرد یا جامعه با انسان ها و جوامع باید روشن شود. در چنین زمانی می دانیم که باید در مقابل چه کنیم. نه تنها لازم است که جوامع و نوع رابطه را شناخت بلکه لازم است تا به زمان و سیر تحول آن نیز توجه نمود. «تاریخ نویسان ما باید همه امکانات را داشته باشند که کوله پشتی خود را بردارند و در تمام دنیا بگردندو ملل موفق را و ناموفق را مورد مطالعه و تحقیق قرار دهند، نقاط قوت، نقاط ضعف آنان را دریابند و بیاورند و با وضعیات ملت و مملکت خودشان مقایسه کنند و بگویند و بنویسند، امروز با یک کتابخانه و دو کتابخانه نمی توان تاریخ نوشت، همه دنیا اسناد و مأخذ تاریخ شده است. یک حادثه امروز ریشه در دهها سال قبل دارد و یک اتفاق فردا محصول جریانی از امروز است... ما در عصری زندگی می کنیم که باید عقل زیستن را بیاموزیم و تقویت کنیم. دارد غذای روح ما تغییر می کند. غذای جسم ما هم در حال تغییر است، به جایی خواهیم رسید که هر دو را هم باید کمپانیها برآیمان تهیه کنند و فکر و دست ما در آن دخالتی نداشته باشد. باید عقل زیستن با این زندگی را بیاموزیم. به ما تلقین خواهند کرد که عقل و دست شما آلوده است. صیانت تاریخ ما، دین ما، ملیت ما، قوانین ما، معیشت فردی و اجتماعی ما را اگر از دست ما خارج کردند و خود متولی آن شدند. هر روز چیزی به آن می افزایند یا از آن کم می کنند و ما گیج و منگ نمی دانیم دنبال چه باید برویم. سالها قبل که من به مکتب می رفتم و هنوز صنعت چاپ نه سنگی و نه سربی، در

حد و فور فعلی نبود، یک قرآن خطی داشتم هر کلمه را که یاد نمی گرفتم انگشتم را خیلی راحت به زبان می زدم و روی آن کلمه می کشیدم. آن کلمه طبعاً سیاه و یا اصولاً و فروغاً پاک می شد. موقعی که در خدمت استاد می رفتم و می خواستم بخوانم، آن کلمه را که یاد نگرفته بودم می گفتم جناب آخوند این کلمه پاک شده است، یکی دو سال طول نکشید که در قرآن من کلمات تعقلون، تعلمون، تفعلون و... پاک شده بود و قرآن خطی من کتابی شده بود آسمانی که در آن نه عقل بود نه علم و نه عمل و از صاحبان عقل و علم و عمل هم فکری به میان نمی آمد.» (۳)

مدرس بر این باور بود: «اگر یک کسی از سر حد ایران، بدون اجازه‌ی دولت ایران، پایش را بگذارد در ایران و ما قدرت داشته باشیم، او را با تیر می‌زنیم و هیچ نمی‌بینیم که کلاه پوستی سرش است یا عمامه یا شاپو. بعد که گلوله خورد، دست می‌کنم ببینم ختنه شده است یا نه. اگر ختنه شده است بر او نماز می‌کنم و او را دفن می‌نماییم و الا که هیچ.»

پس هیچ فرقی نمی‌کند. دیانت ما عین سیاست ماست، سیاست ما عین دیانت ماست. ما با همه دوست‌ایم مادامی که با ما دوست باشند و متعرض ما نباشند. همان قسم که به ما دستور العمل داده شده است، رفتار می‌کنیم.» (۶)

توضیحات و مأخذ

- ۱ - ابوالحسن بنی صدر «موقعیت ایران و نقش مدرس - انتشارات مدرس - ۱۰ آذر ۱۳۵۶ - صص - ۱۲۹ - ۱۲۸
- ۲ - پیشین - صص ۱۳۵ - ۱۳۰
- ۳ - ناصر تکمیل همایون - سیمای ملی مدرس - صص ۳۹ - ۳۶
- ۴ - مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی - سه شنبه ۲۹ شهریور ۱۳۰۵ - جلسه ۱۱
- ۵ - علی مدرسی / مرد روزگاران، نشر هزاران / ۱۳۷۴ - مجله تاریخ اسلام، شماره ۲۸، دوره سوم، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۴۸ - منبع: سایت اسناد انقلاب اسلامی
- ۶ - روزنامه‌ی رسمی کشور، مذاکرات مجلس چهارم، استیضاح مستوفی، خرداد ۱۳۰۲، ص ۱۹۸

فصل نهم

مدرس مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ و وثوق الدوله

سلطه طلبی بیگانگان

غلامرضا گلی زواره در باره «مدرس و قرارداد استعماری و وثوق الدوله» می نویسد: «مورخ الدوله» که واسطه ملاقاتی جهت آشتی بین مدرس و وثوق الدوله بود، چنین می نویسد: وقتی به ملاقات مدرس نایل شدم، اول حرفی که زداظهار کرد بسیار کار خوبی کردید در این اختلافات نزد من نیامدید، زیرا شما عضو دستگاه دولت هستید؛ حالا چه شد که تشریف آوردید.

شرح قضیه و پیغام وثوق الدوله را بیان نمودم. مدرس اظهار کرد که وی (وثوق الدوله) بسیار جسور و متهور است. اگر جسارت نداشت مرتکب چنین خیانتی نمی شد، ولی تاریخ تکرار می شود:

عبدالملک مروان سی سال در خانه خدا معتکف و اشتغال به تلاوت قرآن داشت، ولی پس از این که به خلافت رسید قرآن را بوسید که تا حالاریق شما بودم و بعد هم شهر مکه را آتش زد و به منجنیق بست، به هر صورت وثوق الدوله را حالی نمایید من کار خودم را می نمایم و شما کار خودتان را، لکن من موفق می شوم و شما ضرر خواهید نمود اگر قراردادلغو شد همیشه متضرر و منفور و از سیاست دور خواهید شد. و اگر قرارداد عملی شد و انجام گرفت دیگر انگلیس به شما کاری ندارد و برای رضایت ملت ایران شما را فدا خواهد نمود.

چون پیام مدرس را برای وثوق الدوله بیان کردم این مرد که خود راصاحب هوش و ذکاوت و دوراندیش می دانست، اظهار داشت: اگر انگلیسی هارا به عقد این قرارداد متقاعد نکرده بودم، ایران را اشغال می کردندو به جای من و دیگران یک ژنرال یا مامور انگلیسی امور را به دست می گرفت عقیده ام این است که بعد از امضای قرارداد استقلال و تمامیت ایران مصون خواهد ماند. از گفته های وثوق الدوله چنین برمی آید که او نگران از دست رفتن قدرت سیاسی خودش بوده و به زعم و تصور خودفکر کرده تن دادن به چنین قرار داد ننگینی به نفع ایران است، درحالی که اسناد و مدارک مستند بعدها ثابت نمود این برنامه تهدیدی جدی برای هویت ایران به شمار می رفت. روزی وثوق الدوله پس از تنظیم قرارداد به خانه مدرس آمد و خطاب به آن

سید وارسته گفت: آقا شنیده ام با پیمان تنظیمی بین ما و دولت انگلیس مخالفت کرده اید، مدرّس گفت بلی! وثوق الدوله پرسید: دلیل مخالفت شما چیست؟ آقا باصراحت فرمود:

قسمتی از آن قرارداد را برای من خوانده اند، جمله اول که نوشته بودید دولت انگلیس استقلال ما را به رسمیت شناخته است، آقا انگلیس کیست که استقلال ما را به رسمیت بشناسد، آقای وثوق چرا شما این قدر ضعیف هستید، وثوق الدوله گفت: آقا به ما پول هم داده اند، مدرّس گفت آقای وثوق اشتباه کرده اید، ایران را ارزان فروختید.

سیاست مضرّ به دیانت

مورخ الدوله، در مورد وثوق الدوله می گوید: تصوّر نمی کردم رذایل ابلیسی را بر فضایل ادیسی برگزیند و به پستی میهن خود تن دهد، دریغ است که این خاک تابناک و این آینه الهی را با غبار خیانت آلوده ساخته و با امضای چنین قرارداد کلیه اعتبارات سابق خود را از کف رها نموده حال که گامی بر خلاف سیرت صاحبان غیرت برداشته مانیز وظیفه داریم که بر ضدّ او و حامیانش به پاخیزیم و به جمیع وسایل ممکنه ورقه ننگین قرارداد اسارت ملت را پاره سازیم اکنون ما مهیج ترین لحظات تاریخ را می گذرانیم و در چنین موقعی سکوت و بی تحرکی در حکم شرکت در خیانت خواهد بود و در ادامه از مدرّس تمنای کند که پیشوایی نهضت مخالفان را قبول کند.

از تلگراف کاکس به لرد کرزن برمی آید که مدرّس از مهم ترین عوامل ضدیت با این قرارداد بوده است در بند اول آن می خوانیم: شدیدترین کسانی که مخالف قرار داد هستند به سرکردگی شخص معروف مدرّس... است.

مدرّس، در بیاناتی می گوید: سیزدهم ذی‌عقده ۱۳۳۷ ه.ق یک روز نحسی بود از برای ایران...

جزء اعظمش سه نفر بودند آقای وثوق الدوله، صارم الدوله، نصرت الدوله، مردم کمال غفلت را داشتند که این قرارداد منحوس چیست انانادری و قلیلی که از جمله بنده بودم که در همان ساعت که قرار داد منتشر شد با او مخالف شدم تا امروز بالاخره خدا توفیقی به ملت ایران داد به استثنای ششصد و هشتاد و چهار نفر که اصولاً، فروغاً، عملاً، ناصرأ، منصورأ، سیاستاً ویا کتباً در تمام مملکت ایران موافقت با قرارداد کردند باقی تمام ملت ایران مخالف بودند... چون امیدوارم آن چه عقیده دارم نزه ای مخفی ندارم، عرض می کنم که هیجده نفر از موافقین قرارداد در این مجلس اند...

قرارداد منحوسی یک سیاست مضر به دیانت اسلام، مضر به سیاست بی طرفی ما بود... کابینه وثوق الدوله خواست ایران را رنگ بدهد، اظهار تمایل به دولت انگلیس کرد، بر ضد او ملت ایران قیام نمود حال هم هر کس تمایلی به سیاستی نماید، یعنی ما ملت ایران با او موافقت نخواهیم نمود، چه رنگ شمال، چه رنگ جنوب و چه رنگ آذربایجان (امریکا) ما باید بی طرف باشیم و هیچ رنگی نداشته باشیم صریحاً عرض می کنم بنده بر ضد او هستم...» مدرس پس از توضیح درباره یکی از همکاران و شرکای وثوق الدوله در عقد قرارداد مجدداً اظهار داشت: «ایرانی باید ایرانی باشد، سیاستش هم ایرانی باشد.» آن گاه با ذکر این نکته که مذهب و وطن خواهی ایجاب می کند توبه اهل ندامت پذیرفته شود، گفت:

«آغوش ما برای کسانی که بگویند تمایل به انگلیس را رها و ایرانی هستیم باز است.» هنگام بررسی قرارداد وثوق الدوله در مجلس، مدرس طی بیاناتی خاطر نشان ساخت: «هی می آمدند و به من می گفتند که این قرارداد کجایش بد است؟ بگویند تا برویم اصلاح کنیم، من جواب می دادم آقایان من یک فرد آشنا به سیاست نیستم... اما آن چیزی که در این قرارداد به نظرم بد است، همان ماده اولش است که می گوید ما (انگلیسی ها) استقلال ایران را به رسمیت می شناسیم.» در این هنگام صدای خنده نمایندگان از همه جای مجلس بلند شد، مدرس لحظه ای خاموش ماند. آن گاه سکوت را شکست و به نمایندگان گفت: «این حرف مثل این است که یکی بیاید و به من بگوید سید، من سید بودن تو را به رسمیت می شناسم.» مدرس افزود: «این قرارداد استقلال مالی و نظامی ایران را از بین می برد چون اگر بخواهیم ایران، مستقل بماند باید همه چیزش در دست ایرانی باشد. همه چیزش باید متعلق به ایران باشد، اما این قرارداد یک دولت خارجی (انگلستان) را در دو چیز مهم مملکت ماشریک می کند: در پولش و در قوه نظامی اش این دلیل اصلی مخالفت من با این قرارداد است.» با مخالفت مدرس و دیگران قرارداد ۱۹۱۹م. در مجلس به تصویب نرسید. مدرس سهم بزرگی در تصویب نشدن این قرارداد داشت، «(۱)

محمد ترکمان در نوشته خود بنام «گفتگویی ناشناخته با مدرس نظری بر دیدگاههای سیاسی و اقتصادی مدرس» نظرش اینست:

درباره اندیشه سیاسی و آراء و افکار شهید مدرس آثار قابل توجه و ارزشمندی منتشر شده است و راقم این سطور نیز در حد توان اندک خود در ده سال گذشته، از جمله در سلسله مقالاتی مندرج در یکی از جراید، در آذرماه ۱۳۷۳ بر اساس

مذاکرات و موضعگیری های او در ادوار دوم و سوم و چهارم مجلس شورای ملی به ذکر و توضیح آراء و مواضع فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی آن شهید و همچنین نقطه نظرهای او در باره حکومت، مردم، مجلس، انتخابات، نمایندگان، سیاست خارجی، دیانت، ملیت، تاریخ، آزادی، قضاوت، دستگاه اداری، مناسبات مسلمانان با یکدیگر، اقلیتهای مذهبی، نقش امنیت و استمرار در ایجاد تمدنها، تولید، توزیع، مصرف و ... پرداخته ام.

اینک با دستیابی به مصاحبه ای ناشناخته از مدرس، که اگر نگوییم تنها از معدود مصاحبه های مطبوعاتی آن بزرگوار است، متن آن را به علاقمندان تقدیم و در مقدمه اشاره ای به نکته های قابل توجه آن می نمایم.

مدرس در این گفتگو ابتداء از ایمان و اعتقاد خود به برنامه ریزی و کوشش تشکیلاتی یاد می کند و در پاسخ مصاحبه کننده راجع به مواد برنامه، از سادگی و همچنین محتوی آن به سه ماده سخن می گوید.

ماده اول برنامه پیشنهادی برای مجلس «استقامت در برابر حوادث داخلی و خارجی است. مدرس با عنایت به فشارهای وارده داخلی و خارجی بر مجلس و سایر نهادها، مقاومت را از شرایط ضروری و سامانیی امور کشور معرفی می کند.

مدرس در آغاز بیان ماده دوم برنامه خود به دو نکته بسیار مهم اشاره دارد که عدم توجه به آنها موجب عدم دستیابی به اهداف در حرکت های سیاسی می شود: نکته اول عبارت است از به روز و به هنگام بودن مواضع رجال سیاسی، یا به بیان دیگر انعطاف پذیری و قدرت تحرک و عدم تصلب و توقف در خط مشی، و نکته دوم نیز ناظر به تشخیص و رعایت اولویتها در هر مقطع زمانی می باشد. در پرتو چنین نگرشی، مدرس رفع احتیاجات کشور و مردم و اقدام عاجل در مسائل اقتصادی را به عنوان وظیفه اصلی، ارزیابی می کند و

ماده دوم برنامه خود را «کمک به اقتصادیات مملکت» اعلام می کند و راه وصول به آن را در چند تبصره به مضمون ذیل چنین می نمایاند.

فروش خالصجات دولتی به مردم به ایجاد اشتغال در بخش کشاورزی و معدنی به تأسیس بانک رهنی از جمله از راه وجوه تقاعد مستخدمین؛ تقلیل و تصحیح نیروهای متمرکز و دستگاههای اداری؛ فعال کردن بخش معادن با دادن امتیاز استخراج به اتباع داخله و شرایط اشان؛ تأسیس کارخانه نوب آهن و راه آهن؛ خریداری حقوق ارباب حقوق از محل فروش خالصجات مملکتی و استفاده از وجوه آن رونق بخشیدن

به اقتصاد کشور و الغاء مالیات از صنایع دستی جهت تشویق صنعتگران و رشد تولید. تبصره های فوق و قوف مدرّس رابه جایگاه والای «تولید» در نجات کشور از فقر و وابستگی و عقب افتادگی به خوبی نشان میدهد. مدرّس که خود و اسلاش در عرصه عمل و اندیشه مولّد بودند به درستی به نقش «تولید» در ایجاد تمدن عنایت داشت.

ماده سوم برنامه مدرّس تکیه بر «ثبات» و «دوام» هیئت دولتهای مورد تأیید مجلس، حداقل در طول عمریک دوره مجلس قانگذاری، دارد. او که تجر به های تلخی از آمد و رفت دولتهای و تزلزل آنها پس از برقراری مشروطیت در ایران است، به حق تشخیص داده بود که تغییرهای مداوم و پی در پی و عدم ثبات حاصلی جز پریشانی و هدر رفتن سرمایه های کشور ندارد.

مدرّس در جواب سؤال مخبر روزنامه «ایران» درباره مشکلاتی که از سوی یکی از فرق مسلمانان حادث شده و راه رفع آن، حل مشکل را درگرو تشکیل اجتماعی از نمایندگان دول و ملل مسلمان و اتخاذ تصمیم درون مجمع می بیند. چنین پاسخی نشانگر درک درست او از حل معضلات درونی دنیای اسلام است که نیازمند راه حل های جمعی به دور از سلیقه های گروهی و فرقه ای است و آن نیز از سوی نمایندگان خود مسلمانان.

در جواب به سؤال کننده که جویای عقیده او در سیاست خارجی کشور شده بود، مدرّس با توجه به موقعیت جغرافیایی ایران و اوضاع روز و تجربیات تاریخی و در پرتو خرد، در چند کلمه کوتاه بهترین پاسخ راده و می گوید: مودت به ضمیمه استقامت»

در پاسخ سؤال مربوط به انتخابات دوره ششم تهران، با توجه به آنکه آراء حومه تهران مخدوش و از سوی عوامل رضا شاه مورد دخالت و تعرض قرار گرفته بود و در نتیجه، امکان حضور وکلای بدون موکل را در مجلس فراهم آورده بود، مدرّس خواستار تجدید انتخابات در حوزه تهران شد تا وکلای طبیعی مردم در مجلس حضور یابند.

درباره تجدید استخدام هیئت مستشاران مالی آمریکا، مدرّس بر اساس یک تحلیل سیاسی و توجه به قدرتهای جهانی فعال در ایران و منطقه، رأی به ابقاء هیئت مذکور می دهد.

در جواب آخرین سؤال راجع به نقش و جایگاه تشکیلاتی حزبی در یک جامعه زنده، پس از اظهار تأسف از عدم پاگیری احزاب در بیست سال پس از مشروطه و

ذکر این نکته که «هرچه بوده است اسم بلا رسم بوده» و در نتیجه برخوردار از توفیق و استمرار نشده است. از همه هموطنان می طلبد که بذل جهد، حزبی از روی تقن بلکه مبتنی بر عقیده به نام «حزب وطنی بر محور مصالح ملی تشکیل دهند و در تقویت مبانی آن بکوشند. او در پایان، آمادگی خود را برای عضویت در حزبی که شرح آن رفت برای خدمت جمعی و هماهنگی به کشور و مردم آن اعلام می کند.

اینک از اطالۀ کلام خود داری می کنیم و خوانندگان را به مطالعه متن مصاحبه فرا می خوانیم. در سال ۱۳۰۵، قبل از افتتاح دروه ششم مجلس شورای ملی، روز نامه نیمه رسمی ایران در متونی تحت عنوان: «عقاید نمایندگان مجلس»، «در اطراف اصلاحات مملکتی با تعدادی از نمایندگان به گفتگو پرداخته و حاصل آن را در آن جریده منتشر ساخت. اولین گفتگو با مدرس انجام گرفت و در تاریخ ۱۹ تیر ۱۳۰۵ در روز نامه ایران منتشر شد. روز نامه مذکور در مقدمه ای که بر گفتگوی مدرس به چاپ رسانده تعهد کرده است که در شماره های آتی گفتگو با سایر نمایندگان را نیز منتشر سازد و تا حدودی نیز به آن قول عمل کرده است.

اینک متن گفتگو را در زیر می خوانید :

س - [آقای مدرس [راجع به کابینه [ای] که فعلاً سرکار است چه نظری دارید؟
ج - کابینه ای که فعلاً سرکار است بهترین کابینه هائی است که ممکن است تشکیل داد و شکل حاضر را با تکمیل آن بایستی نگاهداری نمود.
س - چون بعضی از وزرات خانه ها وزیر ندارد ممکن است بفرمائید که عقیده شما در این باره چیست؟

ج - به عقیده من برای وزارت داخله قوام السلطنه خوب است و باید او را وزیر داخله کرد برای وزارت خارجه عقیده دارم مشاور الملک یا مشیر الملک که فعلاً در اروپا هستند وزیر خارجه باشند با معاونت اعتلام الملک یا ظهیر الملک.

س - برای وزارت عدلیه چه نظری دارید؟

ج - چون عدلیه نواقص زیادی هم از جهت قوانین و هم از حیث تشکیلات دارد که باید در این دوره رفع کرد لذا محتاج به تأمل زیاد است و الآن نمی توانم برسیل جزم عرض کنم و فعلاً به همین حال خواهد بود.

س - چون مجلس و شورای ملی روز یکشنبه رسماً افتتاح می شود تشکیلاتی داده اید یا خیر؟

ج - هنوز تشکیلاتی نداده ایم ولی پروگرامی در نظر داریم که در تحت این پروگرام انشاء الله الرحمن در مجلس جمعیتی تشکیل دهیم و چون یک پروگرام خیلی ساده و عملی و برای مملکت فوق العاده مفید است امیدواریم که جمعیتی تشکیل داده و موفق به اجرای آن بشویم.

س - ممکن است بفرمائید که مواد پروگرامی که در نظر دارید عبارت از چیست؟
ج - خیلی ساده و عبارت از سه ماده ذیل است:

۱ - نظر به آنکه اول تشکیل دولت جدید است و البته در هر موضع جدیدی اهل حرص و آز در صدد و جلب نفع غیرمترقی برمی آیند به جهت ماده اول پروگرام استقامت است نسبت به حوادث جدید که از خارج و داخل پیش بیاید.

۲ - چون مرام و سیاست به اقتضای روز و وقت است و فعلاً احتیاجات مملکت و ملت اقوام عاجل در هرگونه اموراتصادی است، ماده دوم پروگرام کمک به اقتصادیات مملکت است و چیزهایی که فعلاً در نظر گرفته شده عبارت از امور ذیل است:

الف - کمک مؤثر به زراعت مملکت و تأسیس بانک فلاحتی .

ب - فروش خالصجات به اتباع داخله به هر ترتیب و هر قیمت که باشد.

ج - تأسیس بانک رهنی از اکثر محل و وجوه تقاعد مستخدمین که اینک جمع شده است.

د - منتظرین خدمت کردن مستخدمین دولتی که دارای صنعت یا مکتبی هستند و در عوض به کار گماشتن منتظرین خدمتی که نه صنعت و نه مکتب و نه ملک دارند، به غیر از متخصصین فنی که در هر صورت به کار خود باقی خواهند ماند.

ر - دادن امتیازات استخراج معادن و غیره از هرگونه به اتباع داخله با شرایط سهله و کمک کمک دولت .

ه - وارد و به کار انداختن کارخانه ی ذوب آهن و تأسیس راه آهن از دو طرف به نحوی که پولهای تخصیص داده شده برای این کار بیشترش در داخل ایران صرف شود.

ی - خریداری حقوق ارباب حقوق از محل فروش خالصجات مملکتی و اختصاص محل آن که قریب یک میلیون می شود در بودجه برای مواقعی که قرضی لازم شود. به این معنی که فعلاً برای کشیدن راه آهن ده کرور وجه حاضر شده و برای سال آتی هم ده کرور حاضر خواهد شد. این بیست کرور به مصرف خرید کارخانه ذوب آهن و کشیدن خط آهن خواهد رسید و اگر لازم باشد که وجه بیشتری در آن

سال به این مصرف برسد این یک میلیون اعتبار خواهد بود که ممکن است با آن بیست کرور قرض کرده و به ضمیمه بیست کرور خرج کرد که راه آهن زودتر به جایی منتهی بشود.

فی - الغاء مالیات هائی که بر صنایع یدی در کلیه نقاط مملکت موجود است.
 ۳ - خاتمه دادن به وضعیاتی که در این سه سال اخیر پیدا شده به دست یک کابینه ثابتی با هیئت پارلمان، یعنی از کابینه برای مدت دو سال نگهداری نمود تا بتواند اصلاحات منظوره را مجرا دارد.

س - برای ریاست مجلس چه نظری دارید؟
 ج - این مسئله موکول به وضعیات داخلی مجلس است و قبلاً نمی توان در این خصوص اظهار نظر و عقیده نمود.

س - در مسئله و هابی ها نظر حضرتعالی چیست؟
 ج - به عقیده من آن قدمی که ممکن است در این خصوص برداشته این است که در ایران یک کنگره از نمایندگان دول و ملل مسلمان تشکیل و توسط دولت برای شرکت در این کنگره از عموم ملل و دول مسلمان دعوت شده و با توافق نظر آنها رفع سلطه این فرقه را بالاتفاق خواستگار شویم.

س - عقیده شما در سیاست خارجی چیست؟
 ج - مودت به ضمیمه ماده اول پروگرام.

س - راجع به انتخابات تهران چه نظریه [ای] دارید؟
 ج - پس از حذف آراء حومه هرکس دارای اکثریت است و کالت او صحیح است و بنابراین آراء حومه باید تجدید شود.

س - چون مدت کنترات میسیون آمریکایی در همین دوره مجلس منقضی خواهد شد عقیده شما راجع به تجدید استخدام آنها چیست؟

ج - با وجود دولت حالیه و امثال آن بی شبهه از فواید و مصالحی که بر وجود میسیون آمریکایی است منتفع خواهیم شد و فرضاً اگر مضراتی دارد مرتفع خواهد شد، لهذا عقیده من در ابقاء میسیون آمریکایی است.

س - راجع به تشکیلات حزبی و لزوم آنها برای یک جامعه زنده عقیده شما چیست؟

ج - در این بیست سال مشروطیت متأسفانه حزبی وجود پیدا نکرده، هر چه بوده است اسم بلارسم بوده لذا زود از بین رفته است و این یک بدبختی است که دامنگیر جامعه شده است.

بر هرذی حسنی لازم است که بذل جهد کرده و حزبی از روی عقیده و اساس بنام «حزب وطنی» تشکیل و در تشیید مبانی آن کوشش نماید. و من هم حاضریم که رسماً عضویت چنین حزبی را قبول و به طور اجتماع و هم آهنگی به وطن و مردم خدمت کنم. (۲)

توضیحات و مأخذ

- ۱- غلامرضا گلی زواره «مدرس و قرارداد استعماری و ثوق الدوله» غلامرضا گلی زواره - مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی
- ۲- گفتگویی ناشناخته با مدرس نظری بردیدگاههای سیاسی و اقتصادی مدرس - محمد ترکمان - صص ۲۰۰ - ۱۹۵) - مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی

فصل دهم

مدرس و حق رأی زنان

خسروشاکری در مقاله خود تحت عنوان «نکاتی چند پیرامون تاریخنگاری جایگاه زنان در جنبش» گزارشی از خبرنگار تایمز از تهران، ۹ اوت ۱۹۱۱ با تیتیر» پیشنهاد حق رأی برای زنان و رد آن در مجلس دوم شورای ملی» آورده و در این گزارش آمده است: حامیان حق رأی زنان بایستی ممنون باشند که حتی در بحبوحه دشواری ها و گرفتاری های ایران در حال حاضر، که پادشاه پیشین [محمد علی شاه] پرچم افراشته و جنگ داخلی در جریان است، یک حامی حق زنان در مجلس ایران پیدا شده است.

او کسی جز حاجی وکیل الرعایا، نماینده همدان نیست که در سوم اوت مجلس را با دفاع جانانه خود از حقوق زنان در شگفتی کرد. مجلس در حال مذاکره آرام نظامنامه [انتخابات] بعدی بود که باید در پائیز انجام گیرد و به ماده مربوط به محرومیت زنان از حق رأی رسیده بود. مذاکره بر سر مسئله ای به این روشنی غیر ضروری به نظر می رسید، و هنگامی که وکیل الرایا به پشت تریبون رفت و صریحاً اعلام کرد که زنان صاحب روح و حقوق اند و بایستی حق رأی [هم] داشته باشند، لرزه به تن مجلسیان افتاد. (۱)

جلسه ۲۸۰ صورت مشروح روز پنجشنبه ۱۱ برج اسد ۱۲۸۹ خورشیدی -
۱۹۱۰ میلادی

این جلسه مجلس به ریاست آقای مؤتمن الملک ۲ ساعت و ۴۵ دقیقه قبل از ظهر رسماً تشکیل گردید.

در رابطه با ماده ۴ که «اشخاصی که از حق انتخاب نمودن مطلقاً محرومند اول توان دوم اشخاص خارج از رشد و آنها که در تحت قیومیت شرعی هستند ۳- تبعه خارجه ۴- اشخاصی که خروج شان از دین حنیف اسلام در حضور یکی از حکام شرع جامع الشرایط به ثبوت رسیده باشد ۵- اشخاصی که کمتر از بیست سال داشته باشند ۶- و رشکستگان به تقصیر ۷- متکدیان و اشخاصی که به وسایل بی شرفانه تحصیل معاش

می‌نمایند ۸- مرتکبین قتل و سرقت و مقصرینی که مستوجب مجازات قانونی اسلامی شده‌اند و معروفین به ارتکاب قتل و سرقت و امثال آن که شرعاً برائت خود را حاصل نکرده باشند ۹- اهل نظام بری و بحری به استثنای صاحب منصبان افتخاری.

حاج وکیل الرعایا بعنوان موافق « حق رأی برای زنان»، محمد علی فروغی (ذکاء الملک) موضع شفاف‌ی نداشت و مدرس بعنوان مخالف « حق رأی زنان » بود که در زیر نظرات آنها را در اختیار خوانندگان ارجمند قرار می‌دهم :

حاج وکیل الرعایا- بنده خیلی جرأت می‌کنم و عرض می‌کنم که در آن اول محروم کردن نسوان است که یک قسمت از مخلوق خداوند است که آن‌ها را محروم کنیم با کدام دلائل منطقی می‌توانیم آن‌ها را محروم بکنیم من جرأت کردم اگر ما چه بخواهیم چه نخواهیم در هر صورت ما محکوم به عمل کردن به قرآنیم آن‌ها که نمی‌خواهند بروند و نخواهند که مجبور به اطاعت نیستند پس باید بدانیم در این جا چه دلیلی داریم که آن‌ها را محروم بکنیم اگر دلیلی منطقی داریم که آن‌ها را محروم بکنیم اول کسی که این طوق را به گردن خودش بیندازد بنده هستم و اگر می‌خواهیم ببینم به چه جهت آن‌ها بنشینند اگر بگوئیم باید محفوظ باشند این شرط روی دادن آن‌ها لازم نیست که داخل مردها بشود ممکن است که خودشان عالم داشته باشند همه چیز داشته باشند این مخلوق خدا تا چه وقت محروم باشند یک جماعت محبوب خدا آن قدر به ذلت باشند که یک چیزی که نشانه انسانیت است از آن‌ها بروز کند کم عقب کشیدیم تا به اندازه عقب کشیدیم در زیر ابر پنهان شدیم.

ذکاء الملک- یک نزاع خیلی بزرگی است این مسئله ولی مترقب نبودیم که این جا پیش بیاید عرض می‌کنم بنده گویا از همه کس بیشتر هوا خواه این هستم که زن‌ها یک حقوق عمده داشته باشند خیلی ترتیب زندگانی صحیحی داشته باشند و حقوق نابته معینی که دارند داشته باشند عرض کردم این یک نزاع بزرگی است و بنده مترقب نبودم که حالا این مذاکره پیش بیاید و بنده هم خیلی مشتاق هستم که ترتیب حال نسوان در این مملکت خوب بشود و ترقی نمایند و از این زندگانی که در واقع زندگانی محبوس است از این بیرون بیایند و هیچ کس نیست که متأسف نباشد از این که وضع زندگانی آن‌ها خوب نیست ولی این که ما سلب آن حق را از آن‌ها کرده ایم محتاج به دلیل و برهان نیست که توضیح بدهم هر وقت که ممکن بود زن‌ها بیایند شرکت در انتخابات بکنند و رأی بدهند فوراً تصدیق خواهیم کرد.

رئیس- آقای مدرس موافق هستید؟ (مدرس بلی).

مدرس- از اول عمر تا حال بسیار در بر و بحر ممالک اتفاق افتاده بود برای بنده ولی بدن بنده به لرزه نیامد و امروز بدنم به لرزه آمد اشکال بر کمیسیون این که اولاً نباید اسم نسوان را در منتخبین برد که از کسانی که حق انتخاب ندارند نسوان هستند مثل این که بگویند از دیوانه‌ها نیستند سفها نیستند این اشکال است بر کمیسیون و اما جواب ما باید بدهیم از روزی برهان نزاکت و غیر نزاکت رفاقت است از روی برهان باید صحبت کرد و برهان این است که امروز ما هر چه تأمل می‌کنیم می‌بینیم خداوند قابلیت در این‌ها قرار نداده است که لیاقت حق انتخاب رداشته باشند مستضعفین و مستضعفات و آن‌ها از آن نمره اند که عقول آن‌ها استعداد ندارد گذشته از این که در حقیقت نسوان در مذهب اسلام ما در تحت قیومتند الرجال قوامون عالی النساء در تحت قیومیت رجال هستند مذهب رسمی ما اسلام است آن‌ها در تحت قیومتند ابدأ حق انتخاب نخواهند داشت دیگران باید حفظ حقوق زن‌ها را بکنند که خداوند هم در قرآن می‌فرماید در تحت قیومیت‌اند و حق انتخاب نخواهند داشت هم دینی هم دنیوی این مسئله بود که اجمالاً عرض شد.» (۲)

اما در آن زمان در تاریخ ۱۲۸۹ برابر با ۱۹۱۰ شرایط اجتماعی و فرهنگی و سیاسی ایران آمادگی نظرات همچون وکیل الرعایا را نداشت. رضا خان هم با زوربا حجاب مبارزه کرد خود به انتخابات فرمایشی اعتقاد داشت و در زمان دیکتاتوری او از « حق رأی برای زنان» در مجلس سخنی به میان نیامد. توضیح اینکه «اولین کشور اروپایی، فنلاند بود که حق رأی زنان را در سال ۱۹۰۶ به رسمیت شناخت. پرونده به رسمیت شناخته شدن حق رأی زنان در اروپا همین یک ربع قرن پیش بسته شد. دلایل و توجیهات متفاوتی « برای محرومیت زنان از حق رأی» می‌شد. مثلاً در سرمقاله یک روزنامه مهم آلمان در سال ۱۹۰۹ آمده بود که محرومیت زنان از حق رأی به این بر نمی‌گردد که زنان و مردان به لحاظ عقلی متفاوتند، بلکه از این ناشی می‌شود که زنان به سیاست علاقه ندارند و فاقد کمترین تجربه در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی هستند. این سرمقاله نشانه این ضعف زنان را هم عدم توجه آنان به مقالات سیاسی روزنامه‌ها می‌دانست و به نظر کسانی اشاره داشت که چون زنان به سربازی نمی‌روند، به اندازه کافی در راه وطن فداکاری نمی‌کنند و نباید از حق رأی بهره‌مند شوند. زیر فشار همین استدلال، موافقان حق رأی زنان می‌گفتند که برای زنان دوره خدمت اجباری در عرصه‌های اجتماعی به راه بیفتند.

شاید همین نوع نگاه و تفکر بود که باعث می‌شد قدیمی‌ترین حزب سوسیال‌دمکرات جهان، یعنی حزب سوسیال‌دمکرات آلمان به رغم تصریح ضرورت دستیابی زنان

به حق رأی در برنامه سال ۱۸۹۱ خود، در عرصه عملی برای تحقق آن تلاش چندانی نکند. سال ۱۹۱۸ هم که این حزب نیروی اصلی دولت انتقالی آلمان به سوی جمهوری را تشکیل می‌داد، بنا به اسناد، حزب زیر فشار نیروهای چپ‌تر که در خیابان‌ها به تظاهرات مسالمت‌آمیز و گاه خشونت‌بار مشغول بودند، یکی از اولین احکام خود را به اعمال حق رأی برای همه مردان و زنان اختصاص داد. وقتی که در ۱۹ ژانویه ۱۹۱۹ اولین انتخابات آلمان با شرکت همه مردان و زنان برگزار شد، در پرتغال سال ۱۹۷۶، یعنی اندکی پس از سقوط حکومت دیکتاتوری سالازار به زنان حق رأی داده شد. در سوئیس این حق در سال ۱۹۷۱ در برخی از ایالت‌ها (کانتون‌ها) جاری شد ولی اجرای آن در سراسر کشور تا سال ۱۹۹۰ به درازا کشید. حکومت ژنرال دوگل در سال ۱۹۴۴ بدون اما و اگر حق رأی را برای زنان به رسمیت شناخت. « مبارزات به حق زنان جهان برای برسمیت شناختن و تأمین « حق رأی زنان» فرآیند طولانی داشته است.» (۳)

توضیحات و مأخذ

- ۱- خسرو شاکری «نگاتی چند پیرامون تاریخنگاری جایگاه زنان در جنبش»
- ۲- جلسه ۲۸۰ صورت مشروح روز پنج‌شنبه هشتم شهر شعبان المعظم ۱۱ برج اسد ۱۳۲۹
- ۳- نگاه کنید به مقاله فرید وحیدی «زنان اروپا؛ از حق رأی تا دشواری انتخاب شدن» ۲۰۱۳، ۰۱، ۲۹- (صدای آلمان)

فصل یازدهم

فرازهایی از زندگی مدرس

این فرازها برگرفته از کتاب علی مدرس «مدرس ۱» است که به نقل گفته های از دکتر عبدالباقی مدرس فرزند مدرس و دکتر محمد حسین مدرس خواهرزاده مدرس می باشد.

یقه باز مدرس

روزي همراه آقا به مجلس رفتم. وقتي از پله‌ها بالا مي‌رفتيم، يکي از نمايندگان مجلس که به نظرم شيخ العراقيين زاده بود، به ما رسيد و خطاب به آقا گفت: شما در اين زمستان سخت با اين پيراهن کرباسي و يقه باز گرفتار سرماخوردگي مي‌شويد. مدرس نگاهي تند به او نمود و گفت: «آشيخ! کاري به يقه باز من نداشته باش، حواست جمع دروازه‌هاي ايران باشد که باز نماند.» (عبدالباقي مدرس، صص ۱۸۸-۱۸۷)

هوش انگليسيها

روزي سيد حسن تقی‌زاده که تازه از اروپا برگشته بود، به منزل ما آمد و طی مذاکرات مفصلي، اظهار داشت که آقا انگليسي‌ها خيلي قدرتمند و باهوش و سياستمدارند، نمي‌توان با آنان مخالفت کرد. مدرس پاسخ داد: «اشتباه مي‌کني، آنها مردمان باهوشي نيستند، شما مردان بي‌هوشيدي که چنين تصوري درباره آنان داريد.» (عبدالباقي مدرس، ص ۱۹۳)

مدرس، رضاخان، مشيرالدوله پيرنيا و اصلاح مملکت

روزي مشيرالدوله پيرنيا، در کار مدرس نشسته و از جريان روز سياست دولت صحبت می کرد، در ضمن با اندوهی عميق از مدرس پرسيد: آقا! پس چه زماني اين مملکت اصلاح خواهد شد! مدرس گفت: روزی که انگلستان در جزيره اش محصور گردد و شما بر گرديد به نائين و رضا خان به آلاش و منهم بروم به ولايت خودم. (عبدالباقي مدرس، ص ۱۹۳)

انسان دائم الخطا است

روزی با یکی از همکلاسان در صحن حیاط منزل مشغول درس خواندن بودیم. رسیدم به جمله انسان جائز الخطا است. مدرس که در روی نیمکت نشسته و نامه‌ای مطالعه می‌کرد گفت: عبدالباقی! انسان دائم الخطا است (یعنی انسان همیشه خطا می‌کند). درستش این است. (عبدالباقی مدرس، ص ۱۹۷)

طماع و ترسو

زمانی آقا، به ذات الریه شدیدی مبتلی شده بود و دکتر امیر اعلم که نماینده مجلس و موافق اکثریت مجلس بود، طبیب معالج او بود. در آن زمان من شاگرد مدرس‌ه طب دارالفنون و مشغول مطالعه دروس خویش بودم. آقا به دکتر امیر اعلم گفت: جناب دکتر! به این عبدالباقی نصیحت کنید طب نخواند. دکتر امیر اعلم گفت چرا آقا؟ طب صنعت خوبی است. مدرس با لحنی جدی گفت: می‌ترسم مثل شما طماع و ترسو گردد. (عبدالباقی مدرس، ص ۱۹۷)

رفع کدورت صد ساله

سرپرست بهداری کردستان بودم. یکی از روزها پیشوای دینی آن دیار به دینم آمد. پس از مدتی، یکی از همکاران یاد آوری نمود که شیخ بزرگ (نام ایشان را متأسفانه فراموش کرده‌ام) منتظر است که از او بازدید کنید بعد از ظهر یکی از روزها به دیدار او رفتم، به استقبال آمد و مرا به اطاقی دعوت نمود و از من خواست در نقطه بخصوصی که قطعه پوستی گسترده بود، بنشینم. من تصور می‌کردم که این مکان جای خودایشان است و نمی‌خواستم در حقیقت تکیه بر جای بزرگان بدهم، ایشان اصرار داشت در همان مکان جای گیرم. بالاخره گفت: (با همان لهجه مخصوص) آقای دکتر! شما فرزند مدرس بزرگ ما هستید، از این جهت اصرار دارم که در این محل بنشینید که جای مخصوص پدر شما است: روزی ایشان در بازگشت از سفر مهاجرت به اینجا آمدند و به همین خانه وارد شدند و در همین نقطه نشستند و اختلافی که صدها سال ما بین ما و شیعیان بود حل و فصل نمودند و کدورتها برطرف شد

وساله‌است ما دوفرقه از نتیجه انفاس قدسی ایشان با صمیمیت با هم ودرکنارهم زندگی می کنیم. من این مکان را تاکنون به همین صورت نگهداری کرده ام. (عبدالباقی مدرس، ص ۲۰۰)

رفع کدورت صد ساله

سرپرست بهداری کردستان بودم. یکی از روزها پیشوای دینی آن دیار به دینم آمد. پس از مدتی، یکی از همکاران یاد آوری نمود که شیخ بزرگ (نام ایشان را متأسفانه فراموش کرده ام) منتظر است که از او بازدید کنید بعد از ظهر یکی از روزها به دیدار او رفتم، به استقبالم آمدومرا به اطاقی دعوت نمود و از من خواست در نقطه بخصوصی که قطعه پوستی گسترده بود، بنشینم. من تصور می کردم که این مکان جای خودایشان است ونمی خواستم درحقیقت تکیه برجای بزرگان بدهم،ایشان اصرار داشت در همان مکان جای گیرم. بالاخره گفتم: (با همان لهجه مخصوص) آقای دکتر! شما فرزند مدرس بزرگ ما هستید، از این جهت اصرار دارم که در این محل بنشینید که جای مخصوص پدر شماست: روزی ایشان در بازگشت از سفر مهاجرت به اینجا آمدند وبه همین خانه وارد شدند ودر همین نقطه نشستند و اختلافی که صدها سال ما بین ما و شیعیان بود حل و فصل نمودند و کدورتها برطرف شد و ساله‌است ما دوفرقه از نتیجه انفاس قدسی ایشان با صمیمیت با هم ودرکنارهم زندگی می کنیم. من این مکان را تاکنون به همین صورت نگهداری کرده ام. (عبدالباقی مدرس، ص ۲۰۰)

پیش‌گونی اعجاز آمیز

در دومین روز اقامت درخواف به آقا گفتم نمی شود کاری کنید که از این زندان بیغوله رهایی یابید.

آقا فرمودند: چرا، خیلی هم آسان، همین یکماه پیش رضاخان به وسیله مأموری پیغام داده بود که من دخالت درسیاست نکنم وبه عتبات بروم ومجاورشوم، گفتم: به رضاخان بگو، مدرس گفت، من وظیفه خود را دخالت درسیاست می دانم، اینجا جای خوبی است و به من خوش می گذرد. ترا هم روزی انگلیسها کنارت گذاشت به جایی پرتاب می کنند، اگر قدرت داشتی وتوانستی، بیاهمین جا (خواف) ، هرچه باشد

بهتر از تبعید گاهها و زندانهای خارج از ایران است. ولی می دانم که من در وطنم به قتل میرسم و تودر غربت و سرزمین بیگانه خواهی مرد.
این پیام مدرس را به رضاخان، بعضی از زندگی نویسان مدرس به صورتهای دیگر نقل کرده اند، ولی آنچه من از آقا شیندم به همین صورت بود. (عبدالباقی مدرس، ص ۲۰۱)

پیشقدم مبارزه

در اوئل دوره چهارم مجلس شورا، چند نفر از روحانیون تهران به مدرس اعتراض کردند که مدرس، هم جا در صف مبارزه پیشقدم است و مجالی به ما نمی دهد. مدرس جواب می دهد: اولاً، شما بفرمائید جاو، من پشت سر شما هستم، ثانیاً، این میدان رفتن جرئت می خواهد و انتظار پاداش از کسی نداشتن. شما می خواهید اول مزد بگیرید، بعد بیایید و این کار درست نمی شود. آنگاه این بیت را خواند:
در ره منزل لیلی که خطر هاست در آن شرط اول قدم آنست که مجنون باشی
(عبدالباقی مدرس، ص ۲۰۱)

سازش

روزی، یکی از نمایندگان که با رضاخان ارتباط برقرار کرده بود، خدمت اقا آمد و گفت: آقا! اگر با رضاخات بسازید بهتر است، بهتر می توانید به مردم خدمت کنید. او به شما علاقمند است. به شما ارادت. آقا جواب داد: سردار سپه دوعیب بزرگ دارد: اولاً، دروغگو است. ثانیاً طمعوی، حد و مرزی ندارد. لذا من نمی توانم با او کنار بیایم. (عبدالباقی مدرس، ص ۲۰۲)

جیب بزرگ

یکروز، رضا خان برسبیل مزاح و شوخی در مجلس، دست به جیب آقا گذاشته، می گوید: آقا! جیب شما خیلی بزرگ است. مدرس می گوید: بزرگ است ولی ته دارد، جیب شماست که ته ندارد! (عبدالباقی مدرس، ص ۲۰۲)

بینایی هیئت دولت

در یکی از روزهای محرم که دربار طبق معمول سنواتی مجلس روضه خوانی عزاداری در تکیه دولت بر پا کرده بود، سلطان الواعظین بالای منبر داد سخن می داد، درغرفه ای که مستوفی الممالک وزراء و رضا خان نشسته بودند، مدرس وارد شد. همه به پا خاستند، مدرس درگوشه ای کنار مستوفی الممالک وزراء و رضاخان نشست... سخن سلطان الواعظین به اینجا رسید که باید خداوند را سپاس گفت که رجالی به ما عنایت نموده که عائل اند و همه مردم را از عالی ودانی، با یک چشم می بینند.

ناگهان مدرس فریاد زد: آخوند چه می گوئی. اینها همه شان کورند و اصلاً چشم ندارند که مردم را ببینند.

مجلس دربهت و حیرت فرو رفت، مستوفی الممالک بشدت خندید، سلطان الواعظین از منبر پائین آمد و به سرعت از مجلس بیرون رفت، رضاخان و داوررنگ باخته بودند، مدرس آرام و خونسرد صحنه را تماشا می کرد. (محمد حسین مدرسی، ص ۲۰۷)

حالا به همه‌ی مملکت ما می‌خندند!

روزی در مجلس بزرگی که به مناسبت خاصی تشکیل شده بود و وکلا و هیأت دولت رضاخان و همه‌ی رجال نشسته بودند. «داور» از مزایای تشکیلات دادگستری جدید سخن می‌گفت. می دانید که داورمردی باسواد و ماطق زبردستی بود. او ضمن سخنانش که باعث جذب مجلس شده بود گفت: سابقاً مردم جهان به دادگستری ما می‌خندیدند. ناگهان مدرس با صدای بلند گفت: و حالا به همه‌ی مملکت ما می‌خندند. این سخن مدرس، مجلس به آن عظمت را از خنده در هم ریخت و داور دیگر نتوانست به سخنرانی خود ادامه دهد. (محمد حسین مدرسی، ص ۲۰۹)

دل شیر دارد

فراموش نمی‌کنم که روزی در مجلس جلسه رسمی و علنی بود، اقا میرزا شهاب، نمی‌دانم به چه مناسبتی سخن می‌گفت؛ رسید به این جا که همه مثل آقا مدرس نمی‌توانند با منطق و مشعشعانه حرف بزنند. بنده و امثال بنده رطیبیابس به هم می‌بافیم.

مدرس فریاد زد:

«به همین جهت سردار سپه دستور داد شماها انتخاب شوید!»

همه‌ها و حنده نمایندگان فضا را پرکرد، درلژ تماشاچیان شخصی که کنار من نشسته بود، زیر لب گفت: «این مرد دل شیردارد» (محمد حسین مدرسی، ص ۲۰۹)

مدرس و قبول رشوه از انگلیسیها

- من در کنار مدرس بودم که دو نفر آمدند که یکی از آنها فرنگی بود. پس از لحظه ای، مردی که مترجم بود، گفت: «ایشان یکی از مأمورین عالی رتبه سفارت انگلیسند. چکی تقدیم می دارند، برای اینکه هر نوع صلاح بدانید مصرف نمایند.» آقا گفتند: «چک چیست؟» مترجم گفت: «چک براتی است که بانک می گیرد و مبلغی که در آن قید شده می پردازد.» مدرس خندید و گفت: «به ایشان بگویید من پول و چک قبول ندارم. اگر خواست به من پول بدهد، باید تبدیل به طلا و بار شتر کند و ظهر روز جمعه و هنگام نماز به مدرسه سپهسالار بیاورد و آنجا اعلام کند که این محموله را مثلاً انگلستان یا هر جای دیگر بری مدرس فرستاده است تا آن وقت من قبول کنم.» بعد از ترجمه این سخنان، فرنگی چیزی گفت. مترجم رو به آقا کرد و گفت، «ایشان می گویند شما می خواهید در دنیا حیثیت ما را نابود کنید.» مدرس خندید و گفت، «به ایشان بگویید، از نابودی چیزی که ندارید نترسید.» (محمد حسین مدرسی، ص ۲۱۲) (۱)

غلامرضا گلی زواره در باره خصوصیات و خلقیات مدرس آورده است :

اسب سوران

هنگامی که مردم اصفهان دسته دسته نزد مدرس می رفتند تا گره از کارشان بکشایند یا در مسائل زندگی، آنان را راهنمایی کند، می گفت : خدا کند هرگز کسی از اولاد محمدرضاخان سرهنگ گزی، از من توقعی نداشته باشد که ناچارم انجام دهم. وقتی علت را از وی جویا شدند گفت : من برای تهیه مخرج روزانه و هزینه تحصیل ناگزیر بودم که در ایام تعطیلات هفته به دهات بروم و لباس عوض کنم و مشغول کار عملگی و بنایی گردم تا مخرج تحصیل هفته بعد را فراهم کنم. يك روز به آبادی ((گز)) (از توابع اصفهان) رفتم و در آنجا، پیشکار محمدرضاخان سرهنگ مرا به کار گماشت و دیوار باغی را نشان داد و گفت که این دیوار را خراب کن و عصر دو قران بگیر.

من قبول کردم و مشغول کار گردیدم ، نزدیک ظهر ، اسب سواری آمد و در کنار من ایستاد و گفت : مشدی ، خدا قوت بدهد، بقیه دیوار را خراب نکن ! من گفتم : آقا، من شما را نمی شناسم ، کس دیگری به من دستور داده است که این دیوار را خراب کنم و من هم باید کار خودم را انجام بدهم و بعد کلنگ را محکم تر به دیوار کوفتم ، آن مرد که بعداً فهمیدم خود صاحب ملک بوده است ، گفت : مرد حسابی ، مگر حرف سرت نمی شود: این باغ مال من است و می گویم خراب نکن .

من جواب دادم : البته ممکن است شما صاحب باغ باشید ولی من شما را نمی شناسم ، صاحب کار به من دستور داده است که خراب کن و خودش باید بگوید که خراب نکن نه دیگری ، سوار خشمگین شد و گفت : قباله بنجاق از من می خواهی . من گفتم : کسی که ادعایی دارد باید دلیل بیاورد و کسی که انکار می کند، می تواند قسم بخورد. سوار اندکی به خود فرورفت ، سر بالا کرد و دوباره چشم به زمین دوخت و ناگهان شلاق به اسب زد و از آنجا دور شد و به خانه رفت .

من به کار خود ادامه دادم که ناگهان دو اسب سوار آمدند و مرا به خانه محمدرضا سرهنگ بردند. خان به من گفت : مرد، می دانی من چرا آنجا تو را در مقابل سرسختی ات تنبیه نکردم ؟ من جواب دادم : نه ، او گفت : برای اینکه کسی تا کنون این چنین در برابر من ایستادگی نکرده بود. من آن لحظه برای نخستین بار احساس کردم که وجود ضعیفی هستم .

در عین حال اندکی فکر کردم و حدس زدم تو با این منطق و صحبت نبایست کارگر حرفه ای باشی . به من راست بگو تو چه کاره ای ؟ جواب دادم : اسم من میرزا حسن و طالب علم هستم و برای تهیه کمک هزینه تحصیلی به اطراف اصفهان می آیم . سپس بسته کوچکی را که همراه داشتم بازکردم و قبایی را که در مدرسه می پوشیدم و عمامه ای را که به سر می گذاشتم ، نشان دادم . مرحوم محمدرضاخان یک نفر از منشیان خود را خواست و دستور داد حواله ای به یکی از بازرگانان مشهور اصفهان به این مضمون بنویسند: تا سید حسن در مدرسه طلبه است ماهی سه تومان شخصاً برده و در حجره تحویل او دهید و رسید هم لازم نیست، سپس ناهاری آوردند و خوردیم و من به اصفهان برگشتم .

این است که امروز می گویم خدا کند هیچ کس از بستگان وی به من مراجعه نکند و سفارش نخواهد، چون آن وقت من ناچارم، هر طوری که میل آنهاست اقدام کنم و نمی توانم درخواست آنان را ردکنم . داستان مزبور علاوه برآنکه دلیلی بر رشادت و شهامت مدرس می باشد از کمالات علمی و تسلط وی بر فقه و اصول نیز حکایت دارد.

این زندگی، حلال کسانی که همچو سرو
آزاد زیست کرده و آزاد می روند

کلوخ کوبی

موقعی که واقعهٔ دخانیه و نهضت میرزای شیرازی به وقوع پیوست، مدرس در سنین بیست یا بیست و دو سالگی به سر می برد و مشغول فراگیری علوم دینی بود، اما اندیشهٔ این جوان هوشیار و دل آگاه صرفاً متوجه درس و بحث نبود و فراتر از مدرسه را می نگرید، فضای اجتماعی سیاسی را می شناخت، چنانچه خود می گوید: برای اولین بار بود که سیاست را با دسیسه ها و فریبهایش می دیدم و تجربه می کردم:

((...روزهایی که به کار کلوخ کوبی می رفتم با کشاورزان صحبت می کردم، اغلب از قرارداد (رژ) راضی بودند، می گفتند: شرکت تنباکو به ما قرض می دهد که بدهکاری اربابها را بدهیم و بعد محصول ما را یکجا می خرد و پول نقد می دهد. وقتی برایشان می گفتم همه چیز را که نمی توان به خاطر پول نقد به فرنگیان داد، به فکر می افتادند.

مزدوران کمپانی تنباکو هم در مقابل مخالفت با قرارداد، مبلغان فراوانی داشتند که در روستاها کشاورزان را می فریفتند... متوجه شدم مردمی که قرار داد، معاهده، پیمان نامه و این دستاویز سیاسی را نفهمند، چه روزگار سخت مطبخی (سیاه) خواهند داشت، همان روزها به فکر رسید که جایی درست کنیم و پولهایی جمع کنیم و با شرایطی آسان به زمین کاران بدهیم که چشمشان برای قرض گرفتن به دست شرکتها و کمپانیها نباشد و این قرض هم صورت قرض الحسنه را داشته باشد.))

انگل نیس و انگل لوس !!

مدرس در خصوص روزگار تحصیل و حوادث دخانیه می گوید: ((فراموش نمی کنم که در گیرودار واقعهٔ دخانیه در اصفهان، کنار ایوان رو به روی در ورودی مدرسهٔ صدر نشسته بودم و سخت در اندیشهٔ درسی بودم که استاد برایم گفته بود. خادم مدرسه مرد مسنی بود، نگران آمد که آقا سید خیلی شلوغ است، حرفهایی می زند، از آن عوالم بیرونم کشید.

چاره ای نبود جز آن که با او هم سخن شوم، از مباحث و اصطلاحات طلبگی خارج شدم و گفتم: بگو چه شده که شلوغ پلوغ است. گفت: می گویند: شاه سلطان توتون و تنباکوها را از رعیتها می گیرد و انبار می کند تا به سلطان پوروس (پروس) و روس بدهد. مگر آنها خیلی چبق و قلیان می کشند؟ گفتم: آنها مثل ما چبق و قلیان نمی کشند. با تعجب پرسید: پس این همه توتون و تنباکو را برای چه می خواهند؟ گفتم: می خواهند بعد از گرفتن بدهند به خودما، پیرمرد به فکر فرو رفت و با حسرت گفت: خوب این چه کاری است؟ گفتم: پادشاه ما این برگها را می دهد به تاجران ((انگل لیس)) منی يك ریال و آنها می دهند به خود ما منی سه ریال. از يك ریال هم که باید به ما بدهند، نیم ریالش را بابت قرضی که به آنان داریم، برمی دارند. پیرمرد ناسزایی نثار انگل لیسها کرد و هنوز معتقد بود که پروس و روس همان انگل لوس است و انصاف دهیم که این مرد ساده اصفهانی که اهل نجف آباد بود، به مراتب بهتر و بیشتر از مورخان ما فهمیده بود که در ولایات ما همه راهزنان به یکدیگر می گویند: حسنخان، همه هم راهزنند و هم حسنخانند، نزد او پروس، روس و انگل لوس همان مفهوم را داشت ...))

بقال سر محل

روزی مدرس در راهی که از مجلس شورا به منزل می رفت، به بقالی محل رفت تا ماستی تهیه کند، موقعی که بقال مشغول کشیدن ماست بود، مدرس به شرح مسائل سیاسی و آنچه که در مجلس گذشته بود پرداخت و به نطقهایش در مجلس نیز اشاره کرد. وکیل دیگری که در کنارش بود به عنوان اعتراض گفت: آقا برای چه اینها را به بقال می گویی؟ مدرس گفت: چون این موکل من است و باید بداند و حق آن است که مردم از مسائل سیاسی و اجتماعی و روابط کشورها خبر داشته باشند. آگاهی مردم به حل مسائل و مشکلات و نابسامانی ها، خیلی کمک می کند. این برخورد یگانگی و نزدیکی نماینده را با مردم ثابت می کند و نشان می دهد که مدرس با جامعه پیوندی محکم داشت.

زلزله در کاخ شاه

شهید مدرس نهضت میرزای شیرازی، پیروزی مردم و لغو امتیاز رژی را اولین ضربه سنگینی قلمداد می کند که بام کاخ پادشاهی را در ایران فرو ریخت و با شکست قرارداد، سلسله قاجار متزلزل گردید، او عقیده دارد که این واقعه به دولتهای

قدرتمند ثابت کرد که با بستن چنین قراردادهای استعماری، نمی توان ملتی را به زیر سلطه کشید: ((واقعه دخانیه تویی بود که سحرگاه، مردم تیزهوش خفته را بیدار کرد و به طور طبیعی از زلزله شدیدی که متعاقب آن بایستی به وقوع بپیوندد، باخبرشان نمود، عامه مردم هم که به علت بی خبری درکی از آن واقعه نداشتند، خطر را احساس نمودند و چون به علمای مذهبشان اعتقاد داشتند، همراه آنان به حرکت درآمدند. اگر محرك و متحرك با تکیه به هم و عقیده به هم، عالمانه به نفع جامعه فعالیتی را شروع کنند، خداوند متعال حمایت از آنان را تقبل نموده است))

قلیان پر دود آسمان اصفهان

مدرس دلیل موفقیت نهضت میرزای شیرازی را اتحاد مردم، آگاهی از تبعیت از روحانیت شیعه می داند و عقیده دارد بقای هر ملتی در حفظ یگانگی آن قوم نهفته است ((بالاخره ما باید در میان دول جهان بیدار و هوشیار شویم تا جمعیت خود را که از دست داده ایم، باز به آن دست یابیم و آن را با همان صفات خلقی خود حفظ کنیم. هر ملت و قومی به همان اندازه که جمعیت خود را محترم بدارد و از آن قانون صیانت کند، بقای خود را تضمین کرده است.

امتیازی که مقدمه تهدید استقلال ایران و اسلامیت آن بود در زمان ناصرالدین شاه در اثر جهالت رجال آن روز یا سیاست ندانی شاه آن روز به ما تحمیل شد و برای آن چهار کرور رشوه به رجال ایران دادند تا در ۲۶ رجب ۱۳۰۷ به امضا رسید و تا ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ انگلیسیها هم دسته دسته وارد ایران شدند. ولی همه ملت جمعیت و همدلی خود را حفظ کرد و از بزرگان خود اطاعت کرد و همه امضاها را زیر قرارداد را با آب کر شست و ناصرالدین شاه را هم اگر شعور داشت، سرافراز کرد که چنین ملتی دارد و بر چنین مردمی سلطان است.

جمعیت همیشه فتح و موفقیت به همراه دارد. مهم این است که ما بتوانیم این جمعیت و قومیت را حفظ و زنده نگه داریم. من بعد از واقعه دخانیه که به نجف رفتم، ملت ایران را در کار کان لم یکن نمودن این قرارداد فهمیدم و همه جا معروف بود که هیچ کس از درون و برون به قصر شاه توتون و تنباکو نمی رساند. در اصفهان هم بهترین جواب را به ظل السلطان دادند و در پاسخ او که باید همه محصول رابه کمپانی انگلیس تحویل دهند، همه رادریابان آتش زدند و برای اولین بار آسمان اصفهان قلیان پر دود سیری کشید و به جان شاهزاده دعا کرد و از همین جا مأموران آشکار و مخفی امپراتوری چند برابر شدند تا قدرتی که قرارداد را بر هم زده، بشناسند.

مهم این است که به همه جامعه بفهمانیم: ملت‌ای که جاهل است و به حقوق اجتماعی خود واقف نیست با هر انقلاب، نهضت و جنگی که از سلطه آزادش کنی باز اندک زمانی دیگر به دلیل جهلی که نسبت به وضعیت زمان دارد، خود را به زیر سلطه می‌کشد. کودکی که از تاریکی می‌ترسد خود را در پناه هر رهگنری قرار می‌دهد. باید فهم و شعور نترسیدن را در اعماق دلش ایجاد کرد. (۱۷)

برگردید سر کشت و زراعت

در روزگاری که کار بر مدرس تنگ شده بود و بیم آن می‌رفت که هر لحظه آن سید توسط عوامل رضاخان کشته شود، عده‌ای از تیراندازان ماهر ساکن روستای اسفه (واقع در نزدیکی قمشه) به تهران آمده و خدمت آقا رسیدند، ایشان علت آمدن آن گروه تیرانداز را به مرکز جویا شد. یکی از آنان جواب داد: آقا ما جان نثاران شمائیم، آمده ایم که از جان شما حفاظت کنیم، شما دشمن دارید و صبح زود از منزل خارج می‌شوید و اوضاع خطرناک است.

مدرس گفت: من دشمن زیاد دارم، ممکن است هر لحظه مرا مورد اصابت گلوله قرار دهند، اگر شما همراه من باشید و تیری به شما بخورد من مسئول جان شما خواهم بود و به این امرراضی نیستم. برگردید سر کشت و زراعت خودتان، آن کار واجب تر از محافظت از من است، از طرفی من همیشه برای کشته شدن آماده ام و از مرگ هراسی ندارم.

تیراندازی به پرندگان

روزی آقا به اتفاق عده‌ای از افراد مسلح از روستای اسفه به آبادی خیرآباد می‌رفت تا از نزدیک وضع کشاورزان آنجا را مورد بررسی قرار دهد، در مسیری که می‌رفتند، پرندگان زیادی روی مزارع بودند، مدرس به یکی از همراهان که مسلح بود گفت: آن تفنگ را بده به من، مرد مسلح شگفت زده گفت: آقا با تفنگ چکار دارید، مدرس با لحنی هیجانی گفت: بده به من تا بگویم با آن چکار دارم.

آن مرد در حالی که تفنگ را به آقا تحویل می‌داد، اظهار داشت: اجازه بدهید من چند پرنده برایتان شکار کنم. آقا بی توجه به سخنان آن مرد، تفنگ را گرفت و همچون شکارچی ماهر لوله تفنگ را به سوی پرندگان نشانه گرفت و چند پرنده را زد. یکی از همراهان گفت: آقا فکر نمی‌کردیم شما در تیراندازی هم مهارت دارید. مدرس در جواب وی گفت: سعی کنید هر کاری را یاد بگیرید ولی استفاده بد از آن نکنید.

در محضر آقا

یکی از نویسندگان معاصر که کتابی درباره مدرس نوشته است، می گوید: قرار شد يك روز صبح به حضور مدرس شرفیاب شویم. خود آقا در حیاط وسیعی پشت به دیوار، يك زانو نشسته بود، گروه ارباب رجوع، يك نیم دایره در مقابلش تشکیل داده بودند. ورود من با کلاه لُبه دار در آن محیط مقدس باعث زمزمه ها و نگاههای خشم آلودی شد و مثل این بود که مریدان آقا ورود مرا با آن کلاه، اهانتی نسبت به مراد خویش می پنداشتند و منتظر بودند که این جسارت غیر قابل عفو را خود آقا شدیداً تنبیه کند. مدرس نه تنها مرا تنبیه نکرد بلکه به عکس با کمال مهربانی در نزدیکی خودش جا داد. در بین حضار تقریباً از همه طبقه وجود داشت، وزیر، وکیل، داوطلب شغل اداری، بقال، و غیره، آن گوشه حیاط هم دو نفر پیره زن چادرنمازی فقیر، چنك زده بودند که بعداً فهمیدیم یکیشان از دست دامادش عارض است و دیگری هم عساکش اوست. چیزی که خوب به خاطرمانده این است که محضر بدون تشریفات آقا، متناوباً هم دادگاه می شد هم دار الحکومه، هم شورای سیاسی هم مجمع علمی.

یکی یکی، اشخاص حاضر نزدیک شده و برخی آهسته و بعضی بلند عرض خود را به سمع آقا می رسانیدند. مدرس حرف عارض را با تکان دادن سر، تصدیق می کرد و یکمرتبه به صدای خیلی بلند يك وکیلی را که آن طرف نشسته، مخاطب قرار می داد و به او می گفت: برو از قول من به آن وزیر پست و تلگراف بگو چرا کار فلان شخص را درست نمی کنی، چرا می گذاری آن ارمنی به این بنده خدا اجحاف کند. اگر تقاضای ارباب رجوع بیجا بود، بی مقدمه حرف آهسته او را به صدای بلند برای همه می گفت و با چند متلك شیرین می فهمانید که درخواستش بی مورد است. مدرس در این جواب بلند دادن، سیاست عاقلانه ای داشت، زیرا هم عارض پرمدعا را متنبه می کرد و هم عارضین پر مدعاى دیگری را که حاضر بودند و می شنیدند (سر جای خود می نشانید...) (۳۷)

ترقی یا هرزگی

خواجه نوری می گوید: وقتی به دیدن مدرس رفتیم و می خواستیم مطلبی را در امور اجتماعی مطرح کنیم، من و دوستم را دنبال خود به زیر زمین برد، زیرا مطرح کردن آن مطلب با جلسه آن روز تناسبی نداشت.

وی می گوید: در زیر زمین، سه نفری روی يك تخت چوبی نشستیم و در همان چند جمله اول مدرّس بمن حالی کرد که هیچیک از افکار خشک و کوچکی که ریاکاران و منحرفان بنام باورهای دینی، در اذهان جا می دهند، در مغز روشن او جای ندارد، وقتی راجع به حجاب صحبتی به میان آمد.

گفت: ((شرعاً هیچ اجباری در پوشانیدن دستها و صورت زن نیست و منم مخالفتی ندارم، چیزی که هست خوف آن را دارم که عده ای از زنهای ناغلا که هنوز در هیچ مدرسه ای وظیفه اجتماعی و حدود خود را نیاموخته اند، آزادی را آزادی مطلق تصور کنند و ترقی را مرادف بوالهوسی و هرزگی بیندارند.))

روی هم رفته مدرّس پیشنهاد ما را پذیرفت ولی شاد و خرم و راضی از پیشش بیرون آمدیم و صمیمانه به قدرت و شخصیت او معتقد گردیدیم ...

صدای شلیک گلوله

نقل می کنند که وقتی مدرّس در عراق مشغول تحصیل علوم دینی بود، روزی در حجره اش نشسته و غرق در مطالعه بود، در همان حجره فرد دیگری نیز به درس خواندن مشغول بود. ناگهان در بیرون حجره سروصدایی ایجاد شد و لحظه ای بعد تیراندازی شروع شد. یکی از تیرها بر حسب اتفاق وارد حجره محل اقامت مدرّس شد و پس از گذشتن از بالای سر مدرّس در دیوار مقابل فرو رفت و بعد از بیرون ریختن مقداری گرد و غبار، سوراخی در آن باز کرد.

فردی که با مدرّس هم حجره بود سراسیمه و وحشت زده از حجره بیرون دوید و صحنه را ترک کرد، طلبه هایی که در حجره های دیگر بودند نیز از این حادثه نگران شده بودند، اما مدرّس گویی که هیچ اتفاقی نیفتاده است، همچنان در جای خود نشسته و کتابش را می خواند.

با پای برهنه

با پاشیده شدن بساط استبداد و روی کار آمدن مشروطه خواهان، شهر اصفهان دچار دگرگونی شد، بختیاربها به سرکردگی صمصام السلطنه بختیاری پس از فتح تهران به اصفهان آمده و با برکناری اقبال الدوله کاشانی - که از طرف رژیم استبداد حکومت داشت - روی کار آمدند.

پس از آن انجمن ولایتی به ریاست صمصام تشکیل شد، مدرّس که در میان مردم محبوبیتی خاص داشت و ضمن درس و بحث به مسائل اجتماعی مردم می اندیشید به نیابت وی برگزیده شد.

مدرس همواره می‌کوشید امور اجتماعی و سیاسی اهالی اصفهان طبق قوانین جاودانی اسلام و موازین عقلی و انسانی جریان یابد اما صمصام بر خلاف وی فکر می‌کرد و در صدد آن بود تا از شرایط فراهم شده به نفع قدرت طلبی خویش بهره برداری کند. وی در مقام حکومت اصفهان مخارج قوا و خساراتی را که در جنگ به ایشان وارد آمده بود به عنوان غرامت از مردم اصفهان طلب نمود، از این تاریخ مدرس مخالفت با وی را شروع کرد و به عنوان اعتراض بر اعمال و رفتار باطل وی جلس انجمن ولایتی را ترک نمود.

در یکی از روزها به مدرس اطلاع میدهند که حاکم اصفهان افرادی را برای گرفتن اخاذی به زیر شلاق گرفته است، آری صمصام به زودی دست ستم را باز کرد و چهره واقعی خود را به مردم اصفهان نشان داد. او کار را تا به آنجا رساند که به خاطر مبارزاتش با مخالفین مشروطه از مردم اصفهان تقاضای پول کرد.

به هر حال مدرس از این وضع به شدت ناراحت شد. و می‌گوید: حاکم چنین حقی را ندارد. اگر شلاق زدن حد شرعی است پس در صلاحیت مجتهد می‌باشد و اینها دیروزه نام استبداد و امروز به نام مشروطه مردم را کتک می‌زنند. صمصام که کینه مدرس را به دل گرفته بود، تصمیم گرفت او را از سر راه خود بردارد و در حالی که از ته قلب به شجاعت و رشادت سید آفرین می‌گفت به سواران تحت امر خویش دستور داد مدرس را دستگیر نموده و به خارج از شهر ببرند.

فردای آن روز وقتی مدرس از مجلس درس مدرسه جدّه کوچک به منزل برمی‌گشت، هنوز وارد خانه نشده بود که سواران بختیاری به او اخطار نمودند که باید خود را برای خارج شدن از اصفهان و اقامت در خارج شهر آماده نماید.

مدرس هم بدون لحظه‌ای درنگ، کفشهای خود را از پای درآورده و زیر بغل نهاده به حالت پابرنه جلوی آندسته سوار به راه می‌افتد و به آنان می‌گوید: هر کجا می‌خواهید برویم. مردم اصفهان با دیدن این صحنه، مغازه‌ها را تعطیل کرده و بدنبال مدرس و سواران حرکت می‌کنند.

مدرس به مردم گفت: دوست ندارم میان شما و افراد صمصام السلطنه نزاعی درگیرد و از آنها خواست که به سر کارهای خود بازگردند، آنگاه با صدایی رسا به مردم اعلام کرد ((من به تخت پولاد میروم تا تکلیف قطعی معلوم شود)) آری او با این سخن کوتاه هم محل تبعید خود را مشخص نمود و هم اعلام کرد تا روشن شدن تکلیف نهایی مبارزه را با حاکم اصفهان ادامه خواهد داد.

با انتشار خبر دستگیری و تبعید مدرس، اصفهان یکپارچه غوغا شد، بازارها و کسب و

کار تعطیل گشت و اهالی اصفهان که سخت شیفتهٔ مدرّس بودند، چون سیلی عظیم به حرکت درآمدند. علمای اصفهان و طلاب حوزه های علمیهٔ این شهر نیز دسته دسته به سوی تبعیدگاه مدرّس براه افتادند. مردم فریاد می زدند: مدرّس باید بازگردد و خشم آنان چون صاعقه ای تشکیلات حکومتی صمصام را به لرزه در آورده بود و این خروش مهیب، وی را ناگزیز به تسلیم کرد.

هنوز يك شب از حادثهٔ مزبور نگذشته بود که صمصام با عذرخواهی فراوان و احترام وافر مدرّس را به خانه اش باز گردانید و شهر آرامش خود را بدست آورد.

از چشم شما می بینم

مدرّس طبع شعر داشت و بسیاری از غزلیات شعرای معروف ایران از قبیل مولوی، حافظ و سعدی را از حفظ داشت. به مناسبتهای گوناگون سروده های این شاعران را می خواند و گاهی به هنگام تدریس و اثبات مطلبی فلسفی و یا عرفانی به اشعار آنان استناد می کرد. وقتی که (ماژورایمبری) آمریکایی در واقعهٔ سقاخانه کشته شد مخالفین این قتل را در اثر تحریک طرفداران مدرّس قلمداد کردند، طی نطقی این بیت را گفت:

محتسب فتنه در این شهر زمن داند و می

لیک من این همه از چشم شما می بینم

در شبی که وی راتوقیف و تبعید می کردند، نزدیک غروب دور باغچهٔ حیاط قدم زده و این بیت را می خواند:

این کاخ که می بینی گاه از تو و گاه از من

جاوید نخواهد ماند خواه از تو و خواه از من

دوستان شاعر

مدرّس شعر را نیکو می شناخت و با شعرا الفت داشت وی با میرزا عبدالله متخلص به ((رحمت))، میرزا علاءالدین با تخلص ((همت))، میرزا محمود (اورنگ) و آقا شفیع (عشرت) که از نوادگان وصال شیرازی هستند در ارتباط بود و در يك دو بیتی تخلص این چهار رفیق شاعر را آورده است:

ای که هستی تو طالب ((رحمت))

صاحب عقل و نفس با ((همت))

علوی دوست باش با ((اورنگ))

بعد از آن باده نوش با ((عشرت))

گرسنه ای در حجره

یکی از روزها برادر مدرّس که به عنوان طلبه در مدرسه جده کوچک مشغول تحصیل بود، بر اثر شدت گرسنگی به حالت غش بر زمین افتاده بود، طلبه ها دور ایشان حلقه می زنند و وقتی وی بیهوش می آید، می پرسند علت این وضع چیست ، جواب می دهد از شدت گرسنگی به این حالت دچار شدم. یکی از شاگردان مدرسه خود را به مدرّس رسانیده و وی را از این ماجرا خبر می کند و می گوید: آقا فکری به حال برادران بکنید، حالش خوب نیست ، وضع درستی ندارد، امکان ادامه درس برایشان وجود ندارد. مدرّس در جواب وی می گوید: من روزی پنج شاهی برایش در نظر گرفته ام تا بوسیله آن امرار معاش کند و کمک هزینه ای برایش باشد، اگر کسر می آورد، برگردد به روستا و مشغول کشاورزی شود، بیش از این هم نمی توانم به او بدهم. این برخورد از استغنائی طبع و قناعت مدرّس حکایت دارد.

منزل مخروبه

هنگامی که مدرّس قمشه را به قصد عزیمت به اصفهان - برای ادامه تحصیل - ترک می نماید خانه ای در نزدیکی مدارس جده بزرگ و جده کوچک به قرار هر سال صد و بیست ریال ، اجاره می نماید، چند سالی در این منزل استیجاری سکونت داشت تا آنکه شترداران مهیاری و شهرضایی - به طور نذر - قرار داد نمودند هر گاه سفر خود را به سلامت و خالی از خطر به پایان رسانیدند، از کرایه هر شتر يك ریال جمع آوری کنند و از آن مبلغ خانه ای برای مدرّس در اصفهان خریداری نمایند.

این پول به هزار و هفتصد ریال بالغ گردید و توسط آن ، خانه مخروبه و محقری در حوالی بازار اصفهان برای مدرّس خریداری نمودند. مدرّس معمولاً چنین هدایایی را قبول نمی کرد اما این بار چون هدیه کنندگان ، مردم عادی بودند و با این کار می خواستند نذر خود را ادا کنند، آن را پذیرفت .

مدرّس در یکی از اتاقهای نیمه ویران خانه سکونت اختیار نمود، اما خانه آنقدر خرابی داشت که او نمی توانست زن و فرزند خویش را که در قمشه اقامت داشتند برای زندگی به آنجا بیاورد.

از این جهت برای بازسازی خانه تصمیم داشت شخصاً مصالح مورد نیاز را تهیه نماید. برای اینکار عمله ای را اجیر کرد تا برایش گل تهیه کند و خود خشت بزند. پس از آنکه مقداری مصالح مورد نیاز را فراهم کرد، به خانه سر و صورتی داد و تا

حدودی آن را برای سکونت آماده کرد، زن و فرزندان خود را به اصفهان آورد و در این خانه اسکان داد.

اتاق سی ریال

هنگامی که مدرس از سوی علمای نجف و ایران به عنوان مجتهد بزرگ و طراز اول به تهران آمد، دوستانش برای اقامت وی در تهران دو اتاق اجاره ای پیدا کردند، یکی با اجاره ماهی سی ریال و دیگری ماهی سی و پنج ریال. مدرس بدون آنکه از نزدیک مکانهای مورد نظر را ببیند، اتاق سی ریالی را برگزید.

همراهان مدرس به او گفتند: اتاق سی و پنج ریالی راحت تر است، چرا آن را نمی گیرید، فرق معامله پنج ریال بیشتر نمی باشد ولی این یکی رفاه و آسایش شما را بهتر تأمین می کند. مدرس پاسخ داد: چیزی که استقلال، عقیده و اراده را مورد تهدید قرار می دهد نیاز است، من نمی خواهم به کسی احتیاج پیدا کنم، من به اندازه دارایی خود و در حد توان خویش باید اتاق اجاره کنم، می خواهم محتاج مردم نباشم. احتیاج به پول، نوکری می آورد، من می خواهم زبانم برای بیان حقایق و دفاع از مردم محروم و مظلوم، آزاد باشد.

به خاطر همین وارستگی و قناعت بود که مدرس به جرأت می گفت: من ده نخست وزیر و چهل پنجاه وزیر را دیده ام و آنها را رد کرده ام، در این مدت حتی یک نوشته به اعضای کابینه نداده ام و از هیچ فردی درخواستی نداشته ام.

او عقیده داشت که قناعت، استقلال را حفظ می کند و وقتی خواستند در مجلس حقوق ماهی دویست تومان را به وی پرداخت کنند، گفت من با ماهی بیست تومان زندگیم تأمین می شود و نیازمند نیستم.

بیماری فرزند

مدرس، فاطمه بیگم را که آخرین فرزندش بود، بسیار دوست داشت و از شدت علاقه او را شوریه خطاب می کرد. در یکی از روزها این دختر دلیندش به بیماری حصبه مبتلا می شود و در تب می سوزد. پزشک معالج وی اصرار دارد که باید فرزند مدرس به شمیران (به خاطر خوش آب و هوایی) انتقال یابد تا شاید معالجات مؤثر واقع شود. مدرس در جواب می گوید: همه فرزندان این مملکت، فرزندان من هستند. نمی پسندم که فرزند من به جای خوش آب و هوا منتقل شود و دیگران در محیط گرم تهران و یا جاهای دیگر در شرایط سختی بسر برند، مگر اینکه برای همه آنان چنین شرایطی فراهم شود.

بچه همسایه

رسم کودکان محل بر این بود که در عید نوروز، همدیگر را خبر می کردند و دسته جمعی برای گرفتن عیدی به خانه مدرس می رفتند. آقا هم بچه ها را دوست داشت و ضمن نوازش به هر کدام يك سکه يك ریالی، عیدی می داد. در یکی از اعیاد، کودک همسایه جلوتر از همه سکه را گرفت و رفت و لحظه ای بعد آمد و در گروه کودکان سکه نگرفته که نشسته بودند تا شیرینی بخورند نشست و باز مدرس به او سکه ای داد. این عمل چند بار تکرار شد. مدرس نگاهی به کودک کرد و او را شناخت و فهمید که پسر عباس درشکه چی است که خانواده ای فقیر بودند. مدرس از کودک پرسید: تا ظهر چند بار دیگری آبی. آن کودک از شدت شرمساری سکوت کرد. مدرس گفت: عیبی ندارم همدیگر را زیادتري ببینیم ولی برای اینکه خسته نشوی بنشین اینجا، هشت بار حساب می کنیم و هشت سکه يك ریالی شمرد و به او داد. آن کودک از شوق به گریه افتاد. مدرس دستی بر سرش کشید و مشغول دادن عیدی به بچه های دیگر شد.

نوازش کودک

وقتی مدرس را درحالی مدرسه سپهسالارمورد اصابت گلوله قرار دادند و شهر تهران آشفته گردید و اهالی این شهر کسب و کار را رها کرده و به سوی بیمارستان (محل بستری شدن مدرس) حرکت می کردند عده ای از کودکان و نوجوانان نیز با این انبوه جمعیت، در حال حرکت بودند.

چون خبرسلامتی مدرس به آگاهی مردم رسید و از آنان خواسته شد که دنبال کار خویش بروند، اهالی پراکنده شدند و خیابانها خلوت گردید. در این حال کودکی هشت ساله وارد بیمارستان شد و خود را به اتاقی که مدرس در آن بود رسانید و در کنار تخت آقا ایستاد و سلام کرد. مدرس به کودک نگاهی عاطفی نمود و گفت پسر جان، کاری داری؟ گفت: نه آقا به عیادت شما آمده ام، لبخندی بر لبان مدرس نقش بست و از اینکه کودکی به عیادتش آمده، شادمان گردید و گفت: پسرم چیزی نیست ناراحت نباش، خدا حافظ است، این کودک کسی جز سید اسدالله مبشری نبود همان نویسنده و محقق که آثار ارزنده ای تألیف نمود و از جمله کارهای وی ترجم نهج البلاغه می باشد، [زنده یاد اسدالله مبشری، مستشار دیوان دادگستری و مدیر کل دادگستری در دوران حکومت ملی مصدق بود و پس از کودتای «آمریکائی-انگلیسی» ۲۸ مرداد با «نهضت مقاومت ملی» همکاری می کرد و وزیر دادگستری حکومت موقت منهدس بارزگان بود.] روانش شاد باشد.

افتتاح کارخانه

بوقتی میرزا حسین کازرونی کارخانه وطن را به اصفهان آورد، روز افتتاح آن مصادف با ورود مدرس به این شهر بود. از سید خواسته شد که کارخانه را افتتاح نماید. مدرس با شور و شغف به کارخانه آمد. علما و برخی رجال نامدار اصفهان نیز در مراسم حضور داشتند. کارشناسان آلمانی هم برای راه انداختن کارخانه مهیا بودند. مدرس از مهندسین آلمانی پرسید، این کارخانه ساخت کجاست، یکی از آنان پاسخ داد: ساخت آلمان. مدرس گفت: اگر خراب شد باید چه کرد، مهندس آلمانی جواب داد: لوازم مورد نیاز آن را از آلمان می آورند.

مدرس گفت: این يك قدم است، اما وقتی کار شما کامل می شود که ماشین آلات و لوازم مورد نیاز کارخانه را در ایران تهیه کنید، در غیر این صورت کارخانه به جای آنکه در آلمان پارچه ببافد در ایران به این کار مشغول است. پس از آن، یکی از متخصصان آلمانی پیشنهاد می کند: آقا اجازه بفرمایید تندیس شما را ساخته و در اینجا بر حسب یادگار قرار دهیم. مدرس در پاسخ وی می گوید: در درجه اول مجسمه سازی در اسلام حرام است و انگهی مجسمه باید در دل مردم باشد نه اینجا.

چرخه کشی

مدرس در اصفهان ضمن تحصیل و تدریس کارگری می کرد، مرحوم آیه الله خادمی از قول آیه الله سید محمد باقر درچه ای نقل کردند که مدرس بعد از ظهرها که به درس و بحث حاضر می شد، شلوارش پر از گل بود، پس از تحقیق و تفحص مشخص شد که در خانه خشت می زند.

در ایامی که متولی مدرسه سپهسالار بود، هفته ای يك روز به دهات موقوفه می رفت و کار مقنی ها را که مشغول حفرو لایروبی قنات بودند، مورد ارزیابی و بررسی قرار می داد. خود شخصاً طناب به کمر می بست و وارد چاه می شد و سپس مزد آنان را می داد.

مدرس در ایام تدریس در این مدرسه روزهای پنج شنبه و جمعه به روستاهای شهریار می رفت و سرقنات با مقنی ها کار می کرد. یکی از شاگردان وی تعریف می کند که روزی در یکی از آبادیهای اطراف تهران به دیدن یکی از دوستان رفتم. آن دوست ضمن صحبت گفت: سیدی است که گاه هفته ای يك روز به ده ما می آید و سر قنات می رود و بیشتر از همه مقنی ها کار می کند. من ابتدا از مطلب گذشتم تا

اینکه يك روز عصر پنج شنبه به همراه میزبان از ده بیرون رفتیم و بر حسب اتفاق از کنار قنات عبور کردیم . مقتی ها مشغول کار بودند، وقتی که دقت کردم ، دیدم مدرس نیز بالای چاه ، مشغول کشیدن دلو از چاه می باشد، دیگر نزدیک نشدم و سخنی هم نگفتم .

روز شنبه که سر درس استاد (مدرس) حاضر شدم ، گفتم آقا شخصی شبیه شما را در فلان آبادی بر سر چاه دیدم . مدرس در جوابم گفت : کار برای کسی عیب و عار نیست وانگهی مزدی را که از این راه می گیرم از هر پولی پاکتر و حلالتر است و از تو می خواهم که با کسی در این خصوص سخنی نگویی . سپس این جمله را بر زبان جاری می ساخت : ((ما راعیت ما راعیت)) (آنچه دیدی ندیدی) آنگاه افزود مگر نشنیدی که جدم فرمود:

((لنقل الصخرة من قلال الجبال احب الي من منة الرجال))

یعنی : نزد من کشیدن صخره ها و سنگهایی سخت از کوه بهتر از منت کشیدن از مردمان زمان است .

دولت قاجاق

به محض آنکه به دستور رضاخان ، سرتیپ مرتضی خان یزدان پناه به ریاست حکومت نظامی تهران منصوب شد، در آغاز عده ای از افراد سرشناس را که حامی جدی مدرس بودند، دستگیر کردند، افراد مشهور محلات که در تشییع جنازه پرشور عشقی شرکت داشتند، گرفتار شدند به طوری که طی چند روز زندان شهربانی مملو از طرفداران مدرس و افراد مخالف رضاخان و انسانهای آزاده گردید.

در زندان شکنجه و انواع آزار و اذیت را نسبت به افراد اعمال نمودند. عده ای را با باتوم و شلاق بقدری زده بودند که آثار ضربات و صدمات تا چند روز بر بدنشان باقی بود (حتی پس از رهایی از زندان) گروهی از مشاهیر و افراد فعال از قبیل نویسندگان و روزنامه نویسان را به کلات نادری و دیگر نقاط خراسان تبعید نمودند.

مردم عادی اگر کوچکترین آشنایی و ارتباطی با مدرس و طرفداران او داشتند توقیف و دستگیر می شدند. و يك نفر را بدلیل آنکه نام مدرس را به احترام و با عزت برده بود آنقدر زدند که بر اثر صدمات وارده فوت نمود. شخص دیگری را که چاپخانه دستی داشت و آگهی دعوت مدرس را از مردم برای شرکت در تشییع جنازه عشقی چاپ کرده بود، حین بازجویی چنان مورد ضرب و شتم و شکنجه های وحشتناک قرار داد که جان خویش را از دست داد. حتی کودکان و نوجوانان را برای گرفتن اقرار به

حبس برده و شلاق می زدند.

جراید اقلیت توقیف شدند و مدیران در تحصن مجلس بودند. شهید مدرس که از این رفتارها به خشم آمده بود و لحظه ای آرام و قرار نداشت تصمیم گرفت در مجلس علیه حکومت نظامی صحبت کند ولی به او اجازه ندادند تا اینکه قرار شد افراد طرفدار مدرس در جلسات مجلس شرکت کرده و در روز دوم مرداد ۱۳۰۳ به ملک الشعراي بهار ازسوی رئیس مجلس اجازه داده شد که پشت تریبون رفته و مطالبی را بیان کند. وی در سخنان خود به حبس ها، آزارها، شکنجه ها، اشاره کرد و از اینکه تمام صدمات متوجه طرفداران مدرس است انتقاد نمود و بر اینکه سانسور تنها نسبت به مطبوعات حامیان مدرس اعمال می شود اعتراض کرد. در مذاکرات این روز که بین مخالف و موافق با لحنی تند و خشن صورت گرفت، مدرس فریاد زد: اینجا جای قانون اساسی است... این جلسه مشروطه است، هر کس عقیده اش مخالف قانون اساسی است باید چشمش کور شود از در ورود بیرون. وقتی یکی از طرفداران رضاخان از دولت وی دفاع کرد. مدرس گفت: دولت اکثریت ندارد. قاچاق است.

در جواب وی سید یعقوب (حامی رضاخان) گفت: از حدود نزاکت خارج نشوید. مدرس با حالت برافروختگی گفت: آن کس که چهارصد نفر را اینجا سرنیزه می زند از حدود نزاکت خارج نمی شود؟ مدرس چندین نوبت اجازه می گیرد تا پیرامون حکومت نظامی صحبت کند اما رئیس مجلس به او اجازه نمی دهد، سرانجام تحت عنوان: ((ابراز تأسف از قتل واقع شده)) صحبت نموده و در نهایت به حکومت نظامی اشاره می کند ولی به ایشان اخطار می کنند در این باره سخنی نگویند. ایشان پاسخ می دهد:

((اطاعت می کنم ولی عقیده ام این است که تا حکومت نظامی به مجلس نیاید و در مجلس مورد بحث واقع نشود نباید در خارج ترتیب اثری به او داده شود.)) و به این ترتیب با ذکر يك جمله همه آن چیزی که باید گفته شود را گفت.

جسدی در چاه

سردار سپه برای آنکه بفهماند وجود وی تا چه حد در امنیت شهر مؤثر است، محرمانه به چند نفر از قزاقها دستور می دهد در شهر و خارج آن ایجاد اختلال نموده و با قتل و غارت اوضاع را ناامن کنند تا استعفای او برای مجلس و مردم ایجاد نگرانی نموده و به حضور وی در رأس امور راضی شوند. در یکی از روزها در

انتهای خیابان امیریه که آن موقع بیرون شهر تهران بود، دو نفر مقتدی مشغول حفر قنات بودند، دوست آنها در محل دیگری مشغول کار بود.

با فرا رسیدن شب و اینکه خبری از دوستانش نمی شود با نگرانی و به امید یافتن آنها نزدیک صبح از شهر خارج و به محل کار آنها می آید. تا آنکه در آن حوالی جسد یکی از دوستانش را مشاهده می کند که او را بوسیله طناب خفه نموده اند، سپس دنبال رفیق دومی می رود که تنها کلاه و گیوه او را پیدا می کند و معلوم می شود، او را در چاه انداخته اند.

شب بعد از این واقعه در یکی از محلات تهران بین عده ای نزاع در می گیرد که در جریان آن یک نفر کشته و یک نفر مجروح می شود. بعد از تحقیقات مشخص می شود که ضاربین و قاتلین از قزاقها بوده اند. شب بعد شخصی را در شهر می کشند و جنازه اش را در خندق می اندازند که بعد از مدتی معلوم شد از ناحیه قزاقها به قتل رسیده است. علاوه بر این کشتارها در چندین نقطه شهر سرقت صورت می گیرد تا مردم از مجموعه این حوادث نتیجه بگیرند که امنیت شهر سلب شده است.

از پای بخاری تا سر خرمن

در یکی از جلسات دوره ششم مجلس که نطق مدرس طولانی شد، برای رفع خستگی شنوندگان، حکایتی را برای نمایندگان و حضار بدین شرح نقل نمود: در زمستانی، شاعری برای زمینداری بزرگ قصیده ای سرود و رفت توی خانه پای بخاری قصیده را خواند، ارباب ملک از آن شعر خوشش آمد، حواله صد خروار گندم را به شاعر داد تا برود سر خرمن بگیرد. شاعر حواله را در جیب خود گذاشت و آن را تا هنگام درو گندم نگهداری کرد. در موقع خرمن نمودن خوشه ها به نزد ناظر ارباب رفت و حواله را به وی تحویل داد. ناظر که می دانست اربابش این سخاوتهای را ندارد و از شدت بخل و طمع گندم را دانه دانه می شمارد، از دیدن حواله صد خروار گندم متحیر گشت و به شاعر گفت: آقا اجازه بدهید من با خود ارباب گفتگو کنم. شاعر گفت: مانعی ندارد؛ ناظر شب هنگام به نزد ارباب رفت و حواله را نشان داد و گفت این چیست. مالک گفت: شب پیش بخاری نشسته بودم، آن شاعر بعضی چیزها گفت و ما خوشمان آمد، چیزی نوشتیم دادیم او خوشش بیاید.

هراس سردار

به موجب ماده ۴۴ نظامنامه مجلس باید رئیس الوزرا به مجلس بیاید تا روز استیضاح معین شود. سردار سپه از انتقاد و استیضاح هراس داشت، وحشت وی بدون دلیل هم نبود، زیرا یکی از استیضاح کنندگان آیه الله سید حسن مدرس است که دانشوری فاضل، فقیهی والامقام، نامداری ناطق و نیز مرد منطق، استدلال و طرفدار حق و حقیقت بود.

مدرس در ضمن نطق کاملاً بر مجلس مسلط می شد و با شجاعت و شهامت، بدون هیچ پروایی تمام اعمال و رفتار غیرقانونی سردار سپه را از پشت تریبون به آگاهی مردم ایران می رسانید. دلیل دیگر نگرانی رضاخان مربوط به یکی از موارد استیضاح بود (تحويل ندادن اموال مقصرین) غرض از این مورد روشن شدن موضوع قتل اقبال السلطنه ماکویی و تصرف و غارت جواهرات و خزانه او بود. روشن کردن موضوعات مطرح شده در استیضاح آن هم از سوی سردار سپه که اهل نطق و بیان نبود و حرف عادی را نمی توانست درست بیان کند، طرفداران وی را نگران ساخته بود.

سردار سپه قبل از آنکه روز استیضاح معین شود به فعالیت‌های سیاسی پرداخت تا آن را لغو کند ولی موفق نشد و روز شانزدهم مرداد به اتفاق وزرای خود به مجلس آمد و اظهار داشت دولت برای استیضاح حاضر است و هر روزی که مجلس معین کند همانروز را قبول خواهد کرد. تیمورتاش (سردار معظم خراسانی) پیشنهاد کرد که روز بیست و هفتم مرداد استیضاح انجام شود. رضاخان که همه جا از زور استفاده می کرد، در روز استیضاح نیز عده زیادی از طرفداران خود و گروهی از ارادل و اوباش را به اتفاق عده ای نظامی که تغییر لباس داده بودند به مجلس فرستاد. وکلای طرفدار او هم کارتهای لژ ویژه را گرفته، به همان عده داده بودند و چون طرفداران مدرس دچار حبس و تبعید بودند، نمی توانستند هر کدام، از محلات تهران دستجاتی را جمع کرده و به مجلس بیاورند، از این گذشته تصور نمی رفت که رضاخان گستاخی و فضاحت را به جایی برساند که از چنین نیروهایی برای برهم زدن استیضاح بهره بگیرد.

آنوقت کی بشما پول می دهد؟

در روز تاریخی استیضاح (۱۷ محرم ۱۳۴۲ ه ق) کارآگاهان شهربانی، پلیسهای مخفی و آشکار، رجاله های مزدور، چاقوکشان حرفه ای، هوچیان داوطلب و امثال آن به طرفداری از رضاخان به مجلس آمدند و در میان گروه تماشاچیان کنجکاو و در اطراف مجلس پراکنده شدند. حوالی ساعت ده در حالی که چند تن از دوستان مدرس مثل رحیم زاده صفوی اطراف سید را داشتند، آقا عصا زنان به مجلس آمد. با ورود مدرس مزدوران از دم در طبق دستور شهربانی شروع به جار و جنجال و اهانت به مدرس نمودند و یک مرتبه عده ای فریاد زدند: «مرده باد مدرس، زنده باد سردار سپه» نزدیک عمارت به طرف مدرس یورش بردند ولی آزاری نرساندند. مدرس در آن جنجال خطرناک نه تنها هراسی بخود راه نداد بلکه مثل اینکه آن حوادث را کاملاً عادی و با نظر حقارت نگریده باشد برگشت و خطاب به هوچیان رضاخان گفت: «آخر اگر مدرس بمیرد دیگر کی به شما پول خواهد داد». و پس از آن فریاد کشید: زنده بادخودم.. زنده بادمدرس و وارد اتاق اقلیت (طرفداران مدرس) شد. باز از پایین، صدای زنده باد سردار سپه شنیده شد و غوغای غریبی در صحن مجلس برپا بود. می گویند مدرس از دری که رو به صحن مجلس باز می شد سر بیرون کرد و گفت: «مرده باد سردار سپه»

می خام کوتو نباشی!؟

موقعی که مدرس خود را به اطاق نمایندگان طرفدار خود (فراکسیون اقلیت) رسانید، در حالیکه سینه اش تنگی می کرد و نفس نفس می زد، چون هوا گرم بود، باد بزنی بدست گرفت و بنا کرد به باد زدن خود و درحین این کار از بازیها و تحرکات رضاخان و آشوب اطراف مجلس انتقاد می کرد، در این میان سید یعقوب انوار و مقوم الملك و چند نفر دیگر از نمایندگان حامی رضاخان به اتافی که مدرس و همراهان در آن بودند، هجوم آوردند و دوات، بادبزن و اشیای دیگر را به سوی مدرس پرت می کردند و ناسزا می گفتند.

رضاخان از در مغربی وارد شد و گفت: شما همه محکومید! شما را توقیف خواهم کرد... سپس به طرف مدرس حمله کرد. در این حال ملک الشعراى بهار که روبروی مدرس ایستاده بود با خونسردی خطاب به رضاخان گفت: عجله نکنید، مواظب باشید. سردار سپه توجهی نکرد و با دست راست خود گلوی مدرس را گرفته به دیوار فشار می داد و در حالی که از شدت غضب چشمانش سرخ شده و رگهای گردنش

بیرون زده بود، به مدرس گفت: آخرسید تو از جان من چه می خواهی ، آن خورشید فقاقت در عرصه سیاست، بدون آنکه ذره ای ترس از خود بروز دهد با رشادت و عزمی راسخ به لهجه اصفهانی گفت : می خام کوتو نباشی !!! سید حسین زعیم دید که نزدیک است اولاد پیغمبر خفه بشود. از عقب سر سردار سپه دو انگشت راست خود را در دهان سردار سپه گذارده و بطوری کشید که نزدیک بود دهان وی پاره شود، رضاخان دست از مدرس برداشت . ولی انگشتان زعیم را چنان گاز گرفت که خون جاری شد. سردار سپه غرغرکنان بیرون رفت و به رئیس مجلس از سخن مدرس شکایت کرد. رفته رفته ساعت به ظهر نزدیک می شد. بالاخره بر اثر گفت و شنودهایی که مدتی جریان داشت قرار شد بعدازظهر استیضاح صورت گیرد.

تکلیف استیضاح

از افراد استیضاح کننده ، عده ای بنا به احتیاط ناهار را در مجلس ماندند. ولی مدرس ، کازرونی و حائری زاده یزدی بدون واهمه از مجلس خارج شده به سوی منازل خویش رفتند.

از در مجلس که خارج شدند. در راه عده ای از اشرار و اراذل چماق بدست به سوی این سه نفر یورش بردند. شخصی بنام نایب چلوبی سیلی محکمی به صورت مدرس زد. سایرین نیز ضرباتی به کازرونی و حائری زاده وارد نمودند. کازرونی با ضربه شدیدی که به وی وارد شد، مجروح گردید و به خاطر آن در خانه بستری شد. در این گیرودار اهالی سرچشمه و خیابان نظامیه جمع شده و به اشرار حمله نمودند، زد و خورد بین دو دسته شروع شد و اشرار وقتی اوضاع را وخیم دیدند فرار را بر قرار ترجیح دادند.

بعدازظهر نمایندگان اکثریت و اقلیت به مجلس حاضر شدند و زنگ جلسه علنی ، آنها را برای تشکیل جلسه دعوت نمود.

نمایندگان طرفدار مدرس در اطراف وقایع آن روز با هم به شور پرداختند و چون از بررسی اوضاع دیدند اگر استیضاح صورت گیرد ممکن است حوادث دیگری بوقوع بپیوندد، سرانجام یکساعت به غروب مانده تصمیم گرفتند که از شرکت در جلسه خودداری کنند.

مدرس به ملك الشعرای بهار گفت که به جای استیضاح وقایع صبح را در جلسه علنی بگوید و تکلیف استیضاح را به وقت دیگری موکول کند. بعد از نطق مفصل و مشروح بهار، از سوی دولت ، سلیمان میرزا مدافعات و حملاتی کرد و سردار سپه

تقاضای رأی اعتماد نمود. با قیام نمایندگان رأی اعتماد گرفته شد و دولت رضاخان حائز اکثریت گردید، این در حالی بود که عده ای از نمایندگان آزاده و طرفدار مدرس در جلسه رأی گیری حضور نداشتند. مدرس وقتی از مجلس و نمایندگان مأیوس شد، نقشه دیگری کشید و آن اینکه از احمد شاه بخواهد سریعاً به ایران باز گردد ولی با انواع و اقسام حيله ها مانع حرکت او از اروپا به ایران می شوند. (۲)

تأثیر رفتار متواضعانه مدرس بر نگهبانان عثمانی

خلاصه وقتی مرحوم مدرس از کشور عثمانی برمیگشت، آنقدر با نگهبانان قطار خوب رفتار کرده بود که آنها تصور کردند او قهوهچی قطار است، ولی وقتی فهمیدند شخصیت بزرگی است بسیار تعجب می کنند و رئیس آنها می گوید: در تمام عمرم، فردی به این بزرگواری ندیده ام.

حکایت معروف است که در جنگ بین الملل اول و تشکیل حکومت موقت، موقع برگشت مدرس و همراهان از خاک عثمانی، چون تصمیم ناگهانی بود، جای کافی در قطار نبود، دولت عثمانی از جهت رعایت حال مهاجران و احترام به شخص جناب مدرس، دستور داد يك واگن اختصاصی به قطار ببندند و چند مأمور محافظ خاص، از این گروه حفاظت کنند. مرحوم مدرس به عادت طلبگی آدمی منظم و با سلیقه بود و خودش وسایل زندگی خود را فراهم می کرد. در بین راه يك جا خواستند استراحت کنند.

مدرس بلند شد و قلیان تمیزی چاق کرد و چای خوش عطری دم کرد. امیر خیزی (ناقل این داستان) هم در این سفر، سمت مترجمی داشت. چند چای و قلیان برد و به نگهبانان داد، رئیس نگهبانان از چای بسیار خوشش آمد و از قیافه ساده و نحوه خدمتگزاری مدرس فکر کرد که او قهوهچی هیئت است. با اشاره دستور داد که چای دیگری هم بدهد. مرحوم مدرس با کمال خوشرویی چای دوم را برد، هیئت به اسلامبول (استانبول) نزدیک شدند رئیس نگهبانان پیش آمد و به امیرخیزی گفت که می خواهد پول چای را بپردازد. بوی پاسخ داد لازم / نیست، آن افسر اصرار داشت که مایل نیست ضرری متوجه آن پیرمرد قهوهچی بشود.

در همین موقع قطار از حرکت ایستاد، جمعی به استقبال هیئت آمده بودند و مدرس را با سلام و صلوات و احترام پیشاپیش بردند. افسر نگهبان با حیرت و تعجب می نگریست، از امیرخیزی جریان واقعه را پرسید. او به افسر ضابط گفت که اصولاً

این واکن فوق‌العاده، به احترام همین پیرمرد محترم - جناب مدرس - به قطار اضافه شده است.

رئیس افسران پس از شنیدن این مطالب و دیدن آن استقبال پر شکوه، شرمنده شدو با کمال تعجب رو به دوستان خود کرد و گفت: به خدا قسم که افندی به این بزرگواری ندیده‌ایم. (۳)

فعلا در جیب ولیعهد چیزی نیست

{رضاخان پس از دستیابی به سلطنت در اوایل امر، ژست یک سلطان مردمی را به خود می‌گرفت و در این زمینه} «روزی مرحوم مدرس را به قصر خود دعوت کرد و جلسه ای طولانی با او گذراند و گفت میل دارد با نظریات بی‌غرضانه او کار کند، قسمتیاز مذاکرات آنها در میان مردم انتشار یافت.

یکی از آنها این بود: هنگامی که رضاشاه پهلوی برای دیدار مدرس به اتاق پذیرایی خود آمد، دست ولیعهد در دستش بود.

وقتی که وارد اتاق شد، به مرحوم مدرس گفت: آقای مدرس، ولیعهد را همراه آورده ام که به شما معرفی کنم و شما او را بشناسید. مدرس در حالی که بغل را باز کرده بود گفت:

به به! شاه آینده‌ایران. رضاشاه از این توجه و استقبال مدرس خوشوقت شد. مدرس خطاب به ولیعهد گفت: توی جیب چه داری؟

ولیعهد همان طور نگاه می‌کرد. رضاشاه دست در جیب ولیعهد کرد و گفت: چیزی نیست. مدرس گفت: آن جیبش را هم ببینید.

رضاشاه جیب راست ولیعهد را هم کاوش کرد و دوباره گفت: چیزی نیست. چیزی در جیب ندارد.

مدرس گفت: جیبهای بالای او را هم ببینید. رضاشاه کمی ناراحت شد و گفت: مقصودتان چیست؟

مدرس گفت: ببینید تا عرض کنم. رضاشاه جیبهای بالای ولیعهد را هم دید و باز گفت: چیزی نیست و چیزی ندارد.

آن گاه مدرس با همان کلمات و لهجه مخصوص خودش و با تأنی گفت: همین را می‌خواستم بدانم. می‌خواستم ببینم شاه آینده ایران چگونه است. حرص به پول و جمع

آوری مال دارد یا نه؟

می‌خواستم بگویم شاه آینده ایران اگر می‌خواهد سلطنتش پایدار باشد، باید چیزی از

مال و ثروت نداشته باشد. پول پرست و مال دوست نباشد. آن وقت است که تجاوز نخواهد کرد و به حقوق مردم و به قوانین کشور دست درازی نمی کند. می خواستم بگویم که باید او فقط شاه باشد، مردم پول و ثروت داشته باشند و قانون بر همه کس حکومت کند تا مملکت آباد شود و مردم خوشبخت. در این وقت خطاب به پهلوی کرد و گفت: حالا شما می گوئید در جیب ولیعهد چیزی نیست! خدا کند تا آخر این طور باشد. (۴)

توضیحات و مأخذ

- ۱- علی مدرسی «مدرس ۱» بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی - ۱۳۶۶ - صص ۲۱۴ - ۱۸۶
- ۲ - غلامرضا گلی زواره، داستانهای مدرس، قم، زواره، ۱۳۷۳.
- ۳ - غلامرضا گلی زواره «داستانهای مدرس» ناشر هجرت - مستان ۱۳۷۸ - نوبت چاپ سوم صص ۱۶۳ - ۱۶۲ - به نقل از پاورقی کتاب محیط ادب، مقاله نان جو دوغ گو (از محمدابراهیم باستانی پاریزی).
- ۴- خسرو معتضد، اشرف از سرای سنگلج تا سریر سلطنت، تهران: پیکان، ۱۳۷۷، صص ۵۱ - ۵۰.

فصل دوازدهم

یادداشت های مدرس در زندان

نیله یکشنبه ۲۰ بهمن ۱۳۰۸ [۱۳]

در اواخر رمضان ۱۳۴۷ [اواسط اسفند ۱۳۰۷] همان شخص محترم [؟] از تأمینات نظمیّه مشهد مقدس که چند ماه قبل هم آمده و دوسیه ای ترتیب داده و رفته بودند مجدداً وارد شدند. بعد از رمضان، چند روز متعاقب همدگیر را ملاقات کردند معلوم شد دستورات جدید دارند. در سؤال و جواب در مسئله پول که دو ماه قبل مذاکره شده بود اظهار کردند چهل عدداً سکناس که در منزل شما [در تهران] یافت شده نمرات آنها مسلسل و مترب بوده [است]. من گفتم: شاید. من نمی دانم مسلسل و غیرمسلسل [بودن] آن، چه قسم بوده است یا نه. زیرا همه قسم پولی نزد من آمده است. شاید این پول کلاً یا بعضاً مقداری از هفت هزار و پانصد تومانی که از بلدیّه داده اند باشد، از آنها سؤال کنید، یا از مورد دیگر از موقوفه و غیره، ولی از مذاکرات ظاهر بود که بهانه جویی می کنند و الا این مطلب اگر واقعیت داشت مسلماً از اول امر فهمیده بودند. هرگاه منشا ایرادی می دانستند چرا دو ماه قبل که مخصوصاً مأمور تحقیق پول بودند این اظهار را نکردند. در هر صورت، مقصود اصلی آنها را غیر از بهانه چیزی نفهمید. در موضوع تقاضای مکه رفتن که شفاهاً و کتباً کرده بودم، نتیجه را سؤال کردم. یک جواب هایی داد که مظنون بهین غالب شد [که] از جانب خود می گوید و مدرکی ندارد. به هر حال مأموریتی که مراقب من بودند با کمال پریشان حالی در غیاب مأمور مذکور به من اظهار داشتند که دستور سخت گیری نسبت به شما، به ما داده شده است. من گفتم شما به وظیفه خود رفتار کنید.

دوشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۰۸

منزل مرا که با مامورین مواقیم تقریباً یکی بود جدا کردند در سمت... دالانچه ای که تقریباً دو ذرع در یک ذرع انداخته با پوستین نیمداری که داشتم در آنجا منزل کردم و اغلب اوقات درب آن دالانچه باز نبود. در امور زندگی هم فقط اسم نان و آبی برده می شد. بعد از این توضیح که دو روز قبل از عید نوروز بود، باز آن مأمور مرا ملاقات کرد. به کنایه و اشاره مستقیماً و توسط مامورین یک چیزهایی می فهماند و تقریباً

تقاضا می کرد به جهت علاج خلاصی، که از عهده من و بلکه هر ذی حسی خارج بود، نمی دانم مقصود چه بود. در این سفر این مأمور آنچه گفت و شنید و وعده داد و گفتگو کرد، من از آنها بوی حقیقت استشمام نکردم و به نظر من اغفال و تعمیه می آمد و گویا مقصود چیز دیگری بود که برسبیل جزم نمی توانم بگویم از تلف کردن من (بود) یا گرفتاری دیگری یا هر دو، والله اعلم.

در ملاقات اخیر دو مطلب به مأمور گفتم: یکی آنکه اگر مقصود تلف کردم من است چرا این رویه و تزییقات غیر مرسوم و غیر عادی را پیش گرفته اید که مرا زجر کش کنید. ممکن است اگر این مأموریت را دارید در محوطه محبس شما سه نفرید. مرا گرفته بخوابانید و این قطعه سنگی که تقریباً بیست من است روی من بگذارید تا من تلف شوم. زیرا من که چاره ای ندارم ولی به شما می گویم حیات و ممت به اراده حق تعالی است. از این وقایع و مهالک هر کس بالخصوص من در عمرم بسیار دیده ام. این خیالات، خیالات است. دیگر اینکه معاش من را که روزی پنج قران بود، فقط دو دانه نان قرار داده اید که نیم قران است. خیلی بی مناسبت است عشر کردن؛ اگر زیادتر ممکن نیست خوب است مقرر کنید همان نیم قران را در اختیار من گذارند. شاید روزی مقتضی شد که به مصرف غیرنان برسانم. در جواب تعلل کرده گفتند می روم مشهد اصلاح کرده به مأمورین اطلاع می دهم و از محبس خارج شدند. دیگر نمی دانم چه وقت رو به مشهد رفتند. نتیجه این شد که از شب عید نوروز من در همان دالانچه با همان فرش و همان پوستین و مقرری مذکور می گذراندم.

نمی دانم حبس مفرد معنی اش این است؟ حبس معذب معنی اش این است؟! حبس تاریک معنی اش این است؟! حبسی که موجب تلف بشود معنی اش این است؟! شب عیدی گذشت چه گذشتی! خصوصاً از برای دونفر مأمور معذور، از یک طرف موظف بودند به وظیفه خودشان که هم خیلی مراعات می کردم، از یک طرف مشاهده وضعیات اسفناک من. هر وقت من باب ضرورت بیرون آمده حال آنها را مشاهده می کردم حقیقتاً متألّم می شدم، ولی من خودم به اشتغالات جوارحی و فکری که تفصیلاً در خاتمه این قسمت ذکر خواهد شد ششم چون روز و روزم با حال روشن به سرعت می گذشت.

بعضی اوقات مأمورین بعضی سئوالات مربوط به مطالب سابقه می نمودند و گویا دستور داشتند. مثل اینکه شاید انتظار هم داشتند که از این فشارها و صدمات حادثه ای برای من روی ندهد یا یک چیزهای نگفتنی و خالی از خیر الماکرین)

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما

و از خداوند مسئلت می‌نمایم همین قسم که خداوند تبارک و تعالی آنی از من و سایر موجودات غفلت ندارد، مرا موفق فرماید که آنی از او غافل نباشیم. چون که بی آتش مرا گرمی می‌رسد راضیم که آتشش ما را کشد گرتو [را] دارم همه [را] دارم. اگر هیچ نباشد. مأمورین بی چاره شب و روز ربا و وضعیات ناگوار من به سر برده انتظار رسیدن تکلیف جدید را که وعده داده شده بود داشتند.

لیله سه شنبه ۲۲ بهمن ۱۳۰۸

از زندگانی دنیا همین پسند آمد که زشت و نیک و بد و خوب در گذر باشد. در اوایل جوزا (خرداد) شخصی از تأمینات مشهد به جای آقای عباسقلی خان وارد شدند. خیلی موجب خرسندی شد. چه عباسقلی خان هفت ماه و نیم بود که مأمور من بودند و در این مدت علاوه بر این که از عیالات و بستگان و امور زندگانی دستش کوتاه شده شب و روز از صدمات روحی و جسمی هم متالم و آثار آنها از او مشهود می‌شد. حتی خودم در این اواخر روزی که برهنه شده بود تا در حوض آب تتی کند دیدم که تمام بدنش پوست گزارد (است). خداوند عالم بر طبق نیت او در مقابل این صدمات و ناملایمات اجر دنیا و آخرت عطا فرماید.

بعد از ورود مأمور جدید به من خبر دادند دستور جدیدی را که ما منتظر بودیم آورده و مصارف و معاش کما فی السابق از این تاریخ روزی پنج قران خواهد بود به اختیار شما.

معلوم است که این مطلب خیلی موجب توسعه گردید ولی بعض مطالب در بوته اجمال ماند. از قبیل قرآن خواندن و کتاب خواندن و غیر هما.

مثلاً تقریباً یک سال است که سرم تراشیده نشده اگر چه گیسوان داشتن و بعد از شصت سال تاسی به بعض اجداد کردن مانعی ندارد و فقط خلاف عادت و معتاد امثال ماها است؛ اگر هم با این حال بمیریم و به همین کیفیت محشور شویم خودش نشانه و علامتی است.

به هر حال آقای عباسقلی خان وداع کرده به مشهد مشرف شدند. آقای میرزا علی نقی خان (طاهری) به معیت مأمور جدید مسمی به آقای میرزا محمود خان (کلانتری) اصلاً طائفانی و از خانواده های محترم آنجا می‌باشند. که فامیلاً از قرار مذکور همیشه به خدمات عمومی و دولتی اشتغال داشته آن دو سمت بزرگتری محل خود معروف به کلانتر بوده اند. خود میرزا محمود خان که سن ایشان تقریباً در حدود پنجاه و شصت

است اوایل ورود در حال ایشان غور رسی کردم از خط و غیره صاحب کمالات می باشند. از اوایل جوانی در خدمت رجال بزرگ این مملکت مثل مرحوم حسینقلی خان مافی و مرحوم نظام السلطنه و امثالها مسافرت ها کرده و به مأموریت های بزرگ رفته و هم چنین در جنگ های متعدد به سمت های قابل بوده اند که یکی از آن ها موقع انقلاب صغیر ایران، [یعنی] قضیه مشروط و استبداد، خدماتی را در واقعه ارشادالدوله متکفل بوده اند و ایشان را صاحب عقیده محکم و ثابتهی در سیاست یافتیم و چون خودم نیز با ایشان هم عقیده هستم لذا صریحاً ذکر می کنم عقیده ایشان این است که این مشروط از هر جهت برای ایران مضر واقع شد و بالاخره هم به این زودی نتیجه نخواهد داد.

بعد از این کشفیات از حال ایشان، پیش خود خیلی خرسند شدم که خوب شد در محبس، این شخص سمت مأموریت مرا پیدا کرد. چون همیشه من نسبت به مباشرت با زنان جوان و [...] اراطالب بوده و نسبت به مباشرت با مردان از اساتید و غیر اساتید در عادیات و غیر عادیات طالب رجال سالخورده و سردوگرم روزگار چشیده و صاحبان حزم و ثبات بودم، و غالباً نسبت به هر دو موفق شده ام. فقط در انقلاب (مشروطه استبداد) ایران چون مسئله در نزد پیرو جوان نارسیده و ملت هم غافل و استعدادش کامل نبود من مجبوراً - با اینکه پیش بینی کرده بودم که این انقلاب موجب زحمت فوق العاده و کم نتیجه خواهد بود - با اشخاصی که خود را آزادی طلب و پیشوا معرفی می کردند از پیرو جوان مصاحب و مشغول کار شدم و طبعاً به نتیجه مقصوده نرسیدیم (خسرالدنیا یا خسر الاخره و یا خسرالدنیا والاخره). ولی چون جناب آقای میرزا محمودخان تازه وارد شده بودند چندان [ایشان] با من و من با ایشان مأنوس نبودیم و غالباً مراجعه من به مأمور دیگر (سید علی نقی خان) که چند ماه بود با هم معاشر بودیم، بود.

تقریباً بعد از یک ماه که از دور و نزدیک مشغول تحقیقات و استکشافات مذکوره فوق بوده و باطناً خرسند بودم گاهی از اوقات جسته جسته مشاهده می کردم. اوایل خود را تخطئه کرده و حمل بر اتفاقات می نمودم. کم کم ملتفت شدم بیش از آن است که بشود حمل بر اتفاق کرد. مثلاً بعضی شب ها می دیدم که الی قریب به صبح مشغول عبادت و مناجات می باشند. بعضی اوقات موقع نماز صبح خوابیده و اهمیت نمی دهند. بعضی اوقات اغلب یک شبانه روز را خواب است و بعضی اوقات یک شبانه روز بلکه زیادتراً بد نمی خوابد. برخی اوقات به مجرد دیدن من ولو اینکه تازه یکدیگر را دیده بودیم سلام می کردند.

برخی اوقات من سبقت به سلام می کردم و جوابی نمی شنیدم و امثال ذلک در امور عادی [و] غیر عادی افراط و تقریط و تلون زیاد دیدم. خیلی افسرده شدم. با آنچه بدوا

در نظر گرفته بودم. گرچه حال من تفتیش اعمال و افعال و غیرنبوده و نیست، لیکن چون می دیدم مدتی لابداً با ایشان معاشر و زندگانی باید بکنم از آقای طاهری مستفسر شدم که شما از اداره نظمیّه هستید و آقای میرزا محمود خان هم از قراری که شنیده ام از رؤسا و اعضای قدیمی نظمیّه مشهد می باشند با رتبه ۲ قانون استخدام قطعاً از حالات ایشان باخبر هستید. با این سن و با این کمالات و تحریبات و خدمات شایان، بعضی اعمال و افعال افراط و تفریطی در ایشان مشاهده می شود و خیلی بی مناسبت است. اگر شما در این مسئله اطلاعاتی دارید به من بگویید تا من مراقب خودم باشم. به من اشارتاً فهمانید که شاید منشأ بعضی مشاهدات شما ابتلاء ایشان به تریاک باشد و سبب اختلاف حال شاید به واسطه ملاحظه و دیر و زودی همان بوده باشد و حال ایشان بدین جهت تغییر کند و کسالت عارض شود و الا یک کارهای عمدی و ختاری نیست. من اسم تریاک را که شنیدم پیش خود گفتم:

(آنچه دلم خواست نه است آنچه خدا خواست همان شد.)

العبدُ یبتر و الله یفتر

مقارن این احوال کسالتی عارض آقا میرزا علی نقی آن گردید. چون شش ماه بود که مأمور من بودند، به اصرار من و ایشان، آقا میرزا محمودخان تلگرافاً از مشهد تقاضای تبدیل ایشان را نمودند.

نیله جمعه ۲۵ بهمن ۱۳۰۸

در اوایل شخص مسمی به آقا میرزا علی اصغر (ابریشمیان) که از اداره پلیس مشهد بودند با حقوق ماهی ده تومان به جای میرزا علی نقی خان (طاهری) وارد شدند. سن ایشان تقریباً سی سال، از صنف کسبه و صنعتگر (شعرباف) بوده قریب دو سال است وارد اداره پلیس شده اند، چون میرزا علی نقی خان هم از اداره پلیس بود با ایشان سابقه داشت.

[میرزا علی نقی خان] روز ورود [میرزا علی اصغر ابریشمیان] به من گفتند که این بیچاره هم مبتلا به تریاک است، ولی چون جوان [است] و قوایش به تحلیل نرفته من به اوسفارش می کنم که در حدود وظایف اداری به کارها و امورات شما توجهی داشته باشد. بعد از رفتن میرزا علی نقی خان، درحقیقت من دارای دونفر مامور و صاحب غیرماتوس و مبتلا به تریاک (شیره) شدم. چون این دونفر هر دو صاحب یک مرض بودند با هم ماتوس شده به لحاظ رعایت احترام من عملیات خود را با یکدیگر از من مستور داشته چند روز بعد منزل مخصوص در دالان و راهرو محبس را تدارک

نموده غالباً شب و روز آنجا بودند و خیلی نادراً به من سرکشی می کردند. دراموزات و معیشت من هم حتی آب و نان، بسا می شد که از موقع خود به تاخیر می افتاد. اگر وقتی یک چیز جزئی محل احتیاج واقع می شد مجبوراً تامل باید کرد تا یکی از این دو نفر اتفاقاً از محل خود وارد صحن محبس شوند تا به او اظهار شود آن هم غالباً بی نتیجه می ماند چون گرفتاری این دو نفر بیچاره مریض از جهت خرج و برج و وقت خیلی زیاد بود که تفصیل او مناسب اینجا نیست.

در عرض دوماه اسد [مرداد] و سنبله [شهریور] وضعیت آنها نسبت به من خیلی موجب تألم و تأسف گردید و این وضعیات مقارن بود با شدت گرمی هوا و بعضی اعمال شاقه ای که اشتغال داشتم. اگرچه به توجهات و توفیقات خداوندبا اینکه در این دو ماه روزهای من شب بود ولی اشتغالات و افکار مرا مشغول داشت مع ذلک قهراً قوای حیوانی مورد تألم و تأثر واقع شد.

روزی آقا میرزا محمودخان را خواستم و گفتم آخر مناسیر شما هستم رعایت اسیر را این قسم می کنند. چند قلم لوازم که ساتخاره کرده و مجموع قیمت آنها به یک تومان نمی رسید برای خرید پیشنهاد کرده گفتم من کسالت و ضعف دارم. در جواب همان طوری که ایستاده بودند گفتند: «من چه کنم من هم ناخوشم، پول از کجا بیآورم؟» اینجا خواب است چیزی پیدا نمی شود، و سرخود را به زیر انداخته رفتند، ولی پس از چند ساعتی آن اشیاء را فراهم کرده آورده درب اتاق من گذارده بودند. بعد از آن دو ماه ناگوار رفتارشان نسبت به من قدری بهتر شد و به من فهماندند (عذربتراز گناه) که این رفتارهای ما به جهت این بود که توجه شما به خداوند زیادتر شده موجبات خلاصی شما و ما فراهم شود، ولی چه فایده که این حرف یا حقیقی بود یا ساختگی. در نتیجه، ایین مدت بعضی کسالت هایی که در مزاجم سابقه نداشت عارض گردید که فعلاً اثرات آنها باقی است تا بعدها چه شود. بعد از آنکه تغییر وضعیت دادند، غالباً شام و نهار یا شام تنها را با هم بودیم تا اواخر میزان (مهر) که هوا رو به سردی رفت منزلشان را در اتاقی که درخود محبس متعلق به آنها بود قرار دادند، شاید هم به واسطه خاطر من بود. من هم به جهت سرما و شام و نهار و چای لابد در آنجا با آنها بودم.

نیله شنبه ۲۶ بهمن [۱۳۰۸]

من در گوشه اتاق و پهلوی بخاری نشسته مشغول کار خود بودم و آن دو نفر نیز در گوشه دیگر اتاق دراز کشیده به نوبت مشغول عملیات خود بودند. این وضع ناگوار

که در حقیقت هم آن بیچاره ها و هم من لابد بودیم خیلی قلب مرا آزرده داشت.

دست بیچاره چون به جان نرسد

چاره جز پیرهن دریدن نیست

و به حدی این وضعیت مرا افسرده داشت که شبی در مناجات با قاضی الحاجات با اینکه در مناجات، حال من بالخصوص غالباً متوجه به امور نوعی و خود بود، بی اختیار شده و به قلب من خطور کرد که الهی من یک نفر شخص عادی بیش نیستم، من کجا و این همه ناملايمات کجا، انبياء و اولياء هم که محبوس شدند هیچ کدام چنین ابتلا و مصاحبيني (ترياک کش و شیره گی [شیره ای] مریض و بیچاره) نداشتند. «ما أُوذِيَ نَبِيٍّ وَلَا وَليٍّ فِي الْمَحْبَسِ مِثْلَ مَا أُوذِيَتُ» چند شب بعد از مناجات در خواب دیدم که بیدار شدم این شعر به خاطر آمد:

احتلام انبياء از پس بود هر که از شیطان گریزد کس بود

و به مناسب این شعر خواب خود را تعبیر کردم که به زودی آقا میرزا محمود خان [کلانتری] تبدیل و به جای [این شخص] مریض، شخص سالمی خواهد آمد. طولی نکشید که این تعبیر واقعیت پیدا کرد و در بیستم قوس (آذر) جوانی مسمی به ناصر قلی خان (جوانشیری) از تأمینات مشهد که تقریباً دارای رتبه ۱ بودند وارد شدند. آقا میرزا محمود خان امور را به ایشان تسلیم کرده و فردای آن روز ما را وداع نموده به سلامتی به مشهد مشرف شدند. اینجا چهار مطلب است که ذکر آنها بی مناسبت نیست.

اول: آنچه فوقاً از وضعیات مدت مأموریت آقا میرزا محمود خان وریق او ذکر شد مقصود این نبود که مأمورینی که از اول تاکنون (عباسقلی خان، اسدالله خان، آقا میرزا شهاب، آقا سیدعلی نقی خان، آقا میرزا محمودخان، آقا میرزا علی اصغر، ناصرقلی خان) از تأمینات و پلیس مشهد به این سمت آمده اند نسبت به وظایف اداری عالماً، عامداً بعضی با بعضی دیگر تفاوت داشته باشند یا اینکه نسبت به من در حُب و بغض یا امور عادی یکی با دیگری فرقی داشته باشند. اگر اداره نظمیه [به] یک شخصی که از دست فلج باشد مأموریت دده که کوزه و کاسه مرا آب کند و آن بیچاره هم قریب ۲۴ پله آب انبار محبس را که از زمان مرحوم قیلچ خان تا حال تعمیر نشده به زحمت طی کرده در روز کوزه و در شب چراغ را بشکند و دست خالی برگشته خبر آنها را بیاورد؛ این مریض چلاق نسبت به من سوء رفتاری نکرده (دیه بر عاقله است) و هم چنین هرگاه در موقع دیر شدن معالجه مرض (کشیدن شیره) استکان را با اوقات تلخی در حضور من زمین زده بشکند نسبت به من سوء ادبی ننموده است.

دوم: سابق براین هم معتقد بودم که کشیدن تریاک که موجب کسرونقص یکی از اعضاء و یا قوای انسان بشود حرام و از گناهان کبیره است. مسکرات که حرام است غالباً بالطبع موجب غلوافراطی در قلب، موقتاً، می شود و به این واسطه موقتاً عملیات اعضا از استقامت خارج میشود و هم چنین چرس و بنگ که قوه دماغیه را موقتاً از حد اعتدال خارج می کند حرام است و همکذا هر چیزی که موجب ضرری و نقصی در بدن یا تغییر صفات وی احوال انسان شود حرم است مگر اینکه لمصلحه تجویز شده باشد.

استمرار تریاک به کشیدن و افور یا شیریه به تمام اعضا و قوای ظاهره و باطنه ضرر می آورد، چنانچه هر کسی در حال کسانی که مبتلا هستند بعد از مدتی غوررسی و تحقیق کند مشهود او خواهد شد که به واسطه تخدیری که از کشیدن تریاک حاصل می شود. تمام اعضا و اجزاء و قوای ظاهره و باطنه حتی مدرکه حیوانی انسانی آنها و اخلاق و صفات و غیره ناقص می شود.

لیله دوشنبه ۲۸ [بهمن ۱۳۰۸]

بلاشبهه استمرار کشیدن تریاک که الا نادراً موجب تغییر و نقض در عضوی یا قوه ای می شود حرام و از گناهان کبیره است. فاعل این فعل نسبت به تکالیف خدایی معذور نیست که چه، در السنه معروف شده که معتاد چون دارای اعتیاد شده اگر ترک کند تلف می شود و موجب ضرر است. این مطلب اولاً واقعیت ندارد. با این انواع و اقسام معالجاتی که حالیه شایع متداول است بر آنها واجب است خود را معالجه کنند. مثل کسی که معنای به مسکرات یا چرس و بنگ باشد و ابدأ تفاوتی ندارد. گرچه از ابن سینا مشهور است که گفته است: «افیون دواء لكل داء بقاء لا دواء له» مقصود او گرچه اعتیاد به خوردن می باشد، چه در آن زمان کشیدن مرسوم نبود، ولی اصلاً این کلمه محمول بر مبالغه است، برفض حدی بودند بدیهی است که در این زمان، علم طب درجات عالییه را طی کرده که بسیاری از امراض صعب، سهل العلاج گردیده و این مسئله ابدأ مسوع نیست. چه بسیار دیده شده که اشخاص مبتلا معالجه شده اند. ثانیاً به حکم عقل و نقل کسی که خودش به سوء اختیار خود، خود را در محذور بیندازد هر عمل بدی که از او صادر شود معذور نیست. کسی که اختیاراً شرب مسکر کند بعد کسی فحش دهد یا ظرف کسی را بشکند یا شخصی را بکشد معذور نیست، یعنی بعد از هوش آمدن به جهت فحاشی باید او را تعزیر کرد و پول ظرف و دیه مقتول را باید از او گرفت.

بناء علیهذا، کسی که به سوء اختیار خود، خود را مبتلا به تریاک کرد در عمل ناشایسته نسبت به خالق و خلق معذور نیست، حتی قضا شدن یک نماز صبح، به واسطه خوابی که از تخدیر تریک یا غیره حاصل شده باشد، یا [اگر] ترک جواب سلامی به جهت خمار تریاک کرده باشد. «الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار»

نیله چهارشنبه ۳۰ بهمن [۱۳۰۸]

سوم: الناس علی دین ملوکهم. در اینجا ذکر دین به واسطه این است که مذهب فوق هر چیز و مخفی تر از هر چیزی است. هرگاه اشخاص در مذهب تبعیت اشخاص مقتدر را بنمایند در امورات عادی و شخصی و صنفی و نوعی به طریق اولی تبعیت خواهند کرد. مقصود اینکه هر زیر دستی چه طبعاً و چه قهراً به جهت احتیاجات خود صوراً و بعد سیره تبعیت از اشخاص مقتدر خواهد نمود. مراد از ملوک، نه شخص اول صقمی یا ناحیه وی مملکتی یا طایفه ای می باشد بلکه مقصود مقتدر فوق شخص است. لهذا تعبیر به ملوک شده [است].

بزرگ یک خانه و یا خانواده یا قریه یا بلوکی چه بزرگ دینی باشد چه دنیوی، هر چه می خواهد باشند. ملت فاضله که روز به روز ترقی کرده و مداین فاضله را تشکیل خواهند داد آن ملتی است که تمام طبقات و درجات مقتدر آن صاحب صفات و اخلاق فاضله باشند از مذهب و اخلاق و صفات عادی شخصی و صنفی و نوعی نسبت به خود و غیره. کما اینکه تاریخ مشهورات گواهی می دهد هر مملکت و ملتی [که] شخص اول و سایر طبقات مقتدره آن از وزرا و امرا و مأمورین جزء و کل صاحب صاحب اخلاق صفات حمیده ثابتی بودند روز به روز ترقی کرده دیاره اقتدارات خود توسعه دادند؛ و بالعکس هر گاه شخص اول یا طبقات دیگر تکرار گزاران نوع فاسد شدند، قهراً ملت کم کم فاسد شده و اقتدار آنها نیز تدریجاً به کلی از میان خواهد رفت؛ اذا فسد العالم فسد العالم.

داریوش گفت: ما گفته ایم در تمام مملکت هر کس دروغ بگوید را بکشند، چه دروغ اسباب فساد و خرابی ملک و ملت است. البته مأمورینی که مأمور جلوگیری از دروغ بودند خود نیز باید اهل صدق و راستی باشند والا:

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که بود هستی بخش

ای ناگرفته پند، مد پند دیگران. عمرم به آخر رسید ملت ایران را متذکر می سازم که اگر حال بر این منوال بماند و طبقات ارباب اقتدار به همین صفات و اخلاق حالیه که غالباً هستند من الباب الی المحراب باشند پیش بینی می کنم که نه از تاک نشان

مانند[و] نه از تاک نشان.

در سفر مهاجرت، موقع جنگ عمومی در اسلامبول چند ماه توقف داشتیم. در اوضاع آن مملکت و ارباب اقتدار آن غوررسی کردم، حتی طبقات مستخدمین و مأمورین جزء عدلیه و مالیه و نظمی ووو تقریباً اوضاع آنها مثل اوضاع حالیه مابود. در آنجا پیش بینی کردم وطلعت پاشا که رئیس الوزراء بود در ملاقات تذکرادم که این وضعیات شما قابل بقا و دوام نیست و چون طبقات ارباب اقتدار و مأمورین شما غالباً پایبند مذهب و اخلاق و صفات حمیده نیستند منتظرانقراض قدرت خود باشید، و خصوص شهر اسلامبول، چون به هیچ وجه اخلاق و صفات حمیده سابقین شما در اونمانده از برای شما گمان ندارم باقی بماند. چه، ماندن مدائن از برای شخصی، سلطانی[و] دولتی متفرغ بر توافقی اخلاق و صفات است؛ واقعا نه صورتاً تا همدیگر واقعا دوست دارند.

لیله جمعه ۲ اسفند [۱۳۰۸]

چهارم: تقصیر واحد به حکم عقل و عدل و دین [و] مذهب موجب جزای واحد است جز آن هم باید به همان نهج شده و ضعفاً مختلف شود. اما برای تقصیر واحد دو جزء که منشأ آن دو فلسفه باشد از عقل و عدل و غیره خارج است. واضح است که هر مجازتی بعد از وقوع عمل و تقصیری و ثبوت آن به موقع اجرا گذارده خواهد شد و این محتاج به دلیل نیست، چه وحشیان حتی حیوانات بالفطره به همین رویه رفتار می نمایند. هر کس از کتب آسمانی تورات، انجیل، قرآن و غیره بصیرتی دارد هر دو مطلب ذکر شده را دیناً و عقیدتاً تصدیق خواهد کرد. مجازتها هایی که در اسلام مقرر شده است هر کسی در آنها غور کند خواهد فهمید که در اثبات تقصیر چه دقت ها شده؛ از شهود عادل متعدد و اقرارهای متعدد و امثالها و پس از آن چه قدر مراعات تطبیق بین تقصیر و جزا شده است.

جوانی خدمت حضرت امیر علی ابن ابی طالب (ع) آمده عرض کرد: فلان شخص در حین عبور، امروز به من مصادف [شد] و اظهار کرد که من دیشب در خواب با مادر تو جماع کرده متحلم شد[م]. حضرت او را احضار فرمودند. اقرار کرد که چنین حرفی زده فرمودند در آفتاب بایست و تازیانه (شلاق) را به دست آن جوان داده فرمودند هشتاد تازیانه به سایها و بزن. مقصود ارشاد ماست که همان مقدار توهین که نسبت به آن جوان شده همان مقدار به آن شخص وارد آید. خود حضرت وصیت فرمود به فرزند خود حضرت امام حسن [ع] که اگر من تزئین جراحات این ملجم از

دنیا رفته شما هم با همان شمشیر یک جراحت بیشتر به فرق او نیاورید. در شرع مقدس اسلام امثال این وقایع زیاد است.

اصول مجازات هایی که در اسلام مقرر است: ضرب، حبس، تبعید، قطع جوارح [و] قتل می باشد. ضرب و قطع و قتل واضح است و موارد آن در محل خودش مفصلاً مذکور است. اما حبس (معامله کردن با انسان مثل حیوان) در اسلام از مجازات های سخت است و موارد آن بسیار نادر [است]. چون دول غیر اسلامی در مجازات، فلسفه تقصیر را مراعات نکرده اند، لذا مجازات اغلب تقصیرات را حبس قرار داده اند. متأسفانه دول اسلامی هم در این مسئله از روی تقلید و جهالت از آنها تبعیت نموده اند. فساد حبس مقصرین نوعاً از فساد قتل زیادتر است. زیرا یک نفری را که حبس کردند رشته زندگانی خود او که گسیخته می شود [و] رشته زندگانی اولاد و عیال و اشخاصی که با او ارتباط دنیوی داشتند [نیز] گسیخته و بسا امور جمعیت زیادی از حبس یک نفر مختل خواهد شد. یکی از فواید مجازات، تقلیل و جلوگیری از آن نحوه تقصیر است. هر کس از وضعیاتی دنیای حالیه و قبل بصیرت داشته باشد تصدیق خواهد نمود از موقعی که مجازات اغلب تقصیرات حبس شده، آن تقصیرات کم نشده بلکه زیاتر [هم] شده [است].

بناءً علیهذا هر مقصری را بدون فلسفه حبس کردن ظلم و تعدی به انسان و فامیل و بستگان و صنف و نوع آن [است]. در شرع مقدس هم آن چه حبس وارد شده از موقت و غیر آن، هر کسی در فلسفه آنها تعمق نماید مشاهده می کند که شخص مقصر مرتکب خلاف انسانی شده که باید معامله غیر انسان با او کرد تا تلافی و تدارک شود. اما تبعید به جهت این است که شخص عیبی، نقصی یا فعلی دارد که در محل خاص فساد او به غیر سرایت می کند، او را فقط از آن محل اختیاراً یا اجباراً باید دور کرد. اما جای مخصوص دیگر به اختیار خود آن شخص باید باشد. قطع نظر از اسلام، عقل هر عاقلی هم بر این حکم می کند و گواهی می دهد که شخص را از منزل و وطن خود دور کردن به جهت این است که فساد او دیگری را مبتلا نکند. این مطالب را بر سبیل کلیات به جهت هر کسی که اهل فلسفه باشد اجمالاً گفتیم.

من خود که در این تاریخ قریب هفده ماه است تقریباً دویست فرسنگ راه از محل اقامت خود تبعید و در یک محوطه مخروبه ای محبوس هم هستم با مأموریت و قراول های مختلف الصفات و الاخلاق و زندگانی های کذا و کذا که امیدوارم کفاره گناهان گذشته و زاد و راحله سفر آتیه و موجب تزکیه نفس شده و بوده باشد، نمی دانم این مجازات های متعدده و مختلفه از روی چه تقصیری است که من نه در خود

سراغ دارم و نه از کسی شنیدم و نه کسی به من اظهار کرد. فقط شبی که رئیس کل نظامیه آمد به جهت تبعید من با آن حرکات و حرف های خارج از نزاکت و انسانیت (مقارن جدایی که من با مأمورین در اتومبیل بودیم و او درب اتومبیل ایستاده بود) سر را به زیر انداخته اظهار داشت: شما انگلیسی هستید (۳). مأموریت داشت در این اظهار یا از خود گفتم نمی دانم. از کوزه همان برون تراود که در اوست. در هر صورت گمان می کنم حکایت من و کسانی که مرا اسیر کرده اند حکایت آن دشتبان راه یزد است با شتر دار:

شترداری در راه یزد شترهای خود را برای چرا در بیابان رها کرده خار می خوردند. دشتبانی از قریه نزدیک آمده شروع کرد شترها را با چوب زدن و مانع از خار خوردن آنها شد. صاحب شترها علت را سوال کرد که چرا مانع چرای شترها هستی؟ چون دشتبان حرف حسابی نداشت سر را به زیر انداخته گفت: اگر من این محل را کاشته بودم تو حالیه چرانیده بودی!

لیله شنبه ۳ اسفند [۱۳۰۸] و قرأت کلیه بقیه

نمی دانم که منویات چه بوده که مرا مانع پنداشته قصاص قبل از جنایت نمودند.

لیله ۴ اسفند ۱۳۰۸

و ممکن است این اقدام از روی تقیه باشد چه هر سلسله ای طبعا مایل است کارهای برجسته و موجب افتخار تاریخی بنماید.

اگر خود صاحب تشخیص است اموری را اختیار خواهد کرد والا نظر به اقدامات سایر سر سلسله ها خواهد نمود. شاید شنیده اند نادر شاه، صدرالصدور را به جهت حق گوئی شهید کرد و به مقصد هم نرسید، در موضوع تبعید و حسب من هم خواسته اند از نادر شاه تأسی کرده باشند.

ولی خوب بود در بعضی کارهای دیگر نادرشاه هم که از آن جمله آوردن ثروت و روح هند به ایران و امثال ذلک است تأسی می کردند.

متأسفانه تقریبا ثروت و روح ایران به هند رفته، شاید این قسمت هم یکی از منویات بوده که موجب تبعید و حسب من گردیده (است). از خداوند مسئلت می نمایم که اسلام و مملکت اسلام را از شرعادی خارجه و داخله مصون و محفوظ فرماید. آمین یا رب العالمین.

لایله پنجشنبه ۸ اسفند این مختصر و میبضه از اول الی کنون

و اما احوال ناصر قلی خان [جوانشیری] و گزارشات مدت مأموریت ایشان.

لایله شنبه ۱۸ تیر [۱۳۰۹]

پس از ورود با مأمور سابق - میرزا علی اصغر [ابریشمیان] - مشغول انجام وظیفه شدند. چند روز بعد از این واقعه، ناصر قلی خان [جوانشیری] اظهار اشتیاق به مذاکره علمی نمودند. سوال کردم از چه مقوله؟ گفتند: از عرفان و معقول. این مسئله خیلی موجب حیرت شد. زیرا طالب عرفان دو چیزی را عن اعتقاد و بصیرت باید دارا بوده و اهمیت دهد؛ اول: دیانت (مبدأ و معاد). دوم: غیر از کسب و صنعت در این نشئه، امر مهم دیگر [ی را] که تکمیل نفس بادش لازم المراعات داند؛ و محصلین مدارس جدیده غالباً در عالم تصور فاقد این دو مرحله هستند چه جای تصدیق؛ و این امور را از او هام می دانند. من در مقام استفسار بر آمدم که شما در کجا و چه نزد که تحصیل کرده اید؟

گفتند: از جمله مدت تحصیل شش سال در اسلامبول بوده و از جمله اساتیدی که در مدرسه نظام و خارج داشتیم یکی عبدالحق حامد (دهای اعظم) - که از اشخاص و ارسته و دارای معقول و منقول که مدتی در عراق عرب تحصیل کرده و علوم جدید و دنیوی هم مهارتی بسزا داشت - بود و مطالب لطیفه را به من ارشاد می فرمود و قدری از حکمت طبیعی هم در نزد او تلمذ کرده ام.

بعد از استماع این اظهار، من پی بردم به اینکه آن استاد و آن شخص بزرگ، جزاه الله خیر الجزاء، تخمی در زمینه دل ایشان کاشته و آن بذرهنوز نپوسیده و در مقام نم است. چه، استاتیدی که اهل حالند و کلام شان از اول عقیده و واقعیت است به مقتضای «ان الکلام اذا خرج من القلب دخل فی القلب» اثرش باقی مانده بالاخره مثمر ثمر خواهد شد. بنابراین، مهیا شدم که شروع کرده به قدر استعداد، این بذر کشته در قلب ایشان را آبیاری می کنم. شب ها، الا نادراً، بعد از فراغ از نماز و اعمال مرتبه تقریباً شبی دوساعت قبل از صرف شام مشغول حال و قال می شدم و از خداوند بدو طلب شرح صدر کرده آنچه در کتاب نفس خود می خواندم تدریس و تدریس کرده [تا اینکه] تقریباً در عرض شش ماه توسط سه دفتر، قسمت شوم از گنجینه خواف که هر یک مشتمل بر یک مقدمه و چهل درس و یک خاتمه می باشد آن بذر آبیاری شد.

الحق من چون بدو این طلب و این استعداد و این تلقی را در مورد ایشان تصور و اذعان نمی کردم، بعد از شروع تا ختم کراراً دعای خیر برای آن استاد می نمودم؛ که این همه آوازه ازشه بود، و اثرواقعیت و روحانیت آن استاد است. و از خداوند مسئلت می نمایم که ایشان را موفق داشته آنچه ما آبیاری کردیم خود تکمیل کرده به تفکر و عمل و ریاضت نفس بدورود.

لیله سه شنبه ۲۱ مرداد

ناصرقلی خان (جوانشیری) فرزند مرحوم میرزا علی خان جوانشیری (منتصرالدوله) گرچه فعلاً ساکن خراسان است ولی اصلاً تولد و نشو و نما و ایشان در تهران بوده و همچنین تحصیلات ابتدایی ایشان. از قرار اظهار خودشان فعلاً سی و دومین مرحله زندگانی را طی می کنند این سن کمالات و استعداد درک مطالب ولو دقیقه [ای]، بی تناسب نیست ولی نسبت به مقامی که فعلاً حائزاند بی تناسب است؛ مثل اینکه مراعات قانون استخدام در مورد اشخاص نوعاً [دچار] افراط و تفریط [شده] و کم می شود که قابلیت و مقدار قابلیت اشخاص منظور شود. لذا به عقیده من ادارات مملکت اگرچه صورتاً خوب و رو به ترقی است، ولی از حیث سیرت رو به تناقض و تنزل است. چه، «لاملک الابلجال» هر ملتی کارکنانش با مراعات قابلیت نباشد (کاهای بزرگ به دست اشخاص کوچک و کم قابلیت نباشد) کارهای بزرگ به دست اخاص کوچک و کم قابلیت و بالعکس [می افتد] باید انتظار انقراض سیادت آن ملت را داشت. ولی خیلی متأسفم که این شخص که کمالات ادبی او کم نظیر و کمالات معنوی قابل تمجید و از جهت عقیده مذهبی و اعمال دینی خیلی مطلوب و پسندیده است از دو جهت به مقتضای آنچه من استنباط کردم، و احتمال هم می دهم که اشتباه کرده باشم، به حد بلوغ و رشد نرسیده: اول از این حیث است که هر فردی از افراد ملتی خصوصاً دو صنف یکی پیشروان مذهبی، یکی کارکنان ادارات دولتی من الباب الی المحراب باید در عملیات و شغلی که مشغولند علاوه بر نظر شخصی و معاشی، نظر نوعی و صنفی را نسبت به ملت و مملکت خود دانسته باشند نه فقط نظرشان به امور معاشی و شخصی باشد.

دوم از حیث عقیده سیاسی است که هر فردی از ملت خصوص دو صنف مذکور باید صاحب عقیده ای باشد به اینکه مملکت را کی باید اداره کند و به چه میف باید اداره کند. ناصرقلی خان با اینکه مرحوم والدش متوغل در این دو حیث بود تا وفات یافت و خود ایشان هم در حقیقت مدتی از عمر خود به عملیات این دو مقصد اشتغال

داشت و جنگ عمومی جزو مهاجرین و مجاهدین بود، در رباط کریم هم جزو ده امیر حشمت بود و مجروح هم شده اند، مع ذلک امروزه از این دو حیث هیچ بهره [ای] ندارند، نمی دانم از جهت فشار و تضییقات زندگانی و معاش است یا اینکه اساساً این دو جنبه را دارا نبود[ه] و عملیات سوابق ایشان هم صرف تقلید بوده است. در هر صورت، غرض من از این مطلب نه این است که نسبت به خصوص ایشان یا مأمورین دیگر مقصد و نظری وبه لحاظ خود داشته باشم که وجود و عدم این صفات در مأمورین سیاسی به من و مقاصد من ندارد بلکه به جهت تنبه است که هر گاه ملتی خصوصاً آن دو صنف فاقد این دو حیث نظر شدند رعیت و تابعی خواهند بود که ارباب و متبوع مخصوص نخواهند داشت. هرکس صبح زودتر بیدار شد و علم برافراشت آنها تابع خواهند بود و آنچه تاریخ نشان می دهد اغلب مللی که دلیل وضعیف شدند از این دو حیث بوده است و لو اینکه از جهات دیگر کامل و قوی بوده اند.

لیله چهارشنبه ۲۲ مرداد

وقایعی که در مدت مأموریت ناصر قلی خان رخ داد به قرار ذیل است: تقریباً یک ماه پس از ورود ایشان در اوایل ماه شعبان، اواسط دی مثل سال گذشته تقاضای تشریف به مکه معظمه را توسط نظمی خراسان از مرکز نمودم با تصریح به این که از راه زرداب [زاهدان] تحت مراقبت رفته و بعد از فراغ از اعمال اگر حیاتی باشد به ایران مراجعت کرده (۴) حالت حال حالیه خواهد بود؛ از هر نقطه ایران که وارد شوم از برای من و کارگزاران یکسان است. هم چنانچه تقاضای سال گذشته نتیجه ای نداد این تقاضا هم در بوته اجمال به مسامحه گذشت. این یکی از امور عجیبه است در مملکت اسلامی، و همدوش است بامصداق آیه شریفه «أَرَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عِبَادًا إِذَا صَلَّى» از جمله وقایع این بود: در ۲۵ بهمن که تقریباً ۱۶ ماه از مدت محبوسیت می گذرد روزی ناصر قلی خان وارد شده و بشارت دادند که مبلغ پانزده تومان که یک صد و پنجاه قران بوده باشد اعتبار داده شده است که به جهت شما لباس تهیه شود و هرچه زودتر آنها را مرتب کرده صورت آن را به امضای شما بفرستم. معلوم است کسی که شانزده ماه تقریباً به وضعیت ناگواری باشد چقدر خوش وقت می شود. چهار قطعه لباس موجود را که یک پیراهن و یک زیر جامه کرباس و یک دستمال و یک قبا که وضعیاتش غیر قابل توصیف است و مناسب انتیقه خانه [عتیقه خانه] و موزه می باشد مهجور و با البسه جدید خود را مستور کرده شکر خداوند [را] بجای آورده بانی را به دعای خیر یاد نمودم.

یوم یکشنبه ۲۷ مرداد

صورت از قرار ذیل است:

۱. جوراب دست باف: سه زوج، یک قران.
۲. کفش کار خواف: [یک] زوج، دوازده قران.
۳. دو زیر جامه و دو پیراهن کرباس و مزد خیاط، چهارده ذرع، بیست و هفت قران.
۴. ناشور برای لنگ و قطیفه و روی متکا و بچه هفت ذرع، یازده قران.
۵. قبا کرباس: دو ثوب، بیست و یک قران.
۶. آستر قبا یک قران و مزد قبا پنج قران.
۷. عبا مستعمل برای روانداز و غیره یازده قران.
۸. گیوه: [یک] زوج، یازده قران.

در تاریخ ۹ اسفند ماه ناصرقلی خان اظهار داشت مطابق مکتوب واصله، عیال شما در تهران اظهار داشته است یا نفقه به من دهند یا طلاق؛ و نیز اجازه داده است برای این مرتبه به شما لوازم تحریر جهت نوشتن وکالتنامه و غیره داده شود. گرچه روز اولی که مرا وارد «کن» [۴] [آباد] کردند در اول کاغذی که نوشتم اطلاع دادم که اگر خود او میل دارد او را رها کنند تا یک بنده خدا به واسطه گرفتاری من گرفتار نباشد. گویا آن بیچاره اساساً میل به رهایی نداشته است و به واسطه طول سفر بیچاره تر شده [است]. در هر صورت وکالتنامه برای فرزند خود آقا سید عبدالباقی فرستادم که او را رها و آسوده نماید. این است یکی از مضرات حبس و تبعید در مملکت اسلامی که از گرفتاری یک نفر مقصر یا غیرمقصر دیگری یا جمعی سیاه روزگار می شوند. مقارن این حال کسالت مهمی بغتاً روی داد که تقریباً نه ساعت خواب شبانه روزی تخفیف شده؛ آن هم به دفعات، و خیلی اسباب تألم و تکدر شد و تقریباً یک ماه ادامه داشت و بعد بحمدالله رفع شد، ولی هر چندی یک بار برای چند روزی این اتفاق تجدید می شد و تاکنون نه سبب حدوث آن معین شده و نه موجب رفع اش تعیین گردیده [است].

یوم سه شنبه ۲۸ مرداد

در تاریخ ۸ فروردین (حمل) ۱۳۰۹ میرزا محمد علی مباشران از اداره پلیس مشهد به جای میرزا علی اصغر ابریشمیان وارد شدند و بعد از دو روز میرزا علی اصغر [ابریشمیان] ما را وداع کرده به مشهد مشرف شدند و آقا میرزا محمد علی [طاهری]

به معیت ناصر قلی خان [جوانشیری] مشغول انجام وظیفه شدند. و نیز در ۸ تیر ماه (سرطان) [۱۳۰۹] که بیست و یکمین ماه تبعید من است ناصر قلی خان کاغذی [را] که از اداره توسط ایشان فرستاده بودند من دادند و این اول کاغذی است که از فرزندم [م] آقا سید عبدالباقی رسیده است و تاکنون هیچ خبری از حال و حیات و مامت احدی نداشتم. در حقیقت یک مسرت فوق العاده که لازمه طبیعت هر بشری است دست داد و شکر خدا را بجای آوردم. از اداره نظمیه هم بعد از یأس فی الجمله امیدواری حاصل شد. از مطالب شخصی و مشکلات امور معیشتی که در آن کاغذ درج بود قهراً قبل از این هم رجوع به اداره کرده، تقاضای او را نپذیرفته اند تا کارد به استخوانش رسیده جواب هایی که مناسب تقاضاهای امور شخصی و معیشتی بود نوشته توسط مأمور مذکور به اداره نظمیه فرستاد، امید است که رسیده باشد (۶) و از مقوله نوشدارو و پس از مرگ سهراب نشده باشد.

حبس بنفسه یکی از مجازات های بی فلسفه است. در اغلب موارد که کورکورانه در ممالک اسلامی از دیگران تقلید کرده اند بعلاوه بعضی پیرایه ها هم براو بسته [اند] که از آن جمله بی اطلاعی شخص محبوس است از امورات شخصی خود و خانواده و بستگان خود، بالکلی که موجب تعطیل و فساد نسبت به مال و عرض بلکه نفس می شود. بسا است سرایت به دیگران هم کرده امور جمعی از حبس و تبعید یک نفر مختل می شود. مثلاً اگر در مملکت صد نفر چنین محبوس باشند اقلاً اختلالی [در] امور هزار نفر فراهم می شود و اگر هزار نفر باشد به ده هزار نفر سرایت می کند و هکذا. همیشه گفته ام و [لی] شنیده نشده، که حبس در مملکت اسلامی بلکه در همه جا مجازات مضری است نسبت به امور نوعی و مملکتی. علاوه بر ضرر و خسارت های شخصی و فامیلی که هیچ مقصری استحقاق او را ندارد خصوصاً با پیرایه های اختراعی.

شب هیجدهم جمادی الثانیه آقای ناصر قلی خان [جوانشیری] اظهار داشت کاغذی دارید. ملاحظه کردم پاکتی به امضاء پسر بزرگ خود آقا سید اسماعیل که در تهران به وزارت دربار نوشته و تقاضا نموده است از برای من بفرستند. به نظمیه مشهد فرستاد شده [و] از آن جا فرستاده اند. از یک جهت خوشحال شدم. بعد از آنی که کاغذ را خواندم، دیدم در حقیقت رشته زندگانی و اجتماعی اولاد من از هم پاشیده [است]. پسر کوچک که آقا سید عبدالباقی باشد که مشغول تحصیل طب بود گویا بعد از امتحان، او را وزارت معارف به جهت تکمیل [تحصیلات] به اروپا اعزام داشته، آقا سید اسماعیل که در ولایت مشغول زراعت بوده چون زراعت او گرفتار آفت شده

با عائله خود از سختی معیشت به تهران آمده، در غیبت من چون موجبات آسایش و زندگانی از زراعت و غیره مختل شده بود، مستأصل شده قسمتی از خانه را اجاره داده به قناعت و سختی گذران می کند. در کاغذ از من تقاضای علاج نموده بود. من جواب او را فوری نوشته ارجاع به خداوند منان نمودم. امیدوارم خداوند مشکلات همه را اصلاح فرماید. جواب را به آقای ناصر قلی خان دادم که بفرستند. این است نتیجه حبس و تبعید که یک فامیل و جمعیت بی تقصیر مستأصل شده کم کم نیست و نابود می شوند.

در نیمه شعبان نیز کاغذی از آقا سید اسماعیل، پسر بزرگ، مثل کاغذ سابق رسید. از اوضاع بد و معاش که در تهران و اطراف آن، از زراعت و غیره و نامساعدتی شرکاء در زراعت و غیره نوشته بودند در حقیقت سختی امور زندگانی خود با قریب به این مضمون نوشته بودند. در هر صورت نتیجه این شد که باید با عیالات از تهران قطع علاقه کرده به مسقط الرأس خود رفته خانه تهران را چون به این آسانی به فروش رسانیدن مشکل است اجاره داده از اثاثیه، آن چه قابل فروش است فروخته بکلی مثل پدر خود تهران را کان لم یکن فرض کرده به کلبه خرابه ده اصلی ساخته تا اجل به موقع خود او را دریابد. از خداوند مسئلت می نمایم امورات من و اولاد سایر مسلمین را اصلاح فرماید.

در روز یست چهارم ذیحجه ۱۳۴۹ [۲۴ اردیبهشت ۱۳۱۰] که تقریباً سی و یک ماه است که اسیر و تبعید و محبوس هستم [اصل: اسم] خیر تبدیل آقای ناصر قلی خان جوانشیری که تقریباً یک سال و نیم است مصاحب من شده اند رسید؛ موجب تأسف و تدم شد. چه، این مدت قهراً مؤنسی حاصل شده [بود] که تغییر آن موجب متأثر می شود. ولی در قضا و قدر حق غیر از تسلیم، چاره [ای] نیست. از خداوند توفیق ایشان را و صبر خود را با موفقیت ممسئلت می نمایم. آمین یارب العالمین.

توضیحات و مأخذ

گنجینه خواف (مجموعه درس ها و یادداشت های شهید سیی حسن مدرس) - بکوشش دکتر نصرالله صالحی - انتشارات ظهوری - ۱۳۹۱ - صص ۸۱ - ۵۵

فصل سیزدهم

شهادت مدرس

شده از اتاق خارج شد و جهانسوزی روز سوم مرداد ۱۳۲۱ اولین جلسه محاکمه متهمین به قتل شهید سیدحسن مدرس در تهران آغاز شد. سرپاس رکن‌الدین مختار، پاسیار منصور وقار، یاور جهانسوزی، پاسیار راسخ، یاور مقدادی، پاسیار نیرومند و پزشک احمدی متهمین ردیف اول پرونده به شهادت رساندن مدرس بودند. محاکمه متهمین ۵۰ روز به طول انجامید. سرانجام رکن‌الدین مختار به ۸ سال زندان با اعمال شاقه محکوم شد و بقیه متهمین هر یک از ۱۰ سال تا یک سال محکوم شدند. مطلب زیر ماحصل اعترافات متهمان است.

در یکی از روزهای آغازین ماه آذر ۱۳۱۶ سرپاس مختار رئیس کل شهربانی پاکت سر بسته و لاک و مهر شده‌ای را به پاسیار منصور وقار داد و گفت آن را در مشهد به یاور جهانسوزی بدهد، سرپاس مختار به وی گفت پاکت دستور انجام مأموریت قتل مدرس است. وی (منصور وقار) همچنین موظف شد به جهانسوزی بگوید یا به آن مأموریت برود و یا به تهران بازگردد.

وقار در مشهد دستور رئیس شهربانی را به اطلاع یاور جهانسوزی رساند. جهانسوزی پاکت را باز کرد دستور را خواند و آن را داخل بخاری انداخت و گفت باید به اتفاق حبیب خلیج به مأموریت جنوب خراسان برای بازرسی بروم. این دو در حقیقت برای قتل مدرس رهسپار کاشمر شدند. آنان عصر ششم آذر ۱۳۱۶ وارد کاشمر شدند. در چهارچوب همین مأموریت «اقتداری» رئیس شهربانی کاشمر نیز جداگانه مأموریت یافته بود که به «خواف» رفته، مدرس را با خود به کاشمر بیاورد. او این مأموریت را انجام داد و مدرس را به منزل خود در کاشمر آورد. اقتداری سپس در نزدیکی شهربانی خانه‌ای اجاره کرد و مدرس را در آن اسکان داد.

در مرحله بعد، اقتداری طی دستوری رمزی که به وسیله جهانسوزی دریافت کرده بود، موظف به کشتن مدرس شد. اما چون از این دستور استتکاف ورزید به مشهد احضار شد. وی از آنجا به شهربانی همدان اعزام شد در آنجا با سم به قتل رسید. شهربانی کاشمر نیز به محمود مستوفیان واگذار شد. وی ابتدا دو مأمور محافظ خانه مدرس به نامهای پاسبان ذوالفقاری و پاسبان ابراهیمی را ترخیص کرد. سپس همراه

با جهانسوزی و حبیب‌الله خلج، در شب عملیات مشروب فراوانی خورده و در حالت مستی وارد خانه مدرس شدند. مرحوم مدرس برای آنان چای ریخت و دقایقی بعد مستوفیان از مدرس پرسید اجازه می‌دهید مجدداً چای بریزم. پس از کسب موافقت مرحوم، در چای او در فرصتی سم ریخته و جلوی او گذاردند. اما وقتی دیدند که با خوردن چای، مسموم نشد، مستوفیان در نقشه‌ای برنامه‌ریزی و خلج برخاسته عمامه مرحوم مدرس را از سرش برداشته در دهانش کردند و دور گردنش پیچیدند. او را خفه کردند و در همان شب وی را دفن کردند. مستوفیان به مأموران محافظ منزل مدرس گفت آقا سکنه کرده است. وی آنان را تهدید کرد که اگر در مورد مرگ آقا دلیل دیگری غیر از سکنه را مطرح کنید، زیانتان را می‌برم. پاسبان ابراهیمی محافظ شهید مدرس هنگام محاکمه به بازپرسان دادگاه گفت: شب حادثه در ساعات غروب از شهربانی کاشمر مرا احضار کردند، فوراً رهسپار شهربانی شدم تقریباً سه ساعت مرا معطل کردند و سؤال‌های بی‌موردی راجع به سابقه کار، محل خدمت، محل زادگاه، آدرس منزل و از این گونه پرسشها را از من پرسیدند سپس اجازه مرخصی دادند. وقتی به درب منزل آقا رسیدم دیدم درب منزل باز است و رئیس شهربانی کنار درب ایستاده. او مرا که دید گفت به اتاق آقا نروید. من به انتظار ماندم تا اینکه رئیس شهربانی رفت و موسی‌خان شجاعی سرپاسبان آمد. او از من پرسید آقا کجاست؟ گفتم در اتاق خودش است. به اتفاق او وارد اتاق آقا شدیم دیدیم خواب است هر چه او را صدا زدیم جواب نداد. عیایش روی صورتش بود و شال و عمامه‌اش هم باز کنار سرش افتاده بود. فهمیدم مرده است. من با شجاعی از اتاق آقا خارج شدیم. ۲۰ دقیقه بعد رئیس شهربانی بازگشت و به شجاعی گفت آقا سکنه کرده است. مبدا غیر از سکنه دلیل دیگری برای فوت آقا مطرح کنید. سپس گفت برو تابوت بیاور...»

همچنین خانم عشرت همسر اقتداری رئیس شهربانی کاشمر در دادگاه چنین گفت: در آذر ۱۳۱۶ مرحوم اقتداری که رئیس شهربانی کاشمر بود، در مأموریتی به مشهد حرکت کرد. بنده هم با او همراه شدم. در مشهد، شوهرم را مأمور کردند که برود خواب مرحوم مدرس را به کاشمر بیاورد، بنده از آنجا رفتم به کاشمر و مرحوم اقتداری به خواب رفت. تقریباً ساعت ده، یازده بود که مرحوم اقتداری آمد و مرحوم مدرس هم با ایشان بود با یک نفر مأمور وارد شد به منزل. مرحوم مدرس در منزل ما بود. مرحوم اقتداری نزدیک شهربانی يك خانه اجاره کرد و مرحوم مدرس را بردند در آن خانه. دو روز بعد مرحوم اقتداری آمد منزل دیدم اوقاتش خیلی تلخ است و گرفته است گفتم چه خبر است؟ ابتدا چیزی نگفت چون خیلی اصرار کردم اظهار

کرد دستوراتی راجع به این سید بیچاره و از بین بردن او رسیده است که نمی‌دانم چه کنم. می‌گفت من این کار را بکنم جواب خدا را چه بدهم و اگر نکنم در دست این شیرهای درنده چه کنم که خودم را ممکن است از بین ببرند. من گفتم ممکن است استعفا بدهید. گفت همین خیال را دارم و استعفا داد. این استعفا در زمان سرهنگ وقار رئیس شهربانی خراسان بوده است، استعفای او قبول شد و دستور داد شهربانی را تحویل مستوفیان بدهید.

ایشان شهربانی را تحویل داد به مستوفیان ولی چون دستوری راجع به تحویل مدرس نرسیده بود از تحویل دادن او خودداری کرد و مستوفیان هم همیشه اصرار می‌کرد که مدرس را هم تحویل بگیرد. در این بین یاور جهانسوزی آمد به کاشمر به اتفاق حبیب‌الله خلیج پاسبان که مأمور مشهد بود. جهانسوزی آمد به منزل مرحوم اقتداری گفت که اقتداری چرا حرکت نمی‌کنی؟ مرحوم اقتداری گفت معطلی من راجع به این حبسی است که او را چه کنم. گفت او را هم باید تحویل محمودخان مستوفیان بدهید. ایشان هم مدرس را تحویل مستوفیان داد و فردای آن روز حرکت کردیم مشهد و همان روزی که جهانسوزی آمدو این صحبت‌ها را با اقتداری کرد گفت که من می‌روم. يك روز مأموریتی دارم انجام می‌دهم و بر می‌گردم شما نباید اینجا باشید بعد از دو روز گویا روز سوم بود، یکروز اقتداری به من گفت: دیدی خدا با ما بود که این کار را نکردیم. گفتم چه شده است؟ گفت: همان شب که ما حرکت کردیم جهانسوزی از مأموریت کاشمر بر می‌گردد و با حبیب‌الله خلیج و محمود مستوفیان مشروب زیادی می‌خورند و می‌روند با مدرس سماوری آتش می‌کنند و چای می‌خورند و دوا می‌سوزی در استکان مدرس می‌ریزند چون مدتی می‌گذرد و می‌بینند اثری نبخشیده جهانسوزی از اطاق بیرون می‌رود و مستوفیان هم عمام سید را که سرش بود برداشته می‌کند توی دهانش تا خفه می‌شود و همان شبانه هم دفن می‌کنند... دستوری که برای از بین بردن مدرس از تهران آمده بود تلگراف رمز بوده ... به امضای سرهنگ وقار... مرحوم اقتداری آن تلگراف را که رمز بود با کشف آن که در خارج کشف کرده بود به من نشان داد، نوشته بود باید به طوری که هیچ کس حتی قراول درب اطاق مدرس + هم نفهمد او را از بین ببرید.

در جواب باز پرس که سؤال کرده است «مدرس را که از خواب آوردند حالش چگونه بود» گفته است «سالم بود... مریض نبود.»

مرحوم اقتداری از مشهدبه شهربانی همدان منتقل شدند و پس از بیست روز از ورود به همدان مریض شد... او بر اثر دوا می‌مرد که داده بودند مرحوم شد. (۱)

ماجرای دفن شبانه و پنهانی سید حسن مدرس پس از ۷۵ سال، به روایت شاهد عینی

روزنامه قدس در گزارشی به اظهارات خواندنی شاهد عینی قتل و دفن شهید سید حسن مدرس پرداخت و نوشت:

پیدا کردن شاهد عینی برای اتفاقی که ۷۵ سال پیش افتاده کار آسانی نیست، اما گویا این بار بخت با ما یار بود و توانستیم با مردی صحبت کنیم که حالا تنها شاهد زنده اتفاق مهمی در تاریخ معاصر ایران است که در سال ۱۳۱۶ خورشیدی رخ داده است!

با هماهنگی کارکنان مجموعه فرهنگی آرامگاه شهید مدرس به دیدن عباس عظیمیان می‌رویم که در نوجوانی شاهد اتفاقی بوده که در تاریخ ماندگار شده است. پس از طی کردن چند خیابان در یکی از کوچه‌های محلات جدید کاشمر مقابل خانه‌ای توقف می‌کنیم. پس از فشردن زنگ و باز شدن در وارد حیاط می‌شویم. انتظارش را نداشتیم شاهد این رخداد تاریخی که سن و سالی دارد، خود به استقبالمان بیاید. او دعوتمان کرد تا در طبقه اول ساختمان با او گفت‌وگو کنیم اما ما در طبقه همکف با عباس عظیمیان همکلام شدیم.

مهمان جدید «کوچه نخل»

عباس عظیمیان می‌گوید: حدود ۱۵ سال سن داشتم و در کوچه نخل کاشمر قدیم زندگی می‌کردیم که بعدها به کوچه «تلفن‌خانه» معروف شد، مدتی بود که حضور آژان‌ها در محل زندگی‌مان مرا کنجکاو کرده بود؛ از بزرگترها می‌پرسیدم که چرا آژان‌ها مقابل خانه همسایه کشیک می‌دهند؛ خلاصه فهمیدم که روحانی سیدی در آن خانه زندانی است.

اوستا میرزای نجار و همسر روس تازه مسلماتش

وی می‌افزاید: آن موقع من شاگرد استاد میرزای نجار بودم. او مردی دیندار بود و با یک زن تازه مسلمان روس ازدواج کرده بود و همواره صحبت از راهی برای ارتباط برقرار کردن با سید بود. یک بار تصمیم گرفتند به بهانه بردن چای برای سید وارد خانه شویم، زن اوستا میرزا چای دم کرد و با یک قوری و کاسه داد به من تا

برای سید ببرم، چون آژان‌ها برای ورود بزرگترها سختگیری می‌کردند. اولین چایی عظیمیان ادامه می‌دهد: یکی از آژان‌ها کربلایی علی‌خان بود که مردی متدین بود و بعدها نیز چندین بار اجازه داد تا به دیدن آقای مدرّس بروم. آن روز اجازه داد تا چایی برای سید ببرم، داخل شدم و سینی را مقابل سید گذاشتم و به او تعارف کردم، اما با اصرار او اولین چایی را خودم خوردم. خلاصه رفت‌وآمدهای من به داخل خانه بیشتر شد و چند بار هم شیر داغ برای او بردم. وی می‌گوید: هم‌صحبتی با آقای مدرّس ممنوع بود و رضاخان کسانی را که با او رفت‌وآمد داشتند سر به نیست می‌کرد، اما برخی آژان‌هایی که آنجا بودند خیلی برای مردم در دسر درست نمی‌کردند.

کرسی برای «سید»

عظیمیان می‌افزاید: برای آنکه بیشتر و راحت‌تر به داخل خانه رفت‌وآمد کنم از رخنه دیوار میان خانه‌ای که آقای مدرّس در آن بود و حیاط منزل کربلایی اسماعیل مفتش به آنجا می‌رفتم. یک شب وقتی به آنجا رفتم، دیدم خانه بسیار سرد است و به آقای مدرّس گفتم من شاگرد نجاری هستم و اگر اجازه بدهید برایتان یک کرسی بسازم و بیاورم و پس از قبول ایشان کرسی را ساختم و برایشان بردم.

نامه محرمانه «سید» برای شیخ اولیایی

وقتی پس از مدتی اعتمادشان به من جلب شد، گفتند نامه‌ای به تو می‌دهم که باید به دست «شیخ اولیایی» برسانی (شیخ اولیایی از روحانیون معروف کاشمر در آن دوره بود) نامه‌ای نوشتند و برای آنکه به دست آژان‌ها نیفتد، آن را لای لبه کلاه مخفی کردند.

وی ادامه می‌دهد: به سراغ علی‌اکبر معین‌الزوار رفتم و با کمک او به حضور شیخ اولیایی رسیدیم و وقتی نامه را خواندند، گفتند: «مگر شیخ تبعیدی در کاشمر است؟» بعد به من گفتند فردا بیا و جواب را ببر. فردای آن روز رفتم و باز جواب را در لبه کلاه مخفی کردم و برای آقای مدرّس بردم.

سه نفر ناشناس!

عظیمیان می‌گوید: مدتی به این منوال گذشت و یکی از شب‌ها صدای جرس اسب‌ها از کوچه توجهم را جلب کرد. اسب‌ها مقابل خانه محل نگهداری آقای مدرس ایستادند و ۳ نفر وارد خانه شدند. سراغ همان رخنه دیوار رفته و از آنجا داخل خانه را نگاه می‌کردم؛ حضور چند آژان ناشناس برایم عجیب بود و نمی‌دانستم داخل خانه چه اتفاقی افتاده، فقط منتظر بودم تا آن‌ها بروند و من سراغ آقای مدرس بروم.

تاریکی هوا و میرزا کریم غسل

مدتی گذشت و هوا تاریک و تاریک‌تر شد؛ آن آژان‌ها نرفتند و حتی ساعتی بعد دیدم که میرزا کریم غسل را به آنجا آوردند، تابوتی هم آورده بودند! دیگر نمی‌توانستم صبر کنم؛ نوجوان بودم و شرایط سختی برایم پیش آمده بود. نمی‌دانستم باید چکار کنم.

شاهد دوم که بود؟

بناچار سراغ یکی از معتمدان محل به نام حاج‌علی کردستانی رفتم. جریان را برای او تعریف کردم و بی‌درنگ همراه من آمد و بعد از خارج شدن آژان‌ها از خانه که تابوتی را حمل می‌کردند یقین پیدا کردیم که آقای مدرس را کشته‌اند! دنبال آن‌ها راه افتادیم و با فاصله‌ای حدود ۱۰۰ متر در تاریکی شب به تعقیب پرداختیم. آن‌ها به قبرستان شهر نرفتند و از شهر خارج شدند!

آژان‌ها از کشتزارهای گندم عبور کردند و به محلی که به «حوض قزاق‌ها» معروف بود، رسیدند. در تاریکی شب مشغول کندن زمین شدند و پس از دفن پیکر آقای مدرس با پوشال گندم و خاشاک اطراف محل دفن را پوشاندند و رفتند.

علامت‌گذاری جای دفن

وی در ادامه این روایت می‌گوید: پس از دور شدن آژان‌ها با حاج‌علی کردستانی به آنجا رفتیم و کاملاً مطمئن شدیم که آنجا محل دفن پیکر آقای مدرس است. برای آنکه دوباره بتوانیم آنجا را پیدا کنیم با چند تکه سفال کوزه شکسته علامت گذاشتیم و از محل دور شدیم.

افسوس شیخ اولیایی

وقتی خبر این جنایت را به شیخ اولیایی دادیم، حسرت خورد و گفت در حال تدارک فرار آقای شهید بودیم و بخاطر ماه مبارک آن را به تأخیر انداختیم؛ افسوس که نتوانستیم او را نجات بدهیم.

سه روز در مخفیگاه

با انتشار خبر قتل آقای مدرس وضعیت شهر بدتر شد و من از ترس اینکه مبادا به دام مأموران دولت بیفتم، سه روز در خانه شیخ اولیایی مخفی بودم و پس از آرام شدن اوضاع توانستم به خانه برگردم.

اعتراف آژان بازنشسته

عظیمیان که کمی هم از عوارض پیری در یادآوری جزئیات آن روزها رنج می‌برد، می‌گوید: چند بار ما را به بهانه شرکت در عزاداری به نظمیۀ بردند؛ حتی یکی از آژان‌ها سال‌ها بعد و پس از بازنشستگی‌اش به من گفت: چند بار می‌خواستیم تو را بکشیم، اما نشد.

نان و ماست نذری «آقای شهید»

عظیمیان در پایان یادآوری می‌کند: هر چند دولت نمی‌خواست قبر مدرس مشخص باشد، اما چندان طولی نکشید که مردم قبر آقای شهید را به محلی برای نذر و نیاز تبدیل کردند و از همان زمان تاکنون نان و ماست نذری مزار آقای شهید حاجات خیلی‌ها را برآورده است. (۲)

توضیحات و مأخذ

- ۱ - مدرس، قهرمان آزادی، حسین مکی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۲
- ۲ - سایت کلمه به نقل از - روزنامه قدس

فصل چهاردهم

تخته قابو کردن ایلات و عشایر توسط رضا خان

محمدقلی مجد در کتاب «رضاشاه و بریتانیا» بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا در رابطه با سیاست رضا شاه در قبال عشایر آورده است: غالباً ادعای شونده بزرگترین موفقیت رضا خان تشکیل یک ارتش «ملی» و متحد ساختن ایران با استفاده از آن بود. هارت در گزارشی که در سال ۱۹۳۰ ارسال کرده است، نظرات رایج در باره دستاوردهای ارتش را اینگونه توصیف می کند:

از نظر بسیاری از ناظران ذیصلاح اصلی ترین موفقیت رژیم کنونی تشکیل یک ارتش نسبتاً سازمان یافته و منظم به استعداد ۴۰ هزار نیرو، استفاده مؤثر از آن در برقراری نظم و فرونشاندن هرج و مرج داخلی بوده است. بدون چنین ارتشی، عشایر ایران هرگز مطیع [دولت مرکزی] نمی شدند. مطیع ساختن عشایر - مقدمه ای ضروری جهت اجرای سیاست کنونی دولت بود؛ یعنی ساختن مدرسه برای عشایر که تقریباً صد در صدشان بی سواد بودند. و اسکان برخی از آنها در زمین های زراعی موجود در قسمت های مسکونی فلات ایران. شاید راست باشد که رضا شاه این ارتش را به وجود آورد. ولی مسلماً با حمایت همین ارتش بود که به پادشاهی رسید و یا سیاست های تیمور تاش، وزیر دربار توانایش، است که از ارتش در حکم تنها وسیله کنترل کشور، و برداشتن اولین گام های مدرن سازی، استفاده است. گاه انتقاد می کنند که بخش اعظمی از بودجه مملکت - بیشتر از نیمی از آن را - به ارتش اختصاص می دهد.^۱

هارت در توصیف دلایلی که انگلیسی ها برای توجیه سیاست هایشان در ایران و حمایت از رضا شاه می آوردند. از قول نی. ویلکینسون (E. Wilkinson)، «بانکدار برجسته خارجی» در تهران و رئیس بانک شاهنشاهی ایران که متعلق به بریتانیا بود، می نویسد: «ارتش خرج مالیات های کشور را به طور منظم جمع کنند. که البته اندک و ناچیز است - اما افزایش درآمدهای مالیاتی خیلی بیشتر از هزینه های نگهداری ارتش است!»

از سخنرانی دکتر سموئیل ام. جردن (Samuel M. Jordan) [رئیس کالج امریکایی تهران] در مراسم فارغ التحصیلی دانشجویان در سال ۱۹۳۲ که هارت آن را گزارش

کرده است می توان شناخت بیشتری از نظرات برخی معاصران رضا شاه در باره سیاست های او در قبال عشایرو متحد ساختن کشور پیدا کرد: «سی سال پیش که به ایران آمدم، نظام ارباب و رعیتی در اوج خود بود. هر ایل و طایفه ای برای خودش رئیسی داشت که از دولت مرکزی حساب نمی برد. حالا وارد عصری جدید شده ایم. تحت رهبری توانای اعلیحضرت پهلوی، شاهنشاه ایران (کف زدن حصار) هم اینک کشور دارای یک دولت مرکزی قدرتمند و موفق است. هم اینک ایران ملتی متحد، دولتی واحد، کشوری واحد، و حاکمی واحد دارد. در نتیجه این اتحاد سیاسی، که با فداکاری شاهنشاه به دست آمده، اختلافات قدیمی از میان رفته است.» ۲

هارت اشاره می کند که همه ناظران خارجی با جردن موافق نبودند. برای مثال، او نظرات پروفیسور ارنست هرتسفلد (Ernst Hertzfeld) را، که ایران شناسی برجسته بود، ذکر می کند. «عواقبی» که هرتسفلد به آنها اشاره دارد تا سال ۱۹۷۹ به خوبی آشکار نشد: «این نظام دارد مراجع قدرت مستقر و دیر پای کشور را نابود می کند، بدون آنکه هیچ چیز دیگری جایگزین آنها سازد. همه جای ایران شاهد نابودی سازمان یافته ی سنت ها و احساسات مذهبی است، که نتیجه اش پدید آمدن شکافی است که عواقب آن یک روز آشکار خواهد شد. زیرا، متأسفانه، هر عملی ناگزیر عواقبی دارد.»

کوچ و اسکان اجباری عشایر لر و عرب

سیاست رضا شاه در ارتباط با عشایر و متحد ساختن ایران، با وحشیگری و غارت اموال یک چهارم از جمعیت کشور همراه بود. ارتش رضا خان در سال های ۱۹۲۳-۱۹۲۴ بر عشایر آذربایجان چیره شد، زمین هایشان را مصادره، و مال و اموالشان را غارت کرد. البته سیاست رضاشاه در قبال عشایر فقط به انقیاد آنها و غارت اموالشان ختم نمی شد. دیوید ویلیامسن (David Williamson)، کار دار سفارت آمریکا، در سال ۱۹۲۹، اطلاعاتی درباره کوچ اجباری عشایر از لرستان و سایر مناطق ایران به دست داده است: «دقیقاً معلوم نیست چند نفر مجبور به کوچ شده اند. در مطبوعات آمده است که ۱۱۰ خانوار، یا تقریباً ۶۰۰ نفر، را به روستاهای قزوین کوچ داده اند. ولی از اخبار منابع دیگر چنین برمی آید که تعداد رانده شدگان به مراتب بیشتر از چیزی است که گزارش کرده اند... می گویند که وضعیت رانده شدگان اسفناک است.» ۳ هارت در گزارش مورخ ۱۹۳۱ فوریه خود از هزاران مرد و زن و پیر و جوان و کودکی می گوید که محبوسان کرده بودند صدها مایل راه را از لرستان و خوزستان تا نقاط

دور افتاده خراسان با پای پیاده طی کنند، که یاد آور کوچ های اجباری دوران استالین در اتحاد شوروی بود.

شب اول فوریه ۱۹۳۱، وقتی تقی زاده، وزیرمالیه، لایحه ای «دو فوریتی» جهت تخصیص ۵۰ هزار تومان دیگر برای عمران لرستان ارائه داد، بخشی از زوایای تاریک کوچ اجباری لرها در مجلس روشن شد. او توضیح داد که بودجه مزبورنه فقط صرف عمران این استان خواهد شد، بلکه برای کمک به هزاران تن از افراد عشایر، البته آماردقیق آنها در دست نیست، که به مناطق دور افتاده، عمدتاً به استان خراسان، انتقال یافته اند نیزمورد استفاده قرارخواهد گرفت. تسلیم لایحه مزبوربه مجلس اطلاعاتی در باره کوچ اجباری لرها که مدتها در هاله ای از ابهام بود، به دست داد. [در بخش توضحات صورت جلسه مجلس را در این باره بعنوان «سند» می آورم] روزنامه اطلاعات تهران از قول یاسائی، وکیل مجلس، در این ارتباط نوشت، «لرها بی را که جابجا شده اند سربار رعیت ها کرده اند.» او افزود، «طبق گزارش ها، شکایات متعددی درباره کوچ اجباری لرها، پرداخت نشدن جیره شان، هزینه حمل و نقل و هزینه های جنبی دیگر به دست مقامات رسیده است. خوب است آقای وزیرتوضیح بدهند که مسئول این وضع و هزینه های آن کیست. مایلم بدانم کدام وزراتخانه به این شکایات رسیدگی می کند، و مرجع نیصلاح برای رسیدن به داد این مردم کیست؟ لطفاً بفرمائید مبالغی که قبلاً مجلس به این کار اختصاص داده، چگونه خرج شده است. می گویند این اعتبارات مصوبه آن طورکه باید هزینه نمی شود.» روزنامه اطلاعات همچنین از قول یاسائی می افزاید، «مثلاً شتر دارها به تمام مقامات شکایت کرده اند و به آنها جواب تا حال داده نشده. می خواست توضیح بدهند که سروکار این شتردارها با که است. با وزارت جنگ است یا وزارت مالیه؟» تقی زاده درپاسخ به سئوالات یاسائی گفت: «مخارج تحت نظر مأمورین لشکری و کشوری می شود. یک عده از الواربه خراسان وعده ای به زرنند و ساوه و خوار کوچانده شده بودند که تا چندی پیش هنوزجابجا نشده بودند که حالا شده اند و اشخاص برای تهیه راپورت صورت مخارج اعزام شده که همیشه صورت ریز مخارج را می فرستند. دربدوامریک جیره تعیین شده بود که آن هم از مالکین گرفته شود و بعد قرار شد که خود دولت آن مخارج را بکند اراضی تهیه شده و بذرو تخم و گاو درخراسان داده شده و وسایل راحتی آنها فراهم گردیده است و برای اعراب و الوارکه به زرنند و ساوه و خوار کوچانده شده اند، طبیب فرستاده شده و شیرخورشید سرخ هم کمک زیادی کرد به آنها لباس و پوستین داد و بعد هم اعیانی برای آنها

خریداری گردید و جابجا شدند و خیلی مراقبت برای رفع مرض آنها اعزام داشته است ولی در لرستان کار خیلی مشکل تر از امور اینهاست برای آنکه باید آنها تخت قابو شوند و هیچ مأنوس به خانه داری نیستند و دولت سعی دارد که آنها را آشنا به زندگی بکند البته هم خواهند شد و شکایت شتردارها به بنده نرسیده. بدیهی است که رفع شکایت آنها می شود و مأمورین محلی هم مراقبت برای رفع شکایت آنها خواهد نمود.»

محیط لاریجانی، نماینده خوارو و رامین، ابراز داشت انتقال لرها به این مناطق موجب سلب آسایش و آرامش ساکنین بومی شده است. لاریجانی گفت، «خوب است این قضیه منظور نظر بوده و رفع زحمت اهالی شود.» که داور، وزیر عدلیه، بلافاصله در پاسخ گفت: «برای حفظ انتظامات مملکتی و رفاه اهالی لازم است که این قبیل کارها بشود و البته و رامینی ها هم باید تحمل بکنند.»

لایحه در صحن علنی مجلس به رأی گذاشته شد با رأی ۸۵ نفر از کل ۹۸ نماینده حاضر در مجلس به تصویب رسید. هیچ یک از نمایندگان به لایحه مزبور رأی مخالف نداد. گزارش فوق به شیوه معمول هارت خاتمه می یابد:

از چند ماه پیش که جابجایی لرها شروع شد، هیچ اطلاعاتی در باره این موضوع از منابع دولتی در دست نبوده است. بر آورد تعداد افراد عشایر نیز بر اساس گفته مسافران صورت گرفته که گروههای عظیمی از آنها را دیده اند که پای پیاده در جاده ی مشهد پراکنده اند. برخی ها تعداد آنها را تا ۱۵۰۰۰ نفر، و برخی دیگر حتی بیشتر بر آورد کرده اند. البته هنوز کسی دقیقاً نمی داند که منظور از عمران استان لرستان چیست؟ ولی گمان میرود که اکثر زمین هایی را که قبلاً در دست عشایر لر بوده به رعایای ایرانی غیر کوچ نشینی خواهند داد که تجربه روستا نشینی و کشاورزی دارند. همچنین شنیده ام که دولت در انتقال این عشایر بین آنهایی که تمایل بیشتری به راهزنی داشته و آنهایی که بیشتر مایل به یکجا نشینی بوده اند، تفاوت قائل شده است. البته نمی دانم دولت ایران چطور توانسته این کار را بکند، زیرا با توجه به سطح فکر کنونی لرها، هیچ لری نمی تواند آینده ای بدون راهزنی برای خودش متصور باشد. ۴

کوچ و اسکان اجباری اکراد

هارت در گزارش بعدی خود ترجمه‌ی قسمتی از یک روزنامه را می‌آورد که هنوز هم خواندنش پشت آدم را از سیاست‌های بی‌رحمانه‌ی رضا خان در قبال عشایرمی‌لرزاند.

خبرنگار ویژه حکایت جابجایی طایفه کردان جلالی به شمال شرقی آذربایجان و تلاش فاجعه‌آمیز و نافرجام آنها را برای رهایی از وضعیت اسف‌بارشان شرح می‌دهد: سال گذشته ژنرال ظفرالدوله [حسن مقدم]، فرمانده سابق لشکر آذربایجان بخشی از طایف سرشناس کردان جلاپیر را که به شجاعت معروفند خلع سلاح کرد، و آنها را در منطقه اهر ساکن ساخت. به دلایلی که هنوز روشن نیست و هیچ توضیحی در مورد آن وجود ندارد، تعدادی از خانوارهای این طایفه (در حدود ۲۰۰ نفر) با گاو و گوسفندان خود از آنجا فرار کردند و تا نیمه شب از کوه‌های ایواو غلی در ۲۸ کیلو متری خوی گذشتند. در آنجا به سه گروه تقسیم شدند. یک گروه به طرف مارخانه رفت، یکی به طرف چله‌خانه در حدود شش کیلو متری خوی، و یکی هم به طرف روستاهای آل قویروق و روند روانه شد. فرمانده نظامی خوی، سروان حسین خان مقدم، با شنیدن این خبر، بی‌درنگ با ۲۰۰ سرباز به سوی مارخانه شتافت، که در محدوده ماکو قرار داشت، و واحدهایی را هم به چله‌خانه و ایواو غلی فرستاد. پیش از رسیدن قوای دولتی، ساکنین مارخانه راه را بر فراریان بسته بودند و جنگ سخنی بین آنها درگرفته بود. پس از رسیدن قوای دولتی، درگیری شدت یافت، و از کردها چندین کشته و مجروح بجای ماند، و از جمله ۳۰ زن و بچه به اسارت درآمدند، و بقیه موفق به فرار شدند. در همین حین، یک سرجوخه و یک سرباز که برای انجام مأموریت کاملاً متفاوتی به روستای حیدرآباد رفته بودند در راه با آن‌ها مرد و یک زن کرد مواجه شدند که ناغافل به آنها حمله کردند. سرجوخه پشت یک تخته سنگ پناه گرفت و به مدت دو ساعت با مهماجمان جنگید، و هفت نفر از مردان و آن زن کرد را به هلاکت رساند، و دو کرد دیگر با به فرار گذاشتند. گروه سوم که راه آل قویروق و روند را پیش گرفته بودند، به روستای روند حمله کردند و دام و احشام مردم را به غارت بردند. ساکنان روستای روند از روستای همسایه کمک خواستند. در میان کسانی که از روستای مجاور به کمک آمده بودند جوان ۳۰ ساله‌ای به نام ابراهیم آقا طاهری بود گروهی از روستاییان را برای تعقیب راهزنان رهبری کرد. ولی وقتی

به آنها رسیدند، روستاییان که به رگبار گلوله عادت نداشتند، وحشت زده پراکنده شدند، و رهبر جوانشان را زیر آتش گلوله ها تنها گذاشتند. اوجانانه با کردها جنگید، و چهار نفر از آنها را به هلاکت رساند، ولی نهایتاً ناجوانمردانه از پشت سر مورد اصابت گلوله قرار گرفت. در همین حین، نیروهای کمکی ارتش سر رسیدند. چند نفر از فراریان کشته و چند نفر دیگر اسیر شدند...

زنان و کودکان اسیر را با اسکورت نظامی به همانجایی برگرداندند که برای اقامت دائم انتقال یافته بودند. مردانشان را نیز به دست دادگاههای نظامی خواهند سپرد. شجاعت نیروهای نظامی در خور تحسین و تقدیر است. ۵ هارت با ابراز نظر ذیل به گزارشش خاتمه می دهد:

این حکایت، که مسلماً قسمت هایی از آن اغراق آمیز و نادرست است، و همچنین اشارات دیگری که در مطبوعات ایران به سیاست دولت برای اسکان عشایر شده است، من را بر آن داشت که طی نامه ای رسمی به وزارت خارجه ی ایران در باره تلاش هایی که برای اجرای این سیاست صورت گرفته، سؤال کنم. در پاسخ به من گفته اند که آمار و ارقام دقیق آن را از وزارت داخله می پرسند و در موقع مقتضی به سفارت اطلاع می دهند. منبع دیگری برای کسب این آمار و ارقام نمی شناسم. این آمار و ارقام مسلماً در تخمین موفقیت آنچه که غالباً «سیاست شاه در قبال عشایر» نام گرفته است، بسیار جالب توجه و مفید خواهد بود. در پاسخ به نامه هارت، محمد شایسته، مدیر اداره اروپا و آمریکای وزارت خارجه، نامه ای ارسال کرد که هیچ آمار و ارقامی در باره جابجایی عشایر و خانواده هایشان در آن نیامده بود. ۶ (۱)

سیف پور فاطمی «مبارزه رژیم با سران عشایر» اینگونه شرح داده است: یکی از مشکلات رضا شاه و اطرافیانش این بود که با کمال تأسف نتوانسته موقعیت جغرافیایی و تاریخ ایران را در نظر گرفته و از روی آن نقشه و برنامه ی صحیح پیاده بکنند.

تشکیلات جغرافیایی و تاریخی ایران در طول قرنهای متمادی عبارت از این بوده است که چندین ملت و گروه از رود سیحون و جیحون تا مدیترانه یک کشور دارای یک آرمان تحت لوای عدالت و مدارا و مروّت بوجود آورده و عادات و مذاهب و معتقدات هر قوم و گروه را محترم بشمارند و این رویه تا آمدن اسکندر به ایران و بعدها در زمان ساسانیان معمول و متداول بود. غوغا و هجوم عربها خواست این

قاعده را برهم زد و ایران را مانند کشورهای مصر و شمال آفریقا و شام و فلسطین تبدیل به جامعه عربی بسازد، ولی تمدن و فرهنگ و آداب ایرانی که بر عربها غلبه داشت تا اندازه ای عرب را در ایران ادغام کرد و ایرانیان زبان مخصوص و مذهب متفاوت بوجود آورده و کلیه آداب و سنن خود را حفظ کرد و رادمدانی مانند رودکی و دقیقی و فردوسی و سعدی و حافظ با آثار خود فرهنگ را زنده کرده و زبان و تاریخ ایران را احیا کردند و باز مردم و گروههای مختلف از ساحل سیحون و جیحون و از قلب هندوستان تا دجله و فرات بسنن ملی خود افتخار می کردند و سلاطین ترک نژاد نسب خود را به کیقباد و کیخسرو رسانیده و خلفای عرب در زیر شمشیر و لوی ابومسلم و حسین ابن طاهر ذوالیمینین و آل بویه و حسن اداره برامکه حکومت می کردند. سلطان محمود افتخار داشت که فردوسی داستان سلم و تور و فریدون و رستم و ایرج و افراسیاب و ضحاک را بسراید...

این آرمان ایرانی بودن و فرهنگی که زائیده برادری و برابری بشر و انسانیت و آدم دوستی و وطنخواهی بود و عید نوروز و عید مهرگان و شاهنامه و افکار عرفانی مولوی و سعدی و حافظ و صدها شاعر و گوینده ایرانی پشتیبان آن بود ایران را یکپارچه نگهداشته و کمک کرد که در برابر سیل سه هجوم مختلف مغولها مقاومت کرده و وزرای فاضل و دانشمندان ایرانی توانستند مغولانی نظیر شاهرخ و هلاکو و تیمور و الغ بیک را رام و تا اندازه ای به تمدن و شهرنشینی و حکومت آشنا سازند.

این آرمان و عقیده و فرهنگ ایرانی و مذهب شیعه باعث شد که سلاطین صفویه در مقابل تهاجم پایداری کرده و دشمنان ایران، سلاطین آل عثمان به زبان فارسی افتخار کرده و آن را در کشور خود برقرار سازند و حتی سلاطین مغول هندوستان زبان فارسی را زبان رسمی کشور قرار داده با استفاده از نبوغ ایرانی آثار جاودانی چون تاج محل در کشور خود بوجود بیاورند..

بنابراین فکراینکه در ایران (که یک قسمت مهم مردمش صحرا نشین ولی دارای بهترین احساسات ایران دوستی و وطن پرستی هستند ولی گروهی فارسی را با لهجه ترکی آذری صحبت می کنند و ترکمن ها طرز زندگانشان با تهرانی ها فرق دارد یا کردها مانند مردم اصفهان و شیراز زندگانی نمی کنند) باید یک سیستم زندگانی تحت امر حکومت مرکزی تهران بوجود آورد و هیچ توجه به خاصیت اقلیمی و جغرافیائی و زندگانی مردم نکرد فکر غلطی بود.

اتحاد کشور با دستورات یکنواخت و زندگانی یک جور بوجود نمی آید. اتحاد کشور اول در پرتو آرمان و امید و آرزوهائی که بر روی آزادی و مساوات در مقابل

قانون و احترام حقوق و حدود افراد و جوامع و آزادی عقیده و احترام به مذهب و سنن گروه‌های مختلف ایجاد می‌گردد. سپس درپرتو معارف و کمک به زراعت و تجارت و ایجاد مؤسساتی که یار شاطرنه بار خاطر مردم باشند تقویت می‌شود. صحرا نشین که دو هزار سال گوسپندان خود را در تابستان در دامنه کوه‌های بلند و در زمستان در زمینهای نزدیک خلیج فارس چرانده و تمام عمر در زیر آسمان شفاف و ستاره درخشان و ماه تابان خوابیده و از تماشای آن آثار طبیعی لذت روحی و جسمی برده اند با امر تهران، ده یا شهر نشین نخواهد شد. کلاه و لباس او را هم نمی‌توان عوض کرد زیرا اوبه آزادی و استقلال فردی خود بیشتر از هر چیزی اهمیت می‌دهد و حاضر نیست که خود و خانواده اش را اسیر مأمور نظامی و امنیه و مالیه کرده و در یک محوطه پنجاه متری در زیر سقف عمارتهای بی اساس تابستان و زمستان خود را بگذراند و حشم و رمه خود را برباد داده و سپس در شهرها به گدائی یا عملگی زندگانی بگذاراند.

رژیم پهلوی با تصمیمی بی مطالعه و جاهلانه به اسکان ایلات یکی از بزرگترین خطاها را مرتکب شده و پس از خرج میلیونها تومان و از میان بردن هزاران سر بازو تفنگداران ایل امروز پس از شصت سال در زندگانی ایلات هیچ فرقی دیده نمی‌شود، جز آنکه قسمتی از حشم آنها از میان رفته و کشور امروز مجبور است گوشت و پنیر و کره و شیر خشک از کشورهای دیگر وارد بکند. در صورتیکه پنجاه سال پیش نه فقط مصرف کشور تأمین می‌شد بلکه مقدار زیادی بنواحی خلیج فارس و عربستان و عراق و روسیه صادر می‌شد.

تقریباً یک سوم جمعیت ایران در آن موقع صحرا نشین و این افراد همیشه بهترین حافظ و مدافع کشور در مقابل بیگانگان بودند. در قسمت کمک به اقتصاد کشور سالیانه میلیونها تومان از فروش حشم و گوشت و ماست و پنیر و کره و روغن و پشم و قالی و گلیم و جاجیم عاید می‌شد.

جغرافیای ایلاتی در ایران شامل کلیه کشور میشود: از شمال تا جنوب از شرق تا مغرب. آذربایجان کردستان، کرمانشاهان، مازندران، خراسان، لرستان، بختیاری، فارس، بلوچستان و کرمان در فلاتهای مرتفع، در کوهستانها، دره ها، در حاشیه کویر، در کنار بحر خزر و خلیج فارس همه جا با افراد مختلف ایران روبرو می‌شویم. از زمان سیروس تا به امروز تاریخ ایران با زندگانی ایلات سروکار داشته است. بویراحمدها در ۳۳۱ قبل از میلاد مسیح در تنگه مرادی جلو قشون اسکندر را گرفتند.

در سال ۱۳۱۰ هـ.م سرلشگر حبیب‌الله خان شیپانی در همان تنگه گرفتار سواران بویرا احمدی شده و اگر کمک صولت الدوله و ناصر خان نرسیده بود کلیه پنج هزار نفر سربازان در آن تنگه نابود می شدند.

بیشتر از سلاطین ایران از ایلات بودند و در تمام جنگها از زمان سیروس تا قیام مشروطیت و امروز در جنگ علیه عراق پیشمرگان کرد و عرب و لراز خود دلاوریها نشان داده و بسیاری از آنها جانشان را فدای کشور کردند.

پس از انقلاب مشروطیت و فتح تهران بدست بختیاریها، عده ای از جوانان ایلات مخصوصاً بختیاریها و کردها و قشقایی ها و بلوچها به نمایندگی مجلس انتخاب شده و صمصام السلطنه رئیس ایل بختیاری چند مرتبه نخست وزیر شد و افرادی مانند سردار محتشم و امیر محتشم و سردار ظفر بختیاری به حکومت اصفهان و یزد و کرمان منصوب و رؤسای کردها مانند آصف و سالار سعید و زنگنه به نمایندگی مجلس رسیدند و عده زیادی از جوانان ایلات مختلف در تهران و مختار بودند. منتها همیشه در موقع جنگ عده ای تفنگدار برای کمک بدولت اعزام می داشتند و سالیانه یکی از خانها که از طرف دولت برای حکومت ایل معین می شد، مالیات ایل را جمع کرده و تحویل مأمورین مالیه می داد.

۱ - خان و کلانتران - این دسته گذشته از حشم و اغنام دارای دهات و زمین و مستغلات در منطقه ایل و در شهرهای نزدیک مانند تبریز و اصفهان و سنندج و کرمانشاه و شیراز و مشهد و بروجرد و خرم آباد و اهواز بودند. اغلب خان ها و خاندانگان در تهران و شهرها ساکن و در کارهای دولتی و اجتماعی و تجارتي شرکت داشتند. تا دوره هشتم مجلس عده ای از ترکمن و کردستان و لرستان و بختیاری و قشقایی در مجلس به نمایندگی ایل با شهرهای نزدیک به بیلاق و قشلاق انجام وظیفه می کردند. بعد از دوره هشتم رضا شاه اجازه نمی داد که کسی از میان ایلات انتخاب شود. ولی پس از سوم شهریور ورق برگشت و در دوره چهاردهم امیر جنگ و احمد قلی صمصام از بختیاری، صدر قاضی و آصف و سنندجی از کردستان محمد حسین خان قشقایی از فیروزآباد و ذوالفقاریها از زنجان، محمد آخوند از ترکمن صحرا، ریگی از بلوچستان، ظفر السلطان از بروجرد و لرستان به مجلس راه یافتند. این افراد عموماً تحصیل کرده و وطن پرست و خدمتگزار و مورد احترام همه بودند. علاوه بر مجلس، پس از سوم شهریور مرتضی قلی خان به حکومت بختیاری، جهانشاه پسرش به حکومت کرمانشاه و کرمان، هرمز احمدی به حکومت بروجرد، امیر حسینخان پسر سردار ظفر به معاونت نخست وزیر و وزیر مشاور اشتغال داشتند و

بالاخره محمدرضا شاه درازدواج دوم ثریا اسفندیاری دختر یکی از خانهای بختیاری را به همسری انتخاب نمود و بعد او را طلاق داده و با فرح دیبا ازدواج کرد. ناصرخان قشقایی چندین سال سناتور و مشاور دکترومصداق و برادرانش خسرو خان و محمد حسین خان نماینده مجلس و عناصر فعال خدمتگزار کشور بودند و خسرو خان و دکتر عبدالله پسر ناصرخان جانشان را در راه مبارزه فدا کردند.

۲ - کدخدایان و ریش سفیدان ایل - این گروه بعد از خانها مسئول کارهای ایل و هر یک دارای مقداری حشم و کارشان دامپروری و قالی و گلیم و جاجیم بافی می باشد و سالیانه مالیاتی به خان می پردازند. بیشتر این گروه همراه ایلخانی ایل و در کارهای مشاور و مجری اوامر هستند.

۳ - افراد ایل - این گروه که شامل نود درصد ایل هستند مسئول دامپروری و امنیت و پاسبانی دستگاه خانها هستند در دهاتشان بکارزراعت و جمع آوری محصول مشغول می باشند یا در خدمت نظام کشور یا شرکت نفت یا سایر مؤسسات بکار مشغول هستند. قبل از دوره سلطنت رضا شاه عده ای از افراد شغلشان راهزنی یا غارت دهات بود. بعدها بیشتر وارد قشون در شهرها مشغول کسب و زراعت شدند. امروز هم پاسدار و سرحد دارهای محلی در خوزستان و لرستان و کردستان و فارس و اصفهان بیشتر افراد ایل هستند.

تا قبل از دوره رضا شاه خانهای بختیاری و کرد و قشقایی و سایر ایلات از طرف دولت به حکومت ایل و شهرها انتخاب می شدند. بختیاری های پس از استقرار مشروطیت تا سال ۱۹۲۲ هر سال در اصفهان در باغ امیر مجاهد بختیاری جرگه ای کرده و حکومت های اصفهان و بختیاری و یزد و ملایر و کرمان و اراک را بین خود تقسیم کرده و سپس از دولت می خواستند که احکام رسمی برای آنان صادر کند.

سایر ایلات لرها و قشقایی و کرد هم همیشه بوسیله رؤساء و خاندانهایشان اداره می شدند. از سال ۱۳۰۵ به بعد رضا شاه شروع کرد بتدریج بساط خانها را برچیند. ابتدا سرلشگر احمد آقا (سپهدار امیر احمدی) و سرتیپ شاه بختی خلع سلاح الوار را شروع کرده و پس از جنگهای متمادی و تسلیم سران الوار و تأمین آنها از طرف احمد آقا با وضع ننگینی کلیه سران و خانهای ایل در حالی که میهمان فرمانده لشکر بودند به قتل رسیدند و این عمل چندین سال جنگ و خونریزی را در لرستان ادامه داد. سپس به سروقت خزل در خوزستان رفت و بطوریکه در گفتار دیگری دیدیم بدستگیری انگلیسها خزل را هم از میان برده و خوزستان تحت حکومت دولت مرکزی قرار گرفت.

در کردستان هم پس از چندین سال دولت توانست نفوذ خان‌ها را از میان ببرد ولی هیچگاه قدرت حکومت مرکزی مانند سایر نقاط کشور متمرکز نشده است. در جنگ عراق لرها و کردها و عربهای خوزستان فداکاری و جانفشانی بی نظیر از خود نشان دادند.

خوانین بختیاری و قشقایی در خوزستان دارای تمول و درآمد زیاد بودند در منطقه‌ی نفوذ خود دستگاه مجلل و مفصلی برپا کرده و از حیث قدرت و جاه و جلال از سلاطین قاجاریه در تهران دست کمی نداشتند و گاهی این قدرت بقدری زیاد میشد که موجب ترس شاه وقت شده و با حيله و دسیسه رئیس مقتدر ایل را به قتل می‌رساند یا در تهران تحت نظر نگاه می‌داشتند. به امر ناصرالدین شاه، ظل السلطان حسینقلی خان رئیس ایل بختیاری و برادرش را در اصفهان به قتل رساندند و مرتضی قلیخان بختیاری نواده حسینقلی خان تا مرگ ناصرالدین شاه در تهران جزو ملتزمین و از آجودانهای شاه بود.

هنگام مشکلات حکومت مرکزی، همیشه ایلات با اعزام تفنگدار و مبارزه با دشمنان داخلی و خارجی حکومت مرکزی را یاری می‌دادند. ایلات ایران در جنگهای آغا محمد خان و فتحعلی شاه با روسها و در فتح هرات رل بزرگی بازی کردند.

بختیار یها عامل بزرگ خلع محمد علی شاه و دفاع کشور در مقابل سالارالدوله و شعاع السلطنه بودند. قشقایی‌ها هنگام جنگ بین الملل مدتها در مقابل قشون مهاجم انگلیس مقاومت کرده و نگذاشتند که فارس را اشغال بکنند. ایلخانی بختیاری در تابستان در چقاخور که یک مرتع بسیار وسیع که در یکصد میل اصفهان واقع بود خیمه و خرگاه خود را برپا کرده و بامور ایل و کارهای املاک خود رسیدگی می‌کردند. مکرر من در چقا خوربه ملاقات مرتضی قلیخان ایلخانی وقت رفته و از میهمان نوازی و محبتهای او بهره مند می‌شدم. خود خان در چادر بسیار بزرگی که در وسط صدها خیمه و خرگاه قرار داشت همه روزه جلوس می‌کرد. در اطراف چادر عده‌ای صندلی قرار گرفته و در وسط قالی‌های زیبایی بختیاری گسترده و خان در صدر مجلس و میهمانها در اطراف او می‌نشستند. پهلوی خان روی زمین یک نفر منشی با کاغذ و قلمدان نشسته و او امر خان را ثبت می‌کرد.

در اطراف چادر خان چادرهای خواب او و منزل قراولان و فرآشان و منشیها، مأمورین مالیه و غیره برپا بود. کمی دورتر سرپرده‌ی خانواده خان و میهمانان و آشپزخانه و چادر کلفت‌ها و آشپزها و سایر کارکنان اندرون دیده می‌شد.

بی بی ماه بیگم زن مرتضی قلیخان دارای آشپز خانه و فراشخانه و منشی و قراول جداگانه بود.

در دستگاه ایلخانی بختیاری سازمانهایی از قبیل قراولان مخصوص، منشی و پیشکار، تفنگدارباشی، مأمورین وصول مالیات، میرآخورها، اسلحه دارباشی، تحویلدار، محاسبین و مأمورین سرپازگیری وجود داشت.

کلیه این افراد از محل درآمد حکومتی خان بهره مند می شدند. ایلخانی از حشم و دهات، عبورگله و گوسفند هنگام بهار و پائیز مالیات و باج راه می گرفت. کلیه دعاوی حقوقی و جزائی و مجازات و تنبیه گناهکاران در محضر خان به نمایندگانش حل و فصل میشد و پس از صدور حکم معمولاً برنده دعوا صدی پنج "حق الحکومه" میپرداخت.

ایلخانی معمولاً مبلغ کمی از این مالیات را به تهران می فرستاد و مابقی آن خرج دستگاه عریض و طویل او می شد. در دوره رضا شاه، وزارت کشور حقوقی برای ایلخانی و ایل بیگی معین کرده بود. ولی کفاف کی دهد این باده ها به مستی ما. هر که در بختیاری حکومت داشت کمافی السلابق از محل جرائم، مداخل بهره کافی برمی گرفت.

خانهای بختیاری و قشقائی و کرد عموماً متمول و دارای دهات و مستغلات زیاد بودند. صمصام السلطنه و مرتضی قلیخان پسرش علاوه بر دهات چهار محال بختیاری و خوزستان و خمین و کمره، قسمت مهم خیابان اسلامبول و فردوسی را در تهران مالک بودند.

سردار اسعد و امیر مجاهد و سردار فاتح و بی بی مریم و سردار جنگ و سردار اشجع و سایر خانها دارای املاک و اموال زیاد در اصفهان و بختیاری بودند و علاوه بر خانهای بختیاری مالک سه درصد سهام شرکت نفت جنوب و از این رو عایدات خوبی سالانه بر می داشتند.

ایلات ایران علاوه بر عادات و رسوم قبیله کلیه سنن و آداب ملی ایران مانند نوروز و جشن مهرگان، چهارشنبه سوری و غیره را بهتر از شهریها برگزار می کردند. صفات میهمان نوازی، جوانمردی و حمایت از ضعیف که یادگاری از یاران قدیم بود در میان ایلات باکمال دقت و اشتیاق معمول و متداول بود. بسا اتفاق می افتاد که هنگام شب بر در چادر خانواده فقیری توقف می گردید با کمال مهربانی از شما پذیرائی کرده و هنگام جدائی اگر خواستید پولی به آنها بدهید آن را یکنوع توهین تلقی می کردند. در میان ایلات شاهنامه فردوسی مهمترین کتاب بود. کمتر چادر یا خانواده ای را بدون کتاب شاهنامه می بینید. هنگام شب یک نفر نقال در چادر عمومی برای مستمعینش با لحن

و صدای مخصوص اشعار شاهنامه را قرائت می کرد و دیگران با دقت گوش می دادند. در قهوه خانه ها و کلیه مجامع عمومی خواندن شاهنامه جزو وظایف نقالان و درویشان بود.

وقتی در چهار محال بختیاری یا قشقائی هر وقت از میزبان کتاب می خواستید کتاب شاهنامه اولین کتابی بود که به شما می دادند. هنگام جنگ و حمله تفنگداران بختیاری و قشقائی و بویر احمدی به آواز بلند اشعار حماسه شاهنامه را خوانده و رفقا را به حمله تشویق می کردند.

سیاست فشار رضا شاه و خانواده ۱۳۰۸

سیاستهای فشار و حکومتهای نظامی در برخی از شهرها و در میان بعضی از طوایف ایلات موجب شد که در سال ۱۳۰۸ یک مرتبه از قشقائی، بویر احمدی، ممسنی، بختیاری چهار لنگ و هفت لنگ و لرستان زمزمه‌ی مخالفت با رژیم رضا شاه شروع شود. تا مستوفی الممالک در رأس کار بود روی ارادت و اعتمادی که رؤسای ایل قشقائی و بختیاری به او داشتند همیشه راه مذاکره و مسالمت و سازش باز بود و ایلات هم بطرز کج دار و مریز با حکومت کنار می آمدند ولی پس از کناره گیری مستوفی که قدرت بدست تیمورتاش و نظامی‌ها افتاد، یک مرتبه رشته از کف مأمورین بیرون رفته و در سرتاسر جنوب و مغرب کشور آتش طغیان و شورش بلند شد. در جنوب قشقائی‌ها و بویر احمدی‌ها و ممسنی‌ها شروع به طغیان کرده و با عده‌ای نزدیک پنج هزار نفر شهر شیراز را محاصره کردند. با آنکه در آن موقع چهار نفر افسر ارشد شاه بختی، زاهدی، محمد حسین میرزای فیروز، ابوالحسن خان زند با عده‌ی زیادی سرباز در شیراز بودند کاملاً در محاصره قرار گرفته و راه آذوقه و خوراک مردم مسدود گردید و دولت در تهران به هیچوجه وسیله‌ای برای کمک به شیراز نداشت. این بود که رضا شاه، صولت الدوله و ناصر خان را که هر دو در زندان بودند از زندان بیرون آورده و از آنها تقاضای کمک کرد. پدر و پسر به فارس رفتند و شاه کلیه مأمورین صارم الدوله والی فارس و افسران ارشد را احضار کرد. صارم الدوله چندی در حبس شهربانی بود و بابت پرداخت مبلغ زیادی از قید آزاد شد. سرتیپ محمد حسین فیروز سرتیپ فضل الله خان زاهدی را محاکمه و فیروز را از قشون خارج و چون بیگناه بود پس از چندی از زندان آزاد شد. ولی زاهدی محکوم به حبس ابد شد.

بطوری که فیروز برای من نقل کرد:

چند شب پس از مراجعت از شیراز یک شب یدالله خان پیش خدمت رضا شاه به منزل او که جنب قصر سلطنتی بود آمده و اظهار می دارد اعلیحضرت احضار فرمودند فیروز فوراً لباس نظام برتن کرده و با عجله به قصر مرمری آید. شاه در وسط باغ کنار درخت چناری ایستاده و تا فیروزمی رسد با مهربانی از او می پرسید. در فارس چه خبر است، انگلیسها چه رلی در این ماجرا دارند؟ فیروز در جواب می گوید که بیشتر مشکلات در نتیجه حکومت نظامی در ممسنی و برداشتن صولت الدوله از ریاست ایل قشقایی است. بعلاوه مأمورین نظامی با عادات و سنن قبایل آشنا نیستند و بعضی از آنها هم متعددی هستند و متأسفانه لشکر فارس در اداره ایلات دخالتی نداشته و مأمورین مستقیماً از طرف وزارت جنگ کشور انتخاب می شوند. شاه در جواب می گوید بیعرضگی شما هاست.

سپس موضوع را عوض کرده و می گوید از عمو اوغلی چه خبر داری؟ فیروز ملتفت سؤال نمی شود می گوید: قربان سرتیپ ناصرالدوله مأمور کرمان شده و چاکر خبری از او ندارم. شاه حرفش را قطع کرده می گوید: مقصودم احمد میرزا است از او چه خبر؟ فیروز یکه خورده و اظهار می دارد: «قربان از زمانی که او از ایران رفت من هیچگونه خبروارتباطی با او نداشته و ندارم». شاه او را مرخص کرده و فردا او را توقیف و محاکمه می کند و هنگامی که از زندان بیرون آمد همیشه تحت نظر بود.

سرتیپ فضل الله خان زاهدی را از قشون اخراج و به حبس ابد محکوم کردند ولی بعدها مورد عفو واقع شد تا سوم شهریور در تهران نمایندگی اتومبیل "فورد" را داشت و بعد بطوریکه خواهیم دید رل مهمی در سیاست ایران بازی کرد. در لرستان، الوار، شهرهای بروجرد و خرم آباد را محاصره کرده و سرلشگر احمد آقا که بنام "قصاب لرستان" معروف شده بود باز مأمور قلع و قمع یاغیان شد. الوار او را هم محاصره کرده و بالاخره دولت شاه بختی را به کمک فرستاده و با انداختن اختلاف بین سران ایل و جلب عده ای از آنها مخصوصاً سردار رشید و تأمین و وعده وعید توانستند شهرهای بروجرد و خرم آباد را از محاصره نجات داده و سپس سرلشگر احمد آقا با سران ایل به قرآن سوگند خورد و آنان را تأمین کامل داد و سردار رشید و همراهانش را دستگیر بدون محاکمه اعدام کرد. (مخبر السلطنه هدایت در خاطرات و خطرات می نویسد: سپهبد احمدی قرآن را مهر کرده بود تأمین داده بود سران الوار نزد او آمده بودند، همه را بدار زدند.)

آدمکشی و خوریزی در لرستان بقدری شدید بود که رضا شاه " احمد قصاب " را احضار و دستور داد که بعد از لرستان هیچگونه مقام فرماندهی به او رجوع نشود. چندی بعد او را بدرجه سپهبدی ارتقاء و مأمور " پرورش اسب و دام داری کرد. سپهبد شاه بختی می گفت که احمد آقا تمام دارائی خوانین لرستان را مصادره کرد و رضا شاه به شاه بختی دستور می دهد که صورتی از مأخوذی و مصادره و غارت اموال خوانین تهیه کند. پس از آن که شاه بختی صورت را برای دفتر مخصوص می فرستد، احمدی مجبور می شود پول نقد و طلا ها و جواهرات مصادره از لرستان را تحویل شاه بدهد. با وصف این درسوم شهریور احمدی یکی از متمولین تهران بود و روزنامه ها تعداد مغازه و خانه و مستقالات او را از روی تعداد کنتور برق نزدیک به هزار دستگاه صورت دادند. (۲)

◀ علل اینکه رضاخان بعد از فاجعه لرستان به امیر احمدی " احمد قصاب " غضب می کند حسین مکی در کتاب خاطرات خود اینگونه آورده است :

دردوره پانزدهم دومرتبه سپهبد امیراحمدی به سمت وزیر جنگ در کابینه های عبدالحسین هژیر و ساعد مراغه ای به مجلس معرفی شده بود. هنگام طرح برنامه دولت هژیر نسبت به حکومت اختناق و دیکتاتوری، حابری زاده و من مطالب تندی گفته بودیم پس آنکه مخالف و موافق در چند جلسه صحبت کردند و دولت هژیر رأی اعتماد گرفت و جلسه خاتمه یافت درسرسرا با سپهبد امیراحمدی مواجه شدم و خواست که چند دقیقه با من به طور خصوصی مذاکره کند.

در کناری روی میبل نشستیم. وی گفت: « شما خیال می کنید من با حکومت دیکتاتوری موافقم و از دوران گذشته دل خوشی دارم؟! من یکی از هم قسم های رضاشاه در ایجاد کودتای ۱۲۹۹ بودم و در ادواری که فرمانده لشکر غرب و لرستان بودم با فداکاری شب و روز خود را صرف امنیت آن خطه کردم. راه خوزستان را از طریق خرم آباد گشوده و امن و عشایر یاغی را سرکوب کردم و همواره مورد تشویق رضاشاه بودم، تا آنکه برای پاره ای درخواستهای اداری تقاضا کردم اجازه دهند یکی دو روز به تهران بیایم و شرفیاب شوم. شاه تلگرافی اجازه داد. به محض ورود به تهران و زودن گرد راه عازم دربار و فوراً به حضور پذیرفته شدم. تقاضاهایی که درباره ی لرستان و ارتش داشتم بیان کردم. شاه با کمال مهربانی و عطوفت، هر چه می خواستم موافقت می کرد. پس از آن که تمام مسائل به نظر ایشان رسید. با اظهار رضایت کامل از خدمات من و وعده اعطای نشان مرا مرخص کرد. هنگامی که می خواستم

از اطاق دفتر شاه خارج شوم چون رفتار شاه را نسبت به خودم فوق‌العاده محبت‌آمیز دیدم عرض کردم قربان اجازه می‌فرمائید یکی دوروزی در تهران بمانم و به کارهای خانوادگی رسیدگی کنم؟

در بادی امر شاه گفت نه، وجود شما در لرستان ضروری‌تر است بعداً ممکن است مرخصی به شما داده شود. سپس تأملی کرد و لحظه‌ای ساکت ماند و بعد گفت: مانعی ندارد، دوروزی در تهران بمانید سپس به لرستان بروید.

روز بعد به ملاقات چند نفر از شخصیتها و امرای ارتش منجمله داور وزیر دارایی رفتم. روز دوم توقّف در تهران که از بازدید بعضی دوستان، نزدیک غروب به خانه مراجعت کردم که فردا صبح زود به صوب لرستان حرکت کنم اطلاع یافتم که از دربار چند بار تلفن کرده‌اند که در اولین فرصت شرفیاب شوم، امر فوری است.

بلا‌تأمل راهی دربار شدم و سؤال کردم اعلیحضرت همایونی با من امری داشتند؟ گفتند آری هم اکنون منتظر شماست. به اعلیحضرت خبر دادند و به حضور رفتم.

وقتی وارد دفتر شاه شدم قیافه‌ی شاه به قدری غضبناک و حالت چشمش طوری خشمگین بود که تا آن ساعت چنان خشم و غضبی ندیده بودم.

شاه از پشت میزش برخاست و هفت‌تیر خود را که روی میز گذارده بود برداشت و به طرف من آمد و بلا‌تأمل شروع کرد به فحاشی مادر ... زن فلان... و دسته هفت تیر را در دست گرفت و با لوله آن محکم به سینه من کوفت و می‌گفت همین جا تو را به درک می‌فرستم، حالا به فکر زمینه‌سازی برای خود افتاده‌ای! تو را همین حالا خواهم کشت.

من همچنان به حالت احترام دست بالا ایستاده و شهادت خود را گفتم. ناگهان به فکرم رسید که علت بی‌مهری رابپرسم، عرض کردم حال که باید تصدق شوم بدانم تقصیرم چیست و چه گناهی از فدوی سرزده است. شاه گفت تقصیرت چیست؟! به فکر زمینه‌سازی افتاده و این طرف آن طرف می‌روی! گفتم از این که تصدق شوم هیچ حرفی ندارم و خود را فدایی اعلیحضرت همایونی و اعلیحضرت را ولی و پدر و همه چیز خود می‌دانم و هر طور اراده فرموده عمل بفرمائید ولی فدوی کوچکترین تقصیری ندارم و درباره‌ی بازدیدهایی که کرده بودم شرحی بیان کردم. شاه خشمش فرونشست و هفت‌تیر را روی میزش گذاشت و گفت فردا هم دیگر لازم نیست به محل مأموریت خود بروید، در تهران بمانید تا تکلیفت را روشن کنم و مرا مرخص کرد.

در حالی که بر اثر ضربات لوله‌ی هفت‌تیر به شدت سینه‌ام درد می‌کرد به خانه آمدم. چند روزی مطلقاً از خانه خارج نشدم و همواره مترصد بودم که هم اکنون حکم

زندانی شدنم صادر خواهد شد. تا يك هفته در نگرانی بسر بردم تا آن که حکمی از ستاد ارتش بدستم رسید که از این تاریخ به سرپرستی ریاست اصلاح‌نژاد اسب ارتش منصوب می‌شوید. قبلاً این پست بدست سروانی اداره میشد به من داده شد و تا شهریور ۱۳۲۰ در این سمت باقی بودم.»

سپهبد امیراحمدی سپس خطاب به من ادامه داد:

«پس بدانید که اگر حکومت دیکتاتوری برای تمام مردم بد است برای امثال من بدتر است زیرا در چنین حکومتی می‌توان با گزارش يك نفر مغرض خانواده‌ای را نابود کرد من هیچ‌گاه موافق با دیکتاتوری نیستم و بیشتر از شما از دیکتاتوری وحشت دارم.»

برای مزید اطلاع خوانندگان باید یادآور شوم که وقتی در مجلس دوره‌ی پنجم مدرس و اقلیت نسبت به اعمال سردار سپه اعتراض کردند و وی به حالت قهر و اعتراض کنار گرفت، همین امیراحمدی که فرمانده لشکر غرب بود به مجلس تلگرافی مخابره و مجلس را تهدید کرد که اگر سردار سپه از کار کنار برود تهران را اشغال خواهم کرد!

سپهبد امیراحمدی در ۱۲۶۹ در تهران متولد شد، در قزاقخانه مراحل ترقی نظامی را طی کرد، در کودتای ۱۲۹۹ متحد رضاخان بود و پس از کودتا به فرماندهی لشکر غرب منصوب شد. در شهریور ۱۳۰۴ رئیس ژاندارمری شد، در ۱۳۰۸ به سپهبدی رسید. به دنبال خشم رضاشاه از تمامی مناصب نظامیش برکنار شد. علت واقعی بی‌مهری رضاشاه این بود که به وی خبر رسیده بود که امیراحمدی در مأموریت‌های جنگی لرستان خزائن بی‌شماری به دست آورده بود و برخلاف امیرلشکر عبدالله خان امیرطهماسبی که تمام دارائی و زر و زیور و نقدینه‌ی اقبال‌السلطنه ماکوئی را در طبق اخلاص قرار داده تقدیم سردار سپه نموده بود، او از تقدیم پیشکشی آن همه جواهرات و اثاثیه‌ی گران‌قیمت به رضاشاه خودداری نموده و آنرا برای خویش اندوخته بود. امیراحمدی تا زمان سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ در ارتش صاحب شغل نظامی نبود. به هیچ وجه او را در مسائل نظامی مداخله نمی‌دادند. در شهریور ۱۳۲۰ رضاشاه او را دعوت به همکاری کرد و از گذشته اظهار ندامت نمود. وی را فرماندار نظامی تهران نمود و در آنروزهای آشفته برقراری امنیت تهران را عهده‌دار گردید. در آذرماه همان سال در ترمیم کابینه‌ی نکاء‌الملک فروغی عهده‌دار وزارت کشور شد. در آن ایام به علت اشغال ایران از طرف قوای بیگانه کشور از لحاظ خوار و بار در مضیقه‌ی شدید قرار داشت. تلاش امیراحمدی برای بهبود وضع

نان شهر به جایی نرسید. با سقوط کابینه‌ی فروغی، امیراحمدی کنار رفت. در دیماه ۱۳۲۱ در ترمیم کابینه‌ی قوام‌السلطنه وزیر جنگ گردید و در ماجرای ۱۷ آذرماه همان سال که منجر به آتش زدن خانه‌ی قوام‌السلطنه و غارت کردن دکاکین و مغازه‌ها شد، به حکومت نظامی تهران و فرماندهی پادگان مرکز رسید و از ادامه‌ی اغتشاش و هرج و مرج جلوگیری نمود. پس از سقوط قوام‌السلطنه ریاست دولت به عهده‌ی سهیلی قرار گرفت. در تمام مدت نخست‌وزیری سهیلی وزیر جنگ بود. در کابینه‌های زودگذر ساعد و بیات، صدر، حکیمی سمتی نداشت، اما در ارتش بازرسی نواحی را داشت. در ۱۳۲۴ بر اثر پافشاری و استقامت شاه وارد کابینه‌ی قوام‌السلطنه شد و در چهار کابینه او عضویت داشت، ولی به علت ناسازگاری با خواسته‌های قوام‌السلطنه که تحریکات شاه عامل ناسازگاریش بود از کابینه اخراج شد و جای خود را به محمود جم داد.

در ۱۳۲۶ در کابینه‌ی حکیم‌الملک وزیرکشور و در کابینه‌ی عبدالحسین هژیر وزیر جنگ و در کابینه‌ی ساعد همچنان وزیر جنگ بود. در ۱۳۲۸ که مجلس سنا تأسیس یافت، بازنشسته شد و مقام سناتور انتصابی گرفت و تا زمان مرگ قریب ۱۶ سال این مقام تشریفاتی را عهده‌دار بود.

در طول حیات خود هشت بار وزیر جنگ، دو مرتبه وزیر کشور، پنج نوبت فرماندار نظامی تهران، دو بار فرمانده کل ژاندارمری و سال‌ها فرمانده لشکر لرستان و آذربایجان بوده است. بعد از شهریور ۱۳۲۰ و وزیدن نسیم آزادی و حلول دموکراسی نسبی، مورد انتقاد مطبوعات قرار گرفت؛ مخصوصاً روزنامه‌های چپ‌گرا حملات سختی به او نمودند و از قساوت‌ها و آدم‌کشی‌هایش در لرستان داستان‌ها به رشته تحریر درآوردند و از ثروت و املاک و مستغلات او در تهران افسانه‌ها ساختند. امیراحمدی در مقام دفاع برآمد. چه در مجلس و چه در مطبوعات به پاسخ‌گویی برآمد. امیراحمدی در ۱۳۴۴ در اثر ابتلاء به سرطان درگذشت. او یکی از متمولین درجه‌ی اول ایران بود و مستغلات زیادی در تهران داشت. در ورامین املاک مزروعی زیادی داشت. مردی بود کم سواد، متهور، جسور، بی‌رحم، قلدر، جدی، وظیفه‌شناس و حریص به جمع‌آوری مال و مکنّت. می‌گفتند تعداد مستغلات او در تهران از هزار افزون می‌باشد. غالب مستغلات اطراف چهارراه عزیزخان و حسن‌آبادکه منزلش در آن حوالی قرار داشت، متعلق به او بود. با مستأجرین خود به خشونت رفتار می‌کرد. شخصاً در مقام تعزیز و تنبیه آنها برمی آمد و برای ازدیاد مال الاجاره متوسل به دستگاه‌های انتظامی می‌شد.

در اواخر عمر یکی از نویسندگان را برای نوشتن خاطرات خود دعوت کرد. آن نویسنده مدعی است هزار صفحه از خاطرات وی تدوین نموده و يك نسخه از آن توسط امیراحمدی در زمان حیات به عباس مسعودی مدیر وقت روزنامه‌ی اطلاعات سپرده شده است. به موجب وصیت قرار بود این یادداشت‌ها بعد از مرگ امیراحمدی منتشر شود. پس از فوت امیراحمدی، انتشار یادداشت‌ها در روزنامه‌ی اطلاعات آغاز شد. در اولین قسمت یادداشت‌ها امیراحمدی صراحتاً مدعی شده بود که فقط او بوده که خوزستان را به ایران برگردانده است؛ حتی نادر شاه هم نتوانسته چنین کاری بکند. یادداشت‌های وی این ادعا را بیان می‌کرد که اعاده‌ی امنیت در ایران فقط مدیون خدمات اوست. پس از انتشار این قسمت از خاطرات، سر و صداهایی بلند شد. مخصوصاً خانواده‌ی پهلوی موجب شدند از انتشاربقیه‌ی خاطرات خودداری شود. امیراحمدی در جوانی با دختر سردار عظیم (سرلشکر محمد توفیقی) ازدواج کرد. حاصل و ثمره‌ی این وصلت چهار پسر و چهار دختر بود که هیچ‌کدام از لحاظ علمی و سیاسی به جایی نرسیدند. (۳)

نورعلی مرادی قوم‌کشی لرها توسط تیمسار امیر احمدی می نویسد: وپلیام او. داگلاس، قاضی مشهور دیوان عالی کشور آمریکا که اندکی پس از قوم‌کشی لرها، به لرستان سفر کرده و قصاب لرستان را نیز حضوراً ملاقات نموده، در سفرنامه خود، «سرزمین شگفت انگیز و مردمی مهربان دوست‌داشتنی»، فجایع و قتل و غارت عمال رضا خان به لره‌ای لرستان، بختیاری، بویراحمد و ممسنی را به تفصیل شرح داده است.

او از زبان پیرمردی لر که استثنأً از قتل-عام قصاب امیراحمدی، جان به در برده، چنین می‌نویسد:

«من از او سؤال کردم که درباره‌ی امیراحمدی چه می‌دانند؟ او نگاهی عجیب و پرمعنی به من کرد و سری تکان داد، شرح داستان را با احتیاط تمام آغاز کرد و من خیلی تلاش کردم تا او را به بازگو کردن جزئیات ماجرا ترغیب نمایم و به او قول دادم که آنچه را که او می‌گوید برای کسی فاش نکنم یا لااقل اسمی از او به میان نیاورم....»

.... ما صد نفر بودیم که در بیست کلبه کوچک و چادر زندگی می‌کردیم، هزارها رأس بز و گوسفند و هزار رأس گاو و گوساله و قاطر و ده‌ها اسب داشتیم، تعدادی از جوانان ما در قلعه فلک الافلاک محاصره شده بودند. جوانان ما بلا استثنأً کشته شدند.

خوانین ما را دار زدند. ارتش پیروز شده بود. نبرد دفاعی به پایان رسیده بود حالا دیگر مانعی در راه جاده ای که رضاشاه در نظر داشت بسازد وجود نداشت.»
او داستان خود را چنین ادامه داد:

«چند روز بعد در اردوگاه خود نشسته بودیم که از دور گرد و خاک زیادی را مشاهده کردیم عده‌ای از سوار نظام ارتش بودند که چهارنعل به طرف کلبه های ما می آمدند. سرهنگی هم فرمانده این واحد بود وقتی که به اردوگاه ما رسیدند سرهنگ با صدای رسا و بلند فرمانی صادر کرد و با این فرمان سربازها از اسب پیاده شدند. سپس سرهنگ فرمان قتل عام ما را صادر کرد و در اجرای این فرمان سربازان ما را هدف قرار داده شروع به تیراندازی کردند. تعدادی از کودکان ما هنوز در گهواره در خواب بودند و تعدادی در گوشه و کنار بازی می کردند. سربازان به هر چه ای که می رسیدند او را می گرفتند و لوله هفت - تیر خود را در شقیقه او می گذاشتند، ماشه را می کشیدند و مغز او را متلاشی می کردند. زنها جیغ می کشیدند و از چادرها به بیرون می دویدند. زن من در گوشه‌ای خزیده بود و از ترس مثل بید می لرزید. من جلوی او ایستاده بودم و کاردی هم در دست داشتم که یک مرتبه صدای تیراندازی بلند شد و من نقش زمین شدم و از حال رفتم.»

«وقتی به هوش آمدم، زنم را در کنارم دیدم که خون از بدنش جاری است. جسد او و جسد چند زن و بچه دیگر، روی زمین افتاده بودند. همه اینها در اثر اصابت گلوله های سربازان کشته شده بودند. ولی خود من در اثر اصابت گلوله ای که در گردنم فرورفته بود، زخمی شده بودم و آنها به خیال این که من مرده ام، مرا رها کرده بودند تا اگر احیاناً کشته نشده ام با یک مرگ تدریجی و زجرآوری بمیرم. من پس از هوش آمدن بلافاصله چشمانم را بستم و در همان وضع بی حرکت باقی ماندم، چون صدای سرهنگ را شنیدم و متوجه شدم که او و سربازانش هنوز محل را ترک نکرده اند. من از گوشه چشم و از زیر پلک های نیمه باز آنها را دیدم. شما ممکن است حرف مرا باور نکنید. شما قطعاً آنچه را که من دیدم باور نمی کنید ولی قسم به نانی که در سفره این خانه هست آنچه می گویم حقیقت دارد.»

شرط بندی بر سر مسافت دویدن اجساد بی سر!
خلاصه پیرمرد به سخنان خود چنین ادامه داد:

« سرهنگ چندین نفر از جوانان ما را که اسیر کرده بود جمع کرد و بلافاصله دستور داد با زغال آتش روشن کنند. من فوراً متوجه شدم در حال تدارک چه جنایت فجیعی است. او دستور داد یک طاوۀ آهنی بزرگ آماده کنند و طاوه را روی آتش بگذارند تا خوب تفته و قرمز رنگ بشود، آنگاه دستور داد یکی از جوانان لر را بیاورند. دو نفر سرباز دسته‌های جوان را محکم گرفتند و سومی هم با یک شمشیر تیز در عقب او ایستاد سپس با اشاره سرهنگ، سرباز جلاد با شمشیر سر جوان را قطع کرد. هنگامی که سرازیدن جدا شد و به کناری افتاد، سرهنگ فریادکشید: «بدو... بدو...» و همزمان یکی از افراد طاوه سرخ شده را روی گردن بریده چسباند. جسد بی‌سر از جا بلند شد و یکی دو قدم دوید و بعد افتاد. سرهنگ مثل اینکه از این عمل شنیع خود رضایت حاصل نکرده باشد فریاد کشید: «آن جوان بلند قدر را بیاورید. فکر می‌کنیم که او بهتر از این‌ها بود.» خلاصه آن بیچاره را هم آوردند و این بار با دقت بیشتری سر او را برینند و طاوۀ آهنی را روی گردن بریده محکوم قرار دادند به طوری که این بار جسد بی‌سرتوانست یکی دو قدم بیشتر بدود، خلاصه این عمل سبعانه ادامه پیدا کرد تا اینکه یک بار سرهنگ خودش شخصاً در این عمل شنیع شرکت کرد و این بار خود مسئولیت گذاشتن طاوۀ آهنی تفته را روی گردن محکوم قبول نمود ولی چون او به موقع نتوانست طاوه را روی گردن بریده قرار دهد، لذا وقتی جلاد سر محکوم را از تن جدا کرد خون از گردن محکوم در حدود یک متر فواره زد و سر و روی او و همه اطرافیان را خونی کرد.»

«پس از این که چند نفری از جوانان با این وضع فجیع کشته شدند، فکرتازه ای در مغز دیوانه سرهنگ خطور کرد تا بر سر مسافت دویدن اجساد بی‌سر شرطبندی کنند و بر سر تعداد قدم‌هایی که اجساد می‌توانند بدون برد و باخت راه بیندازند.»

«خلاصه این جنایت بارها و بارها تکرار شد تا آنجا که بالاخره اجساد و سرهای همه محکومین هر کدام یک طرف روی زمین تلمبار شد. گفتنی است که هر بار که این عمل وحشیانه انجام می‌شد خود سرهنگ و افسران و درجه داران و سایر افراد مثل تماشاچیان مسابقه فوتبال با دست زدن و هورا کشیدن و هلله دوندگان را تشویق می‌کردند که قبل از افتادن هر چه بیشتر بدونند.»

پیرمرد که از فرط خشم و غضب صورتش به زردی گرائیده بود مکثی کرد و من از این فرصت استفاده کردم و پرسیدم: «خوب، بالاخره در این مسابقه دو اجساد، برنده چه کسی بود؟»

او چند دقیقه ای سکوت کرد سپس گفت: «سرهنگ در اغلب شرط بندی‌ها، برنده شد: فکر می‌کنم فقط در یکی از شرط بندیها که جسد توانست ۱۵ قدم بود، هزار ریال برنده شد.»

من مجدداً رو به او کرده پرسیدم: سرهنگ بعد از این ماجرا چه کرد؟ او در پاسخ به این سؤال چنین گفت:

«خوب معلوم است که چه کرد، اودستور داد همه گاوها وگوسفندان و اسب والاغها وسایر اغنام و احشام ما را ببرند و روز بعد چند کامیون آوردند و همه اسباب و اثاثیه و بالاخره همه دار و ندار ما را از قبیل قالی ها وسماورهاو بشقابها وطلاآلات و زینت آلات ولباس‌های ما را بار کامیون کردند وبردند.»

پرسیدم: «تو در این گیرودار چه کردی؟»

جواب داد: «من خودم رابه طرف چشمه آبی که داخل دره کوچکی قرار داشت کشیدم و زخم خود را شستشو دادم. من آنقدر ضعیف شده بودم که دوشب تمام قدرت حرکت را نداشتم تا این که روز سوم قدری حالم بهتر شد و توانستم روی پای خود بایستم و اجساد رابه سختی و زحمت زیاد دفن کنم. همه مردها و زن‌ها و بچه‌های ما بلا استثناً کشته شده بودند و لاشخورها گرد آنها جمع شده بودند. بطوری‌که من برای دفن کشته‌ها مجبور بودم آنها را از اطراف اجساد دور کنم.»

مجدداً پرسیدم: «بعد از آن برای سرهنگ چه اتفاقی افتاد؟»

او در پاسخ با نفرت و تحقیر غیر قابل وصفی گفت: «سرهنگ؟! ایشان به پاداش شاهکارهایی که در لرستان انجام داده بود، به درجه ژنرالی ارتقاء یافت و بعدها هم وزیر جنگ شد.» پرسیدم: «آیا او هنوز زنده است؟»

او در جواب گفت: «بله زنده است و در تهران زندگی می‌کند. او اموال غارت شده از دهات ما را بار کامیون‌ها کرد و به غنیمت برد.» «بله آن سرهنگ امروز به تیمسار امیر احمدی قصاب لرستان معروف است.»

بالاخره پس از دقایقی سکوت لب به سخن گشود و گفت: «میدانی... من یک ایرانی

هستم، من کشورم را دوست می‌دارم. من حاضرم جانم را فدای کشورم بکنم، ولی چه کنم که مجبورم به این حقیقت هم اعتراف کنم که من از نظامی جماعت متنفرم و امیدوارم که تا من زنده‌ام به چشم خود ببینم که خداوند انتقام ما را از آنها بگیرد.»

ساکت! والا میگم امیراحمدی تو را بخورد!
ویلیام داگلاس، بعدها خود شخصا قصاب لرستان را ملاقات کرد و چنین نوشت:
«مدتی بعد از این ماجرا بود که من امیراحمدی را در یکی از گاردن پارتی‌ها در تهران ملاقات کردم، او مردی بود چهارشانه، راست قامت که ظاهراً شصت ساله بنظر می‌رسید. اوضماً دارای یک سیبل سیاه چخماقی و چشمانی نافذ بود: او یک سری دندان‌های طلایی داشت که هنگام خندیدن به خوبی نمایان می‌شد. به زبان روسی و ترکی آشنایی داشت و در ارتش قزاقستان (قزاق‌ها) در روسی (تزاری) آموزش دیده بود. در آن ایام هنوز هم آثار تکبر، نخوت و جسارت از سیمایش و به خصوص از طرز صحبت و آهنگ صدایش حتی هنگام بحثهای خصوصی و خودمانی- اش هویدا بود.

در این حیص و بیص خانمی از او سؤال کرد: «تیمسار! مناسبات شما با مردم لرستان در حال حاضر چگونه است؟» او در جواب گفت: «آنها با احترام از من یاد می‌کنند. امروز اسم من در اغلب خانواده‌ها مطرح است.»
خانم دوباره سؤال کرد: «ولی چگونه؟»

او خندید، با این خنده همه دندان‌های طلایی اش نمودار گردید و پس از مدتی خندیدن گفت: «به این نحو، که اگر کودکی در لرستان گریه بکند، مادرش برای ساکت کردن او می‌گوید: ساکت! والا میگم امیراحمدی تو را با خودش ببرد.» (ویلیام. او. داگلاس. سرزمین شگفت انگیز مردمی مهربان دوست‌داشتنی. صفحات ۱۷۰ و ۱۶۷ و ۱۵۹)
(۴)

سیف پورفاطمی درباره شورش بختیارها اینگونه ادامه می‌دهد: در همان موقع که فارس و لرستان در آتش می‌سوخت، در بختیاری هم آتش انقلاب بالا گرفت و عده‌ای از خانهای جوان پرچم طغیان بر علیه دولت و رؤسای خود مانند صمصام السلطنه و سردار اسعد که طرفدار رضا شاه بودند بلند کرده و با قشونی در حدود سه هزار نفر تانجف آباد سی میلی اصفهان جلو آمدند.

شهر اصفهان فاقد هرگونه دفاع بوده و مشارالدوله حاکم اصفهان عده ای از پاسبانهای شهر را تجهیز کرده و بهمراهی دسته ای از سرباز که در فرح آباد حضور داشتند. برای سنگر بندی به کوه آتشگاه در راه نجف آباد فرستاد. وحشت مردم به قدری زیاد بود که عده ای از تجار و متمولین نماینده پیش خانها فرستاده و حاضر به پرداخت معتنابهی برای حفظ شهر از غارت شدند. گروهی هم شهر را ترک کرده به تهران و کاشان و قم رهسپار گردیدند.

وحشت عمومی مردم را به اداره حکومتی و دفتر فرمانده قشون سر تیب محمد خان سوق داده و همه دنبال راه چاره می گشتند. در کالج اصفهان تامسن معلمین انگلیسی و ایرانی را جمع کرده و از آنها کمک فکری خواست. گروهی معتقد بودند که کالج را تعطیل کرده و معلمین و افراد شبانه روزی به ده سه و قهرود رفته تا پایان کار در آنجا بمانند. چند نفر با این فکر مخالف و بالاخره قرار شد تامسن رئیس کالج از حاکم استمداد کند و از اینرو از من خوست که برای ترجمه و کمک با او به دیدن مشارالدوله برویم. در ورود به اداره حکومتی اتاق انتظار حاکم و نایب الحکومه پراز عده ای تجار و مالک و محترمین اصفهان بود. یکی دوفرنزد ما آمده و با تبسم بمن گفتند "از این مسیو به پرسید انگلیسها از جان ما چه می خواهند که این فتنه را راه انداخته اند؟" تامسن در جواب گفت: ما هم مثل شما هیچ اطلاعی نداریم. امروز آمده ایم از جناب حکمران کسب تکلیف کنیم. یکی از بازار بها گفت: خدا از دلت بپرسد. تامسن بی اختیار شروع به خندیدن کرده و گفت: «دلم و زبانت یکی است.» پس از چند دقیقه مشارالدوله ما را پذیرفت. خانواده حکمت از جنوب و از دوران قدیم رابطه خوبی با انگلیسها داشتند و بیشتر جنوبی ها معتقد بودند "اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا انگلیس نخواهد." از اینرو خواهی خواهی با آنها نرد مهر می باختند. ولی در عین حال همه ایران دوست و میهن پرست بودند!

مشارالدوله که مردی مؤدب، خوش رو و شوخ بود به تامسن رو کرده و گفت "کی این بازیها پایان می یابد؟" تامسن یکه خورد و خود را به فهمی زده و از من معنی سؤال را پرسید. من او را روشن ساختم. در جواب گفت: دولت انگلیس صد درصد پشتیبان حکومت ایران است و بطوریکه کنسول اطلاع یافته سفیر در تهران پشتیبانی خود را بدولت اعلام و آمادگی برای هر کمک را در خوزستان و نواحی خلیج اعلام داشته اند. هنگامیکه تامسن اظهار داشت برخی معتقدند که او شاگردان شبانه روزی و معلمین انگلیسی را از شهر خارج بکند، مشارالدوله بر آشفت و گفت این عمل شما کاملاً بر له متجاسرین و باعث وحشت عمومی در شهر خواهد شد.

بعلاوه با این عمل شما به عقیده عموم که انگلیسها را باعث این فتنه و جدال می دانند کمک می کنید. خیر شما آسوده درکالج بمانید بزودی سرتیپ شاه بختی با عده ای سرباز وارد شهر خواهد شد. فرداهم صمصام السلطنه و سردار اسعد وزیر جنگ از تهران خواهند آمد و من اطمینان می دهم که در ظرف یک هفته این آتش خاموش خواهد شد.

پیشگویی حاکم درست بود. روز بعد صمصام السلطنه با کلاه نمدی سفیدش وارد اصفهان شد و به اتفاق سردار اسعد نقشه رضا شاه را برای " نفاق بینداز و حکومت کن" عملی ساخت. عده ای از خانها را به شهردعوت کرد و از آنها خواست که دست از شرارت بردارند. در ضمن از تهران عفو عمومی برای کلیه سران سردار فاتح، علیمردان خان، سردار احتشام و شهاب السلطنه و دیگران گرفته و دولت برای همه متجاسرین عفو عمومی اعلام کرد. یک هفته بعد هم شاه بختی با عده ای وارد شده و با کمک خان های طرفدار دولت عده ای را که به حرف صمصام و سردار تسلیم نشده بودند، از اطراف اصفهان و تنگ بیدگان رانده و کم کم امنیت برقرار و " فتنه" بختیاری ها هم خوابید. مخبر السلطنه هدایت رئیس الوزرای وقت راجع به شورش ۱۳۰۸ چنین می گوید:

« با اینکه خلع سلاح شده است ایلات بی اسلحه نیستند. با همه اهتمامات نه خیال شرارت از سر ایلات بیرون رفته نه هوای استفاده از دل نظامیان اینان پیچیدگی کمی کنند آنان طغیان. علی خان برادر صولت الدوله علم فساد برپا کرده. بهارلو ایلات خمسه شریک معرکه شده اند، در لار هم زادخان سر نا فرمانی برداشته و شیراز را محاصره کرده اند. شیبانی و صولت الدوله که هم رئیس ایل قشقایی است هم نماینده مجلس مأمور فارس شدند. تدبیر شیبانی این شد که با طیاره عفو عمومی در اطراف پرتاب کند.

در این اثنا بختیاری هم در اطراف اصفهان جنجالی کرده و مجالی بدست آورده آواز در انداخته اند که ایران جمهوری است و مستوفی الممالک رئیس جمهوری. سردار اسعد مأمور اصفهان شد. اول شب بود. نگران برای خداحافظی آمد. کنار پوش که محل تشکیل هیئت دولت است مرا ملاقات کرد سخت متوحش آمد. گفتم اندیشه بخود راه ندهید، خطری نیست. تیمورتاش آمد اشاره ای کرد. کناری رفتم. گفت خبری رسیده است که تسمه می کشیده است، گفتم عاقبت خیر است، ابدا وحشت نداشته باشید. روز بعد به سعدآباد رفتم. تیمورتاش گفت شاه سخت نگران است. ملاقاتی بکن. به عمارت سنگی رفتم در ایوان غربی عمارت سنگی نشسته بودند. پیدا بود که

خالی از ملال نیستند متفرقه صحبت کردم. عرض کردم اعلیحضرت نباید از قضایای فارس و اصفهان نگران باشند تا اول بیع الاول آرامش برقرار خواهد شد. بی تأثیر نبود. لیکن با نظر تعجب در من نگریستند.»

اتفاق روز اول مرداد هم فارس هم اصفهان آرام گرفته بود. شاه به هیئت تشریف آوردند در حالیکه دست آریا در دستشان وبعد فرمودند این در قضایای فارس خدمت کرده است یکدرجه به رتبهٔ او افزوده شود. مطابق قانون جاری محل نداشت به مجلس پیشنهاد شد و یک رتبه دربارهٔ او به تصویب رسید. از رتبهٔ ۷ به ۸ ارتقاء یافت."

صارم الدوله پسر ظل السلطان را که حاکم فارس بود، مغضوباً با طیاره به تهران آوردند. در ضمن از شاه شنیدیم که فرمودند نمی کشیمش و این موقعی بود که مزد دست وثوق الدوله و صارم الدوله و نصرت الدوله در بستن قرار داد ۱۹۱۹ استرداد می شد."

صارم الدوله می گفت در مدتی که در نظمیۀ تهران حبس بود بوسیلهٔ برادرش غلامحسین میرزا با شاه تماس گرفتند و مبلغ پنجاه هزار لیره طلا به شاه پرداخت و بعد ها هم وزارت دارائی تقی زاده معادل قیمت پنجاه هزار لیره انگلیسی به ریال از او گرفت. بعد از سوم شهریور، دشتی و گروهی به او پیشنهاد کردند که رسماً تقاضای استرداد پنجاه هزار لیره رشوه به شاه را بنامید. ولی او با کمال جوانمردی اظهار داشت آنمرد امروز از میان رفته و در غربت به سزای اعمال خود می رسد. از من شنایسته نیست که با دیگران همصدا شده و تقاضای داد خواهی بکنم. پنداشته ستمگر که ستم بر ما کرد بر گردن او بماند و از ما بگذشت

عمل رژیم رضا شاه و پسرش با ایلات ایران که اغلب مردمانی شرافتمند و میهن دوست و خدمتگزار بودند ظالمانه و رفتار با آنها مانند رفتار خارجی با یک قوم مغلوب و محکوم به زوال نیستی بود. بطور قطع صدمات و فشاریکه نظامی ها مأمورین به ایلات ایران آوردند هرگز انگلیسها در هندوستان و برمه چنین معامله ای نکرده بودند. بسیاری از رؤسای ایل را از هستی ساقط کرده و بالاخره افرادی مانند سردار اسعد، سردار فاتح، صولت الدوله، سردار اقبال، خان باباخان اسعد، سردار رشید، علیمردان خان، امیر مجاهد، خزل، سردار محمد خان بلوچ و صدها نفر دیگر یا در زندان رضا شاه از میان رفتند یا در جلو گلوله نظامیان جان سپردند.» (۵)

توضیحات و مأخذ:

- ۱ - محمدقلی مجد «رضاشاه و بریتانیا» بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا؛ مترجم مصطفی امیری؛ ویراستار علی اکبر رنجبرکرمانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی ۱۳۸۹. صص ۸۷ - ۸۰
- ۲ - نصرالله سیف پور فاطمی «آئینه عبرت»، خاطرات و رویدادهای تاریخ معاصر ایران - انتشارات جبهه ملی ایران - ۱۳۶۸ - صص - ۶۲۴ - ۶۱۵
- ۳ - منبع: خاطرات سیاسی حسین مکی، انتشارات علمی، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، نشر علم، ج ۱ - به نقل از سایت دوران -
- ۴ - منبع: نور علی مرادی «قتل عام قوم لر» - سایت تریبون زمانه
<https://www.tribunezamaneh.com/archives/28513>
- ۵ - نصرالله سیف پور فاطمی «آئینه عبرت» - صص - ۶۲۸ - ۶۲۴

پی نوشت ها: از کتاب محمدقلی مجد «رضاشاه و بریتانیا»

- ۱ - هارت، گزارش شمار ۶۶۶ (۱۵۲۷/۰۰، ۸۹۱)، مورخ ۱۰ ژوئن ۱۹۳۰
- ۲- هارت، گزارش شماره ۱۳۹۳ (۱۵۶۲/۰۰، ۸۹۱)، مورخ ۲۵ مارس ۱۹۳۲
- ۳- ویلیامسن، گزارش شماره ۹۸۸ (۱۴۹۹/۰۰، ۸۹۱)، مورخ ۱۳ دسامبر ۱۹۲۹
- ۴- هارت، گزارش شماره ۳۳۸ (۱۵۱۵/۰۰، ۸۹۱)،
مورخ ۴ فوریه ۱۹۳۱
- ۵- ستاره جهان، ۱۶ سپتامبر ۱۹۳۱؛ ترجمه متن در گزارش هارت به شماره ۸۶۷ (۱۵۳۲/۰۰، ۸۹۱)، مورخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۱
- ۶- هارت به شماره ۸۶۷ (۱۵۳۲/۰۰، ۸۹۱)، مورخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۱

فصل پانزدهم

کشواد سیاهپور: حکومت پهلوی، استبداد داخلی و سرکوب عشایر

مطالعه موردی: ایل بویراحمد

مقدمه

حکومت پهلوی (۱۳۵۷-۱۳۰۴) که به تمام معنا حکومتی خودکامه و مستبد محسوب می شود؛ در برابر ایلات و عشایر-همان قشر عظیم و مولد- سیاستی استبدادی و سرکوبگرانه در پیش گرفت. رضاشاه، نظامی خشن و قلدر با همان خشونت ذاتی، ایلات و عشایر را سرکوب و «قلع و قمع» نمود. سیاست عشایری رضاشاه- آن گونه که بسیاری از محققان داخلی و خارجی تبیین کرده اند- در واقع، «هستی» عشایر را ویران کرد. اسکان عشایر- بدون ایجاد زمینه مساعد و امکانات مناسب- خلع سلاح، تعویض سیاه چادر، تعویض لباس سنتی، جلوگیری از کوچ و دام پروری، تبعید اجباری ایلات به نقاط دیگر، اخذ مالیاتهای گزاف و کمرشکن، اعدام رهبران و توده ی عشار، اختلاف افکنی و تفرقه میان ایلات و عشایر، استفاده از جنگجویان یک ایل علیه ایل دیگر، حاکمیت محض نظامی و فرمانداریهای نظامی و قتل عام مردم و سرکوب عشایر برای تأمین منفعت کمپانی نفت انگلیس؛ همه و همه نمونه ای از سیاستهای اعمال شده ی رضاشاه علیه عشایر کشور است. با این همه فشار و تعدی، البته عشایر با قیامهای مسلحانه، ضربات مهلکی بر حکومت وارد آوردند که در درازمدت انحطاط رژیم را در پی داشت. محمدرضا، وارث مرده ریگ پدر؛ به گونه ای دیگر سیاست سرکوب و استبداد داخلی را به پیش راند. وی مهم ترین مستمسک موفقیتش، تفرقه و اختلاف داخلی ایلات و عشایر بود، که با کمک و راهنمایی امریکاییها- و گاه انگلیسیها- عشایر را خاموش می کرد. دهه ی اول سلطنت وی در ضعف و تزلزل و عدم توانایی مقابله با عشایر گذشت. اما در ادامه، اوج قدرت و فشار را اعمال نمود. البته، همچون عهد پدرش، ایلات و عشایر جنگجو، که گاه به جنگ مسلحانه دست یازیدند و ضربات سنگینی بر وی وارد آوردند. جمع بندی پیامدهای ضربات عشایر بر پیکره ی رژیم پهلوی، می تواند از عوامل مؤثر در اضمحلال و

سقوط سلطنت پهلوی به شمار آید. در مقاله حاضر که سیری سریع و فشرده از روابط متقابل رژیم پهلوی و ایلات و عشایر جنوب- خاصه ایل بویر احمد- است؛ تلاش نگارنده بر تحلیل وقایع و تشریح اسباب و عوامل سیاست عشایری سلاطین پهلوی و سرکوب عشایر بوده؛ که نقل قول نظریات محققان داخلی و خارجی مؤید آن است.

رضاشاه و سیاست عشایری وی

احمدشاه قاجار، آخرین پادشاه سلسله قاجاریه، که فرد سست اراده و بی حال و عاشق تفریح و سفر در آخرین مسافرت خارجی خویش، تمام اختیارات مملکت را به رضاخان سردار سپه سپرد. (۱)

«ابوانف» محقق روسی، معتقد است؛ که در این موقع «عملاً قاجارها هیچ گونه قدرتی در اختیار نداشته [و] تمام قدرت حکومت در دست رضاخان بود.» (۲) چراکه، رضاخان، شاه را مجبور کرد که به خارج از کشور برود و برادر وی را که در تهران، نایب السلطنه بود، ناچار نمود «در امور دولت دخالت نکند.» (۳) در پی این تغییر و تحولات سیاسی، زمینه چینبهای انگلیسیان، برای به حکومت رساندن رضاخان، سرانجام ثمر داد؛ و کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ کابینه‌ی جدیدی را سر کار آورد که به کابینه سیاه مشهور شد. (۴)

مهره‌های انتخابی «کابینه‌ی سیاه» که قدرت را به دست گرفتند، دو نفر بودند؛ یکی «سیدضیاء الدین طباطبایی» روزنامه‌نگاری جوان و دیگری رضاخان سردار سپه، نظامی قشون. البته، طولی نکشید، که سید ضیاء را کنار گذاشتند و رضاخان را یکه تاز میدان نمودند. (۵)

رضاخان که به ظاهر پله‌های مدارج و مراتب نظامی را طی کرده بود، سرانجام به عنوان «وزیر جنگ» و «رئیس الوزرا» برگزیده شد. وی در سالهای پس از کودتا، تا زمان پادشاهی خویش، شورشها و قیامهای متعددی را در نقاط مختلف کشور با برخورد‌های خشن نظامی سرکوب کرد و فرونشاند. این درگیریها، تقریباً در اکثر نقاط کشور رخ می‌داد. در آذربایجان، اردبیل، گیلان، مازندران، خراسان، کردستان، لرستان، کرمانشاه، فارس، خوزستان، بلوچستان و بختیاری. (۶)

اگر شورشهای پیش از پادشاهی رضاشاه- که در دوران نابسامانی و ضعف حکومت مرکزی، و انحطاط اواخر قاجاریه پشت سرهم رخ داده؛ به منافع فردی قیام‌کنندگان و سودای جداسری و استقلال طلبانه و برخی از آنها، منسوب شود؛ بی‌تردید، مقاومتها

و مبارزات ایلات و عشایر، پس از پادشاهی رضاشاه و اعمال سیاستهای به ظاهر اصلاحی وی، از سرناچاری و ناگزیری بوده است. سیاستی که رضاشاه، در قبال ایلات و عشایر - که جمعیت کثیری از نفوس مولد مملکت را تشکیل می دادند - اعمال و اجرا کرد؛ فوق العاده خشن، ستمگرانه و بی رحمانه بود.

در واقع، سیاست عشایری رضاشاه، تمام «هستی» عشایر را هدف قرار داده بود؛ و به نظر می رسید، مقصود اصلی، نابودی نهایی و کامل بخش وسیعی از مردم مملکت ایران بوده است. بدبختانه، بسیاری از مجریان اقدامات رضاشاه نظامیانی - همچون او - خشن، متعدی و متجاوز بودند؛ و در بسیاری مواقع از هر دشمن غداری، بی رحم تر و سنگدل تر بودند. نکر نام نخستین سپهبد ایران، «احمد امیراحمدی»، ملقب به «قصاب لرستان» کافی به نظر می رسد. (۷) هرچند، اعمال «سلطان عباس نیکبخت» در ایل قشقایی، و «یاوراکرم» و «حاجی خان ارمنی» در ایلات بویراحمد و ممسنی، شباهت کمی به کارهای امیراحمدی نداشته است.

یکی از نویسندگان ایل قشقایی، در اثری که در اوایل حکومت پهلوی دوم، منتشر کرده می نویسد:

دولت رضاشاه با برگزیدن مأمورین رشوه خوار و مردم آزار و ایجاد حکومت ستمگر نظامی در میان ایلات چیزی نگذشت که انزجار مطلق افراد ساده و بدوی ایل را نسبت به خود جلب نمود. تجاوز، تعدی و فشار و ظلم مأمورین دولت به خصوص در زمان حکومت سروانی به نام [عباس خان نیکبخت] به اوج شدت رسید، تا آنجا که این افسر ناشایسته و خائن توله سگهای خود را برای آنکه بعدها زبان بفهمند با شیرزندهای نجیب ایلات می پرورید. چند سالی نگذشت که این مظالم طاقت فرسا منجر به طغیان قشقائیا در [سال] ۱۳۰۸ گردید. (۸)

در ایل بویراحمد، یکی از نظامیان به نام «یاوراکرم» - که مدت اندکی حضور داشت - «اسبی داشت، که معتاد خوردن «جوجه کباب» بود، و در هر نقطه ای که این مأمور نظامی اقامت می گزید، مردم محل موظف به تهیه ی خوراک اسب او - جوجه کباب بودند. این نظامی مغرور که با مهمان نوازی بویراحمدیها روبه رو شده بود و اسبش نیز با «جوجه کباب» تیمار می شد، بی شرمی را به اوج رسانیده با دیده ی بد به ضعیفه ها نگاه می کرد. «میر غلام» سید جنگجویی از سادات بویراحمد، که دریک «آبادی» ناظر این برخوردها بود با چند گلوله به زندگی سرگرد پایان داد.» (۹)

بهانه های متعددی که این مأمور نظامی عنوان می کرد، جز برای آزار و اذیت مردم نبود. نویسنده ای بومی، می گوید:

وی به منظور ایجاد وحشت بین مردم به هر خانه ای که می رفت دستور می داد که دو دانه مرغ کیاب کنند، یکی را به اسبش می داد و یکی را هم خودش می خورد. شبهای زمستان اسبش را به داخل سیاه چادر که یگانه مسکن و محل زندگی خانوار عشایری بود جا می داد، او از پارس سگها که بدون اجازه و اراده ی صاحب خانه واق واق می کردند عصبانی می شد و صاحب خانه را به سختی مجازات می کرد. از همه اینها بدتر به ناموس مردم سوء نظر داشت، به همین جهت میرغلام تصمیم گرفت او را بکشد و زمانی که نظر سویی نسبت به یکی از زنان ایل داشت با پیش بینی قبلی، اهالی او را به محلی که قبلاً میرغلام کمین کرده بود هدایت کردند و میرغلام او را هدف قرار داد و کشت... (۱۰)

نظامی دیگر، حاجی خان ارمنی، مأمور حوزه ی ایلات ممسنی، نیز ستمگرانه به هر کاری دست می زد و از تعدی و تجاوز و هتک حیثیت مردم منطقه فروگذار نبود. سرانجام، پس از آنکه آوازه ی مظالم و مفاسد وی، همه گیر شد؛ میرغلام- همان جنگجوی مشهور درحوزه ی ممسنی راه بر او بست و وی را به قتل رسانید. بنابراین مشهور، میرغلام، آلت تناسلی وی را برید و جهت عبرت سایرین، بر درختی در مسیر راه آویزان کرد. (۱۱)

به نظر می رسد، اجرای سیاستهای خشن و ظالمانه ی رضاشاه در قبال عشایر، نیاز به چنان مأموران خشن و ستمگری نیز داشته است. البته، همین تعدیات بسیار خشن و ظالمانه موجب طغیانهای فردی و جمعی مردان عشایر می شد.

در میان تحلیلهای محققان داخلی و خارجی، از سیاستهای عشایری رضاشاه؛ تحلیل تقوی مقدم که خود، زاده و پرورده ی محیطی عشایری است از همه صائب تر و کامل تر است. وی به درستی، بیان می کند:

... دام پروری محور زندگی عشایری بود... و باید دانست که دام پروری مبتنی بر کوچ بوده و بدون کوچ، بقای دام پروری در آن شرایط تاریخی، غیر ممکن بوده است. کوچ برای عشایر امری تقننی و تفرجی نبود، بلکه بخشی از ساختار زندگی و نظام معیشتی آنان محسوب می شد. این نظام معیشت [نیز] معلول و ناشی از شرایط جغرافیای طبیعی کشور [کوهستانی و کم باران] بود... بنابراین آنان برای بقای زندگی خود ناگزیر بودند که به تناسب تغییر فصول سال و وضع علوفه و مراتع، به مناطق سردسیر و گرمسیر کوچ کنند. کوچ نشینی اگر چه برای عشایر پرزحمت بود، اما هم در زندگی شرافتمندانه و عزتمندانه خودشان و هم در اقتصاد کشور نقشی مثبت و اساسی داشت. [به علاوه در] زندگی عشایری... تنظیم روابط اجتماعی با سایر قبایل

از یک سو و مهاجرت به مناطق سردسیر و گرمسیر و حفاظت از اموال و احشام در برابر تهدید خطر سرقت و جانوران وحشی از سوی دیگر، مسلئزم تأمین ابزارهای دفاعی و حفاظتی یعنی اسلحه، است. بنابراین در ساختار زندگی عشایری، اسلحه پیش و بیش از آنکه ابزاری جنگی برای دست یابی به هدف تجاوزکارانه و تهاجمی باشد، وسیله ای تدافعی و حفاظتی و جزو ضروری و نیاز اجتناب ناپذیر آن شیوه ی زندگی است... (۱۲)

علاوه بر این، عناصر فرهنگی عشایر، که «آمیزه ای متناسب از عناصر مذهبی و ملی» است؛ به «کالبد زندگی اجتماعی عشایر روح و روان می بخشد». (۱۳) این عناصر فرهنگی را هر فرد عشایری، از همان اوان کودکی و نوجوانی، در مکتب خانه هایی که «ملایان» محلی، مدرس آن بودند، می آموختند. در میان مواد درسی این مکتب خانه؛ کتاب آسمانی قرآن کریم و شاهنامه فردوسی در اولویت قرار داشت. قرآن کریم، نماد اصلی مذهب عشایر بود؛ و شاهنامه نماد ملیت. (۱۴)

به علاوه، علمای دینی- که غالباً سادات محل بودند- دیگر کتب مذهبی و دینی، همچون نهج البلاغه و ادعیه های مذهبی، و نیز احکام و اوراد شرعی و سیره و سنت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان شیعه را به مردم می آموختند. «مجموعه ی این عناصر فرهنگی محتوای روابط اجتماعی جامعه ی عشایری را تشکیل می داد، و عشایر با این فرهنگ مأنوس بودند و با آن می زیستند و به همین سبب آن را همچون جانمایه ی زندگی خویش پاس می داشتند.» (۱۵)

بدین گونه «کوچ، اسلحه و باورهای فرهنگی (مذهب و سنت)، پایه های زندگی اجتماعی عشایر را در زمینه های اقتصادی، امنیتی و فرهنگی تشکیل می داد و طبیعی است هر عاملی که ارکان فوق را تهدید می کرد، بنیان زندگی عشایر را به مخاطره می انداخت و موجب واکنش آنان می شد.» (۱۶).

سیاست عشایری رضاشاه، نیز «برسه پایه ی تخته قاپو، خلع سلاح و تهاجم فرهنگی استوار شده [بود]، و این سه پایه دقیقاً در تعارض با ارکان سه گانه زندگی عشایر بود.» (۱۷)

بنابراین، تقوی مقدم به درستی نتیجه می گیرد:

سیاست «تخته قاپو» مانع «کوچ» عشایر بوده؛ و سیاست «خلع سلاح» تنها وسیله ی دفاعی عشایر را از آنان می گرفت؛ و «تهاجم» فرهنگی، «مبنای هویت» عشایر و «زیربنای سجایای انسانی و اخلاقی» آنان را به خطر می انداخت. (۱۸)

«آبراهامیان»، سیاست عشایری رضاشاه را- پس از سلطنت- ادامه عملیات نظامی پیشین می داند؛ که با گسترش دادن پاسگاه های نظامی در مناطق آنان، خلع سلاح رزمندگان عشایر، به سربازی بردن جوانان آنها، تشدید اختلافات داخلی آنان، مصادره اراضی آنها، تضعیف سران قبایل، محدود کردن کوچ سالانه، و گاه انتقال اجباری آنها به روستاهای نمونه خواهان اطمینان از انقیاد دائم آنان بود.» (۱۹) وی، نمونه ای از این سیاست را از نحوه ی برخورد و رفتار رضاشاه با ایل بختیاری، حکایت می کند. (۲۰) هرچند، آبراهامیان، احتمال می دهد، سیاست عشایری رضاشاه «با هدف بلندمدت تبدیل امپراتوری کثیرالمله به دولتی یکپارچه با مردمان واحد، ملت واحد، زبان واحد، فرهنگ واحد، و اقتدار سیاسی واحد ارتباط نزدیک داشت. (۲۱) اما به نظر نمی رسد، قلع و قمع قبایل و نابودی کامل یک ایل- و پایمال کردن همه حقوق فردی و اجتماعی جمعیت کثیری از مملکت- ملازم با ایجاد دولتی یکپارچه باشد. به علاوه، رفتار و عملکرد وی، با چنین اندیشه ای، منافات داشته است. او و مشاورانش، نه درک درستی از نظام زندگی و معیشت عشایر داشته اند؛ و نه علاقه ای نشان می داده اند. از این رو بدون کوچک ترین تمهیدی برای زندگی عشایر، تنها به سرکوب آنان پرداخته اند.

«سکندر امان اللهی»- از عشایر و محقق برجسته در باب عشایر و ایلات می گوید: ناخشنودی عشایر نه تنها به خاطر اخاذی مأمورین دولت مرکزی بلکه به جهت ظلم و ستمهای فراوان و پایمال شدن حقوق فردی و اجتماعی آنان به وسیله نظامیان و سایر مأمورین دولتی بوده است. مأمورین نظامی خود را مالک جان و مال و ناموس عشایر می دانستند و خودسرانه تصمیمات خود را اجرا می کردند... (۲۲) مطالب «امان اللهی» در واقع نقدگونه ای است بر اظهار نظر خانم «لمبتون» که در کتاب مالک و زارع در ایران درباب سیاست عشایری رضاشاه ابراز داشته است. «لمبتون» معتقد است: «سیاست عشایری رضاشاه را چون غلط تعبیر و بد اجرا کردند لاجرم تلفاتی سنگین بر چهارپایان اهلی وارد آمد و عشایر دچار فقر و مسکنت شدند و از عده ی آنان کاسته شد. تأثیر منفی این عوامل در اقتصاد مملکت به حدی بود که او در آخرین سالهای سلطنت خود مجبور شد این سیاست را تعدیل کند...» (۲۳) امان اللهی در پاسخ می گوید:

به نظر می رسد خانم لمبتون از ظلم و ستمهایی که از طرف مأمورین نظامی در حق کوچ نشینان به عمل آمده است آگاه نبوده، یا اینکه بنا به موقعیت خاصی نخواستند استحقاق را بنویسد.

به علاوه، باید توجه داشت که خانم لمبتون، طرفدارانه به سیاستهای پهلوی اول و دوم نگریده آنها را تأیید کرده است. در حالی که نه تنها اصل سیاستها غلط و نادرست بوده که به غلط هم اجرا شده است. احتمالاً، چنین تعریف و تمجیدهای بی دلیل و بی پایه ای، از جانب کسانی چون خانم لمبتون؛ محقق نظیر «گاوین همبلی» به چنین اظهارنظری وامی دارد:

صاحب نظران غربی عموماً به تحسین از اصلاحات رضاشاه پرداخته و تیره روزی هایی را که او برای عشایر به ارمغان آورده نادیده گرفته اند. (۲۴)

همین نویسنده، به صراحت ابراز می دارد:

در تاریخ حکومت پهلوی در ایران به سختی می توان صفحه ای سیاه تر از تعقیب و آزار عشایر توسط مزدوران جیره خوار رضاشاه یافت. (۲۵)

ویلیام داگلاس قاضی معروف دیوان عالی امریکا، که در سال های ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ از ایران و مناطق عشایری، دیدن کرده است؛ عنوان می کند:

هرچه در رابطه با اسکان عشایر مطرح شود، چه خوب و چه بد، فقط یک مسئله بسیار مهم را نباید از نظر دور داشت که نحوه اجرای این برنامه به وسیله ارتش رضاشاه بسیار وحشیانه بود. (۲۶)

سیاستهای رضاشاه، تقریباً تمام جوانب و زمینه های زندگی عشایر را، عرصه تهاجم و تخریب و ویرانی قرار داده بود؛ اسکان اجباری (تخته قابو و یک جانشینی)، تعویض سیاه چادر، خلع سلاح، تعویض لباس سنتی و جانشین کردن لباس فرنگی، تبعید اجباری، حاکمیت محض نظامی، اخذ مالیاتهای سنگین و گزاف، اعدامهای بی دلیل دستجمعی انفرادی عشایر، اختلاف افکنی و تفرقه میان ایلات و عشایر، و استفاده از نیروی جنگی آنان برای سرکوب یکدیگر و ... نمونه هایی از این سیاست می باشد.

تقریباً اغلب محققان داخلی و خارجی، به تأثیرات بسیار منفی و ویرانگر سیاست عشایری رضاشاه، اشاره نموده اند. برخی از محققان خارجی نیز که با حضور مستقیم در میان ایلات و عشایر، از نزدیک به مطالعه و مشاهده ی وضعیت اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی آنان پرداخته اظهار نظر نموده اند.

یکی از آن محققان، «اولیور گارود» است، که در بحبوحه ی جنگ جهانی دوم، بیش از یک سال ونیم، در میان ایلات جنوب و غرب ایران، به مطالعه و تحقیق پرداخته است. وی در مقاله ای راجع به ایل قشقایی، به اثرات مخرب و نابودکننده ی تخته قابو در میان آنان، سخن گفته است. بنا به گفته ی گارود:

روشهای اتخاذ شده، جهت اسکان ایل، وحشیانه، بی رحمانه و کوتاه بینانه بود ...

حکومت، شرایط لازم برای تغییر یکباره و ناگهانی اقتصاد آنان از شبانی (دامداری) به کشاورزی را پیش بینی نکرده بود. مناطق انتخابی برای اسکان، بدون در نظر گرفتن شرایط محیطی و ناسازگاری با آن، برگزیده شده بود... در نتیجه، مرگ و میر کودکان آنها نیز افزایش یافت... (۲۸)

گارود می افزاید؛ چشمه های روستا در اثر فصولات متعفن، آلوده شده بود و بالنتیجه باعث بیماریهایی چون حصبه، اسهال خونی، سینه پهلو، سل و غیره گردید و تلفات جانی و مرگ و میر بسیاری را موجب شده است. (۲۹)

ویلیام داگلاس، در باب اسکان عشایر جنوب- از جمله قشقایها- می نویسد:

در رابطه با تصمیم اسکان عشایر، قشقایها هم مثل سایر ایلات به زور سرنیزه وادار شدند دست از کوچ نشینی برداشته در منطقه معینی مستقر گردند. فقط در اینجا یک سؤال مهم مطرح بود که تحت چه شرایطی؟ و به چه نحو؟ ... مثلاً بعضی از عشایر قشقای را مجبور کردند در منطقه گرمسیر خشک و لم یزرع خلیج فارس سکنی گزینند. منطقه ای که قادر بود فقط دو سه ماه از سال علوفه دامهای عشایر را تأمین نماید. خود دولت هم به موازات اجرای این برنامه هیچ پروژه ای برای آبیاری زمینهای منطقه ای که برای اسکان عشایر تعیین کرده بودند نداشت و نتیجتاً عشایری که در این گونه مناطق سکنی گزیدند به علت کمبود آب برای آبیاری مزارع و مراتع نه تنها دامهایشان از بین رفتند بلکه خودشان هم تلف شدند. حتی آنهایی که به مناطق باتلاقی یعنی شالیزارهای برنج خلیج [فارس] کوچ داده شدند نیز قربانی بیماری مالاریا شدند. [.] گذشته از اینها این سؤال هم مطرح بود که این مردم کوچ نشین که به زور سرنیزه وادار به سکونت در دهات شده اند از زندگی ده نشینی چه می دانند؟ آن هم زندگی ده نشینی که آنها را با انبوهی از کثافات و منجلبهای دهکده روبه رو می ساخت. دهاتی که چشمه های آب آن آلوده به هزاران انگل و میکروب بود. دهاتی که تیفوئید و حصبه و اسهال خونی شیوع داشت. دهاتی که آفت تراخم چشم بین روستاییان بیداد می کرد و ...

البته وضع آنهایی که در مناطق کوهستانی و [سردسیر] اسکان داده شدند کمی بهتر بود چون معمولاً آب و هوای این مناطق سالم تر است ولی عشایر ساکن در این مناطق هم نمی دانستند که خانه های خود را در یک منطقه سردسیر و [برف گیر] به چه ترتیب و چگونه [و با چه وسیله ای] گرم کنند. چگونه از خود و انبارهای ذخیره ی مواد غذایی خود حفاظت نمایند. چگونه مزارع خود را در یک جامعه ده نشین آبیاری نمایند. آنها اغلب گرفتارانواع بیماریهایی عفونی و اگیردار نظیر ذات الریه، ذات

الجنب، دیفتری، سل و سایر بیماریهای ریه و حلق شدند و تعداد زیادی از آنها مردند. زمستانهای سخت و یخ بندان هم کلیه اغنام و احشام آنها را از بین برد [۰]. کما اینکه قبیله «داراشوری» [دره شوری] در آن سالی که ارتش آنها را مجبور کرد زمستان را هم در همان منطقه کوهستانی سردسیر باقی بمانند: تقریباً ۹۰ درصد اسبهای خود را از دست دادند ... نرخ مرگ و میر مردم ایلات و عشایر در آن برهه از زمان به قدری بالا بود که بسیاری فکر می کردند که اگر اوضاع و احوال چند دهه دیگر به همین منوال ادامه پیدا کند بزودی وجود آنها از صفحه روزگار محو خواهد شد. شایان ذکر است که این عشایر برای زنده ماندن چاره ای جز مهاجرت و کوچ نشینی نداشتند. لذا حاضر بودند برای اینکه به آنها اجازه مهاجرت داده شود تمام دارایی خود را به افسران ارتش رشوه بدهند و ارتش هم مثل زالو به این مردم محروم چسبیده بود. رشوه و باج خواهی و گرفتن حق و حساب به صورت مد روز درآمده بود. (۳۰) خانم «اولین دوشوتن (ماری ترز)»، که در طی سالهای ۱۳۳۱-۱۳۳۰، در سفر به اصفهان و شیراز، مدتی را در ایل قشقایی به مطالعه و مصاحبه، گذرانده است؛ می نویسد:

در سالهای گذشته، سیاست رضاشاه پهلوی مبنی بر اسکان اجباری ایلات و تضعیف و تفرق آنها، سختی و بی نوایی را در پی آورده است. جلو کوچ ایل قشقایی گرفته شد. مسیر کوچ را گشتهای نظامی مسدود کردند. برخی از طوایف مجبور شدند زمستان را در کوهها بگذرانند و دچار خسارتهای فراوانی شدند، گوسفندان و اسبها از سرمان جان سپردند («طایفه دره شوری» که در تربیت اسب شهرت دارند، تقریباً تمامی اسبهایشان را از دست دادند). برخی از طوایف مجبور شدند تابستان را در مناطق گرم و خشک بگذرانند. افراد ایل که به زندگی آزاد و متحرک و پاکیزگی اردوگاه های متغیر موقت خو کرده بودند، در اثر تجمع کثافت و خاکروبه در اطراف چادرها و دودزدگی کلبه ها، دچار بیماری شدند و میزان امراض به سرعت فزونی یافت. (۳۱)

ایوانف، پژوهشگر روسی معتقد است که:

سالهای حکومت رضاشاه برای تمام عشایر کوچنده و از جمله قشقایها دوره ی بسیار بد و ناگواری بود. در آن سالها مقامات در رابطه با عشایر سیاست مرتجعانه ای اعمال می داشتند و با زور و فشار آنان را تخته قاپو کرده که منجر به هلاک دستجمعی دام، بیماری و مرگ و میر فراوان در میان کوچ نشینان شد. (۳۲)

همو، راجع به اسکان اجباری ایل قشقایی، به تفصیل می نویسد:

... در این میان هیچ اقدامی که موجب انتقال بی دردرس کوچ نشینان به زندگی اسکان یافته باشد صورت نمی گرفت. لزوم تأمین علوفه برای دام قشقایها و پناه دادن به آن از سرمای مناطق سردسیر در فصل زمستان در نظر گرفته نمی شد. قشقایهای تخته قاپو از نظر مسکن، بذروآلات کشاورزی تأمین نمی شدند. عشایر به تابعیت حکومت فرمانداران نظامی درآورده شده بودند که دست به هرگونه تعدی و خودسری می زدند، به باج گیری می پرداختند و شخصیت کوچ نشینان را که پیش تر عملاً از حکام مرکزی مستقل بودند، تحقیر می کردند. تخته قاپوشدگان که فاقد مراتع برای دام بودند، مجبور می شدند برای اجازه حرکت حتی در حیطه سکونت خود رشوه های سنگین به فرمانداران نظامی و نمایندگانشان بپردازند. در منطقه گرمسیر، قشقایها اغلب در مکانهای ناسالم و آلوده به مالاریا ساکن می شدند... دود ناشی از اجاقها در ماه های زمستان و خفگی هوا در کلبه های بی پنجره و بی تهویه شرایط مساعدی برای ذات الریه، سل و دیگر بیماریهای ریوی فراهم می ساخت. لجن، فضولات و زباله هایی که هرگز در اردوگاههای کوچ نشینان جمع نمی شد، اکنون روستاهای قشقایها را آکنده کرده بود و چشمه ها را آلوده می ساخت. حصبه و اسهال خونی پیدا می شد، تراخم بیداد می کرد، مرگ و میر کودکان به شدت گسترش یافت. تعداد زیادی قشقای نیز از بین رفتند. دامهایشان در ماه های گرم تابستان از نبود علیق تلف می شدند. قشقایهایی که در مناطق مرتفع کوهستانی سردسیر اسکان شده بودند، مصالح و تجربه لازمه برای ساختن خانه های گرم نداشتند. آنان با کمبود سوخت مواجه بودند. مهارتی در کارهای آبیاری کشاورزی نیز نداشتند. در زمستان های سخت و یخبندان که مراتع چندین ماه پوشیده از برف بودند، قسمت اعظم دامهایشان تلف می شدند. تمام اینها منجر به فقر و نابودی قشقایها و کاهش جمعیتشان شد و بسیاری از خانواده ها برای استخراج نفت شرکت ایران- انگلیس به خوزستان رفتند، و بقیه راهی کار در جاده شدند. (۳۳)

خانم لمبتون- چنان که پیش تر آمد به تلفات سنگین چهارپایان اهلی عشایر و «فقر و مسکنت» آنان و نیز «کاسته شدن» جمعیت انسانی عشایر؛ در نتیجه ی سیاست عشایری رضاشاه- از جمله تخته قاپو- اشارت دارد. (۳۴)

قیامهای عشایری، علیه رضاشاه

(مطالعه ی موردی: ایل بویراحمد)

«حاج میرزا حسن حسینی فسایی» مؤلف «فارسنامه ناصری»، نواحی کهگیلویه را بر دو قسمت ذکر می کند؛ که قسمت وسیع تر و کوهستانی را کوه گیلویه و پشت کوه و قسمت دیگر را زیر کوه و بهبهان می خواند. وی نواحی پشتکوه را شامل: بلاد شاپور، تل خسروی و رون ذکر می کند؛ و نواحی زیرکوه را مشتمل بر باشت، حومه ارجان، زیدون، کوه مره و لیراوی اسم می برد. (۳۵)

او ایلات ساکن پشتکوه و زیر کوه کهگیلویه را متشکل از آقاجری و باوی و جاک می داند. (۳۶) در این میان، ایل جاک، به دو قسمت چهاربنیچه و لیراوی تقسیم می شود؛ که چهار بنیچه شامل؛ بویراحمد، چرام، دشمن زیاری و نویی بوده؛ و لیراوی به دو بخش لیراوی دشت و لیراوی کوه، تقسیم می شده است. لیراوی کوه عبارت بوده از: بهمئی، شیرعلی، طیبی و یوسفی؛ (۳۷) و لیراوی دشت، ساکنان «هفت شهر لیراوی» و دیلم و گناوه که در کناره دریای پارس می زیستند. (۳۸)

هرچند، ایلات مشهور و مسکون منطقه در عصر قاجار بر اساس منابع همینان بودند؛ (۳۹) اما به نظرمی رسد، در اثر فشار حکومت مرکزی و درگیریهای داخلی، برخی از این ایلات مضمحل و یا مستحیل و متواری گردیده اند.

در این میان به خصوص می توان به فرار ایل شیرعلی و ایل یوسفی- از ایلات لیراوی کوه در اثر فشارهای مالیاتی حکومت مرکزی قاجاریه و نیز شکست و اضمحلال ایل نویی از ایلات چهاربنیچه در مقابل ایل بویراحمد، اشاره کرد. (۴۰)

در هر حال، آنچه مسلم است، اینکه در عصر پهلوی (۱۳۵۷-۱۳۰۴ ش)، شش ایل بزرگ و مشهور، در کهگیلویه، و بویراحمد ساکن بودند؛ و در وقایع سیاسی، اجتماعی عصر، نقشی تعیین کننده و سرنوشت ساز داشتند؛ ایلات بویراحمد، باوی (= بابوئی)، بهمئی، چرام، دشمن زیاری و طیبی. هر کدام از این ایلات به تیره ها، طوایف، دهه ها و اولادهای متعددی تقسیم می شود. (۴۱)

در این میان ایل بویراحمد، بزرگ ترین و پرجمعیت ترین ایلات شش گانه؛ به سه بخش بویراحمد علیا، بویراحمد سفلی و بویراحمد گرمسیر، تشکیل یافته مناطق وسیعی از کهگیلویه و بویراحمد را در اختیار داشته است.

رابطه ایلات کهگیلویه و بویراحمد با رضاشاه، تا قبل از پادشاهی و نمایان شدن ماهیت



اعدام سران عشایر لر توسط قشون رضاشاه به فرماندهی سپهبد امیراحمدی (قصاب لرستان)

و اهداف واقعی او؛ دوستانه و حاکی از رفاقت و حمایت بوده است. در جریان سرکوب شیخ خزعل که «از شیوخ آل محسین [و] از طایفه ی بنی کعب»؛ (۴۲) و ظاهراً سودای استقلال طلبی خوزستان را در سر می پرورانید؛ رضاخان از حمایت ایلات جنوب از جمله ایلات کهگیلویه و بویر احمد برخوردار شده بود.

در این واقعه، تنها حسین خان بهمنی رئیس قسمتی از ایل بهمنی کهگیلویه به حمایت از شیخ خزعل، در مقابل نظامیان رضاخان ایستاد. (۴۳) بنا به نقل احمد کسروی، دختر حسین خان بهمنی «زن یکی از پسران شیخ بود.» (۴۴) علاوه بر این، بر اساس گفته سردار اسعد، «حسین خان بهمنی دایی امیرمجاهد» بختیاری بود؛ و «پسر امیرمجاهد» به طرفداری از شیخ خزعل، در نزدیکی بهبهان «با قشون دولت جنگ می کرد.» (۴۵)

در همین جنگهای نزدیک بهبهان در کیکاوس و زیدون بود که ایلات کهگیلویه و بویر احمد، موفق به شکست دادن طرفداران شیخ خزعل می شوند. (۴۶) سردار اسعد با اشاره به شکست و تلفات حسین خان بهمنی می نویسد:

«حسین خان شکست خورد. ۲۵ نفر کشته و ۲۲ نفر اسیر دادند. محمدشفیع خان برادرزاده حسین خان دستگیر [و] زکی خان مقتول شد. زکی خان رئیس یک دسته بهمنی بود.» (۴۷)

به رغم حمایت ایلات کهگیلویه و بویر احمد از رضاخان و سرکوب شیخ خزعل و طرفدارانش؛ تعارض و تضاد آنان پس از پادشاهی رضاشاه و شروع اقدامات وی، آغاز گردید. مؤلف کتاب کوه گیلویه و ایلات آن- که در آغاز زمامداری پهلوی دوم منتشر شده- می نویسد:

پس از برانداختن دولت قاجار خوردخورد [خرد، خرد] سیاست تحبیبی و ملایم [ملایم] دولت پهلوی تغییر پیدا کرد و مخصوصاً برای نشان دادن قوه و اقتدار و توسعه نفوذ قدری جلو فرمانروایان نظامی سست گشت و آنان نیز دست خود را خوب بازی کرده، هر اندازه که توانستند قدرت و نفوذ خود را بر ایلات و سایر مردم تحمیل کردند و رفته رفته نارضایتی توده مردم مخصوصاً ایلات فراهم گشت. (۴۸)

در واقع سیاستهای خانمان برانداز رضاشاه، نارضایتی توده مردم ایلات را بیش از سران آنان برانگیخت. در نتیجه، توده های مردمی، به فرماندهی و رهبری جنگجویان ایلی خویش، بیشترین مقاومت و مبارزه را علیه نظامیان رضاشان، به منصفی ظهور رساندند.

سیاست سرکوب ایلات کهگیلویه و بویر احمد- به ویژه ایل بویر احمد، که در مسائل

سیاسی- اجتماعی کشور جلوه‌ی بیشتری داشت- از سال ۱۳۰۶ ش آغاز گشت. سردار اسعد بختیاری وزیر جنگ رضاشاه- در دولت مخبرالسلطنه (خرداد ۱۳۰۶- اسفند ۱۳۰۶)- به دستور سرکوبی ایل بویراحمد، توسط رضاشاه، اشاره‌ی صریح دارد. وی می‌گوید:

چندی قبل شاه به من فرمود باید یک اردو برود برای سرکوبی بویراحمد. عرض کردم امر کنید یک دسته بختیاری. یک دسته قشقایی با یک دسته نظامی بروند. امر شد. اردو همین قسمت حرکت کرد. (۴۹)

اردوکنشی رضاشاه برای سرکوب ایل بویراحمد، در مرداد ۱۳۰۶ انجام گرفته است. ظاهراً سران ایل بویر احمد علیا- غلامحسین خان و سرتیپ خان بویراحمدی- از ماه قبل (تیرماه) از جریان اردوکنشی و منویات مخرب رضاشاه مطلع شده؛ در تلگرافی به تاریخ ۱۳۰۶/۴/۲۴، ضمن یادآوری «خدمات» خویش، ملتسمانه از اولیای امور خواسته‌اند:

نقشه کشیهای مغرضان را که برای جلب نفع شخصی است ترتیب اثر ندهند و خون بی‌گناهان را نریخته، اموال آنها را که مولد مالیات سنواتی است به دست قشقایی و غیره [به] غارت ندهند... و از پایمال شدن خون جمعی بی‌گناه مظلوم جلوگیری فرمایند. (۵۰)

در این تلگراف، که به مجلس شورای ملی، آقای امام جمعه، ریاست جلیله وزراء عظام، وزارت داخله، وزارت جنگ، و روزنامه‌های مختلف چون گلشن، میهن، ستاره ایران، جارچی و غیره ارسال گردیده مطالب مهمی بیان شده است، که خود مؤید اندیشه‌ی مخرب رضاشاه و مأموران اوست. به علاوه، نشان می‌دهد که مردم ایلات و سران آنان، خواهان جنگ و جدل با حکومت مرکزی نبودند و در واقع واکنش آنها از سر اجبار و ناچاری بوده است. در این تلگراف، آمده است:

... چندین سال قبل که کلانتری طایفه [ایل] بویراحمد مستقلاً [به] مرحوم (۵۱) کریمخان پدر چاکران برگزار بود و به تحریک (۵۲) بعضی اشخاص شکراله خان عمومی چاکران محرک قتل مشارالیه گردیده پس از مقتول ساختن آن مرحوم خانه واحشام این چاکران را غارت کرده، تمام ایل و احشام و املاک و کلیه علاقه جات چاکران را متصرف شده، این اقلان فراراً، به محل (۵۳) دیگری عزیمت نموده و فرصت جویی برای استحقاق خود می‌نمودیم تا اوقاتی که اداره جلیله قشون مقتدر کنونی تشکیل و روزنه امیدواری برای چاکران پدیدار آمده خود را معرفی کرده و مورد توجه و

ارجاع خدمات واقع شدیم که شهادت دوسیه های مضبوطه در وزارت خانه های مربوطه خدمات نمایان چاکران عبارت است از دستگیری تسلیم میرمذکور یاغی که چندین سال در فارس و کهگیلویه (۵۴) شرارت نموده [۴] و موقع طغیان خزعل خدماتی نموده که مورد توجه رؤسای مافوق شده و شاید از اداء شهادت خود امروزه مضایقت نفرمایند و موقع خلع سلاح از تمام ایلات و عشایر جنوب سبقت جسته تفنگ و فشنگ جمعی خود را گرفته تسلیم مأمورین مربوطه داشته و خود را برای انجام خدمات محوله از مراکز مربوطه حاضر داشته و فعلاً از اظهار خدمات جزئی صرف نظرمی نمایم.] لکن در مقابل خدمات چاکران شکراله خان موصوف همیشه درصدد تخریب کار بوده و... موجبات بدنامی چاکران را فراهم می نمود. چون انقیاد کامل چاکران و انجام خدمات محوله از حیث مواظبت در نظم محل جمعی خود و تأدیه مالیات سنواتی و خدمات دیگرمانع از مقاصد مغرضانه او بود... تا اینکه به اتهام سرقتی [دولت] محرک گردیده مأمورنظامی درطایفه [ایل] اعزام داشتند و کدخدایی یکی از احشام را تحت فشار قرار دادند، چاکران هم در مرکز ساخلوی بهبهان بودیم [.] چون موضوع اتهام صرف بود این مردم وحشی تحمیلات و فشارهای مأمور مزبور را بالاخره تاب تحمل نیاورده او را به قتل رساندند ... از طرفی آقای یاور امان اله خان را که چندین سال است فرمانده ساخلوی کهگیلویه و بهبهان می باشد تطمیع و با خود همراه نموده ایشان هم بهانه جویی کردند و موجبات بدنامی چاکران را بیشتر فراهم آوردند، آنچه خواستیم خود را تبرئه نموده اصل موضوع را حالی کنیم چون غرض شخصی درکار بود کسی گوش نداده چند مرتبه برای حفظ آبروی خود از اموریلی استعفای خود را تقدیم مقام امارت معظم لشکر جنوب نمودیم پذیرفته نشد [.] اینک بر اثر شرارت اشرار معدود دولت گویا تصمیم گرفته کلیه بویر احمد را تحت فشار قرار دهد مظلوم و ستمگر را بلا تبعیض مورد حمله سازد [.] علی هذا مشروحاً خاطر آن نوات را تذکرمی دهیم بویر احمد عموماً وحشی و کوهستانی هستند ولی دزدی و شرارت منحصر به چند نفر معدود است که آنها هم در این موقع کوهی و فراری هستند [.] خوب است اولیای امور نقشه کشیهای مغرضان را که برای جلب نفع شخصی است ترتیب اثر ندهند [و] خون بی گناهان را نریخته، اموال آنها را که مولد مالیات سنواتی است به دست قشقای و غیره [به] غارت ندهند [.] فقط مساعدت به خود (۵۵) چاکران بنمایند کلیه منویات و مقاصد ممکنه اولیاء امور را اطاعت و اجرا خواهیم نمود [.] اگر کسی به این (۵۶) چاکران دعوی دارد حاضریم که در عدلیه محاکمه نموده در صورت محکومیت از عهده برابیم [.]

ملتس [ایم] که از پایمال شدن خون جمعی بی گناه مظلوم جلوگیری فرمایند. (۵۷) به رغم این تلگراف پیشگیرانه و ملتسانه، دولت رضاشاه تصمیم به سرکوب گرفته بود. اندکی بعد اردوی نظامی، با همکاری بختیاریها و قشقاییها- به همراه برخی از خویشاوندان بویراحمدیها در ایلات مذکور بدون جنگ وجدل وارد منطقه شد و در بویراحمد علیا حوزه سررود، در نزدیکی یاسوج کنونی اردوزد. در این زمان، دشمنی و خونریزیهایی میان بویراحمد علیا و سفلی به وجود آمده بود، و بنابراین نسبت به هم کینه توزانه عمل می کردند. (۵۸) متن تلگراف نیز مؤید آن است؛ زیرا غلامحسین خان و سرتیپ خان، خوانین بویراحمد علیا، اکثر مشکلات مربوطه را به تحریکات عموی خویش شکرالله خان خان بویراحمد سفلی منتسب نموده اند. این مهم، فقط حاکی از اختلافات خونین خویش بود، و چندان نمی توانست صحت کامل داشته باشد. البته شک نیست که ارتباط نزدیک یک کلانتر با حاکم نظامی، گه گاه موجب فشار و اجحاف حاکم نظامی بر رقیب وی بوده است؛ و این جزیی از سیاست سرکوب رضاشاه بود. اما، همه ی آن به رقابتها و اختلافات محلی بر نمی گشت؛ بلکه سیاست اصلی دولت چنین ایجاب می کرد: یعنی سرکوب دایم و کامل ایلات و عشایر!

در هر حال، اردوی نظامی متشکل از بختیاری، قشقایی و دولت، در منطقه بویراحمد علیا، ضمن اخذ مالیات و غرامت از مردم به دلیل غارت فرادنبه و بروجن به وسیله برخی از بویراحمدیها سرتیپ خان را نیز به عنوان گروگان با خود بردند و در واقع بازداشت نمودند. (۵۹)

به رغم این گروگان گیری دولتی، بویراحمدیها در اواسط سال ۱۳۰۷ در جنگهایی شرکت کردند. حضور آنان در جنگهایی که میان «امام قلی خان رستم» ممسنی و فرزندان «حاج محمد معین دهدشتی» (=معین التجار بوشهری) بر سر املاک زرخیز ممسنی اتفاق افتاد؛ حضوری سرنوشت ساز و مؤثر بود. (۶۰) جنگ مشهور «دورگ مدین (مدو)» یا همان «دورگ دهنو» که سرآغاز «شورش عشایری فارس» در سالهای ۱۳۰۷ تا ۱۳۰۹ محسوب می شود، نتیجه ی کشمکش مذکور بود. (۶۱)

نیروهای دولتی که در معیت چریکهای طوایف بکش، جاوید و دشمن زیاری ممسنی، به حوزه ی رستم ممسنی- ابواب جمعی امام قلی خان رستم هجوم بردند؛ خیلی زود نیروهای امام قلی خان را شکست دادند. اما حضور جنگجویان بویراحمدی، عرصه را بر نظامیان و چریکها تنگ کرده در نهایت شکست سختی را بر آنان تحمیل نمود. نظامیان نیز ضمن عقب نشینی، و در فلهیان ممسنی و با حمایت چریکهای دیگری از ترکان قشقایی تیره های دره شوری و کشکولی حمله ی جدیدی را آغاز کردند؛ ولی

این بار نیز هزیمت یافتند و تلفات جانی و مالی بسیاری دادند و جمعی از آنان نیز اسیر شدند. در پی این شکست مجدد و عقب نشینی نظامیان، فرمانده تیپ فارس «ابوالحسن خان پورزند» معزول گردید و به جای وی «محمدخان شاه بختی» منصوب شد. (۶۲)

همان گونه که کاوه بیات به درستی بیان می کند:

جنگ دورگ مدو به دو لحاظ کاملاً به سود عشایر تمام شد. اول، به لحاظ تسلیحات؛ (گذشته از غنایم جنگی فراوانی که طی دو نبرد به دست بویراحمدیها افتاد، در حدود هفتصد قبضه تفنگ و مهماتی که از سوی دولت در میان چریک های فوق الذکر قشقایی هفتصد قبضه تفنگ و مهماتی که از سوی دولت در میان چریک های فوق الذکر قشقایی [کشکولیاها و دره شوریهها] تقسیم شده بود تا در جهت کمک به نیروهای حکومت به کار رود. مآلاً در نبردهای بعدی علیه آن نیروها مورد استفاده قرار گرفت) و دوم، و شاید مهم تر از اسلحه، از حیث شکست سهم ناک و مهیبی که [بویراحمدیها] بر قوای نظامی تحمیل کردند. این موضوع بویژه از نظر آن دسته از کلانتران قشقایی که به عنوان رؤسای چریک در جنگ حضور داشتند دورنماند و عامل مهمی در پذیرش اندیشه ی شورش از سوی آنان بود. (۶۳)

جنگ مهیب تنگ تامرادی

با موفقیت‌های جنگی بویراحمدیها در جنگ دورگ دهنو (دورگ مدین)، و شکست سهمگین دولتیه‌ها، اقتدار رزمی و دفاعی ایل بویراحمد افزایش یافت و به نظرمی رسد تا سال ۱۳۰۹ رضاشاه و نظامیان‌ش اجازه و قدرت حضور در بویراحمد را نیافته اند. ایل بویراحمد، نیز در طی نزدیک به دو سال از نیمه دوم ۱۳۰۷ تا نیمه اول ۱۳۰۹ - کمترین رویارویی با دولتیان داشته است. تنها مورد ضبط شده، حضور عده ای از جنگجویان بویراحمدی به طرفداری از قشقاییها در سال ۱۳۰۸ بود در گردنه ی شول میانه ی راه شیراز به اردکان یک ستوان تدارکاتی قشون دولتی را که قصد رسیدن به اردکان را داشت، منهدم کردند و ارتباط قوای شاه بختی را با شیراز قطع نمودند. سر تیپ خان بویراحمدی نیز از موقعیت استفاده کرد و به اتفاق تعدادی از بویراحمدیها به بلوک بیضا حمله کرد و به غارت و چپاول روستاهای این سامان پرداخت. (۶۴)

شورش ایلات قشقایی و بختیاری در سال ۱۳۰۸، سرانجام با تدبیر امیر لشکر شیبانی آرام شد؛ و تمام هم و غم رضاشاه و نظامیان او، معطوف «قلع و قمع» ایل بویراحمد گردید.

با امتیازاتی که حکومت به سران و کلانتران ایلات قشقایی و بختیاری داد؛ بیش از پیش در صدد جذب جنگجویان آنان برای سرکوب ایل بویراحمد، برآمد. استفاده از جنگجویان ایلات مختلف برای سرکوبی ایل شورشگر، از ترفندهای عصر پهلوی بود که از آن بهره برداری می شده است. این اندیشه ی مخرب و ویرانگر، احتمالاً از سیاست انگلیسیها ناشی شده است. چرا که آنان، تقریباً ده سال قبل از کودتای ۱۲۹۹ عنوان می کردند:

جز یک اردوی معظم قوی هیچ چیز دیگر نمی تواند بویراحمدی را منظم نماید. (۶۵) به عقیده انگلیسیها، این «اردوی معظم قوی» باید «متشکل از سوار قشقایی و بختیاری متفقاً» باشد. «سر جرج بارکلی» در تاریخ ۱۱ دی ۱۲۸۸ به سرانوارد گری می نویسد: ... این طایفه بویراحمدی به واسطه ی بهره و نتیجه ای که از اعمال خود برده و مخصوصاً از اثر حمله ای که جدیداً به مسیو پاسک کرده اند جسارت زیاد و نفوذ کلی حاصل کرده اند و عقیده ی مستر بیل آن است که تنبیه آن جداً لزوم پیدا کرده و این طور اظهار عقیده می کند که فقط قوه ای که بتوانند چنین خدمتی را به عهده گیرند اردویی خواهد بود متشکل از سوار قشقایی و بختیاری متفقاً... (۶۶) در نامه مستر بیل آمده است:

... فقط موافقت و هم دستی بین قشقایی و بختیاری برای مطیع کردن این ایل خونخوار غارتگر [بویراحمد] لازم و مفید است... زیرا که اگر از دو طرف به آنها تهاجم نشود بی نهایت مشکل خواهد بود که یک طایفه کوه نشین به این رشادت و فعالیت را بتوان در تنگنا انداخت... (۶۷)

بر اساس اندک اسنادی که امروز در دست است، اندیشه ی قلع و قمع ایل بویراحمد، پس از مکاتبات انگلیسیها با دولت ایران در تیرماه ۱۳۰۹ به جد در دستور کار حکومت رضاشاه قرار گرفته است. در پنجم تیرماه ۱۳۰۹، مدیر کمپانی نفت انگلیس-ایران، در نامه ای به تیمورتاش وزیر دربار رضاشاه می نویسد:

حضرت اشرف: الان تلگرافی از آبادان به تاریخ دیروز رسیده است و مشعر است که عملیات ما در ناحیه گچ پوکاک در نزدیکی کچ کروقلی [کوراغلی] که در شمال غربی بوشهر واقع است از طرف عده ای که بالغ بر یکصد و پنجاه نفر بویراحمدی بودند مورد حمله واقع شده و در نتیجه آنجا را غارت کرده و صدماتی به مؤسسات ما وارد آورده اند... هرگونه وقایع دیگری که رخ داده و اطلاعاتی برسد البته به عرض حضرت اشرف خواهد رسانید... (۶۸).

در پاسخ نامه «جکس»، تیمورتاش می نویسد:

مستر جکس عزیزم؛ در جواب مراسله ۵ تیر جاری تحت نمره س ۶ ب، زحمت می‌دهم که خبر شرارت عده [ای] از بویراحمدی در حدود کچ پوکاک قبل از وصول مراسله شریفه رسیده بود. اشرار مزبور برای جلب توجه به خود مبادرت به این عمل نموده و خواستند که قوای خود را مهم جلوه بدهند که شاید در شرایط خلع سلاح آنها تسهیلاتی حاصل شود.] در هر حال اوامر مقتضیه در سرکوبی آنها صادر شده است. (۶۹)

مدیر کمپانی انگلیس- ایران در ۷ تیرماه ۱۳۰۹، توضیحات بیشتری «راجع به تجاوز به عملیات امتحانی آنان» در کچ پوکاک داده است. (۷۰)

همچنین، وی در مورخه ۱۰ تیرماه ۱۳۰۹، نامه ای دیگر به تیمورتاش وزیر دربار می‌نویسد:

...حضرت اشرف گرامی ام: تشکرات خود را برای مراسله ی شریفه... مورخه ۷ تیر به عرض می‌رساند. در دو مراسله ی سابق خود غرض از راپورت دادن شرارت بویراحمدیها این بود که اطمینان حاصل کنم که قضیه به عرض حضرت اشرف رسیده باشد. دولت به فوریت و به طرز مؤثری اقدام فرمود و باعث خوش وقتی است که اقدامات مقتضی برای مجازات آنها و جلوگیری از تکرار این وقایع که مانند سال قبل خساراتی به کمپانی ما وارد آورده خواهد شد... (۷۱)

در هر حال، در پی این مکاتبات آن گونه که تیمورتاش مکتوب نموده است- «اوامر مقتضیه، در سرکوبی» ایل بویراحمد، «صادر شده است» به نظرمی رسد، این «اوامر مقتضیه»، در «حکم عملیاتی» تحت عنوان «حکم عملیاتی در تعرض به بویراحمد»؛ به خوبی ترسیم شده است.

حکم عملیاتی در تعرض به بویراحمد...

الف- مأموریت:

قلع و قمع اشرار بویراحمد علیا و سفلی و پاک کردن مناطق مزبور از وجود اخلاصگران که به شرارت مشغول و به وسیله تفنگچیان خودشان موجب ناامنی در صفحات فارس شده اند.

ب- واحدهای جنگی

- ۱- هنگ پیاده پهلوی از لشکر ۱ مرکز به فرماندهی سرهنگ ابراهیم زند [تقویت شده با] یک گروهان مسلسل سنگین
- ۲- هنگ پیاده نادری از لشکر ۲ مرکز به فرماندهی سرهنگ احمد معینی [تقویت

- شده با] یک گروهان مسلسل سنگین
- ۳- هنگ پیاده رضاپور از لشکر ۱ مرکز به فرماندهی سرهنگ طهماسبی [تقویت شده با] یک گروهان مسلسل سنگین
- ۴- یک گردان سوار از هنگ سوار فاتح به فرماندهی سرگرد حسین فاتح...
پ- واحدهای حمایتی (پشتیبانی)
- ۱- یک هنگ توپخانه کوهستانی از لشکر ۱ مرکز (چهار آتشبار هر آتشبار چهار عراده توپ).
- ۲- یک گردان چریک از افراد قشقایی.
- ۳- چهار فروند طیاره (هواپیما)، بمب افکن- دو دستگاه زره پوش که فقط تا اردکان واحد جلودار را پشتیبانی خواهد کرد.
- ۴- یک واحد مهندسی
- ت- قوای ذخیره و احتیاط
- تیپ شیراز با کلیه عوامل- هنگ آهن از لشکر ۲ مرکز
- ث- تدارکات
- ۱- آشپزخانه و لوازم طبخ- خواربار و آذوقه اردو و علیق دواب به وسیله پانصد و پنجاه قاطر کرایه حمل خواهد شد...» (۷۲)
- بدین گونه «پس از صدور حکم عملیاتی به طرح و انشای آن زمان، فرمان حرکت صادر گردید و نیرو به طرف اردکان آهنگ عزیمت نمود و در اردکان فرمانده نیرو برای یک هفته فرمان توقف صادر نمود.» (۷۳)
- به نظر می رسد این لشکرگشی گسترده، که در آن «طول ستون در حدود ۲۴ کیلومتر بود و ۸ ساعت مسافت بین سرستون و انتهای آن بود» (۷۴) برای نابودی و فنای کامل یک ایل به حرکت درآمده است.
- پس از استقرار هنگهای عملیاتی ارتش رضاشاه در اردکان، اردوگاه عظیمی تشکیل شد. در مقابل آن، جنگجویان بویراحمدی که اکنون فرسنگها از منطقه مسکونی خویش فاصله گرفته بودند در تپه و تپه های اطراف اردکان مستقر و مهیای نبرد شدند. برای جلوگیری از جنگ و خونریزی، برخی از روحانیون مقیم اردکان، به وساطت پرداختند. اما «ظاهراً نه عشایر دل به این وساطت دادند و نه مقامات [دولتی]. لذا تلاش آنها به جایی نرسید.» (۷۵)
- بنا به نقل سرهنگ فولادوند در مهنامه ژاندارمری، فرمانده جنگی عشایر بویراحمد، به نام لهراسب (کی لهراسب)، به سادات پیام رسان گفته است:

ما اسلحه به دست گرفتیم تا عمامه یادگار جدتان را از شما نگیرند و کلاه پهلوی سرتان بگذارند و آن وقت مجبور شوید گدایی کنید. (۷۶)

در هر حال، چون طرفین شرایط یکدیگر را نپذیرفتند، جنگ اجتناب ناپذیر شد. درگیر یهای مختصر و پراکنده ای در اطراف اردوگاه انجام گرفت؛ اما نبرد اصلی، در نتیجه ی شیخون بویراحمدیها رخ داد. شیخونی که به گفته فولادوند، «یک شب خونین [را] به وجود آورد.» (۷۷)

بویراحمدیها از جهات مختلف به اردوگاه یورش برده به داخل آن رخنه کردند. شلیکهای مداوم مسلسل‌های نظامی نیز مانع از پیشروی بویراحمدیها نبود. در قسمت غربی اردوگاه، عشایر پس از ورود به سنگرهای نظامیان جنگ تن به تن را آغاز کردند. جمعی دیگر از بویراحمدیها به همراهی و فرماندهی لهراسب به قلب ستون نظامی یورش بردند و هر دو جناح خویش را به زیر رگبار گلوله گرفتند. عده ای دیگر با هجوم به سمت ستاد نیرو و آتش شدیدی به روی چادرها گشودند. آنها «ضمن یورش به طرف مقر ستاد نیرو با فریاد و ایجاد سر و صدا، به لهجه ی لری شعار می دادند؛ بزیند، بکشید، نترسید، اینها برای جان و مال و ناموس ما آمده اند.» (۷۸)

با فشار همه جانبه بویراحمدیها، هزیمت قطعی نظامیان و سقوط اردوگاه نزدیک شده بود؛ اما مقاومت همگانی نظامیان اردوگاه و روشن شدن هوا، موجب نجات نظامیان و سرانجام عقب نشینی بویراحمدیها گردید. سرگرد پیشداد-از نظامیان حاضر در اردوگاه- تعداد کشته های نظامی را «در حدود سی نفر سرباز و یک افسر» و «مجروحین را ۲۵ نفر سرباز و دو افسر» ذکر می کند. (۷۹) منابع محلی تعداد مقتولین بویراحمدی را نه و هفده نفر اعلام کرده اند. (۸۰)

بویراحمدیها پس از شیخون اردکان، عقب نشینی کردند تا بتوانند دشمن زخم خورده و عصبی را به مناطق کوهستانی و صعب العبور بکشانند. در خط سیر اردکان به یاسوج، درگیریهای پراکنده و مختصری میان نظامیان و بویراحمدیها رخ داده است. در این جنگ و گریزها، بویراحمدیها، تلفات و صدماتی بر نظامیان وارد آوردند؛ اما این اقدام آنان تأثیری در پیشروی نظامیان نداشت. لشکر ده هزار نفری رضاشاه، با سلاحهای مدرن و پیشرفته با توپخانه و مسلسل در برابر جنگجویانی که برخی از آنان تنها سلاح سرد همراه داشتند- به رغم تلفات زیاد- دست به عقب نشینی نزدند. بویراحمدیها در نزدیکی یاسوج کنونی، در معبری کوهستانی و جنگلی- و صعب العبور- به نام سنگ و منگ؛ به کمین نشستند. نبرد سنگ و منگ که دو روز و یک شب و با شدت تمام ادامه یافت، برای هر دو طرف سنگین و سخت بود. در این نبرد،

به رغم تلفات زیاد نظامیان نسبت به شیخون اردکان- و درگیریهای مسیر راه- ولی سرانجام موفق به شکست و عقب نشینی مجدد بویراحمدیها گردید. سرگرد پیشداد، بدون ذکر شمار کشتگان نظامی، تعداد زخمیها را «در حدود ۱۲۰ نفر و چند افسر» عنوان می کند. (۸۱)

منابع محلی، تعدادکشته های بویراحمدی رادونفرذکرمی کنند. (۸۲) سرتیپ یکرنگیان، تاریخ این درگیری را «ششم مرداد» ۱۳۰۹ ضبط کرده است. (۸۳)

با عقب نشینی بویراحمدیها، نظامیان روستاهای خالی از سکنه ی یاسوج و تل خسروی را اشغال کردند. با ورود لشکر عظیم رضاشاه به منطقه بویراحمد و عدم شکست قطعی از بویراحمدیها، تقریباً تمام ساکنین روستاهای مسیر عبور نظامیان، با تخلیه محل پا به فرار نهادند. عشایر بویراحمد با هجومی بی سابقه مواجه شده بودند و هر آن بیم نابودی کامل آنان می رفت. تا آن زمان سابقه نداشت که جنگجویان ایل بویراحمد، آن هم با وجود فرمانده دلیر و پرآوازه ای نظیر کی لهراسب، این گونه شکست خورده باشد. این وضعیت فوق العاده، سران و بزرگان ایل را به اندیشه ی مصالحه و پذیرش برتری نظامیان واداشت. آنان برای جلوگیری از اضمحلال قطعی ایل در آن هنگامه ی خطر، چاره ای نداشتند. بنابراین، نامه ای برای فرمانده لشکر امیرلشکر حبیب الله شیبانی ارسال داشتند.

فولادوند که هیچ اشاره ای به درگیریهای پس از شیخون اردکان نمی کند، بیان نموده: در دشت روم پیکی از طرف سران یاغی از سرلشکر شیبانی اجازه ملاقات خواست و نامه ای از جانب سرتیپ خان و شکرالله خان ضرغامپور تسلیم فرمانده نیرو نمود. مدلول نامه تا آنجا که توانستیم از منابع مطلع که شخصا در این نبرد شرکت داشته اند به دست آوریم از این قرار بوده:

اول- نیروی دولتی می تواند بدون مانع به طرف بویراحمد علیا و سفلی عزیمت نماید و در مراکز مورد نظر به استثنای قلعه لوداب و لنده مستقر شوند و مقدمشان را گرامی می داریم!

دوم- اجازه داده شود عمل خلع سلاح را کلانتران بدون دخالت سربازان خود برعهده بگیرند و به مدت شش ماه تفنگهای افراد عشایر را خودمان جمع آوری و تحویل خواهیم داد. فقط تعداد معدودی اسلحه به ما داده شود تا در موقع کوچ به بیلاق، برای حفظ جان خودمان داشته باشیم!

سوم- عشایر از اوامردستورات فرماندهان پادگانها همه گونه اطاعت خواهند نمود. اما تقاضاداریم در مناطق عشایر نشین بویراحمدپاسگاه امنیه (ژاندار مری) مستقر نشود!

چهارم- دولت، عشایر را از استعمال کلاه پهلوی که اجباری شده معاف بفرمایند و در پوشیدن لباس محلی ممانعتی برای افراد عشایر نباشد!
پنجم- چون عشایر دچار خسارت شده اند دولت تا پنج سال ما را از پرداخت مالیات معاف بفرمایند. (۸۴)
فولادوند همچنین می نویسد:

... شیبانی نامه ارسالی از طرف سرتیپ خان و شکرالله را پاره کرد و جلوی پای پیک انداخت و به او گفت: نامه های احمقانه قابل جواب نیست. عن قریب پاسخ مقتضی را ارتش به نحوی که صلاح بدانند به آنها خواهد داد. (۸۵)
وی در توجیه عمل سرلشکر شیبانی، عنوان می کند:
با توجه به شرایط پنج گانه که ... معلوم نیست از طرف ایادی بیگانگان انشا شده؟ یا از جانب ماجراجویان داخلی؟ تسلیم به خواسته سران متمرد آن روز، پذیرفتن نوعی از ملوک الطوائفی مشروط و خلاف منویات شاهنشاه وقت بود. (۸۶)
هرچند بنابر شواهد موجود شاهنشاه وقت، در پی نابودی کامل ایل بویراحمدی بود؛ اما به نظر می رسد، پاره کردن نامه ی بویراحمدیها، نیز نوعی نخوت نظامی و تبختر بی جای سرلشکر شیبانی بوده است. البته، بویراحمدیها، خیلی زود در معبر مخوف تنگ تامرادی، پاسخ آن را دادند.

تنگ تامرادی معبری مخوف

یک ماه و اندی از این لشکرکشی عظیم و همگانی می گذشت. برخوردها و درگیریهای مختصر و شدیدی که تاکنون رخ داده بود، علی رغم تلفات نسبتاً زیاد نظامیان. البته حکایت از موفقیت آنان داشت. همین که توانسته بودند جنگجویان بویراحمدی را به خاک خویش عقب برانند، پیروزی بزرگی برای شیبانی و رضاشاه محسوب می شد. بروز این حادثه، سرو صدا و جنجال عظیمی در کشور برپا کرد. روزنامه ها همه از فتح و فیروزی نظامیان خبر می داد. قشون تحت امر شیبانی، اکنون به نقطه ای قدم می گذاشت که طبق گفته سخن گویان و مبلغان، نه اسکندر توانسته بود از آن بگذرد و نه تیمور و نادر.

خبرنگار مخصوص شفق سرخ وقایع را چنین گزارش می نماید:
... در هفته گذشته از اردکان و هر طرف فرمان پیش صادر و پنج شش روز قبل آنها را مورد حمله قرار داده از بالا قوای هوایی از پایین آتش توپخانه و حملات قشون

طوری آنها و قلاعشان را زیر آتش گلوله نابود ساختند که دیگر شرارت را به خاطر نخواهند آورد. برحسب خبر موثق خصوصی، لهراسب که رئیس شجاع آنهاست با چند نفر رؤسای آنها مقتول، سایرین به کلی متواری و داغون شده اند و تا به حال چند بار عجز و لابه و استدعای بخشش نموده اند پذیرفته نشده. الان امیر لشکر [شیبانی] با قوا در تنگ تامرادی میان کوه گیلویه است. (۸۷)

پیش از ظهر روز ۱۳ مرداد ۱۳۰۹، ستون نظامی با آرایش ذیل وارد تنگ تامرادی می شود:

- ۱- هنگ نادری به فرماندهی احمد معینی مأمور حفظ عقبه
- ۲- گروهان اول هنگ رضاپور مأمور جناح راست و ارتفاعات شرقی
- ۳- گروهان اول هنگ پهلوی مأمور سمت چپ و ارتفاعات غربی
- ۴- نیروی اصلی و عمده قوا در خط محور اصلی نفوذ به داخل تنگ
- ۵- یک گروهان سرباز به فرماندهی نظام الدین دیبا و هشت چریک قشقایی مسئول تدارکات نیرو و پشت سر قوای اصلی. (۸۸)

جنگجویان بویراحمدی در سنگرهای طبیعی خویش (لابه لای سنگها و درختان) موضع گرفته به خوبی فرصت دادند تا ستون نظامی کاملاً داخل تنگ شوند و آن گاه که راه عقب نشینی و پیشرفت آنها بسته شد، جنگ را شروع کردند. شلیک گلوله های فراوان و باران تیر، بر سر نظامیان باریدن گرفت. نیروی نظامی اکنون در محاصره عجیبی گرفتار شده بود.

روز اول جنگ که اوج آن از حوالی ظهر به بعد بود، بدین گونه سپری شد که گردانهای پهلودار و جلودار تقریباً به محاصره درآمده بسیاری از نیروهای خویش را از دست داده بود. ارتباط زمینی این گردانها که توسط سربازهای امربر صورت می گرفت، قطع شده بود و فقط با آیینه های مخابراتی به یکدیگر علامت می دادند.

جنگ با شدت هرچه تمام تر ادامه داشت. شب نبرد و فردای آن، نیروی نظامی که کاملاً خود را باخته بودند، با محاصره قطعی و انهدام کامل روبه رو شدند. گردانهای پهلودار در هر دو جناح (چپ و راست)، با تلفات صد در صد از کار افتادند. تلاش گردانهای کمکی که سعی داشتند محاصره شدگان را نجات بدهند، ره به جایی نبرد و با شکست روبه رو شد. گردان «سرهنگ ابراهیم زند» که می خواست خط محاصره را بشکند و به کمک نیروهای «جلودار» برود، خود به محاصره درآمد. هنگ دوم رضاپور که به یاری گردان اول (همین هنگ) در جناح راست شتافته بود به سرنوشت آنها دچار گردید و مضمحل شد. نیروی تحت فرماندهی «دیبا» که در پشت

ستون، باروبنه و تدارکات را حفاظت می کردند، به محاصره درآمد خود «نظام الدین» از ناحیه ران زخمی شد.

جنگجویان و در رأس آنها لهراسب، که یک تنه بار سنگینی از نبرد را بر دوش داشت و بیش از همه بویراحمدیها بر تلفات نظامیان می افزود، در موقعیتی بس مهم و عالی- به خاطر شناخت کامل از منطقه- افراد نظامی را چون برگ خزان به زمین می ریختند. هر اندازه جنگ طولانی تر می شد، تعداد زیادتری از نظامیان به خاک و خون کشیده می شدند.

«سر هنگ فولادوند» نویسنده خاطرات سرلشکر شیبانی، دورنمای نبرد را در روزهای اول و دوم، این گونه به تصویر کشیده است

در ساعت ۸ صبح روز [۱۳ مرداد ۱۳۰۹] گردانهای پهلودار، وسیله مأموران، ارتباط زمینی تماس خود را با اشرار گزارش دادند و در ساعت ۱۲ نیز گزارشی به همین منوال از قوای عقبه به فرمانده نیرو داده شد. در فواصل ساعت ۱۴ و ۱۵ گردانهای پهلودار گزارش دادند، دشمن تلاش می کند ما را به محاصره درآورد و تقاضای کمک فوری کردند، در ساعت ۱۶ ارتباط زمینی یگانهای مزبور قطع و با آیینیه مخابراتی گزارش دادند دشمن از هر طرف و هر نقطه حتی جلوی پای ما می جوشد و به نبرد می پردازند. در تمام طول شب نبرد ادامه داشت و صبح نیروی عقبدار گزارش داد با تلاش و مقاومت شدید و تلفات نسبتاً سنگین که یک سروان و دو ستوان جزو شهدا هستند توانستیم اشرار را به عقب برانیم و سر هنگ احمد معینی از ناحیه گوش مورد اصابت گلوله واقع [شد] و به عقب ستون منتقل گردید. صبح روز [بعد] فرمانده گروهان اول رضاپور گزارش داد دشمن از تاریکی شب و آشنایی به محل استفاده و ما را به محاصره کامل درآورده، تلفات متوسط و تعداد مجروحین قابل توجه است و سرگرد محمد افشار فرمانده گردان از ناحیه شکم مورد اصابت گلوله اشرار قرار گرفته، حال وی وخیم است. از گردان یکم هنگ پهلوی که حفظ جناح چپ نیرو بر عهده وی محول بود.. گزارشهای ناراحت کننده ای می رسید. بدین لحاظ سر هنگ ابراهیم زند فرمانده هنگ مأمور شد با یک گردان، شخصاً به کمک یگان مزبور بشتابد و از محاصره گردان درگیر شده جلوگیری نماید، متأسفانه گردان یکم کمکی نه تنها نتوانست کاری انجام دهد، بلکه دشمن با شیوه های عشایری که ویژه جنگهای کوهستانی است موفق گردید ارتباط آنها را قطع و به محاصره خود درآورد. سر هنگ زند وضع خطرناک خویش را گزارش داد و اضافه کرد هرگاه توپخانه و نیروی هوایی به یاری محصورین نشتابد موقعیت ما هر لحظه

وخیم تر خواهد شد. لیکن این تقاضا تقریباً حساب نشده بود، زیرا نیروی هوایی منحصر به چهار فروند هواپیمای اکتشافی بمب افکن بود که به مناسبت فزونی تعداد مجروحین تعدادی از آنان را به شیراز انتقال می داد، از طرفی بمبهایی که از هواپیما به طرف هدف فرستاده می شد در کوهستان قدرت تخریبی چندانی نداشت و تیراندازی آتشبارها نیز به علت ثابت نبودن هدفها که اشرار از پشت سنگی به پشت سنگ دیگر می خزیدند و وجود صخره های بزرگ نمی توانست در مضمحل کردن دشمن نقش مؤثری داشته باشد، مع نلک همه این عوامل دست به کار شدند و از تلاش آنها نیز نتیجه ای عاید نگردید. گردان دوم هنگ رضاپور هم که مأموریت یافته بود گردان پهلودار جناح راست را نجات دهد به سرنوشت گردان دوم هنگ پهلوی دچار گردید. محاصره شدن گردانهای عملیاتی، وصول اخبار موحش دیگر دایر بر وارد شدن تلفات و افزایش تعداد مجروحین و نبودن وسایل کافی برای زخمبندی و انتقال آنها به بیمارستان و عدم امکان بیرون بردن مقتولین از صحنه کارزار، فرمانده نیرو را در یک موقعیت بسیار دشوار قرار داده بود، بویژه آنکه گزارش رسید سرگرد قدر... که یکی از بهترین فرماندهان گردان بود و ستوان جوان میرفخرایی مجروح و ... به دست اشرار اسیر گردیده و تلاش برای پس گرفتن وی به جایی نرسید و این افسر بر اثر جراحات وارده به هلاکت رسیده است. (۸۹)

روزهای بعدی نبرد و پایان جنگ

دو روز دیگر نبرد ادامه داشت، اما از شدت اولیه برخوردار نبود. نیروهای نظامی کمتر به تحرکات خویش دست می یازیدند. گردانهای کمکی جناحین نبرد با تلفات سنگینی، تنها، راه نجات خویش را می جستند. گردان کمکی پهلودار جناح چپ به فرماندهی سرهنگ زند، تنها کاری که توانست بکند، این بود که خط محاصره را شکسته و عقب نشینی نماید. در جناح راست، گردان دوم هنگ رضاپور به همان وضع آشفته و مضمحل گردان اول دچار شده بود. در این قسمت، لهراسب با عده ای از مردان زبده خویش همچنان ستون نظامی را زیر آتش دقیق خود داشتند و امکان پیشروی را از آنها گرفته بودند. شلیکهای دقیق و پی در پی جنگجویان، به علاوه تاکتیک جنگی ویژه کوهستان به خصوص تنگه ها-

امان نظامیان را بریده آنها را از کار انداخته بود. این تاکتیک ویژه و عامل موثری که در تاریخ نظامی و جنگی کشور ما البته سابقه طولانی و قدمت بسیاری دارد، همانا پرتاب سنگهای بزرگ و کوچک است، که بدین وسیله دشمن مانده در دامنه را خرد و له می کنند.

تلاش نیروهای نظامی، اکنون منحصر شده بود به نجات جان خویش به هر طریق ممکن، با این وجود عده ای از آنها به دستور فرمانده ستون سعی در اشغال نقطه کوهستانی و ارتفاع مقابل مقر لهراسب نمودند.

این مهم، البته با تحمل مشقات فراوان و تلفات زیاد عملی گردید. درحین صعود به نوک قلعه قاطر حامل بی سیم مرتبط با تهران قصر رضاشاه و تلگراف چی هر دو مورد هدف قرار گرفتند. بدین ترتیب ارتباط ستون با مرکز قطع شد. قطع ارتباط و عدم اطلاع از وضع نیرو، رضاشاه رادرنگرانی زایدالوصفی قرارداد داده بود. «فولادوند» می نویسد:

او [رضاشاه] در تمام مدت شب بیدار و در اتاق بی سیم قصر تشریف فرما شدند و تا صبح از استراحت صرف نظر فرمودند، تنها چیزی که ذات همایونی را مشغول و تا تابیدن آفتاب به قدم زدن و ادار کرد، سیگار بود که آنی دود آن قطع نمی شد... (۹۰) فردای آن شب، با پانسمن و مداوای بی سیم چی مجروح و نیز انتقال بی سیم اصلی به بالای ارتفاعات، ارتباط با تهران و با قصر شاه برقرار شد. رضاشاه در نخستین ارتباط گفت:

شب گذشته بدترین شبهای زندگی من بود، سعی کنید دیگر تکرار نشود. دستور دادم با اعزام دو گردان از لشکر اول و دوم مرکز جای تلفات پر شود، اگر تا چند ساعت دیگر از وضع نیرو بی خبر می ماندم خودم حرکت می کردم... با وضعی که پیش آمده تصور می کنم ادامه پیشروی از تنگ تامرادی بیش از این صلاح نباشد... (۹۱)

در این موقع چهار روز از نبرد سنگین و خونین تنگ تامرادی می گذشت. نیروی سرلشکر شیبانی با تلفات بسیار و صدمات فراوان شکست را قبول کرده بودند. این موضوع را رضاشاه نیز دریافته بود بنابراین، امر به عقب نشینی آنان داد. به دستور

او شورایی جنگی در مرکز و نیز در تنگ تامرادی تشکیل شد، و به دنبال آن. به گفته فولادوند:

رؤسای اردکان ستاد عملیاتی و فرماندهان هنگهای چهارگانه در امر عقب نشینی و تخلیه تنگ وحدت نظر پیدا کردند و ترک این معبر تاریخی که بعضیها آن را «دهلیز مرگ» نام نهاده اند مورد تأیید سرلشکر شیبانی قرار گرفت و پس از کسب اجازه از پیشگاه شاهنشاه وقت [رضاشاه] و تهیه مقدمات، به موقع اجرا گذارده شد... (۹۲)

وضع بحرانی و رقت بار نیروی نظامی که از هر طرف توسط جنگجویان در محاصره و فشار بودند، چنان وخیم بود که همگی، هر لحظه مرگ را به چشم خویش مشاهده می کردند. به طوری که هر فرد نظامی به محض اتمام مهماتش، گلوله آخر را نثار جان خویش می نمود. حتی سرلشکر شیبانی خود را برای خودکشی در آخرین لحظات آماده می کرد.

«فولادوند» به خوبی این وضع نابسامان و آشفته را بیان کرده است:

[در چهارمین روز نبرد] در تنگ تامرادی از سیمای خسته افسران و سربازان که می بایست با شکم گرسنه و کامی تشنه و مشاهده مناظر کشتگان و وضع وخیم و رقت بار زخمیها که در درد و خون غوطه ور بودند، به نبرد ادامه دهند، آثار یأس مشهود بود و برای فرماندهان یگانها و سرلشکر شیبانی مسلم شد که اگر بدان منوال جنگ ادامه یابد بیهوده جان به هدر دادن است و نوعی خودکشی! زیرا روحیه و نیروی پایداری به سرعت رو به کاهش است... بعضی از افسران که در آن روز در ستاد نیرو بوده اند اظهار... نمودند وضع نیروی ده هزار نفری در تنگ تامرادی به قدری وخیم و تکان دهنده بود که سرلشکر شیبانی اسلحه کمری خویش را برای آخرین لحظه در صورتی که وخامت اوضاع را به اسارت منتهی گردد به قصد خودکشی آماده کرده بود.

از این رو طبق نظر شوراهای جنگی نظامیان در تنگ تامرادی و در مرکز، دستور عقب نشینی و خاتمه جنگ داده شد و بدین ترتیب با وجودی که آنها تلفات زیادی داده بودند، شکست را نیز پذیرفتند.

... بنابر برآوردی که در شورای جنگی نیروی به عمل آمده، تعداد سربازان مقتول

در دو گردان محاصره شده و یگانهایی که به کمک آنها شتافته بودند، همچنین تلفات وارده به قسمت عقبار در طول چهار روز نبرد به یک هزار نفر تخمین زده شد! و شماره سربازان زخمی به چهارصد نفر بالغ گردید، که از این تعداد، معدودی به علت نرسیدن وسایل درمانی جان سپردند... (۹۳)

به دنبال این فعل و انفعالات، چریکهای قشقایی به رهبری ناصرخان قشقایی به خاطر سابقه دوستی و رفاقت با خوانین و سران بویراحمدی دست به کار شده با فرستادن پیکهایی نزد آنها، پیشنهاد آتش بس و عقب نشینی دادند. سران بویراحمدی بالاخره موضوع پیشنهادی را پذیرفته تنها لهراسب بود که رضایت به این کار نمی داد. پس از بحث و جدلهای فراوان و توسل به پند و اندرز و التماس، لهراسب مجاب شد با تقاضای قشقاییهای مصالحه جو موافقت کردند و بدین ترتیب بقیه نیروهای نظامی بدون اینکه بتوانند زخمیها وسایل و باروبنه خویش را با خود ببرند، عقب نشستند.

بدین گونه لشکرکشی ده هزار نفری حکومت رضاشاه برای تنبیه مردم بویراحمد، تنها حاصلی که در پی داشت شکست فاحش نظامیان و به تبع آن دولت بود، به علاوه تلفات بسیار زیاد و رسوایی عقب نشینی.

باقی مانده نیروی تحت امر شیبانی به فهلیان ممسنی عقب نشست و در آنجا تقویت نیروی کمکی و امدادی به شیراز بازگشت. چند هفته بعد عده ای به تنگ تامرادی رفتند و ظاهراً اجساد مقتولین را دفن کردند.

پس از جنگ

نبرد تنگ تامرادی، ضربه ی هولناکی بر نظامیان رضاشاه وارد آورد. منابع مختلف، ارقام متفاوتی از تلفات نظامیان ذکر کرده اند. فولادوند به «یکهزار و دویست افسر و سرباز» کشته، و «هشتصد سرباز زخمی» اشارت دارد. (۹۴) مؤلفان تاریخ پنجاه ساله نیروی زمینی شاهنشاهی ایران می گویند:

در عملیات فوق ۱۲۰۰ نفر افسرو درجه دار و سرباز دلیر نیروی زمینی شاهنشاهی شربت شهادت نوشیدند و بیش از هشتصد نفر نیز به سختی مجروح گردیدند. (۹۵)

سردار اسعد، وزیر جنگ رضاشاه، با تجاهل نسبت به این حادثه ی مهم شمار

مقتولین و مجروحین «قشون امیر لشکر شیبانی» را در طی «یک ماه جنگ» هشتصد نفر ذکر می کند. (۹۶)

قدرت ایل بویراحمد، پس از پیروزی در نبرد «تنگ تامرادی» بیش از پیش گردید. اما حد چهارماه بعد، جنگجوی نامی بویراحمدیها، «لهراسب» (کی لهراس)، در درگیری کم اهمیتی با نظامیان، در حوزه ممسنی به قتل رسید. به محض کشته شدن «لهراسب»، نه تنها جنگجویان بویراحمدی هزیمت یافتند، که هیبت رزمی و اقتدار سیاسی ایل بویراحمد نیز در هم شکست. در واقع قتل لهراسب، مساوی با سلطه ی دولتیان بر ایل بویراحمد بود. فشاری که این ایل پس از قتل لهراسب، از حکومت رضاشاه متحمل گردید، بی سابقه بود. حکومت نظامی، حاکم مطلق منطقه گشت، و ظلم و تعدی به اوج خود رسید. خوانین بویراحمد تسلیم دولتیان شدند و به همراه خانواده هایشان همچون دیگر ایلات جنوب در تهران نگه داشته شدند. در سال ۱۳۱۳ کلانتران ایل بویراحمد و ممسنی در تهران نگه داشته شدند. در سال ۱۳۱۳ کلانتران ایل بویراحمد و ممسنی و برخی از بختیاریها- اعدام گردیدند و فرزندان آنان تا اواخر سال ۱۳۲۰، موفق به خروج از تهران نشدند. در منطقه، عامه ی مردم، متحمل همه گونه جور و جفا می شدند. اسکان اجباری یا تخته قاپو، در واقع از سال ۱۳۱۰ در بویراحمد اجرا شد. خلع سلاح عشایر، به آسانی صورت گرفت. خدمت سربازی که مردم آن را «اجباری» می خواندند- بدون واکنش مؤثری انجام پذیرفت. اقدامات سختگیرانه و بی رحمانه ای از جانب حکومت نظامی اعمال و اجرا می شد. حکومت نظامی، حتی نام دهات و برخی طوایف را تغییر می داد. به طور مثال؛ منطقه «دشتروم» بویراحمد، به اسامی فرزندان سرهنگ جهانبانی نام گذاری شد: جهان آباد، منصور آباد، حسین آباد، امیرآباد.

جهانبانی، در نامه ای به «ملا بهمن»، کدخدای طایفه ی قایدگیوی دشتروم بویراحمد، می نویسد:

آقای ملا بهمن، از این تاریخ شما به کدخدایی قریه جدید الاحداث جهان آباد که در دشت روم ساخته شده شده برقرار می شوید. از این بعد به طایفه سپرده به شما دیگر اسم قایدگیوی نداشته بلکه رعیت جهان آباد دشت روم است. (۹۷)

در بویراحمد، حتی اسکان شده‌ها را مجبور می‌کردند، در زمینهای زراعی محصولات بکارند که نه اطلاعی از چگونگی کاشت، داشت و برداشت آن داشتند و نه امکانات آن را. سندی در دست است که حاکم نظامی منطقه، سرهنگ دوم پارس تبار در آگهی ۲۱/دی/۱۳۱۸ به «کلیه سرپرستان و دهداران حوزه ی بویراحمد» اعلام می‌دارد:

که کشت شلتوک به طور کلی درحوزه تلخسرو و بویراحمد ممنوع بوده و بایستی به جای زراعت شلتوک کف کاشته شود... (۹۸)

حاکم نظامی خود معترف است که «رعایا اطلاع کافی» از کشت محصولات جدید ندارند. بنابراین چون بایستی «بجای زراعت شلتوک کف پنبه-کتان-کنجد-کرچک... زراعت نمایند و برای کشت و زراعت هر یک از محصولات که ذکر شده رعایا اطلاع کافی ندارند به اداره کشاورزی مراجعه نموده البته دستور و تعلیمات لازمه کامل به آنها داده خواهد شد... (۹۹)

تسلط حکومت نظامی چنان بود که به راحتی دست به اعدام افراد می‌زدند. یک نویسنده بومی، تعداد ۲۱ نفر را ذکر می‌کند که در زمان زمامداری سرهنگ محمّدحسین میرزاجهانبانی (۱۳۱۱-۱۳۰۹) در بویراحمد و بهبهان اعدام شده‌اند. (۱۰۰) به نظر می‌رسد جرم برخی از آنان بسیار سبک و عادی بوده احتمالاً برای ایجاد رعب و وحشت بیشتر در میان ایلات، اعدام گردیده‌اند.

مثلاً یک نفر به نام «گدا» به اتهام سرقت یک رأس گوسفند اعدام می‌شود؛ دیگری به نام «ملاعلی مردان» به «جرم اغتشاش و تیراندازی»؛ و فردی دیگر به نام «خانبابا سی سختی» به اتهام فروش «هشت تیر فشنگ» اعدام گردید. (۱۰۱)

در هر حال، اوضاع منطقه کهگیلویه و بویراحمد، تا زمان خلع رضاشاه از قدرت در شهریور ۱۳۲۰، بدین گونه بوده است.

توضیحات و مأخذ

دکتر کشواد سیاهپور «حکومت پهلوی، استبداد داخلی و سرکوب عشایر» به نقل از کتاب سقوط ۲: مجموعه مقالات دومین همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی، تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی- ۱۳۸۷، صص ۴۰۶ - ۲۷۹

۱. رجوع شود: مکی، حسین، مختصری از زندگانی سیاسی احمدشاه قاجار، چاپ چهارم، امیرکبیر، تهران ۱۳۷۰/ رحیم زاده صفوی، اسرار سقوط احمدشاه(خاطرات)، به کوشش بهمن دهگان، انتشارات فردوسی، تهران ۱۳۶۲.

۲. ایوانف، «سرنگونی دودمان قاجار، استقرار قدرت دودمان پهلوی»، تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ترجمه کیخسرو کشاورزی، انتشارات پویش، تهران، ۱۳۵۹، ص ۴۵۳.

۳. همانجا.

۴. رجوع شود: امیل لوسوئور، زمینه چینیهای انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹، ترجمه ولی الله شادان، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۳؛/ مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران (کودتای ۱۲۹۹)، جلد اول، چاپ چهارم، نشر ناشر، تهران، ۱۳۶۳؛/ آبرونساید، خاطرات سری، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۷۳، صص ۳۷۸-۳۵۹.

۵. مرسلوند، حسن (گردآورنده)، اسناد کابینه ی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۷۴، ص ۳۵؛/ پهلوی، محمدرضا، پاسخ به تاریخ، به کوشش شهریار ماکان، انتشارات شهرآب، تهران، ۱۳۷۱، ص ۴۳.

۶. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود: یکرنگیان، امیرحسین، سیری در تاریخ ارتش ایران (از آغاز تا پایان شهریور ۱۳۲۰)، چاپ دوم، انتشارات خجسته، تهران، ۱۳۸۴، صص ۳۵۸-۳۰۹؛/ کرونین، استفانی، ارتش و تشکیل حکومت پهلوی در ایران، ترجمه غلامرضا علی بابایی، انتشارات خجسته، تهران، ۱۳۷۷، صص ۲۶۴-۲۵۹.

۷. ارتش و تشکیل حکومت پهلوی در ایران، صص ۴۲۱-۴۱۹/ سیری در تاریخ ارتش ایران، صص ۴۳۵/ برای اطلاع بیشتر از نحوه برخورد قصاب لرستان با لرها، رجوع شود: ویلیام او، داگلاس، سرزمین شگفت انگیز و مردمی مهربان و

- دوست داشتتی، ترجمه فریدون سنجر، انتشارات گوتنبرگ، تهران، ۱۳۷۷، صص ۱۷۸-۱۷۰.
۸. بهمن بیگی، محمد، عرف و عادت در عشایر فارس، انتشارات بنگاه آذر، بی جا، ۱۳۲۴، ص ۶۲/مقایسه شود با چاپ جدید کتاب: محمد بهمن بیگی، عرف و عادت در عشایر فارس، چاپ دوم، انتشارات نوید شیراز، ۱۳۸۱، صص ۱۰۰-۹۹/نیز: داگلاس، همان، صص ۲۲۳-۲۲۴.
۹. رجوع شود: کشواد سیاهپور، «نبرد نابرابر»، فصلنامه مطالعات تاریخی، سال دوم، شماره هشتم، تابستان ۱۳۸۴، ص ۱۷۴/برای اطلاع بیشتر رجوع شود: قدرت الله اکبری، بویراحمد در گذرگاه تاریخ، چاپخانه مصطفوی شیراز، ۱۳۷۰ صص ۶۴-۵۹/یعقوب غفاری، تاریخ اجتماعی کهگیلویه و بویر احمد، انتشارات گلها، اصفهان، ۱۳۷۸، صص ۲۶۱-۲۶۲.
۱۰. تاریخ اجتماعی کهگیلویه و بویراحمد، صص ۲۶۱-۲۶۲.
۱۱. همان، ص ۲۶۲/بویراحمد در گذرگاه تاریخ، صص ۶۳-۶۲.
۱۲. تقوی مقدم، تاریخ سیاسی کهگیلویه، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران و مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، تهران، ۱۳۷۷، صص ۳۱۳-۳۱۲.
۱۳. همان، ص ۳۱۳.
۱۴. کشواد سیاهپور، انقلاب اسلامی و مردم کهگیلویه و بویر احمد، (پایان نامه کارشناسی ارشد)، دانشگاه آزاد واحد نجف آباد، ۱۳۸۲، صص ۸۱-۸۲.
۱۵. تاریخ سیاسی کهگیلویه، ص ۳۱۴.
۱۶. همان جا.
۱۷. همان، صص ۳۱۴-۳۱۵.
۱۸. همان، صص ۳۱۵.
۱۹. همان، ص ۱۲۹.
۲۰. همان جا.
۲۱. همان، ص ۱۳۰.
۲۲. امان اللهی بهاروند، اسکندر، کوچ نشینی در ایران (پژوهشی درباره ی عشایر و ایلات)، چاپ چهارم، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۷۴، ص ۲۳۹.
۲۳. لمبتون، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، چاپ چهارم، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۷، ص ۵۰۲.
۲۴. گاوین همبلی، خودکامگی پهلوی: رضاشاه»، سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی

- به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه عباس مخبر، چاپ دوم، طرح نو، تهران، ۱۳۷۲، صص ۳۰-۳۱.
۲۵. همان، ص ۳۲.
۲۶. سرزمین شگفت انگیز و مردمی مهربان و دوست داشتنی، ص ۲۱۸.
۲۷. برای اطلاع بیشتر، رجوع شود: کوچ نشینی در ایران صص ۲۴۳-۲۴۰.
۲۸. Oliver Garrod, "The Qasgai Tribe Of Fars", Journal of the Royal Central Asian Society 33(1964), pp.298-299.
۲۹. Ibid.
۳۰. سرزمین شگفت انگیز...، صص ۲۱۸-۲۱۹.
۳۱. ترز، ماری، شهبسواران کوهسار (سفرنامه نواحی جنوب ایران و ایل قشقایی)، ترجمه محمد شهباء، انتشارات پیراسته، تهران، ۱۳۷۶، صص ۲۰۶-۲۰۵.
۳۲. ایوانف، م. س. عشایر جنوب (عشایر فارس)، قشقایی، خمسه، کهگیلویه، ممسنی، ترجمه کیوان پهلوان و معصومه داد، انتشارات آرون، تهران، ۱۳۸۵، ص ۵۱.
۳۳. همان، ص ۹۰-۸۹.
۳۴. مالک و زارع درایران، ص ۵۰۲.
۳۵. فسائی، فارسنامه ناصری، جلد دوم، تصحیح منصور رستگار فسائی، چاپ دوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۴۶۹.
۳۶. همان، ص ۱۴۷۹.
۳۷. همان جا.
۳۸. برای اطلاع بیشتر از ایلات لیراوی دشت رجوع شود: علیرضا خلیفه زاده، هفت شهر لیراوی و بندر دیلم، انتشارات شروع، بوشهر، ۱۳۸۲.
۳۹. علاوه بر فارسنامه ناصری، رجوع شود: دومورینی، ژ، عشایر فارس، ترجمه جلال الدین رفیع فر، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۵، صص ۵۰-۴۲ / میرزا فتاح گرمرودی، سفرنامه ممسنی، به سعی و کوشش فتح الدین فتاحی، چاپ دوم، انتشارات مستوفی، تهران، ۱۳۷۰، صص ۱۶۴-۱۴۶.
۴۰. رجوع شود: فارسنامه ناصری، صص ۱۴۹۲-۱۴۹۱ / سفرنامه ممسنی، صص ۱۵۴ و ۱۵۷ / محمود باور، کوه گیلویه و ایلات آن، شرکت سهامی چاپ، گچساران (؟)؛ ۱۳۲۴، صص ۱۰۸-۱۰۹ / عزیز کیانوند (رخش خورشید)، حکومت، سیاست و عشایر از قاجاریه تاکنون، انتشارات عشایری، تهران، ۱۳۶۸، صص ۶۹-۶۰.

۴۱. جهت اطلاع بیشتر از ایلات شش گانه کهگیلویه و بویر احمد و تقسیم بندی های فرعی آن، رجوع شود: جواد صفی نژاد و دیگران، جمعیت و شناسنامه ایلات کهگیلویه و [بویر احمد] بر اساس اولاد- طایفه-تیره و سایر مشخصات ایل، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، ۱۳۴۷/ صفی نژاد، عشایر مرکزی ایران، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸/ یعقوب غفاری، شناسنامه ایلات و عشایر کهگیلویه و بویر احمد، نشر روایت، تهران، ۱۳۷۴.
۴۲. مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، جلد سوم، چاپ دوم، کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۴۳، ص ۶۳۱.
۴۳. راجع به دلایل حمایت حسین خان از شیخ خزعل، رجوع شود: تاریخ سیاسی کهگیلویه، صص ۲۹۹-۲۹۶.
۴۴. کسروی، احمد، تاریخ پانصد ساله خوزستان، انتشارات آزان، تهران، ۱۳۷۳، ص ۲۴۱.
۴۵. بختیاری، سردار اسعد، خاطرات، به کوشش ایرج افشار، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۳۶.
۴۶. تاریخ پانصدساله خوزستان/ بویر احمد در گذرگاه تاریخ، ص ۳۴/تاریخ سیاسی کهگیلویه، صص ۳۰۱-۲۹۹.
۴۷. سردار اسعد، همانجا.
۴۸. کهگیلویه و ایلات آن، ص ۷۲.
۴۹. خاطرات، ص ۲۰۵.
۵۰. تاریخ اجتماعی کوه گیلویه و بویر احمد، ص ۴۵۹ (تصویر تلگراف در صص ۴۵۹-۴۵۸ به طور کامل چاپ شده است).
۵۱. اصل: بمرحوم.
۵۲. اصل: بتحریک.
۵۳. اصل: بمحل.
۵۴. اصل: کهکویه (در متن به همین صورت آمده).
۵۵. اصل: بخود.
۵۶. اصل: باین.
۵۷. رجوع شود: تاریخ اجتماعی کوه گیلویه و بویر احمد، صص ۴۵۹-۴۵۸.
۵۸. در طی سالهای ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ مردم بویر احمد علیا و سفلی، به تحریک کلانتران خویش، چندین درگیری خونین و قتل و غارت داخلی با یکدیگر داشته اند.

- حتی سال بعد (بهار ۱۳۰۷) جنگ خونین دیگری میان آنان رخ داده است؛ و ظاهراً داور این درگیری- و شاید محرک عمده این قتل عام- نظامیان رضاشاه و حکومت نظامی بهبهان و کهگیلویه بوده است (برای اطلاع بیشتر رجوع شود: کاوس تابان سیرت، دلاوران کوهستان بویراحمد...، مؤسسه فرهنگی طبیبین، قم، ۱۳۸۰، صص ۴۱۸-۴۱۰).
۵۹. بویراحمد در گذرگاه تاریخ، صص ۴۳-۴۰ / تاریخ اجتماعی کوه گیلویه و بویراحمد، صص ۲۱۲-۲۱۱ / خاطرات، همانجا.
۶۰. بویراحمدیها، قبل از شروع جنگ دورگ مدین، ماهرانه، سرتیپ خان را از اردوی نظامی در فهلیان مسنی آزاد کردند.
۶۱. برای اطلاع بیشتر رجوع شود: کاوه بیات، شورش عشایری فارس، ۱۳۰۹-۱۳۰۷، نشر نقره، تهران، ۱۳۶۵، صص ۳۹-۴۵.
۶۲. کوه گیلویه و ایلات آن، صص ۷۴-۷۳ / خاطرات، صص ۲۲۹-۲۲۸، شورش عشایر فارس، صص ۴۳-۴۰ / بویراحمد در گذرگاه تاریخ، صص ۴۷-۴۳ / غفاری، همان، صص ۲۱۹-۲۱۵.
۶۳. شورش عشایری فارس، ص ۴۴ (قشقاییها، قیام خویش را از سال ۱۳۰۸، در سطح وسیع آغاز کردند و ضربات متعددی نیز بر نظامیان وارد آوردند. رجوع شود: بیات، همان، صص ۷۶-۴۵).
۶۴. شورش عشایری فارس، ص ۷۰.
۶۵. کتاب آبی (گزارشهای محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران)، جلد چهارم، به کوشش احمد بشیری، نشر نو، تهران، ۱۳۶۳، صص ۷۸۸.
۶۶. شورش عشایری فارس، ص ۷۹۰.
۶۷. همان، ص ۸۰۴.
۶۸. کیانی هفت لنگ، کیانوش، «حکومت پهلوی و عشایر، سقوط» (مجموعه مقالات همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی)، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، تهران، ۱۳۸۴، ص ۸۱۸.
۶۹. همان، صص ۸۱۵ و ۸۱۷.
۷۰. همان، صص ۸۱۴-۸۱۳.
۷۱. همان، ص ۸۱۶.
۷۲. فولادوند، «گوشه ای از تاریخ ژاندارمری ایران...»، «مهنامه ژاندارمری»،

- شماره ۲۴۶ (فروردین ۱۳۴۹)، ص ۶۴؛ نیز: محمد کاظمی و منوچهر البرز، تاریخ پنجاه ساله نیروی زمینی شاهنشاهی ایران، بی نا، بی جا، ۲۵۳۶، صص ۱۱۰-۱۰۹. ۷۳. مهنامه ژاندارمری.
۷۴. پیشداد، بررسی عملیات در کوهستان، به نقل از: کاوه بیات، «گزارشی از نبرد تامبرادی»، تاریخ معاصر ایران، کتاب ششم، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی بنیاد مستضعفان و جانبازان، ۱۳۷۳، ص ۱۷۷.
۷۵. شورش عشایری، فارس، همان، ص ۹۴.
۷۶. مهنامه ژاندارمری، شماره ۲۴۷، (اردیبهشت ۱۳۴۹)، ص ۱۱.
۷۷. همان، شماره ۲۴۸، (خرداد ۱۳۴۹)، ص ۱۰.
۷۸. همان، صص ۶۳-۶۴.
۷۹. نشریه تاریخ معاصر ایران، همان، ص ۱۷۷.
۸۰. بویراحمد در گذرگاه تاریخ، ص ۷۱ / غفاری، همان، ص ۲۳۲.
۸۱. نشریه تاریخ معاصر ایران، ص ۱۷۸.
۸۲. بویراحمد در گذرگاه تاریخ، ص ۷۵ / غفاری می نویسد: «در این برخورد بویراحمدیها ابداً تلفات ندادند». همان، صص ۲۳۳-۲۳۴.
۸۳. میرحسین یکرنگیان، گلگون کفنان، ناشر مؤلف، تهران، ۱۳۳۶، ص ۴۰۳.
۸۴. مهنامه ژاندارمری، همان، شماره ۲۴۹، (تیرماه ۱۳۴۹)، ص ۱۲.
۸۵. همان جا.
۸۶. همان جا.
۸۷. شفق سرخ (۲۱ مرداد ۱۳۰۹)؛ به نقل از: شورش عشایری فارس، ص ۹۵.
۸۸. مهنامه ژاندارمری، همان، شماره ۲۴۹، (تیرماه ۱۳۴۹)، ص ۱۲.
۸۹. همان، صص ۶۱-۶۲.
۹۰. همان، شماره ۲۵۳-۲۵۲ (مهر و آبان ۱۳۴۹)، ص ۱۱.
۹۱. همان، صص ۱۲ و ۶۱.
۹۲. همان، شماره ۲۵۴، (آذر ۱۳۴۹)، ص ۶۱.
۹۳. همان، ص ۶۱.
۹۴. همان، شماره ۲۴۳، (دی ماه ۱۳۴۸)، ص ۱۱.
۹۵. تاریخ پنجاه ساله نیروی زمین، ص ۱۱۵.
۹۶. خاطرات، ص ۲۳۶.
۹۷. رجوع شود: هیبت الله غفاری، ساختارهای اجتماعی عشایر بویراحمد، نشر نی،

- تهران، ۱۳۶۸، ص ۲۲۷؛/ صفی نژاد، عشایر مرکزی ایران، صص ۳۱۰-۲۹۶.
۹۸. ساختارهای اجتماعی عشایر بویراحمد، ص ۲۲۵.
۹۹. همان، صص ۲۲۶-۲۲۵.
۱۰۰. تاریخ اجتماعی کوه گیلویه و بویراحمد، صص ۲۶۷-۲۶۶.
۱۰۱. همان، ص ۲۶۷.

منبع مقاله :

دکتر کشواد سیاهپور «حکومت پهلوی، استبداد داخلی و سرکوب عشایر» به نقل از کتاب سقوط ۲: مجموعه مقالات دومین همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی، تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی-۱۳۸۷، صص ۴۰۶ - ۲۷۹

فصل شانزدهم

روش های سلب قدرت اقتصادی سران ایلات و عشایر در دوره رضا شاه

نقیسه و اعظ در مقاله ای تحت عنوان «روش های سلب قدرت اقتصادی سران ایلات و عشایر در دوره رضا شاه» می نویسد:

یکی از ارکان اساسی سیاست عشایری دولت پهلوی اول، سلب قدرت سیاسی و اقتصادی از سران ایالت و عشایر، با هدف تأمین یگانگی ملی، برپایی حکومت مرکزی قدرتمند و خاتمه بخشی به کانونهای پراکنده قدرت بود. اما، نبود یک برنامه ریزی دقیق و مدون از سیاستگذاری دولت پهلوی، بررسی این خط مشی را با دشواری و ابهام روبرو می سازد، ولی از آنچه در عمل درباره سران ایلات و عشایر اعمال شد، چنین برمیآید که برای سلب قدرت سیاسی از سرکردگان ایلات و عشایر یا شیوه های مستقیم و غیر مستقیم زیر به اجرا در آمد:

- ۱- زندانی، تبعید و تحت نظر قرار دادن و اعدام سرکردگان ایلی و عشیره های
 - ۲- سلب مسئولیت اداری از آنها
 - ۳- منع سران ایل از برقراری رابطه مستقیم با خارجی
 - ۴- مداخله دولت در انتخاب روسای ایلات و عشایر
 - ۵- تفکیک اداری مناطق آنان.
- این پژوهش قصد بررسی این پرسش را دارد که: دولت پهلوی برای درهم شکستن ساختار قدرت سران ایلات و عشایر و استحاله قدرت آنان در قدرت حکومت مرکزی به لحاظ اقتصادی چه روشهایی را به کار برد؟
- فرضیه این پژوهش این است که: دولت پهلوی در تکمیل پروژه سلب قدرت سیاسی، با سلب قدرت اقتصادی از راه مصادره دارائی و املاک و معاوضه اجباری املاک ایالت و عشایر و درباره خوانین متمول بختیاری با الزام آنان به انتقال سهم سه درصدی نفت خود به دولت، برای مسئله تمرکزگرایی سران ایالت و عشایر و چالشی که با توانمندی اقتصادی خود برای دولت نوپا ایجاد کرده بودند، به چاره اندیشی پرداخت.
- درستور زیرشیوه هایی که دولت با توسل به آن از قدرت اقتصادی خوانین و سرکردگان کاست، عمدتاً با استناد به منابع اسنادی، توصیف و تحلیل شده است:

۱- مصادره اموال

از سالهای پایانی حکومت قاجاریه، اندک اندک پایه های حیات ایلی و عشیره ها با گسترش زندگی شهرنشینی و الزامات آن در قرن بیستم و بازرگانی و تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی سست شده بود.

پس از به قدرت رسیدن سلسله پهلوی آشکار بود که در ترکیب مالکین، تغییراتی به وجود خواهد آمد و مالکان قدیم جای خود را به مالکان جدید خواهند سپرد. بر اساس این واقعه تکرار شونده که به قاعدهای در تاریخ ایران تبدیل شده است، در دوره پهلوی نیز مالکان قدیم و از جمله خوانین و رؤسای

ایلات و عشایر، مالکیت بر بخشی از املاک خود را از دست دادند و املاک و اموال آنان مصادره و زمینهای آنها معاوضه شد. همچنین گروههای جدید مثل کارمندان سازمان اداری ایران، مقاطعه کاران

و بازرگانان و به خصوص نظامیان که در دستیابی پهلوی اول به قدرت با آنها همراه بودند، به گروه

جدید مالکان پیوستند و از طریق مالکیت به قدرت سیاسی و حیثیت اجتماعی دست یافتند.

دست کم دو چهره نظامی بلندپایه این دوره، سپهبد امیراحمدی و رزم آرا در مظان این اتهام قرار گرفتند که املاک وسیع خود را از راه غصب اموال و املاک سران ایالت و عشایر، به چنگ آورده اند، به طوری که رزم آرا در چند قسمت از خاطرات خود ناچار از توضیح درباره نحوه گردآوری ثروت خود شده است.

از دیدگاه سیاستگذاران پهلوی، تضعیف سیاسی سران ایلات و عشایر برای سلب قدرت از آنان الزم بود اما کافی نبود و این برنامه با تدابیری برای کاستن از قدرت اقتصادی رؤسای ایالت و عشایر تکمیل می شد. برنامه ریزی اقتصادی برای سلب قدرت سران ایلات و عشایر، از پیش از به سلطنت رسیدن رضاشاه آغاز و در سالهای بعد آهنگ آن تندتر شد. در سال ۱۳۰۳ مقرر شد که «بودجه وزارت داخله برای رؤسای ایلات مستمری بگیر» ۱ اختصاص نیابد و در واقع قطع مستمری سران ایالت و عشایر جهت تضعیف موقع اقتصادی آنها بود.

سیاست مصادره اموال و املاک سران ایلات و عشایر نیز پیش از سلطنت رضاشاه آغاز و نشیب‌هایی در دوره پهلوی ادامه یافت؛ اما هیچگاه متوقف نشد. این سیاست با ضبط اموال خوانین ثروتمند ایلات شمال غرب ایران مثل اقبال السلطنه ماکوئی و

امیر عشایر خلخالی آغازودر دوران سلطنت با مصادرهٔ اموال و املاک دیگر رؤسای ایلی و عشیره ای ادامه یافت.

بنا به اظهارات وزیر مختار ایران درلندن (شکرالله صدری، قوام الدوله)، ثروت رضاخان قبل ازسلطنت از راه تصرف اموال امیر عشایر خلخالی و تصاحب ثروت اقبالی السلطنه ماکوئی به دست آمده بود، صدری درباره چگونگی تصرف اموال امیر عشایر خلخالی اظهار میدارد: حدود املاک وی از یک طرف به کرانه های دریای خزر و از دو سوی دیگر به نواحی خمسه و اردبیل میرسید... در اوایل دوران مشروطیت که امیر عشایر مدتی به حال تبعید در خارجه به سر می برد، شخصا در اروپا مهمانش بودم و تمام بشقابها، قاشقها و لوازم ناهارخوری امیر از طلا درست شده بود و حتی آن میز که رویش قلیان می کشید، از طلای ناب بود... رضاخان پس از آنکه غائله میرزا کوچک خان و جنگلیها را در گیلان خواباند، سر وقت امیر عشایر رفت. این مرد سرانجام به قتل رسید و تمام ثروتش که در عرض سالیان اندوخته شده بود ظاهراً به «غارت رفت» ولی معلوم بود که کجا رفت. ۲

آن گاه خزاینی که در چهریق بود، توصیف و مصادره شد. در همین سالها، ادارات دولتی پیشنهاد ضبط و مصادرهٔ اموال ایلات و عشایر را به دولت میدادند، برای مثال ادارهٔ خالصجات خمسه پیشنهاد «ضبط محلّهای بیلاقی و قشلاقی انگوران خمسه»^۳ عنوان املاک خالصه به دولت نموده بود.

ملک الشعراء بهار به ضبط املاک و اموال سران ایالت و عشایر پس از غلبهٔ دولت بر آنها به تصریح و گاه به تلویح اشاره کرده است. بهار از به غارت رفتن و ضبط و معاوضه املاک سردار معزز بجنوردی پس از اعدام او به شرح زیر یاد میکند: قالی و قالیچه های معتناهی به غارت رفت و اسب و گاو و گوسفند زیادی را به مشهد بردند... از تهران امر شد کارشناسی برود و عایدات املاک این خانواده را برآورد کند تا عوض به آنها داده شود. کارشناس عایدات سالیانه املاک را نود و سه هزار تومان (۹۳۰۰۰ ریال) برآورد می کند. امر میشود آن را نصف کنند و به چهل و پنج هزار تومان و کسری (۴۵۰۰۰۰ ریال) تخفیف دهند و بنا میشود در اصفهان از املاک خوانین بختیاری عوض داده شود. در این مورد آقای پاکروان راپورتی تقدیم شاه می کند که این برآورد غلط است و عایدات این املاک بیش از سی و پنج هزار و هشتصد و نود تومان نیست (۳۵۸۹۰۰ ریال) در نتیجه امر میشود که طبق راپورت پاکروان عمل کنند و عمل کنند. لیکن املاک اصفهان هنوز به دولت منتقل نشده بود.^۴

در هر حال، در همه مواردی که دولت اقدام به مصادره اموال و املاک امثال اقبال السلطنه ماکوئی، سردار معزز بجنوردی، شیخ خزعل و خوانین بختیاری و ... نمود، سران ایلات و عشایر فرصت برخورد قاطع و مؤثر با مأموران اداره مالیة رضاشاه را نیافتند.

عمده ترین واکنشی که سرکردگان طوایف به این سیاست دولتی نشان دادند، به تأخیر و به تعویق انداختن اجرایی آن سیاست و چانه زنی بر سر معاف کردن املاک ارز «ارزیابی» به قصد معاوضه املاک بود و در صورتی که املاک توقیف شده بود، تقاضای «رفع توقیف از املاک خود را»^۶ مینمودند.

اگر بتوان در سیاست سلب قدرت اقتصادی ایلات و عشایر، قواعدی را مشخص سازیم که البته در دولتهای مطلقه ای مثل دولت پهلوی به دشواری امکانپذیر است، یکی از قاعده ها آن بود که املاک و اموال روسای ایلات و عشایر متمدن، پس از غلبه بر آنها مصادره میشد، مثل شیخ خزعل که در مقابل حکومت مرکزی سیاست مواجهه جویانه ای در پیش گرفت. اما، برای سران ایلات و عشایری که با حکومت مرکزی درگیر نمیشدند و سوسه دستیابی به اموال آنها و یا به حاشیه راندن آنها از مرکز تصمیمگیری دست از سر مقامات دولتی بر نمیداشت، با دسیسه و نیرنگ به آن دست مییافتند، مثل چگونگی تصاحب اموال و املاک اقبال السلطنه ماکوئی که به بهانه ای او را از خاستگاه خود دور ساخته و محبوس ساختند و آنگاه بر دارائیهای او دست یافتند و اما برای چنگ اندازی به دارائی هنگفت

سران ایل بختیاری آن ها را متهم به توطئه بر اندازی حکومت نمودند و آنان در جایگاه متهم ناگزیر از

فروش اجباری املاک خود و تعویض آن با زمینهای نامرغوب خود شدند. بختیارها گذشته از فروش اجباری املاک خود، به خصوص خط مشی دولت رضاشاه در تصاحب سهم نفت خود را بر نمی تافتند خود را مغبون میدانستند.

سیف پور فاطمی که از نزدیک با موضوع مصادره املاک، بختیارها سر و کار داشت، در اینباره اظهار میدارد «خوانینی مثل مرتضی قلی خان بختیاری (تنها سرکرده ایلی که در دوران رضاشاه در رأس کار باقی ماند و به زندان نرفت) به دلیل طولانی شدن روند ارزیابی املاکش سود برد و آن قدرکار ارزیابی و اعتراض مجدد و تعیین حکم طول کشید تا شهریور ۱۳۲۰ فرا رسید و اموال مرتضی قلی خان از گزند تعویض و مصادره استثنائاً مصون ماند.»

اما، این استثناء در مصادره اموال دربار این خان خوش اقبال در قانون تحویل سهم

نفت سران بختیاری مشمول حال او نشد و مرتضی قلی خان بختیاری نیز ناگزیر شد که بهای بسیار کمی را که دولت در ازای سهم نفت برای او تعیین کرد، بپذیرد. با اشغال ایران و سقوط رضاشاه در شهریور سرنوشت ساز ۱۳۲۰، و ایجاد فضای باز سیاسی فرصتی به دست آمد تا دادخواست و شکایات ایلات و عشایر از توقیف اموال و املاک خود زمینۀ بروز بیابد.

برای مثال در سندی که تاریخ تنظیم آن ۲۶ شهریور ۱۳۲۰، یعنی یک روز پس از آن بود که فروغی اعلام انصراف رضاشاه از سلطنت به سود محمدرضا پهلوی را در مجلس قرائت کرد فردی به نام ماهرخ زمانی از محمدرضا شاه درخواست رفع توقیف از ملک خود را مینماید. او پیش از آن نیز برای رسیدن به خواست خود، دادخواستهایی را برای وزارت جنگ ارسال کرده بود که آنها از فرمانداری اصفهان درخواست پیگیری و مساعدت برای حل مسئله را تقاضا نمودند. متن دو سند فوق به ترتیب به این قرار تنظیم شده است:

[سند شماره ۱]

جنگ وزارت ۶ / ۵ / ۱۳۲۰

لشکر ۱۳ اصفهان

فرمانداری اصفهان

تعقیب شماره ۵۸۰۸ / ۱۳۹۸ - ۲۸ / ۱۳۲۰ مجدداً ماهرخ، عیال نصرالله زمانی دادخواستی به لشکر تسلیم که رونوشت آن برای مزید اطلاع به پیوست ایفاد میگردد. به طوری که پرونده امر حکایت

می کند این شخص بختیاری نبوده و اگر هم نسبت دوری با بعضی از آنها داشته باشد دلیل به سوء سابقه یا محرومیت از خرید املاک نمیباشد. چنانچه اغلب از بختیارها که در اغتشاشات سال ۱۳۰۸ شرکت داشته اند دارا یا مالک بوده و یا بعداً مالک شده اند. در این صورت متمنی است با مراجعه به پرونده برای استرداد املاک ما به الادعا به دادخواه اقدام شایسته معمول از نتیجه لشکر را مستحضر دارند.

کفیل فرماندهی لشکر ۱۳ اصفهان - سرهنگ شعری

[سند شماره دوم]

وزارت کشور
اداره انتظامات
فرمانداری اصفهان

۱۳۲۰ ۶ / ۲۶

عریضه ماهرخ زمانی که از اصفهان به پیشگاه اعلیحضرت همایونی شاهنشاهی تقدیم و شکایت از توقیف ملک خود نموده است فرستاده می شود که پس از بازجویی نتیجه را با اعاده عریضه اعلام فرمائید.

از طرف وزیر کشور ۲

جست و جوی این جانب برای کسب آگاهیهای بیشتر درباره ماهرخ زمانی از مطلعین بختیاری تاکنون به نتیجه نرسیده است. ولذا نمی توان در این باره اظهار نظر صریحی کرد، ولی از محتوای سند چنین برمیآید که خانم ماهرخ زمانی از خوانین بختیاری بوده است و دیگر آنکه دخالت مستقیم نظامیان در سیاستگذاری عشایری از متن سند اول کاملاً هویداست؛ معلوم است که این خانم بختیاری با ارائه دادخواست برای رفع توقیف از ملک خود به وزارت جنگ به جای وزارت دادگستری (همان عدلیه سابق)، ساختار حقیقی و حقوقی قدرت در دوره رضاشاه را از هم تفکیک کرده است و با نگاه واقع بینانه ای راه رسیدن به خواست خود را از طریق ارائه دادخواست به نهادهایی که به طور غیررسمی عملاً سیاستگذاری ایلات و عشایر را عهده دار بودند و نه نهادهای رسمی تعقیب نموده است.

۲ - معاوضه املاک رؤسای ایلات و عشایر

یکی از شیوه های مستقیم دولت برای تضعیف موقعیت اقتصادی سران ایلات و عشایر، سیاست معاوضه املاک آنان بود. املاک تعویض شده که در اختیار سران ایلات و عشایر گذاشته شد، دور از خاستگاه ایلی و عشیره ای آنها و اغلب نامرغوب بود که موجب طرح شکایات و بروز نارضایتی و مقاومتهایی در قبال اجرای این

برنامه از سوی رؤسای ایلات و عشایر شد؛ به گونه ای که دولت ناگزیر شد برای نظارت بر این امر کمیسیونی به نام «کمیسیون تعویض املاک» تشکیل دهد. دولت در سال ۱۳۱۱ لایحه «تعویض املاک سران ایلات و عشایر» مبنی بر اینکه «دولت در صدد است که املاک و تعالقه بعضی اشخاص را در بعضی نقاط با املاک دولتی در نقاط دیگر معاوضه نماید و برای تهیه مقدمات امر و اعزام مأمور و مقوم و سایر مخارج اعتباری برابر ۱۸ هزار تومان تقاضا دارد.»

را به مجلس برد. براین مبنا املاک رؤسا و خوانین ایلات و عشایر را ضبط کرده و ورثه رؤسا یا مالکین آنها را مجبور به فروش زمین به دولت می کردند و به جای آن املاک پراکنده ای در دیگر نقاط ایران به آنها میدادند تا از قدرت اقتصادی و حیثیت اجتماعی آنان بکاهند. گرچه در بندی از لایحه فوق الذکر که به صورت قانون درآمد، پیشبینی شده بود: «در صورتی که درآمد ملک واگذار شده کمتر از قبلی بود، مابه التفاوت آن باید جبران میشد.» ولی در عمل، قانون فوق به درستی اجرا نمیشد.

برخی از رؤسای ایلات و عشایر که تا سقوط رضانشاه، از فراز و فرود حوادثی که بر آنان گذشت، به سلامت عبور کردند، از هرج و مرج به وجود آمده استفاد کردند و تا جایی که توانستند هم زمین کوچکی را که به عنوان عوض به آنها داده بودند و هم معوض را گرفتند که روزنامه های نیمه دوم سال ۱۳۲۰ حکایت گر برخی از این رخدادهای هستند.

توجیه دولت از معاوضه املاک سران ایالت و عشایر را میتوان از زبان منصور، وزیر داخله بازگو کرد که علت را، آن دانسته است که «مجبور نباشند در محیط سابق بمانند و داخل قضاهاهی شوند»

ولی با توجه به شورش عشایر فارس اظهار تأسف می کند که متأسفانه معلوم میشود بازخیالاتی در سر دارند و دولت اسناد و مدارک قطعی دال بر ارتباط تحریک سران قشقایی با افراد ایل خود علیه دولت مرکزی دارد.»^۸

براساس اطلاعاتی که از اسناد میتوان دریافت، سیاست تعویض املاک بیشتر سران ایل بختیاری را مورد هدف قرار داده بود. لذا روند اجرا این سیاست را عمدتاً با بررسی اسنادی که درباره تعویض املاک سران ایل بختیاری موجود است، پیگیری می نمایم. برای اجرای سیاست معاوضه املاک بختیاریها، ابتدا خوانین بختیاری ملزم به نوشتن «اظهاری نامه ای» از املاک خود میشدند برای مثال در سال ۱۳۰۷ خوانین بختیاری مجبور شدند برای اظهارنامه املاکشان در خوزستان نماینده ای به دولت معرفی کنند.

در مرحله بعدی برای معاوضهٔ املاک دو مسئله لازم بود: یکی در دست داشتن فهرستی از اسامی خوانین و حدود املاک آنها و دیگری ارزیابی املاک به منظور معاوضه با املاک دیگر، این هر دو به زمانی طولانی نیاز داشت که گاه رضاشاه با صدور دستوری درباره ضبط و تعویض املاک، آهنگ این برنامه را سرعت می بخشید.

برای نمونه رضاشاه برای تضعیف موقعیت اقتصادی خوانین بختیاری دستور ضبط «کلیهٔ دهات بختیاری»^۹ که در گسترهٔ وسیعی از اصفهان تا خوزستان، امتداد داشت را صادر کرد تا به جای آن املاکی در کاشان و بلوک خار و رامین و آذربایجان به آنها بدهند. که برخی از این املاک مرغوبیت املاک ضبط شده بختیاریها را نداشت و برخی املاک معوض بسیار دور از خاستگاه ایل بختیاری بود.

رضاشاه همچنین دستور «مصادرهٔ دهات قشقائیه در فارس و واگذاری چند ده خالصه در خراسان و تعویض املاک آنها با بختیاریها»^{۱۰} را داده بود.

برای اجرای این دستور اقداماتی صورت گرفت که به چند نمونه از آن اشاره میشود؛ در سال ۱۳۱۳ املاک عده ای از خوانین بختیاری با قشقائی ۱۱ معاوضه شد بدیهی است اجرای این برنامه کینه های نهفته میان دو ایل رقیب را تحریک کرده و ویژگی جدیدی به دعوای وستیزه های آن دو ایل می بخشید.

املاک برخی از مالکین بختیاری با خالصجات فارس به این نحو تعویض شد، که دولت «هیئتی را جهت ارزیابی املاک خالصجات»^{۱۲} به فارس فرستاد تا ترتیب معاوضهٔ آن با املاک بختیاریها در اصفهان داده شود. همچنین، دولت برای عملی ساختن برنامهٔ معاوضهٔ املاک بختیاریها اقدام به تأسیس کمیسیونی به نام «کمیسیون تعویض املاک بختیاریها» که متشکل از فرماندار اصفهان، رؤسای داویر عدلیه، مالیه، شهربانی بود، مینماید. بنا به ادعای اسناد موجود دولتی، یکی از وظایف این کمیسیون بررسی «هویت خریداران املاک رؤسای بختیاری»^{۱۳} و «بررسی صلاحیت» آنها بوده است.

برای مثال چنانچه از متن یکی از این اسناد که تاریخ ثبت آن ۱۸/اسفند/۱۳۱۶ است، برمیآید که ورثهٔ محمدرضا بختیار (سردار فاتح)، به وکیل خود اجازهٔ فروش قسمتی از املاک خود در چهار محال بختیاری و لنجان از جمله «ملک بن» رامیدهندملکی که رعایای ده «بن» خواستار خرید آن بودند و بنابراین (حسین جدی) وکیل بختیاریها نامه ای برای ادارهٔ مالیه نوشته و تقاضا کرد که صورت وضعیت ملک بن و همچنین مزرعهٔ باغ چشمه و رمضان آباد که صفابخش یکی از صرافان اصفهان

خواستار آن بوده است، را به دفتر رسمی بدهند که بتوان معامله نمود. ۱۴ در نهایت در جلسه ۱/۱۶ مرداد/۱۳۱۷، با حضور اعضا کمیسیون تعویض املاک بختیاریها در فرمانداری اصفهان، پیشنهاد در تاریخ حسین جدی نماینده ورثه محمدرضا/تیر/۱۳۱۷ راجع به فروش شش دانگ مزرعه باغ چشمه و چهار دانگ مزرعه رمضان آباد، قرائت شده و کمیسیون سه نفره نامهای «سیف الله سلیمانی، نعمت الله ترابی، عباس کرکوندی رابرای خریداری املاک مزبور صالح دانسته و موافقت مینمایند.» ۱۵ تا سال ۱۳۲۰، همچنان مکاتبه بین مقامات اداره مالیه با فرمانداری اصفهان مبنی بر ذکر اسامی خریداران املاک بختیاریها جهت بررسی صلاحیت آنها برقرار بود که این امر نشانگر اهمیت جایگاه وزارت داخله و ادارات تابعه مثل فرمانداری در فرایند تصمیمگیری در سالهای پایانی رضاشاه برای مثال در یکی از این مکاتبه ها که در ۳/تیر/۱۳۲۰ از سوی عبدالله کامکار، رئیس اداره مالی اصفهان به فرماندار اصفهان ارسال شده است چنین می خوانیم:

« چون آقایان استیغاف خانانین و جوجان خانانین میخوانند شش دانگ مزرعه شاه بالغی واقع در چهار محال، ملک مورد تعویض آقای غلامحسین بختیار را خریداری نمایند، متمنی است صلاحیت آقایان نامبرده را برای خرید ملک مزبور در کمیسیون صلاحیت به خریداری املاک بختیاری مطرح فرموده و نتیجه را اعلام فرمائید.» ۱۶ با بررسی اسناد دولتی میتوان به نفوذ نهادها و مقامهای نظامی در تصمیم گیری برای ایلات و عشایر و بالاخص رؤسای آنها پی برد. برای نمونه از متن مراسله ای که کفیل مالیه اصفهان، جواد آذیر برای اداره فرمانداری اصفهان ارسال نموده است، روشن میشود که کمیسیون تعویض املاک بختیاریها بر اساس «صورت اسامی رؤسای بختیاری که اداره ارتش اصفهان» در اختیار آنها می گذاشته است، اقدام به ارزیابی و معاوضه املاک رؤسای بختیاری می کرده است تا آنها «به نحو مقتضی» ۱۷ به موضوع رسیدگی نمایند: که این امر برای نظامیها امکان اعمال نظر را فراهم میکرده و ناگفته پیداست که یکی از ملاکهای اثرگذار در ارزیابی از املاک بختیاریها مشارکت و عدم مشارکت در شورش ضد حکومتی ایالت و عشایر در ۱۳۰۸ بوده است.

صرف نظر از مداخله جوئی نظامیها، اجرای برنامه تعویض املاک به سادگی میسر نبود زیرا علاوه بر نیاز به کارشناسانی که به مسئله زمین و همه اطلاعات مربوط به آن از جمله تأمین آب، مرغوبیت و عدم مرغوبیت آن وقوف داشته باشند؛ معاوضه املاک، مستلزم یک زمان نسبتاً طولانی با مجریانی انعطاف پذیر بود؛ اما اغلب چنین

ملاحظات‌ی در نظر گرفته نمیشد و دولت در اجرای سیاست تضعیف و تحقیر و به حاشیه راندن رؤسای ایلات و عشایر اصرار می‌ورزید و آتش این ناشکیبایی را برخی از مجریان نظامی و غیرنظامی سودجو، شعله‌ورتر می‌ساختند؛ بنابراین وجود درگیری بین خوانین و رؤسای ایلات و عشایر با نیروهای دولتی بر سر این موضوع اجتناب‌ناپذیر می‌شد.

از محتوای اسناد برمی‌آید خوانین بوی‌ر احمدی و بختیاری با نیروهای دولتی بر سر «ضبط و تعویض ۳ املاک» ۱۸ شان درگیری گسترده‌ای پیدا کردند. حتی ورثه خوانین بختیاری در اعتراض به تعویض املاکشان با املاکی نامناسب و دور از انتظار آنها در سال ۱۳۱۶ اقدام به «تخریب عمارات و املاک و قطع اشجار» ۱۹ نمودند. اما با وجود دولت مطلق‌مدرنی که نه اجازه به کانونهای پراکنده قدرت مثل رؤسای ایلات و عشایر میداد که به بازسازی ارکان قدرت خود بپردازند و نه فرصت ادامه حیات ایلی و عشیره‌ای که آن را در تضاد با جریان رو به رشد نوسازی در ایران تلقی میکرد، آن مقابله جویی‌ها، چندان به درازا نکشید.

اسنادی از اواخر این دوره در دست است که نشان میدهد خوانین و مالکین چهارلنگ بختیاری در سال ۱۳۱۷ ناگزیر از «تعویض املاک خود» شدند ۲۰ و خوانین و مالکین بختیاری در خوزستان در همین سال به «فروش و تعویض املاک» ۲۱ خود تن در دادند، رؤسای ایلات و عشایر تنها به این میتوانستند دلخوش باشند که دولت خودکامه پهلوی، اقدام به تأسیس کمیسیونهایی مانند کمیسیون تعویض املاک نموده است که در آن «به دعوی ملکی» ۲۲ رؤسای ایلات و عشایر و احياناً بازگرداندن املاک به رؤسا رسیدگی می‌شود. دل‌خوشی که پس از سقوط رضاشاه و در دهه اول پادشاهی محمدرضا شاه با پیگیری و سماجت برخی از مالکین ایلی و عشیره‌ای یا فرزندان آنها تا اندازه‌ای جنبه واقعیت به خود گرفت.

احتمالاً بر اثر شکایت خوانین بیرانوند که املاک آنها در لرستان با خالصجات دولتی در مکران بلوچستان تعویض شده بود، دولت در سال ۱۳۱۳ تصویب نمود که از محل اعتبار مخارج غیرمترقبه «وامی به خوانین بیرانوند» اعطا گردد. ۲۳ که از اجرای این تصویب‌نامه دولتی برای طایفه‌ای که به طولانی‌ترین وسخت‌ترین مقاومت‌ها در مقابل ارتش در دهه اول پادشاهی رضا شاه اقدام کرد، اطلاع دیگری در دست نداریم.

سیاست تعویض املاک خوانین و رؤسای ایلی قشقایی به این نحو درباره آنها اجرا شد

که در حالی که صولت الدوله قشقائی و پسرش در زندان رضاشاهی به سر میبردند، املاک آنها در فارس ضبط و در «ورامین و توابع تهران» عوض آن به آنها داده شد. حتی قوام الملک شیرازی رئیس انتصابی ایالت خمسه فارس نیز از برنامه مصادره و تعویض املاک استثناء نشد و زمانی که پس از شورش عشایری فارس مورد بی مهری رضاشاه واقع شد، بنا به ادعای علی اصغر حکمت، در زندان قوام الملک با «طوع املاک» خود را به شاه پیشکش کرد تا در امور معارف کشور به مصرف برسد. ولی رضاشاه ضمن تحسین عمل قوام الملک، اجازه تصرف در آن اموال را که اگر گفته حکمت درباره پیشکش اموال نداد.» از سوی قوام الملک با میل و رغبت به رضاشاه جای تأمل نداشته باشد ولی این موضوع که رضاشاه بر میل سرکش زمین خوارگی خویش غلبه کرده باشد، جای شگفتی بسیار خواهد داشت.

۳- انتقال ۳ درصد سهم نفت خوانین بختیاری به دولت

اکتشاف تولید و صدور نفت در دو دهه نخست قرن بیستم، پدیده نوینی در تاریخ ایران به شمار میرفت که به تدریج تقریباً بر کلیه ابعاد اقتصاد سیاسی پرتو افکند. بروز تحولاتی از سوی شرکت نفت ایران و انگلیس و سیاسی شدن این مؤسسه اقتصادی پس از آنکه انگلیسیها سهامدار عمده آن شدند و به خصوص وقوع جنگ جهانی اول که بیش از پیش اهمیت نفت را آشکار ساخت و علل و عواملی دیگر سبب شده دولت پهلوی اقدام به لغو قرارداد و تجدید آن در سال ۱۳۱۲ خ/ ۱۹۳۳ م ۲۴ نماید. احتمال می‌رود که با سهم بختیاریها از شرکت نفت ایران و انگلیس درگیر شده باشد و با آن افکار بیگانه گریز و سوء ظنی که به روابط سران ایلات و عشایر با قدرتهای خارجی داشت، در صدد پایان بخشیدن به این ارتباط خارجیها با رؤسای ایل بختیاری برآمده باشد.

انگلیس با توجه به ناتوانی دولت قاجار در تأمین امنیت پرسنل و تأسیسات خود، با قدرتهای محلی مثل سران ایل بختیاری و شیخ خزعل که حوزه های نفتی در مناطق سکونت آنها واقع بود، وارد گفتگوی مستقیم شدند که آنها در ازای حفاظت از لوله و تأسیسات شرکت نفت از انگلیسیها مقرری دریافت کنند.

به گفته جمال زاده: «به موجب قرارداد جداگانه هر کمپانی که در داخل اراضی بختیاری برای اخراج نفت تأسیس شود، صدی سه باید به خوانین بختیاری بدهد،

برای تسهیل عملیاتی این قرارداد، یک شرکت امدادیه با سرمایه ۴۰۰,۰۰۰ لیره انگلیس تأسیس شده موسوم به «شرکت نفت بختیاری» برای اینکه عملیات را از آن یک میل مربع به مابقی اراضی بختیاری توسعه دهد. ۲۵

انگلیس حتی در جنگ جهانی اول، «مقادیری مهمات و تسلیحات در اختیار خوانین بختیاری و شیخ خزعل، که در عملیات انگلیس در بین النهرین طرف آنها را گرفته بود، گذاشتند» ۲۶ تجهیز سران ایالت به سلاحهای خارجی علاوه بر برخورداری از عواید نفت، باعث افزایش توان اقتصادی و سیاسی سران ایل بختیاری و شیخ خزعل میشد؛ ولی انگلیسیها با مهارت ترتیبی داده بودند که دولت ایران بختیاریها و شیخ خزعل هر یک از حفظ آرامش منطقه سودی ببرند و برای بر هم زدن آن کارشکنی نکنند ساده ترین ترتیبی که اتخاذ کرده بود این بود که «دولت ایران ۱۶ درصد از عواید حاصله از نفت استخراج شده را دریافت میداشت و بختیاریها ۳ درصد از سود خالص حاصله از نفتی که در منطقه آنها استخراج میشد را به انضمام برخی عواید دیگر دریافت میداشتند در حالیکه شیخ محمّره (خزعل) علاوه بر سهامی از شرکت نفت وجه الاجاره اراضی خویش را دریافت می داشت و درعین حال از رونق تجارت نیز بهره مند میشد.» ۲۷

در سالهای نخست استقرار قدرت رضا شاه، اقتدار او از جانب ایالت کرد، لر و بختیاری و ایالت جنوب مورد تهدید قرار گرفته بود، یعنی عمدتاً در مناطقی که انگلستان از لحاظ سنتی دارای منافع اقتصادی شناخته شده بود. بنابراین از زمانی که رضاشاه بر اریکه قدرت تکیه زد و قادر به تأمین امنیت در سراسر ایران و در مناطق نفتخیز شد، انگلیسیها سیاست خود از گفتگو و معامله با قدرتهای محلی را به پشتیبانی از دولت مرکزی قوی تغییر داد. مثل خوانین بختیاری و سران عرب به همین دلیل انگلیسیها با واقعه دستگیری شیخ خزعل و انتقال سهم نفت بختیاریها به دولت مرکزی مفعولانه برخورد کردند؛ زیرا به این نتیجه نهائی رسیده بودند که دولت مرکزی ایران با هدایت و کنترل رضاشاه مؤثرتر از خوانین و سرکردگان ایلات و عشایر قادر به تأمین منافع آنها است. به این ترتیب گره خوردن سیاست عشایری رضاشاه با منافع انگلیسیها در ایران نه تنها به زیان رضاشاه و به عامل بازدارنده تبدیل نشد که رضاشاه در کلیات سیاست عشایری از همراهی انگلیسیها نیز برخوردار گشت.

با وجود تغییر سیاست انگلیس، گویا این مسئله با ناباوری شیخ خزعل و خوانین

بختیاری رو به روشد؛ زیرا در واقعه غلبه رضاخان به شیخ خزعل در آستانه سلطنت، خوانین بختیاری علیه دولت مرکزی به شیخ خزعل پیوستند، و این تغییر را جدی نگرفتند.

در سفرنامه خوزستان دیدگاه رضاخان درباره ناچاری خوانین بختیاری، این چنین بازتاب یافته است:

«همین خزعل و والی پشتکوه و خوانین بختیاری، و همین ایلات جنوب و غرب که امروز نقشه خود را برای تزلزل من طرح ریزی کرده و به نام «قیام سعادت» به شرارت و فساد و کندن ریشه مملکت مشغولند، سالیان دراز است که حق حاکمیت خود را نسبت به دولت ایران محفوظ داشته، اکنون که مرا در مقابل خود می بینید جز به کار بردن تمام قوا و دفاع از مالکیت مطلقه خود چاره ای ندارند.» ۲۸

به اعتبار اظهارات فوق رضا خان از همان دوران نخست وزیری چنین می اندیشیده است که خوانین بختیاری برای استقلال عمل از حکومت مرکزی تلاش می کنند و دریافت حق سه درصدی سهام نفت و پیوند منافع آنها با انگلیسیها ابعاد جدیدی به این استقلال عمل میبخشد و لذا یکی از راههای استحاله قدرت آنان به سود قدرت دولت مرکزی در هم شکستن چنین نقطه اتکائی بوده است و احتمال میرود از همان سالهای نخست درصد حصول این مقصود بوده باشد و وقایع مربوط به ماجرا لغو قرارداد داریسی او را مصمم کرده باشد که در سال ۱۳۱۷-۱۳۱۸ با انتقال سهم نفت به دولت کار را یکسره سازد.

گذشته از تغییر سیاست انگلستان و پشتیبانی از نهادها و نیروهای مرکزگرا که زمینه انتقال سهم نفت خوانین به دولت مرکزی را فراهم کرد، از دیگر زمینه های انتقال سهام نفت را خود بختیارها فراهم کردند. یعنی اغلب طی این سالها بر سر نحوه تقسیم منافع نفت بین سرکردگان ایل بختیاری اختلاف به وجود میآمد و رضاشاه با دقت و ظرافت از آن شکافهای به وجود آمده به سود منافع دولت مرکزی بهره برد. سردار اسعد در خاطرات خود به بروز اختلافات بین خوانین ارشد بختیاری در تقسیم منافع این چنین اشاره می کند: «منافع نفت بین خوانین تقسیم شد. سردار محتشم خیال تعدی زیاد بر شرکاء خود دارد. من حمایت مینمایم از شرکاء تا چه پیش آید.» ۲۹

بنا به اظهار سیف پور فاطمی که برادرش سمت نوعی وکیل، برای املاک بختیارها را برعهده داشت، در ازای گرفتن سهام نفت از بختیارها، ارزش ریالی آن محاسبه و به خوانین پرداخت شده سیف پور فاطمی در باره سهم نفت مرتضی قلی خان بختیاری مینویسد: «در قسمت سهام نفت معامله کاملاً به زیان او تمام شد. چرا که هر ساله ۳

درصد سهام به اولاد ارشد خانواده ایلخانی و حاج ایلخانی پرداخت می شد، مرتضی قلی خان متصدی سهام اولاد ایلخانی بود. برحسب دستور رضاشاه وزارت دارایی مأمور شد که سهام را از آنان تحویل گرفته و بهای آن را به ریال بپردازد، بهایی که دولت پرداخت کرد کمتر از یک دهم ارزش آن در بازار آزاد بود.»

دربارۀ اهداف دولت از وادار نمودن سران بختیاری به انتقال سهم نفت، به عنوان یک شیوۀ اقتصادی سلب قدرت از ایلات و عشایر، آرا و تحلیلهای متفاوتی ارائه شده که از این بحث خارج می باشد با این حال به نظر می آید که پرداخت ۳ درصد از سهام نفت به بختیاریها از سوی شرکت نفت، این ایل را به کارگزاران مطیع انگلیسیها در ایران تبدیل کرده بود و دولت پهلوی چاره را در انتقال این سهم به دولت و فرمانبردار ساختن ایل بزرگ بختیاری دانسته بود.

در هر حال، دربارۀ پیامدهای خط مشی اقتصادی دولت پهلوی در محدود نمودن قدرت خوانین ایلی و عشیره ای، به درستی نمیتوان وارد بحث شد؛ چرا که شواهد امر حکایت از آن دارد که دولت تنها درصدد آن بود که ساخت و بافت حیات ایلی و عشیره ای را در هم شکند اما، برنامه منسجم و مشخصی را به جای آن طراحی نکرده بود و بار دیگر «اندیشه تخریب» بر «اندیشه سازندگی» در یک برنامه شتاب زده دولتی غلبه تلخی یافت. دولت شبه مدرن پهلوی عمدتاً میدانست که چه عناصری را در حیات ایلی و عشیره ای بر نمیتابد و برای نمونه دارائی منقول و غیرمنقول سران ایلات و عشایر را آسیبی جدی برای سیاست تمرکز گرائی خود میدید و چاره را در تهاجم مستقیم به ساختار و بافت سنتی قدرت آنان به بهانه مدرن سازی و از راه مصادره و یا معاوضه اجباری املاک میدید. و بنابراین ابعاد جدیدی را بر تعارضات دولت پهلوی با ایلات و عشایر افزود.

دولت پهلوی بقای قدرتهای محلی و ادامه ساختار سنتی قدرت در جامعه عشایری را مغایر با خواست تشکیل یک ملت همگون و همسان میدید. اما در نهایت نه تنها قادر به تأمین یکپارچگی ملی نشد که نوعی شکاف اجتماعی در جامعه ایران به وجود آمد که در آن جامعه عشایری خود را در جایگاه مطرودینی میدید که با ناشکیبائی و خشونت با آنها برخورد شده و به مقتضیات زندگی ایلی و عشیره ای در خط مشی عشایری دولت بی اعتنائی صورت گرفته است.

تهاجم مستقیم دولت به سرکردگان ایلی و عشیره ای، سران ایالت و عشایر را به مواجهه جویی با خواستهای دولت سوق داد و آنها را مترصد اوضاع نمود تا به محض سقوط رضاشاه در صدد باز آفرینی قدرت پیشین بر آیند. (۱)

رضاشاه و طرح اسکان اجباری عشایر بختیاری

غفارپور بختیار در مقاله پژوهشی خود بنام «رضاشاه و طرح اسکان اجباری عشایر بختیاری» که «مبتنی بر اسناد» می باشد اینگونه بنوشته آورده است:

چکیده:

رضاشاه پس از رسیدن به سلطنت به انجام يك سلسله از اقداماتی مبادرت ورزید که یکی از آنها اسکان اجباری عشایر بود که اصطلاحاً به «تخته قاپو» کردن مشهور بود. در این میان ایل بختیاری به عنوان یکی از ایلات مهم و مقتدر کشور مشمول طرح اجباری اسکان عشایر از جانب دولت رضاشاه گردید. این طرح بدون انجام مطالعات و تحقیقات کارشناسی و بدون فراهم آوردن زمینه های لازم و تنها به پشتوانه نیروی نظامی و انتظامی در ایل بختیاری اجرا گردید. رضاشاه خود به طور مستقیم جریان اسکان عشایر بختیاری را دنبال می کرد. هدف وی از این اقدام، تنها یکجانشین کردن عشایر و رسیدگی به وضعیت آنان و در نتیجه فراهم آوردن امکان رشد و ترقی جامعه نبود، بلکه هدف اصلی دولت رضاشاه یکجانشین کردن ایلات و عشایر، به ویژه بختیاری ها برای اعمال نظارت مستقیم و بیشتر بر روی ایشان بود. دولت رضاشاه به کمک ارتش و با استقرار نیروهای آن در گذرگاه های مال رو عشایر بختیاری، توانست عده ای از بختیاری ها را به اجبار اسکان دهد؛ اما عشایر بختیاری در مقابل طرح اسکان اجباری مقاومت نشان دادند. دولت رضاشاه آنان را به زور و ادار به ساخت روستاهای جدید نمود و دسته هایی از ایشان را به یاری ارتش از چهارمحال بختیاری به خوزستان انتقال داد. آنان پس از سقوط رضاشاه روستاهای جدیدالاحداث را تخریب کردند و بار دیگر به زندگی کوچ نشینی بازگشتند.

مقدمه

یکی از سیاست های مهم دولت رضاشاه پهلوی در خصوص ایلات و عشایر ایران، تخته قاپو کردن آنان بوده است. تا قبل از آن، عشایر ایران «تخته قاپو» سیاست اسکان عشایر یا به شیوه کوچ نشینی یا چادر نشینی زندگی می کردند و همه ساله در ایام معینی از سردسیر یا بیلاق به گرمسیر یا قشلاق و بالعکس، مهاجرت می

نمودند. این طرز زندگی در همه ابعاد بر جامعه ایران تأثیر بسیار گذاشته بود. زندگی عشایر نوعی از زندگی سنتی بود. آنان، بر خلاف تحولات جدید، همچنان به زندگی سنتی خود ادامه می دادند و به مظاهر و تحولات حاصل از مدرنیته توجه نمی کردند.

از طرف دیگر، جابه جایی از نقطه ای به نقطه دیگر و چندماه حرکت در میان کوهستان های صعب العبور، عشایر را از نظارت و اعمال قدرت مستقیم دولت ایران خارج می نمود. برخلاف جامعه یکجانشین، کوچ نشینان تا قبل از سلطنت رضاشاه به عنوان نیروهای گریز از مرکز در مقابل تمرکزگرایی ایستادگی می کردند. علاوه بر همه اینها، ایلات و عشایر تنها منبع تشکیل حکومت های ایران از قرن ها پیش، تا دوره رضاشاه بودند. همه حکومت های ایران در قرون متعدد ریشه ایلی و عشایری داشتند و این احتمال وجود داشت که این ایلات بار دیگر تحرکات تازه ای را برای رسیدن به قدرت آغاز نمایند.

از این میان، ایل مقتدری در جنوب کشور، یعنی بختیاری، در تحولات حکومتی پس از دولت صفوی، نقش بسیار داشته و حتی در جریانات و تحولات دوره قاجار و مشروطیت دخالت نموده بود. بختیاری ها، با فتح تهران بار دیگر نظام مشروطیت را برقرار ساخته و به قدرت بسیار دست یافته بودند. دولت رضاشاه به دنبال این مهم بود که در کنار اقداماتی چون خلع سلاح، سر بازگیری، حبس و اعدام رهبران، فروش املاک و اراضی و خرید سهام نفت خوانین، با اسکان دادن عشایر بختیاری آنان را تضعیف کند و تحت نظارت و سلطه خود درآورد. بررسی و شناخت اهداف رضاشاه از اسکان عشایر بختیاری، شیوه ها و چگونگی این اقدام، و در نهایت، سرانجام و عواقب آن، دارای اهمیت بسیاری است که در این نوشتار به آن پرداخته می شود. درباره اسکان عشایر بختیاری تاکنون کمتر کسی به تحقیق و بررسی پرداخته است. روش این پژوهش کتابخانه ای و اسنادی است.

یکی از مشکلات تحقیق درباره وضعیت عشایر در دوره رضاشاه، کمبود و یا به عبارتی بهتر، فقدان منابع و کتاب های تاریخی است. مورخان دوره پهلوی، به دلایلی که آشکار است، از جمله ترس از حکومت، در خصوص واقعیت های اسکان عشایر ایران در این دوره کم تر سخن گفته و یا تنها به امور و مسائل مطلوب آن پرداخته اند. متأسفانه تحقیقات صورت گرفته درباره وقایع و تحولات دوره رضاشاه، و از جمله اسکان اجباری عشایر، چندان به دور از افراط و یا تقریب نبوده است؛ یا منابع و مورخان طرفدار و یا وابسته به حکومت پهلوی، تنها به ستایش از اقدامات

رضاشاه پرداخته اند، و یا اینکه منابع و مورخان مخالف و منتقد همه اقدامات او را مورد نکوهش قرار داده اند. طرح اسکان اجباری عشایر بختیاری او نیز از این قاعده مستثنی نیست که در این پژوهش به آن پرداخته می شود.

رضا شاه و طرح اسکان اجباری عشایر ایران

ایلات و عشایر ایران طی قرون متمادی براساس شیوه زندگی کوچ نشینی و چادر نشینی خود، هر ساله میان مناطق سردسیری و گرم سیری ایل خود در حرکت بودند و به صورت خانه به دوش زندگی سیال و پرجنب و جوشی داشتند. آنان به طور مکرر و همیشگی در حرکت بودند و از بیلاق به قشلاق و بالعکس نقل مکان می کردند. آنان به هر منطقه ای که می رسیدند، سیاه چادرهای خود را بر پا می کردند و به چراندن دام های خود مشغول می شدند، و سپس، با پایان یافتن چراگاه های آنجا به سوی منطقه مملو از علف دیگری کوچ می کردند. با گذشت زمان، بخشی از آنان به تدریج به صورت داوطلبانه و اختیاری از زندگی کوچ نشینی دست کشیده و با اسکان در روستاها و شهرها یکجانشین گردیده بودند. عبدالله مستوفی از این نوع یاد می کند، که به مرور زمان و تغییر جریان «تخته قاپوی طبیعی» اسکان با عنوان طبیعت صورت گرفته است. او ایلات و عشایری چون شاهسون های بغدادی ساوه، بیات های زرنند، زندیه قم و ملایر، خلج های قم و ساوه، چگنی های قزوین، افشارهای ساوجبلاغ، بور بورهای ورامین، هداوندها و دیگران را جزو آنانی ذکر میکند که در يك جا سکونت گزیده اند که به صورت، «تخته قاپوی طبیعی» می کند. (مستوفی (۱۳۸۴: ۵۰۸/۳))

اما بخش دیگری از ایلات و عشایر ایران همچنان به صورت کوچ نشینی روزگار خود را می گذراندند و تمایلی به اقامت و اسکان دائمی در يك منطقه نداشتند. آنان حاضر نبودند به آسانی زندگی چادر نشینی خود را ترك گویند و به صورتی یکجانشین درخانه های مسکونی روستایی و شهری اسکان یابند. زندگی سیال ایلات و عشایر و عبور آنان از مناطق و کوهستان های صعب العبور باعث می گردید که دولت مرکزی نتواند تسلط و نظارت مستقیم و مناسب بر آنان داشته باشد. حضور آنان در این مناطق باعث گردید تا کمتر تحت نظارت و شناسایی نیروهای اداری و نظامی دولت مرکزی، همچون ارتش و پلیس، قرار گیرند.

اصولاً دولت رضا شاه به خوبی پی برد تا زمانی که عشایر نظام کوچ نشینی

و حرکت از قشلاق به بیلاق را حفظ می کنند، نه از دولت مرکزی، بلکه از رهبران و خوانین خود تبعیت و اطاعت می نمایند. زیرا، تا زمانی که خوانین و رؤسای عشایر در طی مراحل کوچ، وظایف و مسئولیت های مهمی، مانند پیدا کردن مراتع، عبور دادن ایل از گذرگاه های خطرناک و دفاع از ایل و طوایف در مقابل دیگران و حل و فصل منازعات داخلی ایل را انجام می دهند، توده های عشایر نه تنها از آنان اطاعت می کنند، بلکه به هنگام لزوم نیز از رهبران و خوانین خود پشتیبانی می نمایند. از دیگر سو، رضاشاه عشایر، به ویژه زندگی کوچ نشینی آنان را، سمبل عقب ماندگی و سنت گرایی کشور می دانست، و در صورت تداوم زندگی کوچ نشینی عشایر، سلطه بر ایشان برایش امکان ناپذیر بود؛ لذا اسکان عشایر را مناسب ترین راه حل برای چنین مشکلاتی می دانست.

البته، بایستی به این نکته ادغان داشت که مبارزه با عشایر، و به ویژه انتقاد از زندگی چادرنشینی آنان از سال ها قبل از به قدرت رسیدن رضاشاه وجود داشت. اصولاً از آغاز انقلاب مشروطیت، یکی از مسائلی که اذهان روشنفکران و اندیشمندان مشروطه خواه را در کشور به خود مشغول و معطوف داشته بود، مسئله ایلات و عشایر مخصوصاً مسئله اسکان کوچ نشینان بود. روشنفکران در سخنان و یا نوشته های خود زبان به انتقاد از وضعیت ایلات و عشایر کشور، و به خصوص انتقاد از عملکرد و اقدامات نامناسب کوچندگان، گشودند و خواستار آن شدند تا آنان به اختیار، و یا در غیر این صورت، به اجبار اسکان داده شوند و یا خلع سلاح گردند. (مستوفی، همان: ۵۱۲-۵۱۱/۳)

بابه قدرت رسیدن رضاشاه، وی در راستای تفکرو نظر مشروطه خواهان، و نیز در جهت قدرت طلبی خود، کوشید تا مسئله ایلات و عشایر را به هر شکل ممکن حل کند و به قدرت گریز از مرکزیت آنان، چه به اختیار و چه از روی اجبار، پایان دهد. مسئله اسکان عشایر، یکی از راه کارهای رضا شاه در مقابل قدرت بسیار رهبران ایلات و عشایر بود، که در کنار راه حل های دیگر، همچون خلع سلاح، سرباز گیری، تصرف املاک و غیره، به کار بسته شد. اما دولت رضاشاه، به جای استفاده از شیوه ها و راه های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی، و بدون تحقیقات و مطالعات کارشناسانه، تنها به روش های خشن نظامی و امنیتی توسل جست. در واقع نگاه دولت رضاشاه به عشایر و اسکان آنان، نگاهی امنیتی و نظامی بود، نه اینکه بخواهد با اسکان ایلات و عشایر به رشد و توسعه آنان، یا تحول و ترقی کشور، یاری رساند، زیرا، هیچ گونه امکانات رفاهی، مانند مسکن و خوراک، برای ایشان فراهم نیامد، بلکه عشایر

موظف و مجبور بودند برای خود روستا تأسیس نمایند و خانه بسازند. آنان به اجبار از زندگی کوچ نشینی و دام پروری خود بریده بودند، اما نحوه معیشت جدیدشان هم مشخص نبود.

این اقدام بی مطالعه و تحقیق، ضربات شدیدی بر اقتصاد عشایری و در حقیقت اقتصاد جامعه ایران وارد آورد، که در آن روزگار بخش زیادی از مایحتاج خود را از تولیدات عشایر، از قبیل گوشت، پوست و لبنیات، تأمین می نمود. دولت رضاشاه به دنبال آن بود تا در راستای سیاست تمرکز گرایی و خود کامگی دولت مرکزی، با اسکان دادن اجباری ایلات و عشایر، نیروهای گریز از مرکز را در نقاط معین و شناخته شده تحت سلطه خود درآورد. از این رو، با به کارگیری شیوه های نظامی، پلیسی و با خشونت و زور ارتشیان، نظمیه و امنیه، توانست ایلات و عشایری را که در مقابل سیاست اسکان مقاومت می کردند به اجبار در مناطقی که دولت خود تمایل به اسکان در آنها داشت، سکونت دهد.

بدیهی است که واکنش ایلات و عشایر در مقابل این جبر و فشار، از روی ترس و اجبار بود. اگر چه ایلات و عشایر در مقابل اسکان اجباری خود مقاومت بسیار نشان دادند، اما با سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰، پس از تخریب مسکن خود، بار دیگر به زندگی کوچ نشینی سابق بازگشتند. (غفاری، ۱۳۶۸-۲۲۸)

پیشینه اسکان عشایر بختیاری از آغاز تا زمان سلطنت رضاشاه

ایل بختیاری از جمله ایلات و عشایری بود که به شدت تحت فشار سیاست اسکان قرار گرفت. با توجه به اینکه بختیاری ها از معدود ایلات قدرتمند کشور بودند که با قدرت بسیار خود نقش زیادی در امور سیاسی و نظامی ایران بر عهده داشتند، طبعاً دولت رضاشاه بیشتر از سایر ایلات، تمایل به یکجانشینی و اسکان آنان داشت تا بدین وسیله قدرت و نفوذشان را کاهش دهد. بختیاری ها طی سال های دراز و متمادی در دو منطقه گرمسیری خوزستان و سردسیری چهارمحال به صورت چادرنشینی به رفت و آمد و کوچ روی مشغول بودند. آنان هر ساله با آغاز بهار منطقه گرمسیری خود را در خوزستان به سوی سردسیر خود، یعنی چهارمحال، ترک می کردند و در اول پاییز دوباره به خوزستان باز می گشتند. تا قبل از آغاز اجرای سیاست اسکان اجباری عشایر توسط رضاشاه، بختیاری ها، بنابر عادت همیشگی، میان دو منطقه خوزستان و چهارمحال در تردد و حرکت بودند. کوچ نشینی در میان ایشان به صورت

يك فرهنگ در آمده بود و عشایر بختیاری هویت ایلی شان را در نظام چادرنشینی جستجو می کردند. با وجود این ، طی سال ها گذشت زمان، فعالیت ها و اقدامات اندك و ناچیزی نیز در خصوص یکجانشینی و اسکان اختیاری عشایر بختیاری صورت گرفته بود. این اقدامات در زمان خوانین و رهبرانی چون محمدتقی خان چهارلنگ و حسینقلی خان ایلخانی ، و یا به هنگام شرکت بختیاری ها در حمایت از مشروطیت ، و پس از فتح تهران ، صورت گرفته بود.

در دوران حکومت محمدتقی خان چهارلنگ، اقداماتی در خصوص اسکان و یکجانشینی بختیاری ها توسط این خان بختیاری انجام شد. راولینسون در این باره «: چنین نوشته است محمدتقی خان چهارلنگ با تمام قوا تلاش خود را در جهت اسکان دادن ایلات به کاربرده و تا حدی نیز در این راه موفق شده است . او در فریدن اراضی وسیعی را خریداری کرده و روستاهای متعددی را در آنجا بنیان گذاشته است . در دشت رامهرمز مزارع متعلق به حاکم شیراز را به مبلغ ۳۰۰۰ تومان در سال اجاره کرده و عده ای از بختیاری ها را در آنجا سکونت داده است . (راولینسون ، ۱۳۶۲ : ۱۴۸)

گارثویت نیز به نقل از لایارد گزارش داده است که در اثر سعی و اهتمام محمدتقی خان، تعدادی از طوایف ، بیابان گردی را رها کردند و در دشت های حاصل خیز رامهرمز تخته قاپو شدند . این اقدام محمدتقی خان با مخالفت شدید مقامات ایرانی روبه رو شد ، ولی نتیجه ای نداد و به تدریج چندین دهکده در این مناطق ایجاد گردید . همچنین ، محمدتقی خان کوشش نمود تا همانند پدرش ، دهات بیشتری را در فریدن خریداری نماید و عده ای از طوایف کوچ نشین بختیاری را در آنجا اسکان دهد، اما تلاش های وی با مخالفت حکومت اصفهان مواجه گردید و در اثر توطئه معتمدالدوله بیشتر این دهات مورد غارت قرار گرفت (گارثویت ، ۱۳۷۳ : ۱۲۶)

با وجود این، محمدتقی خان در احداث دهات جدید التاسیس و تخته قاپو کردن طوایف کوچ نشین بختیاری موفقیت های بسیاری کسب کرد . او به مدت دو سال در فصل تابستان خود به سردسیر نرفت و با اقامت در رامهرمز بر کار تخته قاپوشدن و اسکان عشایر بختیاری ، نظارت نمود (امیری ، ۱۳۸۵ : ۳۵۴) . علاوه بر این، یکی از طوایف تحت تابعیت محمد تقی خان، به نام طایفه جانکی گرمسیر نیز روستانشین اینان اغلب ده نشین هستند و به ندرت بیلاق و قشلاق می کنند» (لایارد ، ۱۳۷۱ : ۴۰) . بابن وهوسه فرانسوی نیز از اسکان دادن طایفه دینارویی توسط محمد تقی خان چهار لنگ در جلگه مال میر خبر می دهند (بابن و وهوسه ، ۱۳۶۳ : ۶۷) . علی

رغم اینکه محمدتقی خان کوشش هایی در زمینه یکجانشین کردن و اسکان طوایف بختیاری به عمل آورد، و یکی از قدرتمندترین طوایف پشتیبانش، یعنی جانکی ها، یکجانشین بودند، و به علاوه خود اغلب در قلعه تل سکونت داشت، اما هیچ گاه از زندگی کوچی و چادرنشینی دست نکشید، و حتی در کنار قلعه تل مقر حکومتش، سیاه چادرهایی را برپا کرده بود تا خود و خانواده اش چند ماهی از سال را در آنها زندگی نمایند (لایارد، ۱۳۷۶: ۹۱)

برخلاف سیاحان فوق الذکر، بارون دوبد روسی، که در دوره محمدتقی خان به میان بختیاری ها آمد، معتقد است که هفت لنگ ها بیشتر از چهارلنگ ها تخته قاپو شده و در مناطقی چون بربرود و کمره با کار زراعت زندگی ثابتی را پیشه کرده اند (دوبد، ۱۳۷۱: ۳۰۳). سال ها بعد نیز حسینقلی خان ایلخانی بختیاری، اگر چه خود به همراه عشایر بختیاری بیلاق و قشلاق می کرد، اما با احداث قلعه چغا خور علاقه منسی خود را به یکجانشینی و سکونت در قلعه ای بزرگ و مستحکم نشان داد. با وجود این، او نیز همانند محمدتقی خان بیشتر ایام خود و خانواده اش را در سیاه چادرهای اطراف قلعه چغاخور می گذراندند. سردار اعد می نویسد که ایلخانی «از قشلاقات در چند نقطه عمارت ساخته بودند و در چغاخور که منزل نیز عمارت مخصوص داشت، ولی چهارماه را در زیر چادر زندگی می نمودند» (سردار اسعد، ۱۳۷۶: ۱۷۲)

از دوران پس از قتل ایلخانی، به تدریج و طی يك دوره طولانی، علاقه خوانین به کوچ نشینی کم تر گردید. طی این دوران ایلخانی و ایل بیگی بختیاری، به هنگام کوچ ایل، اگر چه خود به همراه عشایر به گرمسیر می رفتند و در بهار باز می گشتند، اما همسر و فرزندان خود را به همراه نمی بردند، بلکه آنان را در قلعه چغاخور و سایر قلعه ها و مساکن بیلاقی خود باقی می گذاشتند و خود پس از بازگشت از خوزستان، به ایشان می پیوستند. (کویر، بی تا: ۱۸).

پس از حمایت بختیاری ها از انقلاب مشروطیت و شرکت آنان در فتح تهران و به ویژه پس از رسیدن خوانین بزرگ بختیاری به مناصب حساس وزارتی و حکومتی دولت مشروطه، آنان قلمرو ایلی را به قصد اقامت و سکونت در تهران و شهرهای بزرگ ترك گفتند. این امر آسیب جدی برنظام عشایری و زندگی کوچ نشینی بختیاری ها وارد ساخت خوانین کوچک تر، که در ایل باقی مانده و به نیابت از سوی خوانین بزرگ به اداره امور ایل بختیاری پرداخته بودند، چندان توجه و علاقه

ای جدی به زندگی کوچ نشینی و همراهی با ایل در مهاجرت از گرمسیر به سردسیر و بالعکس نداشتند. به علاوه، با توجه به بافت فرهنگی جامعه بختیاری که ریش سفیدان طی کوچ بیشتر از جوانان مورد احترام بودند. خائین جوان جایگاهی در نظام کوچ نشینی نیافتند. لذا، پس از مشرووعیت و به مرور، ایل بختیاری، بدون عالی ترین رهبران خود یعنی ایلخانی و ایل بیگی، و تنها به کمک رهبران میانی ایل، یعنی خوانین کوچک تر و به ویژه کلانتران، به زندگی کوچ نشینی خود ادامه می داد؛ در حالی که فقدان همراهی رهبران عالی ایل در کنار آنان، بر دلسردی شان نسبت به تداوم زندگی کوچ نشینی، تأثیرات بسزایی داشت. اما علی رغم همه این مشکلات و موانع، بختیاری ها همچنان اگر چه با شوق و ذوق کم تری نسبت به گذشته به زندگی چادرنشینی و کوچ روی خود ادامه می دادند و همه ساله در بهار و پاییز با گله ها و رمه های خود از گرمسیر به سردسیر و یا بالعکس مهاجرت می کردند.

رضاشاه و اسکان عشایر بختیاری

رضاشاه به هنگام طراحی و اجرای سیاست اسکان ایلات و عشایر، به یکجانشینی و اسکان عشایر بختیاری توجه و حساسیت بسیاری معطوف نمود. از دیدگاه او بختیاری ها از مقتدرترین ایلات و عشایر جنوب ایران بودند که اجرایی شدن طرح اسکان عشایر درباره شان اهمیت ویژه و فوق العاده ای داشت. اسکان اجباری عشایر بختیاری در کنار فروش و تعویض اجباری املاک، خلع سلاح، سربازگیری، غصب سهام نفت، فشارهای مالیاتی و غیره، از دیگر اقدامات دولت جدید پهلوی بر ضد بختیاری ها و با هدف تضعیف قدرت و نفوذ آنان بود. از سال ۱۳۰۶ ش به بعد، رضاشاه به دنبال اجرای طرح اسکان عشایر برآمد. به نوشته جعفرقلی خان سردار بهادر، خان بختیاری و وزیر جنگ رضاشاه، تخته قاپو کردن ایلات کاری مشکل اما اقدامی لازم بود (سردار بهادر، ۱۳۷۸: ۲۵۶). رضاشاه دستور داد تا در بودجه هر سال دولت، مبلغ ویژه ای به اعتبار اسکان عشایر برای خانه سازی و احداث روستاهای جدید منظور شود (سند شماره ۲/۶/۷ - ۲۹۱) با توجه به تمایل شدید رضاشاه مبنی بر یکجانشین نمودن ایلات و عشایر، مقررات تخته قاپو شدن ایلات و عشایر سرانجام در یازده ماده به تصویب رسید. ماده اول، ایلات و عشایر چادرنشین ایران را به سه دسته تقسیم نموده بود. دسته اول چادرنشینیانی اند که در تمام ماه های سال در زیر چادر اقامت دارند و با چادر بیلاق

وقشلاق می کنند ، و معمولاً خانه و مرتع ملکی ند آرند. دوّم طوایفی اند که شش ماه سال را با خانواده در چادر اقامت می کنند ، اما در مناطق گرمسیری خانه و مرتع ملکی دارند . سوّم دامدارانی اند که در روستاها و قصبات سکونت دارند و تنها سه ماه از سال را نیازمند به چادر و چادرنشینی هستند.

در مادهٔ دوّم ذکر شده بود که برای آشنا شدن چادرنشینان به ده نشینی و رعیتی و از بین رفتن چادرنشینی ، بایستی در هر سه مورد به ترتیبی اقدام شود که ریش سفیدان و متمولان دستهٔ اول ملزم شوند تا در مدتی معین با صرف دارایی خود در هر نقطه که مایل باشند، املاکی را خریداری کنند و یا در املاک خالصه یا اربابی خانه بسازند و بزرگ هر خانواده را به ترک چادرنشینی و انجام زراعت و رعیتی و ادار نمایند. رؤسا و ریش سفیدان دستهٔ دوّم را نیز بایستی ملزم نمود تا با صرف دارایی خود و در مراتع ملکی و متصرفی طایفهٔ خود، منزل بسازند و به زراعت و امور رعیتی مشغول شوند. پیرمردان و ریش سفیدان دستهٔ سوّم نیز بایستی ملزم گردند که در مناطق سردسیری برای توقف سرپرستان احشام، خانه های بیلاقی بنا کنند (همان سند).

بر اساس مادهٔ سوّم این نظام نامه ، حکام و ولات موظف شدند که به محض وصول دستور وزارت داخله، يك نفر از اعضای مجرب و فعال حوزهٔ مسؤولیت ایالت یا حکومت را برای اجرای مقررات مربوط به امر اسکان برگزینند و با معرفی به وزارت داخله به حوزهٔ اقامت ایلات و حشم داران اعزام نمایند . این مأمور و وظیفه داشت تا آن قسمت از طوایف و تیره هایی را که کاملاً چادرنشین و کوچ رو هستند ، مورد تحقیق و شناسایی قرار دهد و فهرست و آمار جامعی از تعداد ایشان تهیه کند و دو نفر از مهم ترین ریش سفیدان مورد اعتماد طایفه و يك نفر کدخدایی را که مورد اطمینان و مقبول آن ریش سفیدان و اکثریت خانواده های طایفه باشند، انتخاب و احضار نماید و التزام جداگانه از هر تیره و طایفه به امضای کدخدا و ضمانت ریش سفیدان همان طایفه و تیره بگیرد تا متعهد شوند خانه و کلیهٔ وسایل رعیتی را در روستا فراهم کند تا تمام افراد تیره ها و طوایف آنان ترک چادرنشینی نمایند و با اخذ ورقهٔ هویت ، مردانشان به لباس متحدالشکل ملبّس شوند (همان سند).

مادهٔ چهارم دربارهٔ وظیفهٔ حکام و ولات در خصوص ارسال گزارش جامعی از وضعیت اسکان ایلات حوزهٔ قلمرو خود و ارسال نسخه ای از فهرست و آمار طوایف اسکان داده شده، به وزارت داخله می باشد.

مادهٔ پنجم حقوق و فوق العاده پاداش مأموریت و مخارج مسافرت مأمور ویژه اسکان را ذکر کرده است.

بنابر ماده ششم نظام نامه، حکام و ولات وظیفه داشتند که ایلات و صاحبان احشام و دام هایی را که ناگزیر بایستی به سردسیر بروند و نیازمند داشتن چادر می باشند، به دقت شناسایی کنند و در اول اسفندماه هر سال فهرست تعداد چوپانان و سرپرستان هر تیره و طایفه تهیه و بر طبق درخواست صاحبان احشام و پس از مطالبه و رؤیت ورقه هویت سرپرست یا چوپان، مجوز حرکت احشام به بیلاق به نام آنان صادر شود. ماده هفتم در خصوص راه کارهای تشخیص اینکه آیا خانوارهایی که چادر نشین بوده اند، به طور قطعی ده نشین شده اند یا خیر، است.

ماده های هشتم تا یازدهم نیز درباره شرایط اسکان و وظایف حکام و مسؤلان و مأموران در قبال اسکان عشایر و اعزام مأموران و بازرسان ویژه بررسی اسکان عشایر می باشد (همان سند).

مقررات اسکان عشایر در تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۱۲ به محمودخان غفاری مأمور عمران بختیاری ابلاغ گردید تا در راستای اسکان بختیاری ها، مدنظر قرار گیرد و به طور دقیق اجرا شود (سند شماره ۶/۱ / ۷ - ۲۱۹) در یازدهم خرداد ۱۳۱۳ دولت فروغی بر طبق پیشنهاد وزارت داخله تصویب نمود که مبلغ ۵۰ هزار ریال اعتبارات عمرانی به منظور مخارج اعزام مأموران به بختیاری برای اسکان عشایر بختیاری و مخارج بازرسان اعزامی برای بازرسی وضعیت اسکان بختیاری ها، در اختیار وزارت داخله گذاشته شود (سند شماره ۱۷ / ۱۰ / ۱۳۷۸ - ۲۴۰).

در نیمه دوم شهریور و نیمه اول مهرماه ۱۳۱۳ به دستور دولت، کدخدایان و ریش سفیدان طوایف مختلف بختیاری در سردسیر، ساکن شدن خانوارهای طوایف تابع خود را در روستاهای جدید الاحداث، مورد تأیید قرار دادند. کدخدایان و ریش سفیدان هر طایفه فهرست خانوارهای طایفه خود را که اسکان گرفته و در روستاها خانه ساخته بودند، تهیه و مهر و امضاء نمودند.

در همین هنگام کل منطقه چهارمحال و بختیاری به هفت حوزه به نام های چغاخور، شوراب، دره زرد، بیرگان، دواب، دی تاران و بازفت، تقسیم گردید. کل این هفت حوزه شامل ۱۴۲ روستای جدید و ۲۹۰۱ خانوار گردید. فهرست خانوارهای عشایر بختیاری از طوایف و تیره های مختلف، که در روستاهای جدید ساکن شده بودند، مورد تأیید بزرگان و کدخدایان و ریش سفیدان هر طایفه و تیره، و فهرست تعداد کل روستاها، خانوارها و جمعیت آنان، توسط نمایندگان وزارت داخله، وزارت مالیه و مرتضی قلی خان صمصام حاکم بختیاری و پسرش جهانشاه صمصام نماینده حاکم بختیاری، مورد تأیید قرار گرفت و امضاء گردید. (پوشه شماره ۲۴۳۷۹ / ۲۴۰۰۲).

بدین گونه ، اولین روستاهای جدید در مناطق سردسیری بختیاری به وجود آمدند. تا قبل از اجرای طرح اسکان عشایر، در منطقه چهارمحال تنها چند روستای محدود مانند دستگرد، ده نو، شمس آباد، اردل و ناغان ، وجود داشت که اغلب ساکنانشان را نیز غیر بختیاری ها تشکیل می دادند، و یا اینکه در روستاهایی که ساکنانش بختیاری بودند ، اغلب آنان محل سکونت خوانین و کلانتران بختیاری بود .

اما پس از اسکان عشایر بختیاری توسط رضاشاه ، منطقه چهارمحال مملو از روستاهای بزرگ و کوچکی گردید که گاهی حتی روستای کوچکی با تعداد دو و یا سه خانوار نیز در میان آنها مشاهده می گردید . اسکان عشایر بختیاری عملاً در سال ۱۳۱۳ ش، و پس از حبس و اعدام خوانین و رهبران بختیاری ، آغاز گردید . مطابق دستور دولت رضاشاه ، طوایف بختیاری ساکن در خوزستان بایستی در آنجا ، و طوایف ساکن در چهارمحال نیز بایستی در همان محل سکونت کنند و از مهاجرت به بیلاق و قشلاق و یا برافراشتن سیاه چادر اجتناب ورزند . استفاده از سیاه چادر به شدت ممنوع بود و کسی که اقدام به بر پا کردن سیاه چادر می نمود، به شدت مجازات می گردید . در شرایط خاصی که اگر دام ها جابه جا نمی شدند و از بین می رفتند، صاحبان دام ها بایستی از حکام و فرمانداران مجوز چوپانی و مجوز چادر ، آن هم چادر سفید، بگیرند و یا اینکه از مقامات مجوز تعلیف دام ها را دریافت دارند .

عشایر تعهد و التزام می دادند که تنها برای تعلیف دام ها قصد کوچ یا حرکت را دارند. پس از دادن چنین تعهدی ، جواز تعلیف دام از سوی حکومت برای آنان صادر می گشت ؛ اما در صورت تخطی از مقررات و نداشتن اجازه نامه تعلیف، عشایر به شدت جریمه می شدند.

در بهار ۱۳۱۵ ش ، بنابر دستور شخص رضاشاه ، دولت تصمیم گرفت برای عمران و آبادی خوزستان حدود سه الی چهار هزار خانوار از عشایر بختیاری را از چهارمحال به خوزستان کوچ دهد و در نقاط مختلف خوزستان ساکن کند (سند شماره ۶ / ۶۵۰ / ۱۲۰۰۷) اما این اقدام ، آن هم در فصل بهار، که معمولاً عشایر بختیاری مطابق مرسوم هر ساله از خوزستان به چهارمحال کوچ می نمودند ، کار دشوار و حتی غیر ممکن بود . دستور انتقال این تعداد خانوار به حکومت بختیاری داده شد ، اما حکومت بختیاری انتقال این تعداد خانوار بدون انجام هیچ گونه مطالعات کارشناسی و یا بدون فراهم آوردن امکانات، از بختیاری به خوزستان رامشکل دانست و ابراز عقیده نمود که همه آنان از بین خواهند رفت و تنها انتقال پانصد خانوار حسین وند و آسترکی ، که در قشلاق و بیلاق مسکنی ندارند ، امکان خواهد داشت (همان سند). اما اداره کل

فلاحت در نامه ای به نخست وزیر اطلاع داد که انتقال پانصد خانوار از بختیاری ها به خوزستان، آن هم خانوارهایی که از دو سال قبل خود شان از چهارمحل فرار کرده و در اطراف مسجدسلیمان، شوشتر و رامهرمز سکونت نموده اند، با هدف اصلی رضاشاه که ازدیاد رعایا و عمران خوزستان می باشد، غدغن « مطابقت ندارد. لذا، رئیس کل اداره فلاحت از نخست وزیر تقاضا نمود که دستور فرمایید حکومت بختیاری امر صادره را سریعاً به موقع اجرا گذارده و سه چهار هزار خانوار از ایلاتی که فعلاً در بختیاری سکنی دارند کوچ دهند.» (پوشه شماره ۱۱۲۰/۷/۶۵۰/۷)

رئیس کل فلاحت بار دیگر در ۲۵ تیر ۱۳۱۵ در نامه مجددی به نخست وزیر از وی تقاضا نمود تا به وزارت داخله و حکومت بختیاری دستور صادر نماید تا هر چه سریع تر اوامر مؤکد رضاشاه در خصوص انتقال سه چهار هزار خانوار از ایل بختیاری به نقاط مختلف خوزستان اجرا گرد (همان پوشه). لذا، نخست وزیر در تاریخ ۲۹ مرداد/ ۱۳۱۵، طی نامه ای به ریاست دفتر مخصوص شاهنشاهی، نوشت: « برای آبادی خوزستان حسب الامر میارک مقرر گردید از خانوارهای ایل بختیاری به آنجا منتقل شود و بر طبق دستوری که به حکومت هفت لنگ بختیاری در انتقال آنها صادر گردیده، گزارش تلگرافی می دهد که با همراهی نماینده اداره فلاحت از هشت کیلومتری چغاخور مشغول جنبش دادن خانوارهایی که می بایست به شاخه منتقل شوند، شده و چند روز دیگر هم برای خانوارهایی که باید به شاهرور روانه شوند، جدیت و اقدام خواهم نمود.» (همان پوشه).

سرانجام در شهریور ۱۳۱۵ دسته ای از عشایر بختیاری را به اجبار و زور از چهارمحل به سوی خوزستان حرکت دادند. این اقدام با توسل به خشونت و ستم بسیار صورت گرفت و عده ای از بختیاری ها توسط نیروهای امنیه و یا نمایندگان اداره فلاحت مورد ضرب و شتم قرار گرفتند (همان پوشه). تقسیم قلمرو بختیاری به منظور سهولت در امر اسکان علی رغم رفتار ستمگرانه مأموران دولتی و خشونت به خرج دادن آنان، کار اسکان عشایر بختیاری و انتقال اجباری شان از چهارمحل به خوزستان با سرعت چندانی پیش نرفت. در پاییز ۱۳۱۵ ش به دستور رضاشاه حکومت بختیاری ملغی و خاک بختیاری به دو منطقه تقسیم گردید. این اقدام به علت عدم پیشرفت امر تخته قاپو کردن و خلع سلاح طوایف بختیاری صورت گرفت. در ۲۳ آذر ۱۳۱۵، سرلشکر ضرغامی، سرپرست ستاد ارتش، در نامه ای به ریاست وزراء در این خصوص نوشت: « در اثر وصول گزارشات راجع به عدم پیشرفت

امر تخته قاپو و خلع سلاح طوایف بختیاری، اوامر مطاع مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی شرف صدور یافتند که حکومت بختیاری ملغی و خاک بختیاری به دو منطقه تقسیم شده، منطقه گرمسیری تحت نظر لشکر نمره ۶ خوزستان، و منطقه بیلاقی تحت نظرتیپ اصفهان واقع گردیده، و در هر منطقه از خوانین جوان بختیاری یک نفر به سمت نیابت حکومت تعیین و جهت خلع سلاح و تخته قاپوی طوایف اقدام شود...» (همان پوشه)

بدین گونه، رضاشاه در راستای اهداف خود موفق به دگرگون ساختن وضعیت جغرافیایی سرزمین بختیاری در تقسیمات کشوری گردید. خطه بختیاری که از کوه پایه های دشت خوزستان تا محال اصفهان، و از مرز کهگیلویه تا خاک لرستان، در یک پیوند و تحت یک مرکزیت اداره می شد، از یک ساختار اداری واحد خارج شد و بین استان های همجوار تقسیم گردید. منطقه گرمسیرات آن، یعنی ایذه و مسجدسلیمان و بخش جانکی گرمسیر، به استان خوزستان پیوست. قسمتی از سردسیرات بخش بیلاقی طوایف محمودصالح، کیانرسی و موگویی به استان اصفهان و مناطق بیلاقی چهارلنگ و طوایف میوند، زکی و آسترکی به استان لرستان، و باقی مانده آن هم از دهنز تا گردنه رخ، و از خان میرزا تا نزدیک فریدن، به نام استان چهارمحال و بختیاری خوانده شد (امیری، همان: ۲۹۵).

به قسمت باقی مانده، یعنی چهارمحال و بختیاری، فرمان داری داده شد؛ و با لغو مناصب ایلخانی و ایل بیگی بختیاری، مرتضی قلی خان صمصام به عنوان اولین فرمان دار چهارمحال و بختیاری منصوب گردید (کیاوند، ۱۳۶۸: ۱۱۴) دولت تصمیم گرفته بود تا کمیسیونی در خصوص بررسی انتقال خانواده های بختیاری به خوزستان تشکیل دهد. ستاد ارتش وزارت جنگ، سرهنگ رفیع بدیع نیا، و وزارت داخله حسن اعظام قدس، را برای عضویت در این کمیسیون معرفی کردند.

طی سال ۱۳۱۵ اسکان عشایر شاخه چهارلنگ با سرعت بیشتری انجام شد و بسیاری از آنان در روستاها منازلی ساختند و اسکان گزیدند (سند شماره ۳۰۴ / ۵۳ / ۱۸ - ۲۹۱۹). این درحالی بود که اسکان عشایر هفت لنگ بختیاری با موانع و مشکلاتی مواجه شده بود. لذا، حکومت اصفهان طی نامه ای در این خصوص به وزارت داخله اعتراض نمود. وزارت داخله نیز از دفتر مخصوص رضاشاه کسب تکلیف نمود. دفتر مخصوص نیز از رضاشاه کسب تکلیف نمود.

در نتیجه، در ۳ خرداد ۱۳۱۶، رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی طی نامه ای محرمانه به ریاست وزراء نوشت که با اقداماتی که حکومت نظامی چهارلنگ در

ترك چادر نشینی نموده ، طوایف هفت لنگ به حال چادر نشینی باقی و تقاضا کرده که برای اسکان آنها نیز اقدامات لازم به عمل آید ، و الا با حالت فعلی آنها، ممکن است در طوایف چهار لنگ تأثیر خوبی نداشته باشد. حسب الامر مطاع مبارك اعليحضرت همایون شاهنشاهی ابلاغ می نماید اسکان طوایف و ترك چادر نشینی آنها استثناء ندارد و طوایف هفت لنگ هم باید اسکان داده شوند» (شماره ۵۷۶ - ۱۱۲۰۰۷). محمود جم رئیس الوزراء نیز در ۱۹ خرداد ۱۳۱۶ این دستور رضاشاه را به وزارت داخله ابلاغ نمود (همان پوشه).

با آغاز به کار طرح اسکان عشایر، حوزه سردسیری و حوزه گرمسیری بختیاری از رضا شاه و سرکوبی قدرت های محلی و عشایری یکدیگر مجزا گردید . ایل بختیاری که از ۱۳۰۳ ش به دو قسمت چهار لنگ و هفت لنگ تقسیم گردیده بود ، سپس نیز دچار تقسیم بندی دیگری گردید . منطقه چهار لنگ دارای حکومت نظامی ، و منطقه هفت لنگ تحت امر حکام اصفهان و خوزستان بودند، اما نایب الحکومه های آنها با نظر لشکر خوزستان و تیپ اصفهان انتخاب می گردیدند، که سرانجام در بهار ۱۳۱۶ مقرر گردید که برای نیابت حکومت هفت لنگ نیز مأموران نظامی تعیین شود تا بتوانند در پیشرفت سیاست اسکان اجباری عشایر هفت لنگ نیز پیشرفتی به وجود آورند (همان پوشه)

بدین ترتیب ، تمامی ایل بختیاری چه چهار لنگ و چه هفت لنگ ، به هفت بخش تقسیم گردید، که سه بخش آن در سردسیر و جزو فرمان داری اصفهان، و چهار بخش آن در گرمسیر و جزو فرمان داری اهواز، قرار گرفت . این تقسیم بندی برای اجرای دقیق و آسان اسکان عشایر بختیاری صورت گرفت . با وجود این، باز هم مشکل دولت در خصوص اسکان اجباری عشایر بختیاری حل نگردید.

عشایر بختیاری حاضر به ترك چادر نشینی و اسکان در يك نقطه خاص نشدند و در مقابل طرح اسکان عشایر مقاومت می کردند . آنان چادر نشینی را نماد هویت مستقل و آزاد خود می دانستند و جلوگیری از کوچ روی برایشان قابل پذیرش نبود ؛ لذا ، بعضی از عشایر مخفیانه و به دور از چشم مأموران دولتی از سردسیر به گرمسیر، و یا بالعکس ، کوچ می کردند و مأموران و بازرسان پی نمی بردند ؛ زیرا که کوچ ایشان بعد از مواقع معمول کوچ بود . این بدان خاطر بود که مأموران پس از سپری شدن ایام کوچ، گذرگاه ها و ایل راه های عشایر بختیاری را ترك می کردند ؛ و لذا، عشایر بختیاری در این فرصت اقدام به کوچ می کردند (پوشه شماره ۵ و ۴ و ۳ / ۷۵ / ۲۱ - ۲۹۱). اما اگر مأموران به کوچ طایفه ای پی می بردند ، غالباً آنان را به

زور و باغل و زنجیر به جای سابق خود باز می گردانند. این امر باعث شده بود بی نظمی و مداخلاتی در دو منطقه سردسیر و گرمسیر بختیاری ایجاد شود، زیرا مرزهای دو منطقه به طور دقیق مشخص نشده بود. از این رو، برای جلوگیری از مداخلات حکومت های سردسیری و گرمسیری بختیاری در قلمرو یکدیگر، کمیسیونی برای تعیین حدود این دو منطقه تشکیل شد. در ۱۱ خرداد ۱۳۱۶ وزیر داخله جریان مداخلات فتحعلی خان سردار معظم بختیاری نایب الحکومه حوزه سردسیری هفت لنگ بختیاری در امور دهنز، که جزو حوزه گرمسیری محسوب می شد، شکایت حکومت خوزستان از این اقدام را به نخست وزیر اطلاع داد (پوشه شماره ۵۷۶ - ۱۱۲۰۰۷). در نتیجه، دولت تصمیم گرفت با تشکیل کمیسیون تعیین حدود سردسیر و گرمسیر بختیاری، با دقت و سرعت بیشتری مسئله اسکان عشایر بختیاری را دنبال نماید. تیپ مستقل اصفهان سروان کمال سهراب، و وزارت داخله محمود شریف هاشمی و علیرضا وثیق را به عنوان نمایندگان خود در کمیسیون تعیین حدود معرفی نمودند (سند شماره ۱۸۲ / ۶۲ / ۱۴ - ۲۹۱).

نمایندگان مزبور، علاوه بر تعیین حدود مرزهای سردسیر و گرمسیر بختیاری، به عنوان بازرسان مخصوص وزارت داخله و تیپ مستقل اصفهان، مأموریت داشتند وضعیت اجرای اسکان عشایر بختیاری را به دقت بررسی کنند و گزارش مفصل و جامع آن را به مقامات ارائه دهند. دولت تلاش کرد تا با تقسیم خاک بختیاری به دو قسمت چهارلنگ و هفت لنگ و دو منطقه سردسیر و گرمسیر، بتواند توسط مقامات و مأموران، خود بختیاری ها را تحت نظارت بگیرد و طرح اسکان عشایر بختیاری را به طور دقیق و کامل اجرا نماید.

سرانجام اسکان عشایر بختیاری

علی رغم همه تدابیر دولت رضاشاه در به کار بردن شیوه های خشن و نظامی و بسیج شدن دستگاه های اداری، اجرایی، نظامی و انتظامی برای اجرای سیاست اسکان عشایر، این سیاست با موفقیت و به طور کامل اجرا نگردید. با سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ و برقراری فضای آزاد در کشور، عشایر بختیاری نیز همانند ایلات و عشایر دیگر، خانه ها و مساکن خود را تخریب کردند و بار دیگر به زندگی کوچ نشینی روی آوردند. روستاهایی که به طور اجباری و خیلی سریع به وجود آمده بودند

اما در حقیقت هم شکل ظاهری و هم هویت واقعی يك روستا را نداشتند ، و گاهی از دو سه خانوار تشکیل شده بودند، از بین رفتند و عشایر بختیاری ، که آزادی خود را به دست آورده بودند، با از بین بردن خانه ها و روستاهای خود، مجدداً به چادرنشینی و کوچ روی روی آوردند . اما سال ها بعد به تدریج زمینه اسکان ، همیشگی عشایر بختیاری فراهم آمد . این اسکان برخلاف طرح اسکان اجباری رضاشاه ، داوطلبانه و از روی اختیار بود.

با نوسازی ایران و گسترش مظاهر زندگی جدید در شهرها و روستاها و استفاده مردم جوامع شهری و روستایی از مظاهر مدرن شدن ایران، چون رفاه و آسایش به وجود آمده، عشایر بختیاری و همانندان آنان ، عشایر دیگر شهرها به تدریج از شیوه زندگی چادرنشینی خود دست کشیدند و جذب روستاها و شهرها شدند . با وجود این، عده اندکی از بختیاری ها هنوز پس از گذشت بیش از نیم قرن از اسکان اجباری ایشان توسط رضاشاه ، از شیوه زندگی چادرنشینی خود دست نکشیده اند و همه ساله با زحمت و شوق و علاقه بسیار میان سردسیر و گرمسیر در رفت و آمدند و از مواهب طبیعی زندگی بهره می برند . معلوم نیست که چه موقع این عده نیز از زندگی کوچ نشینی دست می کشند و در شهرها یا روستاها سکونت خواهند گزید.

نتیجه گیری

رضاشاه پهلوی ، پس از رسیدن به سلطنت، تصمیم به اجرای طرح اسکان عشایر ایران گرفت. ایلات و عشایر نیروهای قدرتمند تمرکز گریزی بودند که به علت کوچ سالیانه و مداوم خود کمتر تحت نظارت و سلطه مستقیم دولت های ایران تا قبل از پهلوی درآمده بودند . آنان حتی خود حکومت ساز بودند زیرا اغلب حکومت های ایران از دوره باستان تا پهلوی ، ریشه ایلی و عشایری داشتند . ایل بختیاری به عنوان یکی از این ایلات و عشایر، که محل استقرار آن در جنوب ایران قرار داشت ، از قدرت بسیاری بهره مند بود و در جریانات و تحولات تاریخی ایران ، از سقوط صفویه تا حکومت پهلوی، نقش بسیاری ایفا کرده بود . به ویژه آنکه در جریان تحولات انقلاب مشروطه، بختیاری ها نیروی نظامی خود را سازمان دادند و با شکست محمدعلی شاه قاجار و فتح تهران بار دیگر مشروطیت را برقرار نمودند.

حرکت سالیانه و مداوم آنان از سردسیر به گرمسیر، یا بالعکس ، و حضور در کوهستان های صعب العبور بختیاری ، ایشان را از دسترس و قابلیت نظارت و سلطه

توسط دولت ایر ان خارج ساخته بود. اجرای طرح اسکان عشایر بختیاری، دولت پهلوی را به این هدف مهم نائل می ساخت. در نتیجه، طرح اسکان عشایر ایل بختیاری نیز، همچون بعضی دیگر از ایلات، البته با شدت و حدت بیشتری تعقیب و اجرا گردید. اما این طرح بدون هر گونه مطالعات و تحقیقات کا رشناسی و تنها از سوی دستگاه های نظامی و امنیتی عملی گردید. نگاه دولت رضاشاه به مسئله اسکان عشایر نگاهی امنیتی و نظامی بود، و هیچ گونه امکانات و یا تمهیداتی برای رفاه و آسایش عشایر اسکان داده شده در نظر گرفته نشده بود.

دولت پهلوی عشایر بختیاری را تنها با پشتوانه ارتش و به اجبار در مناطق بیلاقی و یا قشلاقی ساکن نمود. رضاشاه شخصاً و به صورت مستقیم بر اجرای اسکان عشایر بختیاری نظارت می نمود. او برای سهولت در امر اجرای طرح اسکان عشایر بختیاری دستور داد قلمرو بختیاری به چند استان سردسیری و گرمسیری تقسیم گردد. این کار با عجله انجام شد و دسته های زیادی از عشایر بختیاری را از سردسیر (چهار محال بختیاری) به اجبار و با اعمال خشونت به گرمسیر (خوزستان) کوچاندند و در مناطق گرم و بد آب و هوای آنجا اسکان دادند. ستاد ارتش وزارت جنگ و وزارت داخله در یکجانشینی اجباری بختیاری ها نقش مهم و برجسته ای داشتند. اما واکنش عشایر بختیاری در مقابل فشار دولت رضاشاه برای اسکان خود، مقاومت و تداوم زندگی کوچ نشینی بود. همه ساله دسته های زیادی از بختیاری ها به طور مخفیانه کوچ می کردند، و بسیاری از آنان نیز تحت فشار و اجبار دولت و با اکراه در رو ستاهای جدید التأسيس خانه ساختند و سکونت نمودند. اما با وقوع حوادث شهریور ۱۳۲۰ و سقوط دیکتاتوری رضاشاه، آنان با تخریب خانه های خود ساخته، بار دیگر به کوچ نشینی روی آوردند. (۲)

توضیحات و مأخذ

- ۱- نفیسه واعظ در مقاله ای تحت عنوان «روش های سلب قدرت اقتصادی سران ایلات و عشایر در دوره رضا شاه»- پیام بهارستان / د ۲ - س ۲ - ش ۶ / زمستان ۱۳۸۸ - صص ۹۶۴ - ۹۵۱
- ۲- غفار پور بختیار «رضاشاه و طرح اسکان اجباری عشایر بختیاری» (پژوهشی مبتنی بر اسناد)- دو فصلنامه مسکویه، زمستان ۱۳۸۶ و بهار ۱۳۸۷، دوره ۲، شماره ۸- صص ۵۶ - ۳۳

◀ پی نوشت ها مقاله نفیسه واعظ تحت عنوان «روش های سلب قدرت اقتصادی سران ایلات و عشایر در دوره رضا شاه»:

۱. برای آگاهی بیشتر نک: سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۲۹۰۰۰۸۴
۲. نامه سر رابرت کالیو به آلینف که در آن شرح دیدار خود با وی را بازگو نموده است. نک: جوادشیرخ الا سلامی، ص ۳.
- ۳- برای اطلاعات بیشتر نک: سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۲۴۰۰۹۷۹۲، سال ۱۳۰۱.
- ۴- محمدتقی بهار (ملک الشعراء) : تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (انقراض قاجاریه) ج ۲، تهران، امیرکبیر ۱۳۷۹. ص ۲۴۸
- ۵- سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۲۹۱۰۰۳۳۸۱، سال ۱۳۰۷.
- ۶- سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۳۱۰۰۰۰۲۷۱.
- ۷- سازمان اسناد ملی اصفهان، سند شماره ۲۹۱۰۰۳۶۳۰۰، ص ۵۸.
- ۸- عباس مسعودی: اطلاعات در یک ربع قرن، تهران: مؤسسه اطلاعات، ۱۳۲۹. ۹۵
- ۹- برای آگاهی بیشتر نک: سازمان اسناد ملی ایران، به سند هفت برگی با شماره سند ۲۴۰۰۱۷۶۷۵ و شماره فیض ۳۰۶۰۰۱۳، که درباره لزوم معرفی نماینده برای ثبت اظهار نامه ملکی از طرف رؤسای بختیاری در مورد املاکی که در خوزستان داشتند، است.
- ۱۰- برای اطلاع بیشتر. نک: سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۲۴۰۰۰۶۸۳۶ به شماره فیش - ۰۱۲۹۰۰۳۸ - ۲۷، جمالزاده، ص ۷۰.

- ۱۱- برای آگاهی از تحلیل این موضوع نک: سازمان اسناد ملی ایران، سند چهل و چهار برگی با شماره ۶۷۳۶/۲۴۰۰۰ و ش فیش
- ۱۲- درباره گزارشها، مکاتباتی که بین هیئت اعزامی بررسی خالصجات فارس و معاوضه آن با املاک خوانین بختیاری در اصفهان با مقامات دولتی مربوط نموده است نک: سازمان اسناد ملی ایران، سند صد و پنجاه و چهار برگی به شماره سند ۲۳۰۰۰۰۸۴۶، که در سال ۱۳۱۸ تنظیم شده است.
- ۱۳- برای اطلاع بیشتر نک: سازمان اسناد ملی ایران، سند ۲۹۱۰۰۳۶۳۸، به تاریخ ۲۹ / ۱۳۱۶ / ۶
- ۱۴- برای اطلاع بیشتر نک: سازمان اسناد ملی ایران، سند ۲۹۱۰۰۳۶۳۸ به شماره فیش ۰۰۲۰۰۰۰۱، به تاریخ ۱۳۱۶ / ۲ / ۱۸
- ۱۵- . برای اطلاع بیشتر نک: سازمان اسناد ملی ایران، سند ۲۹۱۰۰۳۶۳۸ به شماره فیش ۰۰۲۰۰۰۰۱، به تاریخ ۱۳۱۶ / ۲ / ۱۸
- ۱۶- همان سند.
- ۱۷- سازمان اسناد ملی اصفهان، نامه کفیل مالیه اصفهان به فرماندار اصفهان به تاریخ ۹/۱/۱۳۱۷ به شماره سند ۲۹۱۰۰۳۶۳۸ و شماره فیش ۰۰۲۰۰۰۰۱.
- ۱۸- نحوه انعکاس این درگیری در اسناد دولتی نک: سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۲۹۳۰۰۳۲۶۵.
- ۱۹- برای آگاهی از نحوه واکنش ورثه بختیاری به این سیاست نگاه کنید: سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۲۹۱۰۰۱۱۵۷ به شماره فیش ۰۰۰۴۰۱۶۵.
- ۲۰- در این سند وضعیت رؤسای چهارلنگ و واکنش آنها نسبت به تعویض املاک آمده است: سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۲۹۱۰۰۲۸۵۶ به شماره فیش ۰۰۱۴۰۰۶۳.
- ۲۱- برای آگاهی از املاک خوانین در خوزستان و شیوه دستیابی دولت به این املاک نک: سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۲۴۰۰۲۶۲۳۵.
- ۲۲- سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۲۴۰۰۲۶۲۳۵.
- ۲۳- برای اطلاع از عملکرد این کمیسیون نک: سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۲۹۱۰۰۳۶۳۸، به شماره فیش ۰۰۲۰۰۰۰۱.
- ۲۴- همان، سند شماره ۲۴۰۰۱۵۹۶۸ به شماره فیش ۰۰۲۹۱۰۱۹۵.
- ۲۵- علی اصغر زرگر: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضا شاه: مترجم کاوه بیات، تهران، پروین، ۱۳۷۲، صص ۳۳۰ - ۲۷۹

- ۲۶ - محمد علی جمالزاده: گنج شایگان اوضاع اقتصادی ایران، زیر نظر ایرج افشار از نسخه چاپ برلین، تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۶، ص ۷۰.
- ۲۷ - زرگر، پیشین، ص ۴۴.
- ۲۸ - در گزارش کمیته دفاع امپراطوری، شرح مفصلی از تدابیر لازم برای حفاظت از حوزه نفتی جنوب ایران ارائه شده است، زرگر، ص ۱۰۹.
- ۲۹ - سفرنامه خوزستان رضا شاه کبیر، ص ۹۶.
- ۳۰ - جعفرقلیخان سردار اسعد: خاطرات سردار اسعد بختیاری، به کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر، ۱۳۷۲.
- ۳۱ - سیف پور فاطمی، پیشین، ص ۸۷۴.

◀ غفار پور بختیار «رضاشاه و طرح اسکان اجباری عشایر بختیاری»

منابع و مأخذ

اسناد

- سند شماره ۲/۶/۷-۲۹۱، نظامنامه تخته قاپوی ایلات عشایر، اسناد وزارت داخله، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- سند شماره ۱/۶/۷-۲۹۱، نامه وزارت داخله به حکومت اصفهان، اسناد وزارت داخله، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- سند شماره ۱۷/۱۰/۳۸۷-۲۴۰، اسناد وزارت مالیه، تصویب اعتبار لازم هیأت وزراء جهت بازرسی اسکان عشایر بختیاری، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- پوشه شماره ۲۴۰۰۲۴۳۷۹، فهرست روستاها و خانوارهای اسکان یافته عشایر بختیاری، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- سند شماره ۶/۶۵۰/۷-۱۲۰۰۷، اسناد دستی، نامه وزیر داخله به ریاست وزراء در تاریخ ۱۳۱۵/۲/۱۵، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- پوشه شماره ۷/۶۵۰/۷-۱۱۲۰۰۷، اسناد دستی، نامه رئیس اداره کل فلاحت به ریاست وزراء در تاریخ ۱۳۱۵/۴/۱۶، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- همان پوشه، نامه رئیس اداره فلاحت به ریاست وزراء در تاریخ ۱۳۱۵/۴/۲۵، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- همان پوشه، نامه ریاست وزراء به ریاست دفتر مخصوص رضاشاه در تاریخ ۱۳۱۵/۵/۲۹، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.

- همان پوشه، گزارش تلگرافی به نخست‌وزیری، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- همان پوشه، نامه سرلشکر ضرغامی سرپرست ستاد ارتش به نخست‌وزیر در تاریخ ۱۳۱۵/۹/۲۳، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- سند شماره ۴ و ۱۸/۵۳/۳-۲۹۱، نامه نایب‌الحکومه نجف‌آباد و فریدن به حکومت اصفهان، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- پوشه شماره ۵۷۶-۱۱۲۰۰۷، نامه رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی به ریاست وزراء در تاریخ ۱۳۱۶/۳/۳، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- همان پوشه، نامه محمود جم رئیس‌الوزراء به وزارت داخله در تاریخ ۱۳۱۶/۳/۱۹، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- همان پوشه، نامه سرپرست وزارت جنگ به ریاست وزراء در تاریخ ۱۳۱۶/۴/۱۷، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- پوشه شماره ۵ و ۴ و ۳۱/۷۵/۳-۲۹۱، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- پوشه شماره ۵۷۶-۱۱۲۰۰۷، نامه وزیر داخله به نخست‌وزیر در تاریخ ۱۳۱۶/۳/۱۱، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- سند شماره ۱۴/۶۲/۱۸۲-۲۹۱، تلگراف وزیر داخله به فرمانداری اصفهان.
- سند شماره ۱۴/۶۲/۳۴-۲۹۱، نامه سرتیپ سطوتی فرمانده تیپ مستقل اصفهان به فرمانداری اصفهان، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.

کتابها

- امیری، مهرباب (۱۳۸۵)؛ حکومتگران بختیاری، تهران: انتشارات پازی‌تیگر.
- باین و هوسه (۱۳۶۳)؛ سفرنامه جنوب ایران، ترجمه و تعلیقات از محسن‌خان اعتمادالسلطنه، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- دوبد، بارون (۱۳۷۱)؛ سفرنامه لرستان و خوزستان، ترجمه محسن آریا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- راولینسون، سر هنری (۱۳۶۲)؛ سفرنامه راولینسون یا گذر از زهاب به خوزستان، ترجمه اسکندر امان‌اللهی بهاروند، تهران: نشر آگاه.
- سرداراسعد، علیقلی‌خان (۱۳۷۶)؛ سپهر، عبدالحسین، تاریخ بختیاری، به اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران: انتشارات اساطیر.
- سردار بهادر، جعفرقلی‌خان (۱۳۷۸)؛ خاطرات سرداراسعد بختیاری، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ دوم.

- غفاری، هیبت‌الله (۱۳۶۸)؛ ساختارهای اجتماعی عشایر بویراحمد، تهران: نشر نی.
- کوپر، مریان (بی تا)؛ سفر به سرزمین دلاوران، ترجمه امیرحسین ایلخان ظفر، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- کیاوند، عزیز (۱۳۶۸)، حکومت، سیاست، عشایر، تهران: انتشارات سازمان عشایر ایران.
- گارثویت جن راف (۱۳۷۳)؛ تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ترجمه مهراب امیری، تهران، نشر سهند.
- لایارد، سرهنری (۱۳۷۶)؛ سفرنامه لایارد، ترجمه مهراب امیری، چاپ دوم، تهران: انتشارات آزان.
- لایارد، سرهنری (۱۳۷۱)؛ سیری در قلمرو بختیاری و عشایر بومی خوزستان، ترجمه و حواشی از مهراب امیری، تهران: انتشارات فرهنگسرا.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۸۴)؛ شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، ج سوم، چاپ پنجم، تهران: انتشارات زوار.

فصل شانزدهم

سردار بی بی مریم بختیاری

«بی بی مریم دختر حسینقلی خان ایلخانی کل بختیاری و خواهر علیقلی خان سردار اسعد فاتح تهران و مادرعلی مردان خان قهرمان مبارزه با رژیم شاه در حدود سال ۱۲۹۰ ه.ق بدنیا آمد. مادرش بی بی فاطمه دخترعلی رضا خان از طایفه کیان ارثی چهارلنگ بود. لذا بی بی مریم از جهت مادرنسبش به محمدتقی خان کیان ارثی چهارلنگ که در مبارزه با قاجارها شهرت داشت می رسید. ایلخانی از بی بی فاطمه تنها صاحب همین یک دختر شد. او در کنار شش برادر و دوازده خواهرناتنی در خانه ی ایلخانی زندگی می کرد. چهل روز پس از تولد بی بی مریم، پدرش ایلخانی او را نامزد علیقلی خان پسر محمدعلی خان نمود. علیقلی خان از طایفه ی محمودصالح شاخه ی چهارلنگ بختیاری بود. پدرش محمدعلی خان از خوانین بزرگ چهارلنگ بود که به نوشته بی بی مریم سالها با دولت قاجار مبارزه داشت. جد آنان علی مردان خان بود که در زمان افشاریه ادعای سلطنت داشته و با کریم خان زند جنگید. بی بی مریم حدودا نه ساله بود که پدرش حسینقلی خان ایلخانی به دستور ناصرالدین شاه و به دست ظل السلطان در ۲۷ رجب ۱۲۹۹ ه.ق به قتل رسید. از آن پس دوران دربردی و بدبختی خانواده ی ایلخانی به ویژه مریم کوچک آغاز گردید. اما هفت سال بعد با آزاد شدن برادر بزرگ مریم به نام اسفندیار خان سردار اسعد از زندان ظل السلطان، خانواده ی ایلخانی دوباره به خوشبختی و قدرت رسیدند. در این هنگام یعنی هفت سال پس از مرگ ایلخانی و سالها پس از مرگ محمدعلی خان چهارلنگ، مقدمات ازدواج و عروسی بی بی مریم با علیقلی خان چهارلنگ فراهم گردید. بی بی مریم آنچنان که در خاطرات خود می نویسد هیچ تمایلی به سرگرفتن این ازدواج نداشته و به برادرهای خود اصرار بر گرفتن طلاق نموده بود. اما خان چهارلنگ حاضر به صرف نظر کردن از بی بی مریم نشد. سرانجام عروسی برقرار گردیده و بی بی مریم درس پانزده سالگی به خانه ی شوهری رفت که به نوشته ی وی چهل ساله بوده و چندین زن و فرزند داشت. او به مدت چهار سال و شش ماه همسر علیقلی خان چهارلنگ بود. در این مدت وی بر روی مزاج شوهر خویش نفوذ داشته و قدرت بسیاری در میان چهارلنگ ها به دست آورد. اما شوهر وی به مرگ طبیعی یا مطابق نوشته ی



بی بی مریم بختیاری

بی بی مریم توسط سومی که برادر بزرگش به وی خورانیده بود درگذشت. بی بی مریم از علیقلی خان چهارلنگ دارای سه پسر شد که یکی از آنها در کودکی درگذشته اما دو پسر دیگر وی به نامهای علی مردان خان و محمدعلی خان بعدها در زمان سلطنت رضاشاه به قیام بر ضد دولت مرکزی برخاسته و نام خود را در فهرست حماسه سازان تاریخ ثبت کردند. با مرگ شوهر بی بی مریم به نزد برادران خویش بازگشته و با مادر خود زندگی نمود. او حاضر به ازدواج مجدد با چهارلنگ ها نگردید. پس از مدتها زندگی نزد مادر و برادران، فتح اله خان ضیغم السلطنه (سردار ارشد بعدی) پسر عموی در گذشته اش مصطفی قلی خان از او خواستگاری نمود اما بی بی مریم که عموزاده ی خود را خوب می شناخته است به هیچ وجه حاضر به ازدواج با وی نمی گردید. سرانجام با اصرار و سماجت فتح اله خان و فشار برادران بی بی مریم، وی با اکراه و بی میلی به ازدواج عموزاده درآمد که دارای چندین زن عقدی، صیغه ای و چندین فرزند بود. فتح اله خان فردی بوالهوس بوده که در فساد اخلاق و بی عفتی ید طولایی داشته است. بی بی مریم در خاطرات خود گوشه هایی از فساد اخلاق، بی عفتی و بی شخصیتی شوهر خویش را برملا می سازد و از بدبختی ها و مشکلاتی که با این شوهر داشته است سخن می گوید. فتح اله خان زنان و فرزندان شرعی و املاک و اموال ارثی خویش را در چهارمحال و بختیاری تنها و بی صاحب گذاشته و در عوض در اصفهان ضمن نوکری ظل السلطان به گذراندن وقت در کنار دلبران خویش مشغول بوده است.

از سوی دیگر برادران بی بی مریم که نقاط ضعف شوهر خواهر خود را می دانستند در تلاش بودند تا املاک وی را در چهارمحال و بختیاری به چنگ بیاورند اما بی بی مریم با قدرت و صلابت در مقابل برادران خویش ایستاده و با دشواری بسیاری از حقوق و املاک شوهر معلوم الحال خویش دفاع می نمود. او در این راستا حتی تا پای زد و خورد با برادران خویش پیش رفت. او سرانجام از دست هوسبازی، بی عاری و بی غیرتی شوهر خویش خسته شده و خواستار طلاق گردید اما برادران وی گرفتن طلاق را از شوهر جایز ندانسته و لذا بی بی مریم در سن سی سالگی بدون اخذ طلاق از فتح اله خان جدا گردید. مطابق توافقی که میان فتح اله خان و بی بی مریم صورت گرفت و برادران بی بی مریم نیز حاضر و ناظر بودند قرار گردید که بی بی مریم بر سر املاک فتح اله خان مانده و به تربیت و بزرگ کردن پسرش مشغول شود اما هرگز زندگی زناشویی با فتح اله خان نداشته باشد. او از فتح اله خان فرزندان متعددی داشته که اغلب آنها قبل و یا بعد از تولد از بین رفتند و علت آن را

پزشکان بیماری فتح اله خان به خاطر هوسبازی هایش تشخیص دادند. تنها پسری از وی بنام مصطفی قلی خان بجا ماند که بعدها داماد سردار ظفربرادر بی بی مریم گردید.

بی بی مریم پس از جدا شدن از فتح اله خان بر سر املاک و خانه ی وی مانده و به تربیت پسر خویش مشغول گردید.

سردار بی بی مریم بختیاری، یکی از مشوقین اصلی سردار اسعد بختیاری، جهت فتح تهران محسوب می شد. وی طی نامه ها و تلگراف های مختلف بین سران ایل و سخنرانی های مهیج و گیرا، افراد ایل را، جهت مبارزه با استبداد صغیر (استبداد محمد علی شاهی) آماده می کرد. همواره، به عنوان یکی از شخصیت های ضد استعماری و استبدادی عصر قاجار مطرح بوده است.

سردار مریم بختیاری، قبل از فتح تهران، مخفیانه با عده ای سوار وارد تهران شده و در خانه پدري حسین ثقیی منزل کرد. به مجرد حمله سردار اسعد به تهران، پشت بام خانه را که، مشرف به میدان بهارستان بود، سنگر بندی نمود و با عده ای سوار بختیاری، از پشت سر با قزاق ها مشغول جنگ شد...!

او حتی خود شخصاً تفنگ به دست گرفت و با قزاقان جنگید. نقش او در فتح تهران، میزان محبوبیتش را در ایل افزایش داد و طرفداران بسیاری یافت، به طوری که به لقب سرداری مفتخر شد. سردار مریم بختیاری در جنگ جهانی اول، با وجود آنکه ایل بختیاری از انگلیس ها حمایت می کرد، به مخالفت با انگلیس ها پرداخت و با عده ای از تفنگچیان و سرداران خود جانب متحدین را گرفت.»

«بی بی مریم در طی جنگ جهانی اول به همراه عده ای از خوانین بختیاری چون ابراهیم خان ضرغام السلطنه و پسرش ابوالقاسم خان بختیاری، سردار معظم، سردار صولت و دیگران جانب آلمانی ها را گرفت.»

«او پاره ای از خوانین جزء بختیاری، چون خوانین پشتکوه را با خود یار ساخت و در یورش های مداوم خود به انگلیس ها، صدماتی وارد ساخت به طوری که پلیس جنوب، مبارزات دائمی و پیگیری را با او شروع کرد. در این راه، او از سربازان و افسران آلمانی و سرکوب و قلع و قمع راهزنان کهگیلویه و بویر احمد و کنترل خوانین کوچک، استفاده نمود. قدرت سردار مریم در منطقه به حدی بود، که روس ها به هنگام فتح اصفهان، خصمانه به منزل او تاختند و اثاثیه او را به یغما بردند و کلیه اموال و املاک او را در اصفهان، مصادره کردند. منزل او مأمّن و پناهگاه بسیاری از

آزادخواهان عصر مشروطه شد...

به طوری که هنگام فتح اصفهان توسط روس‌ها (در جنگ جهانی اول)؛ فن کاردف، شارژ دافر سابق آلمان، به خانۀ سردار مریم بختیاری پناه برد و مدت سه ماه و نیم در پناه او بود، تا اینکه پس از شکست بختیاری‌ها از روس‌ها و کشته شدن ۵۸ نفر، راهی کرمانشاه شد و از آنجا به برلن رفت.

به پاس حمایت‌های سرسختانۀ بی بی مریم از فن کاردف، امپراطور آلمان، کمان تمثال میناکاری و الماس نشان و همچنین صلیب آهنین خود را، که مهمترین نشان دولت آلمان بود، برای او فرستاد و او تنها زنی بود که در دنیا توانست به دریافت این نشان نائل آید برخلاف عده‌ای از خوانین بختیاری چون سردار محتشم، سردار ظفر و سردار جنگ که از متفقین و انگلیسی‌ها حمایت کردند. این شیرزن بختیاری در حمایت از متحدین و آلمان‌ها به شعار و حرف اتکا نکرده بلکه اسلحه به دست گرفته و با انگلیسی‌ها و روس‌ها جنگید. او نیز همچون خیلی از رجال ملی و وطن پرست دریافته بود که با بهره‌گیری از کمک متحدین به ویژه آلمان می‌توان به منافع روسیه و انگلیس ضربه زده و آنها را از ایران اخراج نمود. نمی‌توان بی بی مریم و دیگر [اکثریت] میهن دوستان ایران طی جنگ جهانی اول را ژرمانوفیل و یا وابسته به آلمان دانست. بلکه در آن روزگار عملی‌ترین راه جنگیدن با دشمنان دیرینه‌ی ایران یعنی روس و انگلیس و رهایی از چنگال آنها همکاری با دشمن قدرتمند آنها یعنی آلمان بوده است و سایر راه‌ها و شیوه‌ها برای دفاع از میهن کاربرد عملی نداشته است.

تارنمای بختیاری می‌نویسد: از کنش و منش «بی بی مریم» که در روزنامه‌ی خاطراتش به قلم ساده و روان خودش ثبت شده است و دربرگیرنده‌ی خاطرات دوران کودکی تا جوانی اوست، دریچه‌ای برای شناخت بهتر او به روی ما می‌گشاید. سردار مریم و مطالبه‌ی حقوق زنان:

بی بی مریم که در یک جامعه‌ی مردسالار به دنیا آمده و در سنین نوجوانی برخلاف خواست خود مجبور به ازدواج شده و از حق ارث نیز محروم شده بود، عمق مشکلات و مسائل زن ایرانی را درک می‌کند پس به سهم خود سکوت تاریخی زن ایرانی را می‌شکند و به اعتراض نسبت به این نابرابری‌ها و پایمال شدن حقوق زنان می‌پردازد و خواستار زدودن سنت‌های رایج مردسالارانه در جامعه‌ی ایرانی همچون سنت ناف‌بری و ازدواج اجباری، نابرابری حق ارث، نداشتن حق طلاق،

نابرخورداری از حق آموزش می شود. سردار مریم ریشه بسیاری از این نابرابری ها را آگاهی نداشتن زنان از حقوق اولیه خود می داند و می نویسد:

«... تمام بدبختی های ما از خودمان می باشد زیرا که نه علم داریم و نه حقوق خود را می دانیم، اگر ما هم می دانستیم که برای چه خلقت شدیم البته در اطراف حقوق خود جان فشانی ها می کردیم. ما حالا فکر می کنیم فقط برای رفع شهوت مردها خلق شده ایم یا برای اسارت و کنیزی خلق شده ایم. ما می توانستیم برای حقوق انسانی خود به تمام ملل عالم تظلم بکنیم و حقوق خود را برقرار بکنیم زیرا که امروز قرن بیستم می باشد و [به] اصطلاح فرنگی ها عصر طلایی. امروز زن های اروپایی در تمام اداره جات دولتی و ملتی مقام بزرگی را دارا می باشند، کرسی وکالت را اشغال نموده اند اما ما زن های ایرانی ابدًا از عالم انسانیت خارجیم...».

سردار مریم از آرزوهای بریاد رفته خود و بسیاری از زنان ایرانی و به ویژه زن بختیاری برای "برکنن سنت های پوسیده از بیخ و بن" سخن می گوید و می نویسد:

«... ای بسی آرزو که خاک شده، چه قدر آرزو داشتم که در بختیاری کارهای نیک بکنم خصوصاً برای زن های بدبخت ...».

سردار مریم، نقش زن در جامعه را بسیار محدودتر از جایگاه واقعی او می داند و خواستار است که زنان از نقش و جایگاه واقعی خود در جامعه آگاهی یابند و آن را به دست آورند. او در این مورد می نویسد:

«... در ایران زن های بدبخت یا باید بزک بکنند، شبانه روز در فکر لباس و پودر و سرخاب باشند یا خیاطی و ریسمان تابیدن، کار بزرگ آن ها همین است. افسوس که وجود چندین [میلیون] زن در خاک ایران از عدم علم برای هیچ کس اهمیتی ندارد، کاری که به آن ها می دهند، ترشی، خیار، بادمجان انداختن می باشد. می گویند زن باید خودش را مثل بادمجان کند و میان کوچه راه برود و خدا می داند وقتی که چاقچور و چادر می کند و در کوچه راه می روند و آن روبنده را می زند به یمن بادمجان بزرگ که راه بروند ...»

او ادامه می دهد:

«... مغازه ای در خیابان لاله زار دیدم، درون یک مغازه چارقد فروشی خیلی اشیاء طلا و جواهر زیر آینه گذاشته است. به صاحب مغازه گفتم: اینها مال فروش است؟

جواب داد: خیر خانم اینها را خانم ها گرو چارقده تور گذاشته اند. دنیایی افسوس خوردم به بدبختی ملت بیچاره ایران که این قدر بی علم و بدبخت می باشد. آنچه پول در مملکت بود عوض همین چیزها وامثال همین چیزها به خارجه رفت. حالا جواهری که دارند باید عوض پارچه تور بدهند...»

سردار مریم و ایستادگی در برابر استبداد:

سردار مریم که از نزدیک شاهد فقر روز افزون مردم و ولخرجی های حاکمان بی تدبیر است، آرزو می کند که ای کاش مالیاتی که مردم می پردازند و سرمایه های طبیعی که در کشور وجود دارد توسط شخصی لایق و منتخب مردم صرف آبادانی ایران می شد. او این پرسش اساسی را مطرح می کند که آیا ملت یک نفر را به عنوان حاکم انتخاب می کنند تا برایشان بهداری و مدرسه و راه آهن بسازد و کمبود های کشور را جبران کند یا پول مملکت را خرج عیش و عشرت خود و خانم هایش نماید؟

سردار مریم با روش موجود به ستیز برمی خیزد و در ادامه می نویسد:

«...بدبختانه بعضی از ملت های دنیا عموماً و ملت ایران خصوصاً، سلطان را آیت خدا می دانند... فکر بکنید ببینید چه خاموش و تاریکیم، چند میلیون آدم جمع می شوند از دست رنج سالیانه و هزار جور بدبختی و عذاب دنیایی کرورها پول جمع می کنند و به دست یک نفر می دهند، برای این که آن یک نفر قبول زحمت کند اداره تمام زندگی آن ها را بنماید، پس اگر فکر داشته باشیم آن آدم نوکر ملت می باشد نه خدای ملت؛... پس در این صورت هر وقت این مستخدم برای ملت خوب کارکرد او را باید دعا کرد و برقرار داشت، اگر بد کار کرد باید معزول نمود و حسابش را رسید، پدرش را سوخت، نه این که ستایشش نمود...»

او سکوت در برابر ظلم و ظالم را می شکند و خواستار از میان برداشتن ستم و سرکوب مردم بی پناه از سوی مستبدان می شود:

«... هنوز سرتاسر این خاک به حدی ظلم حکم فرماست که ظالم می تواند ضعیف را بکشد، مال او را ببرد، ناموس او را ببرد. هنوز با این که قرن بیستم می باشد چوب و فلک هست، داغ هست. من بیچاره که یک نفر زن می باشم با چشم خونبار و قلب افسرده این چیزها را می بینم و خون دل می خورم و آرزو داشتم که قدرتی پیدا

کنم و رفع تمام این ظلم‌ها بنمایم و ریشه پوسیده استبداد وحشیانه را از این ولایت قطع کنم...».

سردار مریم و مبارزه در راه دستیابی به مشروطه

بی بی مریم که دوران کودکی، نوجوانی و جوانی خود را در دشوارترین شرایط زندگی ایلی سپری کرده بود به خوبی توانسته بود مهارت‌های رزمی همچون تیراندازی و سوارکاری را بیاموزد و در مبارزات آزادی خواهانه خود به کار بگیرد. سردار مریم مبارزات هم‌میهنان آزادی خواه خود را در راه دستیابی به مشروطه می‌ستاید و درباره مبارزان مشروطه خواه آذربایجانی می‌نویسد:

«... آذربایجانی‌های غیور و رشید که همه وقت برای وطن پرستی و کارهای برجسته پیش قدم بودند، علم آزادی را به سرداری ستارخان و باقرخان معروف بلند نمودند...».

بی بی مریم هنگامی که سردار اسعد برادرش و هم‌جوانان برومند بختیاری در راه رفتن به تهران هستند، عزم راسخ آنها را می‌ستاید و با سخنانی دلگرم کننده روی به آنها می‌گوید:

«... حالا که تصمیم دارید در این کار متعهد و مردانه باشید، اگر تمام مردهای رشید بختیاری شهید شدند، تمام زن‌های بختیاری را جمع نموده، کفن به گردن، تفنگ به دست برای شکست دادن دشمن رو به طرف اردوی استبداد حرکت می‌کنیم... امیدوارم ... که ریشه استبداد پوسیده را به عقل سرشار و فکر عمیق خودتان و به زور شمشیر آتش بار جوان‌های رشید ایرانی از بیخ و بن بکنید...».

اما سردار مریم که در آن شرایط تاریخی نسبت به وضعیت حساس کشور خود احساس مسئولیت می‌کند، دست روی دست گذاشتن و انتظار کشیدن را جایز نمی‌داند، پس به گواهی «تاریخ بختیاری»، پیش از ورود سردار اسعد به تهران، مخفیانه به همراه گروهی تفنگدار بختیاری به تهران می‌رود و در پشت بام خانه‌ای مشرف به میدان بهارستان، سنگربندی می‌کند و در هنگام نبرد بختیاری‌ها با عوامل استبداد به یاریشان می‌شتابد.

پایگاه سردار مریم، پناهگاه آزادی خواهان

خانه سردار مریم همیشه پناهگاه آزادی خواهان بود. در دوران جنگ جهانی اول نیز که ملیون ایران به مخالفت با اشغالگران روس و انگلیس پرداختند و از سیاست های آلمان و عثمانی حمایت می کردند با تضعیف دولت عثمانی و تسلط انگلیسی ها بر بغداد، گروهی از فعالان سیاسی و فرهنگی همچون علی اکبر دهخدا، ملک الشعرا بهار، وحید دستگردی و... به خانه سردار مریم پناه بردند. جریان مبارزات بی بی مریم بختیاری با انگلیس ها در طی قرارداد ۱۹۱۹ و کودتای ۱۲۹۹ همچنان ادامه یافت به «طوری که دکتر محمد مصدق هم یکی دیگر از آزادی خواهان نامی بود که پس از گریز از دست عوامل استبداد، مدتی به بختیاری رفت. دکتر مصدق هنگامی که در سوئم اسفند ماه سال ۱۲۹۹ خورشیدی زیر فشار انگلیسی ها توسط سید ضیاء از حکومت فارس عزل شد، از اصفهان به بختیاری رفت و میهمان سردار مریم شد. از این روی دکتر مصدق تا پایان عمر همواره از سردار مریم و قوم بختیاری به نیکی یاد می کرد.»

آزادی ایران و ایرانیان، یگانه آرزوی سردار مریم:

سردار مریم بختیاری، سرانجام در سال ۱۳۱۶ خورشیدی، در اصفهان زندگی را بدرود گفت و پیکرش در آرامگاه تخت فولاد اصفهان در تکیه میرفندرسی به خاک سپرده شد و خانه او را که در اصفهان در چهارراه قصر ابتدای خیابان شیخ بهایی واقع بود بنا به وصیت خودش به اداره فرهنگ هدیه دادند که در محل آن مدرسه رودابه ساخته شد.

اما یگانه آرزوی راستین سردار مریم بختیاری از دوران جوانی تا آخرین لحظات عمر، همان آرزویی بود که روزی با نگاه به آینده در روزنامه خاطراتش به صورت سؤالی سخت و سنگین با نسل پس از خود در میان نهاده بود. او در آن سال ها، شاید از ما که امروز این خطوط را می خوانیم، پرسیده بود:

«... ای کسانی که روزنامه مرا مطالعه می نمایید، اگر در عصر شما " ایران " وطن عزیز مرا و خودتان [را] دیدید به دانش و علم نورانی و مشعشع شده و قدم در راه و خاک آزادی گذاشتید یا در سایه علم و تمدن زندگانی نمودید از من بیچاره

که یگانه آرزویم تمدن ایران است، یادی بنمایید. آیا ساعتی که من در قعر گور خوابیده ام شما ایرانی های بدبخت، آزادیده؟ با کمال سرفرازی قدم های شمرده شمرده می زنید؟...»

منابع نوشته‌ی رئیسی- و بلاک همسفران کارون و سایت ویکی پدیا - تارنمای بختیارپها

علیمردان خان:

علیمردان خان از مادری به نام بی بی مریم، معروف به سردار مریم بختیاری زاده شد. بی بی مریم دختر حسینقلی خان ایلخانی بختیاری و مادرش بی بی فاطمه دختر علیرضا خان کیانرسی بود. بی بی مریم در جنگ اول جهانی که بخشهایی از ایران اشغال و زیر نفوذ نیروهای استعمارگر روسی و انگلیسی قرار گرفته بود به طرفداری از نیروهای آلمان و عثمانی و علیه نیروهای اشغالگر روس و انگلیس قیام کرد. بقول پروفیسور گارثویت: این پیرزن برجسته روحی سرکش و فکری مستقل داشت و در تعیین سیاست بختیاری به ویژه در جنگ جهانی اول نقش مهمی ایفا کرد. پدر علیمردان خان، علیقلی خان چهارلنگ بود که در جوانی در اثر توطئه ای فامیلی وفات یافت و کودکی خود را نزد دایی های خود علیقلی خان سردار اسعد و خسروخان سردار ظفر گذراند و به مکتب رفت تا اینکه در سال ۱۳۰۲ بعد از مجزا شدن طوایف چهارلنگ از هفت لنگ به همراه برادر خود محمد علی خان به عنوان رؤسای این طایفه تعیین گردیدند. در سال ۱۳۰۰ با تشکیل حزب ستاره بختیاری علاقه و گرایش شدیدی به این حزب پیدا کرد...

علیمردان خان در سال ۱۳۰۷ جمعیتی به نام هیئت اجتماعی بختیاری مرکب از ۱۲ نفر از سران و کلانتران بختیاری تشکیل داد. سپس در تنگ گزی و شوراب اجتماع کردند و راه جنوب به شمال بختیاری را با انفجار پل شالو بستند و آماده حمله به فریدن شدند که دولت با شتاب سردار فاتح و محمدتقی خان، امیر جنگ را برای مذاکره نزد آنها فرستاد. در همین زمان طوایف زراسوند، بامدی، احمد خسروی، دینارانی و بابادی به نهضت پیوستند و محمدرضا خان سردار فاتح و سردار اقبال هم عملاً از نهضت پشتیبانی کردند. ولی مذاکرات خوانین بختیاری با علیمردان بی نتیجه ماند. در سال ۱۳۰۸ دهکرد (شهرکرد امروزی) و اکثر مناطق بختیاری به دست



علیمردان خان بختیاری

نیروهای هیئت اجتماعیۀ تصرف و یا به آنان پیوستند .

دولت رضا شاه هراسان از این قیام تمام نیروهای خود در سراسر کشور را برای سرکوب به فرماندهی تیمسار شاه بختی بسیج و روانۀ منطقه کرد. در زمانی که هیئت اعزامی برای صلح با علیمردان خان و دیگر سران نهضت در روستای زرد و یا در حومه قهوه رخ (قه فرخ) مشغول مذاکره بودند از همه طرف بختیاری مورد تهاجم ارتش قرار گرفت . از جنوب ، لشکر اهواز به فرماندهی سرهنگ محتشمی ، از غرب لشکر خرم آباد به فرماندهی سرتیپ تاج بخش از شمال سرهنگ بهادر بختیاری و تیمسار شاه بختی حمله را کامل کردند .

منطقۀ سفید دشت که مدت ۲۰ روز یک تیپ ارتش در محاصره بختیاری ها بود، با جنگی خونین به تصرف دولت درآمد و نیروهای بختیاری عقب نشینی کردند. علیمردان خان و یارانش بعد از یک سال درگیری و جنگ پارتیزانی با وساطت بعضی از خوانین تسلیم و به تهران انتقال یافت ولی با آمدنش به تهران توطئه برای مرگ او هم شروع شد . بعد از مدتی به همراه سردار فاتح و سردار اقبال و چند نفر دیگر دستگیر و به زندان قصر منتقل گردید و حماسه دوم حماسه ساز بختیاری آغاز گشت .» (به نقل از نوشته رئیس - وبلاک همسفران کارون)

«در سپیده دم یکی از روزهای اسفند ۱۳۱۳ حیاط زندان قصر فضای غم انگیزی بخود گرفته بود. در وسط سنگ فرش حیاط چوبه داری دیده می شد. که در فاصله معینی تعدادی نظامی مسلح در حالیکه تفنگهای خود را آماده شلیک می کردند جهت اجرای مأموریت مرگباری صف کشیده بودند. محکوم به مرگ که کسی جز علیمردان خان بختیاری نبود در حالیکه به تعبیر بزرگ علوی جامه ای زیبا بر تن کرده و سر و رویی اراسته داشت با گامهای بلند و استوار حلاج وار بدون آنکه ذره ئی ترس در وجودش داشته باشد به قتلگاه نزدیک می شد و در حقیقت او می رفت تا شهادت مظلومانه ی خود را بر صحیفه ی رژیم دیکتاتوری رقم زند .

سید جعفر پیشه وری از قول یکی از زندانیان که شاهد اعدام آن سر کرده دلیر بختیاری بود می نویسد: در آخرین لحظاتی که میخواستند وی را به چوبه دار ببندند کلاه پهلوی خود را به نشان نفرت از رژیم پهلوی مچاله کرد و دور انداخت و صدای رسایش که می گفت زنده باد ایران و آزادی با صفیر چند گلوله خاموش شد و لحظاتی بعد جسد بیجان مردی که دلی چون شیر و عزمی پولادین داشت و در میدان های جنگ هیچ رزمنده ای پشت او را ندیده بود دمر بپای چوبه دار بر زمین در غلطید .

نسیم صبحگاهی پیکر بخون خفته سر کرده دلیر بختیاری را نوازش می داد. آفتاب از پشت قلّه بلند سفید پوش دماوند در میان هاله رقیقی که رنگ زردفامش را به سرخی متمایل کرده و گویی رخسارش را با خون گرم روی سنگفرش حیاط زندان قصر خضاب بسته اند با طمأنینه و وقار گردن میکشید و میخواست با آن چهره ی خون بسته صحنه جنایت خونینی را که بدست دژخیمان ایرم ساعاتی پیش در تاریکی شب بوقوع پیوسته بود برملا سازد.

اعدام مظلومانه علیمردان خان بختیاری به همان اندازه که در محوطه ی کوچک زندان قصر تأثیر زندانیان را بر انگیخت به همان اندازه هم در قلمرو بختیاری و مناطق همجوار تأثیر عمیقی بر جای گذاشت.

مردان جامه دریدند و دیرک بهوها را پایین کشیدند زنها موی بریدند و مویه کردند شعرا در رثاء او مرثیه ها سرودند و آهنگ سازان ترانه شیر علیمردان را ساختند و هنوز هم که هفتاد سال از مرگ آن سردار رشید بختیاری می گذرد چوپانان در دشتهای سرسبز بختیاری و زنان در کنار چشمه ساران هنگام شستن لباس و یا پر کردن مشکهای آب و مردان در اجتماع شبانه ی خود در زیر سیاه چادر ها هر وقت فرصتی بدست می آورند با صدای خوش و حزن انگیز و گاهی هم با آهنگ موزون نی بیاد ان رادمرد دلیر می خوانند «(به نقل از وبلاک ایل بزرگ بختیاری)

<http://www.kog.blogfa.com/cat-99.aspx>:

در مشروح مذاکرات مجلس جلسه ۷ یکشنبه ۱۲ بهمن ماه ۱۳۰۹

تقی زاده وزیر مالیه وقت و برخی از نمایندگان مجلس فرمایشی در باره هزینه اسکان ایلات نطق کرده است که در اینجا بعنوان «سند» در اختیار خوانندگان ارجمند قرار می دهیم:

وزیر مالیه (آقای تقی زاده) - بنده چند فقره لایحه دارم خدمت آقایان تقدیم میکنم یکی از آنها را ناچارم دو فوریت تقاضا نمایم. لایحه ایست که راجع به اعتبار عمران لرستان چون آقایان از تمام مقدماتش مسبقاً لازم نیست شرح بدهیم معهداً مختصری عرض میکنم: چنانکه آقایان مسبقاً یکصد هزار تومان در بودجه منظور شده بود چون این یک کار مهم و وسیعی است مخارج خیلی زیادی لازم دارد عده ای به خراسان عده ای به قم و ساوه و خوار و ورامین اعزام شده اند و عده ای هم در خود لرستان هستند که باید برای آنها مسکن و مکان بنا شود جیره میخواهند و انشاءالله ترتیبی داده میشود که از سال آتیه جیره شان را کم میکنند و بعد کم کم آخرش موقوف میشود چون برای آنها بذر و آلات زراعت تهیه میشود و مسکن شان هم به خودشان داده میشود که خودشان تعمیر کنند دیگر محتاج نمیشوند که دولت تعمیر کند این است چندی قبل تقاضا شد که یکصد هزار تومان اعتبار اضافی داده شود ولی آن هم کافی نشده است و حالا خیلی در ضرورت هستند حتی در این روزهای اخیر خیلی تلگراف میکنند و به عجله میخواهند این است که باز پنجاه هزار تومان اعتبار محتاج هستیم که از آن محلی که از آن صد هزار تومان داده شده بود این هم پرداخت شود (صحیح است) یک لایحه دیگر هم هست راجع به ضرابخانه و ضرب مسکوکات طلا و طبع اسکناس و تمام آنچه به این کار متعلق و لازم است چون همین اوقات مخارجی طرف احتیاج شده است و ضرابخانه در همان محل توسعه داده میشود و برای ضرب مسکوکات یک قسمتی که در خارجه که آقایان مسبقاً از قبیل نیکل و مس و اینها و طبع اسکناس که خیلی عمده است برای آن هم یک لایحه است که تقدیم میشود و یک لایحه دیگر هم برای استخدام دو نفر مهندس یا متخصص آلمانی است که برای ضرابخانه استخدام شده است و آمده اند و مشغول کار شده اند و باید کنترانشان به تصویب مجلس برسد تا قرار کنترانشان داده شود یک لایحه دیگری هم راجع است به یک کاری که در واقع تأدیه وجهی لازم ندارد ولی باید ترتیب قانونیش داده شود و آن این است که ما در بودجه خودمان یک میزانی برای حق العمل بانک منظور

داشته بودیم و در اینجا بایستی گفته شود که حق العمل و فرع و جوهی که از بانک گرفته میشود و همچنین تصریح به بانک ملی دارد در صورتی که یک قدری حق العمل با بانک های دیگر هم میشود و از این جهت یک لایحه که به نظر آقایان خواهد رسید این ترتیبات قانونی را درست میکند. یک لایحه دیگر هم هست که آقایان مسبوق هستند به امثال و نظائرش که اشیائی که برای دفع ملخ از مملکت شوروی وارد شده است اینها را از مالیات راه و عوارض گمرکی معاف مینماید این پنج لایحه را تقدیم میکنم و در باب لایحه راجع به عمران لرستان عرض کردم تقاضای فوریت میکنم و علاوه بر این لایحه راجع به ضرابخانه را هم تقاضای تسریع دارم برای اینکه همانطور که آقایان مسبوق هستند و الآن در صورت مجلس خوانده شد برای قسمتی از مخارج مجلس شورای ملی و حقوق نمایندگان هم محلی باقی نمانده و به واسطه یک قسمتی از آن لایحه راجع به ضرابخانه یک قدری محلی باز میشود که میشود بعضی مخارج را از آنجا تأمین کرد

۴ - تقدیم یک فقره لایحه از طرف وزارت معارف
رئیس - آقای کفیل وزارت معارف

کفیل وزارت معارف - خاطر محترم آقایان مستحضر است که این قانونی که در دوره سابق گذشت راجع به معلمین که از اروپا استخدام میشوند و دو نفر برای دارالمعلمین که بایستی امسال استخدام کرده باشیم ولی با حقوقی که منظور کرده بودیم متأسفانه موفق نشدیم که آن دو نفر معلم را استخدام کنیم و یکی دو سال هم از موقع سال تحصیلی گذشت و ناچار شدیم از معلمینی که در تهران بودند استفاده شد و به یک مبلغ کمتری در این دو ماه و نیم آخر سال آن دروس را تقسیم کردیم در دارالمعلمین عالی و کلاس فیزیک و شیمی و طبیعیات که برزخ بین متوسطه

و مدرسه عالی طب است و برای این منظور یک ماده تهیه شده است که تقدیم مقام محترم مجلس مقدس شورای ملی می شود.

۵ - طرح و تصویب لایحه اعتبار عمران لرستان

رئیس - لایحه که تقاضای فوریت شده است قرائت میشود :

ساحت محترم مجلس شورای ملی

در بودجه ۱۳۰۹ مملکتی یکصد هزار تومان اعتبار برای مخارج عمران منظور بوده و نظر به عدم تکافو آن یک صد هزار تومان اعتبار اضافی به موجب قانون هشتم مهر ماه ۱۳۰۹ به تصویب رسید معذالک این اضافه اعتبار هم برای تکمیل عملیاتی که از دو سال قبل برای عمران لرستان و تخته قاپو کردن و کوچانیدن الوار و

ساختمان ابنیه رعیتی شروع شده است کفایت نمیکند و چون عملیات مذکور را درحالت کنونی نمیتوان ناقص گذاشت لذا ماده واحده ذیل را پیشنهاد و تصویب آن را تمنا مینمایم :

ماده واحده - مجلس شورای ملی برای مخارج عمران لرستان پنجاه هزار تومان اضافی اعتبار تصویب مینماید که از محل ذخیره مملکتی به قران پرداخته شود .

رئیس - فوریت مطرح است . آقای افسر

افسر - بنده موافقم بعد از یک مخالفت

رئیس - آقای دشتی

دشتی - بنده با اصل لایحه مخالف نیستم ولی میخواستم از آقای وزیر مالیه بپرسم که اگر این لایحه را به قید فوریت تقدیم نکنند تصور میکنم بیش از دو روز یا سه روز بیشتر طول نکشد که برود به کمیسیون و بعد بیاید به مجلس چون لایحه چیزی نیست کمیسیون بودجه هم تشکیل شده است ممکن است لایحه برود آنجا در کمیسیون بودجه و از طرفی هم آقای وزیر مالیه تشریف بیاورند حاضر شوند در کمیسیون و توضیح بدهند که این مخارجی که تا به حال شده است و این پولهایی داده شده است چطور خرج شده و علت اینکه فوریت تقاضا میکنند چیست یا اینکه در مجلس که مطرح میشود یک دلایلی قویّه داشته باشند که الزام بکند که این مسئله باید فوری باشد

وزیر مالیه - دلایل این است که آن اعتباری که برای این کار منظور شده بود مدتی است که تمام شده است و آنها هم نهایت درجه مطلعند و اگر به این درجه فوریت نداشت تقاضا نمی شد و برای توضیح عرض میکنم که اینها اگر تا آخر سال میخواستیم کارشان تمام شود یک مبلغ بیشتری لازم میداشتند ولی ما اشخاص مخصوصی مأمور کردیم که یک کمیسیونی در محل از حاکم و رئیس بلدیه و رئیس مالیه محل و مخصوصاً ناظر مخارج آنجا و مأمورینی که آنجا بودند منعقد شود و نهایت دقت را هم کردند و از این مبلغ یک شانزده هزار تومانی به قید فوریت لازم داشتند برای جیره الوار که جیره نداشتند و حتی عرض میکنم که چون فوری بود فقط مجبور بودند که شش هزار تومان آنرا قرض کنند و البته اگر تصویب نشد مجبورند یک فکر دیگری بکنند و البته ضروری است که تقاضای فوریت شده است و چون نهایت درجه لزوم داشته البته آقایان هم تصویب میفرمایند (نمایندگان - صحیح است کافی است)

رئیس - آقای یاسائی

یاسائی - در اصل مطلب هم عرض داشتم

(نمایندگان - کافی است)

رئیس - در فوریت کافی است مذاکرات ؟ (اظهار شد - بلی)

رئیس - موافقین با فوریت قیام فرمایند

(اغلب قیام نمودند)

رئیس - تصویب شد . مادهٔ واحده قرائت میشود .

مادهٔ واحده - مجلس شورای ملی برای مخارج عمران پنجاه هزار تومان اعتبار اضافی تصویب مینماید که از محل ذخیرهٔ مملکتی به قران پرداخته شود .

رئیس - یک اصلاح کوچکی ضرور است . آقای یاسائی

یاسائی - بنده یک سوالی داشتم از آقای وزیر مالیه و آن سوال هم از نقطه نظر این

است که مطلب متناست با الوار است که چندین سال است که لوایحی متدرجا از

مجلس شورای ملی میگذرد راجع به عمران لرستان و اخیراً هم لایحه گذشت راجع

به هجرت الوار به نقاط مشرق و جاهای دیگر و تعیین مخارج آنان متأسفانه

شکایات متوالیه میرسد از مردم راجع به اینکه مجلس شورای ملی مخارج آنها را

تصویب کرده است این مخارج آنطوری که باید بشود نمیشود حتی به مکاری و

حمل و شتر دار و آن کسانی که بار و بنة آنها را حمل کرده اند پول نمیدهند و بالاخره

تحمیل رعایای خوار و قسمت های مشرق و خراسان شده اند از یک جهت هائی

بنده اعتراض نمیکنم برای اینکه بالاخره اینها باید بیایند داخل سایر قسمت های

مملکت بشوند بلکه روحیاتشان عوض شود و آشنا شوند به امور فلاحت و اسلحه شان

را تبدیل به بیل کنند در این قسمت ها کسی مخالف نیست و این عرض بنده هم از این

بحث هان نیست ولی اینکه یک عده شتر دار بروند در خراسان و سایر نقاط و بار اینها

را حمل کنند و کرایه به آنها ندهند و اینها به تمام مقامات شکایات بکنند هر روز که

بابا کرایه ما را که باید بدهد وزارت جنگ باید بدهد ؟ مسؤل کیست و بالاخره هر

چه تلگراف مکنند کسی جواب به آنها نمی دهد و چیز غریبی است بنده اصلاً

میخواهم بدانم مسؤل این کارها وزارت مالیه است ؟ وزارت جنگ است ؟ این

کارها با ارکان حرب وزارت جنگ است یا با ارکان صلح وزارت مالیه بالاخره باید

به کجا مراجعه کنند استغاثه بکنند استرحام بکنند مرتباً یک شکایاتی میرسد و کسی

هم گوش نمیدهد شاید یک عده از آقایان نمایندگان هم اینجا مستحضرند که شکایاتی

شده است و متوالیاً هم میرسد بالاخره به وزارت مالیه مراجعه میکنیم جواب نمی

شنویم به ارکان حرب مراجعه میکنیم میگویند دستور داده ایم بپردازند بالاخره

خواهش میکنم توضیح بفرمائید پولی که تا حالا پرداخت شده است راجع به الوار چه

راجع به قسمتی که در خود محل لرستان خرج میشود و چه در قسمتی که مخارج شرف شده مسؤل پرداخت کیست و تکلیف مکاریها و حملان چیست؟

وزیر مالیه - بنده راجع به این سؤال بخصوص مطلبی ندارم که عرض بکنم برای اینکه اطلاع ندارم و به نظر بنده نرسیده است و پیش بنده نیامده است چیزی از این بابت کار عمران و کوچانیدن و جابجا کردن و تهیه مسکن اساساً و عموماً در دست مأمورین لشکری بوده است و همه زحمات را آنها متکفل بوده اند و مخارجش را هم وزارت مالیه می پرداخت ولی بواسطه مأموریتی هم که از خود در آنجا معین کرده بودند یعنی علاوه بر مأمورین مالیه مأمورین مخصوصی هم برای نظارت در مخارج تعیین کرده بودند که همه این مخارج مرتباً برسد و باعث شکایت هیچ کس نشود. هم مأمورین لشکری و هم مأمورین مالیه کمال مراقبت را داشتند. از وقتی بنده اطلاع دارم یک قسمتی از اینها که خراسان بوده اند و یک قسمتی هم در خوار و ورامین و ساوه و این طرفها بوده اند اینها ترتیب مستقر نشده یعنی بعضی هاشان در راه بوده اند و هنوز جابه جا نشده بودند و البته اقدامات زیادی هم شده است که بنده میتوانم مختصرش را عرض کنم - اگر مفصلش را هم میفرمائید عرض میکنم که میتوانم یک راپرت مفصلی به عرض برسانم برای اینکه ما این کار را تحت انتظام در آورده ایم و یک خلاصه حساب هفته به هفته از تمام مخارجی که در باب عمران میشود اشخاصی مخصوصاً مأمور این کار هستند و اشخاص صحیح و بسیار خوبی انتخاب کرده ایم و فرستاده ایم در خود لرستان این جا آنهاست که در خراسان بودند اوایل کارشان بی ترتیب بود و چون هنوز در واقع در راه بودند و متفرق بودند و چنانچه آقایان میدانند یک چیزی به عنوان جیره معین شده بود شاید بدواً خیال میشد که از مالکین محل گرفته شود ولی بعد بواسطه آن تصویری که در سه چهار ماه قبل کردند قرار شد که خود دولت بدهد به مالکین هیچ تحمیلی نشود بالاخره با مصرف قریب ۲۵ هزار تومان در حدود خراسان در نواحی بجنورد برای آنها اراضی تهیه شده اراضی خالصه آسیا بنا شد گاو و بذر و تخم و همه چیز داده شد و تمام لوازم راحتی آنها در آنجاها داده شده در اینجا هم در ورامین و ساوه و خوار و قم عده ای از الوار بودند و یک عده هم اعراب بودند در این اواخر اقدامات خیلی زیادی برای مراقبت آنها شد طبیب برای آنها فرستاده شد دوا برای آنها فرستاده شد حتی از طرف شیر و خورشید سرخ هم کمک های مهمی برای آنها شدمبالغی پول و پوستین و لحاف و کرسی دادند علاوه بر کمکی که دولت میکرد اینها هم یک

کمکهائی کردند برای آنها که ناخوش بودند بالاخره بعضی جاهایشان مرطوبی بود این اعراب وضعیتشان خوب نبود و ما تا حدی که ممکن مان بود راحتشان کردیم اراضی خالصه دادیم اعیانیشان را خریدیم و جابه جا کردیم و بنا شد بذر و گاو به آنها داده شود که آنها رعیت بشوند از همه اینها تمام آن شکایت جزئی که اندک اندک میرسد تا حدی که استطاعت بوده و ممکن بوده است هر وقت اطلاع پیدا کردیم نهایت مراقبت را کرده ایم مخصوصاً بنده شخصاً خیلی خودم مراقبت زیادی نسبت به کسانی که اینجا ناخوش میشدند کمک کردیم و از صحیه کل مملکتی خواهش کردیم طبیب فرستادند دواى زیاد فرستاد آنچه که ممکن بود کردیم برایشان اگر هم تقصیری داشته اند یا نداشته اند در هر صورت چه مقصر و چه غیر مقصر جایز نیست که گرفتار مریض و زحمت بشوند حالا اعراب در زمستان تابشان کمتر میشود ما کرسی بهشان دادیم لحاف بهشان دادیم و هر چه ممکن بود دادیم و کردیم . اما در باب لرستان آنجاها کار خیلی مشکل تر از این جاست چون بایستی عده کثیری از الوار را تخته قاپو کنند و قلعه بنا کنند و اعیانی بناکنند و خانه بسازند تا آنها مأنوس شوند به زندگی و خانه .

آنها به این زودی مأنوس نمیشوند و اوائل هم خیال میکردند که خانه مال دولت است و خیال میکردند که اگر خراب هم بشود باید دولت آن را بسازد این بود که دولت مشغول است آنها را مجبور به خانه داری کرده به زندگی در خانه مأنوس کنند و خانه ها را به خودشان بدهند و خودشان را مراقب تعمیر خانه شان بکنند بذر میدهد آلات رعیتی میدهد و اینها البته محتاج به مرور زمان است و به تدریج باید بشود آنچه هم که ممکن است در این باب میشود. اما این که شتردارها بار را برده اند و کرایه نداده اند بنده نشنیده ام ولی البته ممنون خواهم شد که هر شکایت جزئی هم که به کار بنده مربوط باشد چه به اداره دیگری مربوط باشد دولت یکی است به مجرد این که به بنده برسد بنده جدیت خواهم کرد که به کلی رفع شود و با کمال جدیت تحقیق و تعقیب میکنم و یقین دارم که مأمورین نظامی هم در محل نهایت مراقبت را خواهند داشت که هر گونه شکایتی هم اگر باشد رفع شود (صحیح است)

رئیس - آقای افسر

افسر - بنده اساساً با فوریت موافق بودم و حالا هم یک کلمه عرض دارم که رفع اشکال بشود. اگر تصور میکنید که با این اعتباراتی که به مجلس دولت داده است اینها مثل خانه خوشان راحت باشند یا مثل مردمان شهری خوب شوند این سهو است . قطعاً این مبلغ عشر مبالغی هم که برای آنها لازم است نبوده و البته در خراسان مکرر

مردم اعانه هائی جمع آوری کرده اند اعانه های شخصی جمعی صنفی اهالی داده اند آن کسانی که با آنها زندگانی کرده اند یا هر کس که وضعیت آنها را دیده باشد این قدر مذاکره را هم لازم نمیداند و وضعیت آنها حقیقتاً رقت آور است باید هر چه زودتر تصویب شود ولی بایستی یک فکری اساسی برای اینهائی که کوچانده اند بشود که آنهايي که مهاجرت کرده زراعت باید بکنند چه بکند خانه برایشان باید ساخت یک فکری زودتر برای آنها بکنید که اساسی باشد عمر آنها در خطر است حالا خانه شان هیچ چیز البته اگر بخواید شفقت و مهربانی بکنید خوبست که در خواست بشود یک مطالعاتی بکنند و ببینند اینها چقدر لازم دارند تا مأوس شوند به زراعت و فلاح و آن مخارج را پیش بینی کنند و الا ده پانزده بیست و صد هزار تومان و اینها کافی نیست - و البته این گونه شکایاتی که آقای یاسائی فرمودند قطعاً خواهد رسد به جهت اینکه وقتی اعتبار کافی نبود یک شتر داری که می آید بار می آورد پولش نمیرسد کاغذ شکایتی به مجلس شورای ملی میدهد پس خوب است برای این کار فکر اساسی تری بکند حالا خوب است این را رأی بدهیم بعد هم دولت فکری بکند اینها البته اعضای یک مملکت هستند لرستان از اعضای این مملکت است حالا که میخواهید لرها رامتفرق شان کنید و به سایر نقاط متفرق شان کنید در سایر نقاط مأوس شان کنید با دیگران آسایش شان را هم فراهم بیاورید تا اینکه مثل دیگران بروند و نان پیدا کنند و البته با این دوسه هزار تومان فایده نخواهد داشت و باز اینها به همان حال بلاتکلیفی باقی خواهند بود

- عده ای از نمایندگان - مذاکرات کافی است

محیط - بنده عرض مختصری داشتم راجع به این موضوع

رئیس - بفرمائید

محیط لاریجانی - کلیه این افراد که اهل لرستان هستند و فرستاده اند به سمت شرق خراسان و ورامین و اینجاها در دو جمله و دو قضیه مهم با رعیت بومی آنجاها تماس پیدا کرده اند کلیتاً رعایای ساکنین ورامین آشنا به امور داخلی هستند ولی آنها به غیر امور عادی و به فشار سر نیزه عادت کرده اند و مأمورینی که الوار را جابه جا میکنند یک مردمان نظامی هستند و کلیتاً راحتی همان اهالی ورامین را برای اینها سلب کرده اند. در دهاتی که یک عده لر منزل دارند تمام آن یک ده موظفند که با او یک کارهایی بکنند با فشار مأمورین انتظامی و البته اینها یک مسائل فوری

.....

رئیس - این قضیه مربوط به قضیه اعتبار برای عمران لرستان نیست آقا...)

نمایندگان - صحیح است)

محیط لاریجانی - بسیار خوب عرضی ندارم
وزیر علیه - مذاکراتی که آقا فرمودند البته موضوعی که مطرح است همانطور که آقای رئیس فرمودند ارتباط زیادی با این قبیل فرمایشی که شد شاید نداشته باشد و لیکن چون یک مذاکره شد بنده خودم را موظف میدانم که به آقا یاد آوری بکنم که از برای حفظ انتظامات مملکتی و از برای اینکه همان ورامینی های آقا بتوانند راحت بشوند (صحیح است) و از برای اینکه گذشته هایی را که دیدیم نبایستی فراموش کرده باشیم آنها همه را در نظر بگیریم بخواهیم یک مملکتی درست کنیم که همه در آن مملکت بتوانند به آسایش زندگی (صحیح است) کنند البته وقتی که دولت لازم میداند یک اشخاصی را از نقطه ای به نقطه دیگر مملکت بکوچاند آنوقت دوتا ورامینی آقا هم بایستی تحمل نکنند که یک لری هم بیاید در آنجا و بر خلاف عادات سابقه آنها رفتار کند .

عده ای از نمایندگان - صحیح است مذاکرات کافیهست

رئیس - ماده واحده را یک بار دیگر قرائت میکنیم و رأی میگیریم
(به شرح ذیل قرائت شد)

ماده واحده - مجلس شورای ملی برای مخارج استان لرستان پنجاه هزار تومان اعتبار اضافی تصویب مینماید که از محل ذخیره مملکتی به قران پرداخته شود .

رئیس - آقایان موافقین ورقه سفید خواهند داد .

(اخذ آراء به عمل آمده و ۸۵ ورقه سفید تعداد شد)

رئیس - در موقع اعلام رأی عده حاضر ۹۵ بودند به اکثریت ۸۵ تصویب شد

منبع: صورت مشروح مذاکرات مجلس جلسه ۱۷ یکشنبه ۱۲ بهمن ماه ۱۳۰۹)
دوازدهم شهر رمضان ۱۳۴۹)

فصل هفدهم

کوچ و اسکان اجباری عشایر لر و عرب

سیاست رضا شاه در ارتباط با عشایر و متحد ساختن ایران، با وحشیگری و غارت اموال یک چهارم از جمعیت کشور همراه بود. ارتش رضاخان در سال های ۱۹۲۳-۱۹۲۴ بر عشایر آذربایجان چیره شد، زمین هایشان را مصادره، و مال و اموالشان را غارت کرد. البته سیاست رضا شاه در قبال عشایر فقط به انقیاد آنها و غارت اموالشان ختم نمی شد. دیوید ویلیامسن (David Williamson)، کاردار سفارت آمریکا، در سال ۱۹۲۹، اطلاعاتی درباره کوچ اجباری عشایر از لرستان و سایر مناطق ایران به دست داده است: «دقیقاً معلوم نیست چند نفر مجبور به کوچ شده اند. در مطبوعات آمده است که ۱۱۰ خانوار، یا تقریباً ۶۰۰ نفر، را به روستاهای قزوین کوچ داده اند. ولی از اخبار منابع دیگر چنین برمی آید که تعداد رانده شدگان به مراتب بیشتر از چیزی است که گزارش کرده اند...

می گویند که وضعیت رانده شدگان اسفناک است.» (۱) هارت در گزارش مورخ ۱۹۳۱ فوریه خود از هزاران مرد و زن و پیروجوان و کودکی می گوید که مجبورشان کرده بودند صدها مایل راه را از لرستان و خوزستان تا نقاط دور افتاده خراسان با پای پیاده طی کنند، که یادآور کوچ های اجباری دوران استالین در اتحاد شوروی بود.

شب اول فوریه ۱۹۳۱، وقتی تقی زاده، وزیر مالیه، لایحه ای «دو فوریتی» جهت تخصیص ۵۰ هزار تومان دیگر برای عمران لرستان ارائه داد، بخشی از زوایای تاریک کوچ اجباری لرها در مجلس روشن شد. او توضیح داد که بودجه مزبور نه فقط صرف عمران این استان خواهد شد، بلکه برای کمک به هزاران تن از افراد عشایر، البته آمار دقیق آنها در دست نیست، که به مناطق دور افتاده، عمدتاً به استان خراسان، انتقال یافته اند نیز مورد استفاده قرار خواهد گرفت. تسلیم لایحه مزبور به مجلس اطلاعاتی درباره کوچ اجباری لرها که مدتها در هاله ای از ابهام بود، به دست داد. روزنامه اطلاعات تهران از قول یاسائی، وکیل مجلس، در این ارتباط نوشت، «لرهایی را که جایجا شده اند سربار رعیت ها کرده اند.» او افزود، «طبق گزارش ها، شکایات متعددی درباره کوچ اجباری لرها، پرداخت نشدن جیره شان،

هزینه حمل و نقل و هزینه های جنبی دیگر به دست مقامات رسیده است. خوب است آقای وزیر توضیح بدهند که مسئول این وضع و هزینه های آن کیست. مایلم بدانم کدام وزارتخانه به این شکایات رسیدگی می کند، و مرجع نیصلاح برای رسیدن به داد این مردم کیست؟ لطفاً بفرمایید مبالغی که قبلاً مجلس به این کار اختصاص داده، چگونه خرج شده است. می گویند این اعتبارات مصوبه آن طور که باید هزینه نمی شود.» روزنامه اطلاعات از قول یاسائی می افزاید، «مثلاً به شتردارها که اثاثیه آنها را حمل کرده اند پول نمی دهند که باعث شده این شتردارها به تمام مقامات شکایت کرده اند و به آنها جواب تا حال داده نشده. می خواستم توضیح بدهند که سر و کار این شتردارها با که است. با وزارت جنگ است یا وزارت مالیه؟» تقی زاده در پاسخ به سئوالات یاسائی گفت: «مخارج تحت نظر مأمورین لشکری و کشوری می شود. یک عده از الوار به خراسان و عده ای به زرنند و ساوه و خوار کوچانده شده بودند که تا چندی پیش هنوز جابجا نشده بودند که حالا شده اند و اشخاص برای تهیه راپورت صورت مخارج اعزام شده که همیشه صورت ریز مخارج را می فرستند. در بدو امر یک جیره تعیین شده بود که آن هم از مالکین گرفته شود و بعد قرار شد که خود دولت آن مخارج را بکند و اراضی تهیه شده و بذر و تخم و گاو در خراسان داده شده و وسایل راحتی آنها فراهم گردیده است و برای اعراب و الوار که به زرنند و ساوه و خوار کوچانده شده اند طبیب فرستاده شده و شیر و خورشید سرخ هم کمک زیادی کرد به آنها لباس و پوستین داد و بعد هم اعیانی برای آنها خریداری گردید و جابجا شدند و خیلی مراقبت برای حفظ امور صحتی آنها شده و صحتیه هم طبیب به اندازه کافی برای رفع مرض آنها اعزام داشته است ولی در لرستان کار خیلی مشکل تر از امور اینهاست برای آنکه باید آنها تخت قاپو شوند و هیچ مأنوس به خانه داری نیستند و دولت سعی دارد که آنها را آشنا به زندگی بکند و البته هم خواهند شد و شکایت شتردارها به بنده نرسیده. بدیهی است که رفع شکایت آنها می شود و مأمورین محلی هم مراقبت برای رفع شکایت آنها خواهد نمود.»

محیط لاریجانی، نماینده خوار و ورامین، ابراز داشت انتقال لرها به این مناطق موجب سلب آسایش و آرامش ساکنین بومی شده است. لاریجانی گفت، «خوب است این قضیه منظور نظر بوده و رفع زحمت اهالی شود.» که داور، وزیر عدلیه، بلافاصله در پاسخ گفت: «برای حفظ انتظامات مملکتی و رفاه اهالی لازم است که این قبیل کارها بشود و البته ورامینی ها هم باید تحمل بکنند.»

لایحه در صحن علنی مجلس به رأی گذاشته شد و با رأی ۸۵ نفر از کل ۹۸ نماینده

حاضر در مجلس به تصویب رسید. هیچ یک از نمایندگان به لایحه مزبور رأی مخالف نداد. گزارش فوق به شیوه معمول هارت خاتمه می یابد:

از چند ماه پیش که جابجایی لرها شروع شد، هیچ اطلاعاتی درباره این موضوع از منابع دولتی در دست نبوده است. برآورد تعداد افراد عشایر نیز بر اساس گفته مسافران صورت گرفته که گروههای عظیمی از آنها را دیده اند که پای پیاده جاده لرستان - تهران را طی می کنند و یا تا سیصد مایل در طول جاده مشهد پراکنده اند. برخی ها تعداد آنها را تا ۱۵۰۰۰ نفر، و برخی دیگر حتی بیشتر برآورد کرده اند. البته هنوز کسی دقیقاً نمی داند که منظور از عمران استان لرستان چیست؟ ولی گمان می رود که اکثر زمین هایی را که قبلاً در دست عشایر لر بوده به رعایای ایرانی غیرکوچ نشینی خواهند داد که تجربه روستا نشینی و کشاورزی دارند. همچنین شنیده ام که دولت در انتقال این عشایر بین آنهایی که تمایل بیشتری به رهنزی داشته و آنهایی که بیشتر مایل به یکجانشینی بوده اند، تفاوت قائل شده است. البته نمی دانم دولت ایران چطور توانسته این کار را بکند، زیرا با توجه به سطح فکر کنونی لرها، هیچ لری نمی تواند آینده ای بدون رهنزی برای خودش متصور باشد. (۲)

کوچ و اسکان اجباری اکراد

هارت در گزارش بعدی خود ترجمه قسمتی از یک روزنامه را می آورد که هنوز هم خواندنش پشت آدم را از سیاست های بی رحمانه رضاخان در قبال عشایر می لرزاند.

خبرنگار ویژه حکایت جابجایی طایفه کردان جلالی به شمال شرقی آذربایجان و تلاش فاجعه آمیز و نافرجام آنها را برای رهایی از وضعیت اسف بارشان شرح می دهد:

سال گذشته ژنرال ظفر الدوله [حسن مقدم]، فرمانده سابق لشکر آذربایجان، بخشی از طایفه سرشناس کردان جلالی را که به شجاعت معروفند خلع سلاح کرد، و آنها را در منطقه اهر (منطقه حاصلخیزی در شمال شرقی تبریز که فاصله آن با دریای خزر تقریباً نصف فاصله آن تا تبریز است) ساکن ساخت. به دلایلی که هنوز روشن نیست و هیچ توضیحی در مورد آن وجود ندارد، تعدادی از خانوارهای این طایفه (در حدود ۲۰۰ نفر) با گاو و گوسفندان خود از آنجا فرار کردند و تا نیمه شب از کوههای ایواوگلی در ۲۸ کیلومتری خوی گذشتند. در آنجا به سه گروه تقسیم شدند. یک گروه به طرف مارخانه رفت، یکی به طرف چله خانه در حدود شش کیلومتری خوی، و

یکی هم به طرف روستاهای آل قویروق و روند روانه شد. فرمانده نظامی خوی، سروان حسین خان مقدم، با شنیدن این خبر، بی درنگ با ۲۰۰ سرباز به سوی مارخانه شتافت، که در محدوده ماکو قرار داشت، و واحدهایی را هم به چله خانه و ایواوغلی فرستاد. پیش از رسیدن قوای دولتی، ساکنین مارخانه راه را بر فراریان بسته بودند و جنگ سختی بین آنها درگرفته بود. پس از رسیدن قوای دولتی، درگیری شدت یافت، و از کردها چندین کشته و مجروح بجای ماند، و از جمله ۳۰ زن و بچه به اسارت درآمدند، و بقیه موفق به فرار شدند. در همین حین، یک سرجوخه و یک سرباز که برای انجام مأموریت کاملاً متفاوتی به روستای حیدر آباد رفته بودند در راه با نه مرد و یک زن کرد مواجه شدند که ناغافل به آنها حمله کردند. سرجوخه پشت یک تخته سنگ پناه گرفت و به مدت دو ساعت با مهاجمان جنگید، و هفت نفر از مردان و آن زن کرد را به هلاکت رساند، و دو کرد دیگر پا به فرار گذاشتند. گروه سوم که راه آل قویروق و روند را پیش گرفته بودند، به روستای روند حمله کردند و دام و احشام مردم را به غارت بردند. ساکنان روستای روند از روستای همسایه کمک خواستند. در میان کسانی که از روستای مجاور به کمک آمده بودند جوان ۳۰ ساله ای به نام ابراهیم آقا طاهری بود که گروهی از روستاییان را برای تعقیب راهزنان رهبری کرد. ولی وقتی به آنها رسیدند، روستاییان که به رگبار گلوله عادت نداشتند، وحشت زده پراکنده شدند، و رهبر جوانشان را زیر آتش گلوله ها تنها گذاشتند. اوجانانه با کردها جنگید، و چهار نفر از آنها را به هلاکت رساند، ولی نهایتاً ناجوانمردانه از پشت سر مورد اصابت گلوله قرار گرفت. در همین حین، نیروهای کمکی ارتش سر رسیدند. چند نفر از فراریان کشته و چند نفر دیگر اسیر شدند. ...

زنان و کودکان اسیر را با اسکورت نظامی به همانجایی برگرداندند که برای اقامت دائم انتقال یافته بودند. مردانشان را نیز به دست دادگاههای نظامی خواهند سپرد. شجاعت نیروهای نظامی درخور تحسین و تقدیر است. (۳)

هارت با ابراز نظر ذیل به گزارشش خاتمه می دهد:

این حکایت، که مسلماً قسمت هایی از آن اغراق آمیز و نادرست است، و همچنین اشارات دیگری که در مطبوعات ایران به سیاست دولت برای اسکان عشایر شده است، من را بر آن داشت که طی نامه ای رسمی به وزارت خارجه ایران درباره تلاش هایی که برای اجرای، سؤال کنم. در پاسخ به من گفته اند که آمار و ارقام دقیق آن را از وزارت داخله می پرسند و در موقع مقتضی به سفارت اطلاع می دهند. منبع دیگری برای کسب این آمار و ارقام نمی شناسم. این آمار و ارقام مسلماً در

تخمین موفقیت آنچه که غالباً «سیاست شاه در قبال عشایر» نام گرفته است این سیاست صورت گرفته، بسیار جالب توجه و مفید خواهد بود. (۴) در پاسخ به نامه هارت، محمد شایسته، مدیر اداره اروپا و آمریکای وزارت خارجه، نامه ای ارسال کرد که هیچ آمار و ارقامی درباره جابجایی عشایر و خانواده هایشان در آن نیامده بود.

نظرات دکتر سموئیل ام. جردن

تا سال ۱۹۳۶ برخی از ناظران خارجی به حرص و ولع رضا شاه و سایر معایب او عادت کرده بودند. سفارت آمریکا در این سال از قول دکتر سموئیل ام. جردن، رییس کالج آمریکایی تهران، گزارش داد که «اخیراً از شدت فعالیت های چپاولگرانه از این دست کاسته شده است.» ادعای جردن مبنی بر اینکه ایرانی ها تلویحاً به ثروت اندوزی رضا شاه رضایت داده اند به عنوان مطلبی بسیار محرمانه در یادداشت گفتگوهای جردن و گوردن پی. مریام، کاردار آمریکا، آمده است:

دکتر جردن معتقد است که ایرانی های باهوشی که از مکننت و مقامی برخوردارند از نگرش کنونی شاه نسبت به آمریکا و دلایل آن، بخوبی به کمبودهای فرهنگی او پی می برند. ولی برداشت رایج و کلی شان این است که اعلیحضرت دارد به وضع مملکت می رسد و، لااقل فعلاً، مایلند برخی خلافتکاری های او را در این رهگذر نادیده بگیرند، و چشمشان را بر اموال و ثروت عظیمی که شاه برای شخص خودش، و عمدتاً هم از راه زور، جمع کرده، ببندند. ضمناً باید عرض کنم که ظاهراً روش متداول شاه برای کسب املاک این است که فقط در حدود ۱۰ درصد ارزش آن را به مالک پیشنهاد می کند و می گوید که به هر حال ۱۰ درصد بهتر از هیچ چیز است، و اگر مالک مبلغ فوق را نپذیرد، ملک را بدون هیچ عوضی از دستش درمی آورد. با وجود این، دکتر جردن متوجه شده است که اخیراً از شدت فعالیت های چپاولگرانه ای از این دست کاسته شده است. او معتقد است که استقرار نوعی سلطنت مشروطه از سوی شاه باعث شده که رژیم کنونی قابل تحمل تر شود، هر چند در واقع یک رژیم استبدادی است. آدم های با نفوذ به خودشان می گویند: «درست است که فعلاً مجلس چیزی بجز یک نوکر بله قربان گو نیست. ولی به هر حال جلسه تشکیل می دهد، قانون تصویب می کند، و ما هم داریم مجلس دار بودن را یاد می گیریم. اگر تا چند سال دیگر شاه فوت کند، به پسرش خواهیم گفت: یا باید مثل یک شاه مشروطه

حکومت کنی، و یا ناگزیر تو را کنار می گذاریم.» ظاهراً منظورشان این است که ایران بهای زیادی بابت خدمات شاه کنونی پرداخته است، ولی کلاً معتقدند که به قیمتش می ارزد. نظر دکتر جردن درباره روابط ایران و آمریکا این بود که شاه دارد با نگرشش نسبت به مردمی که، طی سالیان متمادی، دوستی بی توقع خود را به ایرانی ها نشان داده اند، لطمه بسیاری به کشورش وارد می کند. دکتر جردن پیشرفت های مادی ایران را در دوران حکومت اعلیحضرت بسیار تحسین کرد و برای مثال به این مطلب اشاره نمود که امروزه هیچ خیابانی در تهران نیست که بهتر از بهترین خیابان شهر در دو سال قبل نباشد. (۵)

متأسفانه نظرات دکتر سموئیل جردن اصلاً نشانی از حقیقت نداشت. ناگزیر باید ظنین شد که دکتر جردن نیز همچون خانم مود ردفورد وارن (۶)، خبرنگار شیکاگو هرالد، دستورکار مخفی و شومی داشت؛ زیرا نه فقط مردم چشمانشان را بر روی اقدامات چپاولگرانه رضا شاه «نبسته بودند»، بلکه هیچ شواهدی دال بر اینکه از شدت این اقدامات کاسته شده بود نیز وجود نداشت. دقیقاً خلاف ادعای او صادق بود: با پیر شدن رضا شاه حرص و ولع او هم زیادتر شده بود. حکایت ابریشم بافان یزد و انتقال آنها به مازندران برای اثبات این ادعا کافی است.

صولت الدوله قشقائی، سردار عشایر

وقتی که بالاخره تاریخ مفصل مقاومت شجاعانه عشایر جنوب در مقابل تجاوز انگلیسی ها به جنوب ایران نوشته شود، بدون شک از میرزا اسماعیل خان قشقائی، معروف به صولت الدوله، به نیکی یاد خواهد شد. هارت در گزارش مورخ ۳ اکتبر ۱۹۳۳ خود (که در بالا آمد) به او اشاره می کند، ولی پیش از این گزارش، و پس از سفر به شیراز، هم از دستگیری صولت الدوله خبر داده بود: «چند هفته پیش در شیراز شنیدم که صولت الدوله، رئیس ایل قشقائی، نه به این خاطر که شواهدی [علیه او] دال بر توطئه بر ضد دولت به دست آورده اند دستگیر و در تهران به زندان افتاده است، بلکه به باور قاطع دستور دستگیری او را داده اند تا شاه آزادانه همه ملک و املاکش را که از سرسبزترین مناطق باقیمانده در جنوب ایران است ببلعد.» (۷) هارت اطلاعات بیشتری در ارتباط با دستگیری و مصادره اموال صولت الدوله و قوام الملک شیرازی در گزارش مارس ۱۹۳۳ ارایه می دهد. (۸)

در ۲۰ اکتبر ۱۹۳۲، مجلس قانون زیر را تصویب کرد: «مقدمه: گاه مقتضیات

کشور مستلزم تبادل منافع آب و ملک برخی اشخاص، از جمله سران عشایر و سایرین، با قطعه زمین های خالصه دولتی است. تصویب شد: به مدت دو سال از تاریخ تصویب این قانون دولت مختار است هر گاه مقتضیات سیاسی کشور مستلزم انتقال املاک برخی اشخاص از یک منطقه به منطقه دیگری باشد زمین هایی را که جزو اراضی دولتی است به این اشخاص منتقل کند.» (۹)

این اقدام با دو هدف صورت گرفت. اول اینکه رضا شاه را قادر ساخت تا اراضی مواتی را که به دولت تعلق داشت با اراضی کشاورزی ارزشمندی که جزو املاک خصوصی بود «مبادله» کند، و سپس آنها را از دولت «بخرد». دومین هدف آن نیز محروم ساختن سران عشایر از مال و اموال و دارایی شان بود. این قانون پس از اجرای یک طرح آزمایشی در فارس، به تصویب رسید. هارت در هفتم ژوئن ۱۹۳۲ گزارش داد که مجلس «لایحه ای برای مصادره اموال یکی از بزرگترین ملاکان باقیمانده فنودال نواحی شیراز، یعنی قوام الملک، رئیس موروثی ایل عرب خمسه، به تصویب رسانده است.» هارت بخشی از لایحه مزبور را نیز در گزارش خود ذکر کرده بود: «وزارت مالیه مجاز است که به موجب سند رسمی تمامی منافع آب و ملک میرزا ابراهیم قوام واقع در استان فارس را در مقابل اراضی خالصه دولتی، شامل زمین، حق آب، قنات و غیره در اشرف، سمنان، دامغان، نیشابور، کاشان و تورقوزآباد بر اساس برابری عواید مبادله کند.» (۱۰)

هارت گزارش می دهد که پس از مبادله (بخوانید مصادره) زمین های قوام با اراضی دور افتاده خراسان و دامغان که قوام هیچگونه نفوذ سیاسی در آنجا نداشت، «مبارزه جدی با نفوذ دومین ایل بزرگ فنودال شیراز، یعنی ایل قشقائی، که صولت الدوله رییس و نماینده آن در مجلس بود شروع شد.» او همچنین روند مقابله با رؤسای تیره بخت ایل بختیاری را توصیف می کند.

به پیشنهاد وزیر داخله، مجلس در ۳۰ اوت ۱۹۳۲ به سلب مصونیت پارلمانی «اسماعیل خان قشقائی (صولت الدوله) و ناصر خان (یکی از پسرانش)» رأی داد و «تعقیب کیفری آنها را از سوی دولت مجاز ساخت.» خبر انتخابی من درباره این تحول گزیده ای از اظهارات وزیر مزبور در زمان ارایه این لایحه به مجلس است: «دولت شواهد متقنی در دست دارد دال بر اینکه این دو نماینده در توطئه و دسیسه برای خنثی کردن تلاش هایی که با هدف برگرداندن ثبات و آرامش به جنوب ایران صورت می گیرد، دست داشته اند. خشکسالی کنونی در فارس وضعیت بسیار



صولت الدوله قشقایی ، سردار عشایر

حساسی به وجود آورده است و کسانی که افکار شیطانی در سر می پروراندند در پی سوء استفاده از این فرصت برآمده اند. از آنجایی که تعداد دیگری هم در این ارتباط متهم شناخته شده اند، جزئیات این دسیسه باید محرمانه بماند.» طبق شایعاتی که در آن زمان رواج داشت انگیزه این اتهامات، که همگان آن را ساختگی می دانستند، این بود که صولت الدوله، بر خلاف قوام که در برابر اراده ملوکانه تسلیم شده بود، هیچ نرمشی برای مبادله املاکش در شیراز نشان نداده بود. از زمان تصویب این لایحه در مجلس، مقامات رسمی مطلقاً در ارتباط با سرنوشت این دو نماینده سکوت اختیار کرده اند، ولی باور عمومی بر این است که آنها هنوز در زندان قصر قاجار در تهران محبوس هستند. (۱۱)

تنها خبری که پس از این درباره صولت الدوله، سردار عشایر، می شنویم وقتی است که جسدش در سال ۱۹۳۳ در دست غسالان سردخانه تهران دیده شد. اگر چه خبر مرگ صولت الدوله اعلام نشده بود، هارت مرگ او را تأیید می کند: «گفته می شود که میرزا اسماعیل خان قشقایی (که بیشتر به لقب سابقش سردار عشایر و صولت الدوله شناخته می شود) رئیس ثروتمند و انگلیسی ستیز ایل قشقایی که سال گذشته به حکم مجلس به زندان افتاد (گزارش شماره ۱۳۹۳ مورخ ۲۵ مارس ۱۹۳۳) هفته گذشته در زندان درگذشته است. خبر مرگ او در هیچیک از روزنامه های داخلی به چاپ نرسیده است.»

هارت در همان گزارش (شماره ۱۳۹۳) نظراتی درباره سیاست تمرکز رضا شاه، که مستلزم سرکوب وحشیانه عشایر بود، ابراز می کند. هارت سیاست تمرکز را اینگونه توصیف می کند:

شاید بتوان مشخصه بارزی که رژیم پهلوی را از اسلاف قاجاری رضا شاه متمایز می سازد. در کلمه تمرکز خلاصه کرد. تمرکز قدرت در دستان اعلیحضرت، تمرکز منابع مالی، و یک پایتخت اروپایی شده که نه فقط مرکز اداری مملکت است بلکه محل استقرار یک ارتش منظم مدرنیزه و سیستم جاده های کمربندی برای تحرک بخشیدن به هسته رژیم جدید است. در اینجاست که می خواهم به موضوع اصلی گزارش حاضر اشاره کنم، یعنی تلاشی شدن نظام فئودالی و جابجایی عشایری که حداقل یک چهارم جمعیت کشور را تشکیل می دهند. این امر یکی دیگر از ارکان اصلی سیاست تمرکز شاه را تشکیل می دهد. اعمال تدریجی این سیاست در سرتاسر مملکت از زمانی که پهلوی حتی پیش از اینکه شاه شود، کاملاً مشهود است و اجرای این سیاست به هیچ وجه کند نشده است. اعتقادشاه همیشه بر این بوده است که قدرت

فئودالی سران عشایر، چه مطیع قدرت مرکزی باشند و چه نباشند، باید شکسته شود. (۱۲)

دعوت شاه: سرنوشت علی خان قشقایی

هارت در گزارش مرگ صولت الدوله، بخشی از خیر روزنامه شفق سرخ مورخ ۳۱ ژوئیه ۱۹۳۳ را درباره دستگیری اخیر برادر جوانتر صولت، علی خان قشقایی، آورد: مهمترین خبر این مملکت تسلیم شدن علی خان قشقایی به نیروهای دولتی است. این رویداد بهانه ای برای جشن و پایکوبی عمومی شده، زیرا تسلیم شدن او به معنای خاتمه اغتشاش و یاغی گری در جنوب کشور است. در طول چند سال گذشته، علی خان قشقایی مکرراً آرامش و امنیت استان فارس را بر هم زده است. طرفداران او روستاها و مسافران را غارت کرده اند، و گاه حتی دست به کشتار و اقدامات بی رحمانه دیگر زده اند. در اوایل تابستان نیروهای دولتی دستور

یافتند که به تعقیب و سرکوب این گروه بپردازند. عملیات آنها موفقیت آمیز بوده، و گروه علی خان قشقایی شکست خورده و پراکنده شده و خود علی خان هم مجبور به تسلیم شده است. سایر گروههای کوچک یاغی هم که از راهزنی های علی خان جرئت یافته بودند، سرکوب شده اند. (۱۳)

هارت درباره سرنوشت مخوف صولت الدوله، برادر بزرگتر علی خان، می نویسد: «واقعاً کسی نمی داند برادر کوچکتر چند وقت در بند خواهد ماند.» هارت در گزارش مورخ ۴ اکتبر خود شرایط «تسلیم» و «اسارت» علی خان قشقایی را توصیف کرده است:

علی خان قشقایی، رئیس یاغی و معزز [یکی از ایلات] استان بزرگ جنوبی فارس- که البته صفت معزز را حساب شده استفاده کردم- در ژوئیه گذشته «تسلیم» نیروهای نظامی رضا شاه شد. حداقل این همان اصطلاحی است که در گزارش بالا [شماره ۱۵۰۸] از آن استفاده کرده بودم. ولی حالا از آقای فریدریش کرقتز، کفیل مدیریت گروه باستان شناسی آمریکایی در تخت جمشید، که از شیراز تا تهران را در معیت علی خان سفر کرده بود، حکایت متفاوتی می شنوم. حکایت از این قرار است که علی خان هم، مثل ماشاالله [خان کاشی] و سیمکو (اسماعیل آقا سیمینقو شورشی کرد)، تسلیم نیروهای نظامی ایران نشده بلکه دعوت شاه را برای سفر به تهران در حکم یک میهمان گرانقدر پذیرفته بود. او به همراه یک گارد احترام راهی تهران شده و در طول سفر مکرراً در ملک دوستان برجسته اش توقف کرده بود و همه مقامات

لشکری و کشوری محل به او ادای احترام می کردند. کرفتر برای پیگیری مسایل مربوط به گروه باستان شناسی در تخت جمشید روانه تهران بود و طبق مقررات اجازه سفر در شب را نداشت.

ولی علی خان مقررات را رعایت نمی کرد، و به همین سبب کرفتر با کمال میل دعوت علی خان را برای همراهی اش پذیرفته بود. برای کرفتر دبدبه و کیکیه کاروان و ساده لوحی میزبان گرانقدرش، که ظاهراً ندانسته به سوی سرنوشتی محتوم گام برمی داشت، بسیار جالب بود. هم اینک در محافل معمولاً مطلع ایرانی شایع است که شاه به استقبال علی خان نیامد، بلکه او را به همان خانه ای بردند که یک سال پیش برادر نماینده اش صولت الدوله را به آنجا برده بودند، و زنده از آن بیرون نیامد، یعنی قصر قاجار یا سینگ سینگ (۱۴) ایران. هیچ کس را در تهران نمی شناسم که شک داشته باشد علی خان هم به همان سرنوشت برادر بزرگتر و سرشناس ترش گرفتار نشود. (۱۵)

دستگیری سران عشایر بختیاری، ۱۹۳۳

جعفرقلی خان، معروف به سردار اسعد بختیاری، که اسماً وزیر جنگ بود هم از جمله کسانی بود که شفاعت تیمورتاش را نزد رضا شاه کردند: اطلاع یافته ام چون از قرار معلوم هیچ نرمشی در محاکمه تیمورتاش در کار نیست، سردار اسعد، وزیر جنگ، عملاً وساطت را کنار گذاشته است. در میان تمام اطرافیان شاه ظاهراً فقط یک نفر از رأی و نظر شاه درباره وزیر دربار معزولش اطلاع یافته و یا اصلاً چیزی درباره مراحل مختلف رسیدگی به پرونده او می داند. این مرد همان سردار اسعد است که روزی شاه تحت امرش بود. رضا شاه، که در روزهای پس از اعلان مشروطیت به رضاخان معروف بود، پنج سال با درجه سرباز صفری تحت فرماندهی وزیر جنگ فعلی خدمت کرد و همیشه از الطاف سردار نسبت به خودش سپاسگزار بود (۱۶) (سردار یک لقب بختیاری به معنای فرمانده کل است). سردار اسعد از صمیمی ترین دوستان تیمورتاش در دوران وزارت دربار بود. می گویند پس از دستگیری تیمورتاش او بارها نزد شاه وساطت کرده بود که به وزیر مغضوبش سخت نگیرد. می گویند که دوبار نزدیک بود التماس هایش کارگر بیفتد، که ناگهان فاش شدن موارد بیشتری از اختلاس های هنگفت در بانک ملی، که نزد هیچکس بازگو نشد؛ دسیسه های سیاسی؛ و تمجید و تحسین روزنامه های انگلیسی از کفایت این زندانی سرشناس، همه امیدهای او را نقش بر آب کرد. (۱۷)

کمی پس از دفن تیمورتاش، نوبت خود سردار اسعد بختیاری بود که دستگیر شود و در زندان جان بسپارد. جورج و دزورث (George Wadsworth)، کاردار موقت آمریکا در تهران، ماجرای دستگیری سردار اسعد و بسیاری از بستگان نزدیک او را در ۲۸ نوامبر ۱۹۳۳ اینگونه شرح می دهد:

سردار اسعد، وزیر جنگ و دوست قدیمی و حامی شاه بازداشت شد؛ تحت الحفظ به پایتخت انتقال یافت و در زندان قصر قاجار محبوس گردید. روز بعد نیز نزدیک به ده نفر از اعضای خانواده خان های بختیاری ساکن در تهران- که سردار اسعد هم یکی از آنهاست- به همین ترتیب توسط پلیس دستگیر و یا در «آسایشگاه» هنگ هایشان محبوس شدند. در میان این اشخاص سردار بهادر، برادر سردار اسعد، که سرهنگ یکی از هنگ های سواره نظام مستقر در تهران است، نیز دیده می شود. «چرا؟»؛ سوالی است که همه تهرانی ها از زمان اعلام این خبر در روز گذشته از خودشان می پرسند. من هم از منابع معمولاً مطلع نظیر همتایان و مبلغان آمریکایی چیزی دستگیرم نشده است. (۱۸)

و دزورث با ادوارد ویلکینسن، مدیر بانک شاهنشاهی ایران، و جورج مک گیل، نماینده یکی از تولیدکنندگان انگلیسی در ایران، در اینباره صحبت کرد. مک گیل معتقد بود که دستگیری سردار اسعد به دلیل چاپ مقاله ای از دوبات، خبرنگار تایمز لندن در تهران، صورت گرفته است. طبق اظهارات مک گیل، نویسنده مقاله «شاه، وزیرانش، مقاماتش، دستاوردهایش، و برنامه اش را به باد انتقاد گرفته؛ و در گزارش ناآرامی های موجود در بین عشایر- که امری بسیار طبیعی است- مبالغه، و پیش بینی یک انقلاب را کرده است. (۱۹)» و دزورث سپس می افزاید: «ولی آقای ویلکینسن معتقد است که باید چیزی بیشتر از مقاله دوبات در کار باشد. او عجالتاً

مسئله خیانت سردار اسعد به شاه را رد می کند. تجربه بیست سال گذشته چنین فرضی را مردود می شمارد. علاوه بر این، از نظر او هیچ دلیل جدی هم برای نارضایتی بختیاری ها وجود نداشت. البته در آن سوی قضیه این فرض انکار ناپذیر هم وجود داشت که یکی از سیاست های اساسی شاه «معدوم» کردن همه آنهاست که نفوذشان به هنگام مرگ شاه تهدیدی برای تداوم سلسله پهلوی باشد؛ و سردار اسعد، رئیس ایل قدرتمند و هنوز مسلح بختیاری، به سادگی می توانست در زمره کسانی قرار بگیرد که به طور بالقوه تهدیدی برای تحقق این آرزوی شاه بودند.» (۲۰)

سه وکیل مجلس هم که مصونیت پارلمانی شان در تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۳۳ از سوی مجلس لغو شده بود از جمله بازداشت شدگان بودند: محمدتقی خان اسعد بختیاری (امیر

جنگ)، امیرحسین خان ایلخان بختیاری، و میرزا ابراهیم خان قوام (قوام الملک)، رئیس ایلات خمسه در فارس. و دزورث بخشی از مباحثات مجلس در ارتباط با لغو مصونیت پارلمانی این اعضاء را در گزارش خود آورده است. روز دهم دسامبر ۱۹۳۳، وزیر داخله طی نطقی در مجلس گفت:

حاضر محترم استحضار دارند که از زمان شروع حرکت های مترقیانه کشور تحت اوامر اعلیحضرت همایونی چه جانفشانی هایی که در راه امنیت کشور صورت نگرفته است. متأسفانه در برخی موارد و مناطق برخی افراد این وضعیت را بر خلاف منافع شخصی شان یافته و به اقدامات عبثی متوسل گشته اند که بیشتر به حرکات مذبحخانه می ماند (تأیید حضار). جای بسی تأسف است که سه تن از وکلای مجلس یعنی امیرحسین خان ایلخان، محمدتقی خان اسعد (امیر جنگ سابق) و میرزا ابراهیم خان قوام شیرازی (قوام الملک سابق) به دست داشتن در وقایع اخیر متهم هستند. از آنجایی که این سه تن باید قانوناً تحت تعقیب قرار بگیرند، بدینوسیله از مجلس شورای ملی تقاضا دارد که از آنها سلب مصونیت پارلمانی نماید تا دولت بتواند طبق قانون آنها را مورد پیگرد قانونی قرار دهد. (۲۱)

چنانکه انتظار می رفت، مجلس نیز (به اتفاق آراء) به سلب مصونیت پارلمانی این سه تن رای داد. و دزورث دلیل دستگیری های گسترده را اینگونه شرح می دهد:

هنوز معلوم نشده است که بر اساس چه شواهدی این اتهام خیانت را وارد کرده اند. پروفیسور اچ. بی. یانگ، استاد کالج آمریکایی تهران، که چندین دانشجوی بختیاری در کلاسهایش دارد، این داستان را برایم نقل کرده است: ریش سفیدان ایل طبق معمول برای صحبت درباره مسایل ایل، که قرار بود از بیلاق در غرب اصفهان به چراگاه قشلاقی در خوزستان راهی شوند، جمع شده بودند. متعاقب این جلسه، نامه مفصلی به «برادر» شان، خان بابا خان، رئیس بزرگ ایل نوشتند؛ ولی این نامه، که توسط یک پیک مخصوص فرستاده بودند، در اصفهان به دست مأموران دولتی افتاد. در آن حداقل به دو نکته اشاره شده بود که برای ایل عاقبت خوشی نداشت: یکی اشاره به محل ذخیره مهمات جنگی ایل، و دیگری به وضعیت سیاسی کشور؛ که در ارتباط با نکته اخیر افزوده بودند در صورت وقوع هر رویداد پیش بینی نشده- احتمالاً فوت شاه- موضع آنها، که سعی می کنم عبارت فارسی را لغت به لغت ترجمه کنم، این خواهد بود: «یکی برای همه، همه برای یکی.» سایر منابع نیز این داستان را با اختلافات اندکی در محتویات نامه، و همچنین داستان های دیگری را که درباره کشف مقادیر زیادی مهمات از دو یا چند اقامتگاه بیلاقی بر سر زبان هاست،

تأیید کرده اند. طبق گزارش ها یک هیأت تحقیق درباره این مسئله در وزارت جنگ تشکیل شده است؛ همه زندانیان توسط دادستان نظامی مورد بازجویی قرار گرفته اند؛ و حکم اعدام برای پنج تن از سران بختیاری شامل سردار اسعد، برادرش امیر جنگ، و برادرزاده اش امیرحسین درخواست شده است.

این دستگیری ها دوباره به بحث داغ جانشینی شاه در بین مردم دامن زده است. مردم روزهایی را به یاد می آوردند که پدر سردار اسعد در سال ۱۹۰۹ جدا به فکر سرنگونی قاجارها و تأسیس یک سلسله بختیاری در ایران افتاده بود، و نیروهای بختیاری به سوی پایتخت راه افتادند و بیشترین تأثیر را در اعاده مشروطه و خلع محمدعلی شاه داشتند. به گفته یکی از منتقدان: «مسئله جانشینی سلطنت به دغدغه ذهنی بزرگی برای شاه مبدل شده است.» البته نفس سؤال چیز تازه ای نیست. در طول سه سالی که در این پست خدمت کرده ام، شاید مکررترین سؤال آنست که از کارکشتگان مسایل این کشور شده است این بوده که: «بعد از فوت شاه چه اتفاقی خواهد افتاد؟» پاسخ شاید این باشد که: «ممکن است هر چیزی اتفاق بیفتد. مسلماً دسیسه از هر طرف دور از انتظار نیست. حتماً در درون و بیرون ارتش چند دستگی ایجاد می شود. حتی شاید یکی از ژنرال های ارتش بر تخت پادشاهی بنشیند. البته ولیعهد ایران هم بدون حامی نیست، ولی مسلم است که منافع شخصی برای این حامیان هم انگیزه ای بسیار قوی خواهد بود.» می توانم نظری را که سال گذشته ابراز کرده بودم، حالا با اطمینان بیشتری به این پاسخ اضافه کنم: «تیمورتاش، وزیر سابق و قدر قدرت دربار، نابود شد زیرا شاه احساس می کرد که نمی تواند از وزیرش انتظار وفاداری داشته باشد، که چندان هم بی دلیل نبود. اگر شاه به کسی مظنون شود، او هم به سرنوشت مشابهی گرفتار خواهد شد. [در ایران] با یک مستبد شرقی سر و کار داریم که هیچ رحم و شفقتی ندارد؛ کسی که ذهنیت مردمش را خیلی خوب می داند، و ذاتاً فردی خشن و وحشی است؛ ولی وحشی به معنای غربی آن تا شرقی اش؛ و مهمتر از همه اینکه در سرسختی حسابگرانه و سلطه جویانه برای رسیدن به اهدافش تقریباً در میان ایرانی ها بی نظیر است.» (۲۲)

مرگ سردار اسعد در زندان

کمی پس از ارسال این گزارش، آمریکا وزیر مختار جدیدی به نام ویلیام اچ. هورنی بروک، که از طرف شخص روزولت منصوب شده بود، به ایران فرستاد. هورنی بروک پیش از ترک آمریکا به قصد تهران، در معیت والاس اس. موری به کاخ سفید رفت. رییس جمهور آمریکا که علاقه خاصی به مسایل ایران و خاورمیانه داشت از هورنی بروک خواست مستقیماً و به طور مرتب گزارش هایی درباره وضعیت ایران برایش ارسال کند. هورنی بروک در اولین گزارشش نظری مساعد درباره رضا شاه و پیشرفت و مدرنیزه سازی ایران تحت رهبری او ابراز و در آن به رهایی ایران از سلطه و کنترل بریتانیا اشاره کرده بود. با وجود این، خیلی زود همچون سلفش هارت، از این توهمات رهایی یافت.

مرگ سردار اسعد در زندان، که به همان شیوه مرگ تیمورتاش اتفاق افتاد، حقیقت حکومت وحشتی را که بر ایران حاکم بود برایش مکشوف ساخت. هورنی بروک کمی بعد از ارسال گزارش «سکته قلبی» سردار اسعد در زندان، گزارش اعدام سران ایل بختیاری و احکام سنگین سایر متهمان را نیز به واشنگتن ارسال کرد. چندی طول نکشید که مجبور شد حکایت قتل عام زائران مرقد مقدس امام رضا در مشهد بین روزهای ۱۲ تا ۱۴ ژوئیه ۱۹۳۵ را که با تیربار و سرنیزه به قتل رسیدند نیز گزارش کند. او پس از آن دیگر هیچ گزارشی درباره پیشرفت ایران تحت حکومت رضا شاه به واشنگتن ارسال نکرد.

هورنی بروک در تلگرامی مورخ ۲ آوریل ۱۹۳۴ گزارش داد: «براساس خبر کوتاهی که بدون هیچگونه توضیح در مطبوعات به چاپ رسیده است وزیر جنگ سابق جمعه شب بر اثر گیومه باز (۲۳) سکته مغزی گیومه بسته (۲۴) درگذشته است.» (۲۵) اودر گزارش مورخ ۷ آوریلش مرگ سردار اسعد را اینگونه شرح می دهد:

اگرچه رایج ترین اخبار درباره حوادث منتهی به دستگیری سردار اسعد و سایر سران ایل بختیاری در گزارش فوق [شماره ۱۶۵۶، مورخ ۱۰ فوریه ۱۹۳۴] ذکر شد، کمتر کسی حاضر است به بختیاری ها، چه فرداً و چه جمعاً، وصله داشتن نقشه های خیانت کارانه بچسباند؛ حداکثر چیزی که به آنها نسبت می دهند نگاه داشتن جانب

احتیاط و آماده بودن برای هر نوع اتفاقی پس از مرگ شاه است. آنهایی که با سردار اسعد آشنا هستند شک دارند که او واقعاً چنین نقشه‌ای در سر داشته و یا صاحب چنان قوت شخصیتی بوده که به فکر تأسیس سلسله پادشاهی در ایران افتاده باشد، بلکه او را شخص بی آزار و گوشه‌گیری می‌دانند که با الطاف شخصی شاه به پست مهم وزارت جنگ رسیده است. چند هفته پیش از انتشار مرگش شایع شده بود که او هم به سرنوشت صولت الدوله قشقائی و تیمورتاش دچار شده است. دیگر هیچ خبری از او نبود تا اینکه در روز ۳۱ مارس ۱۹۳۴ خبر کوتاهی در گوشه پرتی از روزنامه اطلاعات به چاپ رسید، که ترجمه اش به این ترتیب است: «جعفر قلی خان اسعد بختیاری جمعه شب در مریض‌خانه زندان قصر قاجار بر اثر سکنه مغزی درگذشت.» همین و بس. حتی یک کلمه یا یک سطر بیشتر هم در اطلاعات و یا روزنامه‌های دیگری که این خبر را به نقل از اطلاعات منتشر کردند چاپ نشد؛ ولی مسلم است که مردم تعبیر و تفسیرهای زیادی داشتند.

هورنی بروک سپس شرح می‌دهد که چگونه انگلیسی‌ها سعی داشتند مرگ سردار اسعد را به علل طبیعی نسبت بدهند:

طبق گفته دبیر بخش شرقی سفارت بریتانیا، سردار اسعد نزدیک به یک سال پیش هم دچار سکنه مغزی شده بود و به احتمال ضعیف مرگش در نتیجه همان علت طبیعی بوده است. ولی کمتر کسی این نظر را قبول دارد. مردم عموماً بر این باورند که سردار اسعد یکی دیگر از قربانیان دو سیاست بی‌رحمانه شاه است: یکی محو عناصر فنودال در ایران که عشایر و سران عشایر نمونه آن هستند؛ و دیگری نابودی هر کسی که شاه تصور می‌کند ممکن است مستقیم یا غیرمستقیم مانع از تداوم سلسله پهلوی بشود. البته، سیاست اول طبیعتاً بخشی از سیاست دوم و جامع‌تر از آن است. مهمترین سئوالی که امروز ذهن مردم ایران را به خود مشغول کرده همان سئوالی است که یکی از سران بختیاری از آقای هریک یانگ، استاد کالج آمریکایی تهران پرسید- و به همین دلیل می‌توان گفت که ربط بیشتری با سرنوشت اسفناک سردار اسعد پیدا می‌کند- اینکه این وضع تا چند وقت دیگر می‌خواهد ادامه پیدا کند؟ و سئوال دوم، که در دل سئوال اول نهفته است، اینکه قربانی بعدی چه کسی است؟ اگرچه تمام اشخاصی که درباره وضعیت فوق با آنها صحبت کرده‌ام متفق القول هستند که شاید در تمام ایران کسی پیدا نشود که از شاه شدیداً منزجر و متنفر و

مرعوب او نباشد، ولی ظاهراً داستان مرگ سردار اسعد حتی در میان بختیاری‌ها هم خون کسی را به جوش نیآورده است. شاید بتوان ریشه پذیرش خاموش و خویشتن دارانه این وضعیت را در ماهیت جبرگرایانه مذهب ایرانی‌ها پیدا کرد که نگرش این مردمان را به زندگی شکل می‌دهد و روح می‌بخشد. صرف نظر از این مسئله، هیچ واکنش قابل‌ذکری در مقابل این رویداد که دارد ماهیت یک سنت ثابت را از سوی شاه به خود می‌گیرد، صورت نگرفته است. با وجود این، تاریخ گذشته ایران نشان داده است که بالاخره کاسه صبر این مردم لبریز می‌شود، و من بر اساس مشاهدات اندک خودم و اطلاعاتی که از همکاران و سایرین به دست آورده‌ام شخصاً بر این باورم که ثمره بذر بغض و کینه‌ای که هم‌اینک در دل ایرانی‌ها کاشته می‌شود، محور شخصیت سلطه‌جوی شاه از صحنه ایران [در یک قیام] بر ضد سلسله پهلوی خواهد بود. هورنی بروک سپس ماجرای آزادی ابراهیم قوام را از زندان قصر قاجار شرح می‌دهد:

باوجود این، چند روز قبل از نوروز یا همان اواسط ماه مارس، تهرانی‌ها در کمال تعجب شاهد آزادی قوام‌الملک، معروف به میرزا ابراهیم خان قوام، از زندان قصر قاجار بودند. او همزمان با سردار اسعد به زندان افتاده بود. آنهایی که پس از آزاد شدنش او را دیده‌اند می‌گویند با اینکه چهل و چند سال بیشتر ندارد همه موهایش سفید شده است. در عین حال، خود قوام‌الملک می‌گوید که در زندان رفتار خوبی با او داشتند و هر چه می‌خواست در اختیارش می‌گذاشتند، ولی هیچ وقت کوچکترین اشاره‌ای به دلایل حبسش نکردند. (۲۶)

هورنی بروک در یک گزارش دیگر به شرح ماجرای مرگ و تدفین سردار اسعد می‌پردازد:

از منابع دیگر شنیده‌ام که جسد سردار اسعد را بلافاصله با اسکورت نظامی از تهران به اصفهان فرستادند، و جسد را بیرون شهر نگاه داشتند تا اعضای خانواده و فامیلش را خبر کنند؛ سپس به آنها گفتند که مراسم تدفین فقط باید با حضور تعداد بسیار اندکی از فامیل نزدیک انجام شود و هیچ کس حق معاینه جسد را ندارد. کاردار هلند خیلی بجا گفت که «فقط در آلمان نیست که چنین رفتاری با اجساد مردگان می‌کنند» و معلوم است که اشاره اش به «وان در لوب» (۲۷) بود.

یکی از شایعاتی که درباره علت مرگ [سردار اسعد] وجود دارد، و یک همکار نیز

تا حدودی آن را تأیید می‌کند. البته تا آنجایی که در این کشور شایعه خیز که منابع موثق اطلاعاتی محدودی دارد امکان داشته. این است که مرگ سردار اسعد متعاقب اطلاع شاه از قصد روحانیون برای شفاعت از او صورت گرفته است. ماجرا از این قرار است که روحانیون تصمیم داشتند به مناسبت برگزاری جشن نوروز در کاخ گلستان در ۲۱ مارس ۱۹۳۴ از شاه بخواهند که سردار اسعد را عفو کند. می‌گویند که شاه، پیش از ورود به سالنی که روحانیون طبق روال معمول در آنجا به انتظار ورود شاه می‌نشستند، از قصد آنها اطلاع یافت. به هر حال، شاه بعد از ورود به سالن با حدت و شدت تمام به ملامت یکی از روحانیون پرداخت که در ماه اوت برای بلند شدن از جای خود در حضور اعلیحضرت سستی کرده بود. شاه چنان برافروخته بود و کلمات رکیکی در اشاره به بی‌احترامی ادعایی به کار می‌برد که می‌گویند روحانیون چنان ترسیدند که دیگر جرئت نکردند شفاعت سردار اسعد را بکنند. چند روز بعد، در شب ۲۹ مارس، اجل سردار اسعد سر رسید. (۲۸)

سرنوشت سایر سران زندانی عشایر

هورنی بروک احکام کسانی را که با سردار اسعد دستگیر شده بودند نیز در گزارش خود شرح داده است. سی و پنج نفر در دادگاههای نظامی محاکمه شدند، و احکام صادره از سوی دادگاه «طی دوروز متوالی در روزنامه های فارسی زبان منتشر شد»: اولین خیر مربوط به احکام صادره [از سوی دادگاه] در شماره عصر اطلاعات مورخ ۲۷ نوامبر منتشر شد، که ترجمه آن از این قرار است: «خیانت کاران و شورشیان بختیاری، قشقائی، بویر احمدی، و ممسنی زیر که در دادگاه نظامی به خیانت علیه کشور و شورش مسلحانه محکوم شده بودند، اعدام شدند:

۱- محمد رضاخان بختیاری (سردار فاتح)

۲- محمدجواد خان اسفندیاری (سردار اقبال)

۳- علیمردان خان چهار لنگ

۴- آقا گودرز احمد خسروی بختیاری

۵- سرتیپ خان بویر احمدی

۶- شکر الله خان بویر احمدی

۷- حسین خان دره شیر قشقائی

۸- امام قلی [رستم] خان ممسنی روزنامه ستاره جهان در شماره ۲۹ نوامبر خود پس از آوردن اسامی اعدام شدگان افزود که «حکم شورای جنگ اجرا شده و خیانت کاران فوق الذکر تیرباران شدند.» در روز ۲۸ نوامبر ۱۹۳۴، روزنامه اطلاعات و به دنبال آن روزنامه های دیگر، فهرستی از سایر اشخاصی که در دادگاه نظامی محاکمه شده بودند و احکام صادره برای آنها را منتشر ساخت، که به قرار زیر است:

- ۱- محمدتقی خان اسعد (امیر جنگ)، حبس ابد
- ۲- اسماعیل خان زراسوند بختیاری، حبس ابد
- ۳- موسی خان بختیاری (بهادر السلطنه)، حبس ابد
- ۴- ملا خیر الله جنقی بختیاری، حبس ابد
- ۵- منوچهر خان اسعد، ده سال حبس با اعمال شاقه
- ۶- احمدخان ایلخان، ده سال حبس با اعمال شاقه
- ۷- یوسف خان امیر مجاهد، ده سال حبس انفرادی
- ۸- نصرت الله خان ایلخان، هشت سال حبس با اعمال شاقه
- ۹- آقا اسکندر بابا احمدی بختیاری، هشت سال حبس با اعمال شاقه
- ۱۰- مصطفی خان عجمی بهداروند بختیاری، هفت سال حبس انفرادی
- ۱۱- خان بابا خان اسعد، شش سال حبس با اعمال شاقه
- ۱۲- علی محمد خان ایل بیگ بختیاری، شش سال حبس با اعمال شاقه
- ۱۳- محمدخان اسعد (سالار اعظم)، پنج سال حبس با اعمال شاقه
- ۱۴- عبدالکریم خان اسفندیاری بختیاری، پنج سال حبس با اعمال شاقه
- ۱۵- میرزا آقا ایل بیگ بختیاری، پنج سال حبس با اعمال شاقه
- ۱۶- آقا لطف احمد خسروی بختیاری، پنج سال حبس انفرادی
- ۱۷- امیرحسین خان ایلخان، سه سال حبس با اعمال شاقه
- ۱۸- آقا نصر الله خان سولمولی بختیاری، سه سال حبس تأدیبی
- ۱۹- تیمورخان بختیاری، یک سال حبس تأدیبی

این عده هم تبرئه شدند:

- ۱- حاجی سلطان علی خان (شهاب السلطنه)

۲- محمدقلی خان اسعد (سردار بهادر)

۳- رحیم خان امیر بختیاری

۴- اسماعیل خان اسفندیاری

۵- پرویزخان اسفندیاری

۶- حبیب الله خان اسفندیاری

۷- علیمحمدخان ایلخان

۸- الیاس خان ایلخان

البته روزنامه ها فقط به ذکر نام این اشخاص بسنده کردند و هیچگونه توضیحی درباره احکام صادره ندادند.

با وجود این، هورنی بروک خودش درباره احکام صادره و برخی از این اشخاص نگون بخت چنین نظر می دهد:

چنانکه از گزارش های قبلی سفارت که ذکر آنها رفت استحضار دارید، دستگیری سردار اسعد و هم‌تایان بختیاری و ایلاتی دیگرش ظاهراً در پی لو رفتن نامه بابا خان صورت گرفت که هم اینک به هفت سال حبس محکوم شده است. هر چند باید اذعان داشت که محتوای نامه قدری غیرمحتاطانه بوده، ولی عموم مردم بر این باورند که چیزی بیشتر از یک پیش بینی عادی درباره اقداماتی که ایل باید در صورت فوت شاه انجام دهد، یعنی وحدت عمل در صورت وقوع چنین اتفاقی، از آن نامه بر نمی آید. از همین اطلاعات اندکی که توانسته ام به دست بیاورم چنین بر می آید که دولت که نتوانسته محبوسین بختیاری و عشایر مجاور را در ارتباط با حادثه ۱۹۳۳ به خیانت محکوم کند، سعی دارد با توسل به بهانه شورش در سال ۱۹۲۹ که شرح آن در گزارش های مورخ ۱۳ و ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۹ سفارت رفته است، آنها را مجرم بشناسد. در آن موقع، به علت نارضایتی برخی از سران عشایر ساکن در منطقه بختیاری و مجاور آن از رهبران‌شان که بیشتر وقت خود را در تهران می گذرانند، شورشی برضد آنها آغاز شد و دولت، سردار اسعد و برادرش محمدقلی خان اسعد بختیاری (امیر جنگ) را برای خواباندن غائله به آنجا فرستاد. از آنجایی که آنها موفق به سرکوب شورش نشدند، دولت ناچار نیروهای نظامی خود را به محل اعزام کرد. همه هشت نفری که اعدام شده انداز سران شورشی بودند، از جمله سردار اقبال، سردار فاتح (متولد ۱۸۸۶، پسر فرهیخته ایلخان سابق و برادر ایلخان فعلی)، علیمردان

خان، سرتیپ خان و شکرالله خان، که این دو نفر اخیر مردان جوانی بودند. از آن عده ای هم که به حبس محکوم شده اند سالاراعظم، برادر امیر جنگ، آدم کاملاً بی آزاری است که به سوزن دوزی اعتیاد دارد و می گویند که دارد یک روبالشی با تصویر شاه می دوزد و مطمئن است که وقتی کامل شود و شاه آن را ببیند، از زندان آزادش می کند. بریدن فقط هفت سال زندان برای باباخان که ادعا می کنند مخاطب اصلی نامه لو رفته سال ۱۹۳۴ بوده حکم نسبتاً سبکی به نظر می رسد که مردم آن را به خاطر زیرکی بیش از حدش می دانند. می گویند چند سال پیش که تعدادی از مقامات به خانه اش رفته بودند از اینکه هیچ عکسی از اعلیحضرت بر دیوار خانه اش نبوده گله کردند، و خان بابا هم دستش را روی سینه اش گذاشته بود و با شور و حرارتی تصنعی گفته بود: «درست است، ولی من از آنهایی هستم که عکس شاه را همیشه در قلبم نگاه می دارم.»

می گویند در میان تمام اقداماتی که شاه بر ضد عشایر و قبایل ایران انجام داده، که با تلاش برای تضعیف قدرت شیخ محمره آغاز شد و با اقداماتی بر ضد کردها، ترکمن ها، قشقایی ها، لرها و قوام ها ادامه یافت، کارهایی که علیه بختیاری ها و عشایر مجاورشان کرده از همه خشونت آمیزتر بوده است. از قرار معلوم دولت به محاکمه اعضای سرشناس عشایر جنوب در دادگاههای نظامی بسنده نکرده و طی دو ماه گذشته ارزیاب هایی نیز به زمین های ایل بختیاری فرستاده است تا املاک متعلق به سران سرشناس بختیاری را با هدف معامله اجباری آنها با املاک دیگری در گوشه و کنار ایران ارزش گذاری کنند. بعید است اقدام فعلی دولت موجب شورش عشایر بختیاری شود؛ زیرا ارتش به قدری مطیع شاه است که اجازه نمی دهد هیچگونه شورش سر برآورد. علاوه بر این، شاید بد نباشد نظر فرزند تحصیل کرده یکی از سران بختیاری را هم نقل کنم که معتقد است «هیچ کاری از دستمان بر نمی آید». که می توان آن را نظر همه کسانی دانست که مستقیم یا غیرمستقیم درگیر این مسئله هستند. «خواست خداست.» این همان جمله ایست که بختیاری ها و ایرانی ها وقتی کاری از دستشان بر نمی آید برای پوشاندن ضعفشان می گویند، ولی وقتی آتش فروخورده خشم ملت زبانه بکشد، آن وقت «خواست خدا» احتمالاً به شکل دیگری خود را نشان خواهد داد. در گزارش شماره ۲۲ مورخ ۷ آوریل ۱۹۳۴ سفارت به این نکته اشاره کردم که اعدام سردار اسعد بیانگر اجرای یک سیاست دوگانه از

سوی شاه است: یکی محو عناصر فنودال در ایران که عشایر و سران عشایر نمونه آن هستند، و دیگری نابودی هر کسی که شاه تصور می کند ممکن است مستقیم یا غیرمستقیم مانع از تداوم سلسله پهلوی شود، که البته سیاست اول طبیعتاً بخشی از سیاست دوم و جامع تر از آن است. تنها مرور ایام می تواند نشان دهد که آیا شاه با اقداماتش بذر زوال سلسله اش را کاشته و یا واقعاً سلسله پهلوی را مستحکم تر ساخته است. از این دو شق، اولی محتمل تر است. (۲۹)

[هورنی بروک] واکنش انگلیسی ها به همه این وقایع را نیز کاملاً ثبت و ضبط کرده است:

طی صحبت هایی با دبیر بخش امور شرقی سفارت بریتانیا، آقای ترات، که چند سالی در ایران خدمت کرده است، مراتب تأسف بسیار عمیقم را از اقدامات دولت [ایران] ابراز کردم و آن را بیش از حد خشونت آمیز خواندم. به نظر دبیر بخش امور شرقی سفارت بریتانیا، که احتمالاً از هر عضو دیگر سفارت بریتانیا با شرایط ایران آشناتر است، اقدام دولت ایران در این مورد خاص بجای آنکه جانشینی موروثی- یعنی هدف احتمالی اش- را تضمین کند، به احتمال قوی به نارضایتی در میان عشایر دامن خواهد زد که این آتش خشم تا زمان مرگ شاه زیر خاکستر خواهد ماند و آنگاه خود را به صورت شورش علنی نشان خواهد داد. (۳۰)، (۳۱)

باستیل ایران

گزارش های متعددی مؤید آن است که متعاقب قتل ها و دستگیری های سال های ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۴، رضا شاه بی محابا دست به وحشت افکنی در میان مردم و ارباب اشخاص سرشناس و شهروندان عادی زد. برخی از زندانیان سیاسی این دوره سیاه در زندان قصر قاجار محبوس بودند، که هارت آن را باستیل ایران و یا سینگ سینگ ایران امیده بود. طرح زندان قصر قاجار را که در سال ۱۹۲۹ بنا شد، تیمورتاش پس از بازدید از چند زندان در اروپا داده بود تا «منزل مناسبی برای زندانیان سیاسی باشد.» در همین جا بود که خود تیمورتاش نیز محبوس شد و نهایتاً درگذشت. «این ساختمان عظیم یک طبقه که از بارزترین نشانه های حومه شمالشرق تهران است» آشکارا با این هدف طراحی شده بود که بر دل «مجرمان سیاسی» احتمالی رعب و

وحشت بیندازد. (۳۲)

بر اساس گزارش کاردار موقت سفارت آمریکا جیمز اس. موس پسر، نام زندان در سال ۱۹۳۸ به دستور شاه تغییر کرد: «احتراماً به عرض وزارت [امور خارجه] می‌رساند که به دستور شاه از امروز نام زندان مجرمان سیاسی ایران معروف به قصر قاجار به بی سیم (معادل wireless انگلیسی) تغییر کرد. یک ایستگاه بی سیم نظامی دقیقاً در ضلع شمالی زندان مستقر شده است. این نام به فرهنگستان زبان فارسی ارجاع نشده است، ولی رد آن بعید می‌نماید.» (۳۳)

در آوریل ۱۹۳۵، کاردار سفارت آمریکا جی. ریوز چایلدز (J. Rives Childs) به همراه عده‌ای از دانشجویان جامعه‌شناسی کالج آمریکایی از این زندان بازدید کرد: زندان گنجایش ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ زندانی را دارد و معمولاً همین تعداد زندانی هم در آن محبوس هستند. نظم و نظام حاکم در زندان قصر قاجار و امکانات انسانی که در اختیار زندانیان قرار می‌گیرد، و همچنین فهم و شعور رئیس آن من را شدیداً تحت تأثیر قرار داد. متوجه شدم که چند سلول به زندانیان سیاسی اختصاص دارد و تعدادی از زندانیان سیاسی را نیز دیدم؛ از جمله بسیاری از زندانیان ایل بختیاری که اخیراً به حبس به مدت‌های مختلف محکوم شده بودند؛ و امکاناتی که در اختیار آنها بود فقط یک حمام خصوصی و دستگاه رادیو کم داشت. مگر اینکه چند روز قبل از بازدید ما به زندانی‌ها غذای ویژه داده باشند تا ظاهری سر حال و شکم سیر پیدا کنند، والا باید بگویم که آدم با دیدن آنها ناچار به این نتیجه می‌رسید که وضع شان از این نظر کم و کسری ندارد. در آخر هم میهمان رئیس زندان بودیم که به همه سؤال‌های ما پاسخ داد. وقتی یک نفر از رییس زندان پرسید که زندانیان سیاسی چند ساعت حق ملاقات با دوستانشان دارند، او پاسخ داد که «مگر زندانیان سیاسی دوست هم دارند؟» (۱)

توضیحات و مأخذ

- ۱- ویلیامسن، گزارش شماره ۹۸۸ (۸۹۱،۰۰/۱۴۹۹)، مورخ ۱۳ دسامبر ۱۹۲۹
- ۲- هارت، گزارش شماره ۳۳۸ (۸۹۱،۰۰/۱۵۱۵)، مورخ ۴ فوریه ۱۹۳۱
- ۳- ستاره جهان، ۱۶ سپتامبر ۱۹۳۱؛ ترجمه متن در گزارش هارت به شماره ۸۶۷ (۸۹۱،۰۰/۱۵۳۲)، مورخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۱.
- ۴- هارت، گزارش شماره ۸۶۷ (۸۹۱،۰۰/۱۵۳۲)، ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۱.
- ۵- مریام، گزارش شماره ۸۲۴ (۸۹۱،۰۰/۱۶۴۳)، مورخ ۸ ژوئیه ۱۹۳۶.
- ۶- هارت، گزارش شماره ۱۵۵۳ (ع/۱۲.خ. تیمورتاش ۸۹۱،۴۴) مورخ ۱۲ اکتبر ۱۹۳۳.
- ۷- هارت، گزارش شماره ۱۳۳۹ (ع/۴.خ. تیمورتاش ۸۹۱،۴۴)، مورخ ۲۶ ژانویه ۱۹۳۳.
- ۸- هارت، گزارش شماره ۱۳۹۳ (۸۹۱،۰۰/۱۵۶۲)، ۲۵ مارس ۱۹۳۳.
- ۹- هارت، گزارش شماره ۱۳۹۳ (۸۹۱،۰۰/۱۵۶۲)، ۲۵ مارس ۱۹۳۳.
- ۱۰- هارت، گزارش شماره ۱۳۹۳ (۸۹۱،۰۰/۱۵۶۲)، ۲۵ مارس ۱۹۳۳.
- ۱۱- هارت، گزارش شماره ۱۳۹۳ (۸۹۱،۰۰/۱۵۶۲)، ۲۵ مارس ۱۹۳۳.
- ۱۲- هارت، گزارش شماره ۱۳۹۳ (۸۹۱/۰۰/۱۵۶۲)، ۲۵ مارس ۱۹۳۳.
- ۱۳- هارت، گزارش شماره ۱۵۰۸ (۸۹۱/۹۱۱۱/۳۳۵)، مورخ ۱۱ اوت ۱۹۳۳.
- ۱۴- Sing sing - زندانی مشهور و مستحکم و به شدت حفاظت شده در ۵۰ کیلومتری شهر نیویورک در آمریکا.
- ۱۵- هارت، گزارش شماره ۱۵۴۳ (۸۹۱/۰۰/۱۵۷۹)، مورخ ۴ اکتبر ۱۹۳۳.
- ۱۶- در آن دوران سردار اسعد از رؤسای نظامی ایران بود. در یکی از اردوگشی‌ها همین رضاخان از سربازان قزاق اردوی او بود. در زمان نخست وزیری رضاخان، اتفاق افتاد که سردار اسعد در حضور رضاخان خاطره یکی از اردوگشی‌های خود را می‌گفت و به حضور رضاخان در اردو هم با این جمله «در آن اردو در خدمت

حضرت اشرف [منظورش رضاخان بود] بودیم...» اشاره کرد. رضاخان نگذاشت حرف سردار اسعد تمام شود و گفت: «ما در خدمت شما بودیم.» (ویراستار).
۱۷- هارت، گزارش شماره ۱۳۶۶ (ع/۵. خ. تیمورتاش ۸۹۱/۴۴)، مورخ ۲۴ فوریه ۱۹۳۳.

۱۸- ودزورث، گزارش شماره ۱۵۸۳ (۷۴۱/۹۱۱۴/۲)، مورخ ۱ دسامبر ۱۹۳۳.
۱۹- مخبر السلطنه هدایت که در زمان دستگیری سردار اسعد نخست وزیر نبود، اما هنوز به دربار رفت و آمد داشت درباره دستگیری اسعد چنین می نویسد: «سردار اسعد همراه [شاه] است و قوام الملک مصاحب او شبها تا مدتی در خدمت شاه به صحبت می گذرانند. هفته بعد خبر توقیف سردار اسعد و قوام رسید، در حالی که شب تا دیروقت با شاه و مورد مهربانی بوده اند... سردار اسعد را به قصر آوردند... ۱۲ فروردین ۱۳۱۳، معروف شد که اسعد فوت کرده است، کار به محاکمه نکشید. گفته شد محرمانه اسلحه ای به بختیاری وارد شده بوده است. بعدها در ملاقات از شاه شنیدیم «بلی می خواهند محسن میرزا را بیاورند...» (هدایت، ۴۰۳). (ویراستار)

۲۰- ودزورث، گزارش شماره ۱۵۸۳ (۷۴۱/۹۱۱۴/۲)، مورخ ۱ دسامبر ۱۹۳۳.
۲۱- ودزورث، گزارش شماره ۱۶۵۶ (۸۹۱/۰۰/۱۵۸۷)، مورخ ۱۰ فوریه ۱۹۳۴.

۲۲- ودزورث، گزارش شماره ۱۶۵۶ (۸۹۱/۰۰/۱۵۸۷)، مورخ ۱۰ فوریه ۱۹۳۴.

۲۳- عیناً در متن اصلی گزارش به همین شکل آمده است. (ویراستار)

۲۴- عیناً در متن اصلی گزارش به همین شکل آمده است. (ویراستار)

۲۵- هورنی بروک، تلگرام شماره ۸۹۱/۰۰/۱۵۰۹، مورخ ۲ آوریل ۱۹۳۴.

۲۶- هورنی بروک، گزارش شماره ۲۲ (۸۹۱/۰۰/۱۵۹۰)، مورخ ۷ آوریل ۱۹۳۴.

۲۷- مارینوس وان در لوب؛ انقلابی کمونیست هلندی الاصل که در ۱۰ ژانویه ۱۹۳۴ در آلمان به اتهام آتش زدن رایشتاگ (مجلس آلمان) از طرف دولت نازی

- آلمان اعدام شد؛ و جنازه اش در محلی نامعلوم دفن شد. (ویراستار)
- ۲۸- هورنی بروک، گزارش شماره ۲۹ (۸۹۱/۰۰/۱۵۹۲)، مورخ ۱۴ آوریل ۱۹۳۴.
- ۲۹- هورنی بروک، گزارش شماره ۲۷۵ (۸۹۱/۰۰/۱۵۹۸)، مورخ ۲۸ نوامبر ۱۹۳۴؛ گزارش شماره ۲۸۱ (۸۹۱/۰۰/۱۵۹۹)، مورخ ۴ دسامبر ۱۹۳۴.
- ۳۰- هورنی بروک، گزارش شماره ۲۷۵ (۸۹۱/۰۰/۱۵۹۸)، مورخ ۲۸ نوامبر ۱۹۳۴.
- ۳۱- این پیش بینی ترات، که از قضا پس از شهریور ۲۰ نقش های مهمی در ایران بازی کرد، بسیار جالب توجه است. (ویراستار)
- ۳۲- جی. ریوز چایلندز، کاردار موقت، گزارش شماره ۴۱۶ (۸۹۱/۱۳۱/۴)، مورخ ۱۵ آوریل ۱۹۳۵.
- ۳۳- موس، گزارش شماره ۱۳۶۲ (۸۹۱/۱۳۱/۸)، مورخ ۴ اوت ۱۹۳۸.

فصل هجدهم

قشقایی ها و نهضت ملی ایران

« مخفی نماند که عصر روز چهارشنبه چهارم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ جناب آقای خسرو قشقایی نماینده محترم دوره ۱۶ تقنینیه این جانب را از تشکیل دولتی به نفع سیاست بیگانه متسخر نمودند و روز بعد این جانب در جلسه مجلس شورای ملی اعلام خطر نموده و تصمیم گرفتم نه ماده پیشنهادی خود راجع به اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت هر چه زودتر تصویب شود. گذشته از اینکه ایشان عضو کمیسیون نفت مجلس شورای ملی بودند و رأی موافق دادند، در تصویب آن نیز با این جانب کمک بسیار نمودند و همان روز از تصویب کمیسیون گذشت - اطلاعاتی که داده بودند به وقوع پیوست و روز ششم دولت استعفا کرد و روز شنبه هفتم مجلس شورای ملی به پیروی از افکار عمومی به این جانب اظهار تمایل نمود و از آن به بعد نیز برادران محترم قشقایی یعنی جناب آقای سناتور ناصر و آقایان محمد حسین و خسرو نمایندگان مجلس شورای ملی استحصایب نموده از هرگونه کمک با دولت این جانب خودداری نمودند. لذا بدین وسیله تشکر و تبریکات خود را به این خاندان که وطن دوستی را از پدر بزرگوار خود به ارث برده اند تقدیم می کنم و از خداوند مسئلت دارم که کماکان به خدمت وطن عزیز موفق و کامیاب گردند.» (۱)

نهم مرداد ۱۳۳۱ - دکتر محمد مصدق

« من بنا به دولت متبوعه خود برای جنگ با اجنبی های متعددی آمده ام . علت هم این بوده است که آنها قدم به سرزمین ایران گذاشته اند و فارس را تحت نفوذ رسمی خود در آورده اند قشون تشکیل داده اند و به وطن من تجاوز و به هموطنانم توهین کرده اند .

وقتی منتصر الملک می گوید فعلاً مبلغ یکصد هزار تومان و امنیت راه اصفهان تا بوشهر و دو هزار قبضه تفنگ و ۴ عراده توپ به شما می دهند قبول بفرمایید .
صوالت الدوله " سردار عشایر قشقایی " جواب می دهند :

از قول من به حضرت والا عرض کنید بنده حاضر هستم از ریاست " ایل قشقایی " که همه به منزله فرزندان من هستند صرف نظر کنم بعلاوه مبلغ دویست هزار تومان

هم تقدیم کنم مشروط بر اینکه انگلیسیها به کلی از ایران خارج شوند و اگر به زودی پلیس جنوب را منحل نکنند و از فارس خارج نشوند، مجبورم با آنها بجنگم و تا جان در بدن دارم دست از ستیز بر نکشم.»

«از سخنان اسماعیل خان صولت الدوله (سردار عشایر قشقایی)»

«هیچ وقت نمی شود به این قشقایهای لعنتی اعتماد کرد. در جنگ جهانی اول و دوم آنها پدر ما را در آوردند. شما خیلی عاقلانه رفتار کردید که از رفتن شاه به شیراز جلوگیری کردید.»

چرچیل نیز در ملاقات با روزولت در باره قشقایی ها

«.. {شاه}، دوستان شما خانهای قشقایی، شما در باره آنها درست می گفتید. شنیدم به تهران آمده و شما را تهدید کرده بودند. آنها نمی توانند در مملکت بمانند. آنها باید تبعید شوند. من {روزولت} با موافقت کامل و قاطعانه اشاره کردم، بهتر است مواظب آنها باشید که مبادا دوباره یواشکی برگردند. آنها دشمنانی هستند که باید جدیشان گرفت.»

قسمتی از مذاکرات شاه و کرملیت روزولت

اسماعیل خان صولت الدوله قشقایی

اسماعیل قشقایی معروف به صولت الدوله و «سردار عشایر» در ۱۲۵۲ در فیروزآباد متولد شد. پدرش داراب خان رئیس ایل قشقایی و مردی رشید و وطن پرست بود. تربیت اولیه اسمعیل در ایل انجام گرفت و پس از آموختن تحصیلات متعارف و به علت رشادت و دلیری اسمعیل در تیراندازی و جنگ های پارتیزانی، در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه به وی لقب صولت الدوله داده شد.

او از طرف پدرمأموراداره ایل بزرگ و جنگجوی قشقایی شد. همین ایل بود که امنیت جنوب ایران را از هر جهت حفظ کرد.

پس از مرگ پدر، صولت الدوله در سال ۱۳۲۴ قمری رسماً به ریاست ایل قشقایی رسید و تقریباً تمام ایلات جنوب ایران از او تمکین می کردند. در جنگ بین المللی اول بر خلاف اعلام بی طرفی، قوای نظامی انگلیس، روسیه، عثمانی و آلمان خاک ایران را مورد تاخت و تاز قرار دادند، از جمله جنوب ایران توسط قوای نظامی

انگلیس اشغال گردید و سازمانی به نام پلیس جنوب در آنجا تشکیل شد که فرماندهی آن با افسران انگلیسی و هندی بود و افسران جزء سربازان از میان ایرانیان انتخاب می شدند. پلیس جنوب در اجرای خواسته های خود دست به یک سلسله اقدامات حاد زد و از جمله مخالفین خود را دستگیر و اعدام نمود. صولت الدوله که به غایت وطن پرست بود، در مقام اعتراض به انگلیس ها برآمد و با همکاری سایر ایالات با انگلیس ها به جنگ پرداخت.

روحانیون و سایر طبقات نیز با او همکاری نموده اعلامیه جهاد دادند و جنگ بین قوای عشایر ایران و انگلیس ها در گرفت و شیراز و مواضع حساس فارس از قبضه قوای بیگانه خارج گردید. انگلیسیها در تهران دولت مرکزی را تحت فشار قرار دادند و دولت نیز برای سرکوبی ایالات از مخالفت با عشایر برآمد و طبعاً صولت الدوله نتوانست عملیات استقلال طلبانه خود را ادامه دهد.

او از بدو امر طرفدار مشروطه خواهان بوده و همواره با نفوذ بیگانگان در فارس مخالف بوده است. پس از صدور حکم جهاد توسط شیخ عبدالحسین مجتهد لاری علیه انگلیسیان و تعرض پلیس جنوب به قسمتی از ایل قشقایی تصمیم به جهاد گرفت و تا عزل فرمانفرما از ریاست فارس و ورود دکتر مصدق السلطنه به فارس یعنی آخر سال ۱۳۳۸ قمری می جنگید. پس از ورود دکتر مصدق السلطنه به شیراز آمد و مورد محبت واقع شد و چون سردار سپه ظهور کرد و اوضاع ایران تغییر یافت او نیز مانند قوام الملک و دیگر رؤسا در تهران ساکن شد و از طرف ایل قشقایی، وکالت مجلس شورای ملی را یافت پس از تشکیل پلیس جنوب توسط انگلیس ها در مناطق جنوب ایران اقدامات حاد آنان در دستگیری و اعدام مخالفین خود، صولت الدوله، که به غایت وطن پرست بود به انگلیسیها اعتراض کرد و با همکاری سایر ایالات با انگلیسیها به جنگ پرداخت.

پس از خاتمه جنگ جهانی اول و تخلیه ایران از قوای بیگانه، به میان ایل برگشت و مجدداً ریاست ایل قشقایی را بر عهده گرفت در انتخابات دوره پنجم مجلس شورای ملی از چهارم به وکالت انتخاب شد.

از اواسط ۱۳۰۷ که خلع سلاح عشایر در فارس شروع شد و تندروی های امیر لشکر محمود آقا بیروم و بعضی از افسران لشکر، عشایر را به شورش و قیام علیه حکومت مرکزی و ادار نمود.

همین مسئله موجب ناامنی در فارس شد و عشایر خواسته های خود را عنوان نمودند، از جمله خواستار لغو نظام وظیفه در مورد عشایر شدند.

امیرلشکر جنوب، تحریکات جنوب ایران را نتیجه اقدامات صولت الدوله دانسته و از مرکز تقاضای دستگیری او را نمود و مرکز نیز بآن موافقت نمود و صولت الدوله دستگیر و به تهران انتقال یافت و زندانی شد.

دستگیری صولت الدوله شتاب شورش عشایر را بیشتر کرد. جنوب ایران و منطقه فارس وضع بحرانی به خود گرفت. حبیب الله خان شیبانی با درجه امیرلشکری فرماندهی قوای جنوب را برعهده گرفته و عازم شیراز شد و یکی از مهمترین پیشنهاد های شورشیان آزادی صولت الدوله بود.

صولت الدوله از زندان آزاد شد و به شیراز بازگشت و سرانجام با کمک و مساعدت او، شورش عشایر تا حدی فرونشست.

در دوره هشتم مجلس شورای ملی، صولت الدوله از چهارم به نمایندگی مردم در مجلس انتخاب شد. ناصرخان پسرش نیز در همان دوره از آباء به وکالت مجلس شورای ملی رسید.

رضاشاه اصولاً با رؤسای ایالات میانه‌ای نداشت و درصدد بود به هر نحوی که ممکن شود آنها را از میان ببرد.

صولت الدوله با مستوفی الممماک دوستی و نزدیکی زیادی داشت و وجود مستوفی موجبات حفظ جان او را فراهم می‌کرد در ۱۳۱۱ مستوفی در گذشت پس از انجام مراسم تدفین و تشییع او همه چیز تغییر نمود.

بلافاصله، صولت الدوله و پسرش ناصرخان درحالیکه هر دو وکیل مجلس بودند و مصونیت داشتند توسط پلیس سیاسی دستگیر و به زندان افتادند و چند روز بعد علی منصورالملک وزیرداخله تقاضای سلب مصونیت آنها را به مجلس برد و مجلس [رضا خانی] نیز بدون چون و چرا آن را تصویب کرد صولت الدوله قریب شش ماه در زندان قصر در شرایط نامساعدی به سربرد.

او سرانجام در اثر یک بیماری عفونی که در زندان عارض شده بود در ۱۶ مهر ۱۳۱۱ در زندان درگذشت. (۲)

«ناصرخان قشقایی علت مرگ صولت الدوله را هم معلول این می‌دانند که پزشک احمدی دژخیم زندان که درشغل خود تجربیاتی نداشت میزان سمی که به وسیله آنژکسیون استعمال نمود خیلی شدید بود، به طوری که این اولین قربانی یعنی صولت الدوله قشقایی در حال نماز خواندن سگته کرد و (رضا خان) را از نگرانی بیرون آورد. اما دکتر کردستانی که پس از معاینه جسد صولت الدوله قشقایی گفته بود که مرگ او ناشی از تزریق آمپول سم بوده او را متهم به جنون و هذیان گویی کردند.»

ناصر خان قشقایی

محمدناصر صولت قشقایی، فرزند اسماعیل خان صولت الدوله، فرزند داراب خان ایل بیگی، فرزند مصطفی قلی خان، فرزند جانی خان، فرزند اسماعیل خان، فرزند جانی آقا قشقایی است.

ناصر در سال ۱۲۷۸ شمسی به دنیا آمد. از کودکی در کنار پدر به امور ایلاتی پرداخت. در جریان جنگ جهانی اول و ابتدای مقابله قشقایی ها با بریتانیا به نمایندگی از طرف پدر به مذاکره با دشمنان پرداخت پس از شکست در جنگ نیز چنان که ذکر شد، از جانب صولت با انگلستان قرارداد صلح امضا نمود. در دوره هشتم نیز به همراه پدرش به نمایندگی مجلس انتخاب شد و با وی نیز دستگیر گردید. وی مدتی پس از مرگ صولت الدوله، از زندان آزاد گردید. پس از آزادی، ابتدا به خراسان رفت. سپس دوباره به تهران بازگشت و در آدران شهریار به کشاورزی مشغول گردید. و به دنبال حوادث شهریور ۱۳۲۰ شمسی خودسرانه به فارس و میان ایل بازگشت.

هر چند وقایع شهریور ۱۳۲۰ موجب آزادی نسبی در ایران گردیده بود ولی، ایل قشقایی کماکان تحت مراقبت بود و مکرراً درباره اعمال و حرکات آنان گزارشهای مختلفی به مرکز ارسال می شد. وزیر کشور وقت (سرلشکر جهانبانی) طی تلگراف رمزی به تاریخ ۱۳۲۰/۸/۲۷ به استاندار فارس می نویسد: «برای جلب ناصر قشقایی چه اقدامی در نظر دارند؟ آیا صلاح می دانید از طرف دولت به وی خدمتی

مراجعه شود؟ و اگر خود اینجانب به آن حدود بیایم برای رفع سوء تفاهات که پیش آمده است، ممکن است که با اینجانب به طهران آمده و با دستور و مأموریت دولتی به آن حدود مراجعت نماید؟ وزیر کشور.»

جواب شمس ملک آرا استاندار فارس به نامه سرلشکر امان الله جهانبانی بسیار خواندنی و حاوی نکاتی مهم است: «ناصر قشقایی اگر مجبور نشود، شیراز یا تهران نخواهد آمد. موضوع جنبه سیاسی دارد. از انگلیسها بیم دارد و به آلمان امیدوار. برادرش ملک منصور در برلن اطمینانهای گرفته و وعده هایی داده، مأموریت دادن به ناصر بر فرض تمکین ظاهراً ممکن است خودآرایی کند و منتظر فرصت شود. از طرف دیگر انگلیسها برای حمل مهمات مشغول راه سازی شده اند و در مقابل کنتراتی ها تعهد امنیت کرده اند و ممکن است برای رفع بی نظمی دخالت کنند. متأسفانه اغتشاش رو به تزاید است. راه انتظام فارس به نظر بنده آن است که



ناصرخان فشقای

خود تیمسار وزیر کشور یا یک افسر ارشد لایق با قوه کافی غیر محلی تشریف بیاورند و قوای محلی را از این منطقه دور کنند. شمس ملک آرا.» ظاهراً امیدواری و ارتباط ناصرخان با آلمانها صحت داشته است. این موضوع به صراحت در خاطرات سر ریدر بولارد آمده است. حبیب الله نوبخت نماینده مجلس، فردی که متهم به همکاری مستقیم با آلمانها علیه متفقین بوده، مدتها با پسرش نزد ناصرخان مخفی گردیده بود. دکتر شولتس جاسوس و دیپلمات آلمانی در جنگ جهانی دوم در خاطرات خود به رفتن خود به میان ایل قشقایی به تشویق نوبخت اشاره می کند و می نویسد: «ناصرخان روی این مسئله که می خواهد با دولت آلمان همکاری کند تکیه می نمود و من هم به او قول دادم که جریان را به اطلاع مقامات دولت آلمان برسانم.» مدتی بعد جاسوسان انگلیسی از حضور شولتس در میان ایل قشقایی با خبر شدند. انگلیسیها به ناصر پیشنهاد پنج میلیون تومان پول کردند تا در ازای آن شولتس به آنان تحویل داده شود ولی ناصر از وجود وی در میان ایل اظهار بی اطلاعی کرد. شولتس ناصرخان را ترغیب به خرید سلاح جهت مقابله با متفقین نمود. حتی ناصر خان دستور داده بود در فرآش بند و فیروز آباد دو فرودگاه جهت فرود آمدن هواپیماهای آلمانی ساخته شود. ساختمان این فرودگاهها تحت نظریک نفر آلمانی به نام کنستانتین ژاکوب انجام می شد.

ژنرال زاهدی که از طرفداران فعال آلمان هیتلری بود و در آن هنگام فرمانده لشکر اصفهان بود، پس از مدتی که تحت نظر بود در منطقه اصفهان دستگیر گردید. به دنبال دستگیری زاهدی توسط انگلیسیها، سرلشکر شاه بختی به جانشینی وی منصوب شد و مدتی بعد هیئتی از طرف او جهت مذاکره با ناصرخان به ارتقاغات فرآش بند آمد. در این ملاقات بر خلاف نظر خان قشقایی هیچ صحبتی از خودمختاری ایل قشقایی نشد، بلکه شاه بختی مطرح نمود که در برابر بیست میلیون تومان پول نقد، ناصر خان اسلحه، مهمات و میسیون نظامی آلمان را به دولت تسلیم نماید. ناصرخان گفته بود: «به شاه بختی بگویند شما به آن پستی وردالتی که در تهران رفتار می کنید با عشایر میهن پرست نمی توانید معامله کنید. شما نمی توانید غرور و آزادگی عشایر را به طلای نفرت آور خود بخردید.»

شولتس در این باره نکته مهمی را مطرح می سازد: «فهمیدم چون هیئت، اصولاً مسئله خودمختاری را مورد توجه قرار نداده و آن را از برنامه مذاکرات حذف کرده است، ناصرخان هم عصبانی شده و پیشنهادات هیئت را غیر قبول دانسته است، زیرا خوب می دانستم که هدف ناصرخان از کلیه اقداماتی که می کند فقط به دست آوردن استقلال داخلی برای منطقه قشقایی می باشد.»

پس از این ملاقات ناصرخان از شولتس می‌خواهد تا قوایش را به فنون جنگهای جدید آشنا کند. پس از شروع حمله قوای دولتی، نیروهای خسروخان قشقایی در سمیرم شکست سختی به قوای دولتی وارد آوردند و تلفات سنگینی به آنان وارد ساختند.

چندروز پس از فتح قشقایها، شاه بختی از طرف دولت آماده مذاکره صلح با ناصرخان گردید. مهمترین شرط ناصرخان برای شروع مذاکرات صلح عبارت بود از: به رسمیت شناختن استقلال و خودمختاری منطقه قشقایی و این شرطی بود که یکایک افراد قشقایی با آن موافق بودند و اصولاً برای به دست آوردن آن جنگ و مبارزه می‌کردند.

ناصرخان باحیله گری سیاستمداران خود هنگامی که فهمید وجود شولتس و همراهانش محل مذاکرات صلح با دولت مرکزی است، با حیله آنان را میان ایل بویراحمدی و سپس به زندان متفقین فرستاد.

در حقیقت شورش سمیرم اول به نفع قشقایی‌ها تمام شد و بعد به سود دولت مرکزی و انگلستان. چرا که هم قشقایها به مقداری از خواسته‌هایشان رسیده بودند و هم دولت مرکزی تامدنی طولانی از خطری بالقوه رهاشده شده بود و هم انگلستان موفق به قطع ایادی رایش سوم در منطقه فارس گردید. مضاف بر این که این شورش، خوانین را به استانداری، فرمانداری و وکالت نیز رسانید.

به هنگام نخست وزیری قوام در سال ۱۳۲۵ و مدتی پس از بروز حادثه فرقه دمکرات در آذربایجان و اعلان خودمختاری آن خطه، در فارس نیز شورشی به راه افتاد. سران ایل قشقایی طی تلگرافی به دولت وقت خواسته‌های خویش را بدین شرح اعلان کردند:

- ۱- اخراج وزیران توده ای از کابینه و تغییر رؤسای ناصالح در ارتش
- ۲- واگذاری کارهای ادارات فارس از لشکری و کشوری به خود اهالی فارس که تحت نظر مردم اداره می‌شد.
- ۳- تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی در فارس
- ۴- از دیاد نمایندگان مجلس به تناسب جمعیت
- ۵- اختصاص مبلغ کافی جهت عمران، فرهنگ و بهداشت محلی
- ۶- تجدید نظر در قوانین مضرّی که منافی قانون اساسی است.
- ۷- اتصال راه آهن مرکزی به شیراز و بوشهر و آسفالت جاده‌ها

امضاء کنندگان: محمدناصر قشقایی ملک منصور قشقایی خسرو قشقایی محمدحسین قشقایی.

از جانب نخست وزیر، هیئتی مرکب از اعزاز نیک پی معاون نخست وزیر سردار فاخر حکمت استاندار فارس، علی هیئت دادستان دیوان کشور، سرپاس صفاری رئیس کل شهربانی و امیر همایون بوشهری عازم شیراز شدند. پیش از این هیئت نیز سرلشکر زاهدی عازم منطقه گردیده بود. نکته جالبی که در بافت این هیئت وجود داشت این بود که همگی اعضای آن از دوستان صمیمی خود ناصر خان بوده اند. در این مدت عشایر فارس پس از تصرف بوشهر و کازرون، خود را برای تصرف شیراز آماده می کردند. سرلشکر زاهدی در پاسخ به درخواست نمایندگان فارس مبنی بر مقابله با عشایر گفت: این کار مربوط به من نیست، ما قصد برادرکشی نداریم و می خواهیم قضایا را با مسالمت حل کنیم.»

در این حادثه که به سرعت خاتمه پیدا کرد، تعداد زیادی از افسران و عشایر به قتل رسیدند و چندین مرتبه مقر ایل نیز توسط نیروی هوایی بمباران شد. در شیراز دو نفر از خلبانان به جرم حمله هوایی به چادر ناصر خان واقع در آق چشمه تویبخ شدند. پس از مدت کمی مذاکره، هیئت صلح به اتفاق ناصر بر اصول زیر توافق نمودند و غائله خاتمه پیدا کرد:

- ۱- اجرای کامل قانون اساسی
 - ۲- تشکیل انجمنهای ایالتی فارس
 - ۳- از دیاد تعداد وکلای فارس
 - ۴- اتصال راه آهنهای کشور به فارس
 - ۵- اسفالت جاده های فارس
 - ۶- تعمیم و توسعه امور بهداشت و فرهنگ فارس
 - ۷- اصلاح امور اقتصادی
 - ۸- اصلاح قوانین مربوط به فارس
 - ۹- انتخاب مأمورین انتخابات از میان اهالی فارس
 - ۱۰- اعلان عفو عمومی در فارس
 - ۱۱- ابقاء و برقراری و تداوم نهضت ملی فارس بر اساس وطن پرستی و حفظ استقلال تمامیت کشور ایران و به اتکاء شخص جناب اشرف آقای قوام السلطنه.
- چنان که در آخر همین اعلامیه آمده است نهضت فارس به رهبری شخص قوام السلطنه برپا گردید و انگیزه عمده آن ایجاد تسهیلات جهت حل مشکل آذربایجان

واخراج وزرای توده ای (فریدون کشاورز، ایرج اسکندری، مرتضی یزدی) از کابینه بود. هرچند وزرای توده ای و دیگر صاحب منصبان این حزب (از قبیل عباس اسکندری شهردار تهران) خود استعفا دادند ولی در حقیقت، شرایط خاص جامعه آنان را وادار به کناره گیری نمود. ضمناً خود قشقاییها نیز بار دیگر به بعضی از خواسته هایشان رسیده بودند.

ذکر این نکته ضروری است که ناصر قشقایی از قدیم الایام رابطه خوبی با قوام داشت و حتی هنگام انتخاب مجدد وی به نخست وزیری برای اولین بار در طول حیاتش به وی تبریک گفت. این تلگراف دو هفته قبل از شروع ماجرای فارس مخابره شده است:

«حضور مبارک حضرت اشرف آقای قوام السلطنه نخست وزیر محبوب دامت عظمته. از رادیو شنیده شد مجلس با اکثریت تمام رأی اعتماد به ابقای مقام شامخ نخست وزیری حضرت اشرف داده، با نهایت شرف و مسرت تبریکات صمیمانه تقدیم و مخصوصاً این شادباش موفقیّت را نه تنها به حضرت اشرف بلکه به خود و عموم ملت ایران می گویم. نیز باید عموم از مجلس امیدوار بود که در این موقع خطیر و بحران مملکت تشخیص داده اند تنها کسی که می تواند این مشکلات را مرتفع نماید، حضرت اشرف می باشد. امیدوارم خود بنده هم قریباً به مرکز آمده از زیارت وجود مبارک بهره مند گردد. او امر مطاعه را پیوسته تا زمان شرفیابی منتظرم.» محمدناصر قشقایی در ادامه همین ماجرا پس از مدت کمی شاه فرمان عفو عمومی صادر کرد و ماجرا عملاً پایان یافته تلقی شد:

«نظر به این که از سال ۱۳۲۰ در استان فارس حوادثی رخ داده و در اثر آن عده ای از افراد ایلات و شهرنشینان آن استان اقداماتی نمودند که از مراتب میهن پرستی آنان انتظار نمی رفت و از این جهت بیم آن را دارند که مورد بی رحمتی ما واقع گردند، چون همواره احساسات میهن پرستانه آنها منظور نظر بوده و خاطر خطیر ملوکانه ما نیز جز تأمین رفاه و آسایش افراذ اهالی کشور هدف دیگری نداشته و همه وقت معطوف به بسط عدالت و تشویق مردم به کوشش و اطاعت قوانین مملکت می باشد، لذا مقرر می داریم جناب اشرف نخست وزیر، شمول مراحم ملوکانه ما را به عموم اهالی فارس اعم از شهری و ایلی و غیره ابلاغ کرده و آنها را مطمئن سازد مادام که در آتیه عملی مخالف قوانین کشور و یا منافی امنیت و آسایش عموم مرتکب نگردند، مورد عواطف ملوکانه بوده و از هر قسم تعرض مصون و محفوظ خواهند بود.»

محمد رضا پهلوی

وبالآخره خود ناصرخان، غرض اصلی نهضت را این گونه بازگو کرد: «چون حکومت دموکرات آذربایجان به استقلال ایران آسیب بزرگی می رساند و کار به جایی رسید که مرکز نیزداشت به وسیله احزاب و فرقه چپ و تندرو اداره می شد، باوجود احتمال هرگونه عیب جویی، دست به این نهضت زده شد و با این که همه می دانستند که نهضت جنوب پایه علمی و فرهنگی ندارد و قابل بقاء و دوام نیست، به عنوان یک مانورسیاسی و حساس برله کشوراز آن استفاده شد... عده ای ماجراجو و غارتگراز این هیجان عمومی سوء استفاده کرده، باعث نا امنی و غارتگریهایی در برخی از نقاط فارس شدند... و در نقاطی ماجراجویان توانستند به مردم بی گناه و بی خانمان آزارهایی برسانند... از نظربین المللی حادثه فارس به نفع عده ای از دول خارجی بود...»

محمدناصر قشقایی و برادرانش از شروع نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران، به طور همه جانبه به یاری دکتر محمد مصدق شتافتند. آنان حتی تا بعد از کودتای ۱۳۳۲ از مصدق و راهش علیه انگلیس حمایت کردند. در اینجا به ذکر دو نقل قول از شاه و چرچیل در باره قشقایی ها از کتاب ضد کودتا کرملیت روزولت طراح اصلی کودتا اکتفا می شود.

قسمتی از مذاکرات شاه و روزولت چنین است:

«... دوستان شما خانهای قشقایی، شما در باره آنها درست می گفتید. شنیدم به تهران آمده و شما را تهدید کرده بودند. آنها نمی توانند در مملکت بمانند. آنها باید تبعید شوند. من {روزولت} با موافقت کامل و قاطعانه اشاره کردم، بهتر است مواظب آنها باشید که مبادا دوباره یواشکی برگردند. آنها دشمنانی هستند که باید جدیشان گرفت.»

چرچیل نیز در ملاقات با روزولت در باره قشقایی ها چنین می گوید:

«هیچ وقت نمی شود به این قشقاییهای لعنتی اعتماد کرد. در جنگ جهانی اول و دوم آنها پدر ما را در آوردند. شما خیلی عاقلانه رفتار کردید که از رفتن شاه به شیراز جلوگیری کردید.» (۳)

ناصر خان قشقایی پس از انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۸ شمسی، به ایران بازگشت. در این زمان با مشارکت در تشکیل اردو به همراه گروههایی از قشقاییها، به مخالفت با دولت برخاست. پس از مدتی به دلیل مقابله نیروهای دولتی، اردوی قشقاییها متلاشی شد و او ناچار به ترک وطن شد. وی در سال ۱۳۶۲ شمسی در ایالات متحده آمریکا درگذشت.

بخشی از یادداشتهای ناصرخان قشقایی

* ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ - متن تلگرافاتی چند که یکی از آنها ذیلاً درج می شود در ساعت ۸ صبح بیست و پنج مرداد به طهران مخابره و این تلگراف در پاسخ تلگراف خصوصی نخست وزیر رسیده است در عصر ۲۵ مرداد: فوری، جناب آقای محمد ناصر قشقائی؛ پس از عرض سلام، مفاد تلگراف جنابعالی به وسیله آقای وزیر پست و تلگراف باستحضار جناب قای نخست وزیر رسانیده فرمودند از مراحم سرکار خیلی خیلی تشکر می کنم، الحمد لله بخیر گذشت اگر بجائی لازم است تشریف ببرید، ضرورت ایجاب نماید اطلاع خواهم داد، ارادتمند جامعی. متن تلگرافی که صبح بیست و پنج [مرداد] مخابره گردید:

جناب آقای دکتر محمد مصدق نخست وزیر محبوب، رونوشت تبلیغات تهران - استماع خبر صبح بیست و پنج مرداد که ریشه ملیت و استقلال ملت کهن سال ایران را مرتعش می سازد یک شور و هیجان زاید الوصفی در افراد ایلات قشقائی بوجود آورده و اکنون تعداد زیادی تجمع کرده خواسته ها و منویات خویش را بدینوسیله معروض میدارند: این عده ایکه برق وطن پرستی و حریت از پیشانیان می درخشد، مایلند با کسب اجازه از پیشوای خود برای حفظ مقدسات ملی و آن یگانه رهبر بزرگ به سوی تهران حرکت و در راه مصالح ملک و ملت جانبازی نمایند و نیز با کمال بی صبری طرد و مجازات نمک پرورده و مزدوران خارجی را که هر آن می خواهند درخت آزادی نهضت مقدس ملی را که با خون جوانمردان ایران آبیاری گردیده، ریشه کن ساخته و مقاصد پلید خود را به مرحله عمل در آورند خواهانند. و قبل از شروع انتخابات دوره هجدهم مجلس مؤسسان تشکیل شود که نمایندگان ملت تکلیف اشخاص خائن بدون مسئولیت و اصلاح قانون اساسی را تعیین نمایند. مگر این عده، این عده ایکه پیوسته با کمال ناجوانمردی در صدد سرنگون ساختن نهضت ملت ایران هستند، تاچه اندازه در خور بخشایش و اغماضند و تاکی باید بر خطاها و گناهان غیر قابل عفو آنها قلم بخشایش کشید؟ دیگر کاسه صبر و شکیبائی ملت ایران لبریز شده و بیش از این سهل انگاری و تسامح در مجازات خائنین به ملت و مملکت جایز نیست. عده اخلاطگران هر کس در هر مقام و هر لباسی که باشند باید بی درنگ محاکمه صحرائی و به مجازات اعمال ناشایست و ضد ملی خویش برسند. باملت بازی می کنند. آشوبگران صریحاً بدانند که با این همه لطایف الحیل و کودتاها

وسایر رجاله بازیها نه تنها به آرمان نهائی خویش و اربابان نرسیده و پیشرفت نمی کنند ، بلکه با آتش خشم و کین ملت و وطنخواه و هوشیار ایران رویرو خواهند شد. اینجانب افتخار اَبنام عموم جوانان وطن پرست جنوب و فارس و ایلات و بلوکات قشقائی و خودم بآن عده ایکه از جریگهٔ ایرانیت خارجند ابلاغ می کنیم که مصدق مظهر ارادهٔ ملت ایران است و بلاشک ارادهٔ یک ملت قهرمان ورنجدیده پیروز خواهد شد.

محمد ناصر قشقائی

اما چگونه کودتا شد؟!

ناصرخان قشقائی در خاطر آتش با اشاره به اینکه « چگونه کودتا شد؟! » می نویسد: چند ماه بود که آمریکائی ها بنای مخالفت را گذاشته بودند و میل داشتند بهر شکلی است کار نفت به وسیلهٔ دکتر مصدق حل شود. این پیرمرد لجوج و وطنخواه به هیچوجه حاضر نمی شد، تا آمریکائی ها شروع کردند به مخالفت شدید. کودتای اول خنثی شد و شاه فرار را رفت به اروپا و سرلشکر زاهدی را که دولت مصدق می خواست بگیرد و حبس نماید، محرمانه رفت به سفارت آمریکا. (گودوین) یک نفر آمریکائی با محمد حسینخان و خسرو خان ملاقات نمود و اظهار داشت دولت آمریکا تصمیم گرفته که مصدق السلطنه را از کار برکنار کند. خسرو خان جواب داده ملت پشتیبان است.

(گودوین) جواب داده قول شرف می دهم تا دوماه طول نکشد. حال شما بیائید نقداً پنج میلیون دلار بگیرید و سرلشکر زاهدی را بردارید ببرید داخل ایل قشقائی، در آنجا فرمان نخست وزیری که شاه به زاهدی داده اعلام کنید و از آنجا زاهدی را بردارید بیائید به طرف طهران. آنوقت ما همه نوع تضمین می کنیم، دونهفر از خودتان وزیر بشوید یک نفر هم سفیر کبیر، در هر جاکه مایلید. کلیهٔ اختیارات فارس و جنوب هم برای شما و بعد از آن هم ماهی پنج میلیون دلار می دهم مرتباً از آن سهم بگیرید. آقایان جواب داده بودند که ما با مصدق همکاری کرده ایم و حالا نمی توانیم خیانت کنیم ولی اینکه شما پانصد میلیون دلار هم بدهید، غیر ممکن است که ما مرتکب چنین کاری شده و فامیل خودمان را ننگین ولکه دار کنیم. دوم اینکه ما با شاه مخالفیم. جواب داده بودند که هر تضمینی بخواهید می دهیم که [شما را] با شاه صلح بدهیم. جواب داده بودند غیر ممکن است. فردا کودتا شروع شد و ختم شد. معروف است که صاحب منصب های آمریکائی داخل تانک بوده و اهالی [طهران] را با مسلسل و

تانک نابود می کرده اند. این بود مختصری از وضع کودتا و شاه و نخست وزیر که از سفارت آمریکا بیرون آمده و تکیه بر کرسی صدارت زده و می زند. حقیقتاً تف به این وضع زندگی. متأسفانه دکتر مصدق به حرف ما گوش نداد.

یکشنبه هشتم شهریور ۱۳۳۲: سه ربع ساعت بعد از ظهر آقایان هیئت و فرمانده لشکر آمدند و شب را هم ماندند و مذاکرات آقایان از این قرار بود: (۱) چرا به آقای سرلشکر زاهدی تلگراف تبریک نخست وزیری نکرده اید؟ (۲) خود من استاندار بودم، چرا تلگراف ساده کردید و به اسم استاندار تبریک نگفتید؟ (۳) آقای زاهدی با شما اینقدر خوب و مهربان است و متجاوز از سی سال است که دوست هستید چرا این قسم رفتار می نمایند؟ (۴) صلاح در این است که شما بیائید الساعه سوار شده با هم برویم طهران با نخست وزیر ملاقات و ترتیب کارها را بدهید. (۵) شاه را ملاقات نمایند. (۶) فعلاً تلگراف تبریکی به شاه و نخست وزیر بنمایند. جوابهای من: اولاً بنده با آقای سرلشکر زاهدی دوست بوده و حالا هم هستم و خود حضرتعالی هم همیشه محبت های زیاد فرموده اید و مثل پدر خودم میدانم و همان اندازه احترام دارم، ولی من هواخواه مصدق بوده و هستم و ایشان را یگانه نخست وزیر ملی میدانم و آقای سرلشکر زاهدی را به رسمیت نمی شناسم. وقتی ایشان را برای نخست وزیری به رسمیت نشناختم، طبعاً به جنابعالی هم نمی توانم [به نام] استاندار تلگراف نمایم. در جواب فرمودند: آقای زاهدی را شاه نخست وزیر کرده است و قانونی است. عرض کردم نخست وزیری که از سفارت آمریکا بیرون بیاید، من برسمیت نمی شناسم. هم شاه و هم نخست وزیر شما هر دو نوکری آمریکا را قبول کرده اند. چنین اشخاصی داخل آدم نیستند. بعد می فرمائید بیایم طهران، که را ملاقات کنم؟ مردم چه خواهند گفت؟ از آن گذشته بنده نه وزیرم نه وکیل نه ایلخانی، نه حاکم، یک فرد عادی هستم با کسی هم کاری ندارم. خلاصه هر چه کردند که لااقل تلگرافی کنم قبول نکردم. آخر گفتیم به یک شرط ممکن است که آقای دکتر مصدق و سایر رفقا را که حبس کرده اند آزاد کنند، ممکن است از در صلح بیایم. آخر پس از مذاکرات چندین ساعت قرار شد که خود آقای هیئت برود طهران و مذاکره کند.

* یکشنبه بیست و دوم شهریور: آمدیم به (تنگ یراق). ظهر آقایان ملک منصورخان و خسروخان با اتومبیل از طرف (بیضا) آمدند خبر مهمی نیست جز اینکه تمام مردم حاضرند و منتظر. در طهران هم تمام احزاب اتحاد کرده و دولت هم فوق العاده نگران است. دکتر هم که از طهران آمده است اظهار می دارد که مردم فوق العاده



محمدحسین خان، دکتر مصدق، خسروخان.

فردای روز سی ام تیر (قیام ملی)

نگران و همه به این دولت بدبین [هستند]، نظامی ها منتهای اذیت را می نمایند و مردم را حبس می کنند. موقع امتحانات در مدارس بالای سر هر چهار نفر محصل یک نفر نظامی با سرنیزه ایستاده است. در شیراز هم همین قسم بوده است و کم کم صدای مردم دارد بلند می شود. امریکائی ها هم بطور خصوصی گفته بودند خوب فهمیدیم هواخواهان شاه چند فاحشه است و چند گدا و چند صاحب منصب. و از مصداق زیاد تعریف می کرده اند ولی می گفته اند چاره ای نداشتیم، از ترس کمونیست ها ما مجبور به کمک به شاه شدیم و خودشان تصدیق می کرده اند که مصداق از (جرج واشنگتن) هم بالاتر است. (۴)

خسروخان قشقایی

خسروخان صولت قشقایی متولد ۱۲۹۶ خورشیدی معروف به خسروخان، چهارمین پسر اسماعیل خان صولت الدوله ایلیخان ایل قشقایی، پس از محمد ناصر خان، ملک منصورخان و محمد حسین خان بود.

در دوره حکومت رضاشاه و تلاش دولت مرکزی برای گسترش فرمانروایی و حذف عناصر پرنفوذ، اسماعیل خان صولت الدوله قشقایی که ایلیخان ایل قشقایی و وکیل مجلس شورای ملی بود با دولت دچار اختلاف شد و به زندان افتاد و جان خود را در زندان از دست داد. پس از شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی خسرو صولت قشقایی که در تهران و تحت نظر حکومت رضاشاه بود به میان ایل قشقایی در فارس بازگشت و تا سال ۱۳۳۲ برای یک دوره ۱۲ ساله به عنوان سیاستمداری پرنفوذ در صحنه سیاسی ایران و فارس فعالیت کرد.

وی در ماجرای نبرد سمیرم که در اوایل تیر ۱۳۲۲ خورشیدی بین نیروهای قشقایی و بویراحمد از یک سو و یک ستون از قوای لشکر ۹ اصفهان از سوی دیگر رخ داد نقش اصلی را بازی می کرد. پس از آن به صحنه سیاسی ایران وارد شد.

در انتخابات دوره پانزدهم، شانزدهم و هفدهم مجلس شورای ملی نماینده شد و به وکالت مجلس شورای ملی رسید. در جریان نهضت ملی شدن نفت از دکتر مصداق حمایت کرد.

در تیرماه ۱۳۲۵ که کمیسیون خاص نفت به ریاست دکتر مصداق تشکیل شد، خسروخان یکی از اعضای آن و منشی کمیسیون بود که خدمات فراوانی را در راه



خسرو خان ششمایی

ملی شدن نفت انجام داد. تلاشهای خسرو صولت قشقایی و دیگر نمایندگان جبهه ملی ایران به تصویب قانون ملی شدن نفت در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ و همچنین به طرح ۹ ماده‌ای نحوه اجرای ملی کردن در کمیسیون نفت در ۵ اردیبهشت ۱۳۳۰ انجامید. در جریان اختلافات محمد رضا شاه و دکتر مصدق در سال ۱۳۳۲ و پس از کودتای ۲۸ مرداد، برادران قشقایی یعنی محمدناصرخان، ملک منصورخان، محمدحسین خان و خسروخان قشقایی به‌عنوان سران ایل قشقایی از مصدق حمایت کردند و ایل قشقایی به تنها نیروی مسلحی که به حمایت از محمد مصدق تنگ بدست گرفت تبدیل شد. به همین دلیل پس از سرنگونی دولت مصدق و استقرار دولت سپهبد زاهدی، املاک برادران قشقایی مصادره شده و آنها مجبور به جلائی وطن و تبعید و اقامت در اروپا شدند.

خسرو خان پس از خروج از ایران راهی کشور ایتالیا شد؛ سپس در شهر مونیخ آلمان ساکن شد. تا سال ۱۳۵۷ در آنجا زندگی کرد.

دوران تبعید برادران قشقایی در اروپا به مدت ۲۵ سال طول کشید. با پیروزی انقلاب و فروپاشی رژیم پهلوی، ناصرخان و خسروخان قشقایی در زمستان ۱۳۵۷ به ایران و محل قدرت خود یعنی فیروزآباد فارس برگشتند و با استقبال گسترده عشایر ایل قشقایی روبرو شدند. آنها ضمن پشتیبانی از انقلاب، به منظور اعاده اقتدار ایلی گذشته و نیز اعاده نظم در منطقه قشقایی به فارس رفته و اقداماتی را آغاز کردند. در این هنگام تنش‌های سیاسی فزاینده‌ای که در اثر آشوب و اغتشاش حاصل از فروپاشی نظام پادشاهی و شکل‌گیری نظام جدید فضای کشور را تحت الشعاع قرار داده بود سرانجام دامن خسرو صولت قشقایی را هم گرفت. وی که در این مدت به رغم پشتیبانی کلی از انقلاب و آرمانهای آن، با تأکید بر ادامه راه دکتر مصدق و انتقاد از پاره‌ای گرایشهای تندرو، مخالفت طیف تندرویی از عناصر برآمده از انقلاب را برانگیخته بود، در انتخابات نخستین دوره مجلس شورای اسلامی شرکت کرده و در بهار ۱۳۵۹ به نمایندگی از مردم شهرستان اقلید در مجلس حضور یافت، ولی اعتبار نامه وی تصویب نشد. او که هدف انتقادهای نیروهای تندروی انقلابی قرار گرفته بود؛ هدف افشاگریها و اتهامات دانشجویان مسلمان پیرو خط امام قرار گرفت که بر اساس پاره‌ای از اسناد به دست آمده از سفارت آمریکابه جاسوسی متهم شد، خسروخان که در آن زمان در تهران بود توسط یک گروه مسلح ربوده و مضروب شد.

در پی انتشار این خبر انبوهی از مردم ایل قشقایی در اعلام پشتیبانی از خسروخان و اعتراض به این عمل تعدادی از جاده‌های اصلی فارس را مسدود کرده و دست به

اسلحه بردند و همچنین به کلانتران و کدخدایان قشقایی در سراسر فارس - که تعدادشان ۷۰ نفر بود - آماده باش داده شد و آنها مشغول گردآوری جوانان جنگجو شدند. در همین حال دستوررهایی خسرو قشقایی از بازداشت صادر شد ولی وی در تهران منتظر ننشست و بی درنگ خود را به فارس رساند.

به رغم تلاشهایی برای حل مسالمت آمیز این ماجرا، حرکتی که به این نحو آغاز شده بود به مدت دو سال و با یک رشته زد و خوردهای پراکنده میان قشقایها و نیروهای حکومتی ادامه یافت تا سرانجام پس از یک رویارویی نهایی در اوایل اردیبهشت ۱۳۶۱ در نزدیکی فیروزآباد، این حرکت در هم شکست. ۱

«خسرو خان مدتی درکوه مقاومت کرد بعد به شیراز آمد و در منزل یکی از قشقایها لو رفت و بازداشت شد و از آنجا که در آن زمان در رأس اداره اطلاعات شیراز افرادی همچون مصطفی کاظمی و مهرداد عالیخانی، (متهمان پرونده قتل‌های زنجیره‌ای در سال ۱۳۷۷) بودند وی را شکنجه و بعد اعدام کردند که وی هنگام اعدام گفته است بدانید که انگلیسها دارند انتقام از ما می گیرند و انگلیسها من را کشتند و اینها عوامل انگلیس هستند. این رویداد همزمان بود با بازداشت، محاکمه و اعدام صادق قطب زاده وزیر خارجه حکومت جمهوری اسلامی. صادق قطب زاده در ۲۴ شهریور اعدام شد و خسروخان قشقایی ۹ مهر یعنی ۱۳ روز بعد. حکم اعدام ایلخان قشقایی ها در فیروز آباد فارس کانون قدرت ایل قشقایی به مورد اجرا گذاشته شد.»

کامبیز نجفی درباره خسرو قشقایی و برادران قشقایی در روزهای مرداد ۳۲ می نویسد: خسرو قشقایی وقتی که از خانه مصداق خارج شد در طول مسیر چند بار با گروه های پراکنده ای مواجه شد که در غیاب و پیش چشم نظامیان، در حالی که عربده می کشیدند و به مصداق فحاشی می کردند به دفاتر احزاب و مطبوعات از جمله توده ای ها و ملی ها حمله می کردند و به آتش می کشیدند. رفتار و گفتار آنها از جمله ناسزاها و عبارات رکیکی که به مصداق و ملیون نسبت می دادند بیشتر به چاقوکش ها و قداره بندها می مانست تا مبارزانی که بعدها پهلوی ها از آنان به عنوان انقلابیون یاد می کردند.

خسرو قشقایی که نماینده مجلس شورای ملی و مشاور مصداق در امور قبیله ای بود، عصر روز ۲۸ مرداد (۱۳۳۲ شمسی) پیش از آنکه تهران را به مقصد جنوب ترک کند، با حبیب رضازاده قشقایی (سخنگوی قشقایی ها) و مردان مسلح قشقایی خودش را از خیابان ها و میدانی فتح شده به خیابان کاخ و خانه مصداق رسانده بود تا نخست

وزیر را متقاعد کند که جانش در خطر است و بهتر است همراه آنها به جنوب و میان ایل قشقایی برود تا آنها حفاظت و مراقبت از جان او را برعهده بگیرند. قشقایی همچنین پیشنهاد کرده بود که او می‌تواند از رادیو شیراز با مردم ایران سخن بگوید و در صورت اتفاق مقاومت را از آنجا آغاز و در همه جای ایران ادامه دهند. اما پیرمرد موافقت نکرده و گفته بود: «پسر! برو، من نمی‌آیم، همین جا می‌مانم یا این‌ها از روی جنازه ام رد می‌شوند و یا مردم خود تصمیم می‌گیرند.»

مصداق ۹ سال بعد، یعنی مرداد ۱۳۴۱ از روستای احمدآباد و در جواب نامه خسرو قشقایی که از تبعید در آلمان نوشته و از او خواسته بود تا در بنیان جبهه ملی در اروپا نقشی فعال ایفا کند، به این روز اشاره کرده و نوشته بود: «قربانت گرم، از صبح روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که نزد بنده تشریف آوردید و دعوتم فرمودید که به جنوب حرکت کنم، اکنون درست ۹ سال می‌گذد.»

الف - و در ادامه با گفتن اینکه به واسطه کبر سن دیگر از او خدمتی ساخته نیست، اضافه کرده بود از آنجا که وی در امور جبهه ملی دخالتی نمی‌کند، چنانچه ۳ ماه قبل نیز در نامه ای به اللهیار صالح عدم دخالت خود را تذکر داده و عذر خواسته بود (با این توضیح که هم خسرو و هم ناصر قشقایی بعداز ظهر ۲۸ مرداد را به عنوان روز این اتفاق اعلام کرده اند اما مصداق درنامه خود که ۱۰ سال بعداز این ماجرا نوشته؛ به صبح ۲۹ مرداد اشاره کرده و الا خسرو خان عصر ۲۸ مرداد از تهران خارج می‌شود.)

اتومبیل خسرو قشقایی چندبار به خاطر ازدحام جمعیت و یا مسدود بودن خیابان‌ها متوقف شده بود. علاوه بر نظامیان کودتاجی، تعدادی نیروهای شخصی نیز با آتش زدن لاستیک اتومبیل‌ها و شکستن درختان، خیابان و معابر را بسته بودند. از جمله سر یک چهارراه، مردی کلاه مخملی با کت و شلوار سیاه و پیراهن سفید روی سقف یک فورد آمریکایی رفته بود و انگار که مست باشد رو به اجتماع و با صدای بلند فریاد می‌زد، اقدس! مرگ من بگو مرگ بر مصداق و آنها فریاد می‌کشیدند، مرگ بر مصداق و بار دیگر، عصمت! این تن بمیره بگو، جاوید شاه! زن که آرایش غلیظی کرده بود در حالی که بشکن می‌زد گفت، زنده و جاوید باد سلطنت پهلوی.

قشقایی وقتی که از تهران دور می‌شد، ۲ سال پیش را به یاد آورد، روزی که به مصداق هشدار داده بود که دولت‌های آمریکا و انگلیس به کمک عوامل داخلی خود در حال تدارک و طراحی عملیاتی برای سرنگونی دولت او و روی کار آوردن دولتی غیرملی هستند. مصداق در نهم مرداد ۱۳۳۱ نوشت: «مخفی نماند که عصر روز

چهارشنبه، چهارم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ جناب آقای خسرو قشقایی نماینده محترم دوره ۱۶ تقنینیه این جانب را از تشکیل دولتی به نفع سیاست بیگانه مستحضر نموده و تصمیم گرفتم نه ماده پیشنهادی خود راجع به ملی شدن صنعت نفت (۲۹ اسفند ۱۳۲۹ خورشیدی) هرچه زودتر تصویب شود، گذشته از اینکه ایشان عضو کمیسیون نفت مجلس شورای ملی بودند و رأی موافق دادند در تصویب آن نیز به این جانب کمک بسیار نمودند و همان روز از تصویب گذشت. اطلاعاتی که داده بودند به وقوع پیوست...

پیش از کودتا ناصر قشقایی که آن روزها نماینده مجلس سنا بود بوی توطئه را شنیده بود. او از مصداق می خواهد که به وی اجازه دهد تا ۵۰۰ - ۴۰۰ نفر از نیروهای کارکشته و جنگجوی قشقایی ها را با هزینه خود به تهران آورد و در باغ انجیره که ملک شخصی وی در شمال تهران بود به حالت آماده باش نگه دارد، اما مصداق با گفتن اینکه، «نه آقا جان، نه آقا جان، اگر شما این کار را بکنید نظامی ها نگران می شوند» موافقت نکرده بود. ناصر خان هم در جواب گفته بود، «روزی می رسد که همین نظامی ها پدر شما را در می آورند. شما را می گیرند، این بساط به هم می ریزد، دو، سه سال شما را حبس می کنند و بعد آزاد می شوید اما ماها را نابود می کنند، مملکت می رود، خون ها ریخته می شود، ثروت ها مصادره می شود...» پیرمرد اما، که لجاجت او معروف بود قبول نکرد و گفت: «آقا جان این آرزوی من است.» ناصر خان هم دیگر اصراری نکرده و بسنده کرد به این که «به زودی به آرزویتان می رسید.» شاید مصداق هم با همه اعتماد و اعتقادی که به قشقایی ها داشت از این مساله غافل نبود که قشقایی ها، با آنکه در قرون اخیر از مؤثرترین نیروهای جنوب ایران بوده اند اما همیشه فقط شاهد تغییر سلسله ها و تاجگذاری شاهزاده ها بوده اند. وقتی که آقامحمدخان از شیراز گریخت نامه ای به جانی خان قشقایی نوشت و با وعده صدارت او را به همکاری دعوت کرد. اما ایلخان قشقایی که از ملازمان نزدیک و مشاور کریم خان بود و الفتی داشته با او، در جواب آقامحمدخان که از خیانت خواج قجر به خشم آمده بود فقط به نوشتن يك دو بیته بسنده کرد تا کینه خود را در دل آقامحمدخان و بر دل سلسله قاجار برای همیشه بگذارد: «نه مهر و وفا که جانفشانیست کنم، نه جود و سخا که مدح عالیت کنم/ نه ریش تو را که ریشخندت سازم، نه ... که ... مالیت کنم.»

با این همه، بعد از حادثه بیست و پنجم که کودتا عقیم ماند (روز عزل مصداق توسط محمد رضاشاه در ۲۵ خرداد ۱۳۳۲ شمسی)، ناصر قشقایی که آن روزها در ایل بود

به مصدق تلگرافی زد و نوشت: ۲۰۰۰۰۰۰ تفنگچی آماده داریم. اگر اجازه فرمایید به سوی تهران حرکت کنیم» مصدق هم در پاسخ نوشت: «رسیده بود قضایی ولی به خیر گذشت. شما افراد را آزاد کنید به خانه هایشان بروند. نیازی به تفنگچی نیست.»^۲

◀ خسرو سیف از سرنوشت خسرو خان و برادران قشقایی پس از انقلاب این گونه شرح می دهد:

به دنبال برخی از تغییرات. تبعیدیان گمان کردند که مملکت آزاد شده و آزادی وجود دارد همه آنها به ایران بازگشتند خسرو خان هم یکی از آنها بود که آمد ایشان حتی از حوزه شیراز هم برای مجلس انتخاب شد اما اعتبار نامه وی را تصویب نکردند!!! کسی که تمام زندگیش را داده بود آقایان می گفتند ایشان از سازمان امنیت حقوق می گرفته! جالب هست کسانی را که شاه از ایران تبعید نموده و همه مایملک آنها را گرفته آن وقت می گویند که از سازمان امنیت وی حقوق می گرفته! در حالی که ایشان در مونیخ آلمان فرش فروشی می کرد و همه این را می دانند جالب هست بدانید که خسرو خان می گفت خود آقای خمینی دستور داده که وقتی برادران قشقایی می آیند در اتاق من به روی آنها باز هست یعنی اگر جلسه محرمانه و خصوصی دارم هیچ یک مانع دیدار آقایان با من نخواهد بود به هر حال برای وی برنامه جور کردند که عامل امریکا است و گرفتنش که آقای فروهر روی این زمینه خیلی فعالیت داشت و به هر حال آزادش کرده بودند دندانانش را شکسته بودند. تا اینکه آقای خمینی نماینده ای داشت در شیراز به نام ربانی شیرازی که جزو مبارزین رژیم گذشته بود و چندین بار به زندان افتاده بود و انتقاداتش را از وضع موجود به آقای خمینی می گفت یک شب که باشادروان داریوش فروهر و تعدادی دیگر شام می خوردیم آقای ربانی شیرازی گفت: من می ترسم شیخ فضل الله زمان شوم چون چیزهایی که من می گویم این ها همه مخالفند. خمینی هم گوش می کند. من می روم شیراز باز اینها کار خودشان را می کنند. به هر حال تصادفی جور کردند و آقای ربانی شرازی در جاده شیراز کشته شد و با کشته شدن وی اینها تعرضا تشان را به قشقایها شروع نمودند قشقایها یعنی خسروخان و ناصر خان هم زدند به کوه ناصر خان پسری داشت که در خارج درس خوانده بود و پزشک شده بود او هم رفته بود برای خدمت به ایل که در آنجا سگته کرده و فوت شد پس از آن ناصر خان از ایران خارج شد که در همان خارج از ایران فوت نمود. خسرو خان هم مدتی در کوه مقاومت کرد بعد آمد شیراز در منزل یکی از خود قشقایها که وی را لو می دهند که اول گمان می کردیم

خود صاحب خانه لو داده اما یکی از قشقایها می گفت که این اینگونه نبوده و کسانی دیگر این کار را کردند. در آن زمان در رأس اداره اطلاعات شیراز افرادی همچون مصطفی کاظمی و عالی خانی که بعداً در رأس قتل های زنجیره ای نیز بودند قرار داشتند. و من گمان می کنم گرفتن و شکنجه خسرو خان هنگامی بوده که اینها در آنجا مشغول کار بودند خیلی وی را شکنجه نمودند اما وی حرفی نزد و حتی هنگامی که وی را دار می زدند گفت: بدانید که انگلیسها دارند انتقام از ما می گیرند که البته این حرف جای بحث فراوان داد اما با آن حال نزاری که نیمه بیهوش هم بود گفت مردم بدانید که انگلیسها من را کشتند و اینها عوامل انگلیس هستند. ۳ (۵)

«مروری بر مبارزه عشایر فارس با قوای انگلیس»

ضیاءالدین رجایی در نوشته تحلیلی خود تحت عنوان «مروری بر مبارزه عشایر فارس با قوای انگلیس» در باره مبارزه «سلحشوران دشت ارژن» با سلطه انگلیس در ایران می نویسد:

هنگامی که نهضت ضد استعماری ایلات و عشایر جنوب منافع امپراتوری بریتانیا را مورد تهدید قرار داد و راه ارتباطی بوشهر - شیراز به داخل کشور معروف به راه شاهی به روی انگلیسی ها بسته شد و قیام افسران ژاندارمری فارس و دستگیری و تبعید انگلیسیان مقیم شیراز بزرگترین لطمه را به حیثیت و اعتبار این امپراتوری وارد آورد، دولتین روس و انگلیس در مخالفت با نیروی ژاندارمری تحت فرمان سوئدی ها که آشکارا از آلمان جانبداری می کردند توافق کردند که با انحلال واحدهای ژاندارمری برای ایجاد امنیت و حفظ منافع امپراتوری بریتانیا در جنوب ایران که حوزه های نفتی را نیز شامل می شد سپاهی از افراد محلی زیر نظر افسران انگلیسی تشکیل شود و در مناطق شمال و غرب ایران نیز همچون گذشته بریگاد قزاق زیر فرمان فرماندهان روسی عهده دار این مسئولیت باشد!

برای تأمین هزینه این هر دو نیرو بین لندن و پتروگراد توافق شد که جوهری به نام مورا توریم (استمهال) اختصاص یابد بدین معنی که دولتین مذکور برای وصول اقساط بدهی ایران که از درآمد گمرکات کشور حاصل می شد به این دولت مهلت بدهند و در عوض از محل این درآمد، ماهیانه دویست هزار تومان در اختیار دولت ایران بگذارند (در مقابل قروضی که سلاطین قاجار از دولتین

روس و انگلیس می گرفتند و صرف عیاشی های خود می کردند گمرکات ایران

همواره در گرو این دو دولت بود) و پرداخت این وجه را مشروط به این کردند که این مبلغ با نظارت کمیسیونی مرکب از پنج عضو «دو عضو ایرانی و سه عضو خارجی!» به مصرف برسد که دولت ایران زیر فشار دائم التزاید روس و انگلیس به تشکیل چنین کمیسیونی که به کمیسیون مختلط شهرت یافت رضایت داد که تازه بعد از این موافقت وزارت امور خارجه ایران نامه ای از سفارتین روس و انگلیس دریافت کرد مبنی بر اینکه همه درآمدها و مخارج دولت ایران باید به تصویب کمیسیون مختلط برسد و هرگونه تغییر و تبدیل در سازمان نظامی ایران با اطلاع کمیسیون صورت بگیرد و چون وزارت خارجه ایران تصمیم گیری در موارد مطروحه در این نامه را که خارج از وظایف خود می دانست آن را نپذیرفت و برای مختار دولتیین مذکور مفاد آن را به صورت یادداشت تهدیدآمیز با مهلت دو روزه تسلیم رئیس الوزرا محمولیخان سپهسالار تکابنی کردند. این یادداشت دولت ایران را مکلف می کرد که امور مالی و نظامی ایران را تحت نظارت دو دولت روس و انگلیس قرار دهد و با تشکیل قشونی به تعداد یازده هزار نفر در ولایات جنوبی تحت فرماندهی افسران انگلیسی موافقت کند و تعداد سربازان ایرانی را در ولایات شمالی به همان اندازه افزایش دهد و اداره آن را به روال گذشته به افسران روسی محول کند! که سپهسالار متن یادداشت را با قید عبارت (نظر به اوضاع کنونی و فرس ماژور قبول می کنم) امضا کرد (پنجم اوت ۱۹۱۶ / ۱۴ مردادماه ۱۲۹۵) که با تسلیم شدن سپهسالار به مفاد چنین یادداشتی نظارت روس و انگلیس بر اقتصاد و نظام ایران مسجل شد!

گفتنی است با اینکه سپهسالار پذیرش قطعی یادداشت را به تصویب مجلس موکول کرده بود دولتیین مذکور موافقت رئیس الوزرا را برای شروع اقدامات خود کافی دانستند. روس ها به تعداد قزاقخانه ها در شهرهای زیر نفوذ خود افزودند و انگلیس ها با ارسال نامه ای به وزارت امور خارجه ایران ژنرال سرپرسی سایکس را برای ریاست قوایی که قرار بود تحت فرماندهی افسران انگلیسی در جنوب ایران تشکیل شود معرفی کردند که این نیرو بعد از تشکیل به پلیس جنوب (اس پی آر) معروف شد. سرپرسی سایکس که قبلاً در سمت کنسول انگلیس در کرمان و بلوچستان و سرکنسول و مأمور دولت هند در خراسان مأموریت هایی را انجام داده و به اوضاع و احوال ایران آشنایی کامل داشت با وظایف مهم و اختیارات وسیع به ایران اعزام شد و به همراه تعدادی از افسران انگلیسی و هندی در مارس ۱۹۱۶ در بندرعباس پای به خشکی نهاد و کار خود را با سربازگیری در این بندر شروع کرد. بعد به کرمان رفت و ستاد عملیاتی خود را چندی در آنجا تشکیل داد و در ادامه این راهپیمایی از طریق

یزد و اصفهان و سربازگیری در این شهرها راهی شیراز شد. پیش از رسیدن سایکس به شیراز وزارت امور خارجه انگلیس به مارلینگ وزیرمختار خود در تهران دستور داد تا دولت ایران را زیر فشار بگذارد که فرمانفرما را که از دوستان نزدیک سرپرسی سایکس بود به حکمرانی فارس منصوب کند. سر دنیس رایت دیپلمات کهنه کار انگلیسی که در سال ۱۹۵۳/۱۳۳۲ شمسی پس از سقوط دولت ملی دکتر محمد مصدق برای بازگشایی سفارت انگلیس به تهران آمد و نیز از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۱ سفیر کبیر انگلیس در تهران بود و دو کتاب ارزشمند «انگلیس ها در ایران» و «ایرانیان در میان انگلیس ها» از تالیفات او است، در یادداشت هایی زیر عنوان «عبدالحسین میرزا فرمانفرما، انگلیسی ها و جنگ جهانی اول» درباره سابقه دولتی سایکس و فرمانفرما می نویسد: «در ۱۸۹۳ استوان پی ام سایکس (سرپرسی سایکس بعدی) از نگهبانان سوار دوم در سفر به هندوستان از طریق کرمان در این شهر با فرمانفرما والی ایالت ملاقات کرد و سه روز به عنوان مهمان او در آنجا اقامت کرد. در اوایل سال ۱۸۹۵ سایکس همراه باخواهرش (الا) برای گشودن نخستین کنسولگری بریتانیا در کرمان به آنجا بازگشت. اوسپس دوستی بسیار صمیمانه ای را با فرمانفرما آغاز کرد. دوستی فرمانفرما بیست سال بعد در طول جنگ بزرگ ارزش عظیم خود را ثابت کرد.»^۲

سپهسالار به خواست انگلیس گردن نهاد و جای فرمانفرما دوست صمیمی سرپرسی سایکس را که به تازگی به حکومت کرمان برگزیده شده بود با نصرت السلطنه والی فارس که به جانشینی مخبر السلطنه انتخاب و تا این تاریخ به محل ماموریت خود نرفته بود عوض کرد! سر دنیس رایت در همین مقاله درباره اهمیت این انتصاب می نویسد: «... بریتانیایی ها برای این امر به شدت فشار می آوردند، زیرا خواستار فردی طرفدار متفقین در آنجا بودند تا به اوضاع خصمانه و آشفته ای که در آن زمان در ایالت فارس حکمفرما بود، فیصله دهد.» کنسول یار بریتانیا که يك هندی بود در سپتامبر ۱۹۱۵ به قتل رسیده بود، بانک شاهی تحت مالکیت بریتانیا غارت شده بود و بدتر از همه در ماه نوامبر سرکنسول و اعضای کنسولگری بریتانیا و برخی دیگر از اتباع انگلیسی را دستگیر کرده و به اسارت به سواحل جنوب برده بودند. در مه ۱۹۱۶ مارلینگ گزارش داد که شاه با اکراه با تعویض عمومی محبوب خود (نصرت السلطنه عمومی احمدشاه بود) با فرمانفرما به عنوان والی فارس موافقت کرده است به شرط آنکه عمومی او والی کرمان شود...»^۳

انتخاب فرمانفرما به حکمرانی فارس با مخالفت اسمعیل خان سردار عشایر (صولت

الدوله) رئیس ایل قشقایی روبه رو شد و در ملاقاتی که بین او و فرمانفرما که به همراه سرهنگ «گاف» کنسول جدید انگلیس ۴ عازم شیراز بود در «ده بید» آباده صورت گرفت فرمانفرما مبلغ قابل توجهی معادل «ده هزار لیره» ۵ حق القدم از وی مطالبه کرد که صولت الدوله از پرداخت چنین باجی امتناع ورزید و در بازگشت به شیراز ابراهیم قوام الملك نایب الحکومه فارس و دیگران را ترغیب کرد که جبهه مخالفی علیه والی جدید تشکیل دهند!

فرمانفرما در چنین شرایطی حرکت به شیراز را مصلحت ندانست و از «ده بید» به آباده عقب نشست و با برقراری تماس با قوام الملك و دادن اطمینان هایی به وی و نیز با تهدیداتی که از مرکز به صولت الدوله صورت گرفت زمینه برای ورود او به شیراز فراهم آمد و در شانزدهم اکتبر ۱۹۱۶/۲۴ مهر ۱۲۹۵ در حالی که قوام و جمعی از معاریف و اعیان شهر تا چند کیلومتری به استقبالش آمده بودند به شیراز ورود کرد و سردار عشایر بدون تظاهر به هرگونه احترام به حکمران جدید از شیراز خارج شد و به میان قبیله خود رفت. با ورود فرمانفرما به مقر حکومت خود، سرپرسی سایکس نیز به شیراز رسید و کارسربازگیری را در این شهر شروع کرد و همراه با کنسول به دیدار فرمانفرما رفت و از وی خواست که به افراد ژاندارمری ابلاغ کند که در «پلیس جنوب» نام نویسی کنند که فرمانفرما دستور قاطعی نداد و مانع نام نویسی افراد هم نشد. سرپرسی سایکس خود در این باره می نویسد: «دولت ایران البته در این زمان با ما معاند نبود ولیکن با تحویل گرفتن ژاندارمری از طرف ما موافقت نداشت، در نتیجه فرمانفرما نمی توانست به من اجازه این عمل را بدهد.» ۶

نام نویسی ژاندارم های شیراز در نیروی پلیس جنوب امر سربازگیری را سرعت بخشید و مردم به مراکز نام نویسی هجوم آور شدند که یکی از دلایل استقبال مردم به نام نویسی بلیه خشکسالی و شیوع قحطی و گرسنگی در شیراز بود. دشواری های ناشی از تهیه آذوقه، بیکاران و افراد تهیدست شهر و روستا را برای دستیابی به معیشت بهتر به سوی خدمت در نیروی پلیس جنوب می کشانید. دیگر از دلایل این استقبال آن بود که به مردم گفته شد «پلیس جنوب يك سازمان ایرانی است که برای استقرار نظم و امنیت جنوب کشور تشکیل شده و افسران انگلیسی این سازمان هیچ گونه نقشه جنگی ندارند و وظیفه آنها صرفاً تعلیم دادن به افراد ایرانی پلیس جنوب و سرپرستی این سازمان است.» ۷

افراد پلیس جنوب که تعدادشان همواره روبه افزایش بود در پاسگاه های مختلف که در مراکز حساسی همچون کازرون، بزازجان، آباده، ده بید، خان زنیان و غیره ایجاد

می شد استقرار می یافتند و تحت تعلیم افسران انگلیسی و هندی قرار می گرفتند. یکی از اهداف سایکس در این مأموریت گشودن راه شاهی بوشهر، شیراز بود که از آغاز درگیری ها رفت و آمد در آن توسط نیروهای ملی قطع شده بود و قرار داشتن کازرون، برازجان و چغادک در مسیر این راه مانع از انجام این مقصود!

خواجه عبدالله ناصر دیوان با سابقه مبارزاتی درخشان علیه نیروهای استعماری انگلیس بر کازرون حکم می راند. غضنفرالسلطنه ضابطی برازجان را داشت و چغادک اردوگاه تفنگداران شیخ حسین خان جاکوتاهی و زایر خضرخان اهرمی بود که این شخصیت ها از قدرت های بانفوذ محلی و از دشمنان سازش ناپذیر انگلیسی ها بودند و در این میان کازرون به علت قرار گرفتن در یک منطقه حسس و استراتژیک از اهمیت ویژه ای برخوردار بود و از این محل راه های منتهی به بوشهر و سواحل خلیج فارس به خوبی قابل کنترل بود و نخستین اقدام سایکس که با همکاری فرمانفرما صورت گرفت تسلط بر این منطقه بود.

زمانی که سایکس پلیس جنوب را برای حمله به کازرون آماده می کرد و فرمانفرما برای تحریک ناصر دیوان هر روز به نوعی موجبات ایداء او را فراهم می آورد و برای صولت الدوله هم در دسرهایی را در منطقه ایجاد می نمود، ناصر دیوان و صولت پیش دستی نمودند و متحداً به پاسگاه پلیس جنوب کازرون حمله ور شدند و نفرات آن را خلع سلاح کردند! سایکس با شنیدن این خبر نیرویی را به جانب کازرون حرکت داد که مبارزان کازرونی در دشت ارژن که اطراف آن را کوه های مرتفع کتل پیرزن و کتل دختر دربر گرفته و نفوذ به داخل دشت را برای مهاجمین دشوار می ساخت جلو نیروی دشمن را سد کردند و با نبردی دلاورانه آنها را به عقب نشینی واداشتند! اشتباه ساکس در این حمله که به شکست پلیس انجامید در این بود که نیروی مبارزان کازرونی را بی اهمیت پنداشت و با قوایی اندک اقدام به حمله نمود و در عرصه پیکار به این حقیقت پی برد «که برای روبه روشن شدن باین وضعیت نیروی عظیمی لازم است»^۸ و بر آن شد که با آمادگی بیشتر این شکست بار را تلافی نماید!

سایکس نیروی مستقر در شیراز را برای یک عمل تلافی جویانه کافی ندانست و از هند درخواست قوای کمکی نمود و در گزارش خود نوشت: «بهار هنگامی که ایلات چادرنشین به اراضی مرتفع کوهستانی برمی گردند اگر قوای من تقویت نشود وضعیت خیلی خطرناک خواهد شد.»^۹ نیروی امدادی از هند رسید اما سایکس که از برخورد با سلحشوران دشت ارژن در هراس بود بر این شد که اگر بتواند از طریق

دیپلماسی به سازشی دست یابد. ناصر دیوان اهل سازش نبود و بر این عقیده راسخ و استوار بود که: «تا جان در بدن دارم با دشمن می جنگم تا او را از فارس برانم یا در این راه سر ببازم.» ۱۰ ولی صولت الدوله برای توافق با دشمن ابراز تمایل نمود و پس از رد و بدل کردن پیام هایی در ملاقاتی که در بیست و چهارم مه ۱۹۱۷/ دوم شعبان ۱۳۳۵ بین سایکس و گاف با صولت الدوله در خان زنیان ۱۱ ۴۸ کیلومتری شیراز صورت گرفت موافقتنامه ای بین طرفین به امضا رسید که بر مبنای آن صولت متعهد شد برای تأمین امنیت درجاده شیراز - کازرون با «اس پی آر» همکاری کند. و اس پی آر پاسگاه های خود را در طول جاده ایقا نماید و ناصر دیوان به توسط او از کازرون خارج شود! سایکس نیز متقابلاً پذیرفت تا زمانی که صولت به تعهداتش پایبند است به سمت «ایلخانی» ایل قشقایی شناخته شود و برای نگهداری تفنگچیان حافظ امنیت جاده ها مبلغی به او پرداخت گردد (که نامبرده این پول را نپذیرفت ۱۲) و مقرر گردید که این موافقتنامه برای سه ماه مورد آزمایش قرار گیرد و در صورت موفقیت تجدید شود. (که هرگز تجدید نشد).

رسیدن نیروی تقویتی برای «اس پی آر» از هندو پیروزی های متفقین در بین النهرین از جمله عواملی بود که سردار عشایر رابه سوی سازش کشانید ولی پیدا بود که با خصومت دیرینه رئیس ایل قشقایی با انگلیسی ها این توافق پایدار نخواهد ماند. ۱۳ نخستین نشانه بروز اختلاف صولت با مقامات بریتانیایی از عدم تجدید موافقت همه ظاهر شد که وقتی مهلت سه ماهه آن به اتمام رسید صولت حاضر به تجدید آن نشد مگر آنکه نماینده حکومت مرکزی آن را امضا نماید و سایکس هم مدعی شد که صولت تعهدات خود را به درستی انجام نداده و به ناصر دیوان اجازه داده است که به کازرون بازگردد. (سردار عشایر در اجرای توافقنامه منعقد با انگلیسی ها از ناصر دیوان درخواست نمود برای مدتی کازرون را ترک گوید و در گمادرج که در پنج فرسنگی کازرون قرار دارد مسکن گزینند.) عامل دیگر که اختلاف فیما بین را تشدید کرد و به وقوع جنگ انجامید برخورد واحد هایی از پلیس جنوب مستقر در پاسگاه «خان زنیان» با افرادی از طایفه دره شوری ایل قشقایی بود که در نتیجه این برخورد تنی چند از دره شوری ها دستگیر و زندانی شدند و سیاه چادرهای آنان مورد غارت سربازان هندی قرار گرفت که سردار عشایر در واکنش به این رویداد با چند هزار جنگجوی قشقایی از فیروزآباد مرکز ایل به محل اقامت دره شوری ها حرکت کرد و عملیات جنگی گسترده ای بین قوای «اس پی آر» با افراد تحت رهبری سردار عشایر در گرفت، ناصر دیوان هم به یاری وی شتافت.

در این جنگ پس از پیشروی‌ها و پسروی زیاد، با رسیدن افراد تازه نفس به کمک سردار عشایر، نیروی عشایر سلحشور متدرجاً به شهر شیراز نزدیک شدند و تا بدانجا پیش رفتند که پادگان انگلیسی شیراز به محاصره قوای عشایر درآمد و شهرنیز بر ضد انگلیسی‌ها به پا خاست و مردم با تعطیل کردن بازار و دکان‌ها در تظاهرات ضد انگلیسی شرکت کردند. در این هنگام سید عبدالحسین لاری مجتهدنامدار لارستان علیه انگلیسی‌ها اعلام جهاد داد! پلیس جنوب و اکنتش تندى نشان داد و به مقابله شدید برخاست و با ایجاد استحکامات سنگری و استفاده از آتش توپ و مسلسل سعی در جلوگیری از پیشروی عشایر نمود که موفقیتی به دست نیاورد و به جز قسمت شرقی شهر شیراز که محل استقرار ابراهیم قوام و سواران عشایر خمسه وابسته به او بود قسمت‌های دیگر شهر در محاصره جنگجویان قشقایی قرار گرفت! در شرایطی که پلیس جنوب آخرین مقاومت‌های خود را نشان می‌داد، پول و خدعه به کار گرفته شد. «انگلیسی‌ها برای برانگیختن رؤسای ناراضی طوایف قشقایی بر ضد صولت بالغ بر ۱۲۰ هزار لیره در اختیار فرمانفرما والی فارس گذاشتند که این پول علاوه بر ۸۴۰۰ تومان مقرری ماهیانه‌ای بود که برای تأمین حقوق محافظان مستقر در جاده میان شیراز و اصفهان به فرمانفرما پرداخت می‌شد.» ۱۴

پلیس جنوب و مقامات ایرانی در شیراز با نثار پول توانستند نخست احمد سردار احتشام و سپس علیخان سالارحشمت، برادران ناتنی صولت را از او جدا نمایند. فرمانفرما با صوابدید رئیس الوزرای وقت (و ثوق الدوله) سردار عشایر را از ریاست ایل قشقایی عزل نمود و سردار احتشام رابه این سمت برگزید و علیخان نیز به سمت ایل بیگی منصوب شد!

محمد علیخان کشکولی (پسردایی صولت) و نصرالله خان دره شوری که در حمله سردار عشایر به شیراز با او صمیمانه همراهی کردند با دریافت پول و مقادیری تفنگ و فشنگ به حمایت از سردار احتشام برخاستند که نتیجه این پول بخشی‌ها آن شد که قسمت اعظم ایل قشقایی از سردار عشایر بریند و به بیگانگان پیوستند. در چنین هنگامه‌ای ناصر دیوان که از خیانت احمد سردار احتشام و علیخان سالارحشمت و دیگران سخت مغموم و افسرده حال گردیده بود به سردار عشایر پیغام فرستاد حال که در نهایت تأسف «بین شما و برادرانتان نفاق انداختند و هم اکنون شما مجبور هستید که با خویشان و برادران خود بجنگید و درحقیقت امروز دیگر جنگ با اجنبی به پایان رسیده و نبرد با هموطنان آن هم نبرد برادر با برادر آغاز شده و من به هیچ وجه حاضر به جنگ به

هموطنانی که وقتی مددکار ما بوده اند نیستیم لذا عجالتاً به کازرون می روم و شما را به خدا می سپارم...» ۱۵

سردار عشایر با گروهی اندک در هفدهم تیرماه ۱۲۹۷/ هشتم جولای ۱۹۱۸ وارد فیروزآباد شد ولی از قوایی که مأمور تعقیب او بودند شکست خورد و به سوی جنوب فارس عقب نشست «و خانه و زندگی اش از جمله ۹ هزار جلد کتاب های نفیس خطی و چاپی و یکصد صندوق نقره آلات و پارچه والبسه گرانبها و سه هزار پارچه ظروف چینی ممتاز و اشیای گرانبهای دیگر توسط مهاجمین به غارت رفت... آنها خیال داشتند که شهر فیروزآباد را نیز آتش بزنند که قوام مانع شد و نگذاشت خیانت و وحشیگری را به حد کمال رسانند.» ۱۶

صولت به تلافی این شکست به قصد تهاجم بر دشمن به فراهم آوردن نیرو از میان افراد قبایلی که به او وفادار مانده بودند پرداخت و با کمک هایی که از جانب سران تنگستانی و دشتی و دشتستانی به او شد توانست جنگجویانی به گرد خود فراهم آورد و بر فیروزآباد مکزایل که اکنون مقر برادرش سردار احتشام شده بود بتازد و او را وادار به فرار نماید که انگلیسی ها در شرایطی که جنگ جهانی به نفع متفقین رو به پایان بود با اعزام قوا به فیروزآباد بر جنگجویان سردار عشایر فائق آمدند و شکست نهایی را به او وارد آوردند.

سردار عشایر پس از این شکست در میان طرفداران خود به سر می برد تا اینکه فرمانفرما از استانداری فارس معزول و شادروان دکتر محمد مصدق عهده دار این سمت شد و چون یکی از مناطق ناامن فارس منطقه ایل قشقایی بود که به ایلخانی سردار احتشام تن نمی دادند و از صولت جانبداری می نمودند دکتر مصدق برای برقراری امنیت، سردار احتشام را از ریاست ایل برکنار نمود و صولت الدوله را که از پشتیبانی ایل خود برخوردار بود به این سمت برگزید. صولت تا سال ۱۳۱۱ شمسی که به دستور رضاشاه محبوس و در زندان مقتول شد ریاست ایل قشقایی را بر عهده داشت. خود مصدق در خاطراتش در این مقوله چنین می نویسد:

«ورودم به شیراز تصادف نمود بانامنی هایی که در بعضی از نقاط فارس مخصوصاً خطه آباد شیراز بروز کرده، فرمانفرما هم استعفا داده بود و دولت این مأموریت را به هرکس تکلیف می نمود چون برای برقراری امنیت پول و استعداد می خواست و والی فارس هنوز تعیین نشده بود. نه مردم می خواستند کسی به فارس برود که از رویه ولات سابق پیروی کند، نه سیاست خارجی می خواست در آن وقت که تبلیغات کمونیستی رو به شدت می گذاشت مردم ناراضی شوند، منتقدین هم که می دانستند

هر کس از تهران اعزام شود به ضرر عموم تمام خواهد شد از تمام طبقات و احزاب و دستجات به تلگرافخانه رفتند و انتصاب مرابه آن ایالت از نخست وزیر پیرنیا مشیرالدوله درخواست کردند. او به من تلگراف نمود شرایط خود را برای تصدی این خدمت پیشنهاد کنم. سپس به خانۀ مؤیدالملک آمدند و با من وارد مذاکره شدند و مرا به توقف در شیراز و قبول این خدمت تشویق نمودند و خلاصۀ بیاناتشان این بود حقوق یک وزیر در ماه ۷۵۰ تومان است چنانچه وزارت من یک سال دوام کند بیش از نه هزار تومان به من نخواهد رسید ولی در فارس می توانم یکصد و چهل هزار تومان در سال استفاده نمایم بدین قرار: ۱- حقوق دولت یک ماهه ۶ هزار تومان در یک سال ۷۲ هزار تومان ۲- از قوام الملک یک ماهه ۲ هزار تومان در یک سال ۲۴ هزار تومان ۳- از صولت الدوله سردار عشایر یک ماهه ۲ هزار تومان در یک سال ۲۴ هزار تومان ۴- از نصیرالملک ۱۷ بابت عواید متفرقه در یک سال ۲۰ هزار تومان جمع چهار قلم ۱۴۰ هزار تومان که چون این پیشنهاد مخالف با سبک و سلیقه من بود مورد قبول واقع نشد. گفتند حالا که شما چیزی نمی خواهید به شما چیزی نمی دهیم. گفتم مقصود این است که از مردم چیزی نگیرید. برای مردم چه فرق می کند که وجهی به شما بدهند ولی شما چیزی به من ندهید، که متعهد شدند نه از کسی بگیرند نه چیزی به من بدهند. این بود که به دولت تلگراف کردم اگر رجال متنفذ به عهد خود وفا کنند من نه پول می خواهم و نه قوا، و از ماهی شش هزار تومان حقوق ایالتی هم دو هزار تومان در هر ماه آن هم برای مخارج شام و ناهار و پذیرایی دستگاه ایالتی بیشتر نخواهم گرفت. چنانچه خلف عهد کنند و به عهدی که کرده اند وفا نکنند من آن کس نخواهم بود که بر علیه مردم قوا به کار برم. آن وقت استعفا می دهم و دولت هر کس را خواست به این سمت تعیین نماید. در جواب این تلگراف رئیس دولت اظهار امتنان نمود و من به کار شروع کردم و در همه جا امنیت برقرار شد... برقراری امنیت ایجاب می نمود که صولت الدوله سردار عشایر به ریاست ایل قشقایی منصوب شود. سلف من (یعنی دائیش فرمانفرما) ۱۸ نیز صاحب همین نظر بود ولی چون شصت هزار تومان می خواست که او برای پرداخت این مبلغ حاضر نشده بود، انتصابش به ریاست ایل صورت نگرفته بود و چون سپهدار [سردار منصور جانشین حسن پیرنیا] تصور کرده بود این کار [یعنی انتصاب سردار عشایر به ریاست ایل] بدون سود انجام نشده، مجوز آن را از من پرسید که گفتم عمل مأموران باید با قانون یا آیین نامه و در نبود هیچ کدام با سوابق تطبیق کند. نظر به اینکه برای این انتصاب نه قانونی هست، نه نظامنامه و طبق سابقه هم این کار همیشه با نظر والی صورت

گرفته است، من او را به این سمت نصب کردم و غیر از یکصد و پنجاه تومان که به دفتر ایالتی داده دیگر به هیچ کس دیناری نپرداخته است که بعد تلگراف نمود و از من معذرت خواست.» ۱۹ روانت شاد مصدق! (۶)

قشقایی ها بروایت سیف پور فاطمی

◀ سیف پور فاطمی که خود بطور بالینی « قشقایی ها» را می شناخت و با سران آنها دوست بود می نویسد:

در این جا لازم است مختصری از اوضاع شیراز در سال ۱۳۱۸ صحبت کنم. ایالت فارس هنگام کودتا و تشکیل رژیم سردار سپه بین دو دسته و دو گروه، یکی ایل قشقایی تحت زعامت صولت الدوله و دیگری خانواده قوام تحت ریاست ابراهیم قوام تقسیم شده بود. انگلیسی ها هم که سهم مهمی در اداره فارس داشتند و در همه کارها دخالت می کردند همیشه طرفدار قوام و مخالف صولت الدوله و قشقایی ها بودند. صولت الدوله مردی میهن پرست، مغرور و با قدرت و صراحت لهجه بود. کمتر زیر بار قدرت های خارجی و داخلی می رفت. در جنگ بین المللی مدت ها در مقابل انگلیس ها مقاومت کرده و مانع از رسیدن سربازان انگلیس به شیراز شدند. آلمانی های متواری را نه فقط پناه داده بلکه همه قسم کمک مالی به آن ها کرده و ایلات اطراف را دور خود جمع کرده و رسماً به طرفداری آلمان ها و مبارزه با انگلیس قیام کرد. بعدها که انگلیس ها از راه کرمان و اصفهان و تشکیل پلیس جنوب موفق شدند شیراز و نقاط اطراف را اشغال کنند برای مدت کمی مناسبات کجدار و مریز بین قشقایی ها و انگلیس برقرار شد. هنگام کودتا صولت الدوله از مصدق السلطنه که رسماً مخالفت خود را با حکومت سید ضیاء الدین و انگلیس ها اعلام کرده بود طرفداری جدی کرده و بعد از رفتن سید ضیاء الدین با سردار سپه از در دوستی بیرون آمده و او را به نام یک ایرانی وطن پرست قبول کرد.

در مجلس مؤسسان صولت الدوله و پسرش ناصرخان قشقایی به سلطنت رضا شاه رأی داده و صمیمانه از او جانبداری کردند. در دوره ششم صولت الدوله و ناصرخان از فارس به نمایندگی مجلس انتخاب شدند و ناصرخان در بسیاری از مسافرت های رضا شاه به اطراف مملکت ندیم و همراه شاه بود. در غائله ۱۳۰۸ فارس نیز پدر

و پسر از هیچ گونه کمک به سرلشکر شیپانی و قشون فارس برای ساکت کردن منطقه خود داری نکرده و در تنگه نامرادی پنج هزار سرباز ایرانی را از قتل عام و نابودی به دست بویراحمدی ها نجات دادند و مع الوصف رضا شاه همیشه به صولت الدوله مظنون و به قول سرلشکر محمد حسین فیروز دستور محرمانه شخص شاه این بود به صولت الدوله اعتماد نباید کرد و همیشه او اطر افیانش را باید تحت نظر گرفت. رضا شاه معتقد بود که صولت الدوله به قدرت تن در نمی دهد و هیچ گاه زیر بار او نخواهد رفت. بنابراین منتظر فرصت بود که او را از میان ببرد. تامستوفی الممالک زنده بود به واسطه نزدیکی قشقایی ها با مرحوم مستوفی و نفوذ اخلاقی و سیاسی او صولت الدوله و ناصر خان آزاد بودند ولی پس از مرگ مستوفی از صولت الدوله و پسرش که نماینده مجلس بودند سلب مصونیت شد و هر دو به زندان افتادند.

صولت الدوله در زندان کشته شد و ناصر خان تاسوم شهر یوردر تهران تحت نظر مأمورین شهربانی بود. املاک فارس صولت الدوله و بستگانش را هم دولت ضبط و در عوض چند ملک خالصه در خراسان و اطراف تهران به آن ها داد و خدیجه بی بی همسر صولت الدوله که یکی از زنان به نام ایران و در لیاقت ضرب المثل بود امور خانواده را در غیاب شوهر و فرزندان اداره می کرد. رضا شاه دریکی از مسافرت های فارس می گوید در ایران با دومیرو کار پیدا کردم. یکی بی بی همسر صولت الدوله و دیگری خانم فخر الدوله (مادر آقای علی امینی). در موقعی که من در شیراز بودم بی بی و ناصر خان در تهران تحت نظر بودند. محمد حسین خان و ملک منصور خان در آلمان تحصیل می کردند. خسرو خان پسر کوچک مرحوم صولت الدوله هنگام مرگ پدیده ساله بود.» (۷)

« با آنکه پس از مرگ صولت الدوله و عزل سرلشکر شیپانی ایل قشقایی تحت کنترل شدید نظامی ها درآمد و قزاق ها از هیچ گونه ظلم و ستم به ایل خودداری نکردند مع الوصف نفوذ فامیل قشقایی در ایل زیاد بود و ستم و فشار بر محبوبیت خان ها می افزود و ایل منتظر فرصت بود که سران و رؤسای خود را با آغوش باز استقبال کرده و خوش آمد بگوید.

خانواده قشقایی پس از توقیف پدر و برادر بزرگ دچار همه قسم توهین و سختی شدند. شاهرخ رئیس دادگستری اصفهان برای من حکایت کرد که هنگام انقلاب فارس در سال ۱۳۰۸ رضا شاه به سردار عشایر صولت الدوله و پسرش ناصر خان که در زندان بودند متوسل شده و آن ها را از زندان رهایی داده و برای کمک سرلشکر شیپانی به فارس فرستاد. روزی صولت الدوله به عیادت و احواییرسی شاهرخ به

منزلش می رود. ضمن صحبت از رابطه خودبا رضاشاه صحبت می کند و در ضمن می گوید من از دست این مرد مظنون و بی هویت خلاصی ندارم. بی جهت مرا به زندان انداخت و وقتی که درمانده شد مرا از زندان بیرون آورده و به میدان جنگ بویراحمدی می فرستد. در زندان از هرگونه ستم به من خودداری نکردند. هرچه از شاه و اطرافیانش استدعا کردم اجازه دهند خسرو طفل کوچکم که خیلی با من مأوس است و شب ها در تخت خواب من می خوابید بگذارند در زندان گاهگاهی به ملاقات من بیاید اجازه ندادند. صولت الدوله کار فارس را تمام کرد و به تهران برگشت و به طوری که سابقاً تذکار دادم پس از مرگ مستوفی الممالک برای دفعه دوم صولت الدوله به زندان رفت و دیگر از زندان خلاصی نیافت.

شاهرخ در ادامه صحبت خود می گفت: یک دو روزی پیش و پس نگذشت از دور سپهر/ برسکندر نیز بگذشت آنچه بر دارا گذشت؛ موقعی که رضا شاه از سلطنت خلع و از راه کرمان تحت اسارت انگلیس ها به جزیره موریس و جنوب آفریقا می رفت شاهرخ فرماندار کرمان بود. هنگام ورود شاه فرمانده لشکر سیاه پوش به عذر سرکشی به ساخلوسیرجان از شهر خارج می شود و شاهرخ، شاه را در منزل شیخ ابوالقاسم هرندی جا می دهد. روز دوم مهر رضا شاه در خانه هرندی قدم می زد و در حالی که فاطمه دخترش و حمید رضا پسرش نزدیک او ایستاده اند به شاهرخ خطاب کرده و میگوید ببین این انگلیسی های ستمگر چه رفتار ظالمانه ای با من می کنند، مرا از وطن بیرون می کنند. این بچه های کوچک را هم مجبور می کنند که با من به این جهنمی که نامش جزیره موریس است بیایند و درسختی و بدبختی من شریک و سهیم باشند. چرا آنها را از مادرشان و خانه و زندگانی و دوستان و وطنشان با منتهای بی رحمی دور می سازند. شاهرخ می گفت فوراً یاد صولت الدوله و این شعر افتادم:

دید ی که خون ناحق پروانه شمع را
چندان امان نداد که شب را سحر کند؟! (۸)

صولت الدوله قشقائی، سردار عشایر

محمد قلی مجد بر اساس «اسناد وزارت امور خارجه آمریکا» در باره صولت الدوله اینگونه بیان میکند: وقتی که بالاخره تاریخ مفصل مقاومت شجاعانه عشایر جنوب در مقابل تجاوزانگلیسی ها به جنوب ایران نوشته شود، بدون شک میرزا اسماعیل خان قشقائی، معروف به صولت الدوله، به نیکی یاد خواهد شد. هارت در گزارش مورخ ۳ اکتبر ۱۹۳۳ خود (که در بالا آمد) به او اشاره می کند، ولی پیش از این گزارش، و پس از سفر به شیراز، هم از دستگیری صولت الدوله خبر داده بود: «چند هفته پیش در شیراز شنیدیم که صولت الدوله، رئیس ایل قشقائی، نه به خاطر اینکه شواهدی [علیه او] دال بر توطئه برضد دولت بدست آورده اند دستگیر و در تهران به زندان افتاده است، بلکه به باور قاطع دستور دستگیری او را داده اند تا آزادانه همه ملک و املاکش را که از سرسبزترین مناطق باقیمانده در جنوب ایران است ببلعد.» هارت اطلاعات بیشتری در ارتباط با دستگیری و مصادره اموال صولت الدوله و قوام الملک شیرازی در گزارش مارس ۱۹۳۳ ارائه می دهد.»

در ۲۰ اکتبر ۱۹۳۲، مجلس قانون زیر را تصویب کرد: «مقدمه: گاه مقتضیات کشور مستلزم تبادل منافع آب و ملک برخی اشخاص، از جمله عشایر و سایرین، با قطعه زمین های خالصه دولتی است. تصویب شد: به مدت دو سال از تاریخ تصویب این قانون دولت مختار است هرگاه مقتضیات سیاسی کشور مستلزم انتقال املاک برخی اشخاص از یک منطقه به منطقه دیگری باشد زمین هایی را که جزو اراضی دولتی است به این اشخاص منتقل کند.»

این اقدام با دو هدف صورت گرفت. اول اینکه رضا شاه را قادر ساخت تا اراضی مواتی را که به دولت تعلق داشت با اراضی کشاورزی ارزشمندی که جزو املاک خصوصی بود «مبادله» کند، و سپس آنها را از دولت «بخرد». دومین هدف آن نیز محروم ساختن سران عشایر از مال و اموال و دارایی شان بود. این قانون پس از اجرای یک طرح آزمایشی در فارس، به تصویب رسانده است. هارت بخشی از لایحه مزبور را نیز در گزارش ذکر کرده بود: «وزارت مالیه مجاز است که به موجب سند رسمی تمامی منافع آب و ملک میرزا ابراهیم قوام واقع در استان فارس را در مقابل اراضی خالصه دولتی، شامل زمین، حق آب، قنات و غیره در اشرف، سمنان، دامغان، نیشابور، کاشان و تورقوزآباد بر اساس برابری عواید مبادله کند.»

هارت گزارش می دهد که پس از مبادله (بخوانید مصادره) زمین های قوام با اراضی دور افتاده خراسان و دامغان که قوام هیچگونه نفوذ سیاسی در آنجا نداشت، « مبارزه جدی با نفوذ دومین ایل بزرگ فئودال شیراز ، یعنی ایل قشقائی ، که صولت الدوله رئیس و نماینده آن در مجلس بود شروع شد.» او همچنین روند مقابله با رؤسای تیره بخت ایل بختیاری را توصیف می کند.

به پیشنهاد وزیر داخله، مجلس در ۳۰ اوت ۱۹۳۲ به سلب مصونیت پارلمانی «اسماعیل خان قشقائی (صولت الدوله) و ناصرخان (یکی از پسرانش)» رأی داد و « تعقیب کیفری آنها را از سوی دولت مجاز ساخت.» خیرانتخابی من در باره این تحول گزیده ای از اظهارات وزیر مزبور در زمان ارائه این لایحه به مجلس است: « دولت شواهد متقنی در دست دارد دل بر اینکه این دو نماینده در توطنه و دسیسه برای خنثی کردن تلاش هایی که با هدف بر گرداندن ثبات و آرامش به جنوب ایران صورت می گیرد، دست داشته اند. خشکسالی کنونی در فارس وضعیت بسیار حساسی به وجود آورده است و کسانی که افکار شیطانی در سر می پروراند در پی سوء استفاده از این فرصت بر آمده اند. از آنجایی که تعداد دیگری هم در این ارتباط متهم شناخته شده اند. جزئیات این دسیسه باید محرمانه بماند.» طبق شایعاتی که در آن زمان رواج داشت انگیزه این اتهامات، که همگان آن راساختگی می دانستند، این بود که صولت الدوله ، برخلاف قوام که در برابر اراده ملوکانه تسلیم شده بود، هیچ نرمشی برای مبادله املاک در شیراز نشان نداده بود . از زمان تصویب این لایحه در مجلس ، مقامات رسمی مطلقاً در ارتباط با سرنوشت این دو نماینده سکوت اختیار کرده اند. ولی باور عمومی بر این است که آنها هنوز در زندان قصر قاجار در تهران محبوس هستند.

تنها خبری که پس از این در باره صولت الدوله، سردار عشایر، می شنویم وقتی است که جسدش در سال ۱۹۳۳ در دست غسالان سردخانه تهران دیده شد. اگرچه خبر مرگ صولت الدوله اعلام نشده بود، هارت مرگ او را تأیید می کند: « گفته می شود که میرزا اسماعیل خان قشقائی (که بیشتر به لقب سابق سردار عشایر و صولت الدوله شناخته می شود) رئیس ثروتمند و انگلیسی ستیز ایل قشقائی که سال گذشته به حکم مجلس به زندان افتاد (گزارش شماره ۱۳۹۳ مورخ ۲۵ مارس ۱۹۳۳) هفته گذشته در زندان در گذشته است. خبر مرگ او در هیچیک از روزنامه های داخلی به چاپ نرسیده است. »

هارت در همان گزارش (شماره ۱۳۹۳) نظراتی درباره سیاست تمرکز رضا شاه ،

که مستلزم سرکوب وحشیانه عشایر بود، ابراز می کند. هارت سیاست تمرکز را اینگونه توصیف می کند:

شاید بتوان مشخصه بارزی که رژیم پهلوی را از اسلاف قاجاری رضا شاه متمایز می سازد. در کلمه تمرکز خلاصه کرد. تمرکز قدرت در دستان اعلیحضرت، تمرکز منابع مالی، وی که پایتخت اروپایی شده که نه فقط مرکزاداری مملکت است بلکه محل استقرار یک ارتش منظم مدرنیزه و سیستم جاده های کمربندی برای تحرک بخشیدن به هسته رژیم جدید است. در اینجاست که می خواهم به موضع اصلی گزارش حاضر اشاره کنم، یعنی متلاشی شدن نظام فئودالی و جابجایی عشایر که حداقل یک چهارم جمعیت کشور را تشکیل می دهند. این امر یکی دیگر از ارکان اصلی سیاست تمرکز شاه را تشکیل می دهد. اعمال تدریجی این سیاست در سرتاسر مملکت از زمانی که پهلوی حتی پیش از اینکه شاه شود، کاملاً مشهود است و اجرای این سیاست به هیچ وجه کند نشده است. اعتقاد شاه همیشه بر این بوده است که قدرت فئودالی سران عشایر، چه مطیع قدرت مرکزی باشند و چه نباشند، باید شکسته شود. (۹)

« تحلیل واکنش قشقایی ها به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و همکاری آنان با نهضت ملی ایران »

مجید حکیمی خرم در مقاله خود به « تحلیل واکنش قشقایی ها به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و همکاری آنان با نهضت ملی ایران » می پردازد و شرح می دهد:

رهبری ایل قشقایی (فرزندان صولت الدوله، ایلخان قشقایی متوفی در زندان رضاشاه) که در زمان زمامداری مصداق جزء هواداران نهضت ملی و از کوشندگان برای موفقیت نهضت بودند، پیروزی کودتا و بر باد رفتن تلاشها و آرزوهای خودشان و ملت ایران و بازگشت حکومت به خودسری ناشی از استبداد را تاب نیاوردند. آنها، تنها گروه از همراهان نهضت بودند که آشکارا در مقابل حکومت کودتا به فکر چاره افتادند و در این مسیر دست به اقدامی خطرناک زدند که آینده شان را به شکلی بی پایان تحت تأثیر قرار داد.

* موضعگیری قشقایی ها در برابر کودتا

با خارج شدن کنترل اوضاع از دست دولت، در روز ۲۸ مرداد، خسرو قشقایی به دیدار مصدق رفت و از او خواست همراه وی به فارس برود تا قشقایی ها دفاع از او را بر عهده بگیرند. اما مصدق پیشنهاد وی را نپذیرفت (مرسدن، ۱۳۵۸، ص ۷۱؛ قشقایی، ۱۳۸۴، ص ۱۱۰) و خسروخان و محمدحسین خان روز بعد به ناصرخان در ایل ملحق شدند.

در ایل قشقایی، ناصرخان، با شنیدن خبر کودتا در روز ۲۸ مرداد، به نیروهای ایلی دستور آماده باش داد و همان روز تعدادی از پاسگاهها را خلع سلاح کرد و طی تلگرافی از زاهدی خواست تا گذشته خود را لکه دار نکند و تا دیر نشده به سوی مردم برگردد (قسقایی، ۱۳۷۱، صص ۴۰۲ - ۴۰۱). وی در ۳۰ مرداد اعلامیه ای خطاب به «ملت ایران» صادر کرد و مردم را به قیام فراخواند (ساکما: ۲۹۳۰۰۵۶۳۵).

زاهدی جوابی به اعلامیه و تلگراف ناصر قشقایی نداد، اما دستور داد تا سرتیپ دولو، کفیل استانداری و فرمانده لشکر اصفهان، پاسخ وی را در اعلامیه ای تهدیدآمیز با هواپیما بر روی نواحی اقامت ایل قشقایی پخش کند (زاهدی، ۱۳۸۵، صص ۳۶۵ - ۳۶۶). ناصرخان، پاسخ این اعلامیه تهدیدآمیز را با تلگرافی داد که در آن سرتیپ را به خاطر تغییر سریع عقیده سرزنش کرد (قسقایی، ۱۳۷۱، صص ۴۰۵).

این حوادث و آمادگی قشقایی ها و متحدانشان برای اقدام به نفع نهضت ملی، حمایت مردمی از مصدق در گوشه و کنار کشور، تشکیل کمیته مقاومت ملی توسط افراد جبهه ملی، و تشکیل ستادی با عنوان «ستاد خنثی سازی کودتا» توسط حزب توده (کیانوری، ۱۳۷۱، ص ۲۹۵)، عواملی بودند که باعث می شدند تا حکومت و دولت کودتا- که در وضعیتی نبود که بتواند با اعمال قدرت بر اوضاع مسلط شود- نتوانند به راحتی دست به هر اقدامی علیه مخالفان بزنند.

از همین رو، زاهدی، با توجه به دوستی دیرینه ای که با برادران قشقایی داشت، و بیش از آن، به خاطر عوامل یاد شده تلاش کرد تا با آنها از در صلح درآید. به همین منظور، روز ۳۱ مرداد، از طریق سرتیپ جهانگیری، فرمانده لشکر فارس، این تلگراف را برای ناصرخان فرستاد:

« برحسب امر جناب نخست وزیر به جناب ناصر قشقایی اطلاع دهید هیچگونه نگرانی نداشته باشند، خانواده قشقایی مثل خانواده من است» (زاهدی، ۱۳۸۵، صص

(۳۶۶) و در همین هنگام به فکر چاره کار و فرستادن نمایندگانی از طرف دولت برای مذاکره با برادران و ایل قشقایی افتاد (مکی، ۱۳۶۸، ص ۵۴۹). وی، با وجود آمادگی برای سرکوب قشقایی ها، بی میل نبود تا مشکل با مسالمت و گفت و گو حل شود و از حسین مکی خواست تا به نمایندگی از طرف دولت با قشقایی ها صحبت کند، اما او «علی هیئت» را برای این منظور پیشنهاد کرد (مکی، ۱۳۶۸، ص ۵۴۹). به این ترتیب، علی هیئت، به عنوان استاندار جدید فارس تعیین شد تا گفت و گوبا قشقایی ها را نیز به انجام برساند. همزمان با حرکت نامبرده، تلگرافی از طرف زاهدی برای ناصر قشقایی مخابره شد که وی را به همکاری با دولت دعوت می کرد (زاهدی، ۱۳۸۵، ص ۳۶۷).

به دنبال چرخش سیاست حکومت به سمت مسالمت با قشقایی ها، فرمانده لشکر اصفهان نیز به تبعیت از دولت، همان رفتار را در پیش گرفت. روز اول شهریور، نمایندگان لشکر اصفهان، با ناصرخان ملاقات کردند. اما وی با این پیام که «بعد از اعلامیه اهانت آمیز حاضر به مذاکره هم نیستم» (قشقایی، ۱۳۷۱، ص ۴۰۶) آنها را پس فرستاد. روز بعد، ناصرخان، در دیداری با خسروخان بویراحمدی و دیگر نمایندگان خانهای بویراحمدی طرفدار مصدق که به دیداروی آمده بودند، اتحاد و یکپارچگی نیروها را ستود و پیروزی را از آن خودشان دانست و در همان روز در پاسخ به نمایندگان لشکر و استانداری فارس که حامل پیام هایی بودند، ضمن تمجید از کارهای مصدق، از جمله شکست انگلیسی ها و پرآوازه کردن نام ایران، مخالفت با وی را به عنوان یکی از دوستان و همفکران دیروز دور از انصاف و مردانگی خواند (قشقایی، ۱۳۷۱، ص ۴۰۶).

پافشاری اتحاد ایلات جنوب بر حمایت از مصدق، آمریکایی ها را واداشت تا به صورت مستقیم دخالت کنند. آمریکایی ها، که خودشان مجری کودتا و بازیگر اصلی سیاست ایران بعد از کودتا بودند، در نظر نداشتند تا ایران را به حال خود واگذار کنند و هر پیش آمدی را در کشور بپذیرند. به همین منظور، از همان ابتدا از طریق نمایندگان سیاسی خود با قشقایی ها ارتباط برقرار کردند تا به هرنحوا آنها را مجبور به ترك مقاومت نمایند. در این میان، برینت (Brient) ، رئیس اداره اصل چهار ترومن در شیراز، نقش اساسی را ایفا می کرد. وی، از طریق کارمندان اداره و افراد ایرانی آن از جمله محمد بهمن بیگی، که خانها نیز به وی خوشبین نبوده و وی را خدمتکار آمریکایی ها می دانستند (قشقایی، ۱۳۷۱، ص ۴۷۲)، برای سازش قشقایی ها تلاش می کرد.

روز چهارم شهریور، برینت، به منظور گفت و گو با سفیر آمریکا به تهران رفت و درگفت وگویی که با شاه انجام گرفت، شاه قول داد تا هر جور که آمریکایی ها بگویند با قشقای ها همراهی کند. آمریکایی ها این پیام را به خانها رساندند، اما جواب خا نها بر ما معلوم نیست.

روز هشتم شهریور، علی هیئت، به عنوان استاندار فارس و نماینده دولت، در منطقه طایفه کشکولی با ناصرخان ملاقات کرد. در آن ملاقات، هیئت، از خودداری ناصرخان در فرستادن تلگراف تبریک برای نخست وزیر و استاندار انتقاد کرد و از وی خواست تا هرچه زودتر به دیدار زاهدی و شاه برود و ترتیب کارها را بدهند. ناصرخان در پاسخ ضمن اشاره به دوستی دیرینه خانواده وی با زاهدی و استاندار گفت:

«...من هوادر مصدق بوده وهستم وایشان را یگانه نخست وزیر ملی می دانم و آقای سرلشکر زاهدی را به رسمیت نمی شناسم. وقتی ایشان را برای نخست وزیری به رسمیت نشناختم، طبعاً به جنابعالی هم نمی توانستم [به نام] استاندار تلگراف نمایم... نخست وزیری که از سفارت آمریکا بیرون بیاید، من به رسمیت نمی شناسم. هم شاه و هم نخست وزیر شما هر دو نوکری آمریکا را قبول کرده اند. چنین اشخاصی داخل آدم نیستند. ... به يك شرط ... که آقای دکتر مصدق و سایر رفقا را که حبس کرده اند آزاد کنند، ممکن است از در صلح بیایم» (قشقای، ۱۳۷۱، ص ۴۱۰)

در پی این مذاکرات، هیئت، برای گفت وگو با مقامات به تهران بازگشت. در این هنگام، روزنامه ها از قول ناصرخان و نمایندگان دولت نوشتند که خطر به طور کامل برطرف شده است (خواندنی ها، ۱۳۳۱، ۱۳ (۱۰۴)، ص ۲۲). مجله خواندنی ها از قول روزنامه آسیای جوان نوشت: «اعلیحضرت شاه شخصاً به وسیله نماینده فوق العاده دولت، ناصر قشقای را برای مذاکره به تهران دعوت کرده اند و انتظار می رود که مشارالیه این دعوت را قبول کرده و به تهران بیاید» (خواند نیها، ۱۳۳۱، ۱۳ (۱۰۴)، ص ۲۲).

تلاش حزب توده برای اتحاد با قشقایی ها و عملیات مشترک

از جمله نیروهای تأثیرگذار در فضای سیاسی آن روز ایران، حزب توده بود. حزب توده که در جریان کودتا خنثی مانده بود، خیلی زود فهمید که اولین هدف سرکوب حکومت کودتا و حامیانش خواهد بود. به همین منظور، از همان صبح کودتا دست به اقداماتی برای سازماندهی نیروهایش زد و به منظور مبارزه به «نهضت مقاومت ملی» نزدیک شد (گازیوروسکی، ۱۳۷۱، ص ۱۵۴). از جمله اقدامات حزب توده، رخنه در نیروهای نظامی و تلاش برای استفاده از جنگ افزارها یا دستکم خرابی در آنها بود و تلاش می کرد تا با نیروهای پراکنده حامی مصداق ارتباط برقرار کند. توده ا یها، در این هنگام، با تشکیل ستادی به نام «ستاد خنثی سازی کودتا» سیاست خود را دنبال می کردند (کیانوری، ۳۷۱، ص ۲۹۵). اولین دیدار آنها با قشقایی ها، روز شانزدهم شهریور اتفاق افتاد. توده ا یها خواستار حمله قشقایی ها به شهر شیراز بودند و وعده دادند تا در آن صورت، افراد آنها عراده های نظامی را از کار انداخته و تعدادی جنگ افزار و افسر نظامی در اختیار قشقایی ها قرار بدهند و در صورت اشغال شهر، هیئتی برای اداره آنجا بفرستند (قشقایی، ۱۳۷۱، صص ۴۱۲ - ۴۳۰).

این ملاقاتها در چند نوبت انجام گرفت. توده ا ی ها، به منظور سازماندهی نیروی نظامی ایلی، چند نفر فرمانده نظامی از جمله خسرو روزبه، سرهنگ علی اکبر چلیپا، و علی متقی را به میان قشقایی ها فرستادند. افراد نظامی حزب در میان ارتش نیز، در پی آمادگی نیروی هوایی برای بمباران، فعالیت خود را شروع کردند. قشقایی ها، دست به عملیات خرابکارانه در پادگان هوایی قلعه مرغی زدند و اکثر هواپیماها را از کار انداختند (زیبایی، بتا، صص ۶۰۳ - ۶۰۴).

این مسئله باعث شد تا حکومت در مورد ارتباط توده ا یها با نیروهای مصداقی، به خصوص ایل قشقایی، حساسیت بیشتری به خرج دهد. ۲. از طرفی، قشقایی ها، از اینکه ناخواسته آب به آسیاب توده ا یها بریزند و با عملکرد خود باعث تسلط توده ا یها بر شهرهای جنوب و یا کل مملکت بشوند، نگران بودند و از بدنامی ناشی از این پیشامد می ترسیدند و منتظر اقدام یا دستور نهضت مقاومت ملی ماندند. سرانجام هم نهضت مقاومت ملی به قشقایی ها پیغام داد که چون آمادگی چنین کاری را ندارد، از هرگونه اقدام نظامی خودداری کرده و منتظر زمان مناسب باشند (قشقایی، ۱۳۷۱، ص ۴۲۷؛ کیانوری، ۱۳۷۱، ص ۳۰۱). به این ترتیب، قشقایی ها از همکاری با حزب توده امتناع ورزیدند و توده ا یها نیز تحت فشار فضای سرکوب حاکم بر دوره

بعد از کودتا، نتوانستند اقدام مؤثری انجام دهند (گازیوروسکی، برن، ۱۳۸۴، ص ۱۴۱).

ادامه تلاش موازی حکومت و قشقایی ها

مهم ترین درخواست قشقایی ها از حکومت، آزادی مصدق و یارانش بود. اما حکومت حاضر نبود به راحتی تن به خطر داده و مشکلات گذشته را گریبانگیر خودش کند. به خصوص که آمریکایی ها پیرو سیاست خارجی خود، در نظر داشتند تا در کشورهای پیرامون روسیه و منطقه خطر کمونیسم، حکومت هایی دست نشانده و مستبد تشکیل دهند (گازیوروسکی، ۱۳۷۱، بخش ۴). کاتوزیان، در تحلیل این مورد معتقد است که شاه و حکومت، تحت فشار عواملی از جمله حمایت خانهای قشقایی و با توجه به موقعیت نامطمئن خویش، آماده بودند تا مصدق را آزاد و تبعید کنند (کاتوزیان، ۱۳۷۲، ص ۱۴۳)؛ اما با توجه به برنامه های از قبل تعیین شده قدرتهای کودتاچی و اهداف آنها در ایران و منطقه، این موضوع بعید به نظر می رسد، مگر اینکه حامیان مصدق قادر می بودند حکومت و کودتاچیان را مجبور به این کارها کنند که آن هم اتفاق نیفتاد.

روز دوم شهریور، ناصرخان توسط نادرجهانبانی که عازم تهران بود، برای شاه پیغام فرستاد که: «استدعا و التماس ما این است که مصدق را آزاد کنند ما هیچ چیز نمی خواهیم و حتی حاضریم از این مملکت هم خارج شویم...» (قشقایی، ۱۳۷۱، ص ۴۱۸). این درحالی بود که اتحاد و هماهنگی اتحادیه ایلی در حال نابودی بود. در جلسه ایلی هشتم مهرماه، این ناهماهنگی برای اولین بار رخ نمود و معلوم شد بعضی از خانها برای جنگ مصمم نیستند (قشقایی، ۱۳۷۱، ص ۴۲۲) و به خصوص، از اینکه مستقیماً با دولت آمریکا رودررو شوند هراس دارند (قشقایی، ۱۳۷۱، ص ۴۲۳).

در هفته اول مهر، برخی خوانین مخالف خانواده صولت اولوله، یعنی همان عموزادگانی که در جنگ جهانی اول نیز پدرانشان به نفع انگلیسها و علیه صولت اولوله جنگیدند، برای اعلام طرفداری از حکومت و دیدار با شاه به تهران رفتند. آسیای جوان در آن هنگام بانمایند آنها، امیرحسین قشقایی فرزنداحمدخان سردار احتشام، مصاحبه هایی انجام داد. در آن مصاحبه، نامبرده، ضمن حمایت از شاه،

اقدامات برادران قشقایی را جدای از ایل قشقایی عنوان کرد و اعلام نمود که وی و ایل قشقایی آماده اند تا در صورت درخواست حکومت، فرزندان صولت الدوله را دستگیر نموده تحویل دهند (آسیای جوان، ۴ (۶)، ص، ۱۴). روز چهاردهم مهرماه، ناصرخان، پس از چند روز درخواست و نامه های دوستانه از طرف علی هیئت، در شیراز با وی ملاقات کرد. در خاطرات ناصرخان چیزی بیشتر از رد درخواست استنادار مبنی بر رفتن وی به تهران نیامده، اما در همان روز مجله خواندنیها خبر اولتیماتوم نخست وزیر برای به کار بردن نیروی نظامی علیه قشقایی ها را درج کرده بود: «سران قشقایی شرایط جدیدی ۱ برای ابراز اطاعت و پشتیبانی از دولت پیشنهاد کرده اند: ۱. تأمین آزادی مطبوعات و رفع کلیه قیوداتی که برای تحدید مطبوعات برقرار شده است. ۲. احترام به قوانین ملی شدن نفت و احتراز از سازش با انگلیسی ها؛ و ۳. جلوگیری از یازگشت و الاحضرت اشرف به تهران. قشقایها از شرایط سابق خود درباره آزادی دکتر مصدق و همکاران او صرف نظر کرده و اظهار داشتند در صورت قبول شرایط فوق مطیع اوامر حکومت خواهند بود...» (خواندنیها، ۱۴ (۳)، ص ۷).

همین مجله، از قول روزنامه میهن ما، از برکناری نزدیک ناصرخان از ریاست ایل قشقایی و تبعید برادران قشقایی تا اواخر مهرماه خبر داد (خواندنیها، ۱۴ (۳)، ص ۷). هر چند نمی توان به مطالب روزنامه های پس از کودتا اعتماد کامل داشت، رفتار قشقایی ها از آن به بعد آمیخته ای از وفاداری، حسرت از سرشکستگی پیش آمده، و بی تصمیمی و انفعال بود. آنها، تحت تأثیر انفعال بقیه نقاط کشور و به خصوص هشدارهای مستقیم آمریکایی ها، نمی توانستند تصمیم بگیرند و سرگردان مانده بودند. برابر اظهارات محمدرحیم قشقایی، رئیس شعبه سیا در تهران، گودوین، آخر شهریور با ناصرخان و قشقایی ها در ایل ملاقات و آنها را تهدید کرده بود که در صورت ادامه مخالفت، با آمریکایی ها طرف هستند و مورد حمله مستقیم آنها قرار خواهند گرفت (قشقایی، ۱۳۸۴، ص ۱۱۲). تأثیر اینگونه هشدارها بر خاتهای قشقایی را، در لابه لای نوشته های ناصرخان به وضوح می توان دید. آنها اگرچه برای قدرت حکومت ایران اهمیت زیادی قائل نبودند، اما از اینکه مورد حمله نابرابر آمریکاییها قرار بگیرند و یا آغازگر جنگی شوند که قدرتی برتر یک طرف آن باشد، واهمه داشتند (قشقایی، ۱۳۷۱، ص ۴۲۳). از طرفی، تلاش دوگانه دولت نیز در بی تکلیفی و بهم خوردن انسجام داخلی قشقایی ها بی تأثیر نبود. حکومت، از یک طرف، به دنبال آشتی و حل

مسالمت آمیز مسئله و جذب قشقایی ها بود؛ و از طرف دیگر، تلاش می کرد تا خانها را از یکدیگر جدا کند و همین تلاش را در حوزة متحدان آنها، یعنی بویراحمدی ها نیز دنبال کرد و در هر دو گروه نیز موفق بود. حکومت، همچنین، با تشکیل و تقویت روزنامه ها و گروههای مخالف قشقایی های طرفدار مصدق، تلاش کرد تا هرگونه اقدامی علیه آنها را موجّه و خواسته مردم آنجا جلوه دهد. به عنوان نمونه، می توان از روزنامه هایی مانند حوائج اصفهان در اصفهان و شهاب اعظم در شیراز نام برد، که تبلیغ گسترده ای را علیه برادران قشقایی انجام می دادند. در آن هنگام، گروهی با عنوان «جوانان اصلاح طلب قشقایی»، که از مدت زمانی قبل از کودتا از طرف حکومت شروع به فعالیت بر ضد قشقایی ها کرده بودند، از نو دست به کار شدند. سراسر بیانیه های آنها توهین به خانهای قشقایی و دعوت مردم به دوری جستن از آنها و شورش علیه آنها بود و در بیانیه ها و تلگرافهای این تشکل - که رهبر آن فردی به نام ابراهیم شکوهی بود - همواره نابودی و اعدام «پسران صولت» خواسته می شد (مارجا: ۱۵۶۵۲). همه این عوامل و به خصوص، شکاف داخلی، مسائلی بود که قشقایی ها را به انفعال کشاند. روز پانزدهم مهرماه، زکی خان و جعفرقلیخان دره شوری از اردو جدا شده و عازم تهران گردیدند. قشقایی ها تحت تأثیر این ناراحتی، با یکدیگر قسم خوردند که تا آخرین نفس جانفشانی کنند و شورایی را برای تصمیم گیری در مسائل تعیین کردند (قشقایی، ۱۳۷۱، ص ۴۲۴).

شانزدهم مهر، تلگراف هایی از طرف زاهدی و رئیس مجلس سنا به دست ناصرخان رسید که وی را برای حضور در مجلس سنا به تهران دعوت می کردند (قشقایی، ۱۳۷۱، ص ۴۲۵).

دو روز بعد، رئیس آمریکایی اداره اصل چهار ترومن در شیراز، با قشقایی ها دیدار کرد و آنها خواسته های خود را - که آزادی مصدق از جمله آنها بود - با وی در میان گذاشتند تا به اطلاع دولت برسانند (قشقایی، ۱۳۷۱، ص ۴۲۶).

روز بیستم مهر، شورای ایلی، به منظور اتخاذ تصمیم نهایی برپا شد و در تصمیمی که ناصرخان در خاطراتش دلیل آن را پیغام نهضت مقاومت ملی عنوان کرد، نظرها بر صلح قرار گرفت (قشقایی، ۱۳۷۱، ص ۴۲۶؛ قشقایی، ۱۳۸۴، ص ۱۱۳) و اردوی قشقایی ها حوالی شیراز را رها کرده و به چند دسته تقسیم و در مناطق خود مستقر شدند. از اینجا به بعد، دیگر قشقایی ها تهدیدی برای حکومت نبودند و تلاش آنها بر این قرار گرفت تا استقلال داخلی خود را حفظ کنند و تسلیم حکومت و آزار و اذیت مجدد نگردند و حمایت آرام از نهضت را ادامه دهند.

قشقایی‌ها در این مورد قراردادی رانیز در میان خودشان امضا نمودند (قشقایی، ۱۳۷۱، ص ۴۲۹).

روز چهارم آبان، ناصرخان، اعلامیه‌ای را در مخالفت با تجدید روابط دولت با انگلیس صادر کرد و در آن، به زاهدی در مورد بازگرداندن انگلیسی‌ها به کشور و پایمال کردن نهضت مردم و رویارویی با آنها هشدار داد (قشقایی، ۱۳۷۱، ص ۴۳۰). از این به بعد، خواسته قشقایی‌ها از نمایندگان نظامی و غیرنظامی دولت، احترام گذاشتن به اصول قانون ملی شدن صنعت نفت بود و از درخواست‌های گذشته خبری نبود. آنها حالا نگران بودند که از طرف نیروهای نظامی مورد تعرض قرار گیرند و باقی مانده توان خود را تنها در این راه می‌توانستند به کار برند.

همزمان با تصمیم قشقایی‌ها برای پرهیز از حمله و ادامه این رویکرد، حکومت تلاش می‌کرد تا با حمایت کودتاچیان خارجی، روزه روز بر مشکلات داخلی فایده آمده و موقعیت خویش را محکم کند. روند حوادث، بازگشت به وضعیت زمان رضاشاه را نوید می‌داد.

در این میان، آمادگی قشقایی‌ها نیز برای اینکه شاید همپای مقاومت دیگر مناطق کشور در حمایت از آزادی و حکومت ملی، دست به اقدامی بزنند، راه به جایی نبرد.

به دنبال از هم پاشیدن اتحادیه نظامی قشقایی‌ها و متحدانشان، و تلاش حکومت برای جلب سران ایلی، از اواخر آذرماه روند پیوستن برخی خا‌نها به حکومت آغاز شد. روز بیست و دوم آذر، زیادخان دره شوری والیاس و فریدون خان کشکولی برای رفتن به تهران حرکت کردند (قشقایی، ۱۳۷۱، ص ۴۲۵؛ قشقایی، ۱۳۸۴، ص ۱۴). جدایی زیادخان، که یکی از افراد مؤثر بود، از طرف همه با تعجب روبه‌رو شد و معلوم کرد که قشقایی‌ها به قرارداد داخلی خود نیز وفادار نخواهند ماند. این وضعیت، در طرف دیگر اتحادیه، یعنی در میان بویراحمدیها، نیز پیش آمد و در آنجا شکاف داخلی به جنگ و برادرکشی و از هم پاشیدگی کامل منجر گردید.

ایلات کهگیلویه و بویراحمد، به عنوان متحدان همیشگی قشقایی‌ها در فضای سیاسی آن زمان کشور، با فرا رسیدن نهضت ملی شدن صنعت نفت به دو دسته طرفدار نهضت و طرفدار دربار تقسیم شدند. اما طرفداران دربار با وجود برخورداری از حمایت نظامیان، قدرت چندانی در آنجا نداشتند. حفاصل حوزه ایلی قشقایی تا حوزه ایلی بویراحمد و کهگیلویه، ایلات ممسنی در منطقه نورآباد ممسنی ساکن بودند که آنها نیز در آن پیش آمد وضعیتی مانند ایلات بویراحمد داشتند. هنگامی که کودتاچیان سعی در شورانیدن ایلات بر علیه دولت ملی داشتند و همزمان با شورش ابوالقاسم

بختیاری، تلاش برای تشکیل جبهه ای در میان ایلات بویراحمد و ممسنی انجام گرفت و زمینه اتحاد خانهای مانند حسینقلی خان رستم و محمدحسین خان طاهری- که از مخالفان دولت بودند- فراهم شد تا بتوانند با قدرت خانهای طرفدار مصداق به سرکردگی عبدالله خان ضرغام پور و خسروخان بویراحمدی، مبارزه کنند. حمایت ارتش از حامیان دربار در آن زمان و تقویت آنها، باعث گشتارهایی در منطقه ممسنی و بویراحمد گردید که نتیجه آن، بروز اختلاف در جبهه حامیان مصداق بود. به این معنی که طوایف طرفدار مصداق که افرادی از آنها کشته شده بود، چون خواهان انتقام از طرف سردمداران خود، عبدالله خان و خسروخان بویراحمدی و خانهای قشقایی بودند، از اینکه نامبردگان نخواستند یا نتوانستند از حیثیتشان در مقابل رقیب دفاع کنند، ناراضی باقی ماندند. این پیش آمد باعث شد تا هنگامی که اتحادیه، نیاز به همراهی کامل برای اقدام علیه حکومت کودتا داشت، تعدادی از سردمداران ایلات بویراحمد، با وجود وفاداری به نهضت، از پیوستن به عبدالله خان ضرغام پور خودداری کنند. ناصرخان قشقایی، برای آرام کردن ایلات بویراحمد دست به کار شد و اختلاف را نیز برطرف کرد، اما جبهه خانهای بویراحمد همانند ایل قشقایی از انسجام و یکدلی در سطح رهبری برخوردار نبود. دوطرف اصلی حامیان مصداق در بویراحمد، عبدالله خان ضرغام پور و خسروخان بویراحمدی که برادر نیز بودند، همواره با یکدیگر در تضاد و کشمکش آشکار بودند. طی سالهای ۱۳۲۲ - ۱۳۲۹، خسروخان از طرف ارتش و در برابر مقابل عبدالله خان تقویت شد و با وی در کشمکش بود. وی، با پیش آمدن نهضت ملی، با حرارت تمام به حمایت از مصداق پرداخت و با عبدالله خان در یک جبهه قرار گرفت. او مشوق بویراحمدی ها برای اقدام علیه حکومت کودتا بود و به عنوان نماینده آنها در جلسات مشترک با قشقایی ها شرکت می کرد. به دنبال تلاش حکومت برای جدا کردن آنها از یکدیگر، آنها از اختلاف کهنه میان عبدالله خان ضرغام پور و خسروخان بویراحمدی استفاده کرده، عبدالله را فریب دادند و وی در اقدامی ناجوانمردانه خسرو را کشت. اما خیلی زود به اشتباه خویش پی برد چون از طرف حکومت برای ملاقات با شاه تحت فشار قرار گرفت. عبدالله خان، به ناچار به این کارتن درداد و شاه در آن ملاقات از وی خواست تا خسرو دوم، خسرو قشقایی، را نیز بکشد^۱.

با این پیش آمدها و پیوستن تدریجی خانها به حکومت، اتحاد مخالف حکومت کودتا از هم پاشید و برادران قشقایی نیز چاره ای جز تسلیم و تبعید نداشتند^۲. از اول آبان، که سرلشکر عباس گرزن، فرمانده نیروهای جنوب ایران، وارد شیراز شد، تهدید به اقدام

نظامی علیه قشقای ها شدت گرفت. وی خواهان ملاقات ناصرخان و رفتن وی به تهران بود. با رفتن تدریجی خا نه‌ای عضو اتحادیه به تهران، ناصرخان نیز چاره‌ای جز این کار ندید و ناچار بود تا پیش آمد را بپذیرد. گویی در آن اواخر تلگرافی هم از رادیو خوانده شد که اعلام گردید از طرف ناصرخان برای شاه ارسال گردیده است که چگونگی آن در خاطرات محمدحسین خان آمده است (۱۳۸۴، ص ۱۱۵).

به دنبال درخواست های مکرر سرلشکر گرزن و ملاقات پانزدهم بهمن محمدحسین خان با وی، قرار شد تا با ناصرخان برای ملاقات با گرزن و رفتنش به تهران صحبت شود و به دنبال درخواست مجدد سرلشکر و تلگراف وی، ناصرخان روز سی آذر راهی شیراز شد تا از آنجا به تهران برود. ناصرخان، از تهران همراه با خانواده اش عازم سوئیس شد و سپس در کالیفرنیا آمریکا اقامت گزید (نصیری طیّبی، ۱۳۸۲، ص ۲۳).

با وجود رفتن ناصرخان و محمدحسین خان، خسروخان تا يك سال دیگر در میان ایل ماند و دست به جمع آوری نیرو زد، اما وقتی با اولتیماتوم حکومت و حمایت همه جانبه آمریکاییها از دولت روبه روشد، مقاومت را بی فایده دید و ناچار شد درخواست دولت برای خروج از کشور را بپذیرد. این درخواست، در برگیرنده تأمین جانی و مالی بود که از طرف فرمانده سپاه جنوب به خسروخان ابلاغ گردید (مارجا: ۲۹۰۳۶). به دنبال این واقعه، خسروخان به تهران رفت و پس از يك شب استراحت در باشگاه افسران، با محافظ تا فرودگاه مهرآباد بدرقه و راهی کشور ایتالیا شد و سپس در شهر مونیخ آلمان ساکن گردید (نصیری طیّبی، ۱۳۸۲، ص ۲۳). بدین ترتیب، خانواده ریاست ایل قشقای، تبعیدی تقریباً پایان را آغاز کردند.

اما تأمین مالی حکومت جز يك فریب نبود و با خروج خسرو قشقای از کشور، دست اندازی به املاک وی آغاز شد. به عنوان نمونه در ۱۳۳۴، باغ ارم و املاک وابسته به آن، که ملک شخصی خسرو قشقای بودند، توسط مهدی فرخ، استاندار وقت فارس و دشمن دیرینه قشقای ها، توقیف شد. بهانه این کار، ادعای بدهکاری خسرو قشقای به اداره دارایی فارس از بابت مقداری شکر بود. باغ ارم و املاک وابسته به آن، قبلاً ملک مرحوم ابوالقاسم خان نصیرالملک بود و خسروخان آنها را از فرزند وی، عبدالله قوامی، خریده بود (مارجا: ۲۹۰۳۶ و ۱۷۴۳). قیمت آن مقدار شکر نود هزار تومان برآورد شد و دست اندرکاران استانداری، املاک را برای فروش و پرداخت آن مقدار بدهی، کافی نمی دانستند. این درحالی بود که برابر نامه محمدحسین قشقای به وزیر دادگستری وقت، املاک ارم خیلی قبل از آن تاریخ، پانزده میلیون تومان قیمت گذاری

شده بود (مارجا: ۲۹۰۳۶). اما این ماجرا تنها شامل حال املاک خسرو نگرید و هنگام اجرای اصلاحات ارضی در ایران، حکومت، املاک و رثه صولت الدوله را از قانون کلی اصلاحات ارضی مستثنا کرد و با تصویب قانونی جداگانه، آنها را از داشتن حق آب و خاک در ایران محروم نمود (مارجا: ۷۷۱۷۴).

تحلیلی بر چرایی حمایت قشقایی ها از نهضت ملی

حمایت قشقایی ها از نهضت ملی بدان شکل که تا نهایت پایدار ماند، بی انگیزه یا کورکورانه نبود. در بررسی علت حمایت رهبران ایل قشقایی از نهضت ملی ایران، علل و عواملی چند را می توان دخیل دانست که اگرچه هیچیک از آنها به تنهایی نمی توانست علتی تام برای آن عملکرد باشد، مجموعه آنها آن کارکرد را شکل می داد. از جمله آن عوامل باید: ۱. تضاد خانواده قشقایی با خانواده سلطنت و نیز انگلیسی ها؛ ۲. دوستی دیرینه مصدق و خانواده قشقایی و خاطره خوب حکومت وی در ایالت فارس؛ ۳. میهن دوستی، راستگویی، وثبات شخصیت رهبران ایل قشقایی و الگو بودن رهبر نهضت ملی از این لحاظ برای آنها را برشمرد. در ادامه، به بررسی اجمالی هر یک از این عوامل می پردازیم.

صولت الدوله، پس از یک دوره حمایت از رضاشاه مورد سوءظن وی قرار گرفت و در نهایت هم در زندان وی درگذشت. حسین مکی، حمایت قشقایی ها از نهضت ملی و موضع گیری آنها را بعد از کودتا، نتیجه همین تضاد خانوادگی و پدرکشتگی می دانست. وی معتقد بود که آقایان قشقایی در واقع به این دلیل و در ظاهر به بهانه حمایت از مصدق و نهضت ملی به دنبال تضعیف خانواده سلطنت بودند (مکی، ۱۳۷۸، ص ۵۴۹). این موضوع و البته برتر از مسئله پدرکشتگی، عملکرد ظالمانه بیست و پنج ساله حکومت نسبت به قشقایی ها، اگرچه در موضع آنها جایگاه برجسته ای داشت اما همه مسئله نبود. در گفته ها و نوشته های برادران قشقایی تأثیر این موضوع به صراحت به چشم می خورد و معلوم است که آنها در رفتار سیاسی خود همواره به دنبال انتقام از خانواده سلطنت بوده اند. با وجود این، به نظر می رسد که اگر حکومت، سیاست دشمنی را در مورد آنها متوقف می کرد، آنها نیز آرامش را ترجیح می دادند. چنانکه ناصرخان دریک مورد واکنش سیاسی مستقیم، در پیامی به محمدرضاشاه، خانواده خویش را تهدیدی برای حکومت پهلوی و رضاشاه را قاتل تام پدرش ندانست (قشقایی، ۱۳۷۱، ص ۱۵۸).

براین اساس، حمایت برادران قشقایی از نهضت ملی و موضع آنها بعد از کودتا، نمی توانست فقط نتیجه این عامل باشد. باید دانست که برادران قشقایی تنها پدرمردگان دخیل در سیاست آن روز نبودند. به عنوان نمونه، منوچهر تیمورتاش، فرزند عبدالحسین تیمورتاش، وزیر مقتول رضاشاه، نیز در آن زمان نماینده مجلس و جزء عوامل اصلی طرفدار دربار و مخالف نهضت بود و از جمله کسانی بود که در کارشکنی های مجلس علیه دولت مصدق نقش اساسی داشتند.

اما عامل دیگری که مکمل مخالفت بزرگان ایل قشقایی با حکومت پهلوی بود و آنها را به دولت مصدق نزدیک می کرد، تضاد دیرینه آنها با انگلیسی ها و همراهی انگلیسی ها با دربار بود. لازم است یادآوری شود که برادران قشقایی از نقش اساسی عوامل انگلیس در هجوم ارتش ایران به مناطق آنها، پس از شهر یوربیست، بی خبر نبودند. آنها بر این مسئله که بیگانگان دشمن خانواده شان هستند ایمان داشتند و دلیل آن را ایران دوستی و مخالفتشان با منافع بیگانگان می دانستند. ناصر خان، در این مورد، در گفت و گو با لاجوردی، ضمن اشاره به دغدغه همیشگی خود و خانواده اش که آن را خدمت به کشور و پاسداری از منافع آن و مخالفت با منافع بیگانه برشمرد، می گوید: «اینکه انگلیسی ها به ما خیلی، البته از زمان جنم و پدرم و خودم لطف دارند روی همین کارها است. می گویند چرا مملکتان را دوست دارید.

خودشان مملکتشان را دوست می دارند حسن است ولی ماها اگر مملکتان را دوست می داریم و نوکری آقایون یا انگلیس یا آمریکا را نکنیم عیب است» (قشقایی، ۱۹۸۳). برادران قشقایی، به دلیل تماس همیشگی با بیگانگان، از هدف واقعی آنها در کشور آگاه بودند و میدانستند آنها به غیر از منفعت خود هدفی ندارند و بر این اساس، معمولاً با بیگانگان مخالفت می کردند و این عامل در حمایت آنها از دولتی که شعار آن استقلال و بیگانه ستیزی و به خصوص انگلیس ستیزی بود جایگاهی شایسته داشت.

عامل دیگری که در این میان باید بدان پرداخت، دوستی دیرینه خانواده قشقایی با مصدق است. سابقه این دوستی به سالها قبل، یعنی زمان حکومت مصدق در ایالت فارس به عنوان والی، در اواخر حکومت قاجار مربوط می شود. اولین خاطره برادران قشقایی از مصدق، خاطره شیرین بازگرداندن قدرت ایلی به خانواده آنها به پاسداشت دفاع صولت الدوله از کشور در مقابل انگلیسی ها، هنگام جنگ جهانی اول، بود. مصدق، تا هنگامی که در فارس حاکم بود، با صولت الدوله رابطه ای نزدیک داشت و نامه های آنها به یکدیگر دوستانه است (ترکمان، ۱۳۷۴، صص ۴۳ - ۴۵). این دوستی در زمان حکومت رضاشاه، که صولت الدوله در تهران زندگی می کرد، و

نیز پس از آن ادامه یافت (قشقایی، ۱۳۸۴، ص ۲۰). به عنوان نمونه، می توان به تلاش مصدق در مجلس چهاردهم برای کمک به قشقایی ها، به منظور بازگرداندن املاکشان به آنها اشاره کرد که در زمان رضاشاه به زور از آنها گرفته شده بود. مصدق، در این مورد حتی نسبت به محمود بدر، وزیر دارایی کابینه صدرالاشرف، که املاک قشقایی ها را به دیگران فروخته بود، در مجلس اعلام جرم کرد (کمام: ۱۰۲ / ۱ / ۱ / ۵۸ / ۱۴؛ کی استوان، ۱۳۲۷، صص ۱۶۸ - ۱۷۳). اما موضوع دیگری که نمی توان آن را نادیده گرفت، تشابه شخصیتی برادران قشقایی با مصدق است. آقایان قشقایی با روحیه ای ایلیاتی، البته با سواد و شعور سیاسی و آگاه به مسائل، و به دور از صد رنگی و سیاست زدگی و منفعت طلبی خاص سیاسیون ایرانی، به گفتار و کردارشان پایبند بودند. آنها به اصالت خانوادگی اعتقاد داشتند و همواره نگران بودند تا حیثیت خانواده شان، به خصوص در زمینه مسائل ملی، خدشه دار شود. پس، از این لحاظ، مصدق برای آنها الگو بود. ملی گرایی مصدق و تأکیدش بر بیگانه ستیزی و استقلال سیاسی و نیز استبداد ستیزی وی، دلخواه برادران قشقایی بود و بر این اساس، حمایت از حکومتی که استعمار خارجی و استبداد داخلی را به چالش کشیده بود، چیزی جز یک آرمان و اعتقاد برایشان نبود. ناصرخان، بارها درسختانش بر این موضوع تأکید کرد که حمایت از مصدق عقیده آنها بوده که نتوانستند آن را زیر پا بگذارند.

حمایت همه جانبه برادران قشقایی از نهضت ملی، کورکورانه و دور از آگاهی نبود، بلکه آنها در این مسیر سیاست مستقلی داشتند و هر جا شایسته ندانستند، با اکثریت جبهه ملی همراهی نکردند. به عنوان نمونه، آنها، هنگام اقدام نمایندگان طرفدار جبهه ملی برای تصویب لایحه آزادی خلیل طهماسبی، قاتل رزم آرا، آن را امضا نکردند (روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی، ۲۱۸۳، ص ۸).

نتیجه

از میان گروههای همراه نهضت ملی، قشقایی ها تنها کسانی بودند که برای دفاع از نهضت دست به اقدام جدی زدند. وفاداری به آرمانهای نهضت تا درجه اقدام خطرناک آرایش نظامی در برابر کودتاگران، توان سنگینی را برای خانواده رهبری ایل قشقایی رقم زد. قشقایی ها در این مسیر، در طول چهار ماه فعالیت درون ایلی و همراهی ایلات همراشان در استان فارس و کهگیلویه و بویر احمد فعلی، تلاش کردند تا شاید بتوانند آنها را بخش دیگر مناطق باشند و اقدامی مؤثر برای دفاع از نهضت انجام دهند. اما

تلاش آنها تحت تأثیر حمایت همه جانبه آمریکایی ها از دولت کودتا، تا مرز تهدید به برخورد مستقیم نظامی، نتیجه ای در بر نداشت.

علاوه بر تلاش آمریکایی ها، حکومت کودتا نیز با سیاست دوگانه تهدید و احیای تشکلهای و مخالفان درون ایلی و از طرفی درازکردن دست دوستی، سعی در انفعال و فرسایش اتحاد ایلی و فروپاشی آن داشت و در این راه موفق نیز شد. سازش ناپذیری رهبری ایل با کودتاگران و سردرگمی یا ناتوانی آنان در اقدامی مؤثر، زمان لازم را به دولت داد تا با تسلط بر اوضاع و اجرای برنامه بی ثبات سازی اتحاد، از طریق تبلیغات و شکل دادن گروههای مخالف، باعث بروز اختلاف و جدایی برخی سران ایل و کنار آمدنشان با حکومت و حتی درگیری داخلی و در نتیجه فروپاشی اتحاد ایلی شود. فرجام این تلاش، تبعید ۲۵ ساله برادران قشقایی از کشور و ضبط املاک و دارایی هایشان بود. در بررسی دلایل حمایت تام قشقایی ها از نهضت ملی، عواملی از جمله؛ تضاد خانواده قشقایی با خانواده سلطنت و انگلیسی ها، دوستی دیرینه مصداق و خانواده قشقایی و خاطره خوب حکومت وی در ایالت فارس، و میهن دوستی و راستگویی و ثبات شخصیت رهبران ایل قشقایی و الگو بودن رهبر نهضت ملی برای آنها را می توان مؤثر دانست. (۱۰)

توضیحات و مأخذ:

- ۱ - عبدالرضا هوشنگ مهدوی - سرنوشت یاران دکتر مصدق - انتشارات علمی - ۱۳۸۳ - ص ۲۱۰
- ۲ - دکتر باقر عاقلی «شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران» جلد اول - چاپ اول سال ۱۳۸۰ - نشر گفتار با همکاری نشر علم - صص
- ۳ - به نقل از مقدمه کتاب سالهای بحران (خاطرات روزانه محمد ناصر صولت قشقایی) - مؤسسه خدمات فرهنگی رسا - چاپ دوم ۱۳۶۶ - صص ۲۸ - ۲۲ به تصحیح - نصرالله حدادی
- ۴ - به نقل از مقدمه کتاب سالهای بحران (خاطرات روزانه محمد ناصر صولت قشقایی) - نگاه کنیبدبه صص ۴۱۶ - ۳۹۹
- ۵ - (۱) - "سرنوشت یاران دکتر مصدق" به قلم عبدالرضا هوشنگ مهدوی - صص ۲۰۶ - ۱۹۶
- (۲) «پژوهش نامه ایل قشقایی؛ نویسنده: کامبیز نجفی»، (۳) ناگفته هایی در خصوص خسرو خان و برادران قشقایی پس از انقلاب با خسرو سیف دبیر کل حزب ملت ایران در مصاحبه محسن برغندان، مسئول شاخه استان بوشهر حزب مرز پرگهر با خسرو سیف. مندرج در سایت جبهه ملی (www.jebhemelli.net)
- ۶ - ضیاءالدین رجایی در نوشته تحلیلی خود تحت عنوان «مروری بر مبارزه عشایر فارس با قوای انگلیس»
- ۷ - نصرالله سیف پور فاطمی، «آینه عبرت، خاطرات و رویدادهای تاریخ معاصر ایران»، لندن، جبهه ملیون ایران، ۱۳۷۰ - صص ۷ - ۵
- ۸ - پیشین - صص ۹ - ۸
- ۹ - دکتر محمد قلی مجد «از قاجار تا پهلوی» - ترجمه رضا مرزانی - مصطفی امیری - مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی - بهار ۱۳۸۹ - صص ۱۴۰ - ۱۳۷
- ۱۰ - مجید حکیمی خرم «تحلیل واکنش قشقایی‌ها به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و همکاری آنان با نهضت ملی ایران» - گنجینه اسناد - جلد ۲۲ شماره ۲ صفحات ۶۶-۵۲

◀ پی نوشت ها نوشته ضیاءالدین رجایی «مروری بر مبارزه عشایر فارس با قوای انگلیس»

- ۱- ایران و دولت ملی در جنگ جهانی اول از علیرضا ملائی توانایی، ص ۲۵۴.
- ۲- یادداشت های یادشده در متن ترجمه دکتر نادر میرسعیدی نقل از فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره نهم.
- ۳- همانجا.
- ۴- در این زمان اوکونور کنسول سابق انگلیس در فارس به همراه عده ای دیگر توسط افسران انقلابی ژاندارمری فارس دستگیر و در مقابل مجاهدینی که به اسارت انگلیسی ها درآمده بودند نزد سران مجاهدین نگهداری می شدند.
- ۵- تاریخ ایران تألیف سرپرسی سایکس، ترجمه سیدمحمدتقی فخرگیلانی، ص ۷۱۵.
- ۶- همانجا، ص ۷۲۳.
- ۷- توفان در ایران از احمد احرار، ص ۸۶۹.
- ۸ و ۹- تاریخ سایکس صفحات ۷۲۸ و ۷۳۰.
- ۱۰- فارس و جنگ بین الملل، تصنیف رکن زاده آدمیت، چاپ پنجم، ص ۳۲۸.
- ۱۱- خان به معنی کاروانسرا است.
- ۱۲- در صفحه ۳۴۶ فارس و جنگ بین الملل آمده است که پس از تنظیم قرارداد بیست و پنج هزار لیره به سردار عشایر پرداخت شد که نامبرده این پول را نپذیرفت و گفت من اگر می خواهم قسمتی از فارس را امنیت دهم وظیفه ام است و مقصودم از این کار خدمت به شما نیست و بحمدالله از لطف خداوند و مراحم دولت مطبوعه ام به حد کافی متمول هستم و به پول شما نیاز ندارم.
- ۱۳- مهدی بامداد مؤلف شرح حال رجال... در بیان زندگانی اسمعیل خان صولت الدوله سردار عشایر می نویسد: ... صولت الدوله در ایام جنگ بین الملل اول و پیش از آن و بلکه می توان گفت از ابتدای امر صفای زیادی با انگلیسی ها نداشت و از آنان چندان خوشش نمی آمد و به همین جهت در رمضان ۱۳۳۶ ه ق/ خرداد ۱۲۹۷ برابر با ۱۹۱۸ م به انگلیس اعلان جنگ داد و نظرش از این کار آن بود که پلیس جنوب را که انگلیسی ها خودسرانه در جنوب ایران زیر نظر و تعلیمات افسران انگلیس تشکیل داده بودند از میان ببرد.... لکن به مقصود و مراد خود نایل نشد... و نتیجه دشمنی و جنگش با انگلیسی ها آن شد که سرانجام از هستی ساقط شد و در

زندادان قصر جان سپرد!

- ۱۴- از یادداشت های سر دنیس رایت فصلنامه تاریخ معاصر ایران شماره نهم.
 ۱۵ و ۱۶- فارس و جنگ بین الملل صفحات ۴۲۴ و ۴۲۸.
 ۱۷- ابوالقاسم خان نصیرالملک از اقوام قوام الملک و از اعیان فارس بود.
 ۱۸- فیروزمیرزا نصرت الدوله پسر شانزدهم عباس میرزا نایب السلطنه پسر و ولیعهد فتحعلیشاه صاحب پنج فرزند بود، سه دختر و دو پسر از دختران فیروزمیرزا، سرورالسلطنه به عقد مظفرالدین میرزا درآمد که از دوران پادشاهیش نامبرده لقب «حضرت علیا» پیدا کرد، نجم السلطنه در آغاز زن وکیل الملک کرمانی (مرتضی قلیخان اسفندیاری) شد و پس از مرگ او به ازدواج هدایت الله وزیردقتر درآمد که دکتر محمد مصدق حاصل این ازدواج است و دختر سوم سیما خانم ازدواج نکرد و از دو پسر فیروزمیرزا، سلطان عبدالحمیدمیرزا لقب ناصرالدوله / فرمانفرما که یازده سال بر کرمان حکومت راند و از هیچ ظلم و ستمی بر مردم این خطه فروگذار نکرد و نامدارترین پسر فیروزمیرزا، عبدالحسین میرزا فرمانفرما است که داماد مظفرالدین شاه بود و در دوران حیاتش حضور پنج پادشاه؛ ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه، محمدعلیشاه، احمدشاه و رضاشاه را درک کرد و همواره در صحنه سیاسی ایران نقش اساسی داشت. در اوایل سلطنت رضاشاه از مقربین بود بعد مغضوب واقع شد و پسرش نصرت الدوله فیروز که در روی کار آمدن رضاشاه همراه با عبدالحسین میرزا تیمورتاش و علی اکبر داور که سه پایه قدرت رضاشاه نام گرفتند و نقش عمده ای را ایفا کردند يك چند به جرم اختلاس!! زندانی بود و بعد هم سربه نیست شد (و آن دو پایه دیگر هم هر يك به سرنوشت مشابهی گرفتار آمدند. یکی در زندان مسموم شد و دیگری خودکشی کرد!)
 ۱۹- خاطرات و تآلمات مصدق، ص ۱۲۲.

◀ فهرست کتابها نوشته مجید حکیمی خرم « تحلیل واکنش قشقاییها به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و همکاری آنان با نهضت ملی ایران»

- آسیای جوان، ۳ (۳۱)، ۴ (۴، ۵ و ۶).
 - اکتشافی، پرویز (۱۳۸۱). خاطرات سرگرد هوایی پرویز اکتشافی (حمید احمدی، کوششگر). تهران: نشر ثالث.

- ترکمان، محمد (۱۳۷۴). نامه های دکتر محمد مصدق (۲ ج). تهران: نشر هزاران.
- تفرشی، مجید؛ طاهر احمدی، محمود (۱۳۷۱). گزارشهای محرمانه شهربانی (۱۳۲۴ - ۱۳۲۶ ش) (۲ ج). تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران.
- تفضلی، محمود (۱۳۸۵). مصدق، نفت، کودتا. تهران: امیرکبیر.
- تقوی، مصطفی (۱۳۷۷). تاریخ سیاسی کهگیلویه، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- روزنامه اطلاعات (۱۳۲۹ - ۱۳۳۲) سال ۲۵ تا ۲۸ .
- روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی، ی صورت مذاکرات مجلسین، شماره ۲۱۸۳ .
- روزنامه شهاب اعظم، شمار ههای ۵۵ و ۵۷ .
- روزنامه حوائج اصفهان، شماره ۱۳ .
- روزولت، کریمیت (بی تا). کودتا در کودتا (علی اسلامی، مترجم). تهران: چاپخش
- زاهدی، اردشیر (۱۳۸۵). خاطرات اردشیر زاهدی (احمد احرار، ویراستار). تهران: نشر کتا بسرا.
- زیبایی، علی (۱۳۴۳). کمونیزم در ایران (تاریخ فعالیت کمونیست ها در ایران از اوایل مشروطیت تا ۱۳۴۳).
- بی جا: بیبا. سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما).
- شوکت، حمید (۱۳۸۰). نگاهی از درون به جنبش چپ ایران (گفتگو با ایرج کشکولی). تهران: نشر اختران.
- قشقایی، محمدحسین (۱۳۸۴). یادمانده ها (خاطرات). تهران: نشر و پژوهش فرزبان.
- قشقایی، محمدناصر (۱۳۷۱). سالهای بحران (خاطرات روزانه محمدناصر قشقایی). تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا. ۱۹۸۳ .
- مصاحبه ناصر قشقایی (حبیب الله لاجوردی، مصاحبه گر). لا س وگاس: دانشگاه هاروارد.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۲). استبداد، دموکراسی و نهضت ملی تهران: نشر مرکز.
- کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی (کمام).
- کیانوری، نورالدین (۱۳۷۱). خاطرات نورالدین کیانوری تهران: مؤسسه

- تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، انتشارات اطلاعات.
- گازیوروسکی، مارک.ج؛ برن، مالکوم (۱۳۸۴). مصداق و کودتا(علی مرشدی زاد، مترجم). تهران: نشرقصیده سرا.
- گازیوروسکی، مارک.ج (۱۳۷۱). سیاست خارجی آمریکا و شاه(فریدون فاطمی، مترجم). تهران: نشر مرکز.(۱۳۶۸).
- کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (غلامرضا نجاتی، مترجم). تهران: شرکت سهامی انتشار.
- مجله خواندنی ها (۱۳۳۰ - ۱۳۳۲)، سالهای ۱۲ - ۱۴ .
- مرسدن، دیوید.ج (۱۳۵۸ ،آبان). مروری کوتاه بر گذشته و حال ایل قشقایی (کاوه بیات، مترجم). ماهنامه نامه نور، ۴ و ۵.
- مرکز اسناد ریاست جمهوری ایران (مارجا).
- مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات (۱۳۷۸). چپ در ایران به روایت اسناد ساواک کتاب سوم. تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- مکی، حسین (۱۳۷۸). کودتای ۲۸ مرداد و رویدادهای متعاقب آن ، تهران: علمی.(۱۳۶۸).
- خاطرات حسین مکی تهران: علمی.
- موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی (۱۳۷۰). سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی تهران: موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی.
- نصیری طیبی، منصور (۱۳۸۲ ، تابستان). نقش قشقایی ها در نهضت ملی شدن نفت و کودتای ۲۸ مرداد. فصلنامه تاریخ روابط خارجی ایران، ۴ (۱۵).
- یاحسینی، ساعد (۱۳۷۳). گوشه هایی از تاریخ معاصر ایران (وقایع سال های ۱۳۳۲ - ۱۳۴۲ در کهگیلویه و

فصل نوزدهم

قشقایی ها در خدمت نهضت ملی از نگاه فخرالدین عظیمی

فخرالدین عظیمی در «درآمد» کتاب «حاکمیت ملی و دشمنان آن» با اشاره به اینکه «مصداق در تاریخ ایران نو چه جایگاهی دارد؟» و اهمیت نهضت ملی ایران در ملی کردن صنعت نفت ایران و خدمات «قشقایی ها» به نهضت ملی ایران می نویسد: با اینکه شاید درباره مصداق و کارنامه سیاسی او بیش از هر دولتمرد دیگری در تاریخ ایران صد سال اخیر پژوهش و کاوش شده است باز هم شمار نوشته های دانشورانه در این باره انگشت شمار است. اگر انبوه نوشته های موجود و کتابهایی را که همه ساله، مثلا درباره چرچیل، به چاپ می رسد، با آنچه درباره مصداق منتشر شده است مقایسه کنیم درمی یابیم که دامنه پژوهشگری درباره دولتمردان، و دیگر جنبه های تاریخ ایران نو، تا چه اندازه ناچیز است. با این همه، بر اساس دانسته های موجود و نوشته هایی که تاکنون به دست ما رسیده است، می توان پرسش یاد شده را، کمابیش، پاسخ گفت و جایگاه تاریخی مصداق را از چند دیدگاه بررسی کرد. در اینجا تنها به پردامنه ترین تلاش مصداق، یعنی کوشش او در برکشیدن حاکمیت ملی ایران، می پردازم و بررسی جنبه های دیگر کارنامه و بینش او را به مجموعه دیگری وامی گذارم که پس از این به چاپ خواهد رسید.

تنها با کوشگری ژرفانگرانه در تاریخ گذشته این سرزمین می توان دریافت که امپراتوری بریتانیا تاچه اندازه، به پشتوانه چه امکانات و نیروهایی، و چگونه بر ایران و سیاست آن چیره بود. یکی از مهم ترین ابزارهایی که این چیرگی را تسهیل و از جهتی توجیه می کرد امتیاز نفتی بود که انگلیسیان در سال ۱۹۰۱، در سالهای افول قاجارها، به دست آوردند. پس از آنکه کمتر از ده سال بعد، جست و جوی نفت به نتیجه رسید و سپس، در آستانه جنگ جهانی اول، ناوگان نیروی دریایی آن امپراتوری- که هنوز توانمندترین ناوگان دریایی جهان بود- سوخت خود را از ذغال سنگ به نفت تبدیل کرد، نفت ایران و در نتیجه خود ایران، به عاملهای اساسی تداوم حیات آن امپراتوری و پایداری نفوذ و منافعش تبدیل شدند.

در ارزیابی پی آمدهای چیرگی شبه استعماری انگلستان بر ایران شناخت واقعیتها از اسطوره ها و سخنان سنجیده از شعارهای سبکسرانه آسان نیست. اما برای کسانی از همروزگاران مصدق که قرارداد ۱۹۰۷ روسیه و انگلستان برای تقسیم ایران به دو حوزه نفوذ، تیره روزیها و تلخیهای سالهای جنگ جهانی اول و دیگر رویدادهای سیاه پس از آن را به یاد داشتند، آن چیرگی واقعیتی بود که با تمام وجود آن را لمس کرده بودند. واقعیت آن چیرگی از مفروضات هستی شناختی و از دستمایه های اصلی جهان بینی آنان بود. برخی آن چیرگی را گریز ناپذیر یا سودمند می دانستند، اما از دیدگاه مصدق و کسانی که همانند او می اندیشیدند تلاش برای پایان دادن به امتیازات گسترده انگلستان در ایران از لوازم اصلی دستیابی به دولت ملی استوار و استقلال واقعی کشور بود که در عمل، به سبب چیرگی انگلستان، همچنان مخدوش مانده بود. با کودتای ۲۸ مرداد تلاش برای تحقق حاکمیت ملی نافرجام ماند ولی حساسیتها درباره معنای استقلال و مشروطیت دامنه دارتر شد و شکاف میان ملت و نظام پادشاهی خودکامه که به پشتوانه آمریکا و انگلستان روزه روزیکه تازتری شد فزونی گرفت. از سوی دیگر، ایرانیان تجربه های مهم دیگری اندوختند؛ نفی همه آرمانهای مصدق نیز ممکن نشد. انگلستان پس از سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ نیز با انگلستان روزگار پیشین یکی نبود.

ستیز مصدق با شرکت نفت و دولت انگلستان، با بیگانه ستیزی حقارت آلود متعارف یکی نبود. هدف تلاش او استعمارزدایی از ایران و استقرار هویت سیاسی و فرهنگی- مدنی ایرانی نو و آزاد بود که در کنار ملتهای سربلند دیگر بر منافع و سرنوشت خود حاکم باشد- ایرانی که بتواند سخن خود را به ضرب منطق و به پشتوانه قانون و پایداری و مقاومت برکرسی بنشانند. در تمام دوران نخست وزیری مصدق کاری از او صورت نگرفت که در پیشگاه جهانیان و عرف بین المللی، ایرانیان را واپس مانده، قانون ستیز و تمدن گریز جلوه دهد. از شعارهای ناسزاگویانه و خودنماییهای نابخردانه پرهیز شد. هنگامی که کارمندان انگلیسی شرکت نفت از ماندن و کار در ایران خودداری کردند و راهی کشور خود شدند به دستور مصدق به شماری از سران آنان قالیچه ای هدیه شد. در مدتی که هیاتی از تهران برای "خلع ید" از شرکت نفت به خوزستان رفته بود، کوشش مصدق بر آن بود که کسانی مانند

حسین مکی را از دست یازیدن به کاری که بر آزر و آبروی ایران آسیبی برساند باز دارد.

شرکت مصداق در جلسه شورای امنیت سازمان ملل، یا آمادگی برای دفاع از حقوق ایران در دیوان دادگستری بین المللی لاهه، یا برای پرداخت غرامت منصفانه به شرکت نفت در چارچوب قوانین و هنجارهای متعارف بین المللی، همه حاکی از دلبستگی او به این بود که ایران باید نه با دستیازی به خشم و تازشگری و قانون شکنی، بلکه با جنگ افزار قانون و به پشتوانه حق، اقتدار اخلاقی و خرد، سخن خود را به کرسی بنشانند. شاید اگر تاروپود همبستگی ملی گسسته نشده بود، و مدعیان و ستیزه جویان اندکی به ادعاهای وطن دوستانه خود دلبستگی نشان داده بودند سرنوشت نهضت ملی چیزی دیگر بود. اما دلایل فروپاشی همبستگی ملی خود بسی پیچیده است. باید پرسید دشمنان دیرین به انگیزه چه برداشتها، منفعت جوییها، و محاسبه هایی در ستیزه جویی خود سرسخت تر شدند و یاران گریزان و سپس کینه توز، چرا به راهی رفتند که با اندکی تأمل و دوراندیشی می توانستند فرجام آن را پیش بینی کنند.

به رغم تلاشهای دامنه داری که برای بی اعتبار کردن مصداق صورت گرفت او به نماد جنبشی تبدیل شد که در سده بیستم، یا دست کم پس از جنگ جهانی دوم، از مهمترین جنبشهای استعمارستیزانه جهان بود. او از پیشگامان اصلی این جنبشها در سده بیستم و پیشرو هیرانی دیگر، از جمله جمال عبدالناصر، رئیس جمهور، مصر بود. اما مصداق برخلاف برخی دیگر از سران این گونه جنبشها، با تمدن مدرن و هنجارها و ارزشهای آن سرسختی نداشت و برای ایران همان جایگاه، فرصتها و بهروزیهایی را می خواست که کشورهای آزاد و سرافراز از آنها برخوردار بودند. از دیدگاه او دلبستگی به تمدن مدرن با آنچه از فرهنگ دیرین ایران ماندگار بود، به ویژه با فضیلتهای مدنی کهن، آمیزه ای فراهم می کرد که می توانست دستمایه ای برای پیشرفت به سوی دموکراسی مدرن در کشور باشد، پایه های فرهنگ ملی را استوار کند و کشورداری را بر بینش و منش "ملی" استوار گرداند. این بینش و منش آمیزه ای از دلبستگیهای وطن دوستانه و آزادیخواهانه و مسئولیتهای مدنی بود. هدف آن دامن زدن به اعتماد به خود برکشیدن روح تلاش برای پیشبرد مشروطیت و استقلال و سربلندی ایران بود. آمیزه ای از ارزشهای مدرن روزگار روشنگری

و گزیده ای از سنتها و ذخیره های فرهنگی- اخلاقی تاریخ گذشته ایران بود. دل بستگی به ارزشهای تمدن مدرن در شرایطی که جوهری از این تمدن چیرگی کشورهای غربی، به ویژه انگلستان، بر ایران را امکان پذیر می کرد کارآسانی نبود. پس از شهریور ۱۳۲۰ سفارتخانه هایی مانند سفارت انگلستان، دوباره جایگاه و نفوذ پیشین خود را باز یافتند. برخورد ایدئولوژیکی دامنه داری که اندکی پس از پایان جنگ جهانی دوم نمایان شد، نقش سفارتخانه هارا گسترده تر کرد. جهان آوردگاه زورآزمایی دو ابر قدرت و هواداران آنها شد. به جای برخورد خردمندانه و روادارانه اندیشه ها، حوزه عمومی زندگی در ایران، میدان کشمکشهای ایدئولوژیکی - سیاسی پر دامنه و تلخی شد. کشورهای جهان سوم، به ویژه ایران، به سبب جایگاه استراتژیکی- جغرافیایی خود، از این کشمکشها آسیب فراوان دیدند. در روزگار غلبه استالینیسیم در شوروی و بر بیشتر نیروهای چپ، مک کارتیسیم یا کمونیسیم ستیزی در آمریکا، فرهنگ سیاسی ایران زهر آگین تر شد و زمینه تساهل ناچیز تر. "لیبرالها"، محافظه کاران، و راستگرایان دیگر، وابسته انگلستان و آمریکا دانسته شدند و چپها اغلب سرسپرده شوروی. در این فضای تیره هرکس وابسته به جایی پنداشته می شد و سرسپرده یا خدمتگزار قدرتی بیگانه.

همزمان با گسترش جنبش ملی دامنه و تلخی این رویارویی گسترده تر شد و هواداران غرب و یاران شوروی در بسیج کینها و پیش داوریهها به زیان یکدیگر اندازه نشناختند. ایرانیان کهنسالترا هنوز داستانهای چیرگی عمل انگلستان و ستمهای روسیه را به یاد داشتند. بسیاری از جوانترها نیز جهان را نه تنها عرصه رویارویی دو جهان بینی بلکه میدان نبرد نیروهای خیر و شر می دیدند. این وضع، آسیب پذیری ایرانیان را که ذهنی توطئه یاب، بیمناک یا نگران داشتند، بیشتر کرد. خودسامانی فکری به چیزی گرفته نمی شد؛ هراندیشه ای به زمینه طبقاتی یا عواملی دیگر فروکاسته می شد؛ همه در جست وجوی انگیزه های "واقعی"، هدفهای پنهان و پیوندهای مرموز یکدیگر بودند. کمتر رخدادی بود که بیگانگان در آن دخیل دانسته نشوند.

این نگرش پی آمدهای فکری- عملی ناگواری داشت. از سوی دیگر، یکسره هم خیالپردازانه نبود. در روزگار نخست وزیر مصداق پولهای هنگفتی برای به بازی گرفتن ترتیبات پارلمانی ایران، و در نتیجه بی پایه تر و سست تر کردن آن ترتیبات،

هزینه شد. از هیچ تلاشی برای جلب یاری و همکاری شماری از ایرانیان و همراه کردن آنان به پشتوانه پاداش یا وعده حمایت، برای به ستوه آوردن و برافکندن دولت مصدق فروگذار نشد. زمینه های گسترش باج پردازی، رشوه خواری، مزدوری و رفتارهای پراسیب دیگری که با دل بستگیها و مسئولیتهای ملی و مدنی سخت ناسازگار بود فراهمتر شد. مقامات سفارتخانه ها و دستگاههای اطلاعاتی انگلستان و سپس آمریکا به کارهایی دست یازیدند که نه با هیچ معیاری از قانون و اخلاق و عرف هماهنگی داشت و نه با ادعاهای آزادیخواهانه فریب آمیز و نیرنگ آلود خود آنان سازگار بود. در چنین فضایی، در ایران، زمینه برای رشد اتکاء به نفس ملی، غرور مدنی، مدارا و خودسامانی فکری تنگ بود. کمتر کسی از اهل سیاست می توانست به دیگری به دیده تردید و بدگمانی ننگرد، یا خود را آماج دسیسه های بدخواهانه نیندازد. زمینه پیدایش اعتماد که از بنیادی ترین لوازم همکاری مدنی و پیدایش روحیه دموکراتیک است، سخت ناچیز بود.

یادآوری این نکته بجاست که به هیچ روی نباید پنداشت همه مخالفان مصدق وابسته این و آن یا مزدور بیگانه بودند. بی گمان گروهی به انگیزه های اعتقادی یا مسلکی و براساس برداشتهای متفاوتی از منافع ملی و مصلحت عمومی، یا برای پاسداری از منافع خود، با او در ستیز بودند؛ اما شماری از سیاست پیشگان فرصت طلب و ماجراجویان موقع شناس از گشاده دستیهایی که به پادرمیانی کارگشایان سیاسی انجام می شد بهره ها بردند. در فضای غبار آلود و تیره ای که بر شمرده شد تفاوت میان کسانی که به انگیزه باورها و برداشتهای خود به میدان ستیز گام نهاده بودند و کسانی که مزدی گرفته بودند تا به خدمتی کمر بندند آسان نبود. شماری از ستیزه گران، مخالفان دیگر مصدق را دست آموز می کردند و از کسانی نیز، بی آنکه خود آنان بدانند، بهره برمی داشتند، اما واقعیتی که بیشتر مخالفان مصدق را در رویارویی با او گستاخ و توانا می کرد بهره مندی آنان از پشتیبانیهای گوناگون مقامات انگلیسی و آمریکایی بود و این مقامات نیز برای پیشبرد هدفهایشان بر یاوران ایرانی خود تکیه می کردند.

کرمیت روزولت، از کارگزاران سازمان جاسوسی - اطلاعاتی آمریکا (سیا CIA) در نوشته گمراه کننده، آشفته و پراز تحریف خود، ضد کودتا، این تصور را دامن زده است که مأموران آمریکا و انگلستان با صرف اندکی پول و با بسیج اوباش

دولت مصدق را به آسانی فروافکندند؛ اما این تصور بسیار ساده نگرانه و نادرست است. کودتا پی آمد تلاشهای پیگیر بود که از نخستین روزهای زمامداری مصدق آغاز شده بود و کارگزاران انگلستان و آمریکا پولهای هنگفتی صرف به فرجام رساندن آن کردند.

برخی گمان کرده اند که اگر مصدق قاطعیت بیشتری نشان داده بود کودتاگران شکست می خوردند و ماجرا تمام می شد. برخی نیز ساده نگری درباره شرایط آن روزگار ایران و جهان را تا بدانجا رسانده اند که گمان می کنند اگر مصدق به حزب توده روی آورده بود بر کودتاگران و اوباش بسیج شده غلبه می کرد و کودتا را ناکام می گذاشت. اما شرایط آن روز ایران و جهان به گونه ای بود که مقامات آمریکایی و انگلیسی، نه تنها کمونیسم، بلکه ناسیونالیسم بی طرفانه را نیز تحمل ناپذیر می دانستند. آنان برآن بودند که با هر ابزار و به هر بهایی چیرگی دوباره خود را بر ایران و ذخایر نفتی آن برقرار کنند و این کار را مستلزم برافکندن دولت مصدق می دانستند. اگر کوششهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آنان نیز به فرجام نرسیده بود به هیچ روی از تلاش پیگیر و خشونت آمیز برای به روی کار آمدن رژیم دلخواه خود در ایران دست برنمی داشتند.

در آغاز تیرماه ۱۳۸۳ مؤسسه ای پژوهشی موسوم به آرشیو امنیت ملی (وابسته به دانشگاه جرج واشینگتن، در آمریکا) اسنادی سری به دست آورد که روشنگر برخی از سیاستهای وزارت امور خارجه و شورای امنیت ملی آن کشور از پائیز سال ۱۳۳۱ به بعد است. از این اسناد چنین برمی آید که در صورت شکست تلاشهای آمریکا و انگلستان برای برافکندن دولت مصدق در مرداد ۱۳۳۲، کوششهای آنان به صورتهای دیگر ادامه می یافت. مقامات آمریکایی از مدتها پیش از مرداد ۱۳۳۲ برنامه ریزی کرده بودند که اگر کودتا نافرجام بماند و حزب توده توانا شود، به پشتوانه نیروهای نظامی خود در خاورمیانه، جنگی چریکی در جنوب ایران به راه اندازند؛ بنا بود حزب توده و سیاستمداران ملی ایران آماج این جنگ باشند. حکومت جمهوریخواه آیزنهاور، رئیس جمهور آمریکا بسیار نگران بود که کودتا ناکام بماند و توده ایها با استفاده از فرصت ناشی از بی ثباتی و گسست اقتصادی، قدرت را در ایران به دست گیرند. از دیدگاه مقامات آمریکایی، رویارویی با این خطر اقدام نظامی را توجیه می کرد. بر اساس یادداشتی که والتر اسمیت، معاون وزارت امور

خارجۀ آمریکا، در ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۲ (۲۰ مه ۱۹۵۳) برای رئیس جمهور تهیه کرده بود، سیا با برخی از سران ایل قشقای به توافق رسیده بود که پناهگاه پنهان امنی در منطقه جنوب فراهم کنند که پایگاهی برای چریکهای بهره مند از پشتوانۀ مالی آمریکا و کارگزاران اطلاعاتی آن کشور باشد. سازمان یاد شده حدود ده نفر ایرانی را برای به کاراندازی فرستنده های رادیویی مخفی آموزش داده، تجهیزات لازم را در اختیار آنها نهاده بود. بنا بود این افراد در مناطق گوناگون کشور مستقر شوند و هنگام نیاز به کار برقراری ارتباط رادیویی با سیا فراخوانده شوند. سیا سرگرم آموزش دادن به شماری دیگر بود. انبوهی جنگ افزار در پایگاه هوایی آمریکا در لیبی آماده شده بود که برای تجهیز ده هزار چریک کفایت می کرد تا بتوانند دست کم شش ماه، بدون نیاز به کمکی تازه، به عملیات بپردازند. تجهیزات دیگری نیز در خاورمیانه آماده شده بود که طی سه یا چهار هفته می شد آنها را از طریق پایگاههایی در تهران و تبریز به مناطق عشایر نشین جنوب ایران منتقل کرد. زمینه مادی از جمله طلا و ارز، و افراد لازم نیز فراهم شده بود. سیا سرگرم تهیه نقشه تشکیل هشت تیم سه نفره برای اداره ارتش چریکی مخفی خود بود و پیش بینیهای دیگر در مورد گمهایی که می بایست برداشته شود انجام شده بود. بنا بود شمار زیادی هواپیما در جنوب ترکیه مستقر شود و یک نیروی دریایی در نزدیکی بصره گرد آید تا بتوانند از "گسترش کمونیسم" جلوگیری کنند. همچنین بنا بود از پایگاهی نظامی در عربستان سعودی نیز بهره بگیرند.

بر اساس مدارکی دیگر می دانستیم که سیا برنامه ای داشت که در صورت شکست کودتا و ناگزیر شدن به ترک ایران، نیرویی را در کشور برجا بگذارد که با قشقایها و احتمالاً عشایر دیگر همکاری کنند. ظاهراً در بهار ۱۳۳۲ یکی از مأموران اطلاعاتی آمریکا با برخی از قشقایها در این مورد به توافق رسیده بود. اردشیر زاهدی نیز در نوشته درباره کودتا مدعی شده است که پدرش برنامه ای برای برپا کردن "ایران آزاد" در جنوب کشور داشت. در اینجا نکته درخور یادآوری این است که در تابستان سال ۱۳۲۵ که کابینه احمد قوام سه تن از سران حزب توده را به وزارت برگماشته بود و خطر آن می رفت که حکومت مرکزی با سید جعفر پیشه وری که در آذربایجان خودمختاری اعلام کرده بود کنار آید، قشقایها و عشایر دیگر در جنوب به واکنش تهدید آمیز و عملاً به طغیان دست زدند. مقامات انگلیسی

در آن رویدادها از درگیری برکنار نبودند. سرلشکر فضل الله زاهدی- جانشین مصدق پس از کودتا- برای مهار کردن عشایر به جنوب گسیل شد. او که در خلال جنگ جهانی دوم در کنار سران قشقایی هوادار آلمان بود و با قشقایی ها ارتباط داشت از اقدام علیه آنها خودداری کرد. تهدید یا تکاپوی قشقایی ها و عشایر دیگر در تغییر موضع قوام در برابر پیشه وری و حزب توده، یا فراهم کردن بهانه لازم برای او در این مورد، مؤثر بود.

اینکه آیا رویدادهای سال ۱۳۲۵ می توانست با تحولات احتمالی در ۱۳۳۲ مشابهتی داشته باشد یا نه، نیازمند تأمل بیشتری است. درباره اسناد نویافته نیز هنوز نمی توان بدون بررسیهای بیشتر با اطمینان دآوری کرد و تفسیر این سندها به فرصتی بیشتر نیاز دارد. درخور یادآوری است که بر اساس آنچه می دانیم دست کم دوتن از سران سرشناس ایل قشقایی، یعنی ناصرخان و خسروخان، از یاوران نهضت ملی بودند. خسروخان در مقام نمایندگی مجلس، مصدق را از دامنه ماجراجوییها علیه دولت آگاه می کرد. او و ناصرخان از یاری کردن مصدق فرو نمادند. ناصرخان شکست مرحله نخستین کودتا را به مصدق شادباش گفت و زاهدی را سرزنش کرد. مصدق نیز از آنان با بزرگداشت و حقیقتشناسی یاد کرده است. قشقایی ها با پشتیبانی از مصدق شاه را با خطری جدی روبه رو کرده بودند. این موجب شد پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، از چهارخان بلند پایه قشقایی، تنها یک نفر- ناتوانترین آنان- در امان بماند و دیگران روانه تبعید شوند.

چنین برمی آید که آمادگی قشقایی ها برای همکاری با آمریکاییان- اگر حقیقت داشته باشد و روایت سیاه درست و دقیق باشد و برخی از سران اصل ایل در آن درگیر بوده باشند- نه برای مقابله با نهضت ملی، بلکه برای رویارویی یا به قدرت رسیدن حزب توده بوده است. شاید کارگزاران اطلاعاتی آمریکا موفق شده بودند کسانی از سران قشقایی را متقاعد کنند که ادامه نخست وزیری مصدق به چیزی جز چیرگی کمونیسم نخواهد انجامید؛ یا آنها باید به انگیزه وطن پرستی برای رویارویی یا امکان به قدرت رسیدن حزب توده آماده باشند. به یاد بیاوریم که دستاویز قرار دادن خطر حزب توده و غلبه کمونیسم و آوازه گری گسترده در این مورد و دامن زدن به نگرانیها به هر ترفند دروغ پردازانه ای، کارآمدترین ابزار موجود در دست مقامات آمریکا و انگلستان برای برافکندن دولت مصدق بود. برای

داوری سنجیده تر در این مورد باید منتظر سندهای دیگر و آگاهیهای بیشتر بود. در هر صورت، بی آنکه ادعاها یا ارزیابیهای گزافه گویانه سیا را درباره تواناییها و دستاوردهایش در سالهای آغازین دهه ۱۹۵۰ یکسره بپذیریم، نمی توانیم در مصمم بودن دولتهای آمریکا و انگلستان در برافکندن نخست وزیری مصدق تردیدی به خود راه دهیم.

نگارنده در کتابی که در پیش رو دارید کوشیده است تصویری از تلاشهایی به دست دهد که از یک سو برای به کرسی نشاندن حاکمیت ملی ایران و از سوی دیگر برای دست نیافتنی کردن این هدف و برانداختن دولت مصدق صورت گرفت؛ نقشی از نیروهای درگیر، اهمیت نسبی آنها و پیوندهای ستیزه گران بومی و بیگانه، ترسیم کند و جنبه هایی از کارنامه سیاسی دولت مصدق را نیز بکاود. بررسی نقش، ترکیب، و انگیزه های یاوران مصدق، و به ویژه مخالفان او، و ارزیابی قلمرو یا حوزه اقتدار و امکانات و دشواریهای گوناگونی که وی در روزگار نخست وزیری پیش رو داشت، درک دوران مهمی از زندگی سیاسی ایرانیان را آسانتر می کند. بدون ژرفانگری درچندوچون آنچه به مرداد ۱۳۳۲ انجامید، درک بسیاری از دگرگونیها و کامیابی ها و ناکامی های بعدی ناممکن است.

این پژوهش بر تازه ترین سندها و منبع هایی تکیه دارد که تاکنون از آرشیوهای انگلستان و آمریکا یا از منابع ایرانی به دست آمده است. از بازگفت رویدادهای دانسته، مانند آنچه در سی ام تیر یا نهم اسفند ۱۳۳۱ یا در ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رخ داد و از توضیح درباره تلاشهایی مانند آنچه برای حل مسئله نفت صورت گرفت و از برشمردن جزئیاتی که تاکنون بارها درباره آنها نوشته شده است، پرهیز شده است. بی گمان نکته های نادانسته درباره موضوع این پژوهش- با آنکه درباره بسیاری مسائل ابهام چندانی برجا نمانده است- کم نیست و در آینده جزئیات بیشتری در دسترس پژوهشگران قرار خواهد گرفت؛ هرچند که اسناد اطلاعاتی- جاسوسی انگلستان همچنان از دسترس دور خواهد ماند. امید به انتشار جزئیات بیشتری از منابع آمریکایی موجه تر است. شاید کاوش در منابع روسی روشنگر برخی نکته های نادانسته باشد. باید امیدوار بود سندهایی از منابع ایرانی و خاطرات و نوشته های دیگری در آینده در دسترس قرار گیرد یا منتشر شود و بردامنه و ژرفای دانسته های موجود بیفزاید و موجب بازنگری در داوریهها و تفسیرهای رایج شود.

شناخت شناسی یا دانش تاریخی، مانند هم‌دانشهای انسانی- اجتماعی، هیچ گاه از منزلتی قطعی و حتمی برخوردار نیست و همیشه در سایه یافته‌ها، پژوهشها و تفسیرهای تازه مورد بازاندیشی و بازنگری قرار می‌گیرد.

با توجه به مقتضیات و شرایط سیاسی روزگار مصداق و قلمرو تنگ امکانات و دامنه دشواریهایی که او با آنها روبه‌رو بود، تصور کامیابی وی در تلاشهای ساده دلانه به نظر می‌آید؛ ولی این چیزی از اهمیت تاریخی مصداق و تلاشهای او نمی‌کاهد. هر سندی که تاکنون درباره مصداق به دست آمده است جایگاه او را در تلاشهای آزادیخواهانه ایرانیان استوارتر و پویای‌تر می‌کند. هواداران او درباره دل بستگی‌های سیاسی - اخلاقی اش موچه‌تر کرده است. نمی‌توان شکست جنبش ملی و ناکامی حکومت مصداق را فرصت بزرگ از دست رفته‌ای ندانست. فرصتی برای گریز از پی آمدهای تلخ خودکامگی شاهانه و وابستگی به غرب، به ویژه به آمریکا، و برای پی افکندن نظامی سیاسی که آرمانهای دیرین ایرانیان را برای دستیابی به حاکمیت ملی و مردمی، جامه عمل بپوشاند.

تأملی در آنچه از سوی کارگزاران انگلستان و آمریکا و یاوران ایرانی آنها برای شکست جنبش ملی و تلاشهای آزادیخواهانه ایرانیان صورت گرفت، آگاهی از برخورد دو گانه و فریبکارانه سران آن کشورها را، که آزادی و دموکراسی را برای خود می‌خواستند و دیگران را شایسته یا آماده بهره‌مندی از این نعمتها نمی‌دانستند، آشکارتر و آزردهنده‌تر می‌کند. بی‌آنکه به شعارهای ساده دلانه دل ببندیم و کاستیهای بنیادین جامعه ایران و مسئولیتهای سترگ خود ایرانیان را از یاد ببریم، نمی‌توانیم این واقعیت را نادیده بگیریم که کشورهای باختری فرصتهای خود را برای برخورداری از آزادی و رفاه تا حد زیادی وام‌دار بی بهره گذاشتن مردم سرزمینهای دیگر از این موهبتها هستند.

نگاهی حسرت آمیز به گذشته و افسوس خوردن بر آنچه رخ داده است نه سودمند است نه آموزنده؛ اما درنگی در چندچون سببهای شکست جنبش ملی، ما را در شناخت ساختارها و نیروهایی که یاور یا بازدارنده پیشرفت به سوی حاکمیت ملی، آزادیخواهی و جامعه‌ای بازدر ایران بوده‌اند، تواناتر و در راهیابی‌های آینده سنجش‌گرتتر و دوراندیش‌تر خواهد کرد. (۱)

« کنکاشی در جزئیات طرح آمریکایی - انگلیسی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ »

مجید حکیمی خرم با « کنکاشی در جزئیات طرح آمریکایی - انگلیسی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ » روایت می‌کند: طرح امینی - قشقایی اشاره آمده در چکیده اسناد کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ طرحی بود که در قالب طرح کلی کودتا تلاش می‌کرد تا دوستان دولت را جذب کرده و جایگزینی باشد تا در صورت عدم موفقیت کودتا در تهران، آن را به شکلی دیگر یا خارج از تهران به انجام برساند. بر ما معلوم نیست که این دو گروه سیاستمداران ایرانی بر چه اساسی برای این طرح انتخاب شدند اما نظر به کارشناسی دقیق و درازمدت طرح کودتا، طبیعتاً می‌بایست در زمانی چند ماهه، این طرح جانبی نیز برنامه‌ریزی و موشکافی شده باشد و طبیعی است که با دو گروه سیاستمداران طرح نیز رایزنی شده باشد و شکلی از توافق یا کلک سیاسی در میان بوده باشد. دو گروه نامبرده یکی رهبران ایل قشقایی، فرزندان صولت الدوله قشقایی بودند که پس از نزدیک به یک دهه کشمکش خونین با حکومت پهلوی پس از برافتادن رضا شاه، موفق به بازسازی قدرت منطقه‌ای خود شده و با پیش‌آمد دولت مصدق، با پشت سر داشتن قدرت ایلی و در اختیار داشتن ۳ کرسی مجلس شورای ملی و سنا فعالانه به آن دولت پیوستند و در این راه سعی تمام نمودند. آنها تنها کسانی بودند که در مقابل دولت کودتا دست به اقدام جدی یعنی صف‌آرایی مسلحانه زدند و نتیجه آن تبعیدشان از کشور تا انتهای حکومت پهلوی بود. گروه دوم برادران امینی بودند که تنها یک نفر آنها، تیمسار محمود امینی، آشکارا هوادار و همراه دولت مصدق بود.

جایگاه قشقایی‌ها در طرح کودتا

مطابق اسناد کودتا، کارشناسان طرح معتقد بودند که کودتا باعث هیچ اقدامی از طرف سایر ایلات در ایران نخواهد شد و مشکل عمده خنثی سازی رهبران ایل قشقایی می‌باشد. (احمدی، ۱۳۷۹، ۱۱۳) « پیش‌نویس طرح متضمن آن بود که علیه پاره‌ای از نیرومندترین عوامل پشتیبان مصدق، مانند رهبران ایل قشقایی، اقدام

قاطع و صریحی انجام گیرد اما اکنون [یعنی در مرحله سوم یا مرحله قوام بخشیدن به طرح عملیات] تصمیم گرفته شد که درباره افزایش شمار و نفوذ نیروهای مخالف مصدق تلاش جدی به عمل آید.» (وطن-دوست، ۱۳۷۹، ۹۱). بر این اساس تصمیم گرفته شد که حامیان مصدق جذب شوند یا دست کم با دادن امتیازاتی به آنها خنثی بمانند. نیز با پیش بینی احتمال شکست طرح و فایق آمدن دولت بر آن، کارشناسان نقشه کودتا همچنین طرحی را پیش بینی کردند تا آماده مقابله با خطر و ادامه تلاش برای سرنگون کردن دولت باشند. مطابق اسناد سازمان سیا «رئیس سیا در تهران پیشنهاد کرد که باید طرحی جایگزین برای سرنگون کردن مصدق فراهم کرد. از این رو، پایگاه، طرح امینی- قشقایی را همچنان به عنوان طرحی جایگزین تا پایان موفقیت آمیز عملیات تی. پی آژاکس در دست اقدام داشت.» (همان)

طرح امینی- قشقایی

در اسناد منتشر شده از سوی سازمان سیا آمریکا، چیزی بیشتر از همین اشاره به این طرح نیامده است. البته باید دانست که آمریکایی ها اصل اسناد را منتشر نکرده اند و آنچه منتشر شد، گزارش چکیده ای است که در پایان سال ۱۳۳۲ نوشته شده است. با این وجود، همین اشاره به ما این امکان را می دهد تا با بررسی اسناد و نوشته های ناچیز داخلی، دست کم سرفصلی برای جستجوی بیشتر در آینده بگشاییم. محققان داخلی و خارجی که در مورد کودتا تحقیق کرده اند، احتمالاً به دلیل نبود اسناد، از این موضوع حرفی به میان نیاورده اند. با استناد به نوشته ها و اظهار نظرهایی که از برادران قشقایی باقی مانده و یکی دو سرخ دیگر، معلوم می شود که آمریکایی ها در این رابطه برنامهریزی و اقدام جدی داشته اند و این طرح فراتر از اشاره ای بود که در چکیده اسناد کودتا آمده است اما از کم و کیف و چارچوب و چگونگی آن بی خبریم.

در روند عادی مهمترین منبع موجود از رابطه قشقایی ها با مصدق و نهضت ملی ایران، یعنی روزنوشته های ناصر قشقایی، چیزی از گفتگوی آمریکایی ها با آنها و درخواست شان برای اقدام علیه مصدق، به صورت آشکار نمی بینیم. وی در

یادداشت روز سوم شهریور بعد از کودتا و در یک جمع بندی از حوادث پیش آمده، از ملاقات آمریکایی‌ها با برادرانش و پیشنهادشان برای همکاری با کودتا پرده برمی‌دارد.» (محمدناصر قشقایی، ۱۳۷۱، ۴۰۷)

سی و چهار سال بعد از کودتا، محمدحسین خان قشقایی نیز این موضوع را در مختصر خاطراتش آورده است. در خاطرات محمدحسین خان پیشنهاد آمریکایی‌ها قبل از کودتا آمده و زمان آن مشخص نیست اما نظر به سفر وی به اروپا برای معالجه، قبل از ورود کریمت روزولت (فرمانده کودتا) به ایران و بازگشتش به تهران در روز ۲۵ مرداد (محمدحسین قشقایی، ۱۳۸۴، ۱۰۷) و اظهاراتش در مورد اطلاعاتشان از حضور روزولت در تهران (همان، ۱۰۴)، پس پیشنهاد آمریکایی‌ها می‌بایست در فاصله ۲۵ تا ۲۷ مرداد بوده باشد (حدس نگارنده بر آن است که رایزنی آمریکایی‌ها با آنها احتمالاً در فاصله اواخر بهمن ۱۳۳۱ تا نیمه خردادماه ۱۳۳۲ بوده و شاید آنها پس از شکست مرحله اول کودتا و ناامیدی از موفقیت در تهران تلاش کردند تا برابر طرح کودتا کار را به خارج از تهران انتقال دهند و پیشنهاد آخرشان برای اجرای نهایی طرح بود که قشقایی‌ها نپذیرفتند).

ناصرخان در مصاحبه‌ای که در سال ۱۳۶۲ حبیب‌الله لاجوردی در آمریکا با وی انجام داد فاش می‌کند که آمریکایی‌ها این پیشنهاد را به خود او هم داده بودند و جای تعجب دارد که وی این مورد مهم را در دست نوشته‌هایش (کتاب خاطرات روزانه) نیاورده است. برابر اظهارات ناصرخان، پیشنهاد مذکور می‌بایست در طول آخرین حضور وی در تهران یعنی در فاصله ۲۶ بهمن تا ۹ اسفند ۱۳۳۱، بوده باشد. (مصاحبه لاجوردی با قشقایی، ۱۹۸۳) ناصرخان سپس از گفتگوش در این مورد با نماینده اصل چهار ترومن می‌گوید که پس از حادثه حمله به آن اداره در شیراز (۲۶ فروردین ۱۳۳۲) برای تشکر از حمایت وی از آمریکایی‌ها به دیدارش رفته بود. (همان)

از تلگراف ناصرخان به مجلس که در روز ۱۳ اسفند به حمایت از مصدق مخابره کرده بود (روزنامه باختر امروز، ۱۰۴۴) و بطور غیرمستقیم از پیشنهاد براندازی در آن گفته بود، چنین برمی‌آید که پیشنهاد آمریکایی‌ها به وی مربوط به همین

آخرین حضورش در تهران بوده باشد. اما سخت است بپذیریم ناصرخان، آنچنان که در مصاحبه‌اش با لاجوردی آمده، این موضوع را به اطلاع مصداق رسانده باشد زیرا مصداق در هیچ‌یک از نوشته‌ها و حرفهایش به خبردار شدن از انجام کودتا از این طریق و به این تفسیر و روشنی، چیزی نگفته است و شاید اگر مصداق از یک نفر سیاسی زنده و قابل اعتماد این خبر را می‌شنید، حتی با اقدام قانونی می‌توانست کودتا را از همان ابتدا درنطفه خاموش کند یا دست‌کم با عوامل بیرونی و داخلی شناخته شده کودتا، برخوردی جدی‌تر نماید. بخصوص که تاریخ پیشنهادی در گفته‌های محمدحسین قشقایی درست زمانی است که دولت جستجوی خانه به خانه برای پیدا کردن زاهدی را آغاز و جایزه برای یابنده وی نیز تعیین کرده بود. پس قشقایی‌ها می‌توانستند با پذیرفتن ظاهری پیشنهاد آمریکایی‌ها، زاهدی را به دام دولت بیندازند (باید دانست که زاهدی با برادران قشقایی رابطه دوستی دیرینه‌ای داشت و آنها به این مورد سخت پایبند بودند) و این موضوع می‌تواند دلیلی بر رد ادعای گفتگوی شفاف ناصرخان با مصداق باشد زیرا آنها در خطرناکترین روزها، با وجود داشتن اطلاعات ارزشمند، حیاتی‌ترین موضوع را از دولت مخفی کردند. شاید ناصرخان با دانستن این واقعیت، بطور غیر مستقیم چیزهایی به مصداق گفته و خطر را گوشزد کرده (گفته محمدحسین خان این موضوع را تأیید می‌کند) و پیشنهادش برای آوردن عده‌ای تفنگچی قشقایی به تهران (همان) نیز در همین راستا بوده باشد، اما این پیشنهاد قابل انجام نبود و مصداق به عنوان پرچمدار حاکمیت ملی ایران، به دلایل آشکار، نمی‌توانست آن را بپذیرد. محمدحسین خان در خاطراتش ضمن اشاره به پیشنهاد آمریکایی‌ها به وی و خسروخان در ملاقاتی که در یکی از کوچه‌های فرعی خیابان قدیم شمیران در منزلی انجام گرفت، می‌گوید:

«تیمسار محمود خان امینی از دوستان قدیمی ما و فرمانده ژاندارمری کل کشور بود. پیشنهاد آمریکایی‌ها را با ایشان در میان گذاشتیم، ایشان گفتند که بهتر است به مصداق پیشنهاد کنید که من رئیس ستاد [ارتش] شوم... مصداق پیشنهاد ما را قبول نکرد. ما هم چون به آمریکایی‌ها قول داده بودیم که موضوع آن نشست را به کسی نگوئیم، بنابراین موضوع پیشنهاد آمریکاییان را مطرح نکردیم و به شکل سر بسته

گفتیم که کودتایی در پیش است... به عبارت دیگر هدف ما این بود که کودتا به نفع مصدق و طرفداران دولت مصدق صورت بگیرد، چون آمریکاییان تصمیم خود را گرفته بودند و عده‌ای را هم آماده کرده بودند و به هیچ وجه هم حاضر نبودند از این کار صرف نظر کنند... وقتی که دیدیم قضیه کودتا جدی است و کاری از دست ما ساخته نیست خواستیم به نحوی سیر کودتا را منحرف کنیم که حداقل مصدق محاکمه و زندانی نشود و قدرت همچنان در دست طرفداران مصدق باقی بماند نه مخالف ایشان و طرفداران شاه... و سعی کردیم به وسیله محمودخان امینی افسران کودتایی را شناسایی کنیم و حساب آنها را برسیم. خلاصه هدف ما خنثی کردن کودتای ارتش به

وسيلة خود ارتش بود که اینگونه نشد.» (محمدحسین قشقایی، ۱۰۳ - ۱۰۷) اسنادی در دست است که می‌توانیم براساس آنها مطمئن باشیم که امینی‌ها نیز بطور جدی در جریان چنین طرحی بودند اما نمی‌دانیم آنها از طریق آمریکایی‌ها و در مشورتی جداگانه دخیل شدند (اگر طرح کودتا را دقیق و حساب شده بدانیم پس باید چنین بوده باشد) یا برابر اظهارات محمدحسین قشقایی، از طریق قشقایی‌ها. در مقدمه همایون کاتوزیان بر کتاب اسناد کودتا، ترجمه وطن دوست، سندی آورده شده که حکایت از تلاش ابوالقاسم امینی (کفیل وزارت دربار وقت) برای انتصاب برادرش، تیمسار محمود امینی، به ریاست ستاد ارتش دارد. در این سند که گزارش گفتگوهای هندرسون (سفیر آمریکا) با فرستاده معتمد شاه است، آمده:

«ابوالقاسم امینی در دیداری با ناصر قشقایی به هندرسون گفته بود که آمریکا یا باید به مصدق کمک مالی برساند و یا به او پیشنهاد نماید که از مقام خویش کنار رود، یک سیاستمدار برجسته شود و جانشین خود را که از آن پس ایالت متحده از او پشتیبانی خواهد کرد، برگزیند. قشقایی در این مورد با امینی هم‌عقیده بود که اگر مصدق و یا جانشین برگزیده‌اش مورد حمایت آمریکا قرار گیرند، در آن زمان امکان پذیر خواهد بود که بخش اعظم جنبش تندباد جریان چپ را از سیاست جاری ایران زدود... چندی بعد شاه در پیامی به آن سفارت، درخواست امینی را مبنی بر انتصاب برادرش، تیمسار محمود امینی (فرمانده ژاندارمری) به جای سرلشکر ریاحی در مقام ریاست ستاد [ارتش]، به شدت رد کرد.» (وطن‌دوست، همان، ۵۳)

این گزارش مربوط به اردیبهشت ۳۲ می‌باشد و از اینجا می‌توان گفت که طرح امینی- قشقایی، یک طرح دو جانبه و زمانمند در میان این دو گروه از سیاستمداران ایرانی بود.

اما سند نابی در دست داریم که جدی بودن طرح مذکور را مشخص می‌کند و معلوم می‌دارد که کمک پنج میلیون دلاری این طرح که قشقایی‌ها آن را رد کردند به طرف دیگر طرح پرداخت شد. در مجلهٔ باختر امروز نامه‌ای از ابوالقاسم امینی چاپ شده که درست به همین موضوع می‌پردازد. ابوالقاسم امینی که آن نامه را به دنبال مقالهٔ باختر امروز در انتقاد از نخست‌وزیری علی امینی و شعارهای مبارزه با فساد وی به دفتر مجله فرستاده بود، چنین می‌گوید:

«هیئت محترم تحریریه باختر امروز -... من به شهادت دوستان و آشنایان که با هم در سیاست همکاری داشتیم هیچ با برادرم دکتر [علی] امینی در یک راه نبودم. او در طریق سیاست نظرهای دیگری دارد و من راه دیگری پیموده‌ام. بنابراین هرگز مدافع سیاست او نیستم ولی آنچه می‌خواهم توضیح دهم مربوط به این قسمت از مقاله است که می‌نویسد: او وزیر دارایی کابینه زاهدی بود که پس از برکناری مصدق قدرت را به دست گرفت. همین کابینه عاقد قرارداد نفت بود و پنج میلیون دلار از کنسرسیوم بعنوان دستمزد دریافت داشت. نخست‌وزیر کابینه بعداً رسماً طی نامه‌ای که در پارلمان ایران نیز خوانده شد ادعا کرد که تنها دو میلیون دلار از این پول به عنوان دستمزد به امینی پرداخت شده است. برای روشن شدن مطلب من باید یکی از اسرار عالیة دولتی را فاش کنم... وقتی من در دربار بودم یکی از دوستان که نامش را نمی‌برم و فعلاً در اروپا است حامل پیامی از یکی از سفرای دول بیگانه بود نزد من آمد و عنوان کرد که آنها حاضر هستند پنج میلیون دلار برای مخارج یا دستمزد بشرط اینکه اقداماتی برای سرنگون کردن مصدق شود بپردازند و عقیده دارند که این کار باید به وسیلهٔ برادر شما سرتیپ محمود امینی که رئیس ژاندارمری وقت بود انجام شود. من عنوان کردم که تصور نمی‌کنم سرتیپ محمود امینی این وظیفه را تعهد کند. او اصرار کرد که با مشارالیه صحبت شود زیرا باید جواب طرف داده شود. من با سرتیپ امینی مذاکره کردم و ایشان رد کرد. البته این مذاکرات و مباحثات به این اختصار نیست که امروز می‌نویسم و حاشیه زیاد دارد که از موضوع روزنامه خارج است. خلاصه جریان بعدی را همه می‌دانند و

امروز دیگر مطلبی نیست که بر کسی نهفته باشد و منجر به سقوط مصدق شد. من هم پس از حبس سیاسی به رم آمدم تا زمانی که دکتر امینی به سمت سفیر ایران در آمریکا منصوب شد و در عبور از رم دیداری دست داد و ضمن بحث از جریان من اشاره به این مطلب کردم. ایشان گفت پنج میلیون دلار پرداختند و من از ترس اینکه لوطی‌خور نشود فوراً به خزانه دولت ریختم و بعد نخست‌وزیر وقت، زاهدی، از من پرسید پنج میلیون دلار چه شد گفتیم به خزانه رفته است. ایشان فشار آورد که این مربوط به خزانه دولت نبوده است و برای مخارج بوده است. من ناچار به پرداخت کننده مراجعه کردم. آنها دو میلیون دلار دیگر دادند که به آقای زاهدی تحویل شد. پس به عقیده من باید این مطلب روشن شود اگر دکتر امینی خود را نوه مظفرالدین‌شاه.... می‌داند باید بر حسب وظیفه بگوید که این پول چه شده و به کی داده شده است و به چه مصرف رسیده است و لو اینکه به ارزش از دست دادن کرسی صدارت ایشان تمام شود. او باید این سررا برای مردم ایران روشن سازد و از زیر بار ننگینی که برای اسلاف و اعقاب خواهد گذاشت خود را برهاند... رم ۱۵ ژوئن ۱۹۶۱. ابوالقاسم امینی». (مجله باختر امروز، ۷، ۱)

روشن است که آقای امینی در این نامه خواست تا به مجله باختر امروز و مردم گوشزد کند که آن پول دستمزد قرارداد نفت نبود بلکه قبل از آن و برای انجام کودتا به برادر وی داده شد. نیز معلوم می‌شود که وی و برادرانش به عنوان يك قطب طرح مذکور مورد مشورت جدی، از هر طریق، قرار گرفتند و بر خلاف قشقایی‌ها پول را پذیرفتند (لااقل یکی از آنها) و علی امینی شاید به همین دلیل وزیر دارایی دولت کودتا هم گردید. آیا پیشنهاد ابوالقاسم امینی به شاه برای انتصاب برادرش به ریاست ستاد ارتش، برابر سند گفته شده، در راستای همین طرح بود؟ این سؤال را گفته‌های محمدحسین قشقایی تأیید می‌کند. نیز آیا فرد حامل آن پیام برای ابوالقاسم امینی می‌تواند یکی از برادران قشقایی بوده باشد؟ نمی‌توانیم به این سؤال جواب بدهیم و با اظهارات محمد حسین قشقایی در مورد گفتگوی مستقیمشان با محمود امینی همخوانی ندارد.

اما در اینجا این سؤال مطرح می شود که به رغم آگاهی یاران نزدیک مصداق به خصوص برادران قشقایی از کودتای نزدیک توسط آمریکایی ها، آنها به چه دلیل مصداق را در جریان روشن ماجرا قرار ندادند؟ چرا قشقایی ها بعداً هم این موضوع را به درستی روشن نکردند تا در تلاش آنها برای به هدف رسیدن نهضت ملی ایران ابهامی وجود نداشته باشد؟ ناصرخان در گفتگوش با لاجوردی مدعی شد که این مطلب را با مصداق در میان گذاشته بود اما این سخن، به دلایل ذکر شده، دور از ذهن است و شاید وی برای پاسخ به تاریخ و تبریئه خویش و خانواده اش، هنگامی که مصداق در قید حیات نبود، آن را عنوان کرده باشد. نیامدن مذاکره آمریکایی ها با ناصرخان در روزنوشته هایش و حتی مذاکره آنها با برادرانش در روند طبیعی آن کتاب، می تواند دلیلی بر این ادعا باشد. محمدحسین خان در خاطراتش تلاش زیادی کرد تا آن سکوت را به نحوی توجیه کند، اما برای کسانی که در مسیر مبارزه قرار داشتند و خودشان نیز جزو اهداف دشمنان بودند، هیچ توجیهی منطقی نیست. چرا قشقایی ها با نوعی از کودتا موافق بودند؟ یک فرض می تواند این باشد که فکر کنیم قشقایی ها نیز مانند سایرین بر این موضوع ایمان داشتند که بیگانگان قادر به انجام هر تصمیمی در کشور هستند و گفته های محمدحسین خان برای انحراف کودتا را بپذیریم، نیز می توان حدس زد که قشقایی ها از این طریق دنبال اهداف خودخواهانه مانند به دست گرفتن قدرت از طریق آمریکایی ها و امینی و اقدام علیه خانواده سلطنت (با توجه به دشمنی آشکار دوجانبه) بوده باشند که هرچند اظهارات محمدحسین قشقایی در بر دارنده این ذهنیت است (محمدحسین قشقایی، همان، ۱۰۵) اما وفاداری گذشته و بعدی آنها به آرمان های نهضت و تلاششان در برابر دولت کودتا برای احیای نهضت، این مطلب را تأیید نمی کند. آنها، به هر دلیل، در واقع به دشمنان خود و نهضت ترحم کردند تا شاهد زوال خودشان و آرمانهای ملت باشند و این تنها نقطه ابهام، اما پررنگ، در همراهی شان با مصداق و نهضت ملی است که برای پاسخ به آن باید منتظر انتشار کامل اسناد کودتا باشیم. (۲)

«نقش قشقایی ها در نهضت ملی شدن صنعت نفت و علیه کودتای ۲۸ مرداد»

منصور نصیری طیبی «نقش قشقایی ها در نهضت ملی شدن نفت و کودتای ۲۸ مرداد» در نوشته پژوهشی بدینگونه شرح می دهد: برادران قشقایی (محمد ناصر، ملک منصور، محمد حسین و خسرو) که در رأس هرم سیاسی ایل قشقایی قرار داشتند، پس از شهریور ۱۳۲۰ و با گذراندن یک دوره ی تبعید و سرکوب در دوره رضا شاه، با استفاده از شرایط سیاسی پیش آمده در کشور و نارضایی گسترده ی توده عشایر فارس از دوران گذشته، دست به تحركات گسترده ای زدند که سرانجام به رویارویی آنان با نیروهای دولتی منجر گردید. این اقدامات سبب گردید آنان به یک قدرت برتر در فارس تبدیل گردند. و در صحنه ی سیاسی کشور حضور فعال داشته باشند.

با آغاز جنبش ملی شدن صنعت نفت، برادران قشقایی به این حرکت پیوستند و از دکتر مصدق حمایت گسترده ای کردند، اما وقوع کودتای ۲۸ مرداد و اعلام مخالفت قشقایی ها با دولت کودتا و کوشش آمریکایی ها و دولت زاهدی برای آرام نمودن تحرك آنان، منجر به فروپاشی اتحادیه ی سیاسی ایل قشقایی و تضعیف موقعیت سران قشقایی گردید. در این نوشته کوشش شده است عملکرد قشقایی ها در دوران مزبور با توجه به اسناد و منابع موجود مورد بررسی قرار گیرد.

دکتر مصدق و قشقایی ها

در سال ۱۳۳۹ق. که دکتر مصدق از اروپا به ایران باز می گشت، از راه بوشهر وارد شیراز شد. اهالی فارس به وی اصرار کردند والی گری فارس را بپذیرد و با ارسال تلگرافی به نخست وزیر وقت، خواستار انتصاب مصدق به این سمت شدند. بدین ترتیب وی به والی گری فارس منصوب شد. (۱)

در زمان والی سابق فارس - عبدالحسین میرزا فرمانفرما «صولت الدوله» به دلیل جنگ با انگلیسی ها از ایلخانی گری قشقایی عزل شده بود. دکتر مصدق با آگاهی

از قدرت صولت الدوله در برقراری امنیت در فارس، وی را به ریاست ایل قشقایی منصوب کرد. (۲) همچنین «پلیس جنوب» را که در گذشته روابط خصمانه ای با صولت الدوله داشت، به رسمیت نشناخت. (۳) بدین ترتیب روابط بسیار نزدیک و دوستانه ی صولت الدوله با مصدق تا پایان والی گری وی ادامه یافت. (۴) و سپس در زمان تبعید ایلخانی قشقایی به تهران و حضور وی به عنوان نماینده ی مجلس در تهران در کنار دکتر مصدق که خود نماینده ی مجلس بود، گسترده شد. (۵) پس از مرگ صولت الدوله در زندان رضا شاه، مصدق همچنان با خانواده ی قشقایی ارتباط داشت.

قشقایی ها و ملی شدن صنعت نفت

هنگامی که درمجلس شورای ملی زمزمه ملی شدن صنعت نفت شروع شد، برادران قشقایی درمجلس شورای ملی وسنا حضورداشتند. محمد حسین و خسرو قشقایی به ترتیب نماینده شهرستان آباءه و فیروزآباد بودند و محمد ناصر قشقایی سناتور استان فارس بود. (۶) قشقایی ها به دو دلیل به عضویت جبهه ملی درآمده و وارد مبارزات ملی شدن نفت شدند: ۱. همکاری دیرینه آنان با ملیون ایران به ویژه دکتر مصدق ۲. مبارزه ی همیشگی آنان با خاندان پهلوی که از دوره ی حکومت رضاشاه و مرگ صولت الدوله در زندان وی شروع شده بود.

بدین ترتیب قشقایی ها با قدرت تمام به حمایت از دکتر مصدق پرداختند. در دوره ی نخست وزیری رزم آرا، زمانی که کمیسیون مخصوص نفت درمجلس برای بررسی قرارداد الحاقی «گس- گلشانیان» به ریاست دکتر مصدق تشکیل شد، خسرو قشقایی به عنوان منشی این کمیسیون انتخاب گردید. این کمیسیون پس از یک سلسله مذاکرات مفصل، قرارداد مزبور را رد کرد. (۷)

پس از آنکه خسرو قشقایی به عضویت کمیسیون نفت برای بررسی طرح ملی شدن صنعت نفت در آمد، در کنار دکتر مصدق کوشش زیادی برای تصویب این طرح به عمل آورد. (۸) تا اینکه کمیسیون نفت طرح فوق را تصویب کرد. سپس مصوبه ی کمیسیون در مجلس شورای ملی و مجلس سنا در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ به تصویب رسید. (۹) بدین ترتیب صنعت نفت ملی اعلام گردید.

قشقایی ها در دوران نخست وزیری مصداق

زمانی که مجلس به دکتر مصداق پیشنهاد نخست وزیری داد و او در پذیرش این سمت تردید داشت، خسرو قشقایی وی را از قصد دربار مبنی بر تشکیل کابینه توسط «سید ضیاء الدین طباطبایی» آگاه ساخت، از این رو مصداق روز بعد یعنی پنج اردیبهشت ۱۳۳۰ طرح نه ماده ای خلع ید شرکت نفت ایران و انگلیس را به تصویب مجلس شورای ملی رساند (۱۰) و سمت نخست وزیری را پذیرفت.

با آغاز دوران نخست وزیری دکتر مصداق، برادران قشقایی با تحرک بیشتری وارد جریان‌های سیاسی شدند. آنان با حمایت سرسختانه و همه جانبه از مصداق موجب جلب توجه محافل سیاسی داخلی و خارجی به سوی خود شدند. همچنین نقش مشاور و نماینده ی سیاسی دولت را عهده دار شدند، به طوری که هر از گاهی مأموریت های سیاسی به آنان واگذار می گردید.

در سال ۱۳۳۰ ش. خسرو و ناصر قشقایی به آمریکا مسافرت کردند. خسرو قشقایی در آمریکا کوشش زیادی کرد تا حقانیت ملت ایران و اقدامات دکتر مصداق را به وسیله ی روزنامه ها و محافل سیاسی آمریکا به گوش جهانیان برساند. وی در نیویورک با شرکت در جلسه «انجمن آسیایی»، در مورد نهضت ملی ایران و ستم های یکصد ساله انگلیسی ها در ایران توضیحاتی داد و اظهار داشت که ایلات ایران به ویژه ایل قشقایی حاضر به هر گونه فداکاری در این مبارزه هستند. (۱۱) همچنین هنگامی که «هریمن» فرستاده ی آمریکا برای حل اختلاف نفت بین ایران و انگلیس، قصد داشت به ایران مسافرت کند، خسرو قشقایی در تلگرافی به دکتر مصداق اظهار داشت که مسافرت وی نزد محافل آمریکایی از اهمیت زیادی برخوردار است و یادآوری کرد او را از اوضاع ایران، احساسات مردم و رفتار انگلیسی ها در ایران آگاه سازند. (۱۲)

در دی ماه همان سال ناصر قشقایی نیز به علت بیماری فرزندش - عبدالله - که در آمریکا تحصیل می کرد، عازم این کشور شد. دکتر مصداق از وی خواست تا در آمریکا اقداماتی برای بازاریابی نفت ایران انجام دهد. (۱۳) ناصر قشقایی در آمریکا با کمپانی ها و دست اندرکاران بازار نفت مذاکراتی انجام داد، در نتیجه پس

از مذاکره با فردی به نام «اسمیت»، پیشنهادات وی را مبنی بر خرید بنزین از ایران برای دکتر مصدق ارسال کرد. (۱۴) دکتر مصدق در پاسخ اظهار داشت که نماینده ی خریدار باید به تهران آمده پیشنهادات خود را به هیأت فروش ارائه دهد. (۱۵) وی همچنین با اشخاص دیگری از جمله سناتور «واتسن» که دست اندر کار بازار نفت بود، دیدار کرد اما بیشتر آنان اظهار می کردند برای خرید نفت ایران باید از دولت آمریکا توصیه نامه داشته باشند و وزارت دفاع آمریکا نیز به خاطر ناراضیاتی انگلیسی ها، حاضر نبود این توصیه نامه ها را صادر کند. از این روناصر قشقایی با مقامات وزارت دفاع آمریکا مذاکراتی انجام داد که به نتیجه ای نرسید. (۱۶)

وی در این سفر مصاحبه هایی با مطبوعات و سایر رسانه های گروهی آمریکا انجام داد و در این مصاحبه ها با حمله به وزیر امور خارجه آمریکا، او را متهم کرد که از سیاست انگلستان در برابر ایران حمایت می کند. همچنین اظهار داشت در صورت حمله ی هر قدرت خارجی به ایران، ایل قشقایی به جنگ آنان خواهد رفت. این مصاحبه بازتاب وسیعی در رسانه های آمریکا یافت و در نتیجه خشم وزیر امور خارجه آمریکا را برانگیخت. (۱۷)

اقدامات قشقایی هاسبب گردید که انگلیسی ها و دربار شاه، دست به تحریکاتی در برابر آنان بزنند، پس به فرماندهان ارتش در فارس دستور داده شد از راه های مختلف به ایل قشقایی و موقعیت برداران قشقایی فشار وارد سازند. بدین ترتیب اختلافاتی بین قشقایی ها و مقامات ارتش به وجود آمد. (۱۸) این اختلافات موجب گردید شایع شود قشقایی ها قصدشورش در برابر دولت را دارند. این شایعات مطبوعات خارجی نیز انعکاس یافت. ناصر قشقایی برای پایان دادن به این شایعات که عمدتاً از دربار نشأت می گرفت، در نطقی در مجلس سنا، حمایت همه جانبه ی خود را از دکتر مصدق اعلام داشت. همچنین در نامه ای به دکتر مصدق اظهار داشت: حاضر است یک سوم زمین های کشاورزی خود را در منطقه ی بیلاقی ایل قشقایی در اختیار دولت وی بگذارد تا برای هزینه های جاری دولت استفاده شود. انتشار نامه فوق بازتاب زیادی نزد هیأت دولت و طرفداران مصدق داشت و در جلسه هیأت دولت از ناصر قشقایی قدرانی شد. (۱۹)

برادران قشقایی در حوادث ۳۰ تیر ۱۳۳۱ نیز فعالانه وارد عمل شدند. محمد حسین و

خسرو قشقایی که در دوره هفدهم نیز به مجلس راه یافته بودند، در کنار سایر نمایندگان وابسته به جبهه ملی به طور همه جانبه از دکتر مصدق حمایت کردند. آنان همچنین از مردم خواستند به طرفداری از دکتر مصدق قیام کنند. (۲۰) در فارس نیز دست به اقداماتی زدند؛ (۲۱) از جمله تهدید کردند که برای حمایت از دکتر مصدق به پادگان شیراز حمله خواهند کرد. (۲۲) پس از استعفای احمد قوام و انتصاب مجدد دکتر مصدق به نخست وزیری، خسرو قشقایی به همراه آیت الله کاشانی و عده ای از نمایندگان طرفدار مصدق، از طریق رادیو به ایراد سخنرانی پرداخت و مردم را به حفظ امنیت شهر و آرامش دعوت نمود. (۲۳) وی در دوم مرداد ۱۳۳۱ در مجلس، در نطقی آمریکایی ها را مورد حمله قرار داد و چنین اظهار داشت: «آمریکایی ها تانک های سنگین را به دولت ایران می دهند، برای کشتن مردم نه برای جنگ». سپس مبلغی برای ساختن مجسمه ی زنی که در روز ۳۰ تیر به هواداری از مصدق خود را جلو تانک انداخته بود، کمک کرد. (۲۴)

در دوره ی دوم نخست وزیری دکتر مصدق، تحریکات و فشار ارتش در فارس در برابر قشقایی ها افزایش یافت و هر بار به بهانه های مختلف نیرو به مناطق قشقایی ها گسیل می شد. ناصر قشقایی در اعتراض به این اقدام، ارتش را متهم کرد که برای ایجاد اغتشاش در فارس و تأمین منافع انگلیسی ها، دست به این اقدام زده است، اما با پیگیری های دکتر مصدق و مذاکرات ناصرخان این تنش ها تا حدودی کمتر شد. (۲۵)

در زمستان سال ۳۱ حوادثی که در مرکز به وقوع پیوست، یک بار دیگر قشقایی ها را به واکنش برانگیخت. این حوادث که از اختلافات بین نمایندگان جبهه ملی ناشی می شد، سرانجام باعث جدایی اشخاصی چون مکی، بقایی و حائری زاده از دکتر مصدق گردید. در این اوضاع ناصر خان به طور مرتب با ارسال تلگراف هایی به نمایندگان جبهه ملی، آنان را به سازش دعوت نمود، و پیشنهاد کرد برای رفع اختلافات بین آنان، چه در فارس و چه در تهران، حاضر به هرگونه اقدام می باشد. (۲۶)

هم زمان با کوشش های ناصر قشقایی، برادران وی در مجلس حمایت خود را از دکتر مصدق ادامه دادند. خسرو قشقایی در یک سخنرانی در مجلس، پشتیبانی مردم شهرهای مختلف فارس را از دکتر مصدق اعلام داشت. (۲۷) با افزایش تنش های

سیاسی در تهران، فرماندهان نظامی در مناطق قشقایی اقدامات تحریک آمیز جدیدی را شروع کردند و به بهانه‌ی اینکه سران طوایف به حضورشان نرسیده‌اند، آنان را مورد تهدید قرار دادند. در نتیجه احتمال وقوع درگیری پیش بینی می‌شد. ناصرخان برای جلوگیری از وقوع بحران جدید، کوشش زیادی کرد و با اقدامات برادران قشقایی در تهران و مذاکره با دکتر مصدق و سران نظامی کشور، این تنش نیز فروکش کرد. (۲۸)

حمله به اداره اصل چهار آمریکا در شیراز و واکنش قشقایی‌ها

سازمان «اصل چهار» در ایران، شعبه‌ای نیز در شیراز دایر کرده و به خدماتی از قبیل کمک‌های کشاورزی، بهداشتی و فرهنگی و فرستادن مأموران بهداشتی و معلم به میان عشایر پرداخت. (۲۹) چون آمریکایی‌ها پیشینه‌ی استعماری نداشتند و اقدامات نوع دوستانه آنان در آن سال‌ها نزد مردم ایران محبوبیتی ایجاد کرده بود، قشقایی‌ها نیز از اقدامات عمرانی و فرهنگی سازمان اصل چهار استقبال کردند. اما گسترش نفوذ آمریکا در ایران باعث نگرانی قدرت‌های استعماری یعنی شوروی و انگلستان می‌گشت. پس آنان به ویژه روسها، به وسیله‌ی عوامل داخلی خود کوشش کردند کارشکنی‌هایی در برنامه‌های آمریکا از جمله سازمان اصل چهار انجام دهند. (۳۰) یکی از این اقدامات حمله به دفتر این سازمان در شیراز بود. حادثه‌ی حمله به اداره‌ی اصل چهار در شیراز بدین ترتیب آغاز گردید: در روز پنج‌شنبه ۲۷ فروردین ۱۳۳۲ یکی از هواداران دکتر مصدق به نام «کریم پور شیرازی»، میتینگی در حمایت از اقدامات مصدق تشکیل داده بود. وی در حین سخنرانی از طرف عده‌ای از اعضای حزب برادران (که مخالف دکتر مصدق بودند) مورد حمله قرار گرفت. (۳۱) در مرحله اول، حمله‌کنندگان توسط هواداران جبهه ملی عقب رانده شدند، اما بار دیگر با همکاری تعدادی پلیس در لباس شخصی، به مردم حاضر در محل حمله کردند. سپس پلیس رسماً به هواداران مصدق حمله کرد و آنان را مورد ضرب و شتم قرار داد. (۳۲) در این بین عده‌ای از آشوبگران که بیشتر از اوباش شهر بودند، به دفتر سازمان اصل چهار حمله کردند و پس از تخریب، آتش زدن و غارت اموال سازمان نامبرده، کارمندان آمریکایی را

مورد ضرب و شتم قرار دادند. (۳۳) گویا اعضای حزب توده که در این زمان در شیراز فعالیت های خود را افزایش داده بودند، در این حمله شرکت داشته اند. (۳۴) پس از این حادثه، کارمندان اصل چهار با راهنمایی «محمد بهمن بیگی» - یکی از قشقایی ها که از کارکنان آن سازمان بود - به باغ ارم - مرکز اصلی قشقایی ها در شیراز - منتقل شدند و مورد حمایت قشقایی های حاضر در باغ ارم قرار گرفتند. (۳۵) در این زمان ناصرخان قشقایی در فیروزآباد بود و شب همان روز از واقعه مطلع شد. پس عده ای از تفنگ چپان خود را برای حفاظت از آمریکایی ها به شیراز فرستاد. روز بعد نیز شخص وی به طرف شیراز حرکت کرد و نیروهای قشقایی را به «آق چشمه» در جنوب شیراز فراخواند. در مدت کوتاهی تا عصر آن روز عده ی زیادی از قشقایی ها به وسیله کامیون وارد شیراز شدند. با حضور قشقایی ها در شیراز، اوضاع شهر تقریباً نا آرام شد و مخالفان دولت نیز عقب نشینی کردند. (۳۶)

از سوی دیگر «برینت» (Bryant) رئیس اداره اصل چهارشیراز، با ارسال تلگرافی به «وارن» (W.E. Warne) رئیس سازمان اصل چهاردرتهران، وی را از واقعه آگاه ساخت. پس وارن و «هندرسن» (Henderson) سفیر آمریکا در ایران، به دولت به شدت اعتراض کردند. دکتر مصدق در برابر اعتراض آنان گفت که در شیراز حکومت نظامی اعلام شده و تصمیم دارد استاندار و فرماندار نظامی فارس را تعویض کند. او همچنین کوشش کرد تا از مسافرت آنان به جنوب جلوگیری کند، ولی زمانی که با پافشاری وارن روبرو شد، «مهندس ابوالقاسم راجی» را برای بررسی و گزارش این واقعه به همراه آنان به شیراز فرستاد. (۳۷) در روز ۲۸ فروردین ۱۳۳۲ وارن به همراه دو تن از اعضای سفارت آمریکا و مهندس راجی وارد شیراز شد. آنان مستقیماً از فرودگاه به باغ ارم رفتند. وارن در حضور کارمندان آمریکایی در باغ ارم در یک سخنرانی از قشقایی ها تشکر کرد و گفت: «زندگی این عده را فقط مدیون قشقایی ها هستیم. باغ ارم واقعاً برای ما باغ ارم یعنی باغ بهشت بود و این عده افرادی که مجریه چوب و چماق هستند و اغلب لباسهای مندرس پوشیده اند - برای ما فرشتگان و ملائک بهشت بودند. ما افراد آمریکایی اصل چهار شیراز - دسته جمعی تصمیم گرفته ایم که هر سال در این روز یعنی روز نجات ما که ۱۶ آوریل است، کلاه قشقایی بر سر گذاشته به

کلیسا برویم و برای ایل قشقایی دعا کنیم». این نطق وارن، دبیران سفارت آمریکا را تحت تأثیر قرار داد، به طوری که گفتند ما این وضع را به وزارت خارجه اطلاع خواهیم داد تا رسماً از قشقایی ها تشکر شود. (۳۸)

روز بعد قشقایی ها عده ای را به شیراز فرستادند. ناصر خان اعلام کرد در شیراز عده ی زیادی از افراد پیاده و سوار قشقایی در خیابان های شیراز در حمایت از دولت دکتر مصدق، راه پیمایی خواهند کرد. انتشار این خبر موجب هراس مقامات سیاسی و نظامی فارس گردید، پس «سرتیپ عزیزی»، فرمانده لشکر، «سرتیپ میرفندرسکی» رئیس ژاندارمری فارس و «معینی» معاون استاندار، به ملاقات ناصر خان رفته درخواست کردند که به علت اعلام حکومت نظامی از تظاهرات قشقایی ها در شیراز جلوگیری کند، اما وی آنان را مورد نکوهش قرار داد و گفت: «دیروز به مخالفان دولت کمک می کردند و امروز مانع تظاهر ملیون می باشند». (۳۹)

در همین بین از تهران خبر رسید که تغییراتی در مقامات لشکری و کشوری فارس انجام شده است؛ بدین ترتیب که «سرتیپ میرجهانگیری» به سمت فرماندهی لشکر، «سرهنگ فاضلی» به ریاست ستاد، «سرهنگ مجلی» به ریاست شهربانی و «ضیاء» (مدیر کل وزارت کشور) برای سرپرستی فرمانداری و معاونت استانداری فارس تعیین شده اند. (۴۰)

با این حال ناصر خان همچنان مصمم بود راه پیمایی قشقایی ها را در شیراز برگزار کند، پس سرتیپ میرجهانگیری به دیدار وی رفت و اظهار داشت که دکتر مصدق به شما پیام داده که به خاطر اوضاع خاص کشور، از برگزاری راه پیمایی خودداری کنید. بدین ترتیب ناصر خان به اردوی خود دستور داد اطراف شیراز را ترک کرده به مناطق خود باز گردند. (۴۱)

تحریک ایلات علیه مصداق و عکس العمل قشقایی ها

انگلیسی ها پس از قطع امید از حل مسالمت آمیز مسأله نفت ایران، کوشش کردند با همکاری دربار و مهره های خود در ایران، برای براندازی دولت مصداق دست به اقداماتی بزنند. یکی از طرح های آنان تحریک ایلات و ایجاد شورش در برابر دولت وی بود. یکی از این شورش ها، شورش «ابوالقاسم خان بختیاری» بود.

با ازدواج شاه با «ثریا» دختر جلیل خان اسفندیاری یکی از سران بختیاری یک پیوند سیاسی بین بختیاری ها و دربار بوجود آمد. پس از ملی شدن صنعت نفت و قدرت گیری مصداق و مبارزات وی برای کم شدن نفوذ شاه، برخی از سران بختیاری با توجه به خویشاوندی با شاه و دوستی دیرینه با انگلیسی ها، به سوی مخالفان مصداق گرایش پیدا کردند، گر چه قدرت یابی بیش از حد قشقایی ها با توجه به حمایت آنان از مصداق، برای بختیاری ها که سال ها با آنان در رقابت بودند، در این گرایش بی تأثیر نمی توانست باشد.

«سرلشکر زاهدی» که خود در آغاز از اعضاء کابینه ی دکتر مصداق بود، پس از روی گرداندن از وی با اعضای جدا شده ی جبهه ی ملی (مکی، بقایی و حائری زاده) ارتباط برقرار کرد و با هم در برابر مصداق دست به اقدامات تحریک آمیز زدند؛ زاهدی از طرفی با ابوالقاسم خان بختیاری که با انگلیسی ها ارتباط داشت، تماس گرفت و وی را به شورش تحریک کرد. از سوی دیگر مقامات سفارت انگلیس نیز پس از ملاقات با زاهدی و مشورت با لندن، پذیرفتند که اسلحه و پول در اختیار ابوالقاسم خان بگذارند. (۴۲) همچنین زاهدی و عده داد یک «جنوب آزاد» که در آن به بختیاری ها به رهبری ابوالقاسم خان، خود مختاری داده می شود، تشکیل خواهد شد و برای جلب نظر سایر خان های بختیاری نیز اقداماتی انجام داد. (۴۳)

در بهمن ۱۳۳۱ عده ای از بختیاری ها به ریاست ابوالقاسم خان با همکاری اعضای کانون افسران باز نشسته که از سوی دربار حمایت می شد، در خوزستان به نیروهای دولتی حمله کردند و تلفاتی به نیروهای دولتی وارد ساختند. (۴۴) دلیل شورش بختیاری ها چنین عنوان شد: «چون مصداق، کشور را به سوی خرابی سوق داده، در نظر دارند استقلال خود و نیز کشور را در صورت کودتا حفظ کنند». (۴۵) این درگیری ها برای چند هفته ادامه پیدا کرد. سرانجام با اعزام نیروهای تقویتی به

منطقه، بختیاری‌ها شکست خوردند، و ابوالقاسم خان به سوی منطقه‌ی بختیاری متواری گشت. (۴۶)

با انتشار خبر شورش ابوالقاسم خان، قشقایی‌ها برای سرکوبی بختیاری‌ها اعلام آمادگی کردند. این امر موجب نگرانی دیگر سران بختیاری شد؛ چون احتمال می‌دادند مورد حمله‌ی قشقایی‌ها واقع شوند. پس «امیر حسین خان»، «جهان شاه خان» و «بهمن خان بختیاری» برای جلوگیری از این اقدام با ناصرخان قشقایی دیدار و اعمال ابوالقاسم خان اعلام بی‌زاری کردند. (۴۷) سرانجام با بازداشت ابوالقاسم خان، خطر رویارویی دو قبیله از بین رفت.

علاوه بر بختیاری‌ها، ارتش و هواداران دربار نیز در میان ایلات بویراحمد و ممسنی که همسایگان ایل قشقایی بودند، زمینه‌ی نفوذ خود را با زیرکی ایجاد نمودند. آنان زمینه‌ی اتحاد «حسینقلی خان رستم» از ایل ممسنی را که روابط دیرینه‌ای با دربار و انگلیسی‌ها داشت، با ناصرخان و «محمد حسین خان طاهری» و «ملک منصور باشتی» به وجود آوردند. (۴۸) آنان در برابر سایر سران بویراحمد از جمله «عبدالله خان» و «خسرو خان ضرغاپور» و کدخدایان طوایف «آقایی» و «کی گیوی» (۴۹) که از جمله هواداران مصدق محسوب می‌شدند و روابط نزدیکی با قشقایی‌ها داشتند، صف آرایی کردند که این رویارویی در حال تبدیل شدن به نبرد خونینی بود. ناصرخان قشقایی که در فارس حضور داشت، برای آرام ساختن اوضاع، دست به کار شد و با فرستادن شخصی به نام «فریدون خان کشکولی» نزد برخی از سران بویراحمد، آنان را به مصالحه دعوت نمود و از سوی دیگر با مذاکراتی که با مقامات لشکر فارس انجام داد، زمینه‌ی برقراری دوباره آرامش در بویراحمد را به وجود آورد. (۵۰)

رهبری این عملیات که نام رمز آن «آجاکس» بود، به «کریمیت روزولت» محول شد. روزولت برای اجرای کودتا از راه مرز عراق به صورت ناشناس وارد ایران شد. (۵۲)

قشقایی‌ها که از ابتدای جنبش ملی شدن صنعت نفت با دکتر مصدق همراهی کرده بودند، در جریاناتی که پس از قیام ۳۰ تیر به وجود آمد، همچنان سرسختانه از وی حمایت کردند. پس از بروز اختلاف بین برخی از سران جبهه‌ی ملی و آیت الله کاشانی با دکتر مصدق، ناصرخان کوشش زیادی کرد تا بتواند اختلافات آنان را از

بین برده صفوف سران نهضت ملی را یکپارچه سازد، اما با وجود مذاکرات زیادی که بین طرفین ترتیب داد، نتوانست به موفقیتی دست یابد. (۵۳)

در تیر ۱۳۳۲ که به علت تحریک و توطئه نمایندگان اقلیت مجلس در برابر دولت، مصدق تصمیم گرفت برای تعیین تکلیف مجلس به آراء عمومی مراجعه کند، خسرو قشقایی به اتفاق بیست و هفت تن از نمایندگان فراکسیون ملی، برای از اکثریت انداختن مجلس، استعفا کردند. (۵۴) ناصرخان نیز که در این زمان در فارس به سر می برد، در تلگرافی به دکتر مصدق با اظهار حمایت از وی، اعلام کرد: پانصد هزار نفر جمعیت ایل قشقایی از وی حمایت می کنند. ناصرخان درخواست کرد که «هر چه زودتر مجلس هفدهم که مورد تنفر و انزجار قاطبه ملت است» منحل و دستور انتخابات جدید صادر گردد. (۵۵)

از سوی دیگر آمریکایی ها در راه اجرای طرح سرنگونی دولت مصدق، کوشش کردند نظر قشقایی ها را به سوی خود جلب کنند، (۵۶) زیرا از قدرت و نفوذ آنان هراس داشتند. بدین سان هنگامی که کرمیت روزولت در نظر داشت با قشقایی ها تماس بگیرد با مخالفت «جورج کودیه» مأمور ارشد سیا در ایران، مواجه شد. وی به روزولت چنین گفت: «کیم، خوب به حرف های من توجه کن! این چهار برادر یعنی خان های حاکم، سراپا وحشت هستند... اکنون احساس می کنند که روزشان فرا رسیده و مشکل بتوانند خود را کنترل کنند و اگر به شاه نزدیک شوی دیگر نزد آنها نرو، خود را آفتابی نکن که چرت خواهند داد». (۵۷)

روزولت در مدت اقامت خود در تهران توصیه ی کودیه را جدی گرفت و کوشش کرد خود را از دید عموم مخفی کند. تنها به سه نفر ایرانی یعنی شاه، سرلشکر زاهدی و «مصطفی ویسی» (نام مستعار اردشیر زاهدی) ارتباط برقرار ساخت. (۵۸)

این اشخاص نیز مواظب بودند وی شناخته نشود، اما با وجود این تدابیر، قشقایی ها از حضور روزولت در ایران آگاه شدند و به طور غیر مستقیم پیام هایی علیه شاه برای او فرستادند، ولی روزولت نتوانست خود را از دید آنان پنهان سازد. (۵۹)

از سوی دیگر وقتی شاه در جریان عملیات کودتا قرار گرفت، از سرنوشت خود نگران شد و برای دفع خطرات احتمالی، تصمیم گرفت محل امنی برای خود در مدت اجرای طرح کودتا بیابد، از این رو به روزولت گفت: «...باید در طرح خود امکان وجود خطرا را پیش بینی کنیم... من باید به شیراز بروم. آنجا به اندازه ی

کافی از تهران دور است، ولی در عین حال قابل دسترسی هم می باشد و در ضمن برای من حالت یک مانور هم دارد. شما چه عقیده دارید؟» (۶۰) اما روزولت با این پیشنهاد شاه مخالفت کرده به وی چنین گفت: «تنها نگرانی ما ایل قشقایی است، شیراز ستاد مرکزی آنهاست. فکر نمی کنم یک ذره هم بشود به آنها اعتماد کرد. رفتن به آنجا ممکن است شما را کاملاً در چنگال آنها بیندازد و کسی چه می داند آنها چه خواهند کرد؟» همچنین وی قشقایی ها را «بدترین دشمنان تاج و تخت شاه» می دانست، حتی از رفتن شاه به اصفهان نیز به دلیل نزدیکی به قشقایی ها، جلوگیری کرد و به شاه توصیه نمود به سواحل دریای خزر رفته منتظر نتیجه ی کودتا بماند. (۶۱)

قشقایی ها پس از اینکه از توطئه کودتا در روز ۲۵ مرداد آگاه شدند، به شدت واکنش نشان دادند؛ ناصر خان در تلگرافی که از فارس به مصدق مخابره کرد، اذعان نمود که افراد ایل قشقایی برای حفظ مقدسات ملی و حمایت از وی «بی صبرانه خواستار حرکت به سوی تهران هستند» همچنین درخواست کرد مخالفان ملت و اخلاصگران ضد ملی هر چه سریع تر محاکمه و مجازات شوند. (۶۲)

در فاصله ی روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، طراحان کودتا که در حال اجرای مرحله ی دوم طرح خود بودند، یک بار دیگر برای جلب حمایت قشقایی ها کوشش کردند. پس «جوگودین» - یکی از مأموران سیا در تهران - در روز ۲۷ مرداد با محمد حسین و خسرو قشقایی ملاقات کرد. گودین به قشقایی ها پیشنهاد کرد که چون سرلشکر زاهدی تحت تعقیب دولت است، در برابر دریافت پنج میلیون دلار، سرلشکر زاهدی را در منطقه ی قشقایی پناه دهند، و پس از صادر شدن فرمان نخست وزیری زاهدی، با وی به سوی تهران حرکت کنند. (۶۳) وی وعده داد در صورت همکاری، با تضمین دولت آمریکا، دو مقام وزارت و یک منصب سفارت در دولت کودتا برای برادران قشقایی در نظر گرفته خواهد شد. همچنین همه ی اختیارات فارس و جنوب به آنان داده شده، ماهی پنج میلیون دلار نیز به آنان پرداخت خواهد شد؛ اما قشقایی ها با صراحت این پیشنهادات را رد کرده اظهار داشتند که به هیچ عنوان حاضر نیستند از حمایت دکتر مصدق دست بردارند. (۶۴)

کودتای ۲۸ مرداد و قشقایی ها

برادران قشقایی کوشش کردند با گوشزد کردن مسأله کودتا مصدق را به جلوگیری از وقوع آن وادارند، اما زمانی که جریان امور در روز ۲۸ مرداد از دست دولت خارج گردید، خسرو قشقایی به مصدق پیشنهاد کرد با وی به سوی جنوب حرکت کند تا قشقایی ها دفاع از وی را بر عهده گیرند، (۶۵) اما مصدق این پیشنهاد را نپذیرفت و روز بعد خود را تسلیم دولت کودتا کرد. از این رو خسرو و محمد حسین قشقایی به سرعت از تهران خارج شد، راه جنوب را در پیش گرفتند و در اطراف سمیرم به ناصر خان پیوستند. (۶۶)

ناصر خان نیز به محض دریافت خبر کودتا، به افراد ایل قشقایی آماده باش کامل داده دستور خلع سلاح برخی پاسگاه های محلی را صادر نمود. همچنین در روز ۲۹ مرداد با ارسال تلگرافی به سرلشکر زاهدی وی را مورد نکوهش قرار داد و به وی توصیه کرد به ملت پیوسته از شاه و انگلیسی ها دوری گزیند. (۶۷)

در روز ۳۰ مرداد ناصر خان در اعلامیه ی شدید اللحنی کودتای ۲۸ مرداد را محکوم نمود و به نمایندگی از ایلات و بلوکات قشقایی، از ملت ایران درخواست کرد برای مبارزه در راه استقلال مملکت به آنها بپیوندند تا با هواداران شرکت غاصب انگلیسی و دشمنان ایران تا پای جان مبارزه کنند و هشدار داد: «هموطنان! در اثر کوچک ترین غفلت، ملک و ملت ایران برای همیشه در زیر استعمار جابر انگلستان باقی خواهد ماند و تا ابد اجنبی پرستان، جابرا نه به ملت رنجیده ی ایران آقایی خواهند کرد. بکوشیم تا لکه ی این بدنامی را با خون خود و فرزندان و برادران خود از دامن ملیت و سربلندی خود پاک کنیم...» (۶۸)

مخالفت قشقایی ها با دولت کودتا، مایه ی بیم و هراس کودتاجیان و امیدواری فعالان انقلابی شد. «سرتیپ دولو» کفیل استانداری و فرمانده ی لشکر اصفهان، با صدور اعلامیه ای که در منطقه ی قشقایی ها با هوایما پخش گردید، به ایل قشقایی و سران آن هشدار داد که «انتشار مطالبی با امضای ناصرخان باعث تحریک اهالی ایلات علیه میهن و شاهنشاه گشته است» پس اخطار کرد «ایشان [ناصرخان] و آقایان محمد حسین و خسرو بدون فوت وقت با اعتراف به گناه خود و تقاضای بخشش به اصفهان بیایند... [در غیر این صورت] بدون هیچ گونه رحم با سرعت و

شدت از هوا و زمین سرکوب [می شوند]... و پس از دستگیری آنها را معدوم [می کنیم] تا نتیجه ی خیانت و مخالفت با ملت رابدانند». ناصرخان در واکنش به اعلامیه ی دولودرتلگراف شدید الحنی وی را فردی غیرمسئول خواند و متهم کرد که قدرتش را «فقط بر علیه ملت ویرادرکشی و برای جمع آوری و ازدیاد ثروت و رسیدن به مقام و نفع اجنبی به کار برده» (۶۹) است.

این امکان وجود داشت که قشقایی ها طرفداران مصداق را به فارس فراخوانند. (۷۰) در صورتی که شورش قشقایی ها در فارس با موفقیت روبرو می شد، این امر می توانست به شورش های دیگر در تهران و سایر نقاط دامن بزند. به همین دلیل دولت ایران و آمریکایی ها برای بازداشتن قشقایی ها از این اقدام، مستقیماً دست به کار شدند تا آنان را از شورش منصرف سازند. (۷۱) ابتدا سرلشکر زاهدی که خود پیشینه ی دوستی با خاندان قشقایی داشت، با ارسال تلگرافی به آنان اطمینان داد که در حکومت وی در آسایش کامل خواهند بود. همچنین دست به دامن افرادی شد که با قشقایی ها روابط دوستی داشتند تا آنان را برای مذاکره نزد قشقایی ها بفرستند. وی ابتدا از حسین مکی درخواست نمود که این مأموریت را انجام دهد، اما وی با رد آن، پیشنهاد کرد که «میرزا علی هیأت» رئیس دیوان عالی کشور که مورد اعتماد قشقایی ها بود، برای این منظور به فارس فرستاده شود. (۷۲)

بدین ترتیب علی هیأت به مقام استانداری فارس برگزیده شد و به شیراز رفت. وی بی درنگ پیامی به ناصرخان فرستاد و از وی درخواست ملاقات کرد. پس در هشتم شهریور ۱۳۳۲ علی هیأت و «سرتیپ میرجهانگیری» فرمانده ی لشکر فارس، در منطقه ای به نام «خنجشت» با ناصر خان دیدار کردند. ابتدا علی هیأت از ناصر خان گلایه کرد که چرا برای نخست وزیر زاهدی و استانداری وی تلگراف تبریک نفرستاده است. همچنین پیشنهاد نمود که ناصر خان بی درنگ برای انجام مذاکره عازم تهران شده با شاه و زاهدی ملاقات کند، اما ناصرخان در پاسخ به وی اظهار داشت: «من هواخواه مصداق بوده وهستم و ایشان را یگانه نخست وزیر ملی می دانم و آقای سرلشکر زاهدی را به رسمیت نمی شناسم... نخست وزیر ی که از سفارت آمریکا بیرون بیاید، من به رسمیت نمی شناسم». ناصرخان در برابر اصرار هیأت گفت تنها به شرط آزادی دکتر مصداق از زندان، حاضر می

شود با دولت زاهدی مذاکره نماید. (۷۳)

روابط حزب توده و قشقایی ها پس از کودتا

قشقایی ها در گذشته با حزب توده روابط خوبی نداشتند چون اعضای حزب توده، سران قشقایی را وابسته به طبقه ی فئودال می دانستند و در فارس اقداماتی در برابر آنان انجام می دادند که منجر به برخی رویارویی ها نیز گردید. به ویژه در جریان بحران آذربایجان در سال ۱۳۲۵ قشقایی ها با اتحاد با سایر ایلات جنوب، جنبشی به نام «نهضت جنوب» به راه انداختند که از جمله اهداف این جنبش، اخراج اعضای حزب توده از فارس و مقامات حکومتی بود، اما پس از وقوع کودتای ۲۸ مرداد و اعلام حمایت ناصر خان از مصدق و کوشش برای مبارزه با دولت کودتا، نظر توده ای ها متوجه قشقایی ها گشت.

هیأت اجرایی حزب توده به علت نشان ندادن واکنش مناسب در جریان کودتا، به منظور جبران کوتاهی ها و پیگیری فعالیت های حزب در شرایط بحرانی پس از کودتا، ستادی به نام «ستاد مقابله با کودتا» به وجود آورد. (۷۵) یکی از برنامه های ستاد مقابله با کودتا، کوشش برای ایجاد زمینه ی مبارزه ی مسلحانه برای براندازی دولت کودتا بود. بدین ترتیب ستاد مزبور حساب جداگانه ای را برای قشقایی ها باز کرد. پس «علی متقی» و «سرهنگ دوم علی چلیپا» را برای مذاکره و هماهنگی با ناصرخان به فارس فرستاد. هدف آنان از مذاکره با ناصرخان این بود که همزمان با عملیات چریکی توده ای ها در شمال کشور، ایل قشقایی نیز در جنوب به عملیات مسلحانه پرداخته، دولت کودتا را از دو کانون شمال و جنوب زیر فشار قرار دهند تا سرانجام با خیزش مردم سایر نقاط کشور، شرایط سرنگونی رژیم شاه فراهم شود. (۷۶)

بدین ترتیب در ۶ شهریور ۱۳۳۲ نمایندگان حزب توده با ناصر خان ملاقات کردند و اظهار داشتند: از آنجایی که دو طرف با شاه مخالفت می کنند، پس می توانند با یکدیگر همکاری کنند و افزودند: در صورت حمله ی قشقایی ها به شیراز، حزب توده به وسیله ی افراد خود در دستگاه های موتوری ارتش خرابکاری خواهند کرد و پیشنهاد کردند که تعدادی افسر برای آموزش جنگی نیروهای قشقایی بفرستند.

(۷۷)

ناصرخان که تصویری کرد توده ای ها توانایی زیادی از نظر تسلیحات دارند، درخواست کرد حدود صد تا دویست هزار فشنگ و چند دستگاه بی سیم به قشقایی ها بدهند. (۷۸) این درخواست بیش از توانایی حزب توده بود. آنان دوباره هیأت سه نفره ای را نزد ناصرخان فرستادند و اظهار داشتند که اگر قشقایی ها بخواهند به شیراز حمله کنند، توده ای ها قادر هستند تانک های ارتش را منهدم کرده راننده های آنها را از پا در آورند تا قشقایی ها بتوانند پادگان «باغ تخت» و فرودگاه شیراز را تصرف کنند. (۷۹) همچنین برای مسلح کردن قشقایی ها پیشنهاد کردند که «سرگرد خطیبی» از اعضای سازمان حزب توده، تسهیلاتی فراهم سازد تا قشقایی ها به انبار مهمات لشکر فارس دستبرد بزنند. (۸۰)

در این میان سخنگوی ایل قشقایی «حبیب الله رضازاده» به خبرنگاری «یونایتد پرس» گفت: «قشقایی ها خواستار آزادی دکتر مصدق و شروع انتخابات پارلمانی هستند». وی افزود: «اگر دولت تقاضای آنان را قبول نکند، قشقایی ها با هفتاد هزار نفر شیراز را تهدید خواهند کرد».

در واکنش به این مصاحبه، رئیس ستاد هشدار داد که «در برابر قشقایی ها با تانک و هواپیما مقاومت خواهند کرد». (۸۱)

موضع سرسختانه ی قشقایی ها و اعلام آمادگی آنان برای رویارویی با دولت کودتا و از همه مهم تر، روند اتحاد آنان با حزب توده، دولت کودتا و آمریکایی ها را به هراس انداخت؛ چه بسا در صورت بروز جنگ و حمایت آمریکا از دولت ایران، شوروی نیز دخالت کرده زمینه ی یک بحران بین المللی در منطقه ایجاد شود. از این رو به فکر چاره افتادند.

ابتدا سرلشکر زاهدی برای تطمیع قشقایی ها به ناصرخان پیام فرستاد که حاضر است وی را به استانداری فارس منصوب سازد و درموقع انتخابات همه ی اختیارات به قشقایی ها سپرده شود. محمد حسین خان و خسروخان هم نماینده ی مجلس شود. در مورد مصدق نیز وعده داد که وی و همراهانش تا یک ماه دیگر آزاد خواهند شد. (۸۲)

آمریکایی ها نیز برای بازداشتن قشقایی ها از شورش مستقیماً وارد عمل شدند؛ در روزهای پایانی شهریور ۱۳۳۲، گودوین از تهران به فارس رفت تا با قشقایی ها

دیدار کند. وی در ملاقات با ناصرخان و سران طوایف قشقایی، پیشنهاد کرد قشقایی ها با شاه و زاهدی در برابر کمونیست ها متحد شوند و سپس وزارت عشایر تشکیل شده، ریاست آن به ناصرخان و یا شخص دیگری (بنا به پیشنهاد وی) سپرده شود. ناصرخان در برابر پیشنهاد گودوین چنین گفت: «غیر از مصداق ما چیزی نمی خواهیم و در مقابل - همان قسم که گفتم - همه نوع قول مساعد می دهم». گودوین قول داد که نظرات قشقایی ها را به مقامات ایران منتقل کرده و نتیجه ی آن را به اطلاع ناصرخان برساند. (۸۳) اما «گاز بوروسکی» در ارتباط با این دیدار می نویسد: «سرپرست شعبه ی سیا در تهران [گودوین] از سران قشقایی دیدار و تهدید کرد اگر به فعالیت های خود ادامه دهند، آنها را خرد خواهند کرد». (۸۴) از طرف دیگر «سرلشکر باتمانقلیچ» در اعلامیه ای که در منطقه قشقایی ها پخش شد، از کلانتران و کدخدایان قشقایی درخواست کرد با برادران قشقایی همراهی نکنند که در غیر این صورت با سخت ترین و بدترین وضع سرکوب خواهند شد. (۸۵)

در این زمان علی هیأت که مجدداً به شیراز باز گشته بود، با ارسال پیامی به قشقایی ها اظهار داشت: در صورت ادامه مخالفت با دولت، با حمله نیروهای آمریکایی مواجه خواهند شد. اما درست همین زمان، سخنگوی دولت که از طریق رادیو تهران سخن می گفت، شایعه ی هر گونه حمله ی احتمالی قشقایی ها به شیراز را تکذیب کرد. (۸۶) همچنین روزنامه «پارس شیراز» از قول علی هیأت نوشت: شایعات ایجاد شده علیه قشقایی ها کذب و «ساخته و پرداخته گروه های زیرزمینی» است. (۸۷)

در این میان عده ای از افسران مخالف در ارتش، به قشقایی ها اطلاع دادند که قادر هستند نیروی موتوریزه، تانک ها و توپخانه ی لشکر فارس را از بین ببرند و هنگ ها را نیز تصرف کرده به قشقایی ها تحویل دهند. طبق این طرح پس از تصرف هنگ ها و پادگان باغ تخت شیراز، حمله ی نیروهای قشقایی به شیراز شروع می شد و پس از تصرف شیراز به جهرم، کازرون و سپس به اصفهان حمله شده و پس از آن در دیگر نقاط کشور نیز چنین شورش هایی به وجود می آمد. (۸۸) در همین زمان، علی هیأت با دعوت ناصرخان به مذاکره، اظهار داشت که دولت حاضر است به محمد حسین خان و برادر دیگرشان ملک منصور خان، سمت دولتی

بدهد و ناصرخان هم سناتور شود، ولی خسروخان باید برای مدتی از ایران خارج شود. (۸۹)

پس از دریافت این پیام، قشقایی‌ها که از درخواست تبعید خسروخان خشمگین بودند، تصمیم گرفتند نیروهای خود را به اطراف شیراز گسیل دهند تا در صورت تکرار چنین درخواست‌هایی از سوی دولت، به شیراز حمله کنند. بدین ترتیب بخشی از نیروهای قشقایی در «آق چشمه» در جنوب شیراز و بخش دیگر به ریاست محمد حسین خان در غرب شیراز مستقر شدند. (۹۰) از سوی دیگر عده‌ای از هم‌پیمانان قشقایی در نیروی هوایی شیراز، بیشتر هواپیماهایی را که مناطق قشقایی‌ها را شناسایی می‌کردند، از کار انداختند. (۹۱) برخی این اقدام را به افسران هوادار مصداق نسبت دادند؛ (۹۲) در حالی که دیگران مسؤلیت این عملیات را به افسران توده‌ای متناسب کردند. (۹۳)

قشقایی‌ها در پشت دروازه‌ی شیراز در حال تردید و دو دلی بودند، زیرا از یک سو با توجه به حمایت آمریکایی‌ها از زاهدی، خطر قابل ملاحظه‌ای برای آنان ایجاد می‌شد، از سوی دیگر صلح با دولت زاهدی را ضربه به حیثیت خود می‌دانستند. درست در همین زمان مسأله‌ای سبب گردید که به اتحادیه‌ی قشقایی ضربه‌ی جبران‌ناپذیری وارد شود. این مسأله جدایی برخی از سران طوایف (کلانتران) از سایرین و به رسمیت شناخته شدن دولت کودتا توسط آنان بود. (۹۴)

پس از این مسأله، اختلاف در بین سران قشقایی به وجود آمد، به طوری که برخی موافق جنگ و برخی مخالف آن و خواستار مصالحه بودند. از این رو به دستور ناصرخان در روز ۱۹ مهر ۱۳۳۲ در منطقه‌ای به نام «پیربناب» شورایی با حضور همه‌ی سران قشقایی تشکیل شد. در این جلسه تصمیم گرفته شد بدون حمله به شیراز به «جنگ منفی» پرداخته شود و نیروهای قشقایی از اطراف شیراز متفرق شده به مناطق خود بروند و تنها در صورت حمله‌ی نیروهای نظامی به مقابله بپردازند. (۹۵) یکی از دلایل دیگر این تصمیم‌گیری، توصیه‌ی اکید سران جبهه‌ی ملی بود، زیرا آنان نگران بودند که رویارویی قشقایی‌ها با دولت کودتا، به سود حزب توده تمام شود؛ پس به وسیله‌ی «رضازاده» به قشقایی‌ها پیام دادند که از حمله به شیراز خودداری نمایند. (۹۶)

پس از متفرق شدن نیروهای قشقایی، ناصرخان به فیروز آباد- مرکز زمستانی

قشقایی هارفت. وی در مدت اقامت خود در این منطقه، به طور مرتب مسائل جاری کشور را دنبال می نمود. (۹۷) همچنین سعی می کرد با سران جبهه ملی در تهران ارتباط برقرار سازد.

در این میان آمریکایی ها و مأموران دولتی دست به اقدامات گسترده ای برای جلب نظر برخی از سران ایل قشقایی زدند و توانستند عده ای از سران طوایف (کلانتران) را متقاعد سازند که از برادران قشقایی جدا شده به تهران بروند و مراتب فرمانبرداری خود را از شاه و زاهدی اعلام نمایند. * (۹۸) جدایی این عده از اتحادیه ی قشقایی، ضربه ی جبران ناپذیری به قدرت و روحیه ی قشقایی ها وارد ساخت و منجر به پراکنده شدن نیروهای آنان گردید. از این رو ناصرخان که دیگر مقاومت و حضور خود در منطقه را بی فایده می دید، راهی تهران گردید.

تبعید سران قشقایی به خارج از کشور

شاه برادران قشقایی را خیانتکاری دانست، چون آنان از دشمن بزرگ وی یعنی دکتر مصدق حمایت کرده بودند، پس در نظر داشت خاندان حاکم قشقایی را از صحنه ی سیاسی کشور حذف کند. از این رو اعلام کرد «آنها [برادران قشقایی] نمی توانند در مملکت بمانند. آنها باید تبعید شوند». (۹۹) بدین ترتیب ناصر خان به همراه خانواده اش ایران را به قصد سویس ترک کرد و سپس در کالیفرنیا ی آمریکا اقامت گزید، (۱۰۰) اما با وجود خروج ناصر خان از فارس، خسروخان همچنان مقاومت می کرد. شاه در بین برادران قشقایی کینه ی خاصی نسبت به وی داشت، زیرا وی در گذشته ارتباط گسترده ای با دکتر مصدق داشت و در مجلس خواستار محدود شدن قدرت و اختیارات شاه شده بود. (۱۰۱) از این رو برای زیر فشار قرار دادن خسرو خان، به دستور شاه «سرلشکر سیف الله همت» - یکی از مخالفان دیرینه ی قشقایی ها - به استانداری فارس منصوب شد. سرلشکر همت پس از ورود به شیراز اعلام کرد اگر خسرو قشقایی ایران را ترک نکند دولت دست به اقدام خواهد زد. وی همچنین خسروخان را فردی «ماجراجو، دسیسه گر و مخالف شاه» معرفی کرد و اضافه کرد که یک گردان سرباز برای دستگیری او کافی است. (۱۰۲) سپس لشکر فارس را با نیروهای چهار استان دیگر تقویت نمود. (۱۰۳)

خسروخان ابتدا اولتیماتوم شاه را جدی نگرفت و با عده‌ی معدودی از قشقایی‌ها به طرف فیروز آباد رفته در منطقه‌ی «تنگ خرّقه» واقع در غرب فیروز آباد مستقر گردید. در این راه افراد طایفه‌ی «کوهکی» و «نجیم گورکانی» او را همراهی می‌کردند، (۱۰۴) اما پس از چندی وی که دریافته بود با وجود حمایت همه‌جانبه‌ی آمریکایی‌ها از ارتش و احتمال اعزام نیروی فراوان به فارس، مقاومت بی‌فایده است، تصمیم گرفت درخواست دولت مبنی بر خروج از کشور را بپذیرد. پس به طرف تهران حرکت کرد و پس از یک شب اقامت در باشگاه افسران، به وسیله‌ی اسکورت محافظ تا فرودگاه مهر آباد بدرقه گردید (۱۰۵) و از آنجا راهی کشور ایتالیا شد؛ سپس در شهر مونیخ آلمان ساکن شد.

نتیجه

قشقایی‌ها که برای از میان برداشتن شاه کوشش می‌کردند، با آغاز جنبش ملی شدن صنعت نفت، به طور همه‌جانبه به دکتر مصدق - رهبر این جنبش - پیوستند و کوشش زیادی در به ثمر رسیدن آن نمودند. همچنین در دوره‌ی زمامداری دکتر مصدق پیوسته از دولت وی حمایت کردند و از جمله نزدیک‌ترین افراد به وی بودند. این جهت‌گیری باعث زیاد شدن قدرت قشقایی‌ها در کشور، به ویژه در فارس گردید. اما با وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، با وجود اینکه طراحان کودتا و سپس دولت سرلشکر زاهدی کوشش نمودند که آنان را به سوی خود جلب نمایند، اما قشقایی‌ها به دکتر مصدق وفادار ماندند و به واکنش در برابر دولت جدید پرداختند که این امرضربه‌ی جبران‌ناپذیری به ایل قشقایی، به ویژه موقعیت سیاسی برادران قشقایی وارد ساخت، به طوری که با خروج آنان از فارس و تبعیدشان به خارج از کشور، تقریباً برای همیشه از صحنه‌ی سیاسی کشور کنار رفتند.

*بنا به گزارش سفارت آمریکا در تهران: «محمدبهن بیگی» - کارمند سازمان اصل چهار در شیراز به دنبال اختلاف با خسرو قشقایی، نقش مؤثری در این ماجرا داشت. نک: دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، اسناد لانه‌ی جاسوسی، شماره‌ی ۵۶، ص ۹۳. (۳)

توضیحات و مأخذ

- ۱ - دکتر فخرالدین عظیمی «حاکمیت ملی و دشمنان آن» - نشر نگاره آفتاب - ۱۳۸۳ - صص ۲۷ - ۱۳
- ۲ - مجید حکیمی خرم با «کنکاشی در جزئیات طرح آمریکایی - انگلیسی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲» نشریه مردمسالاری - نسخه شماره ۲۹۹۱ - ۳۱/۰۵/۱۳۹۱ -
- ۳ - منصور نصیری طیبی «نقش قشقایی ها در نهضت ملی شدن نفت و کودتای ۲۸ مرداد» - فصلنامه تاریخ روابط خارجی - سال چهارم، شماره ۱۵، تابستان ۱۳۸۲ - صص ۲۹ - ۵

* * *

۱ - سند : اولین لایحه «سلب مصونیت از نمایندگی» نیز در این دوره و در تاریخ ۸ شهریور ۱۳۱۱ شمسی به تصویب مجلس رضاخانی رسید. این لایحه توسط منصور الملک وزیر داخله کابینه مخبر السلطنه برای سلب مصونیت از اسمعیل خان قشقایی و فرزند ایشان ناصر خان قشقایی به مجلس ارائه شده بود. تاریخ: "۰۸/۰۶/۱۳۱۱" - مصوبات مجلس شورا" تصمیم قانونی راجع به آقای اسمعیل خان قشقایی و ناصر خان قشقایی

مصوب ۸ شهریور ماه ۱۳۱۱ شمسی

مجلس شورای ملی اجازه می‌دهد که آقایان اسمعیل خان قشقایی و ناصر خان قشقایی را دولت مورد تعقیب جزایی قرار داده و پس از تکمیل اکتشاف چگونگی مطلب مراتب را به استحضار مجلس شورای ملی برساند. تصمیم فوق در جلسه هشتم شهریور ماه يك هزار و سیصد و یازده شمسی به تصویب مجلس شورای ملی رسید.

رئیس مجلس شورای ملی - دادگر

محمد حسین صولت قشقایی

منصوره رضایی در باره « محمد حسین صولت قشقایی » می نویسد: «اینک روزی رسیده است که بعون الله تعالی ایل مهم قشقایی که سال-های دراز در این آب و خاک پرورش یافته و همواره به شجاعت مشهور بوده-اند. به مدد برادران وطنی خود تنگستانی-ها و دشتستانی-های دلاور، دست از آستین مردمی بر آرند و چنان چشم زخمی به قشون دشمن و خائنین برسانند که آواز آن در جهان پیچیده و جهانیان بدانند که ایران بردنی و خوردنی نیست.» [۱] (از سخنان سردار عشایر صولت-الدوله پدر محمد حسین صولت)

محمد حسین-خان فرزند اسماعیل-خان صولت-الدوله در سال ۱۲۹۳ (ه.ش) [۲] به هنگام حرکت ایل از بیلاق به قشلاق در مکانی به نام خویس به-دنیا آمد. [۳] پدر و مادرش چهارده فرزند به دنیا آوردند که شش تن از آنان در کودکی از دنیا رفتند و فقط چهارپسر و چهار دختر ماندند. چهار برادر به ترتیب سن؛ ناصرخان، ملک منصورخان، محمد حسین خان و خسرو خان بودند. [۴]

● نسب خانوادگی

پدرش اسماعیل-خان صولت-الدوله فرزند داراب خان ایل بیگی مقتدر ایل قشقایی فرزند مصطفی قلی-خان ایلخانی (سردار لشکر آرا) فرزند جانی-خان متولد ۱۲۵۲ (ه.ش) مردی باهوش، پرتوان و غیرتمند، دین مدار و وطن پرست بود. [۵] مادرش خدیجه بی بی دختر عبدالله بیگ کشکولی زنی شجاع و بی باک، سیاس، سخنران و دوراندیش بود که در دوران تبعید و زندانی شدن و در نهایت مسموم شدن همسرش اسماعیل خان به دست رضاخان مسئولیت سنگین ایل را بر عهده گرفت. [۶]

امادرباره برادرانش ناصر، خسرو و ملک منصور باید گفت که؛ ناصرخان برادر بزرگتر او و متولد ۱۲۸۷ (ه.ش) بود که از همان دوران کودکی به امور ایلاتی پرداخت. ایشان بعد از کودتای ۲۸ مرداد مدتی با عوامل رژیم درگیر و در پی آن راهی خارج از کشور شد و در سال ۱۳۶۲ در آمریکا درگذشت. [۷] و اما خسروخان که مردی چهارشانه و خنده-رو بود [۸] از چهره های سیاسی و جنجالی پس از

شهریور ۱۳۲۰ است. او در زمان دکتر مصدق با او همکاری می کرد و در دوره‌های ۱۶ و ۱۷ به مجلس راه یافت. ایشان بعد از کودتای ۲۸ مرداد به آلمان رفت؛ اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ایران باز گشت و بر ضد نظام حرکت‌هایی را انجام داد و با سازمان سیا همکاری کرد که در خرداد سال ۱۳۶۱ دستگیر و اعدام شد. [۹] برادر دیگرش ملک منصورخان که اکثر اوقات محمدحسین را همراهی می کرد در دانشگاه اکسفورد انگلستان تحصیل می نمود. ایشان در سال ۱۳۱۸ به آلمان رفته و با شروع جنگ همراه با محمدحسین وارد ارتش آلمان شدند. [۱۰]

● تحصیلات

پدر محمدحسین برای با سواد شدن فرزندان خود اهمیت بسیار می داد. تا جایی که محمدحسین می گوید: «من قبل از پنج سالگی درس نمی خواندم؛ اما از پنج سالگی باید به مکتب می رفتیم.» [۱۱] در نتیجه ایشان پس از رفتن به تهران در کالج امریکایی امتحان داد و پس از قبولی وارد آنجا شد. به قول خودش از نظر سواد فارسی و عربی در کلاس هفتم و زبان انگلیسی در کلاس پنجم بود. [۱۲] او دروس دوره ابتدایی را در ایران گذراند. سپس در سال ۱۳۱۰ برای ادامه تحصیلات خود راهی انگلستان و سپس آلمان شد. [۱۳] ایشان در دانشگاه برلن آلمان در رشته اقتصاد مشغول به تحصیل شده؛ اما آن را رها کرد و پس از پیوستن به ارتش به سربازخانه‌ای در مزیس نزدیک فرانکفورت منتقل شد. [۱۴]

● علایق محمد حسین

ایشان علاقه زیادی به ورزش داشت. تیراندازی و سوارکاری از عمده ورزش‌هایی بود که انجام میداد، البته می توان گفت این امر برمی گردد به محیطی که در آن پرورش یافته بود. ایشان از هفت سالگی سوار اسب می‌شد و به قول خودش «بچه‌های ایل از روز تولد در بغل مادرشان سوار اسب می شدند و در مسیر بیلاق و قشلاق سالانه در حدود ۱۲۰۰ کیلومتر راه را سواره طی می کردند. حرکت دائمی و سوارکاری برای بچه‌های ایل نوعی بازی و کار روزمره بود. سوارکار و تیرانداز خوب بودن و خوب نشانه گرفتن بالاترین افتخار یک نوجوان قشقای بود.» [۱۵]

● ارتباط با انگلیس و آلمان

«هرگز نباید به این قشقایی-های لعنتی اعتماد کرد آن-ها در جنگ جهانی اول و دوم ما را به ستوه آوردند.» این مطلب که از زبان برجسته ترین سیاستمدار انگلیسی سده بیستم یعنی چرچیل است. بیانگر عمق کینه و نفرت انگلیسی ها نسبت به قشقایی هاست. [۱۶] و در مقابل، سردار قشقایی ها، اسماعیل صولت الدوله تمام سال های عمر خویش را صرف مبارزه با بیگانگان کرد. تا جایی که دکتر مصدق وقتی دید ناصرخان فرزند اسماعیل-خان را به عنوان گروگان در شیراز نگه داشته-اند با تکیه به این ویژگی اسماعیل خان بیان کرد که؛ «...به جای این که مجسمه صولت-الدوله را به سبب مبارزه با انگلیسی-ها و وطن پرستی به در و دیوار نصب کنید. پسرش را به گروگان آورده-اید؟...» [۱۷]

با این وجود قشقایی ها که با انگلیسی ها سابقه دشمنی داشتند. به سمت آلمانی ها گرایش پیدا کردند و در فاصله جنگ جهانی اول و دوم روابط آن ها با آلمان مستحکم تر شد. محمدحسین قشقایی که در برلن بود در سال ۱۳۱۸ داوطلبانه وارد ارتش آلمان شد. با یورش هیتلر به خاک شوروی و شکست های اولیه شوروی از آلمان قشقایی ها بالخصوص محم حسین و برادرانش مانند سایر ایرانیان به علت تنفر از اشغال ایران بوسیله متفقین، قحطی و گرفتاری های دیگر به طرفداری از آلمان پرداختند. در واقع ایرانیان می خواستند. از این نیروی سوم بر علیه دو نیروی دیگر بهره ببرند. هرچند آینده خوبی در انتظار آلمان نبود. [۱۸]

اما روابط قشقایی-ها با آلمان ادامه نیافت و ناصرخان برادر محمدحسین سه تن از نیروهای آلمانی را به اسارت گرفته بود به همین جهت شولتز از طریق رادیویی با آلمان تماس گرفت و این خبر را به آن ها رساند و از آن ها خواست تا محمدحسین قشقایی و ملک منصور را به عنوان گروگان نگه دارند. اما مدتی قبل محمدحسین و برادرش آلمان را ترک کرده بودند. در نتیجه آن ها را در راه بازگشت به ایران در مرز سوریه دستگیر کردند، و ناصرخان مجبور شد آن آلمانی ها را رها سازد و در نهایت محمدحسین و برادرش به ایران باز گشتند. [۱۹]

● محمدحسین صولت و دکتر مصدق

آشنایی ابتدایی با دکتر مصدق از زمانی شروع شد که ناصرخان به عنوان گروگان در شیراز بود. که همان-جا دکتر مصدق ناصرخان را به عنوان ایلخان گری ایل قشقایی انتخاب کرد. [۲۰] بعدها اسماعیل خان هر وقت که به دیدن دکتر مصدق می رفت، محمدحسین را با خود می برد. چون می خواست او را اجتماعی بار بیاورد. تا از همان آغاز راه و چاه زندگی را بیاموزد و در نتیجه سعی می کرد او را با رجال بزرگ مملکت آشنا کند. [۲۱]

محمدحسین و برادرانش روابط خوبی با دکتر مصدق داشتند و با ایشان همکاری می نمودند و حتی زمانی که محمدحسین به عنوان نماینده مجلس انتخاب شده بود بارها به طرفداری از دکتر مصدق پرداخت. به عنوان مثال طرفداران دکتر مصدق اعلامیه ای را مبنی بر حمایت از او صادر کردند که؛ «... ما امضا کنندگان ذیل نمایندگان مجلس شورای ملی در تأیید سوگندی که برای حفظ مبانی مشروطیت در مجلس شورای ملی یاد کرده ایم و به علت این که معتقدیم در شرایط فعلی ادامه نهضت ملی جز با زمامداری دکتر مصدق میسر نیست متعهد می-شویم با تمام قوای خود و وسائل موجود از دکتر مصدق پشتیبانی نماییم. اصغر پارسا، خسرو قشقایی، محمد حسین قشقایی، و دیگر افراد...» [۲۲]

● محمد حسین و کودتای ۲۸ مرداد

به هنگام کودتا محمد حسین و برادرش خسروخان نماینده مجلس بودند که آقایی به نام گودوئین (رئیس سازمان سیا) به آن ها تلفن کرد و با آن ها قرار ملاقات گذاشت. در این ملاقات گودوئین گفت که تصمیم گرفته شده مصدق برود و زاهدی بیاید و با شاه همکاری کند و از محمدحسین و برادرش خواست تا با او همکاری کنند [۲۳] و در مقابل او نیز تضمین می کند که یکی از آن-ها سفیر بشود و دیگر این که اختیارات فارس و ماهی پنج میلیون دلار هم به آن ها بدهد. اما محمد حسین در جواب به او گفته بود که؛ «ما با مصدق همکاری کرده ایم و حالا نمی توانیم، خیانت کنیم ولو این-که شما پانصد میلیون دلار هم بدهید. غیر ممکن است که مرتکب چنین کاری شده و فامیل خودمان را ننگین و لکه دار کنیم.» [۲۴]

در ادامه محمدحسین در کتاب یادمانده خود در این خصوص مینویسد: «ما تلاش

کردیم که ایشان دست از این کودتا بردارند؛ اما نتوانستیم آنان را منصرف کنیم... در مقابل مصدق به هیچ وجه حاضر نبود برای جلوگیری از کودتا اقدامی صورت دهد. ما هم متوجه شده بودیم که اگر مصدق برود ما هم با او نابود می-شویم خلاصه هدف ما خنثی کردن کودتای ارتش به وسیله ارتش بود که اینگونه نشد.» [۲۵]

● محمدحسین و شورش جنوب

ایلات و طوایف فارس از زمان رضاخان حادثه ساز بودند. در آن زمان ارتش به جنگ های بزرگی بخصوص در منطقه بوییر احمد دست زد و پس از سال-ها موفق شد، عشایر فارس را سرکوب کند؛ اما دوباره پس از شهریور ۱۳۲۰ برادران قشقایی دست به تحرکاتی در مناطق جنوبی زدند. [۲۶] البته انگلیسی ها که در آن موقع از حضور برادران قشقایی در فارس بیمناک بودند به اضافه ابراهیم قوام (قوام-الملک) که به تهران آمده بود سعی کردند علیه دشمن قدیمی خود؛ یعنی قشقایی-ها به آنتریک پرداخته و دولت ایران را تشویق به جنگ علیه قشقایی ها کنند. [۲۷] در نتیجه شورش فارس به سرکردگی محمدحسین خان، ملک منصور و ناصرخان به وقوع پیوست. [۲۸] محمدحسین و برادرانش خواسته های قشقایی ها و نهضت خود را به نخست وزیر تلگراف کردند که به این قرار است: ۱- ترمیم فوری کابینه ۲- تغییر رؤسای حسس ارتش ۳- محاکمه و مجازات عمال ناصالح دوره دیکتاتوری ۴- واگذاری کارهای فارس از لشکری و کشوری به خود اهالی ۵- تشکیل انجمن-های ملی و محلی ۶- تجدید نظر در تعداد نمایندگان فارس ۷- اعطای مبلغ کافی برای اصلاح امور فرهنگی، بهداشت و طرق و شوارع ۸- تجدید نظر در قوانین مضر و متناقض که منافی قانون اساسی است و فراهم نمودن وسایل رفاه عامه ۹- اتصال راه آهن مرکز به شیراز و بندر بوشهر و نیز آسفالت جاده ها. [۲۹]

ام قوام به خواسته های آن ها توجهی نکرد و این امر برادران قشقایی را به خشم آورد و یک گروه به سرکردگی محمدحسین قشقایی و همکاری عده ای از سران بوییر احمد به کازرون حمله کرده و توانستند تعداد زیادی اسلحه و مهمات بدست آورند. [۳۰] در نتیجه قوام مجبور شد، در روز سوم مهر ۱۳۲۵ یک هیأتی مرکب

از اعزاز نیک پی، میرزا علی هیأت، سردار فاخر هیأت و دیگر افراد را برای مذاکره با ایل قشقایی بفرستد [۳۱] که پس از ورود هیأت اعزامی به شیراز و استقرار آن ها در مقر استانداری فارس مذاکرات آغاز شد و آن ها فقط چند مورد از خواسته های قشقایی-ها را پذیرفتند، و در نهایت امور ژاندارمری فارس را به محمد حسین صولت واگذار کردند. [۳۲]

اما شاه به این مسأله هم توجه داشت که مسلح شدن عشایر به سلاح های سنگین می تواند خطرو تهدیدی جدی برای او باشد در نتیجه از سرلشکر زاهدی خواست که این مسأله را حل کند سرلشکر زاهدی سعی کرد سران قشقایی را متقاعد سازد تا سلاح های بدست آمده از این درگیری ها را تحویل بدهند و سرلشکر افشار نیز مذاکراتی با محمدحسین داشت در نتیجه قرار شد سلاح های سنگین را تحویل بدهند. [۳۳]

● محمدحسین در انتخابات

باید از اینجا آغاز کرد که استانداران که در واقع مأموران مستقیم اسدالله علم بودند ضمن تلاش جهت حمایت از نامزدهای مورد تأیید شاه وظیفه داشتند از برگزیده شدن افراد مخالف شاه و دربار جلوگیری کنند. در نتیجه کار برای محمدحسین بسیار سخت شد. [۳۴] اما محمدحسین که در شیراز انتخابات را باخته بود تلاش کرد تا از شهرستان آباده به مجلس راه یابد و موفق هم شد. [۳۵] و در نهایت ایشان توانست در دوره های چهاردهم، پانزدهم و هفدهم به عنوان نماینده مجلس انتخاب شود. [۳۶]

● کناره گیری از امور سیاسی

هر چند در سال ۱۳۴۲ زمانی که محمدحسین از اروپا به ایران آمد به اتهام همکاری با سران عشایر در شورش فارس دستگیر و به دو سال حبس محکوم شد. او پس از آزادی با کناره گیری از فعالیت های سیاسی به تأسیس یک شرکت پیمانکاری و فعالیت های اقتصادی پرداخت و در سال های بعد خاطرات خود را در کتابی با عنوان یادمانده-ها چاپ کرد. [۳۷]

● در آخر اینکه

ایشان در سال ۱۳۵۸ به سبب تصادفی که برای همسرش رخ داده بود به ناچار ایران را به مقصد انگلیس ترک کرد و پس از سال ها دوری از وطن در سال ۱۳۷۱ به ایران بازگشت و در کناره های خزر آرام گرفت. [۳۸]

ملک منصورخان قشقایی

منصور نصیری طیبی؛ جاوید احمدی قشقایی در باره «» می نویسد: ایل قشقایی از حیث خلق و خوی ضداستعماری و استبدادی از دورترین نقطه تاریخ معاصر ایران زبانزد خاص و عام بوده است. تقریباً از ظهور جنگ اول جهانی و حمله نابرابر ارتش دولت انگلیس از جنوب ایران و مقاومت تاریخی سردار عشایر صولت الدوله قشقایی تا پایان حکومت پهلوی و ظهور انقلاب اسلامی ویژگی های متفاوتی از سایر وقایع دارد.

از صولت الدوله قشقایی مرزدار تاریخی ایران زمین تا فرزندان وی آخرین بازماندگان نهضت جنوب ملک منصورخان قشقایی که هر کدام به وسع خود مهره تاثیرگذار وقایع جاری سیاسی کشور در زمان خود به شمار می رفتند هیچ کدام با رضایت خاطر از این دنیا خداحافظی نکردند. زندگی پرفراز و نشیب آنها و اینکه دائماً در تبعید و مقاومت و مبارزه با عناصر بیگانه به سر می برده اند قابل تعمق و قلمفرسایی است. روزهای پایانی زندگی صولت الدوله در زندان رضاخان پهلوی و فرزند وی در تبعیدگاه های مختلف. ملک منصورخان قشقایی فرزند دوم اسماعیل خان قشقایی صولت الدوله، در ۱۲۸۲ ش در میان ایل قشقایی متولد شد. هنوز وی دوران کودکی را پشت سر نهاده بود که با جنگ نابرابر صولت الدوله علیه انگلیسی ها مواجه شد. جنگ و گریز و فشارهای ناشی از نیروهای انگلیسی و ائتلاف داخلی که متشکل از دشمنان و رقبای صولت الدوله بودند موجب شد که از همان دوران نفرت انگلیسی ها در دل ایشان جای گیرد. پس از خاتمه جنگ مدتی به عنوان گروگان در نزد والی فارس فرمانفرما در شیراز اقامت داشت. ملک منصورخان تحصیلات متعارف خود را در نزد معلمان اختصاصی طی کرد. با تبعید اجباری صولت الدوله و خانواده وی در زمان سلطنت رضاشاه به تهران او

نیز به تهران منتقل شد و در کالج البرز مشغول به تحصیل در دوره متوسطه گردید. اما هنوز دوران تحصیلی خود را به پایان نرسانده بود که واقعه ای موجب شد تا از کلاس درس، خود را به ریاست ایل قشقایی برساند. ماجرا از این قرار بود که ظلم و جور نظامیان رضاشاه موجب شده بود که یک قیام عمومی علیه حکومت پهلوی توسط قشقایی ها به وجود آید. ۱۳۰۸ حکومت مرکزی که به شدت مستاصل شده بود، به دنبال راه حلی برای بحران مزبور می گشت. از این رو متوجه ملک منصورخان شده و وی را از سر کلاس درس به دربار فرا خواند و از همانجا برای آرام ساختن قشقایی ها مستقیماً به شیراز اعزام کرد. اما وی پس از دیدار با سران قشقایی نه تنها اوضاع را آرام نساخت بلکه خود رهبری قیام کنندگان را برعهده گرفت. در نتیجه ضربات سنگینی به نیروهای دولتی وارد گردید که بارزترین آن حمله به نیروهای موتوریزه سرلشگر شیبانی در پل خان مرویشت تحت فرماندهی وی بود که نیروهای مزبور تارومار شدند. به دنبال وقایع مزبور پس از مذاکرات متعدد بین طرفین با شرایط آزادی صولت الدوله که در زندان به سر می برد و انتصاب ملک منصورخان به ایلخانی گری قشقایی این قیام فروکش کرد. انتصاب مذکور آخرین تأیید رسمی منصب ایلخانی گری قشقایی از سوی حکومت مرکزی شد. مدتی بعد از آرامش اوضاع، نظامیان به دستور رضاشاه مجدداً دخالت خود را در امور ایل آغاز کردند و با برقراری حکومت نظامی عملاً ادامه کار را برای ایشان مشکل کردند. از این رو وی عازم تهران و از آنجا برای ادامه تحصیل راهی اروپا شد. وی در انگلستان به برادرش محمدحسین خان که یک سال قبل به این کشور رفته بود پیوست و هر دو به تحصیل در رشته کشاورزی در دانشگاه ردینگ پرداختند.

پس از فراغت از تحصیل در حالی که برادر برای ادامه تحصیل به آلمان رفته بود وی وارد دانشگاه آکسفورد شده و به تحصیل در رشته تاریخ پرداخت. لیکن در تابستان ۱۳۱۸ ش ۱۹۳۹م برای دیدار از برادر خود به آلمان مسافرت کرده بود که بازگشت به انگلیس به لحاظ آغاز جنگ جهانی دوم برایش غیرممکن شد و در آلمان ماندگار گردید.

از آنجایی که صولت الدوله در زندان رضاشاه به قتل رسیده بود و برادران قشقایی این عمل را ناشی از تحرکات دشمن دیرینه قشقایی ها یعنی دولت بریتانیا می

دانستند لذا با بهره‌گیری از فرصت پیش آمده به فعالیت علیه انگلیسی‌ها و دولت وقت ایران پرداختند. آنان با همکاری سایر ایرانیان از جمله کیخسرو شاهرخ فرزند ارباب کیخسرو مجری رادیو فارسی برلن این مبارزه را عملی کردند. اندک زمانی بعد پس از سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ آنان تصمیم گرفتند پس از سال‌ها دوری از وطن به کشور بازگردند اما در راه بازگشت به ایران در شهر حلب سوریه توسط انگلیسی‌ها توقیف شده و مدتی در قاهره مصر در زندان به سر بردند.

آنان پس از رهایی از زندان متفقین در فروردین ۱۳۲۳ به ایران بازگشتند و در فیروزآباد فارس هنگام ورود به ایل مورد استقبال بی نظیر مردم ایل قشقایی قرار گرفتند.

در حالی که برادران قشقایی در این دوران به شدت وارد جریان‌های سیاسی شده بودند ملک منصورخان زندگی دردامن طبیعت و مدیریت ایل قشقایی را به زندگی شهری و فعالیت سیاسی ترجیح داد. اما از آنجایی که وی از دوران تحصیل در دانشگاه آکسفورد مطالعات جامعی در ارتباط با تاریخ و فرهنگ ایل قشقایی آغاز کرده بود و همچنین تسلطی که به زبان‌های مختلف از جمله انگلیسی، آلمانی، فرانسه و ترکی استانبولی داشت پیوسته مورد توجه جهانگردان، پژوهشگران و خبرنگاران رسانه‌های داخلی و خارجی بود. از این رو کمتر پژوهشی را می‌توان یافت که در ارتباط با ایل قشقایی انجام شده باشد و از مطالعات وی بهره‌مند نگردد.

با پیشامد نهضت ملی شدن نفت و قدرت‌گیری دکتر مصدق، برادران قشقایی ناصرخان، ملک منصورخان، محمدحسین خان و خسروخان به شدت به حمایت از این جریان پرداختند. در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط دولت دکتر مصدق برادران قشقایی با جمع‌آوری نیروهای خود به مقابله با دولت کودتای سرلشگر زاهدی پرداختند. در آن زمان قشقایی‌ها تنها جریانی بودند که عملاً در مقابل دولت کودتا ایستاده بودند.

لیکن پس از تسلط حکومت مرکزی بر اوضاع دیگر تحمل برادران قشقایی برای شاه غیرممکن بود. از این رو به انتقام مخالفت آنان با خاندان پهلوی پس از مصادرهٔ املاک برادران قشقایی به خارج از کشور تبعید شدند.

ملک منصورخان که در این دوران در شهر ژنو سوئیس اقامت داشت با استفاده از

فرصت پیش آمده به تدوین مطالعات خود در باره ایل قشقایی و همچنین مکتوب کردن خاطرات پرفراز و نشیب خود پرداخت. که این اقدام وی تا سال های پایانی عمر ادامه یافت و از آن مرحوم یادگار ارزشمندی باقی مانده که هم اکنون مراحل پایانی چاپ و انتشار خود را طی می کند.

از دیگر اقدامات شایسته فرهنگی وی سفارش گردآوری اشعار شاعر نامی قشقایی میرزا ماذون و همچنین تحریر تاریخ معاصر ایل قشقایی است که به وسیله نصرالله قهرمانی معین دفتر منشی مخصوص صولت الدوله صورت پذیرفته است. ملك منصورخان قشقایی سرانجام بیش از يك قرن زندگی پرثمر در پنجم تیرماه ۱۳۸۵ دیده از جهان فروبست.

◀ منابع مقاله مجید حکیمی خرم « کنکاشی در جزئیات طرح آمریکایی - انگلیسی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ »

- اسرارکودتا، اسناد محرمانه CIA ، ترجمه حمید احمدی، نشر نی، تهران ۱۳۷۹.
- قشقایی، محمدحسین؛ یادماندهها(خاطرات)، نشر و پژوهش فرزنان، تهران ۱۳۸۴.
- قشقایی، محمدناصر؛ سالهای بحران(خاطرات روزانه محمدناصر قشقایی)، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران ۱۳۷۱.
- وطن دوست، غلامرضا؛ اسناد سازمان سیا در باره کودتای ۲۸ مرداد و سرنگونی دکتر مصدق، با مقدمه کاتوزیان، موسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران ۱۳۷۹.
- روزنامه باختر امروز، ش ۱۰۴۴.
- مجله باختر امروز، چاپ مونیخ آلمان، ش هفتم، ۱۳۴۱.
- مصاحبه حبیب الله لاجوردی با ناصر قشقایی، دانشگاه هاروارد، آمریکا، لاس وگاس، فوریه ۱۹۸۳.
- ۱- پیشنهاد آمریکایی ها شامل کمک مالی و نظامی و واگذاری چند پست بالای حکومتی به قشقایی ها بود به شرطی که آنها زاهدی را به فارس برده و کودتا را از آنجا آغاز نمایند.

- ۲- تیمسار محمود امینی، از گروه افسران ملی، از اردیبهشت‌ماه ۱۳۳۲ فرمانده ژاندارم‌ری کل کشور شد.
- ۳- روزنامه باختر امروز، ارگان جبهه ملی به سردبیری دکتر حسین فاطمی، پس از کودتا توسط اعضای جبهه ملی در اروپا در دوره‌هایی در قالب روزنامه یا مجله چاپ می‌شد در سال اخیر (۱۳۴۱ش) توسط خسرو قشقایی در برلین چاپ و منتشر می‌گردید.

◀ پی‌نوشت‌های نوشته منصور نصیری طیبی «نقش قشقایی‌ها در نهضت ملی شدن نفت و کودتای ۲۸ مرداد»

- ۱- محمد مصدق، خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق، به کوشش ایرج افشار، تهران: علمی، ۱۳۶۵، ص ۲۱.
- ۲- پیشین، ص ۱۲۳.
- ۳- محمد مصدق، تقریرات مصدق در زندان، تهران: فرهنگ ایران زمین، ۱۳۵۹، ص ۱۵۶.
- ۴- نامه‌ی مصدق به خسرو قشقایی، مرداد ۱۳۴۱، ماهنامه‌ی نور، شماره‌ی ۴ و ۵، آبان ۱۳۵۸، ص ۲-۱۷۱.
- ۵- مصاحبه‌ی شفاهی با ملک منصور قشقایی، خرداد ۱۳۷۸.
- ۶- نامه‌ی مصدق به خسرو قشقایی، مرداد ۱۳۳۱، ماهنامه‌ی نامه‌ی نور، پیشین، ص ۱۶۱.
- ۷- حسین مکی، کتاب سیاه، تهران: انتشارات نو، ۱۳۵۶، ص ۸-۴۷.
- ۸- نامه‌ی مصدق به خسرو قشقایی، مرداد ۱۳۳۱، ماهنامه‌ی نامه‌ی نور، پیشین.
- ۹- غلامرضا نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۳۴۴.
- ۱۰- ماهنامه‌ی نامه‌ی نور، پیشین.
- ۱۱- تلگراف خسرو قشقایی از نیویورک به دکتر مصدق، ۱۲ جولای ۱۹۵۱، مرکز اسناد ریاست جمهوری، ش بازیابی سند، ۱۰۱۰۹۰.
- ۱۲- تلگراف خسرو قشقایی از نیویورک به دکتر مصدق، ۱۹ جولای ۱۹۵۱، پیشین.

- ۱۳- محمد ناصر صولت قشقایی، خاطرات روزانه محمد ناصر قشقایی (سال های بحران)، تصحیح نصر الله حدادی، تهران: رسا، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۲۳۵.
- ۱۴- تلگراف ناصر قشقایی از سانتاباربارا (آمریکا) به دکتر مصدق، فوریه ۱۹۵۲، آرشیو مرکز اسناد ریاست جمهوری، ش بازیابی سند ۸۰۱۶.
- ۱۵- تلگراف دکتر مصدق به ناصر قشقایی، ۳/۱۲/۱۳۳۰، پیشین.
- ۱۶- محمد ناصر صولت قشقایی، پیشین، ص ۸۰-۲۶۸.
- ۱۷- پیشین، ص ۹۴-۲۸۵.
- ۱۸- پیشین، ص ۱۵۹.
- ۱۹- پیشین، ص ۴۳۷.
- ۲۰- حسین مکی، سال های نهضت ملی، تهران: علمی، ۱۳۷۰، ص ۲۴۶؛ حسین مکی، وقایع سی ام تیر، تهران: ۱۳۶۶، ص ۱۱۷.
- ۲۱- محمد ترکمان، قیام ملی سی ام تیر، به روایت اسناد و تصاویر، تهران: دهخدا، ۱۳۶۱، ص ۲۹۶.
- ۲۲- محمد ناصر صولت قشقایی، پیشین، ص ۳۰۱.
- ۲۳- حسین مکی، پیشین، ص ۲۹۷.
- ۲۴- محمد ناصر صولت قشقایی، پیشین، ص ۲-۳۰۰.
- ۲۵- پیشین، ص ۲۰-۳۱۶.
- ۲۶- پیشین، ص ۸-۳۲۷.
- ۲۷- مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ی ۱۷، جلسه ۵۸، ص ۳.
- ۲۸- محمد ناصر صولت قشقایی، پیشین، ص ۳۲۹.
- ۲۹- علی سهرابی، آموزش و پرورش در عشایر ایران، شیراز: دانشگاه شیراز، ۱۳۷۳، ص ۸۴-۶۵.
- ۳۰- مظفر قهرمانی، تاریخ و وقایع عشایری فارس، تهران: علمی، ۱۳۷۳، ص ۴۱۸.
- ۳۱- محمد ناصر صولت قشقایی، پیشین، ص ۳۴۰.
- ۳۲- پیشین، ص ۳۶۸.
- ۳۳- William.E.Warne, Mission for Peace, Point 4 in Iran, the Bobbs-. -۳۳
Merrill Company, Ince Indiana Polis, New York, Amirica 1956, pp.127-8
- ۳۴- مصاحبه شفاهی با منوچهر بهادری قشقایی، بهمن ۱۳۷۹.

- ۳۵- ماری ترز، شهسواران کوهسار، سفرنامه ی نواحی جنوبی ایران و ایل قشقایی، ترجمه ی محمد شهباء، تهران: پیراسته، ۱۳۷۶، ص ۹۶.
- ۳۶- محمد ناصر صولت قشقایی، پیشین، ص ۳۶۸.
- ۳۷- Ibid, p.127.
- ۳۸- پیشین.
- ۳۹- پیشین.
- ۴۰- پیشین، ص ۳۷۰.
- ۴۱- پیشین.
- ۴۲- ج. مارک گازیوروسکی، سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه ی فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۱، ص ۲۰.
- ۴۳- ج. مارک گازیوروسکی، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ترجمه ی غلامرضا نجاتی، تهران: انتشار، چاپ دوم، ۱۳۶۸، ص ۳۰.
- ۴۴- ج. مارک گازیوروسکی، سیاست خارجی آمریکا و شاه، ص ۱۳۱.
- ۴۵- Iran Political Diaries 1881-1965, Editor: Robert Jarman, School of . - London Studies, University of London, 1997, V.14, p.99.
- ۴۶- Ibid.
- ۴۷- محمد ناصر صولت قشقایی، پیشین، ص ۳۴۷.
- ۴۸- سید مصطفی تقوی مقدم، تاریخ سیاسی کهگیلویه، تهران: مؤسسه تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۰، ص ۴۵۶؛ سید ساعد حسینی، گوشه هایی ناگفته از تاریخ معاصر ایران و وقایع سال های ۳۲-۳۳۱ و ۴۲-۴۱-۱۳۴۱ در کهگیلویه و بویراحمد، شیراز: نوید، ۱۳۷۳، ص ۲۳.
- ۴۹- تقوی مقدم، پیشین، ص ۴۵۶؛ ساعد حسینی، پیشین، ص ۶-۲۴.
- ۵۰- محمد ناصر صولت قشقایی، پیشین، ص ۳۶۸.
- ۵۱- ج. مارک گازیوروسکی، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ص ۲۹.
- ۵۲- محمود تفضلی، مصداق، نفت، کودتا، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸، ص ۷۸.
- ۵۳- محمد ناصر صولت قشقایی، پیشین، ص ۳۵۳.
- ۵۴- غلامرضا نجاتی، پیشین، ص ۶۸.
- ۵۵- محمد ناصر صولت قشقایی، پیشین، ص ۳۵۳.

- ۵۶- کرمیت روزولت، کودتا در کودتا، ترجمه ی علی اسلامی، تهران : چاپخش، ۱۳۵۹، ص ۳-۱۲۰.
- ۵۷- غلامرضا نجاتی، پیشین، ص ۴۵۹.
- ۵۸- کرمیت روزولت ، پیشین، ص ۱۷۲.
- ۵۹- پیشین.
- ۶۰- پیشین، ص ۱۷۳.
- ۶۱- محمد ناصر صولت قشقایی، پیشین، ص ۳۹۹.
- ۶۲- پیشین، ص ۴۰۷.
- ۶۳- پیشین.
- ۶۴- ماهنامه ی نامه ی نور، پیشین، ص ۱-۱۷۰.
- ۶۵- محمد ناصر صولت قشقایی، پیشین، ص ۴۰۷.
- ۶۶- پیشین، ص ۴۰۲.
- ۶۷- پیشین، ص ۴-۴۰۳.
- ۶۸- پیشین، ص ۵-۴۰۴.
- ۶۹- Iran, Political Diaries, V.14, p.195.
- ۷۰- همایون کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت، ترجمه ی احمد تدین، تهران : رسا، ۱۳۷۱، ص ۳۸۱.
- ۷۱- حسین مکی، خطرات سیاسی حسین مکی، تهران : علمی، ۱۳۶۸، ص ۲-۵۵۱.
- ۷۲- محمد ناصر صولت قشقایی، پیشین، ص ۱۱-۴۱۰.
- ۷۳- مظفر قهرمانی، پیشین، ص ۴۱۸.
- ۷۴- محمد حسین خسروپناه، سازمان افسران حزب توده ۱۳۳۳-۱۳۲۳، تهران : شیرازه ، ۱۳۷۷، ص ۱۷۸.
- ۷۵- مصاحبه ی شفاهی با منوچهر بهادری قشقایی، بهمن ماه ۱۳۷۹.
- ۷۶- روزنامه ی پارس شیراز، ۱۶/۷/۳۲، سال ۱۲، ش ۴۷۵، ص ۴ و ۱.
- ۷۷- محمد ناصر صولت قشقایی، پیشین، ص ۴۱۲.
- ۷۸- پیشین، ص ۴۲۷.
- ۷۹- علی زیبایی، کمونیزم در ایران، تهران : بی نا، ۱۳۴۳، ص ۶۰۳.
- ۸۰- پیشین، ص ۶۱۲.

- ۸۱- محمد ناصر صولت قشقایی ، پیشین، ص ۴۱۵ .
- ۸۲- پیشین، ص ۴۱۴ .
- ۸۳- پیشین، ص ۷-۴۱۶ .
- ۸۴- ج. مارک گازیوروسکی، سیاسی خارجی آمریکا و شاه ، ص ۱۵۳ .
- ۸۵- محمد ناصر صولت قشقایی، پیشین، ص ۴۱۹ .
- ۸۶- پیشین، ص ۴۲۰ .
- ۸۷- روزنامه ی پارس شیراز، ۹/۷/۳۲ سال ۱۲، ش ۱۴۷۱، ص ۴ .
- ۸۹- . Lois Beek, The Qashqai of Iran , Yal University Press, London, 1986, p. 154
- ۹۰- محمد ناصر صولت قشقایی، پیشین، ص ۳-۴۲۲ .
- ۹۱- Pierre Oberling, The Qashqai Nomad of fars, Mouton, the Hague-. Paris, 1974, p. 195
- ۹۲- Lois Beek, Ibid.
- ۹۳- ج. مارک گازیوروسکی، پیشین، ص ۱۵۵ .
- ۹۴- محمد ناصر صولت قشقایی ، پیشین، ص ۴۲۴ .
- ۹۵- پیشین، ص ۴۲۷ .
- ۹۶- ج. مارک گازیوروسکی، پیشین، ص ۱۵۳ .
- ۹۷- محمد ناصر صولت قشقایی، پیشین، ص ۴۳۱ .
- ۹۸- پیشین، ص ۴۵۴ .
- ۹۹- کریمیت روزولت ، پیشین، ص ۲۱۴ .
- ۱۰۰- Pierre Oberling, Ibid, p. 198.
- ۱۰۱- Ibid
- ۱۰۲- Lois Beek, Ibid, p. 155.
- ۱۰۳- Pierre Oberling, Ibid, p. 199.
- ۱۰۴- مظفر قهرمانی، پیشین، ص ۴۱۹ .
- ۱۰۵- پیشین.

◀ پی‌نوشت‌های نوشته منصوره رضایی «محمد حسین صولت قشقایی»

- [۱]. کیانی، منوچهر؛ پرچمدار حماسه جنوب صولت الدوله قشقایی، شیراز، کیان، ۱۳۸۵، چاپ دوم، ص ۵.
- [۲]. درداری فولادی، نوروز؛ تاریخ اجتماعی و سیاسی ایل بزرگ قشقایی، شیراز، انتشارات قشقایی، ۱۳۸۸، چاپ اول، ص ۶۹۱.
- [۳]. قشقایی، محمد حسین؛ یادمانده‌ها، تهران، فیروزان، ۱۳۸۵، چاپ اول، ص ۵.
- [۴]. همان، ص ۶.
- [۵]. کیانی، منوچهر؛ پرچمدار حماسه جنوب صولت الدوله قشقایی، پیشین، ص ۵.
- [۶]. قشقایی، محمد حسین؛ یادمانده‌ها، پیشین، ص ۵.
- [۷]. مرکز بررسی اسناد تاریخی، رجال عصر پهلوی ۲، علی امینی به روایت اسناد ساواک، تهران، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۵۱۴.
- [۸]. روزلت، کریمیت؛ کودتا در کودتا، ترجمه دکتر علی اسلامی، جاما، ۱۳۵۹، چاپ سوم، ص ۶۹.
- [۹]. مرکز بررسی اسناد تاریخی، رجال عصر پهلوی ۲، علی امینی به روایت اسناد ساواک، پیشین، ص ۵۱۵ - ۵۱۶.
- [۱۰]. نصیری طیبی، منصور؛ نهضت جنوب، تهران، شیرازه، ۱۳۸۱، چاپ اول، ص ۶.
- [۱۱]. قشقایی، محمد حسین؛ یادمانده‌ها، پیشین، ص ۹.
- [۱۲]. همان، ص ۲۹.
- [۱۳]. درداری فولادی، نوروز؛ تاریخ اجتماعی و سیاسی ایل بزرگ قشقایی، پیشین، ص ۶۹۱.
- [۱۴]. قشقایی، محمد حسین؛ یادمانده‌ها، پیشین، ص ۵۱ - ۵۳.
- [۱۵]. همان، ص ۱۶.
- [۱۶]. روزلت، کریمیت؛ کودتا در کودتا، ترجمه دکتر علی اسلامی، پیشین، ص ۹۶ - ۷۱.
- [۱۷]. قشقایی، محمد حسین؛ یادمانده‌ها، پیشین، ص ۱۰.
- [۱۸]. نصیری طیبی، منصور؛ نهضت جنوب، پیشین، ص ۶ - ۷.
- [۱۹]. همان، ص ۱۶.

- [۲۰]. قشقایی، محمد حسین؛ یادمانده ها، پیشین، ص ۱۰.
- [۲۱]. همان، ص ۲۰.
- [۲۲]. سفری، محمدعلی؛ قلم و سیاست، بی جا، نشرنامک، ۱۳۷۱، چاپ اول، ص ۶۲۳.
- [۲۳]. قشقایی، محمد حسین؛ یادمانده ها، پیشین، ص ۱۰۳ - ۱۰۷.
- [۲۴]. قشقایی، محمد ناصر؛ سال-های بحران خاطرات روزانه، تهران، رسا، ۱۳۷۱، چاپ سوم، ص ۴۰۷.
- [۲۵]. قشقایی، محمد حسین؛ یادمانده ها، پیشین، ص ۱۰۵ - ۱۰۷.
- [۲۶]. فردوست، حسین؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۳، چاپ ششم، ج ۱، ص ۵۰۵.
- [۲۷]. نصیری طیبی، منصور؛ نهضت جنوب، پیشین، ص ۵.
- [۲۸]. فردوست، حسین؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۰، چاپ سوم، ج ۲، ص ۵۰.
- [۲۹]. نصیری طیبی، منصور، نهضت جنوب، پیشین، ص ۴۴.
- [۳۰]. همان، ص ۴۶ - ۵۲.
- [۳۱]. نیک پی، اعزاز؛ تقدیر یا تدبیر، بی جا، ابن سینا، ۱۳۴۷، چاپ اول، ص ۱۲۱.
- [۳۲]. نصیری طیبی، منصور؛ نهضت جنوب، پیشین، ص ۵۱.
- [۳۳]. همان، ص ۸۱ - ۹۲.
- [۳۴]. شاهدهی، مظفر؛ مردی برای تمام فصول اسد الله علم و سلطنت محمد رضا پهلوی، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۹، چاپ اول، ص ۲۶۴.
- [۳۵]. نصیری طیبی، منصور؛ نهضت جنوب، پیشین، ص ۱۹.
- [۳۶]. تفرشی، مجید و طاهری، محمود؛ گزارشهای محرمانه شهربانی، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱، چاپ اول، ج ۲، ص ۱۲۶.
- [۳۷]. کیانی، منوچهر؛ پرچمدار حماسه جنوب صولت الدوله قشقایی، ص ۶۹۱.
- [۳۸]. قشقایی، محمد حسین؛ یادمانده ها، پیشین، ص ۱۳۵.

فصل بیستم

نامه هائی از دکتر مصدق به صولت الدوله و ناصر خان و خسرو قشقائی

* نامه های دکتر مصدق به صولت الدوله قشقائی در زمان کودتای انگلیسی سید ضیاء و رضا خان

نامه دکتر مصدق به صولت الدوله قشقائی

(I)

(روی کاغذ ایالت فارس)

۲۳ برج حوت پیچی نیل ۱۲۹۹

فدایت شوم، مراسله شریفه عزوصول داده از سلامت مزاج محترم بینهایت خوشوقت گردیده و از اینکه امور آن صفحات در نهایت نظم و امنیت است امتنان خود را عرض می نماید و از خداوند خواهان است که این امنیت با این مقدماتی که پیش آمده از فارس مرتفع نگردد.

البته جناب آقای میرزا عبدالله خان وقایع این چند روز را عرض کرده اند. خلاصه آن این است که از بدو تشکیل این کابینه که مخبر روزتر اعضاء آن و اشخاصی که با آنها موافقت دارند یا غیاب قلمداد کرده و این جانب مطلقاً با مرکز مخابره تلگرافی و مکاتبه ننموده اعمال این هیئت و نیات آن را بر خلاف مصالح مملکت می دانم و تاکنون هم چند تلگراف از پاره ای اشخاص که فعلاً معرفی آنها را لازم نمی داند رسیده برای اینکه این جانب تلگراف تبریکی به آقای سید ضیاء الدین که خود را امروزه جای رئیس الوزراء رئیس دولت می نامد مخابره نماید مطلقاً خود داری کرده ایم. این مطالب را فقط لازم دانست که برای اطلاع جناب مستطاب عالی زحمت بدهم. مقصود اینست که جناب مستطاب عالی همان مشی این جانب را اتخاذ فرمائید. البته هرکس برای حفظ مملکت و وطن خود دلالتی دارد که اقدامات خود را باید روی دلالت خود قائم نماید.

فقط یک تلگرافی به خاکپای مبارک همایونی بلافاصله بعد از وصول تلگراف ملوکانه راجع به ریاست وزراء آقای سید ضیاءالدین عرض نموده و خطرات این مطلب را برای حالت کنونی تشریح کرده و بعد یک تلگراف تهدیدی از طرف آقای سید ضیاءالدین رسید که آن تلگراف را بلا جواب گذارده و باز عریضه تلگرافی به خاکپای مبارک عرض نمود که هر دو تلگراف از مقام ملوکانه بلا جواب مانده است. دیگر از اوضاع مرکز اخبار صحیحی نمی رسد و مخابرات تلگرافی در مطالب سیاسی مطلقاً ممنوع است و برای اینکه اگر بعد مطالبی روی دهد از رأی و عقیده جنابعالی محروم نباشیم و بیساط امنیتی که امروز هست فوق العاده متزلزل و در اطراف شهر شروع به ناامنی شده است لازم است هر چه زودتر جناب مستطاب عالی خود را به فیروز آباد یا نقطه دیگری که به شهر نزدیکتر باشد برسانید. در باب انتخابات هم امیدوارم ان شاء الله بزودی خاتمه یابد و مطابق قانون یک نفر و کیلی انتخاب شود که بتواند به این مملکت در آتیه خدمت نماید. چون قاصد در شرف حرکت است جواب مطالب جناب اجل آقای ایلخانی دام اقبال را توسط دیگر خواهم فرستاد. زیاده سلامتی وجود محترم را طالبم. مصدق

۱- محمد ترکمان «نامه های دکتر مصدق» (جلد اول)، نشر هزاران - ۱۳۷۵ - ص ۴۳

(II)

* نامه دکتر مصدق به صولت الدولة قشقائی

شیراز ۱۶ حمل ۱۳۰۰ شمسی
فدایت شوم، چند ساعتی پیش نمانده است که از شیراز حرکت نمایم. خداگواه است از این پیشامدی که دست داد و در این مختصر توقف روابطی که بین اخلاصمند و آقایان محترم هموطنان عزیزم حاصل شد فوق العاده متأثر می دارد که بواسطه قضایای وارده نتوانست خدمت خود را در این نقطه از وطن

عزیزادامه دهد، باری :

قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه

به شکر یا به شکایت بر آید از دهنی

فرشته ای که وکیل است بر خزانه باد

چه غم خورد که بمیرد چراغ پیره زنی

حقیقه اگر ممکن بود که تن به قضا بدهم برای خدمت با کمال افتخار حاضر می شدم. ولی افسوس که پیش بینهای بنده مانع شد از اینکه خود را مطیع احکام مرکز نمایم. این بود که استعفا داده و پس از قبول بر حسب امرملکانه خود را عازم حرکت نموده می خواست که بواسطه عدم اطمینان از وضعیات و رفتار مرکز نسب به شخص خود خانواده را در شیراز گذارده خود چندی در بوشهر ویا نقطه دیگری بماند تا سیاست مرکزی کاملاً روشن گردد. بعدبه طرف تهران حرکت کند. افسوس که خانواده حاضر نشد که تنها در شیراز بماند و حرکت دادن آنها هم به طرف نقطه دیگری غیر از تهران از استطاعت مخلص خارج بود. این است که فردای ۱۷ حمل همگی به طرف تهران حرکت و به خواست و رضای الهی شاکر و خوشوقت خواهیم بود. دیگر به این مختصر با حضرتعالی وداع می کنم و چون تا مدتی نمی خواهم باین قسمت از مملکت مکاتبه کنم بطور غیر مستقیم از مجاری حالات سلامت وجود محترم استفسار خواهم نمود و از خداوند بقای جنابعالی را خواهانم. زیاده تصدیق نمی دهم.

مصدق

۲ - پیشین - صص ۴۵ - ۴۴

(III)

* نامه دکتر مصدق به صولت الدولة قشقائی

۲۱ شوال ۱۳۴۱

فدایت شوم امیدوارم انشاء الله تعالی وجود محترم را کسالت و ملالی نباشد. هر چند

که مستقیماً چندی است از اخبار حضرتعالی بی اطلاع ولی بطور غیر مستقیم همچو نیست که در این باب لاقید بوده و کسب اطلاع نکرده باشم و همینقدر که از سلامت وجود عالی مطلع شده و اینکه امور از این جهت مطابق دلخواه و لاانتظار دوستان است کمال خوشوقتی و امتنان را داشته و خواهانم که انشاء الله همیشه به همینطور بگذرد.

حالت مخلص هم بحمدالله بدنیست و عمری بدون نتیجه در این مملکت می گذرد. واقعاً در این وقت که هموطنان عزیزم بواسطه مرخصی عازم تهران هستند لازم می دانم که این مختصر را عرض و خاطر جنابعالی را از حسن رفتار و حسن سلوک آنها در مدت اقامت در تهران مستحضر نمایم.

از روی حقیقت هیچ یک از دستجاتی که از خارج به مرکز آمدند مثل این اشخاص رفتار نکردند و سلوک آنها طوری خواطر را جلب نموده که هیچ انتظار نداشتند از اشخاصی که تاکنون به مرکز نیامده این حسن رفتار جاری گردد. در این صورت استحقاق هر قسم توجهی از طرف حضرت عالی دارند و امیدوارم که آنها را مورد الطاف خود قرار داده و طوری تقدیر فرمایید که باعث تشویق سایرین گردد. همواره بشارت سلامت حضرت عالی را انتظار دارم.

مصدق

۲ - پیشین - ص ۴۵

(IV)

حکم دکتر مصدق به ناصر خان قشقایی

نمره ۳۷۷۴

۷ ربیع الثانی ۱۳۳۹

ربیع الثانی ۱۳۳۹ مطابق پیچی نیل خیریت دلیل ۱۲۹۹؛ از آنجا که مقتضیات موقع و مناسبات حاضره مملکت نظریات ایالت را بر این می دارد که اصلاحات کامل در ایل قشقایی بشود و یک نفر شخص کاردان عالم به مقتضیات وقت برای

ایلخانی گری ایل قشقائی که از امورات مهمه مملکتی است انتخاب گردد و نظر به اینکه جناب جلالتمآب اجل آقای محمّد ناصرخان سالار اکرم بدین صفات متّصف و جوانی لایق و مستعد برای همه نوع رجوع خدمت است و درامور ایل قشقائی بصیرت و اطلاعات کافیّه دارد، علیهذا در هذّه السنه مسعوده پیچی ایل به صدور این حکم معزی الیه رابه سمت ایلخانگری ایل قشقائی منتخب و برقرار داشت که همواره در تنظیم و تنسیق ایل و رفع مفاسد و بسط مصالح اهتمامات لازمه را مرعی داشته خود را کاملاً مسئول انتظامات ایل بدانند و جناب اجل آقای نصرالله خان هم که به موجب حکم علیحدّه به سمت ایل بیگی گری قشقائی منصوب و برقرار شده اند باید معاضداً در انتظامات ایل قشقائی و هرگونه اصلاحاتی که لازم باشد متفق و مساعد باشد که انشاءالله به توجهات الهی کار قشقائی من جمیع الجهات در تحت ترتیب و تنظیم درآمده و از هرگونه مفاسد بری گردد.

مقرر آنکه عموم کلانتران و کنخدایان و رؤسا و ریش سفیدان طوایف کل قشقائی جناب جلالتمآب اجل آقای سالاراکرم را ایلخانی بالاستقلال خود دانسته اطاعت ایشان فریضه ذمت دانند و از امر و نهی معزی الیه تخلف نورزیده و حسب المقرر معمول داشته در عهده شناسند.

مصدق السلطنه

[امضاء] دکتر محمّد مصدق

[رقم مهر مربع شکل] ایالت فارس

۴ - محمّد ترکمان « نامه های دکتر مصدق » (جلد دوم) - نشر هزاران - ۱۳۷۷

- ص ۴۷

(V)

نامه دکتر مصدق به خسرو قشقائی

قربانت گردم، از صبح روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که نزد بنده تشریف آوردید و دعوتم فرمودید که به جنوب حرکت کنم، اکنون درست ۹ سال می گذرد که سه سال در

زندان لشکر ۲ زرهی به سر برده ام و شش سال هم در احمد آباد و بنده هم نمی دانم به چه صورت می گذرد. از وصول مرقومه جنابعالی نهایت امتنان را دارم و ارادت این جانب به خانواده شما از آن وقتی است که متصدی ایالت فارس شدم و ملاحظه فرمودید که از روی عقیده و ایمان مرحوم صولت الدوله را که خانه نشین بودند به ریاست ایل قشقایی منصوب و آن مرحوم هم خدمات بسیاری در راه امنیت و رفاهیت مردم نمودند و در مجلس شورای ملی هم جنابعالی و این جانب هر دو افتخار نمایندگی داشتیم آنچه از ما برآمده است در خدمت به جامعه خودداری نکرده ایم. از این جانب به واسطه کبر سن دیگران خدمتی ساخته نیست، و باید در همین ایران از بین بروم، ولی امیدوارم شما جوانان مملکت که آتیۀ بهتری دارید در راه خیر جامعه بکوشید و از فداکاری به وطن عزیز خودداری نفرمائید. نظر به اینکه این جانب در امور جبهه ملی دخالتی نمی کنم و در طی یک نامه ۳ ماه قبل به جانب آقای اللهیار صالح عدم دخالت خود را در گذشته و در آتیۀ تذکر داده ام و از انجام موضوعی که مرقوم فرموده اید معذورم و امیدوارم که عذر بنده را قبول فرمائید. همواره توفیق جنابعالی را در خدمت به وطن عزیز با صحت و سلامت خواهانم.

دکتر محمد مصدق

۵- محمد ترکمان «نامه های دکتر مصدق» (جلد اول) - ص ۲۹۸

«مدرس را به مبارزه با استبداد رضا خانی بود و اکثر اهل نظر معتقدند که رشادت، شهامت و فضیلت‌های انسانی مدرس در مبارزات اجتماعی و سیاسی و تسلط وی بر فقه و تبحر در آن و در معارف اسلامی، تاریخ و فرهنگ ایران، او را یکی از نمونه‌های بارز، بهرمان بر همه ملی در تاریخ ایران کرده است. قدرت بیان و صراحت لفظ خاص و تاثیرگذاری مدرس بر سیاست داخلی و خارجی ایران، استقامت و شجاعتش در برابر استبداد داخلی و نیروهای مسلط خارجی و مخالفتش با قرارداد ۱۹۱۹ و توثق الدوله در مجلس شورای ملی که طی میانی خاطر نشان ساخت: «بی می آمدند و به من می گفتند که این قرارداد کجایش بد است؟ بگوید تا برویم اصلاح کنیم، من جواب می دادم آقایان من یک فرد آشنا به سیاست نیستم... اما آن چیزی که در این قرارداد به نظرم بد است، همان ماده اولش است که می گوید ما (انگلیسی ها) استقلال ایران را به رسمیت می شناسیم. در این هنگام صدای خنده نمایندگان از همه جای مجلس بلند شد، مدرس لحظه ای خاموش ماند. آن گاه سکوت را شکست و به نمایندگان گفت: «این حرف مثل این است که یکی بگوید به من بگوید سید، من سید بودن تو را به رسمیت می شناسم.» مدرس افزود: «این قرارداد استقلال مالی و نظامی ایران را از بین می برد چون اگر نخواهیم ایران، مستقل بماند باید همه چیزش در دست ایرانی باشد. همه چیزش باید متعلق به ایران باشد.» و با اعتقاد به این مهم «هرکس تمایلی به سیاستی ناید مایمینی ملت ایران با او مواظقت نخواهیم نمود. چه رنگ شمال، چه رنگ جنوب و چه رنگ آخر دنیا...» کوشید که رضاخان را از انجام مأموریتش نسبت به سیاست انگلیس بازدارد و گفت «دست از این کارها بردار و کار مردم را به خودشان واگذار کن. صلاح تو نیست که با خارجی‌ان ارتباط داشته

باشی؛ آنها منافع خود را می خواهند و روزی که تو سودی برای آنها نداشته باشی، یک لحظه هم تو را نمی خواهند.» رضاخان پاسخ داد: «من به انگلیسی ها قول داده‌ام؛ اگر خلاف قول خود رفتار کنم، مرا نابود خواهند کرد...».

اساس و راهنمای منش و روش سید حسن مدرس در عرصه آزادی، استقلال، حقوق ملی و حقوق مردم، موازنه عدمی (موازنه منفی) بود. مدرس، در مواضعی که اتخاذ کرده و در آزمون‌های سیاسی که وارد شده، مصون از خطا نبوده است. او نقد نظر و عمل خویش و جامعه را، با بصیرت، هوشیاری و بردباری انجام داده است. خطاها و اشتباهاتش را در زمان و مکان خود، تصحیح کرده است.»

«چکیده از متن کتاب «درباره سید حسن مدرس»